

فهرست مطالب

۲۱	مقدمه چاپ پنجم.....
۲۳	مقدمه حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی.....
۲۳	عاشورا حماسه بزرگ تاریخ.....
۲۶	بهترین روش برای مطالعه تاریخ.....
۲۹	سخن آغازین.....
۲۹	نکات برجسته قیام عاشورا.....
۳۰	۱- اهداف و انگیزه‌های خالص الهی.....
۳۰	۲- کشته شدن حجت خدا توسط مردمی به ظاهر مسلمان.....
۳۱	۳- یاران همراه امام <small>علیه السلام</small>
۳۲	۴- ذلت ناپذیری عاشورایبان.....
۳۳	۵- مظلومیت، در ابعاد مختلف.....
۳۴	۶- قدرت تأثیرگذاری.....
۳۶	کتاب حاضر.....

بخش اول: شخصیت امام حسین علیه السلام و فلسفه عزاداری / ۳۹

۴۱	اشاره:.....
۴۱	اول: ولادت امام حسین <small>علیه السلام</small>
۴۲	دوم: شخصیت ممتاز آن حضرت.....
۴۳	امام حسین <small>علیه السلام</small> در زمان خلفای سه گانه.....
۴۵	امام حسین <small>علیه السلام</small> در زمان خلافت امیر مؤمنان علی <small>علیه السلام</small>
۴۵	امام حسین <small>علیه السلام</small> در دوران امام حسن <small>علیه السلام</small>

- ۴۶ تکریم و تعظیم فوق العاده مردم.
- ۴۷ جمع بندی
- ۴۸ **سوم:** نقش ائمه اطهار علیهم السلام در احیای یاد و نام امام حسین علیه السلام
- ۵۰ روش های ائمه علیهم السلام در زنده نگهداشتن عاشورا و عاشوراییان.
- ۵۰ ۱- برپایی مجالس سوگواری
- ۵۰ ۲- یادآوری مصایب آن حضرت علیه السلام در مناسبت های مختلف
- ۵۱ ۳- گریستن و گریاندن
- ۵۳ ۴- تشویق شاعران به مرثیه سرایی
- ۵۴ ۵- اهمیت به تربت امام حسین علیه السلام
- ۵۵ ۶- اهتمام ویژه به زیارت مرقد امام حسین علیه السلام
- ۵۶ **چهارم:** تاریخچه سوگواری بر مظلومیت امام حسین علیه السلام
- ۵۷ ۱- گریه بر امام حسین علیه السلام پیش از تولد آن حضرت
- ۵۸ ۲- گریه بر امام حسین علیه السلام پس از ولادت
- ۵۸ گریه رسول خدا صلی الله علیه و آله
- ۵۹ گریه علی علیه السلام بر مظلومیت امام حسین علیه السلام
- ۶۰ سوگواری فاطمه زهرا علیها السلام
- ۶۰ ۳- گریه و سوگواری بر امام حسین علیه السلام پس از شهادت
- ۶۱ حتی دشمن بر او گریست
- ۶۲ سوگ و ماتم در بارگاه یزید
- ۶۲ برنامه سوگواری همسر امام حسین علیه السلام
- ۶۲ مراسم سوگواری در محضر امام باقر و امام صادق علیهم السلام
- ۶۳ مراسم سوگواری در محضر امام رضا علیه السلام
- ۶۵ سوگواری در کنار مزار شهدای کربلا
- ۶۶ **پنجم:** فلسفه گریه و عزاداری برای امام حسین علیه السلام
- ۶۷ ۱- حسن ذاتی گریه
- ۶۸ ۲- درک ثواب و رسیدن به شفاعت اهل بیت علیهم السلام
- ۶۹ ۳- تشکر از امام حسین علیه السلام

- تحلیل صحیح در فلسفه عزاداری ۷۰
- ۱- حفظ مکتب اهل بیت علیهم السلام ۷۰
- حتی غیر مسلمانان هم به این امر اعتراف دارند ۷۱
- ۲- بسیج توده‌ها ۷۲
- ۳- خودسازی و تربیت دینی (الگوپذیری) ۷۵
- ۴- تجلیل از مجاهدت امام علیه السلام و تعظیم شعائر ۷۷
- ششم: شیوه‌های عزاداری ۷۹
- ۱- گریه کردن ۸۰
- ۲- تباکی ۸۱
- ۳- لباس مشکی بر تن کردن ۸۱
- ۴- تشکیل مجالس سوگواری ۸۲
- ۵- نوحه سرایی ۸۳
- ۶- به سر و سینه زدن ۸۴
- ۷- تعطیلی کسب و کار ۸۵
- تذکرات لازم ۸۶
- توصیه‌های چهارده گانه آیه الله العظمی مکارم شیرازی (مدّ ظلّه) ۸۷
- پناهگاه ستم‌دیدگان ۸۹

بخش دوم: ریشه‌های قیام عاشورا / ۹۱

- اشاره: ۹۳
- فصل اول: دشمنی دیرینه بنی امیه با بنی هاشم ۹۵
- الف) ریشه‌های تاریخی ۹۵
- ب) امتیازات ویژه بنی هاشم ۹۸
- ۱- آراستگی به علم و فضیلت ۹۸
- ۲- پاکی و تقوا و اصالت خانوادگی ۹۹
- ۳- شایستگی‌های فردی ۱۰۰
- شعله‌ور شدن آتش اختلافات با ظهور اسلام ۱۰۱

- فصل دوم: انتقام دشمنان اسلام از شکست‌های زمان رسول خدا ﷺ ۱۰۵
- نقش امیرمؤمنان علی ﷺ در شکست مشرکان قریش ۱۰۶
- نگرانی رسول خدا ﷺ ۱۰۷
- علی ﷺ نیز نگران حسن و حسین ﷺ بود ۱۰۸
- از سخنان معاویه آثار کینه و انتقام آشکار است ۱۰۸
- یزید و انتقام کشته‌های بدر ۱۱۰
- سخنانی از دیگر امویان ۱۱۳
- فصل سوم: توطئه در سقیفه (نقش سقیفه در پایه ریزی حکومت امویان) ۱۱۵
- الف) شکسته شدن حرمت پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ ۱۱۷
- ب) تبدیل شدن خلافت (عهد) الهی به امری بشری ۱۱۹
- ج) به قدرت رسیدن بنی‌امیه در شام (تبدیل خلافت به پادشاهی) ۱۲۱
- رمز و راز مماشات عمر با معاویه! ۱۲۳
- فصل چهارم: شورای انتصابی عمر، و به قدرت رسیدن عثمان ۱۲۷
- پیامدهای خلافت عثمان و نقش آن در تحکیم قدرت بنی‌امیه ۱۳۲
- ۱- مناصب کلیدی در اختیار امویان ۱۳۳
- مروان بن حکم مشاور عالی عثمان ۱۳۵
- ۲- روان شدن سیل اموال به سوی بنی‌امیه ۱۳۷
- فصل پنجم: توطئه‌ها در عصر امیرمؤمنان ﷺ ۱۴۱
- ۱- ترک حمایت از عثمان ۱۴۱
- ۲- جنگ جمل یا رویارویی غیر مستقیم معاویه با امام ﷺ ۱۴۴
- ۳- جنگ صفین، یا رویارویی مستقیم معاویه با امام ﷺ ۱۴۹
- ۴- ایجاد رعب و وحشت در قلمرو حکومت علوی ۱۵۰
- فصل ششم: شکل‌گیری توطئه‌ها در عصر امام مجتبی ﷺ ۱۵۵
- ۱- فریب خوردن برخی از فرماندهان لشکر امام حسن ﷺ توسط معاویه ۱۵۵
- ۲- تضعیف موقعیت امام ﷺ توسط منافقان و عوامل معاویه ۱۵۶
- ۳- صلح تحمیلی ۱۵۷

فصل هفتم: دوران خلافت معاویه	۱۶۱
۱- نقض صلحنامه امام مجتبی <small>علیه السلام</small>	۱۶۲
۲- نصب منافقان در پست‌های حساس	۱۶۳
عمرو بن عاص (والی مصر)	۱۶۵
زیاد بن ابیه (والی بصره و کوفه)	۱۶۸
مغیره بن شعبه (والی کوفه)	۱۷۱
سمرة بن جندب (جانشین زیاد در بصره)	۱۷۴
۳- بستر سازی‌های فرهنگی برای پیشبرد اهداف شوم خویش	۱۷۶
الف) جلوگیری از تفسیر قرآن	۱۷۷
ب) ترویج مذهب جبر	۱۷۸
ج) تحریم ذکر فضایل علی <small>علیه السلام</small> و جعل حدیث درباره دیگران	۱۷۹
د) ترویج ناسزاگویی به علی <small>علیه السلام</small>	۱۸۳
۴- به شهادت رساندن امام حسن مجتبی <small>علیه السلام</small>	۱۸۶
۵- کشتن شیعیان به بهانه‌های گوناگون	۱۸۸
شهادت حُجر بن عدی	۱۹۰
شهادت عمرو بن حَمِق	۱۹۳
۶- تنگنای اقتصادی مخالفان	۱۹۶
۷- بدعت‌ها	۲۰۰
۸- تحمیل بیعت یزید بر مردم	۲۰۴
فصل هشتم: حکومت جنایت‌بار یزید	۲۱۱
ولادت و تربیت یزید	۲۱۱
افکار، اندیشه‌ها و رفتارهای ضدّ دینی یزید	۲۱۳
جنایات یزید	۲۱۸
۱- فاجعه خونین کربلا	۲۱۸
۲- کشتار وسیع مردم مدینه	۲۱۹
۳- آتش زدن کعبه	۲۲۲

بخش سوم: انگیزه‌های قیام عاشورا/ ۲۲۵

- ۲۲۷ اشاره
- ۲۲۹ فصل اول: احیای آیین خدا و نجات اسلام از چنگال بدعت‌ها
- ۲۳۷ فصل دوم: اصلاح امت، امر به معروف و نهی از منکر
- ۲۴۷ فصل سوم: تشکیل حکومت اسلامی و مبارزه با ستمگران
- ۲۵۰ نگاهی به گذشته
- ۲۵۱ سخن امام حسین علیه السلام در برابر معاویه
- ۲۵۲ تلاش امام حسین علیه السلام برای تشکیل حکومت اسلامی در زمان یزید
- ۲۵۲ الف) ترک بیعت با یزید (و اعلام عدم شایستگی او برای خلافت)
- ۲۵۴ ب) تصریح به شایستگی خود برای خلافت
- ۲۵۴ ج) پاسخ به دعوت کوفیان
- ۲۵۵ نامه سران کوفه به محضر امام علیه السلام
- ۲۵۶ پاسخ امام علیه السلام و اعزام مسلم به کوفه
- ۲۵۹ قیام برای تشکیل حکومت اسلامی با آگاهی از شهادت

بخش چهارم: رویدادهای قیام عاشورا/ ۲۶۹

- ۲۶۹ فصل اول: از مدینه تا کربلا
- ۲۷۱ اشاره
- ۲۷۲ ۱- خواستگاری امّ کلثوم
- ۲۷۵ ۲- وحشت از نام علی علیه السلام
- ۲۷۶ ۳- افتخار شما فقط فاطمه است!
- ۲۷۷ ۴- مصادره اموال معاویه
- ۲۷۸ ۵- ملاقات با حسین ممنوع!
- ۲۷۹ ۶- برخورد شدید امام حسین علیه السلام با معاویه
- ۲۸۰ ۷- نامه شدید اللحن امام حسین علیه السلام به معاویه
- ۲۸۵ ۸- همان نامه به روایت دیگر
- ۲۹۰ ۹- حکومت معاویه بزرگترین فتنه!

- ۱۰- نکوهش معاویه بر انتخاب یزید..... ۲۹۲
- ۱۱- پاسخ کوبندهٔ امام علیه السلام به معاویه..... ۲۹۳
- ۱۲- من کسی را صالح تر از یزید نمی دانم!!..... ۲۹۷
- ۱۳- خطبه‌ای بسیار مهم و سرنوشت‌ساز..... ۲۹۹
- ۱۴- من فقط برای اقامهٔ حق قیام کردم..... ۳۰۶
- ۱۵- توطئهٔ شبانه برای گرفتن بیعت..... ۳۱۳
- ۱۶- چگونه توطئه خنثی شد؟..... ۳۱۵
- ۱۷- همان مطلب به روایت دیگر..... ۳۱۶
- ۱۸- پاسخ کوبندهٔ امام علیه السلام..... ۳۱۸
- ۱۹- ادامهٔ همان سخن..... ۳۲۰
- ۲۰- پاسخ نهایی: خلافت بر آل ابوسفیان حرام است!..... ۳۲۲
- ۲۱- امام حسین علیه السلام کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله..... ۳۲۴
- ۲۲- خدایا! من نیکی‌ها را دوست دارم..... ۳۲۵
- ۲۳- وداع امام حسین علیه السلام با قبر جدش پیامبر صلی الله علیه و آله..... ۳۲۶
- ۲۴- اگر در دنیا هیچ پناهگاهی نداشته باشم، با یزید بیعت نخواهم کرد!..... ۳۲۷
- ۲۵- وصیت‌نامهٔ تاریخی امام حسین علیه السلام..... ۳۲۹
- ۲۶- من هرگز تن به ذلت نخواهم داد!..... ۳۳۰
- ۲۷- مادرم! می‌دانم که شهید می‌شوم!..... ۳۳۱
- ۲۸- پایان این راه شهادت است!..... ۳۳۳
- ۲۹- امام حسین علیه السلام از مدینه خارج می‌شود..... ۳۳۴
- ۳۰- ورود امام حسین علیه السلام به مکه..... ۳۳۵
- ۳۱- تلاش ابن عباس و عبدالله بن عمر برای منصرف ساختن امام علیه السلام..... ۳۳۶
- ۳۲- نامهٔ امام حسین علیه السلام به مردم کوفه به هنگام اعزام حضرت مسلم علیه السلام..... ۳۴۱
- ۳۳- برنامه‌ریزی برای بیعت و قیام..... ۳۴۳
- ۳۴- نامهٔ امام حسین علیه السلام به مردم بصره و برنامه‌ریزی برای قیام..... ۳۴۴
- ۳۵- من مأموریت دارم!..... ۳۴۶
- ۳۶- پیمان کوفیان حجت را بر امام تمام کرد..... ۳۴۸

- ۳۷ - فقط جان بر کفان با ما همراه شوند! ۳۴۸
- ۳۸ - احترام حرم الهی ۳۵۰
- ۳۹ - امام علیه السلام از شهادت خویش خبر می دهد ۳۵۲
- ۴۰ - امام حسین علیه السلام امان دشمن را نمی پذیرد ۳۵۳
- ۴۱ - قیام برای اعلاى کلمه حق ۳۵۴
- ۴۲ - نامه دیگر از امام علیه السلام در پاسخ مردم کوفه ۳۵۵
- ۴۳ - قیام برای احیای حق ۳۵۷
- ۴۴ - گفتگوی پر معنای امام علیه السلام با فرزندش علی اکبر علیه السلام ۳۵۸
- ۴۵ - بنی امیه در تعقیب امام علیه السلام ۳۵۹
- ۴۶ - امام حسین علیه السلام مردم را برای بازگشت آزاد می گذارد ۳۶۰
- ۴۷ - امام علیه السلام حقایق را برای یارانش بازگو می کند! ۳۶۱
- ۴۸ - اهداف امام در قالب اشعاری پر معنا ۳۶۲
- ۴۹ - خطبه امام علیه السلام در نخستین برخورد با دشمن ۳۶۳
- ۵۰ - خطبه دیگر امام علیه السلام در برابر لشکر حر ۳۶۶
- ۵۱ - گفتگوی پر معنای امام علیه السلام با حر ۳۶۷
- ۵۲ - تعبیر دیگری از امام علیه السلام درباره دلّت ناپذیری ۳۷۰
- ۵۳ - خطبه دیگری از امام علیه السلام در جمع یاران حر ۳۷۱
- ۵۴ - عبیدالله بن حرّ جعفی و از دست دادن فرصت ۳۷۳
- ۵۵ - در پستی دنیا همین بس ۳۷۷
- ۵۶ - ورود به سر منزل مقصود ۳۷۹
- ۵۷ - برخورد عزّتمندان امام علیه السلام با فرستاده عبیدالله ۳۸۲
- ۵۸ - خاموش نشستن گناه است ۳۸۳
- ۵۹ - خوشا چنین مرگی! ۳۸۶
- ۶۰ - می خواهم با تو سخن بگویم ۳۸۷
- ۶۱ - من راز و نیاز با محبوب را دوست دارم ۳۸۹
- ۶۲ - خطبه تاریخی امام علیه السلام در شب عاشورا ۳۹۱
- ۶۳ - هرگز دست از دامنت بر نمی داریم! ۳۹۴

- ۶۴- شیرین‌تر از عسل..... ۳۹۸
- ۶۵- آماده‌سازی برای حادثه‌ای بزرگ..... ۴۰۱
- ۶۶- جالب‌ترین صحنه‌های ایثار..... ۴۰۳
- ۶۷- خون‌های شهیدان را به آسمان هدیه می‌برند!..... ۴۰۹
- ۶۸- آخرین توشه!..... ۴۱۰
- ۶۹- مناجات صبح عاشورا..... ۴۱۱
- ۷۰- خطبه صبح عاشورا..... ۴۱۱
- ۷۱- توجه به حقوق مردم حتی در روز عاشورا..... ۴۱۳
- ۷۲- سازندگی در صبح عاشورا..... ۴۱۴
- ۷۳- خطابه شورانگیز امام علیه السلام به هنگام صف‌آرایی دشمن..... ۴۱۵
- ۷۴- خطبه حماسی امام علیه السلام در برابر سپاه دشمن..... ۴۲۰
- ۷۵- اعتراف کوفیان در مقابل منطق‌گویای امام علیه السلام..... ۴۲۶
- ۷۶- سخنان امام علیه السلام به اصحاب بزرگوارش..... ۴۲۷
- ۷۷- بشتابید ای دلیرمردان!..... ۴۲۸
- ۷۸- شهدای پرافتخار حمله اول..... ۴۳۰
- ۷۹- به سوی خیمه‌ها برگرد (که بر زنان جهاد نیست)..... ۴۳۵
- ۸۰- شما با جانتان یاریم کردید..... ۴۳۷
- ۸۱- من به نزد خدای بخشنده و کریم می‌روم..... ۴۳۷
- ۸۲- ابوشعثاء کندی..... ۴۳۸
- ۸۳- حرّ بن یزید ریاحی..... ۴۳۹
- ۸۴- بریر بن خضیر..... ۴۴۲
- ۸۵- مسلم بن عوسجه..... ۴۴۴
- ۸۶- زهیر بن قین..... ۴۴۵
- ۸۷- حبیب بن مظاهر..... ۴۵۱
- ۸۸- عمرو بن قَرظَة بن کعب انصاری..... ۴۵۶
- ۸۹- انس بن حرث کاهلی..... ۴۵۷
- ۹۰- اسلم بن عمرو، غلام ترکی..... ۴۵۸

- ۹۱- عمرو بن جُنادة..... ۴۵۹
- ۹۲- یزید بن ثُبیط..... ۴۶۱
- ۹۳- عابس بن ابی شیب شاکری..... ۴۶۲
- ۹۴- حنظلة بن اسعد شبامی..... ۴۶۴
- ۹۵- حجاج بن مسروق..... ۴۶۶
- ۹۶- سعید بن عبدالله حنفی..... ۴۶۷
- ۹۷- جَوْن مولى اَبی ذرّ..... ۴۶۸
- ۹۸- نافع بن هلال..... ۴۷۰
- ۹۹- ابو ثمامة صائدی..... ۴۷۱
- ۱۰۰- درهای بهشت به رویتان گشوده شد!..... ۴۷۳
- ۱۰۱- دو برادر از خوارج..... ۴۷۵
- ۱۰۲- سوید بن عمرو..... ۴۷۵
- ۱۰۳- خدایا شاهد باش..... ۴۷۷
- ۱۰۴- به خدا سوگند بر عمویت دشوار است!..... ۴۸۲
- ۱۰۵- شهدای خاندان عقیل..... ۴۸۴
۱. عبدالله بن مسلم بن عقیل..... ۴۸۴
۲. جعفر بن عقیل..... ۴۸۵
۳. عبدالرحمان بن عقیل..... ۴۸۶
- ۱۰۶- شهدای خاندان جعفر طیار..... ۴۸۷
۱. عون بن عبدالله بن جعفر..... ۴۸۷
۲. محمد بن عبدالله بن جعفر..... ۴۸۷
- ۱۰۷- فرزندان امیرمؤمنان علیه السلام..... ۴۸۹
۱. عبدالله بن علی..... ۴۸۹
۲. عثمان بن علی..... ۴۹۰
۳. جعفر بن علی..... ۴۹۱
۴. ابوبکر بن علی..... ۴۹۲
- ۱۰۸- برادرم! برای لب تشنگان، آبی تهیه کن..... ۴۹۲

- ۱۰۹- او طفلی شش ماهه است پس جرعه‌ای آب به وی برسانید! ۴۹۷
- ۱۱۰- ای یارانم! چه شد پاسخ مرا نمی‌دهید؟! ۵۰۰
- ۱۱۱- پسرم! عمویت را نیز کشتند..... ۵۰۲
- ۱۱۲- یادی از مادر در آخرین دیدار ۵۰۵
- ۱۱۳- لباس کهنه چرا؟ ۵۰۶
- ۱۱۴- گفتگو با زنان حرم..... ۵۰۷
- ۱۱۵- سخنان و اشعار امام علیه السلام در برابر دشمن ۵۰۸
- ۱۱۶- شوق دیدار ۵۱۳
- ۱۱۷- پیمان شکنان رسوا!! ۵۱۴
- ۱۱۸- مرا بشناسید..... ۵۱۶
- ۱۱۹- اشعاری دیگر ۵۱۸
- ۱۲۰- مرگ بهتر از زندگی ننگین است! ۵۲۰
- ۱۲۱- اگر دین ندارید آزاد مرد باشید! ۵۲۱
- ۱۲۲- مناجات با خدا و نفرین به دشمن..... ۵۲۲
- ۱۲۳- می‌خواهم با چهره خونین به ملاقات جدم بروم ۵۲۵
- ۱۲۴- آنجاکه دشمن هم گریست! ۵۲۶
- ۱۲۵- عبدالله بن حسن، یادگار برادر ۵۲۷
- ۱۲۶- آخرین مناجات ۵۲۹
- ۱۲۷- لحظات شهادت ۵۳۰
- رویدادهای پس از شهادت امام حسین علیه السلام ۵۳۳
- ۱۲۸- دگرگونی عالم طبیعت ۵۳۳
- ۱۲۹- عزاداری فرشتگان ۵۳۴
- ۱۳۰- آمدن ذوالجناح به خیام ۵۳۴
- ۱۳۱- غارت سلاح و لباسهای امام علیه السلام ۵۳۵
- ۱۳۲- غارت خیمه‌ها ۵۳۷
- ۱۳۳- یورش به خیمه امام سجاد علیه السلام ۵۳۹
- ۱۳۴- آتش زدن خیمه‌ها ۵۴۰

- ۱۳۵- تاختن اسبها بر پیکر امام علیه السلام ۵۴۲
- ۱۳۶- فرستاده شدن سر امام علیه السلام به سوی کوفه ۵۴۳
- ۱۳۷- تقسیم سرهای شهدا ۵۴۴
- ۱۳۸- اسارت اهل بیت علیهم السلام ۵۴۴
- ۱۳۹- عبور قافله اسیران از قتلگاه ۵۴۶
- ۱۴۰- دفن اجساد پاک ۵۵۰
- فصل دوم: از کربلا تا مدینه** ۵۵۵
- ۱- ورود به کوفه ۵۵۷
- ۲- صدقه بر ما حرام است! ۵۵۸
- ۳- خطبه تاریخی زینب کبری علیها السلام در کوفه ۵۶۱
- ۴- خطبه عجیب دیگری از فاطمه صغری ۵۶۵
- ۵- خطبه‌ای دیگر! ۵۷۱
- ۶- خطبه امام سجاد علیه السلام در کوفه ۵۷۳
- ۷- من جز زیبایی ندیده‌ام! ۵۷۶
- ۸- شهادت، افتخار ماست ۵۷۸
- ۹- این لبان را رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌بوسید! ۵۷۹
- ۱۰- پیرمردی که به آرزویش رسید ۵۸۱
- ۱۱- عجیب‌تر از ماجرای اصحاب کهف و رقیم ۵۸۵
- ۱۲- نامه ابن زیاد به یزید ۵۸۷
- ۱۳- منازل بین راه ۵۸۸
- مشهد النقطة ۵۸۹
- حلب ۵۸۹
- بعلبک ۵۸۹
- ۱۴- غوغای شام ۵۹۰
- ۱۵- در بارگاه یزید ۵۹۳
- ۱۶- خروش زینب کبری علیها السلام ۵۹۶
- ۱۷- خطبه‌ای که پایه‌های کاخ یزید را لرزاند ۶۰۴

- ۱۸- فرافکنی یزید..... ۶۱۲
- ۱۹- گفتگوی منهل با امام سجاد علیه السلام..... ۶۱۴
- ۲۰- بازماندهٔ شام..... ۶۱۴
- ۲۱- خواسته‌های سه گانه امام سجاد علیه السلام..... ۶۱۷
- ۲۲- محل دفن سر مقدس..... ۶۱۸
- ۲۳- حرکت از شام..... ۶۲۰
- ۲۴- زیارت عاشقانه جابر بن عبدالله انصاری..... ۶۲۲
- ۲۵- بررسی ورود خاندان اهل بیت علیهم السلام به کربلا..... ۶۲۵
۱. اقوال گوناگون در مورد ورود اهل بیت علیهم السلام در اربعین به کربلا..... ۶۲۵
۲. بُعد مسافت و توقف‌های طولانی..... ۶۲۸
۱. تصریح مورّخانی قبل از سید بن طاووس..... ۶۲۹
۲. الحاق سرهای شهدا به بدن‌ها..... ۶۳۰
۳. سنت زیارت اربعین..... ۶۳۳
- اربعین در کربلا چه گذشت؟..... ۶۳۸
- ۲۶- به سوی مدینه..... ۶۴۰
- ۲۷- ورود به مدینه..... ۶۴۲
- خطبهٔ امام سجاد علیه السلام کنار دروازهٔ مدینه..... ۶۴۴
- ۲۸- عزاداری در مدینه..... ۶۴۷
- ناله‌های جانسوز امّ البنین..... ۶۴۹

بخش پنجم: آثار و پیامدهای قیام عاشورا / ۶۵۳

- اشاره..... ۶۵۵
- فصل اوّل: احیای اسلام و آیین حق..... ۶۵۷
- فصل دوم: الگوسازی برای آزادگان..... ۶۶۱
- فصل سوم: قیام‌های خونین پس از حادثهٔ عاشورا..... ۶۶۵
- الف) اعتراضات و مقاومت‌های شخصی..... ۶۶۶
- ب) قیام توّابین..... ۶۶۸

- ۶۷۰ هلاکت یزید
- ۶۷۱ آغاز عملیات توأبین
- ۶۷۲ تحلیل و بررسی
- ۶۷۳ (ج) قیام مختار
- ۶۸۱ آخرین نبرد
- ۶۸۳ تحلیل و جمع بندی
- ۶۸۴ (د) انقراض بنی امیه
- ۶۸۶ قیام عباسیان و انتقام از بنی امیه
- ۶۸۶ شگفتی های تاریخ!
- ۶۹۱ جمع بندی پایانی

بخش ششم: اشعار برگزیده / ۶۹۳

- ۶۹۵ اشاره:
- ۶۹۷ اشعار فارسی
- ۶۹۷ جلوه گاه حق
- ۶۹۸ نور خدا
- ۶۹۸ مهر آزادگی
- ۶۹۹ حماسه آفرین
- ۷۰۱ همّت بلند
- ۷۰۲ دانشگاه ایمان
- ۷۰۳ عشق بازی
- ۷۰۴ جان جهان
- ۷۰۵ قربانی اسلام
- ۷۰۶ اشک شفق
- ۷۰۶ خاک شهیدان
- ۷۰۷ عزّت و آزادگی
- ۷۰۹ دوازده بند محتشم

۷۱۹	اشعار عربی
۷۱۹	عقبه بن عمر سهمی، نخستین مرثیه سرا
۷۲۰	گزیده‌ای از قصیده سید حمیری
۷۲۱	گزیده‌ای از قصیده دعبل خزاعی
۷۲۲	گزیده‌ای از قصیده ابن حمّاد عبدی
۷۲۶	گزیده‌ای از قصیده دیگر ابن حمّاد
۷۲۷	قصیده‌ای از شاعر دیگر:
۷۲۹	منتخبی از قصیده ابن عرندس
۷۳۱	منتخبی دیگر از قصیده ابن عرندس
۷۳۳	گزیده‌ای از قصیده میمیه سید جعفر حلّی (ره)
۷۳۶	قصیده‌ای از یکی از بزرگان
۷۳۷	شعری از سید محمد حسین قزوینی (ره)
۷۳۸	گزیده‌ای از قصیده شیخ خلیعی
۷۳۹	فهرست‌ها
۷۳۹	فهرست آیات
۷۴۱	فهرست روایات
۷۵۵	فهرست اشخاص و لقب‌ها
۷۷۱	فهرست قبایل و گروه‌ها
۷۷۳	فهرست اماکن
۷۷۷	فهرست منابع

مقدمه چاپ پنجم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

در پی استقبال خوانندگان از این کتاب، که موجب شد - بحمدالله - در مدت دو سال، سه بار تجدید چاپ شود، نیاز به نگاهی دوباره و رفع پاره‌ای از نواقص ضروری به نظر می‌رسید. به ویژه آنکه در طی این دو سال، پیشنهادها و نقطه‌نظرهایی نیز از خوانندگان و اندیشمندان برای تکمیل این کتاب مطرح شد؛ از جمله آنکه پیشنهاد شد بخش‌های مربوط به اصحاب امام حسین علیه السلام به صورت گسترده‌تری مورد بحث قرار گیرد و همچنین حوادث پس از کربلا: اسارت خاندان اهل بیت علیهم السلام، حضور آنان در کوفه و شام، بررسی نقطه نظرات ورود اهل بیت علیهم السلام به کربلا در اربعین، و مراجعت آنان به مدینه نیز تدوین گردد، تا خوانندگان را از مراجعه به دیگر کتاب‌ها تا حدّ زیادی بی‌نیاز سازد. ما نیز با استقبال از این پیشنهادهای ارزشمند، خواسته‌های صاحب‌نظران را عملی کرده و در نتیجه بیش از یکصد صفحه دیگر بر این کتاب افزوده شد.

در پایان لازم می‌دانیم از اندیشمندان توانا و مخلص جناب حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ احمد قدسی سپاس ویژه‌ای داشته باشیم که با دقت فراوان از ابتدا تا انتهای کتاب را مطالعه کرده، ملاحظاتی را یادداشت و در اختیار ما قرار داده‌اند که در تجدیدنظر مورد توجه قرار گرفت.

از همهٔ این عزیزان و اندیشمندان تشکر و سپاسگزاری نموده، توفیق بیش از پیش آنان را از خداوند بزرگ مسألت داریم و همچنان از نقطه نظرات دیگر اندیشمندان و همهٔ خوانندگان گرامی استقبال می‌نماییم.

سعید داودی - مهدی رستم‌نژاد

فروردین ۱۳۸۷

ربیع الاول ۱۴۲۹

مقدمه حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (مد ظله العالی)

عاشورا حماسه بزرگ تاریخ

مراسم عزاداری عاشورای حسینی که هر سال باشکوه‌تر و فراگیرتر از سال قبل، در میان «اشک و آه» عاشقان مکتب سالار شهیدان برگزار می‌شود، نباید ما را از روح حماسی آن غافل سازد.

اگر یک نگاه اجمالی - ولی با دقت - به تاریخ کربلا از روز نخست تا امروز بیفکنیم، شاهد تغییر فاحشی در برداشت‌های پیرامون این مکتب از این تاریخ خواهیم بود. در آغاز، عاشورا به صورت یک حماسه ظهور کرد؛ سپس فقط به صورت یک حادثه غم‌انگیز توأم با اشک و آه درآمد، و در قرن اخیر بار دیگر چهره آغازین خود را بازیافت، یعنی در میان سیل اشک و آه عاشقان مکتب حسینی، روح حماسی خود را نیز آشکار ساخت و توده‌های مسلمین را به حرکت درآورد.

شعارهای انقلابی «هیئات منّا الذلّة» و «إنّ الحیة عقیده و جهاد» که برگرفته از تاریخ کربلا بود، در کنار اشعار پر اشک و آه محتشم:

در بارگاه قدس که جای ملال نیست سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است

جنّ و ملک بر آدمیان نوحه می‌کنند گویا عزای اشرف اولاد آدم است

چرخشی را در افکار خطبا و شعرا و مدّاحان پدید آورد و ضمن عزاداری با ارزش سنتی - که هرگز نباید فراموش شود - ابعاد حماسه کربلا نیز تشریح گردید. این حماسه مخصوصاً در انقلاب اسلامی و برنامه‌های حزب الله جنوب لبنان و اخیراً در عاشوراها و اربعین‌های عراق نقش بسیار مؤثری ایفا کرد، و ندای «کلّ أرض، أرض

کربلا» و «کُلُّ يَوْمٍ عَاشُورًا» در فضای کشورهای اسلامی طنین انداز شد. آری! به حق عاشورا یک حماسه بود، زیرا آن روز که امام حسین علیه السلام می خواست مکه را به قصد عراق ترک گوید، فرمود:

«مَنْ كَانَ فِينَا بِأَذِلَّةٍ مُهْجَتَهُ وَ مَوْطِنًا عَلَىٰ لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا؛ هر کس

آماده جانبازی و شهادت و لقاء الله است، با من حرکت کند».^۱

در نزدیکی کربلا تأکید دیگری بر آن نهاد و فرمود:

«أَلَا وَ إِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ تَرَكَنِي بَيْنَ السَّلَّةِ وَ الذَّلَّةِ، هِمَّاتٍ مِمَّا الذَّلَّةُ؛

ناپاک زاده، فرزند ناپاک زاده مرا در میان شمشیر و ذلت مخیر ساخته، به استقبال

شمشیرها می روم و هرگز تن به ذلت نمی دهم».^۲

و یاران حسین علیه السلام در شب عاشورا این سند را امضا کرده و گفتند: اگر یک بار نه،

هفتادبار، بلکه هزار بار کشته شویم و زنده شویم، باز هم دست از یاری تو بر نمی داریم.^۳

فرزند شجاع آن حضرت علیه السلام، علی اکبر علیه السلام در مسیر کربلا با جمله «إِذْنٌ لِّأَنْبِيَاءِ

بِالْمَوْتِ؛ چون برحق هستیم از شهادت باک نداریم»^۴، بر این حماسه صحه نهاد.

یاران آن حضرت هر کدام در رجزهایشان در صحنه قتال عاشورا، روح

تسلیم ناپذیری خود را در برابر دشمن، در قالب الفاظ ریختند و دشمن را در شگفتی

فرو بردند.

خواهرش زینب کبری علیه السلام در کنار پیکر خونین برادر زانو زد و پیکر خونین را با

دو دست خود از زمین بلند کرد و گفت: «خداوندا این قربانی را از ما، (خاندان

پیامبرت) قبول فرما!».^۵

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷.

۲. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۲۴.

۳. رجوع کنید به: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۸۰.

۴. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷.

۵. مقتل الحسین مقررّم، ص ۳۰۷.

در خطبه آتشین شیر زین میدان کربلا در کوفه، با صراحت آمده است: «گریه می کنید و ناله سر می دهید، بخدا بسیار بگریید و کمتر بخندید، لگه ننگی بر دامان شما نشست که با هیچ آبی پاک نمی شود. شما چگونه اجازه دادید سلاله پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و پناهگاه شما در مشکلات کشته شود و چراغ فروزان جامعه شما را خاموش کنند؟!»^۱ و در پاسخ این زیاد، آن مرد سفاک بی رحم و خطرناک، با یک دنیا شجاعت فرمود: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً؛ جز خوبی (و شجاعت و عظمت) در کربلا ندیدم». «هُؤُلَاءِ قَوْمٌ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْقِتْلَ، فَبَرُّوْا إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ...؛ آنها گروهی بودند که شهادت در سرنوشت شان رقم زده شده بود و به آرامگاه ابدی خود شتافتند و به زودی در دادگاه عدل الهی در برابر آنها ظاهر خواهی شد».^۲ و در خطبه آتشین دیگرش در شام در برابر یزید گفت: «اگر حوادث سخت روزگار، مرا در شرایطی قرار داد که مجبور شوم با تو صحبت کنم، من تو را موجودی کوچک و بی مقدار می دانم و در خور هرگونه توبیخ و سرزنش... آنچه در توان داری انجام ده؛ ولی هرگز نمی توانی نور ما را خاموش کنی و آثار ما را محو نمایی!».^۳ و سخنان فراموش نشدنی که در خطبه های امام سجاد علیه السلام در شام و در نزدیکی مدینه آمده است، هر کدام بیانگر روح حماسی این واقعه بزرگ تاریخ است. در طول تاریخ نیز، بسیاری از شعرای اهل بیت علیهم السلام کوشیدند تا روح حماسی عاشورا را در اشعار خود زنده نگه دارند.

دعبل، شاعر شجاع و با صفا، قصیده معروف خود را با این بیت آغاز کرد:

مَدَارِسُ آيَاتٍ حَلَّتْ مِنْ تَلَاوَةٍ وَ مَنَزِلٌ وَحِيٍّ مُفْفِرِ الْعَرَصَاتِ

«خانه های شما ای آل محمد صلی الله علیه و آله مدارس آیات خدا بود که دشمنان نور تلاوت قرآن را در آن خاموش کردند و محل نزول وحی الهی بود که اکنون از همه چیز تهی گشته است».^۴

۱. رجوع کنید به: بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۰۹ و ۱۶۵.

۲. همان مدرک، ص ۱۱۶.

۳. رجوع کنید به: همان مدرک، ص ۱۳۳-۱۳۵.

۴. بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۴۷.

شعرای معاصر ما نیز رنگ و آب تازه‌ای به آن بخشیدند و با اشعاری از این دست راه شعرای اهل بیت علیهم‌السلام را ادامه دادند:

إِن كَانَ دِينَ مُحَمَّدٍ لَمْ يَسْتَقِمَّ إِلَّا بِقَتْلِي يَا سُيُوفُ خُذْنِي

«اگر دین محمد جز با شهادت من (و رسوایی دشمن) استوار نمی‌شود، ای شمشیرها به سراغ من آیید»^۱.

یا به گفته شاعری دیگر، به عنوان زبان حال سالار شهیدان کربلا:

قِفْ دُونَ رَأْيِكَ فِي الْحَيَاةِ مُجَاهِدًا إِنَّ الْحَيَاةَ عَقِيدَةٌ وَ جِهَادٌ

«برای حفظ مکتب و عقیده خود در زندگی بایست و جهاد کن که زندگی حقیقی چیزی جز عقیده و جهاد نیست». (البته مخاطب مسلمانان و پیروان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام هستند).

* * *

امروز دشمنان اسلام برای محو و نابودی این آیین پاک که مزاحم منافع نامشروع آنهاست، می‌کوشند مراسم عزای حسینی را از محتوا خالی کنند و روح حماسی آن را بگیرند و درس‌هایی که در جای جای این حماسه بزرگ تاریخی نهفته است، به فراموشی بسپارند.

بر خطبای آگاه، مدّاحان با هدف، نویسندگان شجاع و بیدار لازم است که در حفظ محتوای این حماسه بزرگ تاریخ بکوشند و از آن برای نجات ملت‌های مظلوم جهان عموماً و مسلمین ستم‌دیده خصوصاً بهترین درس‌ها را بگیرند.

بهترین روش برای مطالعه تاریخ

بسیاری از مردم - و حتی دانش‌آموختگان - عادت دارند حوادث تاریخی را

۱. اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۵۸۱. این بیت، از یک قصیده طولانی است که شاعر و خطیب کربلا، مرحوم شیخ محسن ابوالحبت (متوفای ۱۳۰۵ ق) سروده است (تراث کربلا، سلمان هادی الطعّمه، ص ۸۶).

جدای از یکدیگر مطالعه کنند که در این صورت ممکن است بسیاری از پرسش‌ها برای آنها بدون پاسخ بماند.

در حالی که تاریخ، سلسله حوادثی است که مانند حلقه‌های زنجیر به هم پیوسته است؛ هر حادثه بزرگ یا کوچک امروز، ریشه‌ای در گذشته و آثاری در آینده دارد، و هر قدر حادثه بزرگ‌تر باشد، ریشه‌ها پیچیده‌تر، و آثار فزون‌تر خواهد بود.

کتابهایی که حوادث خونبار عاشورای حسینی را شرح می‌دهد، غالباً به صورت یک حادثه غم‌انگیز و جدا از دیگر حوادث تاریخی از آن یاد کرده‌اند، هر چند در همان محدوده داد سخن داده باشند.

ولی اگر ریشه این حادثه عظیم را در گذشته تاریخ اسلام و حتی در عصر جاهلیت بررسی کنیم و آثار و ثمرات آن را در قرون بعد و حتی امروز مورد توجه دقیق قرار دهیم، عاشورا عظمت و مفهوم دیگری پیدا می‌کند و جزء جزء این حادثه معنی می‌شود و پاسخ بسیاری از پرسش‌های مربوط به آن آشکارتر می‌گردد.

به دنبال پیشنهاد و آمادگی دو تن از فضلاء دانشمند، جوان و با ذوق حوزه علمیه، حجج اسلام آقایان سعید داودی و مهدی رستم نژاد، جهت تدوین کتابی در ارتباط با قیام امام حسین علیه السلام، فکر کردم خوب است این کتاب، بر اساس همین تفکر درباره قیام سالار شهیدان نوشته شود که از ریشه‌ها و انگیزه‌ها شروع شود، سپس به بیان اصل وقایع از منابع معروف و معتبر بپردازد و سرانجام به بیان آثار گسترده و ثمرات مهم آن ختم گردد، تا همه قشرها - به ویژه نسل جوان فرهیخته - با عمق این حادثه بزرگ تاریخ اسلام آشنا تر شده، و عظمت آن را با تمام وجود خود درک کنند.

توفیق الهی شامل حال شد و با آمادگی این عزیزان برای انجام این کار بزرگ، راهکارها به آنها ارائه گردید و در مسیر راه پیوسته بر کار آنها نظارت شد و آنان نیز، بحمدالله به خوبی از عهده این مهم برآمدند و کتاب حاضر که در موضوع خود کم نظیر است، به رشته تحریر درآمد.

کتابی است کاملاً مستند و شامل تحلیل‌های منطقی و کاربردی که مطالعه آن برای همهٔ قشرها - إن شاء الله - مفید و سودمند است.

و این می‌تواند سرآغازی باشد برای تلاش بیش‌تر در این زمینه؛ چرا که عاشورا تعلق به همهٔ اعصار و قرون دارد.

امیدوارم خوانندگان عزیز بتوانند با مطالعه آن، بیش از پیش عارف به حق شهیدان کربلا و مخصوصاً سالار شهیدان، شوند و از آن در زندگی خود الگو بگیرند و حماسه‌های عاشورا در وجودشان نقش بندد و بر عزت و سربلندی و شهامتشان بیفزاید.

قم - حوزهٔ علمیّه

ناصر مکارم شیرازی

خرداد ماه ۱۳۸۴ - ربیع الثانی ۱۴۲۶

سخن آغازین

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق

ثبت است بر جریده عالم دوام ما

تاریخ بشر حوادث تلخ و شیرین بی شماری را به یاد دارد و تاریخ سازان فراوانی را در دل خویش پرورش داده است، ولی کمتر حادثه‌ای را همانند حادثه عاشورای سال ۶۱ هجری با پی آمدهای گسترده‌اش به خود دیده و کمتر تاریخ سازانی همچون تاریخ سازان کربلا را به یاد می آورد.

این حادثه همچون سکه‌ای دارای دو روی کاملاً متفاوت و متمایز از یکدیگر است؛ یک روی آن، خیانت، بی وفایی، ناجوانمردی، ستمگری، پلیدی، قساوت، بی وفایی، بی رحمی و مهمان‌کشی؛ و روی دیگر آن، وفاداری، جانبازی، جوانمردی، شهامت، ستم‌ناپذیری، صبر، تسلیم در برابر قضای الهی و عبودیت حق در عالی‌ترین درجه آن است.

هر چند تاریخ، حوادثی دردناک‌تر از این حادثه را به خود دیده و کشته‌های به مراتب بیش‌تری را شاهد بوده و قیام‌های خونین و حق طلبانه فراوانی را در حافظه خود به یاد دارد؛ ولی آنچه که سبب امتیاز نهضت عاشورا شده، نکاتی چند است که در دیگر حوادث مشابه تاریخ یا وجود نداشته، و یا به این اندازه پررنگ نبوده و یا همه این امتیازات را یک جا در خود جای نداده است.

مهم‌ترین نکته‌های برجسته این قیام از این قرار است:

۱- اهداف و انگیزه‌های خالص الهی

عنصر نیت و انگیزه الهی در قیام امام حسین علیه السلام بسیار ممتاز است. آن حضرت فقط و فقط برای رضای خدا و احیای دین حق دست به قیام زد و هرگز هیچ عنصر دنیوی و جاه‌طلبانه در قیام او دخالت نداشت؛ جای جای تاریخ کربلا گواه این مدعاست. از این رو، امام علیه السلام در این نهضت همواره به وظیفه الهی خویش می‌اندیشید و نتیجه را به خدا واگذار کرد. این حقیقت بارها در کلمات، سیره و رفتار امام حسین علیه السلام جلوه‌گر شده است (در این کتاب بارها به شواهد این مطلب اشاره شده است).

۲- کشته شدن حجّت خدا توسط مردمی به ظاهر مسلمان

ویژگی دیگر این حادثه آن است که در این ماجرا، نه فقط یک انسان مؤمن و حق‌طلب، بلکه امامی معصوم، پنجمین فرد از اصحاب کساء و فرزند فاطمه زهرا علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، به دست مردمی که خود را از امت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌دانستند به گونه‌ای دردناک و بی‌سابقه به شهادت رسید.

کشتن امام حسین علیه السلام با آن همه عظمت معنوی و اصل و نسب خانوادگی، در روز روشن و در آن صحنه، کار ساده‌ای نبود که تاریخ بتواند آن را فراموش کند.

هر چند کشتن هر انسان مؤمن و هر نفس محترمی جرم بزرگی است، ولی به یقین کشتن مردی که حجّت خدا بر روی زمین و امام عصر خویش است و برای مبارزه با ظلم و ستم به پا خاسته، آن هم به آن شیوه بسیار ناجوانمردانه، گناه سنگینی است که نمی‌توان از کنار آن به سادگی گذشت.

چه زیبا سروده است محتشم کاشانی؛ آنجا که می‌سراید:

ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند	یک باره بر جریده رحمت قلم زنند
ترسم کزین گناه، شفیعان روز حشر	دارند شرم، کز گناه خلق دم زنند

اخبار و روایاتی که درباره تحولات آسمان و زمین و گریه آسمانیان و فرشتگان پس از شهادت جانسوز آن حضرت در منابع شیعه و سنی نقل شده است به این حقیقت گواهی می‌دهد.^۱

در داورتر آن است که مردمی که ادعای مسلمانی داشتند و به ظاهر نماز می‌خواندند و قرآن تلاوت می‌کردند، تکبیر گویان به جنگ با جگرگوشه پیغمبرشان برخاستند^۲ و با بی‌رحمی تمام اسوه تقوا و ایمان را شهید کرده و حریمش را مورد هتک و غارت قرار دادند.

۳ - یاران همراه امام علیؑ

هر چند گروهی که همراه امام حسین علیؑ در حادثه کربلا به شهادت رسیدند، جمعیت اندکی بودند؛ ولی نگاهی گذرا به زندگی آنان و کلمات و رفتارهایی که از آن گروه به یادگار مانده است، نشان می‌دهد که افرادی مؤمن، وفادار، فداکار و پاکبخته بوده‌اند. گواه روشن این حقیقت، سخن امام علیؑ در شب عاشورا در وصف یاران خویش است که فرمود:

«فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْلَىٰ وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي، وَلَا أَهْلَ بَيْتٍ أَهَبَّ وَلَا

أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي؛ من یارانی بهتر از اصحاب خود سراغ ندارم و اهل بیتی

نیکوکارتر و به وظیفه خویشاوندی پای‌بندتر از اهل بیت نمی‌شناسم».^۳

۱. رجوع شود به: بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۰۱-۲۱۹ و سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۲۵-۴۲۸.

۲. به گفته شاعر:

وَيُكَبِّرُونَ بَأْنَ قُتِلَتْ، وَإِنَّمَا
فَتَلُّوا بِكَ التَّكْبِيرَ وَالتَّهْلِيلَا

«هنگامی که تو را کشتند، تکبیر گفتند، ولی در حقیقت با کشتن تو تکبیر و تهلیل (لا إله إلا الله) را کشتند». (بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۴۴).

۳. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۷ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۲.

۴ - ذلت ناپذیری عاشوراییان

امام حسین علیه السلام و یاران همراه او، در اوصاف گوناگونی ممتاز بودند، ولی یکی از عالی ترین خصیصه‌هایی که در آنان وجود داشت، ذلت ناپذیری و نستوهی آنان بود. دشمن هر چه تلاش کرد که آنان را به تسلیم وادار کند و یا حتی سخنی از آنان در تأیید خلافت یزید بشنود، موفق نشد. حسرت شنیدن یک کلمه حاکی از پشیمانی یا ضعف را بر دل دشمن باقی گذاشتند!

شعار «هَيَّاتِ مِنَّا الذَّلَّةَ»^۱ و همچنین کلام ماندگار «وَاللَّهِ لَا أُعْطِيكُمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الذَّلِيلِ، وَلَا أَفْرُقُ فَرَارَ الْعَبِيدِ»؛ به خدا سوگند نه به شما دست ذلت می‌دهم و نه همچون بردگان فرار خواهم کرد»^۲ برای همیشه بر تارک تاریخ می‌درخشد!

ابن ابی‌الحدید معتزلی در کتاب خود - به مناسبت شرح خطبه ۵۱ نهج‌البلاغه - بحثی را با عنوان «أَبَاةُ الصِّمِّ وَأَخْبَارُهُمْ» (سرگذشت ستم‌ناپذیران) مطرح می‌کند و جمعی از ستم‌ناپذیران را در تاریخ اسلام نام می‌برد. وی در ابتدای این بحث می‌نویسد:

«سَيِّدُ أَهْلِ الْأَبَاءِ الَّذِي عَلَّمَ النَّاسَ الْحَمِيَّةَ وَالْمَوْتَ تَحْتَ ظِلَالِ السُّيُوفِ، إِخْتِيَاراً لَهُ عَلَى الدِّيَّةِ، أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ؛ عُرِضَ عَلَيْهِ الْأَمَانُ وَأَصْحَابُهُ فَأَنْفَ مِنَ الذُّلِّ؛ بزرگ و پیشوای ستم‌ناپذیران جهان که درس غیرت و برگزیدن مرگ در سایه شمشیرها را بر ذلت و خوارگی به مردم جهان داد، حسین بن علی - علیهما السلام - بود. بر او و یارانش امان عرضه کردند، ولی آنان تن به ذلت ندادند».^۳

نه تنها امام حسین علیه السلام بلکه تمام یارانی که با او در عاشورای ۶۱ هجری کشته

۱. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۹۹.

۲. ارشاد مفید، ص ۴۵۰.

۳. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۳، ص ۲۴۹.

شدند، در اوجی از عزّت نفس و نستوهی شربت شهادت را نوشیدند. ردّ امان‌نامه «شمر» توسط حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام نمونه‌ای از این حقیقت است. دشمن بدن‌های آنان را مثله و قطعه قطعه کرد، ولی نتوانست از عزّت و سربلندی و عظمت روحی آنان چیزی بکاهد. آن شاعر عرب چه زیبا این حقیقت را ترسیم کرده است:

قَدْ غَيَّرَ الطَّغْنُ مِنْهُمْ كُلَّ جَارِحَةٍ إِلَّا الْمُكَارِمَ فِي أَمْنٍ مِنَ الْغَيْرِ

«ضربه‌ها (ی نیزه و شمشیر) تمام بدن آنان را دگرگون ساخت؛ ولی عظمت روحی و بزرگواری آنان را هرگز دستخوش تغییر نکرد».

۵ - مظلومیّت، در ابعاد مختلف

مظلومیّت امام حسین علیه السلام و یارانش در یک بُعد نبوده است؛ بلکه ابعاد گوناگونی از مظلومیّت در حادثه کربلا دیده می‌شود: دعوت کردن امام و بی‌وفایی نسبت به آن حضرت، کشتن مهمان، بستن آب به روی آن حضرت و یاران و زنان و کودکان اهل بیت او، جنگ نا برابر سی هزار نیروی مجهّز در برابر ۷۲ تن، کشتن کودک شیرخوار، حمله به کودکان و زنان، آتش زدن خیمه‌ها، تاختن اسب بر پیکر شهدا، سرها را بالای نیزه بردن، جلوگیری از دفن پیکر شهیدان، اسارت زنان و کودکان آل پیغمبر صلی الله علیه و آله و گرداندن آنها در شهرهای مختلف و جهات دیگر مظلومیّت، همه از ویژگی‌های این حادثه است که آن را از حوادث مشابه دیگر جدا می‌سازد.

ابعاد مظلومیّت اهل بیت علیهم السلام در آن روز چنان بود که گاه دشمن بی‌رحم نیز می‌گریست؛ از جمله در آنجا که زینب کبری علیها السلام خطاب به «عمر بن سعد» فرمود:

«يَا عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ! أَيَقْتُلُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَ أَنْتَ تَنْظُرُ إِلَيْهِ؛ ای عمر سعد! ابو عبدالله

را می‌کشند و تو نظاره می‌کنی؟!»

در آن حال، اشک عمر سعد سرازیر شد و بر چهره زشت و ناپاک او فرو غلتید به گونه‌ای که از شرم، صورت از زینب علیها السلام برگرداند.^۱

به گفته موسیوماربین آلمانی: «مصائبی که حسین علیه السلام در راه احیای دین جدش برخورد وارد ساخت، بر شهیدان پیش از او برتری اش داد و بر هیچ یک از گذشتگان چنین مصائبی وارد نشده است... در تاریخ دنیا، هجوم این گونه مصائب مخصوص حسین علیه السلام است».^۲

۶- قدرت تأثیرگذاری

از دیگر امتیازات این حماسه بزرگ، قدرت تأثیرگذاری آن در افکار عمومی مسلمانان، بلکه آزادمردان جهان در طول تاریخ است.

به جرأت می‌توان گفت که این بُعد از قیام عاشورا در طول تاریخ بی‌نظیر است. یعنی نمی‌توان قیام و نهضتی را در عالم پیدا کرد که تا این اندازه الگو و اسوه آزادمردان و سبب حرکت و جوشش مبارزان در برابر ظالمان و ستمگران، آن هم از زمان وقوع حادثه تا عصر حاضر باشد.

به تعبیر دیگر: این نهضت یک نهضت فرا زمانی و فرامکانی است. نفوذ نهضت عاشورا در طول و عرض و عمق شگفت‌آور است. (: طول زمان، عرض و گستره جغرافیایی زمین، عمق و نفوذ ژرف در جان آزادگان جهان).

به یقین، کمتر نهضتی را - همانند نهضت حسینی - می‌توان یافت که از همان روز شکست، فاتح و پیروز باشد و از همان روز مغلوب شدن غالب گردد و از همان ساعت که دشمن، کار مخالف خود را تمام شده می‌دید، کار خودش به پایان رسیده باشد.

توماس کارلایل^۳ می‌نویسد: «بهترین درسی که از تراژدی کربلا می‌گیریم، این

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۵.

۲. مطابق نقل: درسی که حسین به انسان‌ها آموخت، ص ۲۸۷.

۳. توماس کارلایل، مقاله نویس، مورخ و خاورشناس انگلیسی (و از دانشمندان قرن نوزدهم میلادی) که عربی را در بغداد آموخت و در کمبریج استاد زبان مزبور گردید (فرهنگ معین).

است که حسین و یارانش ایمان استوار به خدا داشتند. آنها با عمل خود روشن کردند که تفوق عدد در جایی که حق با باطل روبه‌رو می‌شود، اهمیّت ندارد و پیروزی حسین با وجود اقلیتی که داشت، باعث شگفتی من است.^۱

کشتن این پاک‌مردان نه تنها کمکی به تثبیت حکومت فرزندان ابوسفیان نکرد، بلکه در سقوط آنان تسریع نمود و سرنگونی آنان را شتاب فزاینده‌ای بخشید.

اعتراضات فردی و گروهی مردم و قیام‌های خونین پس از عاشورا، همگی از قدرت تأثیرگذاری این انقلاب خونین و پیروزی واقعی عاشوراییان حکایت دارد (در بخش پنجم این کتاب، بیش‌تر در این باره سخن خواهیم گفت).

عبّاس محمود عقّاد^۲ نویسنده معاصر مصری می‌نویسد:

«یزید را در داستان کربلا برنده مطلق و کامیاب و پیروزمند بر حریف خویش می‌بینیم و حسین را در آن روز - بر عکس - مغلوب و شکسته خورده می‌نگریم؛ ولی پس از مدّت کوتاهی علائم و نشانه‌ها با وضع شگفت‌آمیزی جابجا می‌شود و در کفه‌های سنجش، دگرگونی حیرت‌آوری پدیدار می‌گردد؛ تا آنجا که کفه زیرین، بر فراز آسمان می‌رود و کفه فرازمند، به زمین فرود می‌آید و شگفتا که این حقیقت به قدری روشن و آشکار است که جای هیچ سخنی را در تشخیص کفه‌های سود و زیان، برای هیچ نظاره‌گری باقی نمی‌گذارد».^۳

از جلوه‌های دیگر نفوذ و تأثیر این حادثه غم‌انگیز آن است که پس از قرن‌ها، میلیون‌ها علاقمند به آن حضرت، هر سال در ایّام محرّم و به خصوص در تاسوعا و عاشورای حسینی، به عزاداری برای آن حضرت و یارانش، و تجلیل و تکریم از آنان می‌پردازند و در این راه هزینه‌های سنگینی می‌کنند و زحمات و رنج‌ها را به جان

۱. درسی که حسین به انسان‌ها آموخت، ص ۲۹۰.

۲. برای آگاهی از شرح حال وی رجوع شود به: الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۲۶۶.

۳. ابوالشهاد، عبّاس محمود عقّاد، ترجمه محمد کاظم معزی، ص ۲۱۲. (با اندکی تصرّف)

می‌خرند و کودک و جوان و پیر، زن و مرد مشتاقانه به راه اقامه هر چه باشکوه‌تر عزای حسینی بر می‌خیزند.

دشمنت کشت، ولی نور تو خاموش نگشت آری آن جلوه که فانی نشود، نور خداست

کتاب حاضر

هر چند درباره نهضت حسینی و قیام خونین عاشورا، کتاب‌های فراوانی در طول تاریخ نوشته شد، ولی از آنجا که عمق این حادثه فراتر از آن است که فکر می‌کنیم و بررسی ابعاد این قیام هر زمان درس‌های تازه‌ای به ما می‌آموزد و نویسندگان معاصر را به تدوین کتاب‌های تازه‌ای واداشته که بسیار ارزشمند است؛ ولی احساس می‌شود همچنان جای بحث و بررسی و تحلیل پیرامون این انقلاب بزرگ حسینی باقی است و می‌توان با نگاهی تازه، از آن درس‌های تازه‌ای گرفت.

به همین منظور، از محضر مرجع عالیقدر و نویسنده بزرگ اسلامی حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی (مدّ ظلّه العالی) - که اندیشه و قلم وی آثار پربرکتی را برای جهان اسلام به همراه داشته - خواسته شد که اگر مصلحت بداند کتابی در این باره تدوین شود. معظمّ له ضمن استقبال از این پیشنهاد، فرمودند: درباره عاشورا و قیام امام حسین علیه السلام کتاب‌های فراوانی نوشته شده است، بنابراین نیاز است کتابی با ابتکارات تازه و مطالبی نوین به رشته تحریر درآید، لذا در این باره باید بیش‌تر اندیشیده شود.

پس از مدّتی معظمّ له ما را دعوت کرد و فرمود: طرح تازه‌ای برای بررسی قیام امام حسین علیه السلام به خاطر من رسیده که چهارچوب‌های آن تدوین شده و اگر مطابق آن به تدوین مطالب بپردازید، کتاب پر محتوا و نوینی خواهد شد.

پس از بیان سرفصل‌های طرح توسط مرجع عالیقدر، ملاحظه شد - همان‌طور که از معظمّ له انتظار می‌رفت - طرحی نو و ابتکاری در این باره اندیشیده شده است که

حقیقتاً می‌تواند خلأی را در این رابطه پر کند.

برابر رهنمود ایشان، شروع به تحقیق و تدوین کتاب با استفاده از منابع مهم و معتبر شیعه و اهل سنت کردیم و هر قسمتی که آماده می‌شد، نخست برای یکدیگر بازخوانی کرده و پس از اصلاحات، آن را به محضر معظم‌له تحویل می‌دادیم. ایشان نیز با دقت آنها را می‌خواند و اصلاحاتی ارزنده را در نوشته‌های ما انجام می‌داد؛ نکاتی را بر آن می‌افزود و تذکراتی برای تکمیل مطالب ارائه می‌فرمود. بدین سان کتاب حاضر نوشته شده است.

جالب آن که شروع برنامه و ارائه طرح اولیه کتاب، در روز اربعین ۱۴۲۳ هجری قمری بود و تدوین کتاب نیز - بدون هیچ برنامه‌ریزی قبلی - در اربعین سال ۱۴۲۶ (۱۳۸۴/۱/۱۱) به پایان رسید.

این کتاب از شش بخش تشکیل شده است:

بخش اول: شخصیت امام حسین و فلسفه عزاداری

بخش دوم: ریشه‌های قیام عاشورا

بخش سوم: انگیزه‌های قیام عاشورا

بخش چهارم: رویدادهای قیام عاشورا

بخش پنجم: آثار و پی آمدهای قیام عاشورا

بخش ششم: بخشی از اشعار برگزیده

امیدواریم این «بضاعت مزجاة» مورد قبول حضرت حق و پذیرش مولای ما حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام قرار گرفته و ذخیره‌ای برای روز قیامت ما گردد.

اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا شَفَاعَةَ الْحُسَيْنِ يَوْمَ الْوُرُودِ، وَثَبِّتْ لَنَا قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَكَ مَعَ الْحُسَيْنِ وَأَصْحَابِ الْحُسَيْنِ، الَّذِينَ بَدَّلُوا مَهَجَهُمْ دُونَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

آمین یا رب العالمین

سعید داودی - مهدی رستم نژاد

اربعین سال ۱۴۲۶ برابر با ۱۳۸۴/۱/۱۱

بخش اول

شخصیت امام حسین علیہ السلام و فلسفہ عزاداری

اشاره:

در این بخش نکاتی در ارتباط با ولادت امام حسین علیه السلام، عظمت و شخصیت آن حضرت و عزاداری و شیوه‌های آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

اول: ولادت امام حسین علیه السلام

مطابق نقل برخی از مورّخان آن حضرت در سه شنبه، یا پنج شنبه پنجم شعبان سال چهارم هجری بدنیا آمده است.^۱ ولی مطابق برخی دیگر از نقل‌ها ولادت امام حسین علیه السلام در سال سوم هجری روز سوم شعبان بوده است.^۲

مرحوم علامه مجلسی پس از نقل این اختلافات معتقد است که: «مشهورتر آن است که ولادت آن حضرت سوم شعبان است».^۳

به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله نام آن حضرت را حسین علیه السلام نامیدند، که به گفته برخی از مورّخان: «مردم آن محیط پیش از آن با نام حسن و حسین آشنا نبودند تا فرزندان خود را به این دو اسم نامگذاری کنند و این دو نام از جانب خداوند بر پیامبر صلی الله علیه و آله وحی شد،

۱. ارشاد مفید، ص ۳۶۸، و مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۸۴.
۲. اقبال سید بن طاووس، ج ۳، ص ۳۰۳. مرحوم کلینی نیز در کافی (ج ۱، ص ۲۰۱) بدون اشاره به ماه تولّد، روز میلاد آن حضرت را سوم شعبان دانسته است.
۳. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۰۱.

تا آن حضرت بر فرزندان علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام این نام‌ها را بنهد.^۱
 جلال الدین سیوطی (از علمای معروف اهل سنت در قرن دهم) نقل کرده است
 که: «حسن و حسین دو نام از نام‌های اهل بهشت است و مردم عرب پیش از این، این
 دو نام را بر فرزندان خویش نمی‌نهادند».^۲

دوم: شخصیت ممتاز آن حضرت

امام حسین علیه السلام در میان جامعه اسلامی و مسلمانان در همان زمان، دارای شخصیت
 خاصی بود؛ چراکه فرزند فاطمه زهرا علیها السلام بود و از این رو فرزند رسول خدائیز نامیده
 می‌شد. این دو بزرگوار (حسن و حسین) به سبب محبت ویژه رسول خدا و کلمات
 ارزشمندی که حضرت درباره آنان فرموده بود، مورد توجه ویژه همه مسلمین قرار
 داشتند. در اینجا به نمونه‌هایی از کلمات و برخوردهای محبت‌آمیز رسول خدا صلی الله علیه و آله با
 آن حضرت توجه می‌کنیم:

۱. رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله درباره امام حسن و امام حسین علیهما السلام این جمله معروف

را فرمود:

«الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؛ حسن و حسین سرور جوانان بهشتند».^۳

۲. در حدیث دیگری آمده است که: گروهی با رسول خدا صلی الله علیه و آله به مهمانی می‌رفتند،

آن حضرت پیشاپیش آن جمع حرکت می‌کرد. در اثنای راه، حسین علیه السلام را دید. رسول

خدا صلی الله علیه و آله خواست او را در آغوش بگیرد، ولی حسین علیه السلام به این سو و آن سو می‌دوید؛

پیامبر صلی الله علیه و آله از مشاهده این حالت تبسم کرد، تا آن‌که او را در آغوش گرفته، یک دست

۱. اسد الغابة، ج ۲، ص ۹.

۲. تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۹.

۳. این حدیث با تعبیرات مختلف در منابع سنی و شیعه نقل شده است از جمله: مسند احمد، ج ۳،

ص ۳، ۶۲، ۶۴ و ۸۲؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۱؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۷؛ بحارالانوار،

ج ۴۳، ص ۲۱، ۲۵، ۱۲۴، ۱۹۱ - ۱۹۲.

خود را به پشت سر او و دست دیگر را به زیر چانه او نهاد و لب‌های مبارکش را بر لب‌های حسین قرار داد، بوسه زد و فرمود:

«حُسَيْنٌ مِثِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا؛ حسین از من است و

من از حسینم. هر کس حسین را دوست دارد، خداوند وی را دوست می‌دارد»^۱.

۳. رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن و حسین علیهما السلام را بر روی شانه خود سوار می‌کرد و با

خواندن اشعاری به آنان محبت می‌نمود.^۲

و گاه رسول خدا بر منبر خطبه می‌خواند و با دیدن حسن و حسین علیهما السلام از منبر

فرود می‌آمد و در برابر چشم همگان آنها را در آغوش می‌گرفت و به آنان محبت

می‌کرد (تا جایگاه آن دو را به همگان بفهماند)؛^۳ و گاه در پاسخ این سؤال که کدام یک

از افراد خانواده، نزد شما محبوبتر است؟ می‌فرمود: «حسن و حسین» و همواره آن دو

را می‌بویید و به (سینه) خویش می‌چسبانید.^۴

* * *

امام حسین علیه السلام در زمان خلفای سه گانه

امام حسین علیه السلام به سبب شخصیت ممتاز و نسب برجسته‌اش، در زمان خلفای سه

گانه مورد احترام دستگاه خلافت بود، تا آنجا که انتقادات سخت آن حضرت را با

بردباری تحمل می‌کردند و سعی در حفظ حرمت وی داشتند.

در برخی از کتب اهل سنت آمده است که: روزی خلیفه دوم بر منبر، خطابه

می‌خواند که حسین علیه السلام خطاب به وی فرمود: «از منبر پدرم فرود آی و بر منبر پدر

۱. مسند احمد، ج ۴، ص ۱۷۲؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۱ و مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۲۶.

۲. کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۶۴، ۶۶۶ و ۶۶۷ و بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۸۵ - ۲۸۶.

۳. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۸۴.

۴. سئل رسول الله أَيُّ أَهْلِ بَيْتِكَ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ. وَكَانَ يَسْمُهُمَا وَيَضُمُّهُمَا إِلَيْهِ.

(سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۸۲).

خویش بنشین!»، عمر با خونسردی پاسخ داد: «پدرم که منبری ندارد!». آنگاه حسین علیه السلام را در کنار خویش نشاند (و به او اظهار محبت کرد).^۱

همین ماجرا با تفاوت‌هایی در کتب شیعه نیز نقل شده است.^۲

در زمان عثمان نیز، در چند ماجرا حضور امام حسین علیه السلام ثبت شده است که هر کدام به گونه‌ای نشان احترام و عظمت آن حضرت میان عموم مسلمانان و مراعات حریم آن حضرت از سوی دستگاه حاکمیت بود.

امام حسین علیه السلام همراه پدر بزرگوارش امیرمؤمنان علیه السلام و برادر ارجمندش امام حسن علیه السلام در مسیر هدایت مسلمین و دفاع از مظلومان حضور سازنده‌ای داشت و گاه خشم خلیفه سوم را بر می‌انگیخت، ولی به هر حال، از روی ناچاری حرمتش را مراعات می‌کردند.

در ماجرای بدرقه ابوذر - آن هنگام که عثمان وی را به سرزمین ربنه تبعید کرد و همگان را از بدرقه و همراهی ابوذر ممنوع ساخت - امام حسین علیه السلام همراه پدر و برادرش در مراسم بدرقه حاضر شدند و سخنانی با این مضمون برای تقویت ابوذر و تسلای خاطر وی بیان کرد؛ فرمود: «عموجان! خداوند تواناست که این اوضاع را دگرگون سازد و هر روز در کار تازه‌ای است. این گروه دنیای خویش را از تو دریغ داشتند و تو دین خود را از (دستبرد) آنان بازداشتی! پس چقدر تو از دنیای آنان بی نیازی؛ ولی آنان به دین تو سخت نیازمندند، صبر پیشه کن! چرا که خیر در صبر و شکیبایی است و شکیبایی نشانه شخصیت است».^۳

۱. کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۵۴، حدیث شماره ۳۷۶۶۲. شبیه همین اعتراض از امام حسین علیه السلام نسبت به ابوبکر و تأثر ابوبکر از سخنان وی نیز نقل شده است. (مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۶۵، ح ۳).

۲. احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۲۹۲ و امالی طوسی، ج ۲، ص ۳۱۳.

۳. يَا عَمَّاهُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَادِرٌ أَنْ يُعَيِّرَ مَا تَرَى وَ هُوَ كُلُّ يَوْمٍ فِي شَأْنٍ. إِنَّ الْقَوْمَ مَسْعُوكَ دُنْيَاهُمْ وَ مَمْعَتَهُمْ دِينِكَ. فَمَا أَغْنَاكَ عَمَّا مَسْعُوكَ وَ مَا أَحْجُوهُمْ إِلَى مَا مَمْعَتَهُمْ. فَعَلَيْكَ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الْخَيْرَ فِي الصَّبْرِ وَالصَّبْرُ مِنَ الْكُرَمِ. (کافی، ج ۸، ص ۲۰۷ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۸، ص ۱۳۱).

امام حسین علیه السلام به وظیفه خویش - بدون توجه به تهدیدات مخالفان - عمل می کرد و در عین حال مورد تعرض دستگاه خلافت قرار نمی گرفت، آنگونه که ابوذر و عمار و عبدالله بن مسعود، مورد تعرض و ضرب و شتم عثمان و عمال وی قرار گرفتند، زیرا افکار عمومی سخت با این کار مخالف بود.

* * *

امام حسین علیه السلام در زمان خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام

امام حسین علیه السلام در زمان خلافت پدر بزرگوارش، همراه آن حضرت در جنگ هایش علیه ناکثین و قاسطین و مارقین شرکت مؤثر داشت^۱؛ در جنگ جمل فرماندهی جناح چپ سپاه امیر مؤمنان علیه السلام به عهده وی بود^۲، و در جنگ صفین، چه از راه سخنرانی های پرشور و تشویق یاران علی علیه السلام برای شرکت در جنگ و چه در مسیر پیکار با قاسطین حضور فعال داشت.^۳ در ماجرای حکمیت نیز یکی از شاهدان این ماجرا از طرف علی علیه السلام بود.^۴

* * *

امام حسین علیه السلام در دوران امام حسن علیه السلام

امام حسین علیه السلام پس از شهادت پدرش امیر مؤمنان علیه السلام در کنار برادرش امام حسن علیه السلام که امام و پیشوای زمان خود بود، قرار گرفت و به هنگام حرکت نیروهای امام مجتبی علیه السلام به سمت شام، همراه آن حضرت بود و هنگامی که امام حسن علیه السلام با پیشنهاد صلح از سوی معاویه مواجه شد، در این باره، با امام حسین علیه السلام و عبدالله بن

۱. الاصابة، ج ۱، ص ۳۳۳.

۲. تاریخ ابن عساکر، شرح حال امام حسین علیه السلام.

۳. صفین نصر بن مزاحم، ص ۱۱۴، ۲۴۹ و ۵۳۰.

۴. همان مدرک، ص ۵۰۷.

جعفر به گفتگو پرداخت^۱ و پس از انعقاد پیمان صلح، همراه برادرش به مدینه بازگشت و در همانجا اقامت گزید.^۲

* * *

تکریم و تعظیم فوق العاده مردم

امام حسین علیه السلام به سبب آنچه که از اصالت خانوادگی، عظمت روحی و محبوبیتش نزد رسول خدا، برخوردار بود، مورد محبت و احترام خاص همه اقشار مسلمین قرار داشت؛ به عنوان نمونه:

۱- روزی ابن عباس (صحابی جلیل القدر) زمام مرکب حسن و حسین علیه السلام را گرفته و با آنان همراه شده بود. شخصی معترضانه به وی گفت: آیا تو - با آن که سنت از این دو جوان بیشتر است^۳ - زمام مرکب آنان را می گیری؟

ابن عباس در پاسخ گفت: این دو تن، فرزندان رسول خدا هستند؛ و این کار مایه افتخار و سعادت من است! «إِنَّ هَذَيْنِ إِنَّمَا رَسُولِ اللَّهِ، أَوْلَيْتَسِ مِنْ سَعَادَتِي أَنْ آخُذَ بِرِكَائِمِهِمَا».^۴

۲- ماجرای دوم از ابوهیرره است که روزی مشاهده کرد، حسین علیه السلام به سبب خستگی در راهی نشسته، نزدیک آمد و با گوشه لباسش خاک از قدم های مبارک آن حضرت پاک کرد. وقتی که امام علیه السلام پرسید: چرا چنین می کنی؟ پاسخ داد:

«دَعْنِي! فَوَاللَّهِ لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مِنْكَ مَا أَعْلَمَ حَمَلُوكَ عَلَي رِقَابِهِمْ؛ با من کاری

نداشته باش! به خدا سوگند! اگر آنچه که من از (عظمت و منزلت) تو می دانم، مردم

آگاه بودند، تو را بر شانه های خویش سوار می کردند!».^۵

۱. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۰۵.

۲. الاصابه، ج ۱، ص ۳۳۳.

۳. ابن عباس سه سال قبل از هجرت متولد شده است (اسد الغابه، ج ۳، ص ۱۹۳). ولی امام حسین علیه السلام در سال سوم، یا چهارم هجری متولد شد.

۴. مختصر تاریخ دمشق، ج ۷، ص ۱۲۸.

۵. همان مدرک.

۳ - هنگامی که مسلمانان امام حسن و امام حسین علیهما السلام را در مسیر حج پیاده می‌دیدند، همگی به احترام، از مرکب‌های خود پیاده می‌شدند و پیاده راه می‌پیمودند، تا آنجا که آن بزرگواران برای این که مسلمانان به زحمت نیفتند، مسیر خویش را از جمعیت جدا می‌کردند، تا مسلمین بتوانند سوار بر مرکب‌های خویش شوند.^۱

هنگامی که به طواف خانه خدا می‌رفتند، به سبب ازدحام مردم جهت زیارت و تبرک جستن به آن دو وجود مقدّس، تحت فشار شدید قرار می‌گرفتند.^۲

جمع‌بندی

امام حسین علیه السلام چه در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و چه پس از آن حضرت، تا زمان خلافت معاویه همواره مورد احترام مسلمانان و خلفا قرار داشت، چرا که وی علاوه بر امتیازات انسانی و عظمت روحی و معنوی و کرامت و بزرگواری، فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مورد محبت فوق العاده او بود، ولی در زمان معاویه و سپس یزید وضع دگرگون شد. هر چند ما معتقدیم ریشه‌های جریان خونین کربلا را باید از «سقیفه» پی جویی کرد (که در جای خود بازگو خواهد شد)، اما تردیدی نیست که عصر معاویه و پس از آن، زمان حکومت یزید، با دوران پیش از آنان تفاوت بسیار داشت و اگر تا قبل از زمامداری معاویه، ماجرای شهادت مظلومانه امام حسین علیه السلام و اسارت خاندانش برای مردم بازگو می‌شد، کسی آن را باور نمی‌کرد.

آری؛ کسی باور نمی‌کرد که محبوب قلب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و جگرگوشه صدیقۀ کبریا علیه السلام توسط گروهی که خود را مسلمان و از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می‌خواندند، مورد تعرض و بی‌حرمتی قرار گیرد، چه رسد به این که غریبانه، مظلومانه و لب تشنه در سرزمین نینوا به شهادت برسد و فرزندان و بانوان حرمش به اسارت روند.

۱. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۷۶.

۲. البداية و النهاية، ج ۸، ص ۳۸.

با شروع حکومت اموی، بی حرمتی‌ها از سوی معاویه و عمالش نسبت به ساحت مقدّس امیرمؤمنان علیه السلام و فرزندانش حسن و حسین علیهما السلام و ترویج سبّ و لعن آنان به صورت علنی آغاز شد و زمینه‌های فاجعه خونین کربلا به گونه‌ای شتابان فراهم گردید و آن حسین عزیزی که این همه مورد محبت رسول خدا صلی الله علیه و آله و مسلمین بود، حتی مأوایی در تمام آن سرزمین پهناور اسلامی نداشت. (در بخش‌های آینده به طور مشروح بحث آن خواهد آمد).

سوم: نقش ائمه اطهار علیهم السلام در احیای یاد و نام امام حسین علیه السلام

در آیات متعدّدی از قرآن مجید بر لزوم زنده نگه داشتن یاد پیامبران الهی و شخصیت‌های برجسته تاریخ و بازگویی سرگذشت عبرت‌انگیز و درس‌آموز آنان تأکید شده است. مطالعه این دسته از آیات که معمولاً با جملاتی نظیر: ﴿وَاتْلُ عَلَيْهِمْ، وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ﴾ آغاز می‌شود به خوبی می‌رساند که غرض از یادآوری و احیای یاد و خاطره برگزیدگان الهی، بیان بیوگرافی و شرح نام و مسائل شخصی آنان نیست، بلکه همواره در این گونه از آیات اشاره شده است که دلیل زنده نگه داشتن یاد آنان وجود صفات نیکو و خصلت‌های پسندیده و روش‌های الهی و انسانی در آنان است. در آیات ذیل می‌خوانیم:

﴿وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا﴾؛ در این کتاب ابراهیم را یاد

کن، که او بسیار راستگو و پیامبر (خدا) بود.^۱

﴿وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا﴾؛ و در این

کتاب از موسی یاد کن، که او مخلص و رسول و پیامبری والا مقام بود.^۲

﴿وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ﴾؛ و در این کتاب از

۱. مریم، آیه ۴۱.

۲. مریم، آیه ۵۱.

اسماعیل یاد کن، که او در وعده‌هایش صادق بود.^۱

﴿وَأَذْكُرُ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ﴾؛ و به

خاطر بیاور بندگان ما ابراهیم و اسحق و یعقوب را، که دارای دستها (ی نیرومند) و

چشم‌ها (ی بینا) بودند.^۲

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود در این آیات به جنبه‌های شخصی و خانوادگی و امور معمول زندگی آنان اشاره‌ای نشده است، بلکه از صلاحیت‌ها و فضایل اخلاقی و برنامه‌های سازنده آنان سخن به میان آمده است، و این به خوبی نشان می‌دهد لزوم زنده نگهداشتن یاد و خاطره اینان، به جهت وجود این صفات و ملکات پسندیده است و ذکر نام و نشان آنان هیچ موضوعیت و خصوصیتی ندارد، بلکه هر کس دارای چنین برجستگی‌های انسانی و الهی باشد، زنده نگهداشتن یاد و خاطره او از وظایف انسانی و دینی است.

از این رو می‌بینیم امامان معصوم علیهم السلام در زنده نگهداشتن یاد و نام شهیدان کربلا، به عنوان کامل‌ترین الگوهای فداکاری و ایثار در راه نجات امت، به خصوص سالار شهیدان اباعبدالله الحسین علیه السلام در مناسبت‌های مختلف سعی و تلاش فراوانی نمودند و هیچ فرصتی را در زنده نگهداشتن یادشان فروگذار نکردند.

بی تردید، احیای نام و یاد این مردان بزرگ، الهام بخش بوده و به زندگی انسان‌ها جهت می‌دهد و روح فداکاری و ایثار را زنده کرده و آدمی را در برابر مشکلات و حوادث سخت، مقاوم و استوار می‌سازد. ذکر این صالحان و طرح فضایل اخلاقی و روح حماسی‌شان باعث می‌شود که هر قوم و ملت، به خصوص مسلمین - از آنها الگو گرفته و به آنان تأسی و اقتدا کنند.

* * *

۱ . مریم، آیه ۵۴.

۲ . سوره ص، آیه ۴۵.

روش‌های ائمه‌علیهم‌السلام در زنده نگه داشتن عاشورا و عاشوراییان

امامان اهل بیت علیهم‌السلام در تلاش برای زنده نگه داشتن یاد امام حسین علیهم‌السلام از شیوه‌های گوناگونی استفاده می‌کردند، از جمله:

۱ - برپایی مجالس سوگواری

علقمه حضر می‌نقل می‌کند که امام باقر علیهم‌السلام در روز عاشورا برای امام حسین علیهم‌السلام در خانه‌اش اقامه عزا می‌کرد.

«...ثُمَّ لَيُنْدَبُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ يَبْكِيهِ وَ يَأْمُرُ مَنْ فِي دَارِهِ مِمَّنْ لَا يَتَّقِيهِ بِالْبُكَاءِ

عَلَيْهِ ... وَ يُعَزُّ بَعْضُهُمْ بَعْضاً بِمُصَابِهِمُ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ امام باقر علیهم‌السلام بر امام حسین

می‌گریست و به افرادی که در خانه بودند و از آنان تقیه نمی‌کرد، می‌فرمود: بر آن

حضرت سوگواری کنند... و به آنان می‌فرمود در مصیبت حسین علیهم‌السلام به یکدیگر

تسلیت بگویند»^۱.

برکاتی که امروز از مجالس سوگواری آن حضرت نصیب امت اسلام شده و می‌شود بر کسی پوشیده نیست. آثار فرهنگی و تربیتی و آموزشی این سنت ماندگار ائمه اطهار علیهم‌السلام آنقدر زیاد است که قسمت اعظم فرهنگ شیعی به طور مستقیم یا غیر مستقیم از آن متأثر است.

* * *

۲ - یادآوری مصایب آن حضرت علیهم‌السلام در مناسبت‌های مختلف

در حدیثی می‌خوانیم امام صادق علیهم‌السلام به داود رقی می‌فرمود:

«إِنِّي مَا شَرِبْتُ مَاءً بَارِدًا إِلَّا وَ ذَكَرْتُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ من هرگز آب سرد ننوشیدم

مگر این که به یاد امام حسین علیهم‌السلام افتادم»^۲.

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۳۹۸. ابواب المزار، باب ۶۶، ح ۲۰.

۲. امالی صدوق، ص ۱۴۲.

در روایتی دیگر می خوانیم وقتی که منصور دوانیقی در خانه امام صادق علیه السلام را آتش زد، آن حضرت در منزل حضور داشت و آتش را خاموش کرده و دختران و بانوان وحشت زده اش را آرام نمود. فردای آن روز تعدادی از شیعیان برای احوالپرسی خدمت امام علیه السلام شرفیاب شدند. امام علیه السلام را گریان و اندوهگین یافتند، پرسیدند: این همه اندوه و گریه از چیست؟ آیا به دلیل گستاخی و بی حرمتی آنان نسبت به شما است؟ امام علیه السلام پاسخ داد:

«لَا، وَ لَكِنَّ مَا أَحَدَتِ النَّارُ مَا فِي الدَّهْلِيْزِ نَظَرْتُ إِلَى نِسَائِي وَ بَنَاتِي يَتَرَاكُضْنَ فِي صَحْنِ الدَّارِ مِنْ حُجْرَةٍ إِلَى حُجْرَةٍ وَ مِنْ مَكَانٍ إِلَى مَكَانٍ هَذَا وَ أَنَا مَعَهُنَّ فِي الدَّارِ فَتَذَكَّرْتُ فِرَارَ عِيَالِ جَدِّي الْحُسَيْنِ علیه السلام يَوْمَ عَاشُورَا مِنْ حَيْمَةٍ إِلَى حَيْمَةٍ وَ مِنْ حِבَاءٍ إِلَى حِبَاءٍ؛ امام فرمود: هرگز برای این گریه نمی کنم، بلکه گریه من برای این است که وقتی آتش زبانه کشید، دیدم بانوان و دختران من از این اطاق به آن اطاق و از این جا به آن جا پناه می برند با این که (تنها نبودند و) من نزدشان حضور داشتم، با دیدن این صحنه به یاد بانوان جدم حسین علیه السلام در روز عاشورا افتادم که از خیمه ای به خیمه دیگر و از پناهگاهی به پناهگاه دیگر فرار می کردند (و مردان آنها همه شهید شده بودند)»^۱.

* * *

۳ - گریستن و گریاندن

از مؤثرترین تدابیر ائمه اطهار علیهم السلام برای احیای نهضت عاشورا گریه بر امام حسین علیه السلام است. امام سجّاد علیه السلام در طول دوران امامتش پیوسته سوگوار قصه عاشورا بود و در این مصیبت آن قدر گریست که از «بگائین عالم» (بسیار گریه کنندگان) لقب

۱ . مأساة الحسين، ص ۱۱۷ و مجمع مصائب اهل البيت، خطیب هندوبی، ج ۱، ص ۲۴ (مطابق نقل ره توشه راهیان نور، ویژه محرم ۱۴۲۱، ص ۴).

داده شد.^۱

آن حضرت می فرمود: «إِنِّي لَمْ أَذْكَرْ مَصْرَعَ بَنِي فَاطِمَةَ إِلَّا حَنَفْتَنِي الْعَبْرَةَ؛ هر زمان که به یاد قتلگاه فرزندان فاطمه (کربلا) می افتم، اشک گلوگیرم می شود».^۲

گریه های امام علیه السلام که در هر مناسبتی به آن اقدام می کردند باعث بیداری عمومی و مانع از فراموش شدن نام و یاد شهیدان عاشورا شد.

امامان بزرگوار شیعه نه تنها خود در عزای سالار شهیدان می گریستند، بلکه همواره مردم را به گریستن بر امام حسین علیه السلام تشویق و ترغیب می کردند.

در روایتی از امام رضا علیه السلام آمده است:

«فَعَلَى مِثْلِ الْحُسَيْنِ فَلْيَبْكِي الْبَاكُونَ، فَإِنَّ الْبُكَاءَ عَلَيْهِ يَحِطُّ الذُّنُوبَ الْعِظَامَ؛

پس بر همانند حسین علیه السلام باید گریه کنندگان گریه کنند، چرا که گریه بر آن حضرت

گناهان بزرگ را می ریزد».^۳

به موازات ثوابهای عظیمی که برای گریستن در روایات آمده است، برای گریاندن و حتی «تباکی» (حالت گریه به خود گرفتن) ثوابهای زیادی ذکر شده است.

در روایتی در ارتباط با گریه بر مظلومیت اهل بیت علیهم السلام می خوانیم:

«... مَنْ بَكَى وَ أَبْكَى وَ أَحَدًا فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَ مَنْ تَبَاكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ؛ هر کس بگرید

و (حتی) یک تن را بگریاند، پاداشش بهشت است و هر کس حالت اندوه و گریه به

خود بگیرد پاداش او بهشت است».^۴

* * *

۱. وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۹۲۲، باب ۸۷، ح ۷.

۲. بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۸.

۳. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۴ و وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۳۹۴، ح ۸.

۴. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۸.

۴ - تشویق شاعران به مرثیه‌سرایی

شاعرانی که مصایب امام حسین علیه السلام را به شعر درآورده و در مجالس و محافل می‌خواندند، همواره مورد لطف خاص و عنایت و یثزه ائمه معصومین علیهم السلام قرار داشتند. شعرای بنامی چون «کَمِيتِ اسَدِي»، «دِعْبَلِ خُرَاعِي»، «سَيِّدِ حَمِيرِي» و ... به عنوان (شاعران اهل بیت) با تشویق ائمه اطهار علیهم السلام از موقعیت‌های اجتماعی بلندی در بین مردم برخوردار بودند.

هارون مکفوف (یکی از یاران امام صادق علیه السلام) می‌گوید: به محضر آن حضرت شرفیاب شدم، فرمود: «برایم مرثیه بخوان. برایش خواندم. فرمود: «لَا، كَمَا تَشِدُونَ وَ كَمَا تَرْتِيهِ عِنْدَ قَبْرِهِ؛ این گونه نمی‌خواهم، آن گونه که در کنار قبر آن حضرت علیه السلام مرثیه می‌خوانید، بخوان» و من خواندم:

أَمْرٌ عَلَىٰ جَدِّ الْحُسَيْنِ فَعَلُّ لَأَعْظَمِهِ الزَّكِيَّةِ

«از کنار قبر حسین علیه السلام گذر کن و به آن استخوان‌های پاک او بگو...»

دیدم آن حضرت به گریه افتاد، سکوت کردم، ولی فرمود: ادامه بده، ادامه دادم.

فرمود: «باز هم بخوان» خواندم تا به این بیت رسیدم:

يَا مَرْيَمُ قَوْمِي وَأَنْدِي مَوْلَاكَ وَ عَلَىٰ الْحُسَيْنِ فَاسْعَدِي بِبِكَائِكَ

«ای مریم! برخیز و بر مولای خود ندبه کن و با گریهات بر حسین علیه السلام رستگاری طلب

کن.»

دیدم امام صادق علیه السلام گریه کرد و بانوان، شیون سر دادند. وقتی آرام شدند، حضرت

فرمود:

«يَا أَبَا هَارُونَ مَنْ أَشَدَّ فِي الْحُسَيْنِ فَأَبْكِي عَشْرَةَ فَلَهُ الْجَنَّةُ؛ ای ابوهارون!

هرکس بر امام حسین علیه السلام مرثیه بخواند و ده نفر را بگریاند، پاداش او بهشت است.»^۱



۵ - اهمیت به تربت امام حسین علیه السلام

دشمنان اسلام از بنی امیه و بنی عباس با تمام توان، تلاش می کردند تا قیام امام علیه السلام و یاران پاکبخته اش به دست فراموشی سپرده شود و مردم از آن سخنی نگویند و حتی اثری از قبر آن امام همام به جای نماند.

از این رو، برخی از خلفای عباسی بارها به ویران کردن قبر آن حضرت اقدام کردند.^۱ ولی از آن سوائمه اظهار علیه السلام در هر فرصتی برای مقابله با این جریان بپا خواستند و تربت آن حضرت را قطعه ای از خاک بهشت، مایه شفای دردها، و موجب برکت زندگی دانسته اند.

در روایتی از امام موسی بن جعفر علیه السلام می خوانیم:

«لَا تَأْخُذُوا مِنْ تُرْبَتِي شَيْئًا لَتَبَرَّكُوا بِهِ، فَإِنَّ كُلَّ تُرْبَةٍ لَنَا مُحَرَّمَةٌ إِلَّا تُرْبَةَ جَدِّي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَهَا شِفَاءً لَشَيْعِنَا وَأَوْلِيَانَا؛

از تربت من چیزی برای تبرک بر ندارید، زیرا همه تربت ها جز تربت جدم امام حسین علیه السلام (خوردنش) حرام است. خداوند - عز و جل - آن را برای شیعیان و دوستان ما شفا قرار داده است!». ^۲

در حالات امام سجّاد علیه السلام آمده است که در پارچه ای تربت امام حسین علیه السلام را نگه می داشت.

«فَكَانَ إِذَا حَضَرَتْهُ الصَّلَاةُ صَبَّهُ عَلَى سَجَادَتِهِ وَ سَجَدَ عَلَيْهِ؛ هرگاه وقت نماز

می رسید، آن (تربت) را روی سجّاده اش می ریخت و بر آن سجده می کرد». ^۳

مجموع روایاتی که در مورد تربت امام حسین علیه السلام وارد شده است، می رساند که

۱ . در بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۹۰ بابتی تحت عنوان «جور الخلفاء علی قبره الشریف» درباره تلاش خلفای جور برای تخریب قبر آن حضرت آمده است.

۲ . وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۱۴، ح ۲ و بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۱۱۸.

۳ . بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۱۳۵. برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۲۰، باب ۷۵، (باب استحباب اتخاذ سبحة من تربة الحسين علیه السلام).

استفاده از برکت آن تربت پاک، از نخستین روز ولادت، با بازکردن کام نوزاد با آن آغاز شده و تا واپسین لحظات حیات و قرار دادن تربت در قبر، به پایان می‌رسد.^۱ همچنین ساختن مهر و تسبیح با تربت کربلا و همراه داشتن آن و خوردن مقدار بسیار کمی (مثلاً به اندازه یک عدس در آب حل کند و بخورد) از آن به قصد شفا و باز کردن افطار در روز عید فطر با آن مورد ترغیب و توصیه ائمه اطهار علیهم السلام بوده است.^۲

* * *

۶ - اهتمام ویژه به زیارت مرقد امام حسین علیه السلام

ائمه اطهار علیهم السلام گذشته از آن‌که خودشان به زیارت قبر امام حسین علیه السلام می‌رفتند، با بیان پاداش‌های عظیم برای زیارت آن حضرت، شیعیان را برای رفتن به کربلا تشویق و بسیج می‌کردند و خاطره آن شهیدان پرافتخار را زنده نگه داشته، ضربات سنگینی را بر پیکر کفر و عناد و دشمنان اهل بیت علیهم السلام وارد می‌کردند.

از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده است:

«مَا مِنْ أَحَدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا وَهُوَ يَتَمَنَّى أَنَّهُ زَارَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ علیه السلام لِمَا

يَرَى لِمَا يُصْنَعُ بِزُورِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام مِنْ كَرَامَتِهِمْ عَلَى اللَّهِ؛ هر کسی در

روز قیامت، آرزو می‌کند که از زائران قبر امام حسین علیه السلام باشد، از فزونی آنچه از

کرامت آنان (زائران قبر آن حضرت) نزد خداوند مشاهده می‌کند».^۳

و نیز از امام صادق علیه السلام روایت شده است:

«مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ عَلَى مَوَائِدِ نُورِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَلْيَكُنْ مِنْ زُورِ الْحُسَيْنِ

۱. از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «حَنَكُوا أَوْلَادَكُمْ بِتُرْبَةِ الْحُسَيْنِ علیه السلام؛ کام نوزادانتان را با تربت

امام حسین علیه السلام باز کنید». (وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۴۱۰، ح ۸).

۲. مراجعه شود به: وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۴۱۴، باب ۷۲ و ص ۴۰۸، باب ۷۰.

۳. بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۷۲؛ وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۳۳۰، ح ۳۷.

بُنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ هر کس دوست دارد روز قیامت در کنار سفره‌های نور الهی بنشیند،

باید از زائران امام حسین علیه السلام باشد.^۱

حتی در برخی از روایات زیارت مکرر آن حضرت توصیه شده است.

امام ششم علیه السلام می‌فرماید:

«مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ تَهَوَّنَ عَلَيْهِ سَكْرَةُ الْمَوْتِ، وَ هَوُلُ

الْمَطَّعِ، فَلْيَكْثُرْ زِيَارَةَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ علیه السلام؛ هر کس دوست دارد در قیامت نظر به

رحمت‌های الهی کند و سختی جان‌کندن بر او آسان شود و هول و هراس قیامت از او

برطرف گردد، مرقد امام حسین علیه السلام را بسیار زیارت کند.^۲

چهارم: تاریخچه سوگواری بر مظلومیت امام حسین علیه السلام

عظمت مصیبت و مظلومیت خامس آل‌عبا به گونه‌ای بود که گریه و سوگواری

همواره قرین نام آن حضرت بوده و هست؛ همان‌گونه که آزادگی و شجاعت و دفاع از

دین و ارزش‌های اسلامی با نام حسین علیه السلام عجین شده است.

سنگینی این حادثه همه اهل اسلام را متأثر ساخت، و حتی برعرشیان و ساکنان

آسمان و زمین نیز سنگین آمد.^۳

تاریخچه سوگواری و اشک ریختن بر مظلومیت سید الشهداء علیه السلام را در سه قسمت

- به طور گذرا - پی‌گیری می‌کنیم.

۱ . بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۷۲؛ وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۳۳۰، ح ۳۸.

۲ . بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۷۷؛ وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۳۳۱، ح ۴۰.

۳ . وَ جَلَّتْ وَ عَظُمَتِ الْمُصِيبَةُ بِكَ عَلَيْنَا وَ عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ الْإِسْلَامِ وَ جَلَّتْ وَ عَظُمَتِ مُصِيبَتُكَ فِي

السَّمَوَاتِ عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ السَّمَوَاتِ (زیارت عاشورا)

و همچنین در اولین زیارت مطلقه امام حسین علیه السلام (در مفاتیح الجنان) چنین آمده است: وَأَفْشَعَرَتْ

لَهُ أَظْلَمَةَ الْعَرْشِ وَبَكَى لَهُ جَمِيعُ الْخَلْقِ وَبَكَتْ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَالسَّبْعُ.

۱- گریه بر امام حسین علیه السلام پیش از تولد آن حضرت

در روایات می خوانیم، برخی از انبیای الهی - هزاران سال قبل از تولد امام حسین علیه السلام - هنگامی که از ماجرای کربلا با خبر می شدند، بر مظلومیت آن حضرت اشک می ریختند.

در روایتی آمده است: هنگامی که جبرئیل کلماتی را به حضرت آدم علیه السلام برای توبه تعلیم می داد، و او خدا را به پنج تن مقدّس می خواند، وقتی که به نام حسین علیه السلام رسید قلبش شکست و اشکش جاری شد، به جبرئیل گفت: نمی دانم چرا وقتی که نام پنجمی (حسین علیه السلام) را می برم قلبم می شکند و اشکم جاری می شود؟

جبرئیل گفت: «بر او مصیبتی خواهد گذشت که همه مصایب در برابر آن کوچک خواهد بود. او تشنه کام، غریبانه، تنها و بدون یار و یاور به شهادت خواهد رسید».

جبرئیل برخی دیگر از مصایب آن حضرت و خاندانش را برای آدم علیه السلام بیان کرد، تا آنجا که هر دو تن همچون مادرِ فرزند مرده ای بر حسین علیه السلام گریستند، (قَبِکِی اَدَمُ وَجَبْرَائِیلُ بُکَاءَ الثَّکْلِ)¹.

هنگامی که خداوند برای موسی علیه السلام از مظلومیت امام حسین علیه السلام سخن گفت و ماجرای شهادت مظلومانه آن حضرت و اسارت بانوان حرمش و گرداندن سرهای شهدا در شهرها را بازگو نمود، موسی علیه السلام نیز گریست.²

زکریای پیامبر علیه السلام نیز، وقتی که نام های پنج تن مقدّس را از جبرئیل آموخت، هنگامی که نام حسین علیه السلام را بر زبان جاری می ساخت، بغض گلویش را می گرفت و اشکش جاری می شد. به خداوند عرضه داشت:

خدایا! چرا وقتی نام آن چهار تن (محمد، علی، فاطمه و حسن علیهم السلام) را می برم غم و اندوهم زایل می شود، ولی هنگامی که نام حسین علیه السلام را بر زبان می آورم، اشکم جاری

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۴۵.

۲. معالی السبطين، ج ۱، ص ۱۸۶.

می‌گردد و اندوه و غم مرا فرا می‌گیرد؟

خداوند بخشی از مصایب امام حسین علیه السلام را برای زکریا شرح داد، و زکریا پس از شنیدن آن، به مدت سه روز از مسجد بیرون نیامد و مردم را نیز اجازه نداد به محضرش برسند و در تمام این مدت بر مصیبت امام حسین علیه السلام گریه می‌کرد و بر او مرثیه می‌سرود.^۱

در روایتی نقل شده است که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «حضرت عیسی بن مریم علیه السلام همراه با حواریون از کربلا می‌گذشتند که آن حضرت شروع به گریستن کرد و حواریون نیز با او گریستند. وقتی که حواریون سبب گریه را پرسیدند، حضرت عیسی علیه السلام فرمود: در این مکان فرزند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و فاطمه زهرا علیهما السلام کشته خواهد شد.»^۲

۲- گریه بر امام حسین علیه السلام پس از ولادت

پس از ولادت امام حسین علیه السلام نیز از همان شروع ولادت و پس از آن، رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیهما السلام هنگامی که از رنج‌ها و مظلومیت آینده حسین علیه السلام آگاه می‌شدند، بر او می‌گریستند.

گریه رسول خدا صلی الله علیه و آله

در روایتی می‌خوانیم: پس از ولادت امام حسین علیه السلام رسول خدا صلی الله علیه و آله به منزل فاطمه علیها السلام آمد و به اسماء فرمود: فرزندم را بیاور! اسماء نیز حسین علیه السلام را در پارچه‌ای سفید قرار داد و به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله در گوش راست

۱. فَلَمَّا سَمِعَ بِذَلِكَ زَكَرِيَّا علیه السلام لَمْ يُفَارِقْ مَسْجِدَهُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَ مَنَّعَ فِيهِنَّ النَّاسَ مِنَ الدُّخُولِ عَلَيْهِ وَ أَقْبَلَ عَلَى الْبُكَاءِ وَ النَّحِيبِ وَ كَانَ يُرْتَبِه: «إِلَهِي أَنْفَعْ خَيْرَ جَمِيعِ خَلْقِكَ بَوْلِدِهِ...» (احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۵۲۹).

۲. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۵۳.

حسین علیه السلام اذان و در گوش چپ وی اقامه گفت و سپس وی را در آغوش گرفت و گریست.

اسماء می گوید: به حضرت عرض کردم: پدر و مادرم فدای تو باد، چرا گریه می کنی؟

فرمود: به خاطر این فرزندم گریانم.

عرض کردم: او که هم اکنون متولد شده است (و جای شادی و خوشحالی است، نه اندوه).

فرمود:

«تَقْتُلُهُ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ مِنْ بَعْدِي، لَا أَنَاهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي؛ وَى رَا پَس از مَن گروهی

ستمکار به شهادت می رسانند که هرگز خداوند شفاعتم را نصیب آنان نخواهد ساخت».

آنگاه فرمود:

«يَا أَسْمَاءُ لَا تُخْبِرِي فَاطِمَةَ بِهَذَا فَإِنَّهَا قَرِيْبَةٌ عَهْدٍ بِوِلَادَتِهِ؛ اَي اسْمَاء! فَاطْمَه رَا

از این ماجرا آگاه مساز؛ چرا که او تازه صاحب این فرزند شده است».^۱

گریه علی علیه السلام بر مظلومیت امام حسین علیه السلام

ابن عباس می گوید: من با امیر مؤمنان علیه السلام در مسیر رفتن به صفین همراه بودم؛ هنگامی که به نینوار رسیدیم، با صدای بلند به من فرمود: ای ابن عباس! آیا این مکان را می شناسی؟ عرض کردم: نه، نمی شناسم.

فرمود: اگر آن گونه که من این سرزمین را می شناسم، تو نیز می شناختی، از آن نمی گذشتی جز آن که همانند من گریه کنی.

آنگاه امام علیه السلام مدتی طولانی اشک ریخت، تا آنجا که اشک ها از محاسن مبارکش بر

۱ . بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۳۹. مرحوم طبرسی نیز این حدیث را در «اعلام الوری بأعلام الهدی»، ج ۱، ص ۴۲۷ و شیخ سلیمان قندوزی حنفی در کتاب «ینابیع المودّة»، ج ۲، ص ۳۰۰ نقل کرده اند.

سینه‌اش سرازیر شد و من نیز همراه او گریستم. امام علیه السلام در همان حال فرمود: وای! وای! آل ابوسفیان را با من چه کار؟ مرا با آل حرب (از اجداد یزید) چه کار؟ همان‌ها که حزب شیطان و اولیای کفرند. ای ابا عبدالله! صبر پیشه کن! چرا که به پدرت نیز از این گروه همان (ستم‌ها) می‌رسد که به تو می‌رسد. (أَوَّهْ أَوَّهْ مَالِي وَ لَأَلِ أَبِي سُفْيَانَ؟ مَالِي وَ لَأَلِ حَزْبِ حِزْبِ الشَّيْطَانِ؟ وَ أَوْلِيَاءِ الْكُفْرِ؟ صَبْرًا يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَقَدْ لَقِيَ أَبُوكَ مِثْلَ الَّذِي تَلَقَى مِنْهُمْ).^۱

سوگواری فاطمه زهرا علیه السلام

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر شهادت امام حسین علیه السلام و مصایب آن حضرت را به دخترش حضرت فاطمه علیه السلام داد، زهرا علیه السلام به شدت گریست و آنگاه پرسید: این ماجرا چه زمانی اتفاق خواهد افتاد؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زمانی که نه من باشم، نه تو و نه علی. فاطمه علیه السلام با شنیدن این سخن گریه‌اش شدیدتر شد. آنگاه رسول خدا وی را از برپایی عزا و سوگواری توسط مردان و زنان امت، بر شهدای کربلا و رنج‌های زنان اهل بیت علیهم السلام آگاه ساخت و پاداش این گریه‌ها را بیان فرمود.^۲

۳- گریه و سوگواری بر امام حسین علیه السلام پس از شهادت

سرانجام، آن حادثه‌ای که از ابتدای خلقت ماجرایش برای اولیای الهی گفته شده بود، اتفاق افتاد. به یقین، ماجرای که پیش از وقوعش دل‌ها را به درد آورده و اشک‌ها را جاری ساخته بود، هنگامی که در روز عاشورای سال ۶۱ هجری روی داد، شعله‌ای بر جان‌ها زد و سوگ و ماتم را قرین خویش ساخت. همراه با درس‌های بزرگ آزادگی

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۵۲ (با تلخیص).

۲. همان مدرک، ص ۲۹۲ (با تلخیص).

و آرمان خواهی و دفاع از شرف و اعتقاد تا پای جان، عمق فاجعه به اندازه‌ای بود که از روز عاشورا مراسم سوگواری و اشک و ماتم بر آن حضرت و یاران پاکبازش آغاز شد و همچنان ادامه دارد و تا واپسین لحظات عمر دنیا ادامه خواهد داشت. چرا که به فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله:

«إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا؛ به یقین شهادت

حسین، حرارتی در دل مؤمنان ایجاد خواهد کرد، که هرگز خاموش نخواهد شد»^۱

در این قسمت نمونه‌هایی از گریه و سوگواری بر آن حضرت را پس از شهادت، از نظر خواننده عزیز می‌گذرانیم:

حتی دشمن بر او گریست

هنگامی که زنان حرم نبوی صلی الله علیه و آله چشم‌شان بر شهدا افتاد، فریاد و ضجه سردادند و آنگاه زینب شروع به ندبه و ناله کرد و با صدای محزون صدای زد:

«وَأُمُّ مُحَمَّدَاهُ صَلَّى عَلَيْكَ مَلِكُ السَّمَاءِ، هَذَا حُسَيْنٌ مَرْمَلٌ بِالْمَاءِ، مُتَقَطِّعُ

الْأَعْضَاءِ وَ بَنَاتُكَ سَبَايَا؛ ای محمد! درود خداوند بر تو باد. این حسین (توست که)

به خون آغشته است و پیکرش قطعه قطعه شده و (این هم) دخترانت هستند که اسیر شده‌اند».

زینب کبری علیها السلام همچنان در مصیبت برادرش و دیگر شهدا، سخن گفت و ندبه سر داد تا آنجا که نقل شده است:

«فَأَبْكَتْ وَاللَّهِ كُلَّ عَدُوٍّ وَ صَدِيقٍ؛ به خدا سوگند! دوست و دشمن را به گریه

آورد»^۲.

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۱۸، ح ۱۳.

۲. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۸ - ۵۹. (با تلخیص). در کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۸۱ نیز همین تعبیرات با تفاوت‌هایی آمده است.

سوگ و ماتم در بارگاه یزید

پس از آن که کاروان اسیران رابه کوفه و شام بردند، با خطبه‌های افشاگرانه امام زین العابدین علیه السلام و زینب کبری علیها السلام، اوضاع شهر شام برگشت و با جوّ ایجاد شده بر ضدّ دستگاه خلافت اموی، یزید چاره‌ای جز اظهار ندامت و فرافکنی نداشت. در چنان شرایطی، زنان حرم حسینی در «شام» مراسم عزّا و ماتم برپا کردند، تا آنجا که حتی زنان خاندان اموی نیز در آن شرکت نمودند و این برنامه تا سه روز ادامه داشت.^۱

برنامه سوگواری همسر امام حسین علیه السلام

در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «هنگامی که امام حسین علیه السلام به شهادت رسید، همسر او (به نام رباب)^۲ برای آن حضرت مجلس ماتمی برپا کرد، خودگریه می‌کرد و زنان و خادمانش نیز با او همصدا می‌شدند».^۳

مراسم سوگواری در محضر امام باقر و امام صادق علیهما السلام

برپایی مراسم سوگواری امام حسین علیه السلام در حضور امام باقر علیه السلام پیش از این گذشت،^۴ اما در مورد حضرت امام صادق علیه السلام گاه برخی از شعرای اهل بیت که به

۱. ... فَخَرَجْنَ حَتَّى دَخَلْنَ دَارَ يَزِيدَ فَلَمْ تَبْقَ مِنْ آلِ مُعَاوِيَةَ امْرَأَةٌ إِلَّا اسْتَقْبَلَهُنَّ تَبْكِي وَ تَسْوُخَ عَلَيِ الْحُسَيْنِ علیه السلام فَأَقَامُوا عَلَيْهِ الْمُنَاحَةَ ثَلَاثًا. (تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۳) همین مطلب در بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۲ نیز به گونه‌ای مشروحتر آمده است.

۲. مرحوم شیخ مفید می‌نویسد: یکی از همسران امام حسین علیه السلام رباب دختر «امراءالقیس کلبی» است که مادر حضرت سکینه علیها السلام می‌باشد. (ارشاد مفید، تاریخ زندگانی امام حسین علیه السلام، باب ۵، ص ۴۹۱).

۳. لَمَّا قَتِلَ الْحُسَيْنُ أَقَامَتِ امْرَأَتُهُ الْكَلْبِيَّةُ عَلَيْهِ مَاتَمًا وَ... (کافی، ج ۱، ص ۴۶۶).

۴. نمونه دیگر از عزاداری در محضر امام باقر علیه السلام، سرودن اشعاری توسط کمیت اسدی در محضر آن حضرت در رثای شهیدان کربلاست که امام با شنیدن آن، اشکش جاری شد و صدای گریه کنیزکی نیز از پشت پرده شنیده شد. امام علیه السلام پس از آن در حق کمیت دعا کردند. (بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۳۹۰-۳۹۱).

محضر امام علیه السلام می‌رسیدند، آن حضرت از آنان می‌خواست در رثای حسین بن علی علیه السلام اشعاری بخوانند و گاه خود آن شاعران از امام علیه السلام اجازه می‌گرفتند تا اشعاری در رثای سید الشهداء علیه السلام بخوانند. در پاره‌ای از موارد امام علیه السلام به خانواده خویش می‌فرمود: پشت پرده بنشینند و آن اشعار را بشنوند و در واقع، محفلی از دوستان خالص اهل بیت علیهم السلام برای عزای سالار شهیدان بر پا می‌شد.

داستان ابوهارون مکفوف را پیش از این آورده‌ایم و اینک نمونه‌ای دیگر را نقل می‌کنیم.

عبدالله بن غالب می‌گوید: به محضر امام صادق علیه السلام شرفیاب شدم و در حضور آن حضرت مرثیه‌ای در باره امام حسین علیه السلام خواندم. هنگامی که به یک بیت حساس از آن مرثیه رسیدم، صدای زنی را از پشت پرده شنیدم که با گریه فریاد زد: «یا ابتاه؛ پدرجان!»^۱

مراسم سوگواری در محضر امام رضا علیه السلام

از دعبل خُزاعی (شاعر معروف اهل بیت علیهم السلام) نقل شده است که من در ایام شهادت امام حسین علیه السلام به محضر امام رضا علیه السلام شرفیاب شدم. دیدم آن حضرت محزون و اندوهگین نشسته و یارانش نیز گرد آن حضرت نشسته‌اند. هنگامی که مرا دید فرمود: «خوش آمدی ای دعبل! آفرین بر کسی که با دست و زبانش ما را یاری می‌کند!».

سپس در کنار خویش برای من جا باز کرد و مرا کنارش نشانید. آنگاه به من فرمود: ای دعبل! دوست دارم امروز برای ما مرثیه بخوانی؛ چرا که این ایام روزهای اندوه ما اهل بیت علیهم السلام و ایام شادمانی دشمنان ما - به ویژه بنی امیه - است. (سپس امام علیه السلام

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۶؛ ماجرای مرثیه سرایی ابوعماره در محضر امام صادق علیه السلام و گریه آن حضرت و اهل خانه نیز نمونه دیگری است. (همان، ص ۲۸۲).

مطالبی را در پاداش گریه کردن و گریاندن در مصیبت اهل بیت علیهم السلام به خصوص مصائب امام حسین علیه السلام بیان کرد.

آنگاه امام رضا علیه السلام برخاست و پرده‌ای میان ما و حرمسرای خویش زد و خانواده‌اش را پشت پرده نشانید، تا آنان نیز برای مصیبت جدشان امام حسین علیه السلام گریه کنند.^۱ سپس به دعبل فرمود اشعار خود را بخوان و وی نیز مرثیه‌ای را در ماتم امام حسین علیه السلام و اهل بیتش خواند که قسمتی از آن چنین است:

وَ قَدَّ مَاتَ عَطْشَانًا بِشَطِّ فُرَاتٍ	أَفَاطِمُ لَوْ خَلَّتِ الْحُسَيْنَ مُجَدَّلًا
وَ أَجْرِيَتْ دَمْعَ الْعَيْنِ فِي الْوَجَنَاتِ	إِذَا لَطَمْتَ الْخَدَّ فَاطِمُ عِنْدَهُ
نُجُومَ سَمَاوَاتٍ بِأَرْضِ فَلَاتِ	أَفَاطِمُ قُومِي يَا ابْنَةَ الْخَيْرِ وَ انْدِي
وَ آلَ رَسُولِ اللَّهِ مِنْهُتِكَاتِ	بَنَاتُ زِيَادٍ فِي الْقُصُورِ مَصُونَةٌ
وَ آلَ رَسُولِ اللَّهِ فِي الْفَلَوَاتِ	وَ آلُ زِيَادٍ فِي الْحُصُونِ مَنِيعَةٌ
وَ نَادَى مُنَادِي الْخَيْرِ لِصَلَوَاتِ	سَابِكِهِمْ مَا ذَرَّ فِي الْأَرْضِ شَارِقُ
وَ بِاللَّيْلِ أَبْكِيهِمْ وَ بِالْغَدَوَاتِ	وَ مَا طَلَعَتْ شَمْسٌ وَ حَانَ غُرُوبُهَا

«ای فاطمه! اگر پیکر به خاک و خون غلطیده حسین را که تشنه کام کنار شط فرات به شهادت رسیده به خاطر آوری در آن هنگام ای فاطمه کنار آن پیکر، به چهره‌ات طپانچه می‌زنی و اشک چشمانت را بر رخسارت سرازیر می‌سازی ای فاطمه‌ای دختر بهترین مردم، برخیز! و بر ستارگان آسمان‌ها در آن صحرای خشک ناله بزن (چرا گریان نباشم وقتی که به خاطر آورم) دختران زیاد در قصرهای خویش درامانند؛ ولی حریم خاندان رسول خدا دریده شده است. در حالی که آل زیاد در دژهای محکمی آسوده‌اند فرزندان رسول خدا در صحراهای خشک و سوزان سرگردانند. آری! تا آن زمان که خورشید در عالم پرتو افشانی می‌کند و ندای مؤذنی برای نماز بلند است و

۱. ثُمَّ إِنَّهُ نَهَضَ، وَ صَرَبَ سَتْرًا بَيْنَنَا وَ بَيْنَ حَرَمِهِ، وَ أَجْلَسَ أَهْلَ بَيْتِهِ مِنْ وَرَاءِ السَّنْرِ لِيَبْكُوا عَلَيَّ مُصَابِ جَدَّهُمُ الْحُسَيْنِ علیه السلام ... (بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۵۷).

مادامی که خورشید طلوع و غروب می‌کند و به هنگام شبانگاهان و صبح گاهان بر آنان می‌گریم.^۱

سوگواری در کنار مزار شهدای کربلا

از برخی از فرازهای تاریخ بر می‌آید که شیعیان گاه و بیگاه در مناسبت‌ها (تا آنجا که شرایط را مساعد می‌دیدند) کنار مزار آن حضرت در کربلا مراسم سوگ و ماتم برپا می‌داشتند و ائمه علیهم السلام نیز از این عمل شادمان می‌شدند و آنان را تشویق می‌کردند. به عنوان نمونه:

عبدالله بن حماد بصری می‌گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «به من خبر رسیده که در نیمه شعبان گروهی از ساکنین اطراف کوفه و دیگر نقاط، بر مزار امام حسین علیه السلام در کربلا گردهم می‌آیند و زنانی نیز برای آن حضرت نوحه‌گری می‌کنند، و از این جمعیت گروهی قرآن می‌خواند و گروهی دیگر حوادث کربلا را بازگو می‌کنند و جمعی نوحی‌گری کرده و برخی نیز مرثیه می‌خوانند».

گفتم: فدایت شوم، من نیز بخشی از آنچه را می‌فرمایید، دیده‌ام.

امام علیه السلام فرمود: سپاس خداوندی را که در میان مردم گروهی را قرار داد که به سوی ما می‌آیند و برای شهدای ما مرثیه می‌خوانند و دشمنان ما را کسانانی قرار داد که گروهی از خویشاوندان (و دوستان ما) و دیگر مردم، آنان را بی اعتبار کرده و کار آنان را زشت و ناپسند می‌شمرند.^۲

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۵۷ (با اختصار).

۲. بَلَّغَنِي أَنْ قَوْمًا بِأُتُونَهُ مِنْ تَوَاجِي الْكُوفَةِ وَ نَاسًا مِنْ غَيْرِهِمْ وَ نِسَاءً يَنْدُبْنَهُ وَ ذَلِكَ فِي النَّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ فَمَنْ يَمِّنَ قَارِيٍّ يَفْرَأُ وَ قَاصٍّ يَقْضُ وَ نَادِبٍ يَنْدُبُ وَ فَائِلٍ يَقُولُ الْمَرَاتِي؟ فَقُلْتُ لَهُ: نَعَمْ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَدْ شَهِدْتُ بَعْضَ مَا نَصَفَ. فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ فِي النَّاسِ مَنْ يَقْدِرُ عَلَيْنَا وَ يَمْدَحُنَا وَ يَزِي لَنَا، وَ جَعَلَ عَدُوَّنَا مَنْ يُطِيعُنْ عَلَيْهِمْ مِنْ قَرَابَتِنَا أَوْ غَيْرِهِمْ يَهْدِرُونَ لَهُمْ وَ يَقْبَحُونَ مَا يَصْنَعُونَ (بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۷۴ به نقل از کامل الزيارات، ص ۳۲۵، باب ۱۰۸، ح ۱).

کوتاه سخن این که: مراسم سوگواری برای امام حسین علیه السلام و یاران باوفایش به ویژه در ایام محرم و عاشورای حسینی از گذشته، تا کنون ادامه داشته و شیعیان و علاقمندان به سالار شهیدان، در همه جای عالم، به شیوه‌های گوناگون همه ساله در مصیبت آن حضرت به ماتم می‌نشینند و ضمن یادآوری فداکاری و جانبازی حسین بن علی علیه السلام و یارانش در مظلومیت آنان نیز اشک می‌ریزند.

پنجم: فلسفه گریه و عزاداری برای امام حسین علیه السلام

به یقین، تأکید و توصیه‌ای که در روایات نسبت به برپا نمودن مجالس عزا و گریه بر مصائب امام حسین علیه السلام وارد شده است، نسبت به هیچ یک از امامان معصوم علیهم السلام حتی وجود مقلّس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد نشده است. گویا در این مسئله سرّی نهفته است که ائمه اطهار علیهم السلام این همه آن را مورد تأکید و سفارش قرار داده‌اند.

بیان روایات در وعده ثواب‌های عظیم این مجالس به گونه‌ای است که عده‌ای آن را اغراق‌آمیز دانسته و منکر آن شده‌اند و منشأ آن را «غلات» دانسته و گفته‌اند: «ثواب باید با عمل تناسب داشته باشد، چگونه ممکن است عمل کوچکی مانند گریه بر امام حسین علیه السلام اینقدر پاداش عظیم داشته باشد؟!».

عده‌ای هم در نقطه مقابل آن، جنبه افراط را پیموده و معتقد شده‌اند، همین که انسان بر امام حسین علیه السلام بگرید، هر چند به قدر بال مگسی باشد اهل نجات است، حتی اگر در باتلاق گناه و فساد فرو رفته باشد. در نگاه اینان همه دروغ‌گویی‌ها، خیانت‌ها، ظلم‌ها و حق‌کشی‌ها با قطره اشکی شسته می‌شود!

مطمئناً هیچ یک از این دو دیدگاه که در دو طرف افراط و تفریط واقع شده‌اند، نمی‌تواند صحیح باشد. این گونه اظهار نظرها از کسانی عنوان می‌شود که نتوانستند برای این روایات و وعده ثواب‌های فوق العاده سوگواری، تحلیل صحیح و جامعی ارائه دهند و در واقع از درک فلسفه عزاداری عاجز ماندند.

نخست تحلیل‌های نادرست و نقد آنها را به صورت گذرا بیان می‌کنیم، سپس به سراغ تحلیل منطقی مسأله می‌رویم.

۱- حسن ذاتی‌گریه

عده‌ای با توجه به آثار مثبت جسمانی و روانی گریه و تأثیر آن در پالایش روح و روان انسان مدعی شدند سرّ تأکید ائمه علیهم السلام نسبت به برپایی مجالس عزابه خاطر حسن ذاتی‌گریه است، زیرا «اظهار تأثر» به وسیله گریه از نشانه‌های طبیعی و تعادل عاطفی آدمی است. اشخاصی که کمتر گریه می‌کنند و نمی‌توانند بدین وسیله غم‌ها، و افسردگی‌های خویش را تخلیه کنند و عقده‌های درونی خویش را بگشایند، از روان متعادل و سلامت جسمی و روحی خوبی برخوردار نیستند. به همین جهت روانشناسان معتقدند: «زن‌ها از مردها عقده کمتری دارند، زیرا آنان زودتر مشکلات روحی خویش را به وسیله «گریه» بیرون می‌ریزند و کمتر آن را در درون خویش پنهان می‌دارند و این امر یکی از رموز سلامت آنان می‌باشد»^۱ و نیز معتقدند گریه فشارهای ناشی از عقده‌های انباشته در درون انسان را می‌کاهد و درمان بسیاری از آلام و رنج‌های درونی انسان است. در حقیقت اشک چشم به منزله سوپاپ اطمینانی است که در شرایط بحرانی موجب تعادل روح آدمی می‌گردد.

به عقیده اینان به خاطر همین حسن ذاتی‌گریه بود که یعقوب علیه السلام برای دوری فرزندش سالها اشک از دیدگان جاری ساخت و رسول خدا صلی الله علیه و آله در مرگ فرزندش -ابراهیم^۲ - و صحابی جلیل القدرش عثمان بن مظعون به سختی گریست.^۳ همچنین به هنگام مرگ جمعی از صحابه و یارانش و در شهادت عمویش حضرت حمزه گریان

۱. صد و پنجاه سال جوان بمانید، ص ۱۳۴.

۲. صحیح بخاری، کتاب الجنائر، ح ۱۲۷۷ و کافی، ج ۳، ص ۲۶۲.

۳. کافی، ج ۵، ص ۴۹۵؛ بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۹۱ و مسند احمد، ج ۶، ص ۴۳.

شد و بانوان مدینه را جهت گریستن بر حمزه دعوت کرد.^۱ و به همین دلیل بود که حضرت زهرا علیها السلام در رحلت جانگداز رسول خدا صلی الله علیه و آله شبانه روز می‌گریست^۲ و حضرت علی بن الحسین علیهما السلام در شهادت پدر بزرگوارش سالیان دراز گریان بود.^۳ و لکن هر چند آثار مثبت گریه در پالایش روح انسان و حتی تکامل آن و دیگر فواید طبّی آن، قابل انکار نیست، ولی چنین تحلیلی هرگز نمی‌تواند سرّ این همه تأکید و سفارش ائمه اطهار علیهم السلام برای گریستن بر امام حسین علیه السلام و وعده ثواب‌های فراوان آن باشد. این تحلیل یک اشتباه بزرگ است، هر کس روایات اسلامی را در این زمینه بخواند، می‌داند هدف مهمّ دیگری در کار بوده است.

* * *

۲- درک ثواب و رسیدن به شفاعت اهل بیت علیهم السلام

در این تحلیل مردم برای استفاده از ثواب و رسیدن به شفاعت ائمه اطهار علیهم السلام مجالس عزابه پا کرده و بر آنان می‌گریند.

ضعف و سستی این تحلیل نیز به خوبی روشن است؛ زیرا فرض ثواب برای عملی، فرع وجود حکمت و مصلحت در نفس آن عمل است. تا عملی دارای مصلحت و حکمتی معقول نباشد ثوابی در بر نخواهد داشت. در این مبحث ما به دنبال فلسفه عزاداری یعنی مصلحت و حکمت این عمل هستیم. طبعاً سخن از ثواب که در ردیف معلولات حکم است نه علل آن، در این مرحله جایی ندارد.

به علاوه، آیا ممکن است در طول تاریخ احساسات میلیون‌ها انسان را فقط به خاطر تحصیل ثواب تحریک کرد و آنان را گریاند؟ راستی اگر عشقی در کار نباشد و

۱. وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۷۰ و تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۱۰.

۲. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۵ و ۱۷۵.

۳. همان مدرک، ج ۴۴، ص ۲۸۴.

کانون دل، مالا مال از محبت و شور نباشد، آیا این وعده می تواند عواطف و احساسات را برانگیزد؟!^۱

* * *

۳- تشکر از امام حسین علیه السلام

در این تحلیل امام حسین علیه السلام خود را فدا کرد تا گناهان امت بخشوده شود و امام کفاره گناهان امت باشد. نظیر اعتقاد باطلی که مسیحیان نسبت به حضرت مسیح علیه السلام دارند و می گویند مسیح علیه السلام با تن دادن به صلیب باعث پاک شدن گناهان پیروان خود شد و آنان را رستگار کرد.

معتقدان این تحلیل با تمسک به تعبیری چون «یا بَابِ نِجَاةِ الْأُمَّةِ» چنین برداشت کردند که امام حسین علیه السلام نیز با استقبال از شهادت موجب بخشوده شدن گناهان فاسقان و فاجران امت و در نتیجه سبب نجات آنان شده است. در عوض امت با برپایی مجالس عزا از امام تشکر و سپاسگزاری کرده و مستحق رستگاری می شود.

این تحلیل نیز با هیچ یک از اصول و مبانی مسلم دینی سازگار نیست و موجب شده است عده ای گمان کنند که امام حسین علیه السلام با شهادت خود و فرزندانش، گناهکاران را در برابر عذاب الهی بیمه کرده است. به تعبیر دیگر: امام علیه السلام و یارانش کشته شدند تا دیگران در انجام هر گناه و جنایتی آزاد باشند و در واقع تکلیف الهی از آنان ساقط گردد.

همین پندار سبب شده است که عده ای گمان کنند هر کس بر امام حسین علیه السلام گریه کند، هر قدر در فساد و تباهی غوطه ور باشد و حتی نسبت به ضروریات دین پایبند نباشد، مورد عفو و بخشش قرار گرفته و اهل نجات خواهد بود.

۱. برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به «حماسه حسینی» استاد شهید مرتضی مطهری (ره)، ج ۱، فصل

دوم، بحث عوامل تحریف.

نفوذ این پندار غلط تا جایی بوده است که حتّی سلاطین جبّار و ستمگری که حکومتشان بر پایه‌های ظلم و بی عدالتی استوار بود و دستشان به خون بی گناهان آلوده بوده، در ایّام عزاداری آن حضرت مجالس عزا به پا کنند و یا خود پابرهنه در دستجات عزاداری به سر و سینه بزنند، و آن را مایهٔ نجات خود بدانند!

هیچ کس نمی تواند شفاعت را انکار کند، ولی شفاعت حساب و کتاب و شرایطی دارد.

تحلیل صحیح در فلسفهٔ عزاداری

در این قسمت به تحلیل‌های صحیح و منطقی در موضوع فلسفهٔ عزاداری در چهار عنوان اشاره می‌شود:

۱ - حفظ مکتب اهل بیت علیهم‌السلام

به اعتراف دوست و دشمن، مجالس عزای امام حسین علیه‌السلام عامل فوق العاده نیر و مندی برای بیداری مردم است و راه و رسمی است که آن حضرت آن را به پیروان خود آموخته تا ضامن تداوم و بقای اسلام باشد.

اهمّیت برپایی این مجالس و رمز تأکید ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام بر حفظ آن، آنگاه روشن تر می‌شود که ملاحظه کنیم شیعیان در عصر صدور این روایات به شدّت در انزوا به سر می‌بردند و تحت فشارهای گوناگون حکومت امویان و عباسیان چنان گرفتار بودند که قدرت بر انجام کوچکترین فعالیت و حرکت سیاسی و اجتماعی نداشتند و چیزی نمانده بود که به کُلّی منقرض شوند ولی مجالس عزای امام حسین علیه‌السلام آنان را نجات داد و در پناه آن، تشکّل و انسجام تازه‌ای یافتند و به صورت قدرتی چشمگیر در صحنهٔ جامعهٔ اسلامی ظاهر شده و باقی ماندند.

به همین دلیل، برپایی این مجالس در روایات به عنوان «احیای امر اهل بیت علیهم‌السلام»

تعبیر شده است. امام صادق علیه السلام در مورد این گونه مجالس فرمودند:

«إِنَّ تِلْكَ الْمَجَالِسَ أَحِبُّهَا فَأَحْيُوا أَمْرَنَا؛ این گونه مجالس (شما) را دوست دارم،

از این طریق مکتب ما را زنده بدارید!»^۱

امام خمینی علیه السلام بنیانگذار نظام جمهوری اسلامی در تعبیر جامعی می فرماید:

«همه ما باید بدانیم که آنچه موجب وحدت بین مسلمین است، این مراسم سیاسی، مراسم عزاداری ائمه اطهار علیهم السلام به ویژه سید مظلومان و سرور شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام است که حافظ ملت مسلمین به ویژه شیعیان ائمه اثنی عشر - علیهم صلوات الله و سلم - می باشد».^۲

حتی غیر مسلمانان هم به این امر اعتراف دارند

«ژوزف فرانسوی» در کتاب «اسلام و مسلمانان» ضمن اشاره به اندک بودن شمار شیعیان در قرون اولیه اسلام، به خاطر عدم دست رسی آنان به حکومت، و ظلم و ستم حاکمان بر آنان و قتل و غارت اموالشان در تحلیل جالبی می نویسد:

«یکی از امامان شیعه، آنان را دستور تقیه داد تا جانشان از گزند بیگانگان محفوظ باشد و همین امر باعث شد که شیعیان کم کم قدرت پیدا کنند و این بار دشمن بهانه ای نیافت تا به واسطه آن شیعیان را بکشد و اموالشان را غارت نماید. شیعیان مجالس و محافل مخفیانه ای را تشکیل دادند و بر مصائب حسین علیه السلام گریه می کردند. این عاطفه و توجه قلبی در دل های شیعیان استحکام یافت و کم کم زیاد شد و پیشرفت کردند... بزرگترین عامل این پیشرفت برپا کردن عزاداری حسین علیه السلام می باشد که دیگران را به سوی مذهب شیعه دعوت می کند... هر یک از شیعیان در حقیقت مردم را به سوی مذهب خود می خوانند بی آن که مسلمانان دیگر متوجه بشوند. بلکه خود شیعیان هم

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۳۹۱-۳۹۲، ح ۲.

۲. وصیت نامه الهی - سیاسی امام خمینی علیه السلام - صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۱۷۳.

(شاید) به فایده‌ای که در این کارهایشان وجود دارد متوجه نیستند و گمان می‌کنند تنها ثواب اخروی کسب می‌کنند.^۱

«ماربین» مورخ آلمانی نیز در کتاب «سیاست اسلامی» می‌گوید:

«من معتقدم رمز بقا و پیشرفت اسلام و تکامل مسلمانان به سبب شهید شدن حسین علیه السلام و آن رویدادهای غم‌انگیز می‌باشد و یقین دارم که سیاست عاقلانه مسلمانان و اجرای برنامه‌های زندگی‌ساز آنان به واسطهٔ عزاداری حسین علیه السلام بوده است.»^۲

* * *

۲ - بسیج توده‌ها

ائمهٔ اطهار علیهم السلام با تأکید بر برگزاری مراسم عزاداری حسینی علیه السلام، برنامهٔ آن حضرت را «محوری» برای وحدت مردم قرار دادند. به گونه‌ای که امر و نهی در ایام شهادت‌ش میلیون‌ها انسان با اختلاف طبقات و نژاد و مذهب در هر کوی و برزن به عزاداری آن حضرت بپا خاسته و گرد بیرق حسینی اجتماع می‌کنند.

هر ملّتی برای بقا و موفقیت خویش محتاج به عامل وحدت و اجتماع است. بدون شک بهترین عامل وحدت پیروان اهل بیت علیهم السلام که با کمترین زحمت و کمترین هزینه می‌تواند توده‌های میلیونی را حول یک محور جمع کند، همین مراسم عزاداری حسینی است. به یقین اگر ملّتی از چنین قدرتی برخوردار باشد که بتواند در کوتاهترین فرصت و با کمترین تبلیغات، نیروهای متفرق خویش را گردآوری کرده و سازماندهی کند، می‌تواند هر مانعی را از سر راه پیشرفت خود بردارد.

۱. به نقل از فلسفهٔ شهادت و عزاداری حسین بن علی علیه السلام، علامه سید عبدالحسین شرف‌الدین، ترجمهٔ علی صحت، ص ۹۲.

۲. فلسفهٔ شهادت و عزاداری حسین بن علی علیه السلام، ص ۱۰۹.

در واقع ائمه اطهار علیهم السلام با ترغیب مردم به اقامه مجالس حسینی از پراکندگی نیروها جلوگیری به عمل آوردند و توده‌های متفرق را بسیج کردند و با ایجاد وحدت و یکپارچگی در میان آنها قدرت عظیمی را به وجود آوردند.

حرکت خودجوش میلیونی مردم مسلمان ایران در نهضت شکوهمند انقلاب اسلامی در ماه محرّم و صفر به ویژه روزهای تاسوعا و عاشورا که لرزه بر اندام طاغوتیان می‌انداخت سرّ تأکید ائمه اطهار علیهم السلام بر محور قرار دادن امام حسین علیه السلام را روشن تر می‌کند.

چه بسا اگر ما شاهد آزادسازی چنین انرژی‌های ذخیره شده در این مجالس در انقلاب نبودیم، شاید ما هم راز تأکید ائمه اطهار علیهم السلام بر اقامه این مجالس را کمتر درک می‌کردیم.

«ماربین آلمانی» در اثر خود می‌نویسد:

«بی‌اطلاعی بعضی از تاریخ نویسان ما موجب شد که عزاداری شیعه را به جنون و دیوانگی نسبت دهند؛ ولی اینان گزافه گفته و به شیعه تهمت زده‌اند. ما در میان ملل و اقوام، مردمی مانند شیعه پرشور و زنده ندیده‌ایم، زیرا شیعیان به واسطه بپا کردن عزاداری حسینی سیاست‌های عاقلانه‌ای را انجام داده و نهضت‌های مذهبی ثمر بخشی را بوجود آورده‌اند»^۱.

همین نویسنده آلمانی می‌گوید:

«هیچ چیز مانند عزاداری حسینی نتوانست بیداری سیاسی در مسلمانان ایجاد کند»^۲.

۱. به نقل از فلسفه شهادت و عزاداری حسین بن علی علیه السلام - سید عبدالحسین شرف الدین، ص ۱۰۹.
 ۲. به نقل از سیاست الحسینیة، ص ۴۴. جالب است بدانیم که اخیراً کتابی در آمریکا با نام «نقشه‌ای برای جدایی مکاتب الهی» منتشر شده است که در آن گفتگوی مفصلی با دکتر «مایکل برانت» یکی از

مخالفت دشمنان اسلام با اقامه این مجالس و تلاش آنها در جهت به تعطیلی کشاندن آن، حتی اقدام آنان بر انهدام قبر امام حسین علیه السلام و مانع شدن از زیارت قبر آن حضرت^۱، خود شاهد دیگری است که حکومت‌ها تا چه اندازه از این نیروی عظیم وحشت داشته و دارند.

امروزه وحشتی که در دل دشمنان دین از برپایی این مجالس افتاده است بر کسی پوشیده نیست، تا جایی که گاه با وارد کردن اتهامات ناروا بر شیعیان از طریق وابستگان داخلی خویش و گاه با برانگیختن دیکتاتورهای دست‌نشانده خویش، امثال رضاخان، و گاه با بی‌محتوا ساختن چنین مجالسی، برای ریشه‌کن کردن شعائر حسینی تلاش کرده و می‌کنند.

با نگاهی گذرا به تاریخ اسلام بعد از حادثه کربلا می‌بینیم این مجالس و پیام‌های عاشورایی تا چه اندازه سرمشق قیام‌های مجاهدان راه خداوند در مقابل گردنکشان و طاغوتیان بوده است.

براستی اگر از این مجالس همه مسلمین به نحو شایسته‌ای بهره‌برداری می‌کردند و با این عامل قوی، پلیدی‌ها و آلودگی‌های اجتماعی محیط خویش را پاک‌سازی می‌نمودند، آیا ستمگران می‌توانستند بر سرزمین‌های اسلامی سلطه پیدا کنند؟ و آیا

→ معاونان سابق سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا) انجام شده است؛ وی در این گفتگو به طرح‌هایی اشاره می‌کند که علیه شیعیان و مذهب شیعه تدارک دیده شده است. در این گفتگو با اشاره به جلسات سری مقامات سازمان سیا و نماینده سرویس اطلاعاتی انگلیس آمده است: «ما به این نتیجه رسیدیم که پیروزی انقلاب اسلامی ایران فقط نتیجه سیاست‌های اشتباه شاه در مقابله با این انقلاب نبوده است، بلکه عوامل دیگری مانند... استفاده از فرهنگ شهادت دخیل بوده؛ که این فرهنگ از هزار و چهار صد سال پیش توسط نوه پیامبر اسلام (امام حسین علیه السلام) بوجود آمده و هر ساله با عزاداری در ایام محرم این فرهنگ ترویج و گسترش می‌یابد».

سپس برای مقابله با این فرهنگ می‌گوید: «ما تصمیم گرفتیم با حمایت‌های مالی از برخی سخنرانان و مداحان و برگزارکنندگان اصلی این گونه مراسم، عقاید و بنیان‌های شیعه و فرهنگ شهادت را سست و متزلزل کنیم». (روزنامه جمهوری اسلامی، شماره ۷۲۰۳ - ۸۳/۳/۵ - ص ۱۶، با تلخیص).

اگر با احیای این مجالس، پیام و حماسه عاشورا همواره زنده می ماند، دست چپا و لگران برای غارت ثروت های کشورهای اسلامی به سوی آنان دراز می شد؟

* * *

۳ - خودسازی و تربیت دینی (الگوپذیری)

مجالس عزای امام حسین علیه السلام مجالس تحوّل روحی و مرکز تربیت و تزکیه نفس است. در این مجالس مردمی که با گریه بر مظلومیت امام حسین علیه السلام آن حضرت را الگو قرار می دهند، در واقع زمینه تطبیق اعمال و کردار خویش و همرنگی و سنخیت خود را با سیره عملی آن حضرت فراهم می سازند.

تأثیر عمیق این مجالس به قدری است که افراد زیادی در این مجالس، دگرگونی عمیقی یافته و تصمیم بر ترک گناه و معصیت می گیرند، و چه بسا اشخاص گمراهی که با شرکت در این مجالس تنبه حاصل کرده و راه نجات را پیدا می کنند.

این مجالس به آدمی درس عزّت، آزادگی، ایثار، فداکاری و درس تقوی و اخلاق می آموزد. این مجالس مهد پرورش انسان های حق طلب و عدالت گستر و شجاع است.

اضافه بر این، در طول تاریخ این جلسات به مثابه کلاس های درس برای توده های مردم بوده است و آنان را با معارف و حقایق دینی، تاریخ، رجال، احکام و موضوعات گوناگون دیگر آشنا می کرده است، و یکی از مؤثرترین پایگاه های خودسازی و تهذیب نفوس و تربیت اخلاق بوده است.

ماربین آلمانی در این زمینه می گوید:

«مادامی که این روش و خصلت (برپایی مجالس سوگواری) در میان مسلمانان وجود دارد هرگز تن به خواری نمی دهند و تحت اسارت کسی نمی روند... شیعیان در

حقیقت از این راه به همدیگر درس جوانمردی و شجاعت تعلیم می‌دهند.^۱

ائمه اطهار علیهم‌السلام با گشودن این باب، و تشویق مردم به شرکت در این محافل در واقع همه را به تحصیل و تربیت در این دانشگاه حسینی دعوت کردند.

شور و هیجان جوانان بسیجی در جبهه‌های نبرد در جنگ تحمیلی هشت ساله به ویژه در شبهای عملیات و لحظه شماری آنان برای فداکاری و ایثار و نیل به شهادت، گواه روشنی بر تأثیر عمیق مجالس حسینی است.

این است که اگر این مجالس را «مجالس تأسی و الگوپذیری» بنامیم بیراهه نرفته‌ایم.

مرحوم فیض کاشانی در کتاب «محجة البیضاء» در توضیح حدیث پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله «عِنْدَ ذِكْرِ الصَّالِحِينَ تَنْزِلُ الرَّحْمَةُ؛ به هنگام یاد صالحان رحمت الهی نازل می‌شود». با اشاره به مسئله تأثیرپذیری انسان از محیط اجتماعی و الگوهای شایسته، در بیان علت نزول رحمت به هنگام یاد صالحان، می‌نویسد:

«چون ذکر صالحان و طرح صلاحیت‌های اخلاقی آنان باعث می‌شود که انسان از آنها الگو بگیرد و با تحت تأثیر واقع شدن، به آنها تأسی و اقتدا کند و زمینه صلاحیت و برخوردارگی از رحمت پروردگار را برای خود فراهم سازد».^۲

ثقة الاسلام کلینی رحمته‌الله و شیخ الطایفه شیخ طوسی رحمته‌الله در حدیث معتبر از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده‌اند:

«قَالَ قَالَ لِي أَبِي: يَا جَعْفَرُ! أَوْقِفْ مِنْ مَالِي كَذَا وَكَذَا التَّوَابِ يَنْدُبُنِي عَشْرَ سِنِينَ مِنِّي أَيَّامَ مَنِي؛ پدرم به من فرمود: ای جعفر! مقداری از مالم را (پس از وفاتم) برای برپایی مجلس سوگواری برایم در ایام حج در منی اختصاص بده».^۳

۱. به نقل از: فلسفه شهادت و عزاداری، ص ۱۰۹.

۲. محجة البیضاء، ج ۴، ص ۱۷.

۳. کافی، ج ۵، ص ۱۱۷ و تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۵۸.

صاحب جواهر در « کتاب طهارت » در بیان حکمت و فلسفه این وصیت امام باقر علیه السلام بیانی دارد که مفادش چنین است:

« چون برپایی مجالس عزاداری و سوگواری ائمه علیهم السلام باعث شناخت فضایل اخلاقی آنان و در نتیجه « اقتداء و تأسی » مردم به آن بزرگان است. ^۱ لذا احیای نام و بزرگداشت خاطره آنان حرکتی پسندیده و عملی مطلوب است.

* * *

۴ - تجلیل از مجاهدت امام علیه السلام و تعظیم شعائر

اساساً سوگواری در مرگ اشخاص یک نوع تعظیم و احترام به آنان و رعایت موقعیت و شخصیت شان محسوب می شود؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

« مَيِّتٌ لِّأَبْوَاكِي عَلَيْهِ، لَا إِعْزَازَ لَهُ؛ مرده ای که گریه کننده ای نداشته باشد عزتی

ندارد! ^۲ »

مخصوصاً سوگواری در مرگ مردان الهی، از مصادیق بارز تعظیم شعائر الهی بوده و تجلیل از عقیده و راه و رسم و مجاهدت و تلاش آنان محسوب می شود. از این رو، رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام بازگشت از جنگ احد وقتی که مشاهده کرد خانواده های شهدای قبیله « بنی اشهل » و « بنی ظفر » برای شهیدان خود گریه می کنند، ولی عمومی بزرگوارش حضرت حمزه گریه کننده ای ندارد، فرمود:

« لَكِنَّ حَمَزَةَ لِّأَبْوَاكِي لَهُ الْيَوْمَ؛ اما امروز حمزه، گریه کننده ای ندارد! ^۳ »

زنان مدینه با شنیدن این سخن در خانه حضرت حمزه اجتماع کرده و به سوگواری پرداختند و بدین وسیله شخصیت عظیم حضرت حمزه مورد تجلیل

۱. جواهر الکلام، ج ۴، ص ۳۶۶: « وَ قَدْ يُسْتَفَادُ مِنْهُ اسْتِحْبَابُ ذَلِكَ إِذَا كَانَ الْمُنْدُوبُ ذَا صِفَاتٍ تَسْتَحِقُّ النَّشْرَ لِيُفْتَدَى بِهَا ».

۲. المأساة الحسين، ص ۱۱۸.

۳. استیعاب، ج ۱، ص ۲۷۵.

و تکریم قرار گرفت.

و نیز آنگاه که خبر شهادت جعفر طیار در جنگ موته به مدینه می‌رسد، پیامبر ﷺ برای گفتن تسلیت نخست به خانه جعفر رفت، سپس به خانه فاطمه زهرا علیها السلام آمد، و آن بانوی بزرگ را در حال گریه و سوگواری دید، فرمود:

«عَلَىٰ مِثْلِ جَعْفَرٍ فَلْتَبْكِي الْبَوَاكِي؛ به راستی برای شخصیتی چون جعفر باید گریه کنندگان گریه کنند!»^۱

قرآن کریم در مورد گروهی از قوم موسی که راه تباهی و فساد را در پیش گرفتند و سرانجام در اثر نفرین آن حضرت به هلاکت رسیدند، آنان را لایق تجلیل و گریه ندانسته و می‌فرماید:

«فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنظَرِينَ»؛ نه (اهل) آسمان بر آنان گریستند و نه (اهل) زمین!^۲

از این تعبیر به خوبی استفاده می‌شود که لیاقت گریه دیگران را نداشتن نوعی حقارت و بی‌ارزشی است.

از این رو، در سفارش‌های ائمه اطهار علیهم السلام می‌بینیم که می‌فرمودند: چنان در میان مردم منشأ آثار خیر و برکت باشید که بر مرگتان بگریند و از شما تجلیل کنند! امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

«خَالِطُوا النَّاسَ مُخَالِطَةً إِنْ مِثْمَ مَعَهَا بَكَوْا عَلَيْكُمْ وَإِنْ عِشْتُمْ حُنُوا إِلَيْكُمْ؛ با

مردم آنچنان معاشرت کنید که اگر بمیرید بر مرگ شما اشک بریزند و اگر زنده بمانید

به شما عشق بورزند».^۳

بنابراین، اقامه عزاداری برای امام حسین علیه السلام آن شخصیت ممتاز و بی نظیری که

۱. بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۲۷۶.

۲. دخان، آیه ۲۹.

۳. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۱۰.

خود از خاندان عصمت و طهارت بود و از اولیای الهی و امامان معصوم است، علاوه بر تجلیل از مقام شامخ آن امام همام، از مصادیق روشن تعظیم شعائر الهی است که: **﴿وَمَنْ يُعْظِمُ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾**؛ هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد، این کار نشانه تقوای دلهاست.^۱

چگونه چنین نباشد و حال آن که صفا و مروه با این که مکانی بیش نیستند، تنها چون یاد و ذکر الهی در آنجا زنده می شود، از شعائر الهی شمرده است؟ **﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ﴾**؛ صفا و مروه از شعائر (و نشانه های) خداست.^۲

به یقین، امام حسین علیه السلام که تمام هستی خویش را یکجا با خداوند معامله کرد و با تمام اهل بیت علیهم السلام و فرزندان در قربانگاه عشق قدم نهاد و مخلصانه از همه چیزش در راه خدا گذشت، از عظیم ترین شعائر الهی است و برپایی مجالس عزای برای آن حضرت، تعظیم یکی از بزرگترین شعائر الهی محسوب می شود.

ششم: شیوه های عزاداری

همان گونه که در فصل های گذشته از نظر خوانندگان محترم گذشت، اصل عزاداری و سوگواری بر امام حسین علیه السلام و یاران باوفایش مورد سفارش و تأکید اولیای دین بوده است. شیعیان و علاقمندان به سرور آزادگان حسین بن علی علیه السلام نیز در طول تاریخ، از سوگواری و عزاداری برای آن حضرت غافل نبوده اند.

امروز نیز در هر نقطه ای از جهان که مسلمانان آگاه به ماجرای کربلا حضور دارند، حداقل در دهه نخست محرّم و به ویژه روزهای تاسوعا و عاشورا به خیل عزاداران حسینی می پیوندند و به اندازه توان خود، ابراز ارادت می کنند.

۱. حج، آیه ۳۲.

۲. بقره، آیه ۱۵۸.

در این قسمت شیوه‌های مطلوب عزاداری را به طور فشرده یادآور می‌شویم.

۱- گریه کردن

از شیوه‌های معمول در عزاداری و سوگواری، اشک ریختن است که به طور طبیعی هر انسانی در غم فراق عزیز و اندوهگین می‌شود و اشک می‌ریزد.

در روایات می‌خوانیم هنگامی که ابراهیم فرزند رسول خدا ﷺ از دنیا رفت، آن حضرت در مرگ او گریست و هنگامی که برخی از اصحاب معترضانة از آن حضرت سبب گریه را پرسیدند، فرمود:

«تَدْمَعُ الْعَيْنُ، وَ يُوجَعُ الْقَلْبُ، وَ لَا تَقُولُ مَا يُسْخِطُ الرَّبَّ؛ چشم می‌گرید و

قلب به درد می‌آید، ولی بر زبان سخنی که موجب خشم خدا شود، جاری نمی‌سازیم».^۱

همچنین نقل شده است وقتی که صحابی جلیل القدر «عثمان بن مظعون» از دنیا رفت، رسول خدا ﷺ مدتی طولانی بر او گریه کرد.^۲ و در شهادت جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه نیز بسیار گریست.^۳

همچنین در تاریخ می‌خوانیم پس از رحلت رسول اکرم ﷺ مسلمانان به شدت گریه و نדה کردند و نقل شده است: «هنگامی که پیامبر رحلت کرد، کوچک و بزرگ، در مرگ آن حضرت داغدار شدند و بسیار بر او گریستند؛ ولی در میان همه مردم و خویشاوندان، هیچ کس حزن و اندوهش از حضرت زهرا ع بیشتر نبود. حزن او پیوسته افزایش و گریه او شدت می‌یافت».^۴

۱. بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۹۱.

۲. همان مدرک.

۳. همان مدرک، ص ۱۰۴.

۴. لَمَّا قَبِضَ رَسُولُ اللَّهِ افْتَجَعَ لَهُ الصَّغِيرُ وَالْكَبِيرُ وَكَثُرَ عَلَيْهِ الْبُكَاءُ... وَ لَمْ يَكُنْ فِي أَهْلِ الْأَرْضِ وَالْأَصْحَابِ وَالْأَقْرَبَاءِ وَالْأَحْبَابِ، أَشَدَّ حُزْنًا وَ أَعْظَمَ بُكَاءً وَ انْتِخَابًا مِنْ مَوْلَاتِي فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ ع وَ كَانَ حُزْنُهَا يَتَجَدَّدُ وَ يَزِيدُ وَ بُكَاءُهَا يَسْتَدَدُ (بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۵).

گریه کردن بر مصائب امام حسین علیه السلام نیز از شیوه‌های معمول عزاداری است و مورد سفارش نیز قرار گرفته است.

امام رضا علیه السلام فرمود:

«فَعَلَىٰ مِثْلِ الْحُسَيْنِ فَلْيَبْكِ الْبَاكُونَ؛ بر همانند حسین باید گریه کنندگان، گریه کنند».^۱

روایاتی که ترغیب به گریه بر ابی عبدالله علیه السلام دارد، فراوان است که برخی از آنها در فصل‌های گذشته آمده است.

البته نباید فراموش کرد که این گریه‌ها جنبه شخصی ندارد، و در واقع اعلام جنگ و ستیز با ظالمان و ستمگران می‌باشد.

۲- تباکی

«تباکی» به معنای آن است که انسان به خود حالت گریه بگیرد، چرا که گاه ممکن است برخی از علاقمندان به سبب پاره‌ای از شرایط، اشک از چشمانشان جاری نشود، ولی این نباید سبب عدم شرکت در محافل و مجالس حسینی گردد، چرا که در این صورت می‌توان با «تباکی» و حالت غم و اندوه و گریه به خود گرفتن، به خیل عزاداران پیوست و از پاداش معنوی آن نیز برخوردار شد، در این کار نیز نشانه ظلم ستیزی و مبارزه با ظالمان است، چرا که هدف امام حسین علیه السلام چیزی جز این نبود. روایت فضیلت «تباکی» نیز پیش از این گذشت.

۳- لباس مشکی بر تن کردن

مرسوم و معمول میان مردم آن است که در غم مرگ عزیزان، لباس سیاه بر تن می‌کنند و این رنگ لباس را، علامت ماتم و عزا می‌دانند. بنابراین، یکی از راه‌ها و

شیوه‌های مطلوب عزاداری برای خامس آل عبا، پوشیدن لباس سیاه در سالروز شهادت آن حضرت یا ایام محرم است.

در تاریخ می‌خوانیم: هنگامی که حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسید، زنان بنی هاشمی لباس‌های سیاه و خشن پوشیدند.^۱

در برخی از روایات نیز آمده است: هنگامی که (بر اثر خطابه‌ها و افشاگری‌های امام سجاد علیه السلام و حضرت زینب علیها السلام) یزید به خاندان هاشمی اجازه داد در دمشق عزاداری کنند، زنان هاشمی و قرشی لباس سیاه بر تن پوشیدند و به مدت هفت روز برای امام حسین علیه السلام و شهدای کربلا عزاداری کردند.^۲

۴ - تشکیل مجالس سوگواری

تشکیل مجالس سوگواری و محافل عزاداری برای ابی عبداللّه الحسین علیه السلام از شیوه‌های معمول اقامه عزاست؛ علاقمندان به مکتب حسینی با برپایی چنین مجالسی، از اهداف عالی و ارزشمند قیام امام حسین علیه السلام آگاه می‌شوند و بر مصائب آن حضرت و یارانش اشک می‌ریزند و این مجالس همواره وسیله مهمی برای بیداری و آگاهی توده‌های مردم بوده است.

امام صادق علیه السلام به یکی از یارانش به نام «فضیل» فرمود: آیا تشکیل مجلس می‌دهید و با یکدیگر (پیرامون معارف دینی و فضایل اهل بیت علیهم السلام) گفتگو می‌کنید؟

۱. لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ لَبَسَ نِسَاءُ بَنِي هَاشِمٍ السَّوَادَ وَالْمُسْوَحَ (بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۸۸).

۲. فَلَمْ تَبْقَ هَاشِمِيَّةٌ وَلَا قُرَشِيَّةٌ إِلَّا وَ لَبَسَتْ السَّوَادَ عَلَى الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ نَدَبُوهُ عَلَى مَا نَقَلَ سَبْعَةَ أَيَّامٍ (مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۳۲۷).

لازم به یادآوری است که هر چند فقها بر اساس روایات به کراهت لباس سیاه به خصوص در نماز فتوا داده‌اند، ولی پوشیدن آن برای عزای امام حسین علیه السلام کراهتی ندارد و شاید رجحان نیز داشته باشد، زیرا جنبه تعظیم شعائر بر آن غلبه دارد.

فضیل پاسخ داد: آری.

امام علیه السلام فرمود:

«إِنَّ تِلْكَ الْمَجَالِسَ أَحِبُّهَا، فَأَحْيُوا أَمْرَنَا، فَرَجِمَ اللَّهُ مَنْ أَحْيَا أَمْرَنَا؛ چنین

مجالسی را دوست می‌دارم. مکتب ما را زنده نگه دارید؛ خداوند رحمت کند کسی را

که مکتب ما را احیا کند».

سپس امام علیه السلام ادامه داد: «هر کس که (مصائب) ما را یاد آورد و یا نزد او از ما یادی

شود و اشک از دیدگانش سرازیر گردد، هر چند اندک باشد، خداوند گناهانش را

بیامرزد».^۱

۵- نوحه سرایی

نوحه سرایی به صورت خواندن اشعار سوزناک و پرمعنی در مصائب امام

حسین علیه السلام و یارانش می‌باشد و سبب تحریک احساسات و عواطف مسلمین و تبیین

حوادث و خاطرات عاشورا است، شیوه‌ای معمول و مرسوم در عزاداری است. این

شیوه، ریشه در عصر ائمه علیهم السلام دارد.

امامان اهل بیت علیهم السلام با تشویق نوحه سرایان و مرثیه خوانان، آنان را به سرودن

اشعار و نوحه سرایی و بیان حوادث کربلا و فجایع بنی امیه ترغیب کرده و پاداش

فراوانی را برای چنین اعمالی ذکر می‌کردند.^۲

امیر مؤمنان علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام نیز پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله

اشعاری را در رثای آن حضرت سرودند.^۳

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۳۹۲. (پیرامون تشکیل عزای حسینی از سوی برخی از امامان، پیش از این سخن گفته شد).

۲. در فصل‌های گذشته به برخی از احادیث در این زمینه اشاره شده است.

۳. رجوع کنید به: بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۵۲۳ و ۵۴۷ و ج ۷۹، ص ۱۰۶.

برخی از دانشمندان اهل سنت نیز اشعاری را از زهرای مرضیه علیها السلام در فراق پدر بزرگوارش نقل کرده‌اند.

«حاکم نیشابوری» می‌نویسد: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را به خاک سپردند، فاطمه علیها السلام خطاب به «انس» فرمود:

«يَا اَنْسُ اطَابَتْ اَنْفُسُكُمْ اَنْ تَحْتُوا التُّرَابَ عَلٰى رَسُوْلِ اللّٰهِ؛ ای انس آیا قلبتان

رضایت داد که بر بدن رسول خدا خاک بریزید؟».

سپس ادامه داد:

يَا اَبْتَاهُ اَجَابَ رَبًّا دَعَاهُ
يَا اَبْتَاهُ جَنَّةَ الْفِرْدَوْسِ مَأْوَاهُ
يَا اَبْتَاهُ مِنْ رَبِّهِ مَا اَذْنَاهُ
يَا اَبْتَاهُ اِلَى جِبْرِيلَ اَنْغَاهُ

«پدر جان ای آن‌که دعوت پروردگارش را اجابت کردی؛ پدر جان ای آن‌که به پروردگار خویش نزدیک (و ملحق) شدی.

پدرجان! بهشت برین جای تباد؛ پدرجان! رحلت تو را به جبرئیل خبر می‌دهم».^۱

همچنین «ام سلمه» در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله در مرگ پسر عمویش، نوحه سرایی

کرد و با حزن و اندوه اشعاری را خواند.^۲

امام باقر علیه السلام به فرزندش امام صادق علیه السلام سفارش کرد که مقداری از مالم را وقف کن

برای آن‌که به مدت ده سال جمعی از نوحه سرایان در «منا» برایم نوحه سرایی کنند.^۳

۶- به سر و سینه زدن

به سر و سینه زدن در عزا و مصیبت بزرگی همچون مصائب امام حسین علیه السلام امری

عادی و طبیعی است. همان‌گونه که متعارف است مردم در مرگ عزیزترین عزیزان

۱. مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۳۸۲. همین ماجرا، جملات و اشعار، با اندکی تفاوت در صحیح بخاری،

کتاب المغازی، باب مرض النبی و وفاته، حدیث ۳۰ آمده است.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۸۹، ح ۲.

۳. همان مدرک، ص ۸۸.

خویش به سر و سینه می زنند. هر چند لازم است از کارهای موهن و نادرست پرهیز شود.

متأسفانه بعضی از عوام دست به کارهای زنده‌ای می زنند که اثر منفی در شکوه و عظمت مراسم حسینی دارد و باید عقلای قوم آنها را با زبان خوب از این گونه اعمال زنده باز دارند.

نقل شده است هنگامی که زنان و فرزندان خاندان هاشمی را از شام به سمت مدینه حرکت دادند؛ در میان راه از راهنمای قافله خواستند آنها را به کربلا ببرد، تا تجدید دیداری با شهیدان کربلا شود. هنگامی که به آن سرزمین رسیدند، مشاهده کردند که جابر بن عبدالله انصاری و جمعی از بنی هاشم برای زیارت قبر حسین علیه السلام به کربلا آمده‌اند. این دو قافله وقتی با یکدیگر ملاقات کردند، دیدارشان همراه با اندوه، گریه و بر سر و صورت زدن بود و به این ترتیب ماتمی جانسوز در آن سرزمین برپا کردند.^۱ هر چند در روایات - تا آنجا که ما جستجو کردیم - درباره سینه زدن بر مصائب اهل بیت علیهم السلام مطلبی یافت نشده است؛ ولی تعبیر به «لطم» ظاهراً شامل سینه زنی نیز می شود.

۷- تعطیلی کسب و کار

از نمودهای روشن ماتم زدگی و عزادار بودن، دست کشیدن از کسب و کار و تعطیل کردن بازارهاست. در ارتباط با ترک تلاش و کوشش دنیوی در روز عاشورا روایتی نیز وارد شده است.

امام رضا علیه السلام فرمود:

«مَنْ تَرَكَ السَّعْيَ فِي حَوَائِجِهِ يَوْمَ عَاشُورَا قَضَى اللَّهُ لَهُ حَوَائِجَ الدُّنْيَا

۱ ... فَوَجَدُوا جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ وَجَمَاعَةً مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَرَجُلًا مِنْ آلِ رَسُولِ اللَّهِ: قَدْ وَرَدُوا لِبِزَارَةَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ علیه السلام، فَوَاقُوا فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ، وَتَلَاقُوا بِالْبُكَاءِ وَالْحُزْنِ وَاللَّطْمِ، وَأَقَامُوا الْمَأْتَمَ الْمُفْرِحَةَ لِلْأَكْبَادِ (بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۶).

وَالْآخِرَةَ وَ مَنْ كَانَ يَوْمَ عَاشُورَا يَوْمَ مُصِيبَتِهِ وَ حُزْنِهِ وَ بُكَائِهِ، جَعَلَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَوْمَ فَرَجِهِ وَ سُرُورِهِ؛ هر کس در روز عاشورا تلاش و کوشش دنیوی را رها سازد، خداوند حوایج دنیا و آخرت او را برآورده کند و هر کس که روز عاشورا را روز مصیبت و اندوه و گریه قرار دهد، خداوند روز قیامت را برای وی روز شادی و سرور قرار خواهد داد.^۱

تذکرات لازم

هر چند عزاداری خامس آل عبا علیهم السلام از افضل قربات است و سبب احیای مکتب حسینی و بقای شریعت می شود، ولی بر مؤمنین لازم است این عمل ارزشمند را با امور موهن و زننده و ناپسند آلوده نسازند.

از سرودن اشعار نامناسب و سبک و دور از شأن اهل بیت علیهم السلام یا کفرآمیز و غلوگونه اجتناب ورزند و از اختلاط زن و مرد در تشکیل محافل و مجالس و دسته ها پرهیز نمایند و از قمه زدن و حرکاتی که موجب وهن شیعه در جهان است و بهانه به دست دشمن می دهد و ضرر و زیان بر بدن وارد می کند، دوری کنند و سخنرانان محترم آداب عزاداری صحیح را به مؤمنین و مداحان گوشزد نمایند و خود نیز در جهت تبیین اهداف قیام ابی عبدالله الحسین علیه السلام و ترویج عقاید ناب محمدی و تقویت اعتقادات اصیل اسلامی و اخلاق حسنه و ایثار و فداکاری تلاش کنند و در ذکر مصائب اهل بیت علیهم السلام فقط از منابع معتبر استفاده کنند و از بیان اموری که با عزت و سربلندی امام حسین علیه السلام سازگار نیست، خودداری ورزند و صحنه گردانی مجالس آن حضرت را به دست افراد بدنام، یا نادان نسپارند و صالحان و آگاهان زمام مجالس را به دست گیرند.

بانوان محترم نیز ضمن شرکت در مجالس امام حسین علیه السلام شأن و وقار و متانت

خویش را حفظ نمایند و با شیوه‌ای که مناسب یک زن مسلمان و علاقمند به مکتب حسینی است، در مجالس و محافل عزاداری شرکت کنند و خدای ناکرده این امر مهم دینی را با پوشش نادرست و حرکات ناپسند، به گناه آلوده نسازند که مسئولیت بسیار سنگینی دارد.

جوانان عزیز - که سرمایه‌های اصلی چنین مجالسی هستند - مجالس امام حسین علیه السلام مخصوصاً ایام محرم و تاسوعا و عاشورای حسینی را غنیمت بشمارند و با حضور گسترده‌تر و آگاهانه، بر آگاهی‌های معنوی و دینی خویش بیفزایند و در جهت ترویج مکتب حسینی و آشناساختن دیگران با این حماسه جاویدان الهی کوشش نمایند.

* * *

توصیه‌های چهارده‌گانه آیه الله العظمی مکارم شیرازی - مدّ ظلّه - به هیئت‌های مذهبی

و مدّاحان محترم

در آستانه حلول ماه محرم الحرام ۱۴۲۶ قمری و برپایی ایام سوگواری سید و سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام، همایشی تحت عنوان «همایش عظیم عاشوراییان» در شهر مقدّس قم برگزار شد که در این همایش حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی (مدّ ظلّه) ضمن روشن ساختن ابعاد عظیم حادثه عاشورا، برنامه چهارده ماده‌ای را برای مدّاحان عزیز و هیئت‌های مذهبی ارائه کردند که در محافل مذهبی و رسانه‌ها انعکاس گسترده‌ای داشت و مورد توجه عالمان و اندیشمندان، مدّاحان مخلص و هیئت‌های مذهبی قرار گرفت. به سبب اهمیت این تذکرات، همه آن موارد را به طور فشرده نقل می‌کنیم:

۱- سخنان این عزیزان باید برگرفته از مدارک معتبر (کتاب و سنت) باشد و شأن و

مقام امام حسین علیه السلام و شهدای والا مقام کربلا در محتوای اشعار به طور کامل حفظ

شده و اهداف این قیام عظیم برای عموم مردم تبیین گردد.

۲- از مطرح ساختن مسائلی که بوی غلو در باره ائمه دین علیهم السلام و سایر بزرگان می دهد، اجتناب گردد.

۳- از آنجا که مدّاحی ترکیبی از علم و هنر است، باید آموزش های لازم به مدّاحان محترم از سوی پیش کسوتان آگاه، ارائه شود.

۴- از چراغ سبز نشان دادن نسبت به گناه به سبب عزاداری، در مجالس و عظ و مدّاحی اجتناب شود و به تقوا و دینداری توصیه گردد.

۵- به عزاداران محترم توصیه شود که از در آوردن پیراهن و لخت شدن خودداری نمایند.

۶- سینه زنی و زنجیرزنی از شعائر حسینی است، ولی از آسیب رساندن و مجروح ساختن بدن خودداری شود.

۷- و عَظ و مدّاحان محترم مراعات وقت نماز را نموده و در وقت نماز برنامه ای جز اقامه نماز نداشته باشند.

۸- آهنگ مدّاحان محترم نباید به آهنگ های مجالس لهو و فساد شباهت داشته باشد.

۹- هیأت های محترم عزاداری توجه کنند که بازیچه دست سیاست های مرموز قرار نگیرند.

۱۰- از بیان مصائب سخت اهل البیت علیهم السلام، حتّی الامکان پرهیز شود و به اشاره و اجمال از آن بگذرند.

۱۱- مجالس به گونه ای طولانی نشود که موجب خستگی و دلزدگی مردم - به ویژه جوانان - گردد.

۱۲- احترام به پیشکسوتان در این مجالس حفظ شود.

۱۳- تقویت نظام جمهوری اسلامی، رهبری و مراجع باید مدّ نظر قرار گیرد

و عشق به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در همه مجالس به عنوان اساسی ترین مطلب، زنده نگه داشته شود.

۱۴- و عاظ و مداحان محترم باید متخلق به اخلاق حضرت امام حسین علیه السلام و یارانش باشند، تا سخنان آنها بر دل نشیند و به مصداق «كُونُوا دُعَاةً لِلنَّاسِ بِغَيْرِ اَلْسِنَتِكُمْ» همه شنوندگان از آنها الگو بگیرند.

به یقین، این مراسم عظیم (با شرایط فوق) خاری در چشم دشمنان اسلام و سبب تقویت اسلام و مسلمین است.

* * *

پناهگاه ستمدیدگان

جالب این که مجالس حسینی در طول تاریخ پناهگاه خوبی برای جوامعی که تحت ستم قرار گرفته بودند، محسوب می شد؛ نه تنها در انقلاب اسلامی ایران، مردم حدّا کثر بهره برداری را از مجالس حسینی کرده و با شور و هیجان این مجالس، پاسخ دندان شکنی به نیروهای اهریمنی دادند، بلکه در استقلال عراق و پاکستان و... نیز همین مسأله مطرح بود.

در کلام معروفی از گاندی، رهبر استقلال هندوستان، می خوانیم: من زندگی امام حسین علیه السلام آن شهید بزرگ اسلام را به دقت خوانده ام و توجه کافی به صفحات کربلا نموده ام و بر من روشن شده است که اگر هندوستان بخواهد یک کشور پیروز گردد، بایستی از سرمشق امام حسین علیه السلام پیروی کند.^۱

ولی این در صورتی است که نیت ها خالص باشد و رقابت های مخرب جای خود را به همکاری سازنده دهد و این مجالس کانون وحدت گردد و نشانه های ایثار و فداکاری در آن ظاهر شود.

۱. به نقل از: درسی که حسین به انسان ها آموخت، ص ۲۸۹.

از آنجا که مسأله اجرای عدالت و ظلم ستیزی منحصر به جهان اسلام نیست، تعلیماتی را که امام حسین علیه السلام در کربلا به نسل بشر داد، می تواند راهگشای تمام امت ها گردد.

برای حفظ جاذبه و اصالت این مراسم باید آن را از هر گونه خرافه پیراست و اجازه نداد افراد ناآگاه با افکار کوچک خود، چهره نادرستی از این مراسم ترسیم کنند و از عظمت آن بکاهند و اهداف مقدس آن را زیر سؤال برند.

* * *

بخش دوم

ریشه های قیام عاشورا

اشاره:

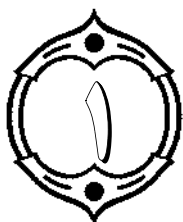
حوادث تاریخی را نمی‌توان جدای از یکدیگر مورد مطالعه قرار داد؛ چرا که در این صورت نمی‌توان برای همه پرسش‌های آن حوادث، پاسخی در خور یافت. در حقیقت، یک حادثه تاریخی از پیوند سلسله‌حادثی - همچون حلقه‌های به هم پیوسته زنجیر - پدید می‌آید. هر حادثه، چه کوچک و چه بزرگ، ریشه‌ای در گذشته دارد، همان‌گونه که آثار و پی‌آمدهایی در آینده خواهد داشت. طبیعی است که حادثه هر چه پیچیده‌تر و بزرگ‌تر باشد، ریشه‌یابی آن نیاز به دقت و پی‌جویی بیشتری دارد.

حادثه بزرگی همچون حادثه عاشورا نیز از این قاعده مستثنا نیست؛ نمی‌توان آن را فقط در ظرف تحقیقش، یعنی سال ۶۱ هجری، مورد تحلیل و بررسی قرار داد؛ چرا که در این صورت پرسش‌های بی‌پاسخ فراوانی برای یک تحلیل‌گر باقی می‌ماند. پرسشی از این دست که چگونه می‌توان باور کرد، امت اسلامی، فرزندان پیامبر اسلام ﷺ، تنها بازماندهٔ خمسهٔ طیبه و جگرگوشهٔ فاطمه زهرا علیها السلام را به آن صورت فجیع به شهادت برساند؛ به کودک و پیر و جوان و زن و مرد این خانواده رحم نکند؛ جمعی را از دم تیغ بگذرانند و جمعی دیگر را به اسارت برد و از هیچ ستمی در حق آنان دریغ نرزد.

از این رو لازم است، برای شناسایی ریشه‌های حادثهٔ محرم سال ۶۱ هجری و علل و عوامل اصلی تشکیل دهندهٔ آن، سال‌ها به عقب برگردیم. بلکه حوادث سال‌ها پیش از ظهور اسلام و تولد پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را - هر چند به صورت فشرده - مورد بررسی و مطالعه قرار دهیم.

چراکه در سال‌های نسبتاً طولانی، حوادثی دست به دست هم داده است که هر یک در پیدایش آن حادثهٔ بزرگ سهمی بسزا داشته‌اند. حادثه‌هایی که چون حلقه‌های زنجیر به یکدیگر متصل شده و نمی‌توان آنها را نادیده گرفت، یا از هم جدا کرد.

ریشه‌های این حادثه عظیم را در هشت فصل مورد بررسی قرار می‌دهیم.



دشمنی دیرینه بنی امیه با بنی هاشم

با این که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خود از قبیله قریش بود ولی واقعیت های تاریخی نشان می دهد که سر سخت ترین دشمنان اسلام نیز از همین قبیله برخاسته اند و از هیچ کوشش و تلاشی در کارشکنی و عداوت علیه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و فرزندانش فروگذار نکردند. خصوصاً پس از رحلت پیامبر عظیم الشان اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنان حوادث تلخ و دردناکی به بار آوردند که تاریخ اسلام هرگز آن را فراموش نخواهد کرد.

دو تیره بنی هاشم و بنی امیه که خونین ترین برخوردها بین آنان رخ داده است، از همین قبیله بودند. مطالعه و بررسی جنگ های صدر اسلام گویای این واقعیت است که بنی هاشم هیچ گاه مورد تعرّض قرار نگرفتند، مگر آن که سردمدار متعرّضین از طایفه بنی امیه بوده است و در هیچ جنگی دست به قبضه شمشیر نبردند جز آن که دودمان بنی امیه در طرف مقابل آن قرار داشتند.

مهمترین اختلافات این دو طایفه به چند امر بر می گردد:

الف) ریشه های تاریخی

«عبد مناف» جدّ سوم پیامبر اسلام، با این که به خاطر خصلت های نیکو و اخلاق پسندیده از موقعیت خاصی در دلها برخوردار بود، ولی هرگز در صدد رقابت با برادر خود «عبدالدار» در به چنگ آوردن مناصب عالی کعبه نبود. حکومت و ریاست طبق

وصیّت پدرش «قُصیّ» با برادر وی «عبدالدار» بود. ولی پس از فوت این دو برادر فرزندان آنان در تصدّی مناصب با یکدیگر به نزاع پرداختند.

دو تن از فرزندان عبد مناف به نام‌های هاشم و عبدشمس دو برادر دو قلوّی به هم چسبیده بودند که هنگام تولّد، انگشت هاشم به پیشانی برادرش عبدشمس چسبیده بود. موقع جدا کردن خون زیادی جاری شد و مردم آن را به فال بد گرفتند.^۱

در تاریخ فرزندان هاشم به «بنی هاشم» و فرزندان عبدشمس به «بنی امیه» شناخته می‌شوند.

جوانمردی و کرم هاشم و بذل و بخشش‌های وی در بهبود وضع زندگی مردم و گام‌های برجسته او در بالا بردن بازرگانی مکّیان و پیمانی که در این رابطه با امیر غسان بست، و همچنین پی‌ریزی مسافرت قریش در تابستان به سوی شام و در زمستان به سوی یمن، محبوبیّت فوق العاده‌ای را برایش به ارمغان آورده بود.

«امیه» فرزند عبدشمس - برادرزاده هاشم - از این همه موقعیّت و عظمت و نفوذ کلمه عمویش در میان قبایل مختلف رشک می‌برد و از این‌که نمی‌توانست خود را در دل مردم جای کند، به بدگویی از عمویش رو آورد؛ ولی این بدگویی‌ها بیشتر بر عظمت و بزرگی هاشم افزود.

سرانجام «امیه» که در آتش حسادت می‌سوخت، عموی خود را وادار کرد تا به اتّفاق یکدیگر نزد کاهنی (از دانایان عرب) بروند تا هر کدام مورد تمجید او قرار گرفت، زمام امور را به دست گیرد. اصرار «امیه» موجب شد تا هاشم با دو شرط پیشنهاد برادرزاده‌اش را بپذیرد.

اول آن‌که: هر کدام که محکوم شدند صد شتر در ایّام حج قربانی کند.

دوم: شخص محکوم تا ده سال مگّه را ترک گفته و جلای وطن نماید.

پس از این توافق به نزد کاهن «عُسفان» (محلّی در نزدیکی مگّه) رفتند، ولی

۱. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۳ و کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۶.

برخلاف انتظار امیه، تا چشم کاهن به هاشم افتاد زبان به مدح و ثنای وی گشود. این بود که «امیه» طبق قرار قبلی مجبور شد تا ده سال مکّه را ترک کند و در شام اقامت گزیند.^۱

این قضیه علاوه بر آن که ریشه دشمنی‌های این دو طایفه را به خوبی روشن می‌کند، علل نفوذ امویان را در منطقه شام نیز مشخص می‌سازد که چگونه روابط دیرینه امویان با شام مقدمات حکومت آنها را در دوره‌های بعد فراهم ساخت. «ابن ابی‌الحدید» در شرح نهج البلاغه داستان دیگری را نقل می‌کند که از فاصله و اختلاف این دو تیره در زمان جاهلیت بیشتر پرده بر می‌دارد.

اختلافاتی که ناشی از بزرگی و عظمت چشم‌گیر بنی‌هاشم از یک سو، و تحمّل حقارت و بدنامی بنی‌امیه از طرف دیگر است.

مطابق این نقل، یزید فرزند معاویه در حضور پدرش، از آباء و اجداد خویش به نیکی یاد کرد و بر عبدالله بن جعفر فخر می‌فروخت. (لازم به ذکر است، معاویه فرزند ابوسفیان فرزند حرب فرزند امیه فرزند عبد شمس فرزند عبد مناف است).

عبدالله در پاسخ یزید گفت: «به کدامیک از نیاکانت بر من مباحثات می‌کنی، آیا به حرب، همو که بر ما پناه آورد و در پناه خاندان ما زیست، یا به امیه، آن کسی که غلام خانگی ما بود و یا به عبد شمس آن که تحت تکفل و حمایت ما زندگی می‌کرد؟»

معاویه که تا آن لحظه ساکت نشسته بود، با زیرکی خاصی این منازعه لفظی را پایان داد ولی چون با پسرش یزید تنها شد سخنان عبدالله بن جعفر را مورد تأیید قرار داد و در توضیح آن سخنان گفت: «امیه به مدّت ده سال به خاطر قراردادی که با عبدالمطلب بسته بود در خانه وی به بندگی و غلامی پرداخت و عبد شمس نیز به علت فقر و تهی دستی، همواره چشم به دست برادرش هاشم دوخته بود».^۲

۱. برگرفته از کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۷.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۵، ص ۲۲۹-۲۳۰، ذیل نامه ۲۸ (با تلخیص).

ابن ابی الحدید در جای دیگر از استادش «ابوعثمان» نقل می‌کند که در دوران جاهلیت سران بنی امیه - با وجود همه حرص و ولعی که برای به چنگ آوردن مناصب عالی و جایگاه ممتاز اجتماعی از خود نشان می‌دادند - همواره از این مناصب دور بودند و مناصبی چون پرده داری کعبه، ریاست دارالندوه و سقایت و پذیرایی حجّاج عمدتاً در اختیار بنی هاشم و دیگر تیره‌های قریش بود.^۱

به یقین این وضع در روحیه آنها اثر می‌گذاشت، و آتش حسد را در دل‌های آنها شعله‌ور می‌ساخت.

ب) امتیازات و ویژه بنی هاشم

۱- آراستگی به علم و فضیلت

فاصله و اختلاف بنی امیه با بنی هاشم تنها ریشه در این مسائل ظاهری و بیرونی نداشت، بلکه برخورداران بنی هاشم از معنویت آشکار، آنان را در چنان سطحی قرار داد که همواره مورد حسادت و بغض رقیبان خود از بنی امیه قرار داشتند؛ سرانجام آنان به جایگاهی رسیدند که درخت «نبوت» و «امامت» در خاندان آنان غرس شد و خانه‌هایشان محل آمد و شد فرشتگان الهی گردید و علوم و معارف از آنان سرچشمه گرفت.

حضرت علی علیه السلام در سخنان جامعی می‌فرماید:

«أَيُّنَ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنَا كَذِبًا وَ بَغْيًا عَلَيْنَا، أَنْ رَفَعْنَا اللَّهَ وَ وَضَعَهُمْ وَ أَعْطَانَا وَ حَرَمَهُمْ وَ أَدْخَلْنَا وَ أَخْرَجَهُمْ، بِنَا يُسْتَعْتَبَى الْهُدَى وَ يُسْتَجَلَى الْعُضَى، إِنَّ الْأُمَّةَ مِنْ قُرَيْشٍ عُرِسُوا فِي هَذَا الْبَطْنِ مِنْ هَاشِمٍ، لَا تَصْلُحُ عَلَى سِوَاهُمْ وَ لَا تَصْلُحُ الْوَلَاةُ مِنْ غَيْرِهِمْ؛ كَجَائِدِ كَسَانِي كَه ادّعا می‌کردند آن‌ها را سخنان در علمند نه ما، و این ادّعا را از طریق دروغ و ستم نسبت

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۱۹۸. (با اختصار) و رجوع شود به: کامل ابن اثیر، ج ۲،

به ما مطرح می‌نمودند. (آنها کجا هستند تا ببیند که) خداوند ما را برتری داد و آنها را پایین آورد؛ به ما عطا کرد و آنها را محروم ساخت؛ ما را (در کانون نعمت خویش) داخل نمود و آنها را خارج ساخت. مردم به وسیله ما هدایت می‌یابند و از نور ما نایبانیان روشنی می‌جویند. به یقین امامان از قریش هستند و درخت وجودشان در سرزمین این نسل از هاشم غرس شده است، این مقام در خور دیگران نیست و زمامداران غیر از آنها شایستگی ولایت و امامت را ندارند.^۱

۲- پاکی و تقوا و اصالت خانوادگی

اصالت خانوادگی و طهارت حَسَب و نَسَب طایفه‌ای که آیه تطهیر در شأن سران و بزرگان آنان نازل می‌شود، نیازی به شرح و بیان ندارد؛ ولی در مقابل آن، زندگی ننگین زنان و مردان بنی امیه به قدری زبازد خاص و عام شده بود که با وجود این که آنان بعدها ده‌ها سال با اختناق و سرکوب زمام امور مسلمین را در دست داشتند، نتوانستند آن رسوایی‌ها را از خاطره‌ها محو سازند. زنانی که رسماً دارای پرچم خاص! بوده، و در خانه‌هایشان به روی هر مرد بیگانه‌ای باز بوده است. انسان‌هایی که چند نفر در تعیین نسبشان با هم درگیر می‌شدند و هر کدام خود را پدر آنها می‌دانستند.^۲

امیر مؤمنان علیه السلام در اشاره‌ای پر معنی در یک جمله کوتاه به همین نکته اشاره کرده، در جواب نامه معاویه می‌فرماید:

«وَأَمَّا قَوْلُكَ: «إِنَّا بَنُو عَبْدِ مَنَافٍ» فَكَذَلِكَ نَحْنُ وَ لَكِن لَيْسَ أُمَّيَّةً كَهَاشِمٍ وَ لَا حَزْبٌ كَعَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ لَا أَبُو سُفْيَانَ كَأَبِي طَالِبٍ وَ لَا الْمُهَاجِرُ كَالطَّلِيقِ وَ لَا الصَّرِيحُ كَاللَّصِيقِ؛ و اما سخن تو به این که ما همه فرزندان عبدمناف هستیم. آری (به

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۴.

۲. برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به ربیع الابرار زمخشری، ج ۳، باب القربات و الانساب و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۳۳۶ و ج ۲، ص ۱۲۵.

حسب ظاهر) چنین است؛ ولی هرگز امیّه مانند هاشم، و حرب چون عبدالمطلب و ابوسفیان مانند ابوطالب نیست و هرگز مهاجران چون اسیران آزاد شده و فرزندان

صحيح النسب چون منسوب شده به پدر نیستند!.^۱

ابن ابی الحدید در توضیح جمله «وَلَا الصَّرِيحُ كَالصَّيْقِ» برای پرده‌پوشی می‌نویسد: «منظور امام این است که آن کسی که از روی اعتقاد و اخلاص اسلام آورده است مانند کسی که از روی ترس یا برای به دست آوردن دنیا و غنایم، اسلام آورده است، نیست».^۲

ولی علامه مجلسی ضمن مردود دانستن این سخن می‌نویسد: کلمه «لصیق» به حسب ظاهر اشاره به نسب بنی امیّه دارد و ابن ابی الحدید برای حفظ آبروی معاویه خود را به نادانی زده است، حتی برخی از دانشمندان تصریح کرده‌اند که «امیّه» از نسل عبد شمس نبوده، بلکه وی غلام رومی بوده است که عبد شمس او را فرزندخوانده خود قرار داد، و در زمان جاهلیت هرگاه کسی می‌خواست غلامی را به خود نسبت دهد وی را آزاد کرده و دختری از عرب را به همسری وی درآورده و بدین ترتیب آن غلام به نسب وی ملحق می‌گشت.

آنگاه علامه مجلسی نتیجه می‌گیرد و می‌گوید:

بنابراین، بنی امیّه اساساً از قریش نیستند، بلکه منسوب به قریش می‌باشند.^۳

۳ - شایستگی‌های فردی

بنی هاشم علاوه بر فضایل معنوی و اخلاقی که در رفتار و کردارشان آشکار بود، همچون جوانمردی، سخاوت، ایثار، از خودگذشتگی و زهد و وارستگی؛ از زیبایی‌های ظاهری چون حسن صورت و فصاحت و بلاغت فوق‌العاده نیز

۱. نهج البلاغه، نامه ۱۷.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۱۱۹.

۳. بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۱۰۷.

برخوردار بودند و این جمال و کمال در مقابل زندگی آلوده بنی امیه به سختی آرامش درونی آنان را بر هم می‌زد، و آتش حسد را در درونشان شعله‌ور می‌ساخت.

حضرت علی علیه السلام در پاسخ به سؤالی پیرامون ویژگی‌های هر یک از طوایف قریش، در بیان فرق بین فرزندان عبد شمس - که بنی امیه از آنها هستند - و بنی هاشم چنین می‌فرماید:

«وَأَمَّا نَحْنُ فَأَبْدَلُ لِمَا فِي أَيْدِينَا، وَ أَسْمَحُ عِنْدَ الْمَوْتِ بِنَفْسِنَا، وَ هُمْ أَكْثَرُ وَ أَمْكَرُ وَ أَنْكَرُ وَ نَحْنُ أَفْصَحُ وَ أَنْصَحُ وَ أَصْبِحُ؛ أَمَا مَا «طایفه بنی هاشم» از همه طوایف قریش نسبت به آنچه در دست داریم بخشنده‌تریم و به هنگام بذل جان از همه سخاوتمندتریم، آن‌ها (بنی امیه) پر جمعیت و مکار و زشت‌اند و ما فصیح‌تر و دلسوزتر و زیباتریم!»،^۱

شعله‌ور شدن آتش اختلافات با ظهور اسلام

هنگامی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دعوت خود را در مکه آغاز کرد اتفاقاً قدرت سیاسی و اقتصادی شهر بیشتر در اختیار دودمان بنی امیه بود.

سران این تیره از راه تجارت و رباخواری، مال‌های فراوانی اندوخته بودند و علاوه بر آن با نگاهبانی خانه کعبه و پذیرایی زائران، برای خویش نوعی سلطه دینی نیز به دست آورده بودند. به همین جهت هنگام حج وقتی که حاجیان از عرفات حرکت می‌کردند قریش از مزدلفه بار می‌بست. چرا که اعتقاد داشتند باید کعبه را با جامه پاک طواف کرد و جامه وقتی پاک است که آن را از یکی از طوایف قریش بگیرند! و اگر آنان به کسی جامه نمی‌دادند طواف کننده ناچار بود، برهنه طواف کند!^۲

در واقع قریش در سایه همین ریاست و سلطه دینی، قوانینی را از سوی خود وضع

۱. نهج البلاغه، کلمه قصار، ۱۱۶.

۲. رجوع کنید به: سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۲۵ به بعد.

می‌کردند و دیگر قبایل عرب نیز به آن تن می‌دادند.

ولی با ظهور اسلام حشمت ظاهری قریش در هر دو جبهه - اشرافیّت مادی و ریاست دینی - مورد تهدید جدّی قرار گرفت.

نخستین دعوت پیامبر اسلام در یکتاپرستی و ادای شهادتین خلاصه می‌شد. ولی آرام آرام در کنار این دعوت به ظاهر ساده، درخواست‌های دیگری در زمینه عدالت اجتماعی و مساوات مردم در پیشگاه خدا و سپردن ولایت کعبه به پرهیزگاران عنوان شد. درخواستی که با منافع و موقعیّت اجتماعی سران قریش - به ویژه رؤسای بنی‌امیه چون ابوسفیان و ابو جهل - سخت ناسازگار بود.

دقّت در نخستین آیات سوره «همزه» که در اوایل بعثت نازل شده است، می‌رساند اسلام تا چه میزان برای مال اندوزان و زورمندان ظالم، تهدید جدّی به شمار می‌آید.

﴿وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ * الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ * يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ * كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ...﴾؛ وای بر هر عیب جوی هرزه زبان! همان کسی که مال فراوان جمع کرده و شماره کرده است. می‌پندارد که مال دنیا عمر ابدیش خواهد بخشید. چنین نیست! بلکه به یقین، به آتشی پرتاب می‌شود و چه می‌دانی چیست آتش سوزان!

این زنگ‌های خطر چیزی نبود که در گوش سران استعمارگر قریش خوشایند باشد.

از سوی دیگر نفوذ روزافزون پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در میان قشر ضعیف یا متوسط جامعه که تا پای جان در راه ایمان خود ایستادگی می‌کردند، قریش را متوجّه این خطر ساخت که سلطه دینی آنان نیز به موازات سلطه اقتصادی آنها در برابر قوانین اسلام مورد تهدید قرار گرفته است.

این بود که به یک باره بغض و کینه‌های دیرینه آنان ترکید، به خصوص این که منافع نامشروع و موقعیّت اجتماعی خویش را در معرض نابودی می‌دیدند. لذا با تمام

قدرت به مبارزه با این آیین تازه برخاستند. آنان بی آن‌که بدانند چه می‌کنند به تلاش وسیع و گسترده‌ای دست زدند: تحریک قبایل مختلف بر ضدّ پیامبر اسلام ﷺ، پیمان با قبیله‌های یهودی ساکن مدینه و برانگیختن آنان بر ضدّ پیامبر و بالاخره راه اندازی جنگ‌های خونین و توطئه‌های گوناگون دیگر، ولی هیچ یک از این تلاش‌ها نتیجه‌ای نبخشید.

آنان با امضای پیمان صلح حدیبیه - در سال ششم - می‌پنداشتند با جلوگیری پیامبر ﷺ از ورود به مکه وی را خوار کردند و سلطه خودشان را بر مکه بیمه کردند؛ غافل از این که در واقع با امضای این پیمان به حکومت رسمی خویش بر حجاز پایان دادند و به صورت ضمنی به حکومت رسمی پیامبر ﷺ در یثرب اعتراف کردند، و طبیعی بود با این اعتراف، پیمان‌هایی که با قبایل دیگر بسته بودند، متزلزل شود.

از آن سال، تا سال هشتم هجری، سران قبایل دیگر حجاز در انتظار پایان این نزاع و کشمکش به سود اسلام و پیامبر ﷺ بودند که سرانجام با تسلیم شدن مکه، حشمت قریش به یکباره فرو ریخت.

در واقع قریش، با پذیرش این شکست، هم ریاست و سلطه دینی خویش را از دست دادند و هم موقعیت اجتماعی و قدرت اقتصادی خود را.

ولی فراموش نکنیم در تمام طول این مبارزه سخت و دامنه‌دار، سرپرستی جنگ‌ها و دیگر توطئه‌ها بر ضدّ پیامبر و مسلمین با ابوسفیان - رئیس طایفه بنی امیه - بود.

وی و دودمانش که بیش از هر گروهی اشرافیت مادی و معنوی خویش را از کف داده بودند، هنگامی به اسلام گرویدند که جز آن چاره‌ای دیگر نداشتند.

به علاوه تصوّر کردند در تازه‌ای برای برخورداری از مطامع دنیا به روی آنان گشوده شده است که اگر بتوانند بر این موج سوار شوند به مقصود خود نایل می‌شوند، لذا سودجویانه و منفعت طلبانه به اسلام تن دادند.^۱ ولی از آنجا که تمام امتیازات دوره

۱. حضرت علی علیه السلام در ارتباط با اسلام آوردن این طایفه فرمود: «وَمَا أَسْلَمُوا وَ لَكِنِ اسْتَسْلَمُوا وَ أَسْرُوا

جاهلی خود را از دست داده بودند و با قبول عنوان «طُلَقَا» (آزادشدگان از بند اسارت در روز فتح مکه) شکست و خواری سختی را متحمل شده بودند به شدت کینه پیامبر ﷺ و بنی هاشم را علاوه بر کینه‌های موروثی سابق در دل گرفتند. این بود که پس از تسلیم شدن نیز، لحظه‌ای از توطئه‌های پنهان و آشکار خود دست برنداشتند. بنابراین، تعجب نمی‌کنیم اگر ببینیم حادثه خونین کربلا به دست همین طایفه رقم خورده است و یزید پس از داستان کربلا با صراحت از انتقام گرفتن از بنی هاشم سخن گفت (که در فصل بعد می‌آید).

* * *

→ الْكُفْرَ فَلَمَّا وَجَدُوا أَعْوَانًا عَلَيْهِ أَظْهَرُوهُ؛ اینان اسلام را نپذیرفته بودند، بلکه در ظاهر تسلیم شدند و کفر را در سینه پنهان داشتند؛ اما هنگامی که یاورانی بر ضد اسلام یافتند، آنچه را پنهان کرده بودند، آشکار ساختند. (نهج البلاغه، نامه ۱۶).



انتقام دشمنان اسلام از شکست‌های زمان رسول خدا ﷺ

یکی دیگر از ریشه‌های ماجرای خونین کربلا، انتقامی بود که بنی‌امیه از شکست‌های خود در زمان رسول خدا ﷺ می‌گرفتند.

با ظهور اسلام، مشرکان قریش به مخالفت برخاستند و انواع کارشکنی‌ها، فشارها و آزارها را نسبت به رسول خدا ﷺ روا داشتند. در این میان بنی‌امیه به ویژه بزرگ آنان ابوسفیان - نیز از هیچ‌گونه مخالفتی با رسول خدا ﷺ دریغ نورزیدند.

پس از هجرت رسول اکرم ﷺ نیز آزار آنان بر ضد رسول خدا ادامه داشت، تا آن‌که در سال دوم هجری، شکست سختی را از مسلمانان در جنگ معروف بدر متحمل شدند. در این نبرد، هفتاد تن از قریش به هلاکت رسیدند.^۱ در میان کشته‌شدگان چند تن از خویشان معاویه نیز دیده می‌شدند که از جمله آنان «عتبه» جد مادری معاویه (پدر هند) و «ولید بن عتبه»، دایی معاویه و «حنظله» برادر معاویه بودند.^۲

۱. رجوع کنید به: سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۷۲ و تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۶۹.

۲. امیرمؤمنان در نامه ۲۸ و ۶۴ نهج البلاغه که به معاویه نوشته است، اشاره‌ای به این ماجرا دارد، از جمله در بخشی از نامه ۶۴ فرمود: «وَ عِنْدِي السَّيْفُ الَّذِي أَعْضَضْتَهُ بِجَدِّكَ وَ خَالِكَ وَ أُخِيكَ فِي مَقَامٍ وَاحِدٍ؛ نزد من همان شمشیری است که بر پیکر جد و دایی و برادرت کوبیدم».

در جنگ بدر سه تن از فرزندان ابوسفیان شرکت داشتند، حنظله که کشته شد. عمرو که اسیر گشت و معاویه که از مهلکه گریخت. وی چنان فرار کرد که وقتی به مکه رسید، پاهایش ورم کرده بود و تا دو ماه خود را معالجه می‌کرد. (سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۹۴).

هر چند در سال سوم هجری در جریان جنگ «أحد» حمزه و جمعی دیگر از مسلمانان به شهادت رسیدند و رهبری مشرکان در این نبرد به عهده ابوسفیان بود، ولی بنی امیه همچنان کینه «بدر» را در دل داشته و در پی انتقام از اسلام بودند.

ابوسفیان که پس از آن، جنگ‌های دیگری را بر ضد رسول خدا ﷺ رهبری می‌کرد و تا زمان فتح مکه ایمان نیاورده بود، در برابر لشکر عظیم اسلام که برای فتح مکه (سال هشتم هجری) اطراف مکه را گرفته بودند، تاب مقاومت نیاورد و تسلیم شد و به ظاهر اسلام آورد و به همراه او، پسرش معاویه نیز - به ظاهر - مسلمان شد. اما به شهادت قراین واضح، هرگز اسلام آنان واقعی و از روی رغبت نبود.

امام علی علیه السلام در چند جای نهج البلاغه به این نکته اشاره دارد که ابوسفیان و معاویه و فرزندان آنان هرگز از روی رغبت اسلام را نپذیرفتند. از جمله در نامه ۱۷ خطاب به معاویه می‌فرماید:

«وَكُنْتُمْ مِمَّنْ دَخَلَ فِي الدِّينِ: إِمَّا رَغْبَةً وَإِمَّا رَهْبَةً؛ شما از کسانی بودید که داخل

این دین شدید؛ اما این کار، یا برای دنیا بود و یا از ترس».

همچنین در نامه ۱۶ می‌فرماید:

«فَوَالَّذِي فَلقِ الحَبَّةِ، وَ بَرَأِ النَّسَمَةِ، مَا أَسْلَمُوا وَ لَكِنِ اسْتَسْلَمُوا، وَ أَمَرُوا

الْكُفْرَ، فَلَمَّا وَجَدُوا أَعْوَانًا عَلَيْهِ أَظْهَرُوهُ؛ سوگند به آن کسی که دانه را شکافت و

انسان را آفرید، آنان (معاویه و عمرو عاص و هم دستان آنان) اسلام را نپذیرفتند،

بلکه در ظاهر تسلیم شده بودند و کفر را در سینه پنهان داشتند؛ اما هنگامی که یاورانی

بر ضد اسلام یافتند، آنچه را پنهان کرده بودند، آشکار ساختند».

نقش امیرمؤمنان علی علیه السلام در شکست مشرکان قریش

بی تردید نقش علی علیه السلام در شکست مشرکان قریش، نقشی اساسی و انکارناپذیر

بود و در جنگ‌های دیگر سهم بسزایی در شکست جبهه کفر داشت و همین سبب شد

که مشرکان قریش کینه‌ای عظیم از آن حضرت در دل بگیرند. در این میان بنی‌امیه که تلاش‌های گسترده آنان بر ضد اسلام، با پایمردی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و شجاعت علی عَلَيْهِ السَّلَام و سایر مسلمانان نافرجام ماند و جمعی از خویشان آنان در جنگ‌های گوناگون به دست آن حضرت به هلاکت رسیدند، منتظر فرصتی جهت انتقام‌گیری از بنی‌هاشم بودند.

با پیروزی اسلام و در زمان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جرأت درگیری و انتقام گرفتن را نداشتند، اما هنگامی که بر امور مسلط شدند، کینه‌های خویش را آشکار ساختند.

نگرانی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با توجه به همه شرایط و با آن‌که بارها مقام و موقعیت علی عَلَيْهِ السَّلَام را برای مسلمانان بیان فرمود و در روز غدیر خم در میان هزاران نفر آن حضرت را به امامت منصوب کرد و بارها نیکی به اهل بیت خود را به مسلمانان توصیه فرمود؛ ولی همواره نگران کینه‌های قریش در حق علی عَلَيْهِ السَّلَام و خاندان او بود.

عالم بزرگ اهل سنت «طبرانی» در «معجم الکبیر» نقل می‌کند که: روزی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به علی عَلَيْهِ السَّلَام نظر افکند و اشک ریخت. وقتی از او پرسیده شد چرا گریه می‌کنی؟ آن حضرت خطاب به علی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود:

«ضَعَائِنُ فِي صُدُورِ قَوْمٍ لَا يُبْدُونَهَا لَكَ حَتَّى يَفْقِدُونِي؛ (گریه من) برای

کینه‌هایی است که در درون گروهی (نسبت به تو) وجود دارد، که آن را پس از من

آشکار خواهند ساخت».^۱

۱. معجم الکبیر، طبرانی، ج ۱۱، ص ۶۱ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۰۷. همین معنا با تعبیر دیگری نیز آمده است که آن حضرت فرمود: «إِحْنٌ فِي صُدُورِ قَوْمٍ لَا يُبْدُونَهَا لَكَ إِلَّا مِنْ بَعْدِي» (میزان الاعتدال ذهبی، ج ۳، ص ۳۵۵).

علی علیه السلام نیز نگران حسن و حسین علیهما السلام بود

امیرمؤمنان علیه السلام نیز به خوبی می دانست، قریش که جمعی از آنان به ظاهر اسلام آورده بودند، همواره منتظر فرصتی برای انتقام بودند؛ اما با وجود شخص علی علیه السلام زمینه کافی برای اجرای همه مقاصد خویش نمی یافتند؛ ولی در کمین نشسته بودند که با تسلط کامل بر اوضاع، انتقام شکست های زمان اسلام را از آنان بگیرند.

در سخنی که «ابن ابی الحدید» از آن حضرت نقل می کند، این نگرانی به خوبی نمایان است. او می نویسد: امیرمؤمنان علیه السلام به خداوند عرضه می دارد:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَى قُرَيْشٍ؛ فَإِنَّهُمْ أَضْمَرُوا لِرَسُولِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ضُرُوبًا مِنَ الشَّرِّ وَالْعَدْرِ، فَعَجَزُوا عَنْهَا؛ وَحُلَّتْ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهَا؛ فَكَانَتْ الْوَجْبَةَ بَيْنِي، وَالدَّائِرَةَ عَلَىَّ. اللَّهُمَّ احْفَظْ حَسَنًا وَحُسَيْنًا، وَلَا تَمَكِّنْ فَجْرَةَ قُرَيْشٍ مِنْهَا مَا دُمْتُ حَيًّا، فَإِذَا تَوَفَّيْتَنِي فَأَنْتَ الرَّقِيبُ عَلَيْهِمْ، وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ؛ خداوند! من از تو برای پیروزی بر قریش کمک می جویم؛ چرا که آنان کسانی بودند که انواع توطئه ها و نیرنگ ها را درباره پیامبرت در نظر داشتند، ولی از اجرای آن ناتوان ماندند و تو مانع اجرای مقاصد آنها شدی؛ سپس همه هیاهوها متوجه من شد و توطئه ها بر ضد من بسیج گردید. پروردگارا! حسن و حسین را حفظ فرما و تا زمانی که من زنده ام امکان دستیابی و توطئه فاجران قریش را نسبت به آنان فراهم مساز و هنگامی که مرا از میان آنان برگرفتی، تو خود مراقب آنانی و تو بر هر چیز گواهی»^۱.

از سخنان معاویه آثار کینه و انتقام آشکار است

هر چند از اعمال و رفتار معاویه در زمان سلطه بر کشور اسلامی می توان به خوبی

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۲۹۸، نکته ۴۱۳. در خود نهج البلاغه، خطبه ۱۷۲ نیز بخشی از این جملات آمده است.

دشمنی او را با اسلام، قرآن و رسول گرامی اسلام ﷺ استنباط کرد؛^۱ ولی تاریخ گاه سخنانی از وی را ثبت کرده است، که به صراحت از دشمنی او با رسول خدا ﷺ و تلاش او برای محو نام آن حضرت حکایت دارد.

مورّخ معروف «مسعودی» می‌نویسد: از «مطرف بن مغیره» فرزند «مغیره بن شعبه» (یار مورد اعتماد معاویه) نقل شده است که من با پدرم «مغیره» به شام آمدم و پدرم هر روز نزد معاویه می‌رفت و با او سخن می‌گفت و بر می‌گشت و از عقل و هوش او تعریف می‌کرد. شبی از نزد معاویه برگشت، ولی بسیار اندوهگین بود، به گونه‌ای که از خوردن شام خودداری کرد. من تصوّر کردم مشکلی درباره‌ی خانواده‌ی ما پیدا شده است. پرسیدم: چرا امشب این همه ناراحتی؟ گفت: من امشب از نزد خبیث‌ترین مردم بر می‌گردم. گفتم: چرا؟ گفت: برای این که با معاویه خلوت کرده بودم، به او گفتم: مقام تو بالا گرفته، اگر عدالت را پیشه‌سازی و دست به کار خیر بزنی بسیار بجاست. مخصوصاً به خویشاوندان از بنی‌هاشم نیکی کن و صلّه رحم بجا آور، آنان امروز خطری برای تو ندارند.

ناگهان (او منقلب و عصبانی شد و) گفت: ابوبکر به خلافت رسید و آنچه باید انجام بدهد، انجام داد؛ اما هنگامی که از دنیا رفت، نام او هم فراموش شد؛ فقط گاهی می‌گویند: ابوبکر! سپس عمر به خلافت رسید و ده سال زحمت کشید! او نیز هنگامی که از دنیا رفت، نامش هم از میان رفت؛ فقط گاهی می‌گویند: عمر! بعد از آنها برادرمان عثمان به خلافت رسید و کارهای زیادی انجام داد! ولی هنگامی که از دنیا رفت، نام او هم از میان رفت؛ ولی اخوهاشم (اشاره به رسول اکرم است) هر روز پنج مرتبه، نام او را (بر مأذنه‌ها) فریاد می‌زنند و می‌گویند: «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» با این حال، چه عمل و نامی از ما باقی می‌ماند، ای بی‌مادر! سپس گفت: «وَاللَّهِ إِلَّا دَفْنَا دَفْنًا؛ به خدا سوگند!

۱. رجوع کنید به: پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام (شرح نهج البلاغه)، ج ۳، ص ۲۵۰ - ۲۵۳ و ج ۴،

چاره‌ای نیست جز این که این نام را برای همیشه دفن کنیم!!^۱.

این ماجرا به خوبی از برنامه‌های معاویه و کینه او از اسلام و رسول گرامی اسلام ﷺ حکایت دارد. از این رو، وی هرگز از دشمنی با خاندان رسول خدا ﷺ و یاران اهل بیت علیهم السلام دست نکشید و جنایات بی شماری را در حق آنان مرتکب شده که نمونه‌های روشن آن رواج سب و لعن علی و فرزندانش، به شهادت رساندن امام حسن علیهم السلام و حجر بن عدی و یاران حجر و بسیاری دیگر است.

یزید و انتقام کشته‌های بدر

یزید بن معاویه که در فساد و بی دینی شهره آفاق بود و جنایت عظیم کربلا به دستور او صورت گرفت و ننگ کشتن فرزند رسول خدا ﷺ و پاره تن فاطمه زهرا علیهم السلام را برای خود خرید و صفحه جنایت بار حکومت اموی را با این ماجرا سیاهتر و تاریک‌تر ساخت، بارها از انتقام از رسول خدا ﷺ و کشته‌های بدر سخن به میان آورده است، که چند نمونه از آن را ذیلاً ملاحظه می‌کنید:

۱- مورد نخست، مربوط به آنجایی است که یزید در قصر خود در محلی مشرف بر «جیرون»^۲ نشسته بود و از آنجا ورود سرهای مقدس و کاروان اسیران اهل بیت علیهم السلام را مشاهده می‌کرد. در همان حال شنیدند که این اشعار را زمزمه می‌کند:

«لَمَّا بَدَتْ تِلْكَ الْحُمُولُ وَ أَشْرَقَتْ
تِلْكَ الشُّمُوسُ عَلَى رُبِّي جِيْرُونَ
نَعَبَ الْغُرَابُ فَقُلْتُ صِحَّ أَوْ لَا تَصِحَّ
فَلَقَدْ قَضَيْتُ مِنَ الْغَرِيمِ دِيُونِي»

۱. مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۵۴ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۱۲۹.

۲. جیرون در دمشق واقع شده است. این مکان نخست مصلاهی صابئین بوده است و سپس یونانی‌ها در آن مکان به تعظیم دین خود می‌پرداختند؛ بعد از آن مدتی به دست یهود افتاد و زمانی در اختیار بت پرستان بود. درب این بنا را که از بناهای بسیار زیبا بود «باب جیرون» می‌گفتند. سر بریده حضرت یحیی را بر سر در همین باب جیرون آویختند و پس از آن سر مقدس امام حسین علیهم السلام نیز در همین مکان آویخته شد. (مقتل الحسین مقرر، ص ۳۴۸)

«هنگامی که آن قافله پدیدار شد، و آن خورشیدها (سرهای شهدا) بر بلندیهای جیرون تابید، در آن زمان کلاغی فریاد کشید. من گفتم: فریاد بزنی یا زنی، من که طلب خود را از بدهکارانم گرفتم!»^۱

در این اشعار به صورت کنایه روشن تر از تصریح از انتقام خونهای اجداد و اقوام خود در جنگ‌های اسلامی سخن می‌گوید؛ مقصودش این است که طلب خود یعنی خون‌های جاهلیت را از رسول خدا ﷺ گرفتیم!

۲ - مورد دیگر آنجاست که سرهای مقدس شهیدان کربلا را وارد مجلس یزید ساختند، یزید در حالی که باچوبدستی خود بر لب و دندان امام حسین علیه السلام می‌زد، این اشعار را می‌خواند:

حَبْرٌ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ	لَعِبَتْ هَاشِمٌ بِأَمْلِكِ فَلَا
جَزَعَ الْخَزْرَجُ مِنْ وَفَعِ الْأَسَلِ	لَيْتَ أَشْيَاخِي بِبَدْرِ شَهْدُوا
وَلَقَالُوا يَا يَزِيدُ لَا تَسْلُ	لَأَهْلُوا وَاسْتَهْلُوا فَرَحًا
وَأَقْنَا مِثْلَ بَدْرِ فَاغْتَدَلْ	فَجَزَيْنَاهُ بِبَدْرِ مَثَلًا
مِنْ بَنِي أَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَلْ ^۲	لَسْتُ مِنْ خِنْدِفٍ إِنْ لَمْ أَنْتَقِمْ

«فرزندان هاشم (رسول خدا) با سلطنت بازی کردند، و در واقع نه خبری (از سوی خدا) آمده بود و نه وحیی نازل شده!

کاش بزرگان من که در جنگ بدر کشته شده بودند، امروز می‌دیدند که قبیله خزرج چگونه از ضربات نیزه به زاری آمده است!

در آن حال، از شادی فریاد می‌زدند و می‌گفتند: ای یزید دستت درد نکند!

۱ . نفس المهموم، ص ۴۳۵.

۲ . بیت دوم این ابیات از «عبدالله بن زُبَیْر» از دشمنان سرسخت رسول خداست. وی اشعاری را پس از جنگ احد و کشته شدن یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله سرود و در آن آرزو کرد که کاش کشتگان ما در جنگ بدر امروز بودند و می‌دیدند که قبیله خزرج (از قبایل مسلمان مدینه) چگونه زاری می‌کنند. یزید از این بیت استفاده کرد و بقیه را خود سروده است (قصه کربلا، ص ۴۹۵).

امروز کیفر ماجرای بدر را به آنان دادیم و همانند بدر با آنان معامله کردیم و در نتیجه برابر شدیم!

من از فرزندانِ «خِنْدِف»^۱ نیستم اگر از فرزندان احمد (رسول اکرم) انتقام نگیرم.^۲

همچنین نقل شده است که یزید در همان جلسه در حالی که بر لب و دندان

ابی عبدالله الحسین علیه السلام می نواخت، می گفت: «يَوْمٌ يَوْمِ بَدْرٍ؛ امروز روزی است در برابر روز بدر».^۳

از این عبارات به خوبی کفر یزید و عدم ایمان او به مبانی اسلام آشکار می شود. وی در پی انتقام از خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و می خواست انتقام کشته شدگان از طایفه خویش را که در برابر اسلام و قرآن قد علم کردند و شمشیر کشیدند و با دفاع مسلمانان به هلاکت رسیدند، از رسول خدا صلی الله علیه و آله بگیرد. او و پدر و جدش هیچگاه به قرآن و رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله ایمان نیاورده بودند. بلکه در برابر انقلاب عظیم اسلامی و لشکر اسلام و پیروزی های پی در پی مسلمانان تاب مقاومت نداشتند. از این رو، به ظاهر مسلمان شدند و منافقانه به تلاش خویش ادامه دادند و آن روز که بر اریکه قدرت تکیه زدند و رقیبی برای خویش نمی دیدند، در پی احیای سنت جاهلی برآمدند و به خونخواهی خویشان خویش برخاستند.

۱. «خِنْدِف» لقب همسر الیاس بن مَضر بن نِزار است که نامش لیلابنت حلوان است. فرزندان الیاس را به نام همسرش فرزندانِ خندف نامیدند (لسان العرب) بنابراین، خندف از جدّه های اعلا ی قریش و از جمله یزید محسوب می شود. (رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۴ - ۲۵).

۲. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۱۲۲. این اشعار با تعبیرات مختلف، در کتاب های متعدّد شیعه و سنی از یزید نقل شده است. از جمله: امالی صدوق، ص ۲۳۱؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۲۳؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۳؛ تاریخ طبری، ج ۸، ص ۱۸۸؛ البدایة و النهایة ابن کثیر، ج ۸، ص ۲۰۸؛ مقاتل الطالبیین، ص ۸۰؛ اخبار الطوال دینوری، ص ۲۶۷؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۲۳ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۲.

۳. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۲۳.

سخنانی از دیگر امویان

ماجرای انتقام از رسول خدا ﷺ و امیر مؤمنان علیؑ به عنوان اهداف نبرد خونین عاشورا علاوه بر آن که توسط یزید بیان شد، از سوی افراد دیگر از بنی امیه نیز بر زبان جاری شد.

۱- وقتی که امام حسین علیؑ، روز عاشورا در برابر سپاه یزید قرار گرفت و فرمود: برای چه مرا می‌کشید؟ آیا حقّی را ترک کرده‌ام؟ یا سنتی را تغییر داده‌ام؟ جمعی پاسخ دادند: جنگ ما با تو به علت بغض و کینه‌ای است که از پدرت علی داریم؛ چرا که او در جنگ بدر و حنین اجداد ما را کشته است.^۱

۲- همچنین پس از شهادت امام حسین علیؑ سعید بن عاص اموی که آن روز حاکم مدینه بود، بر منبر رفت و با اشاره به قبر پیامبر ﷺ گفت: «يَوْمٌ يَوْمٌ بَدْرٍ؛ امروز در برابر روز بدر!». انصار از این سخن ناراحت شدند و به وی اعتراض کردند.^۲

در یک جمع بندی به روشنی می‌توان دریافت که یکی از ریشه‌های ماجرای خونین کربلا، کینه‌های متراکم شده در دل امویان و انتقام آنان از شکست‌های خویش در زمان رسول خدا ﷺ بود. در واقع، آنان می‌خواستند از اسلام و رسول گرامی اسلام ﷺ انتقام بگیرند و آن شکست‌ها را جبران کنند.

این قسمت را با سخنی از یکی از نویسندگان معاصر اهل سنت به پایان می‌بریم. عبدالکریم خطیب در کتاب خود به نام «علی بن ابی طالب» پس از نقل شجاعت و رشادت‌های علی علیؑ در جنگ‌های زمان پیامبر ﷺ و نقش انکارناپذیر آن حضرت در نابودی سران شرک و کفر می‌نویسد:

«علی علیؑ در میان همهٔ مسلمانان نسبت به مشرکان شدیدتر و سخت‌گیرتر بود و

۱ . فَقَالُوا: بَلْ نَقَاتِكَ بَعْضًا مِّنَّا لِإِيكَ وَ مَا فَعَلَ بِأَشْيَانَا يَوْمَ بَدْرٍ وَ حُنَيْنٍ... (موسوعة کلمات الامام

الحسین، ص ۴۹۲؛ معالی السبطين، ج ۲، ص ۱۱).

۲ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۲.

جمعی از فرزندان، پدران و خویشاوندان آنان را به هلاکت رساند و همین سبب کینه آنان نسبت به وی شد. این کینه در جان مشرکان قریش، پس از آن که مسلمان شدند نیز وجود داشت... تا آن که پس از رحلت پیامبر ﷺ، قریش، پیر و جوان و کودکان بنی هاشم را از دم شمشیر خود گذراندند و زنان آنان را به اسارت برده و آواره ساختند».

سپس می افزاید:

«وَكَاثِمًا تَثَارٌ بِهَذَا لِقَتْلَاهَا فِي بَدْرِ وَ أَحَدٍ، وَ حَسْبُنَا أَنْ نَذْكُرَ مَضْرَعَ الْحُسَيْنِ
وَ آلِ بَيْتِهِ فِي كَرْبَلَاءَ، وَ مَا تَلَا ذَلِكَ مِنْ وَفَائِعٍ؛ گویا آنان با این کار خویش
می خواستند انتقام کشته های خود را در بدر و احد بگیرند و برای نمونه کافی است که
به خاک و خون افتادن حسین و خاندانش در کربلا و حوادث (اسارت زنان اهل بیت)
پس از آن را ذکر کنیم».^۱

* * *

۱. مطابق نقل فی ظلال نهج البلاغه، محمد جواد مغنیه، ج ۳، ص ۱۵۴ - ۱۵۵ (با تلخیص).



توطئه در سقیفه

(نقش سقیفه در پایه ریزی حکومت امویان)

«بنی امیه» که سالها، بزرگترین جنگ‌ها و توطئه‌ها را در عصر پیامبر اسلام ﷺ بر ضد اسلام به راه انداخته بودند، سرانجام با پذیرش شکستی تلخ به عنوان «طُلَقَا» (آزادشدگان پیامبر) در میان مسلمانان با خواری و بدنامی روزگار می‌گذرانند. آنان هنگام رحلت پیامبر اکرم ﷺ از هیچ اعتبار و وجهه‌ای برخوردار نبودند تا بتوانند چون دو دهه گذشته در مقابل موج جدید اسلام بپای خیزند.

ولی با حادثه‌ای که پس از رحلت پیامبر اسلام ﷺ در جریان سقیفه اتفاق افتاد و در نتیجه دست «بنی هاشم» از حکومت اسلامی و مدیریت جامعه نوپدید و پرتلاطم آن روز کوتاه شد، شرایطی فراهم گشت که در نهایت به سلطه قطعی بنی امیه بر جامعه اسلامی انجامید.

بگذارید این سخن را از معتبرترین منابع اهل سنت یعنی «صحیح بخاری»

بشنویم:

آن روز گروهی از انصار در سقیفه گردهم آمده بودند تا برای مسلمانان امیری انتخاب کنند. آنان در صدد بودند سعد بن عبادة انصاری - رئیس قبیله خزرج - را به عنوان امیر برگزینند؛ ولی «ابوبکر» با برافراشتن پرچم فضیلت قریش گروه انصار را شکست داد. وی با این سخن که پیامبر ﷺ فرمود: «پیشوای مسلمانان باید از قریش

باشد»^۱ با تکیه بر اصل امتیاز قریش بر سایر اقوام عرب بر آنان غلبه کرد. اصلی که اسلام با آن مبارزه کرد؛ و پیامبر تنها زعامت و پیشوایی امت را در اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام قرار داده بود.

اخبار و روایاتی که پیرامون گفت‌وگوهای آن روز در سقیفه، امروز در دست ما است گویای این واقعیت است که معیار انتخاب خلیفه در آن جمع عمدتاً حول محور «قرشی» بودن می‌چرخید.

ابن ابی الحدید در ذیل خطبة ۲۶ نهج البلاغه می‌گوید:

«عمر به انصار گفت: «به خدا سوگند! عرب هرگز به امارت و حکومت شما راضی نمی‌شود، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله از قبیله شما نیست. ولی عرب قطعاً از این‌که مردی از طایفه پیغمبر حکومت کند امتناع نخواهد کرد. کیست که بتواند با ما در حکومت و میراث محمدی معارضا کند، حال آن‌که ما نزدیکان و خویشاوند او هستیم؟»^۲

در روایت ابن اسحاق چنین آمده است:

«شما به خوبی می‌دانید که این جماعت از قریش دارای چنین منزلت و مقامی است که دیگر اقوام عرب آن را ندارند و اقوام عرب جز بر مردی از قریش متفق القول نخواهند شد».

و در بیان ابوبکر نیز آمده است: «قوم عرب جز قریش را به خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله نخواهد شناخت».^۳

مفهوم این سخن آن است که آنچه شرط لازم برای زمامداری مسلمانان است،

۱. صحیح بخاری، کتاب المحاربین، ج ۸، ص ۲۰۸ (با تصرف و تلخیص). و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۴.

۲. «قَالَ عَمْرٌ: وَاللَّهِ لَا تَرْضَى الْعَرَبُ أَنْ تُؤَمَّرَكَمْ وَنَبِيَّهَا مِنْ غَيْرِكُمْ وَ لَا تَمْتَنِعُ الْعَرَبُ أَنْ تُؤَلَّى أَمْرَهَا مَنْ كَانَتْ النَّبُوَّةُ مِنْهُمْ مَنْ يُنَارِعُنَا سُلْطَانَ مُحَمَّدٍ وَ نَحْنُ أَوْلِيَانَهُ وَ عَشِيرَتُهُ؟» شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۳۸.

۳. «... وَإِنَّ الْعَرَبَ لَا تَعْرِفُ هَذَا الْأَمْرَ إِلَّا لِقُرَيْشٍ» همان مدرک، ص ۲۴.

شایستگی و تقوی و فضیلت نیست، بلکه آنچه که باید جانب آن را رعایت کرد و محترم شمرد «شرافت قبیله‌ای» است که آن هم تنها در قریش خلاصه می‌شود؛ چون این قریش بود که در زمان جاهلیت از اشرافیت دینی و مالی برخوردار بوده است، به گونه‌ای که سایر اقوام تنها زیر بار فرمانی می‌رفتند که قریش آن را وضع کند، و این قریش بود که سرنوشت حجاز را در آن زمان در دست داشت. بنابراین، پس از پیامبر ﷺ نیز این قریش است که حق دارد زمام امور مسلمانان را به دست گیرد و بر همگان حکمرانی کند.

این مهمترین برگ برنده‌ای بود که ابوبکر و دستیارانش در آن روز توانستند با طرح آن بر جمع کثیر انصار غلبه کنند.

جمع بندی حوادث نیم قرن اول اسلام نشان می‌دهد آنچه در «سقیفه» اتفاق افتاد تنها شکست انصار در مقابل امتیاز طلبی قریش نبود، بلکه اصلی در آنجا بنا نهاده شد که زنجیروار باب مسائل و مشکلات دیگر را بر جهان اسلام گشود. مهمترین پیامدهای سقیفه را می‌توان در سه مطلب خلاصه کرد:

الف) شکسته شدن حرمت پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام

یکی از مهمترین پیامدهای سقیفه، شکسته شدن حرمت پیامبر ﷺ بود. در سقیفه سخنان صریح پیامبر ﷺ در نصب علی علیه السلام برای خلافت و رهبری امت به فراموشی سپرده شد و ابتهت حضرت در میان امت شکسته شد.

طبیعی بود که اهل بیت پیامبر ﷺ و مؤمنان راستین زیر بار این خواسته ناروا نروند و در نتیجه با مقاومت دستگاه خلافت مواجه شوند که این خود به شکسته شدن بیشتر حرمت خاندان پیامبر ﷺ دامن می‌زد و آن را در میان امت رسمیت می‌بخشید.

دستگاه خلافت که جایگاه خویش را با برافروختن آتش تعصب قبیله‌ای به چنگ آورده بود، برای حفظ آن جایگاه تا بدانجا پیش رفت که به خانه وحی و رسالت

یورش برد. چیزی که تا چند صباح قبل از آن، حتی به مخیله هیچ مسلمانانی خطور نمی‌کرد.

می‌دانیم که پس از داستان سقیفه تعدادی از بزرگان اسلام از بیعت با ابوبکر امتناع کرده بودند. آنان که افرادی چون زبیر، عباس بن عبدالمطلب، عتبه بن ابولهب، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، عمار بن یاسر، مقداد بن اسود، براء بن عازب و ابی بن کعب در جمع آنان دیده می‌شدند همگی در منزل حضرت فاطمه علیها السلام جمع شده بودند.

«ابن عبد ربّه» دانشمند معروف اهل سنت نقل می‌کند:

«ابوبکر، عمر را فرستاد و به او گفت: اگر آنان از بیعت امتناع کردند با آنان بجنگ! وی با مشعلی از آتش به خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام آمد تا آن را بسوزاند. فاطمه علیها السلام جلو آمد و گفت: ای زاده خطاب! آیا آمدی تا خانه ما را بسوزانی؟ گفت: آری. مگر آن‌که چون بقیه امت با ابوبکر بیعت کنید!»^۱

همچنین در تاریخ طبری آمده است:

«عمر بن خطاب به منزل علی علیها السلام آمد، در حالی که طلحه و زبیر و مردانی از مهاجرین در آنجا گردآمده بودند. آنگاه به آنان گفت: به خدا سوگند! خانه را بر سرتان بسوزانم یا این‌که برای بیعت کردن از آن خارج شوید».^۲

۱. «إِنَّ أَبَا بَكْرٍ بَعَثَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ لِيَخْرُجَهُمْ مِنْ بَيْتِ فَاطِمَةَ علیها السلام وَ قَالَ لَهُ: إِنَّ أَبَوَا فَاطِمَةَ لَهُمَا فَأَقْبِلْ بِقَبَسٍ مِنْ نَارٍ عَلَى أَنْ يَضْرِبَ عَلَيْهِمْ فَلَقِيَتْهُ فَاطِمَةُ علیها السلام فَقَالَتْ: يَا بْنَ الْخَطَّابِ أَجِئْتَ لَتَحْرِقَ دَارَنَا؟ قَالَ: نَعَمْ أَوْ تَدْحُلُوا فِيهَا مَا دَخَلْتُ فِيهِ الْأُمَّةَ (عقد الفريد، ج ۴، ص ۲۵۹ - ۲۶۰) همچنین رجوع کنید به: الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۳۰؛ انساب الاشراف، باب امر السقیفة، با تحقیق دکتر زگار و دکتر زکلی، ج ۲، ص ۲۶۸.

۲. «أَتَى عُمَرُ بْنَ الْخَطَّابِ مَنْزِلَ عَلِيٍّ وَ فِيهِ طَلْحَةُ وَ الزُّبَيْرُ وَ رِجَالٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ. فَقَالَ: وَاللَّهِ لَأَحْرِقَنَّ عَلَيْكُمْ أَوْ لَتَخْرُجَنَّ إِلَى السَّبِيْعَةِ». (تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۳). ذهبی در میزان الاعتدال (ج ۳، ص ۱۰۸) و ابن حجر در لسان المیزان (ج ۴، ص ۱۸۹) در شرح حال علوان بن داود روایت کردند که ابوبکر در آن بیماری که به مرگش منتهی شد، گفت: دوست داشتم که خانه فاطمه را به زور باز نمی‌کردم، گرچه برای جنگ بر ضد ما بسته شده بود: «وَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكْشِفْ بَيْتَ فَاطِمَةَ وَ تَرَكْتُهُ وَإِنْ

«بلاذری» نیز در «انساب الاشراف» نقل می‌کند: حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ رو به عمر بن خطاب کرد و فرمود:

«يَا بْنَ الْخُطَّابِ! أَتَرَكَ مُحْرَقًا عَلَيَّ بَابِي؟ قَالَ: نَعَمْ وَ ذَلِكَ أَقْوَى فِيمَا جَاءَ بِهِ أَبُوكَ؛ أَي فرزند خطاب! آیا می‌خواهی در خانه مرا آتش بزنی؟ پاسخ داد: آری. (مصلحت) این کار برای آنچه پدرت آورده مهم‌تر است»^۱.

دامنه این هتک حرمت‌ها که ریشه در سقیفه داشت تا بدانجا کشیده شد، که وقتی امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ را برای بیعت نزد ابوبکر آورده بودند، آن حضرت فرمود: اگر بیعت نکنم شما چه می‌کنید؟ گفتند: به آن خدایی که جز او معبودی نیست، سرت را از بدنت جدا خواهیم کرد!^۲

پرواضح بود که این حرمت شکنی‌ها، آن هم از سوی کسانی که سال‌ها محضر پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را مستقیماً درک کرده، و از این جهت برای خویش وجهه و اعتباری کسب نموده بودند، می‌توانست تا چه میزان مورد سوء استفاده فرصت طلبانی چون «بنی امیه» قرار گیرد، و آینده اسلام را در کابوس حوادث دردناکی فرو برد و نتایج شومی را برای آیندگان به بار آورد.

ب) تبدیل شدن خلافت (عهد) الهی به امری بشری

دومین نتیجه روشنی که از سقیفه به دست آمد تبدیل شدن خلافت الهی، که اعتبارش از نص و تعیین مستقیم خداوند و رسولش نشأت می‌گرفت، به یک امر

→ أَعْلَقَ عَلَيَّ الْحَرْبِ.

طبری در تاریخش (ج ۲، ص ۶۱۹) نیز آن را روایت کرده است و نیز در الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۳۶ و مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۰۱ آمده است.

۱. انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۶۸، باب امر السقیفه.

۲. «فَأَحْرَجُوا عَلِيًّا وَ مَضَوْا بِهِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَقَالَ: إِنَّ لِمِ الْأَعْمَلِ قَمَةً؟ قَالُوا: إِذَا وَ اللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نَضْرِبُ عُنُقَكَ» الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۳۰-۳۱، باب كيف كانت بيعة علي ابن ابي طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ.

عادی بشری بود، آن هم به گونه‌ای که می‌توان سرنوشت مسئله‌ای با این اهمّیت را در یک مشاجره کوتاه میان انصار و تنی چند از قریش، بدون حضور بزرگان اسلام، با تکیه بر عصیّت قومی و قبیله‌ای تعیین کرد.

در نظام اجتماعی، اگر اصلی شکسته شود، یا قانونی به نفع طایفه خاصی رقم خورد، دیگر هیچ تضمینی وجود ندارد که اصل‌های دیگر شکسته نشود.

درست به همین دلیل، پس از سقیفه، انتخاب زمامدار و خلیفه از هیچ قانون معینی پیروی نکرد. تکلیف مسأله‌ای با این اهمّیت روزی در میان مشاجره بین انصار و تعداد انگشت شماری از قریش رقم خورد، و روز دیگر به وصیّت خلیفه اول و انتخاب شخصی او و دیگر بار به شورای شش نفره سپرده شد.

جالب است بدانیم همین هرج و مرج و بی‌ثباتی در انتخاب خلیفه، بهانه‌ای شد که آن را معاویه برای نامزدی یزید برای خلافت مطرح سازد. وی خطاب به مردم چنین گفت:

«ای مردم! شما می‌دانید که پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و کسی را جانشین خود قرار نداد، مسلمانان خود به سراغ ابوبکر رفته و وی را انتخاب کردند. ولی ابوبکر در وقت وفاتش طبق وصیّتی خلافت را به عمر واگذار نمود. عمر هم در زمان مرگش آن را به شورای شش نفری محوّل کرد.

پس چنان‌که می‌بینید ابوبکر در تعیین خلیفه کاری کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله آن کار را انجام نداده بود. عمر هم کاری کرد که ابوبکر نکرده بود. هر یک مصلحت مسلمانان را دیدند و عمل کردند. امروز هم من مصلحت می‌بینم که برای یزید بیعت بگیریم و از اختلافات در میان امت جلوگیری نمایم!». ^۱

آری، این محصول نهال شومی بود که در سقیفه غرس شده بود. به نظر عجیب و طنزآلود می‌رسد که ردای خلافت بر اندام فردی چون یزید قرار گیرد!!

ج) به قدرت رسیدن بنی‌امیه در شام (تبدیل خلافت به پادشاهی)

شاید حاضران در سقیفه از ابتدا فکر نمی‌کردند چیزی که آنها تصویب می‌کنند، پس از یکی دو دهه دیگر، تبدیل به یک حکومت سلطنتی موروثی خواهد شد. حکومت بنی‌امیه پدیده‌ای نبود که یک روزه در دنیای اسلام سر برآورده باشد، بلکه این حکومت طی سالیانی با حمایت‌های پیدا و پنهان خلفا پا به عرصه وجود گذاشت.

خلافت که عهدی الهی بود، در سقیفه به زمامداری فردی از قریش تنزل یافت و در ادامه راه، به حکومت سلطنتی بنی‌امیه در شام انجامید. حکومتی که عشرت‌طلبی و زراندوزی، برترین آمال او بود و حاکمیت اسلامی را به امپراطوری و پادشاهی موروثی تبدیل کرده بود.

آن روز که بذر برتری‌جویی قبیله‌ای در سقیفه پاشیده می‌شد، ابوسفیان و دودمانش با این‌که به حسب ظاهر از مسلمانان محسوب می‌شدند، ولی به علت سابقه بسیار ننگینشان در به راه انداختن جنگ‌ها و دشمنی‌ها علیه اسلام و مسلمین در وضعیتی نبودند که بتوانند از فرصت استفاده کنند و چون دوران گذشته، دیگر قبایل را به زیر فرمان آورده و آنان را علیه دین نوبنیاد بسیج کنند.

ولی از این‌که می‌دیدند تیره‌های بی‌نام و نشان قریش چون «تسیم» و «عدی» توانسته بودند با تکیه بر اصل امتیازطلبی قریش، در قدم نخست انصار را کنار زده و در مرتبه بعد سخنان صریح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در ارتباط با خلافت و وصایت امیر مؤمنان علی رضی الله عنه نادیده گرفته و راه دیگری بیمایند؛ در دل شادمان بودند. چه این‌که این امتیاز می‌توانست مقدمه امتیازهای دیگری باشد و همین هم شد که بالاخره دیگ طمع سران بنی‌امیه نیز برای به چنگ آوردن حکومت به جوش آمد!

ابوسفیان خود به این نکته اعتراف کرده، می‌گوید:

«إِنَّ الْخِلَافَةَ صَارَتْ فِي تَيْمٍ وَ عَدِيٍّ حَتَّى طَمِعْتُ فِيهَا؛ خلافت از آن هنگام که

به دست دو طایفه تیم و عدی (قبیله ابوبکر و عمر) افتاد من نیز در آن طمع کردم!».^۱
 پر واضح بود که شخصی چون ابوسفیان که تا آخرین نفس در مقابل پیامبر
 خدا ﷺ کوتاه نیامده بود، در برابر انسانهایی چون ابوبکر و عمر که آنان را از رده‌های
 پایین قوم قریش می‌دانست^۲، هرگز کوتاه نخواهد آمد.

ولی هنگامی که ماجرای سقیفه اتفاق افتاد ابوسفیان در مدینه حضور نداشت. پس
 از مراجعت، چون از قضایا باخبر شد، ابتدا به منظور فتنه جویی به نزد امیر مؤمنان ﷺ
 رفت ولی چون جوابی نشنید به سوی ابوبکر و عمر شتافت.

عمر به ابوبکر گفت: ابوسفیان نزد ما می‌آید، وی مرد خطرناکی است بهتر است
 زکات اموالی را که جمع آوری کرده است، به خود او ببخشی تا سکوت کند!^۳
 با این نقشه عمر، دوره همزیستی مسالمت‌آمیز ابوسفیان با دستگاه خلافت
 اسلامی فرا رسید ولی اسناد تاریخی نشان می‌دهد که واقعیت بسیار فراتر از یک حق
 سکوت معمولی و بی ارزش بوده است.^۴ هر چه بود در سال سیزدهم هجری بنی امیه
 پاداش این سکوت و تسلیم را این‌گونه از خلیفه وقت دریافت می‌کنند.

در آن سال، ابوبکر لشکری را به سرکردگی یزید - فرزند ابوسفیان و برادر معاویه -

۱. الاستیعاب، ص ۶۹۰ و الاغانی، ج ۶، ص ۳۵۶.

۲. «جاء أَبُو سَفِيَّانٍ إِلَى عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَالَ: وَلَيْتُمْ عَلَيَّ هَذَا الْأَمْرَ أَذَلَّ بَيْتٍ فِي قُرَيْشٍ» شرح نهج البلاغه
 ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۴۵.

۳. همان مدرک، ص ۴۴.

۴. حضرت علی ﷺ در پیوند منافقان با مدعیان خلافت پس از رحلت پیامبر می‌فرماید:

«وَقَدْ أَخْبَرَكَ اللَّهُ عَنِ الْمُنَافِقِينَ بِمَا أَخْبَرَكَ، وَوَصَفَهُمْ بِمَا وَصَفَهُمْ بِهِ لَكَ، ثُمَّ بَقُوا بَعْدَهُ، فَتَقَرَّبُوا إِلَى أَيْمَتِهِ
 الصَّلَاةِ، وَالدُّعَاةِ إِلَى النَّارِ بِالزُّورِ وَالتَّبَهْتَانِ، فَوَلَّوهُمْ الْأَعْمَالَ وَجَعَلُوهُمْ حُكَّامًا عَلَى رِقَابِ النَّاسِ، فَأَكَلُوا
 بِهِمُ الدُّنْيَا؛ خَدَّوْنَهُمْ شِمَارًا رَازٍ وَوَضَعُوا مَنَافِقَانِ أَنْجَنَانِ كَمَا بَدَأَ آكَاهُ سَاخْتَهُ وَجَنَّانِ كَمَا لَزِمَ بُوْدَهُ أَوْصَافِ
 أَنَانَ رَا بَرَايَ شِمَارًا بَر شمرده است. (این منافقان) پس از پیامبر نیز به زندگی خود ادامه دادند و خود را
 با دروغ و بهتان (و نیزنگ) به پیشوایان گمراه و دعوت کنندگان به آتش دوزخ نزدیک ساختند. آنان
 نیز کارها را به دست اینها سپردند و آنها را برگردۀ مردم سوار کردند و به وسیلهٔ اینان به خوردن دنیا
 مشغول شدند». (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۰).

برای جنگ با رومیان به سوی شام گسیل می‌دارد. پرچمدار این سپاه کسی جز معاویه - فرزند دیگر ابوسفیان - نیست. وی که پس از مرگ برادرش به عنوان فرمانده لشکر برگزیده می‌شود در دوره خلافت عمر به ولایت آن دیار نیز منصوب می‌گردد. جالب آن‌که معاویه برای تصدی این جایگاه حتی منتظر حکم خلیفه نمی‌ماند بلکه خود رأساً اقدام می‌کند و پس از مدتی حکم رسمی خلیفه هم به وی ابلاغ می‌گردد.

ظاهر شدن دودمان بنی امیه و فرزندان ابوسفیان در دستگاه خلافت و ولایت، آن هم با آن سرعت پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در منطقه‌ای بسیار دورتر از مرکز خلافت اسلامی، از اتفاقات پررمز و راز تاریخ اسلام است. اتفاقی که به وسیله آن شالوده حکومت استبدادی و موروثی بنی امیه در شام و سپس در سراسر دنیای اسلام آن روز، ریخته شد.

رمز و راز مهاشات عمر با معاویه!

شگفت آورتر آن که بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهد خلیفه دوم با وجود همه سخت‌گیری‌هایی که نسبت به عمال و فرمانداران خود داشت، از فاحش‌ترین اشتباهات معاویه چشم‌پوشی می‌کرد و با این‌که می‌دید معاویه بساط پادشاهی و سلطنت پهن کرده و بر ضد حکومت اسلامی در منطقه پهناور شام آشیانه فساد بنا نموده است، هرگز در صدد اصلاح آن، حتی به صورت یک تذکر خشک و خالی هم برنیامد! و این راستی عجیب است.

«عمر» در حساب‌رسی و سخت‌گیری از عمال و فرماندارانش تا بدانجا جدی بود که «خالد بن ولید» را که «شمشیر خدا» لقب گرفته بود، به جرم دست‌اندازی به بیت‌المال مسلمین از فرماندهی عزل کرد.^۱

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸۰.

«محمد بن مسلمه انصاری» را به جانب «عمر و بن عاص» که فرمانداری مصر را به عهده داشت روانه ساخت تا به حساب و کتاب وی رسیدگی کند و در صورت تخلف، اموالش را مصادره نماید. نماینده خلیفه در مصر بدون آن که به طعام آماده «عمر و» دست بزنند نصف دارایی او را مصادره کرد و با خود به مدینه آورد.^۱

و آنگاه که «ابوهریره» از طریق نامشروع به بیت المال مسلمین خیانت کرد، اندوخته اش را به بیت المال بازگرداند و با شلاق بر پشت و بدن وی نواخت و با خشونت به وی خطاب کرد و گفت: «مادرت «امیمه» تو را جز برای خرچرانی نزیاید است!»^۲

سیره و رفتار عمر چنان بود که همه ساله دارایی و اموال فرمانداران و عمالش را با دقت تمام رسیدگی می کرد و در صورت عزل هر یک، دارایی های آنان را مصادره می کرد.^۳

ولی با این همه سخت گیری ها چه رازی در طرز رفتار وی با معاویه نهفته بود که در مقابل خیانت ها و بدعت های زشت او هرگز واکنش جدی از خود نشان نداد؟

در حالی که عزل معاویه و قراردادن فرد شایسته ای به جای وی، برای عمر در آن زمان بسیار آسان بود، اما چنان با وی مماشات می کرد که سبب حیرت و اعجاب همه محققان بی طرف امت است.

کارهای ضد دینی پیدا و پنهان معاویه هیچگاه از دیدگاه عمر پنهان نبود. او خود به هنگام دیدن معاویه می گفت: «وی کسرای عرب است!»^۴ ولی در عمل وی را برای طرد حاکمیت اسلامی و استقرار نظام پادشاهی، آزاد و مطلق العنان گذاشته بود، و

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۷۵. عمرو عاص چنان از این برخورد برآشفته که گفت: «لَعَنَ اللَّهُ زَمَانًا صِرْتُ فِيهِ عَامِلًا لِعُمَرَ؛ نفرین بر این زمانه که من کارگزار عمر هستم».

۲. «فَالْ: مَا زَجَعْتِكَ أُمِيمَةً إِلَّا لِزَعِيَةِ الْحُمُرِ» عقد الفرید، ج ۲، ص ۱۴.

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۷۴ به بعد.

۴. تاریخ ابن عساکر، ج ۵۹، ص ۱۱۴ و ۱۱۵، و اسد الغابه، ج ۴، ص ۳۸۶.

قلمرو و وسیعی از سرزمین کشورهای سوریه، فلسطین، اردن و لبنان امروزی را به وی ارزانی داشت و او را بر مال و جان و ناموس مسلمانان مسلط کرد.

روزی که عمر به دمشق پا نهاد، موکب عظیم و پرطمطراق معاویه را در میان صدها محافظ و نگهبان مشاهده کرد، ولی تنها به یک پرسش ساده و اجمالی بسنده کرد و دیگر هیچ مخالفت جدی از خلیفه دیده نشد.^۱

حتی آن وقت که شنید معاویه خود را نخستین پادشاه عرب نامیده است، چندان حساسیتی از خود بروز نداد، و آنگاه که خورجین پر از پول را از ابوسفیان گرفت، با آن که می‌دانست آن پول‌ها را فرزندش معاویه از بیت المال مسلمین به پدرش داده است، از این خیانت آشکار بر نیاشفت!^۲

حیرت انگیزتر آن‌که به نقل «ابن ابی‌الحدید» در شرح نهج البلاغه، عمر هنگام مرگ که از شدت درد به خود می‌پیچید به اهل شوری چنین گفت:

«پس از من اختلاف نکنید و از تفرقه بپرهیزید، چه این‌که اگر با یکدیگر اختلاف

کنید معاویه وارد عمل می‌شود و حکومت را از چنگ شما خواهد ربود!»^۳

راستی چرا خلیفه تا آنجا دست معاویه را در تثبیت موقعیت دودمان بنی‌امیه در

شام باز گذاشت که حال قدرت وی را به رخ اهل شوری می‌کشد؟!

آیا منظور خلیفه از تقویت بنی‌امیه در شام این بود که قدرت بنی‌هاشم را مهار کند؟

و در صورت بروز هر گونه تحرک و قیامی از سوی بنی‌هاشم، آنان را با قدرت

دشمنان دیرینه اسلام، یعنی بنی‌امیه سرکوب نماید؟!

آری! ممکن است راز اصلی این همه مدارا و مماشات در همین نکته نهفته باشد!

در واقع، خلیفه با به حکومت رساندن بنی‌امیه در شام، ضریب امنیت خویش را

۱. مراجعه شود به: الاستیعاب، ج ۱، ص ۲۵۳ و الاصابه، ج ۳، ص ۴۱۳.

۲. مراجعه شود به: الغدير، ج ۶، ص ۱۶۴.

۳. «... وَإِنْ تَحَاسَدْتُمْ وَتَفَاعَدْتُمْ وَتَدَابَرْتُمْ وَتَبَاعَضْتُمْ عَلَيَّ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ مُعَاوِيَةَ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ وَكَانَ مُعَاوِيَةَ جَيْتِيذِ أَمِيرِ الشَّامِ». شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۱۸۷.

بالا برده و خود را در مقابل قیام‌های احتمالی فرزندان پیامبر ﷺ از بنی‌هاشم بیمه کرده بود و از دودمان بنی‌امیه به عنوان سپر حفاظتی خویش در مقابل طوفان خشم بنی‌هاشم استفاده کرده بود و به همین جهت، به آنان مجال می‌داد تا با خاطری آسوده پایه‌های حکومت استبدادی خویش را در آن منطقه پهن‌آور و ثروتمند، محکم و استوار سازند. حکومتی که خون فرزندان پیامبر اسلام ﷺ و سالار شهیدان اباعبدالله الحسین (علیه السلام) را به ناحق به زمین ریخت و فجایعی را در اسلام مرتکب شد که هرگز از خاطره‌ها محو نخواهد شد.

این جریان در زمان عثمان که خود نیز از بنی‌امیه بوده است، شتاب بیشتری یافت (که در فصل بعد به آن پرداخته می‌شود).

این جاست که عمق این کلام که «قُتِلَ الْحُسَيْنُ يَوْمَ السَّقِيَّةِ؛ امام حسین (علیه السلام) در همان روز سقیفه به شهادت رسید» بیشتر آشکار می‌شود.

مرحوم محقق اصفهانی در دو بیت بسیار جامع و پر معنی به همین نکته اشاره کرده، می‌گوید:

وَمَا رَمَاهُ إِذْ رَمَاهُ حَرْمَلَةٌ وَ إِنَّمَا رَمَاهُ مَنْ مَهَّدَ لَهُ
سَهْمٌ أَتَى مِنْ جَانِبِ السَّقِيَّةِ وَقَوْسُهُ عَلَى يَدَيْ خَلِيفَةٍ

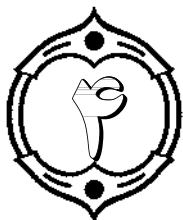
«آن هنگام که حرمه تیر می‌انداخت (و حلقوم علی اصغر را نشانه می‌گرفت) این

حرمه نبود که تیر می‌انداخت، بلکه این تیر را کسی رها کرده است که چنین بستری را

برای حرمه آماده ساخته بود! این تیری است که از سوی سقیفه رها شده و کمانش در

دستان خلیفه بود!». ^۱





شورای انتصابی عمر، و به قدرت رسیدن عثمان

چهارمین نکته‌ای را که می‌توان از ریشه‌های ماجرای کربلا شمرد، ماجرای تشکیل شورای انتصابی از سوی عمر بود که زمینه‌ساز به قدرت رسیدن عثمان و در نتیجه تقویت جبههٔ اموی شد.

فشردهٔ ماجرای تشکیل این شورا و به قدرت رسیدن عثمان چنین است:

زمانی که عمر به وسیلهٔ مردی به نام «فیروز» که کنیه‌اش «ابولؤلؤ» بود، به سختی مجروح شد و خود را در آستانهٔ مرگ دید، چنین گفت: پیامبر ﷺ تا هنگام مرگ از این شش نفر راضی بود: علی، عثمان، طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف. لذا امر خلافت باید به مشورت این شش نفر انجام شود، تا یکی را از میان خود انتخاب کنند. آن‌گاه دستور داد تا هر شش نفر را حاضر سازند، سپس نگاهی به آنها کرد و گفت: همهٔ شما مایل هستید بعد از من به خلافت برسید؛ آنها سکوت کردند. دوباره جمله را تکرار کرد. زبیر پاسخ داد: ما کمتر از تو نیستیم، چرا به خلافت نرسیم! عمر در ادامه برای هر یک از شش تن عیبی شمرد. از جمله به طلحه گفت: پیامبر ﷺ از دنیا رفت، در حالی که به خاطر جمله‌ای که بعد از نزول «آیهٔ حجاب» گفته‌ای از تو ناراضی بود^۱ و به علی رضی الله عنه گفت: تو مردم را به راه روشن و طریق صحیح

۱. منظور از آیهٔ حجاب آیهٔ ﴿فَاسْتَلَوْهُنَّ مِنْ وَرَاءِ الْحِجَابِ﴾ است که دربارهٔ زنان پیامبر آمده است.

به خوبی هدایت می‌کنی؛ تنها عیب تو این است که بسیار مزاح می‌کنی!

عمر در بر شمردن عیب عثمان چنین گفت:

«كَانِي بِكَ قَدْ قَلَدْتُكَ قُرَيْشُ هَذَا الْأَمْرَ لِحُبِّهَا إِيَّاكَ، فَحَمَلَتْ بَنِي أُمَيَّةَ وَبَنِي أَبِي مُعَيْطٍ عَلَى رِقَابِ النَّاسِ، وَآثَرْتَهُمْ بِالنِّقْيِ، فَسَارَتْ إِلَيْكَ عِصَابَةٌ مِنْ دُؤْبَانِ الْعَرَبِ، فَذَبَحُوكَ عَلَى فِرَاشِكَ دَبْحًا؛ گویا می‌بینم که خلافت را قریش به

دست تو داده‌اند و بنی‌امیه و بنی‌امیه را بر گردن مردم سوار می‌کنی و بیت‌المال

را در اختیار آنان می‌گذاری و (بر اثر شورش مسلمین) گروهی از گرگان عرب تو را

در بسترت سر می‌برند!»^۱

سرانجام ابوطلحه انصاری را خواست و فرمان داد که پس از دفن او با پنجاه تن از انصار، این شش نفر را در خانه‌ای جمع کنند، تا برای تعیین جانشین او به مشورت بپردازند؛ هرگاه پنج نفر به کسی رأی دهند و یک نفر در مخالفت پافشاری کند، گردن او را بزنند و همچنین در صورت توافق چهار نفر، دو نفر مخالف را به قتل برسانند، و اگر سه نفر یک طرف و سه نفر طرف دیگر بودند، آن گروهی را که عبدالرحمان بن عوف در میان آنهاست، مقدم دارند و بقیه را اگر در مخالفت پافشاری کنند، گردن بزنند و اگر سه روز از شورا گذشت و توافقی حاصل نشد، همه را گردن بزنند، تا مسلمانان خود شخصی را انتخاب کنند!

سرانجام طلحه که می‌دانست با وجود علی علیه السلام و عثمان خلافت به او نخواهد رسید، و از امیر مؤمنان علی علیه السلام دل خوشی نداشت، جانب عثمان را گرفت، در حالی که زبیر حق خود را به علی علیه السلام واگذار کرد. سعد بن ابی وقاص حق خویش را به پسر

→ طلحه گفت: پیامبر می‌خواهد امروز آنها را از ما بیوشاند، ولی فردا که از دنیا رفت، ما با آنان ازدواج می‌کنیم. پس از این سخن آیه ۵۳ سوره احزاب نازل شد و ازدواج با همسر رسول خدا را پس از رحلت آن حضرت ممنوع کرد. نکته قابل توجه آن است که این سخن عمر، درباره طلحه در تناقض آشکاری است با آنچه در آغاز گفت که پیامبر از دنیا رفت و از این شش نفر راضی بود.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸۶.

عمویش عبدالرحمان بن عوف داد. بنابراین، شش نفر در سه نفر خلاصه شدند: علی علیه السلام، عبدالرحمان و عثمان.

عبدالرحمان نخست رو به علی کرد و گفت: با توبیعت می‌کنم که طبق کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و روش ابوبکر و عمر رفتاری کنی. علی علیه السلام در پاسخ گفت: می‌پذیرم، ولی طبق کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و نظر خودم عمل می‌کنم. عبدالرحمان رو به عثمان کرد و همان جمله را تکرار نمود. عثمان آن را پذیرفت. عبدالرحمان سه بار این جمله را تکرار کرد و همان جواب را شنید. لذا دست عثمان را به خلافت فشرد. این جا بود که علی علیه السلام به عبدالرحمان فرمود: «به خدا سوگند! تو این کار را نکردی، مگر این که از او انتظار داری؛ همان انتظاری که خلیفه اول و دوم از یکدیگر داشتند؛ ولی هرگز به مقصود خود نخواهی رسید!»^۱

در اینجا چند نکته قابل توجه است:

اول: نحوه تشکیل شورای شش نفره به گونه‌ای بود که پیش بینی شده بود، خلافت به علی علیه السلام نرسد؛ چرا که طلحه از قبیله «نَیم» و پسر عموی عایشه بود. یعنی از همان قبیله‌ای که ابوبکر به آن تعلق داشت و آنان تمایلی به علی علیه السلام نداشتند.

سعد بن ابی وقاص نیز مادرش از بنی امیه بود و دایی‌ها و نزدیکانش در جنگ‌های اسلام در برابر کفر و شرک، به دست علی علیه السلام کشته شده بودند و به همین سبب، او حتی در زمان خلافت علی علیه السلام نیز با آن حضرت بیعت نکرد و عمر بن سعد، جنایتکار بزرگ حادثه کربلا و عاشورا فرزند اوست. بنابراین، کینه‌توزی او نسبت به علی علیه السلام مسلم بود و به همین دلیل، وی نیز به علی علیه السلام متمایل نبود. شخص دیگر عبدالرحمان بن عوف است که وی نیز داماد عثمان بود؛ چرا که شوهر «ام کلثوم» خواهر عثمان بود.

۱. رجوع کنید به: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸۵ - ۱۸۸؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۹۲-۲۹۷؛ الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۴۲ (باتفاوت در تعبیرات) و پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۱، ص ۳۶۸-۳۷۰.

در نتیجه، فقط زبیر که به علی علیه السلام علاقه داشت، جانب آن حضرت را می‌گرفت و بقیه آراء به نفع عثمان ریخته می‌شد.

علی علیه السلام در خطبه ششقیه (خطبه سوم نهج البلاغه) همین ماجرا را به گونه‌ای فشرده بیان کرده است. فرمود:

«فَصَغَا رَجُلٌ مِنْهُمْ لِضِعْفِهِ وَ مَالِ الْآخَرِ لِصِهْرِهِ، مَعَ هُنَّ وَ هُنَّ؛ سرانجام یکی از آنها (اعضای شورا) به خاطر کینه‌اش از من روی برتافت و دیگری خویشاوندی را بر حقیقت مقدم داشت و به خاطر دامادیش به دیگری (عثمان) تمایل پیدا کرد، علاوه بر جهات دیگر که ذکر آن خوشایند نیست».^۱

علاوه بر آن، عمر به صراحت معایبی برای طلحه و سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمان بن عوف بر شمرده، که در واقع عدم شایستگی آنان را به خلافت می‌رساند. درباره طلحه گفت: رسول خدا در ماجرای آیه حجاب به خاطر سخنی که گفته بودی از تو ناراضی بود.^۲

به سعد بن ابی وقاص گفت: تو مرد جنگ هستی که به درد خلافت و رسیدگی به امور مردم نمی‌خوری.^۳

به عبدالرحمان بن عوف نیز گفت: تو مردی ضعیف هستی و مرد ضعیفی همانند تو، شایسته این جایگاه نیست.^۴

او با این سخنان گویا به این افراد فقط حق رأی می‌داد، که از میان علی علیه السلام و عثمان یکی را برگزینند؛ اما با یک چینش حساب شده، کفه ترازو را به نفع عثمان سنگین‌تر کرد.

شاید بر همین اساس بود که صاحب نظران سیاسی از قبل پیش بینی می‌کردند که

۱. برای آگاهی بیشتر مراجعه کنید به: پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۱، ص ۳۶۶-۳۵۸.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۱۸۴.

۳. همان مدرک.

۴. همان مدرک، ص ۱۸۶.

حکومت به علی علیه السلام نخواهد رسید و آن حضرت را از شرکت در جلسه شورا منع می‌کردند.

بنابر نقل طبری، ابن عباس به علی علیه السلام گفت: وارد این شورا مشو! امیرمؤمنان علیه السلام پاسخ داد: نمی‌خواهم از جانب من مخالفتی صورت پذیرد.

ابن عباس گفت: «إِذَا تَرَىٰ مَا تَكْرَهُ؛ در این صورت آنچه را که خوشایند تو نیست، خواهی دید»^۱.

امیرمؤمنان علی علیه السلام برای آن‌که خود را شایسته خلافت و امامت می‌دانست، لازم دید در آن جلسه شرکت کند و با استدلال، حَقَانِیَّتِ خویش را به اثبات رساند و همین اقدام را نیز کرد؛ اما بار دیگر آن نقشه مرموزانه کار خود را کرد و مردم از رهبری علی علیه السلام بی‌بهره شدند.

علاوه بر آن، علی علیه السلام نمی‌خواست به ایجاد شکاف و مخالفت متهم شود، و تا نگویند اگر حضرت در آن مجلس شرکت می‌کرد، حَقِّش را به وی می‌دادند، از این رو مولا علیه السلام مصلحت را به حضور در آن شورا دید.

دوم: جای تعجب نیست که عمر شورایی آن چنانی تنظیم کند که محصول آن به هر حال خلافت عثمان باشد؛ چرا که عثمان نیز برای رسیدن عمر به خلافت - پس از ابوبکر - خدمتی بزرگ به وی کرد.

«ابن اثیر» مورخ معروف می‌گوید: ابوبکر در حال احتضار، عثمان را احضار کرد تا وصیتی در امر خلافت بنویسد. به او گفت: بنویس: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ این وصیتی است که ابوبکر به مسلمانان نموده است اَمَّا بَعْدُ...».

ابوبکر در همین حال بیهوش شد، ولی عثمان خودش این جمله‌ها را نوشت:
«أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي قَدْ اسْتَخْلَفْتُ عَلَيْكُمْ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ وَ لَمْ أَلِكُمْ خَيْرًا؛ من عمر

۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۹۳. در تاریخ ابن اثیر آمده است: عباس نیز علی علیه السلام را از شرکت در آن شورا نهی کرده بود. (کامل، ج ۳، ص ۶۸).

بن خطاب را خلیفه بر شما قرار دادم و از هیچ خیر و خوبی برای شما فروگذار نکردم!»،

هنگامی که عثمان این جمله را نوشت، ابوبکر به هوش آمد و گفت: بخوان و او خواند. ابوبکر تکبیر گفت! و سپس افزود: من تصوّر می‌کنم (این که عجله کردی و خلافت را به نام عمر نوشتی برای این بود که) ترسیدی اگر من به هوش نیایم و بمیرم مردم اختلاف کنند. عثمان گفت: آری! چنین بود. ابوبکر در حقّ او دعا کرد!^۱

راستی چه خدمتی از این بالاتر؟!

پیامدهای خلافت عثمان و نقش آن در تحکیم قدرت بنی‌امیه

با انتخاب عثمان^۲ به خلافت، بنی‌امیه که دشمنی آنان با اسلام و رسول خدا ﷺ از همان آغاز آشکار بود، قدرت یافتند و زمینه‌های انتقام از آل رسول الله ﷺ فراهم شد. قدرت در خاندانی قرار گرفت که در تمامی جنگ‌ها بر ضدّ رسول خدا ﷺ به طور مستقیم یا غیر مستقیم مشارکت داشتند و قدرت و نفوذ رسول خدا را امری دنیوی و چیزی همانند سلطنت و حکومت می‌دانستند، نه ناشی از رسالت و نبوت. به همین خاطر، پس از قدرت یافتن عثمان، ابوسفیان روزی خطاب به عثمان گفت:

«صَارَتْ إِلَيْكَ بَعْدَ تَيْمٍ وَ عَدِيٍّ فَأَدْرِهَا كَالْكُرَّةِ، وَاجْعَلْ أَوْلَادَهَا بَنِي أُمِّيَّةَ،

فَإِنَّمَا هُوَ الْمَلِكُ وَ لَا أَدْرِي مَا جَنَّتْهُ وَ لَا نَارُ؛ این خلافت پس از قبیله تيم (ابوبکر)

و عدی (عمر) به تو رسیده است. اکنون آن را همچون توپ (میان قبیله خودت)

بگردان و پایه‌های آن را بنی‌امیه قرار ده! (این نکته را بدان که) فقط مسأله،

فرمانروایی است (نه خلافت اسلامی) من که بهشت و دوزخی را نمی‌شناسم!»،

این سخن به اندازه‌ای زشت و ناپسند بود که عثمان نیز از آن بر آشفت و به

۱. کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۲۵ و کنز العمال، ج ۵، ص ۶۷۶ و ۶۷۸.

۲. عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد شمس.

ابوسفیان تندی کرد.^۱

همچنین در تاریخ آمده است در همان ایام، ابوسفیان به قبر جناب حمزه علیه السلام لگد زد و گفت: ای ابوعمار! مسأله‌ای که دیروز بر سر آن شمشیر کشیده بودیم، امروز به دست کودکان ما رسیده و با آن بازی می‌کنند: (يَا أَبَا عُمَارَةَ! إِنَّ الْأَمْرَ الَّذِي اجْتَلَدْنَا عَلَيْهِ بِالسَّيْفِ، أَمْسَى فِي يَدِ غِلْمَانِنَا الْيَوْمَ يَتَلَعَّبُونَ بِهِ).^۲

ولی متأسفانه عثمان بنی‌امیه را از مناصب حکومتی دور نکرد و با دادن پست‌های مختلف و اموال فراوان به آنان، عملاً در مسیر تقویت جبهه بنی‌امیه کوشید! کارهایی که در زمان عثمان سبب تقویت جبهه نفاق و تضعیف اسلام و مؤمنان گردید فراوان است و مادر اینجا بخش‌هایی از آن را بازگو می‌کنیم:

۱- مناصب کلیدی در اختیار امویان

سرزمین شام که از قبل در اختیار معاویه قرار داشت، در زمان خلافت عثمان نیز، همچنان در اختیار او بود و معاویه بیش از گذشته در جهت تقویت پایه‌های امارت خویش می‌کوشید. این سخن برای محققان غیر متعصب آشکار است که معاویه کسی بود که هرگز اسلام را باور نکرد. به تعبیر دانشمند معروف معاصر، ویل دورانت: «معاویه در کار دنیا ورزیده بود و به دین پایبند نبود. دین را پلیسی کم خرج می‌دانست که نمی‌باید میان او و تمتع از لذات دنیا حایل شود!».^۳

عثمان، ولید بن عقبه بن ابی‌معیط برادر مادری خویش^۴ را والی کوفه ساخت.

۱. الاستیعاب، ج ۲، ص ۴۱۶ (شماره ۳۰۱۷). این سخن، با تعبیرات دیگری نیز در دیگر منابع اهل سنت آمده است. (رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۸، ص ۱۸۵؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۹، ص ۵۳ و مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۱، ص ۶۸).

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۱۳۶.

۳. تاریخ تمدن ویل دورانت، عصر ایمان، فصل دهم.

۴. مسعودی تصریح می‌کند که ولید برادر عثمان از جانب مادر بود (مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۷).

ولید کسی است که آیه ﴿إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا﴾؛ «هرگاه شخص فاسقی خبری برای شما نقل کند، تفحص و بررسی کنید»^۱؛ درباره او نازل شده است. علامه امینی ادعای اجماع آگاهان به تأویل و تفسیر قرآن را بر این شأن نزول نقل می‌کند.^۲

ولید کسی است که به گفته مسعودی، پیامبر ﷺ وی را اهل دوزخ دانسته است.^۳ وی به هنگام فرمانداری کوفه خلاف‌کاریهای زیادی انجام می‌داد که یکی از آنها نوشیدن خمر بود. روزی با همان حال برای نماز صبح حاضر شد و نماز صبح را چهار رکعت خواند.^۴

پس از عزل ولید - به سبب اعتراض همگانی و ایجاد جو بدبینی میان مسلمین - عثمان «سعید بن عاص» (یکی دیگر از امویان) را فرماندار کوفه ساخت. از وی نیز اموری زشت در آنجا سرزد.^۵

سعید بن عاص از سر غرور و استبداد و بهره‌گیری همه جانبه از امارت کوفه، آن شهر را «بستان قریش!» نامید که مورد اعتراض «مالک اشتر» قرار گرفت.^۶ فرماندار دیگر عثمان «عبدالله بن عامر بن کریز» است که پسر دایی عثمان بود. وی پس از عزل «ابو موسی اشعری» توسط خلیفه، والی بصره شد. عبدالله فقط ۲۵ سال داشت! که فرماندار این شهر بزرگ شد.

وی فردی رفاه طلب، خوشگذران و اهل ریخت و پاش بود. شیوه حکومتی وی

۱. حجرات، آیه ۶.

۲. الغدير، ج ۸، ص ۲۷۶.

۳. مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۳۴.

۴. ماجرای شراب نوشیدن ولید به قدری مشهور است که حتی در کتاب صحیح مسلم (کتاب الحدود، باب حد الخمر، حدیث ۳۸) نیز آمده است. (برای اطلاع بیشتر مراجعه کنید به: الغدير، ج ۸، ص ۱۲۰ به بعد).

۵. الغدير، ج ۸، ص ۱۲۰ به بعد و مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۳۷.

۶. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۶۵.

مورد اعتراض مسلمانان قرار گرفت؛ ولی عثمان به اعتراضات ترتیب اثری نداد.^۱ یکی دیگر از فرمانداران عثمان از قبیله بنی امیه، «عبدالله بن ابی سرح» برادر رضاعی عثمان بود. وی از سوی عثمان والی مصر شد.

درباره وی نوشته‌اند: او از دشمنان سرسخت رسول خدا ﷺ بود که آن حضرت را مورد استهزا قرار می‌داد و از این رو، رسول خدا فرمود: خون او هدر است، هر چند به پرده خانه کعبه چسبیده باشد.

به همین دلیل، وی مدتی فراری بود، تا آن‌که پس از مدتی به مکه آمد و به عثمان پناهنده شد و عثمان نیز او را پنهان نمود. آنگاه وی را در فرصتی مناسب نزد رسول خدا آورد و برای او شفاعت کرد. رسول اکرم ﷺ پس از سکوتی او را عفو کرد. پس از آن‌که عثمان به اتفاق عبدالله خارج شد، رسول خدا فرمود: این سکوت من برای آن بود که کسی برخیزد و او را گردن بزند....

او پس از آن‌که به ظاهر اسلام آورد، مرتد شد.

عبدالله بن ابی سرح به هنگام فرمانداری مصر، با ستم و بیدادگری با مردم رفتار می‌کرد و همین سبب شکایت مصریان از وی نزد عثمان شد.^۲

مروان بن حکم مشاور عالی عثمان

از دیگر امویان که نقش بسزایی در تصمیم‌گیری‌های عثمان داشت، مروان بن حکم بود.

عثمان در سال‌های نخستین حکومت خویش، عموی خود «حکم بن ابی العاص» و پسرش «مروان بن حکم» را که طرید (تبعیدی) رسول خدا ﷺ بودند، به مدینه بازگرداند.

۱. رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۱۹ و حیاة الامام الحسین بن علی علیه السلام، ج ۱، ص ۳۴۴-۳۴۵.

۲. رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۴۱؛ اسد الغابة، ج ۳، ص ۱۷۳؛ مختصر تاریخ دمشق،

ج ۱۲، ص ۲۲۴ - ۲۲۶ و حیاة الامام الحسین بن علی علیه السلام، ج ۱، ص ۳۵۱ - ۳۵۲.

«ابن قتیبه» و «ابن عبد ربّه» و «ذهبی» که همگی از معاریف اهل سنّت هستند، می‌گویند: از جمله اموری که مردم بر عثمان انتقاد داشتند، این بود که «حکم بن ابی العاص» را نزد خود جای داد، در حالی که ابوبکر و عمر حاضر به این کار نشدند!^۱ عثمان «حکم» را مقرّب خویش ساخت و جبّه خز (لباس گرانبیاض) بر او پوشانید و جمع آوری زکات طایفه «قضاعه» را بر عهده او گذاشت و آنگاه همه آن مبلغ را - که سیصد هزار درهم بود - به وی بخشید.

مهمتر از آن، بزرگداشت «مروان بن حکم» است.^۲ مروان که پسر عموی خلیفه بود، مورد توجه ویژه عثمان قرار داشت. وی را به دامادی خویش انتخاب کرد و آنگاه او را به عنوان معاون و مشاور عالی خود برگزید.

محققان می‌گویند: هر چند خلافت به ظاهر در دست عثمان قرار داشت، ولی نفوذ مروان به گونه‌ای بود که چنین به نظر می‌رسید، عثمان فقط به اسم خلیفه است! و خلیفه واقعی مروان است!^۳

علی علیه السلام نیز با اشاره به این واقعیت و نفوذ و سلطه مروان در دستگاه خلافت و تأثیرپذیری عثمان از وی، خطاب به عثمان فرمود:

«أَمَّا رَضِيَّتَ مِنْ مَرْوَانَ وَ لَا رَضِيَ مِنْكَ إِلَّا بِتَحْرِيفِكَ عَنْ دِينِكَ، وَ عَنْ

عَقْلِكَ مِثْلُ جَمَلِ الطَّيْنَةِ يُفَادُ حَيْثُ يُسَارُ بِهِ؛ تو از مروان راضی نمی‌شوی و او از

تو خشنود نمی‌شود؛ جز آن‌که دین و عقلت را به انحراف بکشاند و (تو در برابر او)

همانند شتری هستی که او را به هر سو بخواهند می‌کشند!^۴»

۱. رجوع کنید به: الغدير، ج ۸، ص ۲۴۱ به بعد.

۲. دربارهٔ خيانت و مذمت از مروان و خلاف کاریه‌های او رجوع کنید به: الغدير، ج ۸، ص ۲۶۰ به بعد.

۳. حياة الامام الحسين بن علي عليه السلام، ج ۱، ص ۳۳۷.

۴. تاريخ طبري، ج ۳، ص ۳۹۷ و شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، ج ۲، ص ۱۴۷. در خطبه ۱۶۴ نهج البلاغه نیز آمده است: «فَلَا تَكُونَنَّ لِمَرْوَانَ سَيِّفَةً يَسُوقُكَ حَيْثُ شَاءَ بَعْدَ جَلَالِ السَّنِّ وَ تَقْضَى الْعُمْرُ؛ در این پيروي و پايان عمر، خود را ابزار دست مروان مساز که تو را به هر سو بخواهد، براند.»

در ماجرای شکایت و تظلم مردم از فرمانداران عثمان و مراجعه آنان به مدینه و وعده‌های عثمان به رسیدگی به دادخواهی آنان، و سپس پیمان شکنی خلیفه، نقش مروان بسیار آشکار است که در منابع معتبر تاریخی به آن پرداخته شده است. او چنان نفوذی در دستگاه خلافت عثمان داشت که اجازه نمی‌داد مردم به حداقل خواسته‌های مشروع خویش دست یابند و پیوسته عثمان را به مجازات دادخواهان تشویق می‌کرد. تا آنجا که همسر عثمان (نائله) از شوهرش می‌خواهد به سخنان مروان توجهی نکند؛ چرا که نائله معتقد بود مروان و دیگر افراد بنی‌امیه عاقبت عثمان را به کشتن خواهند داد!^۱

آری؛ عثمان بسیار قبیله و خویشاوندان خود را دوست می‌داشت و از این رو، آنان را بر جان و مال مردم مسلط ساخت و ریاست و امارت بسیاری از شهرهای اسلامی را به آنان سپرد. دل‌بستگی عثمان به بنی‌امیه به قدری است که گفته است:

«لَوْ أَنَّ بِيَدِي مَفَاتِيحَ الْجَنَّةِ لَأَعْطَيْتُهَا بَنِي أُمَيَّةَ حَتَّى يَدْخُلُوهَا مِنْ عِنْدِ أَخْرِهِمْ؛ اگر کلیدهای بهشت در اختیارم باشد تمام آن را به بنی‌امیه می‌بخشم تا همگی وارد بهشت شوند».^۲

۲- روان شدن سیل اموال به سوی بنی‌امیه

کار دیگری که در زمان عثمان سبب تقویت جبهه نفاق، به ویژه بنی‌امیه شد، بخشش‌های عجیب و بی حساب عثمان نسبت به این گروه بود که سبب تقویت مالی آنان گردید که ذیلاً به بخشی از آن اشاره می‌شود:

۱. رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۹۶ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۴۷.
 ۲. کنز العمال، ج ۱۳، ص ۵۲۷؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۶۲؛ اسد الغابه، ج ۳، ص ۳۸۰ و الغدير، ج ۸، ص ۲۹۱. در امالی مفید از قول عثمان آمده است که گفت: «وَلَوْ كُنْتُ جَالِسًا بِبَابِ الْجَنَّةِ ثُمَّ اسْتَطَعْتُ أَنْ أَدْخُلَ بَنِي أُمَيَّةَ جَمِيعًا الْجَنَّةَ لَفَعَلْتُ؛ اگر بتوانم کنار در بهشت بنشینم و توان آن را داشته باشم که همه بنی‌امیه را وارد بهشت سازم، حتماً چنین کاری خواهم کرد». (امالی مفید، ص ۷۱، و بحارالانوار، ج ۳۱، ص ۴۸۱).

۱- به مروان بن حکم خمس غنایم آفریقا را بخشید که مبلغ آن ۵۰۰ هزار دینار (مثقال طلا) بوده است و مبلغ یکصد هزار درهم (نقره) دیگر از بیت المال به او بخشید که مورد اعتراض زید بن ارقم کلیددار بیت المال قرار گرفت.

۲- مبلغ دویست هزار نیز به ابوسفیان بخشید.

۳- از غنایم جنگ دیگری در آفریقا مبلغ یکصد هزار دینار به عبدالله بن ابی سرح (برادر رضاعی خود) بخشید.

۴- مبلغ سیصد هزار درهم به حارث بن حکم (برادر مروان بن حکم) بخشید.

۵- به سعید بن عاص اموی مبلغ یکصد هزار درهم بخشید.

۶- به عبدالله بن خالد اموی مبلغ سیصد هزار درهم بخشید و به گفته یعقوبی: عثمان دختر خویش را به تزویج عبدالله درآورد و آنگاه مبلغ ۶۰۰ هزار درهم به وی عنایت کرد!

۷- ابوموسی اشعری (والی بصره^۱) مقدار فراوانی از اموال عراق را برای عثمان فرستاد که وی نیز همه را میان بنی امیّه تقسیم کرد.

این بخشش‌ها غیر از اموال فراوانی بود که عثمان برای خود اندوخته بود. در تاریخ آمده است که وقتی عثمان کشته شد، میلیون‌ها درهم و بیش از ۵۰۰ هزار دینار برای خود ذخیره کرده بود و یک‌هزار شتر و یک‌هزار برده و تعداد زیادی اسب و اموال دیگری نیز برای خود اندوخته بود!^۲

آری؛ این بخشش‌های بی حساب و کتاب بود که مورد اعتراض مردم قرار گرفت و

۱. طبری می‌نویسد: ابوموسی اشعری به مدت شش سال والی بصره بوده است، تا آن‌که عثمان پس از آن، وی را عزل و عبدالله بن عامر (پسر دایی خود) را والی آنجا کرد (تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۱۹).

۲. مرحوم علامه امینی فهرستی از این بخشش‌های عثمان را با استفاده از کتابها و منابع معتبر تاریخی نقل کرده است. (الغدیر، ج ۸، ص ۲۵۷ - ۲۸۶). همچنین رجوع کنید به: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۹۸ - ۱۹۹؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۳۲ به بعد و حیاة الامام الحسین بن علی علیه السلام، ج ۱، ص ۳۵۴ - ۳۶۳.

در نهایت به شورش عمومی انجامید.

امیر مؤمنان علی علیه السلام دربارهٔ دوران حکومت عثمان و سوء استفادهٔ خاندان وی از بیت المال می‌فرماید:

«وَقَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ يَخْضِمُونَ مَالَ اللَّهِ خِضْمَةَ الْأَيْلِ نَيْبَةَ الرَّبِيعِ؛ بستگان

پدری‌اش (بنی امیه) به همکاری او برخاستند و همچون شتر گرسنه‌ای که در بهار به

علفزار بیفتد و با ولع عجیبی گیاهان را بلعد، به خوردن اموال خدا مشغول شدند».^۱

در واقع، عثمان با چنین امتیازاتی، طبقهٔ جدید اشرافی و ممتاز را پدید آورد که

ره‌آورد آن شورش‌های مردمی و آثار و پیامدهایی بود که سالها دامان اسلام را گرفت.

به هر حال، بنی امیه در زمان عثمان هم دارای قدرت و فرمانروایی شدند و هم از

ثروت سرشاری بهره‌مند گردیدند و بی تردید این امتیازات سبب قدرت حزب نفاق،

در مقابله با اسلام راستین و مکتب نبوی صلی الله علیه و آله گردید.

این فصل را با سخنی از «جرج جرداق» نویسندهٔ معروف معاصر، به پایان می‌بریم.

وی دربارهٔ تقویت بنی امیه توسط عثمان می‌نویسد:

«وَجَعَلَ [عثمان] فِي أَيْدِيهِمْ مِفْتَاحَ بَيْتِ الْمَالِ، وَ سَيْفَ السُّلْطَانِ؛ عثمان، هم

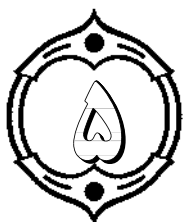
کلید بیت المال و هم شمشیر سلطان را در دستان بنی امیه قرار داده

بود!».^۲

* * *

۱. نهج البلاغه، خطبهٔ سوم.

۲. الامام علی صوت العدالة الانسانية، ج ۱، ص ۱۲۴.



توطئه‌ها در عصر امیر مؤمنان علیه السلام

از جمله عواملی که در تحقق حادثه کربلا تأثیر بسزایی داشت، توطئه‌هایی بود که توسط معاویه در زمان حکومت علی علیه السلام صورت پذیرفت. معاویه که از مدّت‌ها پیش برای رسیدن به کرسی خلافت کمین کرده بود، برای نیل به این هدف از هر وسیله‌ای سود می‌جست. با بررسی شواهد تاریخی می‌توان به وضوح دستان آلوده‌ی وی را در پشت صحنه همه حوادث آن دوران که از قتل عثمان شروع شده بود، مشاهده کرد. حوادثی که هر یک به تقویت جبهه اموی و تسلط آنان بر دنیای اسلام از یک سو، و تضعیف و غربت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام از سوی دیگر انجامید. اینک تصویر فشرده‌ای از نقش ویرانگر معاویه در آن حوادث مهم:

۱- ترک حمایت از عثمان

به کارگمارده شدن عناصر اصلی بنی امیه در دوره عثمان بر همه مناصب کلیدی در بلاد و ولایات و سازماندهی آنان در رده‌های بالای حکومتی در سراسر قلمرو اسلامی آن روز و تلقی خلیفه نسبت به بیت المال که می‌تواند چون ملک شخصی خویش آن را مصرف کند یا به نزدیکان و بستگان خود ببخشد، بستر مناسبی برای شکل‌گیری حکومت سلطنتی خودکامه و موروثی معاویه شد.

عثمان در پاسخ به کسانی که به بذل و بخشش‌های بی حساب و کتاب وی از بیت‌المال اعتراض داشتند، می‌گفت:

«فَإِنَّ الْأَمْرَ إِلَيَّ، أَحْكُمُ فِي هَذَا الْمَالِ بِمَا أَرَاهُ صَلاَحًا لِلْأُمَّةِ، وَإِلَّا فَلَمَّاذَا كُنْتُ

خَلِيفَةً؟ اختيار بیت المال در دست من است و هر چه را که برای امت صلاح بدانم

انجام می‌دهم و گرنه من چه خلیفه‌ای هستم؟»^۱

روشن است که به عقیده وی صلاح امت عبارت است از:

اهدای فدک به مروان، بازگرداندن حکم بن ابی العاص و مروان - تبعیدی پیامبر ﷺ - به مدینه، و سپردن مسندی از حکومت به وی، اعطای دویست هزار درهم به ابوسفیان، اعطای صد هزار درهم به مروان، تقسیم خراج عراق بین بنی امیه و بذل و بخشش‌های بی حساب و کتاب دیگر به ارقاب و نزدیکان خویش.^۲ (این بحث در قسمت قبل مشروحاً گذشت).

بدیهی است این وضعیتی نمی‌توانست چندان دوام داشته باشد. ثروت‌اندوزی و جنایات خویشاوندان عثمان بالاخره مسلمانان ناراضی را برآشفته و شورش و انقلاب بلاد مختلف اسلامی را فرا گرفت. به ویژه مدینه - مرکز خلافت اسلامی - مدت‌ها در تب و تاب این شورش می‌سوخت.

عثمان که تصوّر می‌کرد در آن شرایط بحرانی، معاویه در یاری وی کمترین تردیدی به خود راه نمی‌دهد، و از هیچ فرصتی در کمک رسانی به وی دریغ نخواهد کرد، با ارسال نامه‌ای از او یاری طلبید و تأکید کرد تا با شتاب جنگجویان شام را با هر وسیله‌ای که ممکن است به سوی مدینه گسیل دارد.

ولی معاویه که به خوبی اوضاع را تحت نظر داشت و از عمق تنفر و بیزارای مردم نسبت به خلیفه باخبر بود، در این اندیشه بود که با از میان رفتن خلیفه، قدمی به کرسی

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۱۳۰ و ج ۱، ص ۳۳۹، ذیل خطبه ۲۵.

۲. همان مدرک، ج ۵، ص ۱۹۸. مراجعه شود به: پیام امام، ج ۱، ذیل خطبه ۱۵.

خلافت نزدیک‌تر خواهد شد. این بود که روزها و هفته‌ها در فرستادن نیروی کمکی به سوی مدینه تعلل ورزید و این عمل خویش را چنین توجیه می‌کرد که صحابه با عثمان مخالفند و من از مخالفت با صحابه پیامبر ﷺ اجتناب می‌کنم!

ابن ابی الحدید به نقل از بلاذری - مورخ معروف قرن سوم - می‌نویسد: «هنگامی که عثمان از معاویه کمک خواست معاویه «یزید بن اسد قسری» را با گروهی سرباز به سوی مدینه روانه ساخت، ولی به وی فرمان داد وارد مدینه نشود، بلکه در سرزمین «ذاخشب» که سرزمینی است به فاصله یک شب از مدینه، توقف کند و منتظر دستور بعدی بماند.

این بود که سپاه مذکور طبق مأموریت در بیرون مدینه رحل اقامت افکند و آنقدر درنگ کرد تا عثمان کشته شد و چون آب از آسیاب افتاد، به دستور معاویه بدون آن‌که هیچ کاری انجام داده باشند، به شام بازگشتند.^۱

بلاذری بر این باور است که در واقع معاویه می‌خواست عثمان در این انقلاب و شورش کشته شود تا وی بتواند به نام عموزادگی و خونخواهی وی، مدعی خلافت گردد.^۲

استاد شهید مرتضی مطهری در این مورد می‌نویسد:

«[معاویه] آن روزی که تشخیص داد از مرده عثمان بهتر می‌تواند بهره برداری کند تا از زنده او و خون زمین ریخته عثمان بیشتر به او نیرو

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۱۵۴. مراجعه شود به: نقش عایشه در تاریخ اسلام، بخش سوم کتاب. «سیوطی» در «تاریخ الخلفاء» نقل می‌کند که فردی از صحابه به نزد معاویه رفت، معاویه به وی گفت: آیا تو از قاتلان عثمان نیستی؟ پاسخ داد: خیر؛ اما از کسانی هستم که در مدینه حاضر بودم ولی او را یاری نکردم. معاویه گفت: چرا وی را یاری نکردی؟ پاسخ داد: چون مهاجران و انصار (از او بیزار شده و) به یاری‌اش نشتافتند. معاویه گفت: ولی لازم بود همگان او را یاری کنند. آن مرد پاسخ داد: اگر چنین است چرا تو با آن‌که سپاه شام در اختیار بود به کمکش نشتافتی؟! (تاریخ الخلفاء، ص ۲۲۳).

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۱۵۴. مراجعه شود به: نقش عایشه در تاریخ اسلام، بخش سوم کتاب.

می دهد تا خونی که در رگ های عثمان حرکت می کند، برای قتل او زمینه چینی کرد و در لحظاتی که کاملاً قادر بود کمک های مؤثری به او بدهد و جلو قتل او را بگیرد، او را در چنگال حوادث تنها گذاشت! ^۱

حضرت علی علیه السلام خود در دو مورد از نهج البلاغه به این نکته تصریح می کند. یکی در نامه ۲۸ نهج البلاغه آنجا که در نامه ای به معاویه خطاب می کند که: «کدامیک از من و تو بیشتر با وی (عثمان) دشمنی کردیم و راه هایی را که به کشته شدن او منتهی می شد، هموار نمودیم؟ آن کسی که بی دریغ در صدد یاری او برآمد... یا آن کسی که عثمان از او یاری خواست ولی او با دفع الوقت کردن، موجبات مرگش را فراهم ساخت؟».

و دیگر در نامه ۳۷ آنجا که خطاب به معاویه می فرماید:

«فَإِنَّكَ إِذَا نَصَرْتَ عُثْمَانَ حَيْثُ كَانَ النَّصْرُ لَكَ وَ خَذَلْتَهُ حَيْثُ كَانَ النَّصْرُ لَهُ؛

تو آنجا که یاری عثمان به سودت بود او را یاری کردی و آنجا که نیاز به یاری تو

داشت وی را تنها گذاشتی!».

جستجو در شواهد و قراین تاریخی آن دوران نشان می دهد معاویه برای رسیدن به خلافت چشم به حادثه مدینه و قتل عثمان دوخته بود، تا رقیب نیرومندی چون عثمان از میان برداشته شود و زمینه برای خلافت وی هموار گردد.

ولی پس از قتل عثمان، آنچه که وی در سر می پروراند اتفاق نیفتاد. بلکه مردم با تمام وجود و یک صدا به بیعت با امیرمؤمنان علیه السلام روی آوردند و این بود که به فکر نقشه های شیطانی دیگر افتاد.

۴ - جنگ جمل یا رویارویی غیر مستقیم معاویه با امام علیه السلام

مراسم بیعت مردم و انقلابیون با امیرمؤمنان علیه السلام با شور و هیجان خاصی انجام شد. آن حضرت پس از آن که ابتدائاً - بنا به مصالحی ^۲ - از پذیرش این مسئولیت استنکاف

۱. سیری در نهج البلاغه، ص ۱۶۸.

۲. مراجعه شود به: پیام امام علیه السلام، ج ۴، ص ۲۰۸، ذیل خطبه ۹۲ نهج البلاغه.

ورزید، در مقابل اصرار بیش از حدّ مردم، با یک شرط حاضر شد در آن اوضاع بحرانی، زمام امور را به دست گیرد:

لغو کلیه امتیازات طبقاتی که از زمان خلیفه دوم شروع شده بود و
تساوی حقوق همه افراد در برابر قانون اسلام و بیت المال.

«مغیره بن شعبه» پس از بیعت با علی علیه السلام به آن حضرت رو کرد و گفت:
«امروز را دریاب! بگذار معاویه بر سر کار و حکومتش بماند. بگذار عبداللّه بن
عامر - پسر دایی عثمان و فرماندار بصره - به حکومتش ادامه دهد. کارگزاران بنی امیه را
رها کن بر سر کارشان بمانند تا همگی با تو بیعت کنند. پس از آن هر کس را خواستی
برکنار کن». علی علیه السلام لحظه‌ای درنگ نکرد و فرمود: «من در دینم از راه حيله وارد
نمی‌شوم و در کارم پستی راه نمی‌دهم».^۱

در تاریخ طبری آمده است: مغیره به علی علیه السلام عرض کرد: «معاویه آدم گستاخی
است، مردم شام از وی اطاعت می‌کنند. به علاوه تو برای بقای وی بر سر قدرت، دلیل
داری و آن این که عمر پیش از تو، این ولایت (شام) را به وی داده بود».
علی علیه السلام در پاسخ فرمود:

«وَاللّٰهِ لَا اَسْتَعْمِلُ مُعَاوِيَةَ يَوْمَئِذٍ اَبَدًا؛ به خدا سوگند! حتی دو روز هم او را در این
پست (به ناحق) باقی نمی‌گذارم».^۲

عدالت‌جویی شگفت‌انگیز علی علیه السلام ایجاب می‌کرد که ثروت‌های کلانی که عمال
بنی امیه در دوران حکومت عثمان به ناحق به چنگ آورده بودند، مصادره کرده و به
بیت‌المال برگرداند.

این بود که آن حضرت در روز دوم حکومت خویش به طور رسمی اعلام کرد:

۱. الامام علی صوت العدالة الانسانية، ج ۱، ص ۷۹. و مراجعه شود به: شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید،
ج ۱، ص ۲۳۲.

۲. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۶۱.

«وَاللَّهِ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِ النِّسَاءَ وَ مَلَكَ بِهِ الْإِمَاءَ لَرَدَدْتُهُ؛ به خدا سوگند!

اگر اموال بیت‌المال را بیابم که مهر زنان شده و یا کنیزانی خریده باشند، آن را به

بیت‌المال بر می‌گردانم»^۱.

هنگامی که این خبر به عمرو بن عاص رسید، بلافاصله به معاویه پیغام داد: «هر کاری از دستت ساخته است، انجام ده. زیرا در غیر این صورت فرزند ابوطالب اموالت را از تو جدا می‌کند، همان‌گونه که پوست از عصار جدا می‌شود»^۲.

روح تساوی طلبی علی علیه السلام و عدم وجود کمترین اثری از انعطاف و نرمش در مقابل تواقع نابجای افراد سرشناسی چون طلحه و زبیر، آنان را پس از گذشت چند ماه از بیعت با علی علیه السلام به این نتیجه رساند که به نقل طبری می‌گفتند:

«مَا لَنَا مِنْ هَذَا الْأَمْرِ إِلَّا كَلْحَسَةِ الْكَلْبِ أَنْفَهُ؛ بهره ما از این کار (حکومت

علوی) به اندازه بهره‌ای است که سگ از لیسیدن بینی‌اش می‌برد»^۳.

درست در همین زمان که امثال طلحه و زبیر از رسیدن به هر مقام و امتیازی در حکومت علی علیه السلام به کلی مأیوس می‌گشتند، معاویه در شام زیرکانه اوضاع «مدینه» را زیر نظر داشت. او که به خوبی روحیه دنیاپرستی طلحه و زبیر را می‌شناخت و از اشتیاق شدید آنان برای رسیدن به حکومت با خبر بود، دست به توطئه‌ای دیگر زد. او پنهانی برای آنان نامه‌ای نوشت و سعی کرد با پاشیدن بذر طمع خلافت در دل‌هایشان، آنها را به جنگ با امام وادار نماید^۴.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۵. مراجعه شود به: پیام امام، ج ۱، ص ۵۲۵.

۲. «مَا كُنْتُ ضَانِعاً فَاصْنَعِ إِذْ قَسَرَكِ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ مِنْ كُلِّ مَالٍ تَمْلِكُهُ كَمَا تُفَشِّرُ عَنِ الْعَصَا لِحَاهَا» شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۰۲. ذیل خطبه ۱۵.

۳. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۵۳.

۴. معاویه در آن نامه به زبیر نوشته است: «قَدْ بَايَعْتَ لَكَ أَهْلَ الشَّامِ فَأَجَابُوا وَاسْتَوْتَفَّوْا الْخَلْفَ فَدَوْنَكَ الْكُوفَةَ وَ الْبَصْرَةَ لَا يَسْبِقَنَّ لَهَا ابْنُ أَبِي طَالِبٍ... وَ قَدْ بَايَعْتَ لِطَلْحَةَ ابْنِ عَبِيدِ اللَّهِ مِنْ بَعْدِكَ فَأَطَهِّرَا الطَّلَبَ

طرح معاویه به زودی اثر کرد و آنان مغلوب حيله‌های وی شدند. این بود که به بهانه زیارت خانه خدا جهت خدا حافظی به نزد علی علیه السلام آمدند. حضرت پس از اخذ مجدد بیعت، به آنان اجازه مسافرت داد و سپس به یاران خود فرمود: «به خدا سوگند هدف آنان از این مسافرت، زیارت خانه خدا نیست بلکه زیارت را بهانه ساخته‌اند و هدفی جز پیمان شکنی و بی وفایی ندارند».^۱

بالاخره آنان به مکه شتافتند تا زیر پرچم مخالفت با علی علیه السلام که عایشه برافراشته بود با دیگر سران بنی امیه گردهم آیند.

بدون شک، معاویه به خوبی می دانست که با امیر مؤمنان علیه السلام نه در سابقه و نه در فضایل، نمی تواند رقابت کند. او می اندیشید نتیجه این جنگ هر چه باشد به نفع او است، چرا که اگر امام شکست بخورد او به نتیجه دلخواه رسیده، و اگر طلحه و زبیر از میان بروند، باز دو تن از نیرومندترین رقبای او در خلافت از میدان خارج می شوند. در هر دو حالت او می تواند گامی بلند به سوی کرسی خلافت بردارد!

فایده دیگر جنگ جمل برای معاویه آن بود که وی به تنهایی جرأت و جسارت شوریدن علیه خلیفه وقت، علی علیه السلام را نداشت. لذا می بایست افراد معروف دیگری چون عایشه و طلحه و زبیر این راه را برای او هموار کنند تا وی بتواند به راحتی در آن گام نهد.

→ بِدَمِ عُثْمَانَ وَادْعِ النَّاسَ إِلَى ذَلِكَ؛ من از شامیان برای تو بیعت گرفتم، آنان نیز پذیرفتند و پیمان محکمی در وفاداری به تو بستند. پس کوفه و بصره را دریاب! تا فرزند ابوطالب بر تو پیش دستی نکند. برای طلحه نیز پس از تو بیعت گرفتم. پس به خونخواهی عثمان برخیزید و مردم را نیز به این امر دعوت کنید!...».

هنگامی که این نامه به زبیر رسید، خوشحال شد و طلحه را بدان آگاه ساخت. آن دو در خیرخواهی معاویه در حق خویش تردیدی نداشتند. از این رو تصمیم گرفتند به مخالفت با علی علیه السلام برخیزند. (بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۵ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۳۱).

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۷ و تاریخ ابن اعثم، ص ۱۶۶ - ۱۶۷.

در واقع او می‌اندیشید برای اغفال مردم سطحی‌نگر لازم است افرادی چون طلحه و زبیر که روزی طبق وصیت خلیفه دوم، همردیف علی علیه السلام از اعضای شورای شش نفره تعیین خلیفه وقت بودند، در این راه سدشکنی نمایند، تا راه شوریدن بر ضد خلیفه مسلمین برای امثال معاویه بازگردد.

از سوی دیگر، بنی‌امیه که با علی علیه السلام عداوتی دیرینه داشتند و منتظر فرصتی بودند تا بر ضد حکومت آن حضرت بپاخیزند، با ترغیب و تحریک معاویه، از هر کوی و برزن، در مکه گرد عایشه اجتماع کردند. فرمانداران و والیان دوران عثمان که یکی پس از دیگری، توسط امیرمؤمنان معزول می‌شدند با ثروت‌های هنگفت به سوی عایشه شتافتند. مروان بن حکم - داماد و مشاور خاص عثمان - نیز در این جمع حضوری فعال داشت.

مورخ معروف «طبری» از «زهری» نقل می‌کند که «عبدالله بن عامر» - پسر دایی عثمان و فرماندار بصره از طرف عثمان - پس از آن که حضرت علی علیه السلام وی را عزل نمود با یک دنیا ثروت به مکه گریخت تا در زیر پرچم عایشه بر ضد حکومت علی علیه السلام وارد عمل شود.

«یعلی بن امیه» - فرماندار عثمان در یمن - نیز پس از عزل شدن از طرف علی علیه السلام با ثروتی کلان به سوی عایشه شتافت.^۱

بدین ترتیب، ساز و برگ نظامی و هزینه سنگین جنگ جمل از ثروت‌های بادآورده عمال بنی‌امیه که در دوران عثمان از بیت‌المال غارت کرده بودند، تأمین شد. این است که اگر جنگ جمل را رویارویی غیر مستقیم معاویه با حکومت امیرمؤمنان علیه السلام بدانیم سخنی به گزاف نگفته‌ایم.

* * *

۳ - جنگ صفین، یا رویارویی مستقیم معاویه با امام علیه السلام

تحقیق پیرامون اتفاقات و حوادث زنجیره‌ای آن دوران نشان می‌دهد که معاویه پس از هر حادثه مهم، گامی بلند به سوی خلافت و حکومت بر تمام قلمرو اسلامی بر می‌داشت. وی روزی با تعلل در یاری رساندن به عثمان، زمینه قتل او را فراهم ساخت، و این مانع بزرگ را از سر راه خلافت خود برداشت؛ روز دیگر با تحریک طلحه و زبیر و دیگر عمال بنی امیه نقش پشت صحنه جمل را بازی کرد و باعث قتل آن دورقیب اصلی خود شد. این بار به فکر اجرای نقشه‌ای بسیار خطرناک و ویرانگر افتاد.

او که از یک سو، عنوان مظلومیّت عثمان^۱ و ادعای خونخواهی وی را دستاویز خود قرار داده و از دیگر سو، راه شوریدن بر ضدّ خلیفه مسلمین پس از جنگ جمل باز شده بود، به جنگ مستقیم با امام علیه السلام برخاست. و انبوهی از شامیان را که حدود بیست سال تحت تربیت او در یک جهالت و بی خبری و وحشتناکی به سر می‌بردند بر ضدّ امام علیه السلام بسیج کرد.

دشت پهناور صفین میدان رویارویی سپاهیان امام علیه السلام و معاویه بود و نبرد ماه‌ها طول کشید، و چنان‌که می‌دانیم در واپسین ساعات نبرد، آن هنگامی که ستون‌های لشکر امام علیه السلام با دلاوری‌های مردانی چون «مالک اشتر» در اعماق جبهه شام نفوذ کرده بود و می‌رفت تا نماینده تمام عیار دوران جاهلیت برای همیشه از بین برود و حکومت عدل علوی سراسر قلمرو اسلام را در برگیرد، ناگهان با طرح شیطانی «عمر و بن عاص» قرآن‌ها بر سر نیزه‌ها قرار گرفت و به یک باره سرنوشت جنگ به نحو دیگری رقم خورد.

۱. معاویه با آویختن پیراهن عثمان در کنار منبر و برپا کردن مجالس عزاداری برای وی، احساسات مردم شام را تحریک نمود و سپاه عظیمی را بر ضدّ علی علیه السلام به راه انداخت. مراجعه شود به: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۶۴.

مردانی که ماه‌ها دلیرانه در کنار علی علیه السلام ایستادگی کرده و خود را تا آستانه پیروزی رسانده بودند، در مقابل این نیرنگ شوم، عرصه را بر امام تنگ کردند. در نتیجه، کار به داستان داوری و حکمیت کشیده شد و چون داور شام عمرو بن عاص آن فریبکار کهنه‌کار، داور عراق ابوموسی اشعری را فریب داد، این شکست زشت را ننگی بزرگ برای خویش دانستند؛ ولی برای جبران آن، به ننگ بزرگتری تن دادند و با بهانه تراشی‌های ابلهانه، از سپاه امام کناره‌گیری کردند و بدین ترتیب دسته بزرگی به نام «خوارج» در اسلام ظهور کرد.

گروهی که جهالت و نادانی آنان از سویی و نیرنگ و خدعه‌های معاویه از سوی دیگر، شکاف بین مسلمانان را عمیق‌تر کرد و آتش فتنه جنگ دیگری را به نام «جنگ نهروان» شعله‌ور ساخت.

۴ - ایجاد رعب و وحشت در قلمرو حکومت علوی

معاویه پس از بازگشت از جنگ صفین برای تضعیف موقعیت امام علیه السلام نقشه جدیدی طراحی کرد. وی با اعزام سپاهیان غارتگر و خونخوار خود به گوشه و کنار سرزمین‌های تحت حکومت امام علیه السلام، ناامنی و سببی را برای مسلمانان بی دفاع از عراق و یمن و حجاز به وجود آورد.

سپاهیان اعزامی معاویه که به سرزمین‌های بدون سرباز و نگهبان حمله می‌کردند و هرگاه در مقابل سپاهیان مسلح امام قرار می‌گرفتند، می‌گریختند، دستور داشتند تا در قلمرو حکومت امام علیه السلام بکشند، بسوزانند، غارت کنند و هر چه آبادی و آبادانی می‌دیدند آن را به ویرانه تبدیل نمایند!

افراد خونخوار مزدوری چون «بسر بن ارطاة»، «نعمان بن بشیر»، «سفیان بن عوف» و «عبدالله بن مسعده» مأموریت داشتند تا به فرمان معاویه، امنیت و آرامش را از سرزمین‌های اسلامی بگیرند و با این ترفند مردم را از حکومت آن حضرت مأیوس سازند.

در تمام این مدت امیر مؤمنان علیه السلام هر قدر مردم عراق و مخصوصاً کوفه را به دفاع از کیان اسلام و مسلمین دعوت می‌کرد، کمتر گوش شنوایی وجود داشت. هنگامی که «سفیان بن عوف» به شهر انبار حمله کرد و تعدادی از مردان و زنان بی گناه را بیرحمانه به قتل رساند، امام علیه السلام در واکنشی شدید نسبت به این اعمال وحشیانه به سربازان بی اراده خویش خطاب کرد و فرمود:

«أَلَا وَ إِنِّي قَدْ دَعَوْتُكُمْ إِلَى قِتَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَيْلًا وَ نَهَارًا وَ سِرًّا وَ إِعْلَانًا وَ قُلْتُ لَكُمْ: أُغْزَوْهُمْ قَبْلَ أَنْ يَغْزَوْكُمْ... فَتَوَاكَلْتُمْ وَ تَخَادَلْتُمْ حَتَّى شُنَّتْ عَلَيْكُمْ الْغَارَاتُ وَ مَلِكْتُ عَلَيْكُمْ الْأَوْطَانَ؛ آگاه باشید! من شب و روز، پنهان و آشکار، شما را به مبارزه با این گروه (معاویه و حاکمان شام) فراخواندم و گفتم پیش از آن که آنها با شما نبرد کنند؛ با آنها بجنگید... اما شما هر کدام، مسئولیت را به گردن دیگری افکندید، و دست از یاری هم برداشتید، تا آن که مورد هجوم پی در پی دشمن واقع شدید و سرزمین‌هایتان از دست رفت».^۱

«بُسر بن ارطاة» یکی از خونخوارترین فرستادگان معاویه بود. وی حتی به زنان و کودکان خردسال هم رحم نمی‌کرد.

ابوالفرج اصفهانی - مورخ مشهور - در کتاب اغانی می‌نویسد:

«معاویه، بُسر را بعد از داستان حکمیت به قلمرو حکومت امام علیه السلام فرستاد و به وی فرمان داد تا در شهرهای مختلف گردش کند و هر کس از شیعیان و یاران امام را یافت، بکشد و اموالشان را غارت کند و حتی به زنان و کودکانشان رحم نکند».^۲

وقتی که امیر مؤمنان علیه السلام قساوت‌ها و بی رحمی‌های این مرد را شنید با این عبارت وی را نفرین کرد:

«بارالها! از او دینش را بازستان و عقلش را قبل از مرگش زایل کن!».

۱. نهج البلاغه، خطبة ۲۷.

۲. الاغانی، ج ۱۵، ص ۴۵. و نیز مراجعه شود به: اسد الغابة، ج ۳، ص ۳۴۰.

دعای امام به اجابت رسید و او قبل از مرگش عقل خود را از دست داد و با نکبت و خواری طعم مرگ را چشید.^۱

با دقت در آن بخشی از کلمات امام در نهج البلاغه، که به سختی از بی انضباطی و سستی مردم کوفه می‌نالید و دردناک‌تر از آن، این که برای خویش طلب مرگ می‌کند؛ می‌یابیم که این کلمات بیشتر مربوط به همین دوره است که با توطئه‌های معاویه و عمّالش، ناامنی و غارتگری بخش‌های وسیعی از قلمرو حکومت امام علیه السلام را فرا گرفته بود.

در واقع، لشکر امام علیه السلام به این نتیجه رسیده بود که در صورت اجابت خواسته امام علیه السلام، طبق نظر آن حضرت، می‌بایست به تمام قید و بندهای اخلاقی و انسانی پایبند باشد. اگر پیروز شوند حق ندارند اموال کسی از افراد ظاهراً مسلمان را به غنیمت بگیرند و یا زن و فرزندانشان را به اسارت گیرند و یا آزادانه همه چیز را ویران کنند و غارت نمایند. تنها چیزی که جنگ برای آنها به ارمغان می‌آورد همان خطر مرگ بود، بدون آن که (به ظاهر) هیچ منفعت مادی برایشان داشته باشد. این بود که جز تعداد اندکی از یاران امام علیه السلام که دارای انگیزه الهی بودند کسی به فریادهای آن حضرت پاسخ نگفت.

در مقابل، مردم شام به طور کامل از معاویه اطاعت می‌کردند، زیرا آنان آزاد بودند هر کس را بکشند. دختران و زنان را اسیر کنند و هر مالی که به چنگشان می‌آید، برای خویش بگیرند. این آزادی مطلق، غرایز و امیال حیوانیشان را ارضا می‌کرد، لذا با دل و جان، گوش به فرمان معاویه بودند.

وقوع سه جنگ ویرانگر در کمتر از چهار سال، به علاوه ایجاد ناامنی و آشوب در اقصی نقاط سرزمین اسلامی آن روز، اشراف ناراضی را که می‌دیدند سفره آنان از همراهی با علی علیه السلام چرب و شیرین نمی‌شود، و با تیزی در یافته بودند که آینده از آن

۱. رجوع کنید به: پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۲، ص ۸۷ به بعد (ذیل خطبه ۲۵).

معاویه خواهد بود، برآن داشت تا پنهانی با معاویه وارد معامله شوند. این بود که با نامه‌های ذلت‌بار از حاتم بخشی‌های وی برخوردار شدند و معاویه نیز با استناد به آن نامه‌ها وانمود می‌کرد، مردم عراق از وی می‌خواهند تا برای سامان دادن به کارهایشان به آنجا رود.

دوران غربت قرآن و به حاشیه رانده شدن خاندان پیامبر ﷺ فرا رسیده بود؛ همه عوامل برای حاکمیت بلامنازع معاویه بر قلمرو اسلامی فراهم شده بود. تنها مانع بسیار مهم، شخص امیرمؤمنان علی علیه السلام بود که او نیز در صبح نوزدهم ماه مبارک رمضان سال چهارم هجری به دست یکی از دست‌پرورده‌شدگان سیاهکاری‌های معاویه ضربت شهادت نوشید و در شب بیست و یکم شبانه و پنهان، دفن شد. دفن غریبانه و مخفیانه این حاکم بزرگ اسلامی و الهی و پنهان ماندن قبر آن حضرت در سالهای طولانی حکایت از عمق جنایات معاویه و بنی‌امیه و غربت اسلام راستین و اهل بیت پیامبر علیهم السلام داشت.





شکل‌گیری توطئه‌ها در عصر امام مجتبیٰ علیه السلام

ششمین نکته‌ای که می‌تواند از ریشه‌های ماجرای کربلا شمرده شود، و بر زمینه‌سازی چنان حادثه‌ای تأثیرگذار باشد، توطئه‌هایی است که در عصر امام حسن علیه السلام اتفاق افتاد و سبب تقویت «جبهه‌اموی» شد. به عبارت دیگر: مجموعه‌ای از توطئه‌ها و حوادث که پی‌آمد بسیار شومی را به دنبال داشت و آن سلطه کامل معاویه بر همه بلاد اسلامی بود. فشرده این توطئه‌ها و حوادث از این قرار است:

۱- فریب خوردن برخی از فرماندهان لشکر امام حسن علیه السلام توسط معاویه

امام حسن علیه السلام پس از شهادت پدر بزرگوارش خطبه‌ای خواند و مردم را برای جنگ بر ضدّ یاغیان شامی بسیج کرد. آن حضرت «عبیدالله بن عبّاس» را به فرماندهی بخشی از لشکر خود منصوب ساخت و او را روانه جبهه نبرد کرد.

عبیدالله بن عبّاس کسی بود که دو فرزند خردسالش در زمان علی علیه السلام توسط «بسر بن اراطه» فرمانده خونریز معاویه به شهادت رسیدند.^۱

معاویه که از ماجرا مطلع شد، نامه‌ای خطاب به عبیدالله بن عبّاس نوشت و از او

۱. رجوع کنید به: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۴؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۸۳ و پیام

خواست تا دست از امام علیه السلام بردارد و به او ملحق شود و در مقابل این کار، یک میلیون درهم بگیرد و نصف آن را هم نقداً پرداخت کرد؛ عیدالله نیز فریب خورد و با جمعی از لشکریانش شبانه به معاویه پیوست و صبح گاهان لشکریان دیدند، بی فرمانده شده‌اند.^۱

۲ - تضعیف موقعیت امام علیه السلام توسط منافقان و عوامل معاویه

در همان حال که امام علیه السلام برای نبرد با معاویه آماده می‌شد و لشکر خود را به سمت جبهه نبرد روانه می‌ساخت، توسط گروهی از لشکریان خود مورد تعرض قرار گرفت؛ این حرکات موزیانه و مانند آن که بدون تردید بی ارتباط با عوامل نفوذی معاویه و دسیسه‌های او نبود، سبب تضعیف روحیه لشکر و پراکندگی آنان، و چنان که خواهد آمد در نهایت نیز منجر به صلح تحمیلی معاویه شد.

نفوذ عوامل معاویه در میان لشکر آن حضرت به قدری شدید شد که مورخان می‌نویسند: یک بار امام حسن علیه السلام توسط یکی از نیروهای خودی در حال نماز با خنجر مورد تعرض قرار گرفت^۲ و بار دیگر برخی از سپاهیان سجداده از زیرپای حضرت کشیدند.^۳

و گاه برخی از بزرگان لشکر امام علیه السلام به معاویه نامه نوشتند که حاضرند امام مجتبی علیه السلام را دست بسته تحویل دهند و یا او را به قتل برسانند.^۴

۱. ارشاد مفید، ص ۳۵۳؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۸؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۴ و مقاتل الطالبین، ص ۴۲.

۲. ارشاد مفید، ص ۳۵۲؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۸؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۴۱.

۳. ارشاد مفید، ص ۳۵۲؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۱؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۴۱.

۴. ارشاد مفید، ص ۳۵۳.

۳ - صلح تحمیلی

در حالی که معاویه برای نبرد بر ضد امام حسن علیه السلام آماده می‌شد و نیروهای گسترده‌ای را فراهم می‌ساخت؛ جمعی از یاران بی وفای امام علیه السلام به صراحت از ترک جنگ سخن می‌گفتند.

مورخ معروف اهل سنت، ابن اثیر در کتاب «اسد الغابة» نقل می‌کند که امام مجتبی علیه السلام برای مردم خطبه خواند و آنان را به جهاد و نبرد با معاویه و غارتگران شام دعوت کرد؛ و در عین حال از آنها سؤال فرمود: شما چه می‌خواهید؟ اگر آماده جهاد و شهادتید، دست به شمشیر برید و اگر زندگی و زنده ماندن را دوست دارید، با صراحت بگویید!

گروه زیادی در پاسخ امام علیه السلام فریاد زدند: «الْبَقِيَّةُ الْبَقِيَّةُ؛ ما زندگی و ماندن را می‌خواهیم!»^۱

در همین خطبه امام علیه السلام تفاوت روحیه مردم را در زمان شرکت آنها در جنگ صفین و روحیه آنان را در زمان خویش بیان کرده، می‌فرماید:

«وَكُنْتُمْ فِي مُنْتَدَبِكُمْ إِلَى صَفَيْنَ وَ دِينِكُمْ أَمَامَ دُنْيَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ الْيَوْمَ وَ

دُنْيَاكُمْ أَمَامَ دِينِكُمْ؛ آن روز که به سوی صفین رهسپار بودید، دین شما پیشوای

دنیاى شما بود؛ ولی امروز دنیاى شما پیشوای دین شماست. (بر اساس منافع دنیوی

حرکت می‌کنید و انگیزه دینی ندارید)»^۲.

به هر حال، در چنین شرایطی که امام احساس تنهایی می‌کرد و جز عده‌ای اندک از

اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و یاران خاص، حاضر به همراهی نبودند، آن حضرت با

۱. اسد الغابة، ج ۲، ص ۱۳ - ۱۴. همین خطبه در بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۱ - ۲۲ نیز با اندک تفاوتی

آمده است و نقل شده است که مردم در پاسخ گفتند: «الْبَقِيَّةُ وَالْحَيَاةُ؛ یعنی ما بقا و زندگی را می‌خواهیم (نه جنگ و شهادت)».

۲. اسد الغابة، ج ۲، ص ۱۳.

معاویه صلح کرد.^۱

شیخ مفید در ارشاد می نویسد: «امام علیه السلام چاره‌ای جز صلح نداشت، چراکه یاران او نسبت به جایگاه امام بصیرت کافی نداشتند و سیاست‌های او را به فساد و تباهی می‌کشاندند و به وعده‌های خویش وفا نمی‌کردند و بسیاری از آنان، ریختن خون آن حضرت را مباح می‌شمردند و آماده تسلیم امام علیه السلام به دشمنانش بودند و از سویی دیگر، پسر عمویش نیز وی را تنها گذاشت و به دشمن پیوست (و در یک جمله) بسیاری از آنان به زندگی زودگذر دنیا علاقمند بودند و نسبت به آخرت و پاداش اخروی بی‌رغبت: (وَ مِثْلُ الْجُمُهورِ مِنْهُمْ إِلَى الْعَاجِلَةِ، وَ زُهدُهُمْ فِي الْأَجَلَةِ).^۲

در واقع، امام علیه السلام یا باید به جنگی روی می‌آورد که امیدی به پیروزی در آن نبود، اهل بیت و اصحاب خاص خویش را در حالی به کشتن می‌داد، که نتیجه‌ای برای اسلام نداشت؛ زیرا معاویه با فریبکاریهایش مسئولیت جنگ را به عهده امام می‌انداخت و مردم نیز تحت تأثیر ظواهر فریبنده معاویه قرار داشتند.

و یا آن‌که برای حفظ مصالح اسلام، صلح کند تا پرده‌های فریب را از چهره معاویه کنار بزند؛ باطن حکومت اموی را برای مردم آشکار سازد و عدم پایبندی آنها را به تعهدات دینی و سنت نبوی صلی الله علیه و آله به اثبات رساند.

امام مجتبی علیه السلام پس از هفت ماه خلافت^۳، بر اثر توطئه‌های معاویه و بی‌وفایی و ضعف یاران، زمامداری را طبق صلح‌نامه‌ای به معاویه واگذار کرد، تا هدف دوم محقق شود.

۱. در تاریخ آمده است: «فَلَمَّا أَفْرَدُوهُ أَمْضَى الصُّلْحِ؛ هنگامی که آن حضرت را تنها گذاشتند، صلح را پذیرفت». (اسد الغابة، ج ۲، ص ۱۴).

در تاریخ یعقوبی نیز آمده است: «فَلَمَّا رَأَى الْحَسَنُ أَنَّ لِقْوَهُ بِهِ وَ أَنَّ أَصْحَابَهُ قَدْ أَفْتَرَوْا عَنْهُ فَلَمْ يَقُومُوا لَهُ، صَالِحٌ مُعَاوِيَةَ؛ هنگامی که امام حسن علیه السلام مشاهده کرد نیرویی برای او نمانده و یارانش از او فاصله گرفتند و همراهی نکردند، با معاویه صلح کرد». (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۵).

۲. ارشاد مفید، ص ۳۵۴.

۳. اسد الغابة، ج ۲، ص ۱۳؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۳، ص ۲۶۱.

سرانجام توطئه‌های دشمنان و ضعف یاران امام عَلَيْهِ السَّلَامُ و نفوذ منافقین در سپاه اسلام موجب صلح آن حضرت و واگذاری امور به معاویه شد و با قدرت یافتن معاویه و خلافت رسمی وی، جبههٔ اموی به قدرتی همه جانبه تبدیل شد و از آن پس، بازگشت به عصر جاهلیت و برانداختن ارزش‌های الهی و سنت نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به طور بنیانی سرعت گرفت و گسترش یافت.

در فصل بعد خلافاکاری‌های معاویه و مبارزهٔ او را با تعلیمات اسلام پی‌گیری خواهیم کرد.





دوران خلافت معاویه

دوران بیست ساله خلافت معاویه^۱ را می‌توان از مهمترین عوامل زمینه‌ساز ماجرای کربلا دانست. در این دوران حوادثی اتفاق افتاد که مقدمات پدید آمدن ماجرای کربلا را فراهم ساخت.

در واقع، این دوران از دو زاویه به فرایند حادثه کربلا کمک کرد: از یک سو، ستم‌ها، قتل‌ها و غارت‌ها، بدعت‌ها و دین‌ستیزی‌های معاویه، شکل‌گیری ماجرای عاشورای سال ۶۱ هجری را برای امویان و انتقام آنان از اسلام آسان می‌کرد و از سوی دیگر حوادث دوران او، به ویژه زمینه‌سازی برای خلافت فرزند فاسدش یزید، عکس‌العمل شدیدی را از سوی مسلمانان به ویژه اهل بیت رسول خدا ﷺ به رهبری امام حسین علیه السلام به همراه داشت.

این عکس‌العمل‌ها با شروع خلافت یزید و اصرار او برای بیعت گرفتن از همه مسلمانین و رسمیت بخشیدن به همه خلاف‌کاری‌هایش شدیدتر شد؛ تا آن‌جا که - در پی یک سلسله حوادث - به عاشورای سال ۶۱ منتهی گردید.

خلاف‌کاری‌ها، بدعت‌ها و حوادث سخت و دردناک دوران معاویه فراوان است که عمده آن‌ها به طور فشرده به شرح زیر است:

۱. معاویه بن ابی سفیان بن حرب بن امیه بن عبد شمس.

۱ - نقض صلحنامه امام مجتبیٰ علیه السلام

همان‌گونه که در بخش گذشته آمد، امام حسن علیه السلام به سبب شرایط دشوار، به صلح با معاویه تن داد، و از وی برای امور زیر پیمان گرفت:

«در قنوت نمازها امیرمؤمنان علیه السلام را سب ننماید! و متعرض شیعیان نشود، امنیت آنها را تأمین کند و حقوق هر صاحب حقی را به وی بدهد».

معاویه نیز همه این موارد را پذیرفت و بر انجام آن تعهد بست و سوگند یاد کرد؛ ولی پس از امضای صلح نامه وقتی روز جمعه وارد «نخيله» (منز لگامی نزدیک کوفه) شد، پس از نماز، خطبه‌ای برای مردم خواند و چنین گفت:

«إِنِّي وَاللَّهِ مَا قَاتَلْتُكُمْ لِيُصَلُّوا وَ لَا لِتَصُومُوا، وَ لَا لِتَحِجُّوا وَ لَا لِتَزُكُّوا، إِنَّكُمْ لَتَفْعَلُونَ ذَلِكَ، وَ لِكَيْ قَاتَلْتُكُمْ لِأَتَأَمَّرَ عَلَيْكُمْ!... أَلَا وَ إِنِّي كُنْتُ مُنِيَّتُ الْحَسَنِ أَشْيَاءَ، وَ أَعْطَيْتُهُ أَشْيَاءَ، وَ جَمِيعَهَا تَحْتَ قَدَمِي لَا أُنْفِي بِشَيْءٍ مِنْهَا لَهُ؛ به خدا سوگند! من برای این با شما نجنگیدم که نماز بگذارید و روزه بگیرید و حج به جا آورید و زکات دهید! این امور را خودتان انجام می‌دهید! هدف من از پیکار با شما این بود که بر شما فرمانروایی کنم (و به قدرت دست یابم). آگاه باشید! من در (صلح نامه) اموری را به حسن علیه السلام وعده دادم و تعهداتی کردم، اما (بدانید) همه آن پیمان‌ها و تعهدات را زیر پا انداخته و به هیچکدام از آنها وفا نخواهم کرد!».

پس از آن داخل کوفه شد و از مردم بیعت گرفت، و آنگاه خطبه‌ای برای مردم خواند و نسبت به امیرمؤمنان علی علیه السلام و همچنین امام حسن علیه السلام بدگویی کرد.^۱

بدین صورت، معاویه در قدم اول حاکمیت خویش، نخست هدف خود را از آن همه تلاش‌ها و کشتارها به صراحت بیان کرد. او هرگز مانند یک فرمانده مسلمان

۱ . ارشاد مفید، ص ۳۵۵. همچنین رجوع کنید به: مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۸، و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۴۶. بخشی از این خطبه در مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۵، ص ۴۳ و سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۰۴ نیز آمده است.

برای خدا (فی سبیل الله) نجنگید و رسیدن به فرمانروایی را انگیزه خویش قرار داد و همچنین با صراحت از پیمان شکنی و نادیده انگاشتن پیمان نامه صلح سخن گفت؛ در حالی که وفای به عهد و پیمان حداقل چیزی است که از یک مسلمان انتظار می‌رود. او با ناسزاگویی به امیر مؤمنان علیه السلام - پرچمدار توحید و عدالت - و به امام حسن علیه السلام که از اهل بیت رسول خداست و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وی و برادرش را «سرور جوانان اهل بهشت» نامید، همه اصول اولیه پیمان‌های اخلاقی، دینی و انسانی را زیر پا گذاشت و باطن خویش را برای مردم آشکار ساخت.

۲ - نصب منافقان در پست‌های حساس

طبیعت حکومت معاویه اقتضا می‌کند که برای پیشبرد مقاصد نامشروع خود از افراد فاسد استفاده کند. این امر موجب می‌شد تا هر چه سریع‌تر مردم از تعالیم عادلانه و حیات بخش اسلام فاصله گرفته و حکومت جبّار وی نیز به اهداف خویش نزدیک‌تر گردد و صدای مخالفان را در گلو خفه سازد.

حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام در یک پیش‌بینی شگفت‌آور از این واقعه خبر داد:

«وَلَكِنِّي أَسَى أَنْ يَلِيَ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ سَهَّاءُهَا وَفُجَّارُهَا فَيَتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ

دُولًا وَ عِبَادَهُ حَوْلًا وَ الصَّالِحِينَ حَرْبًا وَ الْفَاسِقِينَ حِزْبًا؛ من از این اندوهناکم که

سرپرستی حکومت این امت به دست این بی‌خردان و نابکاران (بنی‌امیه) افتد. بیت

المال را به غارت ببرند، آزادی بندگان خدا را سلب کنند و آنها را برده خویش سازند.

با صالحان نبرد کنند و فاسقان را همدستان خود قرار دهند».^۱

این عبارت کوتاه و پر معنای امیر مؤمنان علیه السلام می‌رساند که حضور افراد فاسد

و تبه‌کار در پایگاه‌های اصلی یک حکومت، بیانگر فساد و انحراف آن نظام و

حکومت است، چنانچه حضور مردان صالح و درست‌کار در دستگاه حکومت، نشانه

سلامت و درستی آن است.

به تصریح مورخان، تقریباً در هیچ یک از سرزمین‌های تحت امر اموی حتی یک فرد صالح و امین در رأس امور قرار نداشت. در واقع کارگزاران اصلی حکومت معاویه، انسان‌های طمّاع و هوس‌رانی بودند که به طمع رسیدن به آمال شیطانی و اغراض مادی، تن به این کار داده بودند.

ناگفته پیداست به کارگیری افراد منحرف و مفسد که علناً تظاهر به فسق و فجور می‌کردند تا چه میزان می‌توانست به عادی‌سازی منکرات در جامعه منجر شده و ارزش‌های معنوی جامعه را به خطر اندازد.

دستگاه عریض و طویل حکومتی معاویه توسط افرادی اداره می‌شد که تمام هوش و ذکاوت خویش را جهت آباد کردن دنیای نامشروع خود به کار گرفته بودند. دنیاپرستان و هوس‌بازانی چون «عمر و بن عاص»، «مغیره بن شعبه» و «زیاد بن ابیه» که از مشهورترین حيله‌گران عرب محسوب می‌شدند^۱، به طمع ریاست و مقام در دام‌های فریب و نیرنگ معاویه گرفتار آمده بودند، دینشان را دادند و در مقابل، حکومت بخشی از سرزمین اسلامی را به تناسب ظرفیت و حساسیت، از آن خود کردند. در واقع معاویه با توجه به شناختی که از روحیات مردم هر منطقه داشت بازیگرکی و شیطنت خاص، یکی از این کارگزاران توطئه‌پرداز خویش را بر آن سامان می‌گماشت و بدین ترتیب چهره جامعه دینی را به طور کلی تغییر داد و بذر فساد و تباهی و بی‌دینی را در اطراف و اکناف جهان اسلام پاشید.

مصر را مادام‌العمر در اختیار «عمر و عاص» یعنی عقل منفصل خود قرار داد؛ عراق را به ستمگری خون‌آشام چون «زیاد» و مدینه و حجاز را به کینه‌توزی چون «مروان»

۱. از شعبی نقل شده است: «إِنَّ دُهَاهَةَ الْعَرَبِ أَرْبَعَةٌ: مُعَاوِيَةُ وَ ابْنُ الْعَاصِ وَالْمُعْتَبِرَةُ وَ زِيَادٌ؛ زیرا که جهان عرب چهارتن بودند، معاویه، عمر و عاص، مغیره و زیاد». الذریعة، ج ۱، ص ۳۵۰ و مختصر تاریخ دمشق، ج ۹، ص ۸۰.

سپرد،^۱ و جز این‌ها از چهره‌های سفاک و خونریزی چون ضحاک بن قیس، سعید بن عاص، بسر بن ارطاة و دیگران برای سرکوب و اختناق استفاده کرد و هرگاه خطری را احساس می‌کرد با سرعت به تعویضی حساب شده دست می‌زد.

هنگامی که «عبدالله» - فرزند عمرو بن عاص - از طرف معاویه به حکومت کوفه منصوب شد، مغیره بن شعبه به معاویه گفت: «کوفه را به عبدالله و مصر را به پدرش «عمرو عاص» داده‌ای و خود را در میان دو آرواره شیر قرار داده‌ای!!». معاویه با شنیدن این سخن بلافاصله «عبدالله» را عزل و «مغیره بن شعبه» را به جای وی منصوب کرد.^۲

در این قسمت به طور اجمال ضمن معرفی برخی از کارگزاران اصلی حکومت معاویه، گوشه‌هایی از زندگانی ننگین و جنایت بارشان را بازگو می‌کنیم.

عمرو بن عاص (والی مصر)

«عمرو عاص» تقریباً سی و چهار سال، قبل از بعثت پیامبر اسلام ﷺ متولد شد. پدرش «عاص بن وائل» از دشمنان سرسخت اسلام بود که قرآن مجید در نکوهش او می‌فرماید: «**إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ**»؛ دشمن تو بریده نسل و بی عقب است.^۳ مادرش - طبق نقل مورخان - بدنام‌ترین زن در «مکه» بود. به گونه‌ای که وقتی که «عمرو» متولد شد، پنج نفر مدعی پدری او بودند، ولی مادرش ترجیح داد که او را فرزند «عاص» بشمرد. چرا که هم شباهتش به او بیشتر بود و هم «عاص» بیشتر از دیگران به او کمک مالی می‌کرد.

ولی ابوسفیان، همواره می‌گفت: من تردید ندارم که «عمرو» فرزند من است و از

۱. در ارتباط با معرفی مروان و فساد و گمراهی‌اش سابقاً بحث شد.

۲. تجارب الامم، ج ۲، ص ۷.

۳. کوثر، آیه ۳. طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۱۳۳؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۶، ص ۱۱۸ و الغدير، ج ۲،

ص ۱۲۰ به بعد.

نطفة من منعقد شده است.^۱

«عمر و بن عاص» در مکه از دشمنان سرسخت پیامبر اسلام بود.

هنگامی که جمعی از مسلمانان مکه بر اثر فشار شدید مشرکان قریش به «حبشه» مهاجرت کردند، وی از طرف بت پرستان با شخص دیگری به نام «عمار» مأموریت یافت به حبشه برود و اگر بتواند «جعفر بن ابی طالب» رئیس مهاجران را به قتل برساند و یا حکومت حبشه را بر ضد آنها بشوراند.

ولی به اعتقاد بعضی از مورخان، هنگامی که پیشنهاد قتل «جعفر» را به نجاشی دادند «نجاشی» سخت برآشفته و به آنها هشدار داد. «عمر و» که چنین انتظاری نداشت، اظهار کرد: «من نمی دانستم محمد ﷺ چنین مقامی دارد، هم اکنون مسلمان می شوم»، و با این گفته به ظاهر مسلمان شد.^۲

مرحوم «علامه امینی» در شرح حال «عمر و بن عاص» می گوید:

«ما هیچ تردیدی نداریم که او هرگز اسلام و ایمان را نپذیرفته بود، بلکه هنگامی که در حبشه خبرهای تازه ای از پیشرفت پیامبر ﷺ در حجاز به گوش او رسید و از سوی دیگر حمایت صریح «نجاشی» را نسبت به مسلمانان حبشه مشاهده کرد، به ظاهر اسلام آورد و هنگامی که به حجاز بازگشت منافقانه در میان مسلمانان می زیست».^۳

سالها بدین گونه سپری شد تا هنگامی که در عهد «عمر بن خطاب» تمام شامات در اختیار معاویه قرار گرفت. «عمر و عاص» مأمور فتح مصر شد و پس از فتح آن منطقه، تا چهار سال از دوران عثمان والی مصر بود، ولی پس از آن بین «عمر و» و «عثمان» اختلافاتی پیش آمد و از حکومت مصر معزول شد و با خانواده اش به «فلسطین» منتقل گشت.

۱. ربیع الابرار، زمخشری، به نقل از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۲۸۳ و الغدیر، ج ۲، ص ۱۲۳.

۲. مراجعه شود به: الغدیر، ج ۲، ص ۱۲۶.

۳. الغدیر، ج ۲، ص ۱۲۶.

هنگامی که «معاویه» در شام بر ضد امیرمؤمنان علیه السلام شورش کرد، از «عمر و عاص» دعوت به همکاری نمود، او پس از تأمل و مشورت با نزدیکانش، سرانجام دعوت معاویه را به شرط واگذاری حکومت مصر پذیرفت^۱ و گفت:

مُعَاوِيَ لَا أُعْطِيكَ دِينِي وَ لَمْ أَنْلِ بِهِ مِنْكَ دُنْيَا فَاَنْظُرُنْ كَيْفَ تَصْنَعُ

«ای معاویه! دینم را به تو نمی‌دهم که در مقابل آن به دنیا هم نرسم، بنگر که چه باید

بکنی؟!». ^۲

حضرت علی علیه السلام طی سخنانی به همین نکته اشاره کرده، می‌فرماید:

«إِنَّهُ لَمْ يُبَايِعْ مُعَاوِيَةَ حَتَّى شَرَطَ أَنْ يُؤْتِيَهُ أُتَيْتَهُ وَ يَرُضَخَ لَهُ عَلَى تَرْكِ الدِّينِ رَضِيحَةً؛ او حاضر نشد با معاویه بیعت کند، مگر این‌که عطیه و پاداشی از او بگیرد (و حکومت مصر را برای او تضمین نماید) و در مقابل از دست دادن دینش، رشوه اندکی دریافت نماید!». ^۳

و نیز در نامه‌ای به عمرو عاص فرمود:

«إِنَّكَ قَدْ جَعَلْتَ دِينَكَ تَبَعًا لِدُنْيَا أَمْرِي ظَاهِرٌ غَيْبُهُ... فَادَّهَبَتْ دُنْيَاكَ وَ أُخْرَتَكَ؛ تو دین خود را برای دنیای کسی (معاویه) فروختی که گمراهی وی آشکار است ... هم دنیا را از دست دادی و هم آخرت را!». ^۴

آری «عمرو» در دام فریبنده دنیاطلبی گرفتار شد، و پس از آن تمام قدرت فکری خویش را در شیطنت به کار گرفت. یکی از معروفترین نقشه‌های شیطنانی او، داستان سرنیزه کردن قرآن‌هاست که در جنگ «صفین» هنگامی که لشکر «معاویه» در آستانه شکست قرار گرفت، او با یک نیرنگ عجیب، لشکر او را از شکست حتمی نجات

۱ . مراجعه شود به: الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۸۲ و الغدير، ج ۲، ص ۱۴۰-۱۴۲.

۲ . شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحديد، ج ۲، ص ۶۵ و الغدير، ج ۲، ص ۱۴۳ به نقل از عيون الاخبار ابن‌قتيبة، ج ۱، ص ۱۸۱.

۳ . نهج البلاغه، خطبة ۸۴. رجوع شود به: پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۴۶۱ به بعد.

۴ . نهج البلاغه، نامه ۳۹.

داد؛ دستور داد قرآن‌ها را بر سر نیزه کنند و بگویند ما همه پیرو قرآنیم و باید به حکمیت قرآن، تن در دهیم و دست از جنگ بکشیم.

این نیرنگ چنان در گروهی از ساده لوحان از لشکر امیر مؤمنان علی علیه السلام مؤثر افتاد که به طور کلی سرنوشت جنگ را تغییر داد.

«معاویه» به پاس جنایات بی‌شمار و طرّاری‌های این وزیر حيله‌گرش، مصر را مادام‌العمر به وی بخشید.

ولی عجب! که حکومت سراسر نیرنگ و فریب این جرثومهٔ فساد دوام چندانی نداشت. چند صباحی نگذشته بود که با پیدا شدن آثار و نشانی‌های مرگ، لرزه بر اندامش افتاد و با حسرت و پشیمانی فراوان در کام مرگ فرو رفت.

به گفتهٔ «یعقوبی» مورّخ معروف، هنگامی که مرگ او فرا رسید، به فرزندش گفت: ای کاش پدرت در غزوهٔ «ذات السلاسل» (در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله) مرده بود! من کارهایی انجام دادم که نمی‌دانم در نزد خداوند چه پاسخی برای آنها دارم. آن‌گاه نگاهی به اموال بی‌شمار خود کرد و گفت: ای کاش به جای اینها، مدفوع شتری بود، ای کاش سی سال قبل مرده بودم! دنیای معاویه را اصلاح کردم و دین خودم را بر باد دادم! دنیا را مقدم داشتم و آخرت را رها نمودم، از دیدن راه راست و سعادت نابینا شدم، تا مرگم فرا رسید. گویا می‌بینم که معاویه اموال مرا می‌برد و با شما بدرفتاری خواهد کرد.

یعقوبی می‌افزاید: هنگامی که «عمر و عاص» مرد، معاویه اموالش را مصادره کرد، و این اولین مصادرهٔ اموالی بود که توسط معاویه نسبت به اطرفانش انجام پذیرفت.^۱

زیاد بن ابیه (والی بصره و کوفه)

وی در آغاز از خطر سازترین و ناسازگارترین دشمنان برای معاویه به حساب می‌آمد. مادرش - سمیه - از جمله زنانی بود که معروف است بالای خانه‌اش در

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۲. مراجعه شود به: پیام امام، ج ۳، ص ۴۶۱-۴۷۶.

جاهلیت پرچم سرخی که خاصّ زنان بدکار بود برافراشته بود و از آنجا که کنیز حرث بود، وی را به ازدواج غلام رومی‌اش - عبید - در آورده بود. هنگامی که «زیاد» متولد شد به درستی مشخص نبود پدر واقعی او کیست، به همین جهت با این که به حسب ظاهر، پدرش عبید - غلامی رومی - بود، وی را «زیاد ابن ابیه» (زیاد فرزند پدرش!) می‌نامیدند.

ولی تیزهوشی و سخنوری و بی‌باکی «زیاد» وی را زبانزد خاص و عام کرده بود و رفته رفته به فرد سرشناسی تبدیل شده بود تا جایی که بعدها در دوران حکومت امام امیرمؤمنان علیه السلام از طرف آن حضرت به حکومت سرزمین پهناور فارس منصوب شد، شاید به این منظور که جذب دستگاه معاویه نشود.

ولی بارها از طرف معاویه مورد تهدید یا تطمیع قرار گرفت، اما زیاد در مقابل وی مقاومت کرد، حتی پس از صلح امام حسن علیه السلام با این که تمام سرزمین‌های اسلامی به زیر فرمان معاویه قرار گرفت، تنها قسمت باقیمانده، فارس بود که همچنان زیر نفوذ حکومت اموی نرفت.

معاویه با طرح نقشه‌ای عجیب «مغیره بن شعبه» - دوست دیرین زیاد - را نزد وی فرستاد تا از طریق پیشنهاد «برادر خلیفه بودن!» وی را به گردن نهادن در برابر حکومت اموی وادار نماید.

نقشه معاویه کارگر افتاد. زیاد با خود اندیشید در این صورت (برادر معاویه شدن) به یکی از قدرتمندترین مردان عرب تبدیل شده و از این پس، پدرش نه یک غلام رومی گمنام، که ابوسفیان رئیس قبیله قریش خواهد بود و دیگر از رنج بردگی و حقارت و غیر عرب بودن نژادش رهایی خواهد یافت^۱، این بود که مغلوب این توطئه شد و به سوی دمشق رهسپار گردید.

۱. چنانچه گذشت زیاد فرزند «عبید» غلام رومی «حرث» شمرده می‌شد. مراجعه شود به کامل ابن اثیر،

بدین ترتیب، وی در دام هزار رنگ معاویه گرفتار آمد و یکی از کارگزاران حکومت اموی گردید و سالیان دراز تمام قدرت خود را صرف تحکیم پایه‌های سلطنت ننگین معاویه نمود.

ابن اثیر - مورّخ مشهور - می‌نویسد:

«قضیهٔ ملحق ساختن زیاد به ابوسفیان، اولین حکمی بود که به صورت علنی بر

خلاف شریعت مقدّس اسلام اعلام گردید. رسول خدا ﷺ فرموده بود:

«أَلَوْلَدُ لِلْفَرَّاشِ وَ لِلْغَاهِرِ الْحَجْرُ؛ فرزند به همسر ملحق می‌شود و سهم زناکار

سنگ‌سار شدن است».^۱

در واقع «زیاد» با این کار، ننگ زنازادگی خویش را می‌خرید. شیخ محمد عبده از

«احمد عباس صالح» نقل می‌کند که وی پس از اظهار شگفتی از ماجرای الحاق زیاد به

ابوسفیان می‌گوید:

«شگفت آورتر آن که شهادت به رابطهٔ نامشروع «ابوسفیان» با «سمیه»، که زنی

شوهردار بود، در یک مجلس علنی و رسمی صورت گرفت و زیاد هم از آن احساس

شرمندگی نکرد، چرا که وی - میان امتیاز برادری با خلیفه! و رسوایی و ننگ زنازادگی

- برادری را پذیرفت تا از منافع آن بهره‌مند شود».^۲

این اتّفاق در دنیای اسلام به شدّت بازتاب منفی پیدا کرد، و شاعران زبردست

عرب با سرودن اشعاری تند و هجوآمیز، از آن به عنوان ننگی بزرگ بر دامن بنی‌امیه

یاد کردند.^۳

۱. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۴۴، حوادث سال ۴۴ و مراجعه شود به: نقش عایشه در تاریخ اسلام، قسمت سوم، ص ۱۵۰ به بعد.

۲. شرح نهج البلاغه عبده، ذیل نامهٔ ۴۴.

۳. برای آگاهی بیشتر از شرح حال زیاد مراجعه شود به: مختصر تاریخ دمشق، ج ۹، ص ۷۵ به بعد؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۸؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۴۱ به بعد، (حوادث سال ۴۴ و ۴۵ هجری)؛

پس از این حادثه، برگ دیگری از زندگی «زیاد» ورق خورد و وی که تا دیروز دشمن سرسخت معاویه بود برای تحکیم حکومت معاویه به خونخوارترین چهره تاریخ مبدل شده بود. فردی که شنیدن نام وی، وحشت و مصیبت را برای مردم به ارمغان می‌آورد.

ابن ابی الحدید - دانشمند مشهور معتزلی - در شرح نهج البلاغه‌اش می‌نویسد: «معاویه، حکومت کوفه و بصره را به «زیاد بن ابیه» سپرد و او شیعیان علی علیه السلام را از زیر هر سنگ و کلوخ بیرون می‌کشید و به قتل می‌رسانید».^۱

به جرأت می‌توان ادعا کرد، یکی از عواملی که موجب شد تا کوفیان با ورود «عبیدالله بن زیاد» به کوفه، با سرعتی شگفت‌آور از حمایت «مسلم بن عقیل» دست بکشند، همین ترس و وحشتی بود که پدر سنگ دل و بی رحمش - زیاد - در دل کوفیان ایجاد کرده بود.

این بود چهره واقعی یکی دیگر از زمینه‌سازان حادثه دلخراش کربلا.

مغیره بن شعبه (والی کوفه)

«مغیره» بنا به تصریح مورخان، یکی از مشهورترین حيله‌گران جهان عرب بود^۲ و بیشتر عمر خویش را در فسق و فجور سپری کرده است.^۳

ابن ابی الحدید از استادش - مدائنی - نقل می‌کند که «مغیره» در دوران جاهلیت از زناکارترین مردم بوده است و این عمل زشت را در عهد عمر، زمانی که والی بصره بود، نیز مرتکب شد.^۴

→ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۶۳ به بعد؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۹، ص ۲۱۶-۲۲۷؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۵-۲۶ و الغدیر، ج ۱۰، ص ۲۱۶-۲۲۷.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۱، ص ۴۴؛ مراجعه شود به: الغدیر، ج ۱۱، ص ۳۸.

۲. مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۵، ص ۱۷۴.

۳. مراجعه شود به: شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۱۰، ذیل حکمت ۴۱۳.

۴. همان مدرک، ج ۱۲، ص ۲۳۹.

وی با این که تقریباً هفت سال قبل از بعثت متولد شده بود ولی تا اندکی پیش از صلح حدیبیه (سال ششم هجری) مشرک باقی مانده بود. پس از آن نیز، بعد از آن که به قتل و کشتار بی رحمانه‌ای دست زده بود، به مدینه پناه آورد و جان خود را به حسب ظاهر با اسلام آوردن حفظ کرد، ولی مورد استقبال پیامبر ﷺ و مسلمانان قرار نگرفت.^۱

«ابن ابی الحدید» در این باره می‌نویسد:

«وَكَانَ إِسْلَامُ الْمُغِيرَةِ مِنْ غَيْرِ اعْتِقَادٍ صَحِيحٍ وَلَا إِنَابَةٍ وَ نَبِيَّةٍ جَمِيلَةٍ؛ اسلام

آوردن مغیره از روی اعتقاد صحیح و با نیت صادق نبوده است».^۲

بررسی زندگی سراسر نکبت بار مغیره خود بهترین گواه است که وی هرگز طعم ایمان را نچشیده بود.

در حافظه تاریخ هیچ نقطه روشنی از زندگی وی در محضر پیامبر ﷺ ثبت نشده است، ولی پس از ارتحال پیامبر عظیم الشان ﷺ به سختی در تحکیم حکومت خلفا کوشید، تا جایی که در حادثه یورش به خانه حضرت زهرا علیها السلام و به آتش کشیدن آن، حضوری چشمگیر داشت.

امام حسن مجتبی علیه السلام در حضور معاویه و سران نابکار بنی امیه در خطابی به مغیره فرمود:

«أَنْتَ ضَرَبْتَ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَتَّى أَدْمَيْتَهَا وَ أَلَقْتَ مَا فِي بَطْنِهَا؛

تو همان کسی هستی که حضرت فاطمه علیها السلام دختر پیامبر خدا را چنان زدی که بدنش

خونین شد و فرزندی را که در رحم داشت، سقط کرد».^۳

وی در زمان خلافت «عمر» به عنوان والی بصره برگزیده شد، ولی پس از مدتی به

۱. مراجعه شود به: مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۵، ص ۱۵۷-۱۵۸ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۸، ذیل حکمت ۴۱۳.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۸، ذیل حکمت ۴۱۳.

۳. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۸۳ و احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۴۰.

جرم زناى محصنه از حکومت آنجا معزول گشت، ولى خليفه، اجراى حد الهى يا حداقل تعزير را نسبت به وى مصلحت ندانست،^۱ بلکه به عکس پس از مدتی او را به حکومت کوفه منصوب کرد؛ ولى این لکۀ ننگ از دامنش پاک نشد.

«ابن ابى الحديد» در این باره می‌نویسد:

«وَ كَانَ عَلِيٌّ بَعْدَ ذَلِكَ يَقُولُ: إِنَّ ظَفَرْتُ بِالْمَغِيرَةِ لَأَتَّبِعْتَهُ الْحِجَارَةَ؛ حضرت

علی عليه السلام می‌فرمود: اگر من بر مغیره دست یابم او را سنگ‌سار می‌کنم».^۲

امام حسن مجتبی عليه السلام در خطابش به «مغیره» در حضور معاویه و جمعی دیگر

فرمود:

«أَنْتَ الزَّانِي قَدْ وَجَبَ عَلَيْكَ الرَّجْمُ؛ تو همان زناکاری هستی که مستحق

سنگ‌سار شدن می‌باشی».^۳

در دوران معاویه، «مغیره» از جایگاه ویژه‌ای برخوردار شد و مدّت‌ها ولایت کوفه و اطراف آن را به عهده داشت و هرگز از سب و لعن علی عليه السلام در خطبه‌های نماز جمعه و در حضور جمع، چشم‌پوشی نمی‌کرد.

یکی از مصیبت‌بارترین جنایات مغیره به جوش آوردن دیک طمع معاویه نسبت به طرح ولایت عهدی یزید بوده است که اول بار توسط وى به معاویه پیشنهاد داده شد و بنا به گفته خودش: «پای معاویه را در رکابی قرار داده‌ام که جولانگاهش بر امت محمد صلی الله علیه و آله بسیار طولانی است و رشته کار این امت را چنان از هم گسستم که دیگر قابل جمع کردن نیست».^۴

۱. مراجعه شود به: مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۵، ص ۱۶۵-۱۶۹؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۴۴۸؛ شرح

نهج البلاغه ابن ابی الحديد، ج ۱۲، ص ۲۳۸؛ و ج ۲۰، ص ۸ به بعد.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، ج ۱۲، ص ۲۳۸.

۳. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۸۳ و احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۴۰.

۴. «لَقَدْ وَضَعْتُ رِجْلَ مُعَاوِيَةَ فِي عِزِّ بَعِيدِ الْغَايَةِ عَلَى أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ وَ فَتَقْتُ عَلَيْهِمْ فَتْقًا لَا يُرْتَقُ أَبَدًا» کامل

ابن اثیر، ج ۳، ص ۵۰۴، حوادث سال ۵۶.

«مغیره» در طول حکومت خویش در کوفه جنایات بی شماری را مرتکب شد و مطابق میل و تأکید معاویه از شکنجه و آزار شیعیان و هواداران امیرمؤمنان علیه السلام لحظه‌ای کوتاه نیامد و در مقابل اعتراض «حُجر بن عدی» - مجاهد نستوهی که در راه دفاع از حریم ولایت به شهادت رسید - گفته بود:

«ای حُجر! در سرزمینی که من والی آن هستم آشوب به پا می‌کنی؟! اَتَّقِ السُّلْطَانَ،

اَتَّقِ غَضَبَهُ وَ سَطْوَتَهُ؛ از سلطان بترس، از خشم و قدرت او بپرهیز».^۱

ولی «حُجر» علی‌رغم این تهدیدها در دفاع از مکتب اهل بیت علیهم السلام از پای ننشست و سرانجام در همین راه شربت شهادت نوشید.

سمرة بن جندب (جانشین زیاد در بصره)

با این که معاویه، نسبت به فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله - امام حسن و امام حسین علیهم السلام - و نیز نسبت به صدها صحابی با سابقه، کمترین توجهی نداشت، بلکه موجبات آزار و قتل آنان را فراهم می‌ساخت، در عین حال برای آن‌که گفتار و کردارش به نوعی مورد قبول عامه و پذیرش مردم قرار گیرد؛ مجبور بود برای توجیه کارهای خود به استخدام افراد دنیاپرستی تن دهد که عنوان صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله را با خود یدک می‌کشیدند، تا بتواند با دامن زدن به این تفکر که صحابی پیامبر بودن مساوی با حق گفتن و حق بودن است، خلاف‌کاری‌های خویش را توجیه نماید.

در همین راستا معاویه، افرادی چون «ابوهریره» و یا حتی کسانی مثل «سمرة بن جندب» که هیچ سابقه روشنی در اسلام نداشتند تنها به بهانه درک زمان پیامبر صلی الله علیه و آله جذب می‌کند و آنان را در خدمت جعل احادیث به نفع خود به کار می‌گیرد.

روحیه اسلام ستیزی و حق‌ناپذیری «سمره» را می‌توان در داستان «حدیث لاضرار» بدست آورد.

۱. تاریخ ابن عساکر، ج ۱۲، ص ۲۰۸ به بعد.

خلاصه داستان چنین است: «سمره» برای سرکشی به یک درخت خرما که متعلق به او بود، بدون اجازه وارد «بُستان» یکی از انصار می‌شد. مرد انصاری که با خانواده‌اش آنجا زندگی می‌کرد از وی تقاضا کرد تا پیش از ورود به منزل اجازه بگیرد، ولی سمره نپذیرفت. نزاع آنان بالا گرفت و مرد انصاری شکایت خدمت پیامبر ﷺ برد. پیامبر ﷺ «سمره» را احضار فرمود و به او پیشنهاد کرد آن درخت را به چند برابر قیمتش بفروشد ولی سمره امتناع ورزید. پیامبر ﷺ درختی را در بهشت به جای آن به او وعده داد، ولی سمره همچنان سماجت کرد و زیربار نرفت.

اینجا بود که پیامبر اسلام ﷺ به مرد انصاری دستور داد تا درخت را از ریشه درآورد و پیش روی سمره بیفکند و فرمود: «لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ فِي الْإِسْلَامِ»^۱.

«ابن ابی الحدید» به نقل از استادش «ابو جعفر» می‌نویسد:

«سمره» با گرفتن چهارصد هزار درهم از معاویه حاضر شد این حدیث را جعل کند که آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ...» (بقره، ۲۰۷)، که در مورد حضرت علی ﷺ نازل شده است؛ در شأن ابن ملجم است.^۲ (مشروح این روایت به زودی خواهد آمد). کوتاه سخن این که «معاویه» از وجود «سمره» در دستگاه خویش سود بسیار برد و او نیز از معاویه پاداش خوش خدمتی‌هایش را می‌گرفت و سرانجام به عنوان جانشین زیاد در بصره برگزیده شد، و این مرد تاریک دل، در بصره هزاران نفر را به جرم دین‌داری و عشق و ارادت به اهل بیت پیامبر ﷺ به قتل رساند.

طبری - مورخ معروف - نقل می‌کند که «محمد بن سلیم» از «ابن سیرین» پرسید: آیا

«سمره» کسی را به قتل رسانده است؟

۱. کافی، ج ۵، ص ۲۹۲، باب الضرار، حدیث ۲ و تهذیب، ج ۷، ص ۱۴۶، باب بیع الماء، حدیث ۶۵۱. برای آگاهی بیشتر از مدارک و محتوای این قاعده مراجعه شود به: القواعد الفقہیة تألیف آیه الله العظمی ناصر مکارم شیرازی، ج ۱، ص ۲۹ به بعد.

۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ذیل خطبة ۵۶ و الغدیر، ج ۱۱، ص ۳۰.

پاسخ داد:

«هَلْ يُحْصِي مَنْ قَتَلَ سَمْرَةَ ابْنَ جُنْدَبٍ؟ اسْتَحْلَفَهُ زِيَادٌ عَلَى الْبَصْرَةِ وَ أَتَى الْكُوفَةَ فَبَجَاءَ وَ قَدْ قَتَلَ ثَمَانِيَةَ آلَافٍ مِنَ النَّاسِ؛ آیا می شود تعداد کشته شدگان به دست سمره را به شماره درآورد؟! (زیاد) او را به جانشینی خویش در بصره قرار داد و وی هشت هزار تن را به قتل رساند».

طبری می افزاید: «زیاد» از سمره پرسید: آیا نترسیدی در این میان، بی گناهی را کشته باشی؟! پاسخ داد: اگر دوبرابر این تعداد را نیز می کشتم، باکی نداشتم.^۱ مردی به نام «ابوسوار عدوی» می گوید: «سمره» فقط از قوم من در یک سپیده دم چهل و هفت تن از جمع آوری کنندگان قرآن را به قتل رساند.^۲

با این که «سمره» برای رسیدن به منافع مادی حاضر به هر جنایتی بود و سالیان درازی در دستگاه حکومت معاویه به توجیه جنایات وی و سران بنی امیه اشتغال داشت، ولی حکومتش بر بصره بیش از شش ماه دوام نیافت، هنگامی که حکم عزلش از جانب معاویه صادر شد، از روی خشم گفت:

«لَعَنَ اللَّهُ مُعَاوِيَةَ! وَ اللَّهُ لَوْ أَطَعْتُ اللَّهَ كَمَا أَطَعْتُ مُعَاوِيَةَ مَا عَذَّبَنِي أَبَدًا؛ خدا لعنت کند معاویه را! به خدا سوگند! اگر آن گونه که از معاویه اطاعت کردم، از خداوند اطاعت می نمودم هرگز مرا گرفتار عذاب نمی کرد».^۳

۳ - بستر سازی های فرهنگی برای پیشبرد اهداف شویم خویش

معاویه برای پیشبرد اهداف خویش و تثبیت حکومت اموی و محو تدریجی آثار اسلام، نیاز به انجام مقدمات و ایجاد بسترهای مناسب فرهنگی داشت. او می بایست

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۷۶، حوادث سال ۵۳، مراجعه شود به: کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۶۲-۴۶۳، حوادث سال ۵۰.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۷۶.

۳. همان مدرک.

فرهنگ جدیدی را از اسلام به جامعه اسلامی عرضه کند، تادر پرتو آن، امور سیاسی خود را پیش ببرد. از این رو، دست به حرکات مختلف و شگردهای گوناگونی زد که بخشی از آنها به شرح زیر است:

الف) جلوگیری از تفسیر قرآن

محو ظاهری الفاظ قرآن در جامعه اسلامی برای معاویه ممکن نبود، ولی از آنجا که وجود قرآن با تفسیر صحیح و فهم درست آیات آن، مانع خودکامگی‌های او بود، از دانشمندان امت اسلامی می‌خواهد از تفسیر و تأویل صحیح آن بپرهیزند. ماجرای گفتگوی معاویه با ابن عباس در این زمینه شنیدنی است:

در سفری که معاویه در ایام خلافت خویش به مدینه داشت، به ابن عباس برخورد کرد، وقتی که او را دید، گفت: ای ابن عباس! ما به همه سرزمین اسلامی نامه نوشتیم که کسی حق ندارد از مناقب علی و خاندانش چیزی را نقل کند پس تو نیز زبانت را نگه‌دار و چیزی مگو!

ابن عباس گفت: آیا ما را از خواندن قرآن نهی می‌کنی؟

معاویه گفت: هرگز!

ابن عباس گفت: پس ما را از تفسیر و تأویل آن باز می‌داری؟

معاویه گفت: آری!

ابن عباس: بنابراین ما فقط باید قرآن بخوانیم، ولی از مقصود آن چیزی نپرسیم!

آنگاه ادامه داد: کدام یک بر ما واجب‌تر است، خواندن قرآن، یا عمل کردن به آن؟

معاویه: عمل به قرآن!

ابن عباس: چگونه به قرآن عمل کنیم در حالی که نمی‌دانیم خدا چه امری را قصد

کرده است (بنابراین، بدون فهم آیات نمی‌شود به آن عمل کرد).

معاویه: اشکالی ندارد، شما تأویل و تفسیر آیات را از کسانی بپرسید که مطابق

تفسیر و تأویل تو و اهل بیت تو تفسیر نمی‌کنند!

ابن عباس: قرآن بر اهل بیت ما (رسول خدا و خاندان پاکش ﷺ) نازل شده است، آنگاه تفسیر آن را از آل ابوسفیان پرسیم؟!...

معاویه که پاسخی نداشت با نهایت گستاخی به ابن عباس گفت:

قرآن بخوانید و تفسیرش کنید؛ ولی آنچه را که از آیات قرآن درباره شما (اهل بیت رسول خدا ﷺ) نازل شده است را روایت نکنید؛ و غیر آن را برای مردم نقل کنید... آنگاه افزود: اگر ناچار از نقل چنین آیاتی می‌باشی، آن را پنهانی نقل کن که کسی آن را آشکارا از شما نشنود.^۱

معاویه نمی‌خواهد مردم از حقایق قرآن مخصوصاً آنچه مربوط به اهل بیت ﷺ بود، آگاه شوند؛ وی به دنبال تفسیر قرآن و بیان مصادیق و شأن نزول آیات مطابق «تفسیر اموی» است! و حتی بیان آن را از مردی همانند ابن عباس که آشنای به تفسیر و تأویل آیات است، بر نمی‌تابد؛ چرا که آگاهی از حقایق قرآن، بزرگترین مانع خودکامگی‌های او و حکومت اموی است و بهترین راه برای چنین هدفی، در جهل نگه داشتن مردم است؛ همان گونه که سال‌ها مردم شام را در بی‌خبری از حقیقت قرآن و اسلام نگه داشت و حداکثر استفاده را از ناآگاهی آنان در پیشبرد مقاصد خویش برد.

ب) ترویج مذهب جبر

معاویه برای پیشبرد اهداف خویش عقیده جبر را میان مسلمانان ترویج می‌کرد. نقل شده است که معاویه می‌گفت: «عمل و کوشش هیچ نفعی ندارد، چون همه کارها به دست خداوند است».^۲

این سخن معاویه نه از روی اعتقاد، بلکه برای تحمیل خلافت خود بر مردم بود؛

۱. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۱۶ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۲۴.

۲. حیاة الصحابة، ج ۳، ص ۵۲۹ (به نقل از تاریخ سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۴۱۰).

چنان که از او نقل شده است که می‌گفت:

«هَذِهِ الْخِلَافَةُ أَمْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ قَضَاءٌ مِنْ قَضَاءِ اللَّهِ؛ خلافت من یکی از فرمان‌های

خداست و از قضا و قدر پروردگار می‌باشد»^۱.

در واقع ترویج این عقیده برای جلوگیری از اعتراض و قیام مردم بود. بدین معنا که آنچه امروز اتفاق می‌افتد، خواست خداست و مقاومت در برابر قضا و قدر الهی بی‌فایده است.

معاویه با این ترفند، بذر سستی و بی‌اثر بودن تلاش‌های معترضان را در جامعه منتشر می‌ساخت و آن‌ها را وادار به پذیرش کارهای خلاف خویش می‌کرد.

ج) تحریم ذکر فضایل علی علیه السلام و جعل حدیث درباره دیگران

معاویه برای جلوگیری از نفوذ معنوی اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله - و به ویژه امیرمؤمنان علی علیه السلام - به مقابله با نشر فضایل آن حضرت علیه السلام پرداخت؛ از یک سو چنان بر شیعیان و علاقمندان آن حضرت سخت می‌گرفت که کسی جرأت بیان فضایل مولا علیه السلام را پیدا نکند، و از سوی دیگر دستور داد، برای خلفای گذشته، به ویژه عثمان به نقل (و جعل) فضایل پردازند و برای ناقلان این فضایل جوایز فراوانی در نظر گرفت.

ابن ابی الحدید معتزلی در این باره می‌نویسد:

«معاویه به والیان شهرها نامه نوشت و طیّ بخش نامه‌ای به همه آنان ابلاغ کرد که: علاقمندان عثمان و آنان که فضایل و مناقبش را نقل می‌کنند، از مقرّبان دستگاه حکومتی قرار داده و مورد اکرام و احترام ویژه قرار دهند و اگر کسی روایتی را در

۱. مختصر تاریخ دمشق، ج ۹، ص ۸۹. وی همچنین در برابر مخالفت عایشه با زمامداری یزید در سال ۵۶ هجری در مدینه، به وی گفت: «إِنَّ أَمْرَ يَزِيدَ قَضَاءٌ مِنَ الْقَضَاءِ، وَ لَيْسَ لِلْعِبَادِ الْخِيَرَةَ مِنْ أَمْرِهِمْ؛ ماجرای زمامداری یزید قضای حتمی است که بندگان در این ارتباط از خود اختیاری (در مخالفت) ندارند». (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۰).

فضیلت وی نقل کرد، علاوه بر نام او، نام پدر و خویشاوندانش را بنویسید، تا به همه آنان جایزه و پاداش دهم!

این بخش نامه اجرا شد و در نتیجه جوایز و پاداش های فراوانی میان مردم سرازیر گردید و چند سالی به همین منوال گذشت، تا آن که بار دیگر نوشت: «احادیث در فضایل و مناقب عثمان فراوان شد! از این پس از مردم بخواهید تا در فضایل دیگر صحابه - به ویژه آن دو خلیفه - به نقل حدیث بپردازند و در برابر هر حدیثی که در فضیلت علی علیه السلام نقل شده است، بانقل همان فضایل برای دیگر صحابه به مقابله با فضایل علی علیه السلام بپردازند!».

ابن ابی الحدید می افزاید:

«معاویه چنان بر شیعیان علی علیه السلام سخت گرفت که اگر مردی از شیعیان امیر مؤمنان علیه السلام می خواست حدیثی را درباره آن حضرت و یا از آن حضرت برای افراد مورد اعتماد نقل کند، از او پیمان های مؤکد می گرفت و او را سوگند می داد که این ماجرا را پنهان نگه دارد، سپس حدیث را برای وی می گفت.

این سخت گیری ها و آن بذل و بخشش های معاویه جهت نشر فضایل خلفا - به ویژه عثمان - سبب شد که احادیث دروغین فراوان شود و هر کس برای کسب متاع دنیا حدیثی در فضیلت افراد مورد نظر معاویه نقل کند».^۱

این دانشمند بزرگ اهل سنت در جای دیگر از کتابش می نویسد:

«بنی امیه از آشکار شدن فضایل علی علیه السلام جلوگیری کردند، و هر کس روایتی را در این باره نقل می کرد، مجازات می کردند؛ تا آنجا که اگر کسی می خواست روایتی را از آن حضرت - حتی روایتی که مربوط به فضیلت وی نبود، بلکه درباره احکام دینی بود - نقل کند، جرأت نداشت، نام آن حضرت را ببرد، بلکه می گفت: «عن ابی زینب»

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۴-۴۶ (با اختصار).

یعنی ابوزینب چنین گفته است!». ^۱

داستان جعل فضایل برای خلفای گذشته و حتی برای خود معاویه و بیان آن در منبرها و مکتب خانه‌ها را مرحوم طبرسی نیز در احتجاج نقل می‌کند. ^۲

ابن ابی الحدید از یکی از بزرگان علم حدیث نقل می‌کند که: «بیشترین احادیث جعلی و دروغین در فضایل صحابه، در عصر حاکمیت بنی امیه ساخته و ترویج شد؛ هدف حدیث‌سازان این بود که با کوبیدن بنی هاشم به حاکمان بنی امیه نزدیک شوند (و به مال و مقام دست یابند)». ^۳

دستگاه خلافت معاویه به این مقدار نیز اکتفا نکرد، بلکه به یکی از حدیث‌سازان، مقدار فراوانی پول داد، تا شأن نزول برخی از آیات را به نفع دشمنان امیر مؤمنان علیه السلام و به ضرر آن حضرت تحریف کند!

معروف است معاویه مبلغ چهارصد هزار درهم به «سمرة بن جندب» (یکی از حدیث‌سازان) داد، تا اعلام کند که این دو آیه درباره علی علیه السلام نازل شده است:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ* وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ﴾؛ ^۴ و از مردم کسانی هستند که گفتار آنان

در زندگی دنیا مایهٔ اعجاب تو می‌شود، و خدا را بر آنچه در دل دارند، گواه می‌گیرند.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۳. توجه دارید که کنیهٔ معروف آن حضرت ابوالحسن است، ولی جو اختناق حکومت اموی چنان بر شیعیان سخت گرفته بود که نه تنها از بردن نام و القاب آن حضرت می‌ترسیدند، بلکه از کنیهٔ معروف آن حضرت نیز استفاده نمی‌کردند و از کنیهٔ غیر معروف (ابوزینب) بهره می‌گرفتند.

۲. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۸۴-۸۵. مرحوم علامه امینی در کتاب ارزشمند الغدير احادیث ساختگی در فضایل خلفا و همچنین معاویه را به طور مشروح مورد بحث و بررسی قرار داده است. (رجوع کنید به: الغدير، ج ۷، ۸، ۹ و ۱۰).

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۶.

۴. بقره، آیات ۲۰۴-۲۰۵.

در حالی که آنان سرسخت‌ترین دشمنانند. آنان هنگامی که روی بر می‌گردانند (و از نزد تو خارج می‌شوند) در راه فساد در زمین می‌کوشند و زراعت‌ها و چهارپایان را نابود می‌سازند؛ (با این که می‌دانند) خدا فساد را دوست نمی‌دارد.^۱

در حالی که این آیه مطابق سخن مفسران دربارهٔ «اخنس بن شریق» منافق نازل شده است، که در عصر رسول خدا ﷺ دست به جنایاتی زد.^۲

وی همچنین اعلام کرد آیهٔ ۲۰۷ سورهٔ بقره که می‌فرماید:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾؛ «برخی از مردم جان خویش را به خاطر خشنودی خدا می‌فروشند». در وصف ابن ملجم (قاتل امیر مؤمنان علیه السلام) نازل شده است، (در حالی که این آیه دربارهٔ علی علیه السلام در ماجرای لیلۃ المبیت نازل شده بود).^۳

تمام این تلاش‌ها برای آن بود که خطّ فضیلت علوی مورد تردید مسلمانان قرار گیرد، و بغض و کینه‌جانشین آن شود تا در پناه آن، معاویه خطّ سیاه اموی را که از سرچشمهٔ جاهلی سیراب می‌شد، ترویج کند و به اهداف دنیاطلبانهٔ خویش برسد.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۳.

۲. رجوع کنید به: تفسیر فخر رازی، روح المعانی، الدرّ المنثور، مجمع البیان و تفسیر نمونه (ذیل تفسیر آیات فوق).

۳. آری؛ این آیه در عظمت فداکاری امیرمؤمنان علیه السلام نازل شده است. مطابق نقل مفسران و مورّخان شیعه و سنی این آیه مربوط به لیلۃ المبیت یعنی آن شب است که مشرکان مکه قصد داشتند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در منزلش به قتل برسانند؛ و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به فرمان الهی بستر خود را ترک کرد و علی علیه السلام آن شب به جای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خوابید. صبحگاهان که مشرکان با شمشیرهای آخته بر آن خانه هجوم آوردند، علی علیه السلام را در آن جا یافتند و با این فداکاری، رسول خدا از دست مشرکان نجات یافت و از همان‌جا هجرت رسول خدا به سوی مدینه آغاز شد. بنابراین، آیهٔ فوق دربارهٔ عظمت کار امیرمؤمنان علیه السلام که با وجود خطر فراوان، شجاعانه و فداکارانه آن شب را در بستر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به سر برد، نازل شده است. (برای آگاهی از مصادر این شأن نزول، رجوع کنید به: تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۴۷، تفسیر آیهٔ ۲۰۷ سورهٔ بقره).

(د) ترویج ناسزاگویی به علی علیه السلام

معاویه به پرده پوشی فضایل علی علیه السلام و ترویج فضایل ساختگی سایر خلفا و بعضی از صحابه اکتفا نکرد، بلکه به سب و ناسزاگویی آن حضرت روی آورد و آنچه را که پیش از آن، میان مردم شام سنت ساخته بود، به سایر بلاد اسلامی نیز گسترش داد و به سب و لعن امیرمؤمنان علیه السلام در محافل و مجالس و برفراز منبرها و در خطبه‌های نماز جمعه فرمان داد.

مرحوم علامه امینی با استناد به منابع معتبر اهل سنت می‌نویسد:

«معاویه پیوسته اصرار داشت که روایاتی در نکوهش مقام امیرمؤمنان علی علیه السلام جعل کند و این کار را آن قدر ادامه داد که کودکان شام با آن خو گرفتند و بزرگ شدند و بزرگسالان به پیری رسیدند. هنگامی که پایه‌های بغض و عداوت نسبت به اهل بیت علیهم السلام در قلوب ناپاکان محکم شد، سنت زشت لعن و سب مولا علی علیه السلام را به دنبال نمازهای جمعه و جماعت و بر منابر، در همه جا، حتی در محل نزول وحی یعنی مدینه رواج داد.^۱

«جاحظ» نقل می‌کند که معاویه در پایان خطبه نماز، با کلماتی زشت^۲، علی علیه السلام را مورد سب و لعن قرار می‌داد و آنگاه همین جملات را طی بخش نامه‌ای به همه بلاد اسلامی فرستاد، تا خطبای جمعه! نیز هماهنگ با او این گونه آن حضرت را لعن نمایند.^۳

همچنین نقل شده است که معاویه در قنوت نماز خویش علی، حسن و

حسین علیهم السلام را لعن می‌کرد.^۴

۱. الغدير، ج ۲، ص ۱۰۱-۱۰۲.

۲. این کلمات را ابن ابی الحدید در شرح خود (ج ۴، ص ۵۶) به نقل از جاحظ آورده است که به علت زشتی این کلمات، از نقل آن خودداری می‌کنیم.

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۵۶-۵۷.

۴. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۲ و بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۱۶۹.

ابن ابی الحدید معتزلی می‌نویسد: «به دستور معاویه خطبا در هر آبادی و بر فراز منبرها، علی علیه السلام را لعن می‌کردند و به او و خاندان پاکش ناسزا می‌گفتند».^۱

طبری (مورخ معروف) می‌نویسد: «وقتی که معاویه، مغیره بن شعبه را والی کوفه ساخت، به وی گفت:

«لَا تَتَّخِمْ عَنِّي شَيْئًا وَ ذَمِّهِ؛ از ناسزاگویی و مذمت نسبت به علی پرهیز

نکن!».^۲

اصرار معاویه بر این کار تا آنجا بود که وقتی در مراسم حج شرکت کرد و وارد مدینه شد، تصمیم داشت، بر منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را لعن کند. به او گفتند: «سعد بن ابی وقاص» در اینجا حضور دارد و از این کار ناخشنود خواهد شد؛ بنابراین، خوب است پیش از آن، با وی مشورت کنی.

معاویه قصد خویش را با وی در میان گذاشت. سعد گفت: اگر چنین کنی، من دیگر به مسجد پیامبر نخواهم آمد. معاویه که چنین دید تا زمانی که سعد زنده بود در آنجا اقدام به لعن نکرد.^۳

در کتاب «صحیح مسلم» (از کتاب‌های معروف و معتبر اهل سنت) آمده است: معاویه به سعد بن ابی وقاص گفت: چرا ابوتراب (علی علیه السلام) را ناسزا نمی‌گویی؟ سعد در پاسخ گفت: به خاطر سه جمله‌ای که از رسول خدا صلی الله علیه و آله در عظمت علی علیه السلام شنیده‌ام که اگر یکی از آنها در حق من بود، از داشتن شتران سرخ مو (کنایه از اموال فراوان است) برایم بهتر بود.

آنگاه سعد بن ابی وقاص آنها را نقل کرد.^۴

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۴.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۸۸ (حوادث سال ۵۱ هجری) و کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۷۲.

۳. عقد الفرید، ج ۴، ص ۳۶۶.

۴. آن سه فضیلت عبارتند از:

(الف) در جریان تبوک که علی علیه السلام را در مدینه به جای خود گذاشت، خطاب به وی فرمود: «أَمَا تَرْضَى

معاویه کینه‌توز عجیبی بود و شاید کمتر کسی در کینه‌توزی به پای او می‌رسید تا آنجا که درخواست بزرگان اسلام و حتی برخی از بنی‌امیه را جهت ترک این عمل زشت و نفرت‌انگیز رد می‌کرد و همچنان به کار خویش ادامه می‌داد.

علامه مجلسی نقل می‌کند: در ملاقاتی که ابن عباس با معاویه داشت، به وی گفت: ای معاویه! تو علی را می‌شناسی و سابقه او را در اسلام می‌دانی و به فضل و مقام وی آگاهی؛ اکنون که وی از دنیا رفته است، دستور بده بر منبرهایتان به وی ناسزا نگویند. معاویه با وقاحت تمام درخواست وی را رد کرد.^۱

ابو عثمان جاحظ می‌گوید: گروهی از بنی‌امیه با توجه به آثار منفی این کار - به معاویه گفتند: تو به آنچه خواستی رسیدی، دیگر از لعن علی دست بردار! پاسخ داد: نه به خدا سوگند! باید آن قدر این کار ادامه یابد، تا کودکان با آن بزرگ شوند و بزرگسالان با آن پیر گردند و هیچ کس فضیلتی برای علی نگوید!^۲

به هر حال، با این برنامه، لعن علی علیه السلام و خاندان وی به صورت یک سنت درآمد و هفتاد هزار منبر در عصر امویین در سراسر کشور اسلامی نصب شد و بر فراز آن‌ها، علی علیه السلام را لعن می‌کردند.^۳

→ **أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نُبُوَّةَ بَعْدِي؛** آیا خشنود نیستی که جایگاه تو در نزد

من همانند هارون نسبت به موسی باشد (با این تفاوت) جز آن که بعد از من نبوتی نیست.

(ب) در جنگ خیبر بعد از آن که دیگران نتوانستند قلعه خیبر را بگشایند فرمود: **«لَأُعْطِينَ الزَّيْةَ رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ؛** پرچم را به دست مردی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست می‌دارند». آنگاه پرچم را به دست علی علیه السلام داد و فتح و پیروزی حاصل شد.

(ج) وقتی که (در ماجرای مباحله) آیه ۶۱ سوره آل عمران **«فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ...»** نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را فرا خواند و فرمود: **«اللَّهُمَّ هُوَ لِأَهْلِي؛** خداوند! اینان خاندان من هستند (که مشمول این آیاتند)». (صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب فضایل علی بن ابی طالب، حدیث سوم، با تلخیص).

۱. بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۲۵۶.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۵۷ و الغدیر، ج ۲، ص ۱۰۲.

۳. ربیع الابرار زمخشری، ج ۲، ص ۱۸۶ (مطابق نقل الغدیر، ج ۱۰، ص ۲۶۶).

این برنامه تا زمان عمر بن عبدالعزیز ادامه داشت و آثار منفی آن هر روز آشکارتر می‌شد؛ تا آن که وی در زمان خلافت خویش (سال ۹۹ هجری) طی بخش‌نامه‌ای به همه بلاد اسلامی دستور لغو این سنت زشت را صادر کرد.^۱

آری؛ بنی‌امیه برای کتمان سابقه زشت خود و جلوگیری از نشر فضایل علی علیه السلام و در نتیجه گرایش مردم به «خطّ علوی» به سبّ و لعن آن حضرت روی آوردند. در واقع، آنان ادامه حکومت جنایت‌بار خویش را بر پایه چنین سنتی استوار می‌دیدند. این نکته‌ای است که «مروان بن حکم» بدان تصریح کرده است.

در تاریخ می‌خوانیم که وقتی از «مروان حکم» سؤال شد که چرا شما علی را سبّ و لعن می‌کنید؟ و این کار چه نفعی برای شما دارد؟ پاسخ داد:

«لَا يَسْتَقِيمُ لَنَا الْأَمْرُ إِلَّا بِذَلِكَ؛ حکومت ما جز با این کار سامان نمی‌یابد».^۲

آنان با طرح و گسترش چنین حرکت زشت و ناجوانمردانه‌ای، آزار، کشتن و اسارت خاندان هاشمی را برای مزدوران خویش امری ساده و حتی مورد رغبت و پسندیده می‌ساختند و در پناه آن به اهداف شوم دنیاطلبانه خویش دست می‌یافتند.

۴ - به شهادت رساندن امام حسن مجتبی علیه السلام

معاویه می‌دانست که با وجود امام حسن علیه السلام نمی‌تواند به سادگی به اهداف شوم دراز ملت خویش و تثبیت خلافت در خاندان اموی دست یابد؛ مخصوصاً که در پیمان نامه صلح او با امام مجتبی علیه السلام آمده بود که معاویه پس از خویش، کسی را برای

۱. کامل ابن اثیر، ج ۵، ص ۴۲ و شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۵۸. (برای آگاهی بیشتر از ماجرای سنت معاویه و پیروانش در سبّ و لعن مولا علیه السلام رجوع کنید به: الغدیر، ج ۲، ص ۱۰۱ به بعد و ج ۱۰، ص ۲۵۷ به بعد؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۵۶ به بعد؛ پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۲، ص ۶۵۲ و دائرة المعارف الاسلامیة الشیعیة، ج ۱، ص ۵۹).

۲. رجوع کنید به: انساب الاشراف، ج ۲، ص ۴۰۷؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۳، ص ۲۲۰ و الغدیر، ج ۷، ص ۱۴۷، ج ۸، ص ۲۶۴ و ج ۹، ص ۳۹۲.

خلافت معرفی نکند و کار آن را به مسلمین بسپارد.^۱

از این رو، معاویه برای برداشتن موانع از سر راه خویش و هموار ساختن سلطنت یزید فاسد، دست به جنایت دیگری زد و امام مجتبی علیه السلام را به شهادت رساند. ولی برای در امان ماندن از پی آمد چنین جنایت بزرگی، مخفیانه و با مسموم ساختن آن حضرت، به چنین عملی اقدام کرد.

مطابق نقل جمعی از مورخان شیعه و سنی، معاویه به همسر امام حسن علیه السلام که دختر اشعث بن قیس^۲ بود، پیام داد که اگر وی حسن بن علی علیه السلام را مسموم سازد، او را به همسری پسرش یزید در خواهد آورد. معاویه برای جلب اعتماد «جعده دختر اشعث» مبلغ یکصد هزار درهم نیز برای وی فرستاد. دختر اشعث نیز پذیرفت که همسر خود حضرت امام مجتبی علیه السلام را مسموم سازد و به شهادت برساند (هر چند معاویه، وی را هرگز به همسری یزید در نیاورد!).^۳

مورخ معروف «ابوالفرج اصفهانی» می‌نویسد: معاویه می‌خواست برای فرزندش

۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۸ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۶۵ (البته مطابق نقل ابن قتیبه در «الامامة والسياسة» جلد ۱، صفحه ۱۸۴، معاویه تعهد کرده بود که پس از مرگش، خلافت به امام حسن علیه السلام منتقل شود. در این صورت انگیزه معاویه برای به شهادت رساندن آن حضرت، روشن تر است. همین انگیزه را علامه امینی در الغدير، ج ۱۱، ص ۹، از ابوالفرج اصفهانی نویسنده کتاب «مقاتل الطالبین» نقل می‌کند؛ ابن عبدالبر نیز در استيعاب، ج ۱، ص ۴۳۸ و ۴۳۹ می‌نویسد: امام حسن علیه السلام با وی شرط کرده بود که خلافت پس از معاویه، در اختیار او قرار گیرد).

۲. برای آگاهی از زندگی و سابقه اشعث، رجوع کنید به: پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۱، ص ۶۴۴ به بعد (ذیل خطبه نوزدهم).

۳. رجوع کنید به: کتاب‌های معتبر تاریخی از شیعه و سنی؛ مانند: ارشاد مفید، ص ۳۵۶ و ۳۵۷؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۷-۴۹؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۴۷؛ تاریخ الخلفاء سیوطی، ص ۲۱۴؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۹؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۷، ص ۳۹؛ تذکره الخواص سبط بن جوزی، ص ۱۹۱ و ۱۹۲. ابن عبدالبر نیز در استيعاب، ج ۱، ص ۴۴۰ در شرح حال امام حسن علیه السلام می‌نویسد: گروهی گفته‌اند که آن زن به دسیسه معاویه و پولی که برای وی فرستاد، آن حضرت را مسموم ساخت (وَقَالَتْ طَائِفَةٌ: كَانَ ذَلِكَ مِنْهَا بِتَدْسِيسِ مُعَاوِيَةَ إِلَيْهَا وَمَا بَدَّلَ لَهَا فِي ذَلِكَ).

یزید از مردم بیعت بگیرد؛ ولی وجود امام حسن علیه السلام و سعد بن ابی وقاص کار را برای او مشکل می‌ساخت، از این رو، هر دو تن را مسموم ساخت.^۱

تأسف‌بارتر آن‌که، وقتی خیر شهادت امام حسن علیه السلام به شام رسید، معاویه و دیگر درباریان جنایتکارش خوشحال شدند و به سجده افتادند.^۲

به هر حال، تردیدی نیست که معاویه برای رسیدن به اهداف شوم خود، سعی می‌کرد همه موانع را از سر راه خود بردارد و مسیر را برای «خلافت موروثی آل امیه» هموار سازد که یکی از موانع مهم، حضور امام حسن مجتبی علیه السلام با آن همه شایستگی‌ها و عظمت فردی و خانوادگی بود. از این رو، دست خود را به این جنایت عظیم آلوده ساخت و به واسطه زنی دنیاپرست - به خیال خویش - به هدفش نائل شد.

۵ - کشتن شیعیان به بهانه‌های گوناگون

معاویه بعد از تثبیت قدرت خویش و پس از مسموم ساختن امام مجتبی علیه السلام برخلاف مفاد صلح‌نامه^۳ و بر خلاف تمام اصول انسانی و دینی به کشتار وسیع شیعیان امیرالمؤمنین علی علیه السلام دست زد؛ تا با از میان برداشتن مخالفان، راه را برای خودکامگی‌هایش هموارتر سازد.

ابن ابی الحدید با اشاره به این دوران می‌نویسد: «فشارها بر شیعیان ادامه داشت، تا آنگاه که امام حسن علیه السلام به شهادت رسید؛ پس از آن، سختی‌ها و فشارها بر شیعیان افزایش یافت، به گونه‌ای که هر شیعه، از کشته شدن و یا تبعید و آواره شدن بیمناک بود».^۴

۱. مقاتل الطالبیین، ص ۴۸.

۲. الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۱۹۶؛ عقد الفريد، ج ۴، ص ۳۶۱ و مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۹.

۳. در یکی از بندهای صلح نامه آمده بود: «وَأَنَّ يُؤْمَنَ شِيعَتَهُ، وَلَا يَتَعَرَّضُ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ؛ امنيّت شیعیان علی علیه السلام را تضمین کند و متعرّض احدی از آنان نشود». (مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۸ و ارشاد مفید، ص ۳۵۵).

۴. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۶.

امام باقر علیه السلام با اشاره به فضای تاریک و وحشت بار عصر معاویه می‌فرماید:

«وَكَانَ عِظَمُ ذَلِكَ وَكِبَرُهُ زَمَنَ مُعَاوِيَةَ بَعْدَ مَوْتِ الْحَسَنِ علیه السلام فَقَتَلَتْ شِيعَتُنَا بِكُلِّ بَلَدَةٍ وَ قَطَّعَتِ الْأَيْدِي وَ الْأَرْجُلُ عَلَى الظَّنَّةِ وَ كَانَ مَنْ يُذَكِّرُ حِبَّتَنَا وَ الْأَنْقِطَاعِ إِلَيْنَا سُجْنًا أَوْ نُهْبَ مَالِهِ أَوْ هُدْمَتَ دَارِهِ؛ بیشترین و بزرگترین

فشارها بر شیعیان در عصر معاویه، پس از شهادت امام حسن علیه السلام بود. در آن زمان در هر شهری شیعیان ما کشته می‌شدند و دست‌ها و پاهایشان با اندک گمان و بهانه‌ای قطع می‌شد. شدت سخت‌گیری به حدی بود که اگر کسی از دوستی ما یاد می‌کرد،

زندانی می‌شد و اموالش مصادره می‌گردید و یا خانه‌اش ویران می‌گشت.^۱

در این هنگام، معاویه فرمانداری کوفه را به «زیاد بن ابیه»^۲ سپرد؛ وی که شیعیان علی علیه السلام را به خوبی می‌شناخت، به تعقیب آنان پرداخت و بسیاری از افراد سرشناس و مؤثر از دوستان علی علیه السلام را به قتل رساند. شدت سخت‌گیری و جنایت «زیاد» را ابن ابی الحدید معتزلی این‌گونه ترسیم می‌کند:

«زیاد، شیعیان علی علیه السلام را زیر هر سنگ و کلوخی (در هر مکانی) یافت به قتل رساند؛ آنها را دچار ترس و وحشت ساخت و دست و پای آنان را قطع کرد و چشم‌های آنها را از حدقه بیرون آورد، آنان را به دار آویخت و گروهی از آنان را از سرزمین عراق آواره ساخت، تا جایی که هیچ فرد سرشناسی از شیعیان در عراق نماند».^۳

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۳ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۶۸.

۲. شرح حال «زیاد» پیش از این گذشت.

۳. فَقَتَلَهُمْ تَحْتَ كُلِّ حَجَرٍ وَ مَدْرٍ، وَ أَخَافَهُمْ، وَ قَطَّعَ الْأَيْدِي وَ الْأَرْجُلُ، وَ سَمَلَ الْعُيُونَ وَ صَلَبَهُمْ عَلَى جُدُوعِ النَّخْلِ، وَ طَرَدَهُمْ وَ شَرَّدَهُمْ عَنِ الْعِرَاقِ؛ فَلَمْ يَبْقَ بِهَا مَعْرُوفٌ مِنْهُمْ (همان مدرک، ص ۴۴). محقق ارجمند جناب شیخ باقر قرشی می‌نویسد: زیاد قصد کرد کوفه را از شیعیان خالی کند و شوکت آنان را در هم بشکند؛ از این رو، پنجاه هزار تن از شیعیان کوفه (و عراق) را آواره منطقه خراسان کرد،

جنایات «زیاد» در نامه امام حسین علیه السلام به معاویه نیز آمده است؛ در بخشی از نامه آن حضرت می‌خوانیم:

«ثُمَّ سَلَّطْتُهُ عَلَىٰ أَهْلِ الْإِسْلَامِ، يَقْتُلُهُمْ وَ يَقَطَعُ أَيْدِيَهُمْ وَ أَرْجُلَهُمْ مِنْ خِلَافٍ، وَ يُصَلِّبُهُمْ عَلَىٰ جُدُوعِ النَّخْلِ؛ آنگاه زیاد را بر مسلمانان مسلط ساختی و او نیز آنان را به قتل می‌رساند و دست و پای آنان را به عکس یکدیگر (به طرز وحشتناک) قطع می‌کند و آنان را بر دار اعدام می‌آویزد».^۱

شهادت حُجْر بن عدی^۲

از جنایات عظیمی که در این مدّت توسط عمّال معاویه انجام گرفت و بسیاری از مورّخان شیعه و سنی آن را نقل کرده‌اند، شهادت «حُجْر بن عدی» و یاران گرانقدرش بود. اینان از مردان شایسته و به زهد و تقوا و ایمان شناخته شده بوده‌اند و فقط به جرم پیروی از علی علیه السلام و ایستادگی در برابر ناسزاگویی‌های «زیاد» نسبت به آن حضرت به طرز فجیعی به شهادت رسیدند، که فشرده آن چنین است:

زمانی که «مغیره بن شعبه» از سوی معاویه حاکم کوفه شد، به دستور معاویه در

→ و البته همین جمعیت موجب نشر تشیع در آن منطقه و تشکیل گروه‌های مقاومت و مبارزه علیه امویان شد. (حیة الامام الحسین بن علی علیه السلام، ج ۲، ص ۱۷۸).

۱. الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۰۳ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۱۳.

۲. حُجْر بن عدی از بزرگان صحابی رسول خدا بود. دانشمندان شیعه و سنی تعبیرات بلندی در عظمت او نقل کرده‌اند. درباره او نوشته‌اند: وی هر چند از نظر سنّ و سال از دیگر صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله کوچک‌تر بود، ولی از نظر عظمت از بزرگان صحابه بود. حاکم نیشابوری در مستدرک از او با عنوان «راهب اصحاب محمد» یاد کرده است و ابن اثیر در اسد الغابة و ابن حجر عسقلانی در الاصابه از او به عنوان «حُجْر الخیر» یاد کرده‌اند. درباره او آمده است که وی مردی عابد بود، همیشه با وضو بود و هر گاه وضو می‌گرفت، نماز می‌خواند. ابن عبدالبر در استیعاب و ابن اثیر در اسد الغابه وی را مستجاب الدعوة دانسته‌اند. برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به: اسد الغابة، ج ۱، ص ۳۸۵-۳۸۶؛ الاصابه، ج ۱، ص ۳۱۴؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۲۳۶ به بعد؛ اعیان الشیعة، ج ۴، ص ۵۶۹ به بعد و الغدير، ج ۱۱، ص ۵۳ به بعد.

خطبه‌ها و سخنرانی‌ها نسبت به علی علیه السلام دشنام و ناسزا می‌گفت. در این میان «حُجْر بن عدی» در برابر او ایستادگی می‌کرد و از فضایل علی علیه السلام می‌گفت، و معاویه را رسوا می‌ساخت. «حُجْر» که مردی با نفوذ و از شخصیت‌های معروف کوفه بود، با بیانش توطئه‌های مغیره را خنثی می‌ساخت.

جمع زیادی از مردم کوفه نیز با وی همراهی می‌کردند و به مخالفت با سخنان «مغیره» می‌پرداختند. مغیره که ترس داشت دست خویش را به خون آنان آلوده سازد، تحمّل می‌کرد؛ ولی همیشه «حُجْر» را از پی آمد سخنانش می‌ترساند و می‌گفت همه حاکمان مانند من تحمّل نخواهند کرد و در برابر تو شدت عمل به خرج خواهند داد. مغیره در سال ۵۱ هجری به هلاکت رسید و آنگاه معاویه «زیاد» را که والی بصره بود، با حفظ سِمَت، به ولایت کوفه منصوب کرد. «زیاد» نیز همانند دیگر والیان جور و به دستور معاویه بر فراز منابر و در سخنرانی‌ها به سب و بدگویی علی علیه السلام می‌پرداخت که با مخالفت «حُجْر» مواجه می‌شد.

«حُجْر بن عدی» و یارانش که تحمّل این ناسزاگویی‌ها را نداشتند، در برابر دستگاه ستمگر معاویه و «زیاد» ایستادگی کردند و از افشای حاکم شام و آل ابوسفیان خودداری نمی‌کردند و به تهدیدات «زیاد» ستمگر اعتنایی نداشتند. سرانجام زیاد، آنها را دستگیر کرد و همراه با نامه‌ای در مذمت و بدگویی از آنان به شام روانه ساخت.

حجر و یارانش را در «مرج عذرا» (منطقه‌ای در نزدیکی دمشق) نگه داشتند، تا حکم آنان از سوی معاویه صادر شود.

از میان این گروه که چهارده تن بودند، هفت تن با وساطت بعضی به نزد معاویه نجات یافتند؛ ولی حُجْر به همراه شش تن از یارانش که مقاومت می‌کردند - به جرم دینداری و محبت به علی علیه السلام - به طرز فجیعی به شهادت رسیدند.^۱

۱. رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۸۷-۲۰۷؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۷۲-۴۸۶؛ مختصر

در کتاب کنز العمال (از کتاب‌های معروف اهل سنت) آمده است که حُجر به هنگام شهادت چنین وصیت کرد:

«لَا تُطَلِّفُوا عَنِّي حَدِيداً وَلَا تَغْسِلُوا عَنِّي دَمًا وَادْفِنُونِي فِي ثِيَابِي، فَإِنِّي لَأَقِي

مُعَاوِيَةَ بِالْجَادَّةِ وَإِنِّي مُخَاصِمٌ؛ غل و زنجیر را از دست و پایم باز نکنید و خونم را

نشویید و مرا در پیراهنم دفن کنید! چرا که می‌خواهم به این صورت معاویه را در

قیامت برای دادخواهی در پیشگاه خدا دیدار کنم»^۱.

قبر جناب حجر و یارانش امروزه در منطقه «مرج عذرا»، در نزدیکی دمشق

معروف و مشهور است و زیارتگاه گروه زیادی از مسلمانان می‌باشد.

شهادت حُجر بن عدی و یارانش چه در همان زمان و چه پس از آن، مورد اعتراض

شدید مردم قرار گرفت و از آن به عنوان لکّه ننگی در زندگی معاویه یاد می‌شد.

امام حسین علیه السلام در نامه‌ای به معاویه به شهادت حُجر و یارانش اشاره می‌کند و

می‌فرماید:

«أَلَسْتُ قَاتِلَ حُجْرٍ، وَ أَصْحَابِهِ الْعَابِدِينَ الْمُحِبِّينَ، الَّذِينَ كَانُوا يَسْتَفْطِنُونَ

الْبِدْعَ، وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ، وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ، فَفَتَلْتَهُمْ ظُلْمًا وَ عُدْوَانًا،

مِنْ بَعْدِ مَا أُعْطِيَتْهُمْ الْمَوَاقِيقَ الْعَلِيظَةَ، وَ الْعُهُودِ الْمَوْكَدَةَ، جُرْأَةً عَلَى اللَّهِ

وَاسْتِخْفَافًا بِعَهْدِهِ؛ (ای معاویه!) آیا تو همان نیستی که حجر و یارانش را

که عابد و در برابر خدا متواضع بودند، به قتل رساندی؟ آنان که از بدعت‌ها بیزار

بودند؛ امر به معروف و نهی از منکر می‌کردند؛ ولی تو آنان را از روی ستم و عداوت -

پس از پیمان‌های محکم (در عدم تعرض به آنان) - کشتی و این عمل را از روی

→ تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۲۳۵-۲۴۲؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۳-۴؛ الغدير، ج ۱۱، ص ۳۷ به بعد و

اعيان الشيعة، ج ۴، ص ۵۶۹-۵۸۶.

۱. کنز العمال، ج ۱۱، ص ۳۵۳، حدیث شماره ۳۱۷۲۴؛ همچنین رجوع کنید به: اسدالغابة، ج ۱،

ص ۳۸۶ و الاصابة، ج ۱، ص ۳۱۵.

نافرمانی در برابر خداوند و سبک شمردن پیمان او انجام دادی».^۱

عایشه نیز در ملاقاتی با معاویه به وی گفت: چرا حُجر و یارانش را کشتی؟ معاویه پاسخ داد: مصلحت امت را در آن دیدم!!! عایشه گفت: از رسول خدا شنیدم که درباره آنان می فرمود:

«سَيُقْتَلُ بَعْدَ رَأْيِ نَاسٍ، يَغْضِبُ اللَّهُ هُمُ وَ أَهْلُ السَّمَاءِ؛ به زودی در منطقه «عذراء»،

مردمانی کشته می شوند که خداوند و آسمانیان به خاطر آنان خشمگین می شوند».^۲

از «حسن بصری» نقل شده است که می گفت: معاویه چهار عمل زشت انجام داد که هر یک از آنها به تنهایی جرم و جنایت بزرگی محسوب می شود و برای تسبھکاری معاویه کافی است... یکی از آن چهار مورد، کشتن حُجر بن عدی بود. سپس دو بار گفت:

«وَيَأْتِي لَه مِنْ حُجْرٍ وَ أَصْحَابِ حُجْرٍ؛ وای بر وی (معاویه) از ماجرای حُجر و

یاران حُجر!».^۳

ماجرای شهادت حُجر به قدری مظلومانه بود که خود معاویه نیز - به ظاهر - از پی آمد آخروی آن وحشت داشت!

در کامل ابن اثیر به نقل از ابن سیرین آمده است که معاویه به هنگام مرگ می گفت:

«يَوْمِي مِنْكَ يَا حُجْرٌ طَوِيلٌ؛ ای حُجر! روزی طولانی (برای محاکمه نزد خدا) با تو

خواهم داشت».^۴

شهادت عمرو بن حَمِق

از دیگر شخصیت‌های بزرگ اسلامی که توسط معاویه به شهادت رسید، جناب

۱. الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۲۰۳؛ همچنین رجوع کنید به: بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۱۳.

۲. مختصر تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۲۴۱ و الاصابة، ج ۱، ص ۳۱۵.

۳. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۰۸ و کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۸۷.

۴. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۸۷.

«عمرو بن حَمِقْ خُزَاعِي» است.

وی از اصحاب رسول گرامی خدا ﷺ بود و مطابق نقل محدثان و مورخان روزی با مقداری شیر رسول خدا ﷺ را سیراب کرد، آن حضرت در حق وی چنین دعا کرد: «اللَّهُمَّ مَتَّعْهُ بِشَبَابِهِ؛ خدایا او را از جوانی اش بهره مند ساز!» عمرو نیز به برکت این دعا، هشتاد سال بر او گذشت، ولی موی سپیدی در سر و رویش دیده نشد.^۱

وی از شیعیان خاص امیر مؤمنان علیه السلام بود. امام کاظم علیه السلام هنگامی که حواریون و یاران ویژه امیر مؤمنان علیه السلام را بر می شمرد، از عمرو بن حمق نیز نام می برد.^۲

امیر مؤمنان علیه السلام در جنگ صفین پس از اعلام آمادگی و وفاداری خالصانه عمرو، به وی فرمود:

«لَيْتَ أَنَّ فِي جُنْدِي مِائَةَ مِثْلِكَ؛ کاش در میان لشکریانم یکصد نفر همانند تو

بودند».^۳

عمرو بن حمق به سبب عشق و ارادت به علی علیه السلام مورد بغض معاویه قرار داشت، تا آن که معاویه در زمان خلافت خویش، وی را مورد تعقیب قرار داد. عمرو از شهر خویش گریخت؛ ولی معاویه با وقاحت تمام همسرش «آمنه» را به مدت دو سال در زندان دمشق حبس کرد، تا آن که عمال معاویه عمرو را در منطقه «موصل» دستگیر کردند؛^۴ و او را به طرز فجیعی به شهادت رساندند و سرش را برای زیاد و او نیز برای معاویه فرستاد!

۱. کنز العمال، ج ۱۳، ص ۴۹۵؛ تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۸، ص ۲۱؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۱۰۰ و بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۲.

۲. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۴۳.

۳. بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۳۹۹ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۸۲.

۴. طبری می نویسد: او را در موصل دستگیر کردند و به شهادت رساندند (تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۹۷). ولی مطابق نقل ابن سعد در طبقات (ج ۶، ص ۲۵) او را در منطقه جزیره دستگیر کردند و به شهادت رساندند.

مورّخان نوشته‌اند: نخستین سری که در اسلام شهر به شهر گردانده شد، سری «عمرو بن حمق خُزاعی» بود!

ابن سعد در طبقات به نقل از شعبی (از بزرگان تابعین) می‌نویسد: «أَوَّلُ رَأْسٍ حُمِلَ فِي الْإِسْلَامِ رَأْسُ عَمْرٍو بْنِ الْحَمِقِ».^۱

به دستور معاویه سر بریده «عمرو» برای همسرش در زندان فرستاده شد. مأموران سنگدل حاکم شام، سر آن شهید را به دامن آمنه انداختند و آمنه نیز کلماتی آتشین و با حزن و اندوه در فراق شوهرش بیان کرد.^۲

امام حسین علیه السلام در نامه‌اش به معاویه به شهادت عمرو بن حمق اشاره کرده و از آن بزرگمرد به عظمت یاد می‌کند و می‌فرماید:

«أَوْ كَسَتْ بِقَاتِلِ عَمْرٍو بْنِ الْحَمِقِ، الَّذِي أَخْلَقَتْ وَأَبْلَتْ وَجْهَهُ الْعِبَادَةُ؛ يَا تُو

قاتل عمرو بن حمق نیستی؛ همان مردی که کثرت عبادت چهره‌اش را فرسوده کرده بود».^۳

آری؛ معاویه با کشتن شیعیان علی علیه السلام به ویژه افراد بانفوذ و ایجاد ترس و وحشت میان آنان، در پی انتقام از امیر مؤمنان علی علیه السلام و در واقع انتقام از اسلام راستین برآمد، تا بتواند به «خطّ اموی» استحکام بیشتری ببخشد و راه را برای خودکامگی‌هایش هموارتر سازد.

۱. طبقات، ج ۶، ص ۲۵. ابن حجر عسقلانی نیز می‌نویسد: «أَوَّلُ رَأْسٍ أُهْدِيَ فِي الْإِسْلَامِ، رَأْسُ عَمْرٍو بْنِ الْحَمِقِ، بُعِثَ بِهِ زِيَادٌ إِلَى مُعَاوِيَةَ». (الاصابة، ج ۲، ص ۵۲۳).

۲. رجوع کنید به: الغدير، ج ۱۱، ص ۴۱-۴۴؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۹۷؛ طبقات ابن سعد، ج ۶، ص ۲۵؛ الاصابة، ج ۲، ص ۵۳۳؛ كنز العمال، ج ۱۳، ص ۴۹۷؛ مصنف ابن ابی شیبة، ج ۸، ص ۳۵۷؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۹، ص ۲۰۲ و اعیان الشیعة، ج ۸، ص ۳۷۶.

۳. الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۰۳. (در بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۱۳ نیز، این جملات با تفاوتی نقل شده است).

۶ - تنگنای اقتصادی مخالفان

یعقوبی - مورخ مشهور - از حضرت رسول گرامی اسلام ﷺ روایت کرده است، که فرمود:

«إِذَا بَلَغَ بَنُو أَبِي الْعَاصِ ثَلَاثِينَ رَجُلًا جَعَلُوا مَالَ اللَّهِ دُولًا وَ عِبَادَهُ حَوْلًا وَ دِينَهُ دَخَلًا؛ آنگاه که فرزندان ابوالعاص (پسر امیه) به سی تن برسند، بیت المال را در انحصار خود قرار می‌دهند و بندگان خدا را برده خویش، و دین خداوند را مایه فریب می‌سازند».^۱

این سه اصل پایه‌های حکومت‌های استبدادی است که حکومت بنی‌امیه بر اساس آن شکل گرفته است.

معاویه که در سال‌های اول حکومتش با سیاستی مزورانه پا به میدان نهاد و با بذل و بخشش‌های فراوان و تظاهر به بردباری و چشم‌پوشی از دشمنانش، سعی در به‌سازش‌کشاندن آنان داشت و به هر شکل می‌خواست همگان در برابر حکومت او سر تسلیم فرود آورند و یا حداقل سکوت کنند؛ پس از استحکام پایه‌های حکومتش سیمای واقعی خویش را نمایان ساخت و شدیدترین فشارهای اقتصادی را بر مردم بی‌نوا روا داشت.

وی با این که ثروت‌های عمومی و دارایی‌های کشورهای اسلام را به رایگان تقدیم موالیان و نزدیکان خویش می‌کرد، با وضع مقررات سنگین اقتصادی نسبت به مخالفان خویش، چنان عرصه را بر آنان تنگ کرده بود که بسیاری از مردم با فقر و فلاکت دست و پنجه نرم می‌کردند.

او این کار را برای این انجام می‌داد تا احدی به فکر قیام بر ضد او نیفتد.^۲ این سیاست در دوران یزید نیز ادامه یافت تا جایی که نسبت به افرادی چون

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۲ و شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۳، ص ۵۶.

۲. رجوع کنید به: عقد الفرید، ج ۴، ص ۲۵۹.

«عبدالله بن عباس» نیز اعمال می‌شد. عبدالله در نامه‌ای به یزید به همین نکته اعتراض کرده، می‌نویسد:

«فَلَعَمْرِي مَا تُؤْتِينَا مِمَّا فِي يَدَيْكَ مِنْ حَقِّنَا إِلَّا الْقَلِيلَ وَ إِنَّكَ لَتَحِسُّ عَنَّا مِنْهُ
الْعَرِيضَ الطَّوِيلَ؛ به جانم سوگند! تو از حقوق ما جز مقدار ناچیزی به ما ندادی و
تمام آن را خود برداشتی!»^۱

معاویه که برای تصاحب اموال مردم مسلمان خیز برداشته بود هر روز دستوری صادر می‌کرد.

یک روز فرمان داد تمام اراضی مربوط به پادشاهان ساسانی که در اطراف کوفه قرار داشت، تصرف شود. در پی این فرمان، تمام آن سرزمین‌های وسیع و آباد جزء اموال خصوصی او قرار گرفت. درآمد این زمین‌ها در هر سال تا ۵ میلیون درهم می‌رسید. روز دیگر فرمان داد، بصره و املاک آباد اطراف آن را به این سرزمین‌ها اضافه کنند. در مرحله سوم دستور داد: هدایایی که رعایای ایرانی در ایام نوروز و مهرگان به پادشاهان ساسانی می‌پرداختند، از این به بعد به دستگاه خلافت بپردازند.^۲

منطق معاویه بر این اساس بود که می‌گفت: زمین از آن خداست و وی خلیفه خدا! لذا هر طوری که میلش باشد عمل می‌کند. او می‌گفت:

«الْأَرْضُ لِلَّهِ وَ أَنَا خَلِيفَةُ اللَّهِ فَمَا آخِذُ مِنْ مَالِ اللَّهِ فَهُوَ لِي وَ مَا تَرَكَتُهُ كَانَ
جَائِزاً لِي؛ زمین از آن خدا است و من هم خلیفه او، پس اگر در مالی تصرف کنم،
متعلق به من است و اگر تصرف نکنم باز مجاز به تصرف آنم».^۳

بر اساس منطق معاویه و ولایات و شهرها به صورت تبعیض آمیزی اداره می‌شد. در حالی که مردم شام - بهترین مدافعان حکومت معاویه - در امنیت و رفاه به سر برده و

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۸ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۲۴. همچنین رجوع کنید به: عقد الفرید، ج ۴، ص ۳۵۸.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۸. مراجعه شود به نقش عایشه در تاریخ اسلام، قسمت سوم، ص ۱۵۷.

۳. الغدیر، ج ۸، ص ۳۴۹. به نقل از مروج الذهب، ج ۲، ص ۷۹.

ارزاق عمومی به وفور و با قیمتی مناسب در اختیارشان قرار می‌گرفت و هر گاه و بی‌گاه از بذل و بخشش‌های بی‌دریغ معاویه بهره‌مند بودند؛ مردم شهرهای دیگر تحت فشار سخت‌ترین تنبیهات اقتصادی قرار داشتند.

خصوصاً شهر کوفه که پایگاه اصلی شیعیان و دوست‌داران امیر مؤمنان علیه السلام بود، با وضع بسیار دردناکی روبرو بود. مغیره بن شعبه - والی کوفه - ارزاق عمومی را از مردم کوفه دریغ می‌داشت. این سیاست تبعیض‌آمیز معاویه تا دهها سال پس از وی نیز ادامه یافت؛ تا آن‌جا که عمر بن عبدالعزیز - به اصطلاح عادل‌ترین آنان! - در حالی که بر حقوق شامیان ده دینار افزوده بود بر اهل عراق هیچ نیافزود!^۱

غصب زمین‌های آباد بلاد اسلامی، تنها به کوفه و بصره خلاصه نشد. بلکه پس از آن معاویه بر زمین‌های یمن و شام و بین‌النهرین نیز دست انداخت و سرزمین‌هایی که در گذشته عنوان خالصه و تیول داشت، از چنگ صاحبان آنها درآورد و در تصرف خویش قرار داد.

وی حتی از دو شهر مقدس مکه و مدینه نیز صرف نظر نکرد؛ هر سال مقدار زیادی خرما و گندم از این دو شهر به عنوان مالیات و خراج می‌گرفت و «فدک» را که متعلق به فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله بود جزء تیول مروان بن حکم قرار داد!^۲

«ابن عبد ربّه» می‌نویسد:

در دوران حکومت معاویه هیچ بودجه‌ای از بیت المال برای شهر مقدس مدینه اختصاص نمی‌یافت^۳، چه این‌که در این شهر بزرگانی زندگی می‌کردند که همه از سران مخالفان حکومت اموی بودند.

۱. عقد الفرید، ج ۴، ص ۲۵۹. برای آگاهی بیشتر مراجعه شود به نقش عایشه در تاریخ اسلام، قسمت سوم.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۰۵.

۳. مراجعه شود به: عقد الفرید، ج ۴، ص ۳۵۸.

والیان منصوب معاویه، مردم این سامان را مجبور کردند تا با بهای ناچیزی املاک خویش را بفروشند و بسیاری از زمین‌های اطراف مدینه را به اجبار به تصرف دستگاه حکومت درآوردند.

به حکم معاویه، گاه مروان بن حکم و گاه نیز سعید بن عاص بر مدینه حکومت می‌کرد و هر دو در تضعیف اقتصادی مردم مدینه خصوصاً بزرگان قوم از هیچ کوششی دریغ نمی‌کردند.^۱

معاویه که مبارزه با علویان و هواخواهان مکتب علوی را وجهه نظر خویش قرار داده بود، در بخشنامه‌ای به همه عمال خویش اعلام کرد:

«أَنْظُرُوا إِلَيَّ مِنْ قَامَتٍ عَلَيْهِ الْبَيْتَةُ أَنَّهُ يُحِبُّ عَلِيًّا وَ أَهْلَ بَيْتِهِ فَامْحَوْهُ مِنَ الدِّيَّانِ وَ اسْقِطُوا عَطَاءَهُ وَ رِزْقَهُ؛ مواظب باشید هر که ثابت شد که از شیعیان علی عليه السلام و اهل بیت او است اسم او را از دفتر بیت المال حذف کنید و حقوق و مزایای او را قطع نمایید».^۲

این همه سخت‌گیری از جانب معاویه برای آن بود که وی همواره از شیعیان احساس خطر عظیمی می‌کرد و لذا با قساوت تمام به این گونه اعمال ننگین و شرارت بار دست می‌زد.

ابن ابی الحدید، از امام باقر عليه السلام نقل می‌کند که شرایط چنان سخت شده بود که اگر کسی از دوستی ما یاد می‌کرد زندانی می‌شد و اموالش مصادره می‌گردید و یا خانه‌اش ویران می‌گشت.^۳

فشارها چنان زیاد و فراگیر شده بود که «شعبی» می‌گوید:

«مَا نَدْرِي مَا نَصْنَعُ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، إِنَّ أَحْبَبَنَا إِفْتَرَرْنَا وَ إِنَّ أَبْغَضَنَا

۱. مراجعه شود به: عقد الفرید، ج ۴، ص ۲۵۹.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۵ و الغدير، ج ۱۱، ص ۲۹.

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۳.

کَفَرْنَا؛ نمی‌دانیم با علی عَلَيْهِ السَّلَامُ چه کنیم؟ اگر او را دوست بداریم، (چنان بر ما سخت می‌گیرند که) فقیر و نیازمند می‌شویم و اگر او را دشمن بداریم، کافر می‌شویم.^۱

۷ - بدعت‌ها

معاویه برای پیشبرد اهداف خویش و تحکیم پایه‌های مقام و موقعیت خود، که سخت به آن علاقه داشت، به احکام اسلامی نیز دست‌اندازی کرد و بدعت‌هایی را در دین پدید آورد که از مهم‌ترین آن‌ها انحراف خلافت اسلامی از مسیر صحیح خود و تبدیل آن به سلطنت استبدادی و موروثی، مخصوصاً انتخاب فرزند آلوده و ناصالحش برای ولایت‌عهدی بود.

این خطر به قدری جدی و مهم بود که امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ در جمع عدّه زیادی از صحابه و انصار و فرزندان آنها در منی، با آن‌که جاسوسان معاویه همه جا مراقب اوضاع بودند، در این باره فرمود:

«فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ يَنْدَرِسَ هَذَا الْحَقُّ وَ يَذْهَبَ؛ من بیم آن دارم که (در اثر اعمال

معاویه) دین اسلام فرسوده گشته و به طور کامل ریشه کن گردد».^۲

معاویه خود تصریح می‌کرد که خلافت رانه با محبت و دوستی مردم و نه رضایت

آن‌ها از حکومت او، بلکه با شمشیر به دست آورده است.^۳

بنابراین، دلیلی ندارد که خواسته‌های ملت مسلمان را رعایت کند.

«جاحظ» می‌گوید:

«معاویه آن سال را که به قدرت رسید «عام الجماعة» نامید، در حالی که آن سال «عام

الفرقة و القهر و الغلبة» بود، سالی که امام به سلطنت و نظام کسریایی تبدیل شد و

۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۴۸.

۲. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۸۷؛ الغدير، ج ۱۱، ص ۲۸.

۳. عقد الفريد، ج ۴، ص ۸۱-۸۲.

خلافت پیامبر ﷺ غصب شد و قیصری گردید».^۱

معاویه خود را اولین «ملک» (شاه) می‌خواند.^۲

«سعید بن مسیب» می‌گفت: معاویه اولین کسی بود که خلافت را به سلطنت تبدیل

کرد.^۳

«ابوالاعلی مودودی» در کتاب «خلافت و ملوکیت» چند ویژگی برای تفاوت نظام

سلطنتی معاویه با خلافت پیش از وی بر شمرده است.

نخست: دگرگونی روش تعیین خلیفه. خلفای پیشین، خود برای کسب خلافت

قیام نمی‌کردند، ولی معاویه در پی آن بود با هر وسیله‌ای که شده بر مسند خلافت تکیه

زند.

دوم: دگرگونی در روش زندگی خلفا و استفاده از روش پادشاهی روم و ایران.

سوم: چگونگی مصرف بیت المال. زیرا در دوران معاویه بیت المال به صورت

ثروت شخصی او و دودمان او درآمد و کسی نمی‌توانست درباره حساب و کتاب

بیت‌المال از حکومت وی بازخواست کند.

چهارم: پایان آزادی ابراز عقیده و امر به معروف و نهی از منکر. این روش از عهد

معاویه با کشتن «حجر بن عدی» آغاز شد.

پنجم: پایان آزادی دستگاه قضایی اسلام.

ششم: خاتمه یافتن حکومت شورایی.

هفتم: ظهور تعصبات نژادی و قومی.

هشتم: نابودی برتری قانون، بر خواسته‌های شخصی.^۴

۱. رسالة الجاحظ فی بنی امیة، ص ۱۲۴، به نقل از تاریخ سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۳۹۶. مراجعه شود به:

پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۳، ص ۲۵۰ و الغدیر، ج ۱۰، ص ۲۲۷.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۳۲. مراجعه شود به: تاریخ الخلفاء، ص ۲۲۳.

۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۳۲.

۴. خلافت و ملوکیت، ص ۱۸۸-۲۰۷؛ به نقل از تاریخ سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۴۰۷-۴۰۸. (رجوع

شود به: پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۳، ص ۲۵۰-۲۵۱).

«ابن ابی الحدید» پس از نقل سخنانی در مورد خلاف‌کاری‌ها و بدعت‌های معاویه، می‌گوید:

«اعمال خلاف و آشکارای «معاویه» از قبیل: پوشیدن حریر، استعمال ظروف طلا و نقره، جمع آوری غنایم برای خود، اجرا نکردن حدود الهی و مقررات اسلام درباره اطرافیان و کسانی که مورد علاقه‌اش بودند، ملحق کردن «زیاد» به خود و او را برادر خود خواندن، با این‌که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده بود: «أَلَوْلَدُ لِلْفِرَاشِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجْرُ؛ فرزندی به همسر ملحق می‌شود و سهم زناکار سنگسار شدن است». کشتن «حُجْرَبْنِ عَدَى» و یاران پاک او، توهین به ابوذر و او را سوار بر شتر برهنه کردن و فرستادنش به مدینه، ناسزا گفتن به «امیر مؤمنان علی عَلِيٌّ» و «امام حسن عَلِيٌّ» و «ابن عباس» بر روی منابر، ولیعهد قرار دادن «یزید» شراب‌خوار و قمارباز و... همه و همه دلیل بر کفر و الحاد او است»^۱.

معاویه در بدعت‌گزاری هیچ حدّ و مرزی قائل نبود و به اعتراض دیگران نیز وقعی نمی‌نهاد.

«ابودرداء» می‌گوید:

«به معاویه گفتم از پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم هر کسی از ظروف طلا و نقره بیاشامد آتش جهنّم درونش را فرا خواهد گرفت». معاویه گفت:

«أَمَّا أَنَا فَلَا أَرَى بِذَلِكَ بَأْسًا؛ اَمَّا مِنْ بَرَاءِ آن ایرادی نمی‌بینم!!».

«ابودرداء» پاسخ داد: عجب! من از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل می‌کنم تو رأی شخصی خود را

اظهار می‌کنی! من دیگر در سرزمینی که تو هستی نخواهم ماند!^۲.

مرحوم علامه امینی در کتاب نفیس «الغدیر» با ذکر اسناد و مدارک روشن بدعت‌ها و فجایعی را که شخص معاویه انجام داده جمع آوری کرده است؛ در این جا فهرست

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۱۳۰-۱۳۱.

۲. همان مدرک، ج ۵، ص ۱۳۰. مراجعه شود به: پیام امام، ج ۳، ص ۲۰ و ۲۱.

آن از نظر خوانندگان عزیز می‌گذرد و شرح و تفصیل منابع آن را می‌توانند در «الغدیر» جلد یازدهم مطالعه کنند.

این مرد محقق می‌نویسد:

«نخستین کسی که آشکارا به شرب خمر و خریدن آن اقدام کرد، معاویه بود.

نخستین کسی که در محیط اسلام فحشا را اشاعه داد، معاویه بود.

نخستین کسی که ربا را حلال شمرد، معاویه بود.

نخستین کسی که ازدواج با دو خواهر را در یک زمان اجازه داد، معاویه بود.

نخستین کسی که سنت پیامبر ﷺ را در باب دیات تغییر داد، معاویه بود.

نخستین کسی که لَبَّیک را (در مراسم زیارت خانه خدا) ترک کرد، معاویه بود.

نخستین کسی که از اجرای حدود الهی سر باز زد، معاویه بود.

نخستین کسی که اموالی را برای جعل حدیث اختصاص داد، معاویه بود.

نخستین کسی که به هنگام بیعت با مردم بیزاری از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را شرط می‌کرد، معاویه

بود.

نخستین کسی که سر یکی از اصحاب پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (عمرو بن حَمِق) را جدا

کرده و در شهرها گردش داد، معاویه بود.

نخستین کسی که خلافت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به سلطنت مبدل ساخت، معاویه بود.

نخستین کسی که به دین خدا اهانت کرد و فرزند فاجرش را به خلافت برگزید،

معاویه بود.

نخستین کسی که دستور داد مدینه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را غارت کنند، معاویه بود.

نخستین کسی که سب و ناسزاگویی به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را رواج داد، معاویه بود.

نخستین کسی که خطبه نماز عید را (بر خلاف دستور پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) بر نماز عید مقدم

داشت، تا بتواند قبل از متفرق شدن مردم، ضمن خطبه خود، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را سب کند،

معاویه بود.^۱

این تنها بخشی از فجایع معاویه در زمینه تغییر احکام الهی و نقض سنت پیامبر ﷺ و زیر پا نهادن دستورات خدا بود و اگر کسی تمام تاریخ زندگانی او و سایر بنی امیه را بررسی کند، باز هم به نمونه‌های بیشتری دست می‌یابد و به راستی اگر حکومت این ظالمان بیگانه از اسلام ادامه می‌یافت، به یقین چیزی از اسلام باقی نمی‌ماند و این سخن با مدارک گسترده‌ای که در دست است، جای انکار ندارد! و ما تعجب می‌کنیم چرا بعضی اصرار دارند چشم بر هم نهند و با این همه فجایع، باز معاویه و بنی امیه را بستایند؛ براستی شگفت آور است! انصاف کجاست؟!^۲

۸ - تحمیل بیعت یزید بر مردم

طبق نوشته «ابن عبد ربّه» معاویه هفت سال تمام به منظور آماده سازی افکار عمومی برای بیعت با یزید تلاش کرد^۳ و برای رسیدن به این مقصود از همه وسایل فریب و نیرنگ سود جست و از هیچ فرصتی چشم پوشی نکرد.

معاویه، از هر کسی بهتر می‌دانست که مردم بعد از وی هرگز با فرد فرومایه‌ای چون یزید بیعت نخواهند کرد. از این رو لازم دید هر چه از دستش بر می‌آید پیشاپیش انجام دهد. این بود که با حيله و تزویر مدعیان آینده خلافت، چون امام حسن مجتبیٰ (علیه السلام)، سعد بن ابی وقاص و دیگران را یکی پس از دیگری از میان برداشت.^۴

وی حتی از عبدالرحمان - فرزند خالد بن ولید، از همسنگران جاهلی خویش - نیز

۱. برای توضیح بیشتر به کتاب نفیس الغدیر، ج ۱۱، ص ۷۱ به بعد مراجعه شود که تمام مدارک مطالب فوق را از کتب برادران اهل سنت با ذکر جلد و صفحه آورده است.

۲. رجوع کنید به: پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)، ج ۴، ص ۳۲۹-۳۳۰.

۳. عقد الفرید، ج ۴، ص ۳۶۸ و مراجعه شود به: کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۶.

۴. مقاتل الطالبیین، ص ۷.

نگذشت و چون از شامیان شنید که او را برای خلافت آینده مناسب می‌دانند، وی را توسط طبیب مخصوص خویش به قتل رساند.^۱

جمعی از مورّخان چون یعقوبی و ابن اثیر^۲، بر این باورند که اوّلین بار طرح ولایت عهدی یزید به صورت رسمی توسط «مغیره بن شعبه» کلید زده شد. معاویه بنا داشت مغیره را از حکومت کوفه عزل کند و سعید بن عاص را به جایش منصوب نماید، ولی مغیره پس از اطلاع از این تصمیم، به سرعت خود را به شام رساند و برای تحکیم موقعیت خویش، ولایت عهدی یزید را به معاویه پیشنهاد داد و افزود که راضی کردن مردم کوفه با من.

معاویه که مقصود اصلی مغیره را دریافت، گفت، به کوفه بازگرد و به این کار بپرداز!

پس از آن معاویه در نامه‌ای به «زیاد» حاکم بصره نوشت:

«مغیره مردم کوفه را به بیعت یزید فراخوانده است، تو شایسته‌تری که نسبت به پسر برادرت! این کار را انجام دهی! هنگامی که نامه‌ام به دست تو رسید مردم بصره را جمع کن و از آن‌ها برای یزید بیعت بگیر!».

وقتی که نامه معاویه به زیاد رسید، در شگفتی فرو رفت و به معاویه چنین پیام داد: «یزید مردی است که با سگ‌ها و میمون‌ها بازی می‌کند و جامه‌های رنگارنگ می‌پوشد و پیوسته شراب می‌نوشد و شب را با ساز و آواز می‌گذراند، اگر مردم را به بیعت وی بخوانم به ما چه خواهند گفت؟ در حالی که هنوز مردانی چون حسین بن علی علیه السلام، عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر در میانشان هستند. یزید را وادار که یکی دو سال به اخلاق اینان درآید! شاید بتوان در آن صورت مردم را به این

۱. مراجعه شود به: الغدیر، ج ۱۰، ص ۲۳۳؛ الاستیعاب، شرح حال عبدالرحمن و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۷۱.

۲. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۵۰۳، حوادث سال ۵۶.

بیعت راضی کرد).

معاویه از شنیدن این پیام خشمگین شد و گفت:

وای بر پسر عبید! شنیده‌ام در گوشش خوانده‌اند که وی پس از من امیر است؛ به خدا سوگند! او را به مادرش سمیه و پدرش عبید باز می‌گردانم.^۱
طبیعی بود که «زیاد» در مقابل ابطال هویت و شناسنامه جعلی‌اش! چاره‌ای جز تسلیم نداشت.

بدین ترتیب، معاویه و کارگزاران وی وارد کار سخت و دشواری شده بودند، معاویه با هر زحمتی که بود از گوشه و کنار مملکت، سران و بزرگان قبایل را به دمشق فرا می‌خواند و با تهدید، یا بخشیدن پول‌های هنگفت و گاه با دادن امتیازات دیگر چون فرمانروایی و حکمرانی، آنان را به بیعت با یزید وادار می‌کرد.

سال‌ها طول کشید تا همه بلاد اسلامی - جز مکه و مدینه - به بیعت تحمیلی یزید تن دادند. تنها این دو شهر - مخصوصاً مدینه - همچنان دست نخورده باقی مانده بود. حضور افراد ذی نفوذی چون امام حسین علیه السلام مانع تحقق این مقصود بود.

معاویه در ابتدا به مروان بن حکم - والی وقت مدینه - دستور داد تا از مردم آن شهر بیعت بگیرد؛ ولی مردم مدینه اعتنایی به این امر نکردند، عبدالرحمان - فرزند خلیفه اول - در جمع مردم با صراحت گفت: مروان و معاویه دروغ می‌گویند، آن‌ها می‌خواهند حکومت را تبدیل به پادشاهی کنند که هر شاهی مُرد، شاه دیگر (پسرش) جانشین وی گردد.^۲

سرانجام اعتراض شدید امام حسین علیه السلام مروان را در انجام این مأموریت ناکام ساخت. معاویه چاره‌ای ندید جز این که شخصاً به این دو شهر مقدّس سفر کند و مردم آن

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۰ و تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۷۰. ابن اثیر در کامل (ج ۳، ص ۵۰۳-۵۰۵) این داستان را به نحو دیگری نقل کرده است.

۲. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۵۰۶.

سامان را به بیعت تحمیلی با یزید مجبور نماید. این بود که با تعداد زیادی از نظامیان و گارد مخصوص خویش به حجاز سفر نمود.

«ابن قتیبه» در کتاب «الامامة والسیاسة» داستان این سفر و سخنان عتاب‌آمیز معاویه را در مدینه با حسین بن علی علیه السلام و دیگر سرشناسان به تفصیل نقل کرده است. وی می‌نویسد:

«معاویه فرمان داد مردم را به مسجد فراخوانند و چون مردم جمع شدند برخاست و در مورد شایستگی و لیاقت یزید برای خلافت سخن راند و گفت: تمام مسلمانان در کلّیه بلاد اسلامی جز شما مردم مدینه با یزید بیعت کردند، من برای اهمّیت این شهر آن را به تأخیر انداخته‌ام و اگر در امت اسلامی کسی را بهتر از یزید می‌شناختم به خدا سوگند برای او بیعت می‌گرفتم!».

در این لحظه امام حسین علیه السلام برخاست و سخن وی را قطع کرد و فرمود:
 «به خدا سوگند! کسی را که پدرش از پدر یزید و مادرش از مادر وی و خودش از خود او بهتر و شایسته‌تر است کنار نهادی و یزید را مطرح ساختی!».
 معاویه گفت: «گویا خودت را می‌گویی؟»
 امام علیه السلام فرمود: آری.

گفت: اما سخن تو که مادرت از مادر یزید بهتر است سخن به حقی است. چه این که فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است و کسی در دین و سابقه به پای وی نخواهد بود، و اما این که می‌گویی پدرت از پدر یزید بهتر است، خدا پدر یزید را بر پدر تو پیروز کرد!!

امام فرمود: «این جهالت و نادانی برای تو بس است که دنیای زودگذر را بر آخرت جاویدان برگزیده‌ای».

معاویه ادامه داد: اما این که می‌گویی خودت از یزید بهتر هستی به خدا سوگند!
 یزید برای امت محمد صلی الله علیه و آله از تو بهتر و شایسته‌تر است!!

امام علیه السلام فرمود: این دروغ و بهتانی بیش نیست، آیا یزید شراب‌خوار و عشرت‌پیشه از من بهتر است؟!^۱

بنابر نقل «ابن اثیر» معاویه مدّتی در مدینه ماند تا سرانجام با تهدید صریح در حالی که نظامیان با شمشیرهای آخته و آماده اطراف مردم را در مسجد گرفته بودند، از آنان - غیر از آن چهار تن - بیعت گرفت و سپس به سوی شام رهسپار گردید.^۲

با این‌که معاویه به حسب ظاهر از مردم شهرهای مختلف برای یزید بیعت گرفت و یزید را به عنوان جانشین انتخاب کرد، ولی این عمل به عنوان یکی از کارهای بسیار زشت معاویه در خاطره تاریخ باقی ماند.

زشتی این انتخاب تا آنجا بود که - همچنان‌که گذشت - حتّی در باور فردی چون «زیاد» نمی‌گنجید و به همین جهت به معاویه گفت، چگونه مردم را به بیعت فرد شراب‌خوار و میمون‌باز دعوت کنیم؟

«ابن اثیر» از «حسن بصری» نقل می‌کند که گفت: معاویه چهار عمل انجام داد که هر یک از آن‌ها برای تباهی او کافی بود، و آن‌گاه یکی از آن‌ها را چنین می‌شمارد:

«وَأَسْتِخْلَفُهُ بَعْدَهُ إِبْنَهُ سِكِّيراً جَمِيْرًا يَلْبَسُ الْحَرِيرَ وَ يَضْرِبُ بِالطَّنَابِيرِ؛

جانشین کردن فرزند بسیار مست و شراب‌خوار خود را که لباس حریر می‌پوشید و به

ساز و آواز مشغول بود».^۳

به گفته یعقوبی - مورّخ مشهور - هنگامی که به عبدالله بن عمر پیشنهاد شد با یزید

بیعت کند، گفت:

۱. الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۱۱-۲۱۲؛ الغدير، ج ۱۰، ص ۲۵۰.

۲. مراجعه شود به: کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۵۱۱ و عقد الفريد، ج ۴، ص ۳۷۱-۳۷۲.

۳. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۸۷ و الغدير، ج ۱۰، ص ۲۲۵. معاویه خود بهتر از هر کس می‌دانست که یزید شایسته این جایگاه نیست؛ ولی عشق به فرزند و بقای خلافت در این خاندان، او را از پیروی حق بازداشت. از معاویه نقل شده که می‌گفت: «لَوْ لَأَهْوَأَى فِي يَزِيدَ لَأَبْصَرْتُ رُشْدِي؛ اگر عشق و علاقه به یزید نبود، می‌توانستم راه صحیح را تشخیص دهم!» (تذكرة الخواص، ص ۲۵۷ و رجوع کنید به: مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۸، ص ۱۸).

«باکسی که میمون باز و سگ باز و شراب‌خوار و دارای فسق آشکار است، بیعت کنم، در این صورت به خداوند چه پاسخی بدهم؟»^۱

به هر حال، علاقه فردی معاویه به فرزندش یزید و بقای خلافت در خاندان اموی سبب چنین بیعت تحمیلی گردید. در نتیجه ضربت کاری دیگری به جامعه اسلامی و شریعت نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از این طریق وارد شد.

سید قطب، نویسنده و دانشمند معروف مصری می‌نویسد:

«تعیین یزید برای خلافت یک ضربه کاری به قلب اسلام و به نظام اسلامی و هدف‌ها و مقاصد آن بود».^۲

* * *

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۰.

۲. العدالة الاجتماعية، ص ۱۸۱.



حکومت جنایت بار یزید

آخرین حلقه حوادثی که به ماجرای خونین کربلا ختم شد، بدست گرفتن خلافت توسط یزید بن معاویه بود.

حوادثی که از سقیفه شروع شد و هر دوره‌ای بیش از گذشته سبب تقویت «جبهه اموی» و منافقان گردید، در نهایت کار را به آنجا رساند که با نهایت تأسف خلافت مسلمین به دست یزید فاسد، شراب‌خوار و هوس‌باز افتاد.

او با غرور و خودخواهی در پی بیعت گرفتن و به رسمیت بخشیدن حکومت فاسد خویش برآمد و در مسیر اجرای اهداف خود، دست به هر جنایتی می‌زد. به گفته «مسعودی» مورخ معروف: «سیره یزید، همان روش فرعون بود؛ بلکه باید گفت فرعون در میان مردم، بیش از یزید به عدالت رفتار می‌کرد».^۱

در این قسمت، برای آشنایی با افکار و عقاید و اعمال یزید، کارنامه سیاه او را کمی بررسی می‌کنیم.

ولادت و تربیت یزید

یزید در سال ۲۵ یا ۲۶ هجری زاده شد و مادر وی «میسون» نام داشت؛ معاویه «میسون» را در حالی که یزید را در شکم داشت، طلاق داد و «میسون» وی را در زمانی

۱. وَ سِيرُهُ سِيرَةُ فِرْعَوْنَ، بَلْ كَانَ فِرْعَوْنُ أَعْدَلَ مِنْهُ فِي رَعِيَّتِهِ (مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۸).

که همسر معاویه نبود، به دنیا آورد.^۱

برخی از نویسندگان معتقدند: یزید نزد دایی‌های خود در بادیه پرورش یافت و قبیله مادرش پیش از اسلام مسیحی بودند و هنوز حال و هوای دوران مسیحیت در سر آنان بود و از این رو، یزید بیش از آن که تربیت او اسلامی باشد، تربیت مسیحی داشت؛ بنابراین، پرده‌داری وی نسبت به ارزش‌های اسلامی امر غریبی نبود.^۲

شاید از این روست که یزید در اشعار خویش - به هنگامی که می‌خواهد شراب بنوشد - چنین می‌سراید:

وَإِنْ حَرَمْتُ يَوْمًا عَلَى دِينَ أَحْمَدَ فَخُذْهَا عَلَى دِينِ الْمَسِيحِ بْنِ مَرْيَمَ

(اگر نوشیدن شراب در دین اسلام حرام است؛ آن را مطابق دین مسیح بنوش!)^۳

دولت روم در دربار بنی‌امیه نفوذ داشت و برخی از مسیحیان روم در دربار شام به عنوان مستشار حضور داشتند. مورخان تصریح می‌کنند که به هنگام حرکت امام حسین علیه السلام به سوی کوفه، یزید به توصیه «سرجون» رومی «عبیدالله زیاد» را که والی بصره بود (با حفظ سِمَت) به حکومت کوفه نیز منصوب کرد. سرجون این توصیه را به نقل از معاویه به یزید نمود.^۴

«ابوالفرج اصفهانی» درباره هم‌نشینی یزید می‌گوید: «در طلیعة ندیمان یزید، شاعری مسیحی به نام «اخطل» قرار داشت. این دو تن با هم شراب می‌نوشیدند و ساز و آواز می‌شنیدند و یزید وی را در سفرها به همراه خود می‌برد. پس از مرگ یزید و انتقال خلافت به مروانیان، اخطل در دوران خلافت عبدالملک مروان، از نزدیکان او

۱. مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۸، ص ۱۹.

۲. حیاة الامام الحسین بن علی علیه السلام، ج ۲، ص ۱۸۰. این سخن از استاد عبدالله علائی نقل شده است.

۳. تتمه المنتهی در تاریخ خلفا، ص ۶۶. البته ما معتقدیم شراب در همه ادیان الهی حرام بوده است و از جمله در دین حضرت مسیح علیه السلام هر چند به این دین نسبت داده شده که آن را جایز می‌شمارند.

۴. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۳ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۸. سرجون هم پیاله یزید در باده‌نوشی نیز بود (انساب الاشراف، ج ۵، ص ۳۰۱).

قرار گرفت و هر زمان می‌خواست، نزد او می‌رفت، در حالی که گردن‌بند طلا در گردن داشت و قطرات خمر از موی صورتش می‌چکید.^۱

افکار، اندیشه‌ها و رفتارهای ضد دینی یزید

آنچه راکه تاریخ از افکار و اندیشه‌های این عامل فساد و تباهی و رفتارهای او نقل می‌کند، همه حکایت از فسق و فجور و رفتارهای الحادی دارد. قاضی نعمان مصری می‌نویسد:

روزی رسول خدا ﷺ به معاویه نظر افکند و فرمود:

«أَيُّ يَوْمٍ لِأُمَّتِي مِنْكَ، وَ أَيْ يَوْمٍ سُوِّ لِدُرِّيَّتِي مِنْكَ مِنْ جَرِّهِ وَ يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِكَ، يَتَّخِذُ آيَاتِ اللَّهِ هُزُؤًا وَ يَسْتَحِلُّ مِنْ حُرْمَتِي مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ؛

امت من چه روز (سختی) از تو خواهند داشت؟ و خاندان من از فرزندی که از صلب تو خارج می‌شود، روز بدی را در پیش دارد! همان فرزندی که آیات خدا را به استهزا می‌گیرد و آنچه را که خداوند از حریم من حرام کرده، وی حلال می‌شمارد».^۲

اشعار کفرآمیز یزید و سخن‌گفتن از انتقام از پیامبر و یادآوری کشتگان مشرک در جنگ بدر و کشتن امام حسین علیه السلام در برابر آنان، همگی از عدم اعتقاد او به دین اسلام حکایت دارد.^۳

وی در زمان خلافت پدرش به می‌گساری و هوسرانی مشغول بود، معاویه تصمیم گرفت برای ساختن سابقه‌ای دینی، وی را به جهاد بر ضد «رومیان» بفرستد؛ از این رو، او را به فرماندهی لشکری برای جنگ با رومیان اعزام کرد و «سفیان بن عوف غامدی» را نیز در این مسیر با وی همراه ساخت. یزید در این سفر جهادی! معشوقه

۱. الاغانی، ج ۷، ص ۱۷۰ (مطابق نقل حیاة الامام الحسين علیه السلام، ج ۲، ص ۱۸۴).

۲. المناقب و المثالب، ص ۷۱ (مطابق نقل حیاة الامام الحسين علیه السلام، ج ۲، ص ۱۸۰).

۳. اشعار و سخنان وی را پیش از این در دومین ریشه از ریشه‌های قیام عاشورا آورده‌ایم.

خود «امّ کلثوم» را نیز به همراه داشت. در این سفر لشکریان یزید که گروهی از لشکرش وارد روم شده بودند، به تب و آبله گرفتار شدند؛ ولی یزید در همان حال در منزلی به نام «دیر مَران» (محلی در نزدیک دمشق) در کنار «امّ کلثوم» به استراحت و هوسرانی می‌پرداخت. وقتی از این حادثه با خبر شد (با بی‌اعتنایی به آنچه بر لشکریانش اتفاق افتاد)، چنین سرود:

مَا إِنْ أَبَالِي بِمَا لَأَقَتْ جُمُوعُهُمْ
 إِذَا اتَّكَأْتُ عَلَى الْأَمْطِ فِي غَرْفٍ
 بِالْعَذْقَدُونََةِ مِنْ حَمِيٍّ وَ مِنْ مُومٍ
 بِدِيرِ مُرَّانَ عِنْدِي أُمَّ كَلْثُومٍ!

«من باکی ندارم از این که آن جمعیت در منطقه غذقدونه (ناحیه‌ای در نزدیک سرزمین روم) دچار تب و آبله شدند؛ آنگاه که من در «دیر مَران» در میان غرفه‌ها بر بالش‌ها تکیه زده‌ام و امّ کلثوم را در کنار خود دارم!»^۱

در زمان خلافت کوتاهش دربار یزید، مرکز فساد و فحشا و گناه بود و آثار آن در جامعه نیز گسترش یافته بود؛ به گونه‌ای که به گفته «مسعودی» در دوران حکومت کوتاه وی، حتی در محیط مقدّسی همچون مکه و مدینه جمعی به نوازندگی و استعمال آلات لهو و لعب می‌پرداختند.^۲

هنگامی که گروهی از مردم مدینه به سرپرستی «عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه» برای آگاهی از افکار و عقاید و اعمال یزید به شام سفر کردند و برگشتند، عباراتی در معرفّی یزید گفته‌اند که از عمق فاجعه‌ای که مسلمین گرفتار آن شده بودند، حکایت می‌کند.

«ابن اثیر» در کتاب خویش نقل می‌کند، آنان گفتند:

«ما از نزد مردی آمدم که دین ندارد، شراب می‌نوشد، طنبور می‌نوازد، نوازندگان به نزد وی به لهو و لعب مشغولند، با سگ‌ها بازی می‌کند، با جمعی از دزدان

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۹ و مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۸، ص ۲۳-۲۴.

۲. مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۷.

شب‌نشینی دارد».^۱

دیگری گفت: «به خدا سوگند! وی شراب می‌نوشد و به گونه‌ای مست می‌شود که نماز را نیز ترک می‌کند».^۲

«ابن جوزی»، دانشمند معروف اهل سنت از قول «عبدالله بن حنظله» نقل می‌کند، که گفت:

«وَاللَّهِ مَا خَرَجْنَا عَلَىٰ يَزِيدَ حَتَّىٰ خِفْنَا أَنْ نُزْمَىٰ بِالْحِجَارَةِ مِنَ السَّمَاءِ! إِنَّهُ رَجُلٌ يَنْكَحُ الْأُمَّهَاتِ، وَ الْبَنَاتِ وَالْأَخَوَاتِ وَيَشْرِبُ الْخَمْرَ وَيَدْعُ الصَّلَاةَ؛

ما در حالی از نزد یزید بیرون آمدیم که خوف آن داشتیم که (بر اثر گناهان فراوان وی) از آسمان سنگ بر سر ما بیارد، او مردی است با مادران و دختران و خواهران نیز زنا می‌کند؛ وی شراب می‌نوشد و نماز نمی‌خواند».^۳

می‌گساری وی به طور علنی و سرودن اشعاری در حال مستی و دهن کجی به ارزش‌های اسلامی در آن حالت، از صفحات تاریک زندگی یزید است.

«سبط بن جوزی» در «تذکره الخواص» می‌نویسد، وی در حال مستی چنین می‌سرود:

«یاران هم پیاله من! برخیزید و به نغمه‌های خوانندگان گوش فرا دهید. پیاله‌های شراب را پی در پی سر بکشید و بحث‌های علمی را کنار بگذارید. نغمه‌های ساز و آواز (به گونه‌ای مستم می‌کند که) مرا از شنیدن صدای اذان باز می‌دارد و من خمره‌های شراب را با حوران بهشتی معاوضه کردم. (و لذات مستی را بر وعده‌های

۱. قَدِمْنَا مِنْ عِنْدِ رَجُلٍ لَيْسَ لَهُ دِينٌ، يَشْرِبُ الْخَمْرَ وَيَشْرِبُ بِالطَّنَابِيرِ وَيُعَزِّفُ عِنْدَهُ الْقِيَانَ وَيَلْعَبُ بِالْكَلَابِ وَيَسْمُرُ عِنْدَهُ الْحَرَّابَ وَ هُمْ اللَّصُوفُ (کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۰۳).

۲. همان مدرک.

۳. المنتظم، ج ۴، ص ۱۷۹ (حوادث سال ۶۳). شبیه همین جملات را سیوطی در تاریخ الخلفاء، ص ۲۳۳ آورده است.

الهی ترجیح می‌دهم!)»^۱.

در تاریخ آمده است که پس از شهادت امام حسین علیه السلام یزید برای تشکر از «ابن زیاد» وی را به شام دعوت کرد و بساط باده‌نوشی را پهن کرد و در حالی که «ابن زیاد» در کنار وی نشسته بود، خطاب به باده به دستان و ساقیان سرود:

إِسْتَقْنِي شَرْبَةً تَرَوِي مُشَاطِي ثُمَّ مِلْ فَاسِقٍ مِثْلَهَا إِنَّ زِيَادَ
صَاحِبِ السَّرِّ وَالْأَمَانَةِ عِنْدِي وَ لِتَسْدِيدِ مَعْنِي وَ جِهَادِي

«ای ساقی! به من شرابی بنوشان که جان مرا سیراب کند؛ سپس جامی از شراب پر کن و به ابن زیاد بنوشان. همو که راز دار و امانت‌دار من است. آن کس که کار جهاد و غنیمت من به دست او استحکام یافت!».

آنگاه به نوازندگان دستور داد که بنوازند.^۲

یزید به قدری دلبسته شراب بود که حتی در زمان پدرش در سفر حج هنگامی که وارد مدینه شد، در آنجا نیز بساط شراب را گستراند!^۳

امام حسین علیه السلام در نامه معروف خود به معاویه، به شراب‌خواری یزید اشاره می‌کند؛ آن حضرت در شمردن خلاف کاری‌های وی فرمود:

«وَ أَخَذَكَ النَّاسَ بَبَيْعَةِ ابْنِكَ، غُلَامٌ مِنَ الْعِلْمَانِ، يَشْرِبُ الشَّرَابَ، وَ يَلْعَبُ

بِالْكِبَابِ؛ (از خلاف کاری‌های دیگر) بیعت گرفتن از مردم برای پسرک جوانت

. ۱

وَاسْمَعُوا صَوْتِ الْأَعَانِي
وَ أَنْزَكُوا ذِكْرَ الْمَعَانِي
عَنْ صَوْتِ الْأَذَانِ
خُمُوراً فِي الدَّنَانِ

(تذکره الخواص، ص ۲۶۱).

مَعَشَرَ النَّدْمَانِ قَوْمُوا
وَاشْرَبُوا كَأْسَ مُدَامٍ
شَعَلْتَنِي نَعْمَةَ الْعَيْدَانِ
وَ تَعَوَّضْتُ عَنِ الْخُورِ

۲. مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۷.

۳. رجوع کنید به: مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۸، ص ۲۴.

می‌باشد، همان که شراب می‌نوشد و قمار بازی می‌کند».^۱

مجموعه فسادهای اخلاقی و انجام کارهای سبک و جلف توسط - به اصطلاح - خلیفه مسلمین! (یزید بن معاویه) در عبارت کوتاهی از ابن کثیر - مورخ و دانشمند متعصب و معروف اهل سنت - چنین آمده است:

«وَقَدْ رُوِيَ أَنَّ يَزِيدَ كَانَ قَدِ اشْتَهَرَ بِالْمَعَارِفِ وَ شُرْبِ الْخَمْرِ وَ الْغِنَا وَ الصَّيْدِ وَ اتِّخَاذِ الْعِلْمَانَ وَ الْقِيَانَ وَ الْكِلَابِ وَ النَّطَاحِ بَيْنَ الْكِبَاشِ وَ الدَّبَابِ وَ الْقُرُودِ؛ وَ مَا مِنْ يَوْمٍ إِلَّا يُصْبِحُ فِيهِ مَحْمُورًا وَ كَانَ يَشْدُ الْقِرْدَ عَلَى الْفَرَسِ مُسْرِجَةً بِحِبَالٍ وَ يَسُوقُ بِهِ وَ يَلْبَسُ الْقِرْدَ فَلَانِسَ الذَّهَبِ وَ كَذَلِكَ الْعِلْمَانَ وَ كَانَ إِذَا مَاتَ الْقِرْدُ حَزَنَ عَلَيْهِ؛ يَزِيدُ بِهِ نَوَازِنْدُغِي، شَرَابِ نَوْشِي، خَوَانْدُغِي، شَكَارِ، بِهِ

خدمت گرفتن غلامان و کنیزان خنیاگر، سگ‌بازی و به جان هم انداختن قوچ‌ها، چهارپایان و بوزینه‌ها شهرت داشت. هر بامدادان مست و می زده بر می‌خاست. او بوزینه‌ای را بر پشت اسب زین شده‌ای سوار می‌کرد و می‌گرداند و بر بوزینه و غلامان،

کلاه‌های زرین می‌پوشانید و هنگامی که بوزینه‌اش مرد، بر او اندوهگین شد».^۲

او را میمون‌ی بود که «ابوقیس» نام داشت و همدم او بود! هنگامی که آن میمون بر اثر حادثه‌ای مرد، یزید در مرگ او بسیار اندوهگین شد و دستور کفن و دفن وی را صادر کرد! و به شامیان فرمان داد که به وی در این مصیبت بزرگ! تغریب بگویند و خود نیز اشعاری در سوگ «ابوقیس» سرود!^۳

* * *

۱. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۹۲. این جملات باندرکی تفاوت در الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۰۴ نیز آمده است.

۲. البداية و النهاية، ج ۸، ص ۲۳۹.

۳. حياة الامام الحسين بن علي عليه السلام، ج ۲، ص ۱۸۲.

جنایات یزید

یزید در مدّت کوتاه خلافت خویش که سه سال و چند ماه بیشتر طول نکشید، جنایات بزرگی مرتکب شد که هر یک از آن‌ها به تنهایی برای رسوایی و ننگ وی و خاندانش کافی است. از میان آن‌ها به سه جنایت مهم اشاره می‌شود:

۱- فاجعه خونین کربلا

مهمترین جنایتی که به دستور یزید در ابتدای حکومت وی انجام شد، ماجرای خونین کربلای سال ۶۱ هجری و شهادت امام حسین علیه السلام و یاران پاکبخته و باایمان او و به اسارت بردن زنان و کودکان حریم نبوی صلی الله علیه و آله به دست عمّال وی می‌باشد.

یزید در ابتدای حکومت خویش نامه‌ای به «ولید بن عتبه» - والی مدینه - نوشت و از وی خواست به هر قیمتی که شده از امام حسین علیه السلام، عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر برای او بیعت بگیرد.^۱

مطابق نقل «ابن عثم» هنگامی که یزید از خودداری امام حسین علیه السلام و عبدالله بن زبیر آگاه شد، نامه دیگری به ولید نوشت و در آن تأکید کرد که در صورت امتناع حسین علیه السلام از بیعت، سرش را برای من بفرست، تا جوایز فراوانی نصیب تو شود.^۲ با امتناع امام علیه السلام از بیعت و حرکت به سمت مکه و کوفه، در نهایت کار به حادثه کربلا ختم شد.

ماجرای خونین کربلا و جنایات لشکریان یزید و سرداران سپاه او در این واقعه در کتاب‌های شیعه و سنی به طور مشروح آمده است و حتّی میان غیر مسلمانان نیز مورد

۱. ... أَمَا بَعْدًا فَحَذُّ حُسَيْنًا وَعَبْدَ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو وَعَبْدَ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ بِالْبَيْعَةِ أَخْذًا شَدِيدًا، لَيْسَتْ فِيهِ رُحْصَةٌ،

حَتَّى يَبَايَعُوا (تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۰ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۴).

۲. ... وَلَيْكُنْ مَعَ جَوَابِكَ إِلَيَّ رَأْسُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، فَإِنْ فَعَلْتَ ذَلِكَ فَقَدْ جَعَلْتَ لَكَ أَعِنَّةَ الْخَيْلِ، وَ لَكَ

عِنْدِي الْجَائِزَةُ وَالْحَطَّ الْأَوْفَرُ (فتوح ابن اعثم کوفی، ج ۵، ص ۲۶).

بحث و بررسی قرار گرفته است و کتاب‌های فراوانی در این زمینه نوشته شده است. مشروح این ماجرا در بخش چهارم (بخش رویدادها) خواهد آمد.

۲- کشتار وسیع مردم مدینه

این فاجعه در ذی حجه سال ۶۳ هجری واقع شد^۱ و به واقعه «حرّه» نیز معروف است.^۲

پس از حادثه خونین کربلا و آگاهی مردم از ماهیت یزید و پلیدی و خباثت وی، و اعلام قیام و جهاد از سوی «عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه» و برخی دیگر از صاحب نفوذان، انقلاب خونینی در مدینه آغاز شد.

مردم مدینه نخست با عبدالله بن حنظله تا پای جان بیعت کردند و آنگاه «عثمان بن محمد بن ابوسفیان»، والی مدینه را بیرون کردند. بنی امیه در منزل مروان بن حکم اجتماع کردند و همگی در آن جا محبوس شدند.

مردم مدینه یزید را از خلافت خلع کرده و به بدگویی و سب و لعن وی پرداختند. یزید که از ماجرا مطلع شد، لشکر عظیمی فراهم ساخت و فرماندهی آن را به عهده مردی خونریز به نام «مسلم بن عقبه» گذاشت.^۳

این فرمانده سفاک، پس از محاصره مدینه، مقاومت آنان را درهم شکست و به قتل و غارت مدینه پرداخت و کشتار وسیعی را در این شهر به راه انداخت.

۱. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۲۰ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۷۴.

۲. «حرّه» به معنای زمین سنگلاخی و سنگستان است و چون بخشی از مدینه از سنگلاخ و سنگ‌های آتش‌فشانی پوشیده شده است، آن منطقه «حرّه» نامیده شد و به علت پیدایش این فاجعه در آن منطقه و نفوذ سپاه شام به مدینه از طریق «حرّه و اقم» به «واقعه حرّه» نیز معروف شده است. (لسان العرب، واژه «حرّه»).

۳. معاویه به یزید سفارش کرده بود که در صورت نقض بیعت توسط مردم مدینه، آن‌ها را با مسلم بن عقبه درهم بشکن! (کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۲ و الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۲۳۱).

ابن اثیر می‌نویسد: مسلم بن عقبه، مدینه را سه روز بر لشکریانش مباح ساخت که هرگونه بخواهند در آن عمل کنند. آنان به کشتار وسیع مردم پرداخته و اموال آنان را نیز غارت کردند.^۱

ابن قتیبه می‌نویسد: یکی از سربازان شامی به منزل زنی وارد شد که کودکی شیرخوار داشت، سرباز از او اموالی را طلب کرد، زن اظهار داشت: هر چه مال در خانه داشتم، همه را به غارت بردند.

سرباز سنگدل یزیدی طفل شیرخوار را از دامن مادر جدا کرد و در برابر چشم او چنان سرش را به دیوار کوبید که مغزش متلاشی شد.^۲

مسلم بن عقبه وقتی بر مردم مسلط شد، از آنان به عنوان بردگان یزید بیعت می‌گرفت که اختیار اموال و خانواده آن‌ها به دست یزید می‌باشد که هرگونه بخواهد در آن‌ها تصرف کند. هر کس امتناع می‌ورزید، کشته می‌شد.^۳

در این فاجعه از بزرگان مهاجر و انصار هزار و هفتصد تن و از سایر مسلمین ده هزار تن به قتل رسیدند.^۴

ابن ابی الحدید می‌نویسد: لشکریان شام، مردم مدینه را سر بریدند، آن‌گونه که قصاب، گوسفند را سر می‌برد. چنان خون‌ها ریخته شد، که قدم‌ها در میان آن‌ها فرو می‌رفت؛ فرزندان مهاجر و انصار و مجاهدان بدر را به قتل رساند و از آن‌ها که باقی ماندند، به عنوان بردگان برای یزید بیعت گرفت.^۵

۱. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۷.

۲. الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۳۸.

۳. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۸۱؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۸ و مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۰.

لازم به یادآوری است که به سبب نفوذ فاجعه عظیم کربلا در افکار عمومی، یزید دستور داده بود، در این ماجرا متعرض امام علی بن الحسین علیه السلام و خاندانش نشوند و آن‌ها را از این نحوه بیعت مستثنا دانست.

۴. الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۳۹.

۵. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۵۹.

مورّخان نوشته‌اند که از بس مسلم بن عقبه خون بی گناهان را ریخت به «مُسرف» (خونریز بی حدّ و حصر) معروف شد.^۱

در این فاجعه به زنان مسلمان نیز بی حرمتی شد و جمعی از آنان مورد تجاوز قرار گرفتند.^۲

یاقوت حموی در «معجم البلدان» می‌نویسد: در این فاجعه مسلم بن عقبه، زنان را نیز بر سربازان خویش مباح ساخت.^۳

سیوطی (دانشمند معروف اهل سنت) نقل می‌کند که حسن بصری از این فاجعه یاد کرد و گفت: به خدا سوگند! هیچ کس از آن حادثه نجات نیافت (یا کشته و یا زخمی شد و یا مورد آزار و توهین قرار گرفت)؛ گروه زیادی از صحابه و دیگر مسلمانان در آن ماجرا به قتل رسیدند؛ مدینه غارت شد و هزار دختر مورد تجاوز قرار گرفت!!

سپس از روی تأسّف و اندوه گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

آنگاه ادامه داد: این در حالی است که رسول خدا ﷺ فرمود:

«مَنْ أَحَافَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ أَحَافَهُ اللَّهُ وَ عَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ

أَجْمَعِينَ؛ هر کس اهل مدینه را بترساند؛ خداوند او را مورد خوف و خشم خود قرار

خواهد داد و لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر او باد!». ^۴

۱. مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۹ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۲۰.

۲. الامامة و السياسة، ج ۲، ص ۱۵.

۳. معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۴۹ (واژه حرّه و اقم).

۴. تاریخ الخلفاء، ج ۲۳۳. این روایت از رسول خدا ﷺ در کتاب‌های معتبر اهل سنت با تعبیرات مختلفی آمده است؛ رجوع کنید به: صحیح مسلم، کتاب الحج، باب فضل المدینه، حدیث ۱۰ و ۱۶؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۵۵ و کنز العمال، ج ۱۲، ص ۲۴۶-۲۴۷.

برای آگاهی بیشتر از واقعه حرّه و کشتار عظیم مردم رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۷۰-۳۸۱؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۱-۱۲۱ و انساب الاشراف، ج ۵، ص ۳۳۷-۳۵۵.

۳- آتش زدن کعبه

لشکر یزید پس از غارت مدینه برای نبرد با عبدالله بن زبیر به سوی مکه حرکت کرد. مسرف بن عقبه در بین راه به هلاکت رسید.^۱

وی به هنگام مرگ، به سفارش یزید، «حصین بن نمیر» را به فرماندهی لشکر انتخاب کرد. لشکریان شام مکه را محاصره کردند و ابن زبیر را که به مسجد الحرام پناهنده شده بود، مورد حمله قرار دادند. آنان با منجنیق، حرم الهی را آتش باران کردند که در نتیجه پرده‌ها و سقف کعبه آتش گرفت و سوخت.

مورّخان نوشته‌اند که این آتش سوزی در سوم ربیع الاوّل سال ۶۴ هجری واقع شده است.

محاصره و درگیری شامیان با عبدالله بن زبیر و طرفدارانش ادامه داشت، تا آن‌که خبیر مرگ یزید به شامیان رسید و پس از آن، آن‌ها متفرّق شدند و به شام بازگشتند.^۲

آری؛ یزید در مدّت کوتاه خلافتش، هر سالی را با جنایتی بزرگ سپری کرد و به جان و مال و ناموس مسلمین دست تعرّض دراز کرد و از همه عظیم‌تر، جنایت بزرگ عاشورای سال ۶۱ هجری را پدید آورد.

این بحث را با جمله‌ای از «ذهبی» - دانشمند معروف اهل سنت - به پایان می‌بریم؛

وی در معرّفی یزید می‌نویسد:

«كَانَ نَاصِبِيًّا، فَظًّا، غَلِيظًا، حِلْفًا، يَتَنَاوَلُ الْمُسْكَرَ، وَ يَفْعَلُ الْمُنْكَرَ، إِفْتَسَحَ دَوْلَتَهُ بِمَقْتَلِ الشَّهِيدِ الْحُسَيْنِ، وَ اخْتَمَمَهَا بِوَاقِعَةِ الْحَرَّةِ؛ يَزِيدُ نَاصِبِي (دشمن علی و

۱. پس از دفن مسرف در آن مکان و حرکت لشکر شام، زنی قبر وی را شکافت و جنازه‌اش را به دار آویخت، مردم پس از اطلاع از این ماجرا، به آن مکان آمدند و جنازه‌اش را سنگباران کردند. (الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۲۴۲).

۲. رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۸۱-۳۸۴؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۲۳-۱۲۴؛ الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۲۴۱ و ج ۲، ص ۱۹ و تاریخ الخلفاء، ص ۲۳۳.

خاندانش)، خشن، تندخو و بی ادب بود. مسکرات می‌نوشتید و مرتکب منکرات

می‌شد. دولت وی با کشتن حسین شهید آغاز و با واقعه حَـرَّه (مدینه) پایان یافت.^۱

نفرین تمام نفرین کنندگان جهان بر او باد!

بخش سوم

رنکیزه‌ها ک قیام عا ثورا

اشاره:

آنچه که همه اعمال و رفتار و گفتار انسان را روح می‌بخشد، نیت و انگیزه اوست. نیت و انگیزه به همه کارها رنگ و جهت می‌دهد و بر تمامی تلاش‌ها سایه می‌افکند. انگیزه‌های مادی و نیت‌های الهی، تأثیرهای متمایزی در تلاش‌های انسان می‌گذارند، نتایج متفاوتی به بار می‌آورند و نمودهای مختلفی را از خود بروز می‌دهند.

کسانی که در تلاش خویش، غیر خدا را می‌جویند، از همه ابزارهای مشروع و نامشروع و مقدمات روا و ناروا، برای رسیدن به اهدافشان بهره می‌گیرند، ولی جامع همه این تلاش‌ها، رسیدن به مقصد دنیوی و نیل به اهداف مادی به هر قیمتی است. ولی هنگامی که انگیزه تلاش انجام وظیفه الهی، خشنودی حق و جلب رضایت خداوند باشد، آن زمان همه مقدمات، ابزارها و افراد همراه، رنگ و بوی دیگری دارند؛ سود و زیان، نفع و ضرر، کامیابی و ناکامی نیز معنای دیگری پیدا می‌کند. سرباز جبهه حق و عامل به وظیفه الهی، زمانی خود را کامیاب و خوشبخت می‌بیند که توانسته باشد وظیفه عبودیت و بندگی خویش را به نحو احسن انجام دهد و هیچ کس و هیچ انگیزه‌ای جز نگاه به حضرت دوست و تکاپو برای جلب محبت پروردگار، توجه او را جلب نکرده باشد و اگر غیر از این بیاندیشد و یا عمل کند، خود

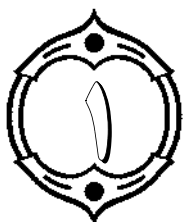
را ناکام و زیان دیده می‌داند.

با این مقدمه به سراغ انگیزه‌های قیام عاشورا می‌رویم.

در ارتباط با اهداف و انگیزه‌های قیام امام حسین علیه السلام تحلیل‌گران، تفسیر و تحلیل‌های مختلفی ارائه داده‌اند و برخی از این تحلیل‌ها که عمدتاً از سوی مستشرقان و یا ناآگاهان از حقیقت دین و جوهره اسلام ارائه شده است، دور از واقعیت می‌باشد و با مبانی اعتقادی امام حسین علیه السلام ناسازگار است.

برخی از تحلیل‌ها نیز، یک جانبه و با نگاه به پاره‌ای از کلمات آن حضرت است و همه جانبه نیست.

اما بهترین راه این است که به سراغ سخنان و خطبه‌های خود آن حضرت - به طور جامع - برویم و با استفاده از کلمات سالار شهیدان، انگیزه‌های آن حضرت را جستجو کنیم.



احیای آیین خدا و نجات اسلام از چنگال بدعت‌ها

به یقین نهضت خونینی همچون نهضت کربلا و استقبال امام حسین علیه السلام از همه حوادث شکننده آن و پذیرش شهادت خود، یاران و فرزندان و اسارت زنان و کودکانش، نمی‌تواند مسأله ساده‌ای باشد.

باید مطمئن بود که آن امام بزرگوار و یاران گرانقدرش به دنبال هدفی مهم بودند که تقدیم جان و مال و پذیرش هر نوع سختی و آزار را برای آنان سهل و آسان می‌کرد. هدفی که والاتر از سرمایه‌های زندگی مردانی همچون حماسه‌سازان کربلا بود. قبلاً گذری به آیات قرآن می‌افکنیم تا در یابیم خداوند در چه زمانی چنین اجازه‌ای را به مسلمانان می‌دهد و برای رسیدن به چه هدفی، بذل جان و مال را لازم می‌شمرد.

در جای جای قرآن کریم از قتال «فی سبیل الله» سخن به میان آمده است و به مجاهدان راه خدا بشارت‌ها داده و از آنان تجلیل شده است.^۱ یاد مردان خداپرستی را که همراه جمعی از پیامبران در راه خدا کشته شدند، گرامی داشته^۲ و از شهیدان راه خدا به عظمت یاد کرده است.^۳

۱. آل عمران، آیه ۱۹۵؛ نساء، آیات ۷۴، ۹۵-۹۶؛ توبه، آیات ۲۰-۲۲، ۱۱۱ و آیات فراوان دیگر.

۲. آل عمران، آیه ۱۴۶.

۳. آل عمران، آیات ۱۶۹-۱۷۱.

در واقع قدر مشترک این آیات، تجلیل از جهادی است که هدف آن، تقویت دین خدا و اعلاى کلمه حق باشد ﴿وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا﴾.^۱

آری؛ آنجا که آیین خدا به خطر افتد و خطر سلطه شرک و کفر و ظلم و الحاد بر جامعه اسلامی احساس شود، تقدیم جان و مال و مقام، کاری است والا و پر ارزش. در واقع، آیین خدا که راهگشای همه انسان‌ها به سوی سعادت جاویدان است به قدری مهم است که مردانی همچون امام حسین علیه السلام و یاران با ایمانش برای نجات آن از سلطه منافقان و دشمنان حق، هستی خویش را مخلصانه تقدیم می‌کنند.

به تعبیر امام خمینی رحمته الله علیه: «اسلام آن قدر عزیز است که فرزندان پیغمبر، جان خودشان را فدای اسلام کردند. حضرت سید الشهداء علیه السلام با آن جوان‌ها، با آن اصحاب، برای اسلام جنگیدند و جان دادند و اسلام را احیا کردند».^۲

امیر مؤمنان علی علیه السلام در روایتی می‌فرماید:

«فَإِذَا نَزَلَتْ نَارُ اللَّهِ فَاجْعَلُوا أَنْفُسَكُمْ دُونَ دِينِكُمْ؛ هنگامی که حادثه‌ای پیش آمد

(که دین یا جان شما را تهدید می‌کند) جان خویش را فدا کنید، نه دینتان را».^۳

تاریخ به خوبی گویای این حقیقت است که از عصر استیلای بنی‌امیه بر بلاد اسلامی، زحمات رسول خدا صلی الله علیه و آله و تلاش مجاهدان صدر اسلام در نشر آیین خدا به تاراج رفت؛ ارزش‌های اسلامی زیر پا گذاشته شد؛ بدعت و فسق و فجور رایج گشت. سخن از محو نام رسول الله صلی الله علیه و آله به میان آمد و تبعیض و بی‌عدالتی، ستم و بیدادگری، شکنجه و آزار مؤمنان، شاخصه این حاکمیت بود که در بخش گذشته شرح آن، با مدارک متقن گذشت.

خطّ انحراف از اسلام ناب که از ماجرای سقیفه آغاز شد، در عصر استیلای معاویه شدت گرفت، ولی تلاش معاویه بر آن بود که با حفظ ظواهر دینی و در پس پرده نفاق،

۱. توبه، آیه ۴۰.

۲. صحیفه امام، ج ۸، ص ۱۵۱ (سخنرانی ۵۸/۳/۲۴).

۳. کافی، ج ۲، ص ۲۱۶، ح ۲.

به مقاصد خویش برسد. هر چند، هر قدر سلطهٔ او قوی‌تر می‌شد، جسارت و عقده‌گشایی‌های وی نیز، آشکارتر می‌گشت؛ ولی با این حال، همچنان عناوینی همچون «خال المؤمنین»، «صحابی رسول الله» و «کاتب وحی» را یدک می‌کشید، تا آنجا که در نظر بسیاری از مردم عامی، امام حسین علیه السلام و معاویه هر دو صحابی پیامبر بودند و اختلاف این دو با یکدیگر - به اصطلاح - مربوط به اختلاف در قرائت از دین و درگیری دو صحابی در نحوهٔ برداشت از قرآن و سنت بود!

از این رو، امام حسین علیه السلام در اواخر عمر معاویه، مبارزهٔ خود را به گونه‌ای علنی آغاز می‌کند و با سخنرانی معروفش در سرزمین منا، در جمع گروهی از صحابه و تابعین و فرزندان آنان به افشاگری عملکرد معاویه می‌پردازد و زمینهٔ یک قیام را فراهم می‌کند (شرح این سخنرانی در بخش آینده خواهد آمد).

همچنین نامه‌هایی که آن حضرت به معاویه می‌نویسد و با شجاعت تمام به نكوهش او می‌پردازد،^۱ همگی از این حقیقت حکایت دارد که امام علیه السلام مبارزهٔ خود را آغاز کرده است؛ هر چند بر اساس پایبندی به صلح برادرش امام حسن علیه السلام دست به قیام مسلحانه نمی‌زند، ولی روشن است که امام علیه السلام قیام بزرگی را در نظر دارد و منتظر است پس از معاویه بدان اقدام کند.

امام حسین علیه السلام در پاسخ نامهٔ جمعی از مردم کوفه که برای همراهی و قیام، اعلام آمادگی کرده‌اند، نوشت:

«... فَأَلْصِقُوا بِالْأَرْضِ، وَ أَحْفُوا الشَّخْصَ، وَ اكْتُمُوا الْهُوَى، وَ اخْتَرِسُوا مِنَ الْأُظُنَّاءِ مَا دَامَ ابْنُ هُنْدَ حَيًّا، فَإِنْ يَحْدُثُ بِهِ حَدَثٌ وَ أَنَا حَيٌّ يَا تَكُمُ رَأْيِي؛

اکنون حرکتی انجام ندهید، و از آشکار شدن، دوری نمایید و خواستهٔ خویش پنهان کنید و از حرکات شک برانگیز - تا زمانی که فرزند هند (معاویه) زنده است - پرهیز نمایید. اگر او مرد و من زنده بودم، تصمیم خود را به شما اعلام خواهم کرد».^۲

۱. این نامه را نیز در بخش چهارم (بخش رویدادها) بخوانید.

۲. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۶۶.

معاویه با آن که از این ماجراها مطلع بود و گاه امام علیه السلام را تهدید می کرد، ولی از اقدام عملی و درگیر شدن با آن حضرت پرهیز داشت، اما روشن بود که این وضع پس از مرگ معاویه ادامه نخواهد یافت.

پس از مرگ معاویه شرایط تغییر کرد؛ چراکه از سویی، یزید به فسق و فجور و بی دینی شهره بود و از انجام هیچ گناهی حتی به صورت علنی پروا نمی کرد، و از سوی دیگر، یزید هیچ سابقه ای (هر چند به صورت ظاهر) در اسلام نداشت؛ جوانی خام، ناپخته و هوسران بود؛ به همین دلیل، میان صحابه و فرزندان آنان نیز دارای هیچ گونه امتیاز و مقبولیتی نبود و از سوی سوم، گروه زیادی از مردم کوفه برای همراهی با امام علیه السلام اعلام آمادگی کرده بودند.

امام علیه السلام می دید اگر از این فرصت برای افشای چهره واقعی بنی امیه و یاری دین خدا استفاده نکند، دیگر نامی از اسلام و قرآن و رسول خدا صلی الله علیه و آله باقی نخواهد ماند.

امام حسین علیه السلام با هدف احیای دین خدا قیام و حرکت خویش را آغاز کرد؛ در مرحله نخست - اگر ممکن است - با تشکیل حکومت اسلامی و در غیر این صورت، با شهادت خود و یارانش به مقصود بزرگ خود برسد.

به هر حال، می بایست دین از دست رفته و سنت فراموش شده رسول خدا صلی الله علیه و آله را زنده کرد و چه کسی سزاوارتر از فرزند رسول خداست که پیش گام چنین حرکتی شود.

امام حسین علیه السلام نخست با این جمله:

«وَعَلَى الْإِسْلَامِ أَلْسَلَامٌ إِذْ قَدْ بُلِيَتْ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدٍ؛ زمانی که امت

اسلامی گرفتار زمامداری مثل یزید شود، باید فاتحه اسلام را خواند».^۱

تصریح کرد که با وجود خلیفه ای همچو یزید، فاتحه اسلام خوانده است و دیگر امیدی به بقای دین خدا در حکومت یزید نمی رود.

۱. ملهوف (لهوف)، ص ۹۹؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۶ و فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۴.

همچنین در نامه‌ای به جمعی از بزرگان بصره به بدعت‌های موجود در جامعه اشاره کرده، و هدفش را از قیام بر ضد حکومت یزید، احیای سنت و مبارزه با بدعت‌ها معرفی می‌کند. می‌فرماید:

«وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ ﷺ فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ وَإِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أُحْيِيَتْ، وَإِنْ اسْتَمِعُوا قَوْلِي وَ تَطِيعُوا أَمْرِي، أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ؛ من شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش فرا می‌خوانم؛ چرا که (این گروه) سنت پیامبر را از بین برده و بدعت (در دین) را احیا کردند. اگر سخنانم را بشنوید و فرمانم را اطاعت کنید، شما را به راه راست هدایت می‌کنم».^۱

آن‌گاه که در مسیر کربلا با «فرزدق» ملاقات می‌کند، به روشنی از بدعت‌ها و

خلاف‌کاری‌های حاکمان شام و قیام برای نصرت دین خدا سخن می‌گوید:

«يَا فَرَزْدَقُ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ، وَ تَرَكَوْا طَاعَةَ الرَّحْمَانِ، وَ أَظْهَرُوا الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ، وَ أَبْطَلُوا الْحُدُودَ، وَ شَرِبُوا الْخُمُورَ، وَ اسْتَأْتَرُوا فِي أَمْوَالِ الْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ، وَ أَنَا أَوْلَى مَنْ قَامَ بِنَصْرَةِ دِينِ اللَّهِ وَ إِعْزَازِ شَرْعِهِ، وَ الْجِهَادِ فِي سَبِيلِهِ، لِيَتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا؛ ای فرزدق! اینان

گروهی‌اند که پیروی شیطان را پذیرفتند و اطاعت خدای رحمان را رها کردند و در

زمین فساد را آشکار ساختند و حدود الهی را از بین بردند، باده‌ها نوشیدند و

دارایی‌های فقیران و بیچارگان را ویژه خود ساختند و من از هر کس به یاری دین خدا

و سربلندی آیینش و جهاد در راهش سزاوارترم. تا آیین خدا پیروز و برتر باشد».^۲

تعبیراتی با این مضمون، در کلمات و خطابه‌های امام حسین علیه السلام بسیار دیده

می‌شود، که در بخش آینده قسمت مهمی از آنها خواهد آمد؛ این مطلب را با جمله

دیگری از آن حضرت پایان می‌دهیم:

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۶ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۴۰.

۲. تذکره الخواص، ص ۲۱۷-۲۱۸.

امام علیه السلام در خطبه‌ای که در مسیر کربلا در جمع لشکریان حرّ ایراد کرد، فرمود:

«أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ، وَ إِلَى الْبَاطِلِ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ، لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ حَقًّا حَقًّا؛ آیا نمی‌بینید به حق عمل نمی‌شود و از باطل جلوگیری نمی‌گردد، در چنین شرایطی بر مؤمن لازم است راغب دیدار پروردگارش (شهادت) باشد»^۱.

امام حسین علیه السلام با این کلمات هم هدف خویش را از قیام و حرکتش بیان می‌کند و هم آمادگی خویش را برای شهادت در طریق مبارزه با باطل و احیای دین خدا اعلام می‌دارد.

* * *

بنابراین، روشن است که یکی از اهداف مهمّ قیام امام حسین علیه السلام احیای دین خدا، مبارزه با بدعت‌ها و مفسد دستگاه بنی‌امیه و رهایی اسلام از چنگال منافقان و دشمنان خدا بود و در این راه موفقیت بزرگی نصیب آن حضرت شد، هر چند آن حضرت و یاران باوفایش به شهادت رسیدند، ولی تکانی به افکار خفته مسلمانان دادند و لرزه بر اندام حکومت جبّاران افکندند، در نتیجه اسلام را زنده ساختند و از اضمحلال دستاوردهای نهضت نبوی صلی الله علیه و آله جلوگیری کردند و مسلمانان را از حیرت و گمراهی نجات دادند.

در زیارت معروف اربعین می‌خوانیم:

«وَبَدَلَ مُهْجَتَهُ فِيكَ لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَحَيْرَةِ الضَّلَالَةِ؛ او (حسین)

خون پاکش را در راه تو نثار کرد، تا بندگان را از جهالت و حیرت گمراهی نجات دهد».

همچنین در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است: پس از شهادت امام حسین علیه السلام

وقتی که ابراهیم بن طلحة بن عبیدالله، خطاب به امام سجاد علیه السلام گفت:

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۵ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱.

«یا عَلِيُّ بْنَ الْحُسَيْنِ مَنْ غَلَبَ؟؛ ای علی بن الحسین! چه کسی (در این مبارزه) پیروز شد؟!»

امام عَلِيُّ فرمود:

«إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ مَنْ غَلَبَ وَ دَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاةِ فَادْنُ ثُمَّ اقِمْ؛ اگر

می‌خواهی بدانی چه کسی (یزید یا امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ) پیروز شده است، هنگامی که وقت

نماز فرا رسید، اذان و اقامه بگو (آن‌گاه ببین چه کسانی ماندند و چه کسانی رفتند)»^۱

امام چهارم عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌خواهد بگوید، هدف حکومت یزید محو نام رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

بود، ولی امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ با شهادتش از این کار جلوگیری کرد، به هنگام اذان و اقامه

همچنان نام محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که نشانه بقای مکتب اوست برده می‌شود (و هر قدر زمان

می‌گذرد این حقیقت آشکارتر می‌شود).

به گفته شاعری با اخلاص:

ای یاد تو در عالم، آتش زده بر جان‌ها

هر جا ز فراق تو چاک است گریبان‌ها

ای گلشن دین سیراب با اشک محبّانت

از خون تو شد رنگین هر لاله به بستان‌ها

بسیار حکایت‌ها گردیده کهن امّا

جانسوز حدیث تو، تازه است به دوران‌ها

در دفتر آزادی، نام تو به خون ثبت است

شد ثبت به هر دفتر، با خون تو عنوان‌ها

این‌سان که تو جان دادی، در راه رضای حق

آدم به تو می‌نازد، ای اشرف انسان‌ها

قربانی اسلامی با همت مردانه

ای مفتخر از عزم همواره مسلمان‌ها



اصلاح اُمت، امر به معروف و نهی از منکر

با آن‌که به حسب ظاهر عواملی چون امتناع امام حسین علیه السلام از بیعت با یزید و یا پاسخ به دعوت کوفیان، در تحقق این قیام خونین بی تأثیر نبود، ولی در عین حال در کلمات امام علیه السلام، به طور مکرر از اصلاح اُمت و دو فریضه مهم امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یکی از انگیزه‌های اساسی این نهضت بزرگ یاد شده است. دو فریضه‌ای که قرآن هلاکت و انقراض اقوام پیشین را به سبب فراموش کردن آن معرفی کرده، می‌فرماید:

﴿فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ﴾؛ چرا در قرون (و اقوام) پیش از شما دانشمندان صاحب قدرتی نبودند که از فساد در زمین جلوگیری کنند.^۱

همچنین درباره آن گروه از بنی اسرائیل که مورد لعن پیامبرانی چون حضرت داود و عیسی علیه السلام قرار گرفتند، می‌فرماید:

﴿كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾؛ (چون) آنان از اعمال زشتی که انجام می‌دادند یکدیگر را نهی نمی‌کردند، چه بدکاری انجام می‌دادند.^۲

۱. هود، آیه ۱۱۶.

۲. مائده، آیه ۷۹.

در حقیقت این بی تفاوتی و سازشکاری آنان بود که موجب تشویق افراد گناهکار می شد، و در نهایت به هلاکت همگان انجامید.

در آیه ای دیگر خداوند اجرای این اصل را به صورت گسترده از ویژگی های اُمّت اسلامی به عنوان «اُمّت برتر» دانسته، می فرماید:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾؛ شما بهترین اُمّتی بودید که به سود انسان ها آفریده شدید (چه

این که) امر به معروف می کنید و نهی از منکر، و به خدا ایمان دارید.^۱

نکته جالب توجه در این آیه آن است که دلیل بهترین اُمّت بودن را «امر به معروف و نهی از منکر و ایمان به خدا» می شمرد. و جالب تر این که «امر به معروف و نهی از منکر» را بر «ایمان به خدا» مقدم می دارد تا بیانگر این معنی باشد که بدون این دو فریضه، ریشه های ایمان به خدا نیز در دلها سُست می شود و پایه های آن فرو می ریزد و به تعبیر دیگر ایمان به خدا بر آن دو فریضه استوار می گردد.^۲ همان گونه که اصلاح همه امور جامعه بر آن دو استوار است.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

«إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ وَ تَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ وَ تَحِلُّ الْمَكَاسِبُ وَ تَرُدُّ الْمَظَالِمُ وَ تُعْمَرُ الْأَرْضُ وَ يَنْصَفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَ يَسْتَقِيمُ الْأَمْرُ؛ امر به معروف و نهی از منکر دو فریضه بزرگ الهی است

که بقیه فرایض با آن ها بر پا می شوند و به وسیله این دو، راه ها امن می گردد و کسب و کار مردم حلال می شود و حقوق افراد تأمین می گردد و در سایه آن زمین آباد و از دشمنان انتقام گرفته می شود و در پرتو آن همه کارها روبه راه می گردد».^۳

۱. آل عمران، آیه ۱۱۰.

۲. رجوع شود به تفسیر نمونه، ذیل آیه.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۱۵، ح ۶. مراجعه شود به تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۳۸.

امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز در بیانی نورانی فرمودند:

«قَوَامُ الشَّرِيعَةِ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ إِقَامَةُ الْحُدُودِ؛ قِوَامِ

شریعت بر پایه امر به معروف و نهی از منکر و اقامه حدود الهی استوار است».^۱

از این روایات پر معنی به خوبی استفاده می‌شود که اگر در جامعه‌ای این دو فریضه، یعنی مسئولیت همگانی در برابر فساد به فراموشی سپرده شود، پایه‌های شریعت در هم شکسته و رفته رفته اصل دین از بین می‌رود. و امور جامعه به فساد و تباهی کشیده می‌شود.

این است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله احیاء کنندگان امر به معروف و نهی از منکر را نماینده خدا در زمین و جانشین پیامبر و کتاب معرفتی می‌کنند. (مَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ فَهُوَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ وَ خَلِيفَةُ كِتَابِهِ).^۲

علی علیه السلام در تبیین جایگاه بسیار مهم این دو فریضه در مقایسه آن با سایر فریاض می‌فرماید:

«وَ مَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ

عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَنْفَتُهُ فِي بَحْرِ الْجُحُودِ؛ تمام کارهای نیک، حتی جهاد در راه خدا، در

برابر امر به معروف و نهی از منکر چون آب دهان است در برابر یک دریای پهناور».^۳

از این تعبیر به خوبی استفاده می‌شود که تا چه اندازه این موضوع در اسلام از اهمیت و ارزش بی نظیری برخوردار است.

حضرت علی علیه السلام در سخن دیگری به مراحل سه گانه امر به معروف و نهی از منکر

اشاره کرده، می‌فرماید:

«أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ، إِنَّهُ مَنْ رَأَى عُدْوَانًا يُعْمَلُ بِهِ وَ مُنْكَرًا يُدْعَى إِلَيْهِ فَأَنْكَرَهُ

۱. غرر الحکم، حکمت ۶۸۱۷.

۲. مجمع البیان، ذیل تفسیر آیه ۷۹ سوره مائده. رجوع شود به: تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۳۷.

۳. نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت ۳۷۴.

بِقَلْبِهِ فَقَدْ سَلِمَ وَ بَرِيٌّ، وَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِلِسَانِهِ فَقَدْ أُجِرَ، وَ هُوَ أَفْضَلُ مِنْ صَاحِبِهِ، وَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِالسَّيْفِ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا، وَ كَلِمَةُ الظَّالِمِينَ هِيَ السُّفْلَى، فَذَلِكَ الَّذِي أَصَابَ سَبِيلَ الْهُدَى، وَ قَامَ عَلَى الطَّرِيقِ، وَ نَوَّرَ فِي قَلْبِهِ الْيَقِينَ؛ ای مؤمنان! هر کس ببیند ستمی صورت می‌گیرد و مردم را به سوی کار زشتی دعوت می‌کنند، اگر تنها در دلش آن را انکار کند سالم مانده و گناهی بر وی نیست (به شرط آن‌که بیشتر از آن نتواند) و کسی که آن را با زبانش انکار کند، پاداش الهی نصیب او شده و مقامش از اولی برتر است و آن کس که برای اعتلای نام خدا و سرنگونی ظالمان با شمشیر به مبارزه برخیزد، او کسی است که به راه راست هدایت یافته و بر جاده حقیقی گام نهاده و نور یقین در دلش تابیده است!۱

* * *

به راستی امام حسین علیه السلام را باید قهرمان این میدان دانست. آن حضرت علاوه بر امر به معروف قلبی و زبانی، عمل به آن را نیز به منتهای اوج خود رساند و بالاترین مرحله عملی آن را انجام داد، و با شجاعتی وصف‌ناپذیر به همگان اعلام کرد:

«أَيُّهَا النَّاسُ! فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ يَصْبِرُ عَلَى حَدِّ السَّيْفِ، وَ طَعْنِ الْأَسِئَةِ، فَلْيُتِمُّ مَعَنَا وَ إِلَّا فَلْيُنْصَرِفْ عَنَّا؛ ای مردم! هر کس از شما در برابر تیزی شمشیر و زخم نيزه‌ها شکیبا است، با ما بماند و الا از ما جدا شود!!»۲

مطابق روایات قیام با شمشیر (در جای خود) عالی‌ترین و پرفضیلت‌ترین مرحله از مراحل امر به معروف و نهی از منکر است که امام حسین علیه السلام به آن اقدام کرد. امیر مؤمنان پس از بیان مراحل سه‌گانه امر به معروف و نهی از منکر (قلبی، زبانی و عملی)، فرمود:

«وَ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ كَلِمَةُ عَدَلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ؛ اما از همه مهم‌تر سخن به

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت ۳۷۳.

۲. ینابیع المودة، ص ۴۰۶.

حَقّی است که در برابر پیشوای ستمگری گفته شود».^۱

امام حسین علیه السلام نه تنها با سخنانش به افشای جنایات بنی امیه پرداخت که با شمشیر بر ضدّ آنان به مبارزه برخاست و تا پای جان ایستادگی کرد و این حرکت خویش را «امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح امور جامعه» نامید و در بیان و سخنان خویش، به طور مکرّر از این فریضه بزرگ یاد کرد، و با صراحت، یکی از انگیزه‌های حرکتش را احیای همین امر مهم شمرد.

* * *

اکنون به مهمترین بخش از سخنان آن حضرت و یارانش، در این مورد گوش جان می‌سپاریم.

۱- آن حضرت دو سال قبل از هلاکت معاویه، در میان جمع زیادی از مهاجرین و انصار در سرزمین مقدّس «منا»، طیّ یک خطابه بسیار مهم، سرشناسان جامعه اسلامی آن روز را به سبب مسامحه و سهل‌انگاری نسبت به فریضه امر به معروف و نهی از منکر در اصلاح امور جامعه، مورد ملامت و سرزنش قرار داد و فرمود: چرا از نکوهشی که خداوند نسبت به علمای یهود فرموده است پند نمی‌گیرید؟ آنجا که فرمود:

﴿لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ﴾؛ چرا

علمای یهود، مردم را از سخنان گناه آلود و خوردن حرام نهی نمی‌کردند.^۲ (از فساد و تباهی جامعه جلوگیری نمی‌کردند).

آنگاه امام علیه السلام در ادامه چنین فرمود:

﴿وَإِنَّمَا غَابَ اللَّهُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ، لِإِثْمِهِمْ كَانُوا يَرَوْنَ مِنَ الظَّالِمَةِ الَّذِينَ بَيْنَ

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت ۳۷۴. برای آگاهی بیشتر از مراحل سه گانه امر به معروف و نهی از منکر رجوع شود به: جواهرالکلام، ج ۲۱، ص ۳۷۴ به بعد.

۲. مائده، آیه ۶۳.

أَظْهَرِهِمُ الْمُنْكَرَ وَالْفُسَادَ، فَلَا يَنْهَوْنَهُمْ عَنْ ذَلِكَ؛ خدایوند تنها از این جهت بر آنها عیب می‌گیرد که آنها با چشم خود شاهد زشتکاری و فساد ستمکاران بودند ولی (هیچ عکس‌العملی نشان نمی‌دادند و) آنان را نهی نمی‌کردند).

سپس در مورد اهمیّت و عظمت این دو فریضه فرمود:

«إِذَا أُدِّيَتْ وَ أُقِيمَتْ، اسْتَقَامَتِ الْفَرَائِضُ كُلُّهَا هَيْهَاتَا وَ صَعِبَهَا؛ هرگاه فریضه امر به معروف و نهی از منکر به درستی انجام شود و اقامه گردد، فرایض دیگر اعم از آسان و دشوار انجام خواهد شد».^۱

این خطابه بسیار مهمّ امام علیه السلام در آن شرایط خفقان‌بار و در آن جمع کثیر، نشان می‌دهد که امام منتظر فرصتی بود تا این فریضه الهی را در حدّ اعلا جامه عمل بپوشاند.

همان‌گونه که در نامه‌ای به معاویه می‌نویسد:

«ای معاویه! به خدا سوگند از این‌که الان با تو نبرد نمی‌کنم، می‌ترسم در پیشگاه الهی مقصّر باشم».^۲

یعنی من دنبال فرصت مناسبی هستم تا با تو بستیم.

۲- بعد از هلاکت معاویه، زمانی که امام علیه السلام از سوی والی مدینه به بیعت با یزید فراخوانده شد، امام علیه السلام به شدّت بر آشفت و آن را مردود شمرد و شبانگاه به سوی روضه شریف نبوی رفته به راز و نیاز پرداخت و در آن نیایش خالصانه به درگاه الهی چنین عرضه داشت:

«اللَّهُمَّ هَذَا قَبْرُ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ أَنَا ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكَ وَ قَدْ حَضَرَنِي مِنَ الْأَمْرِ

۱. تحف العقول، ص ۱۶۸-۱۷۰ و بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۷۹، ح ۳۷.

۲. در مختصر تاریخ دمشق (ج ۷، ص ۱۲۷) در شرح حال امام حسین علیه السلام می‌خوانیم که آن حضرت در پاسخ به نامه معاویه نوشت: «... وَ مَا أَظُنُّ أَنْ لِي عِنْدَ اللَّهِ عُدْرًا فِي تَرْكِ جِهَادِكَ».

در احتجاج طبرسی (ج ۲، ص ۸۹، ح ۱۶۴) آمده است: «مَا أُرِيدُ لَكَ حَرْبًا وَ لَا عَلَيْكَ خِلَافًا، وَ أَيْمُ اللَّهُ إِنِّي لَخَائِفٌ لِلَّهِ فِي تَرْكِ ذَلِكَ...» همچنان رجوع کنید به: بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۱۲.

مَا قَدْ عَلِمْتُ، اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اُحِبُّ الْمَعْرُوْفَ وَ اُنْكِرُ الْمُنْكَرَ...؛ خداوند! این قبر

پیامبر تو محمد ﷺ و من هم فرزند دختر او هستم، از آنچه برای من پیش آمده تو

آگاهی، خداوند! من معروف را دوست داشته و از منکر بیزارم!^۱

در واقع امام علیؑ انگیزه‌های اصلی قیام خویش را در این جمله کوتاه، آن هم در کنار

مرفد پاک جد بزرگوارش ﷺ در مقدس‌ترین مکان‌ها بیان داشت و آن را به سینه

تاریخ سپرد.

۳- شاید بتوان صریح‌ترین و رساترین تعبیر امام علیؑ در تبیین انگیزه اصلی قیامش

را جمله‌ای دانست که در وصیّت نامه آن حضرت به برادرش محمد حنفیه آمده است.

آن حضرت پس از آن‌که انگیزه‌هایی چون هوی و هوس و کسب مقام را از قیام

خود دور دانست، چنین نوشت:

«وَ اِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْاِصْلَاحِ فِيْ اُمَّةٍ جَدِّي، اُرِيْدُ اَنْ اَمْرَ بِالْمَعْرُوْفِ وَ

اَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ اَسِيْرَ بِسِيْرَةِ جَدِّي وَ اَبِي عَلِيٍّ بِنِ اَبِي طَالِبٍ؛ من تنها به

انگیزه اصلاح در امت جدّم بپاخاستم، می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و به

روش جدّم و پدرم علی بن ابی طالب علیؑ رفتار نمایم!^۲

امام علیؑ در این عبارات کوتاه و گویا در همان آغاز راه، هدف حرکت الهی خویش

را بیان می‌کند که قصدش کشورگشایی و به چنگ آوردن مال و مقام دنیا نیست، بلکه

هدفش فقط اصلاح جامعه اسلامی و احیای امر به معروف و نهی از منکر است.

۴- بعد از آن‌که مسلم بن عقیل علیؑ - سفیر آن حضرت در کوفه - توسط نیروهای ابن

زیاد با مکر و حيله دستگیر شد و به مجلس او وارد گشت و او، مسلم را متهم به

فتنه‌انگیزی ساخت، آن حضرت در پاسخ گفت:

«مَا لِهَذَا آتَيْتُ، وَ لَكِنَّكُمْ اَظْهَرْتُمْ الْمُنْكَرَ، وَ دَفَنْتُمُ الْمَعْرُوْفَ... فَاتَّبِعْنَا هُمْ لِنَأْمُرَهُمْ

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۷؛ مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۶ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۸.

۲. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۳۳ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

بِالْمَعْرُوفِ، وَ نَهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ؛ من برای این چیزها که تو می‌گویی به کوفه نیامدم، بلکه شما منکرات و زشتی‌ها را ظاهر و معروف و خوبی‌ها را دفن کرده‌اید... پس ما به پا خواستیم تا مردم را به معروف دعوت کنیم و از منکرات دور سازیم.^۱

۵- هنگامی که امام علیه السلام با سپاه «حرّ» رو به رو گشت و بی‌وفایی کوفیان آشکار شد و امام علیه السلام خود را با شهادت مواجه دید در میان اصحاب خویش برخواست و طی سخنانی چنین فرمود:

«أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ، وَأَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ، لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحِقًّا؛ آیا نمی‌بینید به حق عمل نمی‌شود و از باطل جلوگیری نمی‌گردد، در چنین شرایطی بر مؤمن لازم است (قیام کند و) شیفته ملاقات پروردگار (و شهادت) باشد».^۲

از این سخن امام علیه السلام استفاده می‌شود که در چنین شرایطی از جان باید گذشت یعنی در مرحله‌ای که خطر، کیان دین و مذهب را تهدید می‌کند، وجود ضررهای مالی و جانی نمی‌تواند مانع امر به معروف و نهی از منکر، گردد.

۶- طبق نقل مورخان آنگاه که حرّ مانع حرکت امام شد، امام علیه السلام در نامه‌ای به بزرگان کوفه نوشت:

«... فَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ قَالَ فِي حَيَاتِهِ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ، نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ، مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْأَثْمِ وَالْعُدْوَانِ، ثُمَّ لَمْ يُعَيِّرْ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ، كَانَ حَقِيقًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَدْخُلَهُ مَدْخَلُهُ؛ شما می‌دانید پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در زمان حیاتش فرمود: هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال شمرده و پیمان خدا را شکسته، با سنت پیامبر مخالفت می‌ورزد و در میان بندگان خدا به ظلم و ستم رفتار می‌کند ولی با او به مبارزه

۱. فتوح ابن‌اعثم، ج ۵، ص ۱۰۱؛ ملهوف (لهوف)، ص ۷۱. مراجعه شود به: انساب الاشراف، ص ۸۲.

۲. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۵ و مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۷.

عملی و گفتاری برنخیزد، سزاوار است که خداوند او را در جایگاه آن سلطان ستمگر

(جهنم) وارد کند.^۱

امام علیه السلام با این سخنان ضمن گوشزد کردن وظایف همه قشرهای مردم، خصوصاً بزرگان کوفه، عزم جزم خویش را برای اصلاح امور و مبارزه کامل با خودکامگان و ستمگران بنی امیه اعلام می‌دارد، و این مبارزه را مشروط به حمایت آنها هم نمی‌کند و آماده است جان گرامی خویش را در این راه نیز فدا کند و لذا ما امروز در برابر مرقد آن حضرت ایستاده، و می‌گوییم:

«أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتَ الزَّكَاةَ وَ أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ؛ من شهادت می‌دهم که تو نماز را بپا داشتی و زکات را ادا کردی و امر به معروف کرده و نهی از منکر را بجا آوردی».^۲

نکته قابل توجه آن است که این گواهی، گواهی در محکمه قضا و در حضور قاضی و داور نیست بلکه به این معنی است که من به این حقیقت اذعان دارم که نهضت تو، نهضت امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح جامعه اسلامی بود.

* * *

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۴۳؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۴ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱.

۲. زیارت وارث.



تشکیل حکومت اسلامی و مبارزه با ستمگران

انبیا و اولیای الهی در طول تاریخ برای پیشبرد اهداف مقدس خویش، در صدد تشکیل حکومت برآمدند؛ چرا که بدون شک با تشکیل حکومت، بهتر می‌توان مردم را به سوی ارزش‌های معنوی و انسانی سوق داد و در راه بسط عدالت اجتماعی کوشید و فرامین الهی را به صورت ضابطه‌مند اجرا کرد و به برقراری عدل و دفع ظلم و شرک و بیدادگری کمک نمود.

همچنین بسیاری از احکام الهی است که بدون تشکیل حکومت نمی‌توان آنها را اجرا کرد و یا - لا اقل - به طور مطلوب تحقق نمی‌یابد.

از این رو، پیامبران پیشین تا آنجا که شرایط اجازه می‌داد، در صدد تشکیل حکومت دینی بودند و پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله نیز در نخستین فرصت، اقدام به تشکیل حکومت اسلامی در مدینه کرد و خود شخصاً رهبری این حکومت را به عهده گرفت.

آن حضرت برای ادامه خط حاکمیت صالحان - به فرمان الهی - در روز عید غدیر خم، علی علیه السلام را به جانشینی خود و امامت مردم پس از خویش منصوب کرد. از این رو، در روایات ما، از ولایت و رهبری، به عظمت یاد شده است، از جمله در روایت معروف امام باقر علیه السلام می‌خوانیم:

«بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَىٰ حَمْسَةِ أَشْيَاءَ: عَلَى الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الْحَجِّ وَ الصَّوْمِ وَ

الْوَلَايَةُ؛ اسلام بر پنج اصل اساسی بنیان نهاده شده است: بر نماز، زکات، حج، روزه و ولایت».

آنگاه در پاسخ به این سؤال که از این پنج اصل کدام یک برتر است، می‌فرماید: «الْوَلَايَةُ أَفْضَلُ، لِأَنَّهَا مِفْتَاحُهُنَّ، وَ الْوَالِي هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِنَّ؛ ولایت از همه چیز برتر است؛ چرا که ولایت (و تشکیل حکومت اسلامی) کلید بقیه است و والی (امام) راهنمای مردم نسبت به آن چهار امر مهم می‌باشد».^۱

آری؛ با تشکیل حکومت دینی و پذیرش حاکمان صالح به خوبی می‌توان به اجرای احکام الهی کمک کرد و اصول، اخلاق و احکام شریعت را تحقق عینی بخشید. متأسفانه پس از رسول خدا ﷺ رهبری امت اسلامی در جایگاه اصلی خویش قرار نگرفت و امیر مؤمنان علی علیه السلام را از خلافت دور نگه داشتند؛ ولی آن حضرت هر زمان که فرصتی دست می‌داد، بر حق حاکمیت خویش پای می‌فشرد، و خود را سزاوارتر از همه به خلافت اسلامی می‌شمرد.

سرانجام آن حضرت در سال ۳۵ هجری در یک بیعت عمومی به خلافت ظاهری رسید و در مسیر اقامه قسط و عدل و احیای ارزش‌های دینی تلاش کرد، ولی زخم‌های بر جای مانده از دوران گذشته و حوادث سخت و شکننده دوران خلافت و در نهایت شهادت مولا علیه السلام، سبب شد که علی علیه السلام به تمام اهداف والای خویش دست نیابد.

توطئه‌های معاویه چه در عصر امیر مؤمنان علی علیه السلام و چه در عصر خلافت کوتاه امام حسن علیه السلام و تلاش‌های جبهه نفاق برای «تضعیف خطّ علوی» و ناآگاهی جمعی از مردم و دنیازدگی گروه دیگر، بار دیگر سنگ آسیای خلافت را از محورش خارج ساخت و این بار دشمنان قسم خورده حاکمیت اسلام راستین، بر اریکه قدرت قرار گرفتند!

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۸، باب دعائم الاسلام (به این مضمون، روایات متعددی در همین باب وجود دارد).

امام حسین علیه السلام که شایسته و وارث حاکمیت نبوی و علوی و رهبر معنوی امت اسلامی بود، برای احیای ارزش‌های اسلامی و بسط قسط و عدل و مبارزه با ستمگران به هدف تشکیل حکومت اسلامی به پا خاست، به این قصد که اگر ممکن شود با تشکیل حکومت اسلامی و گرنه با شهادت خویش و یارانش، چهره واقعی بنی امیه را آشکار سازد و به ریشه کن ساختن درخت ظلم و کفر و نفاقشان بپردازد و اسلام و امت مظلوم اسلامی را یاری کند.

امام حسین علیه السلام در خطبه‌ای با صراحت هدف از تلاش و تکاپوی خویش را چنین بیان می‌کند:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعَلَّمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ، وَلَا التَّمَاسُّ مِنْ فُضُولِ الحُطَّامِ، وَ لَكِنَّ لِنَزَى المَعَالِمِ مِنْ دِينِكَ، وَ نُظْهِرَ الإِصْلَاحِ فِي بِلَادِكَ، وَ يَأْمَنَ المَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ، وَ يُعْمَلُ بِفَرَائِضِكَ وَ سُنَّتِكَ وَ أَحْكَامِكَ؛ خداوندا! تو می‌دانی که آنچه از ما (در طریق تلاش برای بسیج مردم) صورت گرفت، به خاطر رقابت در امر زمامداری و یا به چنگ آوردن ثروت و مال نبود، بلکه هدف ما آن است که نشانه‌های دین تو را آشکار سازیم و اصلاح و درستی را در همه بلاد بر ملا کنیم تا بندگان مظلومت آسوده باشند و فرایض و سنت‌ها و احکامات مورد عمل قرار گیرد».^۱

امام خمینی رهبر در سخنی در تبیین همین مطلب می‌گوید: «... آنهایی که خیال می‌کنند حضرت سید الشهداء برای حکومت نیامده، خیر [این سخن صحیح نیست بلکه] اینها برای حکومت آمدند، برای این که باید حکومت دست مثل سید الشهداء باشد، مثل کسانی که شیعه سید الشهداء هستند، باشد».^۲ هر چند امام علیه السلام می‌دانست سرانجام در این راه شهید می‌شود.

۱. تحف العقول، ص ۱۷۰ و بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۷۹.

۲. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۳.

در جای دیگر می‌گوید: «زندگی سید الشهداء، زندگی حضرت صاحب الزمان علیه السلام، زندگی همه انبیای عالم، همه انبیا از اول، از آدم تا حالا همه این معنا بوده است که در مقابل جور، حکومت عدل درست کنند»^۱.
با این مقدمه اکنون برای اثبات این مطلب (قیام برای تشکیل حکومت اسلامی و مبارزه با ستمگران) به سراغ سخنان و سیره آن حضرت می‌رویم.

نگاهی به گذشته

اگر به زندگی اباعبدالله الحسین علیه السلام نگاه کنیم به خوبی در می‌یابیم که آن حضرت از نوجوانی فقط اهل بیت علیهم السلام را شایستهٔ خلافت اسلامی می‌دانست.
در تاریخ می‌خوانیم: «روزی عمر بر منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه می‌خواند و در خطبه خویش گفت: من به مؤمنان از خودشان سزاوارترم!
امام حسین علیه السلام که در گوشهٔ مسجد نشسته بود - خطاب به عمر - فریاد زد:
از منبر پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله پایین بیا! این منبر پدر تو نیست (که بر فراز آن قرار گرفته‌ای و این گونه ادعاها می‌کنی!).
عمر گفت: ای حسین! به جانم سوگند قبول دارم که این منبر پدر توست، نه پدر من، ولی بگو چه کسی اینها را به تو یاد داده است؟ پدرت علی بن ابی طالب؟!
حسین علیه السلام فرمود: اگر من مطیع فرمان پدرم باشم به جانم سوگند او هدایت کننده است و من هدایت شده‌ام او خواهم بود. او بیعتی برگردن مردم از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله دارد که آن را جبرئیل از ناحیهٔ خداوند نازل کرد و جز منکر کتاب خدا، این مطلب را انکار نمی‌کند. مردم آن را با قلب خویش شناختند (و دانستند حق با پدرم است) ولی با زبان آن را انکار کردند؛ وای بر منکران حقوق ما اهل بیت!...
عمر گفت: ای حسین! هر کس حق پدرت را انکار کند، لعنت خدا بر او باد! (ولی

من بی تقصیرم چرا که) مردم ما را امیر ساختند و ما نیز پذیرفتیم و اگر پدرت را امیر می‌کردند، ما اطاعت می‌کردیم!

امام حسین علیه السلام پاسخ داد: ای پسر خطاب! کدام مردم تو را بر خویش امیر ساختند، پیش از آن که تو ابوبکر را بر خود (و مردم) امیر قرار دهی. وی نیز بدون حجّت و دلیلی از پیامبر صلی الله علیه و آله و بدون رضایت آل محمد علیهم السلام تو را بر مردم امیر ساخت. آیا رضایت شما دو نفر، همان رضایت (خدا و) پیامبر است؟!...

عمر که پاسخی نداشت، خشمگین از منبر فرود آمد و به همراه جمعی نزد علی علیه السلام رفت و از حسین علیه السلام شکایت کرد...»^۱

امام حسین علیه السلام در تمام دوران خلافت پدر بزرگوارش امیر مؤمنان علیه السلام و برادرش امام حسن علیه السلام برای تقویت حکومت اسلامی در کنار آن بزرگواران حضور داشت و با دشمنان حکومت اسلامی مبارزه می‌کرد.

سخن امام حسین علیه السلام در برابر معاویه

هنگامی که معاویه برای گرفتن بیعت جهت یزید برآمد و به شهرها سفر کرد؛ در مدینه نیز اجتماعی برای معرفی و بیعت برای یزید تشکیل داد و گفت:
به خدا سوگند! اگر من در میان مسلمین کسی بهتر از یزید را سراغ داشتم، برای او بیعت می‌گرفتم!!

امام حسین علیه السلام برخاست و فرمود:

«وَاللّٰهِ لَقَدْ تَرَكْتُ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ اَبًا وَّ اُمَّا وَّ نَفْسًا؛ به خدا سوگند! تو کسی را

که از یزید از جهت پدر، مادر و شایستگی‌ها و ارزش‌های فردی و صفات انسانی بهتر است، کنار گذاشتی!».

معاویه گفت: گویا خودت را می‌گویی؟

فرمود: آری!

معاویه خاموش شد.^۱

مطابق روایت دیگری امام علیه السلام فرمود:

«أَنَا وَاللَّهِ أَحَقُّ بِهَا مِنْهُ، فَإِنَّ أَبِي خَيْرٌ مِنْ أَبِيهِ، وَجَدِّي خَيْرٌ مِنْ جَدِّهِ، وَأُمِّي

خَيْرٌ مِنْ أُمِّهِ وَأَنَا خَيْرٌ مِنْهُ؛ به خدا سوگند! من از او (یزید) به خلافت سزاوارترم؛

چرا که پدرم از پدرش و جدّم از جدّش و مادرم از مادرش بهتر است و خودم نیز از او

بهترم!^۲»

از این کلمات صریح، به خوبی روشن می شود که امام حسین علیه السلام در آن زمان فقط خود را شایسته خلافت می دانست و معتقد بود شخصی همانند او - با آن عظمت خانوادگی و معنوی - باید زمام امور مسلمین را به دست گیرد.

تلاش امام حسین علیه السلام برای تشکیل حکومت اسلامی در زمان یزید

پس از مرگ معاویه و به خلافت رسیدن یزید، شرایط برای مبارزه با ستمگران و تشکیل حکومت اسلامی - بیش از زمان گذشته - فراهم شده بود و آن حضرت در این مسیر اقداماتی را در پیش گرفت:

الف) ترک بیعت با یزید (و اعلام عدم شایستگی او برای خلافت)

با توجه به این که امام حسین علیه السلام یزید را هرگز شایسته این جایگاه رفیع نمی دانست و خود را به حق شایسته ترین فرد برای امر خلافت می دید، با یزید بیعت نکرد و حکومت او را به رسمیت نشناخت.

از این رو، هنگامی که خبر مرگ معاویه به مدینه رسید و آن حضرت توسط والی

۱. الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۲۱۱.

۲. موسوعة كلمات الامام الحسين علیه السلام، ص ۲۶۵.

مدینه احضار شد، امام علیه السلام در پاسخ به عبدالله بن زبیر که پرسید چه خواهی کرد؟ فرمود: «هیچ گاه با یزید بیعت نخواهم کرد، چرا که امر خلافت پس از برادرم حسن علیه السلام تنها شایسته من است»، (إِنِّي لَا أَبَايَعُ لَهُ أَبَدًا، لِأَنَّ الْأَمْرَ إِنَّمَا كَانَ لِي مِنْ بَعْدِ أَخِي الْحَسَنِ)¹.

همچنین به والی مدینه نیز فرمود:

«إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ النَّبُوَّةِ، وَ مَعْدِنُ الرِّسَالَةِ، وَ مُخْتَلِفُ الْمَلَائِكَةِ... وَ يَزِيدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ شَارِبُ الْخَمْرِ، قَاتِلُ النَّفْسِ الْحُرْمَةِ، مُعَلِنٌ بِالْفِسْقِ، وَ مِثْلِي لَا يُبَايَعُ لِمِثْلِهِ؛ ما از خاندان نبوت و معدن رسالت و جایگاه رفیع رفت و آمد فرشتگانیم... در حالی که یزید مردی است، فاسق، می‌گسار، قاتل بی‌گناهان؛ او کسی است که آشکارا مرتکب فسق و فجور می‌شود. بنابراین، هرگز شخصی همانند من، با مردی همانند وی بیعت نخواهد کرد»².

همچنین امام علیه السلام در پی اصرار «مروان بن حکم» برای بیعت با یزید، با قاطعیّت فرمود:

«وَ عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِيَتْ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلَ يَزِيدَ، وَ لَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: الْخِلَافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى آلِ أَبِي سُفْيَانَ؛ هنگامی که امت اسلامی به زمامداری مثل یزید گرفتار آید، باید فاتحه اسلام را خواند! من از جدّم رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: خلافت بر خاندان ابوسفیان حرام است!»³.

در واقع امام علیه السلام با این جمله، عمق فاجعه زمامداری یزید را بیان می‌کند و با استشهاد به کلام رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تصدّی خلافت توسط فرزندان ابوسفیان را حرام می‌شمارد.

۱. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۲.

۲. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۸ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۵.

۳. ملهوف (لهوف)، ص ۹۹ و بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۸۴.

در سخن دیگری که آن حضرت خطاب به برادرش محمد حنفیه می فرماید، بار دیگر بر عدم بیعت با یزید - به هر قیمتی - تأکید می ورزد و می فرماید:

«يَا أَحِيَّ! وَاللَّهِ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا مَلَجًا وَلَا مَأْوَى، لَمَا بَايَعْتُ يَزِيدَ بَنَ مُعَاوِيَةَ؛ أَيِ بَرَادِر! بِه خدای سوگند! اگر در هیچ نقطه‌ای از دنیا، هیچ پناهگاه و جای امنی نداشته باشم هرگز با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد».^۱

(ب) تصریح به شایستگی خود برای خلافت

امام حسین علیه السلام علاوه بر آن که یزید را شایسته این جایگاه والا نمی دانست، به شایستگی خود نسبت به امر ولایت و حاکمیت اسلامی تصریح می کند. در واقع امام علیه السلام با این جملات در مسیر تشکیل حکومت اسلامی و به عهده گرفتن خلافت مسلمین حرکت می کند.

امام حسین علیه السلام در خطبه‌ای که پس از نماز عصر در جمع لشکریان «حر» خواند، فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ! أَنَا ابْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ نَحْنُ أَوْلَى بِوِلَايَةِ هَذِهِ الْأُمُورِ عَلَيْكُمْ مِنْ هَوْلَاءِ الْمَدْعِينَ مَا لَيْسَ لَهُمْ؛ أَيِ مَرْدَم! مِنْ فَرَزَنْدِ دَخْتَرِ رَسُولِ خُدَايِم، مَا

به ولایت این امور بر شما (و امامت مسلمین) از این مدعیان دروغین سزاوارتریم».^۲

همه اینها علاوه بر مواردی است که امام حسین علیه السلام در حیات معاویه - آنگاه که مسأله ولایتعهدی یزید مطرح شد - به شایستگی خویش بر امر خلافت تأکید ورزید (که پیش از این گذشت).

(ج) پاسخ به دعوت کوفیان

از نمودهای تلاش امام حسین علیه السلام برای تشکیل حکومت اسلامی، پاسخ به دعوت

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۳۱ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۲. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۳۷ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۳ (باندکی تفاوت).

کوفیان جهت پذیرش رهبری قیام بر ضدّ حکومت نامشروع یزید است. همچنین فرستادن امام علیه السلام سفیر و نماینده خود، جناب مسلم بن عقیل رضی الله عنه را به کوفه برای ارزیابی دعوت آنان و بسیج نیروها و گرفتن بیعت از مردم، حکایت از عزم امام علیه السلام جهت تشکیل حکومت اسلامی و الهی دارد.

با توجه به این که کوفه مرکز علاقمندان و شیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام بود، تصمیم امام حسین علیه السلام بر آن بود که این شهر را پایگاه اصلی قیام و نهضت اسلامی خود قرار داده و از آن مکان انقلاب را رهبری کرده و به دیگر شهرها گسترش دهد.

نامه سران کوفه به محضر امام علیه السلام

پس از مرگ معاویه و به دنبال یک گردهمایی در منزل «سلیمان بن سرد خزاعی» جمعی از بزرگان کوفه نامه‌ای به محضر امام علیه السلام نوشته و برای پذیرش رهبری آن حضرت جهت برپایی نهضتی همگانی اعلام آمادگی کردند.

مضمون نامه را که نام چهارتن از بزرگان شیعه، یعنی سلیمان بن سرد، مسیب بن نجبه، رفاعه بن شداد و حبیب بن مظاهر و گروهی دیگر از شیعیان در آن آمده، چنین است:

«خدای را سپاس می‌گوییم که (معاویه) آن دشمن ستمکار و کینه‌توز را نابود ساخت، همو که بدون رضایت امت برگرده آنان سوار شد و اموال آنها را غصب کرد و خوبان آنان را کشته و به نابکاران میدان داد...»

اینک ما، امام و پیشوایی نداریم؛ به سوی ما بیا! بدان امید که خداوند به برکت وجود تو همه ما را بر محور حق گرد آورد.

نعمان بن بشیر (والی کوفه) در دارالاماره است و ما با او در نماز جمعه و اجتماعات عمومی حاضر نمی‌شویم (و به او اعتنایی نداریم) و اگر با خبر شویم که به

سوی ما می آیی، او را از کوفه بیرون کرده و به شام ملحقش می سازیم).^۱

پاسخ امام علیه السلام و اعزام مسلم به کوفه

به دنبال نامه های متعدد مردم کوفه و اعلام آمادگی برای پذیرش رهبری امام علیه السلام، آن حضرت نامه ای در پاسخ به آنان نوشت، سپس پسرعمویش مسلم بن عقیل را به آن شهر فرستاد. نامه امام علیه السلام چنین است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، إِلَى الْمَلَائِكَةِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُسْلِمِينَ. أَمَّا بَعْدُ: فَإِنَّ هَانِئاً وَ سَعِيداً قَدِمَا عَلَيَّ بِكُتُبِكُمْ - وَ كُنَّا آخِرَ مَنْ قَدِمَ عَلَيَّ مِنْ رُسُلِكُمْ - وَ قَدْ فَهِمْتُ كُلَّ الَّذِي اقْتَضَيْتُمْ وَ ذَكَرْتُمْ، وَ مَقَالَةَ جُلُوكُمْ: «أَنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا إِمَامٌ فَأَقْبِلْ، لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَجْمَعَنَا بِكَ عَلَى الْهُدَى وَ الْحَقِّ». وَ قَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكُمْ أَخِي وَ ابْنَ عَمِّي وَ تَقِيَّ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ وَ أَمَرْتُهُ أَنْ يَكْتُبَ إِلَيَّ بِحَالِكُمْ وَ أَمْرِكُمْ وَ رَأْيِكُمْ. فَإِنَّ كُتُبَ إِلَيَّ: أَنَّهُ قَدْ أَجْمَعَ رَأْيَ مَلَائِكَتِكُمْ، وَ ذَوِي الْفَضْلِ وَ الْحِجْهِ مِنْكُمْ، عَلَيَّ مِثْلَ مَا قَدِمْتُ عَلَيَّ بِهِ رُسُلِكُمْ وَ قَرَأْتُ فِي كُتُبِكُمْ، أَقْدِمَ عَلَيْكُمْ وَ شَيْكَاً إِنْ شَاءَ اللَّهُ. فَلَعَزَمِي مَا لِلْإِمَامِ إِلَّا الْعَامِلُ بِالْكِتَابِ، وَ الْآخِذُ بِالْقِسْطِ، وَ الدَّائِنُ بِالْحَقِّ، وَ الْحَائِسُ نَفْسَهُ عَلَيَّ ذَاتِ اللَّهِ وَ السَّلَامِ».

«به نام خداوند بخشنده مهربان؛ از حسین بن علی علیه السلام به بزرگان از مؤمنان و مسلمانان! هانی و سعید همراه نامه هایتان به سوی من آمدند - و این دو تن آخرین کسانی بودند که نامه هایتان را آوردند - محتوای همه نامه هایتان (به طور فشرده) این

۱ ... فَإِنَّا نَحْمِدُ إِلَيْكَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ؛ أَمَّا بَعْدُ فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَضَى عِدْوَةَ الْجَبَّارِ الْعَنِيدِ، الَّذِي انْتَرَى عَلَيَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ فَايْتَرَهَا أَمْرَهَا، وَ غَضَبَهَا فَبَيَّتَهَا، وَ تَأَمَّرَ عَلَيْهَا بِغَيْرِ رِضَى مِنْهَا، ثُمَّ قَتَلَ خِيَارَهَا، وَ اسْتَبَقَنِي شِرَارَهَا... إِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا إِمَامٌ فَأَقْبِلْ! لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَجْمَعَنَا بِكَ عَلَى الْحَقِّ وَ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ فِي قَصْرِ الْإِمَارَةِ، لَسْنَا نَجْتَمِعُ مَعَهُ فِي جُمُعَةٍ، وَ لَا نَخْرُجُ مَعَهُ إِلَى عِيدٍ، وَ لَوْ قَدْ بَلَّغْنَا أَنَّكَ قَدْ أَقْبَلْتَ إِلَيْنَا أَخْرَجْنَاكَ حَتَّى نَلْحَقَهُ بِالشَّامِ. (بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۳).

بود که: «امام و پیشوایی نداریم، به سوی ما بیا! امید است که خداوند به وسیله تو ما را بر محور حق و هدایت گرد آورد». اکنون من، برادر، پسر عمو و شخص مورد اعتماد از خاندانم - مسلم بن عقیل - را به سوی شما می‌فرستم؛ به او فرمان دادم که تصمیم و برنامه‌ها و افکارشان را برای من بنویسد.

هر گاه به من اطلاع دهد که بزرگان و خردمندان شما؛ با آنچه که در نامه‌هایتان ذکر شده، همراه و هماهنگند؛ به زودی به سوی شما خواهم آمد. ان شاء الله

(در پایان نامه اضافه فرمود): به جانم سوگند! امام و پیشوا تنها کسی است که به کتاب خدا عمل کند و عدل و داد را بر پا دارد، دین حق را پذیرفته و خود را وقف راه خدا کند.^۱

این نامه به خوبی گویای این حقیقت است که امام علیه السلام در مسیر قیام برای سرنگونی حکومت پلید اموی و تشکیل حکومت اسلامی گام بر می‌داشت. از این رو، برای ارزیابی اوضاع، نخست نماینده‌ای آگاه و مورد اعتماد را به آن شهر اعزام می‌کند، تا از حقیقت امر آگاه شود و با بسیج نیروها و آمادگی شیعیان در این راه قدم بردارد.

جمله پایانی سخن امام علیه السلام نیز تأکیدی است بر شایستگی خود جهت امامت و رهبری و عدم لیاقت حاکم شام - که نه به کتاب خدا عمل می‌کند و نه عدل و داد را بر پا می‌دارد و نه خود را وقف راه خدا می‌کند - که این خود قرینه‌ای است بر عزم امام جهت پذیرش امامت و خلافت مسلمین و برپایی عدل و داد.

امام علیه السلام همچنین در نامه‌ای که همراه با اعزام مسلم علیه السلام خطاب به او مرقوم می‌دارد، بار دیگر بر بسیج نیروها و آماده سازی مردم تأکید می‌ورزد. در این نامه می‌خوانیم:

«... وَادْعُ النَّاسَ إِلَى طَاعَتِي، وَ اخذَهُمْ عَنْ آلِ أَبِي سُفْيَانَ، فَإِنَّ رَأَيْتَ النَّاسَ

مُجْتَمِعِينَ عَلَيَّ يَبْعُونِي فَعَجِّلْ لِي بِالْخَيْرِ، حَتَّى أَعْمَلَ عَلَى حَسَبِ ذَلِكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ

تعالی!... (چون به کوفه رسیدی) مردم را به پیروی از من دعوت کن و آنان را از

حمایت آل ابی سفیان بازدار. اگر مردم متفقاً بیعت کردند، مرا با خبر ساز تا برابر آن

عمل کنم».^۱

پراکنده ساختن مردم از حمایت خاندان ابوسفیان و فراخوانی مردم به اطاعت امام علیه السلام و یکپارچگی آنان برای بیعت و همراهی، همه و همه نشان از تهیّه ساز و کارهای مناسب جهت تشکیل حکومت دارد.

پس از ورود مسلم علیه السلام به کوفه و بیعت گروه زیادی از مردم با وی و اعلام آمادگی آنان برای جانبازی و همراهی با امام علیه السلام و انعکاس آن به محضر امام علیه السلام توسط فرستادگان جناب مسلم، امام حسین علیه السلام از مکه عازم کوفه می شود.^۲

امام علیه السلام در گفتگویی با ابن عباس می فرماید:

«وَهَذِهِ كُتُبُ أَهْلِ الْكُوفَةِ وَ رُسُلُهُمْ، وَ قَدْ وَجَبَ عَلَيَّ إِجَابَتُهُمْ وَ قَامَ هُمْ

الْعُدْرُ عَلَيَّ عِنْدَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ اینها نامه‌ها و فرستادگان کوفیان است. بر من لازم

است دعوت آنان را پاسخ دهم، چرا که حجت الهی بر من تمام شده است».^۳

همچنین به عبدالله بن زبیر فرمود:

«أَتَيْتِي بَيْعَةُ أَرْبَعِينَ أَلْفًا يَحْلِفُونَ لِي بِالطَّلَاقِ وَ الْعِتَاقِ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ؛ بیعت

چهل هزار تن از مردم کوفه که در وفاداری به طلاق و عتاق^۴ سوگند خورده‌اند، به

دستم رسیده است».^۵

امام علیه السلام در ملاقات با عبدالله بن مطیع - هنگامی که از علّت خروج حضرت از مکه

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۵۳ و مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۹۶.

۲. رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۹۷ و ارشاد مفید، ص ۴۱۸.

۳. معالی السبطين، ج ۱، ص ۲۴۶ و ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۲۲.

۴. منظور از سوگند به طلاق و عتاق این بوده است که اگر سوگند خود را شکستند، همسران آنها خود به خود مطلقه شوند و تمام غلامان آنها آزاد گردند. جمعی از فقهای عامّه عقیده داشتند که این گونه سوگند صحیح است.

۵. تاریخ ابن عساکر (در شرح حال امام حسین علیه السلام)، ص ۱۹۴، حدیث ۲۴۹.

سؤال می‌کند - به صراحت می‌فرماید:

«إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ كَتَبُوا إِلَيَّ يَسْأَلُونِي أَنْ أَقْدِمَ عَلَيْهِمْ لِمَا رَجَوْا مِنْ إِحْيَاءِ مَعَالِمِ الْحَقِّ وَإِمَانَةِ الْبِدْعِ؛ مردم کوفه نامه نوشتند و از من خواستند که به سوی آنان بروم، بدان امید که (با تشکیل حکومت اسلامی) نشانه‌های حق زنده و بدعت‌ها نابود شود»^۱.

به هر حال، با توجه به شواهد تاریخی - که بخشی از آن گذشت و قسمتی از آن در بخش رویدادها خواهد آمد - یکی از اهداف قیام امام حسین علیه السلام تشکیل حکومت اسلامی و در واقع بازگرداندن خلافت اسلامی به جایگاه اصلی خویش بود، تا در پناه آن عدل و دادگسترش یابد، حق احیا شود و باطل و پلیدی و بدعت‌ها نابود گردد. پشتیبانی و اعلام آمادگی مردم کوفه و تأکید و اصرار آنان بر این امر، حجت را بر امام علیه السلام تمام کرد که باید با نیروی چند ده هزار نفری بر ضد حاکم غاصب و فرمانروای ستمگری مانند یزید قیام کند و از این رو به سمت کوفه آمد و قبل از آن نیز توسط سفیر خویش جناب مسلم از همراهی کوفیان با خبر شد.

قیام برای تشکیل حکومت اسلامی با آگاهی از شهادت

اکنون جای طرح این سؤال است که آیا امام حسین علیه السلام از شهادت خویش و یارانش در مسیر حرکت به سوی کوفه و قیام بر ضد یزید، آگاه بود، یا خیر؟ و اگر از این امر مطلع بود، آگاهی به شهادت با قیام و برنامه ریزی برای تشکیل حکومت اسلامی چگونه سازگار است؟

بر اساس شواهد تاریخی جای هیچ تردیدی نیست که امام حسین علیه السلام از فرجام قیام خویش آگاه بود و با یقین به شهادت، نهضت خویش را آغاز کرد و شواهد روشن آن در همین کتاب آمده است ولی در این قسمت نخست به بخشی از شواهد مزبور که

علم و آگاهی امام علیه السلام به شهادت خویش را تأیید می‌کند، اشاره کرده سپس به پاسخ پرسش فوق می‌پردازیم.

لازم به ذکر است روایات و اخباری که از طریق شیعه و اهل سنت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در موضوع شهادت امام حسین علیه السلام نقل شده است به اندازه‌ای مشهور بود که ابن عباس می‌گوید:

«مَا كُنَّا نَشْكُ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ هُمْ مُتَوَافِرُونَ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ علیه السلام يُقْتَلُ بِالطَّفِّ؛ ما اهل بیت همگی تردیدی نداشتیم که امام حسین علیه السلام در سرزمین طف (کربلا) به شهادت خواهد رسید».^۱

چنان‌که از مفاد این روایت استفاده می‌شود، نه تنها امام، بلکه عموم اهل بیت حتی از محلّ شهادت آن حضرت با اطلاع بودند.

علاّمه مجلسی در بحار الانوار هفتاد و یک روایت در این باره نقل کرده است!^۲ نمونه‌هایی که به دنبال می‌آید تنها بخش کوچکی از آن است که از زبان خود آن حضرت نقل شده است.

۱- امام علیه السلام در آغاز حرکتش در مدینه در خطاب به بنی هاشم چنین نوشت:
«إِنَّ مَن لَّحِقَ بِي مِنْكُمْ اسْتَشْهِدَ، وَ مَن تَخَلَّفَ لَمْ يَبْلُغِ الْفَتْحَ؛ هر کس از شما به من پیوندد به شهادت می‌رسد و هر کس بماند به پیروزی نخواهد رسید».^۳

۲- هنگامی که یکی از برادرانش خبر شهادت امام را از زبان امام حسن علیه السلام نقل کرد، امام حسین علیه السلام در پاسخ وی فرمود:

۱. مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۱۶۰.

۲. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۲۳-۲۶۶.

۳. موسوعة كلمات الحسين، ص ۲۹۶؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۷۶. جالب آن‌که شبیه همین مضمون را در حال عزیمت از مکه در جمع مردم بیان فرمود: «مَنْ كَانَ بِإِذِلَّائِنَا مُهْجَتَهُ مُوْطِنًا عَلَيَّ لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيَبْرَحْ حَلَّ مَعْنَا؛ هر یک از شما حاضر است در راه ما خون قلبش را نثار کند و از جانش بگذرد با ما همراه باشد» (اعیان الشيعة، ج ۱، ص ۵۹۳).

«حَدَّثَنِي أَبِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَخْبَرَهُ بِقَتْلِهِ وَ قَتْلِي، وَ أَنَّ تُرْبَتِي تَكُونُ

بِقُرْبِ تُرْبَتِهِ فَتَطْنُ أَنْكَ عَلِمْتَ مَا لَمْ أَعْلَمْهُ؛ پدرم نقل کرده است که رسول

خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ او را از کشته شدن پدرم و من با خبر ساخته است و فرمود که تربت من

نزدیک تربت پدرم خواهد بود، تو فکر می‌کنی چیزی را می‌دانی که من نمی‌دانم؟»^۱

۳- شبیه همین مطلب در گفتگوی آن حضرت با برادرش محمد حنفیه در مکه

عنوان می‌شود. آنگاه که محمد حنفیه پیشنهاد کرد امام عَلَيْهِ السَّلَام از رفتن به عراق خودداری

کند، فرمود:

«أَتَانِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعْدَ مَا فَارَقْتِكَ فَقَالَ: يَا حُسَيْنُ! أُخْرِجْ فَإِنَّ اللَّهَ

قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا؛ بعد از آن که از تو جدا شدم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در خواب دیدم

که فرمود: ای حسین! حرکت کن، زیرا خداوند خواسته است تو را کشته ببیند»^۲

۴- نمونه دیگر، سخنی است که امام هنگام اعزام مسلم به وی فرمود: من تو را به

سوی اهل کوفه روانه ساختم، خداوند آن گونه که خود دوست دارد و می‌پسندد

کارت را سامان دهد.

آنگاه امام افزود:

«أُرْجُو أَنْ أَكُونَ أَنَا وَ أَنْتَ فِي دَرَجَةِ الشُّهَدَاءِ؛ امیدوارم که من و تو در جایگاه

شهدا قرار گیریم»^۳

این سخن گویای این حقیقت است که امام عَلَيْهِ السَّلَام برای خود و یارانش راه شهادت را

برگزیده است و همین را آرزو می‌کند.

۵- عجیب آن که آن حضرت در پاسخ مردی از اهل کوفه، با اشاره به نامه‌های مردم

کوفه، آنان را قاتل خویش معرفی کرده، می‌فرماید:

۱. ملهوف (لهوف)، ص ۹۹-۱۰۰.

۲. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴ و اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۵۹۳.

۳. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۹۶.

«هَذِهِ كُتُبُ أَهْلِ الْكُوفَةِ إِلَيَّ، وَلَا أُرَاهُمْ إِلَّا قَاتِلِي؛ این نامه‌های مردم کوفه است ولی من آنان را جز قاتل خود نمی‌دانم».^۱

۶- صریح‌تر از همه این‌ها سخنانی است که امام علیه السلام در جمع مردم مکه قبل از حرکت به سوی عراق ایراد کرد و چنین فرمود:

«... وَ خَيْرِي مِصْرَعٌ أَنَا لِأَقِيهِ، كَأَنِّي بِأَوْصَالِي تَتَقَطَّعُهَا عُسْلَانُ الْفُلُوتِ بَيْنَ النَّوَاوِيسِ وَ كَرْبَلَا، فَيَمْلَأَنَّ مِنِّي أَكْرَاشًا جَوْفًا وَ أَجْرَبَةً سَغْبًا، لَا مَحِيصَ عَنِّي يَوْمَ حُطِّ بِالْقَلَمِ؛ برای من «شهادت گاهی» اختیار شده است که من به آن خواهم رسید. گویا می‌بینم که گرگ‌های بیابان‌های عراق میان نوایس (قبرستان یهود در نزدیکی کربلا) و کربلا بند بند مرا جدا کرده و شکم‌ها و جیب‌های خالی خود را (با کشتن من و دریافت جوایز) پر می‌کنند. از روزی که با دست قضا و قدر الهی نوشته شده، چاره‌ای نیست».^۲

با ملاحظه این سخن و نمونه‌های فراوان دیگر از این دست، شکی باقی نمی‌ماند که امام نه تنها از اصل کشته شدن خویش آگاهی داشت، بلکه دقیقاً از محل شهادت و نیز قاتلان خود با اطلاع بوده است.

* * *

اینک با توجه به این که امام علیه السلام از سرانجام این حرکت آگاه بود، این سؤال مطرح می‌شود که چگونه اطمینان امام به شهادت با حرکت آن حضرت برای دستیابی به حکومت اسلامی قابل جمع است؟ یعنی چگونه می‌شود امام علیه السلام هم سرانجام کار را بداند و به شهادت خویش و یارانش یقین داشته باشد و در عین حال به قصد تشکیل حکومت اسلامی قیام کند؟

پاسخ به این سؤال به اندازه‌ای اهمیّت دارد که برخی از نویسندگان را که نتوانستند

۱. تاریخ ابن عساکر، ج ۳۳، ص ۲۱۱ (بخش امام حسین علیه السلام).

۲. ملهوف (لهوف)، ص ۳۵.

بین «ادای وظیفه» و «آگاهی از نتیجه» وفق دهند، بر آن داشت تا به طور کلی آگاهی امام از فرجام کار را انکار کنند! و تمام ادله تاریخی و روایی را که در این موضوع وارد شده است، زیر سؤال برند!

غافل از آن که نتیجه کار نمی تواند تعیین کننده وظیفه مردان الهی باشد. در فرهنگ دین، آنچه مهم است تشخیص وظیفه و عمل به آن است و اما رسیدن به نتیجه دلخواه، در مرحله دوم قرار دارد.

تعالیم قرآن و اسلام و سیره معصومین علیهم السلام گویای این واقعیت است که جمع بین «وظیفه» و «نتیجه» هر چند اولویت دارد، ولی «عمل به وظیفه» مقدم بر «رسیدن به نتیجه» می باشد.

به عبارت دیگر: بر هر فرد با ایمانی لازم است در مسیر انجام وظیفه گام نهد، هر گاه به نتیجه مطلوب برسد چه بهتر؛ و اگر نرسد نفس این کار که وارد مسیر انجام وظیفه شده، خود مطلوب مهمی است که می تواند افراد بهانه جو را به کار وادارد. زیرا بسیار می شود که بهانه جویان به بهانه این که حصول نتیجه مشکوک است، از انجام وظیفه و رسیدن به نتیجه باز می مانند.

این است که امام علیه السلام در کنار سخنانی که با صراحت از شهادت خویش و یارانش یاد می کند، در عین حال از انگیزه‌های الهی حرکت خویش نیز به عنوان وظیفه الهی و تکلیف دینی، سخن به میان می آورد و حتی می فرماید: «بی وفایی یاران و کمی نفرات مرا از تکلیفم باز نمی دارد».

آن حضرت در روز عاشورا پیش از آغاز جنگ به همین نکته اشاره کرده، می فرماید:

«أَلَا قَدْ أَعَدَّرْتُ وَ أُنْدَرْتُ، أَلَا إِنِّي زَاحِفٌ بِهَذِهِ الْأُمْرَةِ عَلَى قِلَّةِ الْعِنَادِ وَ

حَدَلَّةِ الْأَصْحَابِ؛ آگاه باشید! که من حجت را تمام کردم و از عاقبت شوم مخالفان

حق، خبر دادم. آگاه باشید! که من با همین خانواده، با وجود نداشتن سپاه و بی وفایی

یاران، جهاد خواهم کرد»^۱.

آری، امام علیه السلام در صدد ادای وظیفه است و نداشتن سپاه و کمی یاران، خللی در عزم او وارد نمی‌کند. این است که امام با وجود این که کاملاً از عاقبت امر آگاه بود، با انگیزه تشکیل حکومت اسلامی قیام کرد و این درست به حکم «عمل به وظیفه» بوده است. سیره امامان معصوم علیهم السلام همواره طبق «تکلیف دینی» و «عمل به وظیفه» بوده است. آنان از این منظر در هر حال احساس پیروزی می‌کردند. و به تعبیر قرآن به «إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ؛ یکی از دو نیکی»^۲ - شهادت یا پیروزی - می‌رسیدند.

چه پیروز می‌شدند و چه شهید می‌شدند، هر دو صورت برای آنان پیروزی بود. بر همین مبنا است که امام حسین علیه السلام می‌فرماید:

«إِنْ نَزَلَ الْقَضَاءُ بِمَا نُحِبُّ فَتَحَمَدُ اللَّهُ عَلَى نِعْمَائِهِ، وَ هُوَ الْمُسْتَعَانُ عَلَى أَدَاءِ الشُّكْرِ، وَإِنْ حَالَ الْقَضَاءُ دُونَ الرَّجَاءِ، فَلَمْ يَعْتَدُ مَنْ كَانَ الْحَقُّ نِيَّتَهُ وَ التَّقْوَى سِرِّرَتَهُ؛ اگر قضای الهی بر آنچه می‌پسندیم نازل شود، خداوند را بر آن نعمت سپاسگزاریم و برای شکرگزاری از او یاری می‌طلبیم و اگر تقدیر الهی میان ما و آنچه به آن امید داریم مانع شود، (و به شهادت برسیم) پس کسی که نیتش حق و درونش تقوا باشد از حق نگذشته (و به وظیفه خود عمل کرده است)»^۳.

حرکت امام علیه السلام یکی از جلوه‌های باشکوه «عمل به وظیفه» بود، نتیجه هر چه بود فرقی نمی‌کرد، لذا می‌فرماید:

«أَرْجُو أَنْ يَكُونَ خَيْرًا مَا أَرَادَ اللَّهُ بِنَا، قَتَلْنَا أَمْ ظَفَرْنَا؛ امیدواریم آنچه خداوند برای ما مقرر فرموده خیر باشد، چه کشته شویم، چه پیروز گردیم!»^۴.

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۲. توبه، آیه ۵۲.

۳. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۹۰.

۴. اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۵۹۷.

با این بیان روشن است که هیچ منافاتی بین آگاهی از سرانجام کار (شهادت) و عمل به وظیفه (قیام برای تشکیل حکومت اسلامی) نیست.

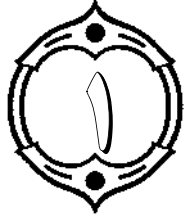
* * *

در پایان، یادآوری این نکته نیز ضروری است که وجود انگیزه تشکیل حکومت در این قیام مقدّس، به معنی دستیابی عملی و بالفعل به آن حکومت در همان برهه از زمان نیست، بلکه شهادت آن حضرت زمینه‌ساز کوتاه شدن دست بازماندگان دوران جاهلیت از حکومت اسلامی در آینده بود و این واقعیتی است که امام به دنبال آن بود. به علاوه انگیزه‌های حرکت امام علیه السلام منحصر به این یک هدف نبود، اهداف دیگری نیز در تحقّق این حرکت مقدّس دخیل بوده که در مباحث گذشته به آنها اشاره شد.

* * *

بخش چهارم

رویدادهای قیام عاشورا



از دینه تا کربلا
• •

اشاره:

این بخش در دو قسمت مورد بررسی قرار می‌گیرد.

قسمت نخست (از مدینه تا کربلا) به حوادث مربوط به امام حسین علیه السلام از عصر معاویه تا شهادت آن حضرت در کربلا اختصاص دارد. در این سیر تاریخی، از یک سو، رویدادها و حوادثی مورد توجه است که از روح مبارزه و نستوهی آن حضرت و یارانش حکایت دارد و از سوی دیگر، به سلسله ماجراهایی پرداخته می‌شود که از پی یکدیگر به عاشورای سال ۶۱ هجری و شهادت اباعبدالله الحسین علیه السلام و یاران پاک‌باخته آن حضرت منجر گردید.

در قسمت دوم، (از کربلا تا مدینه) به حوادث مربوط به خاندان اهل بیت علیهم السلام پس از حرکت از کربلا و حضور در کوفه، شام، بازگشت مجدد به کربلا و مراجعت به مدینه پرداخته خواهد شد.

لازم به یادآوری است که در ذیل نقل این رویدادها، عمدتاً نکاتی در تحلیل و یا تجلیل از آن رویداد آمده است.

۱ - خواستگاری امّ کلثوم

مرحوم بحرانی در کتاب «عوالم» چنین نقل می‌کند: معاویه به مروان - که استاندار حجاز بود - نامه‌ای نوشت و از وی خواست «امّ کلثوم» دختر «عبدالله بن جعفر» را برای فرزندش یزید خواستگاری کند. مروان به سراغ عبدالله بن جعفر رفت و جریان خواستگاری را با او در میان گذاشت.

عبدالله گفت: اختیار «امّ کلثوم» به دست من نیست؛ بلکه به دست آقای ما حسین علیه السلام است که دایی این دختر است.

موضوع را به اطلاع امام حسین علیه السلام رساندند؛ فرمود: «از خداوند طلب خیر می‌کنم؛ خدایا این دختر را به آنچه مایهٔ خشنودیت از آل محمد است موفّق بدار!»

(روز موعود فرارسید) و مردم در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله اجتماع کردند؛ مروان نیز آمد و کنار امام حسین علیه السلام نشست و گفت: امیر مؤمنان! (اشاره به معاویه است!) به من فرمان داده است که «امّ کلثوم» را برای «یزید» خواستگاری کنم و مهریهٔ او را مطابق خواستهٔ پدرش قرار دهم، به هر مقدار که باشد! همراه با آشتی میان دو قبیلهٔ (بنی هاشم و بنی امیه) و نیز ادای دیون پدرش.

[سپس خطاب به امام حسین علیه السلام گفت: بدان! کسانی که به خاطر وصلت شما با یزید به حال شما غبطه می‌خورند، بیشترند از کسانی که به یزید به سبب وصلتش با شما غبطه بخورند. (آنگاه گفت:) مایهٔ شگفتی است که چگونه یزید برای کسی مهریه قرار می‌دهد و حال آن که وی در شأن و منزلت همتایی ندارد و مردم با توسّل به روی او طلب باران می‌کنند. ای اباعبدالله! سخنم را با نظر مثبت پاسخ بگو!

امام حسین علیه السلام فرمود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اخْتَارَنَا لِنَفْسِهِ، وَارْتَضَانَا لِدِينِهِ وَاصْطَفَانَا عَلَى خَلْقِهِ، وَانزَلَ عَلَيْنَا كِتَابَهُ وَوَحْيَهُ، وَ اِيْمَ اللّٰهِ لَا يَنْقُصُنَا اَحَدٌ مِّنْ حَقِّنَا شَيْئًا اِلَّا اَنْتَقَصَهُ مِنْ حَقِّهِ، فِي عَاجِلِ دُنْيَاهُ وَ اٰخِرَتِهِ، وَ لَا يَكُوْنُ عَلَيْنَا دَوْلَةٌ اِلَّا كَانَتْ لَنَا الْعَاقِبَةُ وَ لَنَعْلَمَنَّ نَبَاهُ بَعْدَ حِينٍ.

يَا مَرْوَانَ قَدْ قُلْتَ فَسَمِعْنَا.

أَمَّا قَوْلُكَ: مَهْرُهَا حُكْمُ أَبِيهَا بِالِغَا مَا بَلَغَ، فَلَعَمْرِي لَوْ أَرَدْنَا ذَلِكَ مَا عَدَوْنَا سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ فِي بَنَاتِهِ وَنِسَائِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ هُوَ ثِنْتَا عَشْرَةَ أُوقِيَّةً، يَكُونُ أَرْبَعِمِائَةً وَ ثَمَانِينَ دِرْهَمًا. وَ أَمَّا قَوْلُكَ: مَعَ قَضَاءِ ذَيْنِ أَبِيهَا، فَهَتَّى كُنَّ نِسَائِنَا يَبْغُضِينَ عَنَّا دِيُونَنَا؟ وَ أَمَّا صَلُحَ مَا بَيْنَ هَذَيْنِ الْحَيَيْنِ، فَإِنَّا قَوْمٌ عَادَيْنَاكُمْ فِي اللَّهِ، وَ لَمْ نَكُنْ نَصَالِحِكُمْ لِلدُّنْيَا، فَلَعَمْرِي فَلَقَدْ أَعْيَى النَّسَبُ فَكَيْفَ السَّبَبُ.

وَ أَمَّا قَوْلُكَ: الْعَجَبُ لِيَزِيدَ كَيْفَ يَسْتَمْهَرُ؟ فَقَدْ اسْتَمْهَرَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْ يَزِيدَ، وَ مِنْ أَبِ يَزِيدَ وَ مِنْ جَدِّ يَزِيدَ. وَ أَمَّا قَوْلُكَ: إِنَّ يَزِيدَ كَفُوَ مِنْ لَأَكْفُوَ لَهُ، فَمَنْ كَانَ كَفُوَهُ قَبْلَ الْيَوْمِ فَهُوَ كَفُوَهُ الْيَوْمِ مَا زَادَتْهُ إِمَارَتُهُ فِي الْكِفَاءَةِ شَيْئًا.

وَ أَمَّا قَوْلُكَ: بَوَجْهِهِ يُسْتَسْقَى الْعَرَامُ، فَإِنَّمَا كَانَ ذَلِكَ بَوَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. وَ أَمَّا قَوْلُكَ: مَنْ يَعْبِطُنَا بِهِ أَكْبَرُ مِمَّنْ يَعْبِطُهُ بِنَا، فَإِنَّمَا، يَعْبِطُنَا بِهِ أَهْلُ الْجَهْلِ، وَ يَعْبِطُهُ بِنَا أَهْلُ الْعَقْلِ.

فَأَشْهَدُوا جَمِيعًا إِنِّي قَدْ زَوَّجْتُ أُمَّ كَلْثُومَ بِنْتَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ مِنْ ابْنِ عَمَّهَا الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ؛ عَلَى أَرْبَعِمِائَةٍ وَ ثَمَانِينَ دِرْهَمًا، وَ قَدْ حَخَلْتُهَا ضَيْعَتِي بِالْمَدِينَةِ» أَوْ قَالَ «أَرْضِي بِالْعَقِيقِ، وَ إِنِّ غَلَّتْهَا فِي السَّنَةِ ثَمَانِيَّةُ آلَافِ دِينَارٍ، فَفِيهَا لَهَا غَنَى إِنْ شَاءَ اللَّهُ».

«ستایش مخصوص خداوندی است که ما را برای خویش اختیار نمود و برای دینش انتخاب کرد و ما را بر خلقش برگزید و کتاب و وحی خود را بر (خاندان) ما نازل فرمود. به خدا سوگند! هر کس حقّی از ما را کم بگذارد، خداوند در دنیا و آخرت حقش را کم خواهد گذاشت و هر کس بر ما - برای مدّتی - سلطه یابد، باید بداند که عاقبت کار، از آن ما خواهد بود و این مطلب را به زودی خواهید دانست.

سپس فرمود: ای مروان! تو سخن گفתי و ما شنیدیم (و اکنون ما می‌گوییم و تو بشنو):
اما این‌که گفתי مهریه این دختر، مطابق خواسته پدرش - هر چند زیاد باشد - خواهد بود؛ به

جانم سوگند! ما هرگز از سنت رسول خدا در مهریه دختران، همسران و اهل بیتش تجاوز نخواهیم کرد. که (مهر السنّه است) همان دوازده «اوقیه» (واحدی است در وزن) که برابر با ۴۸۰ درهم است. و اما این که گفتم: دیون پدرش را نیز ادا خواهیم نمود؛ (ای مروان!) از چه زمانی زنان ما دیون ما را ادا می‌کردند (که امروز چنین شود؟!).

و اما در مورد مسأله صلح میان این دو قبیله، باید بگویم که ما با شما در راه خدا و برای خدا دشمنی کرده‌ایم و لذا حاضر نیستیم به خاطر دنیا با شما مصالحه کنیم! به جانم سوگند! (برای سازش با شما) از قرابت نسبی (بنی هاشم با بنی امیه) کاری ساخته نیست؛ تا چه برسد به قرابت سببی (پیوند زناشویی).

و اما آن سخت که گفته‌ای: تعجب می‌کنم چگونه یزید مهریه قرار می‌دهد؛ پاسخ آن این است که کسی که از یزید و پدر و جدش بهتر است، مهریه قرار می‌داد (چه برسد به یزید!). و اما پاسخ این سخت که گفتم: یزید کفو و همتایی ندارد این است که آن کس که قبل از امروز کفو او بوده، همین امروز نیز کفو اوست بدون آن که فرمانروایی وی چیزی بر شأن او بیفزاید. و اما آن سخت که درباره یزید گفته‌ای با توسل به روی وی طلب باران می‌شود، این تنها به برکت چهره رسول خدا بوده است (نه یزید).

و اما این که گفته‌ای: کسانی که به خاطر وصلت با یزید، به حال ما غبطه می‌خورند، بیشتر از کسانی هستند که به حال یزید به جهت وصلتش با ما غبطه خواهند خورد؛ پاسخ آن است که فقط نادانان به خاطر وصلت ما با یزید، به حال ما غبطه می‌خورند، ولی عاقلان و خردمندان، به حال یزید به سبب وصلتش با ما غبطه خواهند خورد.

(سرانجام امام علیه السلام پس از سخنانی فرمود: «همگی شاهد باشید که من «ام کلثوم» دختر (عبدالله بن جعفر) را به ازدواج پسر عمویش «قاسم بن محمد بن جعفر» در آوردم! و مهریه اش را ۴۸۰ درهم قرار دادم و زمین حاصلخیزم را در مدینه نیز به این دختر بخشیدم». - یا این که فرمود: - «مزرعه ام را در سرزمین عقیق به وی بخشیدم که درآمد آن سالانه ۸ هزار دینار است و همین

مزرعه برای زندگی این دو کافی است، ان شاء الله!.^۱

* * *

این سخنان تیری بود که بر قلب ناپاک یزید خصوصاً، و بنی امیه عموماً، نشست و نقشه‌ای را که برای فریب مردم، از طریق نزدیکی به بنی هاشم، کشیده بودند نقش بر آب کرد.

بنی امیه افراد منفور و آلوده‌ای بودند که می‌خواستند از طریق انتساب به بنی هاشم در میان مردم کسب آبرویی کنند و پایه‌های قدرت شیطانی خود را از این طریق تقویت نمایند؛ یک نمونه آن جریان خواستگاری امّ کلثوم - دختر عبدالله بن جعفر - بود. ولی امام حسین علیه السلام به موقع اقدام فرمود و تیر آنها به سنگ خورد، و ساحت مقدّس بنی هاشم با انتساب به بنی امیه آلوده نشد.

۲ - وحشت از نام علی علیه السلام

معاویه، مروان بن حکم را والی مدینه قرار داد و به او فرمان داد که برای جوانان قریش سهمیه‌ای از بیت المال قرار دهد؛ او نیز چنین کرد.

امام سجّاد، علی بن الحسین علیه السلام می‌گوید: من به نزد او رفتم (تاحقّ خود را از بیت المال بگیرم) مروان به من گفت: نامت چیست؟
گفتم: علی بن الحسین.

پرسید: نام برادرت چیست؟

گفتم: علی!

گفت: علی و علی؟! پدرت چه منظوری دارد که نام همه فرزندان را علی می‌گذارد؟ سپس سهمیه مرا مشخص کرد. وقتی که به نزد پدرم بازگشتم و ماجرا را

۱. العوالم، ج ۱۷، ص ۸۷، ح ۲؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۴-۴۵ (با مختصر تفاوت) و

بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۰۷-۲۰۸، ح ۴.

بازگو نمودم؛ پدرم فرمود:

«وَيْلِي عَلَى ابْنِ الزَّرْفَاءِ دَبَاغَةَ الْأُدْمِ، لَوْ وُلِدَ لِي مِائَةٌ لَأَحْبَبْتُ أَنْ لَا أُسَمِّيَ أَحَدًا مِنْهُمْ إِلَّا عَلِيًّا؛ وای بر پسر زن زاغ چشمی که پوست‌ها را دباغی می‌کرد، من اگر یکصد فرزند داشته باشم، دوست دارم جز «علی» نامی دیگر برای آنان انتخاب نکنم»^۱.

* * *

آری دشمنان اسلام و اهل بیت علیهم‌السلام می‌خواستند نام «علی» از اذهان مردم فراموش شود، ولی فرزندان علی علیه‌السلام سعی داشتند این نام هر چه پررنگ‌تر در سینه‌ها نقش بندد، به همین دلیل امام حسین علیه‌السلام نام «علی» را برای همه فرزندان برگزیده بود، تا خاری در چشم دشمنان باشد.

۳ - افتخار شما فقط فاطمه است!

مرحوم طبرسی در احتجاج نقل کرده است که روزی مروان بن حکم به امام حسین علیه‌السلام گفت: اگر افتخارتان به فاطمه علیه‌السلام نبود، دیگر چه چیزی داشتید که با آن بر ما افتخار کنید؟!

امام حسین علیه‌السلام که پنجه قدرتمندی داشت، گلوی مروان را گرفت و آن را به شدت فشار داد و آنگاه عمامه‌اش را بر گردنش پیچید تا آنجا که مروان سست شد و بر زمین افتاد؛ آنگاه وی را رها کرد. سپس به جماعتی از قریش رو کرد و فرمود:

«أُنشِدْكُمْ بِاللَّهِ إِلَّا صَدَقْتُمُونِي إِنْ صَدَقْتُ، أَتَعْلَمُونَ أَنَّ فِي الْأَرْضِ حَبِيبَيْنِ كُنَّا أَحَبَّ إِلَي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنِّي وَمِنْ أَحْيِي؟ أَوْ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّ غَيْرِي وَغَيْرِ أَحْيِي؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا.»

قال: وَ إِنِّي لَا أَعْلَمُ أَنَّ فِي الْأَرْضِ مَلْعُونُ ابْنُ مَلْعُونٍ غَيْرُ هَذَا وَ أَبِيهِ طَرِيدِي رَسُولِ اللَّهِ، وَاللَّهِ مَا بَيْنَ جَابِرِيسَ وَ جَابَلِقِ أَحَدِهِمَا بِنَابِ الْمَشْرِقِ وَ الْآخَرِ بِنَابِ الْمَغْرِبِ رَجُلَانِ مِمَّنْ

يُنْتَحِلُ الْإِسْلَامَ أَعْدَىٰ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِأَهْلِ بَيْتِهِ مِنْكَ وَ مِنْ أَيْبِكَ إِذْ كَانَ. وَ عَلَامَةٌ قَوْلِي فِيكَ أَنْتَ: إِذَا غَضِبْتَ سَقَطَ رِذَاؤُكَ عَن مَّنْكَبِكَ».

«شما را به خدا سوگند می‌دهم که اگر راست می‌گویم، سخنم را تصدیق کنید. آیا در زمین کسی را می‌شناسید که از من و برادرم (امام حسن علیه السلام) نزد رسول خدا محبوبتر باشند؟ و آیا بر روی زمین، کسی جز من و برادرم، فرزند دختر پیامبر وجود دارد؟ همگی پاسخ دادند: نه، هرگز!». سپس فرمود: «به یقین در روی زمین ملعون پسر ملعونی را غیر از این مرد (مروان) و پدرش (حکم) نمی‌شناسم که رسول خدا صلی الله علیه و آله این دو تن را (به خاطر نفاقشان) طرد کرد. (آنگاه رو به مروان کرد و فرمود:) به خدا سوگند! در میان مشرق و مغرب از میان کسانی که ادعای اسلام می‌کنند، پر عداوت‌تر از تو و از پدرت نسبت به خدا و رسولش و اهل بیتش نمی‌شناسم و نشانه این سخنم آن است که تو هر گاه خشمگین می‌شوی، ردایت از شانه‌هایت فرو می‌افتد!». راوی می‌گوید: وقتی که مروان خشمگین شد و از آن مجلس برخاست، تکانی خورد و ردایش از شانه‌اش فرو افتاد!^۱

* * *

بنی امیه اصرار داشتند افتخارات اهل بیت علیهم السلام به فراموشی سپرده شود، و اگر نتوانند، لا اقل آن را محدود سازند که نمونه آن را در حدیث بالا مشاهده کردیم. ولی امام حسین علیه السلام با بیان منطقی خود، این مرد لجوج اموی یعنی «مروان» را که از دشمنان سرسخت اهل بیت بود بر سر جای خود نشانند و نشان داد گرچه وجود فاطمه زهرا علیها السلام از بزرگترین افتخارات اهل بیت علیهم السلام است ولی افتخارات آنها فراتر و گسترده‌تر از آن است.

۴ - مصادرهٔ اموال معاویه

در حدیثی آمده است که امام حسین علیه السلام اموالی را که از یمن برای معاویه می‌بردند،

۱. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۹۶-۹۷، ح ۱۶۶؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۵۸ (با اختصار) و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۰۶، ح ۲.

مصادره کرد و در پی آن به معاویه نوشت:

«مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ، أَمَا بَعْدُ: فَإِنَّ عَيْراً مَرَّتْ بِنَا مِنْ أَيْمَنِ تَحْمِلُ مَالاً وَ حُلَلًا وَ عَنَبَرًا وَ طَيْباً إِلَيْكَ، لِتُودِعَهَا خَزَائِنَ دِمَشْقَ، وَ تَعْلَلَّ بِهَا بَعْدَ التَّهْلِ بَيْنِي أَبِيكَ، وَ إِنِّي إِحْتَجْتُ إِلَيْهَا فَأَحَدْتُهَا وَ السَّلَامُ؛ از حسین بن علی علیه السلام، به معاویه بن ابی سفیان؛ اما بعد! گذر کاروانی به ما افتاد که از یمن همراه با اموال، پوشاک، عنبر و عطریات، به سوی تو می آمد، تا آنها را در خزانه دمشق جای دهی و فرزندان پدرت را با آن سیر کنی. من بدانها نیاز داشتم، از این رو آنها را تصرف کردم. والسلام»^۱.

* * *

معاویه با شنیدن این خبر سخت برآشفته؛ به خصوص این که فزونی اموال بنی هاشم را خطری برای خود می دید ولی چاره ای جز سکوت نداشت.

۵ - ملاقات با حسین ممنوع!

بلاذری دانشمند معروف اهل سنت نقل می کند: ولید بن عتبه (فرماندار مدینه) مانع ملاقات مردم عراق با امام حسین علیه السلام شده بود. امام علیه السلام به ولید فرمود:

«يَا ظَالِمًا لِنَفْسِيهِ، غَاصِيًا لِرَبِّهِ، عَلَامَ تَحُولُ بَيْنِي وَ بَيْنَ قَوْمٍ عَرَفُوا مِنْ حَقِّي مَا جَهَلْتَهُ أَنْتَ وَ عَمَّكَ؟!؛ ای کسی که به خویشتن ستم نموده، و پروردگارت را نافرمانی کرده ای! چرا مانع ملاقات من با مردمی می شوی که قدر و منزلت مرا می شناسند، در حالی که تو و عمویت (معاویه) نسبت به آن جایگاه جاهلید؟».

ولید در پاسخ گفت: ای کاش حلم و بردباری ما در برابر تو، سبب نشود کسانی غیر از ما نسبت به تو دست به کار جاهلانیه ای بزنند. تندی های زبانت را می بخشم تا زمانی که دست به اقدامی نرزی؛ که در آن صورت کاری مخاطره آمیز انجام داده ای و اگر می دانستی که پس از ما چه بر تو خواهد گذشت (چرا که همه مثل من بردبار نیستند)

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۴۰۹ و ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۹۵.

همین گونه که امروز ما را دشمن می‌داری، دوست خواهی داشت!!^۱

* * *

آری؛ بنی امیه می‌دانستند که اهل بیت علیهم‌السلام عموماً و امام حسین علیه‌السلام خصوصاً، در درون دلهای مردم جای دارند و ارتباط آنها با مردم پایه‌های حکومت متزلزل آنها را متزلزل تر می‌سازد، لذا با هر وسیله‌ای این رابطه را قطع می‌کردند.

آری؛ آنها از ملاقات مردم با امام حسین علیه‌السلام وحشت داشتند، و انواع مزاحمت‌ها را برای مسلمانان پاکباز که عاشقان اهل بیت علیهم‌السلام بودند، روا می‌داشتند؛ ولی امام حسین علیه‌السلام با شمشیر زبان بر آنها می‌تاخت و رابطه را برقرار می‌ساخت.

۶- برخورد شدید امام حسین علیه‌السلام با معاویه

مرحوم طبرسی در کتاب احتجاج چنین نقل می‌کند: «هنگامی که معاویه «حُجر بن عدی» و یارانش، آن مردان شجاع و پاکباز از شیعیان علی علیه‌السلام را به شهادت رساند، در همان سال برای مراسم حج رهسپار حجاز شد. وقتی که امام حسین علیه‌السلام را ملاقات کرد به آن حضرت گفت:

ای اباعبدالله! آیا به تو خبر رسیده که ما با «حُجر» و یاران و پیروانش و شیعیان پدرت چه کردیم؟!

امام فرمود: «وَمَا صَنَعْتَ بِهِمْ؟؛ با آنها چگونه رفتار کردید؟».

گفت: آنان را کشتیم و کفن کردیم و بر آنان نماز گذاردیم!!

امام علیه‌السلام تبسم تلخی کرد و فرمود:

«خَصْمُكَ الْقَوْمُ يَا مُعَاوِيَةَ، لَكِنَّا لَوْ قَتَلْنَا شِبَعَتَكَ مَا كَفَّاهُمْ وَلَا صَلَّيْنَا عَلَيْهِمْ وَلَا قَبَرْنَاهُمْ، وَ لَقَدْ بَلَغَنِي وَ قِيَعَتَكَ فِي عَلِيٍّ وَ قِيَامِكَ بِبَعْضِنَا، وَ اغْتِرَاضِكَ بَنِي هَاشِمٍ بِالْعِيُوبِ، فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ فَارْجِعْ إِلَى نَفْسِكَ، ثُمَّ سَلِّهَا الْحَقَّ عَلَيْهَا وَ لَهَا... فَإِنَّكَ وَاللَّهِ لَقَدْ أَطَعْتَ فِينَا

رَجُلًا مَا قَدِمَ إِسْلَامُهُ، وَلَا حَدَّثَ نِفَاقُهُ، وَلَا نَظَرَ لَكَ فَانظُرْ لِنَفْسِكَ أَوْ دَعْ؛ ای معاویه آنان با تو دشمن بودند، (ولی مسلمان خالص بودند) اما اگر ما پیروان تو را به قتل برسانیم نه آنان را کفن می‌کنیم و نه بر آنان نماز می‌خوانیم و نه آنان را به خاک می‌سپاریم (چرا که آنان را مسلمان نمی‌دانیم!).

به من خبر رسیده که تو نسبت به پدرم علی علیه السلام دشمنی می‌ورزی (و ناسزا می‌گویی) و به دشمنی با ما برخاسته‌ای و نسبت به بنی هاشم عیب جویی می‌کنی. هر زمان که چنین اعمالی انجام می‌دهی، به خویشتن مراجعه کن، سپس از وجدان خود حق را بپرس (و عیوب خود را بنگر) خواه به ضرر تو باشد یا به نفع تو...

به خدا سوگند! تو در دشمنی با ما، از مردی (عمرو عاص) اطاعت کردی که سابقه‌ای در اسلام ندارد، نفاق او تازگی نداشته و قصد خیری برای تو ندارد. به هر حال، یا خودت برای خویش چاره‌ای بیندیش و یا این کارها را رها کن!^۱

* * *

معاویه می‌خواست با این سخن قدرت نمایی کند، و امام را تهدید نماید و شیعیان علی علیه السلام را تحقیر کند؛ ولی امام علیه السلام چنان پاسخی به او داد که دهانش بسته شد. در ضمن به یکی از ریشه‌های مهم بدبختی او، یعنی اطاعت از عمر و عاص، اشاره فرمود.

۷ - نامه شدید اللحن امام حسین علیه السلام به معاویه

امام حسین علیه السلام در پاسخ نامه معاویه^۲ نوشت:

«أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ جَاءَنِي كِتَابُكَ تَذَكُّرٌ فِيهِ أَنَّهُ انْتَهَتْ إِلَيْكَ عَنِّي أُمُورٌ لَمْ تَكُنْ تَتَّظَّنِّي بِهَا... وَإِنَّ الْحَسَنَاتِ لَا يَهْدِي لَهَا وَلَا يُسَدِّدُ إِلَيْهَا إِلَّا اللَّهُ تَعَالَى، وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ أَنَّهُ رَقِيَ إِلَيْكَ

۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۸۸-۸۹، ح ۱۶۳ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۲۹-۱۳۰، ح ۱۹.
 ۲. این نامه در پاسخ نامه‌ای است که معاویه به امام حسین علیه السلام نوشته و به پندار خود در آن هم نصیحت کرده بود و هم تهدید. نامه معاویه، در الغدير ج ۱۰، ص ۲۴ آمده است.

عَنِّي، فَإِنَّمَا رَقَاهُ الْمَلَأُونَ بِالْمَيْمَةِ، الْمَرْقُونَ بَيْنَ الْجَمْعِ، وَكَذَبَ الْغَاوُونَ الْمَارِقُونَ، مَا أَرَدْتُ حَرْبًا وَلَا خِلَافًا، وَإِنِّي لَا خَشِيَ اللَّهَ فِي تَرْكِ ذَلِكَ مِنْكَ وَمِنْ حَزْبِكَ الْقَاسِطِينَ الْمُحِلِّينَ، حِزْبِ الظُّلْمِ، وَأَعْوَانِ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ.

أَلَسْتُ قَاتِلَ حُجْرٍ وَأَصْحَابِهِ الْعَابِدِينَ الْمُخْتَبِينَ الَّذِينَ كَانُوا يَسْتَفْطَعُونَ الْبِدْعَ، وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ؟! فَفَقَتَلْتَهُمْ ظُلْمًا وَعُدْوَانًا مِنْ بَعْدِ مَا أُعْطِيَتْهُمْ الْمَوَاقِبُ الْعَلِيظَةَ، وَالْعُهُودَ الْمُؤَكَّدَةَ جُرْأَةً عَلَى اللَّهِ وَاسْتِخْفَافًا بِعَهْدِهِ.

أَوْ لَسْتَ بِقَاتِلِ عَمْرٍو بْنِ الْحَمِقِ الَّذِي أَخْلَقْتَ وَأَبْلَتَ وَجْهَهُ الْعِبَادَةُ؟ فَفَقَتَلْتَهُ مِنْ بَعْدِ مَا أُعْطِيَتْهُ مِنَ الْعُهُودِ مَا لَوْ فَهَمَّتْهُ الْعُصْمُ نَزَلَتْ مِنْ شَعْبِ الْجِبَالِ.

أَوْ لَسْتَ الْمُدَّعِي زِيَادًا فِي الْإِسْلَامِ، فَرَعَمْتَ أَنَّهُ ابْنُ أَبِي سُفْيَانَ، وَقَدْ قَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَنَّ الْوَلَدَ لِلْفِرَاشِ وَاللِّعَاقِرِ الْحَجَرِ». ثُمَّ سَلَّطْتَهُ عَلَى أَهْلِ الْإِسْلَامِ يَفْتُلُهُمْ وَيَقَطِّعُ أَيْدِيَهُمْ وَأَرْجُلَهُمْ مِنْ خِلَافٍ، وَيُصَلِّبُهُمْ عَلَى جُدُوعِ النَّخْلِ؟

سُبْحَانَ اللَّهِ يَا مُعَاوِيَةَ! لَكَأَنَّكَ لَسْتُ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَكَيْسُوا مِنْكَ أَوْ لَسْتَ قَاتِلَ الْمُحْضَرَمِيِّ الَّذِي كَتَبَ إِلَيْكَ فِيهِ زِيَادٌ أَنَّهُ عَلَى دِينِ عَلِيٍّ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ، وَدِينِ عَلِيٍّ هُوَ دِينُ ابْنِ عَمَّةٍ ﷺ الَّذِي أَجْلَسَكَ مَجْلِسَكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ، وَ لَوْ لَا ذَلِكَ كَانَ أَفْضَلَ شَرَفِكَ وَ شَرَفِ آبَائِكَ تَجَشَّمِ الرَّحْلَتَيْنِ: رِحْلَةَ الشُّنَاءِ وَالصَّنِيفِ، فَوَضَعَهَا اللَّهُ عَنْكُمْ بِنَا مِنَّةً عَلَيْكُمْ، وَقُلْتَ فَمَا قُلْتَ: لَا تَرُدَّنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ فِي فِتْنَةٍ. وَإِنِّي لَا أَعْلَمُ لَهَا فِتْنَةً أَعْظَمَ مِنْ إِمَارَتِكَ عَلَيْهَا. وَقُلْتَ فَمَا قُلْتَ: أَنْظُرْ لِنَفْسِكَ وَ لِدِينِكَ وَ لِأُمَّةِ مُحَمَّدٍ. وَإِنِّي وَاللَّهِ مَا أَعْرِفُ أَفْضَلَ مِنْ جِهَادِكَ، فَإِنْ أَفْعَلْ فَإِنَّهُ قُرْبَةٌ إِلَى رَبِّي، وَإِنْ لَمْ أَفْعَلْهُ فَاسْتَعْفِرُ اللَّهَ لِدِينِي، وَ أَسْأَلُهُ التَّوْفِيقَ لِمَا يُحِبُّ وَيَرْضَى.

وَ قُلْتَ فَمَا قُلْتَ: مَتَى تَكْذِبِي أَكْذِكَ، فَكِذْبِي يَا مُعَاوِيَةَ فَمَا بَدَأَكَ، فَلَعَمْرِي لَقَدْ بَدَأَ الْكَاذِبُ الصَّالِحُونَ، وَإِنِّي لَأَرْجُوا أَنْ لَا تُضِرَّ، إِلَّا نَفْسَكَ وَ لَا تَمَحِّقِ إِلَّا عَمَلَكَ، فَكِذْبِي مَا بَدَأَكَ، وَاتَّقِ اللَّهَ يَا مُعَاوِيَةُ! وَاعْلَمْ أَنَّ لِلَّهِ كِتَابًا لَا يُعَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا، وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِنَاسٍ لَكَ فَتَلِكِ بِالظَّنَّةِ، وَ أَحْذَكِ بِالتَّهْمَةِ، وَ إِمَارَتِكَ صَبِيحًا يَشْرَبُ الشَّرَابَ،

وَيَلْعَبُ بِالْكَلابِ، مَا أَرَاكَ إِلَّا قَدْ أُوْبِقْتَ نَفْسَكَ، وَأَهْلَكَتَ دِينَكَ، وَ أَضَعْتَ الرَّعِيَّةَ وَالسَّلَامَ». اما بعد! نامه تو به دستم رسید که در آن یاد آور شده‌ای: از جانب من به تو اخباری رسیده است که گمان نمی‌کردی من دست به چنین کارهایی بزنم، البته فقط خداست که انسان‌ها را به سمت خوبی‌ها هدایت کرده و موفق می‌گرداند، و اما این که گفته‌ای چنین اخباری از جانب من به تو رسیده، باید بگویم: گزارش این گونه خبرها کار چاپلوسان سخن‌چین و تفرقه‌انداز است؛ گزارش گران گمراه بی‌دین دروغ گفته‌اند.

من در حال حاضر، قصد جنگ و درگیری با تو را ندارم (به خاطر پیمان صلحی که میان تو و برادرم امام حسن علیه السلام امضا شده است) و برای ترک مبارزه با تو و با حزب ستمکارت - که حرام خدا را حلال شمرده‌اند، همان گروه ستم پیشه و یاران شیطان رانده شده - از خدای خود بیمناکم! آیا تو قاتل حُجر بن عدی و یارانش نیستی؟ همان‌ها که عابدان خداترس بودند؛ بدعت‌ها بر آنان گران بود، امر به معروف و نهی از منکر می‌کردند. تو آنها را - پس آن که امان دادی و عهد و پیمان‌های محکم بستنی (که آزاری به آنها نرسانی) - از روی بیدادگری و دشمنی کشتی! و این جز به خاطر نافرمانی در برابر خداوند و سبک شمردن پیمان الهی نبود.

آیا تو قاتل «عمرو بن حَمِق» نیستی؟ همان مردی که عبادت فراوان چهره‌اش را فرسوده کرده بود. او را نیز پس از پیمان‌های عدم تعرض به قتل رساندی، پیمان‌هایی که اگر آهوان بیابان آن را در می‌یافتند از بلندای کوه‌ها به زیر می‌آمدند!

آیا تو همان کس نیستی که در اسلام (برای نخستین بار) «زیاد» را (به پدرت) نسبت داده‌ای و او را فرزند ابوسفیان خواندی^۱ در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین حکم کرد که: «فرزند از آن شوهر است و برای زناکار جز سنگسار شدن، نصیبی نیست!».

پس از آن که زیاد را به ابوسفیان ملحق کردی، این مرد آلوده را بر مسلمانان مسلط ساختی که

۱. «زیاد» چون پدرش معلوم نبود او را به مادرش نسبت می‌دادند و به «زیاد بن سمیّه» یا «زیاد بن ابیه» معروف بود (یعنی زیاد، پسر پدرش!); یکی از کسانی که با مادر زیاد ارتباط داشت، ابوسفیان بود. از این رو، معاویه برای جذب زیاد، در یک جلسه رسمی، او را فرزند ابوسفیان و برادر خویش اعلام کرد! و این بدعت و جنابیت خطرناکی بود.

آنها را به قتل برساند و دست و پایشان را قطع کرده و آنها را بر شاخه‌های نخل به دار بیاویزد!

سبحان الله! ای معاویه گویا تو از امت اسلامی نیستی و این مردم نیز از تو نیستند!

(ای معاویه!) آیا تو قاتل «حضری» نیستی؟ همان کسی که زیاد (والی کوفه) در باره او به تو

نوشت که وی بر دین علی علیه السلام است. (بدان که) دین علی علیه السلام، همان دین پسر عمش رسول

خدا صلی الله علیه و آله است؛ همان پیامبری که تو را به جایگاه امروزی رسانده است! و اگر این جایگاه را بدست

نمی‌آوردی، چه افتخاری داشتی؟ برترین قدر و منزلت تو و پدرانت، همان تحمّل رنج کوچ‌های

زمستانه و تابستانه بود،^۱ خداوند بر شما ممت نهاد و آن زحمت‌ها را از دوش شما به برکت ما

(خاندان نبوت) برداشت.

(سپس افزود:) در گفته‌هایت خطاب به من چنین آمده بود که: «این امت را در فتنه و آشوب

میانداز!» (پس بدان که) من برای امت اسلامی فتنه‌ای بزرگتر از فرمانروایی تو سراغ ندارم!

از جمله سخنان خطاب به من این بود که: «ملاحظه خودت و دینت و امت محمد را بنما (و از

مخالفت و قیام بر ضد من بر حذر باش)!».

به خدا سوگند! من کاری را برتر از جهاد با تو سراغ ندارم؛ پس اگر چنین کاری کنم، مایه تقرب

و نزدیکی من به پروردگار خواهد بود و اگر دست به کاری زنم، از خداوند (برای ترک جهاد)

استغفار می‌کنم و از او - در آنچه را دوست دارد و بدان خشنود است - طلب توفیق می‌نمایم.

همچنین به من گفته‌ای: «هر گاه تو نقشه‌ای بر ضد من طرح کنی، من نیز چنین می‌کنم».

ای معاویه! هر چه می‌توانی بر ضد من توطئه کن؛ به جانم سوگند! همیشه تاریخ، صالحان مورد

توطئه و آزار قرار می‌گرفتند. من امیدوارم دسیسه‌هایت جز به خودت آسیب نرساند، و جز کار و

تلاشت را تباه نسازد، پس هر چه به خاطرت می‌رسد، درباره من فروگذار نکن!

ای معاویه! تقوای الهی پیشه کن و بدان که برای خداوند کتاب (و محلّ ثبت اعمالی است که)

۱. اشاره است به سفرهای تجارتي قریش که در فصل زمستان به سوی جنوب یعنی سرزمین یمن که

هوای نسبتاً گرمی داشت و در فصل تابستان به سوی شمال و سرزمین شام که هوای ملایم و مطلوبی

داشت، سفر می‌کردند.

هیچ عمل کوچک و بزرگی را فروگذار نمی‌کند و همه آنها را شماره خواهد کرد. و بدان که خداوند فراموش نمی‌کند که تو چه افرادی را با یک پندار و بهانه به قتل رسانده‌ای و با اتهامات واهی دستگیر کرده‌ای؟

همچنین جوانکی شرابخوار و سگ باز را (اشاره به یزید است) به ولایت عهدی خود رسانده‌ای. با این کار، خودت را خوار کرده و دینت را نابود ساخته و مردم را تباه کرده‌ای! والسلام.^۱

* * *

این نامه شجاعانه و متین و حساب شده امام علیه السلام آن هم در زمانی که ظاهراً قدرتی در دست ندارد، در برابر سلطان ستمگر و جباری همچون معاویه که همه چیز را در دست داشت، نامه‌ای که گوشه‌هایی از تاریخ ننگین بنی امیه را افشا می‌کند و به نقد آن می‌پردازد، نشان می‌دهد که امام علیه السلام حتی در زمان قدرت معاویه نیز دست از وظیفه امر به معروف و نهی از منکر بر نمی‌داشت و با صراحت حکومت معاویه را غیر اسلامی بلکه غیر انسانی، معرفی می‌کرد.

امام علیه السلام در این نامه به سه بخش از کارنامه سیاه معاویه اشاره می‌کند که هر کدام از دیگری شرم‌آورتر است:

نخست، ریختن خون افراد پاکباز و با تقوا و با ایمانی که از بهترین الگوهای جهاد و ظلم ستیزی بودند، مانند «حجر بن عدی» و «عمرو بن حمق»، و دیگر زنده کردن یک سنت زشت جاهلی و مخالفت با قانون مسلم اسلامی «الولد للفراش و للعاهر الحجر»؛ و دیگر، سپردن پست‌های کلیدی کشور اسلامی به افراد بدنام و بی آبرو و بی شخصیت. امام علیه السلام در این نامه جهاد با دستگاه فرعون‌ی معاویه را از آرزوهای مهم خویش می‌شمرد، و از تهدیدهای او کمترین هراسی به خود راه نمی‌دهد.

۱. الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۰۲-۲۰۴ و الغدير، ج ۱۰، ص ۱۶۰-۱۶۱.

۸ - همان نامه به روایت دیگر

مطابق روایتی دیگر، سالار شهیدان امام حسین علیه السلام در پاسخ نامه معاویه چنین نوشت:

«أَمَا بَعْدُ فَقَدْ بَلَغَنِي كِتَابُكَ، تَذَكَّرْتُ أَنَّهُ قَدْ بَلَغَكَ عَنِّي أُمُورٌ أَنْتَ لِي عَنْهَا رَاغِبٌ، وَ أَنَا بَعِيْرُهَا عِنْدَكَ جَدِيْرٌ، فَإِنَّ الْحَسَنَاتِ لَا يَهْدِي لَهَا، وَلَا يَسُدُّدُ إِلَيْهَا إِلَّا اللَّهُ. وَ أَمَا مَا ذَكَرْتَ أَنَّهُ أَنْتَهَى إِلَيْكَ عَنِّي، فَإِنَّهُ إِنَّمَا رَفَاهُ إِلَيْكَ الْمَلَأُونَ الْمَشَاوَنَ بِالنِّمَمِ، وَ مَا أُرِيدُ لَكَ حَرْباً وَ لَا عَلَيْكَ خِلَافاً، وَ أَيْمُ اللَّهُ إِنِّي لَخَائِفٌ لِلَّهِ فِي تَرْكِ ذَلِكَ...

أَلَسْتَ الْفَاتِلَ حُجْرًا أَخَا كِنْدَةَ وَ الْمُصَلِّينَ الْعَايِدِينَ الَّذِينَ كَانُوا يُنْكِرُونَ الظُّلْمَ وَ يَسْتَعْظِمُونَ الْبِدْعَ، وَ لَا يَخَافُونَ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَائِمَةً، ثُمَّ قَتَلْتَهُمْ ظُلْمًا وَ عُدْوَانًا مِنْ بَعْدِ مَا كُنْتُ أَعْطِيْتَهُمُ الْإِيْمَانَ الْمَغْلَطَةَ، وَ الْمَوَاطِقَ الْمُؤَكَّدَةَ، وَ لَا تَأْخُذْهُمْ بِحَدَثٍ كَانَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ، وَ لَا بِأَحْتَةٍ تَحْدِثُهَا فِي نَفْسِكَ.

أَوْ لَسْتَ فَاتِلَ عَمْرٍو بْنِ الْحَمِقِ صَاحِبِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَسَلَّمَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ الَّذِي أَبْلَتْهُ الْعِبَادَةُ، فَحَلَّ جِسْمُهُ، وَ صَفَرَتْ لَوْنُهُ، بَعْدَ مَا أَمَّنْتَهُ وَ أَعْطَيْتَهُ مِنْ عَهْدِ اللَّهِ وَ مَوَاطِقِهِ مَا لَوْ أَعْطَيْتَهُ طَائِرًا لَنَزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَأْسِ الْجَبَلِ ثُمَّ قَتَلْتَهُ جُرْأَةً عَلَى رَبِّكَ وَ اسْتِخْفَافًا بِذَلِكَ الْعَهْدِ. أَوْ لَسْتَ الْمُدْعَى زِيَادَ بْنَ سُمَيْةَ الْمُؤَلَّدِ عَلَى فِرَاشِ عُبَيْدِ ثَقِيفٍ، فَرَعَمْتَ أَنَّهُ ابْنُ أَبِيكَ، وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَسَلَّمَ «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَ لِلْفِرَاشِ الْحَجْرُ»، فَتَرَكْتَ سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ تَعَمُّدًا وَ تَبَعْتَ هَوَاكَ بَعِيْرُ هُدًى مِنَ اللَّهِ، ثُمَّ سَلَطْتَهُ عَلَى الْعِرَاقِيْنَ، يَفْطَعُ أَيْدِي الْمُسْلِمِيْنَ وَ أَرْجُلَهُمْ، وَ يَسْمَلُ أَعْيُنَهُمْ وَ يُصَلِّبُهُمْ عَلَى جُدُوعِ النَّخْلِ، كَأَنَّكَ لَسْتَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَ لَيْسُوا مِنْكَ.

أَوْ لَسْتَ صَاحِبَ الْخَضْرَمِيِّينَ الَّذِينَ كَتَبَ فِيهِمْ ابْنُ سُمَيْةَ أَنَّهُمْ كَانُوا عَلَى دِيْنِ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَكَتَبْتَ إِلَيْهِ: أَنْ اقْتُلْ كُلَّ مَنْ كَانَ عَلَى دِيْنِ عَلِيٍّ، فَقَتَلْتَهُمْ وَ مَثَلَ بِهِمْ بِأَمْرِكَ، وَ دِيْنَ عَلِيٍّ عليه السلام وَ اللَّهِ الَّذِي كَانَ يَضْرِبُ عَلَيْهِ أَبَاكَ وَ يَضْرِبُكَ، وَ بِهِ جَلَسْتَ مَجْلِسَكَ الَّذِي جَلَسْتَ، وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَكَانَ شَرْفُكَ وَ شَرَفُ أَبِيكَ الرَّحْلَتَيْنِ.

وَقُلْتَ فَمَا قُلْتُ: «أَنْظُرْ لِنَفْسِكَ وَ لِدِينِكَ وَ لِأُمَّةٍ مُحَمَّدٍ، وَ اتَّقِ شَقَّ عَصَا هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ أَنْ تَرُدَّهُمْ إِلَى فِتْنَةٍ». وَ إِنِّي لَا أَعْلَمُ فِتْنَةً أَعْظَمَ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ مِنْ وَلايَتِكَ عَلَيْهَا، وَ لَا أَعْلَمُ نَظْرًا لِنَفْسِي وَ لِديني وَ لِأُمَّةٍ مُحَمَّدٍ ﷺ عَلَيْنَا أَفْضَلَ مِنْ أَنْ أُجَاهِدَكَ فَإِنْ فَعَلْتُ فَإِنَّهُ قُرْبَةٌ إِلَى اللَّهِ، وَ إِنْ تَرَكْتُهُ فَإِنِّي أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِذَنْبِي، وَ أَسْأَلُهُ تَوْفِيقَهُ لِإِرْشَادِ أَمْرِي.

وَقُلْتَ فَمَا قُلْتُ: «إِنِّي إِنْ أَنْكَرْتُكَ تُنْكَرِنِي، وَ إِنْ أَكَيْدَكَ تَكْدِينِي». فَكَيْدِي مَا بَدَأَكَ، فَإِنِّي أَرْجُوا أَنْ لَا يَضُرَّنِي كَيْدُكَ فِيَّ، وَ أَنْ لَا يَكُونَ عَلَيَّ أَحَدٌ أَضَرَّ مِنْهُ عَلَيَّ نَفْسِكَ، لِأَنَّكَ قَدْ رَكِبْتَ جَهْلَكَ، وَ تَحَرَّصْتَ عَلَيَّ نَقْضِ عَهْدِكَ، وَ لَعْمَرِي مَا وَفَيْتَ بِشَرْطِي، وَ لَقَدْ نَقَضْتَ عَهْدَكَ بِقَتْلِكَ هَوْلَاءِ النَّفَرِ الَّذِينَ قَتَلْتَهُمْ بَعْدَ الصُّلْحِ وَ الْإِيْمَانِ وَ الْعَهْدِ وَ الْمَوَاتِقِ، فَقَتَلْتَهُمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا قَاتِلُوا وَ قَتَلُوا وَ لَمْ تَفْعَلْ ذَلِكَ بِهِمْ إِلَّا لِذِكْرِهِمْ فَضْلَنَا، وَ تَعْظِيمِهِمْ حَقًّا، فَقَتَلْتَهُمْ مَخَافَةَ أَمْرٍ. لَعَلَّكَ لَوْ لَمْ تَقْتُلْتَهُمْ مِتَّ قَبْلَ أَنْ يَفْعَلُوا أَوْ مَاتُوا قَبْلَ أَنْ يُدْرِكُوا.

فَأَبْشِرْ يَا مُعَاوِيَةَ بِالْقَضَايِ، وَ اسْتَيْقِنِ بِالْحِسَابِ، وَ أَعْلَمْ أَنَّ لِلَّهِ تَعَالَى كِتَابًا ﴿لَا يُعَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا﴾^۱ وَ لَيْسَ اللَّهُ بِنَاسٍ لِأَخْذِكَ بِالظَّنَّةِ، وَ قَتْلِكَ أَوْلِيَاءَهُ عَلَيَّ التَّهْمِ، وَ تَفْيِكِ أَوْلِيَاءَهُ مِنْ دُورِهِمْ إِلَى دَارِ الْعُرْبَةِ، وَ أَخْذِكَ النَّاسِ بِبَيْعَةِ ابْنِكَ غُلَامٍ حَدَثٍ، يَشْرَبُ الْخَمْرَ، وَ يَلْعَبُ بِالْكَلَابِ، لَا أَعْلَمُكَ إِلَّا وَ قَدْ خَسِرْتَ نَفْسَكَ، وَ بَتَرْتَ دِينَكَ، وَ غَشَشْتَ رَعِيَّتَكَ، وَ أَحْزَيْتَ أَمَانَتَكَ، وَ سَمِعْتَ مَقَالََةَ السَّفِيهِ الْجَاهِلِ، وَ أَحْفَتَ الْوَرِعَ التَّقِيَّ لِأَجْلِهِمْ وَ السَّلَامِ».

نامه تو به دستم رسید؛ یاد آور شده‌ای که درباره من خبرهایی به تو رسیده است که از من انتظار آن را نداشتی (و برای تو ناخوشایند بود).

البته تنها خداوند است که انسان را به سمت کارهای نیک هدایت کرده و به انجام آن موفق می‌کند.

اما این که گفته‌ای: گزارش‌هایی درباره من به تو رسیده. این نوع گزارش‌ها کار چالپوسان سخن چین است.

و من اکنون آهنگ جنگ و درگیری با تو را ندارم؛ ولی به خدا سوگند که در ترک این عمل از خداوند بیمناکم!...

آیا تو قاتل «حُجر کندی» و جمعی از نمازگزاران عبادت پیشه نیستی؟ همان‌ها که ظلم را ناخوش داشتند و بدعت‌ها را بزرگ شمردند، و در مسیر رضای خدا از هیچ ملامت و سرزنشی نترسیدند؟

تو آنها را پس از سوگندهای غلیظی که یاد کرده‌ای و پیمان‌های محکمی که بر عدم تعرّض به آنان بسته‌ای، و این که آنها را به خاطر اختلافی که میان تو و آنان وجود داشت، و کینه‌ای که در دل نسبت به آنان داشتی آزار ندهی، با ستم و عداوت هر چه تمامتر به قتل رسانده‌ای!

مگر تو نبودی که عمرو بن حمق، صحابی رسول خدا را - آن عبد صالحی که عبادت فراوان، وی را فرسوده و بدنش را نحیف و رنگ رخسارش را دگرگون کرده بود - به قتل رساندی؟ آن هم پس از آن‌که به وی امان داده بودی. چنان پیمان و میثاقی که اگر به پرندگان آسمان می‌دادی، از بالای کوه‌ها نزد تو فرود می‌آمدند! ولی تو با نافرمانی پروردگارت و سبک شمردن آن پیمان‌ها، او را به قتل رسانده‌ای.

مگر تو نبودی که زیاد بن سمیه را - همان کس که در حبالة نکاح غلام ثقیف بود - فرزند پدرت (ابوسفیان) خوانده‌ای؟ در حالی که رسول خدا فرمود: «فرزند متعلّق به مردی است که زن در حبالة نکاح اوست؛ و برای زناکار جز سنگسار شدن نصیبی نیست». ولی تو سنت رسول خدا را عمداً ترک کرده‌ای و از هوای نفس خود - بدون توجّه به دستورات الهی - پیروی نموده‌ای.

سپس او را بر کوفه و بصره مسلط ساختی؛ و او نیز - برای خوش خدمتی به تو - دست و پای مسلمانان را بریده، چشم‌های آنان را کور می‌کند و آنان را به دار می‌کشد. گویا تو از این امت نیستی و آنها نیز از تو نیستند!

مگر تو نبودی که دستور دادی حضرمی‌ها را - همان‌ها که پسر سمیه درباره‌ی آنان نوشت که از دوستان و پیروان علی ع هستند - به قتل برساند و به او نوشتی که هر کس که پیرو علی است را به قتل برسان!

او نیز به فرمان تو آنها را کشت و بدن آنان را قطعه قطعه کرد!

(ای معاویه) به خدا سوگند! دین علی همان (دینی) است که آن حضرت به خاطر آن، بر ضدّ پدرت (ابوسفیان) و تو شمشیر می‌زد و به برکت همان دین است که تو در این جایگاه نشسته‌ای و اگر این آیین نبود، منزلت تو و پدرت همان سفرهای (پر مشقّت) تابستانه و زمستانه (برای تحصیل مقداری از مال دنیا) بود.

همچنین به من گفته‌ای که: «مراقب خودت و دینت و اّمّت محمدّ باش و از ایجاد تفرقه و فتنه میان اّمّت اسلامی بپرهیز!» ولی به یقین! من بزرگترین فتنه را برای این اّمّت فرمانروایی تو می‌دانم! و کاری برای خویش و برای دین خود و اّمّت محمدّ برتر از جهاد با تو سراغ ندارم!

پس اگر دست به جهاد بزنم مایهٔ تقربّ به خداوند است و اگر (به خاطر شرایط خاص) آن را ترک کنم، از خداوند طلب مغفرت می‌کنم و از او می‌خواهم که مرا برای درستی کارم توفیق دهد. از جمله به من نوشته‌ای که: «اگر مرا انکار کنی، تو را انکار خواهم کرد و اگر با من از درِ دسیسه درآیی، من نیز چنین خواهم نمود!»

(با صراحت می‌گویم) هر چه می‌توانی دربارهٔ من مکر و حيله بکار ببر؛ من امیدوارم که حيلهٔ تو آسیبی به من نرساند و فریب و توطئه‌ات، بیش از هر کسی به خودت زیان رساند؛ چرا که تو بر مرکب جهل خویش سوار شده‌ای و بر نقض عهد و پیمان تلاش می‌کنی. به جانم سوگند! تو هرگز به پیمان‌های خود وفادار نبوده‌ای و با کشتن آن مؤمنان پاکباز - پس از آن همه سوگندها و پیمان‌های مؤکّد - بی اعتبار بودن پیمان‌هایت را روشن ساختی.

آنان را - بدون آن‌که دست به جنگ و پیکاری بر ضدّ تو بزنند و کسی را کشته باشند - به قتل رساندی. و این کار را با آنان فقط به این خاطر کردی که فضایل ما را بازگو می‌کردند و حقّ ما را بزرگ می‌شمردند.

تو آنان را برای ترس از کاری (یعنی قیام و مبارزهٔ بر ضدّ تو) کشته‌ای؛ ولی اگر آنان را نمی‌کشتی، شاید پیش از آن‌که کاری بکنند، عمرت به پایان می‌رسید (و دستت به کشتن آنها آلوده نمی‌شد) و یا آنان عمرشان به پایان می‌رسید (و ضرری به تو نمی‌رساندند).

ای معاویه! خودت را به قصاص و انتقام (الهی) بشارت ده و به حساب‌رسی الهی یقین داشته باش! و بدان که برای خداوند کتاب (و محلّ ثبت اعمالی است که) «هیچ عمل کوچک و بزرگی را فروگذار نکرده و همه آنها را احصا می‌کند»، و خداوند هرگز فراموش نمی‌کند که تو چگونه مسلمانان را با گمان و پندار دستگیر کرده‌ای و با اتهامات واهی آنان را به قتل رسانده‌ای و جمعی دیگر از اولیای خدا را از خانه‌هایشان به مکان‌های دور دست تبعید کرده‌ای و برای پسرک خود که خمر می‌نوشد و سگ باز است، از مردم بیعت گرفته‌ای.

من تو را جز این نمی‌بینم که به خودت زیان رسانده‌ای و دینت را نابود ساخته‌ای و نسبت به رعیت خود، خیانت ورزیده‌ای، و امانت خود را تباه ساخته‌ای و به سخنان سفیه نادان، گوش فرا داده‌ای، و به خاطر آن گروه نادان، انسان‌های پرهیزکار متقی را ترسانده‌ای. والسلام.

وقتی که معاویه نامه امام حسین علیه السلام را خواند گفت: این نامه نشان می‌دهد که او نسبت به ما کینه و دشمنی خاصی دارد!

یزید که آنجا حاضر بود، به پدرش گفت: به وی پاسخی بده که وی را کوچک کند و در آن نامه، پدرش را به بدی یاد کن!

همزمان عبدالله بن عمرو بن عاص وارد شد. معاویه به وی گفت: نامه حسین را دیده‌ای؟

عبدالله پرسید: چه نامه‌ای؟ معاویه نامه را برای وی خواند. عبدالله برای خوشایند معاویه گفت: چرا به وی جواب تحقیرآمیزی نمی‌دهی؟

یزید نیز به پدرش گفت: نظرت درباره پیشنهاد من چیست؟

معاویه رو به عبدالله کرد و گفت: یزید هم همین پیشنهاد را داده است.

عبدالله گفت: یزید حرف درستی زده است!

معاویه (با سیاست شیطانی مخصوص خود) به آنان گفت: شما دو تن اشتباه می‌کنید؛ آیا می‌پندارید اگر از علی علیه السلام عیب‌گویی کنم، گفته‌های من حقیقت دارد؟ من چه عیبی برای علی علیه السلام بگویم؟ برای شخصی چون من صحیح نیست که به باطل و به

چیزی که نمی‌دانم عیبجویی کنم و اگر چنین کنم مردم بدان اهمّیت نمی‌دهند و آن را نمی‌پذیرند.

نمی‌توانم از حسین علیه السلام هم عیبی بگویم، چرا که من در وی عیبی نمی‌بینم. من ابتدا در نظر داشتم، نامه‌ای در جواب وی بنویسم و وی را تهدید کنم و بترسانم، ولی بعداً تصمیم گرفتم چنین کاری نکنم و با وی به تندی برخورد ننمایم!

* * *

همان گونه که گفتیم امام علیه السلام در این نامه معاویه را بر سکوی اّتهم نشانیده، و او را محاکمه و محکوم کرده است.

در ادامه نامه، او را به شدیدترین وجهی زیر رگبار سرزنش و ملامت گرفته و چیزی برای او باقی نگذاشته است.

افزون بر این عملاً به او اعلان جنگ داده و او را مستحقّ هر گونه تحقیر و مجازات دانسته است.

و این نشان می‌دهد مبارزه با بنی امیه از زمان یزید شروع نشد؛ بلکه از زمان پدرش آغاز گردیده بود.

۹ - حکومت معاویه بزرگترین فتنه!

مروان بن حکم در نامه‌ای به معاویه نوشت: من از ایجاد شورش و فتنه توسط حسین آسوده نیستم و گمان می‌کنم که تو روزهای طولانی و سختی را با حسین در پیش داری!

معاویه نیز به امام حسین علیه السلام نامه‌ای به این مضمون نوشت:
«خبردار شدم که جمعی از مردم کوفه تو را به اختلاف و درگیری فرا خوانده‌اند.

۱. رجال کشی، ص ۴۹-۵۱؛ احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۸۹-۹۳، ح ۱۶۴ (با مختصر تفاوت) و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۱۲-۲۱۴.

در حالی که تو عراقیان را آزموده‌ای و می‌دانی چگونه کار پدر و برادرت را تباه ساختند (و با آنها بی وفایی کردند) از خدا بترس و به یاد پیمان صلح باش؛ چرا که اگر تو با من کید و مکر نمایی، من نیز چنین خواهم کرد!».

امام حسین علیه السلام در پاسخ نوشت:

«أَتَانِي كِتَابُكَ، وَ أَنَا بَعِيرِ الَّذِي بَلَغَكَ عَنِّي جَدِيرٌ، وَ الْحَسَنَاتُ لَا يَهْدِي لَهَا إِلَّا اللَّهُ، وَ مَا أَرَدْتُ لَكَ مُحَارَبَةً وَ لَا عَلَيْكَ خِلَافًا، وَ مَا أَظُنُّ أَنَّ لِي عِنْدَ اللَّهِ عُدْرًا فِي تَرْكِ جِهَادِكَ!! وَ مَا أَعْلَمُ فِتْنَةً أَعْظَمَ مِنْ وَ لِيَّتِكَ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ!!!؛ نامه‌ات به دستم رسید؛ من سزاوار نسبت‌هایی که به من داده شده است، نیستم و جز خداوند کسی نمی‌تواند انسان را به نیکی‌ها هدایت کند. من اکنون بنای مبارزه و مخالفت با تو را ندارم و البته گمان نمی‌کنم که برای ترک جهاد با تو، نزد خداوند عذری داشته باشم و من هیچ فتنه‌ای را، بزرگتر از فرمانروایی تو بر این امت نمی‌شناسم!!».

معاویه با خواندن نامه گفت: «إِنَّ أَثْرُنَا بِأَيِّ عَبْدِ اللَّهِ إِلَّا أَسَدًا؛ ما اباعده الله (حسین بن علی) را جز یک شیر نمی‌یابیم! (و مبارزه با شیر خطرناک است!)».^۱

* * *

آری شجاعت امام حسین علیه السلام از همان آغاز کار چنان آشکار بود که حتی دشمن خطرناک و قلدری همچون معاویه او را «شیر» خطاب می‌کرد، او به حق پسر شیر خدا بود، (أَسَدُ اللَّهِ وَ أَسَدُ رَسُولِهِ)، و جز این انتظاری از او نمی‌رفت.

این نامه‌های آتشین، آتش کینه و عداوت را در دل بنی امیه روز به روز شعله‌ورتر می‌ساخت و در انتظار انتقام به سر می‌بردند، ولی تردیدی نیست که این نامه‌ها در مهار کردن خود کامگی‌های این دودمان آلوده و شجره خبیثه تأثیر عمیقی داشت.

۱. مختصر تاریخ دمشق، ج ۷، ص ۱۳۷ (شرح حال امام حسین علیه السلام).

۱۰ - نکوهش معاویه بر انتخاب یزید

قاضی نعمان مصری^۱ نقل می‌کند که امام حسین علیه السلام نامه‌ای به معاویه نوشت و در آن نامه او را به خاطر کارهای زشتی که انجام می‌داد، سرزنش و محکوم کرد. از جمله در آن نامه آمده است:

«ثُمَّ وَلَيْتَ إِيْنَكَ وَهُوَ غَلَامٌ يَشْرَبُ الشَّرَابَ وَيَلْهُو بِالْكِلَابِ، فَخُنْتَ أَمَاتَكَ وَأَخْرَبْتَ رَعِيَّتَكَ، وَ لَمْ تُؤَدِّ نَصِيْحَةَ رَبِّكَ، فَكَيْفَ تُؤَلِّي عَلَى أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ يَشْرَبُ الْمُسْكَرَ؟ وَ شَارِبُ الْمُسْكَرِ مِنَ الْفَاسِقِينَ، وَ شَارِبُ الْمُسْكَرِ مِنَ الْأَشْرَارِ. وَ لَيْسَ شَارِبُ الْمُسْكَرِ بِأَمِينٍ عَلَى دِرْهَمٍ فَكَيْفَ عَلَى الْأُمَّةِ؟! فَعَنْ قَلِيلٍ تَرُدُّ عَلَى عَمَلِكَ حِينَ تُطَوِّى صَحَائِفَ الْأِسْتِعْفَارِ».

«تو پسر جوانت را که خمر می‌نوشد و با سگ‌ها بازی می‌کند، بر تخت حکومت نشانده‌ای. بنابراین، در امانت، خیانت و مسلمین را بدبخت کرده‌ای و حق فرمان پروردگارت را ادا نکرده‌ای. تو چگونه مردی باده‌نوش را بر امت محمد فرمانروایی داده‌ای؟ در حالی که نوشنده مسکرات از فاسقان است و از اشار به شمار می‌آید. باده نوش، حتی بر درهمی امین نیست، چه رسد بر یک امت؟!»

به زودی به کیفر عملت خواهی رسید، در آن زمان که پرونده عذر خواهی (و طومار زندگی) بسته شود!^۲

* * *

امام علیه السلام آینده بسیار تاریک جامعه اسلامی را بعد از روی کار آمدن یزید پیش بینی کرد و به پدر گمراهش معاویه گوشزد نمود، ولی او گوش شنوایی نداشت که پیام حق را درک کند، غرق آرزوها و گرفتار خیالات خام خویش بود.

۱. قاضی نعمان بن محمد مصری از علمای امامیه (متوفای ۳۶۳ ق) نویسنده کتاب دعائم الاسلام است.

۲. دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۱۳۳، ح ۴۶۸.

۱۱ - پاسخ کوبنده امام علیه السلام به معاویه

معاویه که برای زمینه‌سازی خلافت یزید و گرفتن بیعت به حجاز آمده بود، در مدینه جلساتی را تشکیل داد. از جمله در روز دوم ورودش، سراغ حسین بن علی علیه السلام و ابن عباس فرستاد. ابن عباس زودتر آمد، معاویه با وی به صورت آهسته مشغول گفتگو شد، تا آن‌که حسین علیه السلام وارد شد. معاویه وقتی که حسین علیه السلام را دید در سمت راست خویش بالشتی را برای وی آماده کرد. امام حسین علیه السلام وارد شد (و برای رعایت ادب اسلامی) سلام کرد. معاویه وی را در سمت راست خویش نشانید و از او جویای احوال فرزندان امام حسن علیه السلام شد. (و احترام نمود).

پس از آن معاویه خطبه‌ای را درباره خلافت و بیعت برای فرزندش یزید خواند و از فضایل او یاد کرد و خواستار بیعت برای او شد.

ابن عباس دستش را برای سخن گفتن بالا برد و آماده شد که پاسخ معاویه را بدهد، ولی امام حسین علیه السلام به وی اشاره کرد و فرمود: «دست نگهدار! مقصود او (معاویه) از سخنانش من هستم و به من بیش از همه تهمت زده است». ابن عباس سکوت کرد و حسین علیه السلام ایستاد و پس از حمد و ثنای الهی و درود بر رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

«أَمَّا بَعْدُ: يَا مُعَاوِيَةَ! فَلَنْ يُودِيَ الْقَائِلُ وَإِنْ أَطْنَبَ فِي صِفَةِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ جَمِيعِ جُزْءٍ، وَ قَدْ فَهَمْتُ مَا لَيْسَتْ بِهِ الْخَلْفَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ إِجْازِ الصِّفَةِ وَ التَّكْبِيرِ عَنِ اسْتِبْلَاحِ الْبَيْعَةِ، وَ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ يَا مُعَاوِيَةَ! فَصَحَّ الصُّبْحُ فَحَمَمَةَ الدُّجَى، وَ بَهَرَتِ الشَّمْسُ أَنْوَارَ الشَّرْحِ، وَ لَقَدْ فَضَلْتُ حَتَّى أَفْرَطْتُ، وَ اسْتَأْثَرْتُ حَتَّى أَجَحَفْتُ، وَ مَعَتَّ حَتَّى بَجَلْتُ، وَ جَرَّتْ حَتَّى جَاوَزَتْ. مَا بَدَلْتُ لِدِي حَقٍّ مِنْ أَمٍّ حَقَّهُ بِنَصِيبٍ حَتَّى أَخَذَ الشَّيْطَانُ حَظَّهُ الْأَوْفَرَ، وَ نَصِيبَهُ الْأَكْمَلَ، وَ فَهَمْتُ مَا ذَكَرْتَهُ عَنْ يَزِيدٍ مِنْ اِكْتِمَالِهِ وَ سِيَّاسَتِهِ لِأَمَّةٍ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تُرِيدُ أَنْ تُوَهِّمَ النَّاسَ فِي يَزِيدٍ، كَأَنَّكَ تَصِفُ مَحْجُوبًا، أَوْ تَنْعِتُ غَائِبًا، أَوْ تَخْبِرُ عَمَّا كَانَ مِمَّا اخْتَوَيْتَهُ بِعِلْمٍ خَاصٍّ، وَ قَدْ دَلَّ يَزِيدٌ مِنْ نَفْسِهِ عَلَى مَوْعِدِ رَأْيِهِ، فَحُدَّ لِيَزِيدَ فَمَا أَخَذَ بِهِ مِنْ اسْتِغْرَائِهِ الْكِلَابِ الْمَهَارِشَةَ عِنْدَ التَّحَارُشِ، وَ الْحَمَامِ السَّبْقِ لِأَنْزَاهِنَ، وَ الْقَيْنَاتِ ذَوَاتِ

المعازف، وَ ضُرُوبِ المَلاهي، تَجِدُهُ ناصِراً، وَ دَعَّ عَنكَ ما تُحاوِلُ.
 فَا أَغْنَاكَ أَنْ تَلْقَى اللّهَ جَوارَ هَذا الخَلقِ بِأَكثَرِ ما أَنْتَ لِأَقبِهِ، فَوَاللّهِ ما بِرَحْتِ تُقَدِّرُ باطلاً
 في جَوارِ، وَ حَقّاً في ظَلَمٍ، حَتّى مَلَأْتَ الأَسقيَةَ، وَ ما بَينَكَ وَ بَينَ المَوتِ إلاَّ عَمَضَةٌ، فَتَقَدِّمَ
 عَلى عَمَلٍ مَحفوظٍ في يَومٍ مَشهُودٍ، وَ لَأَتَ حَينَ مَناصِ، وَ رَأَيْتَكَ عَرَضتَ بنا بَعَدَ هَذا الأَمْرِ،
 وَ مَنَعَتنا عَن آبائنا، وَ لَقَدْ لَعَمُرُ اللّهِ أَوَرَتنا الرّسولُ ﷺ وَ لادَةً، وَ جِئتَ لنا بِها ما حَجَجْتُم بِه
 النّائِمَ عِندَ مَوتِ الرّسولِ، فَادْعَنَّ لِلحُجَّةِ بِذَلِكَ، وَ رَدَّهُ الإِيمانَ إِلى النّصَفِ، فَركَبْتُمُ الأَعاليلَ،
 وَ فَعَلْتُمُ الأَفاعيلَ، وَ قَلْتُمُ: كانَ وَ يَكونُ، حَتّى أَتَاكَ الأَمْرُ يا مُعاويَةَ مِنْ طَريقٍ كانَ قَصدُها
 لِعَيرِكَ، فَهَناكَ فَاعتَبَرُوا يا أُولى الأَبصارِ، وَ ذَكَرَتِ قِبادَةَ الرّجُلِ القُومَ بِعَهدِ رَسولِ اللّهِ ﷺ
 وَ تَأميرَهُ لَهُ، وَ قَدْ كانَ ذَليكَ وَ لِعَمروِ بِنِ العَاصِ يَومَئِذٍ فَضيلَةٌ بِصُحبةِ الرّسولِ، وَ بَيعَتِهِ
 لَهُ، وَ ما صارَ لِعَمروٍ يَومَئِذٍ حَتّى أَيفَ القُومُ إِمرَتَهُ، وَ كَرِهُوا تَقديمَهُ وَ عَدُوا عَلَيهِ أَفعالَهُ
 فَقَالَ ﷺ: «لَا جَرَمَ مَعشَرَ المَهاجِرِينَ لا يَعمَلُ عَلَينِكمُ بَعَدَ اليَومِ غَيرِي» فَكَيفَ يُحتَجُّ
 بِالمُنسُوخِ مِنْ فِعَلِ الرّسولِ في أَوَكِدِ الأَحوالِ وَ أَوَلاها بِالمُجتَمَعِ عَلَيهِ مِنَ الصّوابِ؟ أَم كَيفَ
 صَاحَبَتِ بِصَاحبٍ تَابعٍ وَ حَولِكَ مَنْ لا يُؤمِنُ في صُحبتِهِ، وَ لا يَعتَمِدُ في دَينِهِ وَ قَربانِهِ، وَ
 تَنحَطُّهُمُ إِلى مُسَرِّفٍ مَفْتونٍ، تُرِيدُ أَنْ تَلبَسَ النّاسَ شُبهَةً يَسعُدُ بِها الباقِي في دُنياها، وَ تَشقِي
 بِها في آخِرَتِكَ، إِنَّ هَذا هُوَ الخُسرانُ المِيبِنُ، وَ اسْتَغفِرُ اللّهَ لي وَ لَكمُ».

«اما بعد (از حمد و ثنای الهی) ای معاویه! هر گوینده ای هر چند بسیار طولانی در وصف رسول

خدا ﷺ سخن بگوید، هرگز نمی تواند از همه اوصاف آن حضرت، بخشی را ادا کند.

بی گمان دانستم که تو درباره جانشین واقعی بعد از رسول خدا ﷺ کمتر سخن گفته ای و از

بیان جریان واقعی آن طفره رفته ای.

هیئات ای معاویه! سپیدی صبح، تاریکی و ظلمت شدید شب را رسوا کرد، و روشنایی

خورشید، نور چراغها را بی فروغ ساخت. تو به حد افراط برتری جویی کردی و به اندازه ای بیت

المال را به خود اختصاص دادی که به حد اجحاف رساندی و به گونه ای (حق خدا و خلق) را منع

کردی تا آنجا که به وصف بخل گرفتار شدی. ستمگری را از حد گذراندی. سهم حقدار را به او

نپرداختی، تا این که شیطان، بهره فراوان و نصیب کامل خود را، به دست آورد.

من می‌دانم تو برای چه هدفی از کمالات یزید و سیاست و مدیریتش درباره امت محمد ﷺ گفته‌ای! تو با این توصیفات می‌خواهی مردم را درباره یزید گمراه سازی و دچار اشتباه کنی. گویا تو کسی را که در پرده است و مردم او را نمی‌شناسند معرفی می‌کنی؟ یا فردی را که اعمالش از دید مردم پنهان است وصف می‌نمایی؟ یا از کسی خبر می‌دهی که با دانش ویژه‌ای او را کشف کرده‌ای؟!

در حالی که یزید با اندیشه و اعمال خویش، خود را معرفی کرده است. پس تو برای یزید سرنوشتی را رقم بزنی که خود به آن علاقمند است که همان جنگ و ستیز با سگان ستیزه‌جو و بازی کبوتران نر و ماده و تماشای زنان نوازنده و خواننده و هرزه و نواختن آلات لهو و لعب است، که او را در این زمینه پیشرو خواهی یافت، و رها کن آنچه را اکنون در صدد آن هستی. (ای معاویه!) چه فایده که افزون بر گناهانت، با وزر و وبال گناهان خلق (که بر عهده گرفته‌ای) خدا را ملاقات کنی؟! به خدا سوگند! تو راه باطل را در بیدادگری، و خشم و غضب را در ستمگری پیموده‌ای، تا آنجا که پیمانۀ آن را پر نمودی؛ در حالی که میان تو و مرگ جز به اندازه یک چشم بر هم زدن فاصله نیست! پس از آن، با اعمالی مشخص، در روزی آشکار، بر خدا وارد می‌شوی و چاره‌ای جز این نخواهی داشت.

تو را در حالی می‌بینم که به ما بدی کردی و حق پدران ما را از ما منع نموده‌ای، و حال آن‌که به خدا سوگند! پیامبر ﷺ از زمان ولادت، ما را وارث آن کرده بود، و همان استدلالی که پس از رحلت پیامبر ﷺ (در جریان سقیفه) آوردند، تو نیز علیه ما آوردی!

وی (خلیفۀ اول) آن دلایل را باور کرد، ولی بعداً انصاف داد (و به خطای خود اعتراف کرد) در نتیجه دست به توجیهاات زد و هر چه خواستید، انجام دادید و چنین و چنان گفتید تا این که امر حکومت به دست تو (ای معاویه) افتاد، البته از راهی که هدف آن غیر از تو بود؛ صاحبان خرد باید عبرت بگیرند.

و یادآوری کردی که آن مرد (عمرو بن عاص) در زمان رسول خدا ﷺ به عنوان امیر از طرف

حضرت انتخاب شده بود، آری چنین بود. آن روز عمرو بن عاص به خاطر همراهی و بیعت با پیامبر ﷺ، دارای فضیلتی بود، ولی با این حال به گونه‌ای عمل کرد که مردم امارت وی را نپذیرفتند و کارهای ناپسند او را بر شمرند، تا جایی که پیامبر ﷺ فرمود: «ای مهاجران! از امروز به بعد جز من کسی بر شما امارت نخواهد داشت». چگونه به عمل منسوخ پیامبر ﷺ که در شرایط خاصی صورت گرفت (سپس آن را نسخ فرمود) می‌توان تمسک جست؟

یا چگونه با کسی همدمی که نمی‌توان به او اعتماد کرد؟ و اطراف تو کسی است که دین و خویشاوندی‌اش مورد اطمینان نیست، تو می‌خواهی مردم را به سوی مردی اسرافگر و فریب خورده سوق دهی و آنان را در مسیری بیندازی که وی در دنیایش لذت ببرد و تو آخرت خویش را بر باد دهی، به یقین این همان زیان آشکار است. از خداوند برای خود و شما طلب آمرزش می‌کنم!

* * *

این خطبه حساب شده و منطقی، و در عین حال صریح و شجاعانه بیانگر این حقیقت است که اولاً: امام حسین علیه السلام سعی داشت با منطق و استدلال روشن، جلو خودکامگی‌های معاویه را - مخصوصاً در نصب یزید به خلافت - بگیرد و عواقب شوم دنیوی و اخروی آن را نمایان کند. صفات زشت و واقعی یزید را بر شمرد، امواج خروشان افکار عمومی مسلمین را بر ضد او نشان دهد.

ثانیاً: به معاویه گوشزد کرد که افکار عمومی مسلمین بر ضد تو و مخصوصاً بر ضد یزید است، همه از سوابق زشت او آگاه شده‌اند و پرده‌پوشی بر آن ممکن نیست.

اضافه بر همه اینها نزدیک بودن پایان عمر او و بازخواست در دادگاه عدل الهی را به او یادآور شد و او را به شدت انذار کرد.

همه اینها نشان می‌دهد که بر خلاف پندار بعضی از گویندگان، امام حسین علیه السلام در عصر خلافت معاویه هرگز دست از مبارزه با او و یارانش برنداشت.

۱۲ - من کسی را صالح تر از یزید نمی دانم!!

معاویه پس از ایراد آن خطبه (خطبه پیشین) و شنیدن پاسخ کوبنده امام حسین علیه السلام به مدت سه روز از مردم فاصله گرفت و بیرون نیامد (تا غوغای مردم فرو نشیند) پس از سه روز از منزل خارج شد و دستور داد که مردم را در مسجد جمع کنند. مردم در مسجد اجتماع کردند و آنهاکه از بیعت با یزید امتناع کرده بودند، کنار منبر نشستند.

معاویه حمد و ثنای الهی را به جای آورد، آنگاه در فضل یزید و قرائت قرآنش سخن گفت! سپس گفت: ای مردم مدینه! من مصمم هستم که برای یزید بیعت بگیرم و از این رو، شهر و روستایی نبود جز آن که برای بیعتش افرادی را اعزام کردم، و مردم همه تسلیم شدند و بیعت کردند. من بیعت مردم مدینه را تأخیر انداختم چرا که با خود گفتم: بزرگ این قوم و اصل و ریشه آن اینجاست و اینان کسانی اند که من در امر بیعت با آنها مشکلی ندارم و کسانی که از بیعت با یزید امتناع کردند، به مهربانی با او سزاوارترند! به خدا سوگند! اگر کسی را می یافتم که از یزید جهت تصدی امر خلافت بهتر و شایسته تر بود، برای همان شخص بیعت می گرفتم!!

امام حسین علیه السلام برخاست و گفت: «وَاللَّهِ لَقَدْ تَرَكْتُ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ أَبَا وَ أُمَّا وَ نَفْسًا؛ به خدا سوگند! تو کسی را که از یزید از جهت پدر، مادر و ارزش های فردی (دینی و صفات انسانی) بهتر است، کنار گذاشتی».

معاویه گفت: گویا خودت را می گویی!؟

فرمود: آری!

معاویه گفت: پاسخش آن است که آری از نظر مادر، به جانم سوگند! مادر تو از مادر وی (یزید) بهتر است. اگر مادرت هیچ فضیلتی نداشت، جز آن که زنی از زنان قریش بود، کافی است، چرا که زنان قریش افضل همه زنانند! چه برسد به این که وی دختر رسول خداست. علاوه بر آن که دین و سابقه وی در اسلام، فضیلت دیگری

است. بنابراین، به خدا سوگند! مادرت از مادرش بهتر است.

و اما پدرت؛ بدان که پدر تو کار پدرش را (معاویه) به خدا واگذار کرد و (در آن منازعه) خداوند پدرش را بر پدر تو پیروز ساخت.

امام حسین علیه السلام فرمود: «حَسْبُكَ جَهْلُكَ! آثَرْتَ الْعَاجِلَ، عَلَى الْآجِلِ؛ چه قدر نادانی؛ تو دنیای زودگذر را بر آخرت برگزیدی! (و با نیرنگ و حيله بر تخت قدرت نشستی)».

معاویه گفت: و اما این که خودت را برتر از یزید می دانی، به خدا سوگند! یزید برای سرپرستی امت محمد از تو بهتر است!

امام حسین علیه السلام فرمود: «هَذَا هُوَ الْإِفْكَ وَالزُّورُ، يَزِيدُ شَارِبُ الْخَمْرِ وَ مُشْتَرِي اللَّهْوِ خَيْرٌ مِنِّي؛ این سخن تو بسیار نادرست و باطل است، آیا یزید شارب الخمر و آن کس که خریدار لهو و گناه است، از من بهتر است؟!».

معاویه که پاسخی نداشت، گفت: پسر عمویت را ناسزا مگو؛ چرا که اگر نزد وی از او بدگویی کنی (آنقدر بردبار است که) هرگز به تو ناسزا نخواهد گفت!!!

معاویه که در برابر سخنان محکم امام حسین علیه السلام درمانده شده بود، رو به مردم کرد و گفت: ای مردم! شما می دانید رسول خدا از دنیا رفت ولی کسی را خلیفه قرار نداد! مسلمانان ابوبکر را خلیفه کردند! و بیعت و خلافت او، بیعتی صحیح بود. ابوبکر به کتاب خدا و سنت رسولش عمل کرد و هنگامی که وقت مرگش فرا رسید، رأیش بر این قرار گرفت که عمر را به جانشینی خود برگزیند. عمر نیز به کتاب خدا و سنت رسولش عمل کرد، تا هنگام مرگش چنین به خاطرش رسید که خلافت را به شورای شش نفره واگذار نماید. در نتیجه ابوبکر برای بعد از خودش راهی را پیش گرفت که رسول خدا انجام نداده بود و عمر نیز به شیوه ای عمل کرد که ابوبکر آن گونه عمل نکرده بود. همه اینها کارهایی را که به تشخیصشان به نفع مسلمین بوده، انجام دادند؛ من هم تشخیص داده ام، برای جلوگیری از اختلاف و پراکندگی! و با یک نظر

منصفانه! جهت مسلمانان، برای یزید بیعت بگیرم.^۱

* * *

معاویه از یک سو می دانست اگر مدینه - یعنی کانون هدایت های پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مرکز بزرگان اسلام اعم از مهاجران و انصار و فرزندان آنها - با فرزند او بیعت نکند کار او سامان نمی گیرد و مناطق دیگری که بیعت کرده اند تدریجاً باز می گردند، لذا سعی داشت به هر حيله ای شده برای یزید بیعت بگیرد: از طریق تطمیع، تهدید، فریب و نیرنگ و هر وسیله ممکن دیگر. ولی کسی که نقشه های او را نقش بر آب کرد و او را در رسیدن به مقصود ناکام گذاشت، امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام بود که در جلسات تبلیغی معاویه حضور می یافت و با فصاحت و بلاغت و شجاعتی که از پدر بزرگوارش علی عَلَيْهِ السَّلَام به ارث برده بود، دهان معاویه را می بست و نیرنگ او را برای همه مردم فاش می ساخت.

۱۳ - خطبه ای بسیار مهم و سرنوشت ساز

سُلَیْم بن قیس روایت کرده است که: «یک سال قبل از مرگ معاویه، امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام به اتفاق عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر به حج رفت. در این سفر امام عَلَيْهِ السَّلَام مردان و زنان بنی هاشم و خادمان آنها را و از انصار هر کس را که با امام عَلَيْهِ السَّلَام و اهل بیتش آشنا بود جمع کرد. سپس به سراغ اصحاب رسول خدا - آنها که به درستی و تقوا معروف بودند، و در موسم حج حضور داشتند - فرستاد و همه آنها را در منا جمع فرمود. در نتیجه جمعیتی بیش از هفتصد نفر در آن مکان اجتماع کردند که اکثر آنها از تابعین و حدود دویست نفر نیز از اصحاب رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بودند. امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام برخاست و میان آنان خطبه ای ایراد کرد. پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ هَذَا الطَّاعِيَةَ قَدْ فَعَلَ بِنَا وَ بِشِبَعِنَا مَا قَدْ رَأَيْتُمْ وَ عَلِمْتُمْ وَ شَهِدْتُمْ وَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكُمْ عَنْ شَيْءٍ، فَإِنْ صَدَقْتُمْ فَصَدُّوْنِي وَ إِنْ كَذَبْتُمْ فَكَذِّبُونِي، وَ أَسْأَلُكُمْ بِحَقِّ

اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَحَقَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقِرَابَتِي مِنْ نَبِيِّكُمْ لَمَا سَيَّرْتُمْ مَقَامِي هَذَا وَصَفْتُمْ مَقَالَتِي وَدَعَوْتُمْ أَجْمَعِينَ فِي أَمْصَارِكُمْ مِنْ قَبَائِلِكُمْ مَنْ آمَنَ مِنْ النَّاسِ».

«اما بعد! همه شما دیدید، دانستید و شاهد بودید که این مرد طغیانگر (معاویه) با ما و شیعیان ما چه کرده است؟! من اکنون می‌خواهم از شما اموری را بپرسم که اگر راست گفتم، مرا تصدیق کنید و اگر (خدای ناکرده) خلاف گفتم، تکذیب نمایید! و شما را به حق خداوند و پیامبر خدا ﷺ و نسبتی که با پیامبرتان دارم، سوگند می‌دهم که حادثه امروز را به مردم برسانید و سخنانم را برای آنان بازگو کنید و در شهرهایتان افراد مطمئن از مردم را دعوت کنید!».

در روایت دیگری آمده است که پس از جمله «اگر سخنانم نادرست باشد، آن را تکذیب نمایید» فرمود:

«إِسْمِعُوا مَقَالَتِي وَانْكُتُبُوا قَوْلِي ثُمَّ ارْجِعُوا إِلَى أَمْصَارِكُمْ وَ قَبَائِلِكُمْ فَمَنْ آمَنَ مِنْ النَّاسِ وَ وَتَقْتَم بِهِ فَأَدْعُوهُمْ إِلَى مَا تَعْلَمُونَ مِنْ حَقِّنَا فَإِنِّي أَتَخَوَّفُ أَنْ يَدْرَسَ هَذَا الْأَمْرُ وَ يَذْهَبَ الْحَقُّ وَ يَغْلِبَ، وَ اللَّهُ مَتِّمٌ نورهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ...».

«سخن مرا بشنوید و یادداشت کنید، و هنگامی که به شهرها و قبیله‌هایتان بازگشتید، افراد مورد اعتماد از مردم را، به سوی (اهداف) ما فرا خوانید؛ چرا که من می‌ترسم امر دین کهنه و نابود شود و حق از بین برود، و مغلوب شود، هر چند که خداوند نورش را کامل می‌کند، اگر چه کافران آن را ناخوشایند دارند!».

آنگاه امام علیؑ هر چه از آیات قرآن که دربارهٔ اهل بیت نازل شده بود را تلاوت و تفسیر فرمود و تمام سخنانی که رسول خدا ﷺ دربارهٔ پدرش (علیؑ) و مادرش (حضرت زهراؑ) و برادرش و دربارهٔ خودش و اهل بیتش فرموده بود، نقل کرد و اصحاب نیز گفتارش را تصدیق کرده، می‌گفتند: همه ما این سخنان را شنیده‌ایم و تابعین نیز می‌گفتند: ما نیز این اخبار را از افراد موثق و مورد اعتماد صحابه شنیده‌ایم. آنگاه امام فرمود:

«أُنشِدْكُمْ اللَّهَ إِلَّا حَدَّثْتُمْ بِهِ مِنْ تَتَفُونَ بِهِ وَ بَدِينِهِ...؛ شما را به خدا سوگند می‌دهم! این

سخنان را برای کسانی که به آنان و دینشان اعتماد دارید، نقل کنید».

سلیم بن قیس می‌گوید: از جمله اموری که امام حسین علیه السلام آنان را به اقرارش سوگند داد، این بود که فرمود:

«أُنشِدُكُمْ اللَّهَ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ كَانَ أَخَا رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حِينَ أَخَى بَيْنَ أَصْحَابِهِ فَأَخَى بَيْنَهُ وَبَيْنَ نَفْسِهِ، وَقَالَ أَنْتَ أَخِي وَأَنَا أَخُوكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: أُنشِدُكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اشْتَرَى مَوْضِعَ مَسْجِدِهِ وَ مَنَازِلِهِ فَأَبْتَنَاهُ ثُمَّ ابْتَنَى فِيهِ عَشْرَةَ مَنَازِلَ تَسَعَةً لَهُ وَ جَعَلَ عَاشِرَهَا فِي وَسْطِهَا لِأَبِي، ثُمَّ سَدَّ كُلَّ بَابٍ شَارِعٍ إِلَى الْمَسْجِدِ غَيْرَ بَابِهِ فَتَكَلَّمْتُ فِي ذَلِكَ مَنْ تَكَلَّمْتُ. فَقَالَ: مَا أَنَا سَدَدْتُ أَبْوَابَكُمْ وَ فَتَحْتُ بَابَهُ وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي بِسَدِّ أَبْوَابِكُمْ وَ فَتْحِ بَابِهِ، ثُمَّ تَمَى النَّاسُ أَنْ يَنَامُوا فِي الْمَسْجِدِ غَيْرَهُ... قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ».

قال: «أَفْتَعْلَمُونَ أَنَّ عَمَرَ بْنَ الْمُخْطَبِ حَرَصَ عَلَى كُوَّةٍ قَدَرِ عَيْنِهِ يَدْعُهَا فِي مَنَزِلِهِ إِلَى الْمَسْجِدِ فَأَبَى عَلَيْهِ، ثُمَّ خَطَبَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَبْنِيَ مَسْجِدًا طَاهِرًا لَا يَسْكُنُهُ غَيْرِي وَ غَيْرَ أَخِي وَ بَنِيهِ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أُنشِدُكُمْ اللَّهَ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَصَبَهُ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ فَسَادَى لَهُ بِالْوَلَايَةِ، وَ قَالَ لِيُبَلِّغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ»، قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أُنشِدُكُمْ اللَّهَ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَهُ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ: أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، وَ أَنْتَ وَ لِي كُلُّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي؟» قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أُنشِدُكُمْ اللَّهَ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حِينَ دَعَا النَّصَارَى مِنْ أَهْلِ نَجْرَانَ إِلَى الْمِبَاهِلَةِ لَمْ يَأْتِ إِلَّا بِهِ وَ بِصَاحِبَتِهِ وَ ابْنَتِهِ». قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أُنشِدُكُمْ اللَّهَ أَتَعْلَمُونَ أَنَّهُ دَفَعَ إِلَيْهِ الْوِلاءَ يَوْمَ خَيْبَرٍ ثُمَّ قَالَ: لَأَدْفَعُهُ إِلَى رَجُلٍ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ يُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ، كَرَّارٌ غَيْرَ فَرَّارٍ يَفْتَحُهَا اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَهُ بِرَاءَةٍ وَ قَالَ: لَا يُبْلَغُ عَنِّي إِلَّا أَنَا أَوْ رَجُلٌ مِنِّي؟» فَأَلَّوْا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمْ تُنَزَلْ بِهِ شِدَّةٌ قَطُّ إِلَّا قَدَمَهُ هَا ثِقَةً بِهِ، وَ أَنَّهُ لَمْ يَدْعُهُ بِاسْمِهِ قَطُّ إِلَّا يَقُولُ: يَا أَخِي وَ ادْعُوا لِي أَخِي؟» فَأَلَّوْا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَضَى بَيْنَهُ وَ بَيْنَ جَعْفَرٍ وَ زَيْدٍ فَقَالَ: يَا عَلِيُّ أَنْتَ مِنِّي وَ أَنَا مِنْكَ وَ أَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي؟» فَأَلَّوْا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّهُ كَانَتْ لَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كُلُّ يَوْمٍ حُلُوءَةٌ، وَ كُلُّ لَيْلَةٍ دَخَلَةٌ، إِذَا سَأَلَهُ أَعْطَاهُ، وَ إِذَا سَكَتَ أَبْدَاهُ؟» فَأَلَّوْا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَضَّلَهُ عَلَى جَعْفَرٍ وَ حَمْرَةَ حِينَ قَالَ لِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا: رَوْجُكَ خَيْرُ أَهْلِ بَيْتِي، أَقْدَمُهُمْ سِلْمًا، وَ أَعْظَمُهُمْ حِلْمًا وَ أَكْثَرُهُمْ عِلْمًا؟» فَأَلَّوْا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: أَنَا سَيِّدُ وُلْدِ بَنِي آدَمَ، وَ أَخِي عَلَى سَيِّدِ الْعَرَبِ، وَ فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ابْنَايَ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟» فَأَلَّوْا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَمَرَهُ بِغُسْلِهِ وَ أَخْبَرَهُ أَنَّ جَبْرَائِيلَ يُعِينُهُ عَلَيْهِ؟» فَأَلَّوْا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ فِي آخِرِ حُطْبَةٍ حَطَبَهَا: إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَيْتِي، فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا؟» فَأَلَّوْا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

«شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید علی بن ابی طالب علیه السلام برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، در

آن زمان که رسول خدا صلی الله علیه و آله یارانش را با یکدیگر برادر قرار داد، میان علی و خودش، عقد برادری و اخوت خواند و به وی فرمود: «در دنیا و آخرت تو برادر من و من برادر تو خواهم بود؟» همگی گفتند: آری به خدا سوگند!

فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید که رسول خدا زمین مسجد (مسجد النبی) را

و زمین منزل‌های خود را خرید، سپس در آنجا ده حجره ساخت که نه تالی آن را برای خود و دهمی

آن را - در وسط آن مکان - برای پدرم علی علیه السلام قرار داد. سپس (به فرمان خدا) همه درهائی را که به مسجد باز می‌شد، بست به جز در خانه پدرم را. در این باره برخی به پیامبر صلی الله علیه و آله اعتراض کردند! رسول خدا فرمود: «من از پیش خود دره‌های خانه‌های شما را نبستم و در خانه او را باز نگذاشتم، بلکه خداوند به من چنین فرمان داد». سپس رسول خدا - به جز پدرم - مردم را از خوابیدن در مسجد نهی کرد... همگی گفتند: آری به خدا سوگند شنیده‌ایم!

سپس امام در ادامه این سخن افزود: «آیا می‌دانید که عمر بن خطاب سعی داشت سوراخی به اندازه چشم خود از منزلش به مسجد باقی بگذارد، ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله جلو این مقدار را نیز گرفت؛ سپس خطبه‌ای خواند و فرمود: خداوند به من فرمان داد که بنای مسجد را پاک قرار دهم و لذا جز من و برادرم (علی علیه السلام) و فرزندانش کسی حق سکونت در آن ندارد!» همگی گفتند: آری به خدا سوگند شنیده‌ایم!

امام علیه السلام فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را در روز غدیر خم به ولایت منصوب کرد و فرمود: حاضران به غایبان این جریان را اطلاع دهند؟» گفتند: آری به خدا سوگند می‌دانیم!

فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید رسول خدا صلی الله علیه و آله در جریان جنگ تبوک (هنگامی که علی علیه السلام را به عنوان جانشین خود در مدینه گذاشت؛ در پی سخنان کنایه آلود منافقان و گلایه علی علیه السلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به وی) فرمود: موقعیت و جایگاه تو در نزد من، همانند جایگاه هارون است، نسبت به موسی (هارون، جانشین حضرت موسی بود) و تو بعد از من، سرپرست تمامی مؤمنانی؟» گفتند: آری به خدا سوگند!

امام علیه السلام فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که نصارای نجران را برای مباحله فرا خواند، جز علی علیه السلام و همسرش و دو فرزندش را همراه خود نبرد؟» گفتند: آری به خدا سوگند! (پس علی علیه السلام به منزله نفس پیامبر صلی الله علیه و آله بود).

فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید که در جنگ خیبر، رسول خدا صلی الله علیه و آله پرچم رابه دست علی علیه السلام سپرد و فرمود: پرچم را به دست مردی می‌سپارم که خدا و رسولش او را دوست

دارند و او نیز خدا و رسولش را دوست دارد، پیوسته به صف دشمن حمله می‌کند و هرگز فرار نمی‌کند؛ خداوند فتح و پیروزی را به دستان او تحقّق می‌بخشد؟» گفتند: آری به خدا سوگند می‌دانیم!

فرمود: «آیا می‌دانید که رسول خدا ﷺ برای جریان برائت (و خواندن آیات نخستین سوره توبه میان مشرکان هنگام حج) علی علیه السلام را فرستاد، و (برای پیش‌گیری از اعتراض بعضی) فرمود: (جبرئیل از جانب خداوند به من فرمان داد که این آیات را) جز خودم و یا مردی از (بستگان) من (که به جای من است) نباید ابلاغ کند؟» گفتند: آری به خدا سوگند می‌دانیم!

فرمود: «آیا می‌دانید که هیچ‌گاه سختی و مشکلی به رسول خدا ﷺ روی نمی‌آورد مگر آن‌که علی علیه السلام را - به سبب اعتمادی که به وی داشت - برای رفع آن می‌فرستاد و دیگر آن‌که هرگز وی را به نام، فرا نمی‌خواند مگر آن‌که در پی آن می‌فرمود: ای برادرم! و می‌فرمود: برادرم را فراخوانید؟» همه گفتند: آری به خدا سوگند می‌دانیم.

فرمود: «آیا می‌دانید که رسول خدا ﷺ بین علی و جعفر و زید (بن حارثه) داوری کرد (و هر یک را به وصفی ستود) و درباره‌ی علی علیه السلام فرمود: ای علی تو از منی و من از تو؛ و تو پس از من ولی و سرپرست همه مؤمنانی؟» گفتند: آری به خدا سوگند!

امام فرمود: «آیا می‌دانید که علی علیه السلام هر روز با رسول خدا ﷺ خلوتی داشت و هر شب بر وی وارد می‌شد (و در مجلس خصوصی از محضر رسول خدا ﷺ استفاده می‌کرد) و هرگاه از رسول خدا ﷺ سؤالی می‌کرد، به وی پاسخ می‌داد و هرگاه سکوت می‌کرد، رسول خدا ﷺ خود شروع به سخن گفتن با او می‌نمود؟» گفتند: آری به خدا سوگند می‌دانیم.

امام علیه السلام ادامه داد: «آیا می‌دانید که رسول خدا ﷺ وی را بر جعفر و حمزه برتری داد آنگاه به فاطمه علیها السلام فرمود: تو را به تزویج بهترین فرد از اهل بیتم در آوردم؛ همان کس که قبل از همه اسلام آورد و از همه حلیم‌تر است و دانش وی از همه بیشتر است؟» گفتند: آری به خدا سوگند می‌دانیم.

امام علیه السلام فرمود: «آیا می‌دانید که رسول خدا ﷺ فرمود: من سرور فرزندان آدم می‌باشم و برادرم علی علیه السلام، سرور عرب است و فاطمه علیها السلام سرور زنان اهل بهشت است و فرزندانم حسن و

حسین علیه السلام سرور جوانان اهل بهشتند؟» گفتند: آری به خدا سوگند می‌دانیم.

فرمود: «آیا می‌دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی رضی الله عنه فرمان داد که غسلش دهد و به وی خبر داد

که جبرئیل در این کار کمکش می‌کند؟» گفتند: آری به خدا سوگند می‌دانیم.

فرمود: «آیا می‌دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آخرین خطبه‌اش فرمود: من می‌روم و میان شما دو

چیز گرانبها به یادگار می‌گذارم: کتاب خدا و اهل بیت؛ پس به این دو تمسک جوید که هرگز گمراه

نخواهید شد؟» گفتند: آری به خدا سوگند می‌دانیم.

خلاصه این‌که: امام علیه السلام هر چه را که در قرآن و همچنین به زبان پیامبر صلی الله علیه و آله به طور

ویژه درباره‌ی علی رضی الله عنه و درباره‌ی اهل بیتش آمده بود بیان کرد و صحابه و تابعین را سوگند

داد (و از آنان اقرار گرفت) صحابه می‌گفتند: آری ما شنیدیم و تابعی می‌گفت: آری

برای ما نیز افراد موثق فلانی و فلانی نقل کرده‌اند.

* * *

سپس در پایان آنان را سوگند داد و فرمود: «آیا شنیده‌اید که رسول خدا صلی الله علیه و آله

می‌فرمود: هر کس گمان کند مرا دوست دارد در حالی که علی رضی الله عنه را دشمن می‌دارد،

دروغ گفته است، نمی‌شود مرا دوست بدارد و علی را دشمن».

کسی سؤال کرد: ای رسول خدا! چرا نمی‌شود؟ فرمود: «زیرا که او از من است و

من از اویم. هر کس او را دوست دارد، مرا دوست می‌دارد و هر کس مرا دوست

می‌دارد، به یقین خدا را دوست دارد و هر کس علی را دشمن بدارد، به یقین با من

دشمنی کرده است و هر کس با من دشمنی کند، خدا را دشمن داشته است؟» همگی

گفتند: آری، این را نیز شنیده‌ایم.

پس از آن همگی متفرق شدند (و این خبر در تمام شهرها پیچید).^۱

* * *

امام علیه السلام با این خطابه حساب شده و پر معنی در آن مجمع بزرگ، که در آن زمان مهمترین مجمع در نوع خود محسوب می‌شد، با حضور دویست نفر از صحابه و صدها نفر از تابعین و شخصیت‌های سرشناس و معروف علمی و دینی جهان اسلام چند هدف مهم را دنبال می‌فرمود:

۱- امام نشان داد که حاکمان ظالم بنی امیه که دستور داده‌اند علی علیه السلام را بر فراز منابر سب و ناسزا گویند به چه کسی بدگویی می‌کنند؟ آن کس که همچون جان پیامبر صلی الله علیه و آله و برادر و جانشین و وصی او بود، و همین امر سبب شد که مردم از یک سو به ماهیت ضد اسلامی بنی امیه پی ببرند و از سوی دیگر با این برنامه ننگین یعنی ناسزاگویی بر منابر به مبارزه برخیزند.

۲- هدف دیگر این بود که قدرت بنی امیه دلیلی بر حقایق آنها شمرده نمی‌شود و مردم جنایات آنها را به دست فراموشی نسپارند.

۳- امام علیه السلام بذرهای انقلابها و قیام‌های آینده را بر ضد این شجره خبیثه ملعونه در افکار پاشید و چیزی نگذشت که به ثمر نشست.

۴- اگر امام علیه السلام در کربلا با قیام و مبارزه نظامی خود و نوشیدن شربت شهادت، بنی امیه را رسوا ساخت، در اینجا با این قیام فرهنگی افکار را بیدار ساخت و راه و رسم مبارزه با این گروه از منافقان را که متأسفانه بر جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله تکیه زده بودند، نشان داد.

۱۴ - من فقط برای لقامه حق قیام کردم

از خطبه‌های امام حسین علیه السلام است که درباره امر به معروف و نهی از منکر ایراد فرموده است (این کلام از امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز نقل شده است): «اعْتَبِرُوا أَيُّهَا النَّاسُ بِمَا وَعَظَ اللَّهُ بِهِ أَوْلِيَاءَهُ مِنْ سُوءِ ثَنَائِهِ عَلَى الْأَخْبَارِ إِذْ يَقُولُ: «لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ

وَالْأَخْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِنَّمِ^۱ وَ قَالَ: ﴿لَعَنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَى قَوْلِهِ: ﴿لَبَسَسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾^۲ وَإِنَّمَا غَابَ اللَّهُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَرَوْنَ مِنَ الظَّلْمَةِ الَّذِينَ بَيْنَ أَظْهُرِهِمُ الْمُتَكْرَرِ وَالْفَسَادَ فَلَا يَنْهَوْنَهُمْ عَنْ ذَلِكَ رَغْبَةً فَمَا كَانُوا يَتَأَلَوْنَ مِنْهُمْ وَ رَهْبَةً مِمَّا يَحْذَرُونَ، وَاللَّهُ يَقُولُ: ﴿فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاحْشَوْنِ﴾^۳ وَقَالَ: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾^۴ فَبَدَأَ اللَّهُ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةً مِنْهُ لِعِلْمِهِ بِأَنَّهَا إِذَا أُدِّيَتْ وَ أُقِيمَتْ اسْتَقَامَتِ الْفَرَائِضُ كُلُّهَا هَيْبَتًا وَ صَعْبًا، وَ ذَلِكَ أَنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ دُعَاءٌ إِلَى الْإِسْلَامِ مَعَ رَدِّ الْمَظَالِمِ وَ مُحَالَفَةِ الظَّالِمِ، وَ قِسْمَةِ الْفَقِيءِ وَ الْعَنَائِمِ وَ أَخْذِ الصَّدَقَاتِ مِنْ مَوَاضِعِهَا، وَ وَضْعِهَا فِي حَقِّهَا.

ثُمَّ أَنْتُمْ أَيُّهَا الْعِصَابَةُ عِصَابَةٌ بِالْعِلْمِ مَشْهُورَةٌ، وَ بِالْخَيْرِ مَذْكُورَةٌ، وَ بِالنَّصِيحَةِ مَعْرُوفَةٌ، وَ بِاللَّهِ فِي أَنْفُسِ النَّاسِ مَهَابَةٌ يَهَابُكُمْ الشَّرِيفُ، وَ يُكْرِمُكُمْ الضَّعِيفُ، وَ يُؤَثِّرُكُمْ مَنْ لَا فَضْلَ لَكُمْ عَلَيْهِ وَ لَا يَدَ لَكُمْ عِنْدَهُ، تَشْفَعُونَ فِي الْحَوَائِجِ إِذَا امْتَنَعَتْ مِنْ طُلَابِهَا، وَ تَمَشُونَ فِي الطَّرِيقِ بِهَيْبَةِ الْمَلُوكِ وَ كِرَامَةِ الْأَكَابِرِ، أَلَيْسَ كُلُّ ذَلِكَ إِذَا نَلْتَمُوهُ بِمَا يُرْجَى عِنْدَكُمْ مِنَ الْقِيَامِ بِحَقِّ اللَّهِ، وَ إِنْ كُنْتُمْ عَنْ أَكْثَرِ حَقِّهِ تَقْصِرُونَ، فَاسْتَحْفَفْتُمْ بِحَقِّ الْأُمَّةِ، فَأَمَّا حَقُّ الضَّعْفَاءِ فَصَيِّحْتُمْ، وَ أَمَّا حَقُّكُمْ بِرِزْعِكُمْ فَطَلَبْتُمْ، فَلَا مَالَ بَدَلْتُمُوهُ، وَ لَا نَفْسًا خَاطَرْتُمْ بِهَا لِلَّذِي خَلَقَهَا، وَ لَا عَشِيرَةً عَادِيْتُمُوهَا فِي ذَاتِ اللَّهِ، أَنْتُمْ تَتَمَنُونَ عَلَى اللَّهِ جَنَّتَهُ وَ مُجَاوَرَةَ رُسُلِهِ وَ أَمَانَهُ مِنْ عَذَابِهِ.

لَقَدْ حَسِبْتُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْمُتَمَنُّونَ عَلَى اللَّهِ أَنْ تُحِلَّ بِكُمْ نِقْمَةً مِنْ تَقَاتِيهِ، لِأَنَّكُمْ بَلَعْتُمْ مِنْ كِرَامَةِ اللَّهِ مَزَلَّةً فَضَلَّيْتُمْ بِهَا وَ مَنْ يُعْرِفُ بِاللَّهِ لَا تُكْرِمُونَ وَ أَنْتُمْ بِاللَّهِ فِي عِبَادِهِ تُكْرِمُونَ،

۱. مائده، آیه ۶۳.

۲. مائده، آیات ۷۸-۷۹.

۳. مائده، آیه ۴۴.

۴. توبه، آیه ۷۱.

وَقَدْ تَرَوْنَ عُهُودَ اللَّهِ مَقْفُوضَةً فَلَا تَفْرَعُونَ، وَأَنْتُمْ لِبَعْضِ ذِمِّهِ آبَائِكُمْ تَفْرَعُونَ وَ ذِمَّةُ رَسُولِ اللَّهِ مَحْفُورَةٌ، وَالْعُمَى وَالْبُكْمُ وَالزَّمْنُ فِي الْمَدَائِنِ مُهْمَلَةٌ لِأَتُرْحَمُونَ، وَلَا فِي مَنَزَلَتِكُمْ تَعْمَلُونَ، وَلَا مَنْ عَمِلَ فِيهَا تَعْنُونَ، وَبِالْإِدْهَانِ وَالْمِصَانَعَةِ عِنْدَ الظُّلْمَةِ تَأْمُونَ، كُلُّ ذَلِكَ بِمَا أَمَرَكُمُ اللَّهُ بِهِ مِنَ النَّهْيِ وَالتَّنَاهِي وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ، وَأَنْتُمْ أَعْظَمُ النَّاسِ مُصِيبَةً لِمَا غَلَبْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ مَنَازِلِ الْعُلَمَاءِ لَوْ كُنْتُمْ تَسْعُونَ.

ذَلِكَ بِأَنَّ مَجَارِيَ الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ، الْأَمْنَاءِ عَلَى حَالِهِ وَحَرَامِهِ، فَأَنْتُمْ الْمَسْلُوبُونَ تِلْكَ الْمَنَزَلَةَ، وَمَا سَلَبْتُمْ ذَلِكَ إِلَّا بِتَفْرِيقِكُمْ عَنِ الْحَقِّ وَ اخْتِلَافِكُمْ فِي السُّنَّةِ بَعْدَ الْبَيِّنَةِ الْوَاضِحَةِ، وَلَوْ صَبَرْتُمْ عَلَى الْأَذَى وَ تَحَمَّلْتُمُ الْمُؤُونَةَ فِي ذَاتِ اللَّهِ كَانَتْ أُمُورُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ تَرْدٌ، وَعَنْكُمْ تَصُدْرٌ، وَإِلَيْكُمْ تَرْجِعُ، وَلِكِنِّكُمْ مَكْنَتُمُ الظُّلْمَةِ مِنْ مَنَزَلَتِكُمْ، وَأَسَلَمْتُمْ أُمُورَ اللَّهِ فِي أَيْدِيهِمْ يَعْمَلُونَ بِالشُّبُهَاتِ، وَيَسْپِرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ، سَاطَطُهُمْ عَلَى ذَلِكَ فِرَارِكُمْ مِنَ الْمَوْتِ وَإِعْجَابِكُمْ بِالْحَيَاةِ الَّتِي هِيَ مُفَارِقَتُكُمْ، فَأَسَلَمْتُمْ الضُّعْفَاءَ فِي أَيْدِيهِمْ، فَمِنْ بَيْنِ مُسْتَعْبِدٍ مَقْهُورٍ وَ بَيْنِ مُسْتَضْعَفٍ عَلَى مَعْشِيَتِهِ مَغْلُوبٍ، يَتَقَلَّبُونَ فِي الْمَلِكِ بِأَرْزَائِهِمْ وَ يَسْتَشْعِرُونَ الْخِزْيَ بِأَهْوَائِهِمْ، إِقْتِدَاءً بِالْأَشْرَارِ، وَ جُرْأَةً عَلَى الْجَبَّارِ، فِي كُلِّ بَلَدٍ مِنْهُمْ عَلَى مِنْبَرِهِ خَطِيبٌ يَصْفَعُ، فَالْأَرْضُ لَهُمْ شَاغِرَةٌ وَ أَيْدِيهِمْ فِيهَا مَسْوَطَةٌ، وَ النَّاسُ لَهُمْ حَوْلٌ لَا يَدْفَعُونَ يَدَ لَأَمْسٍ، فَمِنْ بَيْنِ جَبَّارٍ عَنِيدٍ، وَ ذِي سَطْوَةٍ عَلَى الضَّعْفَةِ شَدِيدٍ، مَطَاعٍ لَا يَعْرِفُ الْمُبْدِيَّ وَ الْمُعْبَدِ، فَيَا عَجَبًا وَ مَالِي لَا أَعْجَبُ وَ الْأَرْضُ مِنْ غَاشٍ غَشُومٍ وَ مُتَّصِدِّ ظُلُومٍ، وَ غَامِلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بِهِمْ غَيْرِ رَحِيمٍ، فَاللَّهُ الْحَاكِمُ فِيهَا فِيهِ تَنَازَعْنَا، وَ الْقَاضِي بِحُكْمِهِ فِيهَا شَجَرَ بَيْنَنَا.

اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ، وَ لَا ائْتِمَاسًا مِنْ فُضُولِ الْحُطَامِ، وَ لَكِنِ لِنَرَى الْعَالَمِ مِنْ دِينِكَ، وَ نَظْهَرَ الْإِصْلَاحِ فِي بِلَادِكَ، وَ يَأْمَنُ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ، وَ يُعْمَلُ بِفَرَائِضِكَ وَ سُنَّتِكَ وَ أَحْكَامِكَ، فَإِنَّكُمْ إِلَّا تَنْصُرُونَا وَ تَنْصِفُونَا قَوِي الظُّلْمَةَ عَلَيْكُمْ، وَ عَمِلُوا فِي إِطْفَاءِ نُورِ نَبِيِّكُمْ، وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا وَ إِلَيْهِ أُنْبِئْنَا وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرِ.

«ای مردم! از آنچه که خداوند دوستان خود را به آن موعظه کرده است، پند بگیرید؛ مانند نکوهشی که از علمای یهود فرموده است. آنجا که می‌گوید: «لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ»؛ چرا دانشمندان نصاری و علمای یهود آنها را از سخنان گناه‌آمیز و خوردن مال حرام نهی نمی‌کردند» و نیز فرمود: «لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ * كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ».

«کافران بنی اسرائیل، بر زبان داود و عیسی بن مریم، لعن (و نفرین) شدند. این به خاطر آن بود که گناه کردند و تجاوز می‌نمودند. آنها از اعمال زشتی که انجام می‌دادند، یکدیگر را نهی نمی‌کردند؛ چه بدکاری انجام می‌دادند!».

این سرزنش و نکوهش برای این بود که آنها از گروه ستمکاران، منکرات و مفاسدی روشن می‌دیدند، ولی آنان را نهی نمی‌کردند، و این به خاطر آن بود که به آنچه (از دنیا و زرق و برق دنیوی) نزد آنان بود طمع داشتند و از آنها می‌ترسیدند؛ با آن‌که خداوند می‌فرماید: «فَلَا تَخْشَوْا النَّاسَ وَاحْشَوْنَ»؛ از مردم نترسید، فقط از من بترسید».

همچنین فرمود: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»؛ مردان و زنان با ایمان، ولی (و یار و یاور) یکدیگرند؛ امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند». خداوند در اینجا از میان همه فریضه‌ها از امر به معروف و نهی از منکر آغاز کرده، چرا که می‌دانست اگر این فریضه به درستی انجام شود و اقامه گردد فرایض دیگر، اعم از آسان و دشوار، اقامه می‌گردد چون که امر به معروف و نهی از منکر، در حقیقت دعوت به اسلام همراه با ردّ مظالم و مخالفت با ستمگر و تقسیم صحیح بیت‌المال و غنائیم، و گرفتن زکات از جای خود و صرف آن در مورد صحیح می‌باشد.

شما ای گروه سرشناس و قدرتمند! افرادی هستید که به علم و دانش معروف هستید و به خیر و نیکی یاد می‌شوید و به خیرخواهی مشهورید و به خاطر خدا در دل مردم آبهتی دارید که شرافتمندان از شما حساب می‌برند و افراد ضعیف به شما احترام می‌گذارند و کسانی که بر آنان برتری نداشته و

حقّ نعمتی بر آنان ندارید، شما را بر خود ترجیح می‌دهند. شما از کسانی که خواسته‌هایشان (نزد حاکمان) ردّ می‌شود، شفاعت می‌کنید. با هیبت ملوکانه و کرامت بزرگان گام بر می‌دارید (به هر حال، شما افراد با نفوذی در جامعه اسلامی هستید). آیا همه این جایگاه‌های اجتماعی برای این نیست که مردم به شما امیدوارند که به حقّ خدا قیام کنید، هر چند نمی‌توانید تمام حقوق الهی را ادا کنید. در حقیقت حقوق پیشوایان (واقعی) را سبک شمرده‌اید (و در اطاعت از آنها کوتاهی ورزیده‌اید) و حقّ ناتوانان را پایمال کرده‌اید ولی حقّ خویش را - به زعم خود - گرفته‌اید. (آری! حقوق خود را گرفته‌اید، ولی از گرفتن حقوق مردم غافلید!) شما نه مالی را (برای احیای حقوق خدا و خلق) بذل کرده‌اید، نه جانی را برای خدایی که آن را آفریده، به مخاطره انداخته‌اید، و نه با خاندان خود در راه خدا (با دشمنان خدا) دشمنی ورزیده‌اید. (با این حال) شما از خداوند آرزوی بهشت او، همچواری پیامبرانش و ایمنی از عذابش را دارید؟!

* * *

ای امیدواران به خدا! من می‌ترسم که خداوند شما را به کیفری از کیفرهای خود گرفتار سازد؛ چرا که شما به سبب کرامت الهی (و انتساب به قبیله رسول خدا ﷺ و صحابه پیامبر) به مقامی رسیده‌اید که مورد احترام و برتری هستید. مردان الهی را که به شما معرّفی می‌شوند گرامی نمی‌دارید با این‌که خود به خاطر خدا مورد احترام مردم هستید.

* * *

شما می‌بینید که پیمان‌های الهی شکسته می‌شود، ولی نگران نمی‌شوید! با این‌که برای نقض پیمانی از پدران خود به هراس می‌افتید، اکنون پیمان رسول خدا ﷺ کم ارزش شده، و افراد نابینا، گنگ و زمین گیر و ناتوان و ضعیف در شهرها رها شده‌اند و مورد ترحم و حمایت قرار نمی‌گیرند (آری، عدالت اجتماعی پایمال شده است؛ ولی شما سکوت اختیار کرده‌اید).

شما نه در حدّ منزلت و جایگاه خود عمل می‌کنید و نه کسانی را که در آن حد عمل می‌کنند، مورد حمایت قرار می‌دهید و با سهل‌انگاری و سازش با ستمکاران، خود را آسوده خاطر نگه می‌دارید.

همه این موارد، از اموری است که خداوند به شما دستور داده از آنها نهی کنید و جلوگیری به عمل آورید، ولی شما از انجام آن غافلید.

مصیبت شما از همه مردم بیشتر است چرا که شما در حفظ منزلت و جایگاه دانشمندان و علمای دین، مغلوب و ناتوان شدید. ای کاش تلاش خود را می‌کردید!

این همه (فریاد من برای شکستن سکوت توسط شما و قیام برای خدا) از این روست که سررشته کارها و اجرای احکام الهی، به دست علمای الهی است؛ همان‌ها که امین بر حلال و حرام خداوند می‌باشند؛ اما این جایگاه از شما گرفته شده، و این نیست مگر آن که از اطراف حق پراکنده شده‌اید و در سنت رسول خدا ﷺ - پس از برهان روشن - اختلاف نموده‌اید.

* * *

اگر در مقابل آزارها صبر پیشه می‌کردید، و در راه خدا مشکلات را تحمل می‌نمودید، امور الهی به شما عرضه می‌شد و از ناحیه شما صادر شده و به شما باز می‌گشت؛ ولی شما برای ستمکاران امکان تعرض به جایگاه خویش را فراهم کردید و اجرای احکام الهی را به دست آنان سپردید، آنها نیز به شبهات عمل کرده و در شهوات سیر می‌نمایند.

اگر سرنوشت مسلمین به دست آنان افتاد، برای آن است که شما از مرگ فرار کرده و به زندگی دنیا - که روزی از آن جدا خواهید شد - دل بسته‌اید. در نتیجه مردم مستضعف را در چنگالشان گرفتار ساختید، به گونه‌ای که برخی‌ها به بردگی کشیده شده و بعضی نیز دشواری‌های زندگی مغلوبشان کرده است.

ستم‌گران به دلخواه خود در امور کشور اسلام عمل می‌کنند. با هوس‌رانی، بدنامی و رسوایی به بار می‌آورند و همه این‌ها به خاطر آن است که به اشرار اقتدا نموده و بر خداوند جبار جرأت کردند. در هر شهری خطیبی بر منبر دارند که به سودشان سخن می‌گوید، کشور در قبضه آنان است و دستشان در همه جا باز است. مردم در برابر آنان بردگانی هستند که نیروی دفاع از خود ندارند. برخی از این‌ها جبار سرکش اند و بعضی با تمام نیرو بر مردم ناتوان سخت می‌گیرند، آنها فرمانروایی هستند که نه مبدء را می‌شناسند و نه معاد را!

شگفتا! - و چگونه در شگفت نباشم - در حالی که سرزمین اسلام در دست ظالمی دغل و باجگیری ستمگر و فرمانروایی بی رحم است.

در آنچه که ما با شما درگیریم خداوند داور و حاکم است. قاضی اختلافات ما اوست. خداوند! تو می دانی که آنچه از ما (در طریق و تلاش برای بسیج مردم) صورت می گیرد به خاطر رقابت در امر زمامداری و یا به چنگ آوردن ثروت و مال نیست. هدف ما آن است که نشانه های دینت را بنمایانیم و اصلاح و درستی را در آبادی هایت آشکار سازیم تا بندگان مظلومت آسوده باشند و به فرایض، سنت ها و احکامت عمل شود.

(ای مردم!) اگر شما ما را یاری نکنید و به دادخواهی ما بر نخیزید، ستمگران (بیش از پیش) بر شما مسلط می شوند، و در خاموش کردن نور پیامبرتان می کوشند. خداوند ما را کفایت می کند و بر او توکل می کنیم و به سوی او باز می گردیم و بازگشت همه به سوی اوست.^۱

* * *

خطبه بالا به خوبی نشان می دهد که امام علیه السلام در طول دوران حکومت معاویه، و قبل از یزید نیز هرگز خاموش نبود. سکوت را در برابر آن ظالم بیدادگر مجاز نمی شمرد و خطرات سنگین این کار را به جان می خرید!

او پیوسته در بیدار ساختن مردم - به خصوص نخبگان امت - تلاش می کرد و همه را برای قیام بر ضد آن حکومت غیر اسلامی که در رأس آن بقایای عصر جاهلیت - یعنی فرزند ابوسفیان - بود فرا می خواند.

لحن امام علیه السلام در این خطبه و استدلالات متین و محکم و پرمایه آن حضرت و فصاحت و بلاغتی که در آن به کار رفته، حکایت از این دارد که این فرزند به حق علی بن ابی طالب علیه السلام با همان منطق کوبنده پدر در برابر ظالمان ایستاده بود و از هر فرصتی بهره می گرفت.

۱. تحف العقول، ص ۱۷۱-۱۷۲ و بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۷۹.

مبادا مردم تدریجاً به آن وضع ناهنجار خو بگیرند و تعلیمات اسلام را فراموش کنند و به حکومت‌های فرعون‌ی تن در دهند.

۱۵ - توطئه شبانه برای گرفتن بیعت

(ولید فرماندار مدینه شبانه کسی را خدمت امام علیه السلام، و «عبدالله بن زبیر» فرستاد و آنها را به خانه خود دعوت کرد)

«عبدالله بن زبیر» رو به امام علیه السلام کرد و عرضه داشت: ای اباعبدالله! این ساعت که ولید ما را خواسته، ساعتی نیست که «ولید» نشست عمومی برای مردم داشته باشد، از این که در این ساعت ما را فراخوانده من از آن احساس خطر می‌کنم. به نظر شما برای چه منظوری ممکن است ما را خواسته باشد؟

امام علیه السلام فرمود:

«إِذَا أَخْبَرِكَ أَبَا بَكْرٍ، إِنِّي أَظُنُّ بِأَنَّ مَعَاوِيَةَ قَدْ مَاتَ، وَ ذَلِكَ أَنِّي رَأَيْتُ السَّبَاحَةَ فِي مَنَامِي كَأَنَّ مِنْبَرَ مَعَاوِيَةَ مَنكُوسٌ، وَ رَأَيْتُ دَارَهُ تَشْتَعِلُ نَارًا، فَأَوْلَتْ ذَلِكَ فِي نَفْسِي أَنَّهُ مَاتَ.»

«ای ابابکر! (کنیه عبدالله بن زبیر) اکنون به تو می‌گویم: گمان می‌کنم معاویه از دنیا رفته است؛ چرا که من شب گذشته در خواب دیدم که منبر معاویه سرنگون شده و از خانه‌اش آتش زبانه می‌کشد. من پیش خود چنین تعبیر کردم که وی مرده است.»^۱

مطابق روایت ابومخنف امام علیه السلام فرمود: «قَدْ ظَنَنْتُ أَنَّ طَاغِيَتَهُمْ قَدْ هَلَكَتْ، فَبَعَثَ إِلَيْنَا لِيَأْخُذَنَا بِالْبَيْعَةِ قَبْلَ أَنْ يَقْشُوا فِي النَّاسِ الْخَبْرُ؛ من گمان می‌کنم طغیان‌گرایان قوم هلاک شده است؛ از این رو ولید قصد دارد پیش از آن که مردم با خبر شوند، از ما بیعت بگیرد.»^۲

عبدالله بن زبیر گفت: «ای فرزند علی! به یقین همین گونه است که می‌گویی، اکنون اگر برای بیعت با یزید دعوت شوی، چه خواهی کرد؟!»

۱. مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۱-۱۸۲.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۱ و کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۷۸.

امام علیه السلام فرمود: «أَصْنَعُ أَنِّي لَا أَبَايَعُ لَهُ أَبَدًا، لِإِنَّ الْأَمْرَ إِنَّمَا كَانَ لِي مِنْ بَعْدِ أَحْيَى الْحَسَنِ علیه السلام، فَصَنَعَ مُعَاوِيَةَ مَا صَنَعَ وَحَلَفَ لِأَخِي الْحَسَنِ علیه السلام أَنَّهُ لَا يَجْعَلُ الْخِلَافَةَ لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ وُلْدِهِ أَنْ يَرُدَّهَا إِلَيَّ إِنْ كُنْتُ حَيًّا، فَإِنْ كَانَ مُعَاوِيَةَ قَدْ خَرَجَ مِنْ دُنْيَاهُ وَلَمْ يَفِ لِي وَ لَا لِأَخِي الْحَسَنِ علیه السلام بِمَا كَانَ ضَمِنَ فَقَدْ وَاللَّهِ أَنَا مَا لَا قِوَامَ لَنَا بِهِ، أَنْظُرُ أَبَا بَكْرٍ أَنِّي أَبَايَعُ لِيَزِيدَ، وَيَزِيدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ مُعَلِنٌ الْفِسْقَ يَشْرَبُ الْخَمْرَ وَيَلْعَبُ بِالْكَلَابِ وَالْفُهُودِ، وَ يُبَغِضُ بَقِيَّةَ آلِ الرَّسُولِ! لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ ذَلِكَ أَبَدًا».

«من هرگز با وی بیعت نخواهم کرد. چرا که امر خلافت پس از برادر من حسن علیه السلام شایسته من است. ولی معاویه آن‌گونه که دلش خواست عمل کرد، در حالی که معاویه با برادر من حسن علیه السلام پیمان مؤکد بسته بود که پس از خودش، امر خلافت را به هیچ یک از فرزندان نسیپارد؛ بلکه اگر من زنده بودم آن را به من واگذار کند، اکنون او از دنیا رفته، در حالی که به پیمانش درباره من و برادر من وفا نکرده، به خدا سوگند! حادثه‌ای رخ داد که آینده روشنی ندارد!

علاوه بر آن، آیا می‌شود من با یزید بیعت کنم (و زمام امور مسلمین را به دست او بسپارم) با این که او مردی فاسق است که بر همگان آشکار است. شراب می‌نوشد و با سگان و یوزپلنگان بازی می‌کند (مردی سبکسر و آلوده است) و با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله دشمنی می‌ورزد! نه به خدا سوگند! هرگز چنین چیزی (بیعت من با یزید) اتفاق نخواهد افتاد».^۱

* * *

این نخستین گام شرارت از سوی یزید بعد از مرگ پدرش معاویه بود که می‌خواست پیشدستی کند و به پندار خود از امام علیه السلام بیعت بگیرد و آن را وسیله‌ای برای گرفتن بیعت از سایر مردم قرار دهد، اما چنان که در بحث آینده خواهیم دید تیرش به خطا رفت و اساساً امام علیه السلام را نشناخته بود، چرا که او از فرهنگ خاندان نبوت بیگانه بود.

او نمی‌دانست امام حسین علیه السلام شهادت آمیخته با قداست و سربلندی را بر بیعت با ظالمان فاسق و آلوده، به یقین ترجیح می‌دهد و محال است دست بیعت در دست مردی

۱. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۲ و مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۹۶.

بیگانه از اسلام و فاسد بگذارد که اگر بگذارد چیزی از آیین جدش پیامبر ﷺ باقی نمی ماند!

۱۶ - چگونه توطئه خنثی شد؟

امام حسین علیه السلام و عبدالله بن زبیر در حال گفتگو بودند که فرستادهٔ ولید نزد آنان بازگشت و گفت: «ای اباعبدالله! امیر برای شما دو تن جلسهٔ خاصی ترتیب داده، مناسب است نزد او بروید!».

امام حسین علیه السلام به وی تندی کرد و فرمود:

«انطَلِقْ إِلَى أَمِيرِكَ لَا أُمَّ لَكَ! فَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يَصِيرَ إِلَيْهِ مِنَّا فَاتَهُ صَائِرُ إِلَيْهِ، وَ أَمَا أَنَا فَإِنِّي أَصِيرُ إِلَيْهِ السَّاعَةَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى».

«ای بی مادر! به سوی امیرت برگرد! هر یک از ما اگر بخواهیم نزد وی می رویم ولی من هم اکنون نزد او می روم این شاء الله».

سپس امام علیه السلام رو به حاضران کرد و فرمود:

«قُومُوا إِلَى مَنَازِلِكُمْ فَإِنِّي صَائِرٌ إِلَى هَذَا الرَّجُلِ فَانظُرُوا مَا عِنْدَهُ وَ مَا يَرِيدُ».

«به خانه های خود بروید من اکنون به نزد ولید می روم تا ببینم چه خبری نزد اوست و چه می خواهد».

عبدالله بن زبیر به امام علیه السلام عرض کرد: «ای پسر دختر رسول خدا فدایت شوم! من می ترسم تو را رها نکنند، مگر آن که بیعت کنی، یا کشته شوی».

امام پاسخ داد:

«إِنِّي لَسْتُ أَدْخُلُ عَلَيْهِ وَحْدِي، وَ لَكِنْ أَجْمَعُ أَصْحَابِي إِلَيَّ وَ خَدَمِي وَ أَنْصَارِي وَ أَهْلَ الْحَقِّ مِنْ شِيعَتِي، ثُمَّ أَمُرُهُمْ أَنْ يَأْخُذُوا كُلُّ وَاحِدٍ سَيْفَهُ مَسْلُوعًا تَحْتَ ثِيَابِهِ، ثُمَّ يَصِيرُوا بِإِزَائِي، فَإِذَا أَنَا أَوْ مَاتُ إِلَيْهِمْ وَ قُلْتُ: يَا آلَ الرَّسُولِ ادْخُلُوا! دَخَلُوا وَ فَعَلُوا مَا أَمَرْتَهُمْ بِهِ، فَأَكُونُ عَلَى الْإِمْتِنَاعِ، وَ لَا أُعْطِي الْمَقَادَةَ وَ الْمَذَلَّةَ مِنْ نَفْسِي، فَقَدَعَلِمْتُ وَاللَّهِ أَنَّهُ جَاءَ مِنَ الْأَمْرِ مَا لَا

قَوَامٍ بِهِ، وَ لَكِنَّ قَضَاءَ اللَّهِ مَاضٍ فِيَّ، وَ هُوَ الَّذِي يَفْعَلُ فِي بَيْتِ رَسُولِهِ مَا يَشَاءُ وَ يَرْضَى». «من به تنهایی نزد او نمی‌روم، بلکه گروهی از اصحاب و یاران و مردان حق از شیعیانم را با خود می‌برم و به آنان دستور می‌دهم که هر یک شمشیری را زیر لباسش پنهان کند و پشت سر من بیایند، اگر (احساس خطر کردم و) به آنان اشاره نمودم و گفتم «ای آل پیامبر وارد شوید!» آنان داخل شوند و به آنچه فرمان دهم عمل خواهند کرد. بنابراین، من از بیعت امتناع خواهم کرد و زمامم را هرگز به دست او نمی‌سپارم و خود را ذلیل نخواهم کرد.

به خدا سوگند! می‌دانم حادثه‌ای رخ داده است که آینده‌اش روشن نیست، ولی قضای الهی درباره من به انجام خواهد رسید و اوست که در خاندان رسول خدا ﷺ آنچه را که بخواهد و بپسندد انجام می‌دهد.^۱

* * *

آری تصمیم فرماندار مدینه، ولید بر این بود که به هر قیمت شده از امام ﷺ بیعت بگیرد، غافل از این که امام ﷺ پیش‌بینی‌های لازم را نموده، و با رعایت تمام جوانب کار به سوی او می‌رود و او را ناکام می‌سازد.

ولی چرا امام ﷺ ترجیح داد، دعوت ولید را بپذیرد و شبانه نزد او برود؟ دلیلش این بود که می‌خواست برحسب ظاهر از جریان‌های پشت پرده آگاه گردد، تا در عمل انجام شده قرار نگیرد، و در برابر مرگ معاویه و بیعت با یزید - که امام ﷺ پیش‌بینی فرموده بود - از موضع قدرت سخن بگوید.

۱۷ - همان مطلب به روایت دیگر

امام حسین ﷺ به منزلش رفت، لباس پوشید و آبی خواست و وضو ساخت. آنگاه دو رکعت نماز گزارد و در نمازش به گونه‌ای که می‌خواست دعا کرد. هنگامی که از

۱. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۲ و رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۱ و کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۷۸.

نماز فارغ شد، کسی را به سراغ جوانان، خویشان، بنی هاشم و دوستان و اهل بیتش فرستاد و آنان را از تصمیم خود آگاه ساخت، سپس فرمود:

«كُونُوا بِبَابِ هَذَا الرَّجُلِ فَإِنِّي مَاضٍ إِلَيْهِ وَ مُكَلَّمُهُ، فَإِن سَمِعْتُمْ أَنَّ صَوْتِي قَدْ عَلَا وَ سَمِعْتُمْ كَلَامِي وَ صَحْتُ بِكُمْ فَادْخُلُوا يَا آلَ الرَّسُولِ وَ اقْتَحِمُوا مِنِّ غَيْرِ إِذْنٍ، ثُمَّ اشْهَرُوا السُّيُوفَ وَ لَا تَعْجَلُوا، فَإِن رَأَيْتُمْ مَا تَكْرَهُونَ فَصَعُوا سُبُوفَكُمْ ثُمَّ اقْتُلُوا مَنْ يُرِيدُ قَتْلِي؛ بر در خانه این مرد (ولید) بایستید. من به نزد او می‌روم و با او سخن می‌گویم اگر شنیدید که صدایم بلند شد و شما را فرا خواندم: «ای خاندان پیامبر وارد شوید»، بدون اجازه به منزل هجوم آورید، و شمشیرها را از نیام خارج سازید، ولی شتاب نکنید؛ اگر چیز ناخوشایندی (از دشمنان درباره من) دیدید، فوراً شمشیر بکشید و هر کس که قصد کشتن مرا داشت به قتل برسانید».

* * *

مطابق نقل دیگری: امام حسین علیه السلام از منزل خارج شد، در حالی که چوب دستی رسول خدا صلی الله علیه و آله در دستش بود، و همراه او سی تن از مردان بنی هاشم و یاران و شیعیانش بودند. امام علیه السلام آنها را بیرون در خانه ولید نگه داشت، و فرمود:

«أَنْظَرُوا مَاذَا أَوْصَيْتُكُمْ، فَلَا تَعْتَدُوهُ، وَ أَنَا أَرْجُوا أَنْ أَخْرَجَ إِلَيْكُمْ سَالِمًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ؛ مراقب باشید، و از سفارشی که به شما کردم، تخطی نکنید؛ امیدوارم که سالم به سوی شما بازگردم -
 إِنْ شَاءَ اللَّهُ»^۱.

* * *

شجاعت حسینی ایجاب می‌کرد از دعوت حاکم مدینه به خاطر وحشت از توطئه سرباز نزنند، ولی درایت آن امام بزرگوار نیز ایجاب می‌کرد که جانب احتیاط را از دست ندهد، از این رو جمعی از جوانان شجاع و نیرومند بنی هاشم و شیعیان را با خود به سوی خانه حاکم مدینه، (ولید) برد که در صورت لزوم آنها را به درون خانه بخواند و توطئه دشمن را درهم بشکنند!

۱. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۳ و فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۶-۱۷.

جالب این که امام علیه السلام همراهان را با خود به درون خانه نبرد بلکه شخصاً وارد شد، و آنها بر در خانه ماندند.

ادامه این ماجرا نشان می‌دهد که امام علیه السلام با چه صلابت و شهامتی با ولید سخن گفت و او را برای همیشه در برابر پیشنهاد بیعت با یزید مایوس و ناکام کرد و موضع خود را در برابر او آشکار ساخت.

۱۸ - پاسخ کوبنده امام علیه السلام

امام حسین علیه السلام بر ولید وارد شد و (طبق آداب اسلامی) سلام کرد؛ ولید با خوشرویی پاسخ داد و او را نزد خویش نشانده. مروان بن حکم - با این که پیش از این، بین وی و ولید کینه و نفرت حاکم بود - در مجلس حضور داشت....

امام علیه السلام فرمود:

«هَلْ أَتَاكُمْ مِنْ مُعَاوِيَةَ كَانَتْهُ خَيْرَ فَاِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا وَقَدْ طَالَتْ عَلَيْهِ، فَكَيْفَ حَالُهُ الْآنَ؟»

آیا از حال معاویه به شما خبری رسیده است؟ چرا که وی مدتی طولانی بیمار بود، اکنون حالش چگونه است؟».

ولید آهی کشید، آنگاه گفت: ای ابا عبدالله! خداوند تو را در مرگ معاویه پاداش دهد! وی عموی صادقی! برای تو بود، که اکنون طعم مرگ را چشیده است و این نیز نامه امیرالمؤمنین یزید است!

امام حسین علیه السلام فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، اکنون برای چه منظوری مرا

خواسته‌ای؟!»

ولید پاسخ داد: تو را برای بیعت دعوت کردم، و همه مردم با یزید بیعت کرده‌اند! امام علیه السلام (برای این که آن مجلس بدون درگیری پایان یابد) فرمود:

«إِنَّ مِثْلِي لَا يُعْطَى بَيْعَتُهُ سِرًّا، وَإِنَّمَا أَحِبُّ أَنْ تَكُونَ الْبَيْعَةُ عَلَانِيَةً بِحَضْرَةِ الْجَمَاعَةِ، وَ

لَكِنْ إِذَا كَانَ مِنَ الْعَدُوِّ وَ دَعَوْتَ النَّاسَ إِلَى الْبَيْعَةِ دَعَوْتَنَا مَعَهُمْ فَيَكُونُ أَمْرُنَا وَاحِدًا؛

شخصی مانند من مخفیانه بیعت نمی‌کند، دوست دارم بیعت من (اگر بخواهم بیعت کنم) علنی و در محضر مردم باشد! چون صبح شد، و تو مردم و ما را برای بیعت فراخواندی، تصمیم ما و مردم یکسان خواهد بود!». ^۱

مطابق نقل شیخ مفید امام علیه السلام فرمود:

«إِنِّي لَا أَرَاكَ تَقْنَعُ بِيَعْتِي لِيَزِيدَ سِرًّا حَتَّىٰ أَبَايَعُهُ جَهْرًا فَيَعْرِفَ النَّاسُ؛ من گمان نمی‌کنم تو به بیعت پنهانی من با یزید، قانع باشی، مگر آن که من آشکارا بیعت کنم تا مردم همگی با خبر شوند».

ولید گفت: آری!

امام علیه السلام فرمود:

«فَتُصْبِحُ وَ تَرَىٰ رَأْيَكَ فِي ذَلِكَ؛ پس بگذار صبح شود، تا نظرت در این باره مشخص گردد».^۲

مطابق نقل ابومخنف، امام علیه السلام پس از شنیدن خبر مرگ معاویه فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» سپس ادامه داد:

«أَمَّا مَا سَأَلْتَنِي مِنَ الْبَيْعَةِ، فَإِنَّ مِثْلِي لَا يُعْطَىٰ بِيَعْتِهِ سِرًّا، وَ لَا أَرَاكَ أَنْ تَجْتَرِيَ بِهَا مِنِّي سِرًّا دُونَ أَنْ تُظْهِرَهَا عَلَىٰ رُؤُوسِ النَّاسِ عَلَانِيَةً؛ اما پاسخم به تقاضای بیعت تو آن است که، کسی مانند من به طور پنهانی بیعت نمی‌کند و تو نیز این نوع بیعت را کافی نمی‌دانی، جز آن که بیعت آشکارا میان مردم باشد (تا از این طریق از مردم بیعت بگیری)».

ولید گفت: آری!

امام فرمود:

«فَإِذَا خَرَجْتَ إِلَى النَّاسِ فَدَعْوَتُهُمْ إِلَى الْبَيْعَةِ دَعْوَتُنَا مَعَ النَّاسِ، فَكَانَ أَمْرًا وَاحِدًا؛ بنابراین، وقتی که (فردا) میان مردم آمدی و همه مردم و ما را به بیعت فراخواندی، تصمیم ما و

۱. فتوح ابن اعمش، ج ۵، ص ۱۷ و مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۳ (با مختصر تفاوت).

۲. ارشاد مفید، ص ۳۷۴.

مردم به گونهٔ واحدی خواهد بود!».۱

ولید گفت: «ای اباعبدالله! سخن درستی گفתי و من این گونه پاسخ را پسندیدم و من باورم دربارهٔ تو همین بود. اکنون برو در پناه خدا، تا فردا با مردم بیایی». مروان که در جلسه حاضر بود، به ولید گفت: به خدا سوگند! اگر حسین هم اکنون از تو جدا شود و بیعت نکند، هرگز چنین فرصتی، به چنگ نخواهی آورد، مگر آن که کشتار فراوانی میان شما اتفاق افتد. جلوی او را بگیر و مگذار از نزد تو بیرون رود، تا بیعت کند و گرنه گردنش را بزنی!

امام علیه السلام ناگهان از جایش برخاست و فرمود:

«يَا بَنَ الرَّزْقَاءِ أَنْتَ تَقْتُلُنِي أَمْ هُوَ؟ كَذِبْتَ وَاللَّهِ وَآمَنْتَ؛ ای پسر زرقاء (زن چشم کبود بد

سیرت)، تو مرا می‌کشی، یا او؟ به خدا سوگند! دروغ گفתי و گناه کرده‌ای!».۲

به روایت ابن اعثم امام علیه السلام به وی فرمود:

«وَيْلِي عَلَيْكَ يَا بَنَ الرَّزْقَاءِ أَتَأْمُرُ بِضَرْبِ عُنُقِي؟! كَذِبْتَ وَاللَّهِ، وَاللَّهِ لَوْ رَامَ ذَلِكَ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ لَسَقَيْتُ الْأَرْضَ مِنْ دَمِهِ قَبْلَ ذَلِكَ، وَإِنْ شِئْتَ ذَلِكَ فَرُمُ ضَرْبِ عُنُقِي إِنْ كُنْتَ صَادِقًا؛ وای بر تو ای پسر زرقاء! تو فرمان کشتن مرا می‌دهی؟ به خدا سوگند دروغ می‌گویی! به خدا سوگند! اگر کسی از مردم چنین اراده‌ای کند، قبل از آن که بتواند کاری کند، زمین را از خونش سیراب می‌کنم؛ اکنون اگر راست می‌گویی، بیا تهدید خود را عملی کن و گردنم را بزنی!».۳

۱۹- ادامهٔ همان سخن

آنگاه امام علیه السلام با صراحت وارد بحث شد و رو به ولید بن عتبه کرد و فرمود:

«أَيُّهَا الْأَمِيرُ! إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ النَّبَوَةِ وَمَعْدِنُ الرِّسَالَةِ وَمُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ وَمَحَلُّ الرَّحْمَةِ وَبِنَا

۱. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۷۸.

۲. ارشاد مفید، ص ۳۷۴ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۱.

۳. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۸ و مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۴.

فَتَحَ اللَّهُ وَ بِنَا حَتَمَ، وَ يَزِيدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ شَارِبٌ حَمْرٍ قَاتِلُ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ مُعْلِنٌ بِالْفِسْقِ، وَمِثْلِي لَا يُبَايِعُ لِمِثْلِهِ، وَ لَكِنْ نُصَبِحُ وَ تُصْبِحُونَ وَ نَنْتَظِرُ وَ تَنْتَظِرُونَ أَيُّنَا أَحَقُّ بِالْخِلَافَةِ وَ الْبَيْعَةِ».

«ای امیر! ما از خاندان نبوت و معدن رسالت و جایگاه رفت و آمد فرشتگان و محل نزول رحمت الهی می‌باشیم. خداوند (اسلام را) با ما آغاز کرد و با ما پایان برد. در حالی که یزید مردی است فاسق، می‌گسار، قاتل بی گناهان و آن کسی که آشکارا مرتکب فسق و فجور می‌شود. بنابراین، هرگز شخصی مانند من، با مردی همانند وی بیعت نخواهد کرد! ولی به هر حال بگذار صبح شود و به انتظار بمانیم و ببینیم کدام یک از ما، به خلافت و بیعت شایسته‌تریم!»^۱

مرحوم صدوق (قدس سرّه) می‌گوید: امام علیه السلام به ولید فرمود:

«يَا عْتَبَةُ^۲ قَدْ عَلِمْتُ أَنَا أَهْلُ بَيْتِ الْكِرَامَةِ وَ مَعْدِنِ الرِّسَالَةِ، وَ أَعْلَامُ الْحَقِّ الَّذِينَ أَوْدَعَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قُلُوبَنَا، وَ أَنْطَقَ بِهِ أَلْسِنَتَنَا، فَتَنَطَّقَتْ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ لَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آتَى بِهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «إِنَّ الْخِلَافَةَ مُحَرَّمَةٌ عَلَى وُلْدِ أَبِي سُفْيَانَ» وَ كَيْفَ أُبَايِعُ أَهْلَ بَيْتٍ قَدْ قَالَ فِيهِمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آتَى بِهِ السَّلَامُ هَذَا».

«ای پسر عتبه! تو می‌دانی که ما اهل بیت کرامت و بزرگواری و معدن رسالتیم، و ماییم آن نشانه‌های حق که خدا به دل‌هایمان سپرده و زبان ما را بدان گویا ساخته که به اذن خداوند گویا است. سپس فرمود: از جدّم رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آتَى بِهِ السَّلَامُ شنیدم که می‌فرمود: «خلافت بر فرزندان ابوسفیان حرام است!» اکنون من چگونه با خاندانی که رسول خدا درباره آنان چنین فرمود، بیعت نمایم؟!»^۳

* * *

این سخن صریح از یک سو با دلیل عقلی، یزید را محکوم می‌کرد، چرا که یک فرد آلوده به فسق و فجور و قتل بیگناهان هرگز سزاوار خلافت و حکومت بر مردم نیست، و

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۸-۱۹؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۴ (با مختصر تفاوت) و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۵.

۲. با توجه به این که والی مدینه در آن زمان ولید بن عتبه بود، عبارت «یا بن عتبه» صحیح می‌باشد.

۳. امالی صدوق، ص ۱۳۰ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۱۲.

از سوی دیگر با دلیل نقل؛ زیرا پیامبر اسلام ﷺ با صراحت فرمود خلافت بر دودمان ابوسفیان حرام است.

این سخنان همچون پتکی بر سر ولید فرود آمد، و فهمید با کسی روبرو است که آشیانه‌اش بسیار بلند است و در این دامها هرگز نمی‌افتد.

۲۰ - پاسخ نهایی: خلافت بر آل ابوسفیان حرام است!

فردای آن روز، امام علیؑ برای شنیدن خبرها، از منزل بیرون آمد؛ در بین راه با مروان بن حکم برخورد کرد. مروان گفت: ای اباعبدالله! نصیحتی به تو می‌کنم؛ از من بشنو که خیر و صلاح تو در آن است!

امام علیؑ فرمود:

«وَمَا ذَلِكَ؟ قُلْ حَتَّى أَسْمَعَ؛ نصیحت تو چیست؟ بگو تا بشنوم!».

مروان گفت: پیشنهاد می‌کنم با امیرالمؤمنین! یزید بیعت کنی که برای دین و دنیای تو سودمندتر است!!!

امام علیؑ کلمه استرجاع (انا لله و انا اليه راجعون) را بر زبان جاری ساخت و فرمود:

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بَلَّيْتَ الْأُمَّةَ بِرَاعٍ مِثْلَ يَزِيدَ؛ زمانی که امت اسلامی گرفتار زمامداری مثل یزید بشود باید فاتحه اسلام را خواند!».

سپس امام علیؑ رو به مروان کرد و فرمود:

«وَيْحَاكَ! أَتَأْمُرُنِي بِبَيْعَةِ يَزِيدَ وَهُوَ رَجُلٌ فَاسِقٌ! لَقَدْ قُلْتَ شَطَطًا مِنَ الْقَوْلِ يَا عَظِيمَ الرَّزْلِ! لَا أَلْوَمُكَ عَلَى قَوْلِكَ لِأَنَّكَ اللَّعِينُ الَّذِي لَعَنَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَنْتَ فِي صُلْبِ أَبِيكَ الْحَكَمِ بْنِ أَبِي الْعَاصِ، فَإِنَّ مَنْ لَعَنَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَا يُمَكِّنُ لَهُ وَلَا مِنْهُ إِلَّا أَنْ يَدْعُوَ إِلَى بَيْعَةِ يَزِيدَ».

«وای بر تو! مرا به بیعت با یزید فرا می‌خوانی، در حالی که وی مردی فاسق است؟! تو کسی

هستی که دارای لغزش‌های بزرگی می‌باشی، به یقین سخن ناروایی گفتی. البته من تو را برای این

گفتار سرزنش نمی‌کنم؛ زیرا تو همان کسی هستی که پیامبر خدا ﷺ، تو را - هنگامی که هنوز در صلب پدرت حکم بن عاص بودی - لعنت کرد. به یقین آن کس را که پیامبر خدا لعنت کند، از او جز این انتظار نمی‌رود که مرا به بیعت با یزید فرا خواند!».

سپس فرمود:

«إِيَّاكَ عَنِّي يَا عَدُوَّ اللَّهِ! فَإِنَّا أَهْلُ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ الْحَقُّ فِينَا وَ بِالْحَقِّ تَنْطِقُ أَلْسِنَتُنَا، وَ قَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «الْخِلَافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى آلِ أَبِي سُفْيَانَ، وَ عَلَى الطُّلُقَاءِ أِبْنَاءِ الطُّلُقَاءِ...»؛ از من دور شو ای دشمن خدا! ما اهل بیت رسول خداییم و حق همیشه در میان ماست، و زبان ما جز به حق سخن نمی‌گوید. من خود از پیامبر خدا شنیدم که می‌فرمود: «خلافت بر دودمان ابوسفیان و بر آژادشدگان (به دست پیامبر پس از فتح مکه) و فرزندان آنها، حرام است.»^۱

مروان با شنیدن سخن امام حسین علیه السلام به خشم آمد و گفت: من هرگز تو را رها نخواهم کرد، مگر آن‌که با یزید بن معاویه بیعت کنی!
شما خاندان ابوتراب کینه‌ فرزندان ابوسفیان را در دل دارید، و البته جا دارد که با آنها دشمن باشید و آنان نیز با شما دشمنی ورزند.
امام فرمود:

«وَيْلَكَ يَا مَرْوَانَ! إِيَّاكَ عَنِّي فَإِنَّكَ رِجْسٌ، وَإِنَّا أَهْلُ بَيْتِ الطَّهَارَةِ الَّذِينَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ ﷺ فَقَالَ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»؛ وای بر تو ای مروان! از من دور شو که تو پلیدی و ما از اهل بیت طهارتیم که خداوند درباره‌ آنان به پیامبر ﷺ وحی کرده است و فرمود: «خداوند می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.»^۲

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۳-۲۴؛ مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۴-۱۸۵ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۶ (با تفاوت).

۲. احزاب، آیه ۳۳.

پس از این سخن امام علیه السلام، مروان سرش را (با خواری) به زیر افکند و ساکت شد. امام علیه السلام ادامه داد:

«أَبَشِرُ يَا بَنَ الزَّرْقَاءِ بِكُلِّ مَا تَكْرَهُ مِنَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ تَقْدِمُ عَلَى رَبِّكَ فَيَسْأَلُكَ جَدِّي عَنْ حَقِّي وَحَقِّ يَزِيدَ؛ ای پسر زرقاء، به خاطر همه آنچه را که از رسول خدا ناخشنودی، تو را به عذاب الهی بشارت می‌دهم؛ در آن روز که در محضر پروردگارت و جدم رسول خدا درباره حق من و حق یزید از تو سؤال خواهد کرد».

مروان با خشم و غضب از امام علیه السلام جدا شد و به نزد ولید رفت و آنچه را که از امام شنیده بود، برای وی بازگو کرد.^۱

مطابق نقل ابن شهر آشوب، وقتی این ماجرا (سهل انگاری ولید، در بیعت گرفتن از امام حسین علیه السلام) به یزید رسید، بلافاصله ولید را از فرمانروایی مدینه برکنار و مروان را به جای وی منصوب کرد!^۲

۲۱ - امام حسین علیه السلام کنار قبر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

از ابوسعید مقبری نقل شده است که: «در مسجد مدینه امام حسین علیه السلام را دیدم در حالی که خرامان خرامان می‌رفت و این اشعار «یزید بن مفرغ» را می‌خواند:

لَأَدْعُرْتُ السَّوَامَ فِي فَلَقِ الصُّبْحِ مُغَيْرًا، وَ لَا دُعَيْتُ يَزِيدًا
يَوْمَ أُعْطِيَ مِنَ الْمُهَابَةِ ضَيْمًا وَ الْمُنَايَا يَرْصُدْنِي أَنْ أَحِيدَا

«من آن نیستم که گله‌های آرام شتر را در سپیده دم آسوده بگذارم و اگر از بیم، تن به بیدادگری دهم و ترس از مرگ، مرا از راه به در برد، نامم یزید (نام شاعر) نباشد».

با خود گفتیم: به خدا سوگند! به یقین امام علیه السلام از خواندن این شعر مقصودی دارد (و می‌خواهد چنین بگوید که اگر تسلیم خواسته‌های یزید شوم من حسین فرزند پیامبر

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۴-۲۵؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۵.

۲. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۹۶.

نخواهم بود).^۱

امام حسین علیه السلام شبانگاه کنار قبر جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و عرض کرد:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ فَاطِمَةَ، أَنَا فَرْخُكَ وَابْنُ فَرْخَتِكَ، وَ سِبْطُكَ فِي الْخَلْفِ الَّذِي خَلَفْتَ عَلَى أُمَّتِكَ، فَاشْهَدْ عَلَيْهِمْ يَا نَبِيَّ اللَّهِ. أَنَّهُمْ قَدْ خَدَّوْنِي وَ ضَيَّعُونِي وَ أَنَّهُمْ لَمْ يَحْفَظُونِي، وَ هَذَا شَكْوَايَ إِلَيْكَ حَتَّى أَلْفَاكَ؛ سلام بر تو ای رسول خدا! من حسین پسر فاطمه‌ام؛ منم فرزند دلبند تو و فرزند دختر تو و من سبط تو هستم که مرا میان امت به یادگار گذاشتی.

ای پیامبر خدا! گواه باش که آنان دست از یاری من برداشتند و مقام مرا پاس نداشتند؛ این شکوه من است نزد تو، تا آنگاه که تو را ملاقات کنم».

سپس امام برخاست و به نماز ایستاد و پیوسته در رکوع و سجود بود.^۲

* * *

امام علیه السلام تصمیم نهایی خود را در برابر خواسته‌های یزید گرفت و به خاطر نجات اسلام و مسلمین در راه پرخطری که در پیش داشت آگاهانه گام نهاد، و پیمانی را که با خدا بسته بود - که هرگز با ظالمان و ستمگران همکاری نکند بلکه مبارزه با آنان را وظیفه اصلی خود بداند - فراروی خود قرار داد، و آماده حرکت از مدینه شد.

۲۲ - خدایا! من نیکی‌ها را دوست دارم

چون شب دوم شد امام علیه السلام بار دیگر کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و دو رکعت نماز گزارد

و پس از آن عرضه داشت:

«اللَّهُمَّ! إِنَّ هَذَا قَبْرُ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ وَ أَنَا ابْنُ بِنْتِ مُحَمَّدٍ وَ قَدْ حَضَرَنِي مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ عَلِمْتُ، اللَّهُمَّ! وَ إِنِّي أَحِبُّ الْمَعْرُوفَ وَ أَكْرَهُ الْمُنْكَرَ، وَ أَنَا أَسْأَلُكَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ بِحَقِّ

۱. مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۶؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۳.

۲. مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۶؛ فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۶.

هَذَا الْقَبْرِ وَمَنْ فِيهِ مَا اخْتَرْتُمْ مِنْ أَمْرِي هَذَا مَا هُوَ لَكُمْ رِضَى؛ بار الها! این قبر پیامبر تو محمد ﷺ است و من فرزند دخت محمدم. از آنچه برای من پیش آمده است آگاهی. خدایا! من معروف را دوست دارم و از منکر بیزارم. من از تو ای خداوند صاحب جلال و بزرگواری می‌خواهم به حق این قبر و کسی که در آن است راهی را که خشنودی تو در آن است برایم مقرر داری».^۲

* * *

امام علیؑ انگیزه اصلی قیام خود - یعنی امر به نیکی‌ها و مبارزه با زشتی‌ها و پلیدی‌ها - را در این عبارت کوتاه در پیشگاه خداوند و در یکی از مقدس‌ترین مکان‌ها در کنار قبر جدش پیامبر ﷺ بیان می‌دارد و آن را به سینه تاریخ برای قضاوت آیندگان می‌سپارد.

۲۳ - وداع امام حسین علیؑ با قبر جدش پیامبر ﷺ

برای مدتی کوتاه خواب چشمان امام علیؑ را فراگرفت؛ پس از بیداری برخاست با قبر جدش وداع کرد و عرضه داشت:

«بَابِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ خَرَجْتُ مِنْ جَوَارِكِ كُرْهًا، وَ فُرِّقَ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ حَيْثُ أَنِي لَمْ أَبَايَعْ لِيَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، شَارِبِ الْخُمُورِ، وَ زَاكِبِ الْفُجُورِ، وَ هَا أَنَا خَارِجٌ مِنْ جَوَارِكِ عَلَى الْكُرَاهَةِ، فَعَلَيْكَ مِنِّي السَّلَامُ؛ پدر و مادرم فدای تو ای رسول خدا! من به ناچار از جوار قبر تو خارج می‌شوم. میان من و تو جدایی افتاد؛ زیرا من دست بیعت به یزید بن معاویه، آن مرد شراب‌خوار و فاجر، ندادم. اکنون با ناراحتی تمام از نزد تو بیرون می‌روم. خدا حافظ (ای پیامبر خدا)».

هنگامی که مردم از قصد امام حسین علیؑ برای حرکت به کوفه با خبر شدند، گروهی از آنان امام علیؑ را از این سفر برحذر داشتند.^۳

۱. در مقتل الحسین خوارزمی تعبیر به «الْأَخْتَرْتُ» شده است.

۲. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۷؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۶ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۸.

۳. منتخب طریحی، ص ۴۱۰؛ ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۴ و ینابع المودّة، ص ۴۰۱ (به اختصار).

امام علیه السلام بعد از خودداری و استنکاف از بیعت با یزید و در واقع اعلان جنگ به حکومت بنی امیه، همان تفاله‌های دوران جاهلیت عرب، ناگزیر از سفر به سوی کوفه بود، زیرا نفوذ بنی امیه در مدینه که در دوران حکومت عثمان به اوج خود رسیده بود، هنوز در میان افراد سرشناس و منتفذ مدینه زیاد بود، و مکه نیز به عنوان حرم امن خدا باید از هرگونه درگیری برکنار باشد.

در حالی که کوفه مرکز شیعیان و علاقه‌مندان اهل بیت علیهم السلام بود و اگر اختلاف و پراکندگی و ترس و بزدلی را از خود دور می‌کردند ساقط کردن حکومت یزید و یزیدیان منفور برای آنان کار مشکلی نبود.

به هر حال امام علیه السلام بعد از مخالفت علنی با بیعت و به طور کل با حکومت یزید و آل ابی سفیان ناچار از این سفر بود.

۲۴. اگر در دنیا هیچ پناهگاهی نداشته باشم، با یزید بیعت نخواهم کرد!

امام علیه السلام هنگام صبح به خانه بازگشت. برادرش محمد حنفیه به نزد وی آمد و عرض کرد: «برادرم! تو محبوبترین و عزیزترین مردم نزد من هستی. به خدا سوگند! من از خیرخواهی در حق کسی دریغ نمی‌کنم، تو از همه به خیرخواهی من سزاوارتری. زیرا من و تو از یک ریشه‌ایم و تو جان و روح و چشم و بزرگ اهل بیت من هستی، و پیروی تو بر من واجب است. چرا که خداوند تو را بر من شرافت بخشید. و تو را از بزرگان اهل بهشت قرار داده است.»

محمد حنفیه در ادامه افزود:

«به مکه برو، اگر آنجا برای تو امن بود پس در آنجا بمان؛ و اگر چنین نبود به سوی یمن رهسپار شو. که آنان یاران جدّ و پدر تواند. آنان مهربانترین و با محبت‌ترین و مهمان‌نوازترین مردم اند. اگر آنجا برای تو امن بود که می‌مانی و گرنه به شن زارها و شکاف کوهها رفته! و از شهری به شهر دیگر کوچ کن! تا ببینی کار این مردم به کجا

منتهی می شود و خداوند بین ما و این گروه فاسق داوری خواهد کرد».

امام علیه السلام فرمود:

«يَا أَخِي وَاللَّهِ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا مُلْجَأٌ وَلَا مَأْوَى، لَمَا بَايَعْتُ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ؛ أَي

برادر! به خدا سوگند! اگر در هیچ نقطه‌ای از دنیا، هیچ پناهگاه و جای امنی نداشته باشم هرگز با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد».

محمد حنفیه از سخن گفتن باز ایستاد و گریست. امام علیه السلام نیز مدتی با وی گریست،

سپس فرمود:

«يَا أَخِي جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا، لَقَدْ نَصَحْتَ وَأَشْرْتَ بِالصَّوَابِ وَأَنَا عَازِمٌ عَلَى الْخُرُوجِ إِلَى

مَكَّةَ، وَقَدْ تَهَيَّأْتُ لِذَلِكَ أَنَا وَإِخْوَتِي وَبَنُو أَخِي وَشِيعَتِي، وَأَمْرُهُمْ أَمْرِي وَرَأْيُهُمْ رَأْيِي،

وَأَمَّا أَنْتَ يَا أَخِي فَلَا عَلَيْكَ أَنْ تَقِيمَ بِالْمَدِينَةِ، فَتَكُونَ لِي عَيْنًا عَلَيْهِمْ وَلَا تُخْفِ عَنِّي شَيْئًا

مِنْ أُمُورِهِمْ؛ برادرم! خداوند به تو پاداش نیکو دهد. خیرخواهی کردی و به راه درست اشاره

کرده‌ای. من اکنون عازم مکه هستم و خود و برادرانم و برادرزادگان و پیروانم را برای این سفر

آماده کرده‌ام. برنامه و رأیشان همان برنامه و رأی من است. اما تو ای برادرم! ماندن تو در مدینه

ایرادی ندارد تا در میان آنان چشم (خبررسان) من باشی و از تمام امورشان مرا با خبر ساز!»^۱

* * *

تعبیرات امام علیه السلام به خوبی نشان می دهد که بنی امیه عرصه را بر آن حضرت تنگ

کرده بودند، ولی او تصمیم نهایی خود را گرفته بود که هرگز تن به ذلت و ننگ، ذلت و

ننگی که مایه سرافکندگی مسلمین و تزلزل مبانی اسلام است ندهد. آری، هرگز با یزید

بیعت نکند و حکومت او را به رسمیت نشناسد.

این عهدی بود که با خدا و جدش پیامبر صلی الله علیه و آله بسته بود و بر این عهد وفادار ماند و

شربت شهادت را با افتخار نوشید.

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۳۰-۳۲؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۸ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۲۵ - وصیت‌نامه تاریخی امام حسین علیه السلام

سپس امام علیه السلام دوات و کاغذی خواست و این وصیت نامه را برای برادرش محمد حنفیه نوشت:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ إِلَى أَخِيهِ مُحَمَّدٍ الْمَعْرُوفِ بِابْنِ الْحَنْفِيَّةِ: أَنَّ الْحُسَيْنَ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، جَاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِ الْحَقِّ، وَأَنَّ الْجَنَّةَ وَالنَّارَ حَقٌّ، وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا، وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ، وَأَنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا، وَلَا بَطْرًا، وَلَا مُفْسِدًا، وَلَا ظَالِمًا، وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي، أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ، وَأَسِيرُ بِسَبْرَةٍ جَدِّي وَ أَبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام، فَمَنْ قَبِلَنِي بِقَبُولِ الْحَقِّ فَاللَّهُ أَوْلَى بِالْحَقِّ، وَمَنْ رَدَّ عَلَيَّ هَذَا أَصْبِرُ حَتَّى يَقْضَى اللَّهُ بَيْنِي وَ بَيْنَ الْقَوْمِ بِالْحَقِّ وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ، وَ هَذِهِ وَصِيَّتِي يَا أَخِي إِلَيْكَ وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ».

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ: این وصیتی است از حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام به برادرش محمد، معروف به ابن حنفیه: حسین شهادت می‌دهد که معبودی جز خدای یگانه‌ای که شریکی ندارد نیست، و محمد بنده و فرستاده اوست که از جانب حق به حق مبعوث شده است و این که بهشت و دوزخ حق است و روز رستاخیز - بدون شک - خواهد آمد، و خداوند خفتگان در قبرها را برمی‌انگیزد. و من از سر مستی و طغیان و فسادانگیزی و ستمکاری قیام نکردم، تنها برای اصلاح در امت جدّم به پا خواستم. می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و به روش جدّم و پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام رفتار نمایم. هر کس سخن حقّ مرا پذیرفت، پس خداوند به پذیرش (و پاداش) آن سزاوارتر است، و هر کس دعوت مرا نپذیرفت، صبر می‌کنم تا خداوند میان من و این مردم به حق داوری کند که او بهترین داوران است.

این وصیت من است به تو ای برادر! توفیق من جز از ناحیه خداوند نیست. بر او توکل می‌کنم و

بازگشتم به سوی اوست».

نامه را به پایان برد و آن را مهر کرد و به برادرش محمد سپرد و با وی خداحافظی کرد.^۱

* * *

این وصیت نامه تاریخی به خوبی اهداف امام علیه السلام را از قیام آینده اش نشان می دهد، و می گوید: قیام آن حضرت، نه برای کشورگشایی بود، نه از سر هوس حکومت و سلطه بر مردم، یا به چنگ آوردن مال و مقام دنیا؛ بلکه هدف، اصلاح امت اسلام و برطرف ساختن کژیهای بود که بر اثر حکومت ناهلان به وجود آمده بود، و نیز احیای امر به معروف و نهی از منکر و سنت و سیره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علی علیه السلام بود. به یقین گام نهادن در چنین وادی خطرناکی که ستمگران بنی امیه به وجود آورده بودند، جز این هدف الهی، هدفی نمی توانست داشته باشد، هر چند عافیت طلبان و مصلحت اندیشان نزدیک بین، آن را نمی پسندیدند.

۲۶ - من هرگز تن به ذلت نخواهم داد!

محمد بن عمر از پدرش عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام (یکی از برادران امام حسین علیه السلام) چنین نقل می کند: «هنگامی که برادرم امام حسین علیه السلام از بیعت با یزید امتناع کرد، در وقت مناسبی به نزدش رفتم و عرض کردم: ای ابا عبدالله! فدایت شوم. برادرت امام حسن علیه السلام از پدرش (امیرمؤمنان علیه السلام) برایم نقل فرمود: - در این هنگام گریه مهلتم نداد و صدای گریه ام بلند شد - امام علیه السلام مرا به سینه چسباند و فرمود: «حَدَّثَكَ أَنِّي مَقْتُولٌ؛ به تو خبر داد که من کشته می شوم؟!».

عرض کردم: خدا نکند ای فرزند رسول خدا!

فرمود: «سَأَلْتُكَ بِحَقِّ أَبِيكَ بِقَتْلِي خَبْرَكَ؟؛ تو را به حق پدرت سوگند! آیا تو را به کشته

شدنم با خبر ساخت؟» عرض کردم: آری، پس چرا اقدام نکرده و بیعت نمودی؟

۱. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۸-۱۸۹؛ فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۳۳-۳۴ (با مختصر تفاوت)

فرمود:

«حَدَّثَنِي أَبِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَخْبَرَهُ بِقَتْلِهِ وَ قَتْلِي، وَ أَنَّ تَرْبِيَّتِي تَكُونُ بِقُرْبِ تَرْبِيَّتِهِ، فَتَظُنُّ أَنَّكَ عَلِمْتَ مَا لَمْ أَعْلَمْهُ، وَ أَنَّهُ لَا أُعْطِي الدِّيَّةَ مِنْ نَفْسِي أَبَدًا وَ لَتَلْقَيْنَ فَاطِمَةَ أَبَاهَا شَاكِيَةً مَا لَقِيَتْ ذُرِّيَّتَهَا مِنْ أُمَّتِهِ، وَ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ أَحَدٌ إِذَا هَا فِي ذُرِّيَّتِهَا؛ پدرم نقل کرد که پیامبر خدا ﷺ وی را از شهادتش و شهادت من با خبر ساخت، و این که تربیت من نزدیک تربیت او خواهد بود. تو گمان کردی به چیزی آگاهی داری که من ندارم؟!»

(و همچنین خبر داد که) من هرگز تن به ذلت و خواری نخواهم داد، و این که فاطمه ع به دیدار پدرش خواهد شتافت در حالی که از ظلم امتش بر فرزنداناش شکایت خواهد کرد و هرکس که او را نسبت به فرزنداناش بیازارد هرگز وارد بهشت نخواهد شد.^۱

۲۷ - مادر! می دانم که شهید می شوم!

هنگامی که امام حسین ع می خواست از مدینه بیرون رود، ام سلمه (همسر باوفای رسول خدا ص) نزد وی آمد و عرض کرد: پسر! با رفتنت به سوی عراق مرا اندوهگین مساز، چرا که از جدت رسول خدا ص شنیدم که فرمود: «فرزندم حسین ع در سرزمین عراق در دشت کربلا کشته خواهد شد».

امام فرمود:

«يَا أُمَّهُ وَ أَنَا وَاللَّهِ أَعْلَمُ ذَلِكَ، وَ أَنِّي مَقْتُولٌ لَأَحَالَهٖ، وَ لَيْسَ لِي مِنْ هَذَا بُدٌّ، وَ إِنِّي وَاللَّهِ لَأَعْرِفُ الْيَوْمَ الَّذِي أُقْتَلُ فِيهِ، وَ أَعْرِفُ مَنْ يَقْتُلُنِي، وَ أَعْرِفُ الْبُئْعَةَ الَّتِي أُدْفَنُ فِيهَا، وَ إِنِّي أَعْرِفُ مَنْ يَقْتُلُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَ قَرَابَتِي وَ شِيعَتِي، وَ إِنْ أَرَدْتُ يَا أُمَّهُ أُرِيكَ حُفْرَتِي وَ مَضْجَعِي؛ ای مادر! به خدا سوگند! من نیز این را می دانم، و یقیناً من کشته خواهم شد و راه گریزی برایم نیست.

به خدا سوگند! من روزی را که در آن کشته می‌شوم و کسی را که مرا می‌کشد و مکانی را که در آن دفن می‌شوم، می‌دانم! و آنان که از اهل بیت و نزدیکان و شیعیانم کشته می‌شوند. همه را می‌شناسم!

ای مادر: اگر بخواهی قبر و مرقد را به تو نشان دهم؟!.

سپس به سوی کربلا اشاره کرد، زمین هموار شد تا آنجا که مرقد و مدفن و جایگاه سپاهیان خود و نیز محلّ توقّف و شهادت خود را به وی نشان داد. در این هنگام امّ سلمه سخت گریست و کار او را به خدا واگذار کرد.

امام علیه السلام فرمود: «يَا أُمَّهُ قَدْ شَاءَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَرَانِي مَقْتُولًا مَذْبُوحًا ظُلْمًا وَ عُدْوَانًا، وَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرِي حَرَمِي وَ رَهْطِي وَ نِسَائِي مُشَرَّدِينَ، وَ أَطْفَالِي مَذْبُوحِينَ مَظْلُومِينَ مَأْسُورِينَ مُعَيَّدِينَ، وَ هُمْ يَسْتَعِينُونَ فَلَا يَجِدُونَ نَاصِرًا وَ لَا مُعِينًا؛ ای مادر! خداوند چنین خواست که مرا در طریق (مبارزه با) ظلم و عداوت ستمگران کشته (و شهید) ببیند و نیز خواست که خاندان و خویشان و زنان مرا پراکنده و رانده از دیار خویش و کودکانم را مذبح، ستمدیده و گرفتار زنجیر اسارت، ببیند در حالی که آنان فریادرسی را می‌طلبند، ولی یار و یآوری نمی‌یابند».

در روایت دیگری آمده است امّ سلمه عرض کرد: «نزد من تربتی است که جدّت (رسول خدا صلی الله علیه و آله) آن را در شیشه‌ای به من سپرده است».

امام علیه السلام فرمود:

«وَاللَّهِ إِنِّي مَقْتُولٌ كَذَلِكَ، وَ إِن لَّمْ أَخْرُجْ إِلَى الْعِرَاقِ يَقْتُلُونِي أَيْضًا؛ به خدا سوگند! من به

یقین می‌دانم شهید خواهم شد و اگر به سوی عراق هم نروم نیز مرا خواهند کشت».

سپس تربت دیگری را گرفت و آن را در شیشه‌ای قرار داد و به امّ سلمه سپرد و فرمود: «اجْعَلِيهَا مَعَ قَارُورَةِ جَدِّي فَإِذَا فَاضَتْ دَمًا فَأَعْلَمِي أَنِّي قَدْ قُتِلْتُ؛ آن را نزد شیشه جدم بگذار، پس هر گاه خون در آن دو شیشه جوشید، بدان که من کشته شده‌ام!».

امّ سلمه می‌گوید: چون روز عاشورا رسید، عصر آن روز بدان دو شیشه نگاه کردم

ناگهان دیدم خون در آن می جوشد پس فریادی کشیدم.^۱

۲۸ - پایان این راه شهادت است!

حمزه بن حمران یکی از یاران امام صادق علیه السلام می گوید: درباره رفتن امام حسین علیه السلام و ماندن محمد بن حنفیه (در مدینه) گفتگو می کردیم؛ امام صادق علیه السلام فرمود: «ای حمزه، من خبری به تو می دهم ولی پس از این درباره آن چیزی پرس. هنگامی که امام حسین علیه السلام از (برادرش محمد بن حنفیه) جدا شد و آهنگ حرکت کرد، کاغذی خواست و در آن نوشت:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ إِلَى بَنِي هَاشِمٍ، أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ مَنْ لِحَقِّي بِي مِنْكُمْ اسْتَشْهَدَ، وَ مَنْ تَخَلَّفَ لَمْ يَبْلُغْ مَبْلَغَ الْفَتْحِ وَالسَّلَامِ؛ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، از حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام به همه بنی هاشم: اما بعد، هر کس از شما به من پیوندد، شهید خواهد شد، و هر کس چنین نکند، به پیروزی نخواهد رسید. والسلام».^۲

* * *

این خبر کوتاه و پرمعنی نشان می دهد که امام علیه السلام از همان آغاز، پایان راه را می دید، و علی رغم پندارهای نا درست کسانی که از وسعت بینش و آگاهی امامان علیهم السلام اطلاعی نداشتند، به ما می گوید امام علیه السلام با علم به این که فرشته شهادت در انتظار او است از مدینه حرکت کرد.

آری؛ او به خوبی می دانست که برای ترک بیعت با یزید به خاطر حفظ و پاسداری از اسلام چه بهای گرانی را باید بپردازد و این، عظمت مقام آن حضرت را شفاف تر نشان می دهد.

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۱-۳۳۲ و ج ۴۵، ص ۸۹، ح ۲۷ و الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۲۵۳.
 ۲. ملهوف (لهوف)، ص ۱۲۸-۱۲۹؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۰ و ج ۴۵، ص ۸۴-۸۵ و کامل الزیارات، ص ۷۶ (با مختصر تفاوت).

در ضمن اشاره فرمود که: بازماندگان و به تعبیر دیگر عقب افتادگان از قافله شهادت نیز به جایی نخواهند رسید و در زیر سلطه دژخیمان یزیدی روزگار بدی خواهند داشت.

۲۹ - امام حسین علیه السلام از مدینه خارج می‌شود

امام حسین علیه السلام در شب یکشنبه، دوازده روز مانده به پایان ماه رجب سال ۶۰ هجری، به اتفاق فرزندان، برادران، برادرزادگان و همه خاندان خود - جز محمد بن حنفیه - از مدینه خارج شد در حالی که این آیه را تلاوت می‌کرد: «فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»؛ موسی از شهر خارج شد در حالی که نگران بود و هر لحظه در انتظار حادثه‌ای، عرض کرد: پروردگارا! مرا از این گروه ستمگر رهایی بخش.^۱

امام علیه السلام شاهراه (مدینه - مکه) را در پیش گرفت. پسر عمویش مسلم بن عقیل عرض کرد: «ای فرزند دختر رسول خدا! به عقیده من اگر همانند عبدالله بن زبیر از راه فرعی می‌رفتیم بهتر بود، زیرا نگرانیم دشمنان ما را تعقیب کنند!».

امام علیه السلام به وی فرمود: «لَا وَاللَّهِ يَا بْنَ عَمِّي! لَا فَارَقْتُ هَذَا الطَّرِيقَ أَبَدًا أَوْ أَنْظُرَ إِلَىٰ آيَاتِ مَكَّةَ أَوْ يَقْضَىٰ اللَّهُ فِي ذَلِكَ مَا يُحِبُّ وَيَرْضَىٰ؛ نه به خدا سوگند ای پسر عمو! من هرگز از این راه جدا نمی‌شوم تا خانه‌های مکه را ببینم یا خداوند آنچه را که دوست دارد و می‌پسندد پیش آورد.»^۲

* * *

امام علیه السلام در همان گام‌های نخستین نشان می‌دهد که شجاعانه قدم بر می‌دارد، و چنان نیست که از یک گروه گشتی دشمن که بخواهد در اثنای راه بر او یورش برد، وحشتی به خود راه دهد، بلکه آماده است ضربات خود را یکی پس از دیگری بر آنها وارد سازد.

۱. قصص، آیه ۲۱.

۲. فتوح ابن اعمش، ج ۵، ص ۳۴-۳۵ و مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۹ (با اندکی تفاوت).

برای امام حسین علیه السلام زینبده نیست که از ترس چنین حملاتی راه اصلی را رها کرده از بیراهه برود.

در ضمن این حقیقت آشکار می‌شود که دشمن غدار و سفاک، همچون سایه، پسر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را دنبال می‌کرد، زیرا در برابر مطامع آنها تسلیم نشده بود.

۳۰- ورود امام حسین علیه السلام به مکه

امام حسین علیه السلام در شب جمعه سوم شعبان (سال ۶۰ هجری) در حالی که این آیه را تلاوت می‌کرد وارد سرزمین مکه شد: «**وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ**؛ و هنگامی (موسی) به جانب مدین روانه شد گفت: امیدوارم پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند (و به مقصود برساند)».^۱ و با ورود به مکه خاندانش بسیار خوشحال شدند، ولی حضور امام علیه السلام در مکه برای عبدالله بن زبیر که در اندیشه بیعت مردم مکه با خود بود، سخت و نگران کننده بود، زیرا می‌دانست با وجود امام حسین علیه السلام در مکه کسی با وی بیعت نخواهد کرد.^۲

* * *

به یقین مکه مقصد نهایی امام حسین علیه السلام نبود زیرا می‌دانست درگیری میان او و یزیدیان حتمی است و او نمی‌خواست حرم امن خدا مورد هتک یزیدیان قرار گیرد، و قداست آن با هجوم این گروه خدانشناس که حرمتی برای ارزشهای والای اسلام قائل نبودند زیر سؤال برود.

همان گونه که در مورد عبدالله بن زبیر چنین اتفاق افتاد، او مدتی بعد مکیان را با خود همراه کرد و به هنگام هجوم لشکر یزید به خانه خدا پناه برد ولی آنها احترام کعبه را نگاه نداشتند و با سنگ‌هایی که از منجنیق پرتاب شد آن را درهم کوبیدند.

۱. قصص، آیه ۲۲.

۲. ارشاد مفید، ص ۳۷۷؛ فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۳۷ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۲ (با مقداری تفاوت).

۳۱ - تلاش ابن عباس و عبدالله بن عمر برای منصرف ساختن امام علیه السلام

امام حسین علیه السلام باقیمانده ماه شعبان و ماه رمضان و شوال و ذی القعدة را در مکه ماند. در آن ایام «عبدالله بن عباس» و «عبدالله بن عمر» نیز در مکه بودند. آن دو که قصد مراجعت به مدینه را داشتند با هم نزد امام علیه السلام آمدند. عبدالله بن عمر عرض کرد: ای اباعبدالله! خدا تو را رحمت کند. از خدایی که بازگشت تو به سوی اوست، پروا کن! تو از دشمنی و ستم مردم این دیار نسبت به خاندان خویش آگاهی، این مردم، یزید بن معاویه را به زمامداری پذیرفته‌اند، من می‌ترسم که مردم به جهت زر و سیم به او (یزید) گرایش پیدا کنند و تو را به قتل برسانند و به خاطر تو افراد زیادی کشته شوند. من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «حسین کشته خواهد شد و اگر او را به قتل رسانند و تنهایش گذارده، یاری اش نکنند، خداوند تا روز رستاخیز آنان را خوار می‌کند!» و من مصلحت می‌بینم تو نیز همانند سایر مردم با یزید سازش کنی! و همچنان که پیش از این در برابر معاویه شکیبایی ورزیده‌ای اکنون نیز صبر پیشه‌ساز، تا خداوند بین تو و این گروه ستمگر داوری کند!

امام حسین علیه السلام در پاسخ او فرمود: «أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ! أَنَا أَبَا يَعُوبَ يَزِيدُ وَ أَدْخُلُ فِي صَلَاحِهِ، وَ قَدْ قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فِيهِ وَ فِي أَبِيهِ مَا قَالَ؟!؛ ای اباعبدالرحمن! آیا من با یزید بیعت کنم و با وی از در سازش درآیم با آن که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره وی و پدرش آن سخنان را فرمود؟!» (عبدالله بن عمر هیچ پاسخی در برابر این سخن نداشت).

ابن عباس که تا آن لحظه ساکت نشسته بود، عرض کرد: ای اباعبدالله! راست گفتی. پیامبر صلی الله علیه و آله در حیات خود فرمود: «مرا با یزید چه کار؟! خداوند کار یزید را مبارک نگرداند! او فرزندانم و دخترزاده‌ام حسین علیه السلام را خواهد کشت. سوگند به آن کس که جانم در دست اوست فرزندانم در میان گروهی که از کشته شدنش جلوگیری نکرده‌اند، کشته نخواهد شد مگر آن که خداوند میان قلب و زبانشان جدایی افکند (و آنان را به نفاق گرفتار کند).

سپس ابن عباس گریست و امام حسین علیه السلام نیز همراه او گریه کرد و فرمود: «يَا بَنَ عَبَّاسٍ! تَعَلَّمْ أَنِّي ابْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛ ای ابن عباس! آیا می‌دانی که من فرزند دختر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستم!».

ابن عباس پاسخ داد: «آری! می‌دانیم و مطمئنیم که کسی جز تو در این دنیا فرزند دختر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیست و یاری تو بر این امت همانند فریضه نماز و زکات - که هیچ یک از این دو بدون دیگری پذیرفته نیست - واجب است».

امام حسین علیه السلام فرمود: «يَا بَنَ عَبَّاسٍ! فَمَا تَقُولُ فِي قَوْمٍ أَخْرَجُوا ابْنَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ دَارِهِ وَ قَرَارِهِ وَ مَوْلِدِهِ، وَ حَرَمِ رَسُولِهِ وَ مَجَاوِرَةِ قَبْرِهِ وَ مَوْلِدِهِ وَ مَسْجِدِهِ، وَ مَوْضِعِ مَهَاجِرِهِ، فَتَرَكَوهُ خَائِفًا مَرْغُوبًا لَا يَسْتَقِرُّ فِي قَرَارٍ، وَ لَا يَأْوِي فِي مَوْطِنٍ، يُرِيدُونَ فِي ذَلِكَ قَتْلَهُ وَ سَفْكَ دَمِهِ، وَ هُوَ لَمْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ شَيْئًا، وَ لَا اتَّخَذَ مِنْ دُونِهِ وَلِيًّا، وَ لَمْ يَتَّعِزَّ عَمَّا كَانَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ؛ ای ابن عباس! چه می‌گویی درباره گروهی که دخترزاده پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را از خانه و کاشانه و زادگاهش و از حرم رسول خدا و از مجاورت قبرش و مسجد و محل هجرتش بیرون کرده‌اند؟ و او را نگران و هراسان تنها گذاشته‌اند که نه در جایی آسایش دارد و نه در دیاری پناه. می‌خواهند خونس را بریزند با آن که هرگز چیزی را برای خداوند شریک قرار نداده و جز او را ولی خود برنگزیده و از ست رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چیزی را تغییر نداده است».

ابن عباس عرض کرد: «من درباره آنها جز این نمی‌گویم که: «أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَ لَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى»؛ آنان به خدا و رسولش کافر شده‌اند و نماز را جز به حالت کسالت (و از روی نفاق) به جا نمی‌آورند».^۱ «يُرَاءُونَ النَّاسَ وَ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا * مُدْبَذِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَوْلَاءٍ وَ لَا إِلَى هَوْلَاءٍ وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهَ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا»؛ در برابر مردم ریا می‌کنند و خدا را جز اندکی یاد نمی‌کنند آنها افراد بی هدفی هستند که نه به سوی اینها و نه سوی آنها می‌روند و هر کس را که خداوند گمراه کند راهی برای او نخواهی یافت!».^۲

۱. توبه، آیه ۵۴.

۲. نساء، آیات ۱۴۲ - ۱۴۳.

سپس ابن عباس افزود: «بر امثال این گروه عذاب هولناکی فرود خواهد آمد، ولی ای فرزند دختر رسول خدا ﷺ تو بزرگ همه افتخار کنندگان به رسول خدا ﷺ و فرزند سرور زنان عالم حضرت بتول علیها السلام هستی. ای فرزند دختر رسول خدا ﷺ گمان مکن که خداوند از آنچه را که ستمگران انجام می دهند غافل است. من گواهی می دهم که هر کس از همراهی با تو دوری کند و در اندیشه جنگ با تو و پیامبر خدا محمد ﷺ باشد، بهره ای (از ایمان) ندارد!».

امام فرمود: «اللَّهُمَّ اَشْهَدُ؛ خدایا گواه باش!».

ابن عباس ادامه داد: «فدایت شوم ای فرزند دختر رسول خدا ﷺ! گویا می خواهی من به تو پیوندم و تو را یاری کنم! به خدایی که معبودی جز او نیست سوگند! اگر من با این شمشیرم در پیش روی تو آنقدر بجنگم که شمشیر از کفم رها شود، باز یک صدم از حق تو را ادا نکردم! اکنون من در خدمت هستم فرمان ده!».

عبدالله بن عمر که تا آن لحظه شاهد گفتگوهای امام و ابن عباس بود و مراتب اخلاص و ارادت ابن عباس را شنید به سخن آمد و رو به ابن عباس کرد و گفت: «ای ابن عباس! بس است، از این گونه سخنان بگذریم!» آنگاه عبدالله بن عمر رو به امام کرد و عرض کرد:

«ای اباعبدالله! از تصمیمی که گرفته‌ای، دست بردار و از همین جا به مدینه بازگرد و با این گروه از در سازش درآی و از زادگاه و حرم جدت رسول خدا دور مشو! و به دست این گروهی که بهره‌ای از ایمان ندارند بهانه مده! و اگر بنای بیعت نداری، تا وقتی که مخالفت علنی نکردی، با تو کاری ندارند. امید است یزید بن معاویه - که خدا لعنتش کند - مدت زیادی عمر نکند و خداوند تو را از شرّ وی کفایت کند».

امام حسین علیهما السلام فرمود: «أَفْ هَذَا الْكَلَامِ أَبَدًا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ! أَسْأَلُكَ بِاللَّهِ يَا عَبْدَ اللَّهِ أَنَا عِنْدَكَ عَلَى خَطَاٍ مِنْ أَمْرِي هَذَا؟ فَإِنْ كُنْتُ عِنْدَكَ عَلَى خَطَاٍ فَرُدَّنِي فَإِنِّي أَحْضَعُ وَ أَسْمَعُ وَ أَطِيعُ؛ برای همیشه تا آنگاه که آسمان و زمین پابرجاست، نفرین

بر این سخن باد! ای عبدالله (ابن عمر)! تو را به خدا سوگند می‌دهم! آیا به نظر تو من در تصمیم خود اشتباه می‌کنم؟ اگر من در اشتباهم، بگو که من می‌شنوم و می‌پذیرم».

عبدالله بن عمر گفت: «نه به خدا سوگند! خداوند هرگز فرزند دختر رسول خدا را در اشتباه نمی‌گذارد، و هرگز یزید بن معاویه - که خدا لعنتش کند - با تویی که پاک و برگزیدهٔ خاندان پیامبری، در امر خلافت هم پایه نیست، ولی می‌ترسم که این چهرهٔ زیبای تو را آماج شمشیرهای خود قرار داده و از این امت برخورداردی را که انتظارش را نداری ببینی. پس با ما به مدینه برگرد و اگر دوست نداشتی که بیعت کنی، هرگز بیعت مکن ولی در خانه‌ات بنشین (و پرچم مخالفت بلند نکن!)».

امام علیه السلام فرمود: «هِيَهَاتَ يَا بَنَ عُمَرَ! إِنَّ الْقَوْمَ لَا يَتْرَكُونِي وَإِنْ أَصَابُونِي، وَإِنْ لَمْ يُصِيبُونِي فَلَا يَزَالُونَ حَتَّىٰ أَبَايَعَ وَ أَنَا كَارِهِ، أَوْ يَقْتُلُونِي، أَمَا تَعْلَمُ يَا عَبْدَ اللَّهِ! أَنَّ مِنْ هَوَانِ هَذِهِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ تَعَالَى أَنَّهُ أَتَى بِرَأْسِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا عليه السلام إِلَى بَغِيَّةٍ مِنْ بَغَايَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ الرَّأْسُ يَنْطِقُ بِالْحُجَّةِ عَلَيْهِمْ؟! أَمَا تَعْلَمُ أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ! أَنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانُوا يَقْتُلُونَ مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ سَبْعِينَ نَبِيًّا ثُمَّ يَجْلِسُونَ فِي أَسْوَاقِهِمْ يَبِيعُونَ وَ يَشْتَرُونَ كُلَّهُمْ كَانْتِهِمْ لَمْ يَصْنَعُوا شَيْئًا، فَلَمْ يُعْجَلِ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، ثُمَّ أَخَذَهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ أَخْذَ عَزِيزٍ مُقْتَدِرٍ؛ إِنَّتِي اللَّهُ أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ، وَ لَا تَدَعَنَّ نَصْرَتِي وَ اذْكُرْنِي فِي صَلَاتِكَ... يَا ابْنَ عُمَرَ! فَإِنْ كَانَ الْخُرُوجُ مَعِيَ مِمَّا يَصْعَبُ عَلَيْكَ وَ يَثْقُلُ فَأَنْتَ فِي أَوْسَعِ الْعُدْرِ، وَ لَكِنْ ... اجْلِسْ عَنِ الْقَوْمِ، وَ لَا تَعْجَلْ بِالْبَيْعَةِ لَهُمْ حَتَّىٰ تَعْلَمَ إِلَىٰ مَا تَوَوَّلُ الْأُمُورَ».

«هی‌هات! ای فرزند عمر! این گروه مرا رها نخواهند کرد هر چند مرا بر حق دانند، و اگر هم مرا بر حق ندانند باز رهایم نخواهند کرد تا به اکراه هم شده بیعت نمایم یا مرا به قتل رسانند. ای عبدالله بن عمر! آیا نمی‌دانی از نشانه‌های پستی دنیا نزد خدا این است که سر «یحیی بن زکریا» را برای زن بدکاره‌ای از زنان بنی اسرائیل بردند با این‌که سر بریده علیه آنان به روشنی سخن می‌گفت؟! ای اباعبدالرحمن آیا نمی‌دانی که قوم بنی اسرائیل از طلوع فجر تا طلوع آفتاب هفتاد پیامبر را می‌کشتند آنگاه (با خیالی آسوده) در بازارها نشسته و به خرید و فروش می‌پرداختند آن چنان که

گویی هیچ کار خلافی مرتکب نشده‌اند؟! خداوند نیز در کيفرشان شتاب نفرمود تا آن که پس از فرصتی، آنان را با صلابت و قدرت به کيفر رساند (و در هم کوبید).

ای ابا عبدالرحمن! از خدا بترس! و دست از یاری من بر مدار و در نماز خود مرا یاد کن....

ای فرزند عمر! اگر برای تو همراهی با من دشوار و سنگین است، پس معذور و مرخصی! ولی...

از این گروه کناره بگیر و در بیعت شتاب مکن تا ببینی کار به کجا می‌انجامد!».

سپس امام علیه السلام رو به عبدالله بن عباس کرد و فرمود: «يَا بْنَ عَبَّاسٍ! إِنَّكَ ابْنُ عَمِّ وَالِدِي، وَ لَمْ تَزَلْ تَأْمُرُ بِالْخَيْرِ مُنْذُ عَرَفْتَنِي، وَ كُنْتَ مَعَ وَالِدِي تُشِيرُ عَلَيْهِ بِمَا فِيهِ الرَّشَادُ، وَقَدْ كَانَ يَسْتَنْصِحُكَ وَ يَسْتَشِيرُكَ فَتُشِيرُ عَلَيْهِ بِالصَّوَابِ، فَاْمُضِ إِلَى الْمَدِينَةِ فِي حِفْظِ اللَّهِ وَ كَلَالَتِهِ، وَ لَا يَخْفَى عَلَيَّ شَيْءٌ مِنْ أَحْبَابِكَ، فَإِنِّي مُسْتَوْطِنٌ هَذَا الْحَرَمِ، وَ مُقِيمٌ فِيهِ أَبَدًا مَا رَأَيْتُ أَهْلَهُ يُحِبُّونِي، وَ يَنْصُرُونِي فَإِذَا هُمْ خَذَلُونِي اسْتَبَدَلْتُ بِهِمْ غَيْرَهُمْ، وَ اسْتَعَصَمْتُ بِالْكَلِمَةِ الَّتِي قَالَهَا إِبْرَاهِيمُ الْخَلِيلُ عليه السلام يَوْمَ أُلْقِيَ فِي النَّارِ : (حَسْبِيَ اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ) فَكَانَتْ النَّارُ عَلَيْهِ بَرْدًا وَ سَلَامًا».

«ای ابن عباس! تو پسر عموی پدر منی، و از آن زمان که تو را شناختم همواره، به خیر و نیکی

فرمان می‌دادی؛ تو با پدرم (امیرمؤمنان علیه السلام) همراه بوده‌ای و از بیان گفتار درست، نزد او نیز - به

هنگام مشورت - دریغ نمی‌ورزیدی. آن حضرت با تو مشورت می‌کرد و تو نیز سخن صحیح و

درست را بیان می‌کردی. پس در پناه و حمایت خداوند به مدینه برو؛ و خبرها و گزارش‌ها را از من

پنهان مکن. من در این حرم امن الهی می‌مانم و تا آنگاه که مردمش مرا دوست داشته و یاریم کنند،

خواهم ماند و هر گاه مرا رها کنند (و احساس کنم امنیت حرم در خطر می‌افتد) به جای دیگر

خواهم رفت، و به سخن ابراهیم علیه السلام - آنگاه که در آتش افکنده شد - پناه می‌برم که گفت: «حَسْبِيَ

اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ؛ خدا مرا کافی است و او بهترین حامی من است». در نتیجه، آتش بر او سرد و

سالم گردید».

در این هنگام ابن عباس و ابن عمر هر دو به شدت گریستند و امام علیه السلام نیز برای

مدتی با آنها گریست؛ سپس با آن دو خداحافظی کرد و عبدالله بن عمر و ابن عباس

رهسپار مدینه شدند.^۱

* * *

این گفتگوها به خوبی نشان می‌دهد که امام علیه السلام برخلاف پندار کج اندیشان از همان آغاز تصمیم نهایی خود را گرفته بود، و تسلیم در برابر یزید و حکومت خودکامه بنی امیه را که بر محو آثار اسلام می‌کوشیدند، خطری عظیم برای اسلام می‌دانست. آری تصمیم گرفته بود تا پای جان بایستد و تسلیم نشود، حتی طبق صلاحدید افرادی همچون ابن عباس یا عبدالله بن عمر حاضر نبود در خانه بنشیند و سکوت اختیار کند، و شاهد و ناظر خشکیدن درخت تنومند اسلام به وسیله آفت عظیمی همچون حاکمان بنی امیه باشد. او می‌خواست سایه این درخت بارور همچنان بر سر مسلمانان جهان باشد، هر چند آبیاری آن با خون پاکش صورت پذیرد!

۳۲. نامه امام حسین علیه السلام به مردم کوفه به هنگام اعزام حضرت مسلم علیه السلام
امام حسین علیه السلام زمانی که در مکه بود، پیوسته از جانب مردم کوفه، نامه دریافت می‌کرد. مردم کوفه در نامه‌های خود، حضرت را به جانب کوفه و پذیرفتن رهبری خویش دعوت می‌کردند.

امام علیه السلام نامه‌ای در پاسخ مردم کوفه نوشت و به همراه هانی بن هانی و سعید بن عبدالله - که آخرین فرستادگان کوفیان بودند - ارسال کرد.
نامه چنین بود:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، إِلَى الْمَلَأِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُسْلِمِينَ، أَمَّا بَعْدُ: فَإِنَّ هَانِئًا وَ سَعِيدًا قَدِمَا عَلَيَّ بِكُتُبِكُمْ - وَ كَانَا آخِرَ مَنْ قَدِمَ عَلَيَّ مِنْ رُسُلِكُمْ - وَ قَدْ فَهِمْتُ كُلَّ الَّذِي اقْتَصَصْتُمْ وَ ذَكَرْتُمْ، وَ مَقَالَةَ جُلُكُم: إِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا إِمَامٌ فَأَقْبِلْ، لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَجْمَعَنَا بِكَ عَلَى الْهُدَى وَ الْحَقِّ».

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۳۸-۴۴ و مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۱۹۰-۱۹۳.

وَ قَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكُمْ أَخِي وَ ابْنَ عَمِّي وَ تَقِيَّتِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَ أَمْرُتُهُ أَنْ
يَكْتُبَ إِلَيَّ بِحَالِكُمْ وَ أَمْرِكُمْ وَ رَأْيِكُمْ.
فَإِنْ كَتَبَ إِلَيَّ: أَنَّهُ قَدْ أَجْمَعَ رَأْيَ مَلَائِكَتِكُمْ، وَ ذَوَى الْفَضْلِ وَ الْحِجْبِيِّ مِنْكُمْ، عَلَيَّ مِثْلَ مَا
قَدِمْتُ عَلَيَّ بِهِ رُسُلِكُمْ، وَ قَرَأْتُ فِي كُتُبِكُمْ، أَقْدِمُ عَلَيْكُمْ وَ شَيْكَأَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، فَلَعَمْرِي
مَا الْإِمَامُ إِلَّا الْعَامِلُ بِالْكِتَابِ، وَ الْأَخِذُ بِالْقِسْطِ، وَ الدَّائِنُ بِالْحَقِّ، وَ الْحَائِسُ نَفْسَهُ عَلَيَّ ذَاتِ
اللَّهِ، وَ السَّلَامُ».

«به نام خداوند بخشایندهٔ مهربان؛ از حسین بن علی علیه السلام، به بزرگان مؤمنان و مسلمانان!
هانی و سعید همراه نامه‌هایتان به سوی من آمدند - و این دوتن آخرین کسانی بودند که
نامه‌هایتان را آوردند - محتوای همهٔ نامه‌هایتان (به طور فشرده) این بود که:
«امام و پیشوایی نداریم، به سوی ما بیا! امید است که خداوند به وسیلهٔ تو ما را بر محور حق و
هدایت گرد آورد». اکنون من، برادر، پسر عمو و شخص مورد اعتماد از خاندانم - مسلم بن عقیل - را
به سوی شما می‌فرستم؛ به او فرمان دادم که تصمیم و برنامه‌ها و افکارتان را برای من بنویسد. اگر
نوشت که بزرگان، اندیشمندان و خردمندان شما، با آنچه که در نامه‌هایتان بود همراه و هماهنگند؛ به
زودی به سوی شما خواهم آمد إِنْ شَاءَ اللَّهُ».

- در پایان نامه نوشت - : «به جانم سوگند! امام و پیشوا فقط کسی است که به کتاب
خدا عمل کند و عدل و داد را برپا دارد، دین حق را پذیرفته، و خود را وقف در راه
خدا کند و السلام».^۱

* * *

مردم کوفه با نامه‌های متعددی که برای امام علیه السلام نوشتند و برای پذیرش رهبری آن
حضرت و مبارزه با دشمنان اسلام اعلام آمادگی کامل کردند، خود را در بوتهٔ آزمایش
جدیدی قرار دادند.

۱. ارشاد مفید، ص ۳۸۰-۳۸۱؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۲؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۱ و
بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۴۴ (با مختصر تفاوت).

و امام علیه السلام با این که سابقه سوء آنها را در دوران حکومت پدر و برادر بزرگوارش به خوبی می دانست، اما به این امید که حوادث دردناک گذشته و بلاهایی را که حکام ظالم و بی رحم و بی ایمان بنی امیه بر سر آنها آورده اند، آنها را بیدار کرده باشد، به نامه های آنها پاسخ مثبت داد، و برای آزمون آنان نماینده خاص خود مسلم بن عقیل، آن مرد شجاع و پاکباخته را به سوی آنها روانه نمود.

حضرت مسلم نیز با این که خطرات بزرگ این سفر را پیش بینی می کرد رهسپار کوفه گشت، ولی تجربه نشان داد که کوفیان - جز گروه محدودی - همان بی وفایان سست عصری هستند که در گذشته بودند.

۳۳ - برنامه ریزی برای بیعت و قیام

امام علیه السلام پس از نوشتن نامه، مسلم بن عقیل را فرا خواند و نامه را به وی تسلیم کرد و فرمود: «إِنِّي مُوجِّهُكَ إِلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ وَ هَذِهِ كُتُبُهُمْ إِلَيَّ، وَ سَيَقْضِي اللَّهُ مِنْ أَمْرِكَ مَا يَجِبُ وَ يَرْضَى، وَ أَنَا أَرْجُو أَنْ أَكُونَ أَنَا وَ أَنْتَ فِي دَرَجَةِ الشُّهَدَاءِ، فَأَمُضِ عَلَيَّ بِرَكَّةِ اللَّهِ حَتَّى تَدْخُلَ الْكُوفَةَ، فَإِذَا دَخَلْتَهَا فَانْزِلْ عِنْدَ أَوْثَقِ أَهْلِهَا، وَادْعُ النَّاسَ إِلَى طَاعَتِي وَ اخْذُهُمْ عَنْ آلِ أَبِي سُفْيَانَ، فَإِنَّ رَأَيْتَ النَّاسَ مُجْتَمِعِينَ عَلَيَّ بِيَعْتِي فَعَجِّلْ لِي بِالْخَبَرِ حَتَّى أَعْمَلَ عَلَيَّ حَسَبَ ذَلِكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى».

«من تو را به سوی مردم کوفه می فرستم و این نامه هایشان به من است و خداوند به زودی کار تو را آن گونه که دوست دارد و می پسندد به انجام برساند و امیدوارم من و تو هم رتبه شهیدان باشیم! پس در پناه خداوند به سمت کوفه حرکت کن! چون به کوفه رسیدی، نزد مطمئن ترین مردم آنجا منزل گزین و مردم را به پیروی از من دعوت کن و آنان را از حمایت آل ابی سفیان بازدار. اگر مردم را در بیعت با من متحد دیدی، مرا به زودی باخبر ساز تا برابر با آن عمل کنم إن شاء الله تعالی».

سپس امام دست در گردن مسلم انداخت و با وی خداحافظی کرد و هر دو

گریستند.^۱

مسلم رضی الله عنه برای آن که کسی از بنی امیه از مأموریت وی با خبر نگردد مخفیانه از مکه به سوی مدینه حرکت کرد. چون به مدینه رسید ابتدا به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و دو رکعت نماز گزارد. سپس در تاریکی شب با خانواده خود خداحافظی کرد و به همراه دو تن راهنما از قبیله قیس - که آنان را برای این کار اجیر کرده بود - از مدینه خارج شد. در بین راه آن دو تن راه گم کرده و از همراهی با وی بازماندند و همگی به شدت تشنه شدند. آن دو رو به مسلم کرده گفتند: این راه را بگیر و برو تا به آب برسی و خود از تشنگی جان سپردند! (ولی مسلم راه را ادامه داد و نجات یافت و نامه‌ای به امام رضی الله عنه نوشت و ماجرا را خبر داد و امام رضی الله عنه تأکید فرمودند راه خود را همچنان ادامه دهد، او اطاعت کرد و ادامه داد و به کوفه رسید).^۲

۳۴ - نامه امام حسین رضی الله عنه به مردم بصره و برنامه‌ریزی برای قیام

امام حسین رضی الله عنه نامه‌ای در یک نسخه به پنج تن از اشراف بصره - مالک بن مسمع بکری، احنف بن قیس، منذر بن جارود، مسعود بن عمرو، قیس بن هیشم و عمرو بن عبیدالله بن معمر - به این مضمون نوشت و توسط فرستاده‌ای برای آنان فرستاد.

«أَمَّا بَعْدُ: فَإِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله عَلَيَّ خَلْقِهِ، وَ أَكْرَمَهُ بِنُبُوَّتِهِ، وَ اخْتَارَهُ لِرِسَالَتِهِ، ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ قَدْ نَصَحَ لِعِبَادِهِ وَ بَلَغَ مَا أُرْسِلَ بِهِ صلی الله علیه و آله وَ كُنَّا أَهْلَهُ وَ أَوْلِيَاءَهُ وَ أَوْصِيَاءَهُ وَ وَرَثَتَهُ وَ أَحَقَّ النَّاسِ بِمَقَامِهِ فِي النَّاسِ، فَاسْتَأْثَرَ عَلَيْنَا قَوْمُنَا بِذَلِكَ، فَرَضِينَا وَ كَرِهْنَا الْفِرْقَةَ وَ أَحْبَبْنَا الْعَاقِبَةَ، وَ نَحْنُ نَعْلَمُ أَنَّا أَحَقُّ بِذَلِكَ الْحَقِّ الْمُسْتَحَقِّ عَلَيْنَا مِمَّنْ تَوَلَّاهُ...»

وَ قَدْ بَعَثْتُ رَسُولِي إِلَيْكُمْ بِهَذَا الْكِتَابِ، وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صلی الله علیه و آله، فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أَمِيتَتْ، وَ إِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أُحْيِيَتْ، وَ إِنْ تَسْمَعُوا قَوْلِي وَ تَطِيعُوا أَمْرِي أَهْدِكُمْ

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۵۳ و مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۱۹۶.

۲. ارشاد مفید، ص ۳۸۱.

سَبِيلَ الرَّشَادِ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ».

«اما بعد: خداوند محمّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بر خلقش برگزید و او را به پیامبری خود گرامی داشت، و برای انجام رسالتش وی را انتخاب کرد، سپس او را به نزد خویش برد، در حالی که حقّ خیرخواهی بندگان را ادا کرده بود و رسالتش را به درستی ابلاغ نمود. (سپس افزود):

ما خاندان پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اوصیا و وارثان او و شایسته‌ترین مردم به جانشینی وی بودیم، ولی قوم ما، ما را (به ناحق) کنار زدند و ما نیز (به ناچار) پذیرفتیم، چرا که تفرقه را ناخوش داشته و عافیت (سلامت دین و امت اسلامی) را دوست داشتیم. در حالی که ما به یقین می‌دانستیم از کسانی که بر این مسند تکیه زدند، سزاوارتریم... .

اکنون فرستاده خود را با این نامه به سوی شما اعزام کردم و من شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش فرا می‌خوانم، چرا که (این گروه) سنت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را از بین برده و بدعت (در دین) را احیا کردند، اگر سخنانم را بشنوید و فرمانم را اطاعت کنید، شما را به راه راست هدایت می‌کنم. والسلام علیکم ورحمة الله».^۱

* * *

بصره از مراکز حسّاس عراق بعد از کوفه بود و امام عَلَيْهِ السَّلَام دوستان فراوانی در آنجا داشت هر چند دشمنان و مخالفان نیز کم نبودند، شاید امام عَلَيْهِ السَّلَام می‌خواهد با این نامه آنها را بیازماید و روحیه سران آنان را کشف کند، یا لاقلاً از مخالفت صریح آنها جلوگیری فرماید.

به هر حال تصریح امام عَلَيْهِ السَّلَام به این که هدف احیای اسلام و سنت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و کنار زدن سنت شکنان ظالم و غاصب است، نشان می‌دهد که شعار حضرت عَلَيْهِ السَّلَام در این حرکت از آغاز چه بوده و چه هدفی را دنبال می‌کرد.

* * *

۳۵ - من مأموریت دارم!

در برخی از نوشته‌ها آمده است که: «ابن عباس» خدمت امام علیه السلام آمد و حضرت را به بیعت با یزید و سازش با بنی امیه توصیه کرد! امام علیه السلام فرمود:

«هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ إِنَّ الْقَوْمَ لَنْ يَتْرُكُونِي وَإِنَّهُمْ يَطْلُبُونَنِي أَيْنَ كُنْتُ، حَتَّىٰ أَبَايَعَهُمْ كُرْهًا وَيَقْتُلُونِي، وَاللَّهِ إِنَّهُمْ لَيَعْتَدُونَ عَلَيَّ كَمَا اعْتَدَتِ الْيَهُودُ فِي يَوْمِ السَّبْتِ، وَإِنِّي مَاضٍ فِي أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَيْثُ أَمَرَنِي، وَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

«هیها! هیها! ای ابن عباس! اینان دست از من برنخواهند داشت و هر جا باشم به من دست خواهند یافت تا به اجبار بیعت کرده و مرا به قتل برسانند. به خدا سوگند! آنان همانند یهود که در روز شنبه پیمان خدا را شکستند و ستم کردند به من ستم خواهند کرد.^۱ من به همان راهی که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مرا بدان مأمور ساخته است، خواهم رفت، ما از آن خداییم و به سوی او باز می‌گردیم. (و هر چه پیش آید از آن باک نداریم)».

ابن عباس عرض کرد: ای پسر عمو! شنیدم که قصد رفتن به عراق را داری، با آن‌که آنان مردمی فریبکارند. آنان تو را به جنگ می‌خوانند، شتاب مکن و در مکه بمان. امام حسین علیه السلام فرمود:

«لِأَنَّ أَقْتَلَ وَاللَّهِ بِمَكَانٍ كَذَا أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُسْتَحِلَّ بِمَكَّةَ، وَ هَذِهِ كُتُبُ أَهْلِ الْكُوفَةِ وَ رُسُلُهُمْ وَ قَدْ وَجَبَ عَلَيَّ إِجَابَتُهُمْ وَ قَامَ لَهُمُ الْعُدْرُ عَلَيَّ عِنْدَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ به خدا سوگند! اگر من در آن مکان آنچنانی کشته شوم نزد من محبوب‌تر است از این‌که در اینجا بمانم و حرمت مکه شکسته شود. (علاوه بر آن) اینها نامه‌ها و فرستادگان کوفیان است. بر من لازم است دعوت آنان را پاسخ دهم تا حجت الهی بر آنان تمام شود».

عبدالله بن عباس با شنیدن سخنان امام، به قدری گریست که محاسنش تر شد و

۱ . ماجرای روز شنبه در میان قوم یهود بدین صورت بوده است که آنان از صید ماهی در آن روز منع شدند ولی گروهی از آنان بدون توجه به فرمان خداوند، به صید ماهی پرداخته و مورد خشم الهی قرار گرفتند و گرفتار عقوبت شدند.

دردمندان صد زد: «واحسیناه، واسفاه علی الحسین».

و نیز روایت شده است: عبدالله بن عباس، برای جلوگیری از حرکت امام علیه السلام به سمت کوفه، بسیار پافشاری کرد. امام علیه السلام برای آرام کردن وی به قرآن تغال زد و این آیه آمد: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفُّونَ أُجُورَكُمْ»؛ هرکسی مرگ را می‌چشد و شما پاداش خود را خواهید گرفت!.^۱

امام علیه السلام افزود:

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»؛ ما از آن خداییم و به سوی او باز می‌گردیم.^۲ «صَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ؛ خدا و پیامبرش راست فرمودند».

سپس فرمود: «یا ابنِ عَبَّاسٍ فَلَا تُلِحَّ عَلَيَّ بَعْدَ هَذَا فَإِنَّهُ لَا مَرَدَّ لِقَضَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ ابنِ عَبَّاس! دیگر پس از این پافشاری مکن که فرمان و قضای خداوند برگشت ندارد!».^۳

* * *

این تعبیرات به وضوح نشان می‌دهد که امام علیه السلام یک مأموریت الهی در این حرکت داشت که از سوی خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او ابلاغ شده بود، و در آن مسیر با عزم راسخ گام بر می‌داشت.

ولی امثال ابن عباس که از مسائل پشت پرده غیب بی‌خبر بودند به گونه‌ای دیگر به مسأله نگاه می‌کردند، و پیمودن طریق عافیت و تسلیم شدن در برابر بیعت یزید را - از سر خیرخواهی - ترجیح می‌دادند!

در ضمن، این نکته نیز از سخن بالا استفاده می‌شود که امام علیه السلام می‌دانست - به فرض محال - هرگاه تن به چنین بیعت ننگینی می‌داد، آنها دست از حضرتش بر نمی‌داشتند، در کمین بودند و از هر فرصتی برای قتل او استفاده می‌کردند زیرا حضرت را خطر مهمی برای خود می‌دانستند و راستی هم چنین بود!

۱. آل عمران، آیه ۱۸۵.

۲. بقره، آیه ۱۵۶.

۳. معالی السبطين، ج ۱، ص ۲۴۶.

۳۶ - پیمان کوفیان حجّت را بر امام تمام کرد

در حدیثی می‌خوانیم امام علیه السلام به عبدالله بن زبیر چنین فرمود:

«أَتَتْنِي بَيْعَةُ أَرْبَعِينَ أَلْفًا يَحْلِفُونَ لِي بِالطَّلَاقِ وَالْعِتَاقِ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ؛ بَيْعَتِ چهل هزار

تن از مردم کوفه که در وفاداری به طلاق و عتاق سوگند خورده‌اند^۱ به دستم رسیده است».

عبدالله ابن زبیر عرض کرد: «آیا می‌خواهی به سراغ مردمی بروی که پدرت را

کشته و برادرت را از نزدشان بیرون کردند؟»^۲.

* * *

این روایت نشان می‌دهد که مردم عراق از ظلم و ستم بنی امیه به ستوه آمده بودند، و هتک مقدّسات الهی و ارزشهای اسلامی به وسیله این بازماندگان عصر شرک و جاهلیت همه را به ماهیت این جنایتکاران خائن آشنا ساخت و تردیدی برای مردم در کفر آنها باقی نگذارد.

لذا آنها به دنبال رهبری می‌گشتند که در سایه او قیام کنند، چه رهبری بهتر از امام حسین علیه السلام. سیل نامه‌های کوفیان و بیعت آنان با امام علیه السلام حجّت را بر حضرت تمام کرد، هر چند این افراد بی وفا این بار هم عهد و پیمان خود را شکستند و سرانجام امام علیه السلام را تنها گذاردند.

۳۷ - فقط جان بر کفان با ما همراه شوند!

هنگامی که امام علیه السلام تصمیم گرفت (از مکه) رهسپار عراق شود، برخاست و

خطبه‌ای به این مضمون ایراد فرمود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ، وَلَا لِقُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ، خُطَّ الْمَوْتُ عَلَى وَدِّ

۱. منظور از سوگند به طلاق و عتاق این بوده که اگر سوگند خود را بشکنند همسران آنها خود به خود مطلقه شوند و تمام غلامان آنها آزاد گردند. جمعی از فقهای عامه عقیده داشتند که این گونه سوگند صحیح و مؤثر است.

۲. تاریخ ابن عساکر، ص ۱۹۴، ح ۲۴۹ (شرح حال امام حسین علیه السلام).

أَدَمَ حَطَّ الْقَلَادَةَ عَلَىٰ جَبِدِ الْفَتَاةِ، وَ مَا أَوْلَهَيَّ إِلَىٰ أَسْلَافِي إِشْتِيَاقُ يَعْقُوبَ إِلَىٰ يُوسُفَ، وَ خَيْرِي مَصْرَعُ أَنَا لِأَقِيهِ. كَأَنِّي بِأَوْصَالِي تَقَطُّعُهَا عَسَلَانُ الْقَلَوَاتِ بَيْنَ التَّوَاوِيسِ وَ كَرْبَلَاءَ فَيَمْلَأَنَّ مِيَّيَّ أَكْرَاشًا جَوْفًا وَ أَجْرَبَةً سَعْبًا، لَا مَحْصَصَ عَنْ يَوْمِ حُطِّ بِالْقَلَمِ، رَضِيَ اللَّهُ رِضَانًا أَهْلَ الْبَيْتِ، نَصْرِي عَلَىٰ بِلَائِهِ وَ يُوقِينَا أَجْرَ الصَّابِرِينَ. لَنْ تَشُدَّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَمَّتُهُ، وَ هِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فِي حَظِيرَةِ الْقُدْسِ، تَقَرَّرُ بِهِمْ عَيْنُهُ وَ يُنَجِّزُهُم وَعْدُهُ. مَنْ كَانَ بِإِذِلًّا فِينَا مُهْجَتُهُ، وَ مَوْطِنًا عَلَىٰ لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَىٰ».

«حمد و سپاس از آن خداست، آنچه او بخواهد (همان شود)، و هیچ توان و قوتی جز به کمک او نیست، و درود خداوند بر فرستاده اش (حضرت محمد ﷺ). (آگاه باشید!) قلاده مرگ بر گردن آدمیزاده، همانند گردنبندی است بر گردن دختران جوان (مرگ همیشه همراه آدمی است). اشتیاق من به دیدار گذشتگانم (پدر و مادرم و جد و برادرم) همانند اشتیاق یعقوب به دیدار یوسف است! برای من شهادت گاهی برگزیده شده که به یقین به آن خواهم رسید و گویا می بینم گرگان درنده بیابان - بین نوایس و کربلا - بند بند تنم را پاره پاره کرده و گویی از من شکم های تهی و مشک های خالی خود را پر می کنند. از آن روز که (روز عاشورا) قلم تقدیر الهی بر آن رقم خورده است، گریزی نیست! خشنودی خداوند خشنودی ما اهل بیت است. (آنچه را که خداوند بدان خشنود است ما اهل بیت نیز به همان خشنودیم). ما در برابر بلا و آزمایش الهی شکیباییم و او پادشاه عظیم صابران را به ما خواهد داد. هرگز پاره تن رسول خدا از وی جدا نمی شود و در حظیره القدس (درجات عالی بهشت) به او ملحق خواهد شد، و چشمان رسول خدا ﷺ به ذریه اش روشن می شود و وعده اش توسط آنان وفا خواهد شد. هر کس آماده است خون خود را در راه ما نثار کند و خود را آماده لقای خداوند سازد، با ما رهسپار شود، چرا که من - به خواست خداوند - فردا صبح حرکت خواهم کرد»^۱.

* * *

این خطبه کوتاه، از پر معنی ترین خطبه های امام علیه السلام است که نشان می دهد:
 اولاً - امام علیه السلام از آینده این سفر پر خطر - سفر به عراق - به خوبی آگاه بود ولی چون
 رضای خدا را در آن می دانست به آن اقدام فرمود.

به تعبیر دیگر، آن را یک آزمون بزرگ الهی می دید که در کوتاه مدت و دراز مدت
 آثار مهمی برای جهان اسلام در بر خواهد داشت، و سبب رسوایی خطرناکترین دشمنان
 اسلام و سرنگونی آنان خواهد شد، و درسی پر از عبرت و حماسه و عزت و افتخار برای
 آیندگان بجا خواهد گذارد.

ثانیاً - هیچ کس از همراهان خود را که در این مسیر گام نهاده بودند از آینده آن بی
 خبر نگذاشت و اغفال نکرد تا فقط پاکبازان عاشق شهادت در راه خدا با او حرکت کنند،
 همان کسانی که باید نامشان در دفتر روزگار به عنوان بهترین شهیدان راه حق رقم خورد.

۳۸ - احترام حرم الهی

سید بن طاووس با سند خویش از امام صادق علیه السلام نقل می کند: «محمد بن حنفیه
 (برادر امام حسین علیه السلام) در شبی که فردایش امام علیه السلام از مکه رهسپار عراق بود، به
 محضر امام علیه السلام شرفیاب شد و عرض کرد: ای برادر! تو بی وفایی کوفیان را نسبت به
 پدر و برادرت، شناخته ای، من نگرانم که با تو نیز چنین کنند. اگر در مکه بمانی، تو
 عزیزترین و محترم ترین شخص خواهی بود.

امام فرمود: «یا اخی قد خفت أن یغتالی یزید بن معاویة فی الحرم، فاکون الذی
 یستباح به حرمه هذا البیت؛ برادر! من بیم از آن دارم که یزید، خونم را در حرم (امن خدا)
 بریزد و بدین سبب حرمت این خانه شکسته شود».

محمد بن حنفیه عرض کرد: «اگر از این جهت نگرانی، به سمت یمن یا به
 سرزمین های ناشناخته دیگر کوچ کن که تو در آنجا محفوظ تری و کسی به تو دست
 نخواهد یافت».

امام علیه السلام پاسخ داد: «أَنْظِرُ فَمَا قُلْتَ؛ در این باره می‌اندیشم».

ولی دیدند که امام علیه السلام سحرگاهان آماده کوچ کردن (به سوی عراق) است؛ چون خبر به محمد بن حنفیه رسید. نزدیک آمد و مهار ناقه امام علیه السلام را به دست گرفت و عرض کرد:

ای برادر! آیا نفرمودی که در این باره می‌اندیشم؟
امام علیه السلام فرمود: آری.

عرض کرد: پس چه شده است با این شتاب رهسپاری؟
فرمود: «أَتَانِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعْدَ مَا فَارَقْتُكَ، فَقَالَ: يَا حُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام أُخْرِجْ فَإِنَّ اللَّهَ، قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا؛ هنگامی که از تو جدا شدم، پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در خواب دیدم، به من فرمود: ای حسین! رهسپار (عراق) شو، خداوند می‌خواهد تو را کشته ببیند».

محمد بن حنفیه گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»؛ ما از آن خداییم و به سوی خدا بر می‌گردیم». با این حال چرا این زنان را با خود می‌بری؟!
امام علیه السلام فرمود: «قَدْ قَالَ لِي: إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرِيَهُنَّ سَبَايَا؛ رسول خدا به من فرمود: خداوند می‌خواهد که آنان را اسیر ببیند!!».

امام علیه السلام پس از این گفتگو با برادرش خداحافظی کرد و رفت!^۱

* * *

دستوری که پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در عالم رؤیا به فرزند دلبندهش امام حسین علیه السلام داد، پرده از روی حقیقت مهمی برداشت و آن این که گاه درهم شکستن دشمن سبب پیروزی و رسیدن به اهداف مقدس می‌شود و گاه شهادت و اسارت، و این بار نوبت شهادت و اسارت بود!

بی شک، خواست خدا بدون حکمت نیست، حکمت بالغه الهی ایجاب می‌کرد که با شهادت امام و یارانش و اسارت همسر و خواهر و دخترانش از یک سو، پرده از چهره

۱. ملهوف (لهوف)، ص ۱۲۷-۱۲۸ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴.

ننگین حاکمان ظالم و بی ایمان بنی امیه برداشته شود و جهان اسلام بر ضد آنها بشورند و از سوی دیگر، امام حسین علیه السلام و یارانش جایگاهی در تاریخ جهان پیدا کنند که اسوه و قدوة ملتهای مظلوم گردند و درس آزادگی را از مکتب آنها فراگیرند و از سوی سوم، امام علیه السلام به مقامی رسد که بزرگترین شفیع روز جزا گردد!

۳۹ - امام علیه السلام از شهادت خویش خبر می دهد

چون به مردم مدینه خبر رسید که امام علیه السلام قصد دارد به سمت عراق حرکت کند، عبدالله بن جعفر (همسر حضرت زینب علیها السلام) نامه ای بدین مضمون برای امام علیه السلام نوشت:

«به نام خداوند بخشنده مهربان، به حسین بن علی علیه السلام از عبدالله بن جعفر، اما بعد! تو را به خدا سوگند می دهم از مکه خارج مشو! من بیم آن را دارم که در آن صورت، تو و خاندانت کشته شوی و در نتیجه نور زمین خاموش شود، چرا که تو روح هدایت و امیر مؤمنانی. در رفتن به سمت عراق شتاب مفرما! من از یزید و همه بنی امیه، برای جان و مال و فرزندان و خاندانت امان می گیرم. والسلام».

امام علیه السلام در پاسخ وی نوشت:

«أَمَّا بَعْدُ! فَإِنَّ كِتَابَكَ وَرَدَّ عَلَيَّ فَقَرَأْتُهُ وَفَهَمْتُ مَا ذَكَرْتَهُ، وَأَعْلَمُكَ أَنِّي رَأَيْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي مَنَامِي فَخَبَّرَنِي بِأَمْرِي وَأَنَا مَاضٍ لَهُ، لِي كَانَ أَوْ عَلَيَّ، وَاللَّهِ يَا بَنَ عَمِّي لَوْ كُنْتُ فِي جُحْرِ هَامَّةٍ مِنْ هَوَامِّ الْأَرْضِ لَأَسْتَخْرِجُونِي وَيَقْتُلُونِي؛ وَاللَّهِ يَا بَنَ عَمِّي لَيَعْتَدُنَّ عَلَيَّ كَمَا اعْتَدَتِ الْيَهُودُ عَلَيَّ السَّبْتِ وَالسَّلَامُ؛ أَمَّا بَعْدُ! نَامَهَاتُ بِه دَسْتَم رَسِيد، آن را خواندم و مقصودت را دانستم. به تو خبر می دهم که من جدّم رسول خدا را در خواب دیدم که به من فرمانی داد و من در پی انجام آن فرمان می روم خواه (ظاهراً) به نفعم باشد یا به زیانم. به خدا سوگند! ای پسر عمو! اگر من در آشیانه بومی نیز باشم، مرا از آنجا بیرون آورده و به قتل می رسانند. به خدا سوگند ای پسر عمو! آنان همچون قوم یهود که در ماجرای روز شنبه (یوم السبت) ستم نموده اند، بر

من ستم روا خواهند داشت»^۱.

* * *

این تعبیرات به خوبی نشان می‌دهد که امام علیه السلام خود را بر سر دو راهی می‌دید: تسلیم شدن در برابر یزید و بر جنایات و گمراهی‌های آل امیه صحه نهادن، و عدم تسلیم و تن به شهادت شرافتمندانه و بیدارگر سپردن، و امام علیه السلام دومی را برگزیده بود، هر چند گروهی راه اول را توصیه می‌کردند.

امام علیه السلام با نامه‌های داغ و کوبنده و هشدارهای شدیدی که در زمان حکومت معاویه می‌داد - و شرح آن گذشت - سازش ناپذیری خود را اثبات فرموده بود، و آنها هم تصمیم داشتند یا آن حضرت را به زور وادار به تسلیم کنند یا شهید نمایند، ولی نمی‌دانستند در پشت این شهادت چه تحوّل و حرکتی روی خواهد داد، و چه آثاری - در کوتاه مدّت و دراز مدّت - در جهان اسلام به جای خواهد گذاشت.

۴۰ - امام حسین علیه السلام امان دشمن را نمی‌پذیرد

عبدالله بن جعفر به دنبال پیشنهاد خود و پاسخ امام علیه السلام هراسان شده به نزد عمرو بن سعید (فرماندار مکه) رفت و تقاضای امان نامه برای امام علیه السلام کرد و از وی خواست به امام علیه السلام اطمینان دهد و از او بخواهد به مکه بازگردد. عمرو بن سعید نامه‌ای برای امام علیه السلام نوشت و در آن یادآور شد که به نزد من بیا که تو در کنار من در امان و آسایشی. چون امان نامه فرماندار مکه به دست امام علیه السلام رسید، در پاسخ چنین مرقوم داشت:

«إِنْ كُنْتَ أَرَدْتَ بِكِتَابِكَ إِلَيَّ بِرِّي وَصَلْتِي فَجَزَيْتَ خَيْرًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَإِنَّهُ لَمْ يُشَاقِقِ اللَّهَ مَنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَخَيْرُ الْأَمَانِ أَمَانُ اللَّهِ، وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ مَنْ لَمْ يَخَفْهُ فِي الدُّنْيَا فَسَأَلَ اللَّهَ مَخَافَةً فِي الدُّنْيَا تُوجِبُ لَنَا أَمَانَ

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۱۵-۱۱۶ و مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۲۱۷-۲۱۸ (با مختصر تفاوت).

الْأَخِرَةَ عِنْدَهُ؛ اگر مقصودت از این نامه نیکی و پیوند با من است در دنیا و آخرت پاداش نیک بینی، به یقین! آن کسی که مردم را به سوی خداوند فرا می‌خواند و عمل صالح انجام می‌دهد و می‌گوید من از مسلمانانم، هرگز با خدا مخالفت نمی‌کند. بهترین امان، امان خداست، و آن کس که در دنیا از خداوند نترسد به خدا ایمان نیاورده است. از خداوند خوفی را در دنیا طلب می‌کنیم که موجب امان ما در آخرت نزد او باشد!.^۱

* * *

این گفتار امام علیه السلام به خوبی نشان می‌دهد که اولاً: امام علیه السلام به گفته‌ها و امان آنها اطمینانی نداشت، زیرا بنی امیه و عوامل آنها نه ایمان درستی به خدا داشتند، نه به روز قیامت، و امان نامه چنین اشخاصی در خور اعتماد نیست، و با این طناب‌های پوسیده هرگز نمی‌شد، به چاه رفت.

ثانیاً: امام علیه السلام به فرمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هدفی را دنبال می‌کرد که فراتر از فکر و درک آنها بود. در خوشبینانه‌ترین فرض، آنها می‌خواستند امام علیه السلام سالم بماند و امام علیه السلام می‌خواست دین و آیین جدش پیامبر صلی الله علیه و آله سالم بماند، چیزی که با حکومت بنی امیه - تفاله‌های عصر جاهلیت و بت پرستی - ممکن نبود.

۴۱ - قیام برای اعلاى كلمه حق

فرزدق (شاعر معروف عرب) در بیرون مکه با کاروان امام حسین علیه السلام برخورد کرد. امام علیه السلام از وضعيت مردم کوفه سؤال کرد و فرزدق پاسخ داد: «دلهاي مردم با تو و شمشيرهايشان بر ضدّ توست!».

امام علیه السلام فرمود: «يَا فَرَزْدَقُ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ، وَ تَرَكَوْا طَاعَةَ الرَّحْمَانِ، وَ أَظْهَرُوا الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ، وَ أَبْطَلُوا الْحُدُودَ، وَ شَرِبُوا الخُمُورَ، وَ اسْتَأْثَرُوا فِي أَمْوَالِ الْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ، وَ أَنَا أَوْلَى مَنْ قَامَ بِنُصْرَةِ دِينِ اللَّهِ وَ إِعْزَازِ شَرْعِهِ وَ الْجِهَادِ فِي

۱. تاريخ ابن عساکر (شرح حال امام حسين علیه السلام)، ص ۲۰۳.

سَبِيلِهِ؛ لِتَكُونَ كَلِمَةً اللَّهُ هِيَ الْعُلْيَا؛ ای فرزددق! اینان گروهی هستند که پیروی شیطان را پذیرفتند و اطاعت خدای رحمان را رها کردند و در زمین فساد را آشکار ساختند و حدود الهی را از بین بردند و بادها نوشیدند و دارایی‌های فقیران و بیچارگان را ویژه خود ساختند و من از هر کس به یاری دین خداوند و سربلندی آیینش و جهاد در راهش سزاوارترم، تا آیین خداوند پیروز باشد»^۱.

فرزددق با شنیدن این سخن برگشت و رفت.

* * *

این سخن به خوبی نشان می‌دهد که امام علیه السلام روی حمایت و وفاداری مردم کوفه به هیچ وجه حساب نمی‌کرد، بلکه رفتن به سوی سرزمینی که شهادت او در آن، موج عظیمی را در جهان اسلام بیندازد، و پایه‌های قدرت ظالمان فرومایه را متزلزل کند و وظیفه خود می‌دانست، و الا سزاوار بود با شنیدن سخن فرزددق و با جوابی که خود به او داد، مسیر خویش را تغییر داده به مکه بازگردد، یا راه دیگری را در پیش گیرد.

و به تعبیر دیگر، امام علیه السلام مبارزه با کسانی که اطاعت شیطان را بر اطاعت خدا مقدم شمرده، و حدود الهی را تعطیل، و فسق و فجور را آشکار ساخته، و حقوق مستضعفان را پایمال کرده بودند، و وظیفه اصلی خود می‌دانست؛ به هر قیمتی که تمام شود و هر بهایی که لازم است برای آن پردازد!

۴۲ - نامه دیگر از امام علیه السلام در پاسخ مردم کوفه

چون امام علیه السلام به وادی «حاجز بطن الرمه»^۲ رسید، نامه‌ای توسط «قیس بن مسهر صیداوی» برای کوفیان فرستاد که مضمون آن چنین است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى إِخْوَانِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُسْلِمِينَ،

۱. تذكرة الخواص، ص ۲۱۷-۲۱۸ و اعيان الشيعة، ج ۱، ص ۵۹۴.

۲. بطن الرمه، منزلی است در مسیر کوفه که مردم بصره و کوفه در آنجا به یکدیگر می‌رسند.

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ؛ فَإِنِّي أَحْمَدُ إِلَيْكُمْ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، أَمَا بَعْدُ، فَإِنَّ كِتَابَ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ جَاءَنِي يُخْبِرُنِي فِيهِ بِحَسَنِ رَأْيِكُمْ، وَاجْتِمَاعِ مَلَائِكَتِكُمْ عَلَيَّ نَصْرِنَا، وَالطَّلَبِ بِحَقِّنَا، فَسَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يُحْسِنَ لَنَا الصَّنْعَ، وَأَنْ يُثَبِّتَكُمْ عَلَيَّ ذَلِكَ الْأَجْرَ، وَقَدْ شَخَّصْتُ إِلَيْكُمْ مِنْ مَكَّةَ يَوْمَ الثَّلَاثِ لِثَمَانٍ مَضَيْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ، فَإِذَا قَدِمَ عَلَيْكُمْ رَسُولِي فَأَكْمِسُوا أَمْرَكُمْ وَجِدُّوا، فَإِنِّي قَادِمٌ عَلَيْكُمْ فِي أَيَّامِي هَذِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ».

«به نام خداوند بخشنده مهربان، از حسین بن علی علیه السلام به برادران مؤمن و مسلمان! سلام عليكم؛ سپاس می‌گویم خدایی را که معبودی جز او نیست، اما بعد: نامه مسلم بن عقیل به دستم رسید، مرا از حسن نیت و اتحاد بزرگان‌تان بر یاری ما و گرفتن حق ما با خبر ساخت. از خداوند خواهانم تا کارمان را نیکو گرداند و به شما پاداش بزرگ عنایت کند، من روز سه شنبه هشتم ذی حجه - روز ترویج - از مکه به سوی شما رهسپار شده‌ام. هنگامی که فرستاده من به نزدتان آمد هر چه بیشتر در کارتان شتاب و تلاش کنید. من در همین روزها - اگر خدا بخواهد - بر شما وارد می‌شوم. سلام و رحمت و برکت خداوند بر شما باد!».

قیس بن مسهر صیداوی با نامه امام علیه السلام به سمت کوفه حرکت کرد، تا آنگاه که به «قادسیه» رسید. «حصین بن تمیم» وی را دستگیر کرد و به نزد «عبیدالله بن زیاد» فرستاد. عبیدالله به وی گفت: بر فراز قصر دارالاماره برو و به حسین بن علی علیه السلام ناسزا بگو.

قیس بر فراز قصر رفت و چنین گفت:

«ای مردم! این حسین بن علی علیه السلام بهترین خلق خدا، پسر فاطمه دختر رسول خداست و من فرستاده وی به سوی شما هستم، از او در وادی حاجز جدا شدم، او را اجابت کنید». سپس عبیدالله بن زیاد و پدرش را لعنت کرد و برای علی بن ابی طالب علیه السلام طلب رحمت نمود.

عبیدالله بن زیاد دستور داد وی را از بالای قصر به زیر افکندند؛ پیکر شریفش

قطعه قطعه شد و به شهادت رسید.^۱

* * *

این نامه به خوبی نشان می‌دهد که مردم کوفه دست بیعت در دست نماینده امام علیه السلام مسلم بن عقیل گذارده بودند، امام علیه السلام چون از روحیه ضعیف کوفیان و سابقه پیمان شکنی آنان آگاهی داشت، این نامه را برای تقویت روحیه آنها نوشت، شاید این بار بر سر پیمان خود بایستند و به این امید که امام علیه السلام به زودی به آنها می‌پیوندند در کنار «مسلم» باشند و مقاومت کنند و اگر چنین می‌کردند، اوضاع شکل دیگری به خود می‌گرفت.

گرچه فرستاده امام علیه السلام دستگیر و شهید شد؛ ولی او در واقع رسالت خود را انجام داد و از فراز قصر دارالاماره گفتنی‌ها را گفت، ولی مردم بزدل و عافیت طلب کوفه گویی این پیام صریح را نشنیدند، و سرانجام مسیر خود را به سوی تسلیم و ذلت تغییر دادند.

۴۳ - قیام برای احیای حق

محدث معروف «دینوری» نقل کرده است: امام حسین علیه السلام هنگامی که از «بطن الرمه» راه افتاد و با عبدالله بن مطیع^۲ که از عراق می‌آمد، برخورد کرد. وی به امام علیه السلام

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۹۷؛ ارشاد مفید، ص ۴۱۸ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۹-۳۷۰ (با مختصر تفاوت).

۲. «عبدالله بن مطیع» در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به دنیا آمد. و همانند عموم مردم در جامعه پر التهاب صدر اسلام نشو و نمو یافت. در ماجرای حژه - هنگام یورش سپاه یزید به مدینه و قتل عام مردم آن شهر - از مدینه گریخت و به سپاه عبدالله بن زبیر در مکه پیوست. در زمان محاصره اول خانه خدا توسط سپاه یزید و نیز در زمان محاصره دوم توسط سپاه حجاج بن یوسف ثقفی در کنار ابن زبیر به دفاع برخاست. وی سرانجام از سوی ابن زبیر به حکومت کوفه منصوب شد ولی پس از اوج گرفتن قیام مختار از کوفه به بصره نزد مصعب بن زبیر گریخت و از شرم به مکه نزد عبدالله بن زبیر بازنگشت. (مراجعه شود به: اسد الغابه، ج ۳، ص ۲۶۲؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۱۷ و طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۱۴۴-۱۴۵).

سلام داد و عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو ای پسر رسول خدا! چه چیز تو را از حرم خدا و حرم جدّ تو بیرون کشاند؟

امام علیه السلام فرمود: «إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ كَتَبُوا إِلَيَّ يَسْأَلُونَنِي أَنْ أَقْدِمَ عَلَيْهِمْ لِمَا رَجَوْا مِنْ إِحْيَاءِ مَعَالِمِ الْحَقِّ وَ إِمَاتَةِ الْبِدْعِ؛ مردم کوفه نامه نوشتند و از من خواستند که به سوی آنان بروم بدان امید که (با قیام علیه بنی امیه) نشانه‌های حق زنده و بدعت‌ها نابود شود».^۱

* * *

هنگامی که امثال «محمد بن حنفیه» و «ابن عباس» و «عبدالله بن عمر» از حرکت امام علیه السلام به سوی کوفه تعجب کنند و از فلسفه و عمق این حرکت سرنوشت‌ساز در تاریخ اسلام بی‌خبر باشند، جای تعجب نیست که فردی مانند عبدالله بن مطیع که در اسلام سابقه‌ای نداشت به شگفتی فرو رود.

ولی آنچه برای ما مهم است عبارت امام علیه السلام در جواب او است، که فرمود: «هدف من احیای حق و نابود کردن بدعتهاست»، خواه از طریق غلبه بر حریف باشد، یا از طریق شهادت و اسارت!

۴۴ - گفتگوی پر معنی امام علیه السلام با فرزندش علی اکبر علیه السلام

خوارزمی مورّخ معروف نقل می‌کند: هنگامی که امام حسین علیه السلام به منزل «ثعلبیه»^۲ رسید. موقع ظهر بود امام علیه السلام در آنجا فرود آمد، خواب سبکی وی را فراگرفت. سپس گریان از خواب برخاست. فرزندش علی بن حسین علیه السلام عرض کرد: پدرجان! سبب گریه تو چیست؟ خداوند دیدگانت را گریان نکند.

امام علیه السلام پاسخ داد: «يَا بَنِيَّ إِنَّمَا سَاعَةٌ لَا تُكْذَبُ فِيهَا الرُّؤْيَا، فَأَعْلِمُكَ أَنِّي حَقَّقْتُ بِرَأْسِي

۱. اخبار الطوال، ص ۲۴۵.

۲. ثعلبیه، در یک منزلی شقوق در مسیر کوفه به مکه واقع شده است. در این مکان مردی به نام ثعلبه از بنی‌اسد، آبی را استخراج کرد و به همین مناسبت آن مکان به نام وی معروف شد. (معجم البلدان، ج ۲، ص ۷۸).

حَفَقَةً فَرَأَيْتُ فَارِسًا عَلَى فَرَسٍ وَقَفَ عَلَى فَقَالَ: يَا حُسَيْنُ! إِنَّكُمْ تَسْرَعُونَ الْمَسِيرَ وَالْمَنَآيَا بِكُمْ تَسْرَعُ إِلَى الْجَنَّةِ؛ فَعَلِمْتُ أَنَّ أَنْفُسَنَا نُعِيثُ إِلَيْنَا؛ فَرَزْنَدِم! این زمان، ساعتی است که خواب آن دروغ نیست. در خواب دیدم اسب سواری در برابرم ایستاد و گفت: «ای حسین! شما شتابان می‌روید و مرگ با شتاب شما را به بهشت می‌برد!». پس دانستم که از مرگ ما خبر می‌دهد. علی اکبر عرض کرد: «يَا أَبَتِ أَفَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ؛ پدر جان! آیا ما بر حق نیستیم؟!». امام علیه السلام فرمود: «بَلَى يَا بَنِيَّ وَالَّذِي إِلَيْهِ مَرْجِعُ الْعِبَادِ!؛ آری، فرزندم! سوگند به خدایی که بازگشت همه بندگان به سوی اوست، بر حَقِّم».

علی اکبر علیه السلام عرض کرد: «إِذَا لَا نُبَالِي بِالْمَوْتِ؛ پس، از مردن باکی نداریم». امام حسین علیه السلام فرمود: «جَزَاكَ اللَّهُ يَا بَنِيَّ خَيْرٌ مَا جَزَى بِهِ وَكَدَأَ عَنِّ وَالِدٍ؛ خداوند به تو بهترین پاداشی که از ناحیه پدری به فرزندش داده می‌شود، عطا فرماید».^۱

به یقین امام علیه السلام برای خود گریه نمی‌کرد، زیرا در سخنان پیشین آن حضرت، استقبال از شهادت کراراً آمده بود، و این خواب مطلب جدیدی در این زمینه نداشت، گریه امام علیه السلام یا به حال فرزندان و اصحاب بود، یا به حال اسلام و مسلمین. و در هر حال آزمون بزرگی برای فرزند رشیدش علی اکبر علیه السلام بود، پاسخ شجاعانه و مخلصانه او نیز همه چیز را روشن ساخت، و نشان داد این خاندان در مسیر حق، از هیچ چیز باک ندارند، و از خبر شهادت در اضطراب فرو نمی‌روند بلکه با آغوش باز از آن استقبال می‌کنند.

۴۵ - بنی‌لویّه در تعقیب امام علیه السلام

در منزلگاه «ثعلبیه» مردی به نام «ابهره آزدی» به محضر امام علیه السلام شرفیاب شده سلام کرد و گفت: ای فرزند رسول خدا! چه چیزی سبب شد که از حرم خدا و حرم جدّت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آمدی؟

امام علیه السلام فرمود:

«يَا أَبَا هِرَّةَ! إِنَّ بَنِي أُمَيَّةَ أَخَذُوا مَالِي فَصَبَرْتُ، وَ شَتَمُوا عِرْضِي فَصَبَرْتُ، وَ طَلَبُوا دَمِي فَهَرَبْتُ، وَ أَيْمُ اللَّهِ يَا أَبَا هِرَّةَ لَتَقْتُلَنِي الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ! وَ لَيَلْبَسَنَّ اللَّهُ ذُلًّا شَامِلًا وَ سَيَفْأُ قَاطِعًا، وَ لَيَسْلُطَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَنْ يَذِئُهُمْ حَتَّى يَكُونُوا أَذَلَّ مِنْ قَوْمِ سَبْيَا إِذْ مَلِكْتَهُمْ إِهْرَاءَةً مِنْهُمْ فَحَكَمْتُ فِي أَمْوَالِهِمْ وَ دِمَائِهِمْ».

«ای اباهره! بنی امیه دارایی ام را تصرف کردند و من شکیبایی کردم، حرمتم را شکستند، صبر کردم، در صدد ریختن خونم بودند، به ناچار از آنان دور شدم؛ و سوگند به خدا! ای اباهره! گروهی ستمگر مرا خواهند کشت؛ ولی به یقین، خداوند لباس ذلت فراگیر بر آنان خواهد پوشانید و شمشیر برنده‌ای را بر آنان خواهد کشید و خداوند کسی را بر آنان مسلط خواهد کرد که از قوم سبأ خوارتر گردند همان قومی که زنی زمامدارشان بوده و بر مال و جانشان حکم می‌راند».^۱

۴۶ - امام حسین علیه السلام مردم را برای بازگشت آرزو می‌گذارد

هنگامی که امام علیه السلام به منزلگاه «زباله»^۲ رسید، خبر شهادت برادر رضاعی اش - عبدالله بن یقطر (علاوه بر شهادت مسلم و هانی) - را شنید، نوشته‌ایی را بیرون آورد و برای مردم خواند:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَمَّا بَعْدُ؛ فَقَدْ أَتَانَا خَبْرُ فَضِيحٍ! قَتْلُ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَ هَانِي بْنِ عُرْوَةَ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَظْطَرِّ، وَ قَدْ خَدَلْتَنَا شَيْعَتُنَا، فَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ الْأَنْصِرَافَ فَلْيَنْصِرِفْ، لَيْسَ عَلَيْهِ مِنَّا دِمَامٌ؛ به نام خداوند بخشنده مهربان، اما بعد! خبر ناگوار شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبدالله بن یقطر به ما رسید، شیعیان ما از یاری مان دست کشیدند، پس هر کس از شما بخواهد برگردد می‌تواند. هیچ بیعتی از ما بر عهده او نیست».

به دنبال این سخنان، مردم از چپ و راست از اطراف امام پراکنده شدند، تنها همان

۱. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۲۲۶؛ فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۲۳-۱۲۴ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷-۳۶۸.

۲. زباله، منزلگاهی است معروف، در مسیر کوفه به مکه، نزدیک منزل ثعلبیه.

عده از یاران آن حضرت که از مدینه با او همراه بودند، باقی ماندند.

این سخن را بدان جهت فرمود که عده‌ای فکر می‌کردند امام علیه السلام به شهری وارد می‌شود که مردم آن سامان همه مطیع فرمان او هستند و امام زمام حکومت را به دست خواهد گرفت و آنها بهره‌مادی خواهند برد! ولی هنگامی که دیدند مردم بی وفای کوفه دست از یاری امام کشیدند و قاعدتاً راهی جز شهادت برای امام و یارانش نیست از گرد آن حضرت پراکنده شدند.^۱

* * *

این سخنان به خوبی نشان می‌دهد که امام علیه السلام رسالت و مأموریت خاصی در این سفر خطرناک برای خویش می‌دید، و گرنه بعد از علم و اطلاع از پیمان شکنی مردم کوفه و شهادت «مسلم» و «هانی» و «عبدالله بن یقطر» می‌بایست به مکه، یا مدینه باز گردد و تردیدی به خود راه ندهد، نه این که به سوی کوفه که این زیاد بر آن تسلط کامل پیدا کرده بود برود، به خصوص این که بیعت را از همه همراهان بر می‌دارد و با صراحت می‌گوید ما به سوی خطر پیش می‌رویم آنها که غیر از این گمان می‌کردند آزادند، بازگردند.

۴۷ - امام علیه السلام حقایق را برای یارانش بازگو می‌کند!

دانشمند معروف اهل سنت «قندوزی» نقل می‌کند که امام علیه السلام در منزلگاه «زباله» پس از شنیدن خبر شهادت مسلم بن عقیل و بی‌وفایی کوفیان، رو به همراهانش کرد و چنین فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ يَصْبِرُ عَلَى حَدِّ السَّيْفِ وَ طَعْنِ الْأَسْتَةِ فَلْيُثْمِرْ مَعَنَا وَ إِلَّا فَلْيُنْصِرْ عَنَّا؛ ای مردم! هر کس از شما در برابر تیزی شمشیر و زخم نیزه‌ها بردبار است، با ما بماند و الا از ما جدا شود».^۲

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۰-۳۰۱؛ ارشاد مفید، ص ۴۲۴ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۴ (با مختصر تفاوت).

۲. پنیابع المودة، ص ۴۰۶.

۴۸ - اهداف امام در قالب اشعاری پر معنا

امام علیه السلام همچنان به سوی کوفه پیش می‌رفت تا فرزدق، شاعر معروف را دید، فرزدق سلام کرد و گفت: «ای فرزند رسول خدا! چگونه به مردم کوفه اعتماد کردی با آنکه آنان پسر عمویت - مسلم بن عقیل - و پیروانش را کشتند؟» اشک از دیدگان امام جاری شد و فرمود:

«رَحِمَ اللَّهُ مُسْلِمًا فَلَقَدْ صَارَ إِلَى رُوحِ اللَّهِ وَ رِيحَانِهِ وَ جَنَّتِهِ وَ رِضْوَانِهِ، أَلَا إِنَّهُ قَدْ قَضَى مَا عَلَيْهِ وَ بَقِيَ مَا عَلَيْنَا؛ خداوند مسلم را رحمت کند، او به سوی رُوح و ریحان و بهشت و رضوان خداوند رهسپار شد، بدانید او به تکلیف خویش عمل کرد و هنوز تکلیف ما باقی مانده است».

سپس این اشعار را ایراد فرمود:

فَإِنْ تَكُنِ الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفِيسَةً فَدَارُ ثَوَابِ اللَّهِ أَعْلَى وَ أُنْبَلُ
وَ إِنْ تَكُنِ الْأَبْدَانُ لِمُوتِ أَنْشَأَتْ فَقَتْلُ امْرِئٍ بِالسَّيْفِ فِي اللَّهِ أَفْضَلُ
وَ إِنْ تَكُنِ الْأَرْزَاقُ قِسْمًا مُقَدَّرًا فَقِلَّةُ حِرْصِ الْمَرْءِ فِي الرِّزْقِ أَجْمَلُ
وَ إِنْ تَكُنِ الْأَمْوَالُ لِلتَّرِكِ جَمْعُهَا فَمَا بَالُ مَتْرُوكِ بِهِ الْحُرِّ يَبْخَلُ

اگر (لذات) دنیوی با ارزش به شمار آید، سرای پاداش الهی (بهشت) از آن برتر و ارزشمندتر است و اگر بدن‌ها برای مرگ آفریده شده، شهادت در زیر ضربات شمشیر در راه خدا بهتر است و اگر روزی‌ها به تقدیر الهی تقسیم شده، حریص نبودن در طلب روزی زیباتر است و اگر اموال و دارایی برای واگذاشتن جمع‌آوری می‌شود، چرا آزادمردان (در بذل و بخشش آن) بخل بورزند؟^۱

ابن شهر آشوب در کتاب مناقب این جمله را نیز در ذیل این سخن نقل کرده است:

عَلَيْكُمْ سَلَامُ اللَّهِ يَا آلَ أَحْمَدَ فَإِنِّي آرَانِي عَنْكُمْ سَوْفَ أَرْحَلُ

سلام خداوند بر شما ای آل احمد! من می‌بینم به زودی از میان شما کوچ خواهم کرد.^۲

و «اربلی» مؤلف «کشف الغمّة» بر آن اشعار افزوده است:

۱. تاریخ ابن عساکر (شرح حال امام حسین علیه السلام)، ص ۱۶۳ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۴.

۲. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰۳-۱۰۴.

وَ إِنْ كَانَتْ الْأَفْعَالُ يَوْمًا لِأَهْلِهَا كَمَالًا فَحُسْنُ الْخُلُقِ أَبْهَىٰ وَ أَكْمَلُ

اگر کردار آدمی روزی مایه کمال اوست پس اخلاق نیکو، زیباتر و کاملتر است.^۱

در روایتی آمده است که امام به دختر مسلم بن عقیل رو کرد و فرمود:

«يَا ابْنَتِي، أَنَا أَبُوكَ وَ بَنَاتِي أَخَوَاتُكَ؛ دخترم! من به جای پدرت و دخترانم به جای خواهران

تو هستم!».^۲

* * *

اوج عظمت امام علیه السلام و اهداف او در این اشعار کاملاً جلوه گر است او می داند برای رهایی خود از ننگ تسلیم در برابر خودکامگان فرومایه و برای نجات اسلام از چنگال مشرکان مسلمان نما از دودمان بنی امیه راهی جز پذیرش شهادت و آمادگی برای استقبال از شمشیرها وجود ندارد. امام علیه السلام از این طریق یاران خود را نیز برای این هدف بزرگ می سازد و آماده می کند.

۴۹ - خطبه امام علیه السلام در نخستین برخورد با دشمن

امام علیه السلام در منطقه «ذو حسم»^۳ با سپاه حرّ (سپاهی که از سوی ابن زیاد برای جلوگیری از ورود امام علیه السلام به کوفه فرستاده شده بود) برخورد کرد و هر دو سپاه در آنجا فرود آمدند، چون وقت نماز ظهر رسید امام به «حجاج بن مسروق» فرمود:

«أَدْنُ رَحْمِكَ اللَّهُ!... حَتَّى تُصَلِّيَ؛ اذان بگو: خداوند ترا رحمت کند... تا نماز بگزاریم».

حجاج برخاست و اذان گفت، آنگاه امام علیه السلام به حرّ بن یزید خطاب کرد:

«يَا بَنَ يَزِيدُ! أَتُرِيدُ أَنْ تُصَلِّيَ بِأَصْحَابِكَ وَ أَصَلِّيَ بِأَصْحَابِي؟؛ آیا تو قصد داری با یاران

خویش نماز بگزاری و من نیز با یاران خود نماز بگزارم؟».

۱. کشف الغمّة، ج ۲، ص ۲۸.

۲. مثیر الاحزان، ص ۴۵.

۳. ذو حُسم (با ذو حُسم) نام کوهی است که نعمان بن منذر در آنجا به شکار می پرداخت.

حر پاسخ داد: شما با یارانت نماز بگزار، ما نیز به تو اقتدا می‌کنیم!

امام علیه السلام به «حجاج بن مسروق» فرمود: «اقامه بگو» اقامه گفت و امام علیه السلام جلو ایستاد و هر دو سپاه به او اقتدا کردند. پس از نماز از جای خویش برخاست و به شمشیرش تکیه داد و (خطبه خواند) و پس از حمد و ثنای الهی چنین فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّهَا مَعَذِرَةٌ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى مَنْ حَضَرَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، إِيَّيَّ لَمْ أَقْدِمَ عَلَى هَذَا الْبَلَدِ حَتَّى أَتَيْتَنِي كُتُبِكُمْ وَ قَدِمْتُ عَلَى رُسُلِكُمْ أَنْ أَقْدِمَ إِيَّنَا إِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا إِمَامٌ، فَلَعَلَّ اللَّهُ أَنْ يَجْمَعَنَا بِكَ عَلَى الْهُدَى، فَإِنْ كُنْتُمْ عَلَى ذَلِكَ فَقَدْ جِئْتُمْ، فَإِنْ تُعْطُونِي مَا يَتَّقُ بِهِ قَلْبِي مِنْ عُهُودِكُمْ وَ مِنْ مَوَاطِئِكُمْ دَخَلْتُ مَعَكُمْ إِلَى مِصْرِكُمْ، وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ كُنْتُمْ كَارِهِينَ لِقُدُومِي عَلَيْكُمْ انْصَرَفْتُ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي أَقْبَلْتُ مِنْهُ إِلَيْكُمْ».

«ای مردم! این اتمام حجتی است در پیشگاه خداوند و مسلمانان حاضر، من خود به سوی دیار شما نیامدم مگر آن‌که نامه‌های شما به دستم رسید و فرستادگانتان به سویم آمدند و گفتند: به سوی ما بیا چرا که ما پیشوایی نداریم بدان امید که خداوند به وسیله تو ما را در مسیر هدایت گرد آورد. اگر همچنان بر دعوت خود باقی هستید که اکنون آمدم. بنابراین، اگر با من پیمان و میثاق‌های محکم می‌بندید به گونه‌ای که مایه اطمینان خاطر مگردد، با شما وارد شهرتان می‌شوم و اگر چنین نکنید و از آمدنم به این دیار ناخشنودید به مکانی که از آنجا آمده‌ام باز می‌گردم».

حر و سپاهیان‌ش در برابر سخنان امام علیه السلام ساکت مانده و جوابی ندادند.^۱

و طبق روایت دیگری فرمود:

«إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ، وَ إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَ تَنَكَّرَتْ وَ أَدْبَرَ مَعْرُوفُهَا، وَ اسْتَمَرَّتْ جِدًّا وَ لَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابَةٌ كَصُبَابَةِ الْإِنَاءِ، وَ حَسْبِيسٍ عَيْشٍ كَالْمَرْعَى الْوَبِيلِ، إِلَّا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ، وَ إِلَى الْبَاطِلِ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ، لِيرِعَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ حَقًّا حَقًّا، فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً، وَ الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا».

«همه شما می‌بینید که چه پیش آمده است، می‌بینید اوضاع زمانه دگرگون و نامشخص شده،

۱. فتوح ابن اعمش، ج ۵، ص ۱۳۴-۱۳۵ و ارشاد مفید، ص ۴۲۷ (با مختصر تفاوت).

خوبی آن روی گردانیده و با شتاب درگذر است، و از آن جز اندکی همانند ته مانده ظرف‌ها و زندگی پستی همچون چراگاه دشوار و خطرناک، باقی نمانده است. آیا نمی‌بینید به حق عمل نمی‌شود و از باطل جلوگیری نمی‌گردد، در چنین شرایطی بر مؤمن لازم است شیفته دیدار پروردگارش (شهادت) باشد. به یقین من مرگ (در راه حق) را جز سعادت، و زندگی در کنار ستمگران را جز ننگ و خواری نمی‌بینم»^۱.

علاّمه مجلسی افزوده است که امام علیه السلام در ادامه چنین فرمود:

«إِنَّ النَّاسَ عِبِيدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينُ لِعِقْ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَائِشُهُمْ فَإِذَا مُحِصُوا بِالْبُلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ؛ مردم بندگان دنیابند، و دین همانند چیز خوش طمع و لذیذی بر زبانشان است که تا آنگاه که زندگی‌شان (به وسیله آن) پر رونق است، آن را نگه می‌دارند، ولی هنگامی که به بلا (در امر دین) آزموده شوند، تعداد دین‌داران اندک گردند»^۲.

* * *

با این که «حرّ بن یزید ریاحی» بیشترین احترام را در ظاهر به امام علیه السلام گذارد و خود و یارانش پشت سر امام نماز خواندند، ولی مأمور بود به هر قیمتی شده اجازه ندهد امام علیه السلام به کوفه نزدیک شود، و اجازه بازگشت به مدینه را هم ندهد، بلکه امام علیه السلام را در یک منطقه دور از آبادی‌ها فرود آورد تا لشکرها فرارسند و امام علیه السلام را در محاصره کامل قرار دهند.

اگر می‌بینیم امام علیه السلام می‌فرماید: شما مرا دعوت کردید، اگر حاضر به همکاری نیستید به جایگاه اصلی‌ام باز می‌گردم، در واقع برای اتمام حجت بر آن گروه پیمان شکن است، زیرا اگر امام علیه السلام می‌خواست بازگردد، بعد از خبرهای قطعی که از شهادت مسلم و هانی و پیمان شکنی اهل کوفه به او رسیده بود و هیچ مانعی در ظاهر وجود نداشت، باز

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۵ (با مختصر تفاوت).

۲. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۷ و بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۱۶. (قابل توجه آن که: خوارزمی معتقد است که امام علیه السلام این سخن را در روز دوم محرّم، در کربلا ایراد فرموده است).

می‌گشت.

او به خوبی می‌داند مسیر او به سوی کربلا، میدان جانبازی و شهادت او است، و این خبر از جدش رسول خدا ﷺ به او رسیده بود.

۵۰ - خطبه دیگر امام علی (ع) در برابر لشکر حرّ

مطابق روایتی: هنگام نماز عصر امام علی (ع) به مؤذن خود فرمان داد اذان و اقامه بگوید، سپس امام علی (ع) جلو ایستاد و هر دو سپاه به آن حضرت اقتدا کردند، پس از نماز امام برخاست و حمد و ثنای الهی را بجای آورد و فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ! أَنَا ابْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ نَحْنُ أَوْلَىٰ بِوِلَايَةِ هَذِهِ الْأُمُورِ عَلَيْكُمْ مِنْ هَؤُلَاءِ الْمُدَّعِينَ مَا لَيْسَ لَهُمْ وَ السَّائِرِينَ فِيكُمْ بِالظُّلْمِ وَ الْعُدْوَانِ، فَإِنْ تَتَّقُوا بِاللَّهِ وَ تَعْرِفُوا الْحَقَّ لِأَهْلِهِ فَيَكُونُ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضَىٰ، وَ إِنْ كَرِهْتُمُونَا وَ جَهَلْتُمْ حَقَّنَا وَ كَانَ رَأْيُكُمْ عَلَىٰ خِلَافٍ مَا جَاءَتْ بِهِ كُتُبُكُمْ وَ قَدِمَتْ بِهِ رُسُلُكُمْ انصَرَفْتُ عَنْكُمْ».

«ای مردم! من فرزند دختر رسول خدایم، ما به ولایت این امور بر شما (امامت بر مسلمین) از این مدعیان دروغین که در میانتان به ظلم و ستم و تجاوز رفتار می‌کنند سزاوارتریم. اگر به خدا اعتماد کنید و صاحبان حق را بشناسید، مایه خشنودی خداوند است و اگر ما را ناخوش داشته و حق ما را نشناسید و عقیده شما برخلاف آن باشد که در نامه‌هایتان نوشته‌اید و فرستادگانتان گفتند، از نزد شما باز می‌گردم».

حرّ بن یزید در پاسخ عرض کرد: «ای اباعبدالله علی (ع)! ما از این نامه‌ها و فرستادگان بی‌خبریم».

امام علی (ع) به یکی از خدمت‌گزاران به نام عقبه ابن سمعان، رو کرد و فرمود: «يَا عَقِبَةُ! هَاتِ الْخُرْجِينَ اللَّذَيْنِ فِيهِمَا الْكُتُبُ؛ ای عقبه! آن دو خورجین نامه‌ها را بیاور».

عقبه نیز نامه‌های شامیان و کوفیان را حاضر کرد و پیش روی آنان ریخت، آنان

پیش آمده، به نامه‌ها نگاه کرده و می‌گذشتند!

حر گفت: «ای اباعبدالله! ما از آنان که این نامه‌ها را نوشتند نیستیم، مأموریت ما آن است که از تو جدا نشده تا تو را نزد امیر (عبیدالله بن زیاد) ببریم».

امام علیه السلام تبسمی کرد و فرمود:

«الْمَوْتُ أَذْنِي إِيَّاكَ مِنْ ذَلِكَ؛ مرگ از انجام این کار به تو نزدیک‌تر است!».^۱

* * *

این دومین اتمام حجت امام علیه السلام به کوفیان و سپاه «حر» است که در میان آنها به یقین از نامه‌نگاران و دعوت کنندگان امام علیه السلام فراوان بودند، زیرا کسی جز «حر» نوشتن نامه را انکار نکرد.

به یقین از آنها بسیار بودند و شرمنده شدند ولی اراده آنها از آن ضعیف‌تر بود که درست بیندیشند و از راه خطا بازگردند.

جمله آخر امام علیه السلام مانند پتکی بر سر «حر» وارد شد و چیزی نگفت.

۵۱ - گفتگوی پرمعنای امام علیه السلام با حر

امام علیه السلام پس از گفتگو با حر، به یاران خود رو کرد و فرمود: «زنان را بر مرکب‌ها سوار کنید تا ببینیم حر و یارانش چه خواهند کرد؟».

اصحاب امام سوار شدند و زنان را جلوی کاروان حرکت دادند. ولی سواران کوفه پیش آمده و راه را بر آنان بستند. امام دست به قبضه شمشیر برد و بر سر حر فریاد کشید و فرمود: «تَكَلَّتْكَ أُمَّكَ! مَا الَّذِي تُرِيدُ أَنْ تَصْنَعُ؟؛ مادرت به عزایت بنشیند! می‌خواهی چه کار کنی؟!».

حر پاسخ داد: به خدا سوگند اگر کسی از عرب - جز تو - چنین سخنی بر زبان جاری می‌ساخت، پاسخش را می‌دادم، هر که می‌خواست باشد! اما به خدا سوگند که

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۳۷-۱۳۸؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۳ (با مختصر تفاوت) و مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۲ (با مختصر تفاوت).

من نمی توانم نام مادرت را (به علت عظمت فوق العاده آن حضرت) بر زبانم جاری سازم، ولی ناچارم شما را به نزد عبیدالله بن زیاد ببرم.

امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

«إِذَا وَاللَّهِ لَا أَتْبِعُكَ أَوْ تَذْهَبَ نَفْسِي؛ به خدا سوگند من نمی آیم مگر آن که کشته شوم!».

حرّ پاسخ داد: «به خدا سوگند! من نیز از تو دست نمی کشم مگر آن که خود و یارانم

کشته شویم!».

حضرت فرمود:

«بَرَزَ أَصْحَابِي وَ أَصْحَابُكَ وَ أَبْرَزُ إِلَيَّ، فَإِنْ قَتَلْتَنِي خُذْ بِرَأْسِي إِلَى ابْنِ زِيَادٍ وَإِنْ قَتَلْتُكَ

أَرْحَتُ الْخَلْقَ مِنْكَ؛ یارانم با یاران تو می جنگند و من با تو نبرد خواهم کرد. اگر

غلبه کردی سرم را نزد ابن زیاد ببر و اگر من تو را به قتل رساندم، مردم را از تو آسوده کردم!».

(حرّ که تصوّر می کرد با تهدید می تواند امام را منصرف کند که در نتیجه هم به

مقصود خویش برسد و هم با امام درگیر نشود؛ پس از ملاحظه سرسختی امام، از خود

انعطاف نشان داد و) گفت: «ای اباعبدالله! من مأمور نیستم با تو نبرد کنم، بلکه

مأموریت من آن است از تو جدا نشوم تا تو را نزد ابن زیاد ببرم.... من می دانم که

همگان برای نجات خویش در فردای قیامت به شفاعت جدّ تو امید بسته اند، و اگر با

تو بستیزم می ترسم در دنیا و آخرت زیانکار باشم؛ ولی من در این شرایط نمی توانم

از تو دست کشیده و به کوفه برگردم، این راه را در پیش گیر و هر جا که خواستی برو، تا

به عبیدالله بن زیاد نامه ای بنویسم که او با من مخالفت کرد و من نتوانستم کاری بکنم،

تو را به خدا سوگند می دهم جان خویش را حفظ کن!».

امام علیه السلام فرمود:

«يَا حُرُّ! كَأَنَّكَ تُخْبِرُنِي أَنِّي مَقْتُولٌ؛ ای حرّ؛ گویا از کشته شدن مرا می ترسانی؟».

حرّ عرض کرد: «آری اباعبدالله! من در این مورد شکّی ندارم (که اینها چنین

تصمیمی دارند) مگر آن که از همان راهی که آمده ای برگردی».

امام علیه السلام فرمود:

مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لَكَ وَ لِكَيْيَ أَقُولُ كَمَا قَالَ أَحُو الْأَوْسِ حَيْثُ يَقُولُ:

سَأْمُضِي وَ مَا بِالْمَوْتِ عَارٌّ عَلَى الْفَتَى
وَ وَاسَى الرَّجَالَ الصَّالِحِينَ بِنَفْسِهِ
أَقْدِمُ نَفْسِي لِأُرِيدُ بَقَاءَهَا
فَإِنْ عَشْتُ لَمْ أُلْمُ وَ إِنْ مِتُّ لَمْ أَدْمُ
إِذَا مَا نَوَى خَيْرًا، وَ جَاهَدَ مُسْلِمًا
وَ فَارَقَ مَذْمُومًا وَ خَالَفَ مُجْرِمًا
لِتَلْقَى حَمِيسًا فِي الْوِغَاءِ عَزْمًا
كَفَى بِكَ ذُلًّا أَنْ تَعِيشَ مُرَعَّمًا

تنها پاسخی که می‌توانم به تو بدهم همان پاسخی است که آن مرد از قبیله اوس (به پسر عموی

خویش هنگامی که می‌خواست به یاری پیامبر برود)، داد:

(سپس اشعاری به این مضمون بیان فرمود:)

«من این راه را می‌روم و مرگ برای جوانمرد ننگ نیست.

آنگاه که آهنگ خیر کند و در راه اسلام مجاهدت نماید.

و برای مردان صالح از جان خود مایه بگذارد.

و از بدی‌ها دوری گزیده و با تبهکاران مخالفت ورزد.

من جانم را بر کف گرفته و دیگر قصد ماندن ندارم تا در کشاکش نبرد با تمام سپاه دشمن

بستیزم.

پس اگر زنده ماندم پیشمان نخواهم بود، و اگر کشته شوم نکوهش نمی‌شوم.

تو را ذلت همین بس که با خواری به این زندگی (ننگین خود) ادامه دهی!!!»^۱

تعبیرات و اشعاری که در این گفتار امام علیه السلام از آن استفاده شده نشان می‌دهد که

شجاعت پدرش علی علیه السلام در وجود مبارکش به طور کامل وجود داشته است، همان گونه

که پدرش فرمود: «وَاللَّهِ لَا بَيْنَ أَبِيطَالِبٍ أَنَسْ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِثَدْيِ أُمِّهِ؛ به خدا سوگند

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۳۸-۱۴۰؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۲-۲۳۳ (با مختصر

تفاوت) و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۷-۳۷۸ (با مقداری تفاوت).

عشق و علاقه فرزند ابوطالب به مرگ از علاقه طفل شیرخوار به پستان مادرش بیشتر است.^۱ او هم می‌فرماید: «سَأْمُضِي وَ مَا بِالْمَوْتِ عَارٌ عَلَى الْفَتَى؛ من از این طریق می‌روم و مرگ و شهادت (در راه خدا و نشر حق و عدالت) برای جوانمردان عیب و عار نیست!» شجاعتی که سبب می‌شود بر مرگ لبخند زند و از هیچ تهدیدی نهراسد و شاهد مقصود مقدس خویش را به هر قیمت شده در آغوش گیرد.

یک بار دیگر اشعار فوق را که زبان حال امام علیه السلام است زمزمه کنید و به محتوای آن بیندیشید، چگونه از مرگی که مایه حیات و عزت و افتخار است و حیاتی که مایه ننگ و خواری و بدبختی است، سخن می‌گوید.

۵۶ - تعبیر دیگری از امام علیه السلام درباره ذلت‌ناپذیری

در روایت دیگری آمده است که حضرت بعد از خواندن آن اشعار فرمود:

«لَيْسَ شَأْنِي شَأْنُ مَنْ يَخَافُ الْمَوْتَ، مَا أَهْوَنَ الْمَوْتِ عَلَى سَبِيلِ نَيْلِ الْعِزِّ وَ إِحْيَاءِ الْحَقِّ، لَيْسَ الْمَوْتُ فِي سَبِيلِ الْعِزِّ إِلَّا حَيَاةً خَالِدَةً وَ لَيْسَتِ الْحَيَاةُ مَعَ الذُّلِّ إِلَّا الْمَوْتُ الَّذِي لَا حَيَاةَ مَعَهُ، أَقْبَلُ الْمَوْتَ تُخَوِّفُنِي، هَيْهَاتَ طَاشَ سَهْمُكَ وَ خَابَ ظَنُّكَ لَسْتُ أَخَافُ الْمَوْتَ، إِنَّ نَفْسِي لِأَكْبَرُ مِنْ ذَلِكَ وَ هَمَّتِي لِأَعْلَى مِنْ أَنْ أَجْمَلَ الصَّبِيمِ خَوْفًا مِنَ الْمَوْتِ وَ هَلْ تَقْدِرُونَ عَلَى أَكْثَرِ مِنْ قَتْلِي؟! مَرْحَبًا بِالْقَتْلِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَ لَكِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى هَدْمِ مَجْدِي وَ مَحْوِ عِزِّي وَ شَرَفِي فَإِذَا لَا أَبَالِي بِالْقَتْلِ».

«در شأن چون منی نیست که از مرگ بهراسد! مرگ در راه رسیدن به عزت و احیای حق، چقدر آسان است؟! آری مرگ در راه عزت و سربلندی جز زندگانی جاوید نیست! و زندگی ذلت‌بار جز مرگ تهی از زندگی نمی‌باشد.

آیا مرا از مرگ می‌ترسانی؟ هیهات! تیرت به خطا رفت و پندارت بیهوده است! من آن نیستم که از مرگ بترسم، روحم بزرگ‌تر و هم‌تم برتر از آن است که از ترس مرگ زیر

بار ستم بروم!

آیا به بیش از کشتن من قادرید؟! خوشا به کشته شدن در راه خدا!

ولی شما بر نابودی عظمت و عزت و شرف من ناتوانید، حال که چنین است من از کشته شدن

باکی ندارم!».۱

* * *

راستی آفرین بر این همت، و درود خدا بر این عظمت روح و اوج شهامت؛

آیا این گونه سخنان تاکنون از کسی شنیده شده؟

آیا هر کس توان گفتن این کلمات را دارد؟

درود بر تو ای پیشوای آزادگان و ای سالار شهیدان! که عالیتین درس را در

کوتاهترین عبارت به ما آموختی، درود و صد هزار درود!

۵۳ - خطبه دیگری از امام علیه السلام در جمع یاران حرّ

سرانجام امام علیه السلام و حرّ هر کدام با سپاهیان خود به راه خویش ادامه دادند تا به

منزلگاه «بیضه»^۲ رسیدند. امام علیه السلام در آنجا برای یاران خود و سپاه حرّ، پس از حمد و

ثنای الهی چنین فرمودند:

«أَيُّهَا النَّاسُ؛ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ، نَاكِثًا

لِعَهْدِ اللَّهِ، مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، يَعْمَلُ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ بِالْأَيْمِ وَالْعُدْوَانِ فَلَمْ يُعَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ، وَ

لَا قَوْلٍ، كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ». أَلَا وَإِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ، وَ

تَرَكَوا طَاعَةَ الرَّحْمَنِ، وَ أَظْهَرُوا الْفُسَادَ، وَ عَطَّلُوا الْحُدُودَ وَ اسْتَأْثَرُوا بِأَيْدِيٍّ، وَ أَحْلَوْا حَرَامَ

اللَّهِ، وَ حَرَّمُوا حَلَالَ اللَّهِ، وَ أَنَا أَحَقُّ مَنْ عَيَّرَ.

قَدْ أَتَيْتَنِي كُتُبِكُمْ، وَ قَدِمْتُمْ عَلَيَّ رُسُلَكُمْ بِيَعِيَّتِكُمْ أَنْكُمْ لَا تُسَلِّمُونِي وَ لَا تَحْذَرُونِي، فَإِنْ

۱. احقاق الحق، ج ۱، ص ۶۰۱ و اعيان الشيعة، ج ۱، ص ۵۸۱.

۲. بیضه (به کسر باء) آبگاهی است میان واقصه و عذیب.

تَمَّتُمْ عَلَىٰ بَيْعَتِكُمْ تُصِيبُوا رُشْدَكُمْ، فَأَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ، وَابْنُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ،
 نَفْسِي مَعَ أَنْفُسِكُمْ، وَ أَهْلِي مَعَ أَهْلِيكُمْ، فَلَكُمْ فِيَّ أَسْوَةٌ، وَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تَقَضُّمُ عَهْدِكُمْ،
 وَ خَلَعْتُمْ بَيْعَتِي مِنْ أَعْنَاقِكُمْ فَلَعَمْرِي مَا هِيَ لَكُمْ بِنُكْرٍ، لَقَدْ فَعَلْتُمُوهَا بِأَبِي وَ أَخِي وَ ابْنِ
 عَمِّي مُسْلِمًا! وَ الْمَعْرُورُ مِنْ اغْتَرَّ بِكُمْ، فَحَظُّكُمْ أَخْطَأْتُمْ، وَ نَصِيبُكُمْ ضَيَّعْتُمْ ﴿فَمَنْ نَكَثَ
 فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ﴾ وَ سَيُغْنِي اللَّهُ عَنْكُمْ، وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

«ای مردم! پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال
 شمرده، پیمان الهی را شکسته و با ستّ رسول خدا مخالفت ورزیده، در میان بندگان خدا به ستم
 رفتار می‌کند؛ و او با زبان و کردارش با وی به مخالفت بر نخیزد، سزاوار است خداوند او را در
 جایگاه آن سلطان ستمگر (دوزخ) بیاندازد».

هان ای مردم! این گروه (بنی امیه) به طاعت شیطان پایبند شده و از پیروی خداوند سرپیچی
 کرده‌اند، فساد را آشکار ساخته و حدود الهی را تعطیل کرده‌اند. آنان بیت المال را به انحصار خویش
 درآورده، حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام شمرده‌اند و من (که فرزند رسول خدایم) به قیام
 برای تغییر این اوضاع، از همه کس سزاوارترم.

نامه‌های شما به دستم رسید و فرستادگانتان - با خبر بیعت شما - به نزد آمدند (و گفتند): شما
 با من پیمان بسته که مرا در برابر دشمن تنها نخواهید گذاشت.

اکنون اگر به بیعت خود وفادار ماندید، به رشد و کمال خود دست یافتید، من حسین بن
 علی ﷺ و فرزند فاطمه دختر رسول خدایم. من در کنار شما، و خاندانم در کنار خاندان شما است.
 اسوه و الگوی شما من هستم.

و اگر چنین نبودید و پیمانتان را شکسته‌اید و از بیعت خویش با من دست کشیده‌اید، به جانم
 سوگند! این رفتار از شما ناشناخته (و عجیب) نیست! چرا که شما با پدر و برادر و پسرعمویم
 مسلم، همین گونه رفتار کردید! فریب خورده کسی است که فریب شما را بخورد. (در واقع این
 شما بید که) همای سعادت را از دست داده و بهره‌ خویش را تباه ساخته‌اید. (قرآن می‌فرماید):
 ﴿فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ﴾ ؛ هر کس پیمان‌شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان

شکسته است»^۱.

و به زودی خداوند مرا از شما بی نیاز خواهد کرد، و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته». هنگامی که این خطبه به پایان رسید، یاران امام علیه السلام به نزدش آمده و همگی برای یاری حضرت اعلام یاری کردند و امام علیه السلام از خداوند برای آنها خیر و سعادت طلب نمود.^۲

* * *

این گفتار تاریخی امام علیه السلام با صراحت تمام هدف قیام خونین عاشورا را شرح می‌دهد، بیانی که برای هر زمان و هر مکان کاربرد دارد. امام علیه السلام قیام خود را تبلوری از وظیفه عمومی همه مسلمین می‌داند که در برابر حکام جائر و ظالم بر عهده دارند. ظالمانی که نه فقط بندگان خدا را به زنجیر ستم گرفتار ساخته‌اند، بلکه حلال خدا را حرام کرده و حرام او را حلال شمرده‌اند.

به یقین، سکوت در برابر چنین افرادی برای هیچ مسلمانی جایز نیست! چرا که سکوت سبب امضای اعمال آنان می‌شود و امضای اعمال آنان سبب اتحاد سرنوشت سکوت‌کننده، با ظالمان و طاغیان می‌گردد.

آری؛ همه باید فریاد کشند و قیام کنند و کاخ بیدادگران را واژگون کنند و از همه سزاوارتر به این امر، فرزند پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و امام معصوم علیه السلام است. چه منطقی از این گویاتر و زنده‌تر!

۵۴ - عیدالله بن حُرّ جعفی و از دست دادن فرصت

هنگامی که امام علیه السلام با سپاه اندک خویش به «قصر بنی مقاتل»^۳ رسید در آنجا

۱. فتح، آیه ۱۰.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۴؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۴۸ و فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۴۴-۱۴۵.

۳. این قصر که موضعی است میان عین التمر و قَطَطَانِيَه (نزدیک کوفه)، منسوب به مقاتل بن حسان بوده است.

خیمه‌ای تو جَهش را جلب کرد، پرسید: «این خیمه از کیست؟» گفتند: «عبیدالله بن حرّ جعفی». امام علیه السلام «حجّاج بن مسروق جعفی» را به نزد او فرستاد. حجّاج به خیمه عبیدالله بن حرّ آمد، سلام کرد و گفت:

ای پسر حرّ! به خدا سوگند! اگر شایسته آن باشی که پذیری خداوند به تو کرامتی عظیم هدیه کرده است.

گفت: کدام کرامت؟

حجّاج پاسخ داد: این حسین بن علی علیه السلام است، که تو را به یاری خویش فرا می‌خواند. پس اگر در رکاب آن حضرت با دشمنانش نبرد کنی، پاداش بزرگی نصیب تو خواهد شد و اگر کشته شوی، به فیض شهادت نایل گردی.

«عبیدالله بن حرّ» گفت: من از کوفه بیرون نیامدم مگر آن که بیم داشتم حسین بن علی علیه السلام به کوفه قدم گذارد و من آنجا باشم و یاری اش نکنم. در کوفه هیچ یآوری نمانده مگر آن که به دنیا رو کرده است، خدمت امام برگرد و این مطلب را به عرضشان برسان.

حجّاج نزد امام آمد و ماجرا را به عرض امام علیه السلام رساند. امام برخاست و باتنی چند از یاران خود به نزد عبیدالله بن حرّ آمد. عبیدالله از امام علیه السلام استقبال گرمی به عمل آورد و امام نشست و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

«أَمَا بَعْدُ، يَا بَنَیَ الْحُرِّ! فَإِنَّ مَصْرَكُمْ هَذِهِ كَتَبُوا إِلَيَّ وَ خَبَرُونِي أَنَّهُمْ مُجْتَمِعُونَ عَلَيَّ نُصْرَتِي، وَ أَنَّ يَوْمًا دُونِي وَ يُقَاتِلُوا عَدُوِّي، وَ أَنَّهُمْ سَأَلُونِي الْقُدُومَ عَلَيْهِمْ، فَقَدِمْتُ، وَ لَسْتُ أَدْرِي الْقَوْمَ عَلَيَّ مَا زَعَمُوا، لِأَنَّهُمْ قَدْ أَعَانُوا عَلَيَّ قَتْلَ ابْنِ عَمِّي مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ رضي الله عنه وَ شَيْعَتِهِ. وَ أَجْمَعُوا عَلَيَّ ابْنَ مَرْجَانَةَ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ يُبَايِعُنِي لِيَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، وَ أَنْتَ يَا بَنَیَ الْحُرِّ فَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مُوَاحِدُكَ بِمَا كَسَبْتَ وَ أَسْلَفْتَ مِنَ الذُّنُوبِ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ، وَ أَنَا أَدْعُوكَ فِي وَفْقِي هَذَا إِلَى تَوْبَةٍ تُغَسِّلُ بِهَا مَا عَلَيْكَ مِنَ الذُّنُوبِ، وَ أَدْعُوكَ إِلَى نُصْرَتِنَا أَهْلِ الْبَيْتِ، فَإِنَّ أُعْطِينَا حَقَّنَا حَمْدَنَا اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ وَ قَبْلِنَاهُ، وَ إِنْ مُعِنَا حَقَّنَا وَ رُكِبْنَا بِالظُّلْمِ

كُنْتُ مِنْ أَعْوَانِي عَلَى طَلَبِ الْحَقِّ».

«اما بعد! ای پسر حرّ! همشهریان تو این نامه‌ها را برایم نوشتند و خبر دادند که همگی بر یاری من متفق‌اند و در کنار من ایستاده و با دشمنانم پیکار خواهند کرد. و از من خواستند که نزدشان بروم و من نیز آمدم. ولی گمان نمی‌کنم که آنان بر عهدشان پایدار بمانند، زیرا آنان بر کشتن پسر عمویم - مسلم بن عقیل رضی الله عنه - و یارانش (با دشمنان) همکاری کردند، و همگی با پسر مرجانه - عبیدالله بن زیاد - که از من می‌خواهد با یزید بیعت کنم، همراه شده‌اند. و تو ای پسر حرّ بدان! به یقین خداوند در برابر کارهایی که انجام داده‌ای و گناهایی که در ایام گذشته مرتکب شده‌ای، از تو بازخواست خواهد کرد، و من در این لحظه از تو می‌خواهم که با آب توبه گناهانت را شستشو دهی و تو را به یاری خاندان اهل بیت علیهم السلام فرا می‌خوانم.

اگر حَقّمان را به ما دادند خدا را بر آن شکر کرده و می‌پذیریم و اگر آن را از ما بازداشتند و به ظلم و ستم بر ما چیره شدند تو در طلب حق، از یاوران من خواهی بود (و در هر دو صورت زبانی نخواهی دید)».

عبیدالله بن حرّ عرض کرد: به خدا سوگند! ای فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله اگر در کوفه کسانی بودند که تو را یاری کرده و در رکابت پیکار می‌نمودند، من مقاوم‌ترین آنان در برابر دشمنانم بودم. ولی من در کوفه شاهد بودم که مدّعیان پیروی تو از ترس بنی امیه و شمشیرهایشان به خانه‌های خود خزیدند. تو را به خدا سوگند که این خواهش را از من مکن. من هر چه بتوانم - از کمک‌های مالی - از تو دریغ نخواهم کرد این اسب را از من بپذیر که در پی کسی با آن روان نشدم مگر آن که بر او دست یافتم و با آن از مهلکه‌ای نگریختم جز آن که نجات یافتم و این شمشیر را تقدیم تو می‌کنم که به هر چه فرود آوردم آن را برید.

امام علیه السلام فرمود:

«يَا بَنَ الْحَرِّ! مَا جِئْنَاكَ لِفَرَسِكَ وَ سَيْفِكَ، إِنَّمَا أَتَيْنَاكَ لِنَسْأَلَكَ النُّصْرَةَ، فَإِنْ كُنْتَ قَدْ بَحَلْتَ عَلَيْنَا بِنَفْسِكَ فَلَا حَاجَةَ لَنَا فِي شَيْءٍ مِنْ مَالِكَ... قَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ هُوَ يَقُولُ: «مَنْ

سَمِعَ دَاعِيَةَ أَهْلِ بَيْتِي، وَ لَمْ يَنْصُرْهُمْ عَلَى حَقِّهِمْ إِلَّا أَكْبَهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِهِ فِي النَّارِ؛ ای فرزند حرا! ما به قصد اسب و شمشیرت نیامدیم، ما آمدیم تا از تو یاری بطلبیم. اگر از تقدیم جانت در راه ما دریغ می‌ورزی، هیچ نیازی به مالت نداریم... من از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «هر کس فریاد استغاثه اهل بیت مرا بشنود و به یاریشان نشتابد خداوند وی را به رو در آتش دوزخ اندازد».

آنگاه امام حسین علیه السلام برخاست و به نزد یاران خود برگشت.^۱

در روایتی آمده است که امام پس از این گفتگوها در پایان به عبیدالله بن حرا چنین فرمود:

«فَإِلَّا تَنْصُرْنَا فَاتَّقِ اللَّهَ أَنْ لَا تَكُونَ مِمَّنْ يُقَاتِلُنَا، فَوَاللَّهِ لَا يَسْمَعُ وَاعِيَتِنَا أَحَدٌ ثُمَّ لَمْ يَنْصُرْنَا إِلَّا هَلَكَ؛ اگر قصد یاری ما را نداری، پس از خدا بترس و با آنان که با ما می‌جنگند مباش! به خدا سوگند! هر کس فریاد استغاثه ما را بشنود و به یاری ما نشتابد یقیناً آخرت او تباه خواهد شد».

عبیدالله بن حرا عرض کرد: نه، هرگز چنین نخواهد شد! إن شاء الله (و من با دشمن شما همراهی نخواهم کرد).^۲

* * *

امام علیه السلام بار دیگر با این سخنان پر معنی خود نشان می‌دهد با این که امیدی به مردم کوفه ندارد و می‌داند آنها بی‌وفاتر از آن هستند که به پیمان و دعوت نامه‌های خود وفا کنند و به یاری او برخیزند، باز به راه خود ادامه می‌دهد، زیرا رسالت او چیز دیگری است و برنامه‌ای دیگر.

در ضمن هر کس را ببیند با او اتمام حجت می‌کند، و صاحبان نفوس مطمئنند و سعادت‌مندان پرافتخار و مؤمنان راستین را با خود همراه می‌سازد، تا در آن کارزار تاریخی

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۳۰-۱۳۲.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۷-۳۰۸ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۹.

عاشورا شهد شهادت را بنوشند و با خون‌های پاک خود نهال اسلام را آبیاری کنند و پرده از چهره منافقان و دشمنان قسم خورده اسلام برافکنند.

۵۵ - در پستی دنیا همین بس...

از امام سجّاد علیه السلام نقل شده است که فرمود: «امام حسین علیه السلام (در مسیر کربلا) در هیچ منزلگاهی فرود نیامد و کوچ نکرد، مگر آن که از «یحیی بن زکریا» پیامبر بزرگ خدا و کشته شدن وی یاد فرمود، و روزی چنین فرمود:

«وَمِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ أَنْ رَأَسَ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا أُهْدِيَ إِلَى بَغْيٍ مِنْ بَغَايَا بَنِي إِسْرَائِيلَ؛ از پستی دنیا نزد خداوند همین بس که سر «یحیی بن زکریا» را برای زناکاری از زناکاران بنی اسرائیل هدیه بردند!»^۱

در روایت دیگری امام علیه السلام در توضیح این مطلب، فرمود:

«إِنَّ امْرَأَةَ مَلِكِ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَبُرَتْ وَ أَرَادَتْ أَنْ تُزَوِّجَ بِنْتَهَا مِنْهُ لِلْمَلِكِ، فَاسْتَشَارَ الْمَلِكُ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا فَهَاهُ عَنْ ذَلِكَ، فَعَرَفَتِ الْمُرَاةُ ذَلِكَ وَ رِيَّتْ بِنْتَهَا وَ بَعَثَتْهَا إِلَى الْمَلِكِ فَذَهَبَتْ وَ لَعِبَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ لَهَا الْمَلِكُ: مَا حَاجَتُكَ؟
قَالَتْ: رَأَسَ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا.

فَقَالَ الْمَلِكُ: يَا بَيْتَهُ حَاجَةٌ غَيْرَ هَذِهِ.

قَالَتْ: مَا أُرِيدُ غَيْرَهُ... فَقَتَلَهُ، ثُمَّ بَعَثَ بِرَأْسِهِ إِلَيْهَا فِي طَشْتٍ مِنْ ذَهَبٍ، فَأَمَرَتِ الْأَرْضُ فَأَخَذَتْهَا، وَ سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ بَحْتَ نَصْرًا».

«همسر پادشاه بنی اسرائیل پیر شده بود، خواست دخترش را به همسری آن پادشاه درآورد.

پادشاه با یحیی بن زکریا در این مورد مشورت کرد حضرت وی را از این کار برحذر داشت، همسر پادشاه از این ماجرا با خبر شد و دخترش را آرایش کرد و به نزد پادشاه فرستاد؛ دختر به نزد پادشاه رفت و به طنازی و عشوه‌گری پرداخت (تا هوش از سر پادشاه ربود).

۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۹۲ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۸۹.

پادشاه گفت: (برای آن که به وصالت برسم) چه می‌خواهی؟

دختر گفت: سر یحیی بن زکریا را!

پادشاه گفت: دخترم! چیز دیگری بخواه.

گفت: جز این نمی‌خواهم!

امام علیه السلام ادامه داد: ... وی پس از این تصمیم به قتل حضرت یحیی علیه السلام گرفت و آن حضرت را به قتل رساند. آنگاه سر مبارکش را در طشت طلایی نهاد و به نزد آن دختر فرستاد (وچندان نگذشت که زمین دختر را در خود فرود برد و «بخت نصر» بر آنان مسلط شد).^۱

آنجا که سر یحیی را دفن کردند پیوسته از آن محل خون می‌جوشید تا بخت نصر گروه زیادی از ظالمان بنی اسرائیل را کشت تا خون از جوشش افتاد.

لذا در پایان این ماجرا می‌خوانیم امام حسین علیه السلام به فرزندش امام سجاد علیه السلام فرمود:
 «يَا وَلَدِي يَا عَلِيُّ وَاللَّهِ لَا يَسْكُنُ دَمِي حَتَّىٰ يَبْعَثَ اللَّهُ الْمُهْدِيَّ فَيَقْتُلَ عَلِيَّ دَمِي مِنْ
 الْمُنَافِقِينَ الْكُفْرَةَ الْفَسَقَةَ سَبْعِينَ أَلْفًا؛ فرزندم! علی جان! به خدا سوگند خون من آرام
 نخواهد گرفت تا آنگاه که خداوند (فرزندم) مهدی (عج) را مبعوث کند و او هفتاد هزار تن از
 منافقین کافر و فاسق را به قتل برساند».^۲

* * *

گفته‌های کوتاه و پرمعنی امام علیه السلام در مسیر کربلا یکی از دیگری پربارتر و عجیب‌تر است.

هدف امام علیه السلام از طرح ماجرای حضرت یحیی علیه السلام اشاره به این نکته است که حکام ظالم و جبار و هواپرست او را به جرم پاکی و تقوا و مبارزه با آلودگی‌ها و هوسبازی‌ها شهید می‌کنند و سر بریده‌اش را برای ناپاک زاده‌ای هدیه می‌برند و این نشان می‌دهد که امام علیه السلام از جزئیات شهادت خود آگاه بوده، و برای اصحاب و یاران و فرزندانش شرح

۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۹۲ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۸۹.

۲. همان مدارک.

می‌داده و آن مردان شجاع را آمادهٔ جانبازی و فداکاری تا آخرین قطرهٔ خون می‌کرده است.

جمله «خون من از جوشش باز نمی‌ایستد تا «مهدی علیه السلام» قیام کند» اشارهٔ پر معنایی به استمرار عاشوراهاى حسینی در طول تاریخ است، همان چیزی که امروز با چشم خود می‌بینیم. **صَدَقَ اللهُ وَرَسُولُهُ وَأَوْلِيَاؤُهُ عليه السلام.**

۵۶ - ورود به سر منزل مقصود

امام در دوم محرّم سال ۶۱ هجری به اتفاق یاران خویش به سرزمین کربلا وارد شد، ابتدا به یارانش رو کرد و فرمود:

«الْأُنَّاسُ عِبِيدُ الدُّنْيَا وَالدِّينِ لِعِقْ عَلَيَّ أَلْسِنَتِهِمْ، يَحْوِطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ، فَيَأْذُوا مُحْضُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ؛ مردم، بندگان دنیا هستند و دین همانند چیزی است که بر زبانشان باشد، تا آنگاه که زندگی‌شان (به وسیلهٔ آن) پر رونق است آن را نگه می‌دارند، ولی هنگامی که با مشکلات آزموده شوند عدد دین‌داران اندک می‌شود».

آنگاه پرسید: آیا اینجا کربلا است!

پاسخ دادند: آری، ای پسر پیغمبر!

آن حضرت فرمود:

«هَذَا مَوْضِعُ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ، هَهُنَا مَنَاحُ رِجَالِنَا، وَ مَحَطُّ رِجَالِنَا، وَ مَقْتَلُ رِجَالِنَا، وَ مَسْفَكُ دِمَائِنَا؛ این دیار، جایگاه اندوه و بلا (و سرزمین گرفتاری و آزمون) است، اینجا محلّ خوابیدن شتران ما، و بارانداز کاروان ما، و محلّ شهادت مردان ما و جاری شدن خون ماست».^۱

سپس اصحاب امام علیه السلام پیاده شدند «حرّ» نیز با هزار سوار جنگی در ناحیهٔ دیگری در مقابل امام علیه السلام اردو زد و نامه‌ای به عبیدالله بن زیاد نوشت و در آن نامه او را از ورود امام حسین علیه السلام به کربلا باخبر ساخت.

۱. مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۷ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۳.

در روایت دیگری چنین می‌خوانیم:

امام حسین علیه السلام فرمود: اسم این مکان چیست؟ پاسخ دادند: کربلا.
فرمود:

«ذاتُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ، وَ لَقَدْ مَرَّ أَبِي بِهَذَا الْمَكَانِ عِنْدَ مَسِيرِهِ إِلَى صِفِّينَ، وَ أَنَا مَعَهُ، فَوَقَفَ، فَسَأَلَ عَنْهُ، فَأَخْبَرَ بِاسْمِهِ، فَقَالَ: «هَاهُنَا مَحَطُّ رِكَابِهِمْ، وَ هَاهُنَا مِهْرَاقُ دِمَائِهِمْ»، فَسُئِلَ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: «ثِقُلٌ لِأَلِّ بَيْتِ مُحَمَّدٍ، يَنْزِلُونَ هَاهُنَا»،

«سرزمین اندوه و سختی، پدرم (امیرالمؤمنین علیه السلام) در مسیر جنگ صفین که من نیز همراه او بودم از این سرزمین عبور کرد، چون به اینجا رسید، ایستاد و از نام آن پرسید. وقتی که نامش را شنید، فرمود: «اینجا محلّ کاروان آنان و جای ریخته شدن خون‌های پاکشان است».
پرسیدند: از چه خبر می‌دهی؟

فرمود: «از حوادث سنگینی برای خاندان پیامبر که روزی در این مکان فرود می‌آیند».

سپس امام حسین علیه السلام مشتی از خاک گرفت و بویید و فرمود: «هَذِهِ وَ اللَّهُ هِيَ الْأَرْضُ الَّتِي أَخْبَرَ بِهَا جِبْرِئِيلُ رَسُولَ اللَّهِ أَنِّي أُقْتَلُ فِيهَا، أَخْبَرْتَنِي أُمُّ سَلْمَةَ: بِهَذَا سَوَّكُنْدًا! این همان سرزمینی است که جبرئیل به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خبر داد که من در آن شهید می‌شوم. امّ سلمه (همسر بزرگوار رسول گرامی اسلام) به من خبر داد».

آنگاه امام علیه السلام سخن امّ سلمه را این‌گونه نقل کرد: «روزی جبرئیل نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بود و تو هم (ای حسین علیه السلام) نزد من بودی، پس گریستی، پیامبر فرمود: فرزندم را رها کن و من تو را رها کردم، پیامبر صلی الله علیه و آله تو را در آغوش گرفت و بر دامنش نشانید. جبرئیل از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: آیا حسین علیه السلام را دوست داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل گفت:

فَإِنَّ أُمَّتَكَ سَتَقْتُلُهُ، وَ إِنْ شِئْتَ أُرَيْتَكَ تُوْبَةَ أَرْضِهِ الَّتِي يُقْتَلُ فِيهَا؛ اَمّت تو وی را خواهند کشت و چنانچه خواسته باشی خاک زمینی را که در آن شهید می‌شود به تو نشان دهم؟. پیامبر فرمود: آری! آنگاه جبرئیل بالش را بر زمین باز کرد و آن زمین را به پیامبر نشان داد.^۱

ابومخنف در کتاب مقتل خویش از کلبی نقل می‌کند که امام و حرّ با سپاهیان خود راه می‌پیمودند تا آن‌که در روز چهارشنبه به سرزمین کربلا رسیدند، ناگهان اسب امام حسین علیه السلام از حرکت ایستاد. امام علیه السلام از آن پیاده شد و سوار بر مرکب دیگر شد؛ ولی آن اسب نیز قدم از قدم بر نداشت، اسب‌های متعدّدی عوض کرد، ولی هیچ یک حرکت نکردند. امام علیه السلام چون این امر شگفت‌آور را مشاهده کرد، پرسید: نام این سرزمین چیست؟

گفتند: غاضریّه. فرمود: آیا نام دیگری دارد؟ گفتند: نینوا.

فرمود: به جز اینها آن را چه می‌نامند؟ گفتند: شاطی الفرات (ساحل فرات).

فرمود: آیا باز هم نامی دارد؟ پاسخ دادند: کربلا.

پس آهی کشید و فرمود: «أَرْضُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ؛ دشت اندوه و بلا» است.

سپس افزود:

«قَفُوا وَ لَا تَرَحَّلُوا مِنْهَا، فَهَاهُنَا وَاللَّهِ مَنَاحُ رِكَابِنَا، وَ هَاهُنَا وَاللَّهِ سَفْكُ دِمَائِنَا، وَ هَاهُنَا وَاللَّهِ هَتِكُ حَرِيمِنَا، وَ هَاهُنَا وَاللَّهِ قَتْلُ رِجَالِنَا، وَ هَاهُنَا وَاللَّهِ ذَبْحُ أَطْفَالِنَا، وَ هَاهُنَا وَاللَّهِ تَزَارُ قُبُورِنَا، وَ بَهْذِهِ التُّرْبَةِ وَعَدَنِي جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ وَ لَا خُلْفَ لِقَوْلِهِ».

«همین جا توقف کنید و از آن کوچ نکنید. پس به خدا سوگند! خوابگاه شتران ما و جای ریخته شدن خونمان است. به خدا سوگند! اینجا محلّ هتک حریم ما و کشته شدن مردان و ذبح کودکان ماست. به خدا سوگند! اینجا محلّ زیارت قبور ماست. جدّم رسول خدا مرا به این تربت نوید داده است که در فرموده او تخلّفی نیست».^۱

* * *

سرزمین کربلا از خاطره‌انگیزترین سرزمین‌های کشور اسلام است، سرزمین دل‌آوری‌ها و رشادت‌ها، سرزمین ایثارها و فداکاری‌ها، و سرزمین پایداری‌ها در مسیر هدف.

۱. ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۶۸ و رجوع کنید به: اثبات الهداة، ج ۵، ص ۲۰۲.

نام کربلا برای امام حسین علیه السلام کاملاً آشنا بود، چرا که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در زمان خود از آن خبر داده بود و این خبر را رسول خدا صلی الله علیه و آله طبق روایات از جبرئیل، امین وحی خدا شنید، که فرزندان حسین را در این سرزمین شهید خواهند کرد (شهادتی که موج آثارش پهنه تاریخ را فرا خواهد گرفت).

حتی امیر مؤمنان علی علیه السلام مطابق روایتی هنگامی که از آن عبور می کرد صحنه های آینده این سرزمین را با چشم خود دید و در آنجا نماز گزارد و حسین عزیزش را به پایمردی بیشتر دعوت کرد.

لذا هنگامی که امام حسین علیه السلام به این سرزمین موعود رسید، دستور داد بارها را بگشایند و خیمه ها را برپا کنند و فرمود منزلگه مقصود ما همین جاست!

۵۷ - برخورد عزتمندانۀ امام علیه السلام با فرستادۀ عیدالله

ابن زیاد نامه ای به این مضمون برای امام حسین علیه السلام نوشت: «اما بعد! ای حسین! خبر ورودت به کربلا به من رسید، امیرالمؤمنین - یزید! - به من نوشته است که سر بر بالین نهم و غذای سیری نخورم تا تو را به قتل برسانم و به خداوند لطیف و خبیر ملحق کنم و یا به فرمان من و یزید بن معاویه گردن نهی».

چون این نامه به امام حسین علیه السلام رسید و آن را خواند، نامه را به دور افکند و فرمود:

«لَا أَفْلَحَ قَوْمٌ آثَرُوا مَرَضَاةَ أَنْفُسِهِمْ عَلَى مَرَضَاةِ الْخَالِقِ؛ گروهی که خشنودی خود را بر

خشنودی خداوند برگزیدند، هرگز رستگار نخواهند شد».

فرستادۀ «عیدالله» پرسید: «ای اباعبدالله! جواب نامه چه شد؟»

امام علیه السلام فرمود:

«مَا لَهُ عِنْدِي جَوَابٌ؛ لِأَنَّهُ قَدْ حَقَّتْ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ؛ این نامه نزد من جوابی ندارد، زیرا

عیدالله مستحق عذاب الهی شده است!».

چون قاصد نزد عیدالله بازگشت و جریان را گفت، ابن زیاد به شدت برآشفست

(ولی پاسخی نداشت).^۱

* * *

امام علیه السلام با این سخن کوتاه و پر معنی نشان داد که با کسانی که خشنودی بستگان طاعی و یاغی را بر خشنودی خدا مقدم می‌شمردند، هیچ سرسازش ندارد و نامه امثال ابن زیاد را که جزو این گروهند، لایق و شایسته پاسخ نمی‌داند، آن را می‌خواند و به دور می‌افکند، هر چند جان شریفش در خطر باشد.

۵۸ - خاموش نشستن گناه است

سرانجام امام علیه السلام در یک طرف و حرّ بن یزید نیز با هزار مرد جنگی، در ناحیه دیگر اردو زدند. آنگاه امام علیه السلام قلم و کاغذی طلب کرد و نامه‌ای برای بزرگان کوفه که می‌دانست بر رأی خود استوار مانده‌اند، و در واقع خطاب به عموم مردم کوفه، به این مضمون نوشت:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى سُلَيْمَانَ بْنِ صُرَدٍ، وَ الْمُسَيَّبِ بْنِ نَجْبَةَ، وَ رُفَاعَةَ بْنَ شَدَّادٍ، وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنَ وَالٍ، وَ جَمَاعَةَ الْمُؤْمِنِينَ، أَمَا بَعْدُ: فَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ قَالَ فِي حَيَاتِهِ: «مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ، نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ، مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، يَعْمَلُ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ ثُمَّ لَمْ يُعَيِّرْ بِقَوْلٍ وَ لَا فِعْلٍ، كَانَ حَقِيقًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ». وَ قَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ، وَ تَوَلَّوْا عَنِ طَاعَةِ الرَّحْمَنِ، وَ أَظْهَرُوا الْفَسَادَ، وَ عَطَلُوا الْحُدُودَ وَ اسْتَأْثَرُوا بِالْبُغْيِ، وَ أَحَلُّوا حَرَامَ اللَّهِ، وَ حَرَمُوا حَلَالَهُ، وَ إِنِّي أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ لِقَرَابَتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

وَ قَدْ أَتَيْتَنِي كُتُبِكُمْ، وَ قَدْ قَدِمَتْ عَلَيَّ رُسُلُكُمْ بِيَعْتِكُمْ أَنْكُمْ لَا تَسَلُّونِي وَ لَا تَخَذُلُونِي، فَإِنْ وَفَيْتُمْ لِي بِبَيْعَتِكُمْ فَقَدْ أَصَبْتُمْ حَظَّكُمْ وَ رُشْدَكُمْ، وَ نَفْسِي مَعَ أَنْفُسِكُمْ، وَ أَهْلِي وَ وَكْدِي

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۵۰-۱۵۱؛ مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۹ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۳ (با مختصر تفاوت).

مَعَ أَهْلَالِكُمْ وَ أَوْلَادِكُمْ، فَلَكُمْ فِي أَسْوَةٍ، وَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ نَقَضْتُمْ عَهْدَكُمْ، وَ خَلَعْتُمْ بَيْعَتَكُمْ
فَلَعَمْرِي مَا هِيَ مِنْكُمْ بِبُكْرٍ، لَقَدْ فَعَلْتُمْوهَا بِأَبِي وَ أَخِي وَ ابْنِ عَمِّي! وَ الْمَعْرُورُ مِنَ اعْتَرَّ بِكُمْ،
فَحَظُّكُمْ أَحْطَأْتُمْ، وَ نَصِيبُكُمْ ضَيَعْتُمْ ﴿فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ﴾ وَ سَيُعْنِي اللَّهُ
عَنْكُمْ، وَ السَّلَامُ».

«به نام خداوند بخشنده مهربان ؛ از حسین بن علی علیه السلام به سلیمان بن صرد، مسیب بن نجبه،
رفاعة بن شداد، عبدالله بن وال و همه مؤمنین، اما بعد: شما می‌دانید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در زمان
حیات خود فرمود:

«هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خداوند را حلال شمرده و پیمان خدا را شکسته و با
سنت پیامبر اکرم مخالفت ورزیده و در میان بندگان خدا به ظلم و ستم رفتار نموده، ولی با او به
مبارزه عملی و گفتاری برنخیزد، سزاوار است که خدای متعال او را در جایگاه آن سلطان ستمگر
(جهنم) وارد کند».

شما می‌دانید که این گروه (بنی امیه) به طاعت شیطان پای‌بند شده و از پیروی خداوند سرباز
زدند و فساد را آشکار ساخته و حدود الهی را تعطیل کرده‌اند، بیت المال مسلمین را به انحصار
خویش درآورده، حرام خداوند را حلال و حلالش را حرام شمرده‌اند و من به جهت قربات و نزدیکی
با پیامبر خدا، خود را سزاوارتر از دیگران می‌دانم که با آنان مبارزه کنم.

از طرفی نامه‌های شما به من رسید. فرستادگانتان با خبر بیعت شما به نزد آمدند (و گفتند) که
شما با من بیعت کرده‌اید که مرا هرگز به دشمن تسلیم نخواهید کرد و در میدان مبارزه تنه‌ایم
نخواهید گذارد و در میانه راه، به من پشت نخواهید کرد. حال اگر بر بیعت و پیمان خود پایدارید به
رشد و کمال خود دست یافتید، من در کنار شما و خاندان و فرزندانم در کنار خاندان و فرزندان شما
خواهد بود و من اسوه و مقتدای شما خواهم بود و اگر چنین نکنید و بر عهد خود استوار نباشید و
بیعت خود را بشکنید، بجانم سوگند که چنین رفتاری از شما ناشناخته و عجیب نیست! چرا که
شما با پدر و برادرم و پسر عمومیم (مسلم) همین گونه رفتار کردید. فریب خورده کسی است که
فریب شما را بخورد، پس [در این صورت] شما همای سعادت را از دست داده و بهره خویش را

تباه ساختید. «هر کس پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان شکسته است». و خداوند به زودی مرا از شما بی نیاز خواهد کرد. والسلام»^۱.

امام علیه السلام نامه را مهر کرد و پیچید و به «قیس بن مسهر صیداوی» داد تا به مردم کوفه برساند و چون امام از خبر کشته شدن قیس مطلع شد، اشکش جاری گشت و عرضه داشت:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْ لَنَا لِشَيْعَتِنَا عِنْدَكَ مَزَلًا كَرِيمًا، وَ اجْمَعْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ فِي مُسْتَقَرٍّ مِنْ رَحْمَتِكَ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ خداوند! ما و شیعیان ما در نزد خود جایگاه والایی قرار ده و ما را با آنان در جوار رحمت خود گردآور که تو بر انجام هر کاری توانایی»^۲.

* * *

امام علیه السلام در این نامه که برای عموم مردم کوفه - مخصوصاً بزرگان آنها - نوشته است بار دیگر اتمام حجت می‌کند. از یک سو وظیفه سنگین آنها را در قیام بر ضد جنود شیطان و سردمداران فساد و کفر و طغیان، روشن می‌سازد، و از سوی دیگر عهد و پیمان و بیعت مؤکد آنان را در حمایت از آرمان‌های خود یادآور می‌شود.

جالب این که هرگز قیام و مبارزه خود را مشروط به قیام آنها نمی‌کند و عزم و جزم خود را برای مبارزه تا آخرین نفس با توکل بر خداوند آشکار می‌سازد.

این نامه، بار دیگر اهداف مقدس امام علیه السلام را از قیام عاشورا روشن می‌سازد. این اهداف نه هوس حکومت است، نه آرزوی مقام؛ بلکه تنها برای مبارزه با خودکامگان، انحصارطلبان، ظالمان و ستمگران و آنهایی است که ارزش‌های الهی را پایمال کرده‌اند و فقط برای جلب رضای خدا است.

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۴۳-۱۴۵؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۴-۲۳۵ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱-۳۸۲.

۲. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۴۷ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۲.

۵۹ - خوشا چنین مرگی!

(چیزی نگذشت که عمر بن سعد با لشکر عظیمی به کربلا آمد و در برابر لشکر محدود امام علیه السلام ایستاد).

فرستاده عمر بن سعد نزد امام علیه السلام آمد. سلام کرد و نامه ابن سعد را به امام تقدیم نمود و عرض کرد: مولای من! چرا به دیار ما آمده‌ای؟

امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

«كَتَبَ إِلَيَّ أَهْلُ مِصْرِكُمْ هَذَا أَنْ أَقْدِمَ، فَأَمَّا إِذْ كَرِهُونِي فَأَنَا أَنْصَرِفُ عَنْهُمْ؛ اهالی شهر

شما به من نامه نوشتند و مرا دعوت کرده‌اند، و اگر از آمدن من ناخشنودند باز خواهم گشت!». ^۱

خوارزمی روایت کرده است: امام علیه السلام به فرستاده عمر بن سعد فرمود:

«يَا هَذَا بَلَغَ صَاحِبِكَ عَنِّي إِنِّي لَمْ أَرِدْ هَذَا الْبَلَدَ، وَ لَكِنْ كَتَبَ إِلَيَّ أَهْلُ مِصْرِكُمْ هَذَا أَنْ

آتَيْتُهُمْ فَيُبَايِعُونِي وَيَمْتَعُونِي وَيَنْصُرُونِي وَلَا يَخَذُلُونِي فَإِنْ كَرِهُونِي أَنْصَرَفْتُ عَنْهُمْ مِنْ حَيْثُ

جِئْتُ؛ از طرف من به امیرت بگو، من خود به این دیار نیامده‌ام، بلکه مردم این دیار مرا دعوت

کردند تا به نزدشان بیایم و با من بیعت کنند و مرا از دشمنانم بازدارند و یاریم نمایند، پس اگر

ناخشنودند از راهی که آمده‌ام باز می‌گردم». ^۲

وقتی فرستاده عمر بن سعد بازگشت و او را از جریان امر با خبر ساخت، ابن سعد

گفت: امیدوارم که خداوند مرا از جنگ با حسین علیه السلام برهاند. آنگاه این خواسته امام را

به اطلاع «ابن زیاد» رساند ولی او در پاسخ نوشت:

«از حسین بن علی علیه السلام بخواه، تا او و تمام یارانش با یزید بیعت کنند. اگر چنین کرد،

ما نظر خود را خواهیم نوشت...!».

چون نامه ابن زیاد به دست ابن سعد رسید، گفت: «تصوّر من این است که عیب‌الله

بن زیاد، خواهان عافیت و صلح نیست».

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۱؛ ارشاد مفید، ص ۴۳۵ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۴.

۲. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۲۴۱.

«أَنَا أَخْلِفُ عَلَيْكَ خَيْرًا مِنْهَا مِنْ مَالِي بِالْحِجَازِ؛ مَنْ مِنْ مَالِ خُودَمِ دَرِ حِجَازٍ، بَهْتَرُ مِنْهُ مِنْ مَالِ خُودَمِ دَرِ حِجَازٍ»

تو می‌دهم».

ابن سعد گفت: من از جان خانواده‌ام بیمناکم (می‌ترسم ابن زیاد بر آنان خشم گیرد و همه را از دم شمشیر بگذرانند).

امام حسین علیه السلام هنگامی که مشاهده کرد ابن سعد از تصمیم خود باز نمی‌گردد، سکوت کرد و پاسخی نداد و از وی رو برگرداند و در حالی که از جا بر می‌خاست، فرمود:

«مَالِكَ، ذَبَحَكَ اللَّهُ عَلَى فِرَاشِكَ عَاجِلًا، وَ لَا عَفَرَ لَكَ يَوْمَ حَشْرِكَ، قَوْلَ اللَّهِ إِنِّي لَأَرْجُوا
أَلَّا تَأْكُلَ مِنْ بُرِّ الْعِرَاقِ إِلَّا يَسِيرًا؛ تو را چه می‌شود! خداوند به زودی در بسترت جانت
را بگیرد و تو را در روز رستاخیز نیامرزد. به خدا سوگند! من امیدوارم که از گندم عراق، جز مقدار
ناچیزی، نخوری».

ابن سعد گستاخانه به استهزا گفت: «وَ فِي الشَّعِيرِ كِفَايَةٌ عَنِ الْبُرِّ؛ جو عراق مرا کافی
است!»^۱.

* * *

امام علیه السلام در هر گام به اتمام حجت می‌پردازد تا هیچ کس فردا، ادعای بی اطلاع
نکند، جالب این که فرمانده لشکر دشمن نیز تلویحاً حقایق امام علیه السلام و ناحق بودن
دشمن او را تصدیق می‌کند، تنها عذرش ترس از بیرحمی و قساوت آنهاست و این
اعتراف جالبی است!

از سوی دیگر تمام تلاش امام علیه السلام خاموش کردن آتش جنگ است و تمام تلاش
دشمن افروختن این آتش است، غافل از این که این آتش سرانجام شعله می‌کشد و تمام
حکومت دودمان بنی امیه را در کام خود فرو می‌برد.

۱. فتوح ابن اعمش، ج ۵، ص ۱۶۴-۱۶۶ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۸-۳۸۹.

۶۱ - من راز و نیاز با محبوب را دوست دارم

(پس از بی نتیجه ماندن راه‌های مسالمت‌آمیز و تسلیم‌ناپذیری امام حسین علیه السلام، عمر بن سعد برای گرفتن بیعت اجباری و یا کشتن امام و یارانش در عصر تاسوعا فرمان حمله را صادر کرد. با این فرمان هزاران تن سواره و پیاده به سمت اردوی اباعبدالله علیه السلام روانه شدند، صدای همه‌مه‌آنها در بیابان کربلا پیچید و به گوش لشکریان امام علیه السلام رسید).

حضرت عباس بن علی علیه السلام محضر امام علیه السلام شرفیاب شد و عرض کرد: «ای برادر! دشمن بدین سو می‌آید».

امام حسین علیه السلام برخاست و فرمود:

«یا عَبَّاسُ! اِرْكَبْ بِنَفْسِي اَنْتَ - يَا اَخِي - حَتَّى تَلْقَاهُمْ فَتَقُولَ لَهُمْ: مَا لَكُمْ؟ وَ مَا بَدَا لَكُمْ؟ وَ تَسْأَلُهُمْ عَمَّا جَاءَ بِهِمْ؟» ای عباس! جانم به فدایت ای برادر! سوار شو و برو از آنها بپرس! هدف آنها چیست؟ چه روی داده است؟ و بپرس: چه دستور تازه‌ای به آنان داده شده؟».

«قمر بنی هاشم» عباس، با بیست سوار که زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر از جمله آنان بودند، در برابر سپاه دشمن آمد و پرسید: «شما را چه شده است؟ و چه می‌خواهید؟».

گفتند: به تازگی فرمان امیر به ما رسیده است که به شما بگوییم یا حکم او را بپذیرید (به طور کامل تسلیم شوید) یا آماده کارزار باشید.

عباس فرمود: «شتاب مکنید تا نزد (برادرم) ابی عبدالله علیه السلام بروم و پیام شما را به ایشان برسانم».

آنان پذیرفتند و گفتند: «پیام ما را به ابی عبدالله علیه السلام برسان و پاسخش را به ما ابلاغ کن».

عباس علیه السلام به تنهایی نزد امام علیه السلام برگشت و ماجرا را به عرض رساند و همراهانش همانجا (در برابر سپاه دشمن) ماندند و به نصیحت سپاه ابن سعد پرداختند.

هنگامی که عباس علیه السلام پیام ابن سعد را به عرض امام علیه السلام رساند، امام علیه السلام به برادر خطاب کرد و فرمود:

«إِرْجِعْ إِلَيْهِمْ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تُؤَخِّرَهُمْ إِلَىٰ غَدْوَةٍ وَ تَدْفَعَهُمْ عَنَّا الْعَشِيَّةَ لَعَلَّنَا نُصَلِّيَ لِرَبِّنَا اللَّيْلَةَ وَ نَدْعُوهُ وَ نَسْتَغْفِرُهُ، فَهُوَ يَعْلَمُ أَنِّي كُنْتُ أَحِبُّ الصَّلَاةَ لَهُ وَ تِلَاوَةَ كِتَابِهِ وَ كَثْرَةَ الدُّعَاءِ وَ الْإِسْتِغْفَارِ؛ نَزِدَ أَنَانَ بَرَّغْرَد، چنانچه توانستی از آنان بخواه که جنگ را تا سپیده دم فردا به تأخیر بیاورند و یک امشب را مهلت بگیر، تا در این شب به درگاه خداوند نماز بگذاریم و به راز و نیاز و استغفار پردازیم. خدا می‌داند که من نماز برای او و تلاوت کتابش (قرآن) و راز و نیاز فراوان و استغفار را دوست دارم».

عباس علیه السلام سوار بر اسب به سمت دشمن برگشت و هنگامی که رو در روی سپاه قرار گرفت، به آنان خطاب کرد و فرمود: «ای مردم! ابا عبدالله علیه السلام یک امشب را از شما مهلت می‌خواهد».

پس از این سخن، در میان سپاهیان عمر بن سعد گفتگوهایی رد و بدل شد تا آن که عمرو بن حجّاج زبیدی گفت: سبحان الله! به خدا سوگند! اگر اینان از مردم دیلم (کفار) بودند و از تو چنین تقاضایی می‌کردند، سزاوار بود که بپذیری. قیس بن اشعث گفت: «درخواست آنها را بپذیر، به جانم سوگند! که آنان بیعت نخواهند کرد و فردا با تو خواهند جنگید». ابن سعد گفت: به خدا سوگند! اگر بدانم که چنین کنند هرگز این شب را به آنان مهلت نمی‌دهم!

در روایتی از علی بن حسین علیه السلام آمده است که فرمود: «فرستاده عمر بن سعد نزد ما آمد و در جایی که صدایش به گوش می‌رسید ایستاد و گفت: «ما تا فردا به شما مهلت می‌دهیم، اگر تسلیم شدید شما را نزد عبیدالله بن زیاد خواهیم برد و اگر سرباز زدید، از شما دست نخواهیم کشید».^۱

* * *

آری در کربلا دو لشکر در برابر هم قرار گرفتند که یکی از پاک‌ترین و خالص‌ترین سلالة آدم بود و دیگری از خبیث‌ترین و کثیف‌ترین اعوان شیطان. یک لشکر شبی را مهلت می‌خواست تا در واپسین ساعات زندگی با خدای خود خلوت کند، و باراز و نیاز او خود را آماده لقاء الله در بهترین حالات سازد، و دیگری می‌رفت تا آخرین نمونه‌های انحطاط و پستی و رذالت را در برابر کسی که یادگار بزرگترین پیغمبر خداست به نمایش بگذارد.

صحنه کربلا از این نظر استثنایی بود.

شب عجیبی بود! صدای زمزمه مناجات یاران امام که به پیروی پیشوایشان سر داده بودند، فضای کربلا را پر کرده بود. گویی آوای فرشتگان در عرش الهی بود یا صدای تسبیح خازنان بهشت؛ در آن محیط روحانی بی نظیر، دلها به عشق شهادت می‌طپید و در انتظار سپیده دم، لحظه شماری می‌کردند.

۶۲ - خطبه تاریخی امام علیه السلام در شب عاشورا

پس از بازگشت سپاه ابن سعد، امام یاران خود را نزدیک غروب به نزد خود فراخواند.

علی بن الحسین علیه السلام می‌گوید: من نیز در حالی که بیمار بودم، نزدیک امام رفتم تا سخنان او را بشنوم. شنیدم پدرم به اصحاب خود می‌فرمود:

«إِنِّي عَلَى اللَّهِ أَحْسَنَ النَّثَاءِ، وَ أَمَّهْدُهُ عَلَى السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَمَّهْدُكَ عَلَى أَنْ أَكْرَمْتَنَا بِالنَّبِوَّةِ، وَ عَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ، وَ فَقَّهْتَنَا فِي الدِّينِ، وَ جَعَلْتَ لَنَا أَسْعَاءَ وَ أَبْصَاراً وَ أَفْعِدَةً، وَ لَمْ تَجْعَلْنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَاباً أَوْلَى وَ لَا خَيْراً مِنْ أَصْحَابِي، وَ لَا أَهْلَ بَيْتٍ أَبَرَّ وَ لَا أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، فَجَزَاكُمْ اللَّهُ عَنِّي جَمِيعاً خَيْراً، أَلَا وَ إِنِّي لِأَطْنُّ يَوْمَنَا مِنْ هَوْلَاءِ الْأَعْدَاءِ غَدًا، أَلَا وَ إِنِّي قَدْ أَدْنْتُ لَكُمْ، فَانْطَلِقُوا جَمِيعاً فِي حِلٍّ، لَيْسَ عَلَيْكُمْ مِنِّي ذِمَامٌ، هَذَا

اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَأَتَّخِذُوهُ جَمَلًا».

«خدای را ستایش می‌کنم بهترین ستایش‌ها و او را سپاس می‌گویم در آسایش و سختی. بار خدایا! تو را سپاس می‌گویم که ما را به پیامبری (حضرت محمد ﷺ) گرامی داشتی و به ما قرآن را آموختی و ما را فقیه در دین ساختی و گوشی شنوا و چشمی بینا و دلی آگاه به ما عطا فرمودی و ما را در زمره مشرکین قرار ندادی.

اما بعد، من یارانی برتر و بهتر از اصحاب خود سراغ ندارم و اهل بیته نیکوکارتر، و به خویشاوندی پای‌بندتر از اهل بیتم نمی‌شناسم؛ خداوند به همه شما پاداش خیر عنایت فرماید! من می‌دانم که فردا کار ما با این دشمنان به کجا خواهد انجامید. من به شما اجازه دادم که بروید و بیعت خود را از شما برداشتم، هیچ عهد و ذمه‌ای از جانب من بر عهده شما نیست. سیاهی شب شما را در برگرفته است، از این تاریکی همچون یک مرکب استفاده کنید (و از محلّ خطر دور شوید)».^۱

ابن اعمش می‌گوید: امام در آن شب فرمود:

«إِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَصَحَّ مِنْكُمْ وَلَا أَعْدَلَ وَلَا أَفْضَلَ أَهْلَ بَيْتٍ، فَجَزَاكُمُ اللَّهُ عَنِّي خَيْرًا، فَهَذَا اللَّيْلُ قَدْ أَقْبَلَ فَقُومُوا وَ اتَّخِذُوهُ جَمَلًا، وَلْيَأْخُذْ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِيَدِ صَاحِبِهِ أَوْ رَجُلٍ مِنْ إِخْوَتِي وَ تَفَرَّقُوا فِي سَوَادِ هَذَا اللَّيْلِ وَ ذُرُونِي وَ هُوَ لِأَيِّ الْقَوْمِ، فَإِنَّهُمْ لَا يَطْلُبُونَ غَيْرِي، وَ لَوْ أَصَابُونِي وَ قَدَرُوا عَلَيَّ قَتَلِي مَا طَلَبُونِي».

«من هیچ اصحابی را از شما سالم‌تر و عادل‌تر و هیچ خاندانی را از خاندان خود برتر سراغ ندارم. خداوند به شما پاداش نیکو عطا فرماید!

اکنون این شب است که رو آورده، برخیزید و از تاریکی آن به همانند یک مرکب استفاده کنید، (و از اینجا دور شوید) و هر یک از شما دست‌دوستش یا دست‌یک‌تن از مردان مرا بگیرید و در این سیاهی شب پراکنده شوید و مرا با این گروه دشمن تنها بگذارید، که آنان تنها مرا می‌طلبند و اگر

بر من دست یابند و مرا به قتل برسانند، دیگر به سراغ شما نخواهند آمد!». ^۱

* * *

ابو حمزه ثمالی از علی بن الحسین علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «من در آن شبی که فردایش پدرم به شهادت رسید نزد پدرم بودم، امام به یارانش فرمود: اکنون شب است، از تاریکی آن به عنوان مرکب استفاده کنید. این گروه، تنها قصد جان من کرده‌اند و چون مرا کشتند با شما کاری ندارند، شما آزادید که بروید».

ولی یاران امام علیه السلام یک صدا گفتند: «نه به خدا سوگند! هرگز چنین چیزی مباد!» (ما می‌مانیم و در رکابت شربت شهادت می‌نوشیم) امام چون وفاداری اصحاب را تا مرز شهادت ملاحظه کرد فرمود:

«إِنَّكُمْ تَقْتُلُونَ غَدًا كَذَلِكَ، لَا يَفْلِتُ مِنْكُمْ رَجُلٌ؛ فردا همه شما همانند من به فیض شهادت نائل خواهید شد و کسی از شما باقی نخواهد ماند».

یاران با شادمانی گفتند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَّفَنَا بِالْقَتْلِ مَعَكَ؛ خدای را سپاس که افتخار شهادت در راهش را در رکاب تو نصیب ما کرد!».

امام علیه السلام در حق همه آنان دعا کرد و آنگاه فرمودند:

«إِزْفَعُوا رُؤُوسَكُمْ وَانظُرُوا؛ سرهای خود را بلند کنید و جایگاه خود را ببینید!».

یاران و اصحاب نظر کرده و جایگاه و مقام خود را در بهشت برین مشاهده کردند و امام علیه السلام جایگاه رفیع هر کدام را به آنها نشان می‌داد و می‌فرمود:

«هَذَا مَنْزِلُكَ يَا فُلَانُ، وَ هَذَا قَصْرُكَ يَا فُلَانُ، وَ هَذِهِ دَرَجَتُكَ يَا فُلَانُ؛ ای فلان کس! این

جایگاه از آن توست و این قصر تو و آن درجه رفیع تو».

این بود که اصحاب با سینه‌های گشاده و چهره‌های باز (با شادی و افتخار) به

استقبال نیزه‌ها و شمشیرها می‌رفتند تا سریعتر به جایگاهی که در بهشت دارند، برسند. ^۲

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۶۹-۱۷۰.

۲. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۹۸.

این خطبه تاریخی امام علیه السلام در آن شب تاریخی، بیانگر این واقعیت است که امام و اسوه شهیدان راه حق و یاران دلیر و پاکبازش با آگاهی کامل از سرنوشتی که در پیش داشتند به استقبال از آن شتافتند، استقبال از شهادتی پرشکوه که تاریخ اسلام را روشن ساخت و منافقان زشت سیرت را رسوا کرد.

شهادتی که امواج آن قرون و اعصار را در نوردید و به صورت سرمشقی فراموش نشدنی برای همه امت‌های دریند درآمد.

آری، امام علیه السلام با صراحت تمام حوادث فردا را بازگو کرد، و به همه یارانش اعلام کرد که هر کس در این میدان بماند شهید خواهد شد، و راه نجات و رهایی را به موقع به همه آنها نشان دادند.

اما آن پروانگان، که به عشق سوختن گرد آن شمع جمع شده بودند، یکصدا گفتند که زندگی بعد از تو هرگز! و با علم و آگاهی به استقبال شهادت شتافتند و شهید آن را همچون آب حیات نوشیدند و در جوار قرب حق به زندگی جاویدان رسیدند.

این شهید شیرین تر از هر چیز نوش جانسان باد.

۶۳ - هرگز دسک از دامنک بر نمی‌داریم!

در کتاب «الدمعة الساکبة» به نقل از کتاب «نور العین» آمده است که حضرت سکینه، دختر امام حسین علیه السلام می‌گوید: در یک شب مهتابی در میان خیمه نشسته بودم که ناگاه صدای گریه و ناله‌ای توجهم را جلب نمود، نگران بودم که زنان متوجهم شوند. بپاخاستم و به دنبال آن رفتم، دیدم پدرم نشسته و در حالی که اصحابش به گرد وجود او حلقه زدند، چنین می‌فرماید:

«إِعْلَمُوا، أَنَّكُمْ حَرَجْتُمْ مَعِيَ لِعِلْمِكُمْ أَنِّي أَقْدِمُ عَلَى قَوْمٍ بَايَعُونِي بِأَلْسِنَتِهِمْ وَ قُلُوبِهِمْ، وَ قَدْ اِنْعَكَسَ الْأَمْرُ، لِأَنَّهُمْ اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَيْتَهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ. وَ الْأَنْ لَيْسَ يَكُنْ لَهُمْ مَقْصِدٌ إِلَّا قَتْلِي وَ قَتْلَ مَنْ يُجَاهِدُ بَيْنَ يَدَيَّ، وَ سَبَى حَرَمِي بَعْدَ سَلْبِهِمْ، وَ أَحْسَى أَنَّكُمْ مَا

تَعْلَمُونَ أَوْ تَعْلَمُونَ وَ تَسْتَحْيُونَ. وَ الْخُدْعُ عِنْدَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مُحَرَّمٌ، فَمَنْ كَرِهَ مِنْكُمْ ذَلِكَ فَلْيَتَصَرَّفْ، فَالْقَلِيلُ سَتِيرٌ وَ السَّبِيلُ غَيْرُ حَظِيرٍ وَ الْوَقْتُ لَيْسَ مِهْجِرٍ، وَ مَنْ وَاسَانَا بِنَفْسِهِ كَانَ مَعَنَا غَدَاً فِي الْجَنَانِ نَحِيًّا مِنْ غَضَبِ الرَّحْمَنِ، وَ قَدْ قَالَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: وَ لَدِي حُسَيْنٌ يُقْتَلُ بِطَفِّ كَرْبَلَاءَ غَرِيباً وَ حِيداً عَطْشَاناً قَرِيداً، فَمَنْ نَصَرَهُ فَقَدْ نَصَرَنِي وَ نَصَرَ وَ لَدَهُ الْاَقَامُ، وَ لَوْ نَصَرْنَا بِلِسَانِهِ فَهُوَ فِي حَزْبِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

«بدانید! شما زمانی با من همراه شدید که فکر می‌کردید من به سوی قومی می‌روم که با زبان و قلبشان با من بیعت کرده‌اند و اکنون عکس آن را می‌بینیم، شیطان بر آنها چیره شده و آنها را از یاد خدا غافل نموده است، و آنها هدفی جز کشتن من و همراهانم و به اسارت کشاندن خانواده من بعد از غارت آنان ندارند، و من می‌ترسم (بعضی از) شما از این وضعیت بی‌خبر باشید یا خبر دارید، ولی شرم دارید که مرا ترک کنید. بدانید نزد ما خاندان پیامبر ﷺ، خدعه و نیرنگ حرام است. پس هر کس ماندن در کنار ما را نمی‌پسندد، هم اکنون بازگردد که شب پوشش خوبی است و راه بی‌خطر و زمان هم برای رفتن بسیار؛ ولی هر کس با جان خود ما را یاری کند از خشم خداوند نجات یافته و با ما در بهشت برین خواهد بود. جدم پیامبر خدا ﷺ فرموده است: فرزندم حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ در کربلا غریب و تنها و تشنه شهید خواهد شد. هر کس او را یاری نماید، مرا و فرزندش حضرت قائم (عج) را یاری کرده است و هر کس با زبانش ما را یاری کند، در روز قیامت در حزب ما خواهد بود...».

به چهره پدرم که سرش را پایین انداخته بود نگریستم، گریه‌امانم نداد، ترسیدم متوجه من شود، سرم را به سوی آسمان بالا گرفتم و عرض کردم:

«بارها! این مردم دست از یاری ما برداشتند؛ دست از یاریشان بردار و هیچ دعایی را از آنان مستجاب نکن و بر آنان [ظالمان را] مسلط کن و از شفاعت جدم در روز قیامت محرومشان دار!»

هنگامی که باز می‌گشتم و اشک از دیدگانم بر گونه‌هایم جاری بود، عمه‌ام ام‌کلثوم مرا دید و فرمود: چه شده است؟ جریان را نقل کردم، عمه‌ام فریاد زد، واجداه،

وا علیاه، وا حسناه، وا حسیناه، ای وای بر بی یاورى... .

عمّه ام گفت: برادر! ما را به حرم جدّمان برسان. فرمود:

«يا أَخْتَاهُ! لَيْسَ لِي إِلَى ذَلِكَ سَبِيلٌ؛ هان ای خواهرم! راهی برای انجام این کار نیست».

امّ کلثوم عرض کرد: برای این مردم از منزلت جدّت و پدر و مادرت و برادرت بگو

(و به یادشان آور).

امام فرمود:

«ذَكَرْتُهُمْ فَلَمْ يُذَكِّرُوا، وَ وَعَظْتُهُمْ فَلَمْ يَتَّعِظُوا وَ لَمْ يَسْمَعُوا قَوْلِي، فَمَا لَهُمْ غَيْرَ قَتْلِي سَبِيلًا،

وَ لَا بُدَّ أَنْ تَرُونِي عَلَى الثَّرَى جَدِيدًا، لَكِنْ أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ رَبِّ الْأَبْرِيَّةِ وَ الصَّبْرِ عَلَى

الْبَلِيَّةِ وَ كَظْمِ نُزُولِ الرِّزْيَةِ، وَ هَذَا وَعَدَ جَدُّكُمْ، وَ لَا خُلْفَ لِمَا وَعَدَ، وَ دَعَعْتُكُمْ إِلَهِيَ الْفَرْدَ

الصَّمَدَ؛ یادآوری کردم ولی توجهی نکردند، پندشان دادم ولی نپذیرفتند، آنان هیچ هدفی جز

کشتن من ندارند، و به ناچار مرا در این دشت به خاک افتاده خواهید دید، شما را به تقوای

خداوندی که پروردگار عالم است و بردباری در برابر گرفتاری‌ها و خویشنداری در برابر مصائب

سفارش می‌کنم. جدّ شما، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مرا به این روز نوید داده است و وعده‌ای که تخلفی در آن

نخواهد بود. شما را به خدای یگانه بی نیاز می‌سپارم».

سپس مدّتی گریستم و امام این آیه را تلاوت کرد: «وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا

أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»؛ آنها به ما ستم نکردند بلکه به خود ستم می‌نمودند».^۱

پس از سخنان صریح و آزادمنشانه ابی عبدالله عَلَيْهِ السَّلَام، ابتدا عبّاس بن علی (برادر

رشیدش) به امام عَلَيْهِ السَّلَام عرض کرد: برای چه دست از تو برداریم؟ برای این که پس از تو

زنده بمانیم؟ خدا نکند هرگز چنین روزی را ببینیم!!

آنگاه برادران امام و فرزندان و برادرزادگان او و فرزندان عبدالله بن جعفر

(فرزندان حضرت زینب) به پیروی از عبّاس یکی پس از دیگری، سخنان مشابهی

گفتند، طبعاً امام عَلَيْهِ السَّلَام از این همه وفاداری و پایمردی و شهامت در انتخاب بهترین راه

وبهترین سرنوشت شاد شد.

آنگاه روی به فرزندان عقیل نمود و فرمود:

«يَا بَنِي عَقِيلٍ! حَسْبُكُمْ مِنَ الْقَتْلِ بِمُسْلِمٍ، اِذْهَبُوا قَدْ اَذْنُتُ لَكُمْ؛ افتخار شهادت مسلم برای

خاندان شما کافی است، اینک من به شما اجازه می‌دهم که بروید (و از این وادی پر خطر خود را نجات دهید)».

آنها عرض کردند: «مردم چه می‌گویند؟! می‌گویند ما بزرگِ خاندان و سالار و افتخار خود و عموزادگان خود را که بهترین مردم بودند در چنگال دشمن رها کردیم، بی آن‌که با آنها به طرف دشمن تیری رها کنیم و یا با نیزه‌های خویش زخمی بر دشمن وارد سازیم و یا شمشیری علیه آنان به کار ببریم!!».

نه به خدا سوگند! چنین نمی‌کنیم، بلکه جان خود و اموال و اهل خود را فدای تو سازیم و در کنار تو جهاد می‌نماییم و راه پر افتخار شهادت را که تو پیش‌تاز آن هستی می‌پیماییم. زندگی پس از تو ننگمان باد!

سپس مسلم بن عوسجه به پا خاست و گفت: «آیا تو را در این شرایط در حلقهٔ محاصرهٔ دشمن رها کنیم و برویم؟ در پیشگاه خدا برای تنها گذاردن تو چه عذری داریم؟ به خدا سوگند از تو جدا نخواهم شد تا نیزهٔ خود را در سینهٔ آنها فرو برم و تا قبضهٔ این شمشیر در دست من است بر آنان حمله می‌کنم و اگر سلاحی نداشته باشم که با آن پیکار کنم با سنگ بر آنان حمله کنم، تا آنجا که همراه تو جان بسپارم».

پس از او شجاع دیگری به نام «سعید بن عبدالله حنفی» پا خاست و ضمن بیان وفاداری خود گفت:

«نه به خدا سوگند هرگز تو را، رها نخواهیم ساخت تا خداوند را گواه بگیریم که حرمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در غیاب او در حق تو رعایت کردیم. به خدا سوگند اگر بدانم که در راه تو کشته می‌شوم و دگر بار زنده شده و در آتش سوزانده می‌شوم و خاکسترم را به باد می‌دهند و هفتاد بار، با من چنین کنند، باز هم هرگز از تو جدا

نخواهم شد تا در رکاب تو جان دهم. پس چرا چنین نکنم در حالی که کشته شدن فقط یک بار است و پس از آن کرامتی جاودانه است که پایانی ندارد».

پس از او، یاران نامدار امام علیه السلام زهیر بن قین و گروه دیگری از اصحاب، سخنان حماسی همانندی بر زبان جاری ساختند.^۱

* * *

تاریخ جهان را ورق بزنید، آیا می‌توانید جریانی شبیه جریان شب عاشورا پیدا کنید، شبی که پیشوای مردم و فرمانده لشکر به همه سپاهیان و افسران خود اذن ترک منطقه و نجات از مهلکه دهد، و آنها با علم و یقین به مرگ در فردای آن شب، با افتخار و شادی اعلام وفاداری کنند و آماده باشند که نه یک جان، بلکه اگر هزار جان داشته باشند فدای او کنند!

چه حماسه باشکوه، چه صحنه عجیب و فراموش نشدنی، و چه علاقه و عشق آتشی به شهادت در راه خدا و در رکاب یک رهبر الهی و آسمانی.

بی شک اگر اراده آهنین و عزم راسخ، و وفاداری بی نظیر آنها در میان مسلمین جهان تقسیم گردد هر کدام سهم وافری خواهند داشت و دشمنان را برای همیشه مایوس خواهند کرد.

یاد این بزرگ مردان تاریخ گرامی باد.

و راهشان پر رهرو!

۶۴ - شیرین تر از عسل

ابوحمره ثمالی در روایتی از امام سجّاد علیه السلام ماجرای وفاداری یاران و خاندان حضرت را در شب عاشورا بازگو می‌کند، تا آنجا که امام علیه السلام خبر شهادت همه یارانش

۱. الدمعة الساکبة، ج ۴، ص ۲۷۱؛ ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۵۸-۱۸۰. بخشی از این ماجرا در ارشاد مفید، ص ۴۴۲-۴۴۳ آمده است.

را داد، در آن هنگام قاسم بن حسن به امام علیه السلام عرض کرد: «أَنَا فِي مَنْ يُقْتَلُ؟؛ آیا من هم فردا در شمار شهیدان خواهم بود؟».

امام علیه السلام با مهربانی و عطوفت فرمود: «يَا بُنَى كَيْفَ الْمَوْتُ عِنْدَكَ؟؛ فرزندم! مرگ در نزد تو چگونه است؟». عرض کرد: «يَا عَمَّ أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ؛ عموجان! از عسل شیرین تر!». امام فرمود:

«إِي وَاللَّهِ فِدَاكَ عَمَّكَ إِنَّكَ لِأَحَدٍ مَّنْ يُقْتَلُ مِنَ الرِّجَالِ مَعِيَ بَعْدَ أَنْ تَبَلَّوْا بِنَبَأِ عَظِيمٍ وَابْنِي عَبْدُ اللَّهِ؛ آری به خدا! عمویت به فدای تو باد! تو نیز از شهیدان خواهی بود آن هم پس از گرفتاری سخت و پسرم عبدالله (شیرخوار) نیز شهید خواهد شد!».

قاسم گفت: «ای عمو! آیا آنان به زنان هم حمله می کنند که عبدالله شیرخوار نیز شهید می شود؟!».

امام علیه السلام فرمود:

«فِدَاكَ عَمَّكَ يُقْتَلُ عَبْدُ اللَّهِ إِذْ جَفَّتْ رُوحِي عَطْشًا وَ صِرْتُ إِلَى خَيْمِنَا فَطَلَبْتُ مَاءً وَ لَبَنًا فَلَا أَجِدُ قَطُّ؛ فَأَقُولُ: نَاوِلُونِي إِنِّي لِأَشْرَبَ مِنْ فِيهِ، فَيَأْتُونِي بِهِ فَيَضَعُونَهُ عَلَى يَدِي فَأَحْمِلُهُ لِأَدْنِيهِ مِنْ فِيٍّ فَيَرْمِيهِ فَاسِيقٌ بِسَمِّهِ فَيَنْحِرُهُ وَ هُوَ يَنَاقِي فَيَفِيضُ دَمَهُ فِي كَفِّي، فَأَرْفَعُهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ أَقُولُ: اللَّهُمَّ صَبْرًا وَ احْتِسَابًا فَبِكَ، فَتَعَجَّلْنِي الْأَسِنَّةَ فِيهِمُ وَالنَّارَ تُسْتَعْرَفُ فِي الْخُنْدَقِ الَّذِي فِي ظَهْرِ الْحَيْمِ، فَأَكْرَهُ عَلَيْهِمْ فِي أَمْرِ أَوْقَاتٍ فِي الدُّنْيَا، فَيَكُونُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ».

«عمویت به فدای تو باد! عبدالله هنگامی کشته خواهد شد که من از تشنگی زیاد بی تابم و در خیمه ها دنبال آب یا شیر می گردم ولی چیزی نمی یابم. پس فرزندم «عبدالله» را طلب کنم تا از لبانش سیراب شوم. چون او را به دستم دهند. پیش از آن که لبهایم را بر دهان او بگذارم، ناگاه فاسقی گلوی او را با تیر بشکافد و او دست و پا می زند و خون او در دستانم جاری گردد! در آن حال او را به آسمان بلند کنم و می گویم: خدایا! از تو صبر می طلبم و این را برای تو و به حساب تو می گذارم.

آنگاه نیزه های دشمن مرا به سوی خود بخواند و آتش از خندق پشت خیمه ها زبانه کشد و من بر آنان در آن تلخ ترین لحظات زندگی حمله خواهم کرد و آنچه خدا خواهد، رخ خواهد داد».

امام سجاد علیه السلام فرمود: آنگاه او گریست و ما نیز گریستیم و صدای گریه فرزندان پیامبر در خیمه‌ها پیچید.

زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر اشاره به من کردند و به امام علیه السلام عرضه داشتند: «سرنوشت سرور ما علی (امام سجاد علیه السلام) چه خواهد شد؟». امام علیه السلام در حالی که اشک می‌ریخت، فرمود:

«مَا كَانَ اللَّهُ لِيَقْطَعَ نَسْلِي مِنَ الدُّنْيَا فَكَيْفَ يَصْلُونَ إِلَيْهِ؟ وَ هُوَ أَبُو ثَمَانِيَةَ أُمَّةٍ عليها السلام؛
(نگران نباشید) خداوند نسل مرا در دنیا قطع نخواهد کرد. به او (امام سجاد) چگونه دست می‌یابند در حالی که او پدر هشت امام است؟»^۱

* * *

طبق این روایت پر معنی که از امام سجاد علیه السلام نقل شده امام حسین علیه السلام همه چیز را در آن شب تاریخی پیش‌بینی فرمود، همه گفتنی‌ها را گفت و چیزی بر فرزندان و یاران خود پنهان نساخت. سپس با روحی آرام و پر از شوق لقای حق به استقبال شهادت شتافت. یاران و فرزندان حتی فرزندان به ظاهر خردسال نیز آگاهانه و با اشتیاق فراوان همگی به استقبال شهادت رفتند.

خداوندا! چه زیباست این سخنان، سخنانی که یکی از تلخ‌ترین حوادث تاریخ اولیاء الله را با شکوه و عظمت بی‌سابقه‌ای ترسیم کرده، و درس عشق به خدا و شهادت‌طلبی را به گونه‌ای فراموش‌نشدنی بر سینه تاریخ بشریت ثبت نموده است.

درسی که می‌تواند برای همه افراد و همه ملت‌های در بند، آموزنده و راهگشا باشد، درسی که دشمنان حق و فضیلت و پاسداران مکتب‌های شیطانی را در هراس عمیقی فرو می‌برد.

* * *

۱. مدینه المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج ۴، ص ۲۱۴-۲۱۶، ح ۲۹۵. همچنین رجوع کنید به: نفس المهموم، ص ۱۱۶.

۶۵ - آماده‌سازی برای حادثه‌ای بزرگ

علی بن الحسین علیه السلام می‌گوید: «شبی که پدرم فردای آن به شهادت رسید، بیمار بودم و عمه‌ام زینب از من پرستاری می‌کرد. در این حال پدرم، از اصحاب کنار کشیده و به خیمه آمد. «حَوَّی»^۱ غلام سابق ابوذر غفاری نیز در خدمت آن حضرت بود و شمشیر او را آماده می‌کرد، و پدرم این اشعار را زمزمه می‌کرد:

یا دَهْرُ أَفَّ لَكَ مِنْ حَلِیلِ	كَمْ لَكَ بِالْإِشْرَاقِ وَالْأَصِیلِ
مِنْ صَاحِبٍ أَوْ طَالِبٍ قَتِیلِ	وَ الدَّهْرُ لَا یَقْتَعُ بِالْبَدِیلِ
وَ إِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِیلِ	وَ كُلُّ حَیٍّ سَأَلَكَ السَّبِیلِ

«هان! ای روزگار! اف بر دوستی تو! تو چقدر بی وفایی؟! هر صبح و شام چه بسیار از دوستان و مشتاقان را به کشتن می‌دهی و روزگار (به جای آنان) بدلی نمی‌پذیرد و پایان کارها به خدای بزرگ باز می‌گردد و هر موجود زنده‌ای به راه خود خواهد رفت. (و سرانجام با مرگ دیدار خواهد کرد)».

این اشعار را پدرم دو یا سه بار تکرار کرد، من مقصود او را یافتم، گریه گلویم را فشرده ولی خودداری و سکوت نمودم و دانستم که بلا نازل شده است. اما عمه‌ام زینب چون این زمزمه امام را شنید، به خاطر رقت قلب و بی‌تابی که در زنان است، عنان شکیبایی را از کف داد و در حالی که لباسش به زمین کشیده می‌شد، بپاخت و بی اختیار به نزد پدرم رفت و گفت: آه از این مصیبت! ای کاش مرگم فرا می‌رسید (و امشب را نمی‌دیدم). گویی امروز، در سوگ مادرم فاطمه، پدرم امیرمؤمنان، و برادر ارجمندم، حسن نشسته‌ام! هان! ای جانشین شایسته نیاکان گذشته و ای پناهگاه بازماندگان! (خبرهای وحشتناکی می‌دهی!).

پس امام حسین علیه السلام به سوی خواهرش نگریست و فرمود: «یا أَحَیَّةُ لَا یَدُهِنَّ بِجَلْمِكَ الشَّیْطَانَ؛ خواهر عزیزم! مبادا شیطان شکیبایی‌ات را بریاید!».

۱. نام وی در ارشاد شیخ مفید «جوین» و در اعیان الشیعة «جون» نقل شده است.

عمه‌ام گفت: پدر و مادرم فدایت باد ای اباعبدالله! آیا به ستم کشته خواهی شد؟
جانم به قربان تو!

بغض گلوی امام علیه السلام را فشرد و اشک در چشمانش حلقه زد و فرمود:
«لَوْ تَرَكْتُ الْقَطَا لَيْلًا لِنَامَ!»؛ اگر مرغ قطا (پرنده‌ای زیبا و خوشخوان) را (صیادان) به حال خود
رها می‌کردند، در آسایش و آرامش به خواب می‌رفت.

عمه‌ام گفت: «يَا وَيَلْتَا! أَفْتَعِصِبُ نَفْسَكَ اغْتِصَابًا، فَذَاكَ أَقْرَحُ لِقَلْبِي وَأَشَدُّ عَلَى نَفْسِي؛
ای وای! آیا راه چاره را بر خود بسته می‌بینی؟ و این دل مرا بیشتر جریحه دار کرده و
جانم را می‌سوزاند!»؛ پس بر صورت خود زد و گریبان چاک کرد و بی هوش افتاد.

امام حسین علیه السلام برخاست و خواهر را به هوش آورد و فرمود:
«يَا أُخَيَّةُ إِنِّي اللَّهُ وَ تَعَزَّي بِعَزَائِ اللَّهِ، وَ اعْلَمِي أَنَّ أَهْلَ الْأَرْضِ يُؤْتُونَ، وَ أَنَّ أَهْلَ
السَّمَاءِ لَا يَبْتُغُونَ، وَ أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ بِقُدْرَتِهِ، وَ يَبْعَثُ
الْمُتْلِقَ فَيَعُودُونَ، وَ هُوَ قَرْدٌ وَحْدَهُ، أَبِي خَيْرٌ مِنِّي، وَ أُمِّي خَيْرٌ مِنِّي، وَ أَخِي خَيْرٌ مِنِّي، وَ لِي
وَهُمْ وَ لِكُلِّ مُسْلِمٍ بِرَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ».

«خواهرجان! تقوای خدا را پیشه‌ساز و به شکیبایی الهی خود را تسلی بده و بدان که همه زمینیان
می‌میرند، و اهل آسمان نمی‌مانند و همه چیز جز ذات پاک آفریدگار، فانی شوند، همان خدایی که با
قدرت خود، زمین را آفرید و خلائق را بر می‌انگیزد و همه به سوی او باز می‌گردند و او یگانه بی
همتا است.»

پدرم امیرمؤمنان از من بهتر بود، مادرم - فاطمه علیه السلام - از من بهتر بود. برادرم امام مجتبی علیه السلام
از من بهتر بود. [و با این وصف همه رخ در نقاب خاک کشیدند و به سرای باقی شتافتند و ما نیز
باید برویم]. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای من و آنان و هر مسلمانی (در تحمل بلاها و مصیبت‌ها) الگو و
سرمشق است.»

امام علیه السلام، خواهر خود را با این گونه سخنان تسلی داد و به او فرمود:
«يَا أُخَيَّةُ! إِنِّي أَقْسِمُ عَلَيْكَ فَأُبْرِي قَسَمِي، لَا تَسْقِي عَلَى جَيْبًا، وَ لَا تُخْمِشِي عَلَى وَجْهًا،

وَلَا تَدْعِي عَلِيَّ بِالْوَيْلِ وَ الثُّبُورِ اَنَا اِذَا هَلَكَتُ؛ ای خواهرم! تو را به خدا سوگند می‌دهم و بر آن تأکید می‌کنم که در مصیبت من گریبان خود را چاک مزین، و صورت خود را مخراش و پس از شهادتم فریاد و شیون و زاری بلند مکن».

علی بن الحسین علیه السلام می‌گوید: پس از این که عمه‌ام آرام گرفت پدرم او را در کنار من نشانید.^۱

* * *

به این ترتیب، امام علیه السلام در آن شب تاریخی عاشورا، نخست یاران و سپس خویشان و نزدیکان خود را برای این آزمون بزرگ الهی آماده ساخت.

آری انجام کارهای بزرگ و سرنوشت ساز نیاز به روحیه‌ی عالی، ایمان قوی، و آمادگی کامل دارد، و امام علیه السلام با آن وسعت دید و سعه‌ی صدری که داشت، تمام خاصان و بستگان خود را در مدتی کوتاه، با کلام فوق‌العاده نافذ خویش پرورش داد، و نتیجه‌ی آن حماسه‌ای بود که در فردای آن شب آفریدند، و روزهای بعد به وسیله‌ی خیل اسرا تعقیب شد و کار به جایی رسید که خواهرش زینب کبری که شب عاشورا طاقت تحمل شنیدن خبر شهادت برادر را نداشت، روز یازدهم دست زیر جسد خونین برادر کرد و کمی از زمین بلند نمود و عرض کرد: خداوندا این قربانی را از خاندان پیامبرت قبول فرما!

۶۶ - جالب‌ترین صحنه‌های ایثار

از حضرت زینب علیها السلام نقل شده است که فرمود: «شب عاشورا از خیمه‌ی خود بیرون آمدم تا از حال برادرم حسین علیه السلام و یارانش با خبر شوم. دیدم امام علیه السلام در خیمه‌ی خود تنها نشسته و با پروردگارش راز و نیاز می‌کند و قرآن تلاوت می‌کند. پیش خود گفتم آیا سزوار است برادرم در چنین شبی تنها بماند؟ به خدا سوگند! می‌روم و برادران و

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۸-۳۱۹؛ ارشاد مفید، ص ۴۴۴-۴۴۵ (با مختصر تفاوت) و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱-۳.

عموزادگان خود را به این خاطر سرزنش می‌کنم. پس به خیمهٔ عباس علیه السلام آمدم ناگاه همه‌مه و صدای غزایی شنیدم، همانجا پشت خیمه ایستادم و به داخلش نظر انداختم دیدم عموزادگان و برادران و برادرزادگانم گرد عباس - که چون شیری بر زانوش تکیه زده بود - حلقه زده‌اند، و او خطبه‌ای مشتمل بر حمد و ثنای الهی و سلام و درود بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ایراد کرد، که مانند آن خطبه را جز از امام حسین علیه السلام نشنیده بودم، و در پایان افزود: ای برادران! برادرزادگان! و عموزادگانم! هنگامی که سپیده دم طلوع کرد چه می‌کنید؟ عرض کردند: فرمان فرمان تو است، هر چه تو فرمایی همان کنیم. عباس فرمود: این اصحاب با امام پیوند خویشاوندی ندارند و بار سنگین را جز صاحبانش بر نمی‌دارند. هنگامی که سپیده صبح آشکار شد اولین کسی که به میدان نبرد می‌شتابد، شماست، ما باید پیش از آنان کشته شویم تا مردم نگویند. اصحاب خود را پیش انداختند و چون آنان کشته شدند، خود با شمشیرهایشان ساعت به ساعت مرگ را به تأخیر انداختند.

بنی هاشم از جای برخاسته شمشیر از غلاف بیرون کشیدند و در برابر برادرم عباس گرفته، گفتند: «ما همگی تحت فرمان تو هستیم».

زینب علیها السلام افزود: «وقتی که این یکپارچگی و عزم راسخ و تصمیم قلبی آنان را دیدم، دلم آرام گرفت و خوشحال شده اشکم سرازیر شد. خواستم به سوی برادرم حسین علیه السلام رفته و جریان را به اطلاعش برسانم که ناگاه از خیمهٔ حبیب بن مظاهر نیز همه‌مه و سر و صدایی شنیدم، به آنجا رفتم و پشت خیمه ایستادم و به داخل آن نظر افکندم، دیدم اصحاب نیز برگرد حبیب بن مظاهر حلقه زده‌اند و او می‌گوید: ای همراهان! برای چه منظوری به اینجا آمده‌اید؟ خدا رحمتتان کند، سخنانتان را روشن و بی پرده بیان کنید.

گفتند: آمده‌ایم تا (حسین علیه السلام) غریب فاطمه علیها السلام را یاری کنیم.

گفت: چرا زنان خود را طلاق داده‌اید؟

گفتند: برای یاری حسین علیه السلام.

گفت: اگر صبح شد چه می کنید؟

گفتند: فرمان، فرمان تو است. ما از فرمان تو سرپیچی نمی کنیم.

گفت: هنگامی که صبح شد اول کسی که به میدان مبارزه گام می نهد، شما باشید. ما پیش از بنی هاشم به میدان می رویم و تا خون در رگ یکی از ماست، نباید بگذاریم حتی یک نفر از آنان کشته شود. مبادا مردم بگویند آنها سروران خود را پیش انداخته و خود از بذل جانشان دریغ ورزیدند؛ پس یاران شمشیرهایشان را به اهتزاز درآوردند و یک صدا گفتند: ما همه با تو هم عقیده و تحت فرمان توایم.

زینب علیها السلام در ادامه فرمود: «من از این استواری قدم، خوشحال شدم و اشک بر چشمانم حلقه زد و در حالی که می گریستم برگشتم که ناگهان با برادرم امام حسین علیه السلام روبرو شدم، بر خود مسلط شده و در چهره او تبسم کردم».

فرمود: خواهرم! عرض کردم: بلی، برادر جان.

فرمود:

«يَا أُخْتَاهُ مِنْذُ رَحَلْنَا مِنَ الْمَدِينَةِ مَا رَأَيْتُكَ مُتَبَسِّمَةً، أَخْبِرْنِي مَا سَبَبُ تَبَسُّمِكَ؛ خواهرم!

از وقتی که از مدینه حرکت کردیم، تو را متبسم ندیده بودم، اینک چه شده است که بر لبانت تبسم نقش بسته است؟».

عرض کردم: برادر جان! لبخندم به خاطر چیزهایی است که از «بنی هاشم» و

«اصحاب» مشاهده کردم.

فرمود:

«يَا أُخْتَاهُ عِلْمِي، أَنَّ هَؤُلَاءِ أَصْحَابِي مِنْ عَالَمِ الدَّرِّ، وَبِهِمْ وَعَدَنِي جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

هَلْ تُحِبِّينَ أَنْ تَنْظُرِي إِلَى ثَنَاتِ أَقْدَامِهِمْ؛ خواهرم! بدان، اینان از عالم ذر یاران من بودند و جدم رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مژده آنان را به من داده بود. آیا دوست داری پایداری آنان را مشاهده کنی؟».

گفتم: آری!

فرمود: به پشت خیمه برو!

زینب علیها السلام در ادامه فرمود: من به پشت خیمه رفتم.

برادرم ندا داد:

«أَيْنَ إِخْوَانِي وَ بَنُو أَعْمَامِي؛ برادران و پسرعموهایم کجایند؟».

بنی هاشم همگی برخاسته و عباس جلوتر از آنان گفت: بله، چه می فرمایید؟

امام فرمود:

«أُرِيدُ أَنْ أُجِدَّ لَكُمْ عَهْدًا؛ می خواهم تجدید پیمان کنم».

همه بنی هاشم حاضر شدند و امام علیه السلام فرمود بنشینید! همگی نشستند آنگاه امام ندا

داد:

«أَيْنَ حَبِيبِ بْنِ مَظَاهِرٍ أَيْنَ زُهَيْرِ أَيْنَ هِلَالٍ، أَيْنَ الْأَصْحَابِ؟؛ حبيب بن مظاهر، زهير،

هلال و دیگر یارانم کجایند؟».

همگی پیش آمدند و جلوتر از همه حبيب بن مظاهر عرض کرد: بله یا

اباعبدالله علیه السلام.

همگی شمشیر به کف حاضر شدند و امام علیه السلام فرمود: بنشینید و آنان نشستند، آنگاه

حضرت خطبه رسایی خواند و فرمود:

«يَا أَصْحَابِي اعْلَمُوا أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ لَيْسَ لَهُمْ قَصْدٌ سِوَى قَتْلِي وَ قَتْلِ مَنْ هُوَ مَعِي وَ أَنَا

أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِنَ الْقَتْلِ، فَأَنْتُمْ فِي حِلٍّ مِنْ بَيْعَتِي، وَ مَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ الْإِئْتِصَافَ فَلْيُتَصَرَّفْ فِي

سَوَادِ هَذَا اللَّيْلِ؛ یارانم! بدانید اینان جز شهید کردن من و شهادت کسانی که با من باشند، هدفی

ندارند و من از کشته شدن شما بیمناکم. اکنون از شما بیعتم را برداشتم، هرکس از شما قصد

بازگشت دارد در این سیاهی شب برگردد».

در این هنگام بنی هاشم و اصحاب برخاسته و در پایداری و استقامت خویش

سخن ها گفتند. وقتی که امام چنین دید فرمود:

«إِنَّ كُنْتُمْ كَذَلِكَ فَارْفَعُوا رُؤُوسَكُمْ وَانظُرُوا إِلَىٰ مَنَازِلِكُمْ فِي الْجَنَّةِ؛ اکنون که چنین است

پس سربردارید و جایگاهتان را در بهشت بنگرید».

با این سخنِ امام علیه السلام پرده از جلو دیدگان آنان کنار رفت و منزل‌ها و جایگاه خود را در بهشت دیدند و همگی برخاستند و شمشیرها را کشیده، عرض کردند: یا ابا عبدالله به ما اجازه بده که بر این گروه یورش بریم و با آنان بستیزیم تا آنچه را که خدا در حق ما و آنان بخواهد به انجام رساند.

امام علیه السلام فرمود:

«إِجْلِسُوا رَحْمَتُ اللَّهِ وَ جَزَاكُمُ اللَّهُ خَيْرًا أَلَا وَ مَنْ كَانَ فِي رَحْلِهِ امْرَأَةٌ فَلْيَنْصَرِفْ بِهَا إِلَى بَنِي أَسَدٍ؛ بنشینید! - رحمت خدا بر شما باد و خدا به شما جزای خیر دهد - هر کس زنی به همراه دارد، وی را به قبیله بنی اسد بسپارد».

علی بن مظاهر (یکی از یاران امام علیه السلام) برخاست و عرض کرد: سرورم برای چه؟

امام علیه السلام فرمود:

«إِنَّ نِسَائِي تُسَبِّحُ بَعْدَ قَتْلِي وَ أَخَافُ عَلَى نِسَائِكُمْ مِنَ السَّبِي؛ بعد از شهادت من، زنانم اسیر می‌شوند و من از اسیری زاناتان بیمناکم!».

علی بن مظاهر به خیمه‌اش برگشت. همسرش به احترام برخاست و تبسم کنان به استقبالش شتافت، علی بن مظاهر گفت: مرا واگذار! الان چه وقت تبسم است؟ گفت: ای فرزند مظاهر، من خطبه فرزند فاطمه علیه السلام را شنیدم ولی در پایان آن صدای همهمه نگذاشت که بفهمم امام علیه السلام چه می‌فرماید. علی بن مظاهر گفت: همسرم امام علیه السلام به ما دستور داد: «هر کس همسرش همراه اوست وی را نزد عموزادگانش (قبیله بنی اسد) برگرداند چون من فردا شهید می‌شوم و زنانم اسیر می‌گردند».

زن گفت: می‌خواهی چه کنی؟

پاسخ داد: برخیز تا تو را به نزد عموزادگانت ببرم.

زن برخاست و سرش را به عمود خیمه کوبید و گفت: به خدا سوگند! تو با من

منصفانه رفتار نکردی، آیا تو می‌پسندی که دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله اسیر شوند و من

در امان باشم، چادر از سر زینب علیها السلام بردارند و من پوشیده بمانم! آیا تو می‌پسندی گوشواره‌های دختران زهرا علیها السلام را بر بایند و گوشواره‌های من زینت گوشم باشند؟
 آیا می‌پسندی که تو نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رو سفید باشی و من نزد فاطمه زهرا علیها السلام رو سیاه؟!
 رو سیاه؟!
 به خدا سوگند شما مردان را یاری می‌کنید و ما زنان را.

پس علی بن مظاهر گریان به نزد امام علیه السلام برگشت، امام به وی فرمود: «چرا گریه می‌کنی؟».

عرض کرد: سرورم! همسرم جز یاری شما را قبول نمی‌کند.
 امام علیه السلام گریست و فرمود:

«جَزَيْتُمْ مِنَّا خَيْرًا؛ خداوند به شما از جانب ما جزای خیر دهد.»!

* * *

آیا تاریخ جهان همانند این ایثار و فداکاری به خاطر دارد؟
 آیا این گونه اخلاص و از خودگذشتگی و شهامت آمیخته با معنویت و ایمان، در هیچ گروهی نسبت به پیشوایش دیده شده است؟!
 نه تنها بستگان و خویشان که یاران و دوستان و هم‌زمان، همه پرورش یافته یک مکتبند و شاگردان یک آموزگار.
 نه تنها مردان، که زنان هم همان روحیه فداکاری را دارند، گویی همه از یک پستان شیر نوشیده‌اند؟

وه! چه زیبا و باشکوه است سخن همسر علی بن مظاهر که به شوهرش می‌گوید:
 «آیا می‌پسندی تو در قیامت در برابر رسول خدا رو سفید باشی و من در پیش زهرا علیها السلام رو سیاه».

آری این است جالب‌ترین صحنه‌های ایثار!

۶۷ - خون‌های شهیدان را به آسمان هدیه می‌برند!

به هنگام سحر، امام حسین علیه السلام به خوابی سبک فرو رفت، و چون بیدار شد فرمود:
 «می‌دانید هم اکنون در خواب چه دیدم؟»
 اصحاب گفتند: ای پسر پیغمبر! چه دیدی؟
 فرمود:

«رَأَيْتُ كَأَنَّ كِلَابًا قَدْ شَدَّتْ عَلَيَّ لِتَنْهَشَنِي، وَ فِيهَا كَلْبٌ أَبْقَعُ رَأَيْتُهُ أَشَدَّهَا عَلَيَّ، وَ أَظُنُّ
 أَنَّ الَّذِي يَتَوَلَّى قَتْلِي رَجُلٌ أَبْرَصٌ مِنْ بَيْنِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ؛ ثُمَّ إِنِّي رَأَيْتُ بَعْدَ ذَلِكَ جَدِّي رَسُولَ
 اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ مَعَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ وَ هُوَ يَقُولُ لِي: «يَا بُنَيَّ أَنْتَ شَهِيدٌ آلِ مُحَمَّدٍ وَ قَدْ
 اسْتُبْشِرَ بِكَ أَهْلُ السَّمَوَاتِ وَ أَهْلُ الصَّفِيحِ الْأَعْلَى فَلْيُكُنْ إِفْطَارَكَ عِنْدِي اللَّيْلَةَ، عَجَلٌ وَ لَا
 تُؤَخِّرْ، فَهَذَا مَلَكٌ قَدْ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ لِيَأْخُذَ دَمَكَ فِي قَارُورَةٍ حَضْرَاءَ. فَهَذَا مَا رَأَيْتُ وَ قَدْ
 أَزِفَ الْأَمْرُ وَ اقْتَرَبَ الرَّحِيلُ مِنْ هَذِهِ الدُّنْيَا، لَا شَكَّ فِي ذَلِكَ».

«سگانی را دیدم که به من حمله می‌کنند تا مرا پاره پاره کنند، و در میان آنها سگی دو رنگ دیدم
 که نسبت به من از دیگر سگ‌ها بیشتر حمله می‌کرد! گمان می‌کنم که قاتل من مردی دو رنگ و
 ابرص باشد! و در دنباله این خواب، جدم رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را دیدم که تعدادی از اصحابش همراه او
 بودند و به من می‌فرمود: «فرزندم! تو شهید آل محمدی و اهل آسمانها و فرشتگان عالم بالا از مؤذنه
 آمدنت شادمانند. امشب به هنگام افطار نزد من خواهی بود، شتاب کن و کار را به تأخیر مینداز!
 این فرشته‌ای است که از آسمان فرود آمده است تا خون تو را گرفته و در شیشه سبز رنگی قرار
 دهد (و برای فرشتگان هدیه برد!).»

یاران من! این خواب گویای آن است که پایان عمر نزدیک شده است و بانگ رحیل و کوچیدن
 از دنیا به صدا درآمده است، که در آن شکی نیست».^۱

* * *

این گرانبهاترین هدیه‌ای است که از زمین به سوی آسمانها فرستاده می‌شود، هدیهٔ خون شهیدان، هدیهٔ خون سالار شهیدان امام حسین علیه السلام.
و چه بهتر که این شهادت به دست پلیدترین انسان نماها باشد. انسان‌هایی درنده خو و زشت سیرت که همچون سگان پلید وحشی هستند و نسبت به هیچ کس رحم نمی‌کنند حتی اگر او یکی از شریف‌ترین فرزندان آدم باشد.

۶۸ - آخرین توشه!

امام علیه السلام در آن شب روی به یاران خود کرد و فرمود:
«قَوْمُوا فَأَشْرَبُوا مِنْ أَمَاءٍ يَكُنْ آخِرَ زَادِكُمْ، وَ تَوَضَّأُوا وَ اغْتَسَلُوا وَ اغْسِلُوا تَيْبَابَكُمْ لَتَكُونَ أَكْفَانَكُمْ؛ برخیزید و آب بنوشید که این آخرین توشهٔ شماست، و وضو گرفته و غسل کنید و لباس‌های خود را بشوید تا کفن‌های شما باشد!».

امام علیه السلام نماز صبح را با اصحابش خوانده و به سپاه خود آرایش جنگی داد، و امر کرد خندق را که در پشت خیمه‌ها حفر کرده بودند و از نی و هیزم انباشته کردند؛ آتش زدند تا دشمن نتواند از پشت حمله کند و کارزار تنها از سوی مقابل باشد.^۱

* * *

راستی چه ساده و آسان سخن از شهادت در میان امام علیه السلام و پیروانش گفته می‌شود، چنان جمال کعبهٔ دیدار محبوب، آنها را به سوی خود می‌کشاند که خارهای مغیلان در نظرشان همچون حریر می‌آید!

و به راستی برای رهروان این راه، چه درس بزرگ و جالبی است که شنیدن این سرگذشت، آنها را بر سر شوق می‌آورد، و می‌گویند ای کاش ما هم در آن حلقه بودیم!

۶۹ - مناجات صبح عاشورا

از امام علی بن الحسین علیه السلام نقل شده است که فرمود: در روز عاشورا آن هنگام که سپاه دشمن حمله ور شد، امام علیه السلام دست‌های خود را به دعا بلند کرد و به پیشگاه الهی عرض کرد:

«اللَّهُمَّ أَنْتَ ثِقَتِي فِي كُلِّ كَرْبٍ، وَأَنْتَ رَجَائِي فِي كُلِّ شِدَّةٍ، وَأَنْتَ لِي فِي كُلِّ أَمْرٍ نَزَلَ بِي ثِقَةٌ وَعُدَّةٌ، كَمْ مِنْهُمْ يَضَعُفُ فِيهِ الْفُؤَادُ وَتَقَلُّ فِيهِ الْحِيلَةُ، وَيُخَذَلُ فِيهِ الصَّدِيقُ وَيُسْمِتُ فِيهِ الْعَدُوُّ، أَنْزَلْتَهُ بِكَ وَشَكَوْتُهُ إِلَيْكَ، رَغْبَةً مِنِّي إِلَيْكَ عَمَّنْ سِوَاكَ، فَفَرَّجْتَهُ عَنِّي وَكَشَفْتَهُ، فَأَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ نِعْمَةٍ، وَصَاحِبُ كُلِّ حَسَنَةٍ وَمُنْتَهَى كُلِّ رَغْبَةٍ؛ خداوند! تو تکیه‌گاه من در هر اندوه، و امید من در هر شدت و ناراحتی هستی، و تو در هر مشکلی که برای من پیش آید، پشت و پناه منی، چه بسا اندوهی که قلب، در آن ناتوان و چاره در آن اندک و دوست در آن خوار می‌شد و دشمن شامت می‌کرد و من همه آنها را به پیشگاه تو آوردم و شکوه نمودم، تا از همگان بریده و تنها به تو رو آورده باشم و تو مرا از آن گرفتاریها نجات بخشیدی، تو ولی هر نعمت، و صاحب هر کار نیک و خیر و منتهای هر مقصودی»^۱.

* * *

جالب این که امام علیه السلام در این مناجات در آن روز بحرانی و خطرناک تقاضای خاصی از خداوند نمی‌کند؛ چرا که می‌داند شاهد مقصود یعنی شهادت را در آغوش خواهد کشید و درسی پایدار برای همه انسانها تا دامنه قیامت از خود به یادگار می‌گذارد. او فقط اعتماد کامل و توکل خود را به لطف بی پایان پروردگار ابراز می‌دارد.

۷۰ - خطبه صبح عاشورا

پس از آن امام علیه السلام برابر سپاه دشمن آمد در حالی که به صفوف سیل آسای آنان و

۱. ارشاد مفید، ص ۴۴۷-۴۸۸؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۱ (با مختصر تفاوت) و بحارالانوار، ج ۴۵،

عمر بن سعد - که میان اشراف کوفه ایستاده بود - می‌نگریست، فرمود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ الدُّنْيَا فَجَعَلَهَا دَارَ فَنَاءٍ وَ زَوَالٍ، مُتَّصِرَةً بِأَهْلِهَا خَالًا بَعْدَ خَالٍ، فَالْمُعْرُورُ مِنْ غَرَّتِهِ وَ الشَّقِيُّ مِنْ فِتْنَتِهِ، فَلَا تَغُرَّتْكُمْ هَذِهِ الدُّنْيَا، فَإِنَّهَا تَقَطُّعُ رَجَاءَ مَنْ رَكَنَ إِلَيْهَا، وَ تُحَيِّبُ طَمَعَ مَنْ طَمَعَ فِيهَا، وَ أَرَاكُم قَدْ اجْتَمَعْتُمْ عَلَى أَمْرٍ قَدْ أَشْخَطْتُمُ اللَّهَ فِيهِ عَلَيْكُمْ، وَ أَعْرَضَ بَوَجْهِهِ الْكَرِيمِ عَنْكُمْ، وَ أَحَلَّ بِكُمْ نِقْمَتَهُ، وَ جَنَّبَكُمْ رَحْمَتَهُ، فَنِعْمَ الرَّبُّ رَبُّنَا، وَ بِئْسَ الْعَبْدُ أَنْتُمْ، أَقْرَبْتُمْ بِالطَّاعَةِ، وَ آمَنْتُمْ بِالرَّسُولِ مُحَمَّدٍ ﷺ ثُمَّ إِنَّكُمْ زَحَفْتُمْ إِلَى دُرَيْبَتِهِ وَ عِزَّتِهِ تُرِيدُونَ قَتْلَهُمْ، لَقَدْ اسْتَحْوَذَ عَلَيْكُمْ الشَّيْطَانُ، فَانْسَاكُم ذَكَرَ اللَّهُ الْعَظِيمُ، فَتَبَّأ لَكُمْ وَ لِمَا تُرِيدُونَ، إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، هُوَ لَاءِ قَوْمٍ كَفَرُوا بَعْدَ إِيْمَانِهِمْ فَبَعْدَ لِقَوْمِ الظَّالِمِينَ».

«حمد و ستایش خدای راست که دنیا را آفرید و آن را، خانه فنا و زوال قرار داد، که همواره اهلش را از حالی به حال دیگر درآورد، فریب خورده کسی است که دنیا او را فریب دهد و نگون بخت کسی است که دنیا او را مفتون خود کند (مراقب باشید!) این دنیا شما را نفریبد، که دنیا امید هر کسی را که به او دل ببندد، قطع می‌کند و طمع آزمندان به خود را می‌خشکاند، شما را می‌بینم که تصمیم بر کاری گرفته‌اید که خداوند را خشمگین ساخته و روی کریمانه‌اش از شما برتافته و عذابش را بر شما نازل کرده و رحمتش را از شما دریغ داشته است.

خدای ما چه پروردگار خوبی است و شما چه بندگان بدی هستید (به ظاهر) اقرار به طاعت او کرده و به پیامبرش محمد ﷺ ایمان آورده‌اید، ولی برای قتل و کشتن فرزندان و ذریه‌اش هجوم آوردید! به یقین شیطان بر شما چیره شده و شما را از یاد خدا غافل کرده است. مرگ بر شما و برخواسته‌هایتان! همه ما از خداییم و به سوی او باز می‌گردیم. اینان جماعتی هستند که بعد از ایمان، کافر شدند. دور باد رحمت پروردگار از ستمگران».

در این هنگام عمر بن سعد رو به اشراف کوفه کرد و گفت: وای بر شما! با او تکلم می‌کنید؟! به خدا سوگند! این فرزند همان پدری است که اگر یک روز هم به سخنش ادامه می‌داد از گفتن باز نمی‌ماند. پس پاسخش را بگویید. در این هنگام، شمر جلو آمد

و گفت: ای حسین! اینها چیست که می‌گویی؟ به گونه‌ای سخن بگو که ما بفهمیم!

امام علیه السلام فرمود:

«اتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ وَلَا تَقْتُلُونِي، فَإِنَّهُ لَا يَحِلُّ لَكُمْ قَتْلِي وَلَا انْتِهَاكُ حُرْمَتِي، فَإِنِّي ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ وَ جَدَّتِي خَدِيجَةُ زَوْجَةُ نَبِيِّكُمْ، وَ لَعَلَّهُ قَدْ بَلَغَكُمْ قَوْلُ نَبِيِّكُمْ: الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؛ از خدا بترسید و دست از کشتن من بردارید، زیرا کشتن من و هتک حرمت من، جایز نیست. من فرزند دختر پیامبر شما هستم و جدّه من خدیجه، همسر پیغمبر شماست، و شاید این سخن پیامبر به شما رسیده باشد که فرمود: «حسن و حسین، دو آقای جوانان اهل بهشتند».^۱

۷۱ - توجّه به حقوق مردم حتی در روز عاشورا

موسی بن عمیر از پدرش نقل می‌کند که امام علیه السلام (در روز عاشورا) به من فرمود:

«نَادِ أَنْ لَا يُقْتَلَ مَعِيَ رَجُلٌ عَلَيْهِ دَيْنٌ وَ نَادِ بِهَا فِي الْمَوَالِي فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: مَنْ مَاتَ وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ أُخِذَ مِنْ حَسَنَاتِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ (میان همه یارانم) اعلام کن هر کس دینی بر عهده دارد با من کشته نشود؛ زیرا که من از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شنیدم فرمود: «هر کس از دنیا برود و دینی بر ذمه داشته باشد، از حسنات وی در فردای قیامت برداشته می‌شود».

در نقل دیگری آمده است که عمیر انصاری گفت: امام علیه السلام به من فرمود:

«نَادِ فِي النَّاسِ أَنْ لَا يُقَاتِلَنَّ مَعِيَ رَجُلٌ عَلَيْهِ دَيْنٌ، فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ رَجُلٍ يَمُوتُ وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ لَا يَدْعُ لَهُ وَفَاءً إِلَّا دَخَلَ النَّارَ؛ میان مردم اعلام کن هر کس بدهکار است در رکاب من پیکار نکند، زیرا هر کس از دنیا برود در حالی که دینی بر عهده‌اش باشد که چاره‌ای برای آن نکرده باشد گرفتار دوزخ می‌شود».

مردی برخاست و گفت: همسرم پذیرفت که از طرف من بپردازد. امام علیه السلام پاسخ

داد:

۱. مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۲۵۲-۲۵۳ و بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵-۶.

«وَمَا كِفَالَةُ امْرَأَةٍ، وَ هَلْ تَقْضِي امْرَأَةٌ؛ كِفَالَتِ آن زن چه فایده‌ای دارد؟ آیا او قدرت دارد چنین کند؟!»^۱

* * *

راستی عجیب است که انسانی در بحرانی‌ترین شرایط، حتی به بدهکاری‌های اصحاب و یاران خود به مردم توجه داشته باشد و راضی نشود بدهکاران همراه او بیکار کنند و شهید شوند؛ مبادا حقوق مردم از دست برود.

این برنامه را با کار کسانی مقایسه کنید که سراسر زندگی آنها انباشته از حرام و حقوق مردم بوده و کمترین اهمیتی برای آن قائل نبودند، اصلاً چیزی را به نام «حق الناس» باور نداشتند!!

۷۲ - سازندگی در صبح عاشورا

امام علیه السلام در صبح روز عاشورا پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

«عِبَادَ اللَّهِ! اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مِنَ الدُّنْيَا عَلَى حَذَرٍ، فَإِنَّ الدُّنْيَا لَوْ بَقِيَتْ لِأَحَدٍ أَوْ بَقِيَ عَلَيْهَا أَحَدٌ، كَانَتْ الْأَنْبِيَاءُ أَحَقُّ بِالْبَقَاءِ، وَ أَوْلَى بِالرِّضَى، وَ أَرْضَى بِالْقَضَاءِ، غَيْرَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الدُّنْيَا لِلْبَلَاءِ، وَ خَلَقَ أَهْلَهَا لِلْفَنَاءِ، فَجَدِّدْهَا بِالِ، وَ نَعِمْهَا مُمْضَجِلٌ، وَ سُرُورُهَا مُكْمَهْرٌ، وَ الْمَنْزِلُ بُلْغَةٌ وَ الدَّارُ قُلْعَةٌ، فَتَرَوْدُوا، فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى، فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُقْلِحُونَ».

«ای بندگان خدا! تقوای الهی پیشه کنید و از دنیا دوری نمایید، اگر دنیا برای کسی می ماند و یا کسی در آن می ماند، پیامبران به بقا شایسته تر بودند (چرا که آنان) به جلب رضایت، سزاوارتر و به قضای الهی خشنودتر بودند و حال آنکه خداوند دنیا را برای آزمایش و امتحان و اهل آن را برای فنا و زوال آفریده است. تازه‌های آن کهنه می شود و نعمت‌هایش نابود می گردد و شادمانی آن آمیخته با غم است. [چرا که] دنیا منزلی است ناپایدار و خانه‌ای است که به ناچار باید از آن رخت

بر بست. پس توشه راه بردارید و بهترین ره توشه، تقواست، تقوای الهی پیشه کنید تا رستگار شوید.^۱

* * *

از آنجا که سرچشمه همه گناهان و جنایات حب دنیا، حب جاه و مقام و مال و ثروت و شهوات است، امام علیه السلام برای بیدار ساختن مخاطبان سعی می‌کند با هشدارهای مکرر دلباختگی در برابر زر و زینت دنیا را از دلها بیرون کند، شاید در طریق صحیح گام بردارند و پیش از آن که فرصتها از دست برود به خود آیند، به یقین یاران با وفای او از این نظر ساخته شده بودند ولی افسوس که دشمنان چنان مست شهوات بودند که این گفتارهای انسان‌ساز آنها را بیدار نکرد!

۷۳ - خطابه شورانگیز امام علیه السلام به هنگام صف‌آرایی دشمن

هنگامی که سپاه دشمن آماده حمله شد، امام حسین علیه السلام مرکب خود را طلب کرد و بر آن سوار شد و با صدای بلند، به طوری که همگی صدای آن حضرت را می‌شنیدند، فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ! اِسْمَعُوا قَوْلِي، وَ لَا تُعْجَلُونِي حَتَّىٰ أَعْظِمَكُم بِمَا لَحَقَّ لَكُمْ عَلَيَّ، وَ حَتَّىٰ أَعْتَدِرُ إِلَيْكُمْ مِنْ مَقْدَمِي عَلَيْكُمْ، فَإِنْ قَبِلْتُمْ عُذْرِي وَ صَدَّقْتُمْ قَوْلِي، وَ أُعْطِيتُمُونِي النَّصْفَ، كُنْتُمْ بِذَلِكَ أَسْعَدُ، وَ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ عَلَيَّ سَبِيلٌ، وَ إِنْ لَمْ تَقْبَلُوا مِنِّي الْعُذْرَ، وَ لَمْ تُعْطُوا النَّصْفَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ، فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شَرَّكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيَّكُمْ عُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَ لَا تُنْظَرُونِي»؛

هان ای مردم! سخن مرا بشنوید، و برای کشتن من شتاب مکنید، تا شما را به چیزی که حق شما بر من است، موعظه کنم و دلیل آمدنم را به این دیار با شما در میان بگذارم. اگر سختم را پذیرفته و گفتارم را تصدیق کردید و انصاف دادید، سعادتمند خواهید شد و اگر عذرم را نپذیرفته و از مسیر عدل و انصاف کناره گرفتید، پس هیچ چیز بر شما پوشیده نماند، (تمام جوانب کارتان را

بنگرید) سپس مهلتم ندهید (و هر کاری از دستتان ساخته است انجام دهید)»^۱.

«إِنَّ وَلِيَّيَ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ»؛ ولی و سرپرست من خدایی

است که قرآن را نازل کرده و او ولایت و سرپرستی همه صالحان را برعهده دارد»^۲.

خواهران و دختران امام با شنیدن این سخنان، گریستند و صدایشان به زاری برخاست. امام برادرش عباس و فرزندش علی اکبر علیه السلام را به سوی آنان فرستاد و فرمود:

«أَسْكُنَاهُنَّ فَلَعَمْرِي لَيَكْتُرُنَّ بِكَاؤُهُنَّ؛ آنان را آرام کنید. به جانم سوگند! پس از این بسیار

خواهند گریست».

چون آنها ساکت شدند، حمد و ثنای الهی را بجا آورد و خدا را به عظمت یاد کرد و بر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و فرشتگان خدا و پیامبران الهی درود فرستاد، چنان با شیوایی و فصاحت سخن گفت که راوی می گوید: به خدا سوگند! سخنی با این زیبایی، نه پیش از آن و نه بعد از آن از کسی نشنیدم.

امام علیه السلام در ادامه سخن خود فرمودند:

«أَمَّا بَعْدُ، فَانْسِبُونِي فَانظُرُوا مَنْ أَنَا؟! ثُمَّ ارْجِعُوا إِلَى أَنْفُسِكُمْ وَ عَاتِبُواهَا، فَانظُرُوا هَلْ

يَحِلُّ لَكُمْ قَتْلِي وَ انْتِهَاكَ حُرْمَتِي؟! أَلَسْتُ ابْنِ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ صلی الله علیه و آله، وَ ابْنِ وَصِيْبِهِ وَ ابْنِ عَمِّهِ، وَ أَوَّلِ الْمُؤْمِنِينَ بِاللَّهِ وَ الْمُصَدِّقِ لِرِسْوَلِهِ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ، أَوْ لَيْسَ حَمْرَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ عَمِّي؟ أَوْ لَيْسَ جَعْفَرُ الشَّهِيدِ الطَّيَّارِ ذُو الْجِنَاحَيْنِ عَمِّي؟! «هَذَا نِ سَيِّدِ

أَوْ لَمْ يَبْلُغْكُمْ قَوْلٌ مُسْتَفْهِضٌ فِيكُمْ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ لِي وَ لِأَخِي: «هَذَا نِ سَيِّدِ

شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟!».

«فَإِنْ صَدَقْتُمُونِي بِمَا أَقُولُ، وَ هُوَ الْحَقُّ، فَوَاللَّهِ مَا تَعَمَّدْتُ كِذْبًا مُذْ عَلِمْتُ أَنَّ اللَّهَ يُمِيتُ

عَلَيْهِ أَهْلَهُ، وَ يَضْرِبُ بِهِ مَنْ اخْتَلَفَهُ».

۱. یونس، آیه ۷۱.

۲. اعراف، آیه ۱۹۶.

وَ إِنْ كَذَّبْتُمُونِي فَإِنَّ فِيكُمْ مَنْ إِنْ سَأَلْتُمُوهُ عَنْ ذَلِكَ أَخْبَرَكُمْ، سَلُوا جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِي، أَوْ أَبَا سَعِيدِ الْخُدْرِي، أَوْ سَهْلَ بْنَ سَعْدِ السَّاعِدِي، أَوْ زَيْدَ بْنَ أَرْقَمٍ، أَوْ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ، يُخْبِرُوكُمْ أَنَّهُمْ سَمِعُوا هَذِهِ الْمَقَالَةَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِي وَ لِأَخِي، أَفَأُفِي هَذَا خَاجِرٌ لَكُمْ عَنْ سَفْكِ دَمِي؟!».

«[ای مردم] نسب مرا بررسی کنید و ببینید من کیستم؟ و به خود آید و نفس خود را مورد خطاب و سرزنش قرار دهید. آیا کشتن من و هتک حرمتم برای شما رواست؟

آیا من پسر دختر پیامبر شما و فرزند جانشین و پسر عموی او نیستم؟ همان کسی که قبل از همه، ایمان آورد و رسول خدا را به آنچه از جانب خدای آورده بود تصدیق کرد؟!

آیا حمزه سید الشهداء عموی پدرم نیست! و آیا جعفر طیار که با دو بال در بهشت پرواز می‌کند عموی من نیست؟ آیا شما نمی‌دانید که رسول خدا ﷺ درباره من و برادرم فرمود: «این دو سرور جوانان اهل بهشتند؟».

اگر سخنان حق مرا تصدیق کنید به نفع شماست، به خدا سوگند! از زمانی که دانستم خداوند نسبت به دروغگویان خشم می‌گیرد، و دروغ پردازان زیان خواهند دید، هرگز آهنگ دروغ نکرده‌ام و اگر کلام مرا باور نکردید، در میان شما افرادی هستند که اگر از آنها بپرسید، به شما خبر خواهند داد. از جابر بن عبدالله انصاری و ابوسعید خدری و سهل بن سعد ساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک بپرسید. آنان به شما خبر خواهند داد که خودشان این سخن را از پیامبر خدا شنیده‌اند که آن را در حق من و برادرم فرموده است. آیا این گواهی‌ها سبب نمی‌شود که دست از قتل من بردارید؟».

در اینجا شمر بن ذی الجوشن گفت: او تنها خداوند را به زبان می‌پرستد اگر بداند که چه می‌گوید، (و سخنانش نامفهوم است).

حبیب بن مظاهر در پاسخ گفت: به خدا سوگند! من تو را می‌بینم که خدا را به هفتاد زبان (آمیخته با انواع شک و تردیدها و ضد و نقیض‌ها) پرستش می‌کنی! و من گواهی می‌دهم که تو راست می‌گویی؛ نمی‌فهمی که امام چه می‌گوید!! خداوند بر دل تو مهر

زده است.

سپس امام علیه السلام چنین ادامه داد:

«فَإِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ هَذَا الْقَوْلِ، أَفَتَشْكُونَ أَثْرًا مَا أَنَّى ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ؟ فَوَاللَّهِ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّ غَيْرِي مِنْكُمْ وَلَا مِنْ غَيْرِكُمْ، أَنَا ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ خَاصَّةً. أَخْبَرُونِي، أَتَطْلُبُونِي بِقَتِيلٍ مِنْكُمْ قَتَلْتُهُ؟ أَوْ مَالٍ اسْتَهَكْتُهُ؟ أَوْ بِقِصَاصٍ مِنْ جَرَا حَةٍ؟».

«اگر به این سخن شک دارید؟ آیا در این هم شک دارید که من پسر دختر پیامبر شما هستم؟! به خدا سوگند که در شرق و غرب عالم، فرزند دختر پیامبری - در میان شما و غیر شما - جز من نیست.

به من بگویید: آیا کسی را از شما کشته‌ام که از من خونهای او را می‌طلبید؟ آیا مالی را از شما برده‌ام و یا کسی را مجروح ساخته‌ام که قصاص آن را از من مطالبه می‌کنید؟!».

سکوت سنگینی بر سپاه دشمن سایه انداخته بود و کسی سخن نمی‌گفت.

آنگاه امام علیه السلام فریاد برآورد و فرمود:

«يَا شَبْتُ بْنَ رَبْعِيِّ، وَيَا حَجَّارَ بْنَ أَبَجْرٍ، وَيَا قَيْسَ بْنَ الْأَشْعَثِ، وَيَا يَزِيدَ بْنَ الْحَارِثِ، أَلَمْ تَكْتُمُوا إِلَيَّ: «أَنْ قَدْ أَبْنَعَتِ النَّهَارُ وَ أَحْضَرَ الْجَنَابُ، وَ طَمَّتِ الْجِبَامُ وَ إِنَّمَا تُقَدِّمُ عَلَيَّ جُنْدٍ لَكَ مُجَنَّدٌ، فَاقْبَلْ؟!»؛ ای شبت بن ربعی! ای حجار بن ابجر! ای قیس بن اشعث! ای یزید بن حارث! آیا شما برای من نامه نوشتید که درختان ما ثمر داده است و باغها سرسبز شده و چاهها پر آب گشته و تو در سرزمینی پا می‌گذاری که لشکری آراسته و انبوه در خدمت تو است، پس به سوی ما بیا!».

آنان در پاسخ گفتند: ما چنین نامه‌ای نوشتیم!

امام فرمود:

«سُبْحَانَ اللَّهِ! بَلَى وَاللَّهِ لَقَدْ فَعَلْتُمْ؛ سبحان الله! آری به خدا سوگند! شما این نامه را نوشتید».

سپس افزود:

«أَيُّهَا النَّاسُ! إِذْ كَرِهْتُمُونِي فَدَعُونِي أَنْصَرِفُ عَنْكُمْ إِلَى مَأْمَنِي مِنَ الْأَرْضِ!»؛ ای مردم! اگر

از آمدن ما به این دیار ناخشنودید، پس ما را رها کنید تا به سرزمین امنی برویم».

قیس بن اشعث گفت: آیا نمی‌خواهی زیر پرچم پسر عمویت (یزید) درآیی! چرا که به آنچه که دوست داری می‌رسی و از آنان بدی نخواهی دید!

امام حسین علیه السلام فرمود:

«أَنْتَ أَخُو أَخِيكَ [محمد بن الاشعث] أَتُرِيدُ أَنْ يَطْلُبَكَ بَنُو هَاشِمٍ بِأَكْثَرِ مِنْ دَمِ مُسْلِمٍ بِنِ عَقِيلٍ؟! لَا وَاللَّهِ لَا أُعْطِيهِمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الدَّلِيلِ، وَلَا أُقِرُّ إِقْرَارَ الْعَبِيدِ!؛ تو برادر همان برادری (تو همانند برادرت محمد بن اشعث هستی که مسلم را در کوفه به شهادت رساند) آیا می‌خواهی بنی هاشم، بیشتر از خونهای مسلم بن عقیل را از تو طلب کنند؟ نه! به خدا سوگند دستم را همانند افراد ذلیل و پست در دست آنان نخواهم گذاشت و مانند بردگان نیز تسلیم نخواهم شد. (یا فرار نخواهم کرد).».

آنگاه ادامه داد:

«عِبَادَ اللَّهِ!؛ ای بندگان خدا!» «وَأَعُوذُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ»؛ من به پروردگار خود و پروردگای شما پناه می‌برم از این که مرا متهم کنید.^۱ و نیز افزود: «أَعُوذُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ»؛ من به پروردگارم و پروردگای شما پناه می‌برم از هر متکبری که به روز حساب ایمان نمی‌آورد.^۲

آنگاه مرکب خود را خواباند و به «عقبه بن سمعان» فرمود تا زانوان مرکب را ببندد (اشاره به این که من آغازگر جنگ نیستم) و آنان آهنگ حمله کردند.^۳

* * *

این رساترین و گویاترین اتمام حجت امام علیه السلام در روز عاشورا بود که همه گفتنی‌ها را گفت، تا در تاریخ ثبت گردد و به گوش همگان برسد.

۱. دخان، آیه ۲۰.

۲. با استفاده از سوره غافر، آیه ۲۷. در سوره غافر به جای أَعُوذُ، «إِنِّي عُدْتُ» آمده است.

۳. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۲-۳۲۳؛ ارشاد مفید، ص ۴۴۸-۴۵۰ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۶-۷ (با مقداری تفاوت).

امام علیه السلام با این خطبه غرّاً نقاب مکر و فریب را از چهره بنی امیه کنار زد و مسلمانان را به خطرات جدی حکومت این ستمگران بی ایمان و بی رحم آشنا ساخت.

امام علیه السلام با این خطبه ثابت کرد که آنها آگاهانه تنها یادگار و فرزند پیامبر خود را می‌کشند، بی آن که کوچکترین خطایی از او سرزده باشد و به این طریق، توحش و بی‌ایمانی خود را ثابت کردند.

امام علیه السلام با این که پیشنهاد امان در صورت تسلیم به او داده شد، ولی هرگز ننگ تسلیم در برابر ظالمان را نپذیرفت، و سر در برابر خودکامگان بی‌ایمان فرود نیاورد. شهادت را بر همه چیز ترجیح داد و آگاهانه بهای این آزادی را پرداخت، تا پیشوای آزادگان جهان باشد، و سرمشقی برای همه ملت‌های دربند.

۷۴ - خطبه حماسی امام علیه السلام در برابر سپاه دشمن

«عمر بن سعد» سپاه خود را برای جنگ با امام حسین علیه السلام آراست و پرچم‌ها را در جای خود برافراشت، و امام نیز سپاه خود را به میمنه و میسره و قلب، نظام بخشید. سپاه ابن سعد از هر طرف بر امام حسین علیه السلام احاطه کردند و حلقه محاصره را بر آن حضرت و یارانش تنگ کردند.

امام علیه السلام در برابر سپاه کوفه ایستاد و از آنها خواست که ساکت شوند، ولی آنان نپذیرفتند!! امام به آنها فرمود:

«وَيْلَكُمْ مَا عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْصِتُوا إِلَيَّ فَتَسْمَعُوا قَوْلِي، وَإِنَّمَا أَدْعُوكُمْ إِلَى سَبِيلِ الرَّشَادِ، فَمَنْ أَطَاعَنِي كَانَ مِنَ الْمُرْشِدِينَ، وَمَنْ عَصَانِي كَانَ مِنَ الْمُهْلِكِينَ، وَكُلُّكُمْ غَاصٍ لِأَمْرِي غَيْرٌ مُسْتَمِعٍ لِقَوْلِي، قَدْ اخْتَزَلْتُ عَطِيَّاتِكُمْ مِنَ الْحَرَامِ وَمَلَيْتُ بُطُونَكُمْ مِنَ الْحَرَامِ، فَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِكُمْ، وَيْلَكُمْ أَلَا تَنْصِتُونَ، أَلَا تَسْمَعُونَ؟».

«وای بر شما! چرا ساکت نمی‌شوید تا سخنان مرا گوش کنید؟! من شما را به راه راست دعوت می‌کنم، هر کس از من پیروی کند به راه راست هدایت می‌شود، و هر کس از من نافرمانی کند

هلاک خواهد شد.

شما از دستور من سرپیچی می‌کنید و به سخنانم گوش فرا نمی‌دهید، چرا که هدایای شما (جوایزی که برای کشتن من گرفتید) تنها از راه حرام بوده و شکم‌هایتان از حرام پر شده است، و خداوند بر دل‌های شما مهر زده است. وای بر شما! آیا ساکت نمی‌شوید؟ آیا به سخنانم گوش فرا نمی‌دهید؟».

در اینجا اصحاب عمر سعد یکدیگر را سرزنش کرده و گفتند: گوش فرادهید! پس از سکوت آنها، امام فرمود:

«تَبَّأَ لَكُمْ أَيُّهَا الْجَمَاعَةُ وَ تَرَحَّأَ، أَفَحِينَ اسْتَصْرَحْتُمُونَا وَ الْهَيْنَ مُتَحَيِّرِينَ فَاصْرَحْنَاكُمْ مُؤَدِّينَ مُسْتَعِدِّينَ، سَلَّمْتُمْ عَلَيْنَا سَيْفًا فِي رِفَائِنَا، وَ حَشَشْتُمْ عَلَيْنَا نَارَ الْفِتَنِ الَّتِي جَنَّاها عَدُوُّكُمْ وَ عَدُونَا فَاصْبِحْتُمْ إِبَاءَ عَلِيٍّ أَوْ لِيَائِكُمْ، وَ يَدًا عَلَيْهِمْ لِأَعْدَائِكُمْ، بَغَيْرِ عَدْلِ أَفْسَوْهُ فَيْكُمْ، وَ لَا أَمَلٍ أَصْبَحَ لَكُمْ فِيهِمْ، إِلَّا الْحَرَامَ مِنَ الدُّنْيَا أَنَا لَكُمْ، وَ حَسْبِ عَيْشٍ طَمَعْتُمْ فِيهِ، مِنْ غَيْرِ حَدَثٍ كَانَ مِنَّا، وَ لَا رَأْيٍ تَقِيلَ لَنَا.

فَهَلَّا لَكُمْ الْوَيْلَاتُ إِذْ كَرِهْتُمُونَا وَ تَرَكَتُمُونَا، تَجَهَّزْتُمُوهَا وَ السَّيْفُ لَمْ يَشْهَرْ، وَ الْجَأَشُ طَامِنٌ، وَ الرَّأْيُ لَمْ يُسْتَحْصَفْ، وَ لَكِنْ أَسْرَعْتُمْ عَلَيْنَا كَطَيْرَةِ الدُّبَا، وَ تَدَاعَيْتُمْ إِلَيْهَا كَتَدَاعِي الْفَرَّاشِ، فَقُبْحًا لَكُمْ، فَإِنَّمَا أَنْتُمْ مِنْ طَوَاعِيتِ الْأُمَّةِ، وَ شِدَاذِ الْأَحْزَابِ، وَ نَبْدَةِ الْكِتَابِ، وَ نَفْتَةِ الشَّيْطَانِ، وَ عَصَبَةِ الْأَنْثَامِ، وَ مُحَرِّفِي الْكِتَابِ، وَ مُطْفِئِي السُّنَنِ، وَ قَتَلَةِ أَوْلَادِ الْأَنْبِيَاءِ، وَ مُبِيرِي عِترَةِ الْأَوْصِيَاءِ، وَ مُلْحِقِي الْعِهَارِ بِالسَّسْبِ، وَ مُؤْذِي الْمُؤْمِنِينَ، وَ صِرَاحِ أُمَّةِ الْمُسْتَهْزِئِينَ، الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ.

وَ أَنْتُمْ إِبْنُ حَرْبٍ وَ أَشْيَاعُهُ تَعْتَمِدُونَ، وَ إِيَّانَا تَخْذِلُونَ، أَجَلُ! وَ اللَّهُ الْخَذْلُ فَيْكُمْ مَعْرُوفٌ، وَ شَجَتْ عَلَيْهِ عُرُوقُكُمْ، وَ تَوَارَتْهُ أَسْوَلُكُمْ وَ فُرُوعُكُمْ، وَ نَبَتْتَ عَلَيْهِ قُلُوبُكُمْ وَ عَشِيَّتْ صُدُورُكُمْ، فَكُنْتُمْ أَحْبَثَ شَيْءٍ سِخَاً لِلنَّاصِبِ وَ أَكَلَةً لِلْغَاصِبِ، أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى التَّائِكِينَ الَّذِينَ يَنْفُضُونَ الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا، وَ قَدْ جَعَلْتُمْ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا فَأَنْتُمْ وَ اللَّهُ هُمْ. أَلَا إِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ، بَيْنَ الْفِتْلَةِ وَ الدَّلَّةِ، وَ هِمَّاتَ مَا أَخِذُ

الدِّيْبَةِ أَبِي اللَّهِ ذِيكَ وَرَسُولُهُ، وَجُدُودُ طَابَتْ، وَحُجُورٌ طَهَّرَتْ، وَأَنْوْفٌ حَمِيَّةٌ، وَنُفُوسٌ
أَبِيَّةٌ، لَا تُؤْتِرُ طَاعَةَ اللّٰثَمِ عَلَىٰ مَصَارِعِ الْكِرَامِ، أَلَا قَدْ أَعْدَرْتُ وَ أُنْدَرْتُ، أَلَا إِنِّي رَاحِفٌ
بِهَذِهِ الْأُسْرَةِ عَلَىٰ قَلَّةِ الْعِتَادِ، وَ خَذَلَةَ الْأَصْحَابِ».

«ای مردم! هلاکت و اندوه همیشگی بر شما باد! آیا با آن شور و شوق فراوان که ما را به یاری
خویش طلبیدید، و ما برای فریاد رسی به سوی شما شتافتیم و به یاری تان برخاستیم، روا بود
شمشیری را که برای دفاع از ما به دست گرفته بودید به روی ما بکشید؟ و آتش فتنه‌ای که دشمن
شما و ما فراهم ساخته بود بر ضدّ ما شعله‌ور سازید؟! یک پارچه بر ضدّ دوستانتان و به یاری
دشمنانتان برخاستید. بی آن‌که آنان در میان شما به عدل رفتار کرده باشند و آرزویی از شما
برآورده سازند به جز اندک مال حرام و زندگی پستی که بدان طمع دارید و بی آن که از ما گناهی
سرزده باشد، یا سخن ناروایی گفته باشیم؟

پس وای بر شما! که از ما روی بر تافته و از یاری ما سر باز زدید. آنگاه که شمشیرها در نیام و
دلها آرام، و فکرهای تشویش بود، شما آتش فتنه را آماده ساختید و مانند مور و ملخ از هر سو به
جانب ما روی آوردید و بسان پروانه‌ها از هر سو هجوم آوردید. پس رویتان زشت باد! شما دید
همان طاغوت‌های این امت، و بازماندگان احزاب، و رها کنندگان کتاب و پیروان شیطان و گروه
گناهکاران و تحریف کنندگان کتاب خدا و خاموش کنندگان سنت پیامبر ﷺ و کشتندگان فرزندان
انبیا و نابود کنندگان عترت اوصیا و ملحق کنندگان ناپاکان به صاحبان نسبه‌های پاک و آزار
دهندگان مؤمنان و فریاد رسان رهبران استهزاگر که قرآن را پاره پاره کردند.

شما به پسر حرب (معاویه) و پیروانش تکیه می‌کنید و دست از یاری ما بر می‌دارید؟! آری به
خدا سوگند! که این پیمان شکنی خوی دیرینه شماسست و ریشه‌های وجود شما بر آن استوار گشته و
شاخه‌های شما از آن رشد یافته و دل‌های شما بر آن رویده و سینه‌های شما با آن پوشیده است.
شما برای باغبان خود پلیدترین نهال، ولی برای تجاوزکاران غاصب، لقمه‌ای گوارا و لذیذید!
لعنت خدا بر پیمان شکنانی که میثاق‌های محکم خود را شکستند. شما خدا را ضامن پیمانهای خود
قرارداده بودید، به خدا سوگند شما همان پیمان شکنان هستی!».

هان بهوش باشید! که این (یزید) ناپاک زاده، فرزند ناپاک زاده مرا در میان دو انتخاب قرار داده است: کشته شدن یا قبول ذلّت و چقدر دور است که ما تن به ذلّت دهیم،^۱ خداوند و پیامبر او هرگز برای ما ذلّت و زبونی نمی‌پسندند و نیاکان پاک سرشت و دامن‌های پاکی که ما را پرورانده‌اند و بزرگ مردان غیرتمند و انسان‌های با شرافت این را از ما نمی‌پذیرند. هرگز! ما هیچگاه فرمانبرداری فرومایگان را بر مرگ شرافتمندانه ترجیح نخواهیم داد. بدانید من با شما اتمام حجت کردم و شما را از عاقبت کارتان بیم دادم. به هوش باشید! من با همین خاندانم و آمادگی کم و یاران اندک، با شما پیکار می‌کنم (و آماده شهادتم!).

آنگاه این اشعار را خواند:

فَإِنْ تَهَزَّمْ فَهَزَامُونَ قِدْمًا وَ إِنْ تَهَزَّمْ فَغَيْرٌ مُهَزَّمِينَا
وَمَا إِنْ طِبْنَا جُبْنٌ وَ لَكِنْ مَنَايَانَا وَ ذَوْلَةٌ آخِرِينَا

«اگر ما در جنگ، دشمن را درهم بشکنیم، این شیوه دیرین ما است و اگر (به ظاهر) شکست بخوریم، باز هم شکست از ما نیست (و در حقیقت دشمنان ما شکست خورده‌اند). ترس زبیده ما نیست ولی اینک دولت و حکومت دیگران با کشتن ما هموار گشته است».

(آنگاه ادامه داد که:)

«أَمَّا إِنَّهُ لَا تَلْبُثُونَ بَعْدَهَا إِلَّا كَرِيثٍ مَا يَرْكَبُ الْفَرَسَ، حَتَّى تَدُورَ بِكُمْ دَوْرَ الرَّحَى، عَهْدُ عَهْدِهِ إِلَى أَبِي عَن جَدِّي، فَاجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكَاءَكُمْ فَكَيْدُونِي جَمِيعاً ثُمَّ لَا تُنظَرُونَ، إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَ رَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^۲ اللَّهُمَّ أَحْسِنْ عَنَّهُمْ قَطْرَ السَّمَاءِ، وَ ابْعَثْ عَلَيْهِمْ سِنِينَ كَسَنِي يُوسُفَ، وَ سَلِّطْ عَلَيْهِمْ غُلَامٌ قَتِيفٍ يُسْتَقِيمُ كَأَسَاءَ مُضِرَّةً، فَلَا يَدْعُ فِيهِمْ أَحَدًا، فَتَلَّةٌ بِقَتَلَةٍ وَ ضَرْبَةٌ بِضَرْبَةٍ،

۱. در کتاب احتجاج طبرسی (ج ۲، ص ۹۹) به این تعبیر آمده است: «قَدْ تَرَكَنِي بَيْنَ السَّلَّةِ وَ الدَّلَّةِ وَ هَيْهَاتَ لَهُ ذَلِكَ مِنِّي هَيْهَاتَ مِنَّا الدَّلَّةُ».

۲. هود، آیه ۵۶.

يُنْتَفِمُ لِي وَ لِأَوْلِيَائِي وَ لِأَهْلِ بَيْتِي وَ أَشْيَاعِي مِنْهُمْ، فَإِنَّهُمْ عَرَّوْنَا وَ كَذَّبُونَا وَ حَدَّلُونَا، وَ أَنْتَ رَبُّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَ إِلَيْكَ أُنَبْنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ».

«شما پس از من چندان باقی نخواهید ماند، مگر به مقدار سوارکاری که بر مرکب خود سوار شود. روزگار چون سنگ آسیا بر شما بگردد (و شما را به کیفر کردار تان برساند). این پیشگویی از آینده را پدرم از جدّم پیامبر خدا ﷺ به من خبر داده است.

پس فکر خویش و همراهان خود را جمع کنید و همگی با من پیکار کنید و مهلتم ندهید، که من بر خدا که پروردگار من و شما است توکل کرده‌ام «و هیچ جنبنده‌ای نیست مگر این که زمام امورش به دست خداست. پروردگارم بر راهی راست است».

خداوند! باران را از آتان دریغ‌دار، و سال‌های قحطی، بسان خشکسالی زمان یوسف، بر آنان پدید آور، و آن فرزند ثقیف (حجاج) را بر آنها مسلط ساز تا جام زهرِ دلت و حقارت را بر کامشان فرو ریزد و کسی را در میانشان سالم و امگذارد تا آنجا که در برابر هر قتلی که انجام داده‌اند به قتلی و در برابر هر ضربه‌ای که زده‌اند، به ضربه‌ای گرفتار شوند و انتقام خون من و دوستان و اهل بیتم را از اینها بگیرد. چرا که اینها به ما نیرنگ زدند و ما را تکذیب کرده و بی‌یاور گذاردند. خدایا! تویی پروردگار ما، بر تو توکل کرده و به سوی تو بازگشت می‌نمایم که بازگشت همه به سوی توست».

* * *

سپس امام علیؑ فرمود:

«أَيْنَ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ؟ ادْعُوا لِي عُمَرَ!؛ عمر بن سعد کجاست؟ او را نزد من بخوانید!».

عمر سعد را در حالی که راضی به این ملاقات نبود، فرا خواندند.

امام علیؑ به او فرمود:

«يَا عُمَرُ أَنْتَ تَقْتُلُنِي؟ تَزْعُمُ أَنْ يُؤَلِّبَكَ الدَّعِيُّ ابْنُ الدَّعِيِّ بِلَادِ الرَّيِّ وَ جُرْجَانٍ، وَاللَّهِ لَا تَهْتَأُ بِذَلِكَ أَبَدًا، عَهْدًا مَعْهُودًا، فَاصْنَعْ مَا أَنْتَ صَانِعٌ، فَإِنَّكَ لَا تَفْرَحُ بَعْدِي بِدُنْيَا وَلَا آخِرَةٍ، وَ لَكَأَنِّي بِرَأْسِكَ عَلَى قَصَبَةٍ قَدْ نُصِبَ بِالْكَوْفَةِ، يَتَرَامَاهُ الصَّبِيَانُ وَ يَتَّخِذُونَهُ غَرَضًا

بَيْتِهِمْ؛ یا عُمر تو می‌خواهی مرا به قتل برسانی؟ گمان می‌کنی که آن مرد ناپاک
فرزند ناپاک (ابن زیاد) حکومت ری و گرگان را به تو می‌بخشد؟ به خدا سوگند که هرگز طعم
خوش آن روز را نخواهی چشید. این پیمانی است (الهی) غیر قابل تغییر، هر چه از دست برآید
انجام ده، که پس از من نه در دنیا و نه در آخرت شادمان نخواهی شد، گویی می‌بینم سر تو را در
کوفه بر «نی» افراشته و کودکان آن را هدف قرار می‌دهند و به آن سنگ می‌زنند!.^۱

* * *

آنها که به نهج البلاغه علی علیه السلام آشنا هستند می‌دانند، کار امام علیه السلام و برنامه او مانند
پدرش علی علیه السلام روشنگری و بیدارسازی بود، و از طرق مختلف این هدف الهی را دنبال
می‌کرد، تا نسبت به آنها که اندک امیدی به هدایتشان هست، اتمام حجت شود.
گاه از طریق تشویق و بشارت، گاه از طریق عواطف انسانی، گاه به وسیله اعتقادات
دینی و مذهبی، و گاه از طریق انذار و تهدید به عذاب‌های الهی، این هدف را پی‌گیری
می‌کرد. ولی افسوس آن گروه ستمگر و خیره سر، کمترین لیاقت هدایت را نداشتند و در
گرداب دنیاپرستی آن چنان غوطه‌ور بودند، که به گمان آب، در پی سراب می‌دویدند!
تمام قرائن و شواهد نشان می‌دهد که امام علیه السلام و یارانش کاملاً از شهادت خود خبر
داشتند، و کمترین ترسی از این نظر به خود راه نمی‌دادند.

آنها مرگ شرافتمندانه را در زیر ضربات تیر و خنجر و شمشیر، بر زندگی توأم با ذلت
در سایه کاخ‌های پر شکوه ترجیح داده بودند، و در هیچ یک از این کلمات کمترین
تردیدی دیده نمی‌شود؛ چون می‌دانستند این مرگ مایه حیات جاویدان، و مایه حیات
جامعه اسلامی و بیداری آنها و نجات اسلام از چنگال احزاب جاهلی و منافقان است،
گوارا باد بر آنها، گوارا باد، هِنِيئاً لَهُمْ ثُمَّ هِنِيئاً لَهُمْ.

* * *

۷۵ - اعتراف کوفیان در مقابل منطق گویای امام علیه السلام

امام علیه السلام در مقابل لشکر در حالی که بر شمشیر خود تکیه داده بود با صدای بلند فرمود:

شما را به خدا سوگند! آیا مرا می شناسید؟

گفتند: آری، تو فرزند و سیط رسول خدایی.

«أُنشِدْكُمْ اللَّهَ! هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟؛ شما را به خدا سوگند! آیا می دانید

جدّم رسول خداست؟».

- آری.

«أُنشِدْكُمْ اللَّهَ! هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أَبِي عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَام؟؛ شما را به خدا! آیا می دانید

پدرم علی بن ابیطالب است؟».

- آری.

«أُنشِدْكُمْ اللَّهَ! هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أُمِّي فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ عَلَيْهَا السَّلَام بِنْتُ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟؛ شما را

به خدا! آیا می دانید مادرم فاطمه دختر پیامبر است؟».

- آری.

«أُنشِدْكُمْ اللَّهَ! هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَدَّتِي حَدِيجَةَ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ أَوَّلُ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِسْلَامًا؟؛

شما را به خدا سوگند! آیا می دانید جدّه ام، خدیجه دختر خویلد، اولین زن مسلمان این امت است؟».

- آری.

«أُنشِدْكُمْ اللَّهَ! هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ حَمْرَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ عَمُّ أَبِي؟؛ شما را به خدا سوگند! آیا

می دانید حمزه سید الشهداء، عموی پدر من است؟».

- آری.

«أُنشِدْكُمْ اللَّهَ! هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَعْفَرَ الطَّيَّارَ فِي الْجَنَّةِ عَمِّي؟؛ شما را به خدا! آیا می دانید

جعفر طیار عموی من است؟».

- آری.

سپس امام بعد از گرفتن این اقرارها و اقرارهای دیگر فرمود: «فِيمَ تَسْتَحِلُّونَ دَمِي؛ پس چرا و به چه دلیل ریختن خونم را مباح می‌شمیرید؟!...».

آنها که هیچ پاسخ منطقی نداشتند گفتند: ما تمام اینها را می‌دانیم، ولی دست از تو بر نخواهیم کشید تا با تشنگی جان دهی!...^۱

* * *

امام علیه السلام با شواهد زیادی که در بحث‌های گذشته آمد به خوبی می‌دانست، راهی جز شهادت فی سبیل الله در پیش ندارد.

ولی مهم این بود که این شهادت، قاطبهٔ مسلمین را بیدار کند و تکان سختی به افکار عمومی دهد، و این امر میسر نبود مگر این که از تمام جهات انمام حجت و تبیین موقعیت شود؛ مبادا فردا بعضی ادعا کنند لشکریان یزید امام علیه السلام را به خوبی نشناخته بودند و به گمان این که یک فرد خارجی است خون آن حضرت را ریختند.

امام علیه السلام تمام این بهانه‌ها را با خطبه‌های مختلف و مکرر خود از آنان گرفت و سند رسوایی آنها را در تاریخ اسلام و بشریت ثبت کرد!

۷۶ - سخنان امام علیه السلام به اصحاب بزرگوارش

طبق روایتی از امام باقر علیه السلام، امام علیه السلام قبل از شهادتش به اصحاب خویش رو کرد و فرمود:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لِي: «إِنَّكَ سَتَسَاقُ إِلَى الْعِرَاقِ وَ هِيَ أَرْضٌ قَدِ اتَّقَى بِهَا النَّبِيُّونَ وَ أَوْصِيَاءُ النَّبِيِّينَ وَ هِيَ أَرْضٌ تُدْعَى «عَمُورَاءَ» وَ إِنَّكَ تَسْتَشْهَدُ بِهَا وَ يُسْتَشْهَدُ مَعَكَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِكَ لَا يَجِدُونَ أَلَمَ مَسِّ الْحَدِيدِ وَ تَلَى: «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَيَّ إِبْرَاهِيمَ» يَكُونُ الْحَرْبُ بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَيْكَ وَ عَلَيْهِمُ: پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله به من فرمود: «فرزندم! تو به سرزمین عراق کشانده خواهی شد و آن سرزمینی است که پیامبران و جانشینان

۱. امالی صدوق، ص ۱۳۵ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۱۸ (با مختصر تفاوت).

پیامبران در آن با یکدیگر دیدار کرده‌اند و به آن «عمورا» گفته می‌شود. تو در آنجا به شهادت خواهی رسید و با تو گروهی از یارانته که (از شوق لقای پروردگار) درد ضربات شمشیر و نیزه را احساس نمی‌کنند، به شهادت خواهند رسید».

آنگاه این آیه را تلاوت کرد: «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ»؛ گفتیم، ای آتش بر ابراهیم سرد و سلام باش!^۱، آن جنگ نیز بر تو و یارانته سرد و سلام خواهد بود».^۲

* * *

مقام والای یاران و اصحاب سید الشهداء علیهم‌السلام در این چند جمله به خوبی نمایان است، آنها چنان فانی در عشق خداوند بودند، که حتی درد ضربات شمشیر و نیزه را بر بدن‌های خود احساس نمی‌کردند.

جای تعجب نیست، هنگامی که در یک عشق مجازی زودگذر زنان مصر دست‌های خود را بی خبر ببرند و آگاه نشوند، این پاکبازان کوی عشق الهی و شهادت، نباید زخم تیر و خنجر را بر پیکر خود احساس کنند.

آری! آنها ابراهیم‌وار در آتش نمرودیان زمان وارد شدند و این آتش بر آنها برد و سلام شد و لذت دیدار محبوب همه چیز را از یاد آنها برد!

۷۷ - بشتابید ای دلیرمردان!

روز عاشورا عمر بن سعد تیر را بر کمان نهاد و به سوی یاران امام هدف گرفت و رها ساخت و گفت: همگی نزد امیر (عبیدالله بن زیاد) گواهی دهید اول کسی که به سوی آنان تیر انداخت من بودم! به دنبال او لشکرش سپاه امام را تیرباران کردند. امام علیه‌السلام به یارانش فرمود:

«قَوْمُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ إِلَى الْمَوْتِ الَّذِي لَا بُدَّ مِنْهُ، فَإِنَّ هَذِهِ السَّهَامَ رُسُلُ الْقَوْمِ إِلَيْكُمْ؛ خدا

۱. انبیاء، آیه ۶۹.

۲. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۸۰.

رحمتان کند! بشتابید به سوی مرگی که از آن چاره‌ای نیست، این تیرها فرستادگان این جماعت است!»،

پس اصحاب آن حضرت (شجاعانه با دشمن درگیر شدند و) بخشی از روز را پیکار کردند تا آن که گروهی از یاران امام علیه السلام شربت شهادت نوشیدند، در این هنگام، امام علیه السلام دست بر محاسن شریفش گذاشت و فرمود:

«اَشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ إِذْ جَعَلُوا لَهُ وَوَلَدًا، وَاشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى النَّصَارَى إِذْ جَعَلُوهُ ثَالِثَ ثَلَاثَةٍ، وَ اَشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى الْمَجُوسِ إِذْ عَبَدُوا الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دُونَهُ، وَ اَشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَى قَوْمٍ اتَّفَقَتْ كَلِمَتُهُمْ عَلَى قَتْلِ ابْنِ بَنَاتِ نَبِيِّهِمْ، أَمَا وَاللَّهِ لَا أُجِيبُهُمْ إِلَى شَيْءٍ مَّا يُرِيدُونَ حَتَّىٰ أَلْقَى اللَّهُ تَعَالَىٰ وَ أَنَا مُحْضَبٌ بِدَمِي».

«غضب خداوند آنگاه بر قوم یهود شدت گرفت که برای او فرزند قائل شدند، و بر امت مسیح آن هنگام غضب خداوند شدت گرفت که او را یکی از سه خدا دانستند و بر زرتشتیان وقتی خشمگین شد که به جای خدا، ماه و خورشید را پرستیدند و غضب خداوند اکنون بر این گروه شدت گرفت که بر کشتن پسر دختر پیغمبر خود، هماهنگ شدند!

به خدا سوگند! آنچه را (از تسلیم در برابر ظلم و تن دادن به ذلت) از من می‌خواهند، اجابت نخواهم کرد، تا آن که آغشته به خون خویش، خداوند را ملاقات کنم!»،^۱

* * *

لحظات حسّاسی بود، گویی آسمان به تماشا نشسته بود و زمین در انتظار؛ تا این صحنه‌های پر غوغا و فراموش نشدنی را بنگرند، و پیکار شیرمردانی را که جز به خدا نمی‌اندیشیدند و آغوش خود را برای شهادت گشوده بودند، نظاره کنند و به آن همه عظمت و ایثار آفرین گویند! هزاران آفرین!

۷۸ - شهدای پرافتخار حملهٔ اوّل

مورّخین تعداد شهدای حملهٔ اوّل را تا چهل نفر ثبت کرده‌اند. در مناقب ابن شهر آشوب نام ۲۸ تن از این شهدا آمده است. اسامی تعدادی از آنها نیز در منابع دیگر ذکر شده است که حسب ترتیب حروف به قرار ذیل اند:^۱

۱. ادهم بن امیّة، از شیعیان مخلص بصره که به اتفاق یزید بن ثبیط از بصره به مکه آمد و در آنجا به جمع یاران امام پیوست.

۲. امیّة بن سعد طائی، از اصحاب امیرمؤمنان و ساکن کوفه که در کربلا به سپاه امام ملحق شد.

۳. بشر بن عمرو، از تابعین که در کربلا به امام پیوست.

۴. جابر بن حجّاج، از مردان شجاع که قبل از ظهر عاشورا شربت شهادت نوشید.

۵. حباب بن عامر، از شیعیان کوفه که با مسلم بن عقیل بیعت کرد و در بین راه به امام ملحق شد.

۶. جبّلة بن علی شیبانی، از دلاور مردان کوفه که از ابتدا با مسلم بن عقیل بود و سپس نزد امام حسین علیه السلام آمد.

۷. جُنّاد بن کعب انصاری، از مکه به امام پیوست و به اتفاق خانواده‌اش به همراه امام به کربلا آمد.

۸. جُنّاد بن حجر کندی،^۲ از اصحاب امیرمؤمنان و از سرشناسان شیعه که در بین راه قبل از برخورد سپاه امام با حر به جمع یاران امام پیوست.

۹. جُوین بن مالک تمیمی، وی ابتدا به اتفاق مردان قبیله‌اش برای جنگ با امام بیرون آمد ولی در شب عاشورا به همراه گروهی دیگر، از سپاه ابن سعد کناره گرفت و

۱. نام‌های شهدای کربلا در کتابهای ارشاد مفید، تاریخ طبری، مناقب ابن شهر آشوب، اعیان الشیعة، إیصار العین و نفس المهموم و کتابهای دیگر آمده است.

۲. در اعیان الشیعة، جنّاد بن حجر ثبت شده است (ج ۱، ص ۶۱۱).

به سوی اردوگاه امام علیه السلام آمد.

۱۰. حارث بن امرء القیس کندی، وی نیز ابتدا در سپاه ابن سعد بود، ولی چون آنان کلام امام علیه السلام را نپذیرفتند، به جمع یاران امام علیه السلام پیوست.
۱۱. حارث بن نبهان، از یاران امیر مؤمنان و امام حسن مجتبی علیه السلام.
۱۲. حجاج بن بدر سعدی، از مردان دلاور بصره که پاسخ نامه امام علیه السلام را از بصره به کربلا آورد و تقدیم امام علیه السلام کرد و در آنجا ماند تا به شهادت رسید، بعضی شهادت او را بعد از ظهر ضمن مبارزه ذکر کرده‌اند.^۱
۱۳. خُلاس بن عمرو راسبی، از اصحاب امیر مؤمنان و فرمانده نیروهای آن حضرت در کوفه، که ابتدا با سپاه ابن سعد به کربلا آمده بود، ولی چون ابن سعد شرائط امام را نپذیرفت وی شبانه به امام پیوست.
۱۴. زاهر بن عمرو، از محبان و فدائیان اهل بیت و از یاران نزدیک عمرو بن الحَمِق - صحابی معروف - که پس از شهادت عمرو بن الحَمِق به دست معاویه، به صورت پنهانی می‌زیست تا آنکه در سال شصت پس از مناسک حج به خدمت امام رسید و همراه امام به کربلا آمد.
۱۵. زهیر بن بشر خثعمی، ابن شهر آشوب او را از جمله شهدای اوّل به شمار آورده است. ولی نامش در منابع دیگر نیامده است.^۲
۱۶. زُهِیر بن سُلَیم آزدی، وی در شب عاشورا پس از تصمیم ابن سعد به جنگ با امام علیه السلام به جمع یاران آن حضرت پیوست.
۱۷. سالم (غلام عامر بن مسلم)، از ساکنان بصره که به اتفاق یزید بن ثبیط در مکه به جمع یاران امام علیه السلام پیوست و به کربلا آمد.
۱۸. سالم بن عمرو، از اهالی کوفه که قبل از عاشورا در کربلا خود را به امام علیه السلام

۱. ابصارالعین، ص ۱۲۴.

۲. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۲۳.

رساند.

۱۹. سَوَّار بن ابی حَمَیْر، وی قبل از آغاز جنگ به سپاه امام ملحق شد و در حملهٔ اوّل مجروح گشت، سپاه ابن سعد او را اسیر کردند ولی با وساطت خویشانش آزاد شد و پس از شش ماه به شهادت رسید.^۱

۲۰. شیبب بن عبدالله، از جمله دلاوران شجاعی که به اتفاق سیف و مالک - فرزندان سریع - به امام علیه السلام پیوست.

۲۱. عائذ بن مُجمَع، به اتفاق پدرش مجَمَع بن عبدالله در بین راه به امام علیه السلام ملحق شد، حر بن یزید می خواست مانع شود که امام علیه السلام فرمود: «اینها یاران من هستند و نباید آنها را از این کار بازداری» صاحب حدائق، او را در شمار شهدای حملهٔ اول آورده است.

۲۲. عامر بن مسلم عبدی، از شیعیان بصره که به همراه غلامش - سالم - به اتفاق یزید بن ثبیط از بصره به مکه آمده و در آنجا به اردوی امام علیه السلام پیوست.

۲۳. عبدالرحمان بن عبدالله یزنی^۲، وی از اصحاب رسول خدا و از یاران با اخلاص امیرمؤمنان علی علیه السلام است. او همان کسی است که در رحبهٔ کوفه هنگامی که حضرت علی علیه السلام از مردم خواست هر کس در غدیر خم حاضر بود، و حدیث غدیر را شنیده بپا خیزد و شهادت دهد، برخاست و شهادت داد. او از مکه به امام علیه السلام ملحق شد و به کربلا آمد.

۲۴. عبدالرحمان بن مسعود، وی ابتدا در سپاه ابن سعد بود ولی قبل از آغاز جنگ به خدمت امام آمد و در رکاب آن حضرت به شهادت رسید.

۲۵. عبدالله بن بشیر خثعمی، از دلاوران مشهور که ابتدا در سپاه ابن سعد بود و قبل از شروع جنگ به امام علیه السلام پیوست.

۱. رجوع شود به: مقتل الحسین مَقْرَم، ص ۲۵۴.

۲. در اعیان الشیعه، عبدالرحمان بن عبد ربه، وارد شده است (ج ۱، ص ۶۱۱).

۲۶. عبدالله بن یزید عبدی، از شیعیان بصره که به اتفاق پدرش از بصره به مکه آمد و به جمع یاران امام درآمد.

۲۷. عبیدالله بن یزید عبدی، او نیز به همراه پدرش یزید بن ثبیط و گروهی دیگر از بصره به مکه آمد و در آنجا به خیل سپاه امام علیه السلام ملحق شد.

۲۸. عمرو بن ضبیعة (مشیعة)، وی از مردان شجاع و نام‌آوران جبهه‌های جنگ بوده است و رسول خدا صلی الله علیه و آله را درک کرده است. او با سپاه عمر بن سعد به کربلا آمد ولی سرانجام از خواب غفلت بیدار شد و به جمع یاران امام علیه السلام پیوست.

۲۹. عمّار بن حسان طائی، پدرش حسان از اصحاب امیر مؤمنان علی علیه السلام بود که در جنگ‌های جمل و صفین شرکت داشت و در رکاب آن حضرت در صفین به شهادت رسید. عمّار از مکه به امام علیه السلام ملحق شد.

۳۰. عمّار بن سلامة، از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و از سربازان امیر مؤمنان علیه السلام در جنگ‌ها بوده است. وی در کربلا به محضر امام علیه السلام شرفیاب شد و در رکاب آن حضرت به فیض شهادت نائل آمد.

۳۱. قاسم بن حبیب آزدی، از شیعیان کوفه که ابتدا در سپاه ابن سعد بود ولی قبل از آغاز جنگ به سپاه امام علیه السلام پیوست.

۳۲. قاسم بن زهیر، از فرماندهان حضرت علی علیه السلام در جنگ صفین بود و در جنگ‌های جمل و نهروان نیز شرکت داشت. پس از آن حضرت از یاوران و مدافعان امام حسن مجتبی علیه السلام بود. در داستان کربلا خود را شبانه از کوفه به آن حضرت رساند.

۳۳. گردوس بن زهیر، از اصحاب امیر مؤمنان علیه السلام که به اتفاق دو برادرش شبانه به امام علیه السلام ملحق شد.

۳۴. کنانه بن عتیق، از مردان زاهد و قاری قرآن بود. و در کربلا به محضر امام شرفیاب شد.

۳۵. مسلم بن کثیر آزدی، از ساکنان کوفه و از یاران امیر مؤمنان علیه السلام که در یکی از

جنگها یک پای وی معلول شد، و در کربلا به امام علیه السلام پیوست.

۳۶. مسعود بن حجاج، از شیعیان و شجاعان معروف که به اتفاق فرزندش قبل از عاشورا در کربلا به امام علیه السلام ملحق شدند و هر دو در حمله اول به فیض شهادت نایل آمدند.

۳۷. مقسط بن زهیر، او و دو برادرش از اصحاب امیرمؤمنان علیه السلام بودند و در جنگ‌های جمل و نهروان و صفین در رکاب آن حضرت حضور داشتند، وی شبانه به خیل سپاه امام علیه السلام پیوست.

۳۸. نصر بن ابی‌نیزر، پدرش از فرزندان ملوک عجم یا از اولاد نجاشی است، وی از یاران امیرمؤمنان علی علیه السلام و امام حسن مجتبی علیه السلام بوده است که از مدینه همراه امام علیه السلام به مکه آمد و از آنجا به کربلا قدم نهاد. ابتدا سواره بود ولی پس از پی شدن اسبش پیاده می‌جنگید تا به شهادت رسید.

۳۹. نعمان بن عمرو الراسبی، او و برادرش از اهل کوفه و از اصحاب امیرمؤمنان بودند، وی ابتدا با سپاه ابن سعد به کربلا آمد، ولی چون ابن سعد شرایط امام علیه السلام را نپذیرفت وی شبانه به جمع یاران امام علیه السلام پیوست.

۴۰. نعیم بن عجلان انصاری، او و دو برادرش - نصر و نعمان - هر سه از اصحاب امیرمؤمنان علیه السلام بودند که در جنگ صفین در رکاب آن حضرت جنگیدند. دو برادرش از دار دنیا رفتند ولی نعیم در کوفه باقی مانده بود تا آنکه امام حسین علیه السلام به سوی عراق آمد، وی به حضور امام علیه السلام شرفیاب شد و در حمله اول به فیض عظیم شهادت در رکاب آن حضرت نائل آمد!^۱

* * *

اینان یاران فداکار و از جان گذشته‌ای بودند که دفاع از امام علیه السلام و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را وظیفه خود می‌دانستند و با آگاهی و شناخت کامل از خطراتی که در این مسیر بود جان بر

کف در این راه قدم نهاده بودند. و با آنکه جمع کوچک آنها هرگز از لحاظ جمعیت و تعداد قابل قیاس با خیل عظیم سپاه دشمن نبود، مشتاقانه و بی‌باکانه با تمام توان به استقبال شهادت شتافتند و تا آخرین نفس در مقابل هجوم دشمن از خود، پایمردی نشان دادند و تا رمق داشتند از امامشان و اهل بیت پیامبر ﷺ دفاع کردند.

آنها اسوه‌های تاریخ و رهروان راه حق، و پیشتازان عزت و افتخار و قرب الهی بودند.

۷۹ - به سوی خیمه‌ها برگرد (که بر زنان جهاد نیست)

«عبدالله بن عمیر کلبی» از جوانان شجاع و دلاور کوفه بود. روزی در نُخَیله - لشکرگاه کوفه - سپاه عظیمی را که عازم کربلا بود مشاهده کرد، با خود گفت: به خدا سوگند من مشتاق جهاد با مشرکان هستم و امیدوارم که جنگ با این سپاه که با پسر پیامبرشان عزم جنگ دارند، کمتر از جهاد با مشرکان نباشد، تصمیمش را با همسرش «امّ وهب» در میان گذاشت. وی نیز نظرش را تأیید کرد و به اتفاق همسرش شبانه به سوی کربلا شتافت.

در روز عاشورا چون یسار (غلام زیاد بن ابیه) و سالم (غلام عبیدالله بن زیاد) به میدان آمدند و مبارز طلبیدند، ابتدا حبیب بن مظاهر و بریر بن خضیر عزم میدان کردند ولی امام حسین علیه السلام مانع شد، آنگاه عبدالله بن عمیر برخاست و از امام اذن طلبید، امام علیه السلام اجازه داد و فرمود:

«گمان دارم که حریفان خود را از پای درآوری، اگر می‌خواهی به جانب آنها برو.»
وی به میدان شتافت و با آن دو جنگید و آنها را از پای درآورد و در حالی که

انگشتان دست چپش قطع شده بود به سوی امام برگشت و این رجز را خواند:

حَسْبِي بَيْتِي فِي عَلَمِ حَسْبِي	إِنْ تُنْكِرُونِي فَأَنَا بِنُ كَلْبِ
وَأَسْتُ بِالْخَوَارِ عِنْدَ الْحَرْبِ	إِنِّي أَمْرَةٌ دُو مِرَّةٍ وَعَصْبٌ

إِنِّي زَعِيمٌ لَكَ أُمَّ وَهَبٍ بِالطَّغْنِ فِيهِمْ مَقْدَمًا وَالضَّرْبِ^۱

ام و هب (همسر عبدالله بن عمیر) که شاهد ماجرا بود، عمود خیمه را گرفت و به سوی همسرش رفت و گفت: پدر و مادرم به فدایت، در برابر این ذریهٔ رسول خدا مبارزه کن.

امام حسین علیه السلام جلو آمد و فرمود: «جُزِئْتُمْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي خَيْرًا، إِزْجِعِي إِلَى النِّسَاءِ رَحِمَكَ اللَّهُ فَقَدْ وُضِعَ عَنكَ الْجِهَادُ؛ خدا به شما در برابر دفاع از اهل بیتم خیر دهد، به سوی زنان برگرد، خدا تو را رحمت کند، جهاد از تو برداشته شد».^۲

سپاه دشمن به راست و چپ حمله برد و جنگ سختی در گرفت و عبدالله بن عمیر همانند شیر می جنگید تا آنکه به شرف شهادت نایل آمد، همسرش در کنار پیکر قطعه قطعه اش حاضر شد و گفت: «هَنِيئًا لَكَ الْجَنَّةُ أَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي رَزَقَكَ الْجَنَّةَ أَنْ يَصْحَبَنِي مَعَكَ؛ بهشت بر تو گوارا باد، از خدایی که بهشت را بر تو ارزانی داشت می خواهم که مرا نیز در کنار تو قرار دهد».

چیزی نگذشت که غلام شمر با فرود آوردن عمود خویش بر فرق ام و هب او را در کنار همسرش به شهادت رساند و بدین ترتیب دعای او به هدف اجابت رسید. این تنها زنی بود که در کربلا به افتخار شهادت نایل آمد.^۳

* * *

فداکاری این زن تنها در آن نبود که با عمود خیمه به دشمن برخاست و تنها به این نبود که در این راه شربت شهادت نوشید، بلکه از آن مهمتر این بود که وقتی پیکر

۱. اگر مرا نمی شناسید پس من فرزند قبیلهٔ کلب هستم، این افتخار مرا کافی است که من از قبیله بنی عُلَیم هستم، من مردی نیرومند و قوی پنجهام و در میدان جنگ ناتوان نیستم، ای ام و هب (همسر) من تعهد می کنم که با نیزه و شمشیر زدن رو به سوی دشمن کنم.

۲. رجوع کنید به: انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۹۸؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۲۲ و بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۷.

۳. رجوع شود به: ابصار العین، ص ۱۰۶؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۷؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۶۹؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۷ و اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۶۰۳-۶۰۴.

پاره پاره همسرش را دید، گفت: «گوارا باد بر تو بهشتی که خدا نصیب تو کرد، از او می‌خواهم مرا به تو ملحق کند». این سخن حکایت از بالاترین درجه ایمان آمیخته با شجاعت بی‌نظیر او می‌کرد، چیزی که می‌تواند الگو برای همه نسل‌ها باشد.

۸۰ - شما با جانتان یاریم کردید

سیف بن حارث و مالک بن عبدالله دو برادر مادری هستند که روز عاشورا هنگامی که تنهایی و غربت امام را دیدند گریه کنان به خدمت امام آمدند. امام فرمود: ای فرزندان برادرم! چرا می‌گریید؟! به خدا سوگند بعد از گذشت ساعتی چشمانتان روشن خواهد شد.

گفتند: خدا ما را فدای تو گرداند. بر خود نمی‌گرییم بلکه گریه می‌کنیم برای اینکه شما را در محاصره این گروه می‌بینیم ولی کاری از دست ما بر نمی‌آید. امام فرمود: «فَجَزَاكُمُ اللَّهُ يَا ابْنِي أَخِي بِوَجْدِكُمَا مِنْ ذَلِكَ وَمُوَاسَاتِكُمَا إِيَّايَ بِأَنْفُسِكُمَا أَحْسَنَ جَزَاءِ الْمُتَّقِينَ؛ ای فرزند برادرم خدا شما را به خاطر این همراهی و این یاری با جانتان، بهترین پاداشی که به متقین می‌دهد، عطا نماید».

این دو برادر با هم از امام علیه السلام اذن گرفتند و به سوی میدان رهسپار شدند و در حالی که در کنار یکدیگر مبارزه می‌کردند هر دو به فیض شهادت نائل آمدند.^۱

۸۱ - من به نزد خدای بخشنده و کریم می‌روم

به نقل بلاذری و ابن اثیر چون صبح عاشورا سپاه ابن سعد به سوی خیمه‌های امام علیه السلام نزدیک شد. عبدالله بن حوزة تمیمی جلو آمد و با صدای بلند خطاب به یاران امام گفت: «آیا حسین در میان شما است؟» کسی پاسخ نداد و چون تکرار کرد یکی از

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۷؛ اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۶۰۷؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۲۴ و

یاران امام علیه السلام با اشاره به آن حضرت گفت: حسین این آقا است، مقصودت چیست؟ عبدالله بن حوزه رو به امام علیه السلام کرد و گفت: بر تو باد مژده آتش. امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «كَذَبْتَ بَلْ أَقْدِمُ عَلَى رَبِّ عَفْوٍ كَرِيمٍ مُطَاعٍ شَفِيعٍ، فَنَنْتُ؟؛ دروغ می‌گویی، زیرا من به سوی خدای بخشنده و کریم که فرمانش مطاع و شفاعت‌پذیر است می‌روم، تو کیستی؟».

عبدالله گفت: من ابن حوزه هستم.

امام دستانش را به سوی آسمان گرفت و به تناسب نامش وی را چنین نفرین کرد: «اللَّهُمَّ حُزَّهُ إِلَى النَّارِ؛ خدایا او را در آتش افکن».

آن مرد به خشم آمد و بر اسبش تازیانه‌ای زد که ناگاه اسب او رم کرد و بر زمین سقوط کرد و در حالی که پایش به رکاب گیر کرده بود بدنش به این طرف و آن طرف برخورد می‌کرد تا سرانجام بدن نیمه‌جانش در خندق آتش افتاد.^۱

۸۲ - ابوشعثاء کندی

نام وی یزید بن زیاد است؛ او ابتدا در سپاه ابن سعد بود، ولی چون کار به جنگ انجامید به جانب امام علیه السلام آمد.

جالب آنکه وی قبل از حر به سپاه امام ملحق شد و ابتدا سواره به میدان رفت ولی چون اسبش را پی کردند به خیمه‌ها برگشت و در جلو خیمه‌ها زانو زد و از آنجا که تیرانداز ماهری بود صد تیر به سوی سپاه ابن سعد پرتاب نمود.

امام در حق او چنین دعا کرد: «اللَّهُمَّ سَدِّدْ رَمِيَّتَهُ وَاجْعَلْ ثَوَابَهُ الْجَنَّةَ؛ خدایا، تیرش را به هدف بنشان و بهشت را پاداشش قرار ده».

ابوشعثاء پس از تمام شدن تیرها برخاست و گفت: از آن همه تیرهایم تنها پنج تیر به خطا رفت.

۱. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۹۹؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۶۶؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۳۵.

سپس با شمشیر به صفوف دشمن تاخت و چنین رجز می خواند:

أَنَا يَزِيدٌ وَ أَبِي مُهَاجِرٌ أَشْجَعُ مِنْ لَيْثٍ نَسِيبِ خَادِرٍ
يَا رَبِّ إِنِّي لِلْحُسَيْنِ نَاصِرٌ وَلِابْنِ سَعْدٍ تَارِكٌ وَ هَاجِرٌ

«منم یزید فرزند مهاجر، شجاع تر از شیر بیشه، خدایا من یاری کننده حسینم و ابن سعد را ترک گفته

و از وی دوری جستم».

او شجاعانه شمشیر می زد تا آنکه به فیض شهادت نائل آمد.^۱

۸۳ - حرّ بن یزید ریاحی

«حرّ» از مردان شریف کوفه و بزرگ قبیله خود بود. ابن زیاد او را به فرماندهی هزار نفر مأمور جلوگیری از امام حسین علیه السلام نمود. ولی در روز عاشورا چون تصمیم «ابن سعد» را بر جنگیدن جدی یافت، لرزه بر پیکرش افتاد و آرام آرام از سپاه یزید کناره گرفت.

مهاجر بن اوس چون اضطراب شدید حر را دید، گفت: به خدا سوگند تاکنون چنین حالتی در تو ندیده‌ام، اگر پیش از این از من می پرسیدند که دلاورترین مردم کوفه چه کسی است، تنها تو را نشان می دادم. حرّ گفت: خود را در میان بهشت و جهنم می بینم اما من چیزی را بر بهشت ترجیح نمی دهم هر چند پیکرم پاره پاره شود و مرا در آتش بسوزانند (إِنِّي وَاللَّهِ أَحَبُّ نَفْسِي بَيْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ وَ لَا أُخْتَارُ عَلَى الْجَنَّةِ شَيْئاً).

سرانجام حرّ تصمیمش را گرفت و به سوی اردوگاه امام حسین علیه السلام شتافت.

بنا به نقل «ابن اثیر» در تاریخ خود هنگامی که «حرّ» خدمت امام علیه السلام رسید، عرضه داشت: من فکر نمی کردم که این جماعت کار را به اینجا برسانند و الا هیچگاه با آنان همراهی نمی کردم. اینک برای توبه به نزدت آمده‌ام و تصمیم دارم تا پای مرگ از شما

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۰؛ امالی صدوق، مجلس ۳۰؛ إیصارالعین، ص ۱۰۲ و کامل ابن اثیر، ج ۴،

حمایت کنم و در پیش رویت کشته شوم، آیا توبه من پذیرفته است؟!

امام علیه السلام با مهربانی پاسخ داد: «نَعَمْ، يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْكَ وَيَغْفِرُ لَكَ؛ آری خداوند توبهات را می‌پذیرد و گناهانت را می‌بخشد».^۱

در تاریخ می‌خوانیم که حر چون به نزدیک امام حسین علیه السلام رسید با خدای خود چنین مناجات کرد:

«اللَّهُمَّ إِلَيْكَ أُنِيبُ فَقَدْ أَرَعَبْتُ قُلُوبَ أَوْلِيَائِكَ وَأَوْلَادِ نَبِيِّكَ؛ خدایا به سوی تو بازگشت و توبه می‌کنم که دل‌های دوستان تو و فرزندان پیامبرت را ترساندم».^۲

به نقل «خوارزمی» در کتاب مقتل خود، حرّ پس از اعلام توبه به امام عرض کرد: یابن رسول الله! من اوّل کسی بودم که راه را بر تو بستم، اجازه بده تا اوّل کشته‌ی برابر تو باشم به امید آنکه فردای قیامت دست در دست جدّت نهم. امام علیه السلام فرمود: «تواز کسانی هستی که خداوند توبه آنها را پذیرفته است».

آری او اوّل کسی بود که به میدان رفت و شهید شد.^۳

ولی مطابق نقل طبری و ابن کثیر، حرّ پس از کشته شدن حبیب و قبل از نماز ظهر به اتفاق زهیر بن قین به دشمن حمله کرد، به گونه‌ای که هر یک در محاصره دشمن قرار می‌گرفت، دیگری به کمک او می‌شتافت و او را از محاصره دشمن بیرون می‌آورد تا آنکه اسب حرّ را پی کردند، ولی وی همچنان می‌جنگید.^۴

مطابق نقل دیگری، حرّ دلیرانه می‌جنگید و این رجز را می‌خواند:

إِنِّي أَنَا الْحُرُّ وَمُؤْوَى الضَّيْفِ أَضْرِبُ فِي أَعْرَاضِكُمْ بِالسَّيْفِ
عَنْ خَيْرٍ مَنْ حَلَّ بِبِلَادِ الخَيْفِ أَضْرِبُكُمْ وَلَا أَرَى مِنْ حَيْفٍ

«من حر هستم که میزبان میهمانانم، شمشیرم را بر شما وارد می‌سازم و از بهترین کسی که در بلاد

۱. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۶۴.

۲. امالی صدوق، ص ۲۲۳ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۱۹.

۳. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۱۰.

۴. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۶؛ اعیان الشیعة، ج ۴، ص ۶۱۴.

خیف (سرزمین مکه) ساکن شده حمایت می‌کنم، با شما می‌جنگم و از (مرگ) باکی ندارم».

حر همچنان می‌خروشید و می‌جنگید تا آنکه سرانجام لشکر پیاده نظام ابن سعد بر او حمله ور شدند و او را به شهادت رساندند.

اصحاب امام علیه السلام پیکر نیمه جان حر را به خیمه آوردند. امام بر بالین وی نشست و خون از چهره او پاک کرد و فرمود: «أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّيْتُكَ أُمَّكَ وَ أَنْتَ الْحُرُّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ تویی حرو آزاده، همان‌گونه که مادرت تو را چنین نامید، تویی آزاد مرد در دنیا و آخرت».^۱

بستگان حر که در سپاه ابن سعد بودند از ابن سعد تقاضا کردند تا بدن حر را جهت دفن به آنان تحویل دهد. عمر سعد هم پذیرفت. لذا بدن حر در محلی که فعلاً دارای بقعه و بارگاه مستقل است دفن شد و سر او نیز از بدن جدا نگشت.^۲

* * *

حر بن یزید ریاحی درس بی‌نظیری به تمام گم‌کردگان راه حق داد و آن اینکه انسان اگر صاحب اراده و تصمیم باشد، ممکن است تا لب پرتگاه هلاکت پیش برود ولی با یک اراده به موقع همه چیز عوض شود و به سوی عالیت‌ترین درجات بهشت برین بازگردد، او یک مرد استثنایی بود و خداوند نیز امتیازات استثنایی به او داد، یاران امام حسین علیه السلام همه در مقبره‌ای در کنار مرقد مبارک او جمع‌اند ولی حر بن یزید، قبه و بارگاهی مخصوص به

۱. حیاة الامام الحسین، ج ۳، ص ۲۲۱؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴؛ امالی صدوق، مجلس ۳۰ و مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۱۱.

بنا به نقلی، امام حسین علیه السلام در رثای او چنین گفت:

لِنِعْمِ الْحُرِّ حُرِّ بَنِي رِيَّاحٍ وَحُرِّ عِنْدَ مُخْتَلَفِ الرِّمَّاحِ
وَنِعْمِ الْحُرُّ إِذْ نَادَى حَسِينًا فَجَادَ بِنَفْسِهِ عِنْدَ الصَّبَّاحِ

حر بن ریاحی، چه نیکو حرّی بود! او هنگام فرود آمدن نیزه‌های دشمن، آزاده (وشکیبا) بود. چه نیکو حرّی بود که برای یاری امام حسین علیه السلام اعلام آمادگی کرد، و صبح‌گاهان جانش را فدای حسین علیه السلام کرد. (روضه الواعظین، ص ۱۸۶؛ رجوع کنید به: بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴). بعضی گفته‌اند این اشعار از یکی از اصحاب امام حسین علیه السلام بوده است و برخی نیز آن را به علی بن الحسین علیه السلام نسبت داده‌اند. (بحارالانوار، همان مدرک).

۲. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴ و ابصارالعین، ص ۱۲۰.

خود در چند کیلومتری بارگاه سیدالشهدا علیه السلام دارد و گروه گروه زوّار به کنار قبرش می‌روند و زیارتش می‌کنند و بر او درود می‌فرستند.

۸۴ - بریر بن خضیر

«بریر بن خضیر»، مردی عابد و زاهد و باوقار و از اصحاب امیر مؤمنان علیه السلام بود. وی بزرگ قراء کوفه بود که در مسجد کوفه می‌نشست و به دیگران قرآن می‌آموخت! هنگامی که شنید امام حسین علیه السلام از بیعت با یزید سرباز زده و به مکه هجرت نمود، از کوفه به قصد مکه خارج شد و در مکه به امام علیه السلام پیوست.^۱

وی همان کسی است که شوق شهادت چنان وی را به وجد آورده بود که در صبح عاشورا با دوستانش مزاح می‌کرد و آنگاه که «عبدالرحمان عبد ربّه» خطاب به وی گفت: «ای بریر! این چه ساعت مزاح کردن است؟! با افتخار گفت: «قوم من همه می‌دانند که من نه در پیری و نه در جوانی اهل بذله و شوخی نبوده‌ام ولی امروز روز نشاط و مزاح است چه اینکه به خدا قسم می‌دانم بیش از این نیست که با شمشیرهای خود با این گروه روبرو شویم؛ ساعتی می‌جنگیم و آنگاه حورالعین را در بهشت در آغوش می‌کشیم».^۲

چون جنگ شدت پیدا کرد مردی از سپاه کوفه، «بریر» را صدا زد و گفت: کار خدا را درباره خود چگونه می‌بینی؟!

بریر گفت: به خدا سوگند که او در حق من نیکی کرد ولی کار تو را در مسیر شرّ قرار داد (من به سوی بهشت می‌روم و تو به سوی جهنم!) (وَاللّٰهُ لَقَدْ صَنَعَ بِيْ خَيْرًا وَصَنَعَ لَكَ شَرًّا).

آن مرد برگشت و گفت: دروغ می‌گویی، پیش از این دروغگو نبودى!

۱. بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۳۴۰.

۲. همان مدرک، ج ۴۵، ص ۱.

بربر پاسخ داد: آیا می‌خواهی با تو مباحله کنم تا خدا دروغگو را لعنت کند و به قتل برساند؟

او پذیرفت و آن دو با هم به ستیز برخاستند و چیزی نگذشت که بربر پیکر بی‌جان‌ش را بر زمین افکند.^۱

آنگاه بربر به نبرد ادامه داد و چنین رجز می‌خواند:

أَنَا بُرَيْرٌ وَأَبِي خُضَيْرٌ لَيْسَ يَرُوعُ الْأُسْدَ عِنْدَ الزَّارِ
يَعْرِفُ فِينَا الْخَيْرَ أَهْلُ الْخَيْرِ أَضْرِبُكُمْ وَلَا أَرَى مِنْ ضَرْ
وَذَاكَ فِعْلُ الْحُرِّ مِنْ بُرَيْرِ

«من بربرم و پدرم خضیر است که از نعره شیر هراسی ندارد. اهل خیر به خوبی ما را به خیر و نیکی می‌شناسند، شما را با شمشیر می‌زنم و از آن دریغ ندارم، آری! این کار بربر آزاد مرد است.»

بربر همچنان شمشیر می‌زد و سپاه دشمن از مقابل وی می‌گریخت.

بربر فریاد کشید: «إِقْتَرِبُوا مِنِّي يَا قَتْلَةَ الْمُؤْمِنِينَ، إِقْتَرِبُوا مِنِّي يَا قَتْلَةَ ابْنِ بِنْتِ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ ای کشدگان مؤمنین! (اگر جرأت دارید) نزدیک من بیایید، ای قاتلان پسر دختر رسول پروردگار جهانیان! به من نزدیک شوید.»

بربر به آنان حمله‌ور شد و بر سینه یکی از دشمنان نشست و می‌خواست او را بکشد که مردی از پشت نیزه‌اش را بر پشت وی فرو کرد و بربر در اثر ضربات پی در پی، به فیض عظیم شهادت نائل آمد.

پس از آن قاتل بربر، چنان مورد بغض و نفرت مردم کوفه قرار گرفت که حتی زوجه‌اش قسم یاد کرد که به خاطر این جنایت همسرش که سید قرآء کوفه را به قتل رسانده است تا عمر دارد با وی سخن نگوید.^۲

۱. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۶۶؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۲۹ و ابصارالعین، ص ۷۲.

۲. رجوع کنید به: فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۰۲؛ اعیان الشیعة، ج ۳، ص ۵۶۲ و ج ۱، ص ۶۰۴؛ کامل

ابن اثیر، ج ۴، ص ۶۶؛ ابصارالعین، ص ۷۲؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۲۹.

۸۵ - مسلم بن عوسجه

وی مردی شجاع و مقیم کوفه بود و از جمله کسانی بود که برای امام حسین علیه السلام نامه نوشته و آن حضرت را به کوفه دعوت نموده بود.

مسلم پس از ورود ابن زیاد به کوفه و شهادت مسلم بن عقیل به همراه اهل و عیالش از کوفه خارج شد و به آن حضرت پیوست و تا آخرین قطره خون خود وفادار ماند.

عمر و بن حجاج که در میسرۀ لشکر ابن سعد قرار داشت، بر میمنه سپاه امام - که زهیر بن قین فرماندهی آن را به عهده داشت - حمله ور شد. در این درگیری سخت مسلم بن عوسجه حضور داشت و با تمام وجود می جنگید و در گرماگرم مبارزه تحسین برانگیزش این رجز را می خواند:

إِنْ تَسْأَلُوا عَنِّي فَاِنِّي ذُو لَبَدٍ مِنْ فَرَعِ قَوْمٍ مِنْ ذُرِّيِّ بَنِي أَسَدٍ
فَإِنِّي بَغَانِي حَائِدٌ عَنِ الرَّشَدِ وَ كَافِرٌ بِدِينِ جَبَّارٍ صَمَدٍ

«اگر از من می پرسید من دلاوری از برگزیدگان بنی اسدم، کسی که بر من ستم نماید از راه سعادت جدا گشته و به دین خدای جبار و بی نیاز کافر شده است».^۱

چون تب جنگ فروکش کرد حاضران دیدند که مسلم بن عوسجه با تن خون آلود بر روی خاک افتاده است، و حسین بن علی علیه السلام به اتفاق حبیب بن مظاهر به بالین وی حاضر شده است.

امام علیه السلام خطاب به وی که هنوز رمقی داشت، فرمود:

«رَحِمَكَ اللَّهُ يَا مُسْلِمُ! مِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا»؛ خدا

ترا رحمت کند ای مسلم! بعضی از آنان (مؤمنین) به پیمان خود (شهادت در راه خدا) عمل کردند و بعضی از آنان در حال انتظار به سر می برند و عهد و پیمان خود را تغییر نداده اند».^۲

۱. أعيان الشيعة، ج ۱، ص ۶۰۵.

۲. احزاب، آیه ۲۳.

حبیب بن مظاهر خطاب به مسلم گفت: ای مسلم، کشته شدن تو برای من سخت است، ولی به تو مژده می‌دهم که چند لحظه دیگر وارد بهشت خواهی شد.

مسلم در پاسخ گفت: جَزَاكَ اللهُ خَيْرًا.

حبیب گفت: اگر بنا نبود که لحظات دیگر به تو ملحق شوم، دوست داشتم اگر وصیتی داری انجام دهم.

مسلم با صدای ضعیف در حالی که به امام حسین علیه السلام اشاره می‌کرد به حبیب گفت: «أَوْصِيكَ بِهَذَا أَنْ تَمُوتَ دُونَهُ؛ وصیت من این است که تا آخرین قطره خون از پیشوای خود دفاع کنی».

حبیب پاسخ داد: به خدا سوگند، چنین خواهم کرد.

در همین گفتگو بودند که مسلم بن عوسجه چشم بر هم نهاد و به افتخار شهادت نائل آمد و در سرزمین کربلا آرام گرفت.^۱

* * *

راستی انسان در کربلا صحنه‌هایی می‌بیند که نظیر آن را در هیچ تاریخی نخوانده است: پیر و جوان به میدان آمدن و همه چیز را جز رضای خدا و رضای پیشوای خود که رضای او نیز رضای خداست فراموش کردن، و حتی در واپسین لحظه‌های زندگی به خود نیندیشیدن و به او فکر کردن. اینهاست که تاریخ کربلا را از تواریخ دیگر ممتاز کرده و به آن رنگ جاودانگی بخشیده و این همه جان بر کف تربیت کرده است.

۸۶ - زهیر بن قین

«زهیر بن قین» را باید به جلد از چهره‌های شگفتی‌ساز واقعه عاشورا دانست. مردی که عمری از هواداران عثمان به شمار می‌رفت و حتی حاضر نبود در منزلی که امام علیه السلام و خانواده‌اش فرود آمدند، لحظه‌ای درنگ کند؛ یک اتفاق ناخواسته دست او

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۱ و ملهوف (لهوف)، ص ۱۶۲.

را به دامن امام علیه السلام رساند و اکسیر وجود امام چنان مس تیره و جودش را پرارزش کرد که یکباره همه آنچه را که سپاه کوفه از دست داده بودند وی بدست آورد. و تنها ظرف چند روز از حضيض لذت و خواری به اوج عظمت و افتخار رسید و از چهره‌های ماندگار عاشورا شد.

جماعتی از قبیلۀ بنی فزاره و بَجِیلَه نقل کرده‌اند: ما با زهیر بن قین از مکه باز می‌گشتیم، و در راه همزمان با حسین علیه السلام و همراهانش طیّ طریق می‌کردیم، هرگاه امام در منزلی فرود می‌آمد، مادر جای دیگر منزل می‌کردیم! ولی در منزل «زرو» (یکی از منازل بین راه) به ناچار در یکجا فرود آمدیم. مشغول خوردن غذا بودیم که ناگهان فرستاده امام وارد شد و سلام کرد و گفت: «ای زهیر! مرا ابا عبدالله الحسین علیه السلام به سوی تو فرستاده که او را ملاقات کنی!».

ما همه دست از غذا کشیدیم و سکوت کردیم (كَانَتْنا عَلَى رُؤْسِنَا الطَّيْرُ؛ انگار پرنده بر سرمان نشسته بود)، همسر زهیر گفت: سبحان الله! فرزند پیامبر تو را خوانده، اما تو از رفتن خودداری می‌کنی؟!

«زهیر» از جا برخاست و با چهره‌ای گرفته و درهم به سوی امام رفت، ولی طولی نکشید که با چهره‌ای باز و خندان بازگشت، فرمان داد تا خیمه را برچینند، و در جوار اردوی امام علیه السلام خیمه بزنند.

سپس رو به همسرش کرد و گفت: تو را طلاق دادم، زیرا دوست ندارم از من جز خوبی به تو برسد، من بنا دارم با امام حسین علیه السلام باشم و جانم را فدای او کنم. آنگاه همسرش را با مقداری آذوقه و مال تحویل عموزاده‌هایش داد تا او را به مقصد برسانند.

همسر زهیر برخاست و گریست و با او وداع کرد و گفت: خداوند یار و یاورت باشد و برای تو این سفر را به خیر کند و روز قیامت نزد جدّ حسین علیه السلام به یاد من هم باش.^۱

۱. ملهوف (لهوف)، ص ۱۳۳؛ و رجوع شود به: بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۱.

آنگاه زهیر به همراهان خود رو کرد و گفت: هر کسی از شما دوست دارد با من بیاید و گرنه این آخرین ملاقات ماست! و بعد افزود: مادر «بلنجر»^۱ می‌جنگیدیم و خداوند ما را پیروز کرد: «سلمان باهلی»^۲ به ما گفت: آیا به این پیروزی و به چنگ آوردن غنائم خوشحال و مسرورید؟ گفتیم: آری. گفت: هنگامی که محضر سید شباب آل محمد صلی الله علیه و آله را درک کردید، آن روز به جنگیدن در رکاب او و یاری نمودن او و چیزهایی که در آن راه بدست خواهید آورد، بیشتر شادمان خواهید شد!^۳

«ابراهیم بن سعید» - یکی از همراهان زهیر در سفر حج - نقل می‌کند: «هنگامی که زهیر نزد امام حسین علیه السلام رفت: امام علیه السلام به او فرمود: «من در کربلا کشته خواهم شد و سرم را «زحر بن قیس» به امید گرفتن جایزه نزد یزید خواهد برد ولی یزید چیزی به او نخواهد داد».^۴

«زهیر» در حدّ فاصل آن روز تا روز عاشورا مدارج ترقی و تکامل را به سرعت پیمود. صحنه‌هایی که در ظرف آن چند روز، زهیر در آن حضور داشته و یا کلمات و مطالبی که از ایشان به یادگار مانده است همه حکایت از تحول عظیم روحی این شخصیت بی‌نظیر دارد. درست، معجزه بزرگ نهضت عاشورا همین است، نهضتی که در ساختن و پروردن جان انسانهایی چون زهیر، در گذر سالها، بی‌همتا است.

از همراهان زهیر کسی با زهیر نماند، همه رفتند، ولی زهیر به امام ملحق شد، و از آنجا کاروان عمرش به سوی کربلا حرکت نمود.

روز نهم محرم وقتی که شمر برای قمر بنی‌هاشم حضرت عباس علیه السلام امان نامه آورد و عباس به شدت آن را رد کرد، زهیر بن قین نگاهی از سر مهر و ارادت به عباس افکند و گفت:

۱. شهری در نواحی دریای خزر.

۲. یکی از صحابه پیامبر.

۳. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۹۸ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۴۲.

۴. اثبات الهداة، ج ۲، ص ۵۸۸ و دلائل الإمامة، ص ۱۸۲.

«داستانی برایت بگویم: وقتی پدرت می‌خواست از دواج کند، به برادرش عقیل که قبیله‌های عرب را می‌شناخت فرمود: برای او از طایفه‌ای زنی انتخاب کند که به رشادت و جنگاوری شهره باشند، می‌خواست فرزندی پیدا کند که یار حسین او در کربلا باشد.

عباس گفت: تو می‌خواهی مرا بر یاری برادرم تشجیع کنی (من بیش از این آماده فداکاری هستم)»^۱

غروب تاسوعا هنگامی که دشمن به یکباره هجوم آورد و عباس با بیست نفر از یاران در برابرشان می‌ایستد، از جمله چهره‌های ماندگار در آن صحنه، زهیر بن قین است.

در آن فرصت، زهیر به عذرة بن قیس - یکی از کسانی که برای امام حسین علیه السلام نامه نوشته بود ولی اینک در سپاه ابن سعد به سوی خیمه‌های امام حمله کرده است - رو کرد و گفت: «ای عذره مراقب باش از آنانی نباشی که گمراهان را بر کشتن پادمانان یاری می‌کنند».

عذره گفت: ای زهیر! تو تاکنون از شیعیان این خانواده نبودی، بلکه هواخواه عثمان بودی!

زهیر گفت: «از این موقعیت که الان دارم با تو صحبت می‌کنم، نمی‌بینی که شیعه حسین علیه السلام هستم، به خدا سوگند که من نه نامه‌ای برای حسین نوشتم و نه پیکری برایش روانه کردم و نه به او وعده یاری داده‌ام، در راه با او مواجه شدم، موقعیت او را نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ملاحظه نمودم و در پیشگاه خداوند احساس کردم که باید با او همراه گردم و یاریش کنم»^۲.

بدون شک صحنه اعلان وفاداری اصحاب در شب عاشورا از زیباترین و

۱. مقتل الحسین مرقم، ص ۲۰۹.

۲. رجوع شود به: انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۹۲؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۷ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۶.

باشکوه‌ترین صحنه‌های تاریخ بشری است.

زهیر در آن لحظات حساس تاریخی که امام عَلَيْهِ السَّلَام بیعت خود را از یارانش برداشت در جمع یاران برخاست و خطاب به امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام چنین عرضه داشت: «به خدا سوگند! ای فرزند رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! دوست دارم هزار بار کشته شوم و زنده گردم تا تو و اهل بیتت زنده بمانید».^۱

«زهیر» به قدری در این چند روز متحوّل شد و رشد نمود و مورد اعتماد قرار گرفت که از میان اصحاب و یاران در روز عاشورا از ناحیه امام به فرماندهی جناح راست سپاه منصوب شد.

او در روز عاشورا خطبه‌ای غزّاء خواند و در حالی که سوار بر اسب بود و لباس جنگ پوشیده بود به سپاه دشمن خطاب کرد و گفت:

«ای مردم کوفه، از عذاب خدا بترسید، حق مسلمان بر مسلمان این است که برادرش را نصیحت کند، ما هم اکنون برادریم و تا مادامی که جنگی بین ما رخ نداده است بر یک دین هستیم، (لذا شایسته نصیحت مائید) ولی اگر جنگی بین ما اتفاق بیافتد آن وقت ارتباط ایمانی ما و شما قطع می‌شود. شما یک امت و ما امتی دیگر خواهیم بود، خداوند ما را به وسیله خاندان پیامبرش در مقام آزمونی بزرگ قرار داده است تا بنگرد درباره ذریه رسول خدا چگونه عمل می‌کنیم.

من شما را به یاری این خاندان و رها کردن یزید و عبیدالله زیاد دعوت می‌کنم، زیرا شما در حکومت آنها جز سوء رفتار، قتل و کشتار و به دار آویخته شدن و کشته شدن شخصیت‌ها و بزرگانی چون حجر بن عدی و یارانش و هانی بن عروه و نظایر آنها نخواهید دید».

سپاه ابن سعد شروع کردند به ناسزاگویی به زهیر و جنجال کردن.

ولی زهیر همچنان ادامه داد:

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۳ و اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۱.

«ای بندگان خدا! فرزندان فاطمه علیها السلام به دوستی و یاری سزاوارترند از فرزند سمیه (عبیدالله بن زیاد). اگر نمی‌خواهید فرزندان فاطمه را یاری کنید لاقلاً از خداوند پروا کنید و در قتل آنها سهیم نشوید».

«زهیر» همچنان سخن می‌گفت که شمر تیری به سوی او پرتاب کرد و گفت: ساکت باش! خدا صدای تو را خاموش کند.

زهیر در پاسخ گفت: ای اعرابی زاده، من با تو سخنی نمی‌گویم تو شایسته هدایت نیستی! من گمان نمی‌کنم حتی دو آیه از کتاب خدا را بدانی، مژده باد بر تو رسوایی روز قیامت و عذاب دردناک!

شمر گفت: دیگر چیزی به کشتن شدن تو و امام تو نمانده است.
زهیر گفت: «أَقْبَلُوتِ تَخَوُّفِي؟ فَوَاللَّهِ لَلْمَوْتِ مَعَهُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الْخُلْدِ مَعَكُمْ؛ مرا از مرگ می‌ترسانی؟ به خدا سوگند! در نظر من شهادت در رکاب امام حسین علیه السلام بهتر است از زندگانی همیشگی با شما».

سپس زهیر رو به سپاه کوفه کرد و با صدایی بلند گفت: «ای بندگان خدا! این مرد درشت‌خوی شما را نفریبد، به خدا سوگند! شفاعت رسول خدا هرگز شامل گروهی که خون ذریه او را بریزند نخواهد شد».^۱

آنگاه مردی از سپاه امام زهیر را صدا زد و گفت که امام حسین علیه السلام می‌فرماید: «برگرد که همانند مؤمن آل فرعون مردم را نصیحت کردی ولی در آنها اثری ندارد».^۲
«زهیر» با دلاوری تمام جنگید و از امام دفاع می‌کرد. هنگامی که امام نماز ظهر عاشورا را بجا آورد زهیر دستش را روی شانه امام نهاد و به عنوان وداع این رجز را خواند:^۳

۱. کامل ابن‌اثیر، ج ۴، ص ۶۳.

۲. کامل ابن‌اثیر، ج ۴، ص ۶۳؛ نفس المهموم، ص ۱۲۴ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۴.

۳. رجوع شود به: بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۱۹.

فَدَتَكَ نَفْسِي هَادِيًا مَهْدِيًا أَلْيَوْمَ أَلْقَى جَدَّكَ النَّبِيَّ
وَحَسَنًا وَالْمُرْتَضَى عَلِيًّا وَذَا الْجُنَّاحَيْنِ الشَّهِيدَ الْحَيَّ

«جانم به قربان تو ای هدایت‌گر هدایت شده (به هدایت الهی)، امروز به دیدار جدت نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خواهم شتافت و با حسن مجتبی عَلَيْهِ السَّلَامُ و علی مرتضی عَلَيْهِ السَّلَامُ و جعفر طیار آن شهید زنده ملاقات خواهم کرد».^۱

امام فرمود: «وَأَنَا أَلْفَاهُمْ عَلَى أَثَرِكَ؛ من نیز به دنبال تو با آنان ملاقات خواهم نمود».

آنگاه به میدان شتافت و جنگ نمایانی کرد و این رجز را می‌خواند:

أَنَا زُهَيْرٌ وَأَنَا ابْنُ الْقَيْنِ، أَدْبُكُمُ بِالسَّيْفِ عَنِ حُسَيْنِ

«من زهیر فرزند قین هستم و شما را با شمشیرم از امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ دور می‌کنم».^۲
او به جنگ ادامه داد تا آنکه در اثر جراحات زیاد به زمین افتاد و به شهادت رسید.

* * *

زهیر نیز از چهره‌های شگفتی‌آفرین تاریخ کربلاست که در پرتو قدرت اراده و ایمان توانست اشتباهات یک عمر خود را در چند لحظه اصلاح کرده، و با عزمی راسخ در مسیر صحیح گام بگذارد و تا سرحد جان در این تحول عجیب پیش برود و الگویی باشد برای آنها که بخشی از عمر خود را در راه نادرست طی کرده‌اند و آنگاه که به اشتباه خود پی بردند، با شجاعت پیش آیند و تصمیم بگیرند و راه پرافتخار جدید را بدون تأمل و تردید طی کنند.

۸۷ - حبیب بن مظاهر

او از صحابه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود و پس از آن در جمع یاران باوفای امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ از خواص اصحاب آن حضرت شد و در تمام جنگها در رکاب امام شمشیر زد. وی از

۱. اعیان الشیعة، ج ۷، ص ۷۲.

۲. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۱۹ و ج ۴۵، ص ۲۵.

معدود افرادی بود که از آن حضرت اسرار فراوانی را فرا گرفته بود.

عالم بزرگوار «کشی» از «فضیل بن زبیر» خبری نقل می‌کند که خلاصه‌اش چنین است: روزی در کوفه حبیب بن مظاهر و میثم تمار، از دو جهت مقابل، سوار بر اسب، به یکدیگر رسیدند.

«حبیب» گفت: «پیرمردی را می‌بینم که موی سرش ریخته و شکمش به جلو آمده و شغلش خربزه‌فروشی در دارالرزق است. می‌بینم که در آینده نه چندان دور به خاطر دوستی علی علیه السلام به دار آویخته می‌شود».

«میثم» در پاسخ گفت: «من نیز مردی را می‌بینم که دارای صورت سرخ و موهای پرپشت است. می‌بینم که به خاطر یاری فرزند پیامبر خدا کشته شده و سرش را در کوفه می‌گردانند!».

مردمی که در نزدیکی آنان بودند و سخنان آن دو را شنیده بودند (و از اسرار و معارف اهل بیت دور بودند)، از حیرت مانده بودند که کدامیک دروغگوتر است. پس از اندکی «رُشید هَجَری» رسید و از آن مردم سراغ حبیب و میثم را گرفت، گفتند: چند لحظه پیش اینجا بودند و چنین و چنان می‌گفتند.

«رُشید» گفت: خدا میثم را رحمت کند که درباره حبیب این جمله را فراموش کرده است که بگوید: «کسی که سر بریده او را به کوفه می‌آورد یک صد درهم بیش از دیگران جایزه می‌گیرد».

«رُشید» پس از گفتن این سخن از آنجا دور شد، ولی آن چند نفر به یکدیگر نگریستند و گفتند: «این سومی از آن دو دروغگوتر است!».

«فضیل» می‌گوید: ولی چیزی نگذشت که با چشم خود دیدیم که «میثم» در کنار خانه «عمرو بن حریث» به دار آویخته شد و سر بریده حبیب نیز پس از اندکی، وارد کوفه شد.^۱

«حبیب» در زمان خلافت امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ به کوفه کوچ کرد و در آنجا مقیم شد. زمانی که مسلم بن عقیل به کوفه آمد، او و دوست صمیمی اش - مسلم بن عوسجه - به یاری مسلم بن عقیل شتافتند، ولی پس از ورود عبیدالله بن زیاد به کوفه و شهادت مسلم بن عقیل، آنها توسط مردان قبیله خودشان مدتی پنهان گشتند، و در یک فرصت به دست آمده به اتفاق هم شبانه به سوی کربلا حرکت کردند.

آنان روزها مخفی می شدند و شبها طی طریق می کردند تا آنکه در کربلا به محضر امام خویش شرفیاب شدند. و چون غربت و تنهایی امام را به چشم خود دیدند بسیار متأثر گشتند.

«حبیب» به امام عرض کرد: «در این منطقه تیره‌ای از بنی اسد زندگی می‌کنند، اگر اجازه می‌دهی با آنان صحبت کنم که برای یاری تو به کربلا بیایند».

امام موافقت فرمود؛ حبیب نیمه شب خود را به آنان رساند، آنان به گرمی از حبیب استقبال کردند. حبیب گفت:

«شما را به شرافت و بزرگی که در روز قیامت خواهید داشت می‌خوانم، پسر دختر پیامبرتان در بیابان کربلا، تنها و مظلوم، محاصره شده است. مردم کوفه او را دعوت کردند تا یاری اش کنند، حال که به سوی آنان آمده است او را رها کرده و آماده پیکار با او شده‌اند. به خدا سوگند، هر یک از شما در کنار حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ کشته شود در برترین جایگاه‌ها در بهشت، دوست و هم‌نشین محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خواهد بود».

«عبدالله بن بشر» از میان جمع برخاست و گفت: من این پیشنهاد را می‌پذیرم و

خواند:

وَأَخَجَمَ الْفُرْسَانُ إِذْ تَنَاصَلُوا	قَدْ عَلِمَ الْقَوْمُ إِذَا تَوَاكَلُوا
كَأَنَّي لَيْثٌ عَرِينٌ بَاسِلٌ	إِنِّي شُجَاعٌ بَطْلٌ مُقَاتِلٌ

«آنان که کناره گرفتند خواهند دانست که هیبت آن جنگاوران در نبرد خواهد شکست، من دلاوری

هستم، قهرمان میدان جنگ همانند شیری غرنده و تیز چنگ».

کلمات حماسی این مرد باعث شد تا دیگران نیز اعلام آمادگی کنند. هفتاد نفر آماده شدند ولی در آن میان، یکی از جاسوسان عبیدالله بن زیاد، خبر را به ابن سعد رساند و او «ازرق بن حرث» را در رأس یک گروه چهارصد نفره فرستاد تا از ورود قوم بنی اسد به کربلا ممانعت به عمل آورد.

در نزدیکی فرات، در آن شب دو گروه به یکدیگر رسیدند و جنگ سختی در گرفت، تعدادی از قوم بنی اسد کشته شدند و بقیه متواری گشتند و حبیب به سوی کربلا آمد و گزارش آن واقعه را به عرض امام رساند و امام علیه السلام فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرًا وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»^۱.

حبیب چهره شناخته شده و مورد اعتماد و احترام اصحاب و امام بود. می توان جایگاه او را از لحظه ورود به کربلا تا زمان شهادت از دل تاریخ بیرون کشید. غروب تاسوعا آنگاه که دشمن به یکباره از صحرا کنده شد و به سوی اردوگاه امام حرکت کرد، امام برای مواجهه و گفتگو با آنان، برادرش قمر بنی هاشم، عباس علیه السلام را با بیست سوار فرستاد که چهره حبیب در آن جمع از سرآمدترین چهره ها بود. در شب عاشورا هنگامی که امام یارانش را برای تجدید بیعت فرا می خواند اولین شخصی را که امام نامش را به زبان جاری ساخت «حبیب» است.

کلمات حماسی و شورانگیز حبیب در آن شب فراموش نشدنی در حمایت از امام و دفاع از حریم خاندان عصمت و طهارت، هیچ گاه از ذهن تاریخ پاک نخواهد شد.^۲ آری حبیب بزرگ اصحاب امام علیه السلام بود، آن گونه که قمر بنی هاشم بزرگ جوانان بنی هاشم محسوب می شد.

و بالاخره در روز عاشورا برگ زرین دیگری بر دفتر افتخارات این مهمان پیر امام

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۹۱-۹۲؛ مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۲۴۳-۲۴۴ و انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۸۸.

۲. رجوع شود به: بخش رویدادها، شماره ۶۶.

حسین علیه السلام افزوده شد و آن اینکه افتخار فرماندهی جناح چپ سپاه توسط امام علیه السلام به ایشان اعطا گردید. **وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ!** (و مشتاقان باید برای رسیدن به این جایگاه، بر یکدیگر پیشی گیرند).

روز عاشورا هنگامی که امام برای اقامه نماز ظهر درخواست آتش بس موقت داد «حُصَيْنِ بْنِ تَمِيمٍ»^۱ با صدای بلند گفت: نماز شما قبول نیست!!

حیب در پاسخ گفت: **رَعَمْتَ أَنَهَا لَا تُقْبَلُ مِنْ آلِ الرَّسُولِ وَتُقْبَلُ مِنْكَ يَا هَمَارُ؟** گمان می‌کنی که نماز از آل رسول قبول نیست ولی نماز تو قبول است، ای حیوان!.

حسین بن تمیم به او حمله کرد، حیب نیز به طرف او حمله نمود. از دو طرف سپاه، تعدادی به این درگیری کشیده شدند.

حیب با اینکه پیرمرد بود همانند شیر بر آنان حمله می‌کرد و رجز می‌خواند:

أَنَا حَبِيبٌ وَأَبِي مُظَهَّرٌ فَارِسٌ هَيْجَاءٍ وَحَرْبٍ تَسْعَرُ
أَنْتُمْ أَعْدَاءُ عُدَّةٍ وَأَكْثَرُ وَنَحْنُ أَوْفَى مِنْكُمْ وَأَضْرُ

«من حیب و پدرم مظهر [مظاهر] است، در روز افروخته شدن جنگ من سواره صحنه پیکارم، شما هم سلاحتان بهتر و هم تعدادتان بیشتر است، ولی ما در انجام وظایف از شما باوفا تر و شکیبا تریم». حیب مردانه جنگید تا به شهادت رسید. به نقل تاریخ برای بردن سر حیب نزد عبیدالله و گرفتن جایزه بین برخی از سپاه ابن سعد، اختلاف بالا گرفت.

محمد بن قیس نقل می‌کند که شهادت حیب برای امام علیه السلام بسیار گران آمد و دل مبارکش شکست و فرمود: **عِنْدَ اللَّهِ أَحْتَسِبُ نَفْسِي وَجُمَاةَ أَصْحَابِي**؛ شهادت خود و حامیان از اصحابم را به حساب خدا می‌گذارم».^۲

۱. در بحارالانوار به نام «حُصَيْنِ بْنِ تَمِيمٍ» ثبت شده است. (ج ۴۵، ص ۲۱)

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۵؛ رجوع شود به: نفس المهموم، ص ۱۳۹ - ۱۴۰؛ اعیان الشیعة، ج ۴، ص ۵۵۵ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۰.

این پیرمرد شجاع که به افتخار فرماندهی بخشی از سپاه عاشورا رسید و از زمان پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ افتخار خدمت آن حضرت و اهل بیت گرامش را داشت نیز از چهره‌های بسیار درخشان و به یادماندنی شهدای کربلاست، مخصوصاً کلماتش در حمایت از امام عَلَيْهِ السَّلَام در شب عاشورا که از حمایت بی دریغ و بی پایان او خبر می‌داد، فراموش نشدنی است. خداوند هم به او امتیاز فوق‌العاده‌ای داد، گویی دربان حرم حسینی است.

۸۸ - عمرو بن قَرظَة بن کعب انصاری

پدر وی از صحابه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و از یاران امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام بود. و در تمام جنگ‌های علی عَلَيْهِ السَّلَام شرکت داشت. عمرو در کربلا خدمت امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام رسید و از طرف امام عَلَيْهِ السَّلَام مأمور ارشاد عمر بن سعد شد.

او در روز عاشورا از امام عَلَيْهِ السَّلَام اذن گرفت و در حالی که این رجز را می‌خواند به سوی میدان شتافت:

قَدْ عَلِمْتُ كَتَيْبَةَ الْأَنْصَارِ أَنِّي سَأَمِي حَوْزَةَ الذَّمَارِ
ضَرَبَ غُلَامٍ غَيْرِ نَكْسٍ شَارِي دُونَ حُسَيْنٍ مُهْجَتِي وَدَارِي

«سپاه انصار دانسته‌اند که من از کسی که حفظ جاننش وظیفه من است حمایت می‌کنم. ضربه‌های من مانند ضربه‌های مرد جوانی است که از صحنه نبرد نمی‌گریزد، جان و مال من فدای حسین باد!». هنگام نماز ظهر چون امام بدون توجه به تیرهای دشمن به نماز ایستاد، عمرو بن قرظَة به اتفاق چند تن از اصحاب امام در پیش روی امام ایستادند و سینه خود را سپر ساختند تا نماز به پایان برسد. چندین چوبه تیر به سر و سینه عمرو اصابت کرد و همزمان با سعید بن عبدالله به خاک افتاد. در آن هنگام به امام عَلَيْهِ السَّلَام عرض کرد: «أَوْفَيْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؛ ای پسر رسول خدا، آیا به عهد خود وفا کردم؟».

امام فرمود: «نَعَمْ، أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ فَأَقْرَأْ رَسُولَ اللَّهِ مِنِّي السَّلَامُ وَأَعْلِمُهُ أَنِّي فِي الْأَثَرِ؛ آری تو وظیفه ات را انجام دادی، و جلوتر از من در بهشت خواهی بود، سلام مرا به رسول

خدا ﷺ برسان و بگو که من هم به دنبال تو خواهم آمد».

عمر و پس از شنیدن این سخنان بشارت آمیز بسیار شاد شد و چشم بر هم نهاد و به فیض شهادت نائل آمد.^۱

۸۹ - انس بن حرف کاهلی

وی از اصحاب بزرگ رسول الله ﷺ بود و احادیث زیادی را از آن حضرت آموخت و نقل نمود،^۲ و افتخار شرکت در جنگ بدر و حنین را در رکاب پیامبر داشت. او احادیثی را از پیامبر اکرم ﷺ نقل می‌کرد از جمله می‌گفت: «سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ - وَالْحَسِينُ فِي حَجْرِهِ - : إِنَّ ابْنِي هَذَا يُقْتَلُ بِأَرْضٍ مِنْ أَرْضِ الْعِرَاقِ، أَلَا فَنَنْ شَهِدَهُ فَلْيَنْصُرْهُ؛ از پیامبر در حالی که حسین علیه السلام در دامن رسول خدا نشسته بود، شنیدم که فرمود: این فرزندم در سرزمین عراق به شهادت خواهد رسید، آگاه باشید هر که او را دید باید او را یاری کند».^۳ به همین جهت وقتی که شنید امام حسین علیه السلام به کربلا آمده است از کوفه حرکت کرد و شبانه خود را خدمت امام علیه السلام رساند.

او در روز عاشورا از امام اذن گرفت و عمامه خود را به کمر بست و با دستمالی ابروهای بلند خویش را بر پیشانی اش بست، امام چون وی را با این حال دید، گریست و فرمود: «شَكَرَ اللَّهُ لَكَ يَا شَيْخُ»^۴

او با همان کهنسالی به سوی میدان شتافت و شجاعانه اشعار زیر را در برابر دشمن خواند:

قَدْ عَلِمَتْ كَاهِلُهَا وَدُودَانُ وَالْخَنْدَقِيُّونَ، وَقَيْسُ عَيْلَانَ

۱. رجوع شود به: ملهوف (لهوف)، ص ۱۶۲؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۰؛ ابصار العین، ص ۹۲ و

بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۲.

۲. ابصار العین، ص ۵۵.

۳. الاصابة، ج ۱، ص ۶۸ و اسد الغابة، ج ۱، ص ۱۲۳.

۴. مقتل الحسين مرقم، ص ۲۵۲.

بِأَنَّ قَوْمِي أَنَّهُ الْأَقْرَانِ لَدَى الْوَعَا وَسَادَةُ الْفُرْسَانِ
 مُبَاشِرُ الْمَوْتِ بِطَعْنِ آنِ لَسْنَا نَرَى الْعَجْزَ عَنِ الطَّعَانِ
 آلُ عَلِيٍّ شَيْعَةُ الرَّحْمَانِ وَ آلُ زِيَادٍ شَيْعَةُ الشَّيْطَانِ

«قبائل کاهل، دودان، خندف و بنوقیس همگی می‌دانند که قبیله من در روز جنگ و رویارویی، نزدیک‌ترین افراد به حریفان و هم‌زمانند. با ضربه‌ای کاری، دشمن را از پای در آوریم و هیچ اظهار عجز و ناتوانی نکنیم. آل علی، پیروان خداوند رحمانند ولی آل زیاد پیروان شیطانند».^۱
 او با آن سن زیاد مردانه جنگید تا به فیض شهادت نائل آمد.

۹۰- اسلم بن عمرو، غلام ترکی^۲

وی از نژاد ترک و خادم و کاتب امام حسین علیه السلام بود.^۳ و با زبان عربی آشنایی داشت.^۴ از امام اذن گرفت و به میدان رهسپار شد و در حالی که این گونه رجز می‌خواند:

أَلْبَحْرُ مِنْ ضَرْبِي وَطَعْنِي يَصْطَلِي وَالْجَوْ مِنْ سَهْمِي وَ نَبْلِي يَمْتَلِي
 إِذَا حُسَامِي فِي يَمِينِي يَنْجَلِي يَنْشَقُّ قَلْبَ الْحَاسِدِ الْمُبْجَلِي

«از ضربت شمشیر و نیزه‌ام دریا شعله‌ور می‌شود و فضا از نیزه‌ها و تیرهایم پر می‌گردد. هنگامی که شمشیرم در دست راستم به گردش درآید، قلب حسود پاره می‌شود».^۵

وی پس از آنکه به زمین افتاد امام علیه السلام بر بالینش حاضر شد و چون مشاهده کرد غلام نسبت به آن حضرت اظهار علاقه می‌کند، امام گریان شد و در کنارش نشست و

۱. رجوع شود به: ابصار العین، ص ۵۶ و اعیان الشیعة، ج ۳، ص ۵۰۰.

۲. برخی از اهل مقاتل غلام ترکی دیگری را به نام «واضح ترکی» ثبت کردند که برخی از مطالب به صورت مشترک یا مختلط نقل شده است.

۳. منتهی الآمال، ج ۱، ص ۶۵۴ و تنقیح المقال، ج ۱، ص ۱۲۵.

۴. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۲۴.

۵. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۰.

صورت بر جبینش نهاد. غلام که از این همه محبت به وجد آمده بود، شادمان شد و فریاد زد: «مَنْ مِثْلِي وَابْنُ رَسُولِ اللَّهِ وَاضِعُ خَدِّهِ عَلَى خَدِّي؛ کیست همانند من که پسر پیامبر صورتش را بر صورتم قرار داده است» این را گفت و به درجه رفیع شهادت نایل آمد.^۱

* * *

در اینجا می‌بینیم امام علیه السلام در لحظه شهادت صورت بر صورت غلامش می‌گذارد یعنی همان ابراز محبتی را که درباره فرزند شجاع و دلبدش علی اکبر علیه السلام می‌کند، درباره غلامش نیز روا داشت. یعنی اینها همه مجاهدان و شهیدان راه خدا هستند و همه آنها عزیز و گرامی‌اند، و همه در یک مسیر و برای یک هدف جهاد کردند و شربت شهادت نوشیدند.

۹۱ - عمرو بن جُنَادَة

پدرش «جُنَادَة بن کعب» از مکه با خانواده‌اش به خدمت امام شرفیاب شد و در روز عاشورا در حمله اول به فیض شهادت نایل آمد.

وی در حالی که یازده سال بیشتر نداشت از امام علیه السلام اجازه میدان خواست. امام علیه السلام فرمود: «پدر این جوان در جنگ به شهادت رسیده، شاید مادرش راضی نباشد». او عرض کرد: «إِنَّ أُمَّيْ هِيَ الَّتِي أَمَرْتَنِي؛ مادرم به من فرمان داده است گام در این میدان بگذارم». ^۲ به دنبال این سخن امام علیه السلام اجازه داد، وی به میدان رفت و این رجز به یادماندنی را خواند:

أَمِيرِي حُسَيْنٌ وَ نِعْمَ الْأَمِيرُ سُرُورُ فُؤَادِ الْبَشِيرِ النَّذِيرِ

۱. رجوع شود به: ابصار العین، ص ۵۴ و مقتل الحسین مقررّم، ص ۲۴۹. در برخی از مقاتل آمده است که پس از آنکه امام به بالینش آمد و صورت به صورتش نهاد، اسلم چشمش را باز نمود و همین که امام را دید تبسمی کرد و به فیض شهادت نایل آمد. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۰ و مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۲۴.

۲. ابصار العین، ص ۵۴؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۳ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۸.

عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةٌ وَالِدَاهُ
 لَهُ طَلْعَةٌ مِثْلُ شَمْسِ الضُّحَى
 فَهَلْ تَعْلَمُونَ لَهُ مِنْ نَظِيرٍ
 لَهُ عُرَّةٌ مِثْلُ بَدْرِ مُنِيرٍ

«امیر من، حسین است و چه نیکو امیری؛ که شادی دل پیامبر بشیر و نذیر است.

علی و فاطمه پدر و مادر اویند، آیا شما برای او همانندی می‌شناسید؟!

طلعتش مانند خورشید نیم روز است و چهره‌اش چون ماه شب چهارده درخشان است».^۱

این نوجوان چون به شهادت رسید دشمن سرش را جدا کرده و آن را به سوی امام علیه السلام پرتاب کرد. مادر شجاعش «بحریه» دختر «مسعود خزر جی» سر فرزندش را برداشت و بوسید و با همان سر به طرف دشمن حمله کرد و آن را بر سر مردی از سپاه ابن سعد کوبید. آنگاه برگشت و ستون خیمه را گرفت و در حالی که این رجز را می‌خواند بر دشمن حمله کرد:

أَنَا عَجُوزٌ فِي النِّسَاءِ ضَعِيفَةٌ
 أَضْرِبُكُمْ بِضَرْبَةِ عَنِيفَةٍ
 خَاوِيَةٌ بِالْأَيْدِ نَحِيفَةٌ
 دُونَ بَنِي فَاطِمَةَ الشَّرِيفَةِ

«با اینکه در میان زنان، پیره‌زی ضعیف، سست استخوان، فرو ریخته و لاغر اندامم، ولی در حمایت

از فرزندان فاطمه گرامی، ضربات مهلکم را بر شما وارد می‌سازم».

پس از آن عمود خیمه را به سوی دشمن پرتاب کرد که به دو نفر از آنها برخورد

کرد. امام حسین علیه السلام وی را به خیمه بازگرداند.^۲

* * *

به هنگام دفاع از حق و جهاد برای کسب عزت و شرف و جلب رضای خدا، زن و مرد یکسانند، همه به میدان می‌آیند و هر کدام به نوبه خود، وظیفه خود را ایفا می‌کند و چه جالب است صحنه کربلا که همه در سها را در خود نهفته دارد.

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۷ و رجوع شود به: مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰۴ و مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۲۲. بخش‌هایی از این اشعار به برخی دیگر از یاران امام حسین علیه السلام نیز نسبت داده شد. (رجوع شود به: اعیان الشیعة، ج ۳، ص ۳۰۳).

۲. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۸ و ابصار العین، ص ۹۴.

۹۲ - یزید بن ثبیط

وی از شیعیان شریف بصره و مورد احترام آنان بود. هنگامی که هنوز ابن زیاد در بصره بود و همه راهها را کنترل می‌کرد، یزید بن ثبیط تصمیم گرفت تا به سوی امام حسین علیه السلام که در مکه حضور داشت رهسپار شود.

او صاحب ده پسر بود. تصمیمش را با آنان در میان نهاد و گفت: کدامتان حاضرید با من به مکه بیایید و جانتان را در راه امام علیه السلام نثار کنید؟ دو تن از فرزندانش عبدالله و عبیدالله اعلام آمادگی کردند.

آنگاه ابن ثبیط به خانه «ماریه» دختر «مُنْقِدِ عَبْدِی» یکی از شیعیان با کمال بصره رفت. آنجا محل اجتماع و انس شیعیان بود، او در جمع شیعیان تصمیمش را اعلان نمود و از همه دعوت کرد تا به همراه او عازم مکه شوند. از آن جمع «عامر» و غلامش، «سیف بن مالک» و «ادهم بن امیه» با او همراه شدند و جمعا هفت نفر راهی مکه شدند.^۱

ابن ثبیط زمانی به مکه رسید که امام علیه السلام در اَبطَح - یکی از محلات مکه - منزل داشت. او پس از مختصری استراحت، به منزل امام علیه السلام رفت. از آن طرف چون امام علیه السلام خبر ورود ابن ثبیط را شنید خود، به سوی خیمه گاه ابن ثبیط راه افتاد. چون به خیمه اش رسید عرض کردند: ابن ثبیط به قصد شما بیرون رفت. امام علیه السلام به انتظار ابن ثبیط همانجا ماند، ابن ثبیط وقتی که فهمید امام به خیمه گاه او رفت شتابان خود را رساند و چون امام علیه السلام را دید با صدای بلند این آیه را خواند: «﴿قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا﴾؛ بگو به فضل خدا و رحمتش، پس به آن خوشحال باشید».^۲

سپس عرض کرد: أَلَسَّالَامُ عَلَيْكَ يَا بِن رَسُولِ اللَّهِ. امام علیه السلام جوابش را داد و او نزد امام علیه السلام نشست و هدفش را از آمدن به حضور امام علیه السلام بیان داشت. امام در حقیقت دعا

۱. ابصار العین، ص ۱۱۰ و اعیان الشیعة، ج ۱۰، ص ۳۰۵.

۲. یونس، آیه ۵۷.

کرد و وی را به خیام خویش ملحق نمود. او از آنجا تا کربلا در محضر امام علیه السلام بود. در روز عاشورا عبدالله و عبیدالله فرزندانش در حمله اول به شهادت رسیدند و خودش در حملات بعدی در حال مبارزه به شهادت رسید.^۱

۹۳ - عابس بن ابی شیبب شاکری

وی از بزرگان شیعه و رئیس قبیله بنی شاکر بود. مردی شجاع و سخنور و عابدی شب زنده دار و از دوستان مخلص امیرمؤمنان علیه السلام بود.

هنگامی که مسلم بن عقیل علیه السلام وارد کوفه شد با تمام توان از مسلم حمایت کرد. تا آنکه مسلم او را با نامه‌ای به سوی امام علیه السلام فرستاد. وی به اتفاق جمعی از جمله شوذب - آزاد شده عابس که در کربلا به شهادت رسید - در مکه به حضور امام علیه السلام شرفیاب شدند و در خدمت آن حضرت بودند تا به اتفاق به سوی کربلا حرکت نمودند.

روز عاشورا «عبس» به «شوذب» گفت: تصمیمت چیست؟ «شوذب» پاسخ داد: «من همراه تو در راه پسر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌جنگم تا کشته شوم». «عبس» گفت: «من جز این دربارۀ تو گمان نمی‌کردم، اینک به نزد ابی عبدالله علیه السلام برو تا تو را به حساب آورد و من نیز در ثواب شهادت تو شریک باشم، و اگر هر کس دیگری از عزیزانم نزدم بود، دوست داشتم که قبل از من به شهادت برسد تا در اجر شهادتشان شریک باشم، امروز روز تحصیل ثواب است و بعد از این عملی نخواهیم داشت».^۲

«شوذب» به خدمت امام علیه السلام شرفیاب شد و پس از گرفتن اذن جهاد به میدان رفت و به درجه رفیع شهادت نایل آمد.^۳

«عبس» پس از شهادت شوذب به حضور امام علیه السلام رسید و عرض سلام نمود و

۱. ابصارالعین، ص ۱۱۱ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۳.

۲. ابصار العین، ص ۷۵.

۳. مقتل الحسین مفرّم، ص ۲۲ - ۲۳.

گفت: «يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ! أَمَا وَاللَّهِ مَا أَمْسَى عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ قَرِيبٌ وَلَا بَعِيدٌ أَعَزُّ عَلَيَّ وَلَا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ، وَلَوْ قَدَرْتُ عَلَى أَنْ أَدْفَعَ عَنْكَ الضَّمِيمَ وَالْقَتْلَ بِبَنِيٍّ أَعَزُّ عَلَيَّ مِنْ نَفْسِي وَدَمِي، لَفَعَلْتُهُ؛ اَي ابوعبدالله! آگاه باش، به خدا سوگند بر روی زمین چه نزدیک چه دور، کسی نزد من عزیزتر و محبوبتر از تو نیست. اگر می توانستم با چیزی عزیزتر از جان و خونم، کشته شدن و ظلم را از شما دور کنم چنین می کردم». سپس گفت: «الْسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ! أَشْهَدُ أَنِّي عَلَى هُدَاكَ وَهَدَىٰ أَبِيكَ؛ سلام بر تو ای ابوعبدالله! گواه باش که من بر طریقه تو و پدرت می باشم».

آنگاه به سوی میدان شتافت. «ربیع بن تمیم» می گوید: وقتی که او را دیدم به سوی میدان می آید، وی را شناختم چرا که در جنگ ها شجاعت او را دیده بودم، او شجاع ترین مردم بود، از این رو به لشکریانم گفتم: «أَيُّهَا النَّاسُ! هَذَا أَسَدُ الْأُسُودِ، هَذَا ابْنُ أَبِي شَيْبٍ لَا يُخْرَجَنَّ إِلَيْهِ أَحَدٌ مِنْكُمْ؛ ای سپاهیان! این مرد، شیر شیران است، او فرزند ابی شیب است، هیچ کس از شما به نبردش نروید». ولی او در میدان فریاد «الْأَرْجُلُ، الْأَرْجُلُ» سر داد؛ اما کسی جرأت نکرد به مصاف وی برود. عمر سعد چون چنین دید فریاد زد: «وَيْلَكُمْ! إِزْضَخُوهُ بِالْحِجَارَةِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ؛ وای بر شما، او را از هر سو سنگ باران کنید».

«عابس» وقتی هجوم ناجوانمردانه آنها را دید، زره از تن بیرون آورد و پشت سر پرتاب کرد و به هر طرف حمله ور شد و سخن دلش این بود:

وقت آن آمد که من عریان شوم جسم بگذارم سراسر جان شوم
 آزمودم، مرگ من در زندگی است چون رهم زین زندگی پایندگی است
 دشمن از هر سو به او حمله کرد تا بدن مجروح وی بر زمین افتاد و به شهادت رسید.

«ربیع بن تمیم» می گوید: من شاهد بودم که سر عابس در دست مردانی بود که با هم منازعه می کردند و هر یک مدعی بود و افتخار می کرد که من عابس را کشته ام. عمر

سعد به این نزاع پایان داد و گفت: «او را یک نفر نکشته است».^۱
 بعد از سر «عبدالله بن عمیر کلبی» و «عمر و بن جناده»، سر عابس سومین سری بود
 که پس از جدا شدن به سوی امام حسین علیه السلام پرتاب شد.^۲

* * *

تاریخ کمتر مردانی همچون «عباس» سراغ دارد که در میدان نبرد به هنگام حمله
 ناجوانمردانه و نابرابر دشمن این گونه به میدان بیاید، وسائل دفاعی را دور بریزد و با
 اسلحه خود بر دشمن بتازد، و او را شرمنده و شرمسار کند و به استقبال شهادتی پرافتخار
 بشتابد که نظیرش کمتر دیده شده است.

۹۴ - حنظله بن اسعد شبامی

از چهره‌های برجسته شیعه و مردی سخنور و شجاع و از قاریان و حافظان قرآن
 بود، و چون مردی فصیح بود امام علیه السلام او را به عنوان نماینده خویش نزد عمر بن سعد
 می‌فرستاد. او در روز عاشورا پس از گرفتن اذن جهاد از امام علیه السلام سپاه دشمن را با این
 بیان موعظه کرد:

«يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ * مِثْلَ دَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ
 وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ * وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ *
 يَوْمَ تَوَلَّوْنَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ»^۳، يَا قَوْمُ
 لَا تَقْتُلُوا حُسَيْنًا فَيَسْحَتِكُمْ اللَّهُ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى^۴؛ ای قوم من! من بر شما از روزی
 همانند روز (عذاب) اقوام پیشین بیمناکم! و از سرنوشتی همچون سرنوشت قوم نوح و عاد و ثمود و
 کسانی که بعد از آنان بودند (از شرک و کفر و طغیان) می‌ترسم، و خداوند ظلم و ستمی بر بندگان

۱. رجوع شود به: مقتل الحسین مقرّم، ص ۲۵۱-۲۵۲ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۸-۲۹.

۲. ابصارالعین، ص ۷۶.

۳. غافر، آیه ۲۸-۳۲.

۴. اقتباس از آیه ۶۱ سوره طه.

نمی‌خواهد. ای قوم! من بر شما از روزی که مردم یکدیگر را صدا می‌زنند (و از هم یاری می‌طلبند ولی صدایشان به جایی نمی‌رسد) بیمناکم، همان روز رستاخیز که روی برمی‌گردانید و فرار می‌کنید، اما هیچ پناهگاهی در برابر (عذاب) خداوند برای شما نیست، و هر کس را خداوند (به خاطر اعمالش) گمراه سازد، هدایت‌کننده‌ای برای او نیست. ای مردم! حسین علیه السلام را نکشید که عذاب خداوند شما را ریشه‌کن خواهد کرد، و البته هر کس (بر خدا) دروغ ببندد، ناامید می‌شود».

امام علیه السلام خطاب به وی فرمود:

«رَحِمَكَ اللَّهُ إِنَّهُمْ قَدْ اسْتَوْجَبُوا الْعَذَابَ حِينَ رُدُّوا عَلَيْكَ مَا دَعَوْتَهُمْ إِلَيْهِ مِنَ الْحَقِّ وَنَهَضُوا إِلَيْكَ لَيْسْتَبِيحُوكَ وَأَصْحَابِكَ، فَكَيْفَ بِهِمُ الْآنَ وَقَدْ قَتَلُوا إِخْوَانَكَ الصَّالِحِينَ؛ رحمت خدا بر تو باد! در آن زمان که آنان را به حق فرا خواندی ولی آنها نپذیرفتند و قصد جان تو و یارانت را نمودند، سزاوار عذاب خداوند شدند. (حال دیگر دیر شده است) چه اینکه آنها (دستشان را به خون آنها رنگین کرده‌اند) و برادران صالح تو را کشته‌اند!!».

«حفظه» در پاسخ امام علیه السلام عرض کرد: راست گفתי، فدایت شوم، شما از من داناتر و به درک حق سزاوارتری.^۱

پس از آن حفظه از امام پرسید: «آیا من به سوی آخرت نشتابم و به برادرانم ملحق نشوم؟».

امام علیه السلام فرمود: «رُحُّ إِلَى خَيْرٍ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا وَإِلَى مُلْكٍ لَا يَبُلُّ؛ بشتاب به عالمی بهتر از دنیا و آنچه در آن است و به سوی سلطنتی که کهنه نگردد».

حفظه به عنوان خداحافظی عرض کرد: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ وَعَرَفَ بَيْتَكَ وَبَيَّنَّنَا فِي الْجَنَّةِ».

آنگاه به سوی دشمن شتافت و پس از کارزاری خونین به فیض شهادت نایل آمد.^۲

۱. مقتل الحسين خوارزمی، ج ۲، ص ۲۴؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۳؛ مقتل الحسين مقرر، ص ۲۵۱ و موسوعة الامام الحسين علیه السلام، ص ۴۵.

۲. رجوع شود به: بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۳؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۲ و اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۵.

۹۵ - حجاج بن مسروق

وی از اصحاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام و ساکن کوفه بود، هنگامی که شنید امام علیه السلام به سوی کربلا در حرکت است، او خود به استقبال امام از کوفه خارج شد و در بین راه به آن حضرت ملحق شد.^۱

روزی که لشکر حرّ در مقابل امام علیه السلام درآمد، هنگام ظهر به امر امام اذان گفت.^۲ در «قصر بنی مقاتل» - یکی از منازل بین راه کربلا - وی به امر امام علیه السلام «عبیدالله بن حرّ جعفری» را به اردوی امام دعوت کرد ولی عبیدالله نپذیرفت.^۳

روز عاشورا چون تنور جنگ داغ شد وی با اجازه امام علیه السلام به میدان رفت و پس از مدتی مبارزه در حالی که چهره اش غرق خون شده بود به سوی آن حضرت برگشت و این رجز را خواند:

فَدَتْكَ نَفْسِي هَادِيًا مَهْدِيًا أَلْيَوْمَ أَلْقَى جَدَّكَ النَّبِيَّ
ثُمَّ أَبَاكَ ذَا التَّدْيِ عَلِيًّا ذَاكَ الَّذِي نَعَرِفُهُ الْوَصِيَّ

«جانم به قربان تو ای هدایت‌گر، هدایت شده: امروز جدّت پیامبر را ملاقات خواهم کرد. سپس

پدرت علی، آن صاحب فضل و احسان را، همان کسی که او را وصی پیامبر می‌شناسیم».^۴ آنگاه امام علیه السلام به او فرمود: «نَعَمْ وَأَنَا أَلْقَاهُمَا عَلَيَّ أَتْرِكُ؛ آری، من هم آن دو بزرگوار را پس از تو ملاقات خواهم کرد».^۵

او به میدان بازگشت و پس از نبردی سنگین به افتخار شهادت نایل آمد.

۱. ابصارالعین، ص ۸۹.

۲. ارشاد مفید، ص ۴۲۷.

۳. رجوع شود به: مقتل الحسین مقرّم، ص ۱۸۸.

۴. مقتل الحسین مقرّم، ص ۲۵۴؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰۳؛ ابصارالعین، ص ۹۱ و اعیان الشیعة، ج ۴، ص ۵۶۸.

۵. مقتل الحسین مقرّم، ص ۲۵۴.

۹۶ - سعید بن عبدالله حنفی

او مردی شجاع و دلاور و از بزرگان شیعه در کوفه بود، و نامه کوفیان را به عنوان آخرین قاصد در مکه تحویل امام علیه السلام داد. امام نیز در جواب مردم کوفه، قبل از اعزام مسلم بن عقیل، وی را به عنوان پیک و نامه‌رسان خویش به سوی مردم کوفه روانه ساخت.

او در کوفه ماند تا آنکه مسلم وارد کوفه شد و با مسلم بیعت کرد. مسلم بن عقیل نیز او را مجدداً با نامه‌ای به سوی امام حسین علیه السلام فرستاد.

او برای مرتبه دوم در مکه به حضور امام علیه السلام شرفیاب شد و چون امام علیه السلام به او اجازه بازگشت به وطن را داد عرض کرد: نه بخدا قسم تو را رها نخواهم کرد تا حق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در باره ات مراعات کرده باشم.

آنگاه افزود: «وَاللَّهِ لَوْ أَعْلَمُ أَنِّي أُقْتَلُ ثُمَّ أَحْيَا ثُمَّ أُحْرَقُ ثُمَّ أُدْرَى وَيُفْعَلُ بِي ذَلِكَ سَبْعِينَ مَرَّةً، مَا فَارَقْتُكَ حَتَّى أَلْقَى حَمَامِي دُونِكَ وَكَيْفَ أَفْعَلُ ذَلِكَ وَإِنَّمَا هِيَ مَوْتَةٌ أَوْ قَتْلَةٌ وَاحِدَةٌ ثُمَّ هِيَ بَعْدَ الْكِرَامَةِ الَّتِي لَا انْقِضَاءَ لَهَا أَبَدًا؛ به خدا سوگند! اگر بدانم که کشته می‌شوم سپس زنده می‌گردم، آنگاه مرا می‌سوزانند و خاکسترم را به باد می‌دهند و این کار را با من هفتاد بار انجام دهند هرگز از شما جدا نمی‌شوم تا آنکه در راه تو جان دهم، چرا چنین نکنم در حالی که مرگ یا کشته شدن تنها یک بار است و پس از آن کرامتی است که انتهایی ندارد!»^۱

روز عاشورا هنگامی که امام علیه السلام در زیر باران تیرها به نماز ایستاد «سعید بن عبدالله» و تنی چند از یاران فداکار آن حضرت در پیش روی امام ایستادند و بدن خویش را سپر تیرها کردند و درد تیرها را با تمام توان در صورت و سینه و پهلوی خود به جان خریدند، سعید با اصابت سیزده تیر در بدنش بر زمین افتاد و گفت:

«اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ لَعْنِ عَادٍ وَثَمُودَ، اللَّهُمَّ أبلغَ نبيك عني السلام وأبلغه ما لقيت من ألم الجراح فإني أردت ثوابك في نصرته ذرية نبيك؛ خدایا این جماعت را از رحمت خود دور ساز!

چنانکه با قوم عاد و ثمود کردی، خداوندا سلام را به پیامبرت ابلاغ کن و از دردی که به من رسیده او را با خبر ساز، که هدفم از تحمل این همه درد و رنج در راه یاری ذریهٔ پیامبرت، برای رسیدن به پاداش تو است.»

آنگاه چشمانش را گشود و به چهرهٔ نورانی امام نگریست و عرض کرد:
 «أَوْفَيْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؛ آیا به وظیفه‌ام عمل کردم و وفا نمودم؟».

امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «نَعَمْ، أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ؛ آری، تو پیشاپیش من به بهشت خواهی رفت.».

«سعید بن عبدالله» با شنیدن این کلام غرق سرور و شادی شد و جان به جان آفرین تسلیم کرد.^۱

* * *

مسألهٔ شهادت یاران امام حسین علیه السلام تنها مسألهٔ نهادن جان بر سر اهداف آن حضرت نیست، مهم‌تر از آن سطح بالای معرفت آنها نسبت به مقام امام علیه السلام و آمادگی بی‌قید و شرطشان برای انجام فرمان آن حضرت، و درک صحیح معنای ولایت است که در لابه‌لای کلمات آنان موج می‌زند.

۹۷ - جَوْنٌ ۲ هَوْلَى أَبِي ذَرٍّ

«جَوْنٌ» غلام سیاهی که امیر مؤمنان علی علیه السلام او را خریداری کرد و به ابوذر غفاری بخشیده بود. او در ربنده - تبعیدگاه ابوذر - همراه ابوذر بود و پس از شهادت ابوذر در سال ۳۲ هجری به مدینه بازگشت و در خدمت امیر مؤمنان علی علیه السلام و سپس امام حسن مجتبی علیه السلام و پس از آن در خدمت امام حسین علیه السلام بود. او به همراه امام از مدینه به مکه

۱. اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۶۰۶ و ابصارالعین، ص ۱۲۶ .

۲. بعضی نامش را جَوْنِین ثبت کرده‌اند و برخی نام وی را «حَوّی» دانسته‌اند. (رجوع شود به: انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۳)

و از آنجا به کربلا آمد.^۱

امام علیه السلام در روز عاشورا به وی فرمود: «أَنْتَ فِي إِذْنٍ مِنِّي، فَأِنَّمَا تَبِعْتَنَا طَلَبًا لِلْعَافِيَةِ فَلَا تَبْتُلُ بِطَرْقِنَا؛ تو از جانب ما آزادی! تو در جستجوی عافیت با ما همراه بودی، پس خویش را در راه ما گرفتار مکن».

«جون» خود را به پاهای حضرت انداخت و ملتمسانه عرض کرد: «يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! أَنَا فِي الرَّخَاءِ الْحَسِّ قِصَاعِكُمْ وَفِي الشَّدَّةِ أَخْذُكُمْ؟؛ پسر پیامبر! در خوشی‌ها کاسه لیس خانه شما بودم حال در گرفتاری رهایتان کنم؟».

آنگاه افزود:

«وَاللَّهِ إِنْ رَجَعِي لَمُنْتِنُ وَإِنْ حَسْبِي لَلنِّمِّ وَإِنْ لُونِي لَأَسْوَدُ فَتَنْفَسَ عَلَيَّ بِالْجَنَّةِ لَيَطِيبَ رَجْعِي وَيَشْرَفَ حَسْبِي وَيَبْيِضَ لُونِي لَا وَاللَّهِ لَا أَفَارِقُكُمْ حَتَّى يَخْتَلِطَ هَذَا الدَّمُ الْأَسْوَدُ مَعَ دِمَائِكُمْ؛ بخدا سوگند می‌دانم بویم ناخوشایند، حَسَبم ناچیز و چهره‌ام سیاه است پس بهشت را بر من ارزانی دار تا بویم خوش و حَسَبم شریف و سیمایم سفید گردد. به خدا سوگند از شما جدا نخواهم شد تا این خون من با خون شما بیامیزد».^۲

پس از این گفتار، امام به وی اجازه داد. او شادمان به سوی میدان شتافت و این رجز را می‌خواند:

كَيْفَ تَرَى الْفُجَارَ ضَرَبَ الْأَسْوَدِ بِالمُشْرِفِي الْقَطَاعِ الْمُهْتَدِ^۳
أَذْبُ عَنْهُمْ بِاللِّسَانِ وَالْيَدِ أَرْجُو بِهِ الْجَنَّةَ يَوْمَ الْمَوْرِدِ^۴

«فاجران، چگونه ضرب شمشیر این غلام سیاه را می‌بینند؟ شمشیرِ بَران و جداکننده و آب دیده. من

از آل پیامبر صلوات الله علیهم با دست و زبانم دفاع می‌کنم و با آن امیدوارم روز قیامت بهشت نصیبم گردد».

۱. رجوع شود به: ابصار العین، ص ۱۰۵.

۲. مقتل الحسین مقرّم، ص ۲۵۲؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۳؛ نفس المهموم، ص ۱۵۰ و اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۵.

۳. اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۲۹۷.

۴. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۲-۲۳.

سپس جنگید تا به فیض شهادت نایل آمد. امام بر بالین وی حاضر شد و این گونه در حقش دعا کرد:

«اللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهَهُ، وَطَيِّبْ رِيحَهُ، وَاحْشُرْهُ مَعَ الْأَبْرَارِ، وَعَرِّفْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ؛ خدایا چهره او را سفید گردان، و بوی او را خوش گردان، و او را با ابرار محشور کن و بین او و محمد و آل محمد (در بهشت) آشنایی برقرار ساز».^۱

از امام سجاد علیه السلام نقل شده است: آنگاه که جمعی برای دفن شهیدان کربلا حاضر شدند، پیکر جون را در حالی یافتند که با گذشت چند روز بوی بسیار خوشی از آن به مشام می رسید.^۲

* * *

آری هنگامی که معرفت غلامی چنین باشد، اصحاب و یاران خاص در چه پایه ای از معرفت خواهند بود!

۹۸ - نافع بن هلال

وی از یاران امیر مؤمنان علی علیه السلام بود و در تمام جنگهای آن حضرت شرکت داشت. مردی بزرگوار، شجاع و قاری قرآن بود. او قبل از شهادت مسلم بن عقیل در بین راه به امام حسین علیه السلام پیوست.

هنگامی که «عمر و بن قَرَطَةَ» - یکی از شهدای کربلا - به شهادت رسید، برادرش «علی بن قَرَطَةَ» که در سپاه ابن سعد بود به خونخواهی او به سوی اردوگاه امام حمله برد تا انتقام برادرش را از امام حسین علیه السلام بگیرد.

ولی «نافع بن هلال» در مقابلش ایستاد و او را مجروح ساخت. تعدادی از سپاهیان ابن سعد به نافع حمله کردند نافع به شدت می جنگید و این رجز را می خواند:

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۳؛ نفس المهموم، ص ۱۵۰ و مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۲۴.

۲. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۳.

أَنَا الْعُلَامُ الْيَمَنِيُّ الْبَجَلِيُّ دِينِي عَلَى دِينِ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

«من جوانی یمنی، و از قبیله بجلی (جملی) هستم، دین و آئینم همان دین حسین بن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ است»^۱.

ابومخنف نقل می‌کند: نافع، نامش را روی تیرهای خود نوشت و آنها را مسموم کرد و پرتاب می‌نمود. هنگامی که تیرهای او تمام شد، شمشیر خود را از غلاف کشید و حمله کرد و می‌گفت:

أَنَا الْهُزْبِيُّ الْجَمَلِيُّ أَنَا عَلَى دِينِ عَلِيٍّ

«من شیر مردی از قبیله جملی هستم. من بر دین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ هستم».

سپاه ابن سعد به صورت دسته‌جمعی بر نافع یورش برد و در حالی که بازوان وی شکسته شده بود، او را اسیر نمودند و نزد ابن سعد بردند، در آنجا شمر او را به شهادت رساند.^۲

۹۹ - ابوثمامه صائدی

او از شخصیت‌های برجسته شیعه و از یاران امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بود و در جنگ‌ها با آن حضرت شرکت می‌کرد، پس از آن حضرت از یاران امام حسن مجتبی عَلَيْهِ السَّلَامُ گردید، وی پس از مرگ معاویه، از جمله دعوت‌کنندگان امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ به کوفه بود. و چون مسلم بن عقیل وارد کوفه شد او به دلیل آنکه در شناخت سلاح خبره بود، مسئول خرید و جمع‌آوری اسلحه شد؛ هنگامی که ابن زیاد، هانی بن عروه را دستگیر نمود، او با سپاه تحت فرمانش، دارالاماره را محاصره کرد. پس از تسلط ابن زیاد بر اوضاع و شهادت مسلم بن عقیل عَلَيْهِ السَّلَامُ وی مدتی مخفی شد و سرانجام به اتفاق «نافع بن هلال» در اثنای راه به امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ ملحق شد.

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۷.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۶ و کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۹۲.

ایشان در ظهر روز عاشورا به محضر امام علیه السلام آمد و عرض کرد: ای اباعبدالله! جانم به فدایت، می بینم این گروه به تو نزدیک شده اند. به خدا سوگند! پیش از تو، من باید کشته شوم! ولی دوست دارم چون خداوند را ملاقات می کنم، این آخرین نماز را - که وقتش رسیده است - با تو خوانده باشم.

امام علیه السلام سر به سوی آسمان برداشت و فرمود:

«ذَكَرْتَ الصَّلَاةَ، جَعَلَكَ اللَّهُ مِنَ الْمُصَلِّينَ الذَّاكِرِينَ! نَعَمْ، هَذَا أَوَّلُ وَقْتِهَا؛ نماز را به

یاد آوردی، خداوند تو را از نمازگزاران قرار دهد. آری، اکنون وقت فضیلت نماز است».

سپس فرمود:

«سَلُّوهُمْ أَنْ يَكْفُوا عَنَّا حَتَّى نُصَلِّيَ؛ از این گروه بخواهید از ما دست بشویند تا نماز گزاریم».

حصین بن تمیم (یکی از فرماندهان سپاه یزید) فریاد برآورد که: «نماز شما پذیرفته

نیست!!»، «حبیب بن مظاهر» در پاسخش گفت: «ای حمار! می پنداری که نماز از آل

رسول خدا پذیرفته نیست و نماز تو پذیرفته است».^۱

در روایتی دیگر از ابومخنف می خوانیم: امام حسین علیه السلام (به جای حجاج بن

مسروق، مؤذن رسمی خود) اذان گفت و چون از آن فارغ شد، فریاد برآورد:

«يَا وَيْلَكَ يَا عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ أَنْسَيْتَ شَرَائِعَ الْإِسْلَامِ، أَلَا تَقِفُ عَنِ الْحَرْبِ حَتَّى نُصَلِّيَ

وَتُصَلُّونَ وَنَعُودُ إِلَى الْحَرْبِ؛ وای بر تو! ای ابن سعد؛ آیا احکام و دستورات اسلامی را

فراموش کرده ای؟ چرا در این هنگام دست از جنگ نمی کشی تا نماز به پا داریم و شما نیز نماز

بخوانید و آنگاه به نبرد ادامه دهیم؟».

ابن سعد پاسخی نداد و امام علیه السلام ندا داد: «إِسْتَحْوَذَ عَلَيْهِ الشَّيْطَانُ؛ شیطان بر او چیره شده

است!!».^۲

و در روایتی آمده است: بعضی از یاران جلو امام ایستادند و سینه را سپر کردند و

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۴ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۱ (با مختصر تفاوت).

۲. معالی السبطين، ج ۱، ص ۳۶۱.

امام آخرین نماز خود را در زیر تیرهای دشمن خواند!^۱

ابو ثمامه صائدی آخرین نمازش را پشت سر امام شهیدان بجا آورد، به آن حضرت عرض کرد: «یا ابا عبدالله! من تصمیم گرفته‌ام که به یارانم ملحق شوم و خوش ندارم که زنده باشم و شما را تنها و کشته ببینم».

امام اجازه داد و فرمود: «مانیز به زودی به شما ملحق خواهیم شد».

او پس از این به میدان شتافت و سخت به کارزار مشغول شد تا آنکه در اثر جراحات زیاد به زمین در غلطید و پسر عمویش «قیس بن عبدالله صائدی» که با وی عداوتی دیرینه داشت و در سپاه ابن سعد بود، او را به شهادت رساند.^۲

* * *

این نماز تاریخی و بی نظیر، روح نماز را زنده کرد و مفهوم نماز را برای راهیان راه حق آشکار ساخت و معنی واقعی عبودیت و پاکبازی در راه معبود را نشان داد، و قلم سرخ بر معبودهای خیالی و بت‌های شیطانی دنیاپرستان و بندگان زر و زور کشید، و اگر امروز از مآذنه‌های بلند شهرها صدای تکبیر و اذان بلند است به برکت آن نماز و اذان است و چه زیباست که در این سال‌ها، دسته‌جات عزاداری به هنگام ظهر عاشورا در هر کوی و برزن و هر مکانی هستند، توقف می‌کنند و نماز بجا می‌آورند.

۱۰۰- درهای بهشت به رویتان گشوده شد!

هنگامی که امام علیه السلام نماز ظهر عاشورا را خواند به یارانش خطاب کرد و فرمود:

«يَا أَصْحَابِي إِنَّ هَذِهِ الْجَنَّةَ قَدْ فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا، وَ اتَّصَلَتْ أَنْهَارُهَا، وَ أَيْنَعَتْ ثِمَارُهَا، وَ زِيَّتْ قُصُورُهَا، وَ تَأَلَّفَتْ وُلْدَانُهَا وَ حُورُهَا، وَ هَذَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ الشَّهَدَاءُ الَّذِينَ قُتِلُوا مَعَهُ، وَ أَبِي وَ أُمِّي يَتَوَقَّعُونَ قُدُومَكُمْ، وَ يَتَبَاشَرُونَ بِكُمْ، وَ هُمْ مُشْتَاقُونَ إِلَيْكُمْ، فَحَامُوا

۱. اعيان الشيعه، ج ۱، ص ۶۰۶.

۲. ابصارالعین، ص ۶۹-۷۰ و رجوع شود به: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۶ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۰.

عَنْ دِينَ اللَّهِ وَذَبُّوا عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

«ای یاران من! به راستی این بهشت است که درهای آن گشوده شده است. نهرهایش به هم پیوسته و میوه‌هایش رسیده و قصرهایش آراسته، و غلامان و حورش (در انتظار شما) گرد آمده‌اند، و این رسول خدا و شهادی که در رکابش به شهادت رسیدند و پدر و مادر من است که همگی انتظار شما را می‌کشند و بشارت آمدن شما را می‌دهند و مشتاق دیدار شما هستند. از دین خدا حمایت کنید و از حرم رسول خدا دفاع نمایید.»

سپس امام علیه السلام خاندان و زنانش را صدا زد آنان پریشان حال بیرون آمدند و به یاران امام علیه السلام ندا دادند:

«ای جماعت مسلمانان و ای گروه مؤمنان! شما را به خدا! از دین خدا حمایت کنید و از حرم رسول خدا دفاع نمایید و از امام و فرزند دختر پیامبرتان پشتیبانی کنید، چرا که خداوند به سبب ما، شما را آزمایش کرده است و اکنون شما همسایگان ما در جوار جد ما و بزرگواران و محبان ما می‌باشید. پس دفاع کنید، خداوند از ناحیه ما به شما برکت عنایت فرماید.

آنگاه امام حسین علیه السلام فرمود:

«يَا أُمَّةَ الْقُرْآنِ! هَذِهِ الْجَنَّةُ فَاطْبُئُوهَا، وَ هَذِهِ النَّارُ فَاهْرَبُوا مِنْهَا؛ ای امت قرآن! این بهشت

است. آن را به دست آورید و این هم آتش جهنم است، از آن بگریزید.»

یاران امام علیه السلام به ندای آن حضرت لبیک گفتند و صدای گریه (شوق) بلند کردند.^۱

* * *

راستی جوشش عشق و عرفان در این لحظات حسّاسی که امام و یارانش آغوش خود را برای شهادت گشوده‌اند شگفت‌انگیز است. کلمات و واژه‌ها از شرح و بیان آن عاجز است.

امام علیه السلام با صراحت خبر از شهادت و پرواز آنها به سوی بهشت می‌دهد و یاران گریه شوق سر می‌دهند و مسرورند.

این لحظات پرشکوه در تاریخ کربلا برای همیشه ثبت و جاودانی شد و این همه ایثار و فداکاری و علم و ایمان و عشق به عنوان درسی ماندگار در پیشانی تاریخ پر افتخار آن بزرگ‌مردان برای همیشه می‌درخشد و راه و رسم زندگی شرافتمندانه و مرگ با عزت و عظمت را ترسیم می‌کند.

ای کاش جامی از این شراب طهور هم نصیب و بهره‌ما گردد، و در زمره محرومان نباشیم. آمین یا رب العالمین.

۱۰۱ - دو برادر از خوارج

«سعد بن حارث» و «ابوالحتوف بن حارث» هر دو از خوارج بودند و با عمر بن سعد برای جنگ با امام حسین علیه السلام به کربلا آمده بودند، بعد از ظهر عاشورا هنگامی که یاران امام شربت شهادت نوشیدند و صدای زنان و کودکان آل رسول را شنیدند، ناگهان منقلب شدند و گفتند: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَلَا طَاعَةَ لِمَنْ عَصَاهُ؛ حکم ویژه خداوند است و از کسی که نافرمانی خداوند کند، نباید اطاعت کرد». سپس افزودند: «این حسین پسر دختر پیامبر است و ما امید شفاعت جدش را روز قیامت داریم پس چگونه با او بجنگیم».

آنان با گفتن این حرف به سپاه کوفه حمله بردند و آنقدر مبارزه کردند تا به شهادت رسیدند.^۱

۱۰۲ - سوید بن عمرو

او مردی بزرگ بود که بسیار نماز می‌خواند.^۲

۱. اعیان الشیعة، ج ۲، ص ۳۱۹؛ رجوع شود به: مقتل الحسین مقررّم، ص ۲۴۰ و ابصارالعین، ص ۹۴.

۲. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۴.

بنا به نقل مورخین او پس از کسب اجازه از امام علیه السلام پا به میدان گذاشت و این رجز را خواند:

أَقْدِمُ حُسَيْنُ الْيَوْمَ نُلْقَى أَحْمَدًا وَشَيْخَكَ الْحَبْرَ عَلِيًّا ذَا النَّدَى
وَحَسَنًا كَالْبَدْرِ وَابْنَ الْأَسْعَدَا وَعَمَّكَ الْقَرَمَ الْأَهْمَامَ الْأَرْشَدَا
حَمَزَةَ لَيْثِ اللَّهِ يُدْعَى أَسَدَا وَذَا الْجُنَاحَيْنِ تَبَوَّأَ مَفْعَدَا

فِي جَنَّةِ الْفِرْدَوْسِ يَغْلُوا صَعَدَا

«ای حسین، قدم پیش نهادم تا جدت احمد صلی الله علیه و آله و پدر بزرگوارت علی و برادرت آن ماه شب چهارده به کمال رسیده و عمویت حمزه آن آقا و سید ارشد که شیر خدا نامیده می‌شد و (جعفر) آن صاحب دو بال را که در بهشت برین (پرواز می‌کند و) دارای مقام والایی هستند، دیدار نمایم.»^۱

او در میدان جنگ چون شیری شجاع مبارزه می‌کرد، و پس از کارزاری دلاورانه با چهره خونین بر زمین افتاد و بیهوش شد. سپاه دشمن به گمان اینکه او کشته شد او را رها کردند. ولی وی پس از شهادت امام حسین علیه السلام به هوش آمد و شنید که می‌گویند حسین علیه السلام کشته شده است، او حرکتی به خود داد و از جای برخاست، و چون شمشیرش را دشمنان گرفته بودند کاردی که در ساق پا زیر چکمه‌اش جای داده بود گرفت و به سوی دشمن حمله برد. سپاه ابن سعد او را محاصره کردند و با ضربات شمشیر او را به شهادت رساندند و او آخرین شهید کربلا پس از شهادت امام حسین علیه السلام بود.^۲

* * *

با توجه به آنچه که درباره یاران اباعبدالله الحسین علیه السلام گذشت، این نکته قابل توجه است که بسیاری از این یاران با وفای امام حسین علیه السلام که آخرین قطره خون خود را در راه

۱. اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۶۰۶؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۶.

۲. مقتل الحسین مقرر، ص ۲۵۴؛ اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۶۰۶؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۶ و کامل ابن

اثیر، ج ۴، ص ۷۹.

اهداف امام علیه السلام و عظمت اسلام دادند از یاران خاص علی علیه السلام بودند و در تمام عمر به او عشق می‌ورزیدند حتی بعضی از دشمنان آن حضرت نیز هنگامی که صحنه کربلا و مقابله حق و باطل را نگریستند منقلب شدند و تغییر مسیر دادند و به لشکر امام علیه السلام پیوستند در حالی که سرکردگان لشکر دشمن را تفاله‌های عصر جاهلیت عرب تشکیل می‌دادند.

۱۰۳ - خدایا شاهد باش

حضرت علی بن الحسین علیه السلام (علی اکبر) اولین فرد از بنی هاشم بود که آماده نبرد شد. او زیباترین و خوشخوترین مردم بود. سنّ شریف آن حضرت را در هنگام شهادت ۱۹ سال یا ۱۸ سال و به روایتی ۲۵ سال نوشته‌اند. او اولین شهید از آل ابی طالب است که روز عاشورا نزد پدر گرامی‌اش آمد و اذن میدان طلبید. امام علیه السلام بی‌درنگ به او اجازه فرمود و در همان حال ناامید از حیات او، به قامت رعنائش نگریست و باران اشک از دیدگانش فرو ریخت.

هنگامی که امام علیه السلام به چهره نورانی فرزندش «علی اکبر» نگریست، سر به سوی آسمان برداشت و عرض کرد:

«اللَّهُمَّ اشْهَدْ عَلِيَّ هَوْلَ الْقَوْمِ، فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهُ النَّاسِ خُلُقًا وَ خُلُقًا وَ مَنْطِقًا بِرَسُولِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، كُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا إِلَى نَبِيِّكَ نَظَرْنَا إِلَى وَجْهِهِ، اللَّهُمَّ امْنَعْنَهُم بَرَكَاتِ الْأَرْضِ، وَ فَرَقْنَهُمْ تَفْرِيقًا، وَ مَزَقْنَهُمْ تَمْزِيقًا، وَ اجْعَلْهُمْ طَرَائِقَ قِدْدَاءَ، وَ لَا تُرْضِ الْوَلَاةَ عَنْهُمْ أَبَدًا، فَإِنَّهُمْ دَعَوْنَا لِيُنْصَرُونَا ثُمَّ عَدَوَا عَلَيْنَا يُقَاتِلُونَا».

«خدایا! بر این گروه ستمگر گواه باش که اینک جوانی به مبارزه با آنان می‌رود که از نظر صورت و سیرت و گفتار، شبیه‌ترین مردم به رسول تو، حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. ما هر زمان که مشتاق دیدار پیامبرت می‌شدیم، به چهره او می‌نگریستیم. خدایا! برکات زمین را از آنان دریغ‌دار، و اجتماع آنان را پراکنده و متلاشی ساز و آنان را گروه‌های مختلف و متفاوتی قرار ده، و والیان آنها

را هیچگاه از آنان راضی نگردان! که اینان ما را دعوت کردند تا به یاری ما برخیزند ولی اینک ستمکارانه به جنگ با ما برخاستند».

پس امام علیه السلام رو به عمر بن سعد کرده، فریاد زد:

«مَالِك؟ قَطَعَ اللَّهُ رَجْمَكَ! وَلَا بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِي أَمْرِكَ، وَ سَلَطَ عَلَيْكَ مَنْ يَذُبُّكَ بَعْدِي عَلَى فِرَاشِكَ، كَمَا قَطَعْتَ رَجْمِي وَلَمْ تَحْفَظْ قَرَابَتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛ خدا نسل تو را ریشه کن کند و به هیچ کارت برکت ندهد و بر تو کسی را چیره سازد که سرت را بعد از من در بستر از تن جدا سازد، همان گونه که تو رشتهٔ رحم مرا قطع کردی، و پیوند مرا با رسول خدا نادیده گرفتی!».

آنگاه امام با صدای رسا این آیه را تلاوت کرد: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»؛ خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد، آنها فرزندان (و دودمانی) بودند که (از نظر پاکی و تقوی و فضیلت) بعضی از بعضی دیگر گرفته شده بودند و خداوند شنوا و داناست».

در این هنگام علی اکبر بر سپاه اموی حمله کرد در حالی که این رجز را می خواند:

أَنَا عَلَىُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ نَحْنُ وَبَيْتِ اللَّهِ أَوْلَىٰ بِالنَّبِيِّ
وَاللَّهُ لَا يَحْكُمُ فِينَا ابْنُ الدَّعِيِّ أَطْعَمَكُمْ بِالرِّمْحِ حَتَّىٰ يَنْفِي
أَضْرَبُكُمْ بِالسِّيفِ أَمْحِي عَنْ أَبِي ضَرَبَ غُلَامٍ هَاشِمِيٍّ عَلَوِيٍّ

«منم علی پسر حسین فرزند علی، به خانهٔ خدا سوگند! ما به رسول خدا از همه کسی

سزاوارتریم. به خدا سوگند! پسر زیاد را نمی رسد که دربارهٔ ما حکم کند. آنقدر با نیزه بر شما بزنم تا کج شود، در حمایت از پدرم، با شمشیر بر شما ضربت فرود آورم ضربتی چون ضربت جوان هاشمی علوی!».

پس از آن بر سپاه دشمن تاخت و بسیاری از آنان را به هلاکت رساند به گونه‌ای که دشمن از کثرت کشته‌شدگان به فغان آمد.

با آن که تشنگی بر آن حضرت چیره شده بود یکصد و بیست نفر را به خاک افکند، و در حالی که زخم‌های زیادی برداشته بود، نزد پدر آمد و عرض کرد:

«يَا أَبُة! أَلْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنِي، وَ ثَقُلُ الْحَدِيدِ أَجْهَدَنِي، فَهَلْ لِي شَرْبَةٌ مِنْ مَاءٍ سَبِيلُ اتَّقَوِي بِهَا عَلَى الْأَعْدَاءِ؛ پدر جان! تشنگی مرا از پای درآورد و سنگینی سلاح ناتوانم ساخت. آیا جرعه‌آبی هست که بتوانم بنوشم و به جنگ ادامه دهم؟!».

امام علیه السلام فرمود:

«يَا بَنِيَّ يَعِزُّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى عَلِيٍّ وَعَلَى أَبِيكَ، أَنْ تَدْعُوهُمْ فَلَا يُجِيبُونَكَ، وَ تَسْتَعِيثُ بِهِمْ فَلَا يُعِيبُونَكَ، يَا بَنِيَّ هَاتِ لِسَانَكَ؛ پسر جان! چقدر بر حضرت محمد و علی و پدرت، ناگوار است که آنان را بخوانی ولی پاسخی به تو ندهند و از آنان یاری بطلبی ولی یاریت نکنند. ای فرزندانم! زبان خود را نزدیک آر!».

آنگاه امام علیه السلام زبان علی اکبر را در دهان گرفت و مکید و انگشتر خود را به او داد و فرمود:

«حُذِّ هَذَا الْخَاتَمَ فِي فَيْكَ وَ ارْجِعْ إِلَى قِتَالِ عَدُوِّكَ، فَإِنِّي أَرْجُو أَنَّكَ لَا تُمْسِي حَتَّى يَسْتَقِيكَ جَدُّكَ بِكَأْسِهِ الْأَوْفَى شَرْبَةً لَا تَظْمَأُ بَعْدَهَا أَبَدًا؛ این انگشتر را در دهانت بگذار و به نبرد با دشمن بازگرد امیدوارم که هنوز به شب نرسیده جدت رسول خدا با جامی سرشار از شربت بهشتی تو را سیراب سازد، به گونه‌ای که پس از آن هرگز تشنه نگردی!»^۱

علی اکبر علیه السلام به میدان بازگشت و همانند پدر و جدش علی مرتضی علیه السلام در هنگام نبرد بر یمین و یسار لشکر کوفه حمله می نمود و به هر سو رو می کرد جمعیت انبوهی از او می گریختند یا به خاک می افتادند.

۱. اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۶۰۷؛ فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۰۷-۲۰۸ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۲-۴۳.

«مُرَّةُ بن مُنْقِد» ناجوانمردانه با نیزه‌اش از پشت بر او حمله کرد که علی اکبر از روی زین اسب افتاد و مرّۀ با شمشیر بر فرق آن حضرت زد و سرش را شکافت. دشمن خونخوار و سنگدل و وحشی اطرافش را گرفتند و با شمشیرها بدن پاکش را قطعه قطعه نمودند.^۱

در آخرین دقائق عمر علی اکبر علیه السلام صدا زد: «يَا أَبَتَاهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ: هَذَا جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ قَدْ سَقَانِي بِكَأْسِهِ الْأَوْفَى وَيُقَرِّبُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ: عَجَلُ الْقُدُومِ إِلَيْنَا فَإِنَّ لَكَ كَأْساً مَذْخُورَةً؛ سلام بر تو یا اَبَتاه، این جدم رسول خداست که مرا سیراب کرد و بر تو سلام می‌رساند و می‌گوید: «در آمدنت به نزد ما شتاب کن، که برای تو جامی از شراب بهشتی ذخیره نموده‌ام».^۲

آنگاه فریادی زد و به شهادت رسید.

امام علیه السلام با شنیدن صدای علی اکبر علیه السلام چون بازشکاری خود را کنار بیکر غرقه به خون فرزندش رساند.

بنابه نقل سید بن طاووس: «فَجَاءَ الْحُسَيْنُ علیه السلام حَتَّى وَقَفَ عَلَيْهِ، وَوَضَعَ خَدَّهُ عَلَى خَدِّهِ؛ امام علیه السلام بر بالین علی اکبر حاضر شد و صورت به صورت فرزندش نهاد».^۳

وضعیت دلخراشی بود، چنان آن صحنه امام علیه السلام را متأثر ساخت که آن قوم را نفرین کرد: «قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُواكَ؛ خداوند بکشد قومی که تو را شهید کرد».^۴

در آن حال امام علیه السلام سخت متقلب شد به گونه‌ای که صدای گریه آن حضرت بلند گردید در حالی که کسی تا آن زمان صدای گریه او را نشنیده بود.^۵

آنگاه فرمود: «عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا؛ پس از تو، اف بر این دنیا باد».^۶

۱. ارشاد مفید، ص ۴۵۹.

۲. رجوع شود به: مقاتل الطالبیین، ص ۵۲ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۴.

۳. ملهوف (لهوف)، ص ۱۶۷.

۴. ارشاد مفید، ص ۴۵۹.

۵. نفس المهموم، ص ۱۶۲.

۶. ارشاد مفید، ص ۴۵۹.

در زیارتی که با سند صحیح از امام صادق علیه السلام نقل شده است درباره شدت این مصیبت می‌خوانیم: «وَلَا تَسْكُنْ عَلَيْكَ مِنْ أَيْبِكَ زَفْرَةٌ؛ سوز و گداز پدرت بر داغ تو هرگز تسلی نیافت».^۱

طبری می‌نویسد: «حمید بن مسلم» می‌گوید: در همین حال دیدم زنی سراسیمه از خیمه‌ها خارج شد و فریاد می‌کشید: «وَأَحْيِيَانَا، يَا بَنَ أَخِيَانَا» او به سرعت به طرف قتلگاه علی اکبر می‌آمد، پرسیدم، او کیست: گفتند: زینب دختر علی بن ابی طالب علیه السلام است. آمد و خود را روی پیکر علی اکبر انداخت، امام علیه السلام دستش را گرفت و به سوی خیمه‌ها برگرداند.

آنگاه به جوانان بنی‌هاشم خطاب کرد و فرمود: «يَا فُتَيَانَ بَنِي هَاشِمٍ اِحْمِلُوا أَسْخَامَكُمْ إِلَى الْقُسْطَاطِ؛ ای جوانان بنی‌هاشم، برادران را به خیمه‌ها ببرید».^۲

* * *

سخنان پر معنی امام علیه السلام که حکایت از تسلیم و رضای مطلق در برابر انجام رسالت الهی و استقبال از شهادت می‌کند و همچنین پاسخ‌های این فرزند شجاع و برومند که حاکی از ایمان و اخلاص فوق العاده او است، درس‌هایی است بزرگ برای همه روهروان راه حق، مخصوصاً جوانان مسلمان که می‌تواند راهگشای آنها در تنگناهای زندگی باشد. اگر جرعه‌آبی از پدر می‌طلبد نه برای ادامه حیات چند روزه دنیا است، بلکه برای قدرت و قوت بیشتر جهت جهاد با دشمنان حق است، و آنگاه که شهادت با تمام شکوه و عظمتش در برابر او قرار گرفت، پدر بزرگوارش بشارت می‌دهد که با جامی لبریز از شراب طهور بهشتی از دست جدش سیراب خواهد شد. آیا افتخاری از این برتر یافت می‌شود؟!

۱. کامل الزیارات، باب ۷۹ (الزیارات). این زیارت را امام صادق علیه السلام به ابوحمزه ثمالی تعلیم داد. و بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۱۸۵.
 ۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۰.

۱۰۴ - به خدا سوگند بر عمویک دشواری است!

پس از شهادت حضرت علی اکبر علیه السلام حضرت عبدالله بن حسن که بر اساس برخی از روایات همان قاسم بن حسن است آمادهٔ پیکار شد. او نوجوانی بود که هنوز به سن بلوغ نرسیده بود. هنگامی که نزد امام علیه السلام آمد و نگاه آن حضرت به او افتاد وی را در آغوش گرفت، با هم چنان گریستند که از حال رفتند.

قاسم اجازهٔ میدان رفتن خواست، ولی امام علیه السلام نپذیرفت، آنقدر دست و پای امام را بوسه زد تا رضایت امام را جلب کرد و در حالی که اشک می ریخت به میدان آمد و این رجز را می خواند:

إِنْ تُنْكِرُونِي فَأَنَا ابْنُ الْحَسَنِ سَبُّهُ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى وَ الْمُؤْمِنِ
هَذَا حُسَيْنٌ كَالْأَسِيرِ الْمُزْمِنِ بَيْنَ أَنَا لَأَسْقُوا صَوْبَ الْمَرْزَنِ

«اگر مرا نمی شناسید بدانید من فرزند امام حسنم!

که او فرزند پیامبر برگزیده و امین خداست!

این حسین علیه السلام است که همانند اسیری است گروگان،

میان گروهی که خداوند آنان را از باران رحمت خود سیراب نکند».

چهرهٔ مبارکش همانند پارهٔ ماه می درخشید، پیکار سختی کرد تا آنجا که با سن

کمش سی و پنج نفر را بر زمین افکند.

حمید بن مسلم می گوید:

من در لشکر ابن سعد بودم به این نوجوان می نگرستم که پیراهن و لباسی بلند به

تن و نعلینی به پا داشت که بند یکی پاره بود. فراموش نمی کنم که بند نعلین چپش بود.

عمرو بن سعد از دی گفت: به خدا سوگند! من به او حمله می کنم (تا وی را از پای

درآورم) گفتم: سبحان الله، این چه تصمیمی است؟ به خدا سوگند! اگر این نوجوان بر

من حمله کند من به سوی وی دست تعدی دراز نخواهم کرد. همان گروهی که وی را

احاطه کرده اند، او را بس است.

گفت: نه، هرگز! به خدا سوگند! من بر او یورش خواهم برد، پس حمله کرد و برنگشت تا آن که با شمشیرش فرق او را شکافت. قاسم علیه السلام با صورت به زمین افتاد و فریاد زد: عموجان! مرا دریاب.

حمید بن مسلم می‌افزاید:

امام علیه السلام چون باز شکاری صف‌ها را شکافت و مانند شیر ژیان حمله کرد و با شمشیر بر عمرو - قاتل قاسم - ضربتی زد که دستش را از بدن جدا کرد، عمرو در حالی که فریاد می‌کشید گریخت، کوفیان خواستند وی را از دست امام علیه السلام نجات دهند، ولی بدنش زیر سم اسبان قرار گرفت و کشته شد.

هنگامی که گرد و غبار فرو نشست، دیدند امام علیه السلام بر بالین قاسم علیه السلام نشسته است و قاسم پاهایش را بر زمین می‌سایید. امام علیه السلام فرمود:

«عَزَّ وَاللَّهِ عَلَىٰ عَمَّكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ، أَوْ يُعِيبُكَ، أَوْ يُعِينُكَ فَلَا يُغْنِي عَنكَ، بَعْدَ لِقَاؤِهِ قَتْلُوكَ؛» به خدا سوگند! بر عمویت ناگوار است که وی را بخوانی ولی نتواند به تو پاسخی دهد، یا پاسخی دهد ولی نتواند تو را یاری کند و یا به کمکت بشتابد ولی تو را بی‌نیاز نکند. دور باد (از رحمت خدا) گروهی که تو را کشتند».

در روایت دیگری آمده است که امام علیه السلام فرمود:

«بَعْدَ لِقَاؤِهِ قَتْلُوكَ، وَ مَنْ خَصَمَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَبِكَ جَدُّكَ. عَزَّ وَاللَّهِ عَلَىٰ عَمَّكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ، أَوْ يُعِيبُكَ، ثُمَّ لَا يَنْفَعُكَ، يَوْمَ وَاللَّهِ كَثُرَ وَابْرُهُ وَ قَلَّ نَاصِرُهُ؛» دور باد (از رحمت خدا) گروهی که تو را کشتند و خونخواه تو از اینان در قیامت جدّ تو خواهد بود.

به خدا سوگند! بر عمویت دشوار است که وی را بخوانی ولی نتواند پاسخ دهد یا پاسخ دهد ولی به حال تو سودی نبخشد. به خدا سوگند! امروز روزی است که رنج و مظلومیت عمویت فراوان و یاورش اندک است».

سپس امام علیه السلام پیکر خونین قاسم علیه السلام را برداشت و به سوی خیمه‌ها روانه شد. راوی می‌گوید: گویا هم اکنون می‌بینم سینه‌اش به سینه امام چسبیده بود و پاهایش

به زمین کشیده می‌شد، با خود گفتم: امام چه می‌کند؟ دیدم او را آورده کنار شهدای اهل بیت علیهم‌السلام قرار داد و آنگاه عرض کرد:

«اللَّهُمَّ أَحْصِهِمْ عَدَدًا، وَ اقْتُلْهُمْ بَدَدًا، وَ لَا تُعَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا، وَ لَا تَعْفُزْ لَهُمْ أَبَدًا؛ صَبْرًا يَا بَنِي عُمُوْتِي، صَبْرًا يَا أَهْلَ بَيْتِي، لَا رَأَيْتُمْ هَوَانًا بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ أَبَدًا؛ خدایا! از تعدادشان بگناه و آنان را پراکنده ساز و به قتل برسان و هیچ کس از آنان را باقی نگذار و هرگز آنان را نیامرزش! ای عموزادگانم! صبر پیشه سازید! ای اهل بیتم! صبر کنید! بعد از این روز هرگز خواری نبینید!»^۱

۱۰۵ - شهدای خاندان عقیل

در ماجرای نهضت عاشورا فرزندان و نوادگان عقیل در یاری امام حسین علیهم‌السلام از خودگذشتگی فوق‌العاده‌ای به خرج دادند به گونه‌ای که مورد تمجید و تحسین امام حسین علیهم‌السلام قرار گرفتند. حضرت در برابر ایستادگی و نثار آنها فرمود: «صَبْرًا آلَ عَقِيلٍ إِنَّ مَوْعِدَكُمْ الْجَنَّةُ، اللَّهُمَّ اقْتُلْ قَاتِلَ آلِ عَقِيلٍ؛ خاندان عقیل! شکیبایی پیشه کنید که جایگاه شما بهشت است، خدایا کشندگان آل عقیل را نابود کن»^۲.

امام سجاد علیهم‌السلام به خاندان عقیل علاقه خاصی ابراز می‌کرد و آنان را حتی بر خاندان جعفر طیار مقدم می‌داشت، وقتی علتش را جویا شدند، فرمود: «إِنِّي أَذْكُرُ يَوْمَهُمْ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فَارِقٌ لَهُمْ؛ هر گاه به یاد ایثار آنان در راه ابی عبدالله علیهم‌السلام می‌افتم دلم بر آنان می‌سوزد»^۳. از خاندان عقیل در نهضت عاشورانه تن به فیض شهادت نایل آمدند:

۱. عبدالله بن مسلم بن عقیل

وی خواهرزاده امام حسین علیهم‌السلام و مادرش «رقیه» دختر امیر مؤمنان علیهم‌السلام است.

۱. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۲۷-۲۸ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۴-۳۶.

۲. رجوع شود به: عقیل بن ابی طالب، ص ۷۱ و ینابیع المودة، ج ۳، ص ۷۳.

۳. اعیان‌الشیعة، ج ۱، ص ۶۳۶.

او سه بار شجاعانه به سپاه دشمن حمله کرد و رجز می خواند:

الْيَوْمَ أَلْقَى مُسْلِمًا وَهُوَ أَبِي
وَفَيْثِيَّةً بَادُوا عَلَيَّ دِينِ النَّبِيِّ
لَيْسُوا بِقَوْمٍ عُرِفُوا بِالْكَذِبِ
لَكِن خِيَارٌ وَكِرَامُ النَّسَبِ
مِنْ هَاشِمِ السَّادَاتِ أَهْلِ الْحَسَبِ

«امروز پدرم مسلم را ملاقات خواهم کرد و آن جوان مردانی که بر دین پیامبر ﷺ بودند، آنانی که مانند قومی که به دروغ شناخته شده‌اند نیستند، بلکه مردمی بزرگواری و دارای نسب کریمی که از بزرگان هاشم و انسان‌های با شخصیتی هستند».

او شجاعانه می‌جنگید تا آنکه «عمرو بن صبیح» تیری به جانبش رها کرد در حالی که دست عبدالله بر پیشانی‌اش بود دست او را به پیشانی دوخت، هر چه تلاش کرد نتوانست دست را جدا کند، عمرو بن صبیح جلو آمد و نیزه خویش را بر قلبش فرو کرد و او را به شهادت رساند.^۱

بنابه نقل ابومخنف و شیخ مفید، شهادت عبدالله پس از شهادت علی اکبر علیه السلام بوده است.^۲

۲. جعفر بن عقیل

وی برادر مسلم بن عقیل و مادرش «حوصاء» است، پس از شهادت عبدالله بن مسلم، او و تعدادی از بنی‌هاشم و فرزندان ابوطالب به صورت دسته‌جمعی بر سپاه کوفه حمله کردند.^۳

در این حال امام علیه السلام چون آنها را مشاهده کرد که عقاب‌وار به سوی دشمن یورش می‌برند، فرمود: «صَبْرًا عَلَى الْمَوْتِ يَا بَنِي عُمَوِّيَّ، صَبْرًا يَا أَهْلَ بَيْتِي وَاللَّهِ لَأَرَأَيْتُمْ هَوَانًا

۱. اعیان‌الشیعة، ج ۱، ص ۶۰۷؛ ارشاد مفید، ص ۴۶۰؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۰۷ و ابصار‌العین، ص ۵۰.

۲. ارشاد مفید، ص ۴۶۰ و انساب‌الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۶.

۳. ابصار‌العین، ص ۵۰.

بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ أَبَدًا؛ ای عموزادگان من! صبر و استقامت پیشه کنید و ای اهل بیت من! بردبار باشید که پس از امروز دیگر هرگز ذلت و خواری نخواهید دید»^۱.

در این کارزار، جعفر بن عقیل می‌گفت:

أَنَا الْعَلَامُ الْأَبْطَحِيُّ الطَّالِبِيُّ مِنْ مَعَشَرٍ فِي هَاشِمٍ وَعَالِبٍ
وَتَحْنُ حَقًّا سَادَةُ الدَّوَابِّ هَذَا حُسَيْنٌ أَطْيَبُ الْأَطَائِبِ

«من جوانی از سرزمین اَبطح - محلی در مکه - و از نسل ابوطالب و از قبیله هاشم و غالب هستم. به راستی ما از بزرگان و ساداتیم. این حسین است که سرور پاکان است».

سرانجام وی توسط مردی به نام «بشر بن خوط همدانی» به شهادت رسید.^۲

۳. عبدالرحمان بن عقیل

او برادر مسلم بن عقیل است که با «خدیده»^۳ دختر امیرمؤمنان علیه السلام ازدواج کرده است. وی در حال نبرد این رجز را شجاعانه می‌خواند:

أَيُّ عَقِيلٌ فَأَعْرِفُوا مَكَانِي مِنْ هَاشِمٍ وَهَاشِمٍ إِخْوَانِي
كُهُولُ صِدْقِي سَادَةُ الْأَقْرَانِ هَذَا حُسَيْنٌ شَاحِخُ الْبُسْتِيَانِ
وَسَيِّدُ الشَّيْبِ مَعَ الشَّبَانِ

«مرا بشناسید، پدرم عقیل است از نسل هاشم و بنی هاشم برادران من اند. آنان پیران راست کردار و هم طراز بزرگانند، و این حسین است که از مقام بسیار شامخی برخوردار است، او سرور کهنسالان و جوانان بهشت است»^۴.

او دلاورانه جنگید تا به فیض شهادت نائل آمد.

۱. مقتل الحسين خوارزمی، ج ۲، ص ۲۸؛ ملهوف (لهوف)، ص ۱۰۱ و ابصارالعین، ص ۵۰.

۲. اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۱۲۹ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۲.

۳. قبر «خدیده» دختر امیرمؤمنان علیه السلام در کوفه مقابل باب الفیل در کنار مسجد جامع کوفه قرار دارد.

۴. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۱۴؛ اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۱۲۹ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۲.

دیگر شهدای خاندان عقیل در نهضت عاشورا عبارتند از:

۴. محمد بن مسلم بن عقیل.

۵. محمد بن عقیل.

۶. عبدالله بن عقیل.

۷. علی بن عقیل.

۸. محمد بن ابی سعید بن عقیل.

۹. مسلم بن عقیل که در کوفه به شهادت رسید.

۱۰۶ - شهدای خاندان جعفر طیار

۱. عون بن عبدالله بن جعفر

وی فرزند زینب کبری عقیله بنی هاشم است. عبدالله بن جعفر، همسر حضرت

زینب علیها السلام که خود در مدینه ماند، دو فرزندش عون و محمد را نزد امام حسین علیه السلام

فرستاد و آنها در وادی عقیق به امام علیه السلام ملحق شدند.

عون در روز عاشورا به میدان آمد و این رجز را خواند:

إِنْ تُنْكِرُونِي فَأَنَا ابْنُ جَعْفَرٍ شَهِيدٌ صِدْقٍ فِي الْجَنَانِ أَرْهَرُ
يَطِيرُ فِيهَا بِجَنَاحِ أَحْضَرٍ كَفَىٰ بِهَذَا شَرَفًا فِي الْمُحْشَرِ

«اگر مرا نمی‌شناسید من پسر جعفر طیار آن شهید راستینم که در بهشت می‌درخشد و با بالهای سبز

در آن پرواز می‌کند و این افتخار در محشر برای ما کافی است».

وی جنگ نمایانی کرد و سرانجام بدست «عبدالله بن قُطَبه» به شهادت رسید.^۱

۲. محمد بن عبدالله بن جعفر

او فرزند دیگر عبدالله بن جعفر است و مادرش حضرت زینب علیها السلام است^۲، او در

۱. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۴؛ مقاتل الطالبیین، ص ۶۰ و ابصار العین، ص ۳۹.

۲. اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۶۰۸. برخی مادرش را «خوصاء» دختر «حفصة بن ثقیف» شمرده‌اند، رجوع

شود به: مقاتل الطالبیین، ص ۶۰.

حال مبارزه چنین رجز می خواند:

نَشْكُو إِلَى اللَّهِ مِنَ الْعُدْوَانِ فِعَالٌ قَوْمٌ فِي الرَّدَىءِ عُمِيَانِ
 قَدْ بَدَلُوا مَعَالِمَ الْقُرْآنِ وَمُحَكَّمِ التَّنْزِيلِ وَالشَّيْبَانِ
 وَأَظْهَرُوا الْكُفْرَ مَعَ الطُّغْيَانِ

«از کردار گروهی که در پستی همانند کورانند به خدا شکایت می‌بریم، همانها که معارف قرآن و محکمت‌های تنزیل را تغییر دادند و کفر و طغیان را آشکار ساختند».

محمد همانند دیگر جوانان بنی‌هاشم می‌جنگید تا به دست «عامر بن نهشل» به شهادت رسید.^۱

طبری نقل می‌کند: هنگامی که خبر شهادت امام حسین علیه السلام و فرزندان عبدالله بن جعفر به مدینه رسید، مردم مدینه به خانه عبدالله بن جعفر به قصد تسلیت تردد می‌کردند، «ابوالسلاس»^۲ غلام عبدالله بن جعفر گفت: «این گرفتاری‌ها از ناحیه حسین علیه السلام بر ما وارد شد» عبدالله به غلام حمله کرد و گفت:

ای پسر کنیز! درباره حسین چه می‌گویی؟ به خدا سوگند اگر من هم بودم از او جدا نمی‌شدم تا جانم را نثارش کنم. اینجا جایی است که باید از جان گذشت، بر من آسان است که فرزندانم در یاری برادر و پسر عمویم (و در طریق هدف مقدسش) به شهادت رسیدند و یاری‌اش کردند.

آنگاه خطاب به حاضرین گفت: «وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، عَزَّ عَلَيَّ مَصْرَعُ الْحُسَيْنِ علیه السلام، إِنَّ لَأَكُنُّ آسَيْتُ حُسَيْنًا بِيَدِي؛ فَقَدْ آسَاهُ وَوَلَدَاي؛ خدا را سپاس می‌گویم: شهادت امام حسین علیه السلام بر من سخت و ناگوار است؛ گرچه خودم حضور نداشتم تا جانم را نثارش کنم، فرزندانم چنین کردند و او را یاری نمودند».^۳

۱. بحارالانوار، ج ۴۵ ص ۳۴ و رجوع شود به: نفس المهموم، ص ۱۶۷.

۲. در بحارالانوار (ج ۴۵، ص ۱۲۲) نام وی ابوالسلاس وارد شده است.

۳. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۷؛ ارشاد مفید، ص ۴۶۱ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۳.

به جز عون و محمد، دو تن دیگر از خاندان جعفر طیار به نامهای «عبیدالله بن عبدالله بن جعفر»^۱ و «قاسم بن محمد بن جعفر» در رکاب امام علیه السلام در روز عاشورا به فیض شهادت نائل آمدند.

۱۰۷ - فرزندان امیرمؤمنان علیه السلام

۱. عبدالله بن علی

مادرش «ام البنین» است. او از برادرش حضرت ابوالفضل علیه السلام هشت سال کوچکتر است و در وقت شهادت امیرمؤمنان علیه السلام ۶ ساله بوده است و در روز عاشورا بیست و پنج سال داشت.

پس از شهادت عده‌ای از بنی‌هاشم، حضرت ابوالفضل علیه السلام برادران خویش - عبدالله، عثمان و جعفر - را احضار کرد و فرمود: بروید جان خود را فدای برادر و امام خویش نمایید تا شما را در پیشگاه خدا به حساب آورم و انتقام شما را از دشمنان بگیرم.^۲

عبدالله که از دیگران بزرگتر بود به میدان رفت و این رجز را خواند:

أَنَا بَنُ ذِي النَّجْدَةِ وَالْأَفْضَالِ ذَاكَ عَلِيُّ الْخَيْرِ فِي الْأَفْعَالِ
سَيْفُ رَسُولِ اللَّهِ ذُو النَّكَالِ فِي كُلِّ يَوْمٍ ظَاهِرِ الْأَهْوَالِ

۱. او نیز فرزند «خوصاء» دختر حفصه است. (مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰۶).

۲. طبری و ابن اثیر در اینجا اشتباه بزرگی کرده‌اند و عبارت را این گونه نقل کرده‌اند: «تَقَدَّمُوا حَتَّى أَرْتَكُمُ؛ بروید شهید شوید تا از شما ارث ببرم». (تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۲؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۶) این جمله گذشته از آنکه از شخصیتی چون قمر بنی‌هاشم با آن همه معرفت و ایثار قابل قبول نیست، اصولاً موردی ندارد، زیرا مادر آنها ام البنین زنده بود و تا وقتی که مادر زنده باشد برادر وارث نیست. بلکه عبارت صحیح این است: «تَقَدَّمُوا حَتَّى أَرَاكُمْ قَدْ نَضَحْتُمْ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ» یعنی جلو بفتید تا شما را ببینم (با فداکاری خود) برای خدا و رسولش خیرخواهی نمودید. (اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۶۰۸). احتمال دارد که در نسخه اصلی «حَتَّى أَرَاكُمْ» بوده است که به معنی انتقام گرفتن است ولی طبری و ابن اثیر آن را به اشتباه «حَتَّى أَرْتَكُمُ» نقل کرده‌اند.

«من فرزند صاحب افتخار و فضیلت‌ها، علی بن ابی‌طالبم که در رفتار از همه بهتر است. او شمشیر رسول خدا در سختی‌ها بود و در هر روز برای دشمنان مایهٔ ترس و رعب بود».^۱

او دلاورانه می‌جنگید تا آنکه «هانی بن ثبیت» بر او حمله کرد و شمشیرش را بر سرش فرود آورد. عبدالله در خاک افتاد و با چهره‌ای خونین به شهادت رسید.^۲

۲. عثمان بن علی

وی نیز از فرزندان «ام البنین» است که دو سال از برادرش «عبدالله» کوچکتر است. او در زمان شهادت امیرالمؤمنین چهار ساله بود و در روز عاشورا بیست و سه سال داشت.

اما اینکه چرا امام علی علیه السلام اسمش را عثمان نامید می‌گویند به سبب علاقهٔ آن حضرت به عثمان بن مظعون، صحابی بزرگوار رسول الله بوده است.

از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «إِنَّمَا سَمَّيْتُهُ بِإِسْمِ أَخِي عُثْمَانَ بْنِ مَظْعُونٍ».^۳

هنگامی که عبدالله بن علی به شهادت رسید، عباس به عثمان رو کرد و فرمود:

«تَقَدَّمَ يَا أَخِي؛ ای برادر! قدم پیش نه».

عثمان به سوی میدان حرکت کرد و این رجز را می‌خواند:

إِنِّي أَنَا عُثْمَانُ ذُو الْمَفَاخِرِ	شَيْخِي عَلِيٌّ ذُو الْفِعَالِ الظَّاهِرِ
وَأَبْنُ عَمِّ لِنَبِيِّ الظَّاهِرِ	أَخِي حُسَيْنٌ خَيْرُهُ الْأَخَابِرِ
وَسَيِّدُ الْكِبَارِ وَالْأَصَاغِرِ	بَعْدَ الرَّسُولِ وَالْوَصِيِّ النَّاصِرِ

«منم عثمان، صاحب افتخارات و پدرم علی، صاحب رفتار (نیک) روشن است. او پسر عم پیامبر پاک و برادرم حسین بهترین بهترین هاست. او سرور کهنسالان و جوانان است و پس از پیامبر و وصی

۱. ابصار العین، ص ۳۴؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۸؛ مقاتل الطالبیین، ص ۵۴ و فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۱۳.

۲. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۸.

۳. همان مدرک.

(علی)، یاری دهندهٔ دین است».

عثمان همچنان رجز می خواند و بی باکانه می جنگید، تا آنکه هدف تیر «خولی بن یزید» قرار گرفت و به پهلو بر زمین افتاد.
سپس شخصی به پیش آمد و سر مبارک او را از بدن جدا ساخت.^۱

۳. جعفر بن علی

او کوچکترین فرزند ام البنین است که دو سال پس از برادرش عثمان به دنیا آمد. او در عاشورا حدود بیست و یک سال داشت.^۲

وقتی که آن دو برادرش به شهادت رسیدند، عباس، برادر کوچکش را نیز فرا خواند و به او فرمود: «تَقَدَّمْ إِلَى الْحَرْبِ حَتَّى أَرَاكَ قَتِيلاً كَأَخَوَيْكَ، فَأَحْتَسِبُكَ كَمَا أَحْتَسِبُهُمْ!» به سوی نبرد بشتاب، تا تو را مثل دو برادرت شهید ببینم، پس آن را به حساب خدا بگذارم آنگونه که آن دو را به حساب خداوند گذاشتم».^۳

جعفر به سوی میدان گام نهاد در حالی که این رجز را می خواند:

إِنِّي أَنَا جَعْفَرُ ذُو الْمَعَالِي إِنَّ عَلِيَّ الْخَيْرِ ذُو النَّوَالِ
ذَاكَ الْوَصِيِّ ذُو السَّنَا وَالْوَالِي حَسْبِي بِعَمِّي جَعْفَرُ وَالْخَالِ
أَحْمِي حُسَيْنًا ذِي النَّدَى الْمُفْضَالِ

«منم جعفر، صاحب مراتب والا، پسر علی نیکوکار و بخشنده. آن که وصی پیامبر و دارای مراتب

بلند و ولایت است. مرا کافی است که به عموم جعفر و دایمی ام افتخار کنم و برتر از آن، اینکه

حسین عليه السلام آن صاحب فضائل و کرم را حمایت نمایم».^۴

۱. رجوع شود به: مقاتل الطالبین، ص ۵۵ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۷.

۲. رجوع شود به: تنقیح المقال، ج ۱، ص ۲۱۹ و اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۱۲۹.

۳. ابصار العین، ص ۳۵.

۴. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰۷.

او جنگید و مجروح شد سرانجام «خولی بن یزید» قاتل برادرش، بر او حمله ور گردید و او را به شهادت رساند.^۱

۴. ابوبکر بن علی

نام او «عبیدالله» و مادرش «لیلی» دختر «مسعود بن خالد» بوده است. او اول کس از برادران امام حسین علیه السلام است که برای جانبازی به میدان رفت در حالی که این رجز را می خواند:

شَيْخِي عَلِيٌّ ذُو الْفَخَارِ الْأَطْوَلِ مِنْ هَاشِمِ الصِّدْقِ الْكَرِيمِ الْمُفْضِلِ
هَذَا حُسَيْنٌ بِنُ النَّبِيِّ الْمُرْسَلِ عَنْهُ تُحَامِي بِالْحُسَامِ الْمُصْقَلِ
تُقَدِّيه نَفْسِي مِنْ أَخٍ مُبَجَّلِ

«بزرگم علی است آن صاحب افتخارات بزرگ، از نسل هاشم، آن راست کردار، بزرگواری بخشنده، این حسین فرزند پیامبر فرستاده خداست که با شمشیر صیقل داده از او حمایت می کنیم و جانم را فدای برادر بزرگواری می نمایم».

او جنگید تا آنکه به دست «زحر بن بدر نخعی» به شهادت رسید.^۲ مورخین، تعداد فرزندان بلافضل علی علیه السلام را که در کربلا به شهادت رسیدند شش نفر دانسته اند: ۱. اباعبدالله الحسین علیه السلام. ۲. ابوالفضل العباس علیه السلام. ۳. عبدالله. ۴. عثمان. ۵. جعفر. ۶. ابوبکر.

۱۰۸ - برادریم! برای لب تشنگان، آبی تهیته کن

عبّاس بن علی علیه السلام پرچمدار لشکر برادرش امام حسین علیه السلام بود. هنگامی که دید تمام یاران و برادران و عموزادگان شربت شهادت نوشیدند، گریست و به شوق دیدار

۱. ابصار العین، ص ۳۵.

۲. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۶.

پروردگار جلو آمد و پرچم را بر گرفت و از برادرش امام حسین علیه السلام اجازه میدان خواست. امام علیه السلام (که از فراق برادر سخت ناراحت بود) به سختی گریست به گونه‌ای که محاسن شریفش از اشک دیدگانش تر شد، و فرمود:

«يَا أَخِي كُنْتَ الْعَلَامَةَ مِنْ عَسْكَرِي وَ مُجْمَعِ عَدَدِنَا، فَإِذَا أَنْتَ عَدَوْتَ يَوْمَ جَمْعِنَا إِلَى الشُّتَاتِ، وَ عِمَارَتِنَا تَتَّبِعُ إِلَى الْحَزَابِ؛ برادر جان! تو نشانه (شکوه و عظمت و) برپایی سپاه من و محور پیوستگی نفرات ما هستی. اگر تو بروی (و شهید شوی)، جمعیت ما پراکنده، و ویران می‌گردد».

عبّاس علیه السلام عرض کرد:

«فِدَاكَ رُوحَ أَخِيكَ يَا سَيِّدِي! قَدْ ضَاقَ صَدْرِي مِنْ حَيَاةِ الدُّنْيَا، وَ أُرِيدُ أَحْذَ الثَّارِ مِنْ هَوْلَاءِ الْمُنَافِقِينَ؛ جان برادرت فدایت، ای سرورم! سینه‌ام از زندگانی دنیا به تنگ آمده است، می‌خواهم از این منافقان انتقام (آن خون‌های پاک را) بگیرم!».

امام علیه السلام فرمود:

«إِذَا عَدَوْتَ إِلَى الْجِهَادِ فَاطْلُبْ هَوْلَاءِ الْأَطْفَالِ قَلِيلًا مِنَ الْمَاءِ؛ اینک که آهنگ میدان داری برای این کودکان، آبی تهیه کن».

عبّاس علیه السلام رهسپار میدان شد و آنان را موعظه کرد و از عذاب خدا ترسانند، ولی اثری نبخشید. به نزد برادرش بازگشت و ماجرا را گزارش داد، که ناگهان صدای العطش کودکان به گوشش رسید، بی درنگ بر اسب شد و نیزه و مشک را برداشت و به سوی فرات روانه شد. چهار هزار تن از مأموران فرات، آن حضرت را محاصره کردند و هدف نیزه‌ها قرار دادند ولی آن حضرت دلاورانه لشکر دشمن را شکافت و هشتاد نفر از آنان را به خاک هلاکت افکند، و وارد فرات شد.

«فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَشْرَبَ غُرْفَةً مِنَ الْمَاءِ ذَكَرَ عَطَشَ الْحُسَيْنِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ فَرَضَ الْمَاءَ وَمَالًا الْقُرْبَى؛ هنگامی که خواست مقداری آب بیاشامد تشنگی امام حسین علیه السلام و اهل بیتش را به خاطر آورد، آب را روی آب ریخت، مشکش را پر کرد».^۱

آنگاه مشک را بر دوش راست خود نهاد و به سوی خیمه رهسپار شد و چنین گفت:

يَا نَفْسُ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ هُونِي وَبَعْدَهُ لَا كُنْتَ أَنْ تَكُونِي
هَذَا حُسَيْنٌ وَارِدُ الْمُنُونِ وَتَشْرِبِينَ بَارِدَ الْمَعِينِ
هِيَاتُ مَا هَذَا فِعَالٌ دِينِي وَلَا فِعَالٌ صَادِقِ الْيَقِينِ^۱

«ای نفس (عباس)! زندگی پس از حسین علیه السلام خواری و ذلت است، مبادا پس از او زنده بمانی. این

حسین است که شربت مرگ می نوشد و تو می خواهی آب سرد و گوارا بنوشی؟! هیئات! چنین کرداری، از آیین من نیست و نه کردار شخص راست باور».

سپاه خون آشام ابن سعد اطرافش را گرفتند. عباس دلیرانه در آن میان حمله می کرد

و این رجز را می خواند:

لَا أَرْهَبُ الْمَوْتَ إِذَا الْمَوْتُ رَقَا حَتَّى أُوَارَى فِي الْمَصَالِبِ لَقَا
نَفْسِي لِسِبْطِ الْمُصْطَفَى الطُّهْرِ وَقَا إِنِّي أَنَا الْعَبَّاسُ أَعْدُو بِالسَّقَا
وَلَا أَخَافُ الشَّرَّ يَوْمَ الْمَلْتَقَى^۲

«هنگامی که مرگ فرا رسد، مرا از آن باکی نیست، تا آن هنگام که شمشیرها مرا در خاک افکنند.

من جانم را سپر فرزند زاده پیامبر پاکیزه خوی قرار داده ام، من همان عباسم که سمت سقائی دارم، و از سختی نبرد، واهمه ای ندارم».^۳

دشمن خود را باخته بود، توان مقابله رویارو با آن حضرت را نداشت، لذا پشت

درختها کمین کرده بودند. «نوفل ازرق» دست راست قمر بنی هاشم را قطع نمود و آن

جناب مشک را به دوش چپ نهاد و پرچم و شمشیر را به دست چپ گرفت و این

رجز را خواند:

وَاللَّهِ إِنْ قَطَعْتُمْ يَمِينِي إِنِّي أُحَامِي أَبَدًا عَنْ دِينِي

۱. مقتل الحسين أبي مخنف، ص ۱۷۹.

۲. ینابیع المودة، ج ۳، ص ۶۷.

۳. اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۶۰۸ و رجوع کنید به: مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۱۷ و بحارالانوار،

ج ۴۵، ص ۴۰.

وَ عَنِّ إِمَامٍ صَادِقٍ الْيَقِينِ جَلِّ النَّبِيِّ الطَّاهِرِ الْأَمِينِ

«به خدا سوگند! اگر چه دست راستم را قطع نمودید، ولی من پیوسته از دینم حمایت می‌کنم و از

امامی صادق الایمان که فرزند پیامبر پاک و امین است، حمایت می‌کنم».

آنگاه «نوفل ارزق» و «حکیم بن طفیل» از کمینگاه بر آن حضرت حمله کردند و دست چپ او را از بدن جدا کردند. آن حضرت پرچم را به سینه خود چسبانید و این رجز را خواند:

يَا نَفْسُ لَا تَحْشَى مِنَ الْكُفَّارِ وَأَبْشِرِي بِرَحْمَةِ الْجَبَّارِ
مَعَ النَّبِيِّ السَّيِّدِ الْمُخْتَارِ قَدْ قَطَعُوا بِبَعْغِهِمْ يَسَارِي
فَأَصْلِهِمْ يَا رَبِّ حَرَّ النَّارِ

«ای نفس! از کفار هراسی نداشته باش، تو را بشارت باد بر رحمت خداوند جبران کننده و هم‌نشینی

با پیامبر بزرگ و برگزیده. اینان دست چپم را به ستم قطع کردند، خدایا حرارت آتش را به آنان بچشان».^۱

آنگاه بنا به قولی، مشک را به دندان گرفت، چیزی نگذشت که تیری بر مشک اصابت کرد و آبهای آن فرو ریخت. تیر دیگری بر سینه مبارکش اصابت کرد و بعضی نوشته‌اند تیری بر چشم حضرت نشست و مردی از قبیله تمیم با عمود آهنین بر فرق مبارکش زد که از اسب به زمین افتاد «وَنَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ: أَدْرِكُنِي يَا أَخِي؛ با صدای بلند فریاد زد: برادر مرا دریاب».^۲

هنگامی که امام حسین علیه السلام بر بالینش رسید وی راکشته دید، پس گریست.

همچنین نقل شده است: هنگامی که عباس علیه السلام شهید شد امام حسین علیه السلام فرمود:

«الآن إنكسر ظهري وقلَّتْ حِيلتي؛ اینک کمرم شکست و راه چاره بر من محدود شد».

آنگاه گریست و این اشعار را خواند:

۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۱۷ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۰.

۲. ابصارالعین، ص ۳۰.

تَعَدَّيْتُمْ يَا شَرَّ قَوْمٍ بِبَعْغِكُمْ وَ خَالَفْتُمْ دِينَ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ
 أَمَا كَانَ خَيْرُ الرُّسُلِ أَوْصَاكُم بِنَا أَمَا نَحْنُ مِنْ نَجْلِ النَّبِيِّ الْمُسَدِّدِ
 أَمَا كَانَتْ الزَّهْرَاءُ أُمِّي دُونَكُمْ أَمَا كَانَ مِنْ خَيْرِ الْبَرِيَّةِ أَحْمَدُ
 لِعِنْتُمْ وَ أَحْزَيْتُمْ بِمَا قَدْ جَنَيْتُمْ فَسَوْفَ تَلَاقُوا حَرَّ نَارٍ تُوقَدُ

«ای بدترین مردم! با ستمکاری خویش بر ما تعدی کردید، و با آیین پیامبر خدا محمد ﷺ مخالفت ورزیدید.

آیا بهترین پیامبر، سفارش ما را به شما نکرده بود؟ آیا ما از نسل پیامبر راستین نیستیم؟
 آیا جز این است که حضرت زهرا ع مادر من است نه شما؟ آیا او از نسل بهترین انسان‌ها
 نبود؟

به سبب جنایتی که مرتکب شدید ملعون و خوار گشتید، و به زودی گرفتار آتش شعله‌ور الهی
 خواهید شد!»،^۱

* * *

در هر گام درسی است، درسی از فضیلت و ایثار، درسی از شجاعت و شهامت و از
 خودگذشتگی.

چه کسی در آن صحنه بی نظیر فداکاری حاضر بود که رسیدن عباس را به منبع آب و
 نوشیدن و تشنه شهید شدن را گزارش دهد؟! امام حسین ع یا فرزندان او از دور تماشا
 می کردند؟! یا امام‌های بعد به الهام الهی خبر دادند؟ یا فرشتگانی که ناظر این منظره ایثار
 بی نظیر بودند پیام آوردند؟ و یا به صورتی دیگر؟!

هر که بود و هر چه بود، در پیشانی تاریخ ثبت شد و برای همیشه برای رهروان راه
 حق به یادگار ماند.

۱۰۹- او طفلی شش ماهه است پس جرعه‌ای آب به وی برسانید!

هنگامی که امام علیه السلام شهادت خاندان و فرزندانش را دید و از آنان کسی جز امام و زنان و کودکان و فرزند بیمارش - امام سجاد علیه السلام - نماند، ندا داد:

«هَلْ مِنْ ذَابٍّ يَدُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟ هَلْ مِنْ مَوْحِدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَا؟ هَلْ مِنْ مُغِيثٍ يَرْجُوا اللَّهَ فِي إِعَانَتِنَا؟ هَلْ مِنْ مُعِينٍ يَرْجُوا مَا عِنْدَ اللَّهِ فِي إِعَانَتِنَا؟ آیا کسی هست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟ آیا خداپرستی در میان شما پیدا می‌شود که از خدا بترسد و ستم بر ما روا ندارد؟ آیا فریادرسی هست که برای خدا به فریاد ما برسد؟ آیا یاری کننده‌ای هست که با امید به عنایت خداوند به یاری ما برخیزد؟».

با طنین افکن شدن ندای استغاثه امام علیه السلام، صدای گریه و ناله از بانوان حرم برخاست. امام علیه السلام به خیمه‌ها نزدیک شد و فرمود:

«نَاوِلُونِي عَلِيًّا إِنِّي الطُّفْلَ حَتَّى أُوَدِّعَهُ؛ فرزند خردسالم «علی» را به من بدهید تا با او وداع کنم».

فرزندش را نزد وی آوردند. امام علیه السلام در حالی که طفلش را می‌بوسید، خطاب به او فرمود:

«وَيْلٌ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ إِذَا كَانَ حَصْمُهُمْ جَدًّا؛ بدا به حال این گروه ستمگر آنگاه که جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله با آنان به مخاصمه برخیزد؟». هنوز طفل در آغوش امام آرام نگرفته بود که حرمله بن کاهل اسدی، او را هدف قرار داد و تیری به سوی وی پرتاب کرد و گلولی او را درید، خون سرازیر شد، امام علیه السلام دست‌ها را زیر گلولی آن طفل گرفت تا از خون پر شد؛ آنگاه خون‌ها را به سوی آسمان پاشید و گفت:

«اللَّهُمَّ إِنْ حَبَسْتَ عَنَّا النَّصْرَ فَاجْعَلْ ذَلِكَ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَنَا؛ بار الها! اگر در این دنیا ما (در ظاهر) بر این قوم پیروز نشدیم، بهتر از آن را روزی ما فرما».

بعد از شهادت آن طفل، امام علیه السلام از اسب پیاده شد و با غلاف شمشیر، قبر کوچکی کند و کودکش را به خونش آغشته ساخت و بر وی نماز گذارد (و دفن نمود).^۱

۱. مقتل الحسين خوارزمی، ج ۲، ص ۳۲ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۶.

علامه مجلسی می‌افزاید: امام فرمود:

«هُوَ عَلَىٰ مَا نَزَلَ بِهِ أَنَّهُ بِعَيْنِ اللَّهِ؛ این مصیبت بر من آسان است، چرا که در محضر

خداست».

امام باقر علیه السلام فرمود: «فَلَمْ يَسْقُطْ مِنْ ذَلِكَ الدَّمِ قَطْرَةٌ إِلَى الْأَرْضِ؛ از خون گلوی علی

اصغر که امام آنها را به آسمان پاشید، قطره‌ای به زمین برنگشت!».

در روایت دیگری آمده است که امام حسین علیه السلام فرمود:

«لَا يَكُونُ أَهْوَنَ عَلَيْكَ مِنْ فَصِيلٍ، اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ حَبَسْتَ عَنَّا النَّصْرَ، فَاجْعَلْ ذَلِكَ لِمَا هُوَ

خَيْرٌ لَنَا؛ خدایا! فرزندم نزد تو کمتر از بچهٔ ناقةٔ صالح پیامبر نیست. خدایا! اگر پیروزی (ظاهری)

را از ما دریغ داشته‌ای بهتر از آن را روزی ما فرما!».^۱

معالی السبطين از قول ابومخنف شهادت طفل شیرخوار را به گونهٔ دیگری آورده

است، می‌گوید:

امام علیه السلام پس از شهادت علی اکبر به خواهرش امّ کلثوم فرمود:

«يَا أُخْتَاهُ أَوْصِيكَ بِوَلَدِي الصَّغِيرِ خَيْرًا، فَإِنَّهُ طِفْلٌ صَغِيرٌ وَ لَهُ مِنَ الْعُمْرِ سِتَّةَ أَشْهُرٍ؛

خواهرم! به فرزند خردسالم نیکی کن، او خردسال است و تنها شش ماه دارد».

امّ کلثوم عرض کرد: «برادرجان! این طفل به مدّت سه روز است که جرعهٔ آبی

ننوشیده است، از این گروه کمی آب بطلب!».

امام علیه السلام با شنیدن این سخن، طفلش را گرفت و به سوی دشمن روانه شد و فرمود:

«يَا قَوْمِ قَدْ قَتَلْتُمْ أَخِي وَ أَوْلَادِي وَ أَنْصَارِي وَ مَا بَقِيَ غَيْرُ هَذَا الطِّفْلِ، وَ هُوَ يَتَلَطَّى عَطَشًا

مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ آتَاهُ إِلَيْكُمْ، فَاسْقُوهُ شَرِبَةً مِنَ الْمَاءِ؛ ای مردم! شما برادر و فرزندان و یارانم را

کشتید و کسی جز این طفل که بی هیچ گناهی از تشنگی می‌سوزد، نمانده است، او را با جرعهٔ آبی

سیراب کنید».^۲

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۶-۴۷.

۲. معالی السبطين، ج ۱، ص ۴۱۸.

و به تعبیر «نفس المهموم» امام علیه السلام فرمود:

«يَا قَوْمِ، إِنَّ لَمْ تَرْحَمُونِي فَأَرْحَمُوا هَذَا الطُّفْلَ؛ أَي مَرْدَمِ اگَر بَه مَن رَحْمِ نَمِي كُنِيْد بَه اَيْنِ طِفْلِ

خردسال رحم کنید».^۱

امام علیه السلام در حال گفتن این سخنان بود که بناگاه تیری از سوی ستمگری سیاه دل - حرمله بن کامل اسدی - حلقوم طفل را پاره کرد و از گوش تا گوش را درید. امام حسین علیه السلام کف دستش را زیر گلوی بریده طفل گرفت و چون از خون پر شد، آن را به آسمان پاشید و در روایت دیگر آمده است، امام دستانش را زیر گلوی طفل گرفت و گفت:

«يَا نَفْسُ اصْبِرِي فَمَا أَصَابَكَ، إِلَهِي تَرَى مَا حَلَّ بِنَا فِي الْعَاجِلِ فَاجْعَلْ ذَلِكَ ذَخِيرَةً لَنَا فِي

الْأَجَلِ؛ أَي نَفْسِ! دَر بَرَابَرِ اَيْنِ هَمِه مَصِيْبَتِ شَكِيْبَا بِاش! خُدَايَا! تُو مِي بِيْنِي كِه دَر اَيْنِ

دنیای فانی چه مصائبی برای ما رخ داده، پس آن را برای روز رستاخیزمان ذخیره ساز!».^۲

در روایت دیگری آمده است که امام علیه السلام گفت:

«اللَّهُمَّ أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُمْ دَعَوْنَا لِيَنْصُرُونَا فَحَدَّلُونَا وَ أَعَانُوا عَلَيْنَا، اللَّهُمَّ احْبِسْ عَنْهُمْ قِطْرَ

السَّمَاءِ، وَ اَحْرِمْهُمْ بَرَكَاتِكَ، اللَّهُمَّ لَا تُرْضِ عَنْهُمْ أَبَدًا، اللَّهُمَّ إِنَّكَ إِنْ كُنْتَ حَبِسْتَ عَنَّا النَّصْرَ

فِي الدُّنْيَا، فَاجْعَلْهُ لَنَا ذُخْرًا فِي الْآخِرَةِ وَ انْتَقِمْ لَنَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ؛ خُدَايَا! تُو مِي دَانِي كِه

اینان ما را دعوت کردند تا به یاری ما بشتابند ولی ما را رها کردند و در برابر ما بپا خاستند، خدایا!

باران آسمان را از آنان دریغ دار و آنان را از برکات محروم کن. خدایا هرگز از آنان خشنود مشو.

خدایا اگر در دنیا، پیروزی را از ما دریغ داشته‌ای، آن را ذخیره آخرت ما قرار ده و از گروه

ستمکاران انتقام ما را بستان».^۳

* * *

۱. نفس المهموم، ص ۳۴۹.

۲. معالی السبطين، ج ۱، ص ۴۱۹.

۳. يناير المودة، ج ۳، ص ۷۷.

پیام‌های عاشورا همه شنیدنی است و پیام شهادت کودک شیرخوار از همه شنیدنی‌تر و عبرت‌خیزتر!

نخستین پیامش این که در مبارزه با دشمنان حق، هیچ کس مستثنی نیست. سربازان شیرخوار دوش به دوش جوانان و سالخوردگان به میدان می‌آیند و به موقع در صفوف شهدا قرار می‌گیرند.

بدیهی است هر سربازی سلاحی دارد، یکی تیر و نیزه و شمشیر؛ و دیگری هم گلولی نازک و چندین قطره خون پاک که گویاترین دلیل مظلومیت است. خونی که هم به آسمان پاشیده شد و هم بر زمین، و هر دو با آن شکوهی تازه گرفت.

دیگر این که، دشمنان ستمگر قساوت و جنایت را به بالاترین حدّ خود رساندند که حتی بر کودک شیرخوارِ زاده زهرا در آغوش پدر نیز رحم نکردند!

آخرین پیام این که تحمل همه درد و رنج‌ها و مصیبت‌ها در راه خدا آسان است، چرا که عالم محضر اوست و همه اینها در پیشگاه او انجام می‌گیرد.

با عنایت بخورم ز هر که شاهد ساقی است با محبت بکشم درد که درمانم از اوست

۱۱۰- ای یارانم! چه شد پاسخ‌ها را نمی‌دهید؟!

امام حسین علیه السلام به آن قوم نگاهی کرده و پیوسته به راست و چپ می‌نگریست و هیچ یک از اصحاب و یاران خود را ندید جز آنان که پیشانی به خاک ساییده و صدایی از آنها به گوش نمی‌رسید، پس ندا داد:

«يَا مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ، وَيَا هَانِيَّ بْنَ عُرْوَةَ، وَيَا حَبِيبَ بْنَ مَظَاهِرَ، وَيَا زُهَيْرَ بْنَ الْقَيْنِ، وَيَا يَزِيدَ بْنَ مَظَاهِرَ، وَيَا يَحْيَى بْنَ كَثِيرٍ، وَيَا هِلَالَ بْنَ نَافِعٍ، وَيَا إِبْرَاهِيمَ بْنَ الْحَصِينِ، وَيَا عُمَيْرَ بْنَ الْمُطَاعِ، وَيَا أَسَدَ الْكَلْبِيِّ، وَيَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَقِيلٍ، وَيَا مُسْلِمَ بْنَ عَوْسَجَةَ، وَيَا دَاوُدَ بْنَ الطَّرْمَاحِ، وَيَا حُرَّ الرَّيَّاحِيِّ، وَيَا عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ، وَيَا أَبْتَاطَالَ الصَّفَا، وَيَا فُرْسَانَ الْهَيْجَاءِ، مَالِي أَنْادِيكُمْ فَلَا تُجِيبُونِي، وَ أَدْعُوكُمْ فَلَا تَسْمَعُونِي؟! أَنْتُمْ نِيَامُ أَرْجُوكُمْ تَنْتَهُونَ؟»

أَمْ خَالَتْ مَوَدَّتُكُمْ عَنْ إِمَامِكُمْ فَلَا تَنْصُرُونَهُ؟ فَهَذِهِ نِسَاءُ الرَّسُولِ ﷺ لِفَقْدِكُمْ قَدْ عَلَاهُنَّ الشُّحُولُ، فَقُومُوا مِنْ نَوْمَتِكُمْ، أَيُّهَا الْكِرَامُ، وَادْفَعُوا عَنْ حَرَمِ الرَّسُولِ الطُّغَاةَ اللَّثَامَ، وَ لَكِنْ صَرَعَكُمْ وَاللَّهُ رَيْبُ الْمُنُونِ وَ عَدَرَ بِكُمْ الدَّهْرُ الْخَوُونَ، وَ إِلَّا لَمَا كُنْتُمْ عَنْ دَعْوَتِي تَنْصُرُونَ، وَلَا عَنْ نُصْرَتِي تَحْتَجِبُونَ، فَهَا نَحْنُ عَلَيْكُمْ مُفْتَحِعُونَ، وَ بِكُمْ لِأَحْقُونَ، فَأَنَا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

«ای مسلم بن عقیل! ای هانی بن عروة! ای حبیب بن مظاهر! ای زهیر بن قین! ای یزید بن مظاهر! ای یحیی بن کثیر! ای هلال بن نافع! ای ابراهیم بن حصین! ای عمیر بن مطاع! ای اسد کلبی! ای عبدالله بن عقیل! ای مسلم بن عوسجه! ای داود بن طرماح! ای حرّ ریاحی! ای علی بن الحسین! ای دلاورمردان خالص! و ای سواران میدان نبرد! چه شده است شما را صدا می‌زنم ولی پاسخ را نمی‌دهید؟ و شما را می‌خوانم ولی دیگر سخنان را نمی‌شنوید؟ آیا به خواب رفته‌اید که به بیداری‌تان امیدوار باشم؟ یا از محبت امامتان دست کشیده‌اید که او را یاری نمی‌کنید؟ این بانوان از خاندان پیامبرند که از فقدان ناتوان گشته‌اند. از خوابتان برخیزید، ای بزرگواران! و از حرم رسول خدا در برابر طغیانگران پست، دفاع کنید.

ولی به خدا سوگند! مرگ، شما را به خاک افکنده، و روزگار خیانت پیشه با شما وفا نکرده، وگر نه هرگز از اجابت دعوت کوتاهی نمی‌کردید، و از یاریم دست نمی‌کشیدید، آگاه باشید، ما در فراق شما سوگواریم و به شما ملحق می‌شویم، إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

* * *

سخن گفتن با پیکرهای در خون غلطیده شهیدان، آن هم با این حماسه‌های جاویدان تنها در صحنه کربلا دیده شده است و این مدال پرافتخاری بود که امام علیه السلام بر سینه یاران شهیدش نصب کرد که تا دامنه قیامت می‌درخشد.

دلاور مردانی که اگر به آنها اجازه داده می‌شد، به این جهان باز می‌گشتند و بار دیگر جانفشانی می‌کردند و شربت شهادت را با علاقه بیشتری می‌نوشیدند.

آری، آنها چنان شجاع بودند که گویی دلها را بر زرها پوشانده بودند و برترین سرمایه‌ها را برای ایثار آماده کرده بودند.^۱

آری، آنها لایق پوشیدن لباس‌های بهشتی و پرواز به سوی ابدیت بودند!
گوارایشان باد!

۱۱۱ - پسر من! عمویک را نیز کشتند.

در روایتی آمده است: هنگامی که امام حسین علیه السلام تنها شد به خیمه‌های برادرانش سر کشید، آنجا را خالی دید. آنگاه به خیمه‌های فرزندان عقیل نگاهی انداخت، کسی را در آنجا نیز ندید؛ سپس به خیمه‌های یارانش نگریست کسی را ندید، امام در آن حال ذکر «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» را فراوان بر زبان جاری می‌ساخت.

آنگاه به خیمه‌های زنان روانه شد و به خیمه فرزندش امام زین العابدین علیه السلام رفت. او را دید که بر روی پوست خشنی خوابیده و عمه‌اش زینب علیه السلام از او پرستاری می‌کند. چون حضرت علی بن الحسین علیه السلام نگاهش به پدر افتاد خواست از جا برخیزد، ولی از شدت بیماری نتوانست، پس به عمه‌اش زینب گفت: «کمکم کن تا بنشینم چرا که پسر پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است» زینب علیه السلام وی را به سینه‌اش تکیه داد و امام حسین علیه السلام از حال فرزندش پرسید: او حمد الهی را بجا آورد و گفت:

«يَا أَبَتَاهُ مَا صَنَعْتَ الْيَوْمَ مَعَ هَؤُلَاءِ الْمُنَافِقِينَ؟» پدر جان! امروز با این گروه منافق چه

کرده‌ای؟».

۱ . شاعری یاران آن حضرت را این‌گونه ستوده است:

قَوْمٌ إِذَا تَوَدُّوا لِدَفْعِ مُلَمَّةٍ وَالْخَيْلُ بَيْنَ مَدْعِيسٍ وَمَكْرَدِيسٍ
لَبَسُوا الْقُلُوبَ عَلَى الدُّرُوعِ وَأَقْبَلُوا يَتَهَاقَتُونَ عَلَى ذَهَابِ الْأَنْفُسِ

اینها مردانی هستند که وقتی برای دفع گرفتاری - در آن زمان که سواران بین نیزه داران و هجوم آوران بودند - خوانده شدند؛ دل‌هایشان را بر زرها می‌پوشاندند و برای جانبازی به سوی میدان نبرد روانه می‌شدند. (ملهوف (لهوف)، ص ۱۶۶).

امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

« يَا وَلَدِي قَدْ اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ، وَ قَدْ شُبَّ الْقِتَالُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ، لَعَنَهُمُ اللَّهُ حَتَّىٰ فَاضَتْ الْأَرْضُ بِالْدَمِّ مِنَّا وَ مِنْهُمْ؛ فرزندم! شیطان بر آنان چیره شده و خدا را از یادشان برده است و جنگ بین ما و آنان چنان شعله‌ور شد که زمین از خون ما و آنان رنگین شده است!».

حضرت سجاد علیه السلام عرض کرد:

« يَا أَبَتَاهُ أَيْنَ عَمِّي الْعَبَّاسُ؟؛ پدر جان! عمویم عباس کجاست؟». در این هنگام اشک بر چشمان زینب حلقه زد و به برادرش نگریست که چگونه پاسخ می‌دهد - چرا که امام علیه السلام خبر شهادت عباس را به وی نداده بود زیرا که می‌ترسید بیماری وی شدت پیدا کند! -

امام علیه السلام پاسخ داد:

« يَا بُنَيَّ إِنَّ عَمَّكَ قَدْ قُتِلَ، وَ قَطَعُوا يَدَيْهِ عَلَىٰ شَاطِئِ الْفُرَاتِ؛ پسر جان! عمویت کشته شد و دستانش کنار فرات از پیکر جدا شد!».

علی بن الحسین علیه السلام آن چنان گریست که بی‌هوش شد. چون به هوش آمد از دیگر عموهایش پرسید و امام پاسخ می‌داد: «همه شهید شدند».

آنگاه پرسید:

« وَ أَيْنَ أَخِي عَلِيٍّ، وَ حَبِيبِ بْنِ مَظَاهِرٍ، وَ مُسْلِمِ بْنِ عَوْسَجَةَ، وَ زُهَيْرِ بْنِ الْقَيْنِ؟؛ برادرم

علی اکبر، حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه و زهیر بن قین کجایند؟».

امام علیه السلام پاسخ داد:

« يَا بُنَيَّ إِعْلَمْ أَنَّهُ لَيْسَ فِي الْخِيَامِ رَجُلٌ إِلَّا أَنَا وَ أَنْتَ، وَ أَمَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ تَسْأَلُ عَنْهُمْ فَكُلُّهُمْ صَرَعى عَلَىٰ وَجْهِ الثَّرَى؛ فرزندم! همین قدر بدان که در این خیمه‌ها مردی جز من و تو نمانده است، همه آنان به خاک افتاده و شهید شده‌اند».

پس علی بن الحسین علیه السلام سخت گریست. آنگاه به عمه‌اش زینب علیه السلام گفت:

«يا عَمَتَاهُ عَلِيٌّ بِالسَّيْفِ وَالْأَعْصَا؛ عَمّه جان! شمشیر و عصایم را حاضر کن».

پدرش فرمود: «وَمَا تَصْنَعُ بِهِمَا؛ می‌خواهی چه کنی؟».

عرض کرد: «أَمَّا الْأَعْصَا فَاتَّوَكَّأْتُ عَلَيْهَا، وَ أَمَّا السَّيْفُ فَأَدَّبْتُ بِهِ بَيْنَ يَدَيِ ابْنِ رَسُولِ

اللَّهِ ﷺ فَإِنَّهُ لَا خَيْرَ فِي الْحَيَاةِ بَعْدَهُ؛ بر عصا تکیه کنم و با شمشیرم از فرزند رسول خدا ﷺ دفاع

نمایم، چرا که زندگانی پس از او ارزش ندارد».

امام حسین علیه السلام او را باز داشت و به سینه چسباند و فرمود: «يا وَكْدِي أَنْتَ أَطْيَبُ

دُرِّيَّتِي، وَ أَفْضَلُ عِزَّتِي، وَ أَنْتَ خَلِيفَتِي عَلَى هَؤُلَاءِ الْعِيَالِ وَ الْأَطْفَالِ، فَإِنَّهُمْ غُرَبَاءُ مَحْذُولُونَ،

قَدْ شَمِلَتْهُمْ الذُّلَّةُ وَ الْيَتَمُ وَ شِمَاتَةُ الْأَعْدَاءِ وَ نَوَائِبُ الزَّمَانِ سَكَّتْهُمْ إِذَا صَرَخُوا، وَ آنَسَهُمْ إِذَا

اسْتَوْحَشُوا، وَ سَلَّ خَوَاطِرَهُمْ بَلَيْنِ الْكَلَامِ، فَإِنَّهُمْ مَا بَقِيَ مِنْ رَجَالِهِمْ مَنْ يَسْتَأْنِسُونَ بِهِ

غَيْرِكَ، وَ لَا أَحَدٌ عِنْدَهُمْ يَشْكُونَ إِلَيْهِ حُزْنَهُمْ سِوَاكَ، دَعَهُمْ يَشْمُوكَ وَ تَشْمُهُمْ، وَ يَسْبُكُوا

عَلَيْكَ وَ تَبْكِي عَلَيْهِمْ؛ فرزندم! تو پاک‌ترین ذریه و برترین عترت منی و تو جانشین من بر این

بانوان و کودکانی. آنان غریب و بی‌کس‌اند که تنهایی و یتیمی و سرزنش دشمنان و سختی‌های

دوران آنان را فرا گرفته است. هر گاه که ناله سر دادند آنان را آرام کن، و چون هراسان شدند

مونسشان باش و با سخنان نرم و نیکو، خاطرشان را تسلی بخش. چرا که کسی از مردانشان جز تو

نمانده است تا مونسشان باشد و غم‌هایشان را به وی باز گویند. بگذار آنان تو را ببینند و تو آنان را

ببویی و آنان بر تو گریه کنند و تو بر آنان!».

آنگاه امام علیه السلام دست فرزندش را گرفت و با صدای رسا فرمود:

«يا زَيْنَبُ وَ يا اُمَّ كَلْثُومَ وَ يا سَكِينَةَ وَ يا رُقِيَّةَ وَ يا فاطِمَةَ، اِسْمَعَنَّ كَلَامِي وَ اعْلَمَنَّ أَنَّ

ابني هَذَا خَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ، وَ هُوَ اِمَامٌ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ؛ ای زینب! ای ام کلثوم! ای

سکینه! ای رقیه! ای فاطمه! سخنم را بشنوید و بدانید که این فرزندم جانشین من بر شماست و او

امامی است که پیروی از او واجب است».

سپس به فرزندش فرمود:

«يا وَكْدِي بَلِّغْ شِيعَتِي عَنِّي السَّلَامَ فَقُلْ لَهُمْ: إِنَّ أَبِي مَاتَ غَرِيباً فَانْدُبُوهُ وَ مَضَى شَهِيداً

فَأَبْكُوهُ؛ فرزندم! سلام را به شیعیانم برسان و به آنان بگو: پدرم غریبانه به شهادت رسید پس بر او اشک بریزید!.^۱

* * *

آخرین سخنان این پیشوای بزرگ ایثار و فداکاری به خوبی نشان می‌دهد که از چنان نفس مطمئنّه و آرامی برخوردار بود که نه تنها مرگی را که در چند قدمی قرار داشت به چیزی نمی‌گرفت و نه تنها شهادت عزیزان و یاران - جز در جنبه‌های عاطفی - تغییری در روح و فکر بلند او ایجاد نمی‌کرد، بلکه بر استقامتش می‌افزود، و هر زمان آتش شوق دیدار یار در دلش افروخته‌تر می‌شد!

او در این لحظات حسّاس، تنها فرزندش امام سجّاد علیه السلام را آماده پذیرش مسؤولیت عظیم به ثمر رساندن نهال برومندی را که در کربلا نشانده و با خون عزیزانش آبیاری کرده بود می‌ساخت. آخرین وصایایش را با او در میان می‌گذارد و سفارش اطاعت از او را به خواهران و دخترانش می‌کرد.

امام علیه السلام شیعیان و پیروان مکتبش را در این لحظات بحرانی و طوفانی نیز فراموش نمی‌کند، و پیام مظلومیت خود را به وسیله تنها پسرش به آنها می‌رساند، تا بدانند در ادامه راه از چه حربه‌ای استفاده کنند.

۱۱۴ - یادی از مادر در آخرین دیدار

از امام علی بن الحسین علیه السلام نقل شده است که فرمود: پدرم در روز عاشورا نزد من آمد و در حالی که خون از رگ‌های بدنش جاری بود مرا در آغوش گرفت و فرمود: فرزندم دعایی را که مادرم فاطمه علیه السلام به من آموخت حفظ کن که مادرم آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و رسول خدا از جبرئیل نقل کرده است: هنگامی که حاجت بسیار مهم و غمی بزرگ و امری سخت و دشوار بر تو رو کرد، بگو: «اللَّهُمَّ بِحَقِّ يَاسِينَ وَالْقُرْآنِ

الحَكِيمِ وَبِحَقِّ طَهٍ وَالْقُرْآنِ الْعَظِيمِ، يَا مَنْ يَقْدِرُ عَلَى حَوَائِجِ السَّائِلِينَ، يَا مَنْ يَعْلَمُ مَا فِي الصَّمِيرِ، يَا مَنْ مَنَسَّ عَنِ الْمُكْرُوبِينَ، يَا مَفْرَجًا عَنِ الْمُعْضَمِينَ، يَا رَاحِمَ الشَّيْخِ الْكَبِيرِ، يَا رَازِقَ الطِّفْلِ الصَّغِيرِ، يَا مَنْ لَا يَحْتَاجُ إِلَى التَّفْسِيرِ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَفْعَلْ بِي كَذَا وَكَذَا» سپس خواسته‌ات را بخواه.^۱

واین جالب است که حتی در آخرین ساعات عمر سخن از حل مشکلات از طریق روی آوردن به درگاه خدا است.

۱۱۳ - لباس کهنه چرا؟

هنگامی که امام حسین علیه السلام عزم میدان کرد، فرمود:

«إِنِّي بِيَوْمٍ لَا يُرْعَبُ فِيهِ، أَلَيْسَهُ غَيْرَ ثِيَابِي، لَا أُجْرَدُ، فَإِنِّي مَقْتُولٌ مَسْلُوبٌ؛ بَرَامِ

جامه کهنه‌ای بیاورید که کسی به آن رغبت نکند تا آن را زیر لباسهایم بپوشم و بعد از شهادتم مرا برهنه نکنند، زیرا می‌دانم پس از شهادت لباسهایم ربوده خواهد شد».

لباس تنگ و کوتاهی آوردند ولی امام علیه السلام آن را نپوشید و فرمود: «هَذَا لِبَاسِ أَهْلِ

الدِّمَّةِ؛ این لباس اهل ذمه (کفار اهل کتاب) است».

لباس بلندتری آوردند. امام علیه السلام آن را پوشید سپس با بانوان حرم خداحافظی کرد.

در آن هنگام حضرت سکینه گریه سر داد. امام وی را به سینه چسبانید و فرمود:

سَيَطُولُ بَعْدِي يَا سَكِينَةُ فَاعْلَمِي
مِنْكَ الْبُكَاءُ إِذَا الْحَمَامُ دَهَانِي
لَا تُحْرِقِي قَلْبِي بِدَمْعِكَ حَسْرَةً
مُأَدَامَ مِنِّي الرُّوحُ فِي جُثَّتَانِي
وَ إِذَا قُتِلْتُ فَانْتِ أَوْلَىٰ بِأَلْدِي
تَأْتِيَنَّهُ يَا حَايِرَةَ النَّسْوَانِ

«سکینه جان! بدان پس از شهادتم گریه‌های طولانی خواهی داشت.

تا جان در بدن دارم با اشک حسرتت دلم را آتش مزین.

ای بهترین زنان! هنگامی که شهید شدم پس تو از هر کس به سوگواری سزاوارتری».^۲

۱. نفس المهموم، ص ۱۸۵.

۲. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۱۹.

و در روایت دیگری آمده است هنگامی که لباس کهنه آوردند، چند جایش را پاره کرد (تارزشی برای بیرون آوردن نداشته باشد) و آن را زیر لباس هایش پوشید؛ ولی پس از شهادت امام (دشمن ناجوانمرد پست) آن را نیز از بدنش بیرون آوردند.^۱

* * *

امام علیه السلام با دقت تمام در جای جای داستان کربلا، چهره واقعی یاران خود و دشمنانش را ترسیم کرد و برای ثبت در تاریخ به یادگار گذاشت!

امام علیه السلام در صحنه‌هایی که با یاران فداکار و پاکبازش در شب و روز عاشورا داشت نشان داد که آنها از ارزنده‌ترین انسانهای تاریخ بشر بودند، همان گونه که نشان داد دشمنانش از پست‌ترین و فرومایه‌ترین انسانها بودند. بلکه درندگان و شیاطینی بودند در لباس انسان!

یک پیراهن کهنه که چندین جای آن را پاره کرده باشند، چه ارزشی دارد که از تن مبارک امام علیه السلام بعد از شهادت بدر آورند و بدن مبارک او را برهنه زیر آفتاب سوزان بگذارند، این نشانه چیست؟

لباس کهنه بپوشید زیر پیرهنش از آن که بر نکند خصم بد گهر ز تنش
لباس کهنه چه حاجت که زیر سم ستور تنی نماند که پوشند جامه یا کفنش

۱۱۴ - گفتگو با زنان حرم

در تاریخ آمده است: امام حسین علیه السلام هنگامی که به هفتاد و دو تن از یارانش نگریست که به خاک و خون افتاده‌اند به سوی خیمه رفت و ندا داد:

«یا سَکِیْنَةُ! یا فَاطِمَةُ! یا زَیْنَبُ! یا اُمَّ کُلثُومُ! عَلَیْکِنَّ مِنِّي السَّلَامُ! ای سکینه! ای فاطمه!

ای زینب! ای ام کلثوم! خداحافظ من هم رفتم».

۱. تاریخ ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۲۱ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۴ (با مختصر تفاوت).

سکینه فریاد برآورد: پدرجان! آیا تسلیم مرگ شده‌ای؟! امام پاسخ داد:
 «كَيْفَ لَا يَسْتَسْلِمُ مَنْ لَا نَاصِرَ لَهُ وَلَا مُعِينَ؟؛ چگونه تسلیم نشود کسی که یار و یاور
 برای او نمانده است؟».

سکینه گفت: پدر جان! (حال که چنین است) ما را به حرم جدمان برگردان!
 «هَيْهَاتَ، لَوْ تَرِكَ الْقَطَا لَنَامَ؛ هیهات! اگر مرغ قطا را رها می‌کردند در آشیانه‌اش آرام
 می‌گرفت» (اشاره به این که ما را رها نخواهند کرد).
 صدای گریه بانوان برخاست، امام آنان را آرام کرد و به سوی دشمن حمله‌ور
 شد.^۱

۱۱۵ - سخنان و اشعار امام علی(ع) در برابر دشمن

امام حسین علی(ع) به دشمنان نزدیک شد و خطاب به آنان فرمود:
 «يَا وَيْلَكُمْ أَتَقْتُلُونِي عَلَى سُنَّةِ بَدَلْتُمَا؟ أَمْ عَلَى شَرِيعَةٍ غَيْرَتُمَا، أَمْ عَلَى جُرْمٍ فَعَلْتُمُهُ، أَمْ عَلَى حَقِّ تَرَكْتُمُهُ؟؛ وای بر شما! چرا با من می‌جنگید؟ آیا سنتی را تغییر داده‌ام؟ یا شریعتی را دگرگون ساخته‌ام؟ یا جرمی مرتکب شده‌ام؟ و یا حقی را ترک کرده‌ام؟».
 گفتند: «إِنَّا نَقْتُلُكَ بَعْضًا لِأَيِّكَ؛ بلکه به خاطر کینه‌ای که از پدرت به دل داریم، با تو
 می‌جنگیم و تو را می‌کشیم».^۲

امام علی(ع) چون این اشعار را می‌خواند، بر آنان حمله‌ور شد:

كَفَرَ الْقَوْمُ وَ قَدِمَا رَغَبُوا	عَنْ ثَوَابِ اللَّهِ رَبِّ الثَّقَلَيْنِ
قَتَلَ الْقَوْمُ عَلِيًّا وَ ابْنَهُ	حَسَنَ الْخَيْرِ كَرِيمِ الطَّرَفَيْنِ
حَنَقًا مِنْهُمْ وَ قَالُوا أَجْمَعُوا	أُحْشِرُوا النَّاسَ إِلَى حَرْبِ الْحُسَيْنِ
يَا لِقَوْمٍ مِنْ أَنْاسٍ رُدِّلِ	جَمَعُوا الْجَمْعَ لِأَهْلِ الْحَرَمَيْنِ

۱ . بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۷.

۲ . ينابيع المودة، ج ۳، ص ۷۹-۸۰.

ثُمَّ سَارُوا وَتَوَاصَوْا كُلَّهُمْ
 لَمْ يَخَافُوا اللَّهَ فِي سَفْكِ دَمِي
 وَابْنِ سَعْدٍ قَدْ رَمَانِي عَنُوةً
 لَا لِشَيْءٍ كَانَ مِنِّي قَبْلَ ذَا
 بِعَلِيٍّ الْخَيْرِ مِنْ بَعْدِ النَّبِيِّ
 خَيْرَةَ اللَّهِ مِنَ الْخَلْقِ أَبِي
 فِضَّةً قَدْ خَلَصَتْ مِنْ ذَهَبٍ
 مَنْ لَهُ جَدُّ كَجَدِّي فِي الْوَرَى؟
 فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءِ أُمِّي وَ أَبِي
 عَبْدَ اللَّهِ غُلَامًا يُافِعًا
 يَعْبُدُونَ اللَّاتِ وَالْعُزَّى مَعًا
 فَأَبِي شَمْسٌ وَأُمِّي قَمَرٌ
 وَ لَهُ فِي يَوْمٍ أَحَدٍ وَقَعَةٌ
 تُمِّمُ فِي الْأَحْزَابِ وَالْفَتْحِ مَعًا
 فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَاذَا صَنَعَتْ
 عِثْرَةُ الْبِرِّ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى
 فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءِ أُمِّي، وَ أَبِي
 طَحَنَ الْأَبْطَالَ لَنَا بَرَزُوا
 وَ أَخْوَا خَيْبَرَ إِذْ بَارَزَهُمْ
 وَالَّذِي أَوْدَى جُيُوشًا أَقْبَلُوا
 مَنْ لَهُ عَمٌّ كَعَمِّي جَعْفَرٌ
 جَدِّي الْمُرْسَلُ مِصْبَاحُ الْهُدَى
 بَطَلٌ قَرْمٌ هَزَبٌ ضَيْعَمٌ

بِاجْتِيَا حِي لِرِضَاءِ الْمَلْحَدَيْنِ
 لِعَبِيدِ اللَّهِ نَسْلِ الْكُافِرِينَ
 بِجُنُودٍ كَوُكُوفِ الْمُهَاطِلِينَ
 غَيْرَ فَخْرِي بِضِيَاءِ الْفَرَقَدَيْنِ
 وَ النَّبِيِّ الْقَرَشِيِّ الْوَالِدَيْنِ
 ثُمَّ أُمِّي فَأَنَا ابْنُ الْخَيْرَتَيْنِ
 فَأَنَا الْفِضَّةُ وَ ابْنُ الذَّهَبَيْنِ
 أَوْ كَشَيْخِي فَأَنَا ابْنُ الْعَلَمَيْنِ
 فَاصِمُ الْكُفْرِ بِبَدْرِ وَ حُنَيْنِ
 وَ قُرَيْشُ يَعْبُدُونَ الْوَتْنَيْنِ
 وَ عَلِيٌّ كَانَ صَلَّى الْقِتْلَتَيْنِ
 وَ أَنَا الْكُوكَبُ وَ ابْنُ الْقَمَرَيْنِ
 شَفَتِ الْغِلَّ بِفَضِّ الْعَسْكَرَيْنِ
 كَانَ فِيهَا حَتْفُ أَهْلِ الْفَيْلَقَيْنِ
 أُمَّهُ السُّوءِ مَعًا بِالْعِثْرَتَيْنِ؟
 وَ عَلِيٌّ الْوَرْدُ يَوْمَ الْجَحْفَلَيْنِ
 وَارِثُ الرُّسُلِ وَ مَوْلَى الثَّقَلَيْنِ
 يَوْمَ بَدْرٍ وَ بِأَحَدٍ وَ حُنَيْنِ
 بِحُسَامٍ صَارِمٍ ذِي شَفْرَتَيْنِ
 يَطْلُبُونَ الْوِثْرَةَ فِي يَوْمِ حُنَيْنِ
 وَهَبَ اللَّهُ لَهُ أَجْنِحَتَيْنِ
 وَ أَبِي الْمَوْفِي لَهُ بِالْيُبَيْعَتَيْنِ
 مَا جَدُّ سَمَحٌ قَوِي السَّاعِدَيْنِ

صَاحِبِ الْحَوْضِ مُصَلِّي الْقِبْلَتَيْنِ
 مَا عَلَى الْأَرْضِ مُصَلٍّ غَيْرُ ذَيْنِ
 مَعَ قُرَيْشٍ مُذْ نَشَأَ طَرْفَةَ عَيْنٍ
 يَأْخُذُ الرُّمْحَ فَيَطْعَنُ طَعْنَتَيْنِ
 كَأَسِّ حَتْفٍ مِنْ نَجْبِ الْحِطْلَيْنِ
 وَ الْجُبَيْنِ فِي الْجُبَيْنِ فِي الْجُبَيْنِ
 مَا جَرَى بِالْفُلْكِ إِحْدَى النَّيِّرَيْنِ
 فَأَنَا الزَّاهِرُ وَ ابْنُ الْأَزْهَرَيْنِ
 وَ رَقَا بِالْحَمْدِ فَوْقَ النَّيِّرَيْنِ
 بِرِجَالٍ أَتَرَفُوا فِي الْعَسْكَرَيْنِ
 أَدْعَنَ الْخَلْقَ لَهَا فِي الْخَافِقَيْنِ
 قَدْ مَلَكْنَا شَرْقَهَا وَ الْمَغْرِبَيْنِ
 وَ لَنَا الْبَيْتُ كَذَا وَ الْمَشْعَرَيْنِ
 شَايخاً يَعْطُونَ بِهِ فِي الْحَسَبَيْنِ
 خَالِقَ الْخَلْقِ وَ مَوْلَى الْمَشْعَرَيْنِ
 صَاحِبِ الْحَوْضِ مِعْزُ الْحَرَمَيْنِ
 وَ كَذَا أَفْعَالُهُ فِي الْخَافِقَيْنِ
 حِينَ سَاوَى ظَهْرَهُ فِي الرَّكْعَتَيْنِ
 فَعَدَا تُسْقُونَ مِنْ حَوْضِ اللَّجَيْنِ
 وَ حَبَابُهُ تُخَفِّفُهُ بِالْحَسَنَيْنِ

عُرْوَةُ الدِّينِ عَلِيٌّ ذَاكُمْ
 مَعَ رَسُولِ اللَّهِ سَبْعاً كَامِلاً
 تَرَكَ الْأَوْثَانَ لَمْ يَسْجُدْ لَهَا
 وَ أَبِي كَانَ هَزْباً ضَايِعاً
 كَتَمْتُ الْأُسْدَ بَغِيّاً فَسُقُوا
 ذَهَبٌ مِنْ ذَهَبٍ فِي ذَهَبٍ
 فَلَهُ الْحَمْدُ عَلَيْنَا وَاجِبٌ
 حَاصَّهُ اللَّهُ بِمُضَلِّ وَ تُقِي
 تَرَكَ الْأَصْنَامَ مِنْذُ حَاصَّهُ
 وَ أَبَادَ الشُّرْكَ فِي حَمَلَتِهِ
 وَ أَنَا ابْنُ الْعَيْنِ وَ الْأُذُنِ الَّتِي
 نَحْنُ أَصْحَابُ الْعَبَا حَمَسَتُنَا
 ثُمَّ جَبْرِيلُ لَنَا سَادِسُنَا
 وَ كَذَا الْجَمْدُ بِنَا مُفْتَخِرٌ
 فَجَزَاهُ اللَّهُ عَنَا صَالِحاً
 عُرْوَةُ الدِّينِ عَلِيٌّ الْمُرْتَضَى
 يَفْرُقُ الصَّقَانَ مِنْ هَيْبَتِهِ
 وَ الَّذِي صَدَّقَ بِالْخَاتَمِ مِنْهُ
 شَيْعَةَ الْمُخْتَارِ! طَيَّبُوا أَنْفُساً
 فَعَلَيْهِ اللَّهُ صَلَّى رَبُّنَا

«این قوم کافر شدند و از دیرباز از پاداش خداوندی که پروردگار جن و انس است روی گردان

بودند.

آنان با علی علیه السلام و فرزندش حسن علیه السلام - که نیک بود و از پدر و مادری کریم - از روی حسادت

جنگیدند.

و اینک گفتند: همگی برای جنگ با حسین علیه السلام گرد آید.

فریاد از مردمی پست که جماعت را برای کشتن اهل حرمین (مکه و مدینه) گرد آوردند. سپس به راه افتادند و به یکدیگر جهت دستگیری من، برای خشنودی ملحدان، توصیه کردند. برای جلب رضایت عبیدالله (ابن زیاد) که از نسل کافران است، در ریختن خون من از خداوند پروا نکردند و برای جلب رضایت ابن سعد - با سپاهیان خود همانند بارانی سیل آسا - قهرآمیز به سوی من تاختند.

(و این همه) نه به خاطر آن که گناهی از من سرزده باشد، جز افتخارم به روشنایی دو ستاره: حضرت علی علیه السلام - بهترین انسان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله - و پیامبر که پدر و مادرش از قریش اند. بهترین خلق برگزیده خداوند، پدر و مادرم هستند و من فرزند آن دو برگزیده. نقره‌ای برگرفته از طلا، پس من نقره‌ای هستم که فرزند دو طلایم. چه کس در میان مردم، جدی همانند جد من و یا پدری چون پدرم دارد. پس من فرزند دو بزرگ هستم.

مادرم فاطمه زهرا است و پدرم همان است که در جنگ بدر و حنین، سپاه کفر را در هم شکست.

در نوجوانی به عبادت خدا پرداخت در حالی که قریش بتها را می‌پرستیدند.

آنان لات و عزّی (دو بت بزرگ دوران جاهلیت) را عبادت می‌کردند در حالی که پدرم علی علیه السلام به دو قبله نماز می‌گذارد.

پدرم خورشید و مادرم ماه است و منم ستاره، فرزند آن دو.

برای پدرم در جنگ «أحد» ماجرای است که با شکستن سپاه دشمن دلها را شفا بخشید.

و نیز افتخاری است در جنگ «احزاب» و «فتح» که در آن جنگ‌ها انبوه دشمن به کام مرگ فرو رفتند.

(بگوئید) این امت بدکردار، با عترت رسول صلی الله علیه و آله در راه خدا چه کردند؟

عترت آن نیکوکار، پیامبر برگزیده خدا، و علی علیه السلام آن جنگ‌آور روز پیکار. مادرم فاطمه زهرا علیها السلام است و پدرم، وارث پیامبران و مولای جنّ و انس است. همو که در میدان بدر و احد و حنین، پهلوانان نامدار را در هم کوبید. او که فاتح روز خیبر است و با آن شمشیر بزّان دو لب، بر آنان تاخت. آن کسی که خونخواهان روز حنین را نابود کرد. چه کس عمویی چون عموی من جعفر علیه السلام دارد که خداوند به او دو بال (در برابر قطع شدن دستهایش) عطا کرد. جدّم، پیامبر، چراغ هدایت است و پدرم کسی است که به هر دو بیعتش با پیامبر صلی الله علیه و آله وفا کرد. اوست پهلوان، بزرگ، شیرمیدان، بزرگوار، بخشنده و دارای بازوان پرتوان. دستگیره دین علی علیه السلام است و اوست صاحب حوض کوثر و آن که به دو قبله نماز گزارد. هفت سال تنها با پیامبر نماز گزارد، در زمانی که جز آن دو نمازگزاری بر روی زمین نبود. از ابتدا بت پرستی را رها کرد و حتّی به یک چشم بر هم زدنی با قریش در سجده به بتها همراه نشد.

پدرم شیر میدان نبرد بود که با نیزه‌اش به دشمنان ضربه می‌زد. و چونان شیری خشمگین جام‌های مرگ را به آنان می‌چشانده. او طلایی است از ریشه طلا در کانون طلایی، و نقره‌ایی است از ریشه نقره در کانون نقره‌ای. تازمانی که یکی از دو خورشید و ماه در گردش است، سپاس الهی بر ما واجب است. چرا که خداوند او (پدرم) را به فضیلت و تقوی و یزگی بخشید، پس منم تابناک فرزند تابناکان. وی از آن زمان که مورد توجه خاصّ خداوند قرار گرفت، بتها را رها کرد و در ستایش، از ماه و خورشید پیشی گرفت.

و در حمله‌های خود به ستمگران از سپاه دشمن، شرک را نابود ساخت. و منم زاده آن چشم و گوش (حق) که مردم شرق و غرب عالم بدان معتقدند. ما ییم اصحاب خمسّه عبا که شرق و غرب عالم را مالکیم. جبرئیل، ششمین ما است و بیت و مشعر از ما است.

مجد و بزرگواری، افتخارش به ما است، افتخاری که او را در دنیا و آخرت بالا برد. خداوندی که آفرینندهٔ جهانیان و صاحب مشاعر است به او (پدرم) از جانب ما پاداش نیک عنایت کند.

دستگیرهٔ دین، علی مرتضی است. همو که صاحب حوض کوثر و عزت بخش حرم خدا و رسول خداست.

از هیبت و کردارش، صفهای حق و باطل در شرق و غرب عالم از هم جدا می‌شود. او کسی است که انگشتر خویش را در حال رکوع به سائل بخشید. ای شیعیان برگزیده! شادمان باشید که فردای قیامت از حوض نقره فامش سیراب خواهید شد. بر او خداوند - پروردگار ما - درود فرستاد و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را به وی هدیه کرد.^۱

۱۱۶ - شوق دیدار

امام علی بن الحسین علیه السلام فرمود: هنگامی که (در روز عاشورا) کار بر امام حسین علیه السلام سخت شد، همراهان حضرت دیدند، در این صحنهٔ پر خطر که هر کس رنگ از چهره‌اش می‌پرید و لرزه بر اندامش می‌افتاد، امام و یاران خاصش، چهره‌هاشان درخشان و اندامشان آرام و دل‌هایشان هر لحظه مطمئن‌تر می‌شد و برخی به برخی دیگر می‌گفتند: به آنان بنگرید که از مرگ باکی ندارند. در این هنگام امام علیه السلام فرمود:

«صَبْرًا بَنِي الْكَرَامِ، فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَالضَّرَاءِ إِلَى الْجَنَانِ الْوَاسِعَةِ وَالنَّعِيمِ الدَّائِمَةِ، فَأَيُّكُمْ يَكْرَهُ أَنْ يَنْتَقِلَ مِنْ سِجْنٍ إِلَى قَصْرِ، وَ مَا هُوَ لِأَعْدَائِكُمْ إِلَّا كَمَنْ يَنْتَقِلُ مِنْ قَصْرِ إِلَى سِجْنٍ وَ عَذَابٍ. إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ الدُّنْيَا

۱. این اشعار به صورت متفرق در این کتاب‌ها آمده است: فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۱۰-۲۱۲؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۸۶-۸۸؛ احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۱۰۱-۱۰۳؛ معالی السبطين، ج ۲، ص ۱۱-۱۲؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۷-۴۸ و ینابع المودة، ج ۳، ص ۸۰-۸۱.

سِبْغُنُ الْمُؤْمِنِ، وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ، وَ الْمَوْتُ جِسْرٌ هَوْلَاءٍ إِلَى جَنَاتِهِمْ، وَ جِسْرٌ هَوْلَاءٍ إِلَى جَحِيمِهِمْ؛ ای بزرگ زادگان! شکیبا باشید. مرگ فقط پلی است که شما را از سختی‌ها و دشواری‌ها به بهشت پهناور و نعمت‌های جاودان برساند! کدام یک از شما نمی‌خواهد که از زندانی به کاخی درآید؟ ولی مرگ برای دشمنانتان جز انتقال از کاخی به زندان و عذابی شدید نیست. پدرم از رسول خدا ﷺ نقل کرده که فرمود:

دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ پل مؤمنان به بهشت و پل کافران به دوزخ خواهد بود!.

سپس امام علیؑ افزود:

«مَا كَذَّبْتُ وَلَا كَذَّبْتُ؛ (لحظة موعود فرا رسیده) «نه دروغ گفته‌ام و نه به من دروغ گفته شده است!».^۱

* * *

لبخند زدن بر مرگ، برافروخته شدن چهره‌ها در آستانه شهادت و آرامش دلها در آخرین لحظات زندگی، تنها برای کسانی میسر است که شوق دیدار یار تمام وجودشان را پرکرده، و دنیا را زندان و قفسی می‌دانند که مرگ در راه رضای پروردگار درهای آن را می‌گشاید و به اوج آسمان قرب خدا پرواز می‌کنند.

آری انسان محبوس، در آستانه آزادی در پوست خود نمی‌گنجد و با آرامش آمیخته با اشتیاق، زندانی را ترک می‌گوید. از درون قفس بیرون پریده بر شاخسار جنان قرار می‌گیرد، و نغمه شادی سر می‌دهد.

آری چنین است، حال اولیا و دوستان خاص خدا!

۱۱۷ - پیمان شکنان رسول!

آنگاه امام علیؑ بر مرکب خود سوار شده و در برابر سپاه دشمن قرار گرفت و فرمود:

۱. معانی الاخبار صدوق، ص ۲۸۸-۲۸۹، ح ۳ (باب معنی الموت).

« يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ! فُجِحًا لَكُمْ وَ تَرَحًا، وَ بُؤْسًا لَكُمْ وَ تَعْسًا، اِسْتَصْرَحْتُمُونَا وَ اِهْيَنَ فَاتَيْنَاكُمْ مُوجِبِينَ، فَسَحَدْتُمْ عَلَيْنَا سَيْنًا كَانَ فِي اَيْمَانِنَا، وَ جِئْتُمْ عَلَيْنَا نَارًا نَحْنُ اَصْرَمْنَاهَا عَلَيَّ عَدُوِّكُمْ وَ عَدُوْنَا، فَاصْبَحْتُمْ وَ قَدْ اُتْرُتُمْ الْعَدَاوَةَ عَلَي الصُّلْحِ مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ كَانَ مِنَّا اِيَّاكُمْ، وَ قَدْ اَسْرَعْتُمْ اِلَيْنَا بِالْعِنَادِ، وَ تَرَكْتُمْ بِيَعْتِنَا رَغْبَةً فِي الْفَسَادِ، ثُمَّ نَقَضْتُمُوهَا سَفَهًا وَ ضَلَّةً لَطْوَاغِبَتِ الْاُمَّةُ، وَ بَيْعَتِ الْاَحْزَابِ، وَ نَبَذَتِ الْكِتَابِ، ثُمَّ اَنْتُمْ هَوْلَاءِ تَتَّخِذُونَ عَنَّا وَ تَقْتُلُونَا، اَلَا لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَي الظَّالِمِينَ؛ ای کوفیان! رویتان زشت و سیاه باد! و غم و اندوه قرینتان، و به سختی و مرگ گرفتار شوید! شما ما را مشتاقانه برای فریادرسی خود خواندید، ولی چون به سوی شما آمدیم، شمشیری که در دستان ما بود، بر ضدّ ما به کار بستید. و آتشی که ما بر ضدّ دشمنان شما و خود افروخته بودیم، آن را در برابر ما شعله‌ور ساختید! بدون آن‌که از ما گناهی نسبت به شما سرزده باشد. عداوت و دشمنی را بر صلح و آشتی برگزیدید، و به دشمنی با ما شتافتید و با غوطه‌ور شدن در فساد، بیعتی را که با ما بسته بودید، رها ساخته و - از روی جهل و نادانی و پیروی گمراهانه از سرکشان امت و بازماندگان احزاب جاهلیت و دورافکنان کتاب الهی - آن را شکستید.

آری، شما همان کسانی هستید که دست از یاری ما برداشتید و ما را به کشتن دادید. لعنت خدا بر ظالمان باد!»^۱

* * *

همه می‌دانیم کوفیان با نماینده امام علیه السلام بیعت کرده بودند و در نامه‌های خود وعده هرگونه همکاری و ایثار و فداکاری داده بودند، اما این گروه سست و ناتوان و نادان و بی‌اراده، همین که با نخستین مشکل یعنی تهدیدهای ابن زیاد روبه رو شدند، همه چیز را به فراموشی سپردند؛ نه تنها پیمان‌ها را شکستند و دست از یاری امام علیه السلام برداشتند، بلکه شمشیری که برای یاری او آماده کرده بودند به روی او کشیدند و آن را به خون او آغشته کردند!

و این است سرنوشت افراد ترسو و بی‌اراده. این است پایان شوم عمر پیمان شکنان

بی‌وفا.

۱۱۸ - مرا بشناسید

امام علیه السلام در روز عاشورا در حالی که به سوی میدان شهادت گام بر می‌داشت شمشیر از نیام کشیده به معرفتی خویش پرداخت و اتمام حجّت نمود، تا فردا نگویند ما او را نشناختیم و برای این هدف، از اشعار جالب و پرمعنایی که خود سروده بود، و در اعماق دلها نفوذ می‌کرد، بهره گرفت و فرمود:

أَنَا ابْنُ عَلِيٍّ الطُّهْرِيِّ مِنْ آلِ هَاشِمٍ	كَفَانِي بِهَذَا مَفْخَرًا حِينَ أَفْخَرُ
وَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ أَكْرَمُ مَنْ مَضَى	وَ نَحْنُ سِرَاجُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ نَزْهَرُ
وَ فَاطِمَةُ أُمِّي مِنْ سُلَالَةِ أَحْمَدَ	وَ عَمِّي يُدْعَى ذَا الْجَنَاحَيْنِ جَعْفَرُ
وَ فِينَا كِتَابُ اللَّهِ أَنْزَلَ صَادِقًا	وَ فِينَا الْهُدَى وَ الْوَحْيُ بِالْخَيْرِ يُذَكَّرُ
وَ نَحْنُ أَمَانُ اللَّهِ لِلنَّاسِ كُلِّهِمْ	نُسِرُّ بِهَذَا فِي الْأَنَامِ وَ نَجْهَرُ
وَ نَحْنُ وِلَاةُ الْحَوْضِ نَسْتَقِي وِلَاتِنَا	بِكَأْسِ رَسُولِ اللَّهِ مَا لَيْسَ يُنْكَرُ
وَ شَيْعَتُنَا فِي النَّاسِ أَكْرَمُ شَيْعَةٍ	وَ مُبْغِضُنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَحْسَرُ
بِنَا بَيْنَ اللَّهِ الْهُدَى مِنْ ضَلَالَةٍ	وَ يَعْزَمُ بِنَا الْآءُ وَ يَطْهَرُ
إِذَا مَا أَتَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَامِنًا	إِلَى الْحَوْضِ يَسْقِيهِ بِكَفِّهِ حَيْدَرُ
إِمَامٌ مُطَاعٌ أَوْجَبَ اللَّهُ حَقَّهُ	عَلَى النَّاسِ جَمْعًا وَالَّذِي كَانَ يَنْظُرُ
فَطُوبَى لِعَبِيدِ زَارِنَا بَعْدَ مَوْتِنَا	بِحَنَّةٍ عَدَنٍ صَفُوهَا لَا يَكْدَرُ

«منم فرزند علی پاک، از خاندان هاشم که اگر بخواهم افتخار کنم همین افتخار مرا بس است!

جدّم رسول خدا است که گرامی‌ترین انسان‌ها است و ما میم چراغ فروزان الهی در زمین.

و مادرم فاطمه علیها السلام از دودمان احمد است و عمویم جعفر است که به صاحب دو بال خوانده

و کتاب خدا در خاندان ما به راستی نازل شد و در میان ما است که وحی و هدایت به نیکی یاد می‌شود.

ما برای تمام مردم امان خداییم، چه آن را برای مردم پنهان کنیم یا آشکار سازیم. و ماییم صاحب حوض کوثر که دوستان خود را با جام رسول خدا ﷺ - که قابل انکار نیست - سیراب می‌کنیم.

شیعیان ما در میان مردم گرمای‌ترین پیروان هستند و دشمنان ما در روز قیامت زیان خواهند دید.

خداوند به وسیله ما هدایت را از گمراهی آشکار ساخته و نعمت‌های خویش را فراوان و پاکیزه کرد.

هنگامی که روز قیامت تشنه‌ای بر حوض کوثر وارد شود «حیدر» با دو دست مبارکش او را سیراب می‌کند.

امامی است فرمانروا که خداوند حقش را بر همه مردم واجب کرده، و کسی است که ناظر اعمال (مردم) است.

به بنده‌ای که پس از مرگ ما به زیارت ما نایل شود، بهشت جاودان - که زلال آن هرگز تیره نشود - مژده باد! ^۱

* * *

امام علیؑ در روز عاشورا تمام برنامه‌های خود را با دقت به پیش می‌برد، و چون می‌دانست این حادثه بزرگ و بی نظیر برای همیشه در دل تاریخ ثبت خواهد شد، راه را بر تمام عذر و بهانه‌هایی که ممکن بود چهره آن را دگرگون سازد، می‌بست.

از جمله در آخرین لحظات عمر در حالی که به نشانه آمادگی برای پیکار و شهادت شمشیر را از نیام درآورده بود، ضمن اشعار رسایی - بار دیگر - به معرفی خود پرداخت.

۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۸۸؛ فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۱۳-۲۱۴ و رجوع شود به: بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۸-۴۹.

از خودش، از پدرش، از جدش رسول خدا ﷺ از مادرش حضرت زهرا ع، و از عمویش جعفر ع سخن گفت، سپس به این حقیقت اشاره کرد که قرآن و اسلامی را که همه شما ظاهراً به آن افتخار می‌کنید، در خانه ما نازل شده؛ و پناهگاه شما در قیامت نیز ما هستیم.

و عجباً که این سخنان که هر خفته‌ای را بیدار و هر مستی را هشیار می‌کرد، در آن کوردلان مؤثر نیفتاد!

۱۱۹ - اشعاری دیگر

این اشعار که در نوع خود بی نظیر است، بیانگر مکتب امام حسین ع و عمق افکار آن حضرت در روز عاشورا است:

فَإِنْ تَكُنِ الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفِيسَةً فَإِنَّ ثَوَابَ اللَّهِ أَعْلَىٰ وَ أَنْبَلُ
وَ إِنْ يَكُنِ الْأَبْدَانُ لِمَوْتِ أَنْشَأَتْ فَقَتْلُ امْرِئٍ بِالسَّيْفِ فِي اللَّهِ أَفْضَلُ
وَ إِنْ يَكُنِ الْأَرْزَاقُ قِسْمًا مُّقَدَّرًا فَقَلَّةُ سَعْيِ الْمَرْءِ فِي الْكَسْبِ أَجْمَلُ
وَ إِنْ تَكُنِ الْأَمْوَالُ لِلتَّرِكِ جَمْعُهَا فَمَا بَالُ مَتْرُوكٍ بِهِ الْمَرْءُ يَبْخَلُ

«اگر دنیا چیزی ارزشمند شمرده شود، به یقین پاداش الهی برتر و ارزشمندتر است.

و اگر بدن‌ها برای مرگ آفریده شده، مطمئناً شهادت در راه خدا به وسیله شمشیر بهتر است! اگر رزق و روزی برای بشر مقدر و معین شده، پس اجتناب از حرص در کسب مال زیباتر است.

اگر جمع آوری اموال برای وانهادن (و به دیگران سپردن) است پس چرا آدمی نسبت به انفاق

آن بخل بورزد؟!^۱

قندوزی دانشمند معروف اهل سنت اضافه بر اشعار بالا، این اشعار را نیز از گفته

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۹ و مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۳۳ (با مختصر تفاوت).

امام علیه السلام ذکر می‌کند:

عَلَيْكُمْ سَلَامُ اللَّهِ يَا آلَ أَحْمَدَ
أَرَى كُلَّ مَلْعُونٍ ظَلَمَ مُنَافِقِي
لَقَدْ كَفَرُوا يَا وَيْلَهُمْ بِمُحَمَّدٍ
لَقَدْ غَرَّهُمْ حِلْمُ الْإِلَهِ لِأَنَّهُ
فَإِنِّي أَرَانِي عَنْكُمْ الْيَوْمَ أَرْحَلُ
يَرُومُ فَنَانَا جَهْرَةً ثُمَّ يَعْمَلُ
وَ رَبَّهُمْ مَا شَاءَ فِي الْخُلُقِ يَفْعَلُ
حَلِيمٌ كَرِيمٌ لَمْ يَكُنْ قَطُّ يَعْجَلُ

«ای خاندان احمد! سلام خدا بر شما باد! من چنین می‌بینم که امروز از میان شما کوچ خواهم کرد!»

هر ملعون ستمگر منافقی را می‌بینم که آشکارا آهنگ نابودی ما کرده و سپس عمل می‌کند! ای وای بر آنان! که به محمد صلی الله علیه و آله و پروردگارشان - که هر چه اراده کند درباره مردم انجام می‌دهد - کفر ورزیده‌اند!

شکیبایی خداوند آنان را مغرور ساخته، چرا که خداوند حلیم و کریمی است که شتاب نمی‌کند» (ولی سرانجام از آنها انتقام سختی می‌گیرد).^۱

* * *

این اشعار از یک سو، اندرز و نصیحت و پیامی است به تمام انسانها که در هر عصر و هر زمان زندگی می‌کنند.

به آنها می‌گوید: تن به ذلت ندهید، زندگی این زندگی دنیا نیست، سرای جاویدان و دار بقاء الله، جایگاه اصلی ماست.

حیف از این بدن که در بستر بیماری بمیرد! چه زیباست که سرانجام در راه خدا به خون آغشته گردد و در صف شهیدان جای گیرد!

و از سوی دیگر، نشان می‌دهد که امام علیه السلام با افتخار به استقبال شهادت می‌رود، و از هیچ چیز نمی‌هراسد. بر چهره مرگ، مرگی که در راه خداست، مرگی که الهام بخش بندگان در بند، در طول تاریخ خواهد بود، لبخند می‌زند، و از میدان کربلا به همه جباران

پیغام می‌فرستد که از قدرت دو روزه خود مغرور نشوید، بدبختی و رسوایی در انتظار شماست!

۱۲۰- هر بهتر از زندگی ننگین است!

امام علیه السلام به میدان آمد و مبارز طلبید، هر کس از پهلوانان سپاه دشمن پیش آمد او را به خاک افکند، تا آنجا که بسیاری از آنان را به هلاکت رساند آنگاه به میمنه (به جانب راست سپاه) حمله کرد و فرمود: «الْمَوْتُ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ؛ مرگ بهتر از زندگی ننگین است». سپس به میسره (جانب چپ سپاه) یورش برد و فرمود:

أَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ أَلَيْتُ أَنْ لَا أَنْتَنِي
أُمِّي عِيَالَاتِ أَبِي أَمْضِي عَلَى دِينِ النَّبِيِّ

«منم حسین بن علی علیه السلام، سوگند یاد کردم که (در برابر دشمن) سر فرود نیاورم، از خاندان پدرم حمایت می‌کنم و بر دین پیامبر رهسپارم!»^۱

و در روایت دیگر آمده است، امام علیه السلام فرمود: «مَوْتُ فِي عِزٍّ خَيْرٌ مِنْ حَيَاةٍ فِي ذُلٍّ؛ مرگ با عزت بهتر از زندگی با ذلت است!»^۲

* * *

این شعار که «مرگ با عزت از زندگی ننگین بهتر است» از مهمترین پیام‌های عاشورا است، پیامی که می‌تواند سراسر تاریخ بشر را روشن سازد، و به استعمار و استثمار و بردگی انسانها پایان دهد.

مردم غالباً از ترس ذلت ذلیل می‌شوند، و از ترس ظلم تن به ظلم و ستم می‌دهند و جباران و ظالمان نیز از همین نقطه ضعف استفاده می‌کنند.

درست است که امام حسین علیه السلام با این شعار به استقبال یزیدیان رفت و در یک نبرد

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۹ و مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۱۹-۱۲۰.

۲. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۲ و مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۷۵-۷۶.

نابرابر شهید شد، اما شهادت او سرآغازی برای قیام‌های مکرر بر ضدّ مزدوران بنی امیه و بنی مروان، و فرزندان «آکله الاکباد» شد، که می‌رفت آثار رسول خدا ﷺ را محو و نابود کنند و سنت‌های جاهلی را به جای آنان بنشانند!

خدا می‌خواست نهال اسلام با این خون‌های پاک آبیاری شود و دشمنان اسلام و منافقان قسم خورده رسوا گردند.

و نیز خدا می‌خواست مکتبی ساخته شود که آزادی خواهان جهان در طول تاریخ در آن درس آزادگی و افتخار بیاموزند و بدانند «مرگ با عزّت و افتخار، بهتر از زندگی ننگین است»!

۱۲۱ - اگر دین ندارید آزاد مرد باشید!

امام علیؑ به هر سو یورش برد و گروه عظیمی را به خاک افکند. عمر سعد فریاد برآورد: «آیا می‌دانید با چه کس می‌جنگید؟ او فرزند همان دلاور میدان‌ها و قهرمانان عرب است، از هر سو به وی هجوم آورید». بعد از این فرمان چهار هزار تیرانداز از هر سو امام علیؑ را هدف قرار دادند و از سوی دیگر به جانب خیمه‌ها حمله‌ور شدند و میان آن حضرت و خیامش فاصله انداختند. امام علیؑ فریاد برآورد:

«وَيَحْكُمُ يَا شَيْبَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ! إِنَّ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ، وَ كُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ، فَكُونُوا أحراراً فِي دُنْيَاكُمْ هَذِهِ، وَ انْجِعُوا إِلَى أَحْسَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ عَرَباً كَمَا تَزْعُمُونَ؛ وای بر شما! ای پیروان آل ابی سفیان! اگر دین ندارید و از حسابرسی روز قیامت نمی‌ترسید لاف‌در دنیاى خود آزاده باشید، و اگر خود را عرب می‌دانید به خلق و خوی عربی خویش پایبند باشید». شمر صدا زد: ای پسر فاطمه! چه می‌گویی؟ امام علیؑ فرمود: «أَنَا الَّذِي أَفَاتِلُكُمْ، وَ تُقَاتِلُونِي، وَ النِّسَاءُ لَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ، فَامْنَعُوا عُنَاتِكُمْ وَ طُعَاتِكُمْ وَ جِهَالِكُمْ عَنِ التَّعَرُّضِ لِحَرَمِي مَا دُمْتُ حَيًّا؛ من با شما جنگ دارم و شما با من، ولی زنان که گناهی ندارند، پس تا زمانی

که زنده هستم، سپاهیان طغیانگر و نادان خود را از تعرض به حرم من باز دارید». شمر گفت: راست می‌گوید. آنگاه به لشکریان خویش رو کرد و گفت: «از حرم او دست بردارید و به خودش حمله کنید که به جانم سوگند هم‌وردی است بزرگوار!». سپاه دشمن از هر طرف به سوی امام علیه السلام حمله‌ور شدند و امام در جستجوی آب به سوی فرات رفت ولی سپاهیان همگی هجوم آوردند و مانع شدند.^۱

* * *

امام علیه السلام با این شعار خود، دشمن را شرم‌نده کرده، فرمود: «اگر دین ندارید و از خدا و قیامت نمی‌ترسید لا اقل آزاد مرد باشید و راه و رسم آزادی را فراموش نکنید». در میدان نبرد، نظامیان در برابر هم قرار دارند و غیر نظامیان مخصوصاً زنان و کودکان طرف نیستند، حمله به آنها نهایت ناجوانمردی و نشانه پستی حمله‌کننده است. ولی این شعار پیامی فراتر از اینها دارد، این شعار همه جهانیان را مخاطب می‌سازد و به آنها می‌گوید حتی اگر تابع دین و مذهبی نیستید، اصول انسانیت و شرافت انسانی و اخلاق بشری را فراموش نکنید، در واقع این همان شعار رعایت «حقوق بشر» است که امروز سخن از آن بسیار می‌گویند و کمتر عمل می‌کنند.

۱۲۲ - مناجات با خدا و نفرین به دشمن

در روز عاشورا امام حسین علیه السلام به سوی فرات روانه شد که شمر گفت: به خدا سوگند! به آن نخواهی رسید تا در آتش درآیی!
شخص دیگری گفت: یا حسین! آیا آب فرات را نمی‌بینی که مثل شکم ماهی می‌درخشد؟! به خدا سوگند! از آن نخواهی چشید تا آن‌که با لب تشنه از جهان چشم‌پوشی!

امام علیه السلام گفت: «اللَّهُمَّ أُمَّتُهُ عَطَشًا؛ خدایا! او را تشنه بمیران!».

۱. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۳۳ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۰-۵۱.

راوی می‌گوید: به خدا سوگند پس از نفرین امام آن شخص به مرض عطش گرفتار شد، به گونه‌ای که پیوسته می‌گفت: به من آب دهید! آبش می‌دادند تا آنجا که آب از دهانش می‌ریخت ولی همچنان می‌گفت: آبم دهید که تشنگی مرا کشت! پیوسته این چنین بود تا آن‌که به هلاکت رسید!

آنگاه مردی از سپاه دشمن به نام «ابوالحتوف جعفی» تیری به سوی امام رها کرد. تیر به پیشانی امام اصابت کرد. آن را بیرون کشید، خون بر چهره و محاسن امام جاری شد، عرض کرد:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَرَى مَا أَنَا فِيهِ مِنْ عِبَادِكَ هَوْلًا لِالْعَصَاةِ، اللَّهُمَّ أَحْصِهِمْ عَدَدًا، وَ اقْتُلْهُمْ بَدَدًا، وَلَا تَذَرْ عَلِيَّ وَجْهَ الْأَرْضِ مِنْهُمْ أَحَدًا، وَلَا تَغْفِرْ لَهُمْ أَبَدًا؛ خدایا! تو شاهدهی که از این مردم سرکش به من چه می‌رسد. خدایا! جمعیت آنان را اندک کن و آنان را با بیچارگی و بدبختی بمیران، و از آنان کسی را بر روی زمین مگذار و هرگز آنان را نیامرزا!».

سپس همانند شیر خشمگین به آنان حمله کرد، و به هر کس که می‌رسید او را با شمشیرش بر خاک می‌افکند، این در حالی بود که تیرها از هر سو می‌بارید و بر بدن امام علیه السلام می‌نشست و می‌فرمود:

«يَا أُمَّةَ السُّوءِ! بَسْمًا خَلَقْتُمْ مُحَمَّدًا فِي عِزَّتِهِ، أَمَا إِنَّكُمْ لَنْ تَقْتُلُوا بَعْدِي عَبْدًا مِنْ عِبَادِ اللَّهِ فَتُهَابُوا قَتْلَهُ، بَلْ يَهَوُّنُ عَلَيْكُمْ عِنْدَ قَتْلِكُمْ إِيَّايَ، وَ أَيْمُ اللَّهِ إِنِّي لَأَرْجُوا أَنْ يُكْرِمَنِي رَبِّي بِالنَّمَاهِدَةِ بِهَوَانِكُمْ، ثُمَّ يَسْتَقِمُّ لِي مِنْكُمْ مَنْ حَيْثُ لَا تَشْعُرُونَ؛ ای بدسیرتان! شما در مورد خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بد عمل کردید. آری! شما پس از کشتن من از کشتن هیچ بنده‌ای از بندگان خدا هراسی ندارید، چرا که با کشتن من قتل هر کس برایتان آسان خواهد بود. به خدا سوگند! من امیدوارم که پروردگارم شما را خوار و مرا به شهادت (در راهش) گرامی بدارد. آنگاه از جایی که گمان نمی‌برید انتقام مرا از شما بگیرید!».

حصین بن مالک سکونی فریاد برآورد و گفت: «ای پسر فاطمه! چگونه خداوند انتقام تو را از ما بگیرد؟».

امام علیه السلام فرمود:

«يُلْقِي بِأْسْكُمْ بَيْنَكُمْ وَ يَسْفِكُ دِمَاءَكُمْ، ثُمَّ يَصُبُّ عَلَيْكُمْ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ؛ نزاع و اختلاف در

میانتان می‌افکند و خونتان را می‌ریزد آنگاه شما را به عذاب دردناک گرفتار می‌سازد».

امام علیه السلام همچنان می‌جنگید تا آن‌که زخم‌های بسیاری بر بدن مبارکش وارد شد.^۱

در روایتی آمده است:

هنگامی که دشمنان، امام را آماج تیرها قرار دادند تیر به گلوی امام اصابت کرد و

فرمود:

«بِسْمِ اللَّهِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، وَ هَذَا قَتِيلٌ فِي رِضَى اللَّهِ؛ به نام خداوند و هیچ

حرکت و نیرویی جز از جانب خدا نیست و این شهیدی است در راه رضای خدا!».^۲

* * *

در هر لحظه از زندگی آن بزرگوار درسی نهفته است، درسی برای رهروان راه حق و

پویندگان مسیر عزّت و افتخار.

به گونه‌ای که ملاحظه می‌کنید در این لحظات تنهایی، و لحظات واپسین عمر مبارکش،

هیچ ترس و وحشتی از انبوه دشمن و سرنوشت قریب الوقوعش به خود راه نمی‌دهد.

همچنان به یاد خداست، همچنان با زبانهای مختلف حتی با زبان نفرین! پند و اندرز

می‌دهد، آنها را از آینده شومی که در پیش دارند برحذر می‌دارد، و به سوی خدا فرا

می‌خواند.

و سرانجام بر چهره مرگ لبخند می‌زند، و مقدم شهادت را گرامی می‌دارد و با یاد خدا

به استقبال آن می‌شتابد!

* * *

۱. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۴، ص ۳۴ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۱-۵۲.

۲. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۲۰.

۱۲۳- می خواهیم با چهره خونین به ملاقات جدم بروم

امام علیه السلام خسته شد، خواست اندکی بیاساید که ناگاه سنگی آمد و به پیشانی امام رسید، خون جاری شد. امام دامن پیراهنش را بالا زد تا خون از چهره‌اش پاک کند که تیر سه شعبه مسمومی آمد و به سینه امام علیه السلام فرو نشست. امام (دعای قربانی خواند و) فرمود:

«بِسْمِ اللَّهِ وَاللَّهِ وَاللَّهِ وَعَلَىٰ مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ؛ به نام خدا و به یاری خدا و بر آیین رسول خدا»،
 آنگاه سرش را به آسمان بلند کرد و عرض کرد: «إِلَهِي إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقْتُلُونَ رَجُلًا لَيْسَ عَلَىٰ وَجْهِ الْأَرْضِ إِبْنٌ نَبِيِّ غَيْرِهِ؛ خدای من! تو آگاهی که اینان کسی را می‌کشند که در روی زمین پسر پیامبری جز وی نیست».

سپس تیر را بیرون کشید. خون همچون ناودان جاری شد. دستش را بر محل زخم گذاشت، چون از خون پر شد آن را به آسمان پاشید و قطره‌ای از آن به زمین بازنگشت! بار دیگر دست را از خون پر کرد و آن را به سر و صورت کشید و فرمود:

«هَكَذَا وَاللَّهِ أَكُونُ حَتَّىٰ أَتَقِي جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ وَ أَنَا مَحْضُوبٌ بِدَمِي، وَأَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ قَتَلَنِي فُلَانٌ وَ فُلَانٌ؛ آری، به خدا سوگند! می‌خواهم با همین چهره خونین به دیدار جدم رسول خدا صلوات الله علیه بروم و بگویم: ای رسول خدا فلان و فلان مرا شهید کردند».^۱

* * *

آری امام علیه السلام کفی از خون خود را به آسمان می‌پاشد، تا در آسمان در نزد ملکوتیان برای یوم المعاد ذخیره شود، و کفی دیگر را به صورت مبارک می‌کشد تا در زمین برای جسم مقدّسش ذخیره گردد، چون شهیدی همچون امام علیه السلام با همان هیئت وارد عرصه معشر می‌شود و با نور وجود خویش آن فضا را نورانی می‌کند.

این خون پاک و مقدّس در جوی تاریخ بشر، و در رگ‌های انسان‌های آزاده و با ایمان نیز جریان دارد، و با آن، خطوط عدالت و آزادگی بر پیشانی رهروان این راه ترسیم می‌گردد.

۱. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۳۴ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۳.

این خون بر بساط ظالمان نیز می جوشد، تا ظلم را از جهان براندازد!
 ظلم بر محو عدالت سخت می کوشد هنوز
 ظالم از خون دل مظلوم می نوشد هنوز!
 تا عدالت را کند جاوید در عالم حسین
 خون پاکش بر بساط ظلم می جوشد هنوز!

۱۲۴ - آنجا که دشمن هم گریسته!

امام علیه السلام بر اثر زخم‌های فراوان از اسب به زمین افتاد، ولی برخاست. خواهرش زینب علیها السلام از خیمه‌ها بیرون آمد و با ناله‌ای جانسوز می گفت: «لَيْتَ السَّمَاءُ انْطَبَقَتْ عَلَيَّ الْأَرْضِ؛ کاش آسمان بر زمین فرو می افتاد». عمر بن سعد را دید که نزدیک امام علیه السلام ایستاده است. فرمود: «أَيُّ قَتْلُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ أَنْتَ تَنْظُرُ إِلَيْهِ؟؛ ای عمر بن سعد! اباعبدالله علیه السلام را شهید می کنند و تو نظاره می کنی؟!».

اشک از دیدگان عمر سعد (دیدند) جاری شد و صورتش را برگرداند و چیزی نگفت.^۱

حضرت زینب علیها السلام فریاد زد: «وَيَلِكُمْ، أَمَا فِيكُمْ مُسْلِمٌ؛ وای بر شما! آیا در میان شما یک مسلمان نیست؟!».

سکوت مرگباری همه را فرا گرفته بود و کسی پاسخی نداد.^۲

امام علیه السلام ردایی به تن کرده و عمامه به سر داشت. و با آن که پیاده و زخمی بود چون سواران دلاور می جنگید. نگاهی به تیراندازان و نگاهی به حرم خود داشت و می گفت:

۱. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۸.

۲. اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۶۰۹.

«أَعْلَىٰ قَتْلِي تَجَمُّعُونَ، أَمَا وَاللَّهِ لَا تَقْتُلُونَ بَعْدِي عَبْدًا مِنْ عِبَادِ اللَّهِ، اللَّهُ أَشْحَطُ عَلَيْكُمْ لِقَتْلِهِ مِنِّي؛ وَ أَيْمُ اللَّهِ إِنِّي لَأَرْجُوا أَنْ يُكْرِمَنِي اللَّهُ بِهَوَانِكُمْ، ثُمَّ يَنْتَقِمُ لِي مِنْكُمْ مِنْ حَيْثُ لَا تَشْعُرُونَ. أَمَا وَاللَّهِ لَوْ قَتَلْتُمُونِي لَأَلْقَى اللَّهُ بِأَسْكُمْ بَيْنَكُمْ وَ سَفَكَ دِمَائِكُمْ ثُمَّ لَا يَرْضَىٰ حَتَّىٰ يُضَاعِفَ لَكُمْ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ؛ آیا بر کشتن من با هم متحد شده‌اید؟ هان! به خدا سوگند!

پس از من بنده‌ای از بندگان خدا را نمی‌کشید که خداوند را بیش از کشتن من به خشم آورد.

به خدا سوگند! من امیدوارم خداوند مرا با خواری شما گرامی بدارد و انتقام مرا از آنجا که گمان نمی‌برید از شما بگیرد. هان! به خدا سوگند! اگر مرا به قتل برسانید، خداوند شما را گرفتار نزاعی در میان خودتان می‌سازد و خونتان را می‌ریزد و (هرگز) از شما راضی نگردد تا عذاب سنگین و دردناکی به شما بچشاند»^۱.

* * *

آری صحنه آنچنان غم‌انگیز و دردناک بود که دشمن هم گریه کرد، دشمنی که بر اثر هوای نفس اختیاری از خود نداشت و آگاهانه تن به ذلت و خواری داده بود، دشمنی که به عظمت مقام امام علیه السلام آگاه بود و از عمق مظلومیت او با خبر بود!

در کدام تاریخ سراغ داریم که دشمن به حال کشته خود گریه کرده باشد، و در میدان نبرد، این چنین از مظلومیت او و ستمگری خویش خبر دهد.

آری، عرصه کربلا شگفتی‌هایی دارد و این هم یکی دیگر از شگفتی‌های آن است!

۱۲۵ - عبدالله بن حسن، یادگار برادر

وی کوچکترین فرزند امام حسن مجتبی علیه السلام است که حدود یازده سال داشت و در خیمه گاه با زنان به سر می‌برد. هنگامی که مشاهده کرد عموی بزرگوارش در گودال قتلگاه در محاصره دشمن قرار گرفته، شتابان رو به جانب امام کرد، امام حسین علیه السلام که لحظه‌ای از خیمه گاه و اتفاقات آن غافل نبود، چون چنین دید به خواهرش فرمود:

۱. کامل ابن اثیر، ج ۷، ص ۷۸ و اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۶۰۹.

«إِحْسِيهِ يَا أُخْتِي؛ خواهرم! او را نگهدار». زینب علیها السلام هر چه تلاش کرد نتوانست عبدالله را از عمومیش جدا کند.

عبدالله خود را سخت به عمو چسبانید و می‌گفت: «وَاللَّهِ لَا أَفَارِقُ عَمِّي؛ به خدا سوگند! من از عمومیم جدا نمی‌گردم».^۱

ناگاه «ابجر بن کعب» با شمشیر به امام علیه السلام حمله کرد. عبدالله در حالی که دستان خود را بالای سر عمو سپر کرده بود، فریاد زد: «يَا بَنَ الْحَبِيبَةِ! أَتَقْتُلُ عَمِّي؛ ای فرزند زن ناپاک، آیا می‌خواهی عموی مرا بکشی؟!». شمشیر فرود آمد و دست او را قطع کرد و آن را به پوست آویزان نمود. او فریاد زد: «يَا أُمَّاهُ! ای مادرم!».

امام علیه السلام او را در آغوش گرفت و فرمود: «يَا بَنَ أَخِي، إِصْبِرْ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِكَ، وَاحْتَسِبْ فِي ذَلِكَ الْخَيْرَ، فَإِنَّ اللَّهَ يُلْحِقُكَ بِآبَائِكَ الصَّالِحِينَ؛ ای فرزند برادرم، بر آنچه به تو رسیده شکیبا باش و از آن، چشم (به پاداش خدا) داشته باش چرا که تو را به پدران صالحت ملحق سازد».^۲

در این حال حرمه تیری به سوی عبدالله رها کرد و او را در دامن عمومیش به شهادت رساند. امام دست به سوی آسمان بلند کرد و گفت:

«اللَّهُمَّ أَمْسِكْ عَنْهُمْ قَطَرَ السَّمَاءِ وَامْنَعُهُمْ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ، اللَّهُمَّ فَإِنَّ مَتَّعْتَهُمْ إِلَى حِينٍ فَفَرَّقْتَهُمْ فِرْقًا وَاجْعَلْهُمْ طَرَائِقَ قَدَدًا، وَلَا تُرْضِ عَنْهُمْ الْوَلَاةَ أَبَدًا فَإِنَّهُمْ دَعُونَا لِيَنْصُرُونَا فَعَدُّوا عَلَيْنَا فَقَتَلُونَا؛ خدایا، قطرات باران را از آنان دریغ دار و برکات زمین را از آنان باز دار، خدایا! اگر تا زمان مرگشان مهلتشان داده‌ای، پس بین آنها تفرقه بینداز، و گروه گروهشان قرار ده، و حاکمان را هرگز از آنها راضی مگردان، چرا که آنان ما را دعوت کردند تا یاری کنند ولی بر ما دشمنی ورزیدند و ما را کشتند».^۳

۱. ارشاد مفید، ص ۴۶۵ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۳.

۲. ارشاد مفید، ص ۴۶۵ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۴-۵۵.

۳. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۷.

۱۴۶ - آخرین مناجات

امام علیه السلام در آخرین لحظات عمر گرانبهایش با خدای خود چنین مناجات می‌کرد:

«اللَّهُمَّ! مُتَعَالِيَ الْمَكَانِ، عَظِيمِ الْجَبْرُوتِ، شَدِيدِ الْحَالِ، غَنِيٌّ عَنِ الْخَلَائِقِ، عَرِيضُ الْكِبْرِيَاءِ، قَادِرٌ عَلَىٰ مَا تَشَاءُ، قَرِيبُ الرَّحْمَةِ، صَادِقُ الْوَعْدِ، سَابِغُ النُّعْمَةِ، حَسَنُ الْبَلَاءِ، قَرِيبٌ إِذَا دُعِيَ، مُحِيطٌ بِمَا خَلَقْتَ، قَابِلُ التَّوْبَةِ لِمَنْ تَابَ إِلَيْكَ، قَادِرٌ عَلَىٰ مَا أَرَدْتَ، وَ مَدْرِكُ مَا طَلَبْتَ، وَ شَكُورٌ إِذَا شَكَرْتَ، وَ ذَكُورٌ إِذَا ذُكِرْتَ، أَدْعُوكَ مُحْتَاجًا، وَ أَرْغَبُ إِلَيْكَ فَقِيرًا، وَ أَفْزَعُ إِلَيْكَ خَائِفًا، وَ أَبْكِي إِلَيْكَ مَكْرُوبًا، وَ أَسْتَعِينُ بِكَ ضَعِيفًا، وَ أَتَوَكَّلُ عَلَيْكَ كَافِيًا، أَحْكَمُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا، فَاتِهِمْ عَزُونَا وَ خَدَعُونَا وَ خَدَلُونَا وَ عَدَرُوا بِنَا وَ قَتَلُونَا، وَ نَحْنُ عِزَّةُ نَبِيِّكَ، وَ وَكْدُ حَبِيبِكَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، الَّذِي اصْطَفَيْتَهُ بِالرَّسَالَةِ وَ اتَّخَذْتَهُ عَلَىٰ وَحْيِكَ، فَاجْعَلْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا فَوْجًا وَ مَخْرَجًا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

«خدایا! ای بلند جایگاه! بزرگ جبروت! سخت توانمند (در کیفر و انتقام)! بی نیاز از مخلوقات! صاحب کبریایی گسترده! بر هر چه خواهی قادری! رحمت نزدیک! پیمان‌ت درست! دارای نعمت سرشار! بلایت نیکو!

هر گاه تو را بخوانند نزدیکی! بر آفریده‌ها احاطه داری! توبه‌پذیر توبه‌کنندگانی! بر هر چه اراده کنی توانایی! و به هر چه بخوانی می‌رسی!

چون سپاست گویند سپاسگزاری! و چون یادت کنند یادشان می‌کنی! حاجتمندانه تو را می‌خوانم و نیازمندان به تو مشتاقم و هراسانه به تو پناه می‌برم و با حال حزن به درگاه تو می‌گیرم و ناتوانمندان از تو یاری می‌طلبم تنها بر تو توکل می‌کنم، میان ما و این قوم حکم فرما!

اینان به ما نیرنگ زدند، ما را تنها گذارده، بی وفایی کردند و به کشتن ما برخاستند. ما خاندان پیامبر و فرزندان حبیب تو محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله هستیم، همو که او را به پیامبری برگزیدی و بر وحی‌ات امین ساختی. پس در کار ما گشایش و برون رفتی قرار ده، به مهربانیت ای مهربانترین مهربانان!»،

و آنگاه افزود: «صَبْرًا عَلَىٰ قَضَائِكَ يَا رَبِّ لِإِلَهٍ سِوَاكَ، يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ، مَا لِي رَبِّ سِوَاكَ، وَلَا مَعْبُودٌ غَيْرُكَ، صَبْرًا عَلَىٰ حُكْمِكَ يَا غِيَاثَ مَنْ لَا غِيَاثَ لَهُ، يَا دَائِمًا لَا تُفَادِلُهُ، يَا مُحْيِيَ الْمَوْتَى، يَا فَائِمًا عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ، أَحْكُمْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ؛ پروردگارا! بر قضا و قدرت شکیبایی می‌ورزم، معبودی جز تو نیست، ای فریادرس دادخواهان! پروردگاری جز تو و معبودی غیر از تو برای من نیست. بر حکم تو صبر می‌کنم ای فریادرس کسی که فریاد رسی ندارد! ای همیشه‌ای که پایان‌ناپذیر است! ای زنده کننده مردگان! ای برپا دارنده هر کس با آنچه که به دست آورده! میان ما و اینان داوری کن که تو بهترین داورانی!»^۱

* * *

راستی که چه زیبا و پر محتوا، و چقدر آموزنده است این مناجات که در واپسین ساعات عمر امام علیه السلام با بدنی خونین و مجروح و در میان اندوه عمیق از دست دادن یاران و عزیزان، و آینده نگران کننده همسر و دختران و بازماندگان، بر زبان مبارک آن حضرت جاری شد!

معارف الهیه و بالاترین درجه رضا و تسلیم در کلمات آن موج می‌زند؛ نه شکوه‌ای، نه بی‌تابی، نه اظهار عجز و ناتوانی، و نه ابراز یأس و ناخشنودی ابداً در آن دیده نمی‌شود. همه جا سخن از صبر و شکیبایی و رضا و تسلیم در برابر قادر متعال و خداوند لایزال است. آفرین و هزاران آفرین از سوی خدا بر تو باد ای پیشوای آزادگان!

۱۲۷ - لحظات شهادت

«هلال بن نافع» می‌گوید: «کنار قتلگاه ایستاده بودم و جان دادن امام علیه السلام را نظاره می‌کردم. بخدا سوگند! هرگز به خون آغشته‌ای را ندیده بودم که خون بدنش رفته باشد ولی این چنین زیبا و درخشنده باشد. آنچنان نور چهره‌اش خیره کننده بود که اندیشه شهادت او از یادم رفت.

حسین علیه السلام در آن حال شربتی آب می خواست. شنیدم مردی سنگدل و بی ایمان پاسخ داد: آب نیشامی تا بر آتش درآئی (نعوذ بالله) و از حمیم آن بنوشی. (والله لا تَذُوقُ الْمَاءَ حَتَّى تَرِدَ الْحَامِيَةَ فَتَشْرَبَ مِنْ حَمِيمِهَا)».

امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «إِنَّمَا أَرِدُ عَلَىٰ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ وَأَسْكُنُ مَعَهُ فِي دَارِهِ فِي مَقْعِدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ وَأَشْكُو إِلَيْهِ مَا أَرْتَكِبْتُمْ مِنِّي وَفَعَلْتُمْ بِي؛ بلکه من بر جدم رسول خدا وارد می شوم و در خانه اش در بهشت جایگاه صدق و در جوار قرب خدای مقتدر ساکن می شوم و از جنایاتی که نسبت به من روا داشتید به او شکایت می برم».

سپاه ابن سعد با شنیدن این سخن چنان به خشم آمدند که گویا خداوند در دل آنها هیچ رحمی قرار نداده بود.^۱

هنگام مصیبت عظمی فرار سیده بود. حالت ضعف بر امام علیه السلام مستولی شده بود، هر کس با هر وسیله ای که در اختیار داشت به آن حضرت ضربه می زد، ولی هر کس به قصد کشتن نزدیک آن بزرگوار می شد، لرزه بر اندامش می افتاد و به عقب بر می گشت. «مالک بن نمیر» نزدیک رفت و شمشیری بر فرق مبارکش زد که خون از سر آن حضرت جاری شد. امام علیه السلام فرمود: «هرگز با آن دست، غذا و آب نخوری و خدا تو را با ظالمان محشور گرداند». در تواریخ آمده است که او پس از آن چون بیچارگان در نهایت فقر و تنگدستی به سر می برد و دستانش از کار افتاد.^۲

«زُرْعَةُ بْنُ شَرِيكٍ» ضربه ای بر دست چپ آن حضرت وارد ساخت. «سنان بن انس» با دو سلاح نیزه و شمشیر ضرباتی بر حضرت وارد ساخت، و به آن افتخار می کرد!

زمان به کندی می گذشت و جهان در انتظار حادثه ای عظیم بود. عمر سعد می خواست که کار سریعتر تمام شود و انتظار به پایان رسد. به خولی بن یزید که در

۱. مقتل الحسين مفرّم، ص ۲۸۲ و بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۷؛ و رجوع شود به: نفس المهموم، ص ۱۹۶.

۲. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۸.

کنارش بود دستور داد که کار حسین علیه السلام را تمام کند. وی پیش رفت تا سر از بدن آن حضرت جدا سازد ولی لرزه بر اندامش افتاد و به عقب برگشت.

«سنان بن انس» - بنا به نقلی - جلو رفت و شمشیری را حواله گلوی مبارک امام کرد و گفت: «ترا می کشم و سر از بدنت جدا می کنم در حالی که می دانم تو پسر رسول خدایی و پدر و مادرت بهترین خلق خدایند!!» پس سر مبارک امام را از بدن جدا کرد.^۱ جهل و نادانی و حماقت و بی ایمانی تا چه حد بود که با این همه اعتراف به گناه عظیم باز هم افتخار می کند؟!

در روایت دیگر، شمر بن ذی الجوشن در خشم شد و روی سینه مبارک امام علیه السلام نشست و محاسن آن حضرت را به دست گرفت و چون خواست امام را به قتل برساند، آن حضرت لبخندی زد و فرمود: آیا مرا می کشی در حالی که می دانی من کیستم؟

شمر گفت: آری، تو را خوب می شناسم، مادرت فاطمه زهرا علیها السلام و پدرت علی مرتضی علیه السلام و جدت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است، تو را می کشم و باکی ندارم!! پس با دوازه ضربه سر مبارک امام علیه السلام را از بدن جدا ساخت.^۲

* * *

هر قدر قاتلان شهدای راه خدا کثیف تر و جنایتکارتر و بی ایمان تر باشند، مقام والای شهدا آشکارتر می گردد. راستی حیرت آور است که حکومت جنایتکار بنی امیه چه کسانی را برای مقابله با فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله امام حسین علیه السلام و یاران بزرگوار و جانباز و فداکارش فرستاده بود و دم از حکومت اسلامی و جانشینی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می زد و اینجاست که باید گفت: «تفو بر تو ای چرخ گردون تفو».

چرخ گردون همان جامعه رمق رفته و بزدل و ضعیف الایمانی است که دست از

۱. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۸؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۹.

۲. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۶.

مبارزه با ظالمان کشید و نشست و به چنین حکومتی تن در داد. انسان نگاه به این دو صف لشکر می‌کند در یک طرف گروهی از عابدان شب و شیران روز و پای‌بند به تمام ارزشهای اخلاقی و انسانی، و در نهایت فداکاری و از خودگذشتگی و در طرف مقابل، گروهی کافر و بی‌ایمان و بی‌اعتنا به همه ارزشها. آری همین نگاه گذرا ما را به اهمیت این قیام و اهدافش آشنا می‌کند و نشان می‌دهد اسلام عزیز در دست چه گروهی گرفتار شده بود و اگر این قیام افشاگر روی نمی‌داد چه خطراتی اسلام را در آینده تهدید می‌کرد.

دروود و رحمت بیکران خداوند بر او و یارانش باد که همه چیز خود را دادند و نقاب از صورت دشمنان اسلام برداشتند و خون تازه در رگ‌های مسلمین جاری کردند و به دنبال آن قیام‌ها بر ضد بنی‌امیه همان تفاله‌های عصر جاهلیت شروع شد و سرانجام ریشه این شجره خبیثه از سرزمین اسلام کنده شد.

رویدادهای پس از شهادت امام علیه السلام

۱۲۸ - دگرگونی عالم طبیعت

طبق نقل تواریخ بعد از شهادت آن حضرت، دگرگونی‌هایی در عالم تکوین رخ داد که خبر از وقوع حادثه عظیمی می‌داد. روایات مربوط به دگرگونی‌های عالم را، شیعه و اهل سنت متفقاً نقل کرده‌اند از جمله:

بنا به نقل سید بن طاووس: در آن وقت غبار شدید توأم با تاریکی و طوفان سرخ فام آسمان کربلا و اطراف را فراگرفت، سپاه ابن سعد وحشت کردند و گمان نمودند بر آنها عذاب نازل شده است.^۱

۱. ملهوف (لهوف)، ص ۱۷۷. ابوفراس همدانی سروده است:

وَبَكَتْ دَمًا مِمَّا رَأَتْهُ سَمَائَةٌ

يَوْمَ عَلَيْهِ تَغَيَّرَتْ شَمْسُ الضُّحَى

(اعیان الشیعة، ج ۴، ص ۳۴۳)

«ذهبی» دانشمند معروف اهل سنت نقل می‌کند که: چون حسین علیه السلام به شهادت رسید تا هفت روز نور خورشید بر دیوارها به صورت زرد می‌تابید و بعضی از ستارگان با بعضی دیگر برخورد کردند... و آفاق آسمان تا شش ماه سرخ‌گونه بود.^۱

«ابن عساکر» دانشمند دیگر در تاریخش می‌نویسد: «ابوقبیل می‌گوید: هنگامی که امام حسین علیه السلام شهید شد خورشید چنان گرفت که ستارگان نیمه روز ظاهر شدند به گونه‌ای که ما گمان کردیم قیامت بر پا شده است!»^۲

* * *

ظهور این‌گونه حوادث خارق العاده در چنان حادثه مهمی تعجب‌آور نیست، زیرا ممکن است خداوند برای نشان دادن عظمت این حوادث، چنین دستوراتی را به جهان کون بدهد، همان‌گونه که در تاریخ پیامبران الهی نمونه‌هایی از آن دیده می‌شود.

۱۲۹ - عزاداری فرشتگان

مطابق روایت ثقة الاسلام کلینی، پس از شهادت امام علیه السلام ملائکه آسمان به شیون درآمدند و گفتند: خداوند! این حسین برگزیده تو و فرزند پیامبر توست! خداوند تمثال مبارک حضرت قائم علیه السلام را به آنها نشان داد و فرمود: با این قائم، از خون حسین انتقام خواهیم گرفت.^۳

۱۳۰ - آمدن ذوالجناح به خیام

«ابن اعثم کوفی» می‌نویسد: پس از شهادت امام، اسب آن حضرت شیهه‌زنان و ناله کنان در حالی که پیشانی خود را به خون امام علیه السلام آغشته کرده بود، به جانب خیمه‌ها

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۲۴.

۲. مختصر تاریخ دمشق، ج ۷، ص ۱۴۹؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۰۱.

۳. ملهوف (لهوف)، ص ۱۷۶ - ۱۷۷.

شتافت.^۱

از امام باقر علیه السلام نقل شده است که اسب آن حضرت در شیپه‌اش می‌گفت: «الظَّلِيمَةَ الظَّلِيمَةَ مِنْ أُمَّةٍ قَتَلَتْ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّهَا؛ امان از ظلم و ستم امتی که فرزند دختر پیامبرشان را کشتند».^۲

زنان و خواهران و دختران امام علیه السلام با دیدن مرکب بی‌سوار ناله‌ها سر دادند و زار زار گریستند. «فَوَضَعَتْ أُمُّ كَلْثُومٍ يَدَهَا عَلَى أُمِّ رَأْسِهَا وَنَادَتْ: وَاحْمَدَاهُ! وَاجْدَاهُ! وَانْبِيَاهُ! وَابَا الْقَاسِمَاءِ! وَاعْلِيَاهُ! وَاجْعَفَرَاهُ! وَاحْمَرَّتَاهُ! وَاحْسَنَاهُ! هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعِرَاءِ، صَرِيحٌ بِكَرْبَلَاءِ، مَجْزُورُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَاءِ، مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ، ثُمَّ غَشِيَتْ عَلَيْهَا؛ ام‌کَلْثُوم، دستها را روی سر نهاد و فریاد زد: وامحمداه! واجداه، وانبياه، وابلقاسماه، واعلياه، واجعفراه، واحمزتاه، واحسناه، اين حسين است که در خاک کربلا روی زمین افتاده، سرش را از پشت سر جدا کردند، عبا و عمامه‌اش را به غارت بردند، اين بگفت و بيهوش بر زمین افتاد».^۳

۱۳۱ - غارت سلاح و لباسهای امام علیه السلام

سپاه غارتگر ابن سعد، پس از شهادت امام علیه السلام برای غارت لباسها و سلاح امام علیه السلام هجوم آوردند. حتی برخی آنقدر رذالت و پستی به خرج دادند که پیش از شهادت امام علیه السلام به این کار اقدام نمودند. در این بخش از تاریخ کربلا شگفتی‌هایی در کتب مقاتل نقل شده است که هر یک از دیگری عبرت‌انگیزتر است و ما بخشی از آن را در اینجا می‌آوریم از جمله: «مالک بن بشیر کندی» کلاه آن حضرت را که با ارزش بود به یغما برد و چون آن را به خانه‌اش برد، همسرش به وی گفت: «اموال پسر پیغمبر را غارت می‌کنی و آن را به خانه می‌آوری؟! از نزد من خارج شو که خدا قبرت را از آتش

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۲۰.

۲. مقتل الحسين مرقوم، ص ۲۸۳.

۳. رجوع شود به: نفس المهموم، ص ۲۰۲؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۶۰ و مقتل الحسين خوارزمی، ج ۲،

پر کند» این مرد تا زنده بود با فقر و تنگدستی دست و پنجه نرم کرد و دستهایش خشک شد و در زمستان خون و چرک از آن جاری بود.

«بحر بن کعب» جامه آن حضرت را گرفت و پوشید و به نقل سید بن طاووس پاهای او خشک شد و زمین گیر گشت.^۱

«اسحاق بن حویة» پیراهن حضرت را که یکصد و هفده سوراخ از آثار نيزه و شمشیر و تیر در آن بود، گرفت و پوشید و به برص گرفتار شد.

عمامة آن بزرگوار را «اخنس بن مرثد» گرفت و به سر نهاد و دیوانه شد! زره مخصوص آن حضرت را که فقط جلو را می پوشاند و پشت نداشت «عمر بن سعد» گرفت و زره دیگر آن امام شهید را «مالک بن نمیر» گرفت و پوشید و بنا به روایتی مجنون شد.

«قیس بن اشعث»^۲ حوله مخصوص حضرت را گرفت و پس از آن به «قیس قظیفه» مشهور شد و بنا به نقل خوارزمی، به مرض جذام گرفتار شد و افراد خانواده اش از او کناره گرفتند.

«اسود بن خالد» کفش های حضرت را برداشت.

«بجدل بن سلیم کلبی» انگشتر امام علیه السلام را با قطع انگشت آن حضرت به چنگ آورد. بنا به نقل سید بن طاووس این انگشتر غیر از آن انگشتری است که از ذخائر نبوت است و امام آن را به فرزندش علی بن الحسین علیه السلام داده است.

شمشیر حضرت را «جمیع بن خلق» یا «اسود بن حنظله» گرفت و این شمشیر غیر از ذوالفقار است که از ذخائر امامت شمرده می شود.^۳ و در واقع هر کدام به غارت چیزی از مختصات حضرت افتخار می کردند ولی افتخاری که سرانجام سبب

۱. ملهوف (لهوف)، ص ۱۷۸.

۲. مقتل الحسین ابی مخنف، ص ۲۰۰.

۳. رجوع شود به: بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۲ و ۵۷-۵۸؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۸؛ ارشاد مفید، ص ۴۶۸؛ مقتل الحسین مقرر، ص ۲۸۴-۲۸۵ و ملهوف (لهوف)، ص ۱۷۷-۱۷۹.

شرمندگی همه آنها شد.

غارت لباسها و سلاحها نسبت به سایر شهدا نیز اتفاق افتاد. به گونه‌ای که سپاه کوفه بدنهای آن عزیزان خدا را برهنه و عریان روی خاکها رها کردند.^۱

۱۳۲ - غارت خیمه‌ها

سپاه روسپاه کوفه به فرماندهی «شمر» خیمه‌گاه را محاصره کرد. شمر دستور داد وارد خیمه‌ها شوند، و هر چه به دستشان می‌رسد غارت کنند. اراذل و اوباش کوفه با شنیدن این فرمان بر یکدیگر سبقت گرفتند. دختران رسول خدا و یادگاران حضرت زهرا (علیها السلام) از سراپرده بیرون آمدند و همگی می‌گریستند.

دشمن هر چه را می‌یافت، می‌گرفت، حتی گوشواره حضرت ام‌کلثوم دختر امیرالمؤمنین (علیه السلام) را از گوشش کشیدند و گوش‌های آن بانوی بزرگ را پاره کردند.^۲ مردی پست از سپاه ابن سعد چشمش به خلخال پای فاطمه بنت‌الحسین (علیها السلام) افتاد، و در حالی که می‌گریست خلخال را از پایش کشید. دختر امام حسین (علیه السلام) با تعجب پرسید: چرا گریه می‌کنی؟! گفت: چرا گریه نکنم در حالی که اموال دختر رسول خدا را غارت می‌کنم. فاطمه بنت‌الحسین (علیها السلام) گفت: خوب، اگر کار بدی است چرا چنین می‌کنی؟! گفت: می‌ترسم اگر من نکنم دیگری آن را انجام دهد!^۳

در روایتی می‌خوانیم: هنگامی که سپاه ابن سعد به خیمه‌ها یورش بردند، زینب (علیها السلام) فریاد زد: عمر سعد! اگر مقصودتان اسباب و زیورآلات است، خودمان می‌دهیم، به سپاهت بگوشتاب نکنند. مگذار دست نامحرمان به سوی خانواده پیامبر (صلی الله علیه و آله) دراز شود. زینب خود لباس مندرس پوشیده بود به زنان فرمان داد هر چه

۱. رجوع شود به: بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۷۹.

۲. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۶۰ و مقتل‌الحسین مقرر، ص ۳۰۰.

۳. امالی صدوق، مجلس ۳۱، حدیث ۲ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۸۲.

وسایل و زیورآلات داشتند در گوشه‌ای جمع کنند، گوشواره‌ها را از گوشه‌هایشان درآورند، حتی فاطمه دختر امام حسین علیه السلام که نوعروس بود و دوست داشت گوشواره‌هایش را که یادگار پدر مظلومش بود نگه دارد، عمه‌اش زینب از ترس آنکه مبادا دست نامحرمی به سویش دراز شود، اجازه نداد. زنان و کودکان در گوشه‌ای جمع شدند، آنگاه زینب فریاد زد: هر کس می‌خواهد اسباب و وسایل دختران علی علیه السلام و فاطمه علیهما السلام را به یغما ببرد بیاید. عده‌ای از سپاه آمدند و هر چه بود را به غارت بردند.^۱

در این میان، تنها یک زن از قبیله بکر بن وائل که با شوهرش در سپاه ابن سعد بود این جسارت و بی‌حرمتی را تحمل نکرد و فریاد حمایت از دختران و زنان رسول خدا را سر داد، شمشیر گرفت و قبیله‌اش را مخاطب ساخت و گفت: «يَا آلَ بَكْرٍ أَتَسْلُبُ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ! لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ، يَا لَثَارَاتِ رَسُولِ اللَّهِ؛ ای قبیله بکر، دختران رسول خدا غارت می‌شوند و شما نظاره می‌کنید؟! هیچ فرمانی جز فرمان خدا نیست (کنایه از اینکه دیگر نباید از آل امیه اطاعت کرد) به خونخواهی رسول خدا بپاخیزید».

شوهرش آمد و او را به جایگاهش برگرداند.^۲

این اولین فریاد خونخواهی از خون‌های به نا حق ریخته مظلومان کربلا بود که از حلقوم زنی خارج می‌شد. از فاطمه بنت الحسین علیها السلام روایت شده است که گفت: در جلو خیمه ایستاده بودم و به کشته‌ها نظاره می‌کردم و در این اندیشه بودم که حال بر سر ما چه خواهد آمد؟ ناگاه متوجه شدم که مردی سوار بر اسب، زنان را با نیزه‌اش تعقیب می‌کند و زنان در حالی که لباس‌ها و زینت‌هایشان به غارت رفته به یکدیگر پناه می‌برند و فریاد بر می‌آورند: «وَاجِدَاهُ وَآبَتَاهُ، وَاعْلِيَّاهُ، وَاقِلَّةَ نَاصِرَاهُ وَاحْسَنَاهُ، أَمَا مِنْ مَجِيرٍ يُجِيرُنَا، أَمَا مِنْ زَائِدٍ يَدُودُ عَنَا».

۱. رجوع شود به: انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۴.

۲. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۸ و نفس المهموم، ص ۲۰۱-۲۰۲.

تا آنکه آن مرد متوجه من شد و با نیزه به سویم حمله کرد، من به صورت بر زمین افتادم، گوشه‌هایم را درید و گوشواره از گوشم خارج کرد و مقنعه از سرم ربود. خون از گوشها بر گونه‌هایم جاری بود. با سر برهنه بیهوش بر زمین افتادم، چون به هوش آمدم دیدم عمه‌ام در کنارم نشسته گریه می‌کند.

گفتم: «یا عَمَّتَاهُ! هَلْ مِنْ خِرْقَةٍ أَسْتُرُ بِهَا رَأْسِي؛ عمه جانم! آیا پارچه‌ای هست که سرم را با آن بپوشانم؟!».

عمه‌ام فرمود: «یا بِنْتَاهُ! وَ عَمَّتِكَ مِثْلِكَ؛ دخترم! عمه‌ات نیز مانند تو است» نگاه کردم دیدم عمه‌ام نیز سر برهنه است و تمام بدنش بر اثر ضربات دشمن سیاه شده است.^۱

۱۳۳ - یورش به خیمه امام سجاد علیه السلام

شمر با گروهی از پیاده نظام به خیمه امام علی بن الحسین علیه السلام آمد، امام از شدت بیماری در بستری آرمیده بود، همراهان شمر گفتند: آیا این بیمار را نمی‌کشی؟ حمید بن مسلم - واقعه‌نگار روز عاشورا - گفت: سبحان الله! آیا نوجوان بیمار هم کشته می‌شود؟! او را همین بیماری بس است. پس اصرار کرد تا آنان را از کشتن امام بازداشت.^۲

بنا به نقلی دیگر، زینب دختر امیرالمؤمنین علیه السلام چون از قصد شمر و یارانش مطلع شد فرمود: «او هرگز کشته نمی‌شود مگر آنکه من کشته شوم» آنان به ناچار دست از او کشیدند.^۳

در این هنگام عمر سعد نیز آمد. زنان حرم باگریه و خشم بر او اعتراض کردند و از رفتار بی‌شرمانه سپاهش شکایت نمودند. عمر سعد گفت: کسی حق ندارد وارد

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۶۰-۶۱ و مقتل الحسین مقرّم، ص ۳۰۰.

۲. ارشاد مفید، ص ۴۶۸ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۶۱.

۳. مقتل الحسین مقرّم، ص ۳۰۱.

خیمه‌های زنان شود و متعرض این جوان بیمار (امام سجاد علیه السلام) گردد. زنان از عمر سعد خواستند تا لباس‌های آنان را برگردانند تا خود را بپوشانند. ابن سعد خطاب به سربازانش گفت: هرکس چیزی از این خیمه‌ها گرفته است آنهارا برگرداند. حمید بن مسلم می‌گوید: ولی به خدا سوگند، حتی یک نفر هم چیزی را برگرداند.^۱

۱۳۴ - آتش زدن خیمه‌ها

از حوادث بسیار تکان دهنده در غروب عاشورا، سوزاندن خیمه‌های آل رسول صلی الله علیه و آله بود. این صحنه جانسوز در شرایطی اتفاق می‌افتاد که بدنهای پاره پاره امام مظلومان و یاران ایثارگر و شهیدش در بیابان رها شده و قبل از آن خیمه‌ها غارت شده بود و جامه‌ها و زیورها از زنان پاک دامن هاشمی ربوده شده بود و آفتاب آن روز که شاهد شگفت‌آورترین حادثه تاریخ بود به سرعت رو به غروب می‌شتافت و شب سیاه از راه می‌رسید. در چنین وضعیت اسفباری که غم و اندوه از هر طرف بر ذریه رسول خدا احاطه کرده بود، دشمن به قصد آتش زدن آشیانه‌های آن زنان مصیبت دیده، با شعله‌هایی از آتش به خیمه‌ها یورش بردند. در این حال یکی از سپاه ابن سعد فریاد می‌زد: «أَحْرِقُوا بُيُوتَ الظَّالِمِينَ!!» خیمه‌های ستمگران را آتش بزنید!!!.

خیمه‌ها به سرعت می‌سوخت و خاکستر می‌شد، دختران رسول خدا سراسیمه از خیمه‌ها بیرون دویدند و برخی از کودکان یتیم به دامن عمه‌شان پناه بردند. بعضی راه بیابان در پیش گرفتند و در آن متواری شدند. تعدادی نیز به دشمن سنگدل استغاثه می‌کردند و تقاضای رحم و مروت داشتند.

یادآوری این خاطره تلخ همواره اشک‌ها را از دیدگان امام سجاد علیه السلام جاری

۱. ارشاد مفید، ص ۴۶۹؛ مقتل الحسین ابی مخنف، ص ۲۰۱؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۹ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۶۱.

می ساخت. او می فرمود: «بخدا سوگند، من هیچگاه به عمه‌ها و خواهرانم نظر نمی‌کنم جز اینکه گریه گلویم را می‌فشارد و یاد می‌کنم آن لحظات را که آنها از خیمه‌ای به خیمه دیگر می‌دویدند و منادی سپاه دشمن فریاد می‌زد که: خیمه‌های ستمگران را آتش بزنید!»^۱

حتی امامان معصوم علیهم‌السلام دیگر نیز با یادآوری آتش گرفتن خیام امام حسین علیه‌السلام به سختی متأثر می‌شدند.

در روایتی می‌خوانیم هنگامی که منصور دوانیقی در خانه امام صادق علیه‌السلام را آتش زد، تعدادی از شیعیان خدمت آن حضرت شرفیاب شدند، امام علیه‌السلام را گریان و اندوهگین دیدند، از دلیل آن پرسیدند، فرمود: «لَمَّا أَحَدَتِ النَّارُ مَا فِي الدَّهْلِيْزِ نَظَرْتُ اِلَى نِسَائِيْ وَبَنَاتِيْ يَتَرَاكُضْنَ فِيْ صَحْنِ الدَّارِ مِنْ حُجْرَةٍ اِلَى حُجْرَةٍ وَمِنْ مَكَانٍ اِلَى مَكَانٍ، هَذَا وَاَنَا مَعَهُنَّ فِي الدَّارِ فَتَدَكَّرْتُ فِرَارَ عِيَالِ جَدِّي الْحُسَيْنِ علیه‌السلام يَوْمَ عَاشُورَا مِنْ خَيْمَةٍ اِلَى خَيْمَةٍ وَمِنْ خَبَاءٍ اِلَى خَبَاءٍ؛ گریه من برای آن است که وقتی آتش در دهلیزخانه زبانه کشید، زنان و دخترانم را دیدم که از این اطاق به آن اطاق و از این جا به آن جا پناه می‌برند با آنکه (تنها نبودند و) من نزدشان حضور داشتم، با دیدن این صحنه به یاد بانوان جدم حسین علیه‌السلام در روز عاشورا افتادم که از خیمه‌ای به خیمه دیگر و از پناهگاهی به پناهگاه دیگر فرار می‌کردند»^۲.

* * *

آتش زدن خیمه‌هایی که زنان و کودکان خردسال در آن بودند، نشان می‌دهد که هدف نهایی دشمن این بود که حتی نسل و ذریه پاک رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را ریشه‌کن کنند، این صحنه‌ها نشان از بی‌رحمی و سنگ‌دلی دشمنان و اوج مظلومیت خاندان اهل بیت علیهم‌السلام دارد. و خدا را شکر که این اعمال وحشیانه و ددمنشانه پرده از روی نیت شوم آنها برداشت و رسوای خاص و عام شدند.

۱. رجوع شود به: حیات الامام الحسین علیه‌السلام، ج ۳، ص ۲۹۸ - ۲۹۹.

۲. مأساة الحسین، ص ۱۱۷.

۱۳۵ - تاختن اسبها بر پیکر امام علیه السلام

برابر فرمانی که ابن زیاد صادر کرده بود، «ابن سعد» مأمور بود پس از شهادت امام حسین علیه السلام بدن مبارکش را زیر سم اسبان قرار دهد؛ وی که به خاطر تقرّب به ابن زیاد و در خیال خامش برای رسیدن به حکومت ری از هیچ جنایتی خودداری نمی کرد، در میان اصحابش فریاد زد: «مَنْ يَتَدَبُّ لِلْحُسَيْنِ علیه السلام فَيُوطِي الْخَيْلَ صَدْرَهُ وَ ظَهْرَهُ؛ کیست که داوطلبانه بر پیکر حسین اسب بتازد تا سینه و پشت وی را زیر سم اسبان پایمال کند؟!». ^۱

شمر که قساوت فوق العاده‌ای داشت با شنیدن این فرمان، پیشقدم شد و بر بدن پاک زاده زهرا علیها السلام اسب تاخت. ده نفر دیگر نیز از وی تعبیت کردند که عبارت بودند از: ۱. اسحاق بن حویّة. ۲. هانی بن ثبیت حضرمی. ۳. واحظ بن ناعم. ۴. أسید بن مالک. ۵. حکیم بن طفیل طائی. ۶. اخنس بن مرثد. ۷. عمرو بن صبیح. ۸. رجاء بن مُنقذ عبدی. ۹. صالح بن وهب. ۱۰. سالم بن خثیمه.

اینان آن قدر با اسبان خویش بر پیکر مقدس فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله تاختند که استخوان‌ها را درهم شکستند. آنان نه تنها از این عمل ننگین خویش پروایی نداشتند که به آن افتخار هم کرده تقاضای جایزه نمودند، چنانکه أسید بن مالک - یکی از این افراد - در برابر ابن زیاد چنین گفت:

تَحْنُ رَضَضْنَا الصَّدْرَ بَعْدَ الظَّهْرِ
بِكُلِّ يَعْجُوبٍ شَدِيدِ الْأَسْرِ

«ما سینه حسین علیه السلام را بعد از پشت وی با اسبان قوی هیکل و نیرومند درهم کوبیدیم!!».

ولی برخلاف انتظارشان ابن زیاد دستور داد به آنان جایزه ناچیزی دادند. بعدها مختار چون این عده را دستگیر کرد، دست و پای آنان را بر زمین میخکوب کرد و اسب بر بدنشان تاخت تا به هلاکت رسیدند. ^۲

* * *

۱. مقتل الحسين مقرّم، ص ۳۰۲.

۲. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۹ و اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۶۱۲.

این همان قساوت و وحشی‌گری عصر جاهلیت بود که توسط حاکمان بنی‌امیه که بازماندگان عصر جاهلیت عرب بودند، به محیط اسلام بازگشته بود و شبیه آن در تاریخ کمتر دیده شده است، ای کاش این جانیان سرافکنده، بودند و امروز می‌دیدند که زیارت مرقد نورانی آن امام همام علیه السلام که چنان جسمی را در بر گرفته، آرزوی میلیونها میلیون مسلمان جهان است.

۱۳۶ - فرستاده شدن سر امام علیه السلام به سوی کوفه

«ابن سعد» برای اینکه خبر پیروزی ظاهری خویش را هر چه زودتر به عبیدالله بن زیاد برساند در عصر همان روز عاشورا سر امام علیه السلام را توسط «خولی بن یزید» و «حمید بن مسلم» به کوفه فرستاد.

خولی که حامل خبری عظیم بود خود را با شتاب به کوفه رساند و جلو دارالاماره آمد و چون در قصر را بسته یافت به ناچار به سوی خانه خود رفت و سر امام را زیر طشتی قرار داد و به نزد همسرش - نوار دختر مالک بن عقبرب حضر می - رفت.

«نوار» از وی سؤال کرد: چه خبر؟ گفت: «جِئْتُكَ بِغَنَى الدَّهْرِ؛ ثروت دنیا را برایت آورده‌ام!» اینک سر حسین علیه السلام در خانه توست!

گفت: شگفتنا! مردم زر و سیم به خانه می‌آورند، تو سر پسر دختر پیامبر صلی الله علیه و آله را. (لَا، وَاللَّهِ لَا يَجْمَعُ رَأْسِي وَرَأْسَكَ بَيْتٌ أَبَدًا؛ نه به خدا سوگند، هرگز سر من و تو در زیر یک سقف جمع نخواهد شد).

این گفت و از اتاق بیرون آمد، مشاهده کرد نوری از آسمان تا زیر آن طشت کشیده شده است و مرغان سفیدی اطراف طشت و در مسیر نور در پروازند. چون صبح شد خولی با عجله و شتاب سر امام علیه السلام را نزد عبیدالله برد.^۱

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۸؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۸۰؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۱۱ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۵.

۱۳۷ - تقسیم سرهای شهدا

«ابن سعد» تا حدود ظهر روز یازدهم به دفن اجساد پلید کوفیان مشغول بود. پس از اتمام کار در حالی که پیکر پاک فرزند رسول خدا ﷺ و یاران پاکبازش در زیر آفتاب رها شده بود، دستور داد سرهای دیگر شهدای کربلا را از بدنها جدا کنند و به قصد تقرّب به ابن زیاد و گرفتن جایزه با خود به کوفه ببرند.

این سرهای پاک که مجموع آنها با سر امام علی (ع) به ۷۲ سر نورانی می‌رسید اینگونه بین قبائل تقسیم شد:

۱. قبیله کنده به سرکردگی قیس بن اشعث، سیزده سر!
۲. قبیله هوازن به فرماندهی شمر بن ذی الجوشن، دوازده سر!
۳. قبیله تمیم، هفده سر!
۴. قبیله بنی اسد، نه سر!
۵. قبیله مذحج، هفت سر!
۶. سایر قبایل، سیزده سر!

۱۳۸ - اسارت اهل بیت (ع)

عمر سعد پس از دفن اجساد پلید سپاهیان نزدیک ظهر روز یازدهم دستور حرکت به سوی کوفه را صادر کرد. با این دستور زنان و دختران و کودکان حرم حسینی را بر شتران بدون جهاز سوار کردند و همانند اسیران بلاد کفر به سوی کوفه حرکت دادند.

«ابن عبدربه» در «عقد الفرید» می‌نویسد: در میان اسراء دوازده پسر بچه و نوجوان از جمله آنها محمد بن الحسین^۲ و علی بن الحسین (ع) بودند.^۳

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۶۲؛ رجوع شود به: ملهوف (لهوف)، ص ۱۹۰ و انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۱۲. در ملهوف، آمده است که قبیله بنی اسد، سیزده سر را حمل می‌کرده‌اند.

۲. ظاهراً منظور همان محمد بن علی بن الحسین، امام باقر (ع) است.

۳. عقد الفرید، ج ۴، ص ۳۸۵؛ و رجوع شود به: مقاتل الطالبیین، ص ۷۹.

از جمله زنان بزرگواری که در کربلا به اسارت درآمدند عبارتند از:

زینب کبری علیها السلام، ام کلثوم^۱، فاطمه دختر امیرالمؤمنین علیه السلام، فاطمه دختر امام حسین علیه السلام^۲، سکینه دختر امام حسین علیه السلام^۳، و دختر چهارساله امام حسین علیه السلام (رقیه)^۴، و رباب دختر امرء القیس همسر با وفای امام حسین علیه السلام^۵، رمله، مادر حضرت قاسم و همسر امام حسن مجتبی علیه السلام.^۶

اینان بازماندگان از عترت رسول الله بودند که این سعد و سپاهش حرمت پیامبر را در حق آنها رعایت نکردند و با جسارت تمام آنان را چون اسیران جنگی به بند کشیدند و با خیل نامحرمان که قاتلان ذراری پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانش بودند، به سوی کوفه روانه ساختند.

* * *

اسارت در اسلام هرگز بین مسلمین وجود نداشت و اگر اسیری دیده می شد مربوط به جنگ هایی بود که میان مسلمین و غیر مسلمین روی داده بود و این کاری که بنی امیه کردند بزرگترین توهین به مقام شامخ خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و به همین دلیل هنگامی که اسرا را از شهرهای مختلف عبور می دادند، باور مردم این بود که آنها اسیران بلاد کفرند! اما هنگامی که حقیقت بر آنها روشن می شد، فریادشان بلند می گشت که ای وای! مگر ممکن است خاندان پیامبر خدا اسیر شوند؟!

* * *

۱. مقاتل الطالبیین، ص ۷۹.

۲. عقد الفرید، ج ۴، ص ۳۸۵.

۳. مقاتل الطالبیین، ص ۷۹.

۴. نفس المهموم، ص ۲۵۹.

۵. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۸۸.

۶. ابصار العین، ص ۱۳۰. در برخی از کتابها نام تعدادی دیگر از بانوان بزرگوار نیز در جمع اسرا آمده

است؛ (رجوع شود به: قصه کربلا، ص ۴۰۵-۴۰۶).

۱۳۹ - عبور قافلهٔ اسیران از قتلگاه

از دشوارترین لحظات تاریخ کربلا، که در عظمت و سنگینی با همهٔ آسمانها و زمین برابری می‌کند، لحظهٔ وداع جانسوز قافلهٔ اسیران با بدن‌های پاره پاره شهیدان است.

دشمنان، اسیران دل‌سوخته را از کنار آن پیکرهای پاک شهیدان عبور دادند، همان پیکرهای غرقه به خونی که یکجا همه عزت و مظلومیت را در خود جمع و خلاصه کرده بودند.

برابر بعضی از نقل‌ها، اسیران خود چنین درخواستی داشتند تا برای وداع با آن عزیزان شهیدشان از کنار قتلگاهشان عبور کنند.

ناگفته پیداست که ترک سرزمین کربلا در آن وضعیت غمبار و وحشتناک برای آن دل‌سوختگان بسیار دشوار و سخت بوده است. به ویژه آنکه دشمن اجساد پلید سربازانش را دفن کرده بود ولی پیکرهای ذراری پیامبر ﷺ به خصوص پیکر پاک سرور جوانان بهشت بی غسل و کفن در بیابان رها شده بود. دشمن بدکینه نه خود به دفن آنها اقدام نمود و نه اجازهٔ تدفین آنها را به کسی داد.

مشاهدهٔ آن صحنه‌های دلخراش با آن بدن‌های پاره پاره و پایمال سم اسبان که عمدتاً قابل شناسایی نبودند، می‌توانست هر بیننده‌ای را از پای در آورد ولی طمأنینه و آرامشی که در زینب کبریؑ، یادگار صبر و شکوه علیؑ ظهور کرد و صلابت و استحکامی که در کلمات دلنشین او موج می‌زد، تا حدود زیادی آن فضای سنگین را شکست و آن را برای آل رسول قابل تحمل کرد.

زنان حرم چون چشمشان به آن بدن‌های پاره پاره افتاد، فریادشان به ناله و شیون بلند شد و بر صورت خود لطمه زدند.^۱

زینب که می‌دانست دشمن در انتظار است تا با دیدن کوچکترین نشانه‌ای از

۱. مقتل الحسین مقررّم، ص ۳۰۶ و نفس المهموم، ص ۲۰۱.

ضعف و پیشیمانی در خاندان پیامبر، قهقهه مستانه سر دهد، با دیدن پیکر به خون آغشته برادر، رو به آسمان کرد و گفت: «اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ هَذَا الْقُرْبَانَ؛ خدایا این قربانی را قبول فرما!»^۱ این جمله چون پتکی بر سر دشمن فرود آمد و کوس رسوایی آنها را به صدا در آورد. راوی می گوید: هر چه را فراموش کنم، هرگز کلمات زینب دختر فاطمه زهرا علیها السلام را فراموش نخواهم کرد، به خدا سوگند بی قراری ها و سخنان زینب هر دوست و دشمن را به گریه واداشت.^۲

او با دلی شکسته و صدایی محزون چنین گفت:

وَأَحْمَدَاهُ! صَلَّى عَلَيْكَ مَلِيكَ السَّمَاءِ، هَذَا حُسَيْنٌ مُرْمَلٌ بِالِدَّمَاءِ، مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ، يَا مُحَمَّدَاهُ! بِنَاتِكَ سَبَايَا وَدُرِّيَّتِكَ مُقْتَلَةٌ، تَسْفِي عَلَيْهَا رِيحُ الصَّبَا، هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ، مَجْزُورُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا، مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ؛ ای محمد صلی الله علیه و آله! درود فرشتگان آسمان بر تو باد! این حسین توست که در خون غلتیده است و پیکر او پاره پاره شده است. ای محمد صلی الله علیه و آله! دختران تو اسیر شده اند و فرزندان کشته گشته اند و باد صبا بر پیکرهایشان می وزد. این حسین توست که روی خاک افتاده، سرش را از قفا بریده اند، عمامه و ردای او را به یغما برده اند.^۳

زینب علیها السلام همچنان سخن می گفت و دوست و دشمن می گریستند.^۴

قرار از کف رفته بود، هیچ کس آرام نبود. به تعبیر دعبل شاعر اهل بیت علیهم السلام:

كَيْفَ الْقَرَارُ؟ وَفِي السَّبَايَا زَيْنَبُ تَدْعُو بِفَرْطٍ حَرَارَةَ يَا أَمَّهْدُ
هَذَا حُسَيْنٌ بِالسُّيُوفِ مُبْصَعٌ مُتَخَضَّبٌ بِدِمَائِهِ مُسْتَشْهَدُ

«چگونه آرام و قرار گیرند در حالی که در میان اسیران، زینب حضور دارد که با تمام حرارت

۱. مقتل الحسين مقرّم، ص ۳۰۷.

۲. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۸۱ و ملهوف (لهوف)، ص ۱۸۰-۱۸۱.

۳. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۸؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۱۱؛ مقتل الحسين مقرّم، ص ۳۰۷ و ملهوف (لهوف)، ص ۱۸۰-۱۸۱.

۴. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۸۱ و مقتل الحسين مقرّم، ص ۳۰۷ (فَأَبْكَتْ كُلَّ عَدُوٍّ وَصَدِيقٍ).

وجودش فریاد می‌زد: ای رسول خدا ﷺ! این حسین توست که با شمشیرها پاره پاره شده است و در خون خویش غلتیده، و به شهادت رسیده است»^۱.

زینب علیها السلام که گویا سخنگوی آن صحنه عجیب بود چنین ادامه داد:

«بِأَبِي مَنْ [أَضْحَى] عَسْكَرُهُ فِي يَوْمِ الْإِثْنَيْنِ مَهْبَأً، بِأَبِي مَنْ فَسْطَاطُهُ مُقَطَّعُ الْعُرَى، بِأَبِي مَنْ لَا هُوَ غَائِبٌ فَيُرْتَجَى وَلَا جَرِيحٌ فَيُداوَى، بِأَبِي مَنْ نَفْسِي لَهُ الْفِدَاءُ، بِأَبِي الْمَهْمُومِ حَتَّى قَضَى، بِأَبِي الْعَطْشَانَ حَتَّى مَضَى، بِأَبِي مَنْ شَيْبَتُهُ تَقْطُرُ بِالْدمَاءِ؛ پدرم فدای آن کسی باد که (خیمه‌گاه) سپاهش روز دوشنبه غارت شد.^۲ پدرم فدای آن کس باد که طنابهای خیمه‌اش بریده و بر زمین افتاد. پدرم فدای آن که نه سفر رفته است تا امید بازگشتش باشد و نه چنان زخمی برداشته که امید مداوایش باشد. پدرم فدای آن کس که جانم فدای او باد. پدرم فدای آن کس که با دل پرغصه جان سپرد، پدرم فدای آن کس که با لب تشنه شهید شد، پدرم فدای آن کس که از محاسنش خون می‌چکد»^۳.

دلها می‌رفت که از سینه‌ها بیرون بزنند، باران اشک به احدی مجال نمی‌داد، زینب

این بار اصحاب جدّش را مخاطب ساخت و گفت:

«يَا حَرْزُنَاهُ! يَا كَرْبَاهُ! الْيَوْمَ مَاتَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ، يَا أَصْحَابَ مُحَمَّدَاهُ! هُوَ لَاءِ دُرِّيَّةٌ الْمُصْطَفَى، يُسَاقُونَ سَوْقَ السَّبَايَا؛ امروز گویا جدم رسول خدا از دنیا رفته، ای اصحاب محمد صلی الله علیه و آله! اینان فرزندان پیامبر برگزیده‌اند که آنان را همانند اسیران می‌برند»^۴.

در اینجا بود که سکینه قدم پیش نهاد، پیکر پاک پدر را در آغوش گرفت، هر چه

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۴۳.

۲. با توجه به اینکه قول مشهور درباره حادثه عاشورا آن است که در روز جمعه بوده است، تصریح حضرت زینب علیها السلام به روز دوشنبه، شاید اشاره به حادثه سقیفه باشد که در روز دوشنبه اتفاق افتاده است و مقصود آن است که حادثه کربلا محصول تصمیم نسنجیده‌ای است که پنجاه سال پیش در سقیفه گرفته شد.

۳. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۸؛ اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۱۳۸ و ملهوف (لهوف)، ص ۱۸۱.

۴. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۹.

تلاش کردند وی را جدا کنند ممکن نشد، جماعتی از اعراب آمدند و سکینه را کشان کشان از پیکر پدرش جدا ساختند (مِمَّ إِنَّ سَكِينَةَ اعْتَقَتْ جَسَدَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاجْتَمَعَ عِدَّةٌ مِنَ الْأَعْرَابِ حَتَّى جَرُّوْهَا عَنْهُ)¹.

از سکینه نقل شده است که در آن حال (گویا بیهوش شد و در آن بیهوشی) از پدرش شنید که فرمود:

شِيعَتِي مَا إِنَّ شَرِبْتُمْ عَذْبَ مَاءٍ فَأَذْكُرُونِي
أَوْ سَمِعْتُمْ بِغَرِيبٍ أَوْ شَهِيدٍ فَأَنْدُبُونِي

«ای شیعیان من! هرگاه آب گوارایی نوشیدید مرا یاد کنید، یا اگر خبری از غریب یا شهیدی شنیدید بر من بنالید»².

* * *

ناگهان زینب علیها السلام سنگ صبور اهل کاروان، که با نوحه سرائی بجا و به موقعش تا حدودی باعث تخلیه بغض‌های فرو خفته در گلو شده بود، متوجه علی بن الحسین علیه السلام شد که می‌رفت از سر بی‌قراری قالب تهی کند، زینب علیها السلام خود را به امام سجاد علیه السلام رساند و گفت: «مَالِي أَرَاكَ تَجُودُ بِنَفْسِكَ يَا بَقِيَّةَ جَدِّي وَ أَبِي وَإِخْوَتِي؛ تو را چه شده، ای یادگار جد و پدر و برادرانم! می‌بینم که می‌خواهی جانم را تسلیم کنی؟!»،

امام سجاد علیه السلام پاسخ داد: چگونه بی‌تابی نکنم در حالی که می‌بینم پدر و برادران و عموها و عموزادگان و کسان من بر زمین افتاده و در خونشان غلتیده، سرهایشان جدا شده، لباسهایشان به غارت رفته است، نه کفنی دارند، نه دفنی و کسی به آنها توجهی ندارد.

زینب علیها السلام پاسخ عجیبی داد: فرزند برادرم! نگران مباش، به خدا سوگند این پیمانی است که پیامبر خدا از جد و پدر و عمویت گرفته است و آنان نیز آن را پذیرفته‌اند.

۱ . ملهوف (لهوف)، ص ۱۸۱ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۹.

۲ . مقتل الحسین مقررّم، ص ۳۰۷-۳۰۸ و رجوع کنید به: مصباح کفعمی، ص ۷۴۱.

خداوند از جماعتی از این امت که گردنکشان زمین آنها را نمی‌شناسند ولی فرشتگان آسمان آنان را می‌شناسند، عهد گرفته است که این پیکرهای پاره پاره و پراکنده را جمع کنند و به خاک بسپارند، در آینده در این سرزمین بر مرقد پدرت حسین علیه السلام پرچمی به اهتزاز در می‌آید که هیچگاه کهنه نشود و در گذر زمان گزندی به آن نرسد و سردمداران کفر هر چه در محو آن تلاش کنند، روز به روز بر عظمت آن افزوده شود.^۱

* * *

زینب دختر شجاع امیر مؤمنان علیه السلام با این پیش‌گویی عجیب و شگفت‌آورش، فرزند برادر خود را تسلی بخشید و آینده کربلا و عاشورا را آن‌گونه که ما امروز بعد از حدود ۱۴ قرن می‌بینیم دقیقاً ترسیم کرد، آری قلب نازنین زینب علیه السلام می‌دانست که این آغاز کار است هر چند تاریک‌دلان بنی‌امیه و منافقان آن را پایان کار می‌پنداشتند.

۱۴۰ - دفن اجساد پاکه

به تعبیر مرحوم حاج «شیخ عباس قمی» در نفس المهموم: «در کتب معتبر کیفیت دفن امام حسین علیه السلام و اصحابش به تفصیل نیامده است».^۲

ولی بنا به نقل مشهور اجساد مطهر شهدا سه روز زیر آفتاب بر روی زمین مانده بودند و باد صحرا بر آن بدنهای پاک می‌وزید. تا آنکه طائفه بنی‌اسد که در غاضریه - محله‌ای نزدیک کربلا - منزل داشتند، پس از تخلیه کربلا از سپاه ابن سعد به کربلا آمدند و آن بدنهای پاک را در خاک و خون مشاهده کردند.

آنان از زن و مرد فریادشان به ناله و شیون بلند شد. وقتی که مصمم شدند آن بدنهای پاک را دفن کنند، چون نه سر در بدن داشتند و نه لباسی بر تن، هیچ یک را

۱. کامل‌الزیارات، ص ۲۷۴-۲۷۵؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۵۷ و ج ۴۵، ص ۱۷۹؛ نفس المهموم، ص ۲۱۰ و مقتل الحسین مقرر، ص ۳۰۸.

۲. نفس المهموم، ص ۲۱۳.

نمی‌شناختند. لذا متحیر و سرگردان بودند که چه کنند، ناگاه امام سجاد علیه السلام از سمت صحرا به سوی آنان آمد و شهدا را به آنها معرفی کرد. و قبل از همه به دفن پیکر پاک امام حسین علیه السلام اقدام فرمود.

او در گوشه‌ای از کربلا کمی خاک را کنار زد، قبری ساخته و پرداخته آشکار شد، دستها را زیر بدن قرار داد و به تنهایی به داخل قبر برد و فرمود: «با من کسانی هستند که مرا یاری کنند». چون بدن را در قبر نهاد صورت مبارکش را بر گلوی بریده پدرش گذاشت و در حالی که باران اشک چون ابر بهاری بر گونه‌هایش جاری بود، فرمود:

«طُوبَى لِرَأْسٍ تَصَمَّتْ جَسَدَكَ الطَّاهِرَ، فَإِنَّ الدُّنْيَا بَعْدَكَ مُظْلِمَةٌ وَالْآخِرَةُ بِنُورِكَ مُشْرِقَةٌ، أَمَّا اللَّيْلُ فَمُسَهَّدٌ وَالْحَزْنُ فَسَرْمَدٌ، أَوْ يَخْتَارَ اللَّهُ لِأَهْلِ بَيْتِكَ دَارَكَ الَّتِي أَنْتَ بِهَا مُقِيمٌ وَعَلَيْكَ مِنِّي السَّلَامُ يَا بِنَّ رَسُولِ اللَّهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ؛ خوشا به آن زمینی که پیکر پاک تو را

در برگرفته، دنیا پس از تو تاریک شد و آخرت به نور جمال تو روشن گشت. شبها دیگر خواب به سراغم نمی‌آید و اندوهم پایانی نخواهد داشت. تا آن زمان که خداوند اهل بیت تو را به تو ملحق کند و در کنار تو جای دهد. درود و سلام بر تو باد ای فرزند رسول خدا و رحمت و برکات خدا بر تو باد».

آنگاه از قبر خارج شد و آن را از خاک پوشاند و با انگشت روی قبر نوشت: «هَذَا قَبْرُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الَّذِي قَتَلُوهُ عَطْشَانًا غَرِيبًا؛ این قبر حسین بن علی علیه السلام است که او را با لب تشنه و غریب کشتند».

سپس بدن پاک علی اکبر علیه السلام پایین پای حضرت به خاک سپرده شد و بقیه شهدا از بنی هاشم و اصحاب نیز در یک قبر دسته‌جمعی پایین پای امام علیه السلام دفن شدند.^۱

آنگاه امام سجاد علیه السلام، قوم بنی‌اسد را به طرف نهر علقمه محل شهادت حضرت عباس قمر بنی‌هاشم راهنمایی کرد. و پیکر پاک آن حضرت را در همانجا دفن نمودند. امام زین العابدین علیه السلام در حال دفن عمویش گریه سوزناکی کرد و فرمود: «عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا يَا قَمْرَ بَنِي هَاشِمٍ وَعَلَيْكَ مِنِّي السَّلَامُ مِنْ شَهِيدٍ مُحْتَسِبٍ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ؛ ای

قمر بنی هاشم! بعد از تو خاک بر سر دنیا، بر تو درود می فرستم و رحمت و برکات خداوند را برای تو طلب می کنم».^۱

سپس بنی اسد «حبيب بن مظاهر» را که بزرگ قبیله آنان بود، جداگانه - همانجایی که اکنون هست - دفن نمودند.^۲

در اینکه امام سجاد علیه السلام چگونه در حال اسارت اقدام به چنین عملی نموده است، روایات زیادی در دست است که می رساند برابر مبانی اعتقادی شیعه، متولی کفن و دفن هر امامی، امام بعد از اوست. از جمله در روایتی از امام رضا علیه السلام می خوانیم که به همین نکته اشاره کرده در پاسخ علی بن حمزه فرمودند: «همان کسی که علی بن الحسین علیه السلام را قدرت داده است که (در حال اسارت) به کربلا بیاید و جسد مطهر پدرش را به خاک سپارد، به صاحب این امر (اشاره به خودش) قدرت داده است تا به بغداد آمده و امر پدرش (حضرت موسی بن جعفر علیه السلام) را عهده دار گردد و سپس بازگردد. با این تفاوت که وی همانند امام علی بن الحسین علیه السلام در بند اسارت گرفتار نبوده است».^۳

* * *

ماهها و سالها از آن حادثه خونین بی نظیر گذشت، حادثه‌ای که یک سوی آن تبلور تمام ارزش‌های انسانی بود و در سوی دیگر توحش و بربریت و نامردی‌ها در حدّ اعلا موج می زد.

ولی برخلاف پندار احمقانه فاتحان کربلا هر چه زمان بر آن می گذشت آثار شکست آنان و پیروزی حسین عزیز علیه السلام و یارانش آشکارتر می شد.

این حادثه برخلاف طبیعت تاریخ بشری که نواها را کهنه و کهنه‌ها را به فراموشی می سپارد، هر روز درخشش تازه‌ای به خود گرفت، تا آنجا که مبدل به یک الگو و

۱. مقتل الحسین مقررّم، ص ۳۲۰ و ارشاد مفید، ص ۴۷۱.

۲. قصه کربلا، ص ۴۱۸.

۳. بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۲۷۰.

سرمشق جاودانی برای تمام کسانی که می‌خواهند با عزت و شرف زندگی کنند و مرگ شرافتمندانه را بر زندگی ذلیلانه ترجیح دهند، گردید و سرانجام این داستان رنگ جاودانگی به خود گرفت.

چرا نگیرد؟ با اینکه حیات و شهادتِ این راست‌قامتان تاریخ، با مفاهیمی گره خورده که همه آنها جاودانی است، مفاهیم: عزّت، سربلندی، عدل و داد، مبارزه با ستم‌ها، پایمردی و فداکاری در راه هدف مقدس و سرانجام سیر الی الله. هزاران کتاب و مقاله و شعر درباره این فصل از تاریخ اسلام نوشته و سروده شده، ولی «چون نیک بنگری همه آغاز دفتر است».

در دنیای کنونی که گروه دیگری از همان تبار یزیدی‌ها بر آن حاکم شده‌اند و همان جنایات را در مقیاسی بسیار وسیع‌تر انجام می‌دهند، راه نجات همان راهی است که امام حسین علیه السلام و یارانش به ما آموخته‌اند. درود و رحمت الهی هر صبح و شام به روان پاکشان باد!



از کربلا تا مدینه
• •

۱- ورود به کوفه

سید بن طاووس می‌نویسد: عمر بن سعد، سر مبارک امام حسین علیه السلام را در همان روز عاشورا با «خولی بن یزید اصبحی» و «حمید بن مسلم اَزْدی» به نزد «ابن زیاد» فرستاد و بقیه سرها را با «شمر بن ذی الجوشن» و «قیس بن اشعث» و «عمر بن حجاج» روانه کوفه کرد.

خود عمر سعد تا ظهر روز دوم (روز یازدهم) در کربلا ماند، سپس با اسیران حرم حسینی به سوی کوفه روانه شد.

زنان را بر شتران بی‌جهاز سوار کرد و آنها را بدون پوشش مناسب، میان دشمنان حرکت داد و مانند اسیران بلاد کفر و در نهایت مصیبت و اندوه، کوچ داد.

هنگامی که کاروان اسیران به کوفه نزدیک شدند، مردم برای تماشای آنها اجتماع کردند؛ در آن میان زنی از کوفیان از بالای بام فریاد زد: «مِنْ أَىِّ الْأَسَارِیِّ أَنْتُنَّ؟؛ شما از کدامین اسیرانید؟»

پاسخ دادند: «نَحْنُ أَسَارِیُّ آلِ مُحَمَّدٍ؛ ما اسیران از خاندان محمدیم!».

آن زن وقتی این سخن را شنید، از بام به زیر آمد و مقداری مقنعه و لباس و چادر به آنها داد، تا خود را (به طور کامل) بپوشانند.

مردم کوفه که چنین صحنه‌هایی را مشاهده کردند، گریه و زاری سر دادند. امام زین العابدین علیه السلام وقتی گریه آنها را دید، فرمود: «أَتَنُوحُونَ وَ تَبْكُونَ مِنْ أَجْلِنا،

فَمَنْ الَّذِی قَتَلَنَا؟؛ آیا برای ما نوحه و گریه می‌کنید، پس چه کسی ما را کشته است؟».^۱

۱. ملهوف (لهوف)، ص ۱۸۹-۱۹۲ (با تلخیص).

۲ - صدقه بر ما حرام است!

مردی به نام «مسلم جصاص» [= گچ‌کار] می‌گوید: ابن زیاد مرا برای تعمیر دارالاماره به کوفه فراخواند. من مشغول گچ‌کاری در گاه‌های دارالاماره بودم که صدای هیاهویی را شنیدم. از خادمی که با ما بود، پرسیدم: این سر و صدا و هیاهو برای چیست؟

گفت: هم اکنون سر یک تن خارجی را که بر یزید شورش کرده می‌آورند!

گفتم: آن خارجی کیست؟

گفت: حسین بن علی علیه السلام.

من گفتگوی با آن خادم را رها کرده، منتظر ماندم تا وقتی که وی از آنجا بیرون رفت؛ از اندوه شدید چنان ضربه‌ای بر صورتم زد که ترسیدم چشمم نابینا شود، سپس دستهایم را شستم و از پشت قصر بیرون آمدم و به محله «کناسه» کوفه رسیدم. در آنجا دیدم که مردم منتظر رسیدن اسیران و سرها هستند. طولی نکشید که چهل کجاوه را دیدم که بر چهل شتر نهاده‌اند و بانوان و کودکان از فرزندان فاطمه علیها السلام بر آنها سوارند. در این میان چشمم به امام علی بن الحسین علیهما السلام افتاد که بر شتری بدون روپوش سوار است و از رگهای گردنش خون جاری است و در حالی که می‌گریست این اشعار را می‌خواند:

يَا أُمَّةَ السَّوِّءِ لَا سَفِيًّا لِرَبِّعُكُمْ	يَا أُمَّةً لَمْ تُرَاعَ جَدَّنَا فِينَا
لَوْ أَنَّنَا وَرَسُولُ اللَّهِ يَجْمَعُنَا	يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ تَقُولُونَا؟
تُسَيِّرُونَا عَلَى الْأَقْتَابِ غَارِيَّةً	كَأَنَّنا لَمْ نُشَيْدْ فَيْكُمْ دِينَا
بَنِي أُمِّيَّةٍ مَا هَذَا الْوُقُوفُ عَلَى	تِلْكَ الْمَصَائِبِ لَا تَلْبُونَ دَاعِيَنَا
تُصَفِّقُونَ عَلَيْنَا كَفَّكُمْ فَرَحًا	وَ أَنْتُمْ فِي فِجَاجِ الْأَرْضِ تَسُبُّونَا
أَلَيْسَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ وَيَلِكُمْ	أَهْدَى الْبَرِيَّةِ مِنْ سُبُلِ الْمُضِلِّينَا
يَا وَقَعَةَ الطَّفِّ قَدْ أَوْرَثْتَنِي حَزَنًا	وَاللَّهُ يَهْتِكُ أَسْتَارَ الْمُسَيِّئِينَا

«ای امت بد (کردار) هرگز بر شما باران نبارد؛ ای امتی که احترام جدّ ما را دربارهٔ ما مراعات نکردید.

اگر در روز قیامت ما و رسول خدا گرد هم آییم (و شما ما را در کنار رسول خدا ببینید) چه پاسخی برای ما خواهید داشت؟

ما را بر شتران برهنه سوار می‌کنید و (در شهرها) می‌گردانید؛ گویا ما همان کسانی نیستیم که پایه‌های دین را در میان شما محکم ساختیم.

ای بنی‌امیه! شما بر مصیبت‌هایی که بر ما وارد می‌شود، واقفید؛ ولی فریادهای ما را پاسخ نمی‌دهید. شما از شادی (اسارت ما) کف می‌زنید و ما را در گسترهٔ زمین به اسارت می‌برید. وای بر شما! آیا جدّ من رسول خدا نیست؟ همان کسی که مردم را از راههای گمراهی (به راه راست) هدایت کرد.

ای واقعهٔ کربلا! برای من اندوه به همراه آورده‌ای، ولی خداوند پرده از کار بدکاران کنار خواهد زد (و آنها را رسوا خواهد ساخت).»

مسلم جصاص می‌افزاید: از سوی دیگر دیدم مردم کوفه به کودکانی که داخل محمل‌ها بودند، نان و خرما می‌دادند؛ که در این میان مشاهده کردم، ام کلثوم فریاد زد: «یا أَهْلَ الْكُوفَةِ! إِنَّ الصَّدَقَةَ عَلَيْنَا حَرَامٌ؛ ای کوفیان! صدقه بر ما حرام است.»^۱

در آن حال، مردم گریه می‌کردند که جناب ام کلثوم عَلَيْهَا السَّلَامُ فرمود:

«صَهْ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، تَقْتُلُنَا رِجَالَكُمْ، وَ تَبْكِينَا نِسَاءَكُمْ؟ فَالْحَاكِمُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ اللهُ يَوْمَ

فَصَلِّ الْقَضَاءِ؛ ساکت باشید ای کوفیان! مردانتان ما را می‌کشند و زنانان بر ما می‌گیرند؟ داور میان ما و شما در روز قیامت خداوند است.»

۱. می‌دانیم که صدقات بر دو قسم است: صدقات مستحب و صدقات واجب که از آن به زکات نیز تعبیر می‌شود و این قسم دوم از صدقات، بر فرزندان زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ حرام است و کوفیان از همین قسم از صدقات که برای رساندن آن به فقرا و دیگر نیازمندان کنار گذاشته بودند، به کودکان حرم حسینی می‌دادند و همین امر، مورد اعتراض جناب ام کلثوم عَلَيْهَا السَّلَامُ قرار گرفت.

وی همچنان با مردم سخن می‌گفت که سرهای شهدا را آوردند و پیشاپیش آن سرها، سر مقدس امام حسین علیه السلام بود. دیدم سر آن حضرت همانند ماه و ستاره زهره می‌درخشد و شبیه‌ترین مردم به رسول خداست. محاسنش سیاه بود و گویا خضاب شده باشد. آن سر نورانی همچون ماهی که طلوع کرده باشد، می‌درخشید.

در این میان زینب علیها السلام نگاهی به سر برادرش انداخت (بی‌اختیار شد) و از شدت اندوه سرش را به چوبهٔ محمل زد، تا آنجا که دیدم خون از زیر مقنعه‌اش جاری شد. آنگاه با سوز و گداز - در حالی که به سمت سر آن حضرت اشاره می‌کرد - این اشعار را خواند (که سه بیت آن چنین است):

يَا هَلَالًا لَمَّا اسْتَمَّ كَمَا لَا	غَالَهُ حَسْفَهُ فَأَبْدَا غُرُوبًا
مَا تَوَهَّمْتُ يَا شَقِيقَ فُؤَادِي	كَانَ هَذَا مُقَدَّرًا مَكْتُوبًا
يَا أَخِي! فَاطِمَةَ الصَّغِيرَةَ كَلَّمْتُهَا	فَقَدُّ كَادَ قَلْبُهَا أَنْ يَذُوبًا

«ای هلال من که چون کامل شدی، خسوف تو را فرا گرفت و غروب کردی

ای پارهٔ دلم! هرگز گمان نمی‌کردم که چنین صحنه‌ای مقدر شده باشد

ای برادر! با فاطمهٔ کوچک خود سخن بگو، چرا که نزدیک است قلبش (از شدت اندوه) ذوب

شود».^۱

* * *

نگاهی به این حوادث غم‌انگیز نشان می‌دهد علی‌رغم تلاش فراوانی که دستگاه تبلیغاتی بنی‌امیه برای وارونه نشان دادن واقعهٔ کربلا به کار گرفت و آن را به عنوان قیام یک گروه از خارجیان بر ضد اسلام معرفی کرده بود، به زودی پرده‌ها کنار رفت و طشت رسوایی آنها از بام افتاد و مردم کوفه از جنایت عظیمی که در نزدیکی شهر آنها رخ داده بود، آگاه گشتند و سخت ناراحت و برآشفته و غمگین شدند به گونه‌ای که کوفه مبدل به عزاخانه گشت و بذر انقلاب از همان زمان در این سرزمین پاشیده شد!

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۴-۱۱۵ (با اندکی تلخیص)

۳ - خطبه تاریخی زینب کبری (علیها السلام) در کوفه

حَدِّیْمَ بن شریک اسدی^۱ می‌گوید: در آن روز به زینب دختر علی (علیها السلام) نگریدم که خطبه می‌خواند و هرگز زنی را سخن ورتتر و زبان آورتر از او ندیدم. گویا (زبان علی (علیها السلام) در کام اوست و) با زبان امیرمؤمنان علی (علیها السلام) سخن می‌گوید. به سوی مردم اشاره کرد که «ساکت شوید!»

ناگاه نفسها در سینه‌ها حبس شد و زنگ کاروانها از حرکت ایستاد، سپس آن حضرت پس از حمد و ثنای الهی و درود بر محمد و خاندان پاکش چنین فرمود:

أَمَّا بَعْدُ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، يَا أَهْلَ الْخُتَلِ وَالْعَدْرِ وَالْحَذَلِ وَالْمَكْرِ، أَلَا فَلَا رَقَاتِ الْعَبْرَةَ وَلَا هَدَاتِ الزُّفْرَةَ، إِنَّمَا مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ الَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ، هَلْ فِيكُمْ إِلَّا الصَّلَفُ وَالْعُجْبُ وَالشَّنْفُ وَالْكَذِبُ وَمَلَأُوا الْأِمَاءَ وَعَمَرُوا الْأَعْدَاءَ، أَوْ كَمَرَعَى عَلَى دِمْتَةٍ، أَوْ كَفِصَّةٍ عَلَى مَلْحُودَةٍ، أَلَا بِئْسَ مَا قَدَمْتُمْ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَفِي الْعَذَابِ أَنْتُمْ خَالِدُونَ.

اَتَّبِعُونَ أَحْيَى؟! أَجَلٌ وَاللَّهِ فَاذْكُرُوا فَإِنَّكُمْ أَحْرِيَاءُ بِالْبَيْكَاءِ، فَاذْكُرُوا كَثِيرًا وَأَضْحَكُوا قَلِيلًا، فَقَدْ بَلَّيْتُمْ بَعَارِهَا وَمُنَيْبْتُمْ بِشِنَارِهَا، وَلَنْ تَرَحَّضُوهَا أَبَدًا، وَأَنْتِ تَرَحَّضُونَ قَتْلَ سَلِيلِ خَاتِمِ النَّبِيِّ، وَمَعْدِنِ الرَّسَالَةِ، وَسَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَمَلَاذِ حَرَمِكُمْ، وَمَعَاذِ حَزْبِكُمْ، وَمَقَرِّ سَلْمِكُمْ، وَأَسِي كَلْمِكُمْ، وَمَفْرَعِ نَارِ لَتِكُمْ وَالْمَرْجِعِ إِلَيْهِ عِنْدَ مُقَاتَلَتِكُمْ، وَمَسَدَرَةِ حُجَجِكُمْ، وَمَنَارِ مَحَجَّتِكُمْ، أَلَا سَاءَ مَا قَدَمْتُمْ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ وَسَاءَ مَا تَرَوْنَ لِيَوْمِ بَعْثِكُمْ.

فَتَعَسَاءَ تَعَسَاءً، وَتُكْسَاءُ نُكْسَاءً، لَقَدْ خَابَ السَّعْيُ، وَتَبَّتِ الْأَيْدِي، وَخَسِرَتِ الصَّفَقَةُ، وَبُؤْسُكُمْ يَعْضِبُ مِنَ اللَّهِ، وَضُرِبَتْ عَلَيْكُمْ الذَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ.

أَتَدْرُونَ وَيْلَكُمْ أَيَّ كَيْدٍ لِمُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) فَرْتُمْ؟ وَأَيَّ عَهْدٍ نَكَّيْتُمْ؟ وَأَيَّ كَرِيمَةٍ لَهُ أَبْرَزْتُمْ؟ وَأَيَّ حُرْمَةٍ لَهُ هَتَكْتُمْ؟ وَأَيَّ دَمٍ لَهُ سَفَكْتُمْ؟ لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِذَا، تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَنْفَطَّرْنَ مِنْهُ،

۱. در ملهوف (لهوف) نام او «بشیر بن خزیم اسدی» ذکر شده است.

وَتَنْشِقُّ الْأَرْضُ، وَتَخْرُ الْجِبَالُ هَدًّا.

لَقَدْ جِئْتُمْ بِهَا شَوْهَاءَ صَلْعَاءَ سَوْدَاءَ فُقَاءَ خُرْقَاءَ طِلَاعَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ، أَفَعَجِبْتُمْ أَنْ تَمْطُرَ السَّمَاءُ دَمًا، وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَحْزَىٰ وَهُمْ لَا يُنصَرُونَ، فَلَا يَسْتَخَفُّكُمْ الْمَهْلُ، فَإِنَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَا يَخْفِزُهُ الْبِدَارُ، وَلَا يُخْشَىٰ عَلَيْهِ قُوَّةُ الثَّأْرِ، كَلَّا إِنَّ رَبَّكَ لَنَا وَهُمْ بِالْمُرْصَادِ.

«اما بعد! ای کوفیان! ای نیرنگ بازان و پیمان شکنان و بی وفایان و مکر پیشه گان! هرگز اشک چشمانتان خشک مباد و ناله هایتان آرام نگیرد. شما همانند آن زنی هستید که رشته خود را پس از بافتن و تابیدن و می تابید. شما سوگندهایتان را دستاویز فساد میان خود قرار داده اید. در میان شما جز لاف زدن، خودپسندی، دشمنی، دروغ، تملق و چاپلوسی کزیزکان، و کینه توزی دشمنان نیست، یا (اگر هم به ظاهر خوب باشید، در نهایت) مانند سبزه ای در کنار لجنزار و نقره ای بر سر گورهایید. آگاه باشید که برای آخرت خویش بد چیزی را (مهیا ساختید و) از پیش فرستادید؛ خشم خدا شما را فرا خواهد گرفت و برای همیشه در عذاب جهنم خواهید ماند.

آیا برای برادرم (حسین علیه السلام) گریه می کنید؟ آری به خدا سوگند باید که بگریید، چرا که شما شایسته گریستن اید؛ پس فراوان گریه کنید و اندک بخنید، چرا که ننگ (این عمل) گریبان شما را گرفت و لکه آن برای همیشه به دامن شما نشست که هرگز نمی توانید آن را پاک کنید.

چگونه می توانید این لکه ننگ را پاک کنید؟ کشتن فرزند خاتم پیامبران، معدن رسالت و آن کس که سرور جوانان اهل بهشت است و پناهگاه حریم شما و پناه حزب و گروه شما (شیعیان) و قرارگاه آرامش شما، بهبودی بخش زخم هایتان، پناهگاه شما در گرفتاریها، رهبر شما به هنگام نبرد، حجت بزرگ برای شما و چراغ روشن راهایتان (آیا کشتن او را ساده شمردید؟). آگاه باشید که بد توشه ای را برای خود از پیش فرستاده اید و بار سنگین بدی را برای روز رستاخیزتان بر دوش گرفته اید.

نابود شوید نابود! واژگون باد (پرچم تان) واژگون! تلاشایتان تباه، دستهایتان بریده و کالایتان (در بازار این جهان) گرفتار خسارت باد؛ شما به خشم خدا گرفتار گشته و خواری و بیچارگی بر شما حتمی شد!

وای بر شما! آیا می‌دانید چه جگری را از محمد ﷺ شکافتید؟ و چه پیمانی را گسستید؟ و چه حرمرسرای ارزشمندی از رسول خدا ﷺ را آشکار کردید (پرده‌نشینان حریم محمدی را بر کوچه و بازار نشان دادید؟) و چه حرمتی را از او هتک کردید؟ و چه خونی را از او بر زمین ریختید؟ به راستی کار زشت و وحشتناکی انجام داده‌اید، که نزدیک است بخاطر این کار، آسمانها از هم متلاشی گردد و زمین شکافته شود و کوهها به شدت فرو ریزد!

کار شما، زشت، بسیار خطرناک، تیره و تار، وخامت بار و نادرست و (زشتی آن) به گستردگی زمین و آسمان بود. آیا اگر از آسمان خون ببارد تعجب می‌کنید؟ (بدانید که) عذاب آخرت برای شما خوارکننده‌تر است و آنان [= جنایتکاران] هرگز یاری نمی‌شوند.

مهلت خداوند شما را مغرور نسازد، چرا که خداوند کاری شتابزده نمی‌کند (و به موقع ستمگران را مجازات می‌کند) و انتقام خون مظلوم هرگز از او فوت نمی‌شود، به یقین پروردگار در کمین ما و شماست».

آنگاه حضرت زینب رضی الله عنها این اشعار را خواند:

مَآذًا تَقُولُونَ إِذْ قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ مَاذَا صَنَعْتُمْ وَأَنْتُمْ آخِرُ الْأُمَّمِ
بِأَهْلِ بَيْتِي وَأَوْلَادِي وَتَكَرَّمْتَنِي مِنْهُمْ أُسَارَى وَمِنْهُمْ ضُرِّجُوا بِدَمِ
مَا كَانَ ذَاكَ جَزَائِي إِذْ نَصَحْتُ لَكُمْ أَنْ تُخْلِفُونِي بِسُوءٍ فِي ذَوِي رَحِمِي
إِنِّي لَأَخْشَى عَلَيْكُمْ أَنْ يَحُلَّ بِكُمْ مِثْلُ الْعَذَابِ الَّذِي أَوْدَى عَلَى إِرَمِ

«اگر پیامبر از شما بپرسد، این چه کاری بود که کردید با آنکه شما امت (پیامبر) آخر الزمان بودید (و بر دیگر امتهای شرافت داشتید)، چه پاسخ خواهید داد؟

شما چه کردید با اهل بیت و فرزندان و عزیزان من، جمعی را به اسارت بردید و گروهی را به خون آغشته کردید.

این پاداش من نبود - با آنکه من خیرخواه شما بودم - اینکه در حق خویشاوندانم اینگونه به من جفا کنید.

من می‌ترسم همان عذابی که قوم «إِرَم» را به نابودی کشاند، بر شما نیز فرود آید».

زینب کبری علیها السلام پس از این خطابه جانسوز روی از آنان برگرداند. در این حال، مردم را دیدم که حیرت زده‌اند و از اندوه و پشیمانی، دست به دندان می‌گزند. «حَدِّیْم» می‌افزاید: به کنارم نگریستم، پیرمردی را دیدم که اشک می‌ریزد و محاسنش با قطرات اشکش تر شده بود. در همان حال دستان خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

«بَابِي وَأُمِّي كَهُولُكُمْ خَيْرُ الْكُهُولِ، وَنِسَاؤُكُمْ خَيْرُ النِّسَاءِ، وَشَبَابُكُمْ خَيْرُ الشَّبَابِ، وَنَسْلُكُمْ نَسْلٌ كَرِيمٌ، وَفَضْلُكُمْ فَضْلٌ عَظِيمٌ؛ پدر و مادرم فدای شما باد! پیرانتان بهترین پیران، زنانان بهترین زنان و جوانانتان بهترین جوانانند. دودمان شما کریم و بزرگوار و فضل و منزلت شما بزرگ و عظیم است.»

آنگاه این بیت را خواند:

كُهُولُكُمْ خَيْرُ الْكُهُولِ وَنَسْلُكُمْ
إِذَا عُدَّ نَسْلٌ لَا يَبُورُ وَلَا يَحْزَى

«پیران شما بهترین پیران و دودمان شما نیز بهترین دودمانند و در میان همه تبارها و نسلها، هرگز تبار شما نابود و بی‌اعتبار نخواهند شد.»

امام زین العابدین علیه السلام رو به عمه‌اش کرد و فرمود: «عمه جان آرام بگیر، سرگذشت گذشتگان برای آنان که مانده‌اند مایه عبرت است.»

سپس افزود: «وَأَنْتِ بِحَمْدِ اللَّهِ عَالِمَةٌ غَيْرٌ مُعَلَّمَةٌ، فَهَمَّةٌ غَيْرٌ مَفْهَمَةٌ؛ خدای را سپاس که تو عالمه تعلیم ندیده و خردمند خرد نیاموزیده‌ای.»

در ادامه فرمود: «گریه و زاری، آنان را که رفته‌اند به ما باز نمی‌گرداند.»

با این سخن امام چهارم علیه السلام، زینب علیها السلام آرام گرفت و ساکت شد.^۱

۱. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۱۰۹-۱۱۴. همین ماجرا در ملهوف (لهوف) سید بن طاووس نیز با مقداری تفاوت آمده است. (ملهوف (لهوف)، ص ۱۹۲-۱۹۴) و رجوع شود به: بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۶۲-۱۶۴.

یکی از مسائل حیرت‌انگیز داستان کربلا همین خطبهٔ غراء و تکان دهندهٔ حضرت زینب کبری علیها السلام است؛ زنی که دیروز داغ شش برادر و دو فرزند و دهها نفر از بستگان و اصحاب باوفای پدرش را دیده و اکنون به صورت اسیری به سوی شام می‌رود، باید چنان پریشان و افسرده حال و ناتوان باشد که حتی سخن گفتن عادی خویش را فراموش کند. اما هنگامی که می‌بینیم همچون شیری می‌غرّد و همچون طوفانی سهمگین می‌خروشد و سیلی از ملامت و سرزنش را به سوی بی‌وفایان کوفه سرازیر می‌سازد و قلوب و عواطف را تسخیر می‌کند و بذر انقلاب را بر ضدّ حکومت جائز بنی‌امیه در سرزمین دلها می‌پاشد؛ بر او آفرین و هزاران آفرین می‌گوییم و می‌دانیم که او زادهٔ علی علیها السلام شیر خدا و فاطمه علیها السلام بانوی بزرگ و شجاع اسلام است.

یکی از حماقت‌های عجیب بنی‌امیه بود که پس از قتل و شهادت حسین علیها السلام و یارانش، خاندان او را اسیر ساختند و سرهای بریده را در کوی و برزن به نمایش گذاردند، تا پیام عظیم عاشورا را با خود به همه جا - تا قلب پایگاه اصلی دشمن - ببرند و همه را بیدار کنند و همه جا کربلا شود، و بزرگترین حماسهٔ تاریخ آشکار گردد.

۴ - خطبهٔ عجیب دیگری از فاطمهٔ صغری^۱

یکی از فرزندان موسی بن جعفر علیها السلام از آن حضرت نقل می‌کند که او از پدر

۱. ظاهراً این فاطمه، همان فاطمه بنت الحسین است که همسر حسن مثنی (فرزند امام حسن علیها السلام) بوده است و تعبیر به «کَمَا قَتَلْتُمْ جَدَّنَا بِالْأَمْسِ» در خطبهٔ وی که مراد از آن امیرمؤمنان علیها السلام است، نیز شاهد این سخن است؛ اما تعبیر به «فاطمهٔ صغری» شاید نشانگر آن باشد که امام حسین علیها السلام دختر دیگری به نام فاطمه داشته، که از او بزرگتر بوده است؛ ولی دلیل تاریخی بر این احتمال نداریم. بنابراین، بعید نیست که این نام‌گذاری به خاطر شباهتی باشد که فاطمه بنت الحسین به حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام داشت. همانگونه که شیخ مفید در ارشاد، ص ۳۶۶ نقل می‌کند که امام حسین علیها السلام به برادرزاده‌اش حسن که برای خواستگاری یکی از دخترانش سکینه یا فاطمه آمده بود، فرمود: من فاطمه را برای تو بر می‌گیریم، چرا که شباهت فراوانی به مادرم فاطمه علیها السلام دارد. بنابراین وی را با مقایسهٔ به آن بانوی بزرگ اسلام فاطمهٔ صغری علیها السلام نامیدند.

بزرگوارش، از پدراناش نقل کرده است که فاطمه صغری پس از خروج از کربلا (در کوفه) این خطبه را ایراد کرد:

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ عَدَدَ الرَّهْلِ وَالْحَصَى، وَزِينَةَ الْعَرْشِ إِلَى الثَّرَى، أَمَّحَدَهُ وَأُوْمِنْ بِهِ وَأَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ، وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَنَّ أَوْلَادَهُ ذُجُوجَا بِسَطِّ الْفُرَاتِ مِنْ غَيْرِ دَخْلٍ وَلَا تِرَاتٍ.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَفْتَرِيَ عَلَيْكَ الْكُذِبَ، وَأَنْ أَقُولَ خِلَافَ مَا أَنْزَلْتَ عَلَيْهِ مِنْ أَخَذِ الْعَهْدِ لَوْصِيهِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام، الْمُسْلُوبِ حَقَّهُ، الْمَقْتُولِ مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ، - كَمَا قُتِلَ وَلَدُهُ بِالْأَمْسِ - فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ اللَّهِ، وَبِهَا مَعَشَرٌ مُسْلِمَةٌ بِالْسِنْتِهِمْ، تَعَسَّأَ لِرُؤُوسِهِمْ! مَا دَفَعَتْ عَنْهُ ضَيْمًا فِي حَيَاتِهِ وَلَا عِنْدَ مَمَاتِهِ، حَتَّى قَبِضَتْهُ إِلَيْكَ مُحَمَّدَ النَّقِيبَةِ، طَيِّبَ الصَّرِيْبَةِ، مَعْرُوفَ الْمَنَاقِبِ، مَشْهُورَ الْمَذَاهِبِ، لَمْ تَأْخُذْهُ فِيكَ لَوْمَةٌ لَائِمٌ، وَلَا عَذْلٌ عَادِلٌ، هَدَيْتَهُ يَا رَبِّ لِلْإِسْلَامِ صَغِيرًا، وَوَسَّيْتَ مَنَاقِبَهُ كَبِيرًا، وَلَمْ يَزَلْ نَاصِحًا لَكَ وَلِرَسُولِكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى قَبِضْتَهُ إِلَيْكَ زَاهِدًا فِي الدُّنْيَا غَيْرَ حَرِيصٍ عَلَيْهَا، رَاغِبًا فِي الْآخِرَةِ مُجَاهِدًا لَكَ فِي سَبِيلِكَ، رَضِيْتَهُ فَاخْتَرْتَهُ، وَهَدَيْتَهُ إِلَى طَرِيقِ مُسْتَقِيمٍ.

أَمَّا بَعْدُ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ! يَا أَهْلَ الْمَكْرِ وَالْعَدْرِ وَالْخِيَلَاءِ، إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ ابْتِلَانَا اللَّهُ بِكُمْ، وَأَبْتِلَاكُمْ بِنَا، فَجَعَلَ بِلَاءَنَا حَسَنًا، وَجَعَلَ عِلْمَهُ عِنْدَنَا وَفَهْمَهُ لَدَيْنَا، فَنَحْنُ عَيْنُهُ عِلْمِهِ، وَوَعَاءُ فَهْمِهِ وَحِكْمَتِهِ، وَحُجَّتُهُ فِي الْأَرْضِ فِي بِلَادِهِ لِعِبَادِهِ، أَكْرَمَنَا اللَّهُ بِكَرَامَتِهِ، وَفَضَّلَنَا بِبَيْبِهِ عليه السلام عَلَى كَثِيرٍ مِنْ خَلْقِهِ تَفْضِيلًا، فَكَذَّبْتُمُونَا وَكَفَرْتُمُونَا، وَرَأَيْتُمْ قِتَالَنَا حَلَالًا، وَأَمْوَالَنَا نَهْبًا، كَانَا أَوْلَادُ التُّرْكِ أَوْ كَابِلٍ، كَمَا قَتَلْتُمْ جَدَّنَا بِالْأَمْسِ، وَسَيُوفِكُمْ تَقْطُرُ مِنْ دِمَائِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ لِحَقْدٍ مُتَقَدِّمٍ، قَرَّتْ بِذَلِكَ عُيُونُكُمْ، وَفَرَحَتْ بِهِ قُلُوبُكُمْ، أَجْتَرَاءً مِنْكُمْ عَلَى اللَّهِ، وَمَكْرًا مَكْرُومًا وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ، فَلَا تَدْعُونَكُمْ أَنْفُسُكُمْ إِلَى الْمَجْدَلِ بِمَا أَصَبْتُمْ مِنْ دِمَائِنَا، وَنَالَتْ أَيْدِيكُمْ مِنْ أَمْوَالِنَا، فَإِنَّ مَا أَصَابَنَا مِنَ الْمَصَائِبِ الْجَلِيلَةِ، وَالرَّزَايَا الْعَظِيمَةِ ﴿ فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ، لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ﴾.

تَبَّأَ لَكُمْ! فَانظُرُوا اللَّعْنَةَ وَالْعَذَابَ، فَكَأَنَّمَا قَدْ حَلَّتْ بِكُمْ، وَتَوَاتَرَتْ مِنَ السَّمَاءِ نَقِهَاً
فَيَسْحِكُكُمْ بِمَا كَسَبْتُمْ، وَيَذِيقُ بَعْضُكُمْ بِأَسِّ بَعْضٍ، ثُمَّ تُخَلَّدُونَ فِي الْعَذَابِ الْأَلِيمِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
بِمَا ظَلَمْتُمُونَا، أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ، وَيَلْكُمْ! أَتَدْرُونَ آيَةَ يَدِ طَاعَتِنَا مِنْكُمْ، أَوْ آيَةَ نَفْسِ
نَزَعَتْ إِلَى قِتَالِنَا، أَمْ بِآيَةِ رَجُلٍ مَشِيئَةٍ إِلَيْنَا؟ تَبْعُونَ مُحَارِبَتَنَا؟! فَسَتَ قُلُوبُكُمْ، وَغَلَطَتْ
أَكْبَادُكُمْ، وَطَبِيعَ عَلَى أَفْئِدَتِكُمْ، وَحَمِيمَ عَلَى سَمْعِكُمْ وَبَصَرِكُمْ، وَسَوَّلَ لَكُمْ الشَّيْطَانُ، وَأَمَلَى
لَكُمْ، وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِكُمْ غِشَاوَةً فَانْتَمَ لَا تَهْتَدُونَ.

تَبَّأَ لَكُمْ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ! كَمْ تَرَاتِ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَبْلَكُمْ، وَدُحُولِهِ لَدَيْكُمْ، ثُمَّ عَدَزْتُمْ
بِأَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَدِّي، وَبِئَبِيهِ عِنْرَةَ النَّبِيِّ الطَّيِّبِينَ الْأَخْيَارِ، وَأَفْتَحَرُ بِذَلِكَ مُفْتَحِرٌ
فَقَالَ:

نَحْنُ قَتَلْنَا عَلِيًّا وَبَنِيَّ عَلِيًّا بِسُيُوفِ هِنْدِيَّةٍ وَرِمَاحِ
وَسَبَّيْنَا نِسَاءَهُمْ سَبِيَّ تَرْكٍ وَنَطَخْنَاهُمْ فَأَيَّ نِطَاحِ

فَقَالَتْ: بَفِيكَ أَيُّهَا الْقَاتِلُ الْكَثِكَثُ، وَلَكَ الْأَثَلْبُ، إِفْتَخَرْتَ بِقَتْلِ قَوْمٍ رَكَاهُمُ اللَّهُ
وَطَهَّرَهُمْ، وَأَذْهَبَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ، فَانظُرْ وَأَقْعِ كَمَا أَقْعَى أَبُوكَ، وَإِنَّمَا لِكُلِّ أَمْرٍ مَا قَدَمْتُ
يَدَاهُ، حَسَدْتُمُونَا وَيَلًا لَكُمْ عَلَى مَا فَضَّلَنَا اللَّهُ.

فَمَا ذَنْبُنَا أَنْ جَاشَ دَهْرًا بِحُورُنَا وَبَحْرُكَ سَاجٍ لِأَيَّوَارِي الدَّعَايِمَا
﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ، وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾.

«خدای را سپاس می گویم به شماره ریگها و شنها، و به سنگینی آنچه در عرش تا زمین است؛ به
او ایمان آورده ام و بر او توکل می کنم و گواهی می دهم که معبودی جز خداوند نیست، یکتاست و
شریکی ندارد و گواهی می دهم که محمد بنده و فرستاده اوست و فرزندانش بدون هیچ جرمی که
شایسته خونخواهی و قصاص باشند، کنار شطّ فرات سر بریده شدند.

خدایا! من به تو پناه می برم از اینکه بر تو دروغ و افترا ببندم و برخلاف آنچه را که بر پیامبرت
نازل کرده ای، سخنی بگویم. از (جمله اموری که بر پیامبرت نازل کرده ای) پیمان گرفتن (از مردم)
برای وصی آن حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است. همو که حقش را غصب کردند و بدون هیچ

جرمی وی را به شهادت رساندند، همانگونه که دیروز فرزندش را شهید کردند؛ آری، علی علیه السلام را در خانه‌ای از خانه‌های خدا شهید کردند^۱، در حالی که آنجا گروهی بودند که به زبان اظهار مسلمانی می‌کردند (ولی در حقیقت بویی از اسلام نبرده بودند) نابود باد این گروه از مسلمانان!

(خدایا، این مردم) نه در زمان حیات علی علیه السلام و نه به هنگام مرگش به یاری‌اش نشتافتند تا آنکه او را به نزد خود فرا خوانده‌ای، در حالی که اخلاقی پسندیده، نهادی پاک، فضایی شناخته شده و راه و روشی روشن داشت. هرگز در راه تو از سرزنش سرزنش‌کنندگان و نکوهش نکوهش‌گران نمی‌هراسید.

پروردگارا! تو او را از کودکی به سوی اسلام هدایت کردی و خلق و خوی او را در بزرگسالی‌اش ستودی. او پیوسته خیرخواه (دین) تو و پیامبرت بود، تا آنگاه که او را به نزد خود فرا خوانده‌ای در حالی آن حضرت نسبت به دنیا بی‌اعتنا و نسبت به آخرت دل‌بسته و در راه تو مجاهد و تلاشگر بود. از او خشنود بودی و در نتیجه او را برگزیدی و به راه مستقیم هدایتش نمودی.

اما بعد! ای کوفیان! ای حيله‌گران و پیمان‌شکنان و خودخواهان! ما خاندانی هستیم که خداوند ما را مبتلای شما ساخت و شما را مورد آزمون ما قرار داد، ولی امتحان ما را نیکو قرار داد (ما از عهده این آزمون به خوبی برآمدیم از این رو) دانش و فهم خویش را به نزد ما و ویژه ما قرار داد. و ما را در زمین در میان شهرهایش، برای مردم حجت قرار داد. ما را به کرامتش، گرامی داشت و به عظمت پیامبرش ما را بر بسیاری از مردم برتری داد، ولی شما ما را تکذیب کردید و در حق ما ناسپاسی روا داشتید، کشتن ما را حلال دانستید و اموال ما را به غارت بردید، گویا ما مسلمان نیستیم، همانگونه که دیروز (در همین کوفه) جدّ ما (علی علیه السلام) را به شهادت رساندید. خون ما اهل بیت علیهم السلام از شمشیرهایتان - به سبب کینه‌های پیشین - می‌چکد. (به خاطر این همه جنایت در حق ما) چشمانتان روشن و قلبتان شادمان شد و این همه را به سبب جرأت و جسارتتان در برابر خدا و مکر و نیرنگ (با احکام او) انجام دادید، ولی خداوند بهتر از هر کسی، نیرنگهای شما را باطل

۱. باید توجه داشت که جمله «كَمَا قُتِلَ وَلَدُهُ بِالْأَمْسِ» جمله معترضه و اشاره به شهادت امام حسین علیه السلام است و جمله «فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ اللَّهِ» و جمله‌های بعد از آن، مربوط به حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام است.

خواهد ساخت!

هرگز به خاطر خونی که از ما بر زمین ریختید و اموالی که از ما به غارت بردید، شادمان نباشید؛ چرا که مصیبت‌های بزرگ و ضررهای سنگینی که به ما رسیده، سرنوشتی بود که در کتاب (تقدیر الهی برای احیای دین و رسوایی ظالمان) پیش از آفرینش ما، مقدر شده بود؛ به یقین این کار برای خداوند آسان است، تا نسبت به آنچه که از دست شما رفته، اندوهگین نشوید و نسبت به آنچه که به شما رسیده، شادمان (و مغرور) نگردید و خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست ندارد.

خدا نابودتان کند! در انتظار لعنت و عذاب الهی باشید، گویا نزدیک است که بر شما فرود آید و بلاهای آسمانی به شما برسد و شما را به خاطر اعمالتان نابود نماید و (به کیفر اعمالتان) در همین دنیا به جان یکدیگر بیفتید، سپس در قیامت به خاطر ستمی که به ما کردید، در عذاب دردناک الهی جاودانه خواهید بود. لعنت خدا بر ستمگران باد!

وای بر شما! آیا می‌دانید با چه دستی به ما ضربه زدید و با چه افرادی به جنگ با ما برخاستید و با چه پایی به نبرد ما آمدید؟ شما (در تمام این تکاپوها) به انگیزهٔ جنگ با ما برخاستید! قلبهایتان سخت و خشن باد. بر دلها و گوشها و چشمهایتان مهر (عدم هدایت) زده شده و شیطان، زشتی‌ها (و گناهان) را برای شما زینت داده و شما را با آرزوهای طولانی فریفته و بر چشمهایتان پرده‌ای افکنده، که دیگر هدایت نخواهید شد.

ای کوفیان! خدا نابودتان کند! چقدر کینه و دشمنی با رسول خدا دارید که درصدد انتقام برآمدید و (شما همان کسانی هستید که) با برادر رسول خدا، علی بن ابی‌طالب - جدّ من - و نیز با فرزندانش که عترت پیامبر و از پاکان و خوبانند، از در پیمان‌شکنی و بی‌وفایی وارد شدید (و آنها را به شهادت رساندید) تا آنجا که کسی از شما با افتخار گفت:

ما کسانی هستیم که علی و فرزندان علی را با شمشیرهای هندی و با نیزه‌ها کشتیم و زنان آنها را همانند زنان غیر مسلمان به اسارت گرفتیم و با آنها به شدت به جنگ و ستیز برخاستیم).

* * *

فاطمهٔ صغری علیها السلام پس از خواندن این دو بیت، در حالی که شاعر این ابیات را مورد

خطاب قرار می‌داد، ادامه داد:

«ای گوینده، خاک بر دهانت باد! آیا به کشتن گروهی افتخار می‌کنی که خداوند آنان را پاک و پاکیزه قرار داد و هر نوع پلیدی را از آنان مرتفع ساخت، پس خاموش باش و مانند پدرت همچون سگ بنشین (و آرام بگیر). (بدانید که) برای هر کس آن چیزی است که از پیش فرستاده (و نتیجه آن را خواهد دید) وای بر شما! که به سبب برتری‌هایی که خداوند به ما عنایت کرد، نسبت به ما حسادت ورزیدید».

سپس این بیت شعر را خواند:

«گناه ما چیست اگر دریای (دانش و فضایل) ما به خروش آمد و سراسر گیتی را در بر گرفت؛ ولی دریای تو چنان آرام و بی‌تحرك (و کوچک) است که حتی یک حیوان کوچک دریایی را در بر نمی‌گیرد».

آنگاه سخنش را با این جمله به پایان برد:

«همه این برتری‌ها، فضل و لطف الهی است که به هر کس بخواهد (و شایسته بداند) عطا می‌کند، ولی آن کس که خداوند برای او نوری قرار نداد، هرگز نوری نخواهد داشت».

راوی این خبر می‌گوید: با این خطبه، صدای گریه مردم بلند شد و خطاب به آن حضرت گفتند: «ای دختر پاکان! بس است! قلب ما را آتش زدی و سینه‌های ما را سوزاندی و به درون ما آتش افکندی».

فاطمه صغری علیها السلام آرام گرفت و ساکت شد. درود بر او و بر پدر و جدش باد.^۱

* * *

خطبه دختر امام حسین علیه السلام همچون خطبه عمه‌اش زینب علیها السلام یادآور خطبه‌های آتشین علی علیه السلام در برابر دشمنان است.

الفاظ، پرمعنی و هیجان‌انگیز، حملات کوبنده، و تعبیرات تکان دهنده است و هرگز به

۱. احتجاج طبرسی، ص ۱۰۴-۱۰۸ همچنین رجوع کنید به: ملهوف (لهوف)، ص ۱۹۴-۱۹۷ و

بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۰-۱۱۱.

سخنان یک مصیبت زده داغدیده اسیر نمی ماند!

این خطبه‌ها، مشتمل بر بیان یک سلسله حقایق تاریخی است که پرونده تاریک دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام و بی‌وفایی مدعیان دوستی را ورق می‌زند و همه را رسوا می‌کند. این خطبه‌ها پرده‌ها را کنار می‌زند و تبلیغات چندین ساله بنی‌امیه را خنثی می‌سازد و اسلام را از خطر بزرگی که از سوی آنان و اعوان و انصارشان تهدید می‌شد، رهایی می‌بخشد.

در مجموع، این خطبه‌ها نهال شهادت شهدای کربلا را آبیاری کرده و به ثمر می‌نشانند و اگر این خطبه‌ها نبود، به یقین وضع به گونه دیگری بود.

۵ - خطبه‌ای دیگر!

از کسانی که در همان روز در کوفه برای مردم خطبه خواند جناب ام کلثوم - دختر امیر مؤمنان علی علیه‌السلام - بود.

آن حضرت در حالی که صدایش به گریه بلند بود، این خطبه را ایراد کرد:

يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، سُوءَ أَلِكُمْ! مَا لَكُمْ حَدَلْتُمْ حُسَيْنًا وَقَتَلْتُمُوهُ، وَأَنْتُمْ هُمْ أَمْوَالُهُ وَوَرِثَتُمُوهُ، وَسَبَيْتُمْ نِسَاءَهُ وَنَكَبْتُمُوهُ؟! فَتَبَّ لَكُمْ وَ سَحَقًا!

وَيْلَكُمْ، أَتَدْرُونَ أَيَّ دَوَاهٍ دَهَشْتُمْ؟ وَ أَيَّ وَرِثَةٍ عَلَيَّ ظَهَرْتُمْ حَمَلْتُمْ؟ وَ أَيَّ دِمَاءٍ سَفَكْتُمُوهَا؟ وَ أَيَّ كَرِيمَةٍ أَهْتَضَمْتُمُوهَا؟ وَ أَيَّ صَبِيَّةٍ سَلَبْتُمُوهَا؟ وَ أَيَّ أَمْوَالٍ نَهَبْتُمُوهَا؟ قَتَلْتُمْ خَيْرَ رِجَالَاتٍ بَعْدَ النَّبِيِّ، وَ نَزَعْتِ الرَّحْمَةَ مِنْ قُلُوبِكُمْ، أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ، وَ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ.

«ای کوفیان! بدبختی و بیچارگی نصیب شما باد! چرا حسین علیه‌السلام را تنها گذاشتید و (آنگاه) او را کشتید؛ اموالش را غارت کرده و آن را در اختیار گرفتید؛ و زنان حرمش را به اسارت درآوردید و مورد شکنجه و آزار قرار دادید؟! نابود گردید و به عذاب خدا گرفتار شوید!

وای بر شما! آیا می‌دانید چه حادثه ناگواری را مرتکب شدید؟ و چه بار گناهی را بر دوش

گرفتید؟ و چه خونهایی را بر زمین ریختید؟ و چه بزرگانی را مورد ستم قرار دادید؟ و چه کودکانی را غارت کردید؟ و چه اموالی را به یغما بردید؟ شما بهترین مردان - بعد از وجود مبارک پیامبر - را به شهادت رساندید؛ (به گونه‌ای بی‌رحمی کردید که گویا) عاطفه و مهربانی از دل‌های شما ریشه کن شد. ولی آگاه باشید که حزب خدا پیروز است و حزب شیطان زیانکارند».

آنگاه این اشعار را خواند:

سَتُجَزَوْنَ نَاراً حَرُّهَا يَتَوَقَّدُ	قَتَلْتُمْ أَخِي صَبْرًا فَوَيْلٌ لِّأُمَّكُمْ
وَحَرَّمَهَا الْقُرْآنُ ثُمَّ مُحَمَّدٌ	سَفَكْتُمْ دِمَاءَ حَرَمٍ اللَّهُ سَفَكَهَا
لَنِي قَعْرِ نَارٍ حَرُّهَا يَتَصَعَّدُ	أَلَا فَابْشِرُوا بِالنَّارِ إِنَّكُمْ غَدًا
عَلَى خَيْرٍ مِّنْ بَعْدِ النَّبِيِّ سَيُودُ	وَإِنِّي لَأَبْكِي فِي حَيَاتِي عَلَى أَخِي
عَلَى الْخَدِّ مِثِّي دَائِبٌ لَيْسَ يَجْمَدُ	بِدَمْعٍ غَزِيرٍ مُسْتَهْلٍ مَكْفُكْفٍ

«شما برادر مرا با شکنجه کشتید، پس وای بر مادران، به زودی با آتشی که حرارتش شعله می‌کشد، کیفر خواهید دید.

شما خون‌هایی را که خدا و قرآن و محمد آنها را محترم شمردند، بر زمین ریختید.

شما را به آتشی در قیامت بشارت می‌دهم که از ژرفای دوزخ زبانه می‌کشد.

من (پس از این) در تمام مدت عمرم بر برادرم - که از بهترین‌ها بعد از رسول خدا بود - گریه و سوگواری می‌کنم.

آن هم گریستنی با قطرات فراوان اشک که پیوسته بر چهره‌ام می‌غلطد و هرگز خشک نشود». راوی این ماجرا می‌گوید: مردم همراه با گریه، ضجّه و ناله می‌زدند؛ زنان موهایشان را پریشان کردند و خاک بر سر و روی خویش ریختند و صورتهای خود را خراشیدند و به آن ضربه می‌زدند... به هر حال، هیچ زن و مردی گریان‌تر از آن روز دیده نشد.^۱

این خطبه که از زبان یکی دیگر از دختران علی علیه السلام تراوش کرده، همانند دو خطبه پیشین از ادبیات بسیار قوی و شجاعانه برخوردار است و به منزله تیرهای خلاصی است که بر پیکر حکومت بنی امیه یکی پس از دیگری وارد می‌شود، و بذر انقلاب‌های آینده را در دلها می‌پاشد.

این خطبه با این ادبیات چنان تأثیری از خود در زن و مرد کوفه گذارد که همگی به هیجان آمدند، گویی عزیزترین عزیزانشان از دنیا رفته است؛ ناله‌های آنها کوفیان را به لرزه درآورد و کینه‌ها بر ضد بنی امیه در سینه‌ها موج می‌زد و سرآغاز فصل تازه‌ای در تاریخ اسلام شد.

۶ - خطبه امام سجاد علیه السلام در کوفه

«حذیم بن شریک اسدی» می‌گوید: امام زین العابدین علیه السلام رو به مردم نمود و به آنها اشاره کرد که ساکت شوند. مردم نیز ساکت شدند و آن حضرت در حالی که ایستاده بود، پس از حمد و ثنای الهی و فرستادن درود بر پیامبر اسلام این خطبه را ایراد کرد:

أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي، وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي فَأَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْمَذْبُوحِ بِشَطِّ الْفُرَاتِ مِنْ غَيْرِ دَخَلٍ وَلَا تِرَاتٍ، أَنَا ابْنُ مَنْ أَنْتَهِكَ حَرِيمُهُ وَ سَلِبَ نَعِيمُهُ وَأَنْتَهِبَ مَالَهُ وَ سُبِيَ عِيَالُهُ، أَنَا ابْنُ مَنْ قُتِلَ صَبْرًا، فَكُفِّي بِذَلِكَ فَخْرًا.

أَيُّهَا النَّاسُ! نَاشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّكُمْ كُتِبْتُمْ إِلَى أَبِي وَ حَدَعْتُمُوهُ، وَأَعْطَيْتُمُوهُ مِنْ أَنْفُسِكُمْ الْعَهْدَ وَالْمِيثَاقَ وَالْبَيْعَةَ ثُمَّ قَاتَلْتُمُوهُ وَحَدَّيْتُمُوهُ؟ فَتَبَّأَ لَكُمْ مَا قَدَّمْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ سَوَاءٌ لِرَأْيِكُمْ، بِأَيَّةِ عَيْنٍ تَنْظُرُونَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ لَكُمْ: قَتَلْتُمْ عِزَّتِي وَأَنْتَهِكُمُ حُرْمَتِي فَلَسْتُمْ مِنْ أُمَّتِي.

«ای مردم! هر کس مرا شناخت که می‌داند من کیستم، ولی آن کس که مرا نمی‌شناسد بداند که من علی فرزند حسینم، همان کس که بدون هیچ جرم و گناهی کنار شطّ فرات (با لب تشنه) سر بریده شد. من فرزند کسی هستم که حریمش مورد بی‌حرمتی قرار گرفت و اموالش به غارت برده

شد و خانواده‌اش به اسارت گرفته شد. من پسر کسی‌ام که با آزار و شکنجه به شهادت رسید و همین افتخار ما را کافی است!

ای مردم! شما را به خدا سوگند! آیا قبول دارید که همین شما بودید که به پدرم نامه نوشتید (و او را برای آمدن به کوفه دعوت کردید) ولی با او به نیرنگ عمل کردید. با او با جان خویش عهد و پیمان بستید و بیعت نمودید، آنگاه او را تنها گذاشته و با وی پیکار کردید؟! خداوند شما را به خاطر توشه بدی که برای خود از پیش فرستادید و تصمیم بدی که (در زندگی) گرفتید، نابود کند. شما با چه چشمی می‌خواهید به پیامبر خدا بنگرید آن زمان که (در قیامت) به شما می‌گوید: شما خاندان مرا کشتید و حریم مرا مورد هتک و بی‌احترامی قرار دادید، شما از امت من نیستید».

«حذیم» می‌گوید: با این خطابه، صدای گریه مردم بلند شد و مردم به یکدیگر می‌گفتند: نابود و بدبخت شدید، ولی خودتان نمی‌دانید!

امام سجاد علیه السلام در ادامه فرمود: «خداوند پیامرزد، آن کس که نصیحت و اندرز مرا بپذیرد و سفارش مرا درباره تقوای الهی و درباره رسولش و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر بسپارد؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما سو و سرمشق نیکو و ارزشمندی است». مردم همگی فریاد زدند: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله همه ما گوش به فرمان و مطیع توایم و حافظ و نگهبان جان و مال شما هستیم؛ هرگز از شما روی گردان نیستیم، به ما فرمان بده - خدایت رحمت کند - که ما با هر کس تو بجنگی، می‌ستیزیم و با هر کس که آشتی نمایی، صلح می‌کنیم، و کسانی که به شما و ما ستم کردند و ظلم روا داشتند را مجازات خواهیم نمود!!

امام سجاد علیه السلام فرمود:

هَيْهَاتَ! أَيُّهَا الْعَدْرَةُ الْمَكْرَةُ! حِيلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ شَهَوَاتِ أَنْفُسِكُمْ، أَتَرِيدُونَ أَنْ تَأْتُوا إِلَيَّ كَمَا أَتَيْتُمْ إِلَى آبَائِي مِنْ قَبْلُ، كَلَّا وَ رَبِّ الرَّاقِصَاتِ إِلَى مَنِي، فَإِنَّ الْجُرْحَ لَمَّا يَنْدَمِلُ، قَتَلَ أَبِي بِالْأَمْسِ وَأَهْلَ بَيْتِهِ مَعَهُ، فَلَمْ يُنْسِنِي تُكْلَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ تُكْلَ أَبِي وَ بَنِي أَبِي وَ جَدِّي، شَقَّ

لَهَا زَمِي وَ مَرَاتُهُ بَيْنَ حَنَاجِرِي وَ حَلِّي، وَ عَصَصَهُ تَجْرِي فِي فِرَاشِ صَدْرِي، وَ مَسْأَلِي أَنْ لَا تَكُونُوا لَنَا وَ لَا عَلَيْنَا.

«هیئات! ای گروه پیمان شکن حيله گر! (هرگز به وعده‌های شما اطمینانی نیست زیرا) میان شما و خواسته‌هایتان پرده‌ای (از جهل و غفلت و ناتوانی) افکنده شده؛ آیا با همان حال و هوایی که به سراغ پدران ما رفتید، می‌خواهید به سراغ من بیایید (که فقط وعده می‌دهید و عمل نمی‌کنید)؟!؛ به خدای مرکب‌های تندرو که زائران خانه خدا را به سوی من می‌برند سوگند! که هرگز چنین نخواهد شد (و من فریب وعده‌های شما را نمی‌خورم)؛ چرا که هنوز آن زخمها بهبود نیافته. همین دیروز بود که پدرم و جمعی از خاندانش به شهادت رسیده‌اند و هنوز داغ مرگ رسول خدا ﷺ را فراموش نکرده بودم که داغ مرگ پدر و فرزندان پدر و جدم اختیار از من ربود. تلخی اندوه آن را در گلوگاهم احساس می‌کنم و درد جانکاهش در سینه‌ام جاری است. خواسته من از شما این است که نه از ما طرفداری کنید و نه با ما به جنگ و ستیز برخیزید (ما را به خیر شما امیدی نیست، شرّ مرسانید)».

آنگاه امام زین العابدین عليه السلام با این ابیات سخنش را پایان داد:

لَا عَرَوْا إِنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ وَ شَيْخُهُ قَدْ كَانَ خَيْرًا مِنْ حُسَيْنٍ وَ أَكْرَمًا
فَلَا تَفْرَحُوا يَا أَهْلَ كُوفَةَ بِالَّذِي أُصِيبَ حُسَيْنٌ كَانَ ذَلِكَ أَعْظَمًا
قَتِيلٌ بِشَطِّ التَّهْرِ نَفْسِي فِدَاؤُهُ جَزَاءُ الَّذِي أَرْدَاهُ نَارَ جَهَنَّمََا

«جای شگفتی نیست اگر حسین عليه السلام و پدرش که از او بزرگوارتر و بهتر بود کشته شدند.

ای کوفیان به آنچه که به حسین رسید و بسیار هم مصیبت بزرگی بود، شادمان نباشید.

جانم فدای آن کشته‌ای که کنار شط آب (با لب تشنه) به شهادت رسید، ولی کیفر آن کس که

وی را شهید کرد، آتش دوزخ است»^۱.

* * *

داستان این خطبه نشان می‌دهد که کوفیان با ضرباتی که خطبه کوبنده امام سجاد علیه السلام بر روحشان وارد کرد چنان به هیجان آمدند که آمادهٔ پیکار با دشمنان اهل بیت علیهم السلام و گرفتن انتقام از قاتلان شهدای کربلا شدند، ولی امام علیه السلام که می‌دانست آنها بی‌وفایی خود را بارها نشان داده‌اند و سست‌تر از آن هستند که قیام همه‌جانبه‌ای بر ضد جانیان بنی‌امیه کنند، سخنان آنها را رد کرد و فرمود: به این بسنده می‌کنم که بر ضد ما گامی بردارید که به خیر شما امیدی نیست ای سپاه رویان!

۷ - من جز زیبایی ندیده‌ام!

ابن زیاد سرمست از غرور پیروزی و برای قدرت‌نمایی، در کاخ خود نشست و اجازهٔ ورود همگانی داد. سپس دستور داد، سر امام حسین علیه السلام را آورده و در برابرش قرار دهند و آنگاه فرمان داد که زنان حریم حسینی و کودکانش را وارد کنند. زینب علیه السلام به صورت ناشناس وارد مجلس شد و در گوشه‌ای نشست.

ابن زیاد پرسید: این زن کیست؟

پاسخ دادند: «هَذِهِ زَيْنَبُ بِنْتِ عَلِيٍّ؛ این زن، زینب دختر علی است».

ابن زیاد رو به زینب کرد و گفت: خدا را سپاس که شما را رسوا ساخت و نادرستی

خبرهای شما را نشان داد!

زینب علیه السلام پاسخ داد: «إِنَّمَا يَفْتَضِحُ الْفَاسِقُ، وَيَكْذِبُ الْفَاجِرُ وَ هُوَ غَيْرُنَا؛ فقط فاسق رسوا

می‌شود و انسان فاسد دروغ می‌گوید و آن هم ما نیستیم و دیگری است».

ابن زیاد گفت: «كَيْفَ رَأَيْتِ صُنْعَ اللَّهِ بِأَخِيكَ وَأَهْلِ بَيْتِكَ؛ کار خدا را نسبت به برادرت و

خاندانت چگونه دیدی؟»

زینب (با صلابت و قدرت) پاسخ داد: «مَا رَأَيْتِ إِلَّا جَمِيلاً، هُوَ لَاءِ قَوْمٍ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ

الْقَتْلَ فَبَرَزُوا إِلَى مَضَاجِعِهِمْ، وَ سَيَجْمَعُ اللَّهُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ، فَتُحَاجُّ وَ تُخَاصِمُ، فَانظُرْ لِمَنِ الْقُلُوبُ

يَوْمَئِذٍ، تَكَلِّتُكَ أُمَّكَ يَا بِنَّ مَرْجَانَةَ؛ من جز زیبایی و نیکی ندیدم، آنها گروهی بودند که خداوند

شهادت را برایشان مقرر کرد و آنان نیز به آرامگاه خویش شتافتند. به زودی خداوند تو و آنان را (در روز قیامت) گرد خواهد آورد و میان شما داوری خواهد کرد؛ در آن روز بنگر چه کسی پیروز خواهد بود؟ ای پسر مرجانه! مادرت به عزایت بنشیند».

عبیدالله بن زیاد با شنیدن این سخنان خشمگین شد و گویا آهنگ قتل آن حضرت را نمود که عمرو بن حُرَیث به وی گفت: ای امیر! او زن است و نباید زن را به گفتارش مجازات کرد.

ابن زیاد (که درماندگی خود را احساس کرد) ادامه داد: «خداوند قلبم را با کشتن حسین و خاندانت تشقی داد!».

زینب کبری علیها السلام فرمود: «لَعَمْرِي لَقَدْ قَتَلْتَ كَهْلِي، وَقَطَعْتَ فَرْعِي، وَاجْتَنَنْتَ أَصْلِي، فَإِنْ كَانَ هَذَا شِفَاؤَكَ فَقَدْ اشْتَمَيْتُ؛ به جانم سوگند، بزرگ مرا کشتی و شاخه عمرم را قطع کردی و ریشه مرا از جا درآوردی، اگر این کار مایه تشقی قلب توست، به خواستهات رسیدی».

ابن زیاد (که پاسخی نداشت) گفت: «این زن، پیوسته موزون و مسجع سخن می‌گوید. پدرش نیز شاعر بود».

زینب فرمود: «زن (داغدار و مصیبت زده) کجا و مسجع سخن گفتن کجا».^۱
مطابق نقل شیخ مفید، زینب علیها السلام فرمود: «مَا لِلْمَرْأَةِ وَالسَّجَاعَةِ؟ إِنَّ لِي عَنِ السَّجَاعَةِ لَشُعْلًا، وَلَكِنْ صَدْرِي نَفَثَ بِمَا قُلْتُ؛ زن را با سجع چکار؟ مرا با سجع کاری نیست، آنچه بر زبانه جاری شده، سخنانی بود که از سوز سینه‌ام برخاست».^۲

* * *

به راستی انسان نمی‌داند در برابر این همه شجاعت و قدرت روحی چه بگوید؟ جز اینکه در برابر عظمت این بانوی بزرگ، این دختر علی بن ابی طالب علیه السلام زانو به زمین بزند و اعتراف کند که الفاظ و جمله‌ها قادر نیستند، عظمت و شهامتی را که در این چند جمله

۱. ملهوف (لهوف)، ص ۲۰۰-۲۰۲ و ارشاد مفید، ص ۴۷۲-۴۷۳ (با مقداری تفاوت).

۲. ارشاد مفید، ص ۴۷۳. رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۹-۳۵۰.

در آن شرائط مخصوص و در برابر مرد سفاک و بی‌رحمی همچون ابن زیاد، نهفته است بیان کند، جز اینکه بگوید به حقیقت تو دختر امیرمؤمنان علیه السلام و خواهر حسینی!

۸ - شهادت، افتخار هاست

ابن زیاد سپس رو به علی بن الحسین علیه السلام کرد و پرسید: «تو کیستی؟» حضرت پاسخ داد: «من علی بن الحسین هستم».

ابن زیاد گفت: مگر علی بن الحسین را خداوند (در کربلا) نکشت؟ امام علیه السلام فرمود: من برادری به نام علی بن الحسین داشتم که مردم (ستمگر) او را به قتل رساندند.

ابن زیاد گفت: نه، او را خدا کشت!

امام چهارم با استفاده از آیه ۴۲ سوره زمر فرمود: «**اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا**؛ خداوند، جانها را به هنگام مرگشان می‌گیرد» (یعنی هر چند خداوند، جان هر کس را هنگام مرگ می‌ستاند ولی برادرم را عده‌ای ستمکار به شهادت رساندند).

ابن زیاد که از این جواب دندان‌شکن خشمگین شده بود، گفت: تو با جرأت و جسارت پاسخ مرا می‌دهی؟! هنوز در تو، توانایی پاسخگویی به من وجود دارد؟ او را ببرید و گردن بزنید!!

زینب کبری علیها السلام چون چنین دید، امام زین العابدین علیه السلام را در آغوش گرفت و خطاب به ابن زیاد فرمود: بس است؛ هر چه خواستی از خون ما بر زمین ریختی. سپس افزود: «**وَاللَّهِ لَا أَفَارِقُهُ، فَإِنْ قَتَلْتَهُ فَأَقْتُلْنِي مَعَهُ**؛ به خدا سوگند! از او جدا نخواهم شد، اگر می‌خواهی او را بکشی، مرا نیز همراه او به قتل برسان».

ابن زیاد به زینب و امام سجاده علیه السلام نگاهی انداخت و گفت: «**عَجَبًا لِلرَّحِمِ**؛ شگفتا از مهر خویشاوندی!».

سپس افزود: به خدا سوگند! گمان می‌کنم این زن دوست دارد با برادرزاده‌اش

کشته شود. از او (علی بن الحسین) درگذرید که گمان می‌کنم همین بیماری برای درد و رنجش کافی است.^۱

سید بن طاووس در کتابش پس از نقل ماجرای فوق (با مقداری تفاوت) می‌افزاید: امام سجاد علیه السلام رو به عمه‌اش کرد و فرمود: «عمه جان! تو آرام باش تا من با وی سخن بگویم». آنگاه رو به ابن زیاد کرد و فرمود: «أَبِ الْقَتْلِ تُهَدِّدُنِي يَا بِنَ زِيَادٍ، أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْقَتْلَ لَنَا عَادَةٌ وَ كَرَامَتَنَا الشَّهَادَةُ؛ ای پسر زیاد! آیا ما را با قتل تهدید می‌کنی؟ مگر نمی‌دانی که کشته شدن (در راه خدا)، عادت (دیرین) ما و شهادت، مایه کرامت و افتخار ماست».

پس از این گفتگوها ابن زیاد که کاملاً شکست خورده بود، دستور داد علی بن الحسین و همراهانش را در خانه‌ای کنار مسجد اسکان دهند.^۲

* * *

آیا با هیچ قلم و بیانی ممکن است ارزش و عظمت این سخنان را در آن مجلس که گروهی حاضر بودند ترسیم کرد؟ به یقین این سخنان زبان به زبان می‌گشت و سراسر کوفه را فرا گرفت و به بیرون آن نیز منتقل شد و تأثیر خود را در داوری مردم درباره عظمت خاندان علی علیه السلام و خباثت دشمنان آن گذاشت و بار دیگر بذر انقلاب را بر ضد آل‌امیه در همه جا پاشید.

۹ - این لبان را رسول خدا می‌بوسید!

مرحوم علامه مجلسی می‌نویسد: از سعید بن معاذ و عمرو بن سهل نقل شده است که در مجلس ابن زیاد حاضر بودیم و مشاهده کردیم که عبیدالله با چوبدستی خود به چشمها و لبان امام حسین علیه السلام می‌زد و نسبت به آن حضرت جسارت می‌کرد؛ زید بن ارقم (صحابی رسول خدا) حاضر بود، با دیدن این صحنه گفت: ای ابن زیاد

۱. ارشاد مفید، ص ۴۷۳-۴۷۴ و ملهوف (لهوف)، ص ۲۰۲ (با مقداری تفاوت) همچنین رجوع کنید

به: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۰.

۲. ملهوف (لهوف)، ص ۲۰۲.

چو بدستی ات را بردار، چرا که من رسول خدا ﷺ را دیدم که لبان مبارکش را بر این لب و دهان می نهاد (و آنها را می بوسید). آنگاه با صدای بلند گریه کرد.

این زیاد که جوابی نداشت و سخت شرمنده شده بود به وی گفت: ای دشمن خدا! خداوند چشمانت را گریان کند! اگر پیرمرد فرتوتی نبودی که عقلت را از دست داده‌ای، به یقین گردنت را می زدم!

زید گفت: پس بگذار ماجرای دیگری را برای تو بگویم که از آنچه گفتم نیز مهم تر است و آن این است که من روزی رسول خدا ﷺ را دیدم که حسن علیه السلام را روی زانوی راست و حسین علیه السلام را روی زانوی چپ خود نشانده بود؛ دستان مبارک خود را بر سر آنها کشید و گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَوِدُّكَ إِيَّاهُمَا وَصَالِحَ الْمُؤْمِنِينَ؛ خدایا من این دو و مؤمنان صالح را به تو می سپارم» اکنون بگو با امانت رسول خدا چه کرده‌ای؟^۱

مطابق نقل طبری، زید بن ارقم پس از این گفتگو از مجلس ابن زیاد برخاست و بیرون رفت.^۲

وقتی که بیرون رفت، برخی از مردم گفتند: زید بن ارقم سخنان دیگری بر زبان جاری ساخت که اگر عبیدالله آنها را می شنید، حتماً او را به قتل می رساند. راوی این خبر می گوید: پرسیدم چه گفت؟

گفتند: زید هنگامی که از کنار ما می گذشت، گفت: برده‌ای مالک بنده خدا^۳ شده است؛ سپس افزود: «يَا مَعْشَرَ الْعَرَبِ! الْعَبِيدُ بَعْدَ الْيَوْمِ، قَتَلْتُمْ ابْنَ فَاطِمَةَ وَ أَمْرُكُمْ ابْنَ مَرْجَانَةَ، فَهَوَ يَقْتُلُ خِيَارَكُمْ وَ يَسْتَعْبِدُ شِرَارَكُمْ، فَرَضِيْتُمْ بِالذُّلِّ، فَبَعْدَ لِمَنْ رَضِيَ بِالذُّلِّ؛ ای مردم عرب! شما پس از این روز، برده‌اید! فرزند فاطمه را کشتید و پسر مرجانه را فرمانروا ساختید. او کسی است که خوبان شما را می کشد و بدان شما را به بردگی و فرمانبری می گیرد، از رحمت خدا دورباد

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۸.

۲. در بحارالانوار (ج ۴۵، ص ۱۱۷) آمده است: او در حالی که صدایش به گریه بلند بود، از آنجا خارج شد.

۳. در بحارالانوار (۱۱۷/۴۵) آمده است: «مَلِكٌ عَبْدٌ حُرٌّ؛ برده‌ای مالک آزاده‌ای شده است».

آن کس که به ذلت و خواری راضی شد.^۱

مطابق نقل سید بن طاووس پس از این، ابن زیاد دستور داد که سر مبارک امام حسین علیه السلام را در کوچه‌های کوفه بگردانند (تا قدرت‌نمایی کند).^۲

* * *

بهترین دلیل بر اینکه بنی‌امیه در کربلا شکست خوردند و امام حسین علیه السلام و یاران شجاع و باوفایش پیروز شدند، همین حوادثی است که گام به گام بعد از ماجرای عاشورا رخ داد، و دشمن را رسوا و عصبانی ساخت و برای بریدن زبان حق‌گویان، پیوسته آنها را به قتل تهدید می‌کرد.

هر روز سند تازه‌ای بر ضد این گروه ستمگر و خونخوار به وسیله یکی از محبان اهل بیت علیهم السلام ارائه می‌شد؛ آیا ابن زیاد می‌توانست صحابی بودن زید بن ارقم را انکار کند، در حالی که او از مشاهیر صحابه بود؟ آیا می‌توانست سخنی بر ضد رسول خدا صلی الله علیه و آله بگوید؟ با این کار سبب بسیج همه مردم بر ضد خود می‌شد، ناچار تهدید به مرگ و قتل می‌کرد و دشنام و ناسزا می‌گفت!

۱۰ - پیرهردی که به آرزویش رسید

«عبیدالله بن زیاد» برای ایجاد جو تبلیغاتی و توجیه عملکرد خود و جلوگیری از شورش مردم، مردم را در مسجد گرد آورد و به منبر رفت.

سید بن طاووس می‌نویسد: ابن زیاد نخست حمد و ثنای الهی را بجا آورد! و در ضمن سخنانش گفت: «سپس خداوندی را که حق و اهل آن را آشکار کرد و امیرالمؤمنین! و پیروانش را پیروز نمود و (نعوذ بالله) دروغگو فرزندان دروغگو را کشت».

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۹ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۶ (با مقداری تفاوت).

۲. ملهوف (لهوف)، ص ۲۰۳.

در این میان عبدالله بن عقیف اُزدی^۱ از جای برخاست و فریاد زد: «يَا بَنَ مَرْجَانَةَ! إِنَّ الْكُذَّابِ ابْنَ الْكُذَّابِ أَنْتَ وَأَبُوكَ، وَمَنْ اسْتَعْمَلَكَ وَأَبُوهُ. يَا عَدُوَّ اللَّهِ! أَتَقْتُلُونَ أَوْلَادَ النَّبِيِّينَ وَتَتَكَلَّمُونَ بِهَذَا الْكَلَامِ عَلَى مَنَابِرِ الْمُسْلِمِينَ؛ ای پسر مرجانه! دروغگو پسر دروغگو، تو و پدرت و آن کسی است (یزید) که تو را به این مقام منصوب کرد و پدر او (معاویه) است. ای دشمن خدا! آیا فرزندان پیامبران را می‌کشید و آنگاه بر منبر مسلمانان، اینگونه (وقیحانه) سخن می‌گویید؟!»، این زیاد (که انتظار چنین سخنی را از هیچ کس نداشت، آشفته و) خشمگین شد و گفت: گوینده این سخن کیست؟

ابن عقیف گفت: منم ای دشمن خدا! آیا خاندان پاکی را که خداوند آنها را از هر نوع آلودگی پیراسته، می‌کشی و می‌پنداری مسلمانی؟! وَاَعْوَاثَاهُ! کجایند فرزندان مهاجر و انصار که از تو و از آن طغیانگر (یزید)، نفرین شده فرزند نفرین شده، توسط پیامبر خدا ﷺ انتقام بگیرند!

این زیاد با این پاسخ چنان خشمگین شد که رگهای گردنش برآمد و گفت: او را به نزد من آورید!

مأموران از هر سو هجوم آوردند تا وی را دستگیر کنند که بزرگان قبیله اُزد که پسرعموهای او بودند، برخاستند و او را از دست مأموران رها ساختند و از مسجد بیرون بردند و به منزلش رساندند.

ابن زیاد گفت: بروید و این نابینای قبیله اُزد را دستگیر کنید و به نزد من بیاورید. قبیله اُزد که از ماجرا باخبر شدند همراه با قبایلی از یمنی‌ها اجتماع کردند و مانع دستگیری عبدالله بن عقیف گردیدند.

از سوی دیگر، هنگامی که خبر این اجتماع به ابن زیاد رسید، قبائل «مُضَر» را جمع

۱. سید بن طاووس می‌نویسد: وی از خوبان شیعه و از زاهدان بود؛ در جنگ جمل چشم چپ او آسیب دید و در جنگ صفین چشم دیگرش نابینا شد. وی همواره ملازم مسجد کوفه بود و تا شب در آنجا به نماز و عبادت می‌پرداخت. (ملهوف (لهوف)، ص ۲۰۳).

کرد و محمد بن اشعث را فرمانده آنها قرار داد و آنها را روانه جنگ با آن جمعیت کرد. میان آن دو گروه درگیری شدیدی رخ داد، تا آنجا که جمعی در این میان کشته شدند و یاران ابن زیاد به منزل عبدالله بن عقیف رسیدند و در را شکستند و به خانه هجوم آوردند.

دختر ابن عقیف پدر را در جریان قرار داد؛ عبدالله بن عقیف به دخترش گفت: دخترم مترس، شمشیرم را به من بده.

دختر نیز شمشیر را به دست پدر داد و پدر از خودش دفاع می‌کرد و این اشعار را می‌خواند:

أَنَا ابْنُ ذِي الْفَضْلِ عَقِيفِ الطَّاهِرِ عَقِيفُ شَيْخِي وَابْنُ أُمِّ عَامِرٍ
كَمْ دَارِعٍ مِنْ جَمْعِكُمْ وَ حَاسِرٍ وَ بَاطِلٍ جَدَّتُّهُ مُغَاوِرٍ

«من پسر صاحب فضیلت و پاک سرشت عقیفم؛ عقیف پدرم و او پسر امّ عامر است.

چه بسیار از افراد شما را چه آنان که زره بر تن داشتند و یا برهنه بودند و پهلوانان شما را با حمله برق‌آسا به خاک افکندم».

دختر - که شجاعت پدر را دید - گفت: پدر جان! کاش من مرد بودم و در برابر تو با این مردم فاجر و قاتلان خاندان عترت طاهرین می‌جنگیدم.

سرانجام، دشمنان از هر سو وی را محاصره کردند و او نیز جانانه از خود دفاع می‌کرد و کسی نمی‌توانست بر او دست یابد. از هر سو که حمله می‌کردند دخترش وی را راهنمایی می‌کرد و فریاد می‌زد که از فلان سمت می‌آیند (و او نیز به همان سمت شمشیر می‌کشید) تا آنکه حلقه محاصره را تنگ‌تر کردند و به او نزدیک شدند. دخترش فریاد زد: وا ذلّاه! پدرم را احاطه کرده‌اند و او یآوری ندارد.

عبدالله بن عقیف شمشیر را می‌چرخاند و می‌گفت:

أُقْسِمُ لَوْ يُفْسَحُ لِي عَنْ بَصْرِي ضَاقَ عَلَيْكُمْ مَوْرِدِي وَ مَصْدَرِي

«سوگند می‌خورم که اگر چشمم بینا بود، راه آمد و شد بر شما تنگ می‌شد».

به هر حال، وی را دستگیر کردند و به نزد ابن زیاد آوردند؛ ابن زیاد تا وی را دید گفت: خدای را سپاس که تو را خوار کرد.

ابن عفیف پاسخ داد: ای دشمن خدا، چگونه مرا خوار کرد، به خدا سوگند اگر چشم داشتم راه ورود و خروج را بر شما تنگ می کردم (و شما را آسوده نمی گذاشتم).

ابن زیاد پرسید: نظرت درباره عثمان بن عفان (خلیفه سوم) چیست؟

پاسخ داد: ای پسر مرجانه! - و او را دشنام داد - عثمان چه ربطی به تو دارد، بد کرده باشد یا خوب؛ اصلاح کرده باشد یا افساد؛ خداوند ولیّ مردم است و میان مردم و عثمان به عدل و حق داوری خواهد کرد. ولی از من درباره خودت و پدرت و از یزید و پدرش بپرس (تا پاسخ دهم).

ابن زیاد (که درمانده شده بود) گفت: به خدا قسم از تو چیزی نمی پرسم تا مرگ را با تلخی تمام بپچی.

عبدالله بن عفیف (که گویا در انتظار آرزوی دیرینه اش بود) گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، أَمَا إِنِّي قَدْ كُنْتُ أَسْأَلُ اللَّهَ رَبِّي أَنْ يَرْزُقَنِي الشَّهَادَةَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلِدَكَ أُمَّكَ، وَ سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَ ذَلِكَ عَلَى يَدَيَّ أَلْعَنَ خَلْقِهِ، وَأَبْغَضَهُمْ إِلَيَّ، فَلَمَّا كَفَّ بَصْرِي يَسَّسْتُ مِنَ الشَّهَادَةِ، وَالْآنَ فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَزَقَنِيهَا بَعْدَ الْيَأْسِ مِنْهَا، وَ عَرَفَنِي الْإِجَابَةَ مِنْهُ فِي قَدِيمِ دُعَائِي؛ ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است. آگاه باش که پیش از آنکه مادرت تو را بزاید، از خداوند طلب می کردم که شهادت را روزیم فرماید و از خدا خواستم که شهادت را به دست ملعون ترین مردم و مبعوض ترین آنها در نزدش قرار دهد. ولی پس از آنکه نابینا شدم از دستیابی به آرزوی شهادت ناامید گردیدم، ولی اکنون خدا را سپاس می گویم که بعد از آن ناامیدی به آن آرزو می رسم و خداوند اجابت دعای پیشین را با فضل و منتش به من نشان داد».

ابن زیاد دستور داد گردنش را زدند و بدنش را در محله «سبخه»^۱ کوفه او را به دار

۱. مقصود از «سبخه» که به معنای شوره زار است، محله «کناسه» کوفه است. (پاورقی بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۱).

آویختند.^۱

* * *

به یقین افرادی مانند عبدالله بن عقیف در تاریخ کم‌اند، پیرمردی نابینا که تاب و توان خود را در جنگ با دشمنان اسلام و اهل بیت پیامبر ﷺ از دست داده، این چنین با گفتار و عمل خود، جانانه از حق دفاع می‌کند و جان خود را بر سر این کار می‌گذارد و خوشحال است که به آرزوی دیرینه‌اش - همان شهادت در راه خدا - رسیده است.

اینان، ستارگان فروزانی هستند که در ظلمتکده حکومت دژخیمان تاریخ می‌درخشند و درس شهامت و آزادگی و ایمان به وعده‌های الهی را به همگان - مخصوصاً جوانان - می‌آموزند.

۱۱ - عجیب‌تر از ماجرای اصحاب کهف و رقیم

شیخ مفید در ارشاد نقل می‌کند که، عبیدالله بن زیاد دستور داد سر مقدس امام حسین علیه السلام را میان همه کوجه‌ها و قبیله‌های کوفه بگردانند؛ به گمان خود از همه زهر چشم بگیرد. زید بن ارقم که شاهد این ماجرا بود، نقل می‌کند من در غرفه‌ام نشسته بودم که سر امام حسین علیه السلام را در حالی که بر فراز نیزه بود از کنارم عبور دادند. وقتی که آن سر مقدس در برابر من قرار گرفت، شنیدم این آیه را می‌خواند: «**أُمَّ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا**»؛ آیا گمان کردی اصحاب کهف و رقیم از آیات عجیب ما بودندند؟^۲ با شنیدن این آیه موی بر بدنم راست شد و (لرزیدم) و گفتم: «**رَأْسُكَ وَاللَّهِ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ! أَعْجَبٌ وَأَعْجَبٌ**؛ ای پسر رسول خدا! ماجرای سر تو بسیار شگفت‌انگیزتر و عجیب‌تر (از ماجرای اصحاب کهف و رقیم) است!».^۳

* * *

۱. ملهوف (لهوف)، ص ۲۰۳-۲۰۷ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۹-۱۲۱.

۲. کهف، آیه ۹.

۳. ارشاد مفید، ص ۴۷۵ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۱.

قرآن خواندن سر مقدّس امام حسین علیه السلام از معجزات روشن آن حضرت به شمار می‌رود، ولی در اینکه آیا همگان چنین امری را شنیده باشند و یا افراد خاصی از این معجزه با خبر شده باشند، جای گفتگو دارد. ولی با توجه به اینکه شنیدن صدای قرآن از معجزاتی است که اگر برای همگان اتفاق می‌افتاد، نقل همه مجالس می‌شد و ای بسا سبب شورش و قیام می‌گردید و علی القاعده این ماجرای مهم به طور گسترده در تاریخ ثبت می‌شد، ولی از آنجا که چنین چیزی در کتابهای تاریخ نیامده است، می‌توان گفت، درک این حادثه و شنیدن صدای قرآن از سر مقدّس آن حضرت به افراد ویژه‌ای همچون زید بن ارقم - که از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، و ماجرای برخورد او با ابن زیاد نیز پیش از این گذشت - اختصاص دارد.

نکتهٔ دیگر آنکه تلاوت این آیه توسط آن سر مقدس نیز قابل توجه است. زیرا می‌دانیم اصحاب کهف و رقیم^۱ جمعی از جوانان خداجو بودند که در عصر زمامداری پادشاه ظالم و کافری به نام «دقیانوس» می‌زیستند و برای حفظ عقیدهٔ خود و مبارزه با طاغوت عصر خویش، به غاری از کوه پناه بردند و در راه حفظ ایمان خود استقامت و جوانمردی به خرج دادند؛ پس از ورود به غار، به فرمان خداوند مدت ۳۰۹ سال در خوابی شبیه به مرگ به سر بردند و آنگاه خداوند آنها را برانگیخت.^۲ در واقع این معجزه بزرگ مایهٔ شگفتی و اعجاب همه بود. ولی خواندن قرآن توسط سر بریده امام حسین علیه السلام و تلاوت آیهٔ فوق، اعجاز دیگری است که به مراتب شگفت انگیزتر از ماجرای خواب اصحاب کهف است.

خواندن این آیات توسط سر مبارک آن حضرت، می‌تواند اشاره به این نکته نیز باشد که امام حسین علیه السلام نیز در آن عصر ظلمت خیز و تاریک، راه هجرت و مبارزه را در پیش گرفت و البته مبارزه و قیام امام حسین علیه السلام کجا و هجرت اصحاب کهف کجا!

۱. در اینکه اصحاب کهف و رقیم یک گروه هستند و یا دو گروه، میان مفسران گفتگوست؛ ولی محققان از مفسران گفته‌اند که آنها یک گروه هستند و همان جوانان خداجوی عصر پادشاهی «دقیانوس» بوده‌اند. (برای اطلاع بیشتر به تفسیر نمونه ذیل تفسیر آیهٔ ۹ سورهٔ کهف مراجعه کنید).

۲. رجوع کنید به: تفسیر نمونه، ج ۱۲، تفسیر آیات ۹-۲۰ سورهٔ کهف.

۱۲ - نامهٔ ابن زیاد به یزید

عبیدالله بن زیاد نامه‌ای به یزید نوشت و او را از شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش آگاه ساخت. هنگامی که یزید از مضمون نامه باخبر شد، در پاسخ نامه‌ای به عبیدالله نوشت و دستور داد که سر امام حسین علیه السلام و یارانش را همراه با اسیران روانه شام نماید.

ابن زیاد نیز سرهای شهدا را به همراه اسیران و زنان، همچون اسیران بلاد کفر به سوی شام گسیل داشت، در حالی که چهره‌هایشان را نمایان ساخت و در معرض نگاه مردم نواحی و بلاد قرار داد.^۱

مطابق نقل شیخ مفید هنگامی که کاروان اسیران را از کوفه کوچ می‌دادند، ابن زیاد دستور داد، غل و زنجیری به گردن امام سجاد انداختند و با این وضع او را روانهٔ این سفر کرد: (وَأَمَرَ بَعْلَى بْنَ الْحُسَيْنِ علیه السلام فَعَلَّ بَعْلَى إِلَى عُنُقِهِ).^۲

* * *

به نظر می‌رسد مصائب اهل بیت علیهم السلام در کوفه و شام از مصیبت‌های کربلا جانسوزتر بود؛ همانگونه که در ماجرای ورود به کوفه بیان شد و نیز به هنگام روانه ساختن به سوی شام از کتب معتبر نقل کردیم، زنان حریم حسینی علیه السلام را با چهره‌های نمایان و پوشش نامناسب میان مردان حرکت دادند و با فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله همانند اسیران بلاد کفر رفتار نمودند.

اگر نبود که این ماجرا در کتابهای معتبری از شیخ مفید و سید بن طاووس و مانند آن آمده، باور کردن آن بسی دشوار بود؛ ولی این برخوردها واقعیت دارد. از آن مردم پست و دنیاپرست و بی‌ایمان، برخوردهایی سرزد و رنجهایی بر خاندان عصمت و طهارت وارد آمد که جای آن داشت آسمانها از هم متلاشی شود، چرخ گردون از حرکت باز

۱. ملهوف (لهوف)، ص ۲۰۸.

۲. ارشاد مفید، ص ۴۷۷؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۰.

ایستد، زمین متلاشی گردد و جنّ و انس برای همیشه گریان بمانند. حوادثی که قلب هر انسان با وجدانی را می لرزاند و در غم و اندوهی عمیق و پایان ناپذیر فرو می برد.

آیا می توان باور کرد که مردمی مسلمان! شاهد این صحنه ها باشند و آرام بگیرند! چگونه کوفیان با دیدن این صحنه ها می توانستند آرام بخوابند و به آسودگی زندگی کنند و حتی برای لحظه ای بخندند!!

جای آن داشت که آنان از شرم، تا همیشه تاریخ سر به زیر می افکندند و حتی به روی یکدیگر نیز نگاه نمی کردند. اف بر این مردم بی وفا و بی ایمان!

۱۳ - منازل بین راه

فرمانروایان شام و جنایتکاران کوفه برای مانور قدرت و گرفتن زهر چشم از مردم همه مناطق، دستور دادند که کاروان اسیران را همراه سرها در شهرها بگردانند، غافل از اینکه با این کار در هر گامی، میخی بر تابوت خود می کوبند.

سید بن طاووس می نویسد: پس از دستور یزید، ابن زیاد سرها را به همراه اسیران، به «محقر بن ثعلبه عائدی» سپرد که آنها را چون اسیران بلاد کفر در شهرها بگردانند و به شام برسانند.^۱

منازلی که بین راه کوفه و شام از آنها گذشتند، به ترتیب مشخص نیست، ولی در کتابهای مقاتل، منازل را نام برده اند^۲ که ما در اینجا به برخی از آنها که حوادث قابل توجهی در آنها اتفاق افتاد، اشاره می کنیم:

۱. ملهوف (لهوف)، ص ۲۰۸.

۲. در کتاب «قصه کربلا» تألیف دانشمند محترم جناب حجة الاسلام والمسلمین آقای نظری منفرد از ۲۰ منزل نام برده شده و برای هر منزلی نکته ای و حادثه ای نقل گردیده است (رجوع کنید به: قصه کربلا، ص ۴۶۵-۴۸۰).

مشهد النقطة

آنهاکه سر مبارک امام حسین علیه السلام را با خود می بردند، در بین راه به مکانی رسیدند و سر مقدس آن حضرت را بر روی سنگ بزرگی نهادند. قطره خونی از آن سر مقدس بر روی آن سنگ چکید، و روایت است که پس از آن هر سال در روز عاشورا از آن سنگ خون می جوشید و مردم از اطراف و نواحی در آن مکان اجتماع می کردند و برای امام حسین علیه السلام ماتمی برپا می نمودند و شیون و ناله سر می دادند. این ماجرا تا زمان عبدالملک مروان ادامه داشت، تا آنکه وی دستور داد آن سنگ را از آن مکان منتقل کرده و به مکان نامعلومی بردند؛ پس از آن اثری از آن سنگ دیده نشد ولی مردم در آنجا بنایی برپا کردند و نامش را «نقطه» یا «مشهد النقطة» نامیدند.^۱

حلب

در شهر حلب (در سوریه) زیارتگاه معروفی است به نام «مشهد السقط» که در علت نامگذاری آن گفته اند: چون کاروان اسیران به این مکان رسیدند، فرزندی از امام حسین علیه السلام در آنجا سقط شد که «محسن» نام داشت و او را در آنجا به خاک سپردند.^۲

بعلبک

مرحوم علامه مجلسی می نویسد: در برخی از کتابها آمده است که چون کاروان اسیران به بعلبک نزدیک شدند، به والی آن شهر ورود اسیران را اطلاع دادند؛ او نیز دستور داد پرچمها (ی پیروزی) را برافرازند و به پیشواز کاروان بروند، کودکان نیز همراه آنها خارج شدند و به تماشای اسیران شتافتند. ام کلثوم علیها السلام چون این صحنهها

۱. مقتل الحسين مرقم، ص ۳۴۶؛ مرحوم حاج شیخ عباس قمی نیز در نفس المهموم، ص ۲۳۸ این ماجرا را نقل کرده است.

۲. همان مدرک.

را دید، در حق آنها نفرین کرد و فرمود: «أَبَادَ اللَّهُ كَثْرَتَكُمْ، وَ سَلَطَ عَلَيْكُمْ مَنْ يَقْتُلُكُمْ؛ خداوند جمعیت شما را نابود کند و کسی را بر شما مسلط سازد که شما را به قتل برساند».^۱

* * *

۱۴ - غوغای شام

اسرای خاندان اهل بیت علیهم السلام را پس از گردش در شهرها و آبادی‌ها همراه با سرهای شهدا به منطقه شام رساندند. وقتی که نزدیک دمشق - پایتخت حکومت یزید - رسیدند، ام کلثوم از شمر خواست که آنها را از دروازه‌ای که کمتر محل اجتماع مردم است، وارد شهر کنند و همچنین سرهای شهدا را از محمل‌ها دور نمایند، تا مردم متوجه آن سرها شوند و نوامیس خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را نظاره نکنند؛ ولی شمر برخلاف خواسته آن حضرت، دستور داد که سرها را دقیقاً در میان محمل‌ها حرکت دهند تا جلب نظر بیشتری کند!

در روز اول ماه صفر^۲ کاروان را از «دروازه ساعات»^۳ که محل اجتماع مردم بود وارد شهر کردند. نخست آنها را کنار دروازه ساعات نگه داشتند و مردم با طبل و شیپور، شادی کنان و کف زنان به استقبال کاروان اسیران آمدند.^۴

یزید در قصر خود در مکانی که مشرف بر «جیرون» (مکانی نزدیک مسجد اموی) بود نشسته بود، و کاروان اسیران و سرهای شهدا را نظاره می‌کرد، در همان حال

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۶.

۲. در کامل بهائی (نوشته عماد الدین طبری شیعی) و آثار الباقیة ابوریحان بیرونی و مصباح کفعمی روز ورود کاروان اسیران به شام، روز اول صفر ذکر شده است (مقتل الحسین مرقم، ص ۳۴۸).

۳. علت نامگذاری آن دروازه به «ساعات»، آن بود که در آنجا پیکرهای مسی از شکل پرنندگان و برخی از حیوانات درست کرده بودند که با ایجاد نظمی در میان آنها و ارتباطشان با یکدیگر ساعات روز مشخص می‌شد. البته در مقتل الحسین خوارزمی آمده است که کاروان اسرا را از دروازه «توما» وارد کردند که آثار این دروازه هم اکنون نیز باقی است (مقتل الحسین مرقم، ص ۳۴۸).

۴. مقتل الحسین مرقم، ص ۳۴۷-۳۴۸ و ملهوف (لهوف)، ص ۲۱۰ (با مقداری تفاوت).

صدای کلاغی را شنید و آن را به فال بد گرفت و چنین سرود:

لَمَّا بَدَتْ تِلْكَ الْحُمُولُ وَأَشْرَقَتْ تِلْكَ الرُّؤُوسُ عَلَى شَفَا جِبْرُونِ
نَعَبَ الْعُرَابِ فَقُلْتُ: قُلْ أَوْ لَا تَقُلْ فَقَدِ افْتَضَيْتُ مِنَ الرَّسُولِ دِيُونِي

«وقتی که آن قافله‌ها پدیدار شدند و آن سرها بر لبهٔ جیرون نمایان گشت؛ در همان حال کلاغی بانگ برداشت، به او گفتم: چه فریاد بزنی و یا زنی (مهم نیست)؛ زیرا من طلب خودم را از رسول (خدا) گرفتم (و انتقام کشته‌های بدر و احد و... را از او کشیدم)».^۱ و این یکی از دلایل روشن و اسناد مهم بر عدم ایمان یزید و بنی‌امیه به اسلام و مقدسات اسلام بود.

سید بن طاووس می‌نویسد: کاروان اسرا را وارد شهر کردند و آنها را کنار درب مسجد جامع - در مکان مخصوص نگهداری اسیران - نگه داشتند.^۲ در این میان پیرمردی به کاروان اسیران نزدیک شد و گفت: «خدا را سپاس که شما را کشت و نابود کرد و شهرها را از مردان شما آسوده ساخت و یزید را بر شما پیروز نمود!!».

امام علی بن الحسین علیه السلام به او فرمود: «يَا شَيْخُ! هَلْ قَرَأْتَ الْقُرْآنَ؟» ای پیرمرد آیا قرآن خوانده‌ای؟».

پاسخ داد: آری (شما را با قرآن چکار؟!).

فرمود: «فَهَلْ عَرَفْتَ هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾؛

آیا این آیه را می‌شناسی که می‌گوید: «به مردم بگو که من هیچ پاداشی از شما در برابر رسالتم درخواست نمی‌کنم، جز دوست داشتن نزدیکانم [= اهل بیت]؟».

پیرمرد پاسخ داد: آری؛ من این آیه را خوانده‌ام (ولی با شما چه ارتباطی دارد!).

امام علیه السلام فرمود: «فَنَحْنُ الْقُرْبَى يَا شَيْخُ؛ قَرِيبِي [= اهل بیت] ما هستیم».

۱. مقتل الحسین مرقم، ص ۳۴۸.

۲. ملهوف (لهوف)، ص ۲۱۰.

۳. شوری، آیه ۲۳.

سپس افزود: «آیا آیه ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ﴾^۱ را خوانده‌ای؟».

پیرمرد گفت: آری، این آیه را خوانده‌ام.

امام چهارم علیه السلام فرمود: «آن قربی که در این آیه آمده است، ما هستیم.».

آنگاه فرمود: «آیا این آیه را خوانده‌ای که می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ

الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۲».

پیرمرد گفت: آری، این آیه را نیز خوانده‌ام.

امام سجاد علیه السلام فرمود: «فَنَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ الَّذِينَ خَصَّصْنَا بِآيَةِ الطَّهَارَةِ يَا شَيْخُ؛ ای

پیرمرد! ما آن اهل‌بیتی هستیم که خداوند آیه تطهیر را ویژه ما قرار داد».

پیرمرد که این سخنان را شنید، ساکت شد و از گفته‌های خود سخت پشیمان گردید

و فریاد زد: به خدا سوگند شما همان گروه (شایسته و از خاندان پیامبر) هستید.

امام علیه السلام نیز در تأیید سخنان آن پیرمرد فرمود: به خدا سوگند، بدون تردید ما همان

اهل‌بیت عصمت و طهارتیم و به حقّ جدّ ما رسول خدا سوگند! که ما همان گروه هستیم.

پیرمرد گریست و عمامه از سر انداخت و سرش را به آسمان بلند کرد و گفت:

«خدایا من از دشمنان آل محمد - از جنّ و انس آنها - بیزاری می‌جویم». سپس به

امام علیه السلام عرض کرد: «آیا راه توبه‌ای برای من وجود دارد؟».

امام به او فرمود: «آری، اگر توبه کنی، خداوند تو را می‌بخشد و توبه‌ات را

می‌پذیرد و تو با ما (و در زمره دوستان ما) خواهی بود».

۱. انفال، آیه ۴۱. (بدانید هرگونه غنیمتی به دست آورید، خمس آن برای خدا و برای پیامبر و برای نزدیکان [= اهل‌بیت] است).

۲. احزاب، آیه ۳۳ (خداوند می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل‌بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد).

پیرمرد نیز توبه کرد، ولی هنگامی که این سخن به گوش یزید رسید، دستور قتل وی را صادر کرد!^۱

* * *

مردم شام از ابتدا که اسلام را پذیرفتند، سلطهٔ خاندان اموی را بر خود دیدند. نخست والی شام، یزید بن ابوسفیان و سپس معاویه بن ابوسفیان بود^۲، معاویه در مدت چهل سال سلطهٔ خود، مردم را از اسلام واقعی دور نگه داشت و آنچه که خود از اسلام می‌پسندید به آنها عرضه می‌کرد. او خود را به عنوان «خال المؤمنین» و «کاتب وحی» جا زده بود و یزید نیز وارث چنین حکومتی بود؛ و لذا عجیب نیست که پیرمرد فریب خوردهٔ شامی، چنین برخوردی نماید؛ ولی پس از روشن‌گری امام سجّاد علیه السلام به راه راست برگشت و در راه عقیده‌اش به شهادت رسید.

به هر حال، اوضاع شام و جو آن برای اهل بیت علیهم السلام بسیار سخت و دشوار بود و آنقدر به امام سجّاد و اهل بیت علیهم السلام در آنجا سخت گذشت که این بیت شعر از آن حضرت نقل شده است:

فِيأَيِّتٍ لَمْ أَنْظُرْ دِمَشْقًا وَلَمْ أَكُنْ
يَرَانِي يَزِيدُ فِي الْبِلَادِ أَسِيرُهُ

«ای کاش چشمم به دمشق نیفتاده بود و یزید مرا با این وضع در اسارت نمی‌دید».^۳

۱۵ - در بارگاه یزید

کاروان اسیران را آماده ورود به مجلس یزید کردند. مرحوم سید بن طاووس می‌نویسد: اهل بیت امام حسین علیه السلام را در حالی که به ریسمان بسته بودند، وارد

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۹. این ماجرا در ملهوف (لهوف)، ص ۲۱۱-۲۱۲ و احتجاج، ج ۲، ص ۱۲۰-۱۲۲، با مقداری تفاوت آمده است.

۲. رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۹۱ به بعد (حوادث سال سیزدهم).

۳. مدینه المعجز، ج ۴، ص ۱۱۰.

مجلس یزید کردند^۱ و مطابق نقل «مقرّم»، ریسمان در گردن امام زین العابدین علیه السلام و زینب علیها السلام و سایر دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله انداختند و آنها را به سوی دربار یزید روانه ساختند و هر گاه که از راه رفتن باز می ایستادند، آن بی رحم ها، آنها را می زدند تا به راهشان ادامه دهند!^۲

از امام علی بن الحسین علیه السلام نقل شده است که ما دوازده تن مرد بودیم در حالی که ما را به غل و زنجیر بسته بودند، وارد مجلس یزید کردند. وقتی که در برابر یزید قرار گرفتیم، به او گفتم: «یا یزیدُ ما ظنَّكَ بِرَسُولِ اللَّهِ لَوْ رَأَى عَلِيَّ هَذِهِ الْحَالَةَ؛ ای یزید اگر رسول خدا ما را به این حالت ببیند، گمان می کنی درباره تو چه خواهد گفت؟».

فاطمه بنت الحسین نیز گفت: «تو دختران رسول خدا را اسیر می کنی؟!»،

با این سخن مردم می گریستند و اهل خانه یزید (که از پشت پرده ناظر ماجرا بودند) نیز گریستند تا آنجا که صدای گریه ها بلند شد.

امام سجاد علیه السلام بار دیگر به یزید فرمود: «اگر پیامبر خدا مرا در غل و زنجیر ببیند، گمان می کنی درباره تو چه می گوید؟»

یزید که چنین دید، دستور داد، غل و زنجیر را از آن حضرت گشودند.^۳

همچنین نقل شده است، یزید دستور داد سرهای شهدا و سر مقدّس امام حسین علیه السلام را آورده و در برابرش قرار دادند، آنگاه با اشاره به سر امام حسین علیه السلام به اهل مجلس رو کرد و گفت: «این مرد بر من می بالید و می گفت: «پدرم از پدر یزید و مادرم از مادرش و جدّم از جدّ او، بهتر است و من نیز از خود او بهترم» و همین سخن ها، وی را به کشتن داد!».

اما اینکه می گفت پدرش از پدر من بهتر است، دیدید که پدرم به مبارزه با پدرش

۱. ملهوف (لهوف)، ص ۲۱۳.

۲. مقتل الحسین مقرّم، ص ۳۵۰.

۳. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۲.

برخاست و خداوند به نفع پدرم بر ضد پدر او داوری کرد (و پیروزش نمود)؛ اما این گفته حسین علیه السلام که مادرش از مادر یزید بهتر است، به جانم سوگند! درست گفته است و فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله از مادرم بهتر است؛ و اما جدش را بهتر از جدّم دانسته، آری؛ هر کس که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، نمی تواند ادّعا کند که از محمد صلی الله علیه و آله بهتر است. ولی اینکه خودش را بهتر از من دانسته، باید گفت مثل اینکه او این آیه را نخوانده که: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ...﴾^۱

البته شکی نیست که یزید به این مسأله نیز ایمان نداشت، همانگونه که از سخنان گذشته او معلوم شد و هدفش ریاکاری و مغالطه و گرفتن نتیجه نهایی بوده است. به هر حال، یزید می خواست پیروزی ظاهری خود بر امام حسین علیه السلام را علامت حقانیت و درستی راه خود بداند و نتیجه استدلالش این است که تمام جنایتکارانی که در طول تاریخ به قدرت رسیدند، همچون فرعون ها، نمرودها، حجاج ها، هیتلرها و... همه محبوب درگاه خدایند!!

پس از گفتگوهای دیگری میان امام چهارم و یزید، آن حضرت در پاسخ به یزید گفت: «ای پسر معاویه و هند! همیشه نبوت و فرمانروایی - پیش از تولد تو - برای پدران و اجداد من بوده است و جدّم علی علیه السلام در روز بدر و احد و احزاب (در کنار رسول خدا بود و) پرچم رسول خدا در دستش قرار داشت، در حالی که پدرت (معاویه) و جدّت (ابوسفیان) پرچم های کفار در دستشان بود!».

آنگاه امام علی بن الحسین علیه السلام این اشعار را خواند:

مَاذَا تَقُولُونَ إِذْ قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ مَاذَا فَعَلْتُمْ وَأَنْتُمْ آخِرُ الْأُمَمِ
بِعِزَّتِي وَبِأَهْلِي عِنْدَ مُفْتَقِدِي مِنْهُمْ أُسَارَى وَمِنْهُمْ ضُرِّجُوا بِدَمِ

«چه خواهید گفت، آنگاه که پیامبر به شما بگوید: شما پس از من - با آنکه آخرین امتید - با عترت و

خاندانم چه کردید؟ جمعی از آنها اسیر و گروهی را به خاک و خون کشیدید؟!».

سپس افزود: وای بر تو ای یزید! اگر می دانستی که چه کردی و چه جنایتی را در حق پدر و برادر و عموها و خاندانم مرتکب شدی، به یقین (از وحشت) به کوهها فرار می کردی و بر روی خاکستر می نشستی و فریاد ناله و غم سر می دادی، از اینکه چرا سر پدرم، حسین پسر فاطمه و علی علیه السلام را بر سر دروازه شهرتان آویخته‌اید، با آنکه او امانت رسول خدا صلی الله علیه و آله میان شما بود.

(ای یزید) من تو را در فردای قیامتی که همه مردم گرد می آیند، به خواری و رسوایی بشارت می دهم.^۱

* * *

امام سجاد علیه السلام می دانست این سخنان در دل تاریک یزید که خالی از ایمان به خدا و یوم المعاد بود، کمترین اثری نخواهد گذارد زیرا او مردی شرابخوار و جنایتکار بود که به این امور اهمیتی نمی داد، ولی در آن مجمع، گروه کثیری از سرشناسان شام بودند که مخاطب واقعی امام علیه السلام محسوب می شدند و این سخنان در دل آنها اثر می گذارد و با توجه به اینکه دربار شاهان و خلفا، مرکز پخش اخبار بود، از آنجا به مناطق دیگر انتشار می یافت، و ماهیت واقعی خاندان امیه را ظاهر می ساخت و مهر کفر و بی ایمانی و بطلان بر پیشانی همه آنها می زد.

آری! خدا می خواست این گروه جنایتکار بی خرد، سند رسوایی خود را که سرهای مقدس شهیدان کربلا و اسیران خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، به همه جا ببرند و خود را بیش از پیش رسوای خاص و عام کنند.

۱۶ - خروشن زینب کبری علیه السلام

هنگامی که چشم زینب کبری علیه السلام به سر خونین برادرش امام حسین علیه السلام افتاد، گریبان درید و با صدای محزونیه که دلها را به وحشت می انداخت فریاد زد: «یا

حُسَيْنَا! يَا حَبِيبَ رَسُولِ اللَّهِ! يَا بَنَ مَكَّةَ وَمِنَى، يَا بَنَ فَاطِمَةَ الرَّهَاءِ سَيِّدَةَ النَّسَاءِ، يَا بَنَ بِنْتِ الْمُصْطَفَى! ای حسین ای محبوب رسول خدا، ای پسر مکه و منا، ای پسر فاطمه زهرا، بانوی همه زنان جهان، ای پسر دختر (محمد) مصطفی».

راوی این ماجرا نقل می‌کند: به خدا سوگند با این ندای زینب علیها السلام، تمام کسانی که در مجلس بودند گریستند و در آن حال یزید ساکت بود...!!

یزید دستور داد چوب خیزران‌ش را آوردند و با آن به لب و دندان امام حسین علیها السلام می‌زد. ابو برزه اسلمی (که از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و در آن مجلس حضور داشت) خطاب به یزید گفت: ای یزید! آیا با چوبدستی‌ات به دندان حسین فرزند فاطمه می‌زنی؟! من به چشم خود دیدم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، لب و دندان حسین علیها السلام و برادرش حسن علیها السلام را می‌بوسید و می‌فرمود: «أَنْتُمْ سَيِّدَاتُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَكَيْفَ قَتَلَ اللَّهُ قَاتِلِكُمْ وَوَلَعْنَهُ، وَأَعَدَّ لَهُ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا! شما دو تن، سرور جوانان اهل بهشتید، خداوند کشنده شما را بکشد و مورد لعن قرار دهد و برای او جهنم را فراهم ساخته و بد جایگاهی است».

یزید خشمگین شد و دستور داد او را از مجلس بیرون کردند.

یزید که سرمست از باده غرور بود و گمان می‌کرد در کربلا پیروز شده، این اشعار را که سند زنده دیگری بر عدم ایمان او و آل‌امیه، نسبت به مبانی اسلام بود، با صدای بلند خواند:^۱

كَيْتَ أَشْيَاخِي بِيَدْرِ شَهْدُوا	جَزَعُ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقَعِ الْأَسَلِ
فَأَهْلُوا وَاسْتَهَلُّوا فَرَحًا	ثُمَّ قَالُوا يَا يَزِيدُ لَا تَشَلْ
لَسْتُ مِنْ خِنْدَفٍ إِنْ لَمْ أَنْتَقِمْ	مِنْ بَنِي أَحْمَدَ، مَا كَانَ فَعَلْ

«کاش بزرگان من که در جنگ بدر، کشته شده بودند، امروز می‌دیدند که قبیله خزرج چگونه از

۱. بیت دوم این ابیات از «عبدالله بن زُبَیْر» از دشمنان سرسخت رسول خداست، وی اشعاری را پس از جنگ احد و کشته شدن یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله سرود و در آن آرزو کرد که کاش کشتگان ما در جنگ بدر امروز بودند و می‌دیدند که قبیله خزرج (از قبایل مسلمان مدینه) چگونه زاری می‌کردند. یزید از این بیت استفاده کرد و بقیه را خود سروده است.

ضربات نیزه به زاری آمده است.

در آن حال، از شادی فریاد می‌زدند و می‌گفتند: ای یزید! دستت درد نکند!

من از فرزندان «خندف»^۱ نیستم، اگر از فرزندان احمد (رسول خدا ﷺ) انتقام نگیرم).

اینجا بود که زینب دختر علی بن ابی طالب علیه السلام برخاست و خطبه‌ای غرّاً خواند و

فرمود:

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ، صَدَقَ اللَّهُ كَذَلِكَ يَقُولُ: «نُمَّ
كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ».^۲
أَظَنَنْتُ يَا يَزِيدُ حَيْثُ أَخَذْتَ عَلَيْنَا أَقْطَارَ الْأَرْضِ وَآفَاقَ السَّمَاءِ، فَاصْبَحْنَا نَسَاقُ كَمَا
تَسَاقُ الْأَسَارِيُّ أَنْ بِنَا عَلَى اللَّهِ هَوَانًا، وَبِكَ عَلَيْهِ كَرَامَةٌ وَأَنَّ ذَلِكَ لِعِظَمِ خَطَرِكَ عِنْدَهُ،
فَشَمَخْتَ بِأَنْفِكَ، وَنَظَرْتَ فِي عِظْفِكَ جَدْلَانَ مَسْرُورًا حِينَ رَأَيْتَ الدُّنْيَا لَكَ مُسْتَوْثِقَةً
وَالْأُمُورَ مُتَسِقَةً وَحِينَ صَفَا لَكَ مُلْكُنَا وَسُلْطَانُنَا، فَهَلَاءَ مَهَلًا، أَنْسَيْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ:
«وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّئُ لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ لِيُزِدُوا إِثْمًا وَلَهُمْ
عَذَابٌ مُّهِينٌ».^۳

«حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است و درود خدا بر فرستاده
خدا و بر خاندانش باد. خداوند راست گفت، آنجا که فرمود: «عاقبت آنان که اعمال بد مرتکب
شدند، به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به سخره گرفتند». ای یزید! آیا اکنون
که زمین و آسمان را (از جهات گوناگون) بر ما تنگ کردی و ما را همانند اسیران به هر سو
کشاندی، می‌پنداری ما به نزد خدا خوار شدیم و تو نزد او عزیز و گرامی می‌باشی؟ و تصور کردی
این نشانه قدر و منزلت تو در نزد خداست؟ از این رو، باد غرور به بینی انداخته و به خود بالیدی و
خرم و شادمان شدی از اینکه دیدی دنیا در کمند تو در آمده و امور تو سامان یافته و مُلک

۱. خندف از جدّه‌های اعلای قریش و از جمله یزید محسوب می‌شود. (ر.ک: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۴-۲۵).

۲. روم، آیه ۱۰.

۳. آل عمران، آیه ۱۷۸.

و خلافت ما در اختیار تو قرار گرفته؛ پس کمی آهسته‌تر! آیا سخن خداوند را فراموش کردی که فرمود: «آنها که کافر شدند (و راه طغیان پیش گرفتند) تصور نکنند اگر به آنان مهلت می‌دهیم، به سودشان است. ما به آنان مهلت می‌دهیم تا بر گناهان خود بیفزایند؛ و برای آنها عذاب خوار کننده‌ای (آماده شده) است».

در ادامه این خطبه کوبنده فرمود:

أَمِنَ الْعَدْلُ يَا بَيْنَ الطُّلُقَاءِ! تَحْدِيرُكَ حَرَائِرِكَ وَإِمَائِكَ، وَسَوْفَكَ بِنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سَبَايَا، قَدْ هَتَكَتْ سُتُورَهُنَّ، وَأَبْدَيْتِ وُجُوهَهُنَّ، تَحْدُو مِنْهُنَّ الْأَعْدَاءُ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ، يَسْتَشْرِفُهُنَّ أَهْلُ الْمَنَاهِلِ وَالْمَنَاقِلِ، وَيَتَصَفَّحُ وُجُوهَهُنَّ الْقَرِيبُ وَالْبَعِيدُ، وَالذَّيْفِيُّ وَالشَّرِيفُ، لَيْسَ مَعَهُنَّ مِنْ رِجَالِهِنَّ وَلِيٌّ، وَلَا مِنْ مَحَامِتِهِنَّ حَمِيٌّ، وَكَيْفَ يُرْتَجَى مُرَاقَبَةٌ مَنْ لَفَظَ فَوْهُ أَكْبَادَ الْأَزْكِاءِ، وَنَبَتَ لَحْمُهُ مِنْ دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ، وَكَيْفَ يَسْتَنْبِطُ فِي بُغْضِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مَنْ نَظَرَ إِيْنَا بِالسَّنَفِ وَالسَّنَانِ وَالْإِحْنِ وَالْأَضْغَانِ، ثُمَّ تَقُولُ غَيْرَ مُتَأَتِّمٍ وَلَا مُسْتَعْظِمٍ:
لَأَهْلُوا وَاسْتَهَلُّوا فَرَحاً
ثُمَّ قَالُوا يَا زَيْدُ لَا تَسَلْ

مُنْتَحِيًّا عَلَى ثَنَايَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، تَنَكَّبَتْهَا بِمِخْصَرَتِكَ، وَكَيْفَ لَا تَقُولُ ذَلِكَ وَقَدْ نَكَاتِ الْقُرْحَةَ، وَاسْتَأْصَلْتَ الشَّافَةَ بِإِرَاقَتِكَ دِمَاءَ ذُرِّيَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَنُجُومِ الْأَرْضِ مِنْ آلِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَتَهَنَّفَ بِأَشْيَاخِكَ، رَعَمْتَ أَنَّكَ تُنَادِيهِمْ، فَلَتَرَدَنَّ وَشِيكاً مَوْرِدَهُمْ وَلَتَوَدَّنَّ أَنَّكَ سَلَلْتَ وَبِكَمْتِ، وَلَمْ تَكُنْ قُلْتَ مَا قُلْتَ وَفَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ.

«ای پسر کفار آزاد شده! آیا این از عدالت است که تو زنان و کنیزان خود را پشت پرده‌ها بنشانی، ولی دختران رسول خدا ﷺ را اسیر کرده و به این و آن سو بکشانی و در حالی که پرده حرمت آنان را دریده و چهره‌های آنان را در معرض دید مردم قرار داده‌ای، آنها را توسط دشمنان در شهرهای مختلف بگردانی، تا مردم هر کوی و برزن به تماشای آنان بنشینند و افراد دور و نزدیک و پست و شریف به چهره‌هایشان چشم بدوزند، با آنکه همراه آنان مردان و حمایت‌گراشان نبودند؛

۱. اشاره است به ماجرای فتح مکه که رسول خدا ﷺ، ابوسفیان و معاویه و دیگر سران قریش و معاندان را بخشید و فرمود: «إِذْ هَبُوا فَأَنْتُمْ الطُّلُقَاءُ؛ بروید! شما آزادید» (رجوع کنید به: بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۱۰۶ و تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۳۷).

ولی چه سود از این سخنان، زیرا) چگونه می‌توان به حمایت و مراقبت آن کس امید داشت که (مادرش) جگر پاکان را به دهان گرفته (اشاره به داستان هند جگرخوار مادر بزرگ یزید است) و گوشتش از خون شهیدان رویده؟! و چگونه در دشمنی ما اهل بیت شتاب نکند آن کس که به ما با غرور و با نفرت، خشمگینانه و کینه توزانه نگاه می‌کند و آنگاه - بی آنکه احساس گناه کند و ظلم و ستم خود را بزرگ بشمارد - (و مغرورانه) می‌گوید:

«ای کاش اجداد من بودند و این صحنه‌ها را می‌دیدند و از شادی و سرور فریاد می‌زدند و می‌گفتند: ای یزید! دست مریزاد!».

این جمله را در حالی می‌گویی که بر لب و دندان ابا عبدالله علیه السلام سید جوانان اهل بهشت می‌زنی! آری، چرا چنین سخن نگویی، در حالی که با ریختن خون فرزندان رسول خدا و ستارگان زمین از خاندان عبدالمطلب، زخم دل ما را گشودی و ریشه خاندان ما را مورد تهدید قرار دادی، تو پدرانت را صدا می‌زنی و خیال می‌کنی آنها صدایت را می‌شنوند؟! (عجله نکن!) به زودی به آنها ملحق خواهی شد؛ آن روز آرزو می‌کنی که کاش دستت شل بود و زبانت لال و این سخنان را نمی‌گفتی و این کارها را انجام نمی‌دادی». سپس افزود:

اللَّهُمَّ خُذْ بِحَقِّنَا، وَانْتَقِمْ مِنْ ظَالِمِنَا، وَأَخْلِلْ عَضْبِكَ مِنْ سَفَكِ دِمَائِنَا، وَقَتِّلْ حَمَاتِنَا، فَوَاللَّهِ مَا فَرَيْتَ إِلَّا جِلْدَكَ، وَلَا حَزَزْتَ إِلَّا لِحْمَكَ، وَلَتَرَدَنَّ عَلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ بِمَا تَحَمَّلْتَ مِنْ سَفَكِ دِمَاءِ ذُرِّيَّتِهِ، وَأَنْتَهَكْتَ مِنْ حُرْمَتِهِ فِي عَتْرَتِهِ وَحُمْتِهِ، حَيْثُ يَجْمَعُ اللَّهُ شَمْلَهُمْ، وَيَلْمُ شَعْنَهُمْ، وَيَأْخُذُ بِحَقِّهِمْ ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾^۱ وَحَسْبُكَ بِاللَّهِ حَاكِباً، وَبِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خَصِيماً، وَبِجَبْرِئِيلَ ظَهِيراً، وَسَيَعْلَمُ مَنْ سَوَى لَكَ وَ مَكَنَكَ مِنْ رِقَابِ الْمُسْلِمِينَ، بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلاً، وَأَيُّكُمْ شَرُّ مَكَاناً، وَأَضْعَفُ جُنْداً.

«خدا یا! حق ما را بستان و از ستمگران بر ما، انتقام بگیر و خشمت را بر آن کس که خون ما را بر زمین ریخت و حامیان ما را کشت فرو فرست.

(ای یزید) به خدا سوگند (با این جنایت) جز پوست خود را ندریدی و جز گوشت خود را نبریدی و در حقیقت خود را نابود کردی؛ به یقین با حمل باری که - از ریختن خون فرزندان رسول خدا و هتک حرمت آن حضرت در ارتباط با خاندان و جگر گوشه‌هایش - بر دوش داری، بر رسول خدا وارد خواهی شد؛ در آن جا خداوند آنان را گرد خواهد آورد و پریشانی آنها را بر طرف خواهد ساخت و داد آنها را بستاند (آری)، «گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده‌اند، بلکه زندگان جاویدند و نزد پروردگارشان روزی می‌خورند». همین بس که در دادگاهی حاضر شوی که داورش خداست و رسول خدا معارض تو و جبرئیل گواه و پشتیبان او.

به زودی آن کس که حکومت را برای تو هموار ساخت و تو را بر گرده مسلمین سوار کرد، خواهد دانست که چه کیفر بدی نصیب ظالمان خواهد شد و خواهد فهمید که جایگاه چه کسی بد است و لشکر چه کسی ضعیف‌تر و ناتوان‌تر است».

آنگاه زینب کبری علیها السلام با این فراز از سخنان کوبنده‌اش، خطبه را به پایان برد:

وَلَيْنَ جَرَّتْ عَلَيَّ الدَّوَاهِي مُخَاطَبَتِكَ، إِنِّي لَأَسْتَصْغِرُ قَدْرَكَ، وَأَسْتَغْظِمُ تَقْرِيْبَكَ، وَأَسْتَكْبِرُ تَوْبِيْحَكَ، لَكِنَّ الْعِيُونَ عَبْرِي، وَالصُّدُورَ حَرِّي، أَلَا فَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِقَتْلِ حِزْبِ اللَّهِ النَّجْبَاءِ بِحِزْبِ الشَّيْطَانِ الطُّلُقَاءِ، فَهَذِهِ الْأَيْدِي تَنْظِفُ مِنْ دِمَائِنَا، وَالْأَفْوَاهُ تَتَحَلَّبُ مِنْ لُحُومِنَا، وَتِلْكَ الْجِثْتُ الطَّوَاهِرُ الزَّوَائِي تَنْتَابُهَا الْعَوَاسِلُ، وَتُعَفِّرُهَا أُمَّهَاتُ الْفِرَاعِلِ.

وَلَيْنَ اتَّخَذْتَنَا مَعْمًا لِتَجِدَ بِنَا وَشَيْكَا مُعْرَمًا حِينَ لَا تَجِدُ إِلَّا مَا قَدَّمْتُ يَدَاكَ، وَمَا رَبُّكَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ، وَإِلَى اللَّهِ الْمُشْتَكِي، وَعَلَيْهِ الْمُعْوَلُ، فَكِدْ كَيْدَكَ، وَأَسْعِ سَعْيِكَ، وَنَاصِبِ جُهْدَكَ، فَوَاللَّهِ لَا تَمَحُو ذِكْرَنَا، وَلَا تُمِيتُ وَحِينَا، وَلَا تُدْرِكُ أَمَدَنَا، وَلَا تَرَحُّضُ عَنْكَ عَارَاهَا، وَهَلْ رَأَيْكَ إِلَّا قَدَدًا، وَأَيَّامَكَ إِلَّا عَدَدًا، وَمَعَمَّكَ إِلَّا بَدَدًا؟ يَوْمَ يُنَادِي الْمُنَادِي: أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، الَّذِي حَتَمَ لَأَوْلَانَا بِالسَّعَادَةِ وَالْمُعْفَرَةِ، وَلَا خِرْنَا بِالشَّهَادَةِ وَالرَّحْمَةِ. وَتَسْأَلُ اللَّهُ أَنْ يُجِيلَ لَهُمُ الثَّوَابَ، وَيُوجِبَ لَهُمُ الْمَزِيدَ، وَيُحْسِنَ عَلَيْنَا الْخِلَافَةَ، إِنَّهُ رَحِيمٌ وَدُودٌ، وَحَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ.

«اگر مصیبت‌های بزرگ روزگار، کارم را به اینجا کشانده که با تو سخن بگویم، ولی (بدان) من به یقین، ارزش تو را کوچک و ناچیز، و سرزنش تو را بزرگ می‌شمارم و فراوان تو را توبیخ می‌کنم، ولی چه کنم که دیده‌ها گریان و سینه‌ها سوزان است.

جای شگفتی بسیار است که گروهی الهی و برگزیده، به دست حزب شیطان و بردگان آزاد شده، کشته شوند و خون‌های ما از این پنجه‌ها (ی ناپاک) بچکد و پاره‌های گوشت ما از دهان (ناپاک) شما بیرون بیفتد و شما گرگ‌های وحشی پیوسته به سراغ آن بدن‌های پاک و پاکیزه آئید و بچه کفتارها آن‌ها را به خاک بمالند؟

اگر امروز (پیروزی بر) ما را غنیمتی برای خود می‌دانی، به زودی آن را غرامت (و مایهٔ زیان) خود خواهی یافت، در آن روز که جز محصول کردهٔ خویش را نخواهی یافت. و هرگز پروردگار، به بندگانش ستم نخواهد کرد. من فقط به خدا شکوه می‌کنم و تنها بر او اعتماد می‌نمایم.

(ای یزید) هر چه نیرنگ داری به کار بند و نهایت تلاشت را بکن و هر کوششی که داری به کار گیر؛ اما به خدا سوگند (با همهٔ این تلاش‌ها) یاد ما را (از خاطره‌ها) محو نخواهی کرد و (چراغ) وحی ما را خاموش نتوانی نمود و به موقعیت و جایگاه ما آسیب نخواهی رساند. هرگز لکه ننگ این کار، از تو پاک نخواهد شد. رأی و نظرت سست و زمان دولت تو اندک است و جمعیت تو به پراکندگی خواهد انجامید در آن روز که منادی ندا دهد: «لعنت خدا بر ظالمان باد».

حمد و ستایش ویژهٔ خداوندی است که پروردگار جهانیان است، همانکه آغاز کار ما را به سعادت و مغفرت و پایان کار ما را به شهادت و رحمت رقم زد. از خداوند برای آن شهیدان پاداش کامل و افزودن بر پاداش‌ها، می‌طلبم و (از او می‌خواهم که) ما را جانشین نیک آنها قرار دهد؛ او مهربان و دوستدار است و خداوند ما را کافی است و او بهترین حامی ماست»^۱.

این خطبهٔ غزّاء، یکی از فصیح‌ترین و کوبنده‌ترین خطبه‌های تاریخ اسلام است؛ گویی

۱. مقتل الحسين مقرّم، ص ۳۵۷-۳۵۹؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۲-۱۳۵ و احتجاج، ج ۲، ص ۱۲۲-۱۳۰ (با مقداری تفاوت).

تمام آن از روح بلند علی بن ابی طالب علیه السلام و شجاعت بی نظیرش تراوش کرده و بر زبان دخترش زینب کبری علیها السلام جاری شده که با همان زبان و همان منطق پدر سخن می گوید. شرح کامل زوایا و ریزه کاری های این خطبه، تألیف کتاب مستقلی را می طلبد، آنچه در اینجا می توان فهرست وار به آن اشاره کرد این است که این خطبه از هفت بخش مختلف که هفت هدف مهم را دنبال می کند، تشکیل یافته است:

۱. نخست این بانوی شجاع اسلام با چند جمله کوبنده، غرور یزید را در هم می شکند و با آیه ای از قرآن، موضعش را در پیشگاه خدا روشن می سازد و می گوید: هرگز بهره وری از حکومت و کاخ و ثروت را دلیل بر امتیاز الهی نگیر، تو از مصادیق کسانی هستی که خداوند آنها را به حال خود واگذارده، تا پشت آنها از بار گناه سنگین شود، سپس آنها را از همه چیز ساقط کرده و به دوزخ می فرستد!

۲. در بخش دوم، رفتار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را با اجداد یزید در فتح مکه که همه را مشمول عفو قرار داد با عمل زشت یزید که فرزند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را کشته و سرهای بریده و خاندان اسیر آنها را شهر به شهر می گرداند، مقایسه کرده و مهر باطل بر پیشانی یزید می زند.

۳. در بخش سوم، جمله های کفرآمیز یزید را یادآوری می کند و تأکید بر عدم ایمان او می نماید، و اینکه به زودی به سرنوشت اشیاخ و اجدادش گرفتار شده و به جهنم واصل می شود.

۴. سپس تأکید بر مقام والای شهیدان مخصوصاً شهدای خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله در کربلا می کند و افتخار به وجود آنها را امتیاز بزرگ این خاندان می شمرد.

۵. آنگاه به حضور یزید در محکمه عدل الهی در قیامت اشاره می کند، در آن دادگاهی که قاضی آن خداست و خصم او پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و شاهدانش فرشتگان خدا هستند و پایان چنین دادگاهی روشن است.

۶. سپس به تحقیر فوق العاده یزید می پردازد تا آن حد که می فرماید: اگر روزگار به من

ستم کرد و مرا به صورت زنی اسیر پای تخت تو آورد، تصور نکنی من برای تو ارزشی قائلم، من تو را در حدی نمی دانم که مخاطب سخنانم باشی و اگر با تو سخن می گویم، از باب ناچاری است.

۷. در آخرین بخش از سخنان خود، خداوند را بر نعمت های بیکرانش بر خاندان نبوت سپاس می گوید که با رحمت و سعادت آغاز شد و با شهادت و کرامت پایان یافت.

۱۷ - خطبه‌ای که پایه‌های کاخ یزید را لرزاند

مطابق روایتی یزید به خطیب درباری خود دستور داد بر منبر برود و معاویه را مورد ثنا و ستایش قرار دهد و نسبت به امام حسین علیه السلام و خاندانش بدگویی کند و از وضع موجود بهره گیری نماید، خطیب نیز چنین کرد و بسیار نسبت به امیر مؤمنان و امام حسین علیه السلام ناسزا گفت!

ناگهان امام سجاد فریاد برآورد: «وَيْلَكَ أَيُّهَا الْخَاطِبُ! لَقَدْ اشْتَرَيْتَ مَرْضَاةَ الْمَخْلُوقِ بِسَخَطِ الْخَالِقِ، فَتَبَوَّأَ مَقْعَدَكَ مِنَ النَّارِ؛ وای بر تو ای خطیب! خشنودی مخلوق را با خشم خالق به دست آوردی؟ جایگاهت در آتش دوزخ مهیا باد!».

آنگاه رو به یزید کرد و فرمود: «أَتَأْذَنَ لِي أَنْ أَرْقِيَ هَذِهِ الْأَعْوَادَ فَاتَّكَلَمَ بِكَلَامٍ فِيهِ لِلَّهِ تَعَالَى رِضَى، وَهُوَ لَآءٍ أَجْرٌ وَتَوَابٌ؛ آیا به من اجازه می دهی که بر فراز این چوب‌ها بروم و سخنانی بگویم که سبب خشنودی خداوند متعال گردد، و اجر و پاداشی برای این مردم در پی داشته باشد؟». یزید در خواست امام را نپذیرفت، چرا که می دانست سرانجامش رسوایی اوست، ولی مردم اصرار کردند که یزید اجازه دهد، باز هم یزید نپذیرفت تا آنکه پسر یزید که معاویه نام داشت به پدرش گفت: «به او اجازه بده، زیرا وی توانایی ایراد خطبه را ندارد (و شرمنده خواهد شد)».

۱. گویا امام علیه السلام می خواهد بگوید منبری که بر روی آن نسبت به علی و خاندانش علیهم السلام بدگویی می شود، شایسته نام منبر نیست، بلکه چند قطعه چوب بی ارزش است!!

یزید به پسرش گفت: «إِنَّ هَؤُلَاءِ وَرَثُوا الْعِلْمَ وَالْفَصَاحَةَ وَرَقُوا الْعِلْمَ رَقًّا: این گروه علم و فصاحت را (از پدرانشان) به ارث برده‌اند و علم و دانش را با تمام وجود، چشیده‌اند».

سرانجام با اصرار فراوان مردم، یزید اجازه داد که امام سجاد علیه السلام بر منبر برود. آن حضرت بر منبر رفت و نخست حمد و ثنای الهی را به جای آورد. آنگاه فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ! أُعْطِينَا سِتًّا وَفُضِّلْنَا بِسَبْعٍ: أُعْطِينَا الْعِلْمَ وَالْحِلْمَ وَالسَّمَاةَ وَالْفَصَاحَةَ وَالشَّجَاعَةَ وَالْمَحَبَّةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ، وَفُضِّلْنَا بِأَنَّ مَتَا النَّبِيِّ الْمُخْتَارِ مُحَمَّدًا، وَمَتَا الصِّدِّيقِ، وَمَتَا الطَّيَّارِ، وَمَتَا أَسَدِ اللَّهِ وَأَسَدِ رَسُولِهِ، وَمَتَا سَبِطِ هَذِهِ الْأُمَّةِ.

مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي، وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي أَنْبَأْتُهُ بِحَسَبِي وَسَبِي.

«ای مردم! به ما شش چیز عنایت شد و با هفت ویژگی برتری داده شدیم.

(و اما آن شش چیز): با ما علم و حلم و بخشندگی و فصاحت و شجاعت و محبت در دل‌های مؤمنان، ارزانی شد.

(و اما آن هفت ویژگی): ما به این امور بر دیگران برتری یافتیم که پیامبر، برگزیده خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله از ماست و آن صدیق علیه السلام که همه گفته‌های خدا و رسولش را تصدیق کرد) از ماست و جعفر طیار از ماست و (حمزه) شیر خدا و شیر رسول خدا از ماست و دو سبط پیامبر (حسن و حسین علیه السلام) از ما هستند.^۱ آن کس که مرا (با این اوصاف) شناخت که شناخت، اما برای آنان که هنوز مرا نشناخته‌اند آنها را به اصل و تبار و خاندانم آگاه می‌سازم».

سپس امام در معرفی بیشتر خود فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ! أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَمِنِّي، أَنَا ابْنُ رَمَزَمَ وَالصَّفَا، أَنَا ابْنُ مَنْ حَمَلَ الرُّكْنَ بِأَطْرَافِ الرُّدَا، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مَنِ انْتَزَرَ وَأَرْتَدَى، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مَنِ انْتَعَلَ وَاحْتَقَى، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مَنْ

۱. با آنکه امام علیه السلام هفت ویژگی را مایه برتری خود دانسته، ولی در این عبارت شش ویژگی آمده است. مرحوم حاج شیخ عباس قمی از کامل بهائی نقل می‌کند که خصلت هفتم را امام این گونه فرمود: «وَمِنَّا الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَقْتُلُ الدَّجَالَ؛ آن مهدی علیه السلام که دجال را می‌کشد (وجهان را پر از عدل و داد می‌کند) نیز از ماست (نفس المهموم، ص ۲۶۱).

طَافَ وَسَعَى، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مِّنْ حَجِّ وَلَبِّي، أَنَا ابْنُ مَنِّ حُمِلَ عَلَيَّ الْبُرَاقُ فِي الْهَوَاءِ، أَنَا ابْنُ مَنِّ أُسْرِيَ بِهِ مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى، أَنَا ابْنُ مَنِّ بَلَغَ بِهِ جَبْرَائِيلُ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى، أَنَا ابْنُ مَنِّ دَنَا فَتَدَلَّنِي فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى، أَنَا ابْنُ مَنِّ صَلَّى بِمَلَائِكَةِ السَّمَاءِ، أَنَا ابْنُ مَنِّ أُوحِيَ إِلَيْهِ الْجَلِيلُ مَا أُوحِيَ، أَنَا ابْنُ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى، أَنَا ابْنُ عَلِيِّ الْمُرْتَضَى، أَنَا ابْنُ مَنِّ ضَرَبَ خَرَاطِيمَ الْخَلْقِ حَتَّى قَالُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.

«ای مردم! من فرزند مکه و منایم، من فرزند زمزم و صفایم، من پسر آن کسی هستم که حجرالاسود را با عبایش برداشت (و در جای خود نصب کرد):^۱ من فرزند بهترین کسی هستم که (برای حج) لباس پوشید؛ من فرزند بهترین کسی ام که (برای طواف) پا برهنه شد؛ من فرزند بهترین کسی ام که طواف و سعی انجام داد؛ من فرزند بهترین کسی ام که تبلیه گفت و حج به جا آورد؛ من فرزند کسی ام که (در شب معراج) بر براق سوار شد؛ من فرزند کسی ام که شبانه از مسجدالحرام به مسجد الاقصی برده شد (و از آنجا به آسمان ها رفت)؛ من فرزند کسی ام که جبرئیل او را به «سدره المنتهی» (بالاترین جایگاه وصول به قرب الهی) برد؛ من فرزند کسی ام که بسیار به مقام قرب الهی نزدیک شد؛ من فرزند کسی هستم که با فرشتگان آسمان نماز گذارد؛ من فرزند کسی هستم که خداوند جلیل به او وحی کرد؛ (آری:) من فرزند محمد مصطفی و علی مرتضایم، من فرزند کسی هستم که آنقدر برگردنکشان شمشیر کشید، تا بگویند: لا إله إلا الله».

امام سجّاد در ادامه به معرفی بیشتر امیر مؤمنان علی علیه السلام پرداخت (تا تبلیغات سوء سالیان دراز را بر ضد او خنثی کند) و چنین فرمود:

۱. اشاره است به ماجرای که در زمان جاهلیت اتفاق افتاد. داستان از این قرار بود که در سنّ سی و پنج سالگی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، سیل مهیبی در مکه آمد به گونه‌ای که کعبه از آن آسیب دید. قریش تصمیم گرفتند خانه خدا را تعمیر کنند؛ پس از تعمیر خانه خدا، نوبت به نصب «حجرالاسود» رسید که میان رؤسای قبایل اختلاف شدیدی درگرفت، تا آنکه پیشنهاد شد نخستین کسی که از در صفا وارد شود او را به حکمیت ببذیرند. ناگهان رسول خدا وارد شد، همگی گفتند او محمد امین است و ما به حکمیت او راضی هستیم. پیامبر دستور داد حجرالاسود را داخل پارچه (عبای خود) قرار دهند؛ رؤسای مکه هر کدام یک طرف پارچه را برداشتند و بالا آوردند، آنگاه آن حضرت با دست مبارکش، حجرالاسود را در جای خود نصب کرد. (رجوع کنید به: فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۲۰۶).

أَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ بِسَيْفَيْنِ، وَطَعَنَ بِرُمْحَيْنِ، وَهَاجَرَ الْهَجْرَتَيْنِ، وَبَايَعَ الْبَيْعَتَيْنِ، وَقَاتَلَ بَدْرَ وَحُنَيْنَ، وَلَمْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ، أَنَا ابْنُ صَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ، وَوَارِثِ النَّبِيِّينَ، وَقَامِعِ الْمُلْحِدِينَ، وَيَعْسُوبِ الْمُسْلِمِينَ، وَتُورِ الْمُجَاهِدِينَ، وَزَيْنِ الْعَابِدِينَ، وَتَاجِ الْبَكَّائِينَ، وَأَصْبَرَ الصَّابِرِينَ، وَأَفْضَلَ الْقَائِمِينَ مِنْ آلِ يَاسِينَ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، أَنَا ابْنُ الْمُؤَيَّدِ بِجَبْرَائِيلَ، الْمَنْصُورِ بِمِيكَائِيلَ.

أَنَا ابْنُ الْمُحَامِي عَنِ حَرَمِ الْمُسْلِمِينَ، وَقَاتِلِ الْمَارِقِينَ وَالتَّائِكِينَ وَالْقَاسِطِينَ، وَالْمُجَاهِدِ أَعْدَاءَهُ النَّاصِحِينَ، وَأَفْخَرَ مَنْ مَشَى مِنْ قُرَيْشٍ أَجْمَعِينَ، وَأَوَّلِ مَنْ أَجَابَ وَأَسْتَجَابَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، وَأَوَّلِ السَّابِقِينَ، وَقَاصِمِ الْمُعْتَدِينَ، وَمُبِيدِ الْمُشْرِكِينَ، وَسَهْمٍ مِنْ مَرَامِي اللَّهِ عَلَى الْمُنَافِقِينَ، وَلِسَانِ حِكْمَةِ الْعَابِدِينَ، وَنَاصِرِ دِينِ اللَّهِ، وَوَلِيِّ أَمْرِ اللَّهِ، وَبُسْتَانِ حِكْمَةِ اللَّهِ، وَعَيْبَةِ عِلْمِهِ، سَمِيحٍ، سَخِيٍّ، بَهِيٍّ، بُهْلُولٍ، زَكِيٍّ، أَبْطَحِيٍّ، رَضِيٍّ، مِسْقَادٍ، هُمَامٍ، صَابِرٍ، صَوَامٍ، مُهَذَّبٍ، قَوَامٍ، قَاطِعِ الْأَصْلَابِ، وَمُفَرِّقِ الْأَحْزَابِ، أَرْبَطُهُمْ عَنَاةً، وَأَثَبَهُمْ جَنَانًا، وَأَمْضَاهُمْ عَزِيمَةً، وَأَشَدَّهُمْ شَكِيمَةً، أَسَدٌ بَاسِلٌ، يَطْحَنُهُمْ فِي الْحُرُوبِ إِذَا أَرْدَقَتِ الْأَسِنَّةُ وَقَرَّبَتِ الْأَعِنَّةُ، طَحْنَ الرَّحَى، وَيَذْرُؤُهُمْ فِيهَا ذَرَاةَ الرَّيْحِ الْهَشِيمِ، لَيْثُ الْحِجَازِ، وَكَبْشُ الْعِرَاقِ، مَكِّيٌّ مَدَنِيٌّ، حَنِينٌ عَقِيٌّ، بَدْرِيٌّ أَحَدِيٌّ، شَجْرِيٌّ مُهَاجِرِيٌّ.

مِنَ الْعَرَبِ سَيِّدُهَا، وَمِنَ الْوَعَى لَيْثُهَا، وَارِثُ الْمُشْعَرِينَ، وَأَبُو السَّبْطَيْنِ: الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، ذَاكَ جَدِّي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.

«من فرزند کسی هستیم که در برابر رسول خدا با دو شمشیر و با دو نیزه نبرد می‌کرد و دوبار هجرت کرد^۱ و دوبار بیعت نمود^۲ و در بدر و حنین (با دشمنان اسلام) جنگید و به اندازه یک

۱. یکی از دو هجرت، هجرت علی علیه السلام از مکه به مدینه است و دیگری ممکن است اشاره به هجرت به طائف همراه پیامبر در سال یازدهم بعثت و یا هجرت آن حضرت به کوفه در ایام خلافت باشد.

۲. یکی بیعت رضوان و دیگری بیعت سال فتح مکه است همانگونه که امام مجتبی علیه السلام در معرفی پدر بزرگوارش می‌فرماید: «إِنَّهُ بَايَعَ الْبَيْعَتَيْنِ: بَيْعَةَ الْفَتْحِ، وَبَيْعَةَ الرِّضْوَانِ» (الغدیر، ج ۱۰، ص ۱۶۸ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۲۸۸).

چشم بر هم زدنی به خدا کفر نورزید؛ من فرزند انسان شایسته، از میان مؤمنانم؛ و من فرزند وارث پیامبران و کوبنده ملحدان و بزرگ مسلمانان و نور مجاهدان و زینت عبادت کنندگان و تاج افتخار گریه کنندگان (از خوف خدا) و صابرترین صبر کنندگان و برترین قیام کنندگان (به عبادت و اطاعت خداوند) از خاندان پیامبرم؛ من پسر کسی هستم که جبرئیل و میکائیل به یاری او شتافتند. من فرزند حمایت‌گر از حرم مسلمانان و پیکارگر با مارقین و خارج شدگان از دین (خوارج) و ناکثین و پیمان‌شکنان (اصحاب جمل) و قاسطین و ستمگران (معاویه و شامیان) و آن کس که با دشمنان سر سخت مبارزه کرد، هستم. من فرزند پرافتخارترین فرد از قریشم و فرزند اول کسی هستم که دعوت خدا و رسولش را اجابت کرد و آن کس که در میان سابقین در اسلام، فرد نخست بود. من فرزند درهم شکننده دشمنان و نابود کننده مشرکانم و فرزند آن کس که تیری از تیرهای الهی بر جمع منافقان بود. من فرزند بیانگر حکمت عبادت‌کنندگان، و یاور دین خدا و ولی امر الهی و بوستان حکمت خداوند و مخزن علم او هستم.

همان کس که، بزرگ‌منش، بخشنده، زیباروی، جامع همه خوبی‌ها، پاک، ابطحی (اهل مکه)، خشنود به رضای خدا، پیشگام در انجام فرمان الهی، رادمرد، صابر، بسیار روزه دار، پاکیزه از هر نوع آلودگی، و بسیار اهل نماز و عبادت بود.

آن کس که توان دشمنان را از بین برد و شیرازه سپاهیان گوناگون کفر را از هم گسست. او که از همگان با صلابت‌تر، دل قوی‌تر، دارای عزمی محکم‌تر و روحی سازش‌ناپذیرتر بود. او که (در راه دفاع از دین خدا) شیری بی باک بود و آن هنگام که در میدان نبرد نیزه‌ها و لجام‌ها (ی اسب جنگجویان) به هم نزدیک می‌شد، آنها را با ضربه‌هایش همچون دانه‌های زیر سنگ آسیاب، خرد می‌کرد و همانند تندبادی که خار و خاشاک را پراکنده سازد، آنها را تارو مار می‌ساخت.

او که شیر حجاز و پیشوای عراق، مردی از تبار مکه و مدینه و (مسجد) خَیْف (در منا) و عقبه^۱ بود. او که از سرداران جنگ بدر و اُخْد و از حاضران در بیعت شجره (در ماجرای صلح

۱. اشاره است به بیعت «عقبه» که توسط جمعی از مردم مدینه در سال دوازدهم بعثت با پیامبر ﷺ

حدیبیه) و از مهاجران (از مکه به مدینه) بود. او بزرگ عرب، شیر بیشه نبرد، وارث دو مشعر،^۱ پدر دو سبط رسول خدا، حسن و حسین بود؛ آری: او جدّ من علی بن ابی طالب علیه السلام است». آنگاه امام علیه السلام فرمود:

«أَنَا ابْنُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، أَنَا ابْنُ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ؛ من فرزند فاطمه زهرایم، من فرزند سرور زنان جهانم».

راوی این حدیث می‌گوید: او همچنان به معرفی خود می‌پرداخت، تا آنجا که صدای مردم به گریه و ناله بلند شد و یزید از آشوب و شورش مردم ترسید، از این رو به مؤذن دستور داد که سخن آن حضرت را قطع کند و اذان بگوید.

وقتی که مؤذن گفت: «اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ» امام علیه السلام فرمود: «لَا شَيْءَ أَكْبَرُ مِنَ اللَّهِ؛ هیچ چیزی در عالم از خداوند بزرگتر نیست».

مؤذن گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» امام علیه السلام گفت: «شَهْدَ بَهَا شَعْرِي وَبَشَرِي وَلَحْمِي وَدَمِي؛ مو، پوست، گوشت و خونم به یکتایی خدا گواهی می‌دهد».

هنگامی که مؤذن گفت: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» امام سجاد علیه السلام رو به یزید کرد و فرمود: «مُحَمَّدٌ هَذَا جَدِّي أَمْ جَدُّكَ؟ یا یزید! ای یزید! این محمد (که به رسالت او گواهی داده شد) جدّ من است یا جدّ تو؟» اگر بگویید جدّ توست که دروغ گفته‌ای، و اگر جدّ من است (که به یقین چنین است) پس چرا فرزندان او را به قتل رساندی؟

یزید که پاسخی نداشت، سراسیمه شد و از شورش مردم بیمناک گشت؛ لذا پس از پایان اذان فوراً به نماز ایستاد.^۲

→ در گردنه‌ای در منا صورت گرفت و به بیعت و پیمان «عقبه» معروف شد. در آنجا که جمعی از مردم مدینه به طور مخفیانه با پیامبر صلی الله علیه و آله گفتگو و بیعت می‌کردند، علی علیه السلام در دهانه آن گردنه نگهبانی می‌داد و مراقب اوضاع بود.

۱. دو مشعر ممکن است یکی اشاره به عرفات و دیگری به مشعرالحرام باشد.

۲. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۷-۱۳۹؛ مقتل الحسین مقرّم، ص ۳۵۲-۳۵۳. مطابق نقل مرحوم حاج

مطابق نقلی دیگر، هنگامی که مؤذن گفت: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» امام زین العابدین علیه السلام عمامه از سر برداشت و به مؤذن گفت: به حق محمد لحظه‌ای ساکت باش. سپس رو به یزید کرد و فرمود: ای یزید! این پیامبر عزیز و بزرگوار آیا جدّ من است، یا جدّ تو؟ اگر بگویی جدّ توست، همه جهانیان می‌دانند که دروغ می‌گویی و اگر جدّ من است، پس چرا پدرم را از روی ستم کشتی و اموال او را غارت کردی و زنان حرم او را به اسارت گرفته‌ای؟

امام علیه السلام این سخن را گفت و آنگاه دست برد و گریانش را پاره کرد و (خطاب به مردم) فرمود: اگر در عالم کسی باشد که جدّش پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، آن کس منم، پس چرا این مرد پدرم را کشت و ما را مانند کفار اسیر کرد؟

آنگاه امام علیه السلام (خطاب به یزید) فرمود: ای یزید! این همه جنایت را مرتکب شدی، باز هم می‌گویی: محمد رسول الله و رو به قبله می‌ایستی (و نماز می‌خوانی)؟ وای بر تو از روز قیامت، که جدّ و پدر من در آن روز دشمن تو خواهند بود.

یزید که شرایط را خطرناک دید، به مؤذن بانگ زد که اقامه بگوید. میان مردم هیاهو و سر و صدا برخاست، بعضی به نماز ایستادند و گروهی نماز نخوانده، متفرّق شدند.^۱

* * *

ناگفته پیداست که این خطبه عجیب و بی نظیر و فوق العاده کوبنده، غوغایی در شام پیا کرد و کاخ حکومت امویان را به لرزه درآورد و تبلیغات شومی که بیش از چهل سال

→ شیخ عباس قمی، آن حضرت جملات دیگری نیز در معرفی خود بیان کرد، از جمله فرمود: «أَنَا ابْنُ الْحُسَيْنِ الْقَتِيلِ بِكَرْبَلَاءَ، ... أَنَا ابْنُ الْمُرْمَلِ بِالدَّمَاءِ، أَنَا ابْنُ مَنْ بَكَى عَلَيْهِ الْجَنُّ فِي الظُّلْمَاءِ، أَنَا ابْنُ مَنْ نَاحَ عَلَيْهِ الطُّيُورُ فِي الْهَوَاءِ؛ من فرزند حسینم، همو که در کربلا به شهادت رسیده؛ من فرزند کسی هستم که به خونش آغشته شده، من فرزند کسی‌ام که جنیان بر او گریستند، من فرزند کسی‌ام که پرندگان در ماتم او نوحه و شیون کردند» (نفس المهموم، ص ۲۶۱).

۱. نفس المهموم، ص ۲۶۲.

بر ضد امیرمؤمنان علی علیه السلام شده بود را بر باد داد و مانند غرّش رعد در همه جا صدا کرد. آری یک خطبهٔ غرّا می‌تواند چنین اثری از خود به یادگار بگذارد، الان هم هنگامی که انسان آن را می‌خواند مو بر بدنش راست می‌شود و به گویندهٔ آن هزاران درود می‌فرستد. نکتهٔ قابل توجه اینکه امام سجاد علیه السلام در شرایطی این خطبه را ایراد کرد که یزید سرمست از بادهٔ پیروزی، مجلسی عظیم تشکیل داد و سفرای کشورهای دیگر و همچنین اعیان و اشراف را به آن مجلس فراخواند.

جوّ سنگین ناشی از فاجعه کربلا و استبداد خشن اموی از یک سو و اسارت و خستگی سفر از سوی دیگر و جراحت روح و جان حاصل از شهادت خاندان اهل بیت علیهم السلام از سوی سوم، همه و همه به ظاهر نباید توانی برای علی بن الحسین علیه السلام باقی بگذارد تا سخنان عادی خویش را به درستی بیان کند؛ به ویژه که آن حضرت را به همراه عمّه‌اش زینب علیها السلام و جمعی دیگر از خاندان هاشمی به ریسمانی بسته و وارد مجلس کرده بودند.

اما آن حضرت وارث دانش و فصاحت علوی و شجاعت و جسارت حسینی است؛ از این رو با آرامش تمام و در نهایت فصاحت و بلاغت و موقعیت‌شناسی به معرفّی خویش و پدر و جدّ خود پرداخت تا مردم غفلت زدهٔ شام را بیدار کند و حجتّ را بر آنان تمام نماید، و کرد!

آری حجتّ را بر آنها که عمری را با اسلام اموی سپری کردند و امیرمؤمنانی! مثل معاویه را دیدند و اکنون نیز یزید فاسد و شراب خوار ادّعیای امامت بر مؤمنان و خلافت خطّهٔ مسلمین را می‌کند و جز خود و خاندان فاسدش را آشنا به دین و مکتب نمی‌داند و امام حسین علیه السلام و خاندان پاکش را خارج از دین و شورشگر بر ضد خلیفهٔ مسلمین! معرفی می‌کند، تمام کرد.

یزید که کم و بیش با دریای علم و تقوا و قداست و پاکی خاندان نبوی آشناست، ابتدا حاضر نمی‌شود که امام سجاد علیه السلام - با آن که ضعف سفر و اسارت را بر اندام دارد - بر

فراز منبر رود و خطبه‌ای برای مردم بخواند؛ چراکه خاندان اموی زراعت خویش را در زمین جهل و بی خبری مردم کاشته‌اند و می‌دانند آگاهی مردم محصول چندین ساله آنان را بر باد می‌دهد؛ ولی بر اثر فشار افکار عمومی می‌پذیرد امام علیه السلام خطبه‌ای بخواند، و یزید از آنچه که می‌ترسید دامنگیرش شد. اعتراضها بلند شد؛ فریاد و شیون و گریه مجلس را فرا گرفت و جمعی بدون آنکه به خلیفه مسلمین! اقتدا کنند، مجلس را ترک کردند.

۱۸ - فرافکنی یزید

همسر یزید به نام هند - دختر عبدالله بن عامر - چون شنید سر امام حسین علیه السلام بر سر در خانه‌اش آویخته شد، پرده حرمسرا را پاره کرد و پریشان حال و بدون حجاب کافی وارد مجلس یزید شد. و رو به یزید کرد و گفت: ای یزید! چرا سر فرزند فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر سر در خانه من آویخته‌ای؟ یزید برخاست و او را پوشانید و گفت: آری! برای حسین ناله کنی و بر فرزند دختر پیامبر اشک بریزید که همه قریشیان بر او می‌گیرند.

سپس برای تبرئه خود گفت: عبید الله بن زیاد در کشتن حسین عجله کرد، خدا او را بکشد.^۱

یزید برای کم کردن فشار افکار عمومی هنگام غذا خوردن امام سجاد علیه السلام را بر سر سفره خود می‌نشاند!^۲ و به زینب و زنان بنی هاشمی اجازه داد که برای امام حسین علیه السلام عزاداری نمایند و زینب کبری علیه السلام نیز به مدت هفت روز برای آن حضرت مراسم عزا برپا کرد و زنان شامی در آن مجلس حاضر شدند، تا آنجا که نزدیک بود مردم به قصر یزید بریزند و او را بکشند که دستور داد آن مراسم را تعطیل نمایند^۳ و

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۳.

۲. همان مدرک.

۳. نفس المهموم، ص ۲۶۲.

از آن پس یزید سعی می‌کرد گناه را بر عهده پسر مرجانه (ابن زیاد) بیندازد و او را متهم اصلی چنین جنایتی معرفی کند!

سیوطی - دانشمند معروف اهل سنت - می‌نویسد: یزید ابتدا از کشته شدن امام حسین علیه السلام و خاندانش خوشحال شد، اما بر اثر خشم مسلمین از آن کار اظهار ندامت می‌کرد، ولی با این حال مردم از او خشمگین بودند و حق داشتند که او را دشمن بدارند.^۱

طبری نیز نقل می‌کند: یزید پسر مرجانه را لعنت می‌کرد و می‌گفت: «فَبِعَظْمِي بِقَتْلِهِ إِلَى الْمُسْلِمِينَ وَ زَرَعَ لِي فِي قُلُوبِهِمُ الْعَدَاوَةَ، فَبِعَظْمِي الْبُرِّ وَ الْفَاجِرِ بِمَا اسْتَعْظَمَ النَّاسُ مِنْ قَتْلِي حُسَيْنًا؛ ابن زیاد مرا با کشتن حسین علیه السلام منفور مسلمانان قرار داد و بذر عداوت آنان را با من در قلبشان کاشت. و چون کشتن حسین علیه السلام برای مردم گران آمده همگان مرا دشمن می‌دارند».^۲

به یقین این عقب‌نشینی مصلحتی یزید و تغییر موضع سیاسی بر اثر خطبه‌های افشاگرانه حضرت زینب و امام سجاد علیه السلام در شام و بیداری مردم بود، و گرنه هرگز یزید با آن سابقه و آن کلمات مسرت‌آمیزی که در آغاز بر زبان راند، از کار خود پشیمان نبود و از این رو، پسر مرجانه و دیگر فاجعه‌آفرینان حادثه کربلا را هرگز محاکمه و مجازات نکرد و همچنان آنان را بر مناصبشان باقی گذاشت!^۳

* * *

۱. تاریخ الخلفاء، ص ۲۳۲. (فَسَرَّ بِقَتْلِهِمْ أَوْلًا، ثُمَّ نَدِمَ لَمَّا مَقَتَهُ الْمُسْلِمُونَ عَلَى ذَلِكَ، وَأَبْغَضَهُ النَّاسُ وَ حَقَّ لَهُمْ أَنْ يُبْغِضُوهُ).

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۸۹.

۳. ابن کثیر عالم متعصب اهل سنت - که شیوه او غالباً توجیه خلاف‌کاری‌های معاویه و یزید است - در این ارتباط می‌نویسد: «وَقَدْ لَعَنَ [يَزِيدُ] ابْنَ زِيَادٍ عَلَى فِعْلِهِ ذَلِكَ، وَشَتَمَهُ فِيمَا يَظْهَرُ وَيَبْدُو، وَلَكِنْ لَمْ يَغْزُلْهُ عَلَى ذَلِكَ، وَلَا عَاقِبَهُ، وَلَا أَرْسَلَ يَعْيبُ عَلَيْهِ ذَلِكَ؛ یزید، ابن زیاد را به سبب چنین جنایتی لعن کرد و به طور آشکارا وی را شتمت نمود، ولی نه او را از مقامش برکنار کرد و نه وی را مجازات نمود و نه حتی نامه و یا فرستاده‌ای را برای سرزنش وی فرستاد!» (البدایة والنهائة، ج ۸، ص ۲۰۴).

۱۹ - گفتگوی منہال با امام سجاد علیه السلام

در مدت زمانی که اهل بیت علیهم السلام را در خرابهٔ شام سکونت دادند آنان روز از گرما و شب از سرما آسوده نبودند.^۱ روزی امام سجاد علیه السلام از آنجا بیرون آمد، تا هوایی تازه کند که «منہال بن عمر» آن حضرت را دید و عرض کرد: «کَيْفَ أُمْسَيْتَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ؛ ای پسر رسول خدا، چگونه شب را سپری کردی؟».

فرمود: «أُمْسَيْنَا كَمَثَلِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي آلِ فِرْعَوْنَ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَهُمْ؛ روزگار ما همانند بنی اسرائیل در چنگال فرعونیان است که پسران آنها را می‌کشتند و زنانشان را زنده نگه می‌داشتند».

آنگاه افزود: «عرب بر مردم عجم مباحات می‌کند که محمد صلی الله علیه و آله از آنهاست و قریش بر سائر عرب فخر می‌کند که محمد صلی الله علیه و آله از قبیله آنهاست، ولی ما اهل بیت پیامبر را از دم تیغ گذراندند و گروهی را نیز آواره ساختند؛ «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».^۲

منہال می‌گوید: امام علیه السلام با من مشغول سخن گفتن بود که زنی از خرابه به سوی او آمد و فرمود: «إِلَى أَيُّنَ يَا نِعْمَ الْخَلْفُ؟؛ ای بهترین بازماندهٔ اهل بیت، به کجا می‌روی؟» حضرت نیز از من جدا شد و به سرعت به سوی آن زن رفت. من پرسیدم این زن که بود؟ گفتند عمهٔ آن حضرت، زینب علیها السلام بود.^۳

۲۰ - بازماندهٔ شام

مرحوم محدث قمی از کامل بهائی نقل می‌کند که: «زنان خاندان نبوت، شهادت پدران را از فرزندان خردسال پنهان می‌کردند و می‌گفتند: پدرانتان به سفر رفته‌اند. این ماجرا ادامه داشت تا آن که یزید اسیران را به شام آورد (آنها را در مکانی نزدیک قصر اسکان دادند تا آنکه) دخترکی چهار ساله از امام حسین علیه السلام شبی از خواب برخاست،

۱. مقتل الحسین مرقم، ص ۳۶۰.

۲. ملهوف (لهوف)، ص ۲۲۲-۲۲۳ و مقتل الحسین مرقم، ص ۳۶۰.

۳. مقتل الحسین مرقم، ص ۳۶۰.

پیشانی و آشفته شد و گفت: پدرم کجاست؟ من او را هم اینک دیدم!
 زنان هنگامی که این سخنان را شنیدند، گریستند و صدا به شیون بلند کردند. یزید
 از خواب بیدار شد و پرسید: چه خبر است؟
 خبر را به گوش یزید رساندند، وی دستور داد که سر پدر را نزد دختر ببرند؛
 هنگامی که سر مقدّس امام حسین علیه السلام را نزد آن دختر خردسال آوردند، پرسید: این
 چیست؟ گفتند: سر پدر توست؛ آن دختر فریاد زد و بیمار شد و همان روزها در شام از
 دنیا رفت.

در برخی کتاب‌ها این داستان مشروح‌تر ذکر شده و آمده است: بر روی آن سر
 روپوشی گذاشتند و گفتند: این سر پدر توست. آن دختر آن سر را برداشت و در دامن
 نهاد و گفت: ای پدر چه کسی مرا در کودکی یتیم کرد؟...

آن دختر از این نوع سخنان فراوان گفت تا آن که لبانش را بر لب‌های پدر نهاد و
 آنقدر گریست که بیهوش شد؛ وقتی که او را حرکت دادند مشاهده کردند که از دنیا
 رفته و اهل بیت علیهم السلام نیز صدا به گریه و شیون بلند کردند.^۱

اما اینکه این دختر چه نام داشت، در منابع معتبر نامی از او برده نشده است؛ هر
 چند معروف و مشهور آن است که نام او «رقیه» است که هم اکنون در دمشق حرم
 باشکوهی به نام او موجود است و هر سال هزاران نفر از مشتاقان اهل بیت علیهم السلام به
 زیارت وی می‌روند.

مرحوم سید بن طاووس در حوادث عصر تاسوعا آنجا که نقل می‌کند حسین علیه السلام
 زنان را دلداری می‌دهد، از رقیه نام می‌برد و می‌نویسد: امام حسین علیه السلام امّ کلثوم،
 زینب، رقیه، فاطمه و رباب را مورد خطاب قرار داد و آنها را به صبر و بردباری دعوت
 کرد^۲ ولی مشخص نکرده است که آیا او فرزند امام حسین علیه السلام و چند ساله بود.

۱. نفس المهموم، ص ۲۵۹-۲۶۰.

۲. ملهوف (لهوف)، ص ۱۴۱.

مرحوم علامه سید محسن امین در اعیان الشیعه از رقیه بنت الحسین یاد می‌کند و می‌گوید در دمشق قبری است که منسوب به اوست^۱ در ریاحین الشریعه نیز نام آن دختر رقیه آمده است.^۲

جان دادن دختر سه یا چهارساله امام حسین علیه السلام در خرابه شام با آن وضع دلخراش و رقت بار و سپس برپا شدن آن بارگاه بسیار باشکوه بر قبرش، در حالی که از آن همه شوکت ظاهری بنی‌امیه چیزی در آنجا باقی نمانده، درس عبرت بسیار مهمی برای همه عبرت‌بینان شده است که چگونه آن کاخ‌های با عظمت امویان ویران گشت و اثری از آن باقی نماند، ولی آن خرابه به برکت طفل چهارساله‌ای از خاندان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله این‌گونه آباد شد، و همین موضوع، سوژه داغی برای ادبا و شاعران نکته‌دان شده است و اشعار زیبا و جالبی در این باره سروده‌اند؛ از جمله یکی از آنها از زبان دختر امام حسین علیه السلام چنین سروده است:

زائران قبر من! این شام، عبرت‌خانه است

مدفنم آباد و قصر دشمنم ویرانه است

دختری بودم سه ساله، دستگیر و بی‌پدر

مرغ بی‌بال و پری را این قفس کاشانه است

بود سلطانی ستمگر، صاحب قدرت یزید

فخر می‌کرد او که مستم، در کفم پیمان‌ه است

داشت او کاخی مجلل، دستگاهی با شکوه

خود چه مردی، کز غرور سلطنت دیوانه است

۱. اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۳۴.

۲. ریاحین الشیعه، ج ۳، ص ۳۰۹.

داشتم من بستری از خاک، بالینی ز خشت
 همچو مرغی کو بسا محروم ز آب و دانه است
 تکیه می زد او به تخت سلطنت با کبر و وجد
 این تکبر، ظالمان را عادت روزانه است
 من به دیوار خرابه می نهادم روی خود
 زان همیشه رو سفیدم، شهرتم شاهانه است
 بر تن رنجور من شد کهنه پیراهن، کفن
 پر شکسته بلبلی را این خرابه لانه است
 محو شد آثار او، پاینده شد آثار من
 ذلت او، عزت من هر دو جاویدانه است

۲۱ - خواسته‌های سه گانه امام سجاد علیه السلام

هنگامی که یزید می‌خواست کاروان اسیران را روانه مدینه کند امام سجاد علیه السلام را خواست و گفت آن سه خواسته‌ای که من وعده داده بودم آنها را انجام دهم بیان کن.
 امام علیه السلام فرمود: در خواست اول من آن است که یک بار دیگر چهره آقا و مولایم حسین علیه السلام را ببینم، تا از او توشه بردارم و از وی خدا حافظی کنم.
 درخواست دوم من آن است که هر چه از ما به غارت برده اند را، به ما برگردانند. در خواست سوم من آن است که اگر می‌خواهی مرا به قتل برسانی، کسی را با این زنان همراه کن تا آنها را به حرم جدشان (مدینه) برساند.
 یزید خواسته اول امام را (در آن لحظه) نپذیرفت و در پاسخ به خواسته دوم گفت: اما اموالی که از شما گرفته شد، به عوض آنها چند برابر به شما خواهم داد و اما پاسخ خواسته سوم آنکه من تو را به قتل نمی‌رسانم و جز تو کسی این زنان را به مدینه نخواهد رساند.

امام علیه السلام فرمود: «ما نیازی به مالت نداریم و آنها ارزانی خودت باد. در خواست من آن است که آنچه از ما به غارت برده شد، به ما بازگردانند، زیرا در میان آن اموال دوک ریسندگی و مقنعه و گردنبند و پیراهن حضرت فاطمه علیها السلام بود. (... لِأَنَّ فِيهِ مَغْرَلُ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ، وَ مِقْنَعَتَهَا، وَ قِلَادَتَهَا، وَ قَيْصِمَهَا).

آنگاه یزید دستور داد اموال غارت شده را برگردانند و خودش نیز دویست دینار بر آن افزود.

امام چهارم علیه السلام آن دویست دینار را گرفت، و میان فقرا تقسیم کرد.^۱ همچنین نقل شده است که هنگام حرکت کاروان اهل بیت علیهم السلام از شام، یزید دستور داد محمل‌ها را زینت کنند و اموال فراوانی به خاندان حرم حسینی بدهند و آنگاه به امّ کلثوم علیها السلام گفت: این اموال را در برابر مصیبت‌هایی که به شما رسیده، بردارید. امّ کلثوم علیها السلام فرمود: ای یزید چقدر تو بی حیا و بی شرمی! برادرم و اهل بیت ما را به قتل می‌رسانی و در مقابل به ما اموالی می‌دهی (تا آن را جبران کنی، هرگز چنین نخواهد بود).^۲

* * *

این ماجرا نشان می‌دهد که افکار عمومی مردم شام بر ضدّ یزید برانگیخته شده بود و او خود را در این ماجرای بزرگ شکسته خورده می‌دید، ناچار سعی می‌کرد با این اقدامات به ظاهر محبت‌آمیز، از خشم مردم بکاهد، ولی اهل بیت با عدم تسلیم در برابر او خشم خویش را نشان دادند. این خاطرات در اذهان مردم شام باقی ماند و آن محیط امن را برای خاندان بنی‌امیه ناامن ساخت.

۲۲ - محل دفن سر مقدّس

درباره محلّ دفن سر مقدّس امام حسین علیه السلام میان مورّخان گفتگوست. مرحوم

۱. ملهوف (لهوف)، ص ۲۲۴.

۲. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۹۷ (باندرکی تصرّف و تلخیص).

محدث قمی در نفس المهموم می نویسد:

در محلّ دفن سر مقدّس آن حضرت اختلاف نظر است؛ گروهی گفتند: یزید آن سر مقدّس را نزد عمرو بن سعید فرماندار مدینه فرستاد. عمرو گفت: من هرگز نمی خواستم یزید این سر را برای من بفرستد؛ سپس دستور داد آن را در بقیع - کنار قبر مادرش حضرت فاطمه علیها السلام - دفن کنند.^۱

بعضی می گویند: یزید آن سر مقدّس را در خزانه خود نگه داشت، تا آنکه شخصی به نام منصور بن جمهور آن را گرفت و در نزدیکی باب الفراءیس (در دمشق) دفن کرد.

برخی گویند: آن سر در خزانه یزید بود، تا آنکه سلیمان بن عبدالملک در زمان خلافتش آن را یافت و در پنج جامه دیبا کفن کرد و با گروهی از اصحاب بر آن نماز گذارد و دفن کردند.

ولی مشهور علمای امامیه معتقدند که آن سر شریف را امام سجاد علیه السلام به کربلا بازگرداند و کنار جسد شریف به خاک سپرد و یا نزدیک قبر امیر مؤمنان علیه السلام در نجف دفن کرده است.^۲

مرحوم سید بن طاووس نیز می نویسد: روایت شده است که سر مقدّس آن حضرت به کربلا باز گردانده شده و کنار پیکر شریف آن حضرت به خاک سپرده شده است.^۳

بنابراین، مشهور و معروف میان عالمان امامیه آن است که سر مقدّس آن حضرت در کربلا کنار پیکر شریفش دفن شد، این نظر با شواهد و شرایط تاریخی آن زمان

۱. مرحوم محدث قمی می نویسد: قول صحیح در مدفن حضرت زهرا علیها السلام آن است که در خانه خودش دفن شده، نه در بقیع؛ (نفس المهموم، ص ۲۶۹).

۲. نفس المهموم، ص ۲۶۹، مرحوم علامه مجلسی نیز همین اقوال را با تفصیل بیشتری نقل کرده است (بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۴-۱۴۵).

۳. ملهوف (لهوف)، ص ۲۲۵.

سازگارتر است. زیرا بعد از خطبه‌های امام سجاد و زینب کبری علیهما السلام در شام و تغییر اوضاع شهر شام و افکار عمومی مردم آن سامان و تلاش یزید برای جلب نظر امام سجاد علیه السلام طبیعی است که آن سر شریف را در شام باقی نگذارد و به امام علیه السلام تحویل دهد. علاوه بر آن، گذاردن سر مقدس در خزانه و نگهداری آن برای چند سال کاملاً خلاف معمول و غیر متعارف است و سبب نفرت بیشتر مردم از خاندان اموی می‌گردید؛ لذا نظر مشهور علمای امامیه به واقع نزدیک‌تر به نظر می‌رسد.

مرحوم «مقرّم» نویسنده کتاب مقتل الحسین علیه السلام نیز می‌نویسد: هنگامی که امام زین العابدین علیه السلام موافقت یزید را به دست آورد، همه سرهای شهدا را از او طلب کرد تا آنها را در کربلا به خاک بسپارد و یزید نیز سرها را به آن حضرت سپرد و امام علیه السلام آنها را به بدن‌های شریفشان ملحق کرد.^۱

۲۳ - حرکت از شام

پس از خطابه‌های امام سجاد علیه السلام و زینب کبری علیهما السلام و تغییر اوضاع شام و برپایی عزاداری توسط زینب کبری و خاندان اهل بیت علیهم السلام در شام، یزید بیش از این مصلحت ندید که آنان را در شام نگه دارد. از این رو دستور داد آنها را آماده بازگشت به مدینه نمایند.

مطابق نقل علامه مجلسی، یزید از نعمان بن بشیر^۲ که رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیده بود، خواست آنها را آماده رفتن کند و مرد امین و مورد اعتمادی از شامیان را با آنها همراه سازد که آنان را با احترام و تحت مراقبت به مدینه برساند.

۱. مقتل الحسین مقرّم، ص ۳۶۲.

۲. نعمان بن بشیر همان کسی است که هنگام ورود حضرت مسلم به کوفه، فرماندار آنجا بود. یزید او را از فرمانداری برکنار و عبیدالله بن زیاد را بر آنجا گماشت. او به شام آمد، و در حمایت از یزید و پدرش معاویه کوشا بود، پس از هلاکت یزید، مردم را به بیعت با عبدالله بن زبیر ترغیب می‌کرد؛ اهالی حمص با او مخالفت کردند و در نهایت در سال ۶۴ او را کشتند (استیعاب، شرح حال نعمان بن بشیر).

آنگاه که کاروان آماده حرکت شد، یزید، امام علی بن الحسین علیه السلام را خواست و (برای فرافکنی) گفت: خدا لعنت کند پسر مرجانه را! اگر من با حسین علیه السلام بودم، هر چه می خواست به او می دادم و از کشته شدن او به هر قیمتی - هر چند در این راه بعضی از فرزندانم کشته می شدند - جلوگیری می کردم، ولی قضای الهی آنگونه که خودت دیده‌ای اتفاق افتاد، به هر حال، وقتی به وطن رسیدی هر چه نیاز داشتی برای من بنویس تا برآورده سازم.

کاروان خاندان حسینی از شام حرکت کرد، در میان راه هر گاه کاروان پیاده می شد، راهنمای کاروان و نگهبانان از آنها فاصله می گرفتند، تا آنها به آسودگی به کارهای خود برسند و نیازهایشان را برطرف سازند. همچنین از همراهی و مهربانی و رسیدگی به خواسته‌های کاروان اهل بیت علیهم السلام کوتاهی نمی کردند.^۱

* * *

بی شک این واکنشها به سبب ندامت و پشیمانی یزید از کردار خود نبود؛ زیرا تاریخ نشان می دهد که بعد از واقعه کربلا نیز از هیچ تضییقی بر اهل بیت علیهم السلام و شیعیان آنها فروگذار نمی کرد، بلکه جو اجتماعی شام بر اثر بیداری و آگاهی مردم به سبب خطبه‌های کوبنده امام سجاد علیه السلام و زینب کبری علیها السلام چنان ملتهب شده بود که اگر یزید غیر از این انجام می داد ممکن بود به یک شورش عمومی بر ضد او منتهی شود.

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۶.

مطابق نقل شیخ مفید ریاست کاروان به عهده نعمان بن بشیر بود (ارشاد مفید، ص ۴۸۰) ولی از کلام علامه مجلسی و طبری (تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۳) استفاده می شود که یزید از نعمان بن بشیر خواست این کاروان را آماده حرکت کند و مردی مورد اعتماد را همراه با مراقبان و محافظان با آنها روانه نماید. از این رو در مقام زخار (ص ۵۷۹) آمده است که مطابق قولی سرپرستی آنان به عهده بشیر بن حذلم بود. به هر حال، ممکن است سرپرستی این گروه را نعمان بن بشیر عهده داشته و بشیر بن حذلم از نگهبانان همراه بوده که بعداً به هنگام ورود به مدینه، امام سجاد علیه السلام از او خواست تا خبر ورودشان را به اطلاع مردم برساند؛ و یا نعمان بن بشیر از همان شام این کاروان را آماده رفتن نمود و سرپرستی و راهنمایی کاروان را به عهده بشیر بن حذلم نهاد، اما خودش همراه آنان نبود.

۲۴ - زیارت عاشقانه جابر بن عبدالله انصاری

جابر بن عبدالله انصاری از صحابه رسول خدا و یاران با وفای اهل بیت علیهم السلام است. پدرش عبدالله بن عمرو بن حرام انصاری از پیشگامان دعوت پیامبر برای هجرت به مدینه است. عبدالله بن عمرو در بیعت عقبه (در مکه) حضور داشت. در جنگ بدر و احد نیز در رکاب رسول خدا شرکت جست و در جنگ احد به شهادت رسید.^۱

جابر خود نیز در بیعت عقبه ثانیه - در حالی که کودک بود - در کنار پدرش شرکت داشت. وی از یاران برجسته رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و در هیجده غزوه همراه پیامبر حضور داشت و در جنگ صفین نیز در رکاب علی علیه السلام بود. او در اواخر عمر نابینا گردید و در سال ۷۴ یا ۷۷ هجری در سن ۹۴ سالگی وفات یافت.^۲

عطیه عوفی^۳ می‌گوید: همراه با جابر بن عبدالله انصاری برای زیارت قبر امام حسین علیه السلام حرکت کردیم؛ وقتی به کربلا رسیدیم، جابر وارد رودخانه فرات شد و غسل (زیارت) کرد؛ آنگاه لنگی بر کمر بست و حوله‌ای بر دوش انداخت (همانند لباس محرم) و سپس خود را خوشبو نمود و به سمت قبر امام حسین علیه السلام حرکت کرد. به هنگام حرکت همواره ذکر می‌گفت، تا آنکه به قبر نزدیک شدیم.

در آن هنگام به من گفت: دستم را روی قبر بگذار. هنگامی که دستش را روی قبر گذاشتم، جابر بیهوش بر روی قبر افتاد.

من آب به صورت جابر پاشیدم تا به هوش آمد. آنگاه سه بار صدا زد «یا حسین»^۴

۱. رجوع کنید به: الاصابة في معرفة الصحابة، ج ۴، ص ۱۶۲ (شرح حال عبدالله بن عمرو بن حرام).

۲. رجوع کنید به: الاستيعاب، ج ۱، ص ۲۱۹؛ دائرة المعارف الشيعة العامة، ج ۷، ص ۷۰؛ معجم رجال الحديث، ج ۴، ص ۱۱ و اعيان الشيعة، ج ۴، ص ۴۷.

۳. شیخ طوسی در رجال خود عطیه عوفی را از اصحاب امیرمؤمنان علی علیه السلام شمرده است؛ وی از قبیله همدان و دارای کتابی در تفسیر بوده است. خود او می‌گوید: من قرآن را با تفسیرش سه بار بر ابن عباس عرضه کردم، ولی قرائت قرآن را هفتاد بار نزد او خواندم (رجوع کنید به: سفینه البحار، شرح حال عطیه).

۴. در نقلی دیگر آمده که جابر نخست سه بار تکبیر گفت و آنگاه زیارت نامه‌ای خواند (رجوع کنید به:

و ادامه داد: «حَبِيبٌ لَا يُحِبُّ حَبِيبَهُ؛ آیا دوست، پاسخ دوستش را نمی‌دهد؟!»

سپس با خودش گفت: «چگونه (حسین) پاسخ را بدهد، در حالی که میان خون آغشته شده و بین بدن و سرش جدایی افتاده است؟»

سپس افزود: «فَأَشْهَدُ أَنَّكَ ابْنُ خَيْرِ النَّبِيِّينَ، وَابْنُ سَيِّدِ الْمُؤْمِنِينَ، وَابْنُ حَلِيفِ التَّقْوَى، وَسَلِيلُ الْهُدَى، وَخَامِسُ أَصْحَابِ الْكِسَاءِ، وَابْنُ سَيِّدِ النَّبِيِّينَ، وَابْنُ فَاطِمَةَ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ، وَمَالِكَ لَا تَكُونُ هُكْذَا وَقَدْ غَدَّتْكَ كَفُّ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ، وَرَبِّيتَ فِي جِجْرِ الْمُتَّقِينَ، وَرَضَعْتَ مِنْ ثَدْيِ الْإِيمَانِ، وَفُطِمْتَ بِالْإِسْلَامِ، فَطِيبْتَ حَيًّا، وَطِيبْتَ مَيِّتًا، غَيْرَ أَنَّ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ طَيِّبَةٍ لِإِفْرَاقِكَ، وَلَا شَاكَةَ فِي الْخَيْرَةِ لَكَ، فَعَلَيْكَ سَلَامُ اللَّهِ وَرِضْوَانُهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ مَضَيْتَ عَلَى مَا مَضَى عَلَيْهِ أَحْوَكُ يُحْيِي بَنُ زَكَرِيَّا؛ گواهی می‌دهم که تو فرزند بهترین پیامبران و فرزند سرور مؤمنان و فرزند هم پیمان تقوا و از سلاله هدایتی. تو پنجمین فرد از اصحاب کسایی، و فرزند بزرگ نقیبان و فرزند فاطمه‌ای که بانوی همه زنان است. چرا چنین نباشد! (و این همه شرافت و بزرگی نداشته باشی) در حالی که بزرگ پیامبران با دست خویش به تو غذا داد و در دامن پرهیزکاران پرورش یافتی و از پستان ایمان شیر نوشیدی و با اعتقاد به اسلام از شیر باز گرفته شدی؛ تو پاک زیستی و پاک از دنیا رفتی، جز آنکه دل‌های مؤمنان از فراق آسوده نیست در حالی که شک ندارند جایگاه بلندی برای توست؛ پس سلام و رضوان الهی بر تو باد. و (من) گواهی می‌دهم که تو بر همان طریقی رفتی که برادرت یحیی بن زکریا رفت (و در دفاع از حق به شهادت رسید)».

آنگاه چشمش را (مانند یک انسان بینا) به اطراف قبر گردانید و (و خطاب به سایر شهیدان) گفت:

«السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْأَرْوَاحُ الَّتِي حَلَّتْ بِغِنَاءِ الْحُسَيْنِ، وَأَنَاخَتْ بِرَحْلِهِ، أَشْهَدُ أَنَّكُمْ أَقْتَمْتُمُ الصَّلَاةَ، وَأَتَيْتُمُ الزَّكَاةَ، وَأَمَرْتُمُ بِالْمَعْرُوفِ، وَنَهَيْتُمُ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَجَاهَدْتُمُ الْمُلْحِدِينَ، وَعَبَدْتُمُ اللَّهَ حَتَّىٰ أَتَاكُمْ الْيَقِينُ؛ درود بر شما ای ارواحی که بر آستان حسین فرود آمده، و در کنارش آرام گرفتید؛ گواهی می‌دهم که شما نماز را بر پا داشتید و زکات را ادا کردید، امر به معروف و نهی از منکر نمودید و با ملحدان و بی دینان پیکار کردید و تا هنگام مرگ خدا را عبادت نمودید».

آنگاه افزود: «وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ لَقَدْ شَارَكْنَاكُمْ فِيهَا دَخَلْتُمْ فِيهِ؛ سوگند به خدایی که

محمد را به حق برای پیامبری برانگیخت، ما با شما شهیدان در راهی که وارد شده‌اید، شریکیم!».

«عطیه» که این سخن را شنید، با شگفتی پرسید: «چگونه ما شریک (رزم و شهادت)

آنها هستیم، با آن که (برای یاری حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ) نه فراز و نشیبی را پیمودیم و نه

شمشیری زدیم، درحالی که اینان، میان سرها و بدن هایشان جدایی افتاد (و به شهادت

رسیدند) و فرزندانشان یتیم شدند و زنانشان بی شوهر؟»

جابر پاسخ داد: «يَا عَطِيَّةُ! سَمِعْتُ حَبِيبِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «مَنْ أَحَبَّ قَوْمًا حُسْرًا

مَعَهُمْ، وَمَنْ أَحَبَّ عَمَلَ قَوْمٍ أُشْرِكُ فِي عَمَلِهِمْ»، وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنَّ بَيْتِي وَنَيْتَةَ

أَصْحَابِي عَلَى مَا مَضَى عَلَيْهِ الْحُسَيْنُ وَأَصْحَابُهُ؛ ای عطیه! از حبیبم رسول خدا شنیدم که می‌فرمود:

«هرکس گروهی را دوست داشته باشد در قیامت با آنان محشور خواهد شد و هرکس عمل گروهی را

دوست داشته باشد، در عمل آنها شریک است». سوگند به خدایی که محمد را به حق برای رسالت

برانگیخت، (اگر من بر اثر ناتوانی نتوانستم همراه امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ باشم، ولی) نیت و خواسته من و

یارانم، بر همان مسیری است که حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ و یارانش پیموده‌اند.^۱

* * *

ورود جابر صحابی بزرگ پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به کربلا در اربعین حسینی برای زیارت قبر

پاک آن حضرت و سایر شهدای راه خدا، در واقع این هدف را دنبال می‌کرد که سدّ

خفقان را بشکند و راه را برای زائران حسینی بگشاید تا با زیارت پرشورشان پرچم

عاشورا را در کربلا برافرازند و خاطره شهیدان را همواره زنده نگه دارند و مبارزه

دامنه‌داری را از این طریق بر ضدّ دشمن آغاز کنند.

اضافه بر این، زیارت این صحابی بزرگ، درسی است برای نابخردانی که از زیارت

قبور اولیاءالله به خاطر کج فهمی و عدم درک حقیقت تعلیمات اسلام، ممانعت به عمل

می‌آورند.

۲۵ - بررسی ورود خاندان اهل بیت علیهم السلام به کربلا

درباره ورود کاروان اسیران از شام به کربلا در روز اربعین اختلاف نظر است، مرحوم سیدبن طاووس در کتاب خود می‌نویسد: «وقتی که خاندان امام حسین علیه السلام را از شام به سوی مدینه حرکت دادند و (به دو راهی مسیر مدینه و) عراق رسیدند، به راهنمای کاروان گفتند: ما را به کربلا ببر. هنگامی که این جمعیت به کربلا رسیدند، در آنجا جابر بن عبدالله انصاری و گروهی از بنی هاشم و مردان دیگر از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدند که برای زیارت امام حسین علیه السلام به کربلا آمدند؛ این دو گروه در یک روز با یکدیگر ملاقات کردند و باگریه و اندوه و سروسینه زنان با یکدیگر دیدار نمودند. در آنجا مجلس غم و اندوه و ماتم برپا کردند و زنان روستاهای مجاور کربلا نیز به آنها پیوستند و چند روز در آنجا مجلس ماتم پرشوری برپا شد.^۱

از طرفی می‌دانیم که جابر در روز اربعین به زیارت امام حسین علیه السلام آمده بود^۲ و ملاقات آنها با یکدیگر در آن روز اتفاق افتاد؛ در نتیجه، اهل بیت علیهم السلام نیز در روز اربعین به کربلا آمدند.

ولی ورود اهل بیت علیهم السلام در روز اربعین به کربلا از دو جهت مورد تردید قرار گرفته است؛ نخست از نگاه تاریخی نظرات مخالفی در این زمینه ابراز شده و دیگر آنکه بُعد مسافت مانع تحقق چنین امری است؛ در این جا هر دو وجه را مورد بررسی قرار می‌دهیم؛ ابتدا اقوالی که پیرامون این مسأله وجود دارد:

۱. اقوال گوناگون در مورد ورود اهل بیت علیهم السلام در اربعین به کربلا

قول اول، آن است که اهل بیت علیهم السلام در همان سال ۶۱ در روز بیستم صفر به کربلا

۱. ملهوف (لهوف)، ص ۲۲۵.

۲. شیخ طوسی در مصباح المتعجد، ص ۵۴۸، و شیخ مفید در مساز الشیعه، ص ۴۶، به این مطلب تصریح کرده‌اند (همچنین رجوع کنید به: منتهی الآمال، شرح حال زندگانی امام حسین علیه السلام).

وارد شدند که همان نظر سید بن طاووس در لهوف است و ابن نما نیز همین را معتقد است.^۱

در نفس المهموم از قول «تاریخ حبیب السیر» آمده است که یزید سرهای شهیدان را به علی بن الحسین علیه السلام تسلیم کرد و آن حضرت سرها را روز بیستم صفر به بدن‌ها ملحق کرده و سپس به مدینه بازگشت،^۲ و در مقتل الحسین مقرر این سخن از ابوریحان بیرونی در - الآثار الباقیه - نیز نقل شده است.^۳

مطابق این سخن، می‌توان گفت که اهل بیت نیز همراه امام سجاد علیه السلام در روز اربعین به کربلا آمدند و سخن سید بن طاووس تقویت می‌شود.

قول دوم، از شیخ مفید است که می‌نویسد: «روز بیستم صفر روزی است که خاندان حرم حسینی از شام به مدینه آمدند، و این روز همان روزی است که جابر بن عبدالله انصاری به کربلا برای زیارت قبر امام حسین علیه السلام آمد و او نخستین کسی است که قبر آن حضرت را زیارت کرد».^۴

شیخ طوسی نیز در مصباح المتهجد تصریح می‌کند: روز بیستم صفر، روز ورود حرم حسینی از شام به مدینه است.^۵

قول سوم، از سید بن طاووس در کتاب اقبال است که ایشان در این کتاب، هم ورود حرم حسینی را در اربعین به کربلا بعید می‌شمرد و هم ورودشان را به مدینه^۶ و علامه

۱. مثیر الاحزان، ص ۱۰۷. شیخ بهایی نیز معتقد است در اربعین حسینی، اهل بیت علیهم السلام به کربلا آمدند و با جابر ملاقات کردند (توضیح المقاصد، ص ۶) هر چند وی اربعین را روز نوزده صفر می‌داند، ولی با توجه به آنکه امام حسین در عصر عاشورا به شهادت رسید، باید ابتدای اربعین را از روز یازدهم حساب کرد ولذا بیستم صفر، اربعین آن حضرت می‌شود (رجوع کنید به: تحقیق درباره اربعین، ص ۲۰۱-۲۰۲).

۲. نفس المهموم، ص ۲۶۹.

۳. مقتل الحسین مقرر، ص ۳۶۳.

۴. مساز الشیعه، ص ۴۶.

۵. مصباح المتهجد، ص ۵۴۸.

۶. اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۱۰۰-۱۰۱. وی می‌نویسد: پس از ورود کاروان اسیران به کوفه، عبیدالله بن

مجلسی نیز این هر دو را بعید می‌داند.^۱ در واقع سید بن طاووس که کتاب اقبال را پس از لهوف نوشته، نظر نخست خویش را نمی‌پذیرد، هر چند می‌گوید: ممکن است آنها به کربلا رفته باشند، ولی نه در روز بیستم صفر.^۲

قول چهارم و پنجم، آنکه به هنگام رفتن از کوفه به شام، نخست به کربلا آمده‌اند^۳ و یا آنکه بعد از مراجعت از شام به مدینه، در زمان دیگری به کربلا آمده‌اند.

این دو قول را مرحوم حاج شیخ عباس قمی در منتهی الآمال به برخی نسبت داده؛ ولی آنها را ضعیف شمرده است؛ چراکه در نقل‌ها نیامده است.

قول ششم، آن است که خاندان حسینی در سال ۶۲ یعنی یک سال بعد، در روز بیستم صفر به کربلا آمده‌اند؛ که این قول را فرهاد میرزا در کتاب «مقام زخار» انتخاب کرده است.^۴

مطابق آنچه گفته شد، «سید بن طاووس» در «لهوف» و «ابن نما» در «مثیر الاحزان» و «شیخ بهایی» در «توضیح المقاصد» معتقدند اهل بیت علیهم‌السلام در اربعین اول به کربلا آمدند و مقصود، اربعین سال ۶۱ است؛ زیرا گفته‌اند به هنگام مراجعت از شام از راهنمای کاروان خواستند آنها را به کربلا ببرد؛ ولی بسیاری دیگر از مورخان و صاحب نظران این سخن را نپذیرفتند. آنان نیز اقوال گوناگونی داشته‌اند و همین اختلاف اقوال و گوناگونی دیدگاه‌ها سبب تردید شده است.

→ زیاد برای یزید نامه نوشت تا تکلیفش را درباره اسرا روشن سازد و یزید پاسخ داد که آنها را به شام روانه کند، این رفت و برگشت و سپس حرکت و رسیدن به شام بیست روز یا بیشتر طول می‌کشد؛ و از طرفی وقتی آنها به شام رسیدند، در آنجا نیز آنها را یک ماه در مکانی که از سرما و گرما حفظشان نمی‌کرد، جای دادند؛ بنابراین، طبیعت کار اقتضا می‌کند که آنها بیش از چهل روز از شهادت امام حسین به عراق و یا مدینه برسند.

۱. زاد المعاد، ص ۴۰۲.

۲. اقبال، ص ۱۰۱.

۳. قول چهارم را ناسخ التواریخ (ج ۳، ص ۱۷۶) انتخاب کرده است. مرحوم شعرانی نیز در ترجمه نفس المهموم (ص ۲۷۰) این قول را ترجیح داده است.

۴. مقام زخار، ص ۵۸۶.

۲. بُعد مسافت و توقف‌های طولانی

آنچه که سبب تردید حضور خاندان حسینی در اربعین سال ۶۱ در کربلا شده است، بعد مسافت از کوفه به شام و سپس از شام به کربلاست؛ بویژه آنکه آنان را در میان راه و در شام مدت زیادی نگه داشتند.

مرحوم حاج شیخ عباس قمی در منتهی الآمال در این باره می‌نویسد:

«ثقات محدثین و مورّخین متفقند که بعد از شهادت امام حسین علیه السلام عمر سعد نخست سرهای شهدا را به نزد ابن زیاد روانه کرد و از پس آن، در روز دیگر اهل بیت علیهم السلام را به کوفه برد. ابن زیاد نیز پس از شماتت اهل بیت علیهم السلام آنها را زندانی نمود و نامه‌ای به یزید نوشت که با سرها و اسیران چه کند؟ یزید پاسخ داد که آنها را به شام روانه سازد و پس از آن بود که آنها را روانه شام ساخت.

همچنین از کتاب‌های معتبر نقل شده است که آنها را از راه اصلی و شهرها و آبادی‌ها عبور دادند که قریب به چهل منزل می‌شود و حتی اگر بگوییم آنها را از بیابان و مسیر غیر اصلی عبور داده باشند، نزدیک به بیست روز طول می‌کشید؛ چراکه میان کوفه و شام به خطّ مستقیم یکصد و هفتاد و پنج فرسخ است و در شام هم قریب به یک ماه توقّف کرده‌اند، همان‌گونه که سید بن طاووس در اقبال گفته است.

بنابراین، با ملاحظه مسائل فوق، بسیار بعید است که اهل بیت علیهم السلام در بیستم صفر و روز ورود جابر به کربلا، وارد کربلا شده باشند و خود سید در اقبال آن را بعید شمرده است؛ علاوه بر آنکه بزرگان حدیث و تاریخ و سیره به این مطلب اشاره‌ای نکرده‌اند، با آنکه شایسته ذکر بود. بلکه شیخ مفید و شیخ طوسی و کفعمی گفته‌اند، روز بیستم صفر آنها به مدینه آمده‌اند.

همچنین در کتاب مصباح الزائر از سید بن طاووس و بشارة المصطفی از عمادالدین ابوالقاسم آملی که هر دو از کتاب‌های معتبرند، ماجرای ورود جابر به کربلا آمده است، ولی هرگز نامی از ورود اهل بیت علیهم السلام در آن هنگام برده نشده است؛

با آنکه به حسب مقام شایسته ذکر بود.^۱

مرحوم حاجی نوری در کتاب «لؤلؤ و مرجان»^۲ و «علامه شهید مرتضی مطهری» در «حماسه حسینی» نیز آن را بعید، بلکه ناممکن دانسته‌اند.^۳

این نکته لازم به ذکر است که اگر بعد مسافت و توقف طولانی اهل بیت علیهم‌السلام در شام را بپذیریم (همانگونه که سید بن طاووس در اقبال گفته است)، هم ورود آنان در بیستم صفر به کربلا بعید است و هم به مدینه؛ و این سخن با قول شیخ مفید، شیخ طوسی و کفعمی که معتقدند بیستم صفر ورود خاندان حرم حسینی به مدینه بود نیز ناسازگار است.

ولی در هر حال، امکان ورود اهل بیت حسینی علیهم‌السلام را در اربعین اول به کربلا نمی‌توان به کلی انکار کرد، به چند دلیل:

۱. تصریح مورّخانی قبل از سید بن طاووس

هر چند برخی از محققان گفته‌اند که این سخن نخستین بار توسط سید بن طاووس در قرن هفتم مطرح شد، ولی جستجوی تاریخی نشان می‌دهد، پیش از آن بزرگوار و یا معاصر با وی دیگران نیز این مطلب را ابراز داشته‌اند، که در اینجا به برخی از آنان اشاره می‌کنیم:

الف) ابوریحان بیرونی (متوفای ۴۴۰ ق) در الآثار الباقیه می‌نویسد: «در بیستم ماه صفر بعد از خروج اهل بیت از شام، سرهای مبارک شهدا به کربلا آورده شد و کسار بدن‌ها دفن گردید»^۴ البته خواهد آمد که این سرها توسط امام سجاد علیه‌السلام به کربلا آورده شد.

۱. منتهی الآمال، شرح حال زندگانی امام حسین علیه‌السلام (با تلخیص و تصرف).

۲. لؤلؤ و مرجان، ص ۱۸۱-۱۹۲.

۳. حماسه حسینی، ج ۱، ص ۳۰.

۴. الآثار الباقیه، ص ۳۳۱، (مطابق نقل مقتل الحسین مقرّم، ص ۳۶۳).

ب) عماد الدین طبری آملی (متوفای اوایل قرن ششم) در کتاب *بشارة المصطفى* به آن تصریح کرده است؛ وی در این کتاب پس از نقل ماجرای زیارت جابر و عطیه آورده است: در این میان جمعیتی را دیدند از مسیر شام به کربلا نزدیک می‌شود. جابر به عطیه گفت: برو ببین اینها چه کسانی هستند؟

عطیه رفت و برگشت و به جابر گفت: ای جابر، برخیز و از حرم رسول خدا ﷺ استقبال کن؛ چراکه حضرت زین العابدین علیه السلام به همراه عمه‌ها و خواهرانش می‌آیند. جابر برخاست و با سروپای برهنه به استقبال آن کاروان شتافت؛ وقتی که به امام زین العابدین علیه السلام نزدیک شد، امام به او فرمود: «أَنْتَ جَابِرٌ؟ تَو جَابِرِي؟» پاسخ داد: آری، امام فرمود: «يَا جَابِرُ هَيْهُنَا وَاللَّهِ قَتَلْتَ رِجَالَنَا، وَذَمَّحْتَ أَطْفَالَنَا، وَسَيَّيْتُ نِسَاءَنَا، وَحَرَّقْتَ خِيَامَنَا؛ ای جابر به خدا سوگند! اینجا مردان ما کشته شدند، اطفال ما سربریده شد، زنان ما اسیر گردیده و خیمه‌های ما سوزانده شد».^۱

ج) ابن نما (متوفای اوایل قرن هفتم) در *مثير الاحزان* ماجرای ورود اهل بیت علیهم السلام به کربلا و ملاقات با جابر را با صراحت نقل کرده است.^۲ بنابراین، مطابق نقل‌ها، ورود اهل بیت علیهم السلام در اربعین اول به کربلا بعید به نظر نمی‌رسد.

۲. الحاق سرهای شهدا به بدن‌ها

همچنین برخی دیگر از صاحب نظران هر چند به این مطلب (ورود اهل بیت در اربعین به کربلا) تصریح نکرده‌اند، ولی لازمه سخنانشان مطلب فوق است. آنان که می‌نویسند: امام سجاد علیه السلام سر مبارک امام حسین علیه السلام را به کربلا آورد و به بدن پسر

۱. رجوع کنید به: اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۴۷. (شرح حال جابر بن عبدالله انصاری).

۲. *مثير الاحزان*، ص ۱۰۷، جعفر بن محمد بن جعفر معروف به ابن نمای حلی حدود سال ۶۸۰ وفات یافت. (اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۱۵۶) و با سید بن طاووس که وفاتش سال ۶۶۴ است، معاصر بوده است.

بزرگوارش ملحق کرد. و یا می‌نویسند: سر مبارکش به کربلا برگردانده شد، هرچند نام امام سجاد علیه السلام را ذکر نکرده‌اند. این سخن با ضمیمه این نکته که ورود آن حضرت به کربلا را، جز در اربعین حسینی نوشته‌اند، والحقا سر نیز فقط توسط آن حضرت صورت گرفت، می‌توان نتیجه گرفت که ورود آنان به کربلا و الحاق سرها در همان بیستم صفر بوده است؛ بخشی از این مطلب پیش از این در بحث دفن سرهای شهدا ذکر شده که در این جا تکرار می‌شود و به پاره‌ای دیگر از اقوال نیز اشاره می‌کنیم:

الف) شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ق) می‌نویسد: «امام سجاد علیه السلام با اهل بیت علیهم السلام به همراه سرهای مبارک شهیدان (از دمشق) خارج شدند و سرهای مقدس را به کربلا باز گردانند و (به خاک سپردند)».^۱

ب) فتال نیشابوری (متوفای ۵۰۸ق) نیز می‌نویسد: «خَرَجَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام بِالنُّسُوءِ، وَرَدَّ رَأْسَ الْحُسَيْنِ إِلَى كَرْبَلَاءَ؛ امام علی بن الحسین علیه السلام همراه با زنان، سر امام حسین علیه السلام را به کربلا بازگرداند».^۲

ج) ابن شهر آشوب (متوفای ۵۸۸ق) نیز در مناقب، اعاده سر مطهر امام حسین علیه السلام را به بدنش ذکر کرده است.^۳

د) عالم بزرگ اهل سنت سبط بن جوزی (متوفای ۶۵۴ق) نیز می‌نویسد: «الْأَشْهُرُ أَنَّهُ رُدَّ إِلَى كَرْبَلَاءَ فَدْفِنَ مَعَ الْجَسَدِ؛ قول مشهورتر آن است که سر مبارک آن حضرت به کربلا آورده شد و در کنار پیکر مطهرش دفن گردید».^۴

ه) علامه مجلسی نیز می‌نویسد: «مشهور میان علمای امامیه آن است که سر مبارک آن حضرت کنار پیکر شریفش به خاک سپرده شد و این کار توسط امام علی

۱. امالی صدوق، مجلس ۳۱، ص ۱۶۸، ح ۴، (خَرَجَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام بِالنُّسُوءِ وَرَدَّ رَأْسَ الْحُسَيْنِ إِلَى كَرْبَلَاءَ).

۲. روضة الواعظین، ص ۱۹۲.

۳. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۸۵.

۴. تذكرة الخواص، ص ۱۵۰.

بن‌الحسین علیه السلام انجام گرفت.^۱

(و) شبنجی عالم بزرگ اهل سنت نیز می‌نویسد: «امامیه معتقد است بعد از چهل روز از شهادت امام حسین علیه السلام سر مطهر آن حضرت به بدنش در کربلا ملحق شد».^۲ بنابراین، با توجه به این نکته که سرهای شهدا به کربلا بازگردانده شد و آن هم توسط امام سجاد علیه السلام صورت گرفت و در کنار بدن‌های مطهر به خاک سپرده شد و از سوی دیگر نقل نشده است که آن حضرت پس از ورود به مدینه، سرها را به کربلا آورده باشد و یا کاروان را به مدینه فرستاده و خود به تنهایی به کربلا آمده باشد؛ می‌توان از آن استفاده کرد که امام سجاد علیه السلام همراه خواهران و عمه‌ها و دیگر بازماندگان حادثه عاشورا به کربلا آمده است (همانگونه که شیخ صدوق و فتال نیشابوری به آن تصریح کرده‌اند) و ضمن دفن سرهای شهیدان، بار دیگر با شهدای کربلا تجدید خاطره نمودند؛ هرچند در پاره‌ای از این نقل‌ها نیامده است که آن روز، بیستم صفر و یا با روز ورود جابر بن عبدالله همراه بوده است، اما در پاره‌ای دیگر از نقل‌ها به آن تصریح شده است (مانند سخن ابوریحان بیرونی) و آنها که انتقال سرها را به کربلا آورده‌اند، نیز تاریخ دیگری ذکر نکرده‌اند؛ لذا با توجه به سخن کسانی که معتقدند ورود اهل بیت علیهم السلام به کربلا در بیستم صفر بوده، می‌توان نتیجه گرفت که الحاق سرها توسط امام سجاد علیه السلام همراه دیگر اعضای کاروان در همان روز اتفاق افتاده است.

نکته قابل توجه دیگر آن‌که در روایات متعددی آمده است که آسمان و زمین چهل روز پس از شهادت امام حسین علیه السلام بر آن حضرت گریستند؛^۳ ممکن است این غم و اندوه آسمان و زمین که از روز شهادت سالار شهیدان اتفاق افتاد، تاروی که سرها به

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۵.

۲. نورالابصار، ج ۲، ص ۴۴.

۳. رجوع کنید به: بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۰۶، ح ۱۳؛ ص ۲۱۰، ح ۱۸؛ ح ۲۲ و ح ۲۳.

بدن‌ها ملحق شد، ادامه داشت و پس از چهل روز که این کار انجام شد، کائنات قرار و آرام یافتند!

۳. سنت زیارت اربعین

می‌دانیم که از سنت‌های بیستم صفر و اربعین حسینی زیارت اربعین امام حسین علیه السلام است. در روایتی از امام حسن عسکری علیه السلام آمده است: «نشانه‌های مؤمن پنج چیز است: به جا آوردن پنجاه و یک رکعت نماز در هر شب و روز (۱۷ رکعت نماز واجب و ۳۴ رکعت نافله) و زیارت اربعین (امام حسین علیه السلام) و انگشتر بر دست راست نهادن، و پیشانی را به هنگام سجده، بر خاک گذاردن و بسم الله الرحمن الرحیم را در نماز بلند گفتن».^۱

همچنین برای این روز زیارت مخصوصی از امام صادق علیه السلام نقل شده است.^۲ از گذشته دور تا زمان ما، هر زمان که شیعیان فرصتی پیدا می‌کردند، روز اربعین حسینی را به کربلا می‌رفتند و با شور و هیجان و اخلاص، آن حضرت را زیارت می‌نمودند. در این سال‌ها نیز میلیون‌ها عاشق دلسوخته اربعین را به کربلا می‌روند و شهیدان کربلا را زیارت می‌کنند.

اکنون پرسش آن است که چرا چنین زیارتی در این روز مستحب شمرده شد؟ مرحوم علامه مجلسی در زاد المعاد می‌نویسد: «چون جابر که از بزرگان صحابه بود، اساس این کار را گذاشت، می‌تواند دلیل فضیلت زیارت آن حضرت در این روز شده باشد» ولی با این حال، احتمال می‌دهد وجوه دیگری داشته باشد که بر ما مخفی است.^۳

۱. مصباح المتعبد، ص ۷۸۷ و اقبال، ص ۵۸۹.

۲. رجوع کنید به: مفاتیح نوین، زیارت اربعین، (ص ۳۹۳).

۳. زاد المعاد، ص ۴۰۲.

اما به نظر می‌رسد که نمی‌تواند این همه اهتمام نسبت به زیارت اربعین و آن را از علائم مؤمن شمردن و نقل زیارت نامه‌ای مخصوص از سوی امام صادق علیه السلام، به صرف زیارت آن حضرت از سوی جابر بن عبدالله انصاری در اربعین باشد؛ به ویژه آنکه زیارت اربعین ویژه امام حسین علیه السلام است و درباره هیچ یک از دیگر معصومان چنین زیارتی وارد نشده است. بلکه همانطور که دانشمند بزرگ و محقق شهیر ابوریحان بیرونی گفته است: «وَفِي الْعِشْرِينَ رُذَّ رَأْسُ الْحُسَيْنِ عليه السلام إِلَى جُثَّتِهِ حَتَّى دَفِنَ مَعَ جُثَّتِهِ، وَ فِيهِ زِيَارَةُ الْأَرْبَعِينَ» در بیستم صفر سر مطهر امام حسین علیه السلام به پیکرش بازگردانده شد و همراه آن به خاک سپرده شد و در همین روز زیارت اربعین وارد شده است،^۱ زیارت اربعین پس از الحاق سر آن حضرت به بدنش در روز بیستم صفر، سنت گردید و می‌دانیم سر مبارک آن حضرت توسط امام سجاد علیه السلام به کربلا آورده شد؛ لذا به نظر می‌رسد که این همه اهمیت زیارت اربعین نه به خاطر زیارت آن حضرت توسط جابر عبدالله انصاری در چنین روزی است، بلکه به سبب الحاق سرهای شهدا در این روز توسط امام سجاد علیه السلام و زیارت آن قبور پاک، توسط امام علیه السلام و کاروان حرم حسینی در اربعین است و این عمل، از شعائر مهم شیعه و در کنار ۵۱ رکعت نماز و سجده بر خاک، مطرح شد.

از این رو، علامه مجلسی در زادالمعاد می‌نویسد: «مشهور آن است که سبب تأکید زیارت آن حضرت در این روز، آن است که امام زین العابدین علیه السلام با سایر اهل بیت در این روز بعد از مراجعت از شام به کربلائی معلی وارد شدند و سرهای مطهر شهداء را به بدن‌های ایشان ملحق کردند».^۲ هرچند خود او ورود آنها را در بیستم صفر به کربلا بعید می‌داند، ولی سخنان وی نشان می‌دهد که در زمان مرحوم علامه مجلسی نیز این نکته مشهور بوده است که اهمیت زیارت اربعین، به سبب زیارت شهدای

۱. الآثار الباقية، ص ۳۳۱.

۲. زادالمعاد، ص ۴۰۲.

کربلا و الحاق سرها به بدن‌ها توسط امام زین العابدین علیه السلام بوده است. در نتیجه با توجه به این نکته که اربعین فی حدّ نفسه امتیازی ندارد، آن گونه که شب‌های جمعه و نیمه شعبان و لیالی قدر و عیدین و عرفه، بر سایر ایام و لیالی امتیاز دارند، باید در اربعین امام حسین علیه السلام حادثه ویژه‌ای اتفاق افتاده باشد که آن را از سایر روزهای قبل و بعدش ممتاز ساخته باشد و این جز با الحاق سرهای شهدا به بدن‌هایشان و زیارت قبور شهدا توسط امام سجاد علیه السلام و کاروان همراه، نمی‌تواند باشد.

* * *

اما مسأله بعد مسافت و توقف طولانی مدت در شام که اشکال عمده‌ای برای تحقق چنین حادثه‌ای شمرده شده را می‌توان این‌گونه پاسخ داد:

در کتاب‌های متعددی آمده است که روز ورود کاروان اسیران به شام، روز اول صفر بوده است که پیش از این به آن اشاره شد، و بنی امیه نیز آن روز را برای خود عید قرار دادند.^۱

مرحوم حاج شیخ عباس قمی نیز می‌نویسد: «شیخ کفعمی و شیخ بهائی و محدث کاشانی گفته‌اند: روز اول صفر، سر حضرت سیدالشهداء را به شام آوردند و بنی‌امیه آن روز را عید گرفتند و اندوه مؤمنان در این روز تازه گردید...»^۲

چنانکه گذشت کاروان اسیران نیز همراه با سرها وارد شام شدند؛ بنابراین، آنها روز اول صفر در شام بودند.

اما زمان حضور آنان در شام، آن‌گونه که سید در اقبال نوشته و آن را یک ماه دانسته است، بعید به نظر می‌رسد؛ زیرا نقل شده است که پس از خطبه‌های حضرت زینب و امام سجاد علیه السلام و تغییر اوضاع شام، کاروان اهل بیت علیهم السلام از یزید اجازه گرفتند که در شام عزاداری کنند و آنها به مدت چند روز مجلس عزایا داشتند تا آنکه به یزید گفته

۱. شهید آیت الله قاضی طباطبایی می‌نویسد: در برخی از کتاب‌های معتبر آمده است که ۱۵ ماه محرم اسرار از کوفه حرکت دادند و در حدود ده تا پانزده روز به شام رسیدند. (تحقیق درباره اربعین، ص ۲۳).

۲. نفس المهموم، ص ۲۳۹.

شد، مصلحت نیست اهل بیت امام حسین علیه السلام را در این شهر نگه دارید؛ آنها را مهبیای سفر حجاز کن؛ و او نیز چنین کرد.^۱

مرحوم شیخ مفید نیز می نویسد: پس از اتمام جلسه یزید، دستور داده شد که آنها را در خانه ای نزدیک قصر یزید اقامت دهند، سپس می افزاید: «فَأَقَامُوا أَيَّاماً ثُمَّ نَدَبَ الثُّعَيْنَانَ بَنَ بَشِيرٍ...؛ چند روزی در آنجا اقامت گزیدند، سپس نعمان بن بشیر را فرا خواند و دستور داد آنها را آماده رفتن کند».^۲

مورّخ معروف «طبری» می نویسد: «آنها به مدت سه روز (در شام) مراسم ماتم بر پا کردند».^۳

بنابراین، اقامت آنها در شام به مدت یک ماه جز توسط سیّد در اقبال نقل نشده است و با توجه به وضع شام و افشاگری های اهل بیت به نظر نمی رسد که مصلحت دستگاه اموی در آن بود که اهل بیت علیهم السلام را مدت طولانی در شام نگه دارند و سخن کسانی که می نویسند ایامی چند در آنجا بودند، صحیح تر است.

در نتیجه اگر از روز ورود آنها به شام که اوّل صفر بوده و حضور در مجلس یزید و آنگاه ماندن حداکثر هفت روز را بپذیریم، باید اهل بیت علیهم السلام را دوازده روز مانده به بیستم صفر از شام حرکت داده باشند، و این مدت زمانی، برای رسیدن کاروان از شام به کربلا کافی است؛ زیرا:

۱. جناب سید بن طاووس با آنکه در اقبال ورود کاروان اهل بیت علیهم السلام را در اربعین به کربلا بعید می داند، ولی می نویسد: «رفت و برگشت از کوفه به شام بیست روز طول می کشد».^۴ بنابراین در مدت ۱۲ روز می توان از شام به کربلا رسید.

۲. در تاریخ آمده است: آنگاه که مروان بن حکم، سردار سپاهش عامر بن ربیع را

۱. نفس المهموم، ص ۲۶۳ و ۲۶۵.

۲. ارشاد مفید، ص ۴۸۰.

۳. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۳.

۴. اقبال، ج ۳، ص ۱۰۱.

با یکصد هزار لشکر از شام برای جنگ با مختار اعزام کرد، آنها در مدت ده روز به کوفه رسیدند.^۱

بدیهی است، اگر بتوان لشکری یکصد هزار نفری را طی مدت ده روز به کوفه رساند، رسیدن کاروانی کوچک در مدت ۱۲ روز به کربلا مشکلی ندارد.

مرحوم شهید قاضی طباطبایی موارد متعدد تاریخی ذکر کرده است که می توان مسیر شام به عراق را در کمتر از ده روز طی کرد و حتی از مرحوم سید محسن امین نویسنده کتاب اعیان الشیعه نقل می کند: راهی میان شام و عراق است که مستقیم است و عرب های عقیل در زمان ما از آن راه می روند و در مدت یک هفته به عراق می رسند.^۲

۳. امام حسین علیه السلام مسیر میان مدینه و مکه را که حدود ۴۷۰ کیلومتر است به مدت پنج روز پیمود، زیرا آن حضرت دو روز مانده به پایان ماه رجب از مدینه حرکت کرد و روز سوم شعبان وارد مکه شد.^۳ بنابراین، مسیر شام تا کربلا که قریب ۶۰۰ کیلومتر است را می توان به راحتی در مدت ده روز پیمود (دقت کنید!).

* * *

به هر حال، از مجموع شواهد و قرائن و کلماتی که از عالمان و محققان ذکر شد، می توان ورود اهل بیت علیهم السلام را در روز اربعین به کربلا تقویت کرد و سخنان آنان که معتقدند کاروان اهل بیت علیهم السلام با جابر و همراهانش در کربلا ملاقات کردند و به عزاداری پرداختند، پذیرفت. و اگر جناب سید بن طاووس در اقبال آن را بعید می شمرد مشکلی ایجاد نمی کند، چرا که ایشان با فرض ماندن آنها به مدت یک ماه در شام، ورود آنها را در روز اربعین به کربلا نمی پذیرد، همان گونه که ورودشان را در این تاریخ به مدینه نیز قبول ندارد؛ ولی هنگامی که ثابت شد، کاروان اسرا کمتر از ده روز

۱. تحقیق درباره اربعین، ص ۲۱.

۲. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به: تحقیق درباره اربعین، ص ۱۸-۳۰.

۳. ارشاد مفید، ص ۳۷۵ و ۳۷۷؛ و مقتل الحسین مرقم، ص ۱۴۰.

در شام مانده‌اند، پذیرش سخن سید بن طاووس در لهوف که ورود آنها را به کربلا همزمان با ورود جابر از قول راوی نقل کرده، به حقیقت نزدیک‌تر است.

در واقع، سید بن طاووس در تاریخ معتبری این حادثه را دیده بود و آن را در لهوف نقل کرده، ولی بعداً که در تاریخ دیگری خوانده است آنها به مدت یک ماه در شام مانده‌اند، ورود کاروان اهل بیت علیهم‌السلام را در روز اربعین به کربلا ناممکن دانسته است. در نتیجه، با ردّ سخن آنان که اقامت یک ماهه را در شام مطرح کرده‌اند، موضوع ورود اهل بیت علیهم‌السلام در اربعین سال ۶۱ به کربلا تثبیت می‌شود.

طبیعت امر نیز اقتضا می‌کند که این کاروان قبل از رفتن به مدینه بار دیگر با آسودگی به کربلا بروند و با قبور شهدا تجدید دیدار نمایند.

مرحوم حاج میرزا ارباب (از علمای معروف قم) می‌نویسد: «به حسب عادت بعید می‌نماید که آن قافله دل شکسته که با اکراه و اضطراب از کربلا کوچ کردند و از گریه و سوگواری منع شدند و اجساد شریفه شهدای خود را در مقابل آفتاب دیدند، بدون آگاهی بر حال مقابر مقدّسه و اطلاع بر حال، به مدینه رجوع کنند و به زیارت آن تربت مقدّسه فائز نشده، برگردند».^۱

اربعین در کربلا چه گذشت؟

مطابق نقل سید بن طاووس کاروان اهل بیت علیهم‌السلام در کربلا با جابر و یارانش ملاقات کردند و با گریه و ناله و زاری به استقبال یکدیگر شتافتند و چند روزی را در کربلا به اقامه عزای پرداختند.

اینک جای آن دارد که حال و هوای گروهی که پس از چهل روز، بار دیگر به کربلا آمده‌اند، را مجسم کرد. اینان به مکانی قدم گذاشته‌اند که با خاطرات تلخ و کوهی از اندوه و غم آنجا را ترک گفتند. جایی که چهل روز پیش، پرپر شدن عزیزان خود را

مشاهده کردند و با چشمان خود غربت پدران و برادران و عموها و عموزادگان خود را دیدند.

بر زینب کبری علیها السلام چه گذشت؟ او که پس از شهادت امام حسین علیه السلام رهبری کاروان اسیران را - به همراه امام سجاد علیه السلام - به عهده داشت، و همه جا از جان او و زنان و کودکان مراقبت می کرد و گاه خود را سپر بلای آنها قرار می داد و در کوفه و شام با افشاگری هایش ظالمان را رسوا ساخت، بذر انقلاب را در همه جا پاشید و پیام خونین کربلا را به گوش مردم رساند، اینک با بدن رنجور و تن مجروح، ولی روسفید و سرافراز به زیارت مولا و برادر عزیزش حسین بن علی علیه السلام آمده است.

خاطرات بودنش با برادر، همراهی او در مسیر مدینه به مکه و از مکه تا کربلا، سفارش های برادر به او، رنج های حسین علیه السلام در شهادت یاران و برادران و فرزندان، بدن های قطعه قطعه شهیدان و سرهای جدا شده عزیزان، همه و همه از خاطر او می گذرد.

خداحافظی آخرش با پسر فاطمه علیها السلام و با پیکر بی سر برادر و همچنین یاد و خاطره خیمه های سوخته و دامن های آتش گرفته کودکان، زینب را بی تاب می کند و اکنون که بدون خوف از دشمن می تواند عقده دل خالی کند، بی تردید کنار قبر برادر و دیگر شهیدان مویه می کند و می گرید. اما با این حال، همچنان باید مراقب دیگر زنان و کودکان باشد، نکند از شدت غم قالب تهی کنند و کنار قبور شهیدان جان دهند!!

بر رباب و سکینه و فاطمه و دیگر زنان چه می گذرد؟ خاطرات تلخ و جانکاه، یک به یک از جلوی چشمان آنها عبور می کند...

خاطرات تشنگی و بی تابی علی اصغر، حلقوم دریده او و پرپر شدنش روی دست پدر با سینه سوخته رباب چه می کند؟!

یاد غربت و تشنگی پدر، نوازش های آخرین بابا، ندای «هل من ناصر» او و ذوالجناح بی صاحبش به سکینه امان نمی دهد!!!

یاد و خاطره پیکر خونین علی اکبر، فرق شکافته قاسم، دست‌های قلم شده عباس، لبان تشنه، علقمه، مشک سوراخ شده، چشمان به تیر نشسته و صدای محزون‌ونی که می‌گفت: «اکنون کمرم شکست» با دختران و زنان چه می‌کند؟! نمی‌دانیم چه کسی میدان‌دار مویه‌ها بود و از کدام مصیبت می‌گفتند. شاید همه با هم مویه می‌کردند و ضجه می‌زدند و عقده‌های دل می‌گشودند؛ ولی طبیعی است که پس از گذشت یک روز، دیگر سینه‌ها توان فریاد نداشت، صداها گرفته و حنجره‌ها خسته بود. اما می‌توان با دست اشاره کرد به: آب و مشک، تیغ و حلقوم، دست و سینه، خیمه سوخته و گوش‌های دریده و گوشواره‌های غارت شده...!!

آری چنین بود داستان غم‌انگیز اهل بیت علیهم‌السلام در کربلا!

۲۶ - به سوی مدینه

پس از سه روز عزاداری، امام سجاد علیه‌السلام چاره‌ای جز این ندید که دستور حرکت از کربلا را به سوی مدینه صادر نماید، چرا که می‌دید عمه‌هایش و زنان و کودکان، شب و روز آرام و قرار ندارند و به نوحه و گریه می‌پردازند. از کنار قبری برمی‌خیزند و در جوار قبری دیگر می‌نشینند (خوف آن بود که آنجا جان خود را از دست دهند).^۱

کاروان به سوی مدینه روانه شد در آن حال جناب ام‌کلثوم علیها‌السلام اشعار جانسوزی را خطاب به مدینه خواند (که چند بیت از آن چنین است):

مَدِينَةٌ جَدُّنَا لَا تَقْبَلِينَا

فَإِلْحَسْرَاتٍ وَالْأُحْزَانِ جِئْنَا

خَرَجْنَا مِنْكَ بِالْأَهْلِينَ جَمْعًا

رَجَعْنَا لِأَرْجَائِالٍ وَلَا بَنِينَا

وَرَهْطُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَضْحُوا
 عَرَايَا بِالطُّفُوفِ مُسَلِّبِينَ
 أَفَاطِمُ لَوْ نَظَرْتَ إِلَى السَّبَايَا
 بَنَاتِكَ فِي الْأَبْلَادِ مُشْتَتِينَ
 فَلَوْ دَامَتْ حَيَاتُكَ لَمْ تَزَالِي
 إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ تَنْدُبِينَ
 أَلَا يَا جَدَّنَا قَتَلُوا حُسَيْنًا
 وَلَمْ يَرْعَوْا جَنَابَ اللَّهِ فِيْنَا
 لَقَدْ هَتَكُوا النَّسَاءَ وَجَمَلُوهَا
 عَلَى الْأَقْتَابِ قَهْرًا أَجْمَعِينَ

«ای مدینه جدّ ما، میذیر ما را، چرا که با حسرت و حزن به سویت آمده‌ایم!

از نزد تو با همه خویشاوندان بیرون رفتیم، ولی اکنون بدون مردان و فرزندان بازگشتیم!

ای رسول خدا! خاندانت قربانی شدند و بدنهایشان در صحرای گرم کربلا عریان گردید و

(اموالشان) غارت شد.

ای فاطمه! اگر به دختران اسیرت که در شهرها پراکنده (و گردانده) شدند نگاه می‌کردی؛

و زندگی‌ات در دنیا جاویدان بود، پیوسته تا قیامت ناله می‌کردی!

ای جدّ ما! حسین را کشتند و حرمت الهی را درباره‌ی ما رعایت نکردند.

به زنان بی‌احترامی نمودند و به زور آنها را بر شتران تندخو سوار کردند».^۱

مدینه! کاروانی سوی تو باشیون آوردم

ره آوردم بود اشکی که دامن دامن آوردم

مدینه! در به رویم وا مکن چون یک جهان ماتم

نیاورد ارمغان با خود کسی، تنها من آوردم

مدینه! یک گلستان گل اگر در کربلا بردم
 ولی اکنون گلاب حسرت از آن گلشن آوردم
 اگر موی سیاهم شد سپید از غم، ولی شادم
 که مظلومیت خود را گواهی روشن آوردم
 اسیرم کرد اگر دشمن، به جان دوست خرسندم
 که پایان، خدمت خود را به نحو احسن آوردم
 مدینه! یوسف آل علی را بردم و اکنون
 اگر او را نیاوردم، از او پیراهن آوردم
 مدینه! از بنی هاشم نگرده با خبر یک تن
 که من از کوفه پیغام سر دور از تن آوردم
 مدینه! گر به سویت زنده برگشتم، مکن منعم
 که من این نیمه جان را هم به صد جان کندن آوردم
 مدینه! این اسیری ها نشد سدّ رهم، بنگر
 چه ها با خطبه های خود به روز دشمن آوردم^۱

۴۷ - ورود به مدینه

بشیر بن حذلم (جذلم) می گوید: هنگامی که به مدینه نزدیک شدیم، علی بن
 الحسین علیه السلام دستور داد که کاروانیان از شترها فرود آیند، خیمه ها را برپا کرده و در آن
 جای گیرند. آن گاه فرمود: ای بشیر! خدا پدرت را رحمت کند، او شاعر بود، آیا تو نیز
 می توانی شعر بگویی؟
 گفتم: آری، ای پسر رسول خدا، من نیز شاعرم.

فرمود: وارد مدینه شو و خبر شهادت ابی عبدالله علیه السلام (و ورود ما را) به مردم برسان.

۱. شعر از محمد جواد غفورزاده کاشانی (شفق) است.

بشیر می‌گوید: بر اسبم سوار و با شتاب وارد مدینه شدم. هنگامی که به مسجد
النبی ﷺ رسیدم صدایم را به گریه بلند کردم و آنگاه چنین سرودم:

يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ بِهَا
قَتَلَ الْحُسَيْنُ فَأَدْمَعِي مِدْرَارًا
الْجِسْمُ مِنْهُ بِكَرْبَلَاءَ مُضَرَّحٌ
وَالرَّأْسُ مِنْهُ عَلَى الْقِنَاةِ يُدَارُ

«ای مردم مدینه، دیگر مدینه جای ماندن شما نیست، زیرا حسین (آقای شما) کشته شد که اشک
من این گونه سرازیر است.

پیکر او در کربلا به خاک و خون غلطیده و سر مقدسش بالای نیزه، شهر به شهر گردانده شد». سپس
گفت: این علی بن الحسین علیه السلام است که با عمه‌ها و خواهرانش در آستانه
شهر فرود آمده‌اند و من فرستاده او هستم تا ماجرا را به اطلاع شما برسانم.

با این سخن، حتی زنان مدینه از خانه‌هایشان با موهای پریشان بیرون ریختند و
درحالی که از شدت مصیبت صورت‌های خود را می‌خراشیدند و بر چهره‌های خود
لطمه می‌زدند، صدا به گریه و زاری بلند کردند. هیچ مرد و زنی را گریان‌تر از آن روز
ندیدم و بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی تلخ‌تر از آن روز بر مسلمانان نگذشت
(... فَلَمْ أَرْ بَاكِيًّا وَلَا بَاكِيَّةً أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ، وَلَا يَوْمًا أَمَرَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ مِنْهُ بَعْدَ وَفَاةِ
رَسُولِ اللَّهِ).

در آن هنگام شنیدم کنیزکی این گونه برای حسین علیه السلام نوحه سرایی می‌کند:

نَعَى سَيِّدِي نَاعَ نَعَاهُ فَأَوْجَعَا
فَأَمْرَضَنِي نَاعَ نَعَاهُ فَأَفْجَعَا
فَعَيْنِي جُودًا بِالدُّمُوعِ وَأَسْكَبَا
وَجُودًا بِدَمْعِ بَعْدَ دَمْعِكُمَا مَعَا
عَلَى مَنْ وَهَى عَرْشَ الْجَلِيلِ فَرَزَعَا
فَأَصْبَحَ هَذَا الْمَجْدُ وَالِدَيْنُ أَجْدَعَا
عَلَى ابْنِ نَبِيِّ اللَّهِ وَابْنِ وَصِيِّهِ
وَإِنْ كَانَ عَنَا شَاحِطَ الدَّارِ أَشْسَعَا

«خبر دهنده‌ای خبر مرگ مولایم را به من داد و دلم را به درد آورد و با آن خبر مرا بیمار کرد.

ای چشمانم، اشک بریزید و جاری شوید و باز هم پس از اشک، با هم اشک بریزید.

بر آن کس که بامصیبت او عرش خدای جلیل به لرزه درآمد و (شاخسار) بزرگواری و دین بریده شد.

(سوگواری کنید!) بر فرزند پیامبر خدا و فرزند وصی او، هرچند محلّ شهادت او از ما دور است». آن‌گاه گفت: امروز اندوه ما را در سوگ ابی عبدالله علیه السلام تازه ساختی و زخم‌هایی که هنوز التیام نیافته بود، بار دیگر گشودی، سپس به من گفت: خدا تو را بیامرزد، تو کیستی؟

گفتم، من بشیر بن حذلم هستم که مولایم علی بن الحسین علیه السلام مرا به سوی شما فرستاد و او هم اکنون با خاندان ابی عبدالله علیه السلام و زنانش در فلان مکان فرود آمده‌اند.

* * *

بشیر می‌گوید: مردم مرا رها کردند و به سرعت به مکانی که کاروان در آنجا بود، به راه افتادند و من نیز با مرکبم به آنجا بازگشتم، دیدم سیل جمعیت راهها را بند آورده‌اند. من از مرکب پیاده شدم و خود را با زحمت به کنار خیمه‌ها رساندم. دیدم علی بن الحسین علیه السلام هنوز داخل خیمه است، آن‌گاه از خیمه بیرون آمد، در حالی که پارچه‌ای در دست داشت که با آن اشک‌هایش را پاک می‌کرد. کسی چارپایه‌ای آورد و حضرت روی آن نشست، درحالی که پیوسته اشک‌هایش جاری بود و نمی‌توانست جلوی گریه‌اش را بگیرد.

مردم که این صحنه‌ها را دیدند، صدای گریه آنان بلند شد و از زنان و دختران مدینه نیز ناله و شیون برخاست؛ مردم از هر سو به نزد آن حضرت می‌آمدند و او را تسلیت می‌گفتند و آن منطقه پر از شیون و غوغا شد.

امام علیه السلام با دست به مردم اشاره کرد که ساکت شوند و مردم نیز آرام گرفتند، سپس این خطبه را ایراد فرمود:

خطبه امام سجاد علیه السلام کنار دروازه مدینه

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ، اَلرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ، مَا لِكَ يَوْمِ الدِّيْنِ، بَارِيءِ الْخَلٰئِقِ اَجْمَعِيْنَ، الَّذِيْ
بَعْدَ فَاَرْتَفَعَ فِي السَّمٰوٰتِ الْعُلٰى، وَقَرَّبَ فَشَهَدَ النَّجْوٰى، مُحَمَّدُهُ عَلٰى عَظَايِمِ الْأُمُوْر، وَفَجَاعِعِ

الدُّهُورِ، وَالْمِ الْفَجَائِعِ، وَمَضَاصَةِ الْوَوَاعِ، وَجَلِيلِ الرُّزْءِ، وَعَظِيمِ الْمَصَائِبِ الْفَاطِعَةِ الْكَاطِطَةِ الْفَاحِحَةِ الْجَائِحَةِ.

أَيُّهَا النَّوْمُ! إِنَّ اللَّهَ وَلَهُ الْحَمْدُ أَبْتَلَانَا بِمَصَائِبِ جَلِيلَةٍ، وَتَلْمَةِ فِي الْإِسْلَامِ عَظِيمَةٍ، قُتِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَعْرَتْهُ، وَسَبِي نَسَاؤُهُ وَصَبِيئَتُهُ، وَدَارُوا بِرَأْسِهِ فِي الْبُلْدَانِ مِنْ فَوْقِ غَامِلِ السَّنَانِ، وَهَذِهِ الرَّزِيَّةُ الَّتِي لَا مِثْلَهَا رَزِيَّةٌ.

أَيُّهَا النَّاسُ! فَأَيُّ رِجَالَاتٍ مِنْكُمْ تَسْرُونَ بَعْدَ قَتْلِهِ؟! أَمْ أَيُّ فُؤَادٍ لَا يَحْزَنُ مِنْ أَجْلِهِ؟ أَمْ أَيُّ عَيْنٍ مِنْكُمْ تَحْبُسُ دَمْعَهَا وَتَضَنُّ عَنِ أَنْهَاهَا؟! فَلَقَدْ بَكَتِ السَّبْعُ الشَّدَادُ لِقَتْلِهِ، وَبَكَتِ الْبِحَارُ بِأَمْوَاجِهَا، وَالسَّمَوَاتُ بِأَرْكَانِهَا، وَالْأَرْضُ بِأَرْجَائِهَا، وَالْأَشْجَارُ بِأَغْصَانِهَا، وَالْحَيْتَانُ وَجُلُجِ الْبِحَارِ، وَالْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ، وَأَهْلُ السَّمَوَاتِ أَجْمَعُونَ.

أَيُّهَا النَّاسُ! أَيُّ قَلْبٍ لَا يَنْصَدِعُ لِقَتْلِهِ؟! أَمْ أَيُّ فُؤَادٍ لَا يَحِنُّ إِلَيْهِ؟! أَمْ أَيُّ سَمْعٍ يَسْمَعُ هَذِهِ الثُّلْمَةَ الَّتِي تُلِمَتْ فِي الْإِسْلَامِ وَلَا يَصْمُ.

أَيُّهَا النَّاسُ! أَصْبَحْنَا مَطْرُودِينَ مُشْرَدِينَ مَدُودِينَ، شَاسِعِينَ عَنِ الْأُمُصَارِ، كَأَنَّا أَوْلَادُ تَرْكٍ وَكَابِلٍ مِنْ غَيْرِ جُزْمٍ اجْتَرَمْنَا، وَلَا مَكْرُوهٍ اِزْتَكَبْنَا، وَلَا تَلْمَةَ فِي الْإِسْلَامِ تَلَمْنَا، مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوْلِيَيْنِ «إِنَّ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ»^۱ وَاللَّهِ لَوْ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَقَدَّمَ إِلَيْهِمْ فِي قِتَالِنَا كَمَا تَقَدَّمَ إِلَيْهِمْ فِي الْوَصَايَةِ بِنَا لَمَا أَرْدَادُوا عَلَيَّ مَا فَعَلُوا بِنَا، فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ مِنْ مُصِيبَةٍ مَا أَغْظَمَهَا وَأَوْجَعَهَا وَأَفْجَعَهَا وَأَكْظَمَهَا وَأَفْطَعَهَا وَأَمَرَّهَا وَأَفْدَحَهَا، فَعِنْدَ اللَّهِ تَحْتَسِبُ فِيمَا أَصَابَنَا وَمَا بَلَغَ بِنَا، إِنَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ.

«حمد و سپاس مخصوص خدایی است که پروردگار جهانیان، بخشنده و مهربان، مالک روز جزا و آفریننده همه مخلوقات است. همان خدایی که (از سوی شناخت حقیقت او) آن قدر از ما دور است که گویا در آسمان‌های رفیع جای گرفته و (از سوی دیگر با علم و احاطه‌اش) آن قدر به ما نزدیک است که گواه و شنوای سخنان در گوشی ما است. او را بر حوادث بزرگ، آسیب‌های روزگار، فجایع دردناک، رنج‌های سوزان، بلاهای سنگین و مصیبت‌های بزرگ، خشونت‌بار،

متراکم، شکننده و ویرانگر ستایش می‌کنم.

ای مردم! خداوندی - که ستایش مخصوص اوست - ما را به مصیبت‌های بزرگ و خسارتی جبران‌ناپذیر در اسلام آزموده است. (آری) اباعبدالله الحسین علیه السلام و خاندانش به شهادت رسیدند و زنان و کودکانش به اسارت در آمدند و سر مطهر آن حضرت را بالای نیزه‌ها در شهرها به گردش در آوردند و این مصیبتی است که مانند ندارد!

ای مردم! بعد از شهادت او، کدام یک از مردانتان می‌تواند شادی کند؟ یا کدام قلبی می‌تواند برای او محزون نباشد؟ یا کدام چشمی می‌تواند گریه نکند و اشک نریزد؟ به یقین آسمان‌های هفت‌گانه با بناهای محکمش، دریاها با امواجش، آسمان‌ها با ارکانش، زمین با همه نواحی و جوانبش، درختان با شاخسارهایش، ماهیان و دریا‌های عمیق، و فرشتگان مقرب الهی و همه آسمانیان، بر شهادت او گریستند.

ای مردم! کدام قلب است که در شهادت او لرزان نشود؟ یا کدام جگری می‌توان یافت که برای او نسوزد؟ یا کدام گوشی است که این حادثه بزرگ و جبران‌ناپذیر را بشنود و آسیب نبیند؟ ای مردم! ما طرد شده، آواره، رانده و دور از شهرها شدیم؛ گویا ما فرزندان اقوام غیر مسلمانیم، بدون آنکه جرمی کرده و یا کار ناپسندی مرتکب شده و یا ضربه‌ای به اسلام زده باشیم. هرگز این ماجرا (های دردناک) را درباره‌ی گذشتگانمان نشنیدیم «این تنها یک امر تازه و جدید است».

به خدا سوگند! اگر پیامبر صلی الله علیه و آله به این گروه سفارش می‌کرد که با ما مبارزه کنند، آن‌گونه که درباره‌ی ما به آنها سفارش (به محبت) کرد، هرگز بیش از این نمی‌توانستند جنایت کنند؛ **إِنَّ اللَّهَ وَإِنَّا إِلَهِهِ رَاجِعُونَ**، از این مصیبتی که بسیار بزرگ، غم‌انگیز، دردناک، انباشته، ناهنجار، ناگوار و سنگین است.

در برابر مصائبی که به ما رسیده از خدا پاداش می‌طلبیم. به یقین خداوند شکست‌ناپذیر و صاحب انتقام است».

پس از این خطبه، صوحان بن صعصعة بن صوحان^۱ که زمین گیر بود - به خاطر آن بیماری و (عدم همراهی با امام حسین علیه السلام) عذرخواهی کرد. امام سجاد علیه السلام نیز عذرش را پذیرفت و از او سپاسگزاری نمود و بر پدرش درود و رحمت فرستاد.^۲

۴۸ - عزاداری در مدینه

امام سجاد علیه السلام به همراه زنان و کودکان وارد مدینه شدند. همان شهری که ماه رجب سال گذشته به هنگام خروج از آن، با پدر بزرگوارش امام حسین علیه السلام و عمویش ابوالفضل العباس و برادرانش علی اکبر و علی اصغر و دیگر جوانان بنی هاشم همراه بود. و اینک بدون آن عزیزان، با جمعی از زنان و کودکان مصیبت دیده وارد شهر می شود.

شهری که مدفن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و فاطمه زهرا علیها السلام است؛ شهری که خاطرات تلخ و شیرین فراوانی را به یاد دارد؛ شهری که از کوچه‌ها و خانه و در و دیوارش و از جای جای آن صدای عزیزانش را می شنود.

زینب کبری علیها السلام خود را به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رساند و در حالی که دو طرف در مسجد را گرفته بود، خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می گوید: «یا جَدَّاهُ اِنِّی نَاعِیَةٌ اِلَیْكَ اَخِی الْحُسَیْنُ، ای جدّ! من خبر مرگ برادرم حسین را برای تو آورده‌ام». زینب پیوسته گریه می کرد و اشک و آهش تمامی نداشت. و هر بار که به برادرزاده اش علی بن الحسین علیه السلام

۱. پدر صوحان جناب صعصعة بن صوحان از اصحاب جلیل القدر و بلند مرتبه امیرمؤمنان علی علیه السلام بود. امام صادق علیه السلام فرمود: آنها که با امیرمؤمنان علی علیه السلام بودند جز صعصعة بن صوحان و یاران صعصعه کسی نبود که حق و منزلت علی علیه السلام را به درستی بشناسد. مطابق نقل نجاشی او از راویان عهدنامه معروف علی علیه السلام به مالک اشتر است (رجوع کنید به: معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۱۱۲). ولی درباره فرزندش صوحان بن صعصعه، چیزی در کتب تراجم و رجال - جز همین مورد - یافت نشد.

۲. ملهوف (لهوف)، ص ۲۲۶-۲۳۰؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۷-۱۴۹ و مقتل الحسین مقرّم، ص ۳۷۴-۳۷۵.

می‌نگریست، اندوهش تازه و غمش افزوده می‌شد.^۱

سکینه نیز فریاد زد: «ای جدّا! از مصایبی که بر ما گذشت به تو شکایت می‌کنم. به خدا سوگند، من سنگ دل‌تر، جفاکارتر و خشن‌تر از یزید ندیدم و هیچ کافر و مشرکی را بدتر از او سراغ ندارم! او با چوبدستی‌اش به دندان پدرم می‌زد و می‌گفت: ضربه‌ها چگونه است ای حسین!» (... فَلَقَدْ كَانَ يَقْرَعُ ثَغْرَ أَبِي يَمِخْصَرْتِهِ وَ هُوَ يَقُولُ: كَيْفَ رَأَيْتَ الضَّرْبَ يَا حُسَيْنُ).^۲

همچنین نقل شده است که پس از شهادت امام حسین علیه السلام زنان بنی‌هاشم لباس‌های سیاه و خشن بر تن کردند، از سرما و گرما پروایی نداشتند و به عزاداری می‌پرداختند و امام علی بن‌الحسین علیه السلام برای مراسم ماتم و عزاداری آنها غذا تهیه می‌کرد.^۳

امام صادق علیه السلام فرمود: زنان بنی‌هاشم به مدت پنج سال حالت عزا داشتند و از آرایش و زینت دوری می‌جستند، تا آن زمان که مختار (قیام کرد و) عبیدالله بن زیاد را کشت و سرش را (به مدینه) فرستاد.^۴

همچنین در روایتی دیگر از آن حضرت آمده است: «امام زین‌العابدین علیه السلام مدّت چهل سال بر پدر بزرگوارش گریه کرد، درحالی که روزها را روزه بود و شب‌ها را به عبادت می‌پرداخت. وقت افطار هنگامی که خادمش آب و غذا در برابرش می‌نهاد و می‌گفت: مولای من! میل بفرمایید؛ آن حضرت [به یاد مظلومیت پدر] می‌فرمود: «قُتِلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ جَائِعًا، قُتِلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ عَطْشَانًا؛ پسر رسول خدا گرسنه و تشنه شهید شد». مکرّر این جمله را می‌گفت و اشک می‌ریخت، تا آنکه آب و غذایش با اشک چشم او آمیخته می‌شد (سپس افطار می‌کرد). آن حضرت تا هنگام رحلت همین گونه بود.^۵

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۹۸.

۲. مقتل الحسین مقرّم، ص ۳۷۶.

۳. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۸۸.

۴. مقتل الحسین مقرّم، ص ۳۷۶.

۵. ملهوف (لهوف)، ص ۲۳۳.

همچنین امام صادق علیه السلام فرمود: «وقتی که امام حسین علیه السلام به شهادت رسید، همسرش (رباب) برای او ماتم برپا کرد؛ همراه با زنان و کنیزان برای آن حضرت می‌گریست تا آنجا که اشک چشم او خشک شد... برای آنکه بتواند اشکش جاری شود، از سویق (نوعی غذا) بهره می‌گرفت و می‌گفت ما از این نوع غذا استفاده می‌کنیم تا بتوانیم برای امام شهیدمان گریه کنیم.»^۱

ناله‌های جانسوز امّ البنین

جناب امّ البنین همسر امیر مؤمنان علیه السلام بعد از فاطمه زهرا علیها السلام است که نام وی نیز فاطمه بود و چهار فرزندش به نام‌های عباس، عبدالله، جعفر و عثمان در کربلا در رکاب امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند. وی به یاد فرزندانش روزها به قبرستان بقیع می‌رفت و عزاداری می‌کرد.

مرحوم حاج شیخ عباس قمی می‌نویسد: امّ البنین در حالی که دست فرزند عباس را - که عبدالله نام داشت - می‌گرفت روزها به بقیع می‌رفت و برای فرزندانش مرثیه سرایی می‌کرد. مردم مدینه برای شنیدن مرثیه‌های جانسوز او اجتماع کرده و هم‌نوا با او گریه می‌کردند. به اندازه‌ای عزاداری او جانسوز بود که حتی مروان بن حکم - دشمن کینه‌توز اهل بیت علیهم السلام - هنگامی که آن منظره را دید نیز متأثر شد و اشک ریخت.

آن بانوی داغدیده اشعاری می‌سرود که از آن جمله است:

يَا مَنْ رَأَى الْعَبَّاسَ كَرَّ عَلَىٰ جَمَاهِرِ النَّقْدِ وَوَرَاهُ مِنْ أُنْبَاءِ حَيْدَرَ كُلِّ لَيْثٍ ذِي لَبِيدٍ
أُنْبِتُ أَنْ أَيْبِي أُصِيبَ بِرَأْسِهِ مَقْطُوعَ يَدٍ وَيَلِي عَلَىٰ شَيْلِي أَمَالَ بِرَأْسِهِ ضَرْبُ الْعَمَدِ
لَوْ كَانَ سَيْفُكَ فِي يَدَيْكَ لَمَا دَنَيْتُ مِنْهُ أَحَدٌ

«ای کسی که عباس را دیدی که بر فرومایگان حمله‌ور شده و از پی او فرزندان حیدر که هر یک شیرانی قوی بودند، قرار داشتند.

با خبر شدم که بر سر پسر در حالی که دستش را قطع کرده بودند، عمود آهنین زده شد؛ وای بر شیر بچه‌ام که عمود آهنین بر فرقش فرود آمد!
 آری؛ اگر شمشیر در دستانت بود، هرگز کسی به تو نزدیک نمی‌شد».

همچنین خطاب به زنان مدینه می‌گفت:

لَا تَدْعُونِي وَيَا أُمَّ الْبَنِينَ
 كَأَنَّ بَنُونَ لِي أَدْعَى بِهِمْ
 قَدْ وَاصَلُوا الْمَوْتَ بِقَطْعِ الْوَتِينِ
 تُذَكِّرِينِي بِلُيُوثِ الْعَرِينِ
 وَالْيَوْمَ أَصِيحْتُ وَلَا مِنْ بَنِينَ

«دیگر مرا ام البنین نخوانید؛ چرا که مرا به یاد شیران بی‌شۀ (رزم و جهاد) می‌اندازید.

مرا پسرانی بود که به خاطر آنها ام البنین خوانده می‌شدم، ولی امروز دیگر مرا پسرانی نیست (تا به خاطر وجود آنان ام البنین خوانده شوم).

آن چهار پسری که (در میدان جهاد) همچون عقاب‌های تیز پرواز بودند (آن قدر شجاعت و استقامت به خرج دادند که) با رگ‌های بریده به ملاقات مرگ رفتند (و به شهادت رسیدند)».^۱

بی تردید این عزاداری‌ها که ناشی از غمی عمیق و دردی جانکاه داشت، یادآور مظلومیت امام حسین علیه السلام و یارانش و افشاگر ستم یزید و جانان شام و عوامل مزدور آنان بود و سبب زنده نگه داشتن خاطره عاشورا، بیداری مردم و ایجاد روح مقاومت و شجاعت در آنان و سرانجام انقلاب و قیام می‌شد.

آنجا که نتوان با شمشیر و نیزه به جنگ با دشمنان برخاست، می‌توان با قطره‌های اشک، سیلی بنیان کن به راه انداخت و بساط ظالم را برچید.

به دیگر سخن، این شورها و اشک‌ها، عواطف را بر می‌انگیزد، آتش نفرت از

۱. سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۱۰ (ماده «رثا»).

ستمگران را بر می افروزد و سینه‌ها را مالا مال از عشق به فداکاری می‌کند و در نهایت به شورش و قیام می‌انجامد همانگونه که شد. (پاره‌ای از این قیام‌ها در بخش بعد خواهد آمد).



بخش پنجم

آثار و پیاده‌های قیام عاشورا

اشاره:

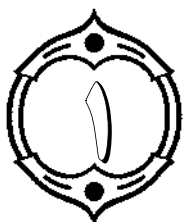
در بخش سوم به انگیزه‌های قیام امام حسین علیه السلام پرداخته‌ایم و مهمترین انگیزه آن حضرت را احیای دین خدا و مبارزه با دستگاه فاسد بنی‌امیه برشمرده‌ایم. امام علیه السلام در پی احیای ارزش‌های اسلامی و جلوگیری از بازگشت به عصر جاهلیت و به هدر رفتن تلاش‌های طاقت‌فرسای رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. خواه از طریق تشکیل حکومت اسلامی، یا از طریق شهادت. قیام عاشورا علاوه بر آن‌که به احیای دین خدا کمک کرد، و موجب رشد و شکوفایی درخت اسلام شد، باعث بیداری امت اسلامی گشت و روح شهادت‌طلبی و شجاعت را در مسلمانان دمید و درس فداکاری و ایثار را به بشر آموخت و دستگاه خلافت اموی را با خطرات جدی روبرو ساخت و سبب قیام‌ها و نهضت‌های خونینی گردید که در کوتاه مدّت به سقوط خلافت آل ابوسفیان و در درازمدّت به برچیده شدن خلافت بنی‌امیه انجامید.

به گفته شاعر:

بهر حق در خاک و خون غلتیده شد تا بنای کفر از آن، برچیده شد
خون او تفسیر این اسرار کرد ملت خوابیده را بیدار کرد

اضافه بر این، حادثه کربلا در طول تاریخ به یک الگو و سرمشق بزرگ تبدیل شد و

شیوه مبارزه را برای آزادگان جهان به ویژه مسلمانان مبارز نشان داد، امام با خون سرخش مکتبی را برای آزادگان جهان بنا نهاد، که مسأله مرگ و شهادت را امری ساده، بلکه افتخارآمیز کرد. آثار و پیامدهای قیام عاشورا گسترده، عمیق و چند جانبه است که ما در این بخش سه اثر مهم آن را مورد تحلیل و بررسی قرار می دهیم.



احیای اسلام و آیین حق

دستگاه خلافت اموی تصوّر می‌کرد با کشتن امام حسین علیه السلام و یارانش - آن هم در نهایت قساوت و بی‌رحمی - و اسارت زنان و کودکانش به هدف خویش رسیده و نتیجه مطلوب را به دست آورده است. به گمان خویش، هم توانسته است دشمن شماره یک خود را از سر راه بردارد و هم از دیگران زهر چشمی بگیرد، تا هیچ کس بنای مخالفت با حکومت او را در سر نیوراند.

یزیدیان که پس از حادثه عاشورا از پیروزی خیالی خود! سرمست و مغرور بودند، سخنانی بر زبان جاری ساختند و رفتارهایی از خود بروز دادند که به افشای ماهیت و نیت شوم آنان کمک کرد. آنان که گمان داشتند با کشتن امام حسین علیه السلام و اسارت خانواده او، به پیروزی بزرگی نایل شده‌اند و آخرین نقطه مقاومت را در خاندان پیامبر در هم کوبیدند، برای آن که پیروزی خیالی خود را به رخ همگان بکشاند و مستی و سرور خود را تکمیل کنند، به اقدامات نابخردانه و جاهلانه‌ای دست زدند که شادمانی زودگذر آنان را به مصیبت و ماتم دائمی تبدیل کرد.

آذین‌بندی شهرهایی چون کوفه و دمشق، برپا کردن مجالس سرور و شادی، توأم با رقص و شراب و پایکوبی، به زنجیر بستن نوادگان پیامبر صلی الله علیه و آله و گرداندن آنان در میان مردم در هیئت اسیران جنگی، تازیانه زدن به اطفال بی‌گناه، بر سر نیزه کردن سرهای شهیدان سرفراز کربلا و زدن چوب خیزران بر لب و دندان امام و... از جمله کارهایی

بود که به منظور تحقیر اسیران و زهر چشم گرفتن از دیگران، از بنی امیه بروز کرد. ولی تمام این اعمال تیر خلاصی بود بر قلب پلید دستگاه اموی، به گونه‌ای که شادمانی زودگذر آنان تبدیل به کابوس و وحشتناکی شد و لحظه‌ای آنان را رها نساخت. در واقع بنی امیه هنوز طعم پیروزی را مضمضه نکرده بودند که تلخی آن را در سراسر وجود پلشت و پلید خود احساس کردند (در بخش دوم کلمات کفرآمیز و ضد اسلامی یزید و برخی دیگر از بنی امیه گذشت).

آنان در حالی که سرمست از باده پیروزی خیالی بودند، تصریح کردند که انتقام خود را از رسول خدا ﷺ و اسلام گرفته‌اند و تصوّر می‌کردند به اهداف خویش که بازگشت به عصر جاهلیت بود، نزدیک شده‌اند، ولی در واقع همه این تلاش‌ها، تیشه‌ای بود که بر ریشه ناپاک دستگاه اموی وارد می‌شد!

شهادت امام حسین علیه السلام و یاران پاکبازش، به احیای مکتب محمدی صلی الله علیه و آله کمک کرد و خون پاک اباعبدالله علیه السلام درخت اسلام را آبیاری نمود و به رشد و بالندگی امت اسلامی و بیداری مسلمانان انجامید.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: پس از شهادت امام حسین علیه السلام هنگامی که ابراهیم بن طلحه (در مدینه) با امام علی بن الحسین علیه السلام روبرو شد (از روی طعنه) گفت:

«يَا عَلِيُّ بْنَ الْحُسَيْنِ مَنْ غَلَبَ؟» ای علی بن الحسین در این نبرد چه کسی پیروز

شد؟!.

امام چهارم علیه السلام فرمود:

«إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ مَنْ غَلَبَ وَ دَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاةِ فَأَذِّنْ وَ أَقِمْ؛ اگر

می‌خواهی بدانی پیروزی و غلبه با چه کسی بود، به هنگام فرا رسیدن وقت نماز اذان و

اقامه بگو»^۱.

۱ . بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۷۷. در مقتل الحسین مقّم (ص ۳۷۵) آمده است: وقتی که امام

امام علیه السلام با این پاسخ به او فهماند که هدف یزید محو اسلام و نام رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، ولی همچنان طنین **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللَّهِ** بر مأذنه‌ها می‌پیچد و مسلمانان در همه جا - حتی در شام و پایتخت سلطنت یزید - به یگانگی خدا و رسالت محمد صلی الله علیه و آله گواهی می‌دهند!

«موسیو ماریین آلمانی» می‌گوید: «حسین با قربانی کردن عزیزترین افراد خود، با اثبات مظلومیت و حقانیت خود، به دنیا درس فداکاری و جانبازی آموخت و نام اسلام و اسلامیان را در تاریخ ثبت و در عالم بلند آوازه ساخت و اگر چنین حادثه‌ای پیش نیامده بود، قطعاً اسلام به حالت کنونی باقی نمی‌ماند و ممکن بود یکباره اسلام و اسلامیان محو و نابود گردند».^۱

حدیث معروف نبوی صلی الله علیه و آله که فرمود: «**حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ**؛ حسین از من است و من از حسینم»^۲ محقق گردید، حسین از رسول خداست، چراکه فرزند دختر او حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است؛ ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من از حسینم» بدین معنا که حسین علیه السلام آیین مرا احیا می‌کند و از این جهت خودم را از حسین می‌دانم.

به صراحت می‌توان گفت: قیام امام حسین علیه السلام نه تنها آیین پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله را نجات داد، بلکه از محو اهداف رسالت سایر انبیا نیز جلوگیری کرد. چراکه رسول خدا صلی الله علیه و آله کامل‌کننده رسالت پیامبران گذشته و خاتم رسولان و دین او خاتم ادیان بود. گویا تلاش‌های همه انبیای گذشته مقدمه‌ای بود برای ظهور پیامبر خاتم و سپردن پرچم هدایت بشری به دست آن حضرت تا دامنه قیامت.

می‌دانیم این آیین که خاتم ادیان الهی بود، در عصر حکومت معاویه و یزید مورد

→ زین العابدین علیه السلام با اهل و عیالش وارد مدینه شد، ابراهیم بن طلحه بن عبیدالله پیش آمد و گفت: «**مَنْ الْغَالِبُ؟**» امام علیه السلام فرمود: «**إِذَا دَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاةِ فَأَذَّنْ وَ أَقِمَّ تَعْرِفُ الْغَالِبِ**».

۱. به نقل از کتاب: درسی که حسین به انسان‌ها آموخت، ص ۲۸۴.
۲. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۶۱. این حدیث در منابع مختلف اهل سنت نیز نقل شده است؛ از جمله: مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۷؛ معجم الکبیر طبرانی، ج ۲۲، ص ۲۷۴ و کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۱۵.

تهدید قرار گرفت، به ویژه در سلطنت یزید؛ و بیم آن می‌رفت که ثمرات تلاش‌های انبیا و به ویژه پیامبر اسلام ﷺ به فراموشی سپرده شود. در چنین شرایطی شهادت امام حسین علیه السلام به احیای آیین خدا کمک کرد و درخت توحید و نبوت را طراوت و سرسبزی تازه‌ای بخشید.

و شاید به همین دلیل در «زیارت وارث»^۱ نه تنها امام حسین علیه السلام وارث پیامبر اسلام ﷺ بلکه وارث انبیای بزرگی همچون حضرت آدم علیه السلام، حضرت نوح علیه السلام، حضرت ابراهیم علیه السلام، حضرت موسی علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام نامیده شده است. گویا حسین علیه السلام همچون گلابی است که از گل‌های متعدد گلستان توحید و نبوت گرفته شده، بوی همه انبیای گذشته را دارد و وارث همه آنهاست.

* * *

۱. کامل زیارات، ص ۳۷۵؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۸۸؛ اقبال سید بن طاووس، ج ۲، ص ۶۳ و مفاتیح الجنان.



الگوسازی برای آزادگان

هر چند به ظاهر، در عاشورای سال ۶۱ هجری پیروزی از آن یزیدیان بود و نبردنا برابر کربلا به نفع جبهه باطل به پایان رسید؛ ولی در نگاه عمیق، پیروزی حقیقی متعلق به امام حسین علیه السلام و یاران او بود. چراکه آن حضرت در آن حادثه و قیام، راه و رسمی ماندگار در عالم به یادگار گذاشت و با خون سرخس مکتبی را برای مسلمانان، بلکه همه آزادگان جهان بنا نهاد، که تا همیشه تاریخ باقی است و سرمشق حق طلبان عالم است.

به گفته موسیو ماریین آلمانی: «این سرباز رشید عالم اسلام به مردم دنیا نشان داد که ظلم و بیدادگری و ستمگری پایدار نیست و بنای ستم هر چند ظاهراً عظیم و استوار باشد، در برابر حق و حقیقت چون پرکاهی بر باد خواهد رفت»^۱.

سید قطب، دانشمند و مفسر معروف مصری در ذیل تفسیر آیه ۵۱ سوره غافر^۲ این پرسش را مطرح می‌کند که خداوند در این آیه به پیامبران و مؤمنان، در دنیا نیز وعده حتمی نصرت و یاری داد؛ ولی ما می‌بینیم که در طول تاریخ جمعی از پیامبران و مؤمنان شکست خوردند و گروهی نیز به شهادت رسیدند. بنابراین، وعده نصرت

۱. درسی که حسین به انسان‌ها آموخت، شهید عبدالکریم هاشمی نژاد، ص ۲۸۴.

۲. «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهُادُ»؛ ما به یقین پیامبران خود و کسانی را که ایمان آورده‌اند در زندگی دنیا و (در آخرت) در آن روز که گواهان به پا می‌خیزند، یاری

الهی دربارهٔ آنان چه شده است؟ سپس چنین پاسخ می‌دهد:

اولاً: نباید پیروزی‌ها را در محدودهٔ زمانی و مکانی خاص دید، این مقیاس‌ها، یک مقیاس کوچک بشری است؛ ولی در مقیاس بزرگ‌تر که زمان و مکان را در می‌نوردد و به عصر و زمان خاص و مکان خاصی محدود نمی‌شود، هرگز انبیا و مؤمنان شکست نخوردند؛ چراکه در نهایت، عقیده و مرام آنان باقی ماند و در حقیقت یاری خدا نسبت به اعتقادات آنان، همان یاری آنان است.

ثانیاً: نصرت و یاری، صورت‌های مختلفی دارد که بخشی از آن را در یک نگاه سطحی هزیمت و شکست می‌نامند، ولی در واقع پیروزی و نصرت الهی را در بر دارد. آیا ابراهیم علیه السلام که در آتش افکنده شد، از عقیده و دعوت خویش دست کشید؟ او در حالی که در داخل آتش افکنده شده بود، نصرت الهی شامل حالش بود. در واقع دشمن او شکست خورده بود، که نتوانست با این همه تهدیدها و آزارها، وی را از عقیده و مرامش باز دارد» (بلکه آیینش گسترش یافت).^۱

سید قطب در ادامه به امام حسین علیه السلام اشاره می‌کند و می‌گوید:

«حسین بن علی علیه السلام گرچه در ظاهر به شهادت رسید و در مقیاس سطحی نگران شکست خورد، ولی در برابر حقیقت و در مقیاسی بزرگ‌تر پیروز شد».

سپس می‌افزاید:

«فَمَا مِنْ شَهِيدٍ فِي الْأَرْضِ تَهْتَرُ لَهُ الْجَوَائِضُ بِالْحُبِّ وَالْعَطْفِ، وَ تَهْفُو لَهُ الْقُلُوبُ، وَ تَجِيشُ بِالْغَيْرَةِ وَ الْفِدَاءِ كَالْحُسَيْنِ - رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ - يَسْتَوِي فِي هَذَا الْمُتَشَيِّعُونَ وَ غَيْرَ الْمُتَشَيِّعِينَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ كَثِيرٍ مِنْ غَيْرِ الْمُسْلِمِينَ؛ هیچ

۱. امام صادق علیه السلام دربارهٔ آیهٔ ۴۵ سورهٔ غافر: «فوقاه الله سيئات ما مكروا...» فرمود: «يَعْنِي مُؤْمِنَ آلِ فِرْعَوْنَ، وَاللَّهُ لَقَدْ قَطَعُوهُ إِزْبًا إِزْبًا، وَلَكِنْ وَقَاهُ اللَّهُ أَنْ يَفْتِنُوهُ فِي دِينِهِ؛ مراد از این آیه (خداوند او را از نقشه‌های سوء آنها نکه داشت) مؤمن آل فرعون است. به خدا سوگند او را قطعه قطعه کردند ولی خداوند نگذاشت که آنها به دینش آسیب رسانند». (بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۱۶۲).

شهیدی در روی زمین یافت نمی‌شود که همانند حسین (رضوان الله علیه) تمام وجود انسان‌ها به خاطر محبت و علاقه به او به لرزه درآید و دل‌ها برای او به طپش افتد و برای ایثار و فداکاری آماده شود. در این الگو گرفتن (از حسین علیه السلام) شیعه و غیر شیعه از دیگر مسلمانان، بلکه بسیاری از غیر مسلمانان برابرند.

در پایان می‌گوید: «چه بسیار شهیدانی که اگر هزار سال زنده می‌ماندند، نمی‌توانستند به اندازه شهادتشان عقیده و مکتب خود را یاری کنند و قدرت آن را نداشتند که این همه مفاهیم بزرگ انسانی را در دل‌ها به یادگار بگذارند و هزاران انسان را با آخرین سخنانی که با خونشان می‌نویسند، به کارهای بزرگ وادارند»^۱.

آری؛ حرکت انقلابی امام حسین علیه السلام و شهادت و نستوهی وی و یارانش سرمشقی برای آزادگان جهان شد و بسیاری از رهبران آزادی‌خواه در پیشبرد نهضت و قیام خویش، حرکت انقلابی امام حسین علیه السلام را سرلوحه کار خود قرار داده‌اند و به پیروزی رسیده‌اند.

«مهاتما گاندی» رهبر استقلال کشور بزرگ هندوستان، در گفتار تاریخی خود چنین می‌گوید:

«من برای مردم هند چیز تازه‌ای نیآورده‌ام، فقط نتیجه‌ای را که از مطالعات و تحقیقاتم درباره تاریخ زندگی قهرمانان کربلا به دست آورده‌ام، ارمغان ملت هند کردم. اگر بخواهیم هند را نجات دهیم، واجب است همان راهی را بپیماییم که حسین بن علی پیمود»^۲.

«محمد علی جناح» - قائد اعظم پاکستان - می‌گوید:

«هیچ نمونه‌ای از شجاعت بهتر از آن که امام حسین علیه السلام از لحاظ فداکاری و تهوّر

۱. فی ظلال القرآن، ج ۷، ص ۱۸۹-۱۹۰ (با مقداری تصرف و تلخیص).

۲. مجله الغری، النجف الاشرف، ربیع الاول ۱۳۸۱ (مطابق نقل ویژه نامه جام جم درباره عاشورا،

اسفند ۱۳۸۳) و مجله نور دانش، شماره ۳، سال ۱۳۴۱.

نشان داد در عالم پیدانمی شود. به عقیده من تمام مسلمین باید از سرمشق این شهیدی که خود را در سرزمین عراق قربانی کرد، پیروی نمایند.^۱

این الگوپذیری و تأسی از نهضت امام حسین علیه السلام در عالم تشیع بسیار چشمگیر و فراگیر بوده است. در طول تاریخ، رهبران انقلابی شیعه، با الهام از حماسه‌های بزرگ و جاودان کربلا، در بسیج انسان‌های فداکار و از خود گذشته به توفیقات بزرگی دست یافته‌اند.

پیروزی ملت ایران در برچیدن بساط ظلم و بیدادگری نظام استبدادی ۲۵۰۰ ساله، و حماسه‌های غرورآفرین هشت سال دفاع مقدس در جبهه‌های نبرد حق علیه باطل، و مجاهدت‌های جوانان جان بر کف و رشید حزب الله جنوب لبنان در مقابله با رژیم سفاک و تائبان دندان مسلح صهیونیستی، از نمونه‌های بارز و روشن تأسی و الگوپذیری از نهضت امام حسین علیه السلام در عصر حاضر است.

* * *



قیام‌های خونین پس از حادثه عاشورا

انتشار اخبار کربلا تأثیر عجیبی در میان مسلمانان گذاشت، از یک سو، اوج مظلومیت امام حسین علیه السلام و یارانش و نهایت قساوتی که در شهادت آنان و اسارت خاندان پاکش آشکار شده بود، سبب نفرت مسلمانان از دستگاه خلافت اموی شد. چراکه خلافت یزید که با نیرنگ و تهدید و تطمیع معاویه انجام پذیرفته بود (نه از روی اقبال عمومی مردم) با این حادثه به شدت آسیب دید.

به یقین، اگر امام حسین علیه السلام به طور پنهانی کشته می شد و یا همچون برادرش امام حسن علیه السلام مسموم می گردید و یا کارش به تبعید و زندانی شدن می انجامید، نمی توانست این همه آثار مثبت برای جامعه اسلامی و پی آمدهای منفی برای حاکمیت جور در برداشته باشد. ولی نحوه شهادت امام علیه السلام و یارانش که به طور آشکار و در برابر چشمان هزاران نفر و در قلب دنیای اسلام آن روز در اوج مظلومیت اتفاق افتاد، جای هر گونه انکار و یا توجیهی را از حادثه آفرینان فاجعه کربلا گرفت. از سوی دیگر، شخصیت معنوی و عظمت خانوادگی امام حسین علیه السلام میان مسلمانان آشکار بود. کشتن چنین شخصیتی نمی توانست کار ساده‌ای باشد. یعنی اگر گروه دیگری غیر از امام حسین علیه السلام بدین نحو کشته می شدند، به یقین، نمی توانست چنین موجی را که شهادت آن حضرت به وجود آورد، ایجاد کند.

از سوی سوم، حرکت انقلابی امام حسین علیه السلام، با آن یاران اندک و فریاد «هیهات منّا

الدَّيْلَةَ» و تسلیم ناپذیری در برابر آن همه لشکر مجهّز، به مسلمانان جرأت و جسارت بخشید و برای جمع کثیری از مسلمانان، مسأله مرگ و شهادت را امری ساده، بلکه افتخارآمیز کرد؛ قیام‌های مردم مدینه (که در بخش‌های گذشته به آن اشاره شد) و قیام توأین و حتی مقاومت‌های افراد به صورت فردی، همگی حکایت از این حقیقت دارد. برای اثبات این حقیقت، به سراغ پاره‌ای از قیام‌ها و مقاومت‌هایی که پس از عاشورا اتفاق افتاد، می‌رویم.

الف) اعتراضات و مقاومت‌های شخصی

پس از حادثه عاشورا دو گونه مخالفت و قیام بر ضد دستگاه یزید و آنگاه خلافت بنی‌امیه، رخ داد. بخشی از آن، سازمان نیافته و به تعبیر دیگر، حرکت فردی و جسورانه بود. سنگینی آن حادثه، تاب سکوت را (با همه خطراتش) از برخی گرفت و آنها را به ابراز انزجار و اعلان نفرت از دژخیمان اموی واداشت که گاه به کشته شدن آنها می‌انجامید.

در اینجا به دو نمونه اشاره می‌کنیم:

۱ - حمید بن مسلم (از وقایع‌نگاران و راویان حادثه کربلا) می‌گوید: زنی از قبیله بکر بن وائل همراه شوهرش در کربلا، در جمع لشکریان عمر بن سعد حضور داشت، هنگامی که مشاهده کرد لشکریان به سوی خیمه‌های ابی‌عبدالله علیه السلام حمله کردند و شروع به غارت نمودند، شمشیری را برداشت و به سوی آن خیمه‌ها روان شد و فریاد زد:

«يَا آلَ بَكْرِ بْنِ وَاِئِلٍ، اَتَسَلَبُ بَنَاتِ رَسُوْلِ اللّٰهِ؟ لَا حُكْمَ اِلَّا لِلّٰهِ، يَا ثَاغِرَاتِ

رَسُوْلِ اللّٰهِ؛ ای خاندان بکر بن وائل! آیا دختران رسول خدا غارت شوند (و شما آرام

باشید؟! حکم و فرمانی جز برای خدا نیست (از او باید اطاعت کرد، نه از بنی‌امیه)؛

ای خونخواهان رسول خدا بپاخیزید».

شوهرش آمد و او را گرفت و به جایگاهش بازگرداند.^۱

۲- پس از حادثه کربلا، عبدالله بن زیاد که به اصطلاح خود را سرمست پیروزی می‌دید، مردم کوفه را در مسجد جمع کرد تا پایان کار امام حسین علیه السلام و یارانش را طمی یک خطابه رسمی به اطلاع مردم برساند و در ضمن به مردم بفهماند که فرجام کار کسانی که با یزید مخالفت کنند، چیزی جز نابودی نیست. جایی که با امام حسین علیه السلام با آن همه عظمت چنین رفتار شد، تکلیف دیگران روشن است. وی در ضمن کلامش چنین گفت: حمد خدایی را که حق و اهل حق و حقیقت را پیروز کرد! و یزید و پیروانش را یاری کرد و کذاب پسر کذاب را کشت!!!

عبدالله بن عقیف ازادی که از شیعیان امیر مؤمنان علیه السلام بود و یک چشم خود را در جنگل جمل و چشم دیگرش را در جنگ صفین در رکاب علی علیه السلام از دست داده بود و پیوسته در مسجد کوفه به عبادت مشغول بود^۲ از جای برخاست و فریاد زد: ای پسر مرجانه! کذاب پسر کذاب تویی و پدرت، و آن کسی است که تو و پدرت را بر این جایگاه نصب کرد. ای دشمن خدا! فرزندان انبیا را به قتل می‌رسانی و اکنون بر منبر مؤمنان، این چنین جسورانه سخن می‌گویی!؟

ابن زیاد وقتی که او را شناخت دستور دستگیری او را صادر کرد و قبیله عبدالله بن عقیف و برخی دیگر از قبایل او را از مسجد خارج ساختند و به منزلش بردند. لشکر ابن زیاد به منزلش حمله کرد و او را دستگیر و به نزد ابن زیاد آورد و آنجا نیز ابن عقیف با شجاعت در برابر ابن زیاد ایستادگی کرد و با کلماتی آتشین او را رسوا ساخت. سرانجام ابن زیاد که در برابر آن همه شجاعت و بی‌باکی درمانده و ناتوان شده بود، دستور داد سرش را از بدن جدا سازند.^۳

۱. ملهوف (لهوف) سید بن طاووس، ص ۱۸۰ و بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۸.

۲. رجوع کنید به: سفینه البحار، شرح حال عبدالله بن عقیف (واژه عبد).

۳. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۹ - ۱۲۱. مشروح این ماجرا در بخش رویدادها (۲) گذشت.

ب) قیام توأیین

نخستین عکس‌العمل همگانی در ارتباط با حادثه کربلا، توسط مردم کوفه شکل گرفت؛ چرا که از یک سو، در کوفه شیعیان فراوانی زندگی می‌کردند که به امیرمؤمنان علیه السلام و امام حسین علیه السلام علاقمند بودند و از سوی دیگر، آنان با نامه‌های خود، آن حضرت را به عراق دعوت کردند، و سپس از یاری او سرباز زدند و در واقع اباعبدالله الحسین علیه السلام و یارانش را تسلیم دشمن کردند و از سوی سوم، جمعی از همین مردم در آن حادثه هولناک مشارکت داشتند.

پس از ماجرای کربلا، شیعیان کوفه خود را بیش از دیگران مستحق ملامت می‌دانستند و از عدم نصرت فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله احساس گناه و شرمساری شدیدی می‌کردند. آنان برای جبران این خطای بزرگ، در پی قیام و شورش برآمدند، تا بتوانند این لکه ننگ را از دامان خود شستشو دهند.

به همین منظور گروهی از شیعیان به نزد بزرگان شیعه در کوفه که عبارت بودند از: سلیمان بن صدق خزاعی، مسیب بن نجبه فزاری، عبدالله بن سعد بن نفیل ازدی، عبدالله بن وال تمیمی و رفاعه بن شداد بجلي رفتند و همگی در منزل سلیمان اجتماع کردند. نخست، مسیب بن نجبه شروع به سخن کرد و پس از بیان مقدمه‌ای گفت: «... ما در ارتباط با امتحانی که خداوند ما را در مورد خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله کرد، دروغگو از آب درآمدیم و از این امتحان سرشکسته خارج شدیم. نامه‌ها و فرستادگان آن حضرت پیش از آن به ما رسید و حجّت بر ما تمام کرده، و بارها، چه پنهان و چه آشکارا، از ما یاری خواسته بود؛ ولی ما از جانمان درباره او دریغ ورزیدیم. او در نزدیکی ما به شهادت رسید، ولی ما نه با دستانمان و نه با زبان و نه با اموال و عشیره خود او را کمک نکردیم. اکنون ما در پیشگاه خدا و پیامبرمان چه عذری داریم؟!»

سپس ادامه داد:

«لَا وَاللَّهِ لَا عُذْرَ دُونَ أَنْ تَقْتُلُوا قَاتِلَهُ وَ الْمَوَالِينَ عَلَيْهِ، أَوْ تُقْتَلُوا فِي طَلَبِ

ذَلِكَ، فَعَسَىٰ رَبُّنَا يَرْضَىٰ عَنَّا عِنْدَ ذَلِكَ؛ نه به خدا سوگند! چاره‌ای نیست جز آن که قاتلان آن حضرت و همراهان آنان را به کیفر رسانید و یا در این راه کشته شوید؛ شاید با این کار خداوند از ما خشنود شود».

پس از وی رفاعه بن شداد و آنگاه عبدالله بن سعد رشته سخن را به دست گرفتند و پیشنهاد کردند رهبری این گروه را سلیمان بن صرد که صحابی رسول خدا ﷺ و مرد مطمئن و شایسته‌ای است بر عهده گیرد.

پس از آن سلیمان شروع به سخن کرد و پس از مقدماتی گفت: «... ما منتظر ورود خاندان پیامبر ﷺ بودیم، به آنان وعده یاری دادیم و او را برای آمدن به عراق تشویق کردیم، ولی هنگامی که آنان به سوی ما آمدند، سستی کرده و ناتوانی به خرج دادیم و منتظر (حوادث) نشستیم، تا آنجا که فرزند پیامبر و پاره تن او در میان ما کشته شد. هر چه فریاد کمک خواهی سر داد، به کمکش نشتافتیم؛ فاسقان او را هدف تیر و نیزه قرار دادند، آهنگ کشتن او کردند و به وی یورش بردند، ولی ما کاری انجام ندادیم».

آنگاه افزود:

«أَلَا إِنِّهَؤُا، فَقَدْ سَخَطَ عَلَيْكُمْ رَبُّكُمْ، وَلَا تَرْجِعُوا إِلَى الْحَالِئِلِ وَالْأَبْنَاءِ حَتَّىٰ يَرْضَىٰ اللَّهُ، وَاللَّهِ مَا أَظُنُّهُ رَاضِيًّا دُونَ أَنْ تُنَاجِرُوا مَنْ قَتَلَهُ؛ برخیزید و

قیام کنید! چرا که خداوند بر شما خشمگین شده است، به سوی همسران و فرزندانان باز نگردید، تا آنگاه که خداوند از شما راضی شود. به خدا سوگند! گمان نمی‌کنم خدا از شما راضی شود مگر آن که با قاتلان آن حضرت نبرد کنید (و از آنان انتقام بگیرید)».

سپس ادامه داد: «از مرگ نترسید؛ چرا که هر کس از مرگ بترسد ذلیل خواهد شد و همانند قوم بنی اسرائیل باشید (که به خاطر نافرمانی خداوند) پیامبرشان (موسی ﷺ) به آنها گفت: «إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ؛ شما به خویشتان ستم کردید» و ادامه داد: «فَقُتِلُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ؛ پس توبه کنید و به سوی خالق خود بازگردید و تن به کشتن دهید».^۱

سلیمان با سخنانی دیگر، مردم را برای قیام آماده کرد. پس از او خالد بن سعد بن نَفیل گفت: «به خدا سوگند! اگر من بدانم تنها به کشتن خود، می توانم از گناهانم نجات یابم و پروردگارم را خوشنود سازم، حتماً چنین کاری خواهم کرد و تمام اموالم - به جز اسلحه خود را که می خواهم با آن بجنگم - برای نبرد با فاسقان، در اختیار مسلمانان قرار می دهم».

به دنبال این گفتگوها و آمادگی شیعیان کوفه، سلیمان بن سرد، نامه ای به سعد بن حذیفه بن یمان و برخی دیگر از شیعیان مدائن نوشت و آنها را از عزم خویش آگاه ساخت. آنان نیز به این دعوت پاسخ مثبت دادند و طی نامه ای همکاری خویش را برای قیام اعلام کردند.

همچنین سلیمان چنین نامه ای را به مثنی بن مخربۀ عبدی در بصره نوشت. و او نیز پاسخ نوشت که ما شیعیان نیز با تو هماهنگیم و آماده همکاری می باشیم.

شیعیان کوفه در پی جمع آوری اسلحه و ابزار جنگ برآمدند و مردم را پنهانی برای انتقام خون حسین علیه السلام دعوت می کردند و مردم نیز گروه گروه دعوت آنها را اجابت می کردند.

هلاکت یزید

این ماجرا ادامه داشت تا آن که یزید بن معاویه در سال ۶۴ به هلاکت رسید. اینجاست بود که شیعیان به نزد سلیمان آمدند و گفتند: با هلاکت این مرد طاغی و فاسد، و ضعف دستگاه حکومتی، زمینه برای قیام آماده است؛ پس درگیری و نهضت خویش را از همین کوفه آغاز کنیم.

سلیمان گفت: من در پیشنهاد شما اندیشیدم و دیدم قاتلان امام حسین علیه السلام از افراد سرشناس و قدرتمندان کوفه هستند و ما توانایی مقابله با آنها را نداریم؛ بهتر است اکنون افرادی را به اطراف کوفه بفرستید و از مردم برای قیام دعوت به همکاری کنید

که گمان می‌کنم مردم پس از مرگ یزید، دعوت ما را اجابت کنند. آنها نیز چنین کردند و مردم زیادی دعوت آنها را اجابت کردند.

آغاز عملیات توابین

سرانجام در اوّل ربیع‌الثانی سال ۶۵ هجری سلیمان بن صرد خزاعی با یارانش به سوی «نخيله» (محلّ اردوگاه لشکر) حرکت کردند، وی جمعیت شیعیان را اندک یافت، با تعجب گفت: «سبحان الله از میان شانزده هزار نفری که اعلام آمادگی کردند، جز چهار هزار نفر نیامدند!».

سلیمان سه روز در «نخيله» ماند و گروهی را به سراغ شیعیان فرستاد. از جمله کسانی که برای طلب یاری و جمع آوری لشکر رفتند حکیم بن مُتَدّ کندی و ولید بن عصیر بود. آن دو تن با شعار «یا ثَنَاتِ الْحُسَیْنِ؛ برای خونخواهی حسین برخیزید!» مردم را به کمک طلبیدند و این نخستین باری بود که این شعار سر داده می‌شد، ولی با آن همه تلاش تنها هزار نفر دیگر به سلیمان ملحق شدند.

سلیمان و یارانش، نخست به سوی کربلا حرکت کردند، وقتی که به قبر امام حسین علیه السلام رسیدند، فریاد ضجّه و زاری از دل برآوردند و بی اختیار اشک‌ها ریختند که به تعبیر ابن اثیر در کامل^۱ «فَمَا رُئِيَ أَكْثَرُ بَاكِياً مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ؛ هرگز همانند چنان روزی گریه کننده دیده نشد».

آنان از گناه خویش و تنها گذاشتن امام علیه السلام و عدم یاری او توبه کردند و به مدّت یک شبانه روز در کنار قبرش ماندند و پیوسته گریه و زاری می‌کردند.

پس از پایان این صحنه‌های شورانگیز، آنجا را ترک کردند و به سمت شام حرکت نمودند و در مسیر خویش از «قرقیسیا» گذشتند و به سرزمین «عین الورد» رسیدند. سپاه شام که پیش از آن خود را به «عین الورد» رسانده بود، بالشکر توابین درگیر شد.

فرماندهی سپاه شام را که به سی هزار تن می رسید عبیدالله بن زیاد بر عهده داشت. این نبرد سه روز به طول انجامید و توّابین در این چند روز با انگیزه فراوان و پایمردی زیاد، بالشکر شام می جنگیدند و گروهی زیادی از آنان را به قتل رساندند.

فرماندهی لشکر توّابین به عهده سلیمان بن سرد بود و پس از شهادت وی، مسیب بن نجبه و پس از کشته شدن او، عبدالله بن سعد بن نفیل و پس از او، رفاعه بن شداد فرماندهی لشکر توّابین را بر عهده داشتند.

در این نبرد سران انقلاب - به جز رفاعه بن شداد - همگی به شهادت رسیدند و رفاعه به همراه تعدادی از یارانش به کوفه بازگشتند و به هواداران مختار پیوستند که بعدها همراه مختار در انتقام از قاتلان امام حسین علیه السلام و یارانش مشارکت جستند.^۱

تحلیل و بررسی

آنچه از بررسی این قیام به دست می آید، آن است که شهادت امام حسین علیه السلام چنان تأثیری در میان آنان گذاشت که به چیزی جز شستشوی لکه ننگ بی وفایی و عدم نصرت آن حضرت فکر نمی کردند. آنها نه طالب فتح و پیروزی بودند و نه برای رسیدن به حکومت و غنایم پیکار می کردند. آنها وقتی که از شهر و دیار خویش خارج شدند، می دانستند که دیگر باز نخواهند گشت و همه آنها را جناب «سلیمان بن سرد خزاعی» به آنها گوشزد کرده بود و توّابین نیز در پاسخ سلیمان گفتند: «ما برای دنیا و رسیدن به حکومت قیام نمی کنیم و هدف ما توبه از گناهان خویش و خونخواهی فرزندان دختر رسول خداست».^۲

آنان در واقع می خواستند با کشتن و کشته شدن، از عذابی که به روح و جانشان

۱. برگرفته از کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۵۸-۱۸۶ (با تلخیص فراوان) همچنین رجوع کنید به: مقتل

الحسین ابومخنف، ص ۲۴۸-۳۱۰ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۲۶-۴۷۱.

۲. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۷۶.

افتاده بود، رهایی یابند و گناهان خویش را شستشو دهند. به همین دلیل در همان زمان، مختار نیز برای جمع آوری نیرو جهت مبارزه و قیام علیه حکومت ستمگر تلاش می‌کرد، ولی با این حال حاضر به همکاری با سلیمان نبود و می‌گفت: «سلیمان می‌خواهد با این قیام، خود و یارانش را به کشتن دهد، او مردی است که از آیین جنگ آگاهی ندارد».^۱

آنان در آغاز قیام کنار قبر امام حسین علیه السلام رفتند و نهضت خویش را از آنجا آغاز کردند و نخستین بار توسط برخی از آنان شعار «يَا لثَارَاتِ الْحُسَيْنِ» سر داده شد. همه این تلاش‌ها و جانبازی‌ها توسط کسانی صورت می‌گرفت که روزی در کوفه از تهدیدهای «ابن زیاد» که با تعداد محدودی وارد کوفه شد، ترسیده بودند و مسلم بن عقیل رضی الله عنه سفیر امام حسین علیه السلام را تنها گذاشتند و شهر را تسلیم دشمن کردند؛ ولی پس از حادثه عاشورا، چنان روحیه‌ای پیدا کردند که جان برکف دست به قیام زدند تا کشته شدند.

ج) قیام مختار

همانگونه که گذشت، قیام توّابین با کشته شدن سران نهضت، درهم شکست و شعله انقلاب برای مدّتی به خاموشی گرایید.

ولی طولی نکشید که با ظهور «مختار» طوفان عظیم دیگری برخاست و آتش خشم و انتقام سراسر عراق را فرا گرفت و خرمن هستی امویان و قاتلان جنایت پیشه کربلا را یکی پس از دیگری سوزاند و خاکستر نمود.

مختار یکی از چهره‌های سیاسی و پرنفوذی است که با درایت و زیرکی خاصی، با شعار خونخواهی امام حسین علیه السلام ارادتمندان آن حضرت را به گرد خود جمع کرد و برای فرصتی کوتاه زخم‌های دلشان را التیام بخشید.

پدر وی «ابوعبیده بن مسعود ثقفی» از مردان شجاع و فرمانده لایقی بود که در دوران عمر خود کارهای برجسته‌ای انجام داد و سرانجام در «یوم الجسر» - در جنگی که میان مسلمانان و لشکر فارس در زمان خلیفه دوم اتفاق افتاد - در نزدیکی «حیره» در کنار پل دجله به اتفاق یکی از فرزندانش به نام «جبر بن اُبی عبیده» در سال ۱۴ هجری، کشته شد.^۱

«اصبغ بن نباته» می‌گوید:

مختار را در حالی که طفلی خردسال بود، بر زانوی امیرالمؤمنین علیه السلام دیدم که آن حضرت دست محبت بر سر و روی او می‌کشید و می‌فرمود: «یا کَیْس، یا کَیْس؛ ای تیزهوش! ای تیزهوش!»^۲

با بررسی تاریخ قیام مختار به خوبی در می‌یابیم که تعبیر امام چه قدر دقیق و حساب شده بوده است. مختار با عالی‌ترین شیوه‌های تبلیغی که حکایت از مردم‌شناسی وی می‌کرد، در مدت کوتاهی اندیشه‌های مردم را مخاطب قرار داد و احساسات برافروخته آنان را نسبت به امام حسین علیه السلام به یکی از پرشورترین قیام‌های مسلحانه مبدل ساخت.

او همان کسی است که «مسلم بن عقیل» - سفیر و نماینده امام حسین علیه السلام در کوفه - هنگام ورود به کوفه با وجود بزرگان زیادی که در کوفه بودند راهی خانه وی شد و پس از مدتی به خانه «هانی بن عروه» نقل مکان کرد.

هنگامی که «عبیدالله زیاد» با ارباب و تهدید مردم کوفه را از اطراف مسلم پراکنده ساخت، «مختار» در قریه‌ای به نام «القفا» بود و به منظور حمایت از مسلم با تعدادی از

۱. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۲۸ و مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۱۵.

۲. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۴۴ و رجال کشی، ص ۱۲۷. احتمالاً به همین جهت که امام دوبار کلمه «کَیْس» را در مورد مختار به کار برده است، وی ملقب به کَیْسَان (تثنیه کیس) شده است. برخی فرقه

کِیْسَانِیَه را منسوب به وی می‌دانند. (بحارالانوار، ج ۳۴، ص ۳۴۵)

همراهان خود به سوی کوفه حرکت کرد، ولی در میانه راه توسط سربازان عبیدالله دستگیر و روانه زندان شد.

در تمام مدتی که واقعه کربلا رخ داد او در زندان در کنار هم بندش - میثم تمّار، یار فداکار امیرالمؤمنین علیه السلام - به سر می برد.

ابن ابی الحدید می نویسد:

میثم تمّار در زندان به مختار گفت:

«إِنَّكَ تَفَلْتُ وَ تَخْرُجُ ثَائِرًا بِدَمِ الْحُسَيْنِ علیه السلام فَتَقْتُلُ هَذَا الْجُبَّارَ الَّذِي نَحْنُ فِي

سِجْنِهِ، وَ تَطَأُ بِقَدَمِكَ هَذَا عَلَى جَهَنَّمِ وَ حَدِيثِهِ؛ تو از زندان آزاد خواهی شد و به

خونخواهی امام حسین علیه السلام قیام خواهی کرد و این ستمگری که امروز من و تو در

زندان او اسیریم، به قتل خواهی رساند و با پای خود سر و صورت وی را لگدکوب

خواهی کرد!»^۱

به یقین میثم این سخنان را با این قاطعیت از جانب خود نگفته بود، بلکه قاعدتاً

این از اخبار غیبی بود که از مولایش علی علیه السلام شنیده بود.

چیزی نگذشت که حکم اعدام مختار از سوی ابن زیاد صادر شد، ولی هنگامی که

مختار را پای دار آوردند، فرمان آزادی وی از سوی یزید به اطلاع ابن زیاد رسید، زیرا

عبدالله بن عمر - شوهر خواهر مختار - نزد یزید برای او شفاعت کرده بود.

مختار پس از آزادی، به حکم ابن زیاد کوفه را ترک کرد و در مکه به عبدالله بن

زبیر، که در آنجا پرچم استقلال را برافراشته بود، پیوست.^۲

برخی از علمای شیعه که از مختار به نیکی یاد می کنند، انگیزه وی را از پیوستن به

ابن زبیر مصلحتی و موقت می دانند و می گویند، مختار چون «عبدالله بن زبیر» را در

پاره ای از اهداف، از جمله مخالفت با امویان با خود متحد می دید، به وی پیوست.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۹۳.

۲. رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۴۲-۴۴۴.

وی در جریان محاصرهٔ مکه توسط سپاه شام، به دفاع از حرم امن الهی که ابن زبیر در آن پناهنده شده بود، پرداخت.

ولی این اتحاد دوامی نداشت و سرانجام مختار چون از مقاصد ابن زبیر و انحرافات وی با خبر شد، از وی کناره گرفت و رهسپار کوفه شد.^۱

مختار برای هدف بزرگی که در سر داشت - یعنی خونخواهی امام حسین علیه السلام - آرام و قرار نداشت و همواره صدای گرم میثم تمار - از اصحاب سرّ امیرالمؤمنین علیه السلام - در گوش های وی طنین انداز بود، که تو برای خونخواهی امام حسین علیه السلام قیام خواهی کرد و قاتلان را به سزای اعمالشان می رسانی و از این جهت تکلیفی بر دوش خود احساس می کرد که باید روزی به این امر عظیم اقدام کند.

این بود که ابتدا به سراغ فرزندان امیرمؤمنان علیه السلام رفت و مدّتی ملازم «محمد بن حنفیه» شد و از او احادیث و علوم اسلامی می آموخت.^۲

ورود مختار به کوفه همزمان با شکوفایی قیام توّابین بود. وی با تبلیغات گسترده به کوفیان می گفت: جنبش توّابین فاقد سازماندهی نظامی است و لذا نمی تواند موفق و کارآمد باشد.

تبلیغات وی هر چند تا حدودی باعث شکاف در قیام توّابین شده بود، ولی چندان در جلب شیعیان موفق نبود و در نتیجه با تحریک اشراف کوفه که از برنامه های مختار به وحشت افتاده بودند توسط عبدالله بن یزید - حاکم زبیری کوفه - مجدداً روانه زندان شد. مختار در زندان بود که قیام توّابین به شکست انجامید.^۳

وی بار دیگر با وساطت شوهر خواهرش - عبدالله بن عمر - از زندان آزاد شد و پس از آزادی، زمینه را برای قیام خویش مساعدتر دید. این بار نخست از امام

۱. رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۴۶ به بعد.

۲. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۵۲، «رَحَلَ الْمُخْتَارُ إِلَى الْمَدِينَةِ وَكَانَ يُجَالِسُ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَنَفِيَّةِ وَ يَأْخُذُ عَنْهُ الْأَحَادِيثَ».

۳. مراجعه شود به: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۷۰.

سجّاد علیه السلام اجازه خواست تا مردم را به نام آن حضرت فرا خواند و قیامش را آغاز نماید.

ولی امام علیه السلام دعوت وی را نپذیرفت، هر چند مطابق روایات از کار وی تا آنجا که مربوط به انتقام از قاتلان امام حسین علیه السلام بود، اظهار رضایت و خرسندی می نمود.^۱ پس از آن مختار به سراغ «محمد بن حنفیه» رفت و دعوت خویش را به نام وی آغاز کرد.^۲

«طبری» در تاریخش می نویسد:

«محمد حنفیه» در پاسخ تقاضاهای مختار چنین گفت:

«فَوَاللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنَّ اللَّهَ انْتَصَرَ لَنَا مِنْ عَدُوِّنَا بِمَنْ شَاءَ مِنْ خَلْقِهِ؛ به خدا سوگند!

دوست دارم خداوند به وسیله هر یک از بندگان که خواست ما را یاری نماید».^۳

همین پاسخ مبهم محمد حنفیه کافی بود که مختار قیامش را به وی منسوب کند و خود را نماینده وی معرفی نماید.

مختار بدین وسیله شیعیان را به گرد خود جمع کرد، حتی برخی از شیعیان، راهی حجاز شده تا صحّت گفتار او را مستقیماً از «محمد حنفیه» بشنوند.^۴

حمایت ابراهیم اشتر - فرزند برومند مالک اشتر - که از بزرگان قبیله معروف «مذحج» بود و همانند پدر بزرگوارش ارادتی تمام نسبت به امیر مؤمنان علیه السلام و خاندانش داشت، می توانست کمک بزرگی به مختار باشد.

ابراهیم نزد همه، چهره‌ای آشنا بود. ولی وی با تردید به مسأله قیام مختار

۱. برخی از علمای شیعه معتقدند که عمل امام سجّاد علیه السلام به معنی نفی برنامه مختار نیست، بلکه به جهت شرایط و موقعیت خاص امام سجّاد علیه السلام بوده که سخت تحت کنترل و فشار بوده است. (مراجعه شود به: تنقیح المقال علامه مامقانی، شرح حال مختار)

۲. مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۴.

۳. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۹۲ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۱۴.

۴. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۹۲.

می‌نگریست، حتی ابراهیم در قیام توأبیین نیز شرکت نداشت. تردید ابراهیم می‌توانست برای مختار و یاران وی گران تمام شود؛ در حالی که شخصیت نافذ و بلندآوازه وی، می‌توانست پیروزی مختار را قطعی نماید، این بود که مختار تمام همّت خویش را برای جذب ابراهیم به کار بست تا آن که وی را برای حضور در این پیکار حاضر به همکاری نمود.^۱

مختار مقدمات قیام را با مشورت ابراهیم اشتر فراهم نمود و تاریخ آغاز آن را شب پنج‌شنبه ۱۴ ربیع‌الاول سال ۶۶ هجری قرار داد.^۲

تحرّکات مخفیانه مختار از چشم جاسوسان حکومت مخفی نماند و اخبار تدارکات قیام او به «عبدالله بن مطیع» - استاندار منصوب «عبدالله بن زبیر» در کوفه - رسید. وی که کوفه را آستان حوادث سهمگین می‌دید سربازان حکومتی را در تمام راه‌ها گماشت و در شهر حکومت نظامی اعلام کرد.

اقدامات حاکم زبیری کوفه، موجب شد تا قیام مختار به جلو افتد. زیرا ابراهیم اشتر شب سه‌شنبه ۱۲ ربیع‌الاول سال ۶۶ هـ پس از نماز مغرب با جمعی از یاران در حالی که سلاح در برداشتند به سوی منزل مختار رهسپار بود. در بین راه مأموران امنیتی حکومت، راه را بر وی بستند ولی ابراهیم دست برد و نیزه یکی از سربازان را گرفت و درست در گلوی رئیس پلیس کوفه فرو کرد و وی را نقش بر زمین ساخت. سربازان حاکم با دیدن این صحنه وحشت زده متواری شدند و جریان را به استاندار کوفه گزارش دادند.

این حادثه موجب شد تا مختار تصمیم بگیرد در همان شب قیامش را با شعار «بِأَثَارَاتِ الْحُسَيْنِ» آغاز کند.^۳

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۹۴.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۹۶ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۱۶.

۳. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۹۸؛ فتوح ابن اعثم، ج ۶، ص ۱۰۳ و همچنین رجوع شود به: تاریخ

یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۸.

این شعار کافی بود تا بغض فشرده شده شیعیان را منفجر کند و خون را در رگ‌های ارادتمندان آن حضرت به جوش آورد. جوانان شیعه چنان فداکارانه به سربازان حکومتی یورش بردند که تنها پس از سه روز نبرد بی‌امان شهر به تصرف مبارزان درآمد و عبدالله بن مطیع - استاندار زبیری کوفه - به سوی بصره گریخت.

مختار پس از آزاد کردن کوفه بر فراز منبر رفت و خطاب به مردم گفت:

«تُبَايَعُونِي عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ وَ الطَّلَبِ بِدِمَائِهِ أَهْلِ الْبَيْتِ، وَ جِهَادِ

المُحِلِّينَ وَ الدَّفْعِ عَنِ الضُّعَفَاءِ؛ با من بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبرش و

خونخواهی اهل‌بیت و جهاد با منحرفان و دفاع از ضعفا بیعت کنید».^۱

ولی سه دشمن سرسخت، از سه طرف حکومت نوپای مختار را تهدید می‌کرد:

۱- حکومت شام به رهبری بنی مروان، از سوی شمال.

۲- حکومت عبدالله بن زبیر، از ناحیه جنوب (مکه).

۳- ضد انقلاب داخلی، از اشراف و قاتلان امام حسین علیه السلام در داخل عراق.

طبیعی بود که بنی‌امیه نمی‌توانستند به قدرت رسیدن شیعیان را در عراق که قلب دنیای اسلام در آن روز بود، تحمل کنند. این بود که عبدالملک مروان که تازه به حکومت رسیده بود، عبیدالله بن زیاد را مأمور کرد تا قیام مختار را سرکوب کند و خود زمام امر کوفه را بدست گیرد.

لشکر ابن زیاد در حوالی «موصل» اردو زد. مختار، ابراهیم اشتر را با هفت هزار نیرو به منطقه جنگی اعزام کرد.

ولی از آن طرف، سرشناسان کوفه و قاتلان امام حسین علیه السلام چون «شَبِثُ بْنُ رَبِيعٍ»، «شمر بن ذی‌الجوشن» و دیگران که به شدت از حاکمیت مختار و شیعیان در کوفه به وحشت افتاده بودند، در غیبت ابراهیم اشتر، فرصت را غنیمت شمرده و به بقایای

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۰۸. در امالی شیخ طوسی آمده است: «بَايَعُوهُ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ رَسُولِهِ وَ الطَّلَبِ بِدِمِ الْحُسَيْنِ وَ الدَّفْعِ عَنِ الضُّعَفَاءِ».

نیروهای مختار در کوفه یورش بردند و «دارالاماره» را محاصره کردند. مختار با دفع الوقت، برای ابراهیم اشتر پیام داد تا سریعاً به کوفه برگردد. او نیز به یاری مختار شتافت و با قدرت، توطئه سرشناسان کوفه را سرکوب نمود.

مختار پس از سرکوبی این حرکت مذبوحانه در کوفه، ابراهیم اشتر را مجدداً روانه جنگ با ابن زیاد کرد و خود به خونخواهی خاندان پیامبر پرداخت.

ابراهیم اشتر در پنج فرسخی «موصل» سپاه ابن زیاد را چنان درهم ریخت که عده‌ای از آنان در حین فرار خود را به رودخانه افکندند و غرق شدند.

در این نبرد که درست روز عاشورای سال ۶۷ هجری اتفاق افتاد بسیاری از عناصر آلوده بنی امیه چون عبیدالله بن زیاد و حصین بن نمیر به هلاکت رسیدند.

ابراهیم خود با شمشیرش، ابن زیاد - آن مرد خونخوار سنگدل - را دو نیم ساخت و جسدش را سوزاند و سرش را به کوفه نزد مختار فرستاد. او نیز آن را به مدینه نزد امام سجّاد علیه السلام فرستاد که امام با دیدن آن شاد شد.^۱

خبر هلاکت ابن زیاد، موج خوشحالی را به بنی هاشم هدیه کرد. در این زمینه از امام صادق علیه السلام روایت شده است:

«مَا اكْتَحَلَتْ هَاشِمِيَّةٌ، وَلَا اخْتَضَبَتْ، وَلَا رُئِيَ فِي دَارِ هَاشِمِيٍّ دُخَانٌ حَمَسَ

حَجَجٍ، حَتَّى قُتِلَ عَبِيدُ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ؛ پس از حادثه دلخراش کربلا هیچ زنی از

بنی هاشم خود را آرایش نکرد و به مدت پنج سال در خانه بنی هاشم دودی (جهت

پخت غذا) به هوا برنخاست تا آن که (آن مرد خبیث) ابن زیاد به هلاکت رسید».^۲

۱. مراجعه شود به: بحارالانوار، ج ۳۴، ص ۳۸۳-۳۸۶؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۱۳-۵۱۶ و ص ۵۵۶ و فتوح ابن اعثم، ج ۶، ص ۱۸۳.

در تاریخ یعقوبی چنین آمده است: «إِنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ علیه السلام لَمْ يَرِ ضَاحِكًا قَطُّ، مُنْذُ قُتِلَ أَبُوهُ إِلَّا فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ؛ امام سجّاد از روزی که پدر بزرگوارش به شهادت رسید، خندان دیده نشد تا آن روز که سر ابن زیاد را نزدش آوردند» (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۹)

۲. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۸۶.

آتش انتقام از قتله کربلا چنان پرشور و شدید بود که در فاصله اندکی جانیان کربلا را طعمه خویش ساخت. هر یک به تناسب عمل زشتی که مرتکب شده بودند به اشد مجازات به سزای اعمال ننگین خود رسیدند. این آتش نه تنها دامن سران و رهبران جنایت پیشه کربلا را گرفت بلکه به گفته عقاد مصری:

«هر کسی دستی دراز کرده بود یا کلمه‌ای بر زبان رانده یا کالایی از لشکر امام حسین علیه السلام ربوده، یا کاری کرده بود که از آن بوی شرکت در فاجعه کربلا شنیده می‌شد، سزای عمل خویش یا اعانت بر جرم را دریافت کرد».^۱

«علامه مجلسی» در بحار الانوار از قول ابن نما می‌نویسد:

«شمر در روز عاشورا شتر مخصوص امام حسین علیه السلام را به غنیمت گرفت و در کوفه به شکرانه قتل آن حضرت شتر را ذبح کرده و گوشتش را بین دشمنان آن حضرت تقسیم نمود. مختار دستور داد تمام آن خانه‌هایی که این گوشت در آن وارد شده ویران کردند و همه افرادی که با علم و آگاهی از آن گوشت خوردند، اعدام شدند!!».^۲

مختار در اجرای مجازات چنان جدی بود که کار از قتل قاتلان گذشته و به سوختن، ویران کردن خانه‌های آنها که محلّ توطئه و خیانت بود رسید. ولی همه این سخت‌گیری‌ها را چیزی جز عدالت و دادگری نمی‌توان دانست چرا که جنایات آنها بیش از این بود.

آخرین نبرد

تعدادی از سران جنایتکار کوفه که از شمشیر مختار زخم‌دار شده بودند در بصره نزد مصعب بن زبیر - برادر عبدالله بن زبیر - جمع شده بودند. «شَبَّث بن ربعی» و «محمد بن اشعث» از جنایت‌کاران کربلا از جمله آنها بودند. آنان مدام مصعب را به

۱. ابوالشهداء، عباس محمود عقاد، ترجمه محمد کاظم معزی، ص ۲۰۵ (با اندکی تصرف).

۲. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۷۷.

جنگ با مختار تحریک می‌کردند.^۱

«دینوری» تعداد فراریان کوفه را که در بصره اجتماع کرده بودند حدود ده هزار نفر می‌داند.^۲

سرانجام مصعب از سربازان خود و فراریان کوفه، لشکری را فراهم ساخت و به سوی مختار تاخت.

مختار نیز بدون آن‌که از ابراهیم اشتر - که در آن وقت در شمال عراق (موصل) حضور داشت - یاری بطلبد لشکری را با فرماندهی «أحمر بن شَمِيط» به جنگ مصعب فرستاد. ولی سپاه مختار در این جنگ متحمل شکست سهمگینی شد. «ابن شمیط» فرمانده سپاه مختار با تعداد بسیاری از یاران خود کشته شد و لشکر مختار درهم شکست. مصعب پس از شکست سپاه مختار به سوی کوفه شتافت و مختار و بقایای سربازانش را کشت.

تاریخ کشته شدن مختار به نقل طبری ۱۶ رمضان سال ۶۷ هـ بوده است وی در آن هنگام ۶۳ سال داشت.^۳

مصعب پس از تصرف کوفه، ابراهیم اشتر را به کوفه فرا خواند، وی نیز بدون مقاومت به کوفه آمد و مصعب از وی به گرمی استقبال کرد.^۴

با سقوط حکومت مختار در کوفه، عراق در تحت سیطرهٔ زبیریان قرار گرفت و بدین ترتیب یک بار دیگر کوفه از حاکمیت شیعیان و ارادتمندان اهل بیت علیهم‌السلام خارج شد.

چیزی نگذشت که در سال ۷۲ هـ «عبدالملک مروان» سپاه عظیمی را به جنگ مصعب به سوی کوفه روانه کرد. در آن جنگ ارتش مصعب شکست خورد و مصعب

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۵۸.

۲. اخبار الطوال، ص ۳۰۴.

۳. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۷۷.

۴. اخبار الطوال، ص ۳۰۹.

در سن ۳۶ سالگی و ابراهیم اشتر در سن ۴۰ سالگی کشته شدند و عراق به دست مروانین افتاد.

وقتی که سر بریده مصعب را نزد عبدالملک مروان نهادند، ابو مسلم نخعی - مردی از عرب - برخاست و گفت:

«من در همین دارالاماره دیدم که سر بریده حسین بن علی علیه السلام را جلو ابن زیاد نهادند، و چندی بعد سر بریده ابن زیاد را در همین نقطه جلوی مختار دیدم و مدتی بعد سر مختار را نزد مصعب و اینک سر مصعب را نزد تو می بینم (تاروزگار با تو چه کند؟!))».

عبدالملک از شنیدن این سخن، سخت به وحشت افتاد و دستور داد آن محل را ویران کنند.^۱

یکسره مردی ز عرب هوشمند	گفت به عبدالملک از روی پند
روی همین مسند و این تکیه گاه	زیر همین قبه و این بارگاه
بودم و دیدم بر ابن زیاد	آه چه دیدم که دو چشم مباد
تازه سری چون سپر آسمان	طلعت خورشید ز رویش نهان
بعد ز چندی سر آن خیره سر	بد بر مختار به روی سپر
بعد که مصعب سر و سردار شد	دست خوش او سر مختار شد
این سر مصعب به تقاضای کار	تا چه کند با تو دگر روزگار!

* * *

تحلیل و جمع بندی

چنان که ملاحظه شد جوهره اصلی قیام مختار چیزی جز خونخواهی امام حسین علیه السلام و انتقام از جانیان کربلا نبود و مختار به خوبی از عهده این هدف برآمد.

وی با انتخاب شعار حرکت آفرین «يَا كُفَّارَاتِ الْحُسَيْنِ» خون‌های جوانان شیعه را در رگ‌هایشان به جوش آورد.

بدیهی بود در آن روزگار هیچ شعاری تا این اندازه نمی‌توانست در ایجاد شور و هیجان انتقام، مؤثر و کارساز باشد.

از سوی دیگر وی با ایجاد رابطه با فرزندان امیر مؤمنان علیه السلام به ویژه «محمد حنفیه» و فرستادن سرهای جنایت‌کاران کربلا به نزد امام سجاد علیه السلام به واقع رهبری معنوی و پشت پرده قیام را با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله پیوند داد.

او همواره خود را نماینده «محمد حنفیه» معرفی می‌کرد و رهبری قیام را به او نسبت می‌داد و روزی که کوفه را فتح کرد مردم را به شرط خونخواهی امام حسین علیه السلام و اهل بیت آن حضرت، به بیعت خویش فراخواند.

هر چند حکومت مختار دوام چندانی نیافت و سرانجام به دست مصعب برچیده شد، ولی هرگز نمی‌توان او را فردی شکست‌خورده دانست. او به هدف بلند خویش که همان انتقام از قاتلان و جانیان کربلا بود به خوبی رسید و بارها قلب امام سجاد علیه السلام و بنی‌هاشم را خرسند نمود، هر چند سرانجام وجود خودش فدای این راه شد.

سر در ره جانانه فدا شد، چه بجا شد از گردنم این دین ادا شد، چه بجا شد!

از خون دلم بسته حنا بر سر انگشت خون دلم انگشت نما شد، چه بجا شد!

د) انقراض بنی‌امیه

بررسی تاریخ حکومت بنی‌امیه به خوبی نشان می‌دهد که حکومت کوتاه هشتاد ساله آنها، جز در سال‌های محدودی، مملو از مخاطرات، نابسامانی‌ها، درگیری‌ها، مشکلات عظیم و جابجایی‌های سریع بود.

در این مدّت که تقریباً برابر عمر طبیعی یک انسان است. چهارده نفر از آل ابوسفیان و آل مروان زمام حکومت را یکی پس از دیگری در دست گرفتند که بعضی

از آنها حکومتشان فقط حدود یک، یا چند ماه و بعضی فقط هفتاد روز بوده است. طولانی‌ترین حکومت، حکومت «عبدالملک» بود که حدود بیست سال به طول انجامید و شاید علتش این بود که به توصیه‌های «حجاج» گوش نداد و دست از خونریزی «بنی‌هاشم» کشید.^۱

در واقع بنی‌امیه پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام روی آرامش به خود ندیدند، همواره با قیام‌ها و نهضت‌های خونینی مواجه بودند که مایه اصلی همه آنها خونخواهی امام حسین علیه‌السلام بوده است.

جنبش‌ها یکی پس از دیگری از گوشه و کنار شکل می‌گرفت و توده‌های مختلف مردم را حول شعارهایی چون «يَا ثَارَاتِ الْحُسَيْنِ» و «الرِّضَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ» و «الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» که سکه رایج آن روزگار بود، جمع می‌کرد و هر از چندی، قسمتی از قلمرو حکومت بنی‌امیه از سیطره آنان خارج می‌شد. عراق، حجاز، شام و بالاخره خراسان در تب و تاب این انقلاب‌ها می‌سوخت.

به واقع شهادت مظلومانه امام حسین علیه‌السلام و فرزندان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خط بطلانی بود بر چهل سال تبلیغات مسموم بنی‌امیه که با نیرنگ و فریب، خود را دولت اسلامی جا زده بودند.

حماسه امام حسین علیه‌السلام چهره اسلام واقعی را به مردم نشان داد و نقاب از چهره دروغ‌گویان اموی برداشت و نامشروع بودن سلطنت آنان را به اثبات رساند. بررسی تاریخ آن قیام‌ها بیان‌گر این واقعیت است که توده‌های مردم آن روزگار به هیچ شعاری جز خونخواهی امام حسین علیه‌السلام و انتقام از بنی‌امیه، وقعی نمی‌نهادند. حتی عباسیان که آخرین ضربه را بر آل ابوسفیان وارد آورده بودند در پناه همین شعار به مقاصد خویش رسیدند و بر مرکب خلافت سوار شدند.

* * *

۱. مراجعه شود به: پیام امام، ج ۶، ص ۴۱۸ و ج ۳، ص ۵۹۴، ذیل خطبه ۸۷.

قیام عبّاسیان و انتقام از بنی‌امیه

به شهادت تاریخ، اولین جرّقه قیامی که به «قیام عبّاسیان» شهرت دارد، در سال ۱۳۲ هـ توسط گروهی از شیعیان به رهبری ابومسلم خراسانی در خراسان زده شد. آنان به قصد انتقام از بنی‌امیه که ننگ فاجعه کربلا را در پرونده سیاه خویش داشتند، شوریدند و با شعار «الرّضا من آل محمّد ﷺ» پا به میدان مبارزه گذاشتند، ولی بنی‌عبّاس (شاخه‌ای از بنی‌هاشم) از غفلت و ناآگاهی مردم در شناخت مصادیق واقعی اهل بیت، احساسات به هیجان آمده شیعیان را به نفع خود مصادره کردند؛ ولی به یقین مؤثرترین عامل پیروزی آنان در قلع و قمع کردن بنی‌امیه، همان شعار خونخواهی امام حسین ﷺ و شرح مظلومیّت خاندان آن حضرت بوده است. آنان با انتخاب این شعار، آتش خشم مردم را بر ضدّ بنی‌امیه برافروختند و سرانجام بساط حکومت ننگین بنی‌امیه را برچیدند.

به نقل «ابن ابی‌الحدید» هنگامی که سر بریده مروان آخرین خلیفه اموی را نزد «ابوالعبّاس سفّاح» - نخستین خلیفه عبّاسی - آوردند «ابوالعبّاس» سجده‌ای طولانی به جا آورد و آنگاه سر از سجده برداشت و خطاب به سر بریده «مروان» گفت:

«خدا را سپاس می‌گویم که انتقام مرا از تو و قبیله‌ات گرفت و مرا بر تو پیروز کرد». آنگاه افزود: «اینک دیگر باکی از مرگ ندارم زیرا من با کشتن دو هزار تن از بنی‌امیه، انتقام خون حسین ﷺ را گرفتم».^۱

شگفتی‌های تاریخ!

در تاریخ زندگی بنی‌امیه و بنی‌عبّاس می‌خوانیم:

«هنگامی که «عبدالله سفّاح» نخستین خلیفه عبّاسی بر تخت قدرت نشست، در

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۷، ص ۱۳۰؛ همچنین مراجعه شود به: مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۵۷.

فکر بود که چگونه از سران بنی امیه انتقام سختی بگیرد. در همین ایام، سران بنی امیه که پراکنده شده بودند، به او نامه نوشتند و از او امان خواستند.

«سَفَّاح» از فرصت استفاده کرد و پاسخ محبت آمیزی به آنها داد و نوشت که به کمک آنها سخت نیازمند است و آنان را مورد عطا و بخشش قرار خواهد داد؛ لذا سران «آل زیاد» و «آل مروان» و خاندان معاویه دعوت او را پاسخ گفتند و نزد او حاضر شدند.

«سَفَّاح» دستور داد کرسی هایی که به زیور طلا و نقره آراسته برای آنها نصب کردند و این شگفتی مردم را برانگیخت که چرا «سَفَّاح» با این جنایتکاران چنین رفتار می کند.

در این موقع یکی از درباریان وارد مجلس شد و به «سَفَّاح» خبر داد که مردی ژولیده و غبارآلود از راه رسیده و درخواست ملاقات فوری دارد. «سَفَّاح» با این اوصاف او را شناخت، گفت: قاعدتاً باید «سُدَیْف» شاعر باشد؛ بگویند وارد شود.

«بنی امیه» با شنیدن نام «سُدَیْف» رنگ از چهره هایشان پرید و اندامشان به لرزه درآمد؛ زیرا می دانستند او شاعری توانا، فصیح، شجاع و از دوستان و شیعیان علی علیه السلام و از دشمنان سرسخت بنی امیه است.

«سُدَیْف» وارد شد؛ هنگامی که نگاهش به بنی امیه افتاد، اشعار تکان دهنده ای در مورد ظلم های بنی امیه بر بنی هاشم قرائت کرد که از جمله آنها این دو بیت بود:

وَ اذْكُرُوا مَصْرَعَ الْحُسَيْنِ وَ زَيْدٍ وَ قَتِيلِ بَجَانِبِ الْمَهْرَاسِ
وَ الْقَتِيلَ الَّذِي بَحْرَانَ اَضْحَى ثَاوِيًا بَيْنَ غُرْبَةٍ وَ تَتَاسِ

«به یاد آورید! محلّ شهادت حسین علیه السلام و زید را و آن شهیدی که در مهراس (اشاره به

شهادت حمزه در أحد) شربت شهادت نوشید.

و آن شهیدی که در حزان به شهادت رسید و تا شامگاهان در تنهایی بود و (حتی جنازه

او) به فراموشی سپرده شد».

(اشاره به شهادت «ابراهیم بن محمّد» یکی از معاریف بنی هاشم و بنی عبّاس در سرزمین حرّان در نزدیکی مرزهای شمالی عراق است).^۱

«سَقّاح» دستور داد خلعتی به «سُدیف» بدهند و به او گفت: فردا بیا تا تو را خوشنود سازم و او را مرخص نمود؛ سپس رو به بنی امیّه کرد و گفت: سخنان این برده و غلام بر شماگران نیاید، او حق ندارد دربارهٔ موالی خود سخن بگوید؛ شما مورد احترام من هستید (بروید و فردا بیایید!).

بنی امیّه پس از بیرون آمدن از نزد سَقّاح به مشورت پرداختند. بعضی گفتند: بهتر آن است که فرار کنیم؛ ولی گروه بیش تری نظر دادند که خلیفه و عدّه نیکی به ما داده و «سُدیف» کوچکتر از آن است که بتواند نظر خلیفه را برگرداند.

فردا همه نزد «سَقّاح» آمدند؛ او دستور پذیرایی از بنی امیّه را داد؛ ناگهان «سُدیف» شاعر وارد شد و رو به سَقّاح کرد و گفت:

«پدرم فدایت باد! تو انتقام گیرنده خونهایی؛ تو کشندهٔ اشراری». سپس اشعار بسیار مهیجی خواند که از ظلم و بیدادگری بنی امیّه مخصوصاً از ظلم آنها بر شهیدان کربلا سخن می گفت.

«سَقّاح» ظاهراً برآشفته و به «سُدیف» گفت: تو در نظر من احترام داری؛ ولی برگرد و دیگر از این سخنان مگو و گذشته را فراموش کن.

بنی امیّه از کاخ «سَقّاح» بیرون آمدند و به شور پرداختند؛ گفتند: باید از خلیفه بخواهیم «سُدیف» را اعدام کند و گرنه سخنان تحریک آمیز او ما را گرفتار خواهد کرد. «سَقّاح» شب هنگام «سُدیف» را احضار کرد و گفت: وای بر تو چرا این قدر عجله می کنی؟!

«سُدیف» گفت: «پیمانۀ صبر من لبریز شده و بیش از این تحمّل ندارم. چرا از آنها انتقام نمی گیری؟» سپس بلند بلند گریه کرد و اشعاری در مظالم بنی امیّه بر بنی هاشم

خواند که سَفّاح را تکان داد و به شدّت گریست. «سُدیف» نیز آن قدر گریه کرد که از هوش رفت؛ هنگامی که به هوش آمد «سَفّاح» به او گفت روز آنها فرا رسیده و به مقصودت خواهی رسید! برو امشب را آرام بخواب و فردا بیا. اما «سُدیف» آن شب به خواب نرفت و پیوسته با خدا مناجات می‌کرد و از او می‌خواست سَفّاح به وعده‌اش وفا کند.

«سَفّاح» روز بعد برای اغفال بنی امیّه دستور داد، منادی ندا کند که امروز روز عطا و جایزه است. مردم به طرف قصر هجوم آوردند و درهم و دینارهایی در میان آنها پخش شد. سَفّاح چهارصد نفر از غلامان نیرومند خود را مسلّح ساخت و دستور داد هنگامی که من عمامه را از سر برداشتم، همه حاضران را به قتل برسانید.

سَفّاح در جای خود قرار گرفت و رو به بنی امیّه کرد و گفت: امروز روز عطا و جایزه است؛ از چه کسی شروع کنم؟ آنها برای خوشایند سَفّاح گفتند: از بنی هاشم شروع کن!

یکی از غلامان که با او تباری شده بود، گفت: «حمزة بن عبدالمطلب» بیاید و عطای خود را بگیرد.

سُدیف که در آنجا حاضر بود، گفت: حمزه نیست. سَفّاح گفت: چرا؟ گفت زنی از بنی امیّه به نام «هند» و «وحشی» را واداشت تا او را به قتل برساند؛ سپس جگر او را بیرون آورد و زیر دندان گرفت.

سَفّاح گفت: عجب! من خبر نداشتم، دیگری را صدا بزن.
غلام صدا زد: «مسلم بن عقیل» بیاید و عطای خود را بگیرد.
خبری نشد؛ سَفّاح پرسید: چه شده؟ سُدیف در جواب گفت: «عبیدالله بن زیاد» او را گردن زد و طناب به پای او بست و در بازارهای کوفه گردانید.

سَفّاح گفت: عجب! نمی‌دانستم؛ دیگری را طلب کنید و غلام همچنان ادامه داد و یک یک را صدا زد، تا به امام حسین علیه السلام و ابوالفضل العباس و زید بن علی و ابراهیم

بن محمد رسید و بنی امیه هنگامی که این صحنه را دیدند و این سخنان را شنیدند، به مرگ خود یقین پیدا کردند. اینجا بود که آثار خشم و غضب در چهره سَفَّاح کاملاً نمایان شد و با چشمش به سُدیف اشاره کرد و «سُدیف» اشعاری انشاء کرد که از جمله دو بیت زیر است:

حَسِبْتَ أُمِّيَّةً أَنْ سَتَرَضَىٰ هَاشِمٌ عَنَّا وَ يَذْهَبُ رَيْدُهَا وَ حُسَيْنُهَا
كَذِبَتْ وَ حَقٌّ مُحَمَّدٍ وَ وَصِيَّهِ حَقًّا سَتَبْصِرُ مَا يُسِيءُ ظُنُونَهَا

«بنی امیه پنداشتند که بنی هاشم به آسانی از آنها خشنود می شوند و حسین بن علی علیه السلام و زید را فراموش می کنند.

دروغ گفتند! به حق محمد و وصی او سوگند! که به زودی چیزهایی می بینند که به اشتباه خود پی می برند».

سَفَّاح با صدای بلند گریه کرد و عمامه را از سر انداخت و سخت آشفته شد و صدا زد:

«يَا لثَارَاتِ الْحُسَيْنِ، يَا لثَارَاتِ بَنِي هَاشِمٍ؛ اِی خونخواهان امام حسین و ای خونخواهان بنی هاشم!».

غلامان با مشاهده این علامت از پشت پرده ها بیرون آمدند و با شمشیر به جان سران بنی امیه افتادند و طولی نکشید که جسد بی جان همه آنها بر زمین افتاد.^۱ جالب آن که امیر مؤمنان علیه السلام در یک پیش بینی عجیب در ارتباط با حکومت بنی امیه و انقراض سریع آنان فرموده بود:

«حَتَّىٰ يَطْنَ الطَّانُ أَنَّ الدُّنْيَا مَعْقُولَةٌ عَلَىٰ بَنِي أُمِّيَّةٍ؛ تَمُحُّهُمْ دَرَاهَا؛ وَ تُورِدُهُمْ صَفْوَهَا، وَ لَا يُرْفَعُ عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ سَوْطُهَا وَ لَا سَيْفُهَا، وَ كَذَبَ الطَّانُ لِدَلِكِ بَلْ هِيَ بَجَّةٌ مِنْ لَدِيدِ الْعَيْشِ يَتَطَعْمُونَهَا بُرْهَةً، ثُمَّ يَلْفِظُونَهَا جَمَلَةً؛ بعضی گمان

۱. تاریخ ابی مخنف لوط بن یحیی (مطابق نقل منهاج البراعة علامة خوبی، ج ۷، ص ۲۲۳ به بعد)؛ مراجعه شود به: پیام امام، ج ۶، ص ۴۹۵-۴۹۹.

کردند دنیا به کام بنی‌امیه است و همه خوبی‌هایش را به آنان می‌بخشد و آنها را از سرچشمه زلال خود سیراب می‌سازد (و نیز گمان کردند که) تازیانه و شمشیر آنها از سر این امت برداشته نخواهد شد، کسانی که چنین گمان می‌کنند، دروغ می‌گویند (و در اشتباهند) چه این‌که سهم آنها از زندگی لذت‌بخش، جرعه‌ای بیش نیست، که زمان کوتاهی آن را می‌چشند، سپس (قبل از آن که آن را فرو برند) بیرون می‌افکنند!^۱

* * *

این بخش را با سخنی از «عبّاس محمود عقّاد» - دانشمند مصری - به پایان می‌بریم، وی می‌نویسد:

«دست آورد یکی از روزهای دولت بنی‌امیه (فاجعه روز عاشورا) این شد که کشوری با آن وسعت و پهناوری، به اندازه عمر طبیعی یک انسان نپایید و از چنگشان بیرون رفت. امروز که عمر گذشته هر دو طرف را در ترازو می‌گذاریم و حساب برد و باخت هر یک را می‌سنجیم پیروزمند روز کربلا (یزید) را، مغلوب‌تر از مغلوب و شکست خورده‌تر از شکست خورده می‌بینیم و پیروزی را کاملاً با حریف او (امام حسین علیه السلام) می‌یابیم».^۲

جمع بندی پایانی

با یک بررسی دقیق پیرامون تاریخ حماسه‌ساز عاشورای حسینی به این نتیجه می‌رسیم که عاشورا و کربلا با گذشت زمان از صورت یک حادثه تاریخی بیرون آمده و تبدیل به یک مکتب شده است، مکتبی انسان‌ساز و افتخارآفرین! نه تنها برای مسلمین جهان بلکه از مرزهای اسلام نیز فراتر رفته و طبق مدارک موجود، تحسین بسیاری از متفکران جهان را برانگیخته و از آن به عنوان الگویی برای

۱. نهج البلاغه، خطبه ۸۷.

۲. ابوالشهداء، نوشته‌عبّاس محمود عقّاد، ترجمه محمد کاظم معزی، ص ۲۰۶-۲۰۸. (با اندکی تصرف)

نجات و رهایی ملت‌های مظلوم و ستم‌دیده یاد می‌کنند، و مکتبش را مکتب ظلم ستیزی و زندگی با عزّت و شرف و آزادی می‌دانند.

جالب این که بنیانگذار این مکتب و یاران وفادار و پاک‌باخته‌اش، راهکارهای وصول به این هدف را عملاً با رشادت‌ها و شجاعت‌ها و پایمردی‌ها و با سخن از طریق خطبه‌ها به همگان آموختند و نشان دادند که حتی جمعیت‌های اندک، اما شجاع و با انگیزه الهی می‌توانند در برابر انبوه دشمنان بایستند و بر آنها پیروز شوند و به اهداف والای خود برسند.

امیدواریم در دنیای امروز که ظالمان و ستمگران بی‌رحم، برای نوشیدن خون مظلومان به پا خاسته‌اند، ملت‌های ستم‌دیده با الهام گرفتن از حماسه عاشورا به پا خیزند و شرّ آنان را از جهان براندازند؛ آری:

ظالم بر محو عدالت سخت می‌کوشد هنوز	ظالم از خون دل مظلوم می‌نوشد هنوز
تا عدالت را کند جاوید در عالم حسین	خون پاکش بر بساط ظلم می‌جوشد هنوز

السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ، وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى
أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ.

پایان

اربعین ۱۴۲۶ برابر با ۱۳۸۴/۱/۱۱

بخش ششم

اشعار برگزیده

اشاره:

پس از حادثه جانگداز و حماسه آفرین کربلا، شاعران فراوانی آن را به نظم در آورده‌اند ولی هر یک، با نگاهی به سراغ این واقعه رفته است. جمعی بُعد مظلومیت آن را به تصویر کشیده‌اند، گروهی به ابعاد عرفانی آن پرداخته‌اند و دسته‌ای نیز حماسه و ظلم ستیزی آن را مورد توجه قرار داده‌اند. هر یک از این ابعاد و دیگر ابعاد این حادثه، بیانگر عمق نفوذ عاشورا در عرصه شعر و هنر است.

اصولاً تصویری که شاعر در قالب نظم و با زبان هنر ترسیم می‌کند، تشریح دلنشین، عمیق و روان از یک ماجراست و هنگامی که این تصویر آمیخته با اعتقاد، ایمان و واگویی دغدغه‌های جامعه بشری باشد، به ماندگاری اثرش بیشتر کمک می‌کند. از این رو، می‌توان از بهترین رموز ماندگاری واقعه کربلا را، زبان شعر و ادب و هنر دانست.

شاعران فراوانی از عرب و عجم این حادثه را به نظم کشیده‌اند، ولی در این میان پاره‌ای از آثار مورد توجه بیشتری قرار گرفته است تا آنجا که گاه برخی از آنها ورد زبان مردم و شعاری برای مبارزه و به خروش آوردن مظلومان بوده است، تأثیرگذاری این گونه شعر و شعار در پاره‌ای از اوقات از ده‌ها سخنرانی بیشتر است؛ به مظلومان جرأت و جسارت برای گرفتن حق خود می‌دهد و ظالمان را دچار وحشت و

اضطراب می‌سازد.

ما در این بخش، قسمتی از اشعار مهمّ عجم و عرب را می‌آوریم، پاره‌ای از این اشعار حماسی، پاره‌ای سوگواره و پاره‌ای دیگر آمیخته‌ای از «سوگ و حماسه» است.

اشعار فارسی^۱

جلوه‌گاه حق

تا ابد جلوه‌گاه حق و حقیقت سر توست

معنی مکتب تفویض علی اکبر توست

ای حسینی که تویی مظهر آیات خدا

این صفت از پدر و جد تو در جوهر توست

درس مردانگی عباس به عالم آموخت

ز آن که شد مست از آن باده که در ساغر توست

طفل شش ماهه تبسم نکند، پس چه کند؟

آن که بر مرگ زند خنده علی اصغر توست

ای که در کربلا بی کس و یاور گشتی

چشم بگشا و ببین خلق جهان یاور توست

(بأبی أنت و أمی) که تویی مکتب عشق

عشق را مظهر و آثار علی اصغر توست

ای حسینی که به هر کوی عزای تو بپاست

عاشقان را نظری در دم جان پرور توست

خواست «مهران» بزند بوسه سراپای تو را

دید هر جا اثر تیر ز پا تا سر توست

«احمد مهران»

۱. این اشعار از کتاب «اشک شفق» گرفته شده است.

نور خدا

قامت را چو قضا بهر شهادت آراست
 با قضا گفت مشیّت که قیامت برخاست
 دشمنت کشت ولی نور تو خاموش نگشت
 آری آن جلوه که فانی نشود نور خداست
 نه بقا کرد ستمگر نه بجا ماند ستم
 ظالم از دست شد و پایهٔ مظلوم بجاست
 زنده را زنده نخوانند که مرگ از پی اوست
 بلکه زنده است شهیدی که حیاتش ز قفاست
 دولت آن یافت که در پای تو سر داد ولی
 این قبا راست که بر قامت هر بی سر و پاست
 تو در اوّل سر و جان باختی اندر ره عشق
 تا بدانند خالایق، که فنا شرط بقاست
 منکسف گشت چو خورشیدِ حقیقت بجمال
 گر بگریند ز غم دیدهٔ ذرات رواست
 رفت بر عرشهٔ نی تا سرت ای عرش خدا
 کرسی و لوح و قلم بهر عزای تو بیپاست
 «فؤاد کرمانی»

* * *

مهر آزادگی

بزرگ فلسفهٔ قتل شاه دین حسین این است
 که مرگ سرخ به از زندگی ننگین است

حسین مظهر آزادگی و آزادی است
 خوشا کسی که چنیش مرام و آیین است
 نه ظلم کن به کسی، نی بزیر ظلم برو
 که این مرام حسین است و منطق دین است
 همین نه گریه بر آن شاه تشنه لب کافست
 اگر چه گریه بر آلام قلب، تسکین است
 ببین که مقصد عالی وی چه بود ای دوست
 که درک آن سبب عزّ و جاه و تمکین است
 ز خاک مردم آزاده بوی عشق آید
 نشان شیعه و آثار پیروی این است
 «خوشدل تهرانی»^۱

* * *

حماسه آفرین

نازم حسین را که چو در خون خود تپید
 شیواترین حماسه عالم بیافرید
 دیدی دقیق باید و فکری دقیق تر
 تا پی برد به نهضت آن خسرو رشید
 قامت چو زیر بار زر و زور خم نکرد
 در پیش عزم و همّت وی آسمان خمید
 تا ننگرد مذلت و خواری و ظلم و کفر
 داغ جوان و مرگ برادر به دیده دید

بر بسته بود باب فضیلت به روی خلق
 گر قتل او نمی شدی این باب را کلید
 برگی بود ز دفتر خونین کربلا
 هر لاله و گلی که به طَرْفِ چمن دمید
 از دامن سپید شریعت زدود و شست
 با خون سرخ خویش، سیه کاری یزید
 یکسان رخ غلام و پسر بوسه داد و گفت
 در دین ما سیه نکند فرق با سفید
 بُد تشنه عدالت و آزادی بشر
 آن العطش که از دل پر سوز می کشید
 چونان که گفت خواهر خود را اسیر باش
 آزاد تا جهان شود از قید هر پلید
 بانوی بانوان جهان آنکه روزگار
 بعد از علی خطابه سرایی چو وی ندید
 لطف کلامش از «أَمِنَ الْعَدْلُ» بین که ساخت
 رسوا یزید و پرده اهل ستم درید
 خوشبخت ملّتی که از این نهضت بزرگ
 گردد ز روی معرفت و عقل مستفید
 (خوشدل) دریغ و درد که ما بهره کم بریم
 زین نهضت مقدّس و زین مکتب مفید
 «خوشدل تهرانی»

هَمَّت بلند

ز آن لحظه که دادی به ره دوست سرت را
 بردی ز میان دشمن بیدادگرت را
 گفתי که شوم کشته و خواری نکشم من
 نیازم بچنین همّت و اوج نظرت را
 ای طایر عرشى که جهان زیر پر تست
 با آنکه شکستند همه بال و پرت را
 تو کشته شدی تا که نمیرد شرف و عدل
 خوش زنده نمودی ره و رسم پدرت را
 چون کُحل بصر خاک سر کوی تو باشد
 ده اذن که بر دیده کشم خاک درت را
 بر باغ جنان دل ندهد هر که ببیند
 شش گوشه قبر تو و اکبر پسرت را
 دیدی به سرِ نعش پسر، پیشتر از خویش
 در آه و فغان خواهر والا گهرت را
 تا جان ندهی بر سر نعش علی اکبر
 بـنشانند ز اشک بـصر خود شررت را
 دشمن نه همین فرق علمدار تو بشکست
 از داغ بـرادر بشکستی کمرت را
 گفתי و ستاره ز بصر ریخت سکینه
 کای شمس امامت تو چه کردی قمرت را
 چون اصغر ششماهه در آغوش تو جان داد
 این صحنه جانسوز زد آتش جگرت را

دانشگاه ایمان

نیازم آن آموزگاری را که در یک نصف روز
 دانش آموزان عالم را چنین دانا کند
 ابتدا قانون آزادی نویسد در جهان
 بعد از آن با خون هفتاد و دو تن امضا کند
 هر که باشد چون حسین آزاد و دیندار و شجاع
 حرف باطل را نباید از کسی اصغا کند
 نقد هستی داد و هستی جهان یکجا خرید
 عاشق آن باشد که چون سودا کند یکجا کند
 پرچم دین چون بجا ماند از فداکاری اوست
 تا قیامت پرچمش را دست حق بر پا کند
 ز امر حق، تسلیم نامردان نشد تا در جهان
 زورگویی از کتاب زندگی الغا کند
 بود چون جوئی آب از چشمه آزادگی
 تشنه لب جان داد تا آن چشمه را پیدا کند
 عقل مات آمد ز دانشگاه سیار حسین
 کاین چنین غوغا بپا در صحنه دنیا کند
 درس آزادی از آن رو ساخت توأم با عمل
 تا جنایت پیشگان را در جهان رسوا کند
 آن کسی را شیعه بتوان گفت کو از جان و دل
 در حیات خویش این برنامه را اجرا کند

عشق بازی

عشق بازی کار هر شیاد نیست
این شکار دام هر صیاد نیست
عاشقی را قابلیت لازم است
طالب حق را حقیقت لازم است
عشق از معشوق اول سرزند
تابه عاشق جلوه دیگر کند
تابه حدی که برد هستی از او
سرزند صد شورش و مستی از او
شاهد این مدعا خواهی اگر
بر حسین و حالت او کن نظر
روز عاشورا در آن میدان عشق
کرد رو را جانب سلطان عشق
بار الها این سرم، این پیکرم
این علمدار رشید، این اکبرم
این سکینه، این رقیه، این رباب
این من و این ساربان این شمر دون
این تن عریان میان خاک و خون
این من و این ذکر یارب یا ربم
پس خطاب آمد ز حق کی شاه عشق
ای حسین ای یگه تاز راه عشق!
گر تو بر من عاشقی ای محترم
پرده برکش من به تو عاشق ترم

هر چه بودت داده‌ای در راه ما
 مرحبا صد مرحبا خود هم بیا
 لیک خود تنها نیا در بزم یار
 خود بیا و اصغرت را هم بیار
 خوش بود در بزم یاران بلیلی
 خاصه در منتقار او برگ گلی
 خود تو بلیل، گل علی اصغرت
 زودتر بشتاب سوی داورت

* * *

جان جهان

لاله پر ژاله و از داغ عطش سوزان است
 ماه از هاله غم، خاک بسر افشان است
 گل توحید مگر گشته خدایا پر پر
 که بهر جا نگریم یک ورق از قرآن است
 آنکه خود جامه خلقت به تن عالم کرد
 یارب از چیست که در دشت بلا عریان است
 وای از این غم که عدالت شده پامال ستم
 بدن جان جهان زیر سم اسبان است
 در تنور آتش طور است و سر ثارالله
 قلب زهرا ز لب خشک پسر بریان است
 میزبان دو جهان، سید و سالار جنان
 از کجا آمده بنگر به کجا مهمان است

شد سر سرّ خدا، شاهد طوفان بلا

گرچه هر درد و غمی را غم او درمان است

این جهان گذران، جای طرب نیست «حسان»

که به خاکستر و خون، خفته چنین سلطان است

«حسان چایچیان»

* * *

قربانی اسلام

ای یاد تو در عالم، آتش زده بر جانها

هر جا ز فراق تو، چاک است گریبانها

ای گلشن دین سیراب، با اشک محبّان

از خون تو شد رنگین، هر لاله به بستانها

بسیار حکایتها، گردیده کهن امّا

جانسوز حدیث تو، تازه است به دورانها

یکجان به ره جانان، دادی و خدا داند

کز یاد تو چون سوزد تا روز جزا جانها

در دفتر آزادی، نام تو بخون ثبت است

شد ثبت به هر دفتر، با خون تو عنوانها

اینسان که تو جان دادی، در راه رضای حق

آدم به تو می نازد، ای اشرف انسانها!

قربانی اسلامی، با همّت مردانه

ای مفتخر از عزمت، همواره مسلمانها

«دکتر ناظر زاده کرمانی»

اشک شفق

ای در غم تو ارض و سما خون گریسته
 ماهی در آب و وحش به هامون گریسته
 وی روز و شب بیاد لبث چشم روزگار
 نیل و فرات و دجله و جیحون گریسته
 از تابش سرت به سنان چشم آفتاب
 اشک شفق به دامن گردون گریسته
 در آسمان ز دود خیام عفاف تو
 چشم مسیح، اشک جگر خون گریسته
 با درد اشتیاق تو در وادی جنون
 لیلی بهانه کرده و مجنون گریسته
 تنها نه چشم دوست بحال تو اشکبار
 خنجر بدست دشمن تو خون گریسته
 آدم پی عزای تو از روضه بهشت
 خرگاه درد و غم، زده بیرون گریسته
 «حَبَّتِ الْإِسْلَامُ نَيْرًا»

* * *

خاک شهیدان

ای که به عشقت اسیر، خیل بنی آمدند
 سوختگان غمت با غم دل خرّمند
 هر که غمت را خرید عشرت عالم فروخت
 با خیران غمت بی خبر از عالمند

در شکن طرّهات بسته دل عالمی است
و آن همه دل بستگان عقده گشای همند
تاج سر بوالبشر خاک شهیدان تست
کاین شهدا تا ابد فخر بنی آدمند
در طلبت اشک ماست رونق مرآت دل
کاین دُررِ با فروغ، پرتو جام جمند
چون بجهان خرّمی جز غم روی تو نیست
باده کشان غمت، مست شراب غمند
عقد عزای تو بس سنّت اسلام و بس
سلسله کائنات حلقهٔ این ماتمند
گشت چو در کربلا رایت عشقت بلند
خیل ملک در رکوع پیش لوایت خمند
خاک سر کوی تو زنده کند مرده را
زانکه شهیدان تو جمله مسیحا دمنند
هر دم از این کشتگان گرطلبی بذل جان
در قدمت جان فشان با قدمی محکمند

«فؤاد کرمانی»

* * *

عزّت و آزادگی

شیعیان دیگر هوای نینوا دارد حسین
روی دل با کاروان کربلا دارد حسین
از حریم کعبهٔ جدّش به اشکی سُست دست
مروه پشت سر نهاد اما صفا دارد حسین

می‌برد در کربلا هفتاد و دو ذبح عظیم
 بیش از اینها حرمت کوی منا دارد حسین
 پیش رو راه دیار نیستی کافیش نیست
 اشک و آه عالمی هم در قفا دارد حسین
 بودن اهل حرم دستور بود و سرّ غیب
 ورنه این بی حرمتی‌ها کی روا دارد حسین
 سروران پروانگانِ شمع رخسارش ولی
 چون سحر روشن که سر از تن جدا دارد حسین
 سر به راه دل نهاده راه پیمای عراق
 می‌نماید خود که عهده‌ی با خدا دارد حسین
 او وفای عهد را با سر کند سودا ولی
 خون بدل از کوفیان بی وفا دارد حسین
 دشمنانش بی‌امان و دوستانش بی‌وفا
 با کدامین سر کنند؟ مشکل دو تا دارد حسین
 آب خود، با دشمنان تشنه قسمت می‌کند
 عزّت و آزادگی بین تا کجا دارد حسین
 ساز عشق است و به دل هر زخم پیکان زخمه‌ای
 گوش کن عالم پر از شور و نوا دارد حسین
 دست آخر کز همه بیگانه شد دیدم هنوز
 بادم خنجر نگاهی آشنا دارد حسین
 رخت و دیباج حرم چون گل بتاراجش برند
 تا بجایی که کفن از بوریا دارد حسین
 اشک خونین گو بیا بنشین بچشم «شهریار»
 کاندرین گوشه عزایی بی‌ریا دارد حسین

دوازده بند محتشم

بند اول

باز این چه شورش است که در خلق عالمست
 باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است
 باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین
 بسی نلفخ صور، خاسته تا عرش اعظم است
 این صبح تیره باز دمید از کجا که کرد
 کار جهان و خلق جهان جمله در هم است
 گویا طلوع می کند از مغرب آفتاب
 کاشوب در تمامی ذرات عالم است
 گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست
 این رستخیز عام که نامش محرم است
 در بارگاه قدس که جای مالل نیست
 سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است
 جن و ملک بر آدمیان نوحه می کنند
 گویا عزای اشرف اولاد آدم است
 خورشید آسمان و زمین نور مشرقین
 پرورده در کنار رسول خدا حسین

بند دوم

کشتی شکست خورده طوفان کربلا
 در خاک و خون فتاده به میدان کربلا
 گرچشم روزگار بر او فاش می گریست
 خون می گذشت از سر ایوان کربلا

نگرفت دست دهر، گلابی بغیر اشک
 زان گل که شد شکفته ببستان کربلا
 از آب هم مضایقه کردند کوفیان
 خوش داشتند حرمت مهمان کربلا
 بودند دیو و دَد همه سیراب و می مکید
 خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا
 زان تشنگان هنوز به عیوق می رسد
 فریاد العطش ز بیابان کربلا
 آه از دمی که لشکر اعدا نکرد شرم
 کردند رو به خیمه سلطان کربلا
 آندم فلک بر آتش غیرت سپند شد
 کز خوف خصم، در حرم افغان بلند شد

بند سوّم

کاش آن زمان سرادق گردون نگون شدی
 وین خرگه بلند ستون، بی ستون شدی
 کاش آن زمان در آمدی از کوه تا به کوه
 سیل سیه که روی زمین قیر گون شدی
 کاش آن زمان ز آه جگر سوز اهل بیت
 یک شعله برق خرمن گردون دون شدی
 کاش آن زمان که این حرکت کرد آسمان
 سیماب وار، گوی زمین بی سکون شدی
 کاش آن زمان که پیکر او شد درون خاک
 جان جهانیان همه از تن برون شدی

کاش آن زمان که کشتی آل نبی شکست

عالم تمام غرقه دریای خون شدی

آن انتقام گر نفتادی به روز حشر

با این عمل معامله دهر چون شدی

آل نبی چون دست تظلم بر آورند

ارکان عرش را به تلاطم در آورند

بند چهارم

برخوان غم چو عالمیان را صلا زدند

اول صلا به سلسله انبیا زدند

نوبت به اولیا چو رسید آسمان طپید

زان ضربتی که بر سر شیر خدا زدند

بس آتشی ز اخگر الماس ریزه‌ها

افروختند و بر جگر مجتبی زدند

و آنکه سرادقی که ملک محرمش نبود

کنندند از مدینه و بر کربلا زدند

وز تیشه ستیز در آن دشت، کوفیان

بس نخل‌ها ز گلشن آل عبا زدند

بس ضربتی کز او جگر مصطفی درید

بر حلق تشنه خلف مرتضی زدند

اهل حرم دریده گریبان گشاده مو

فریاد بر در حرم کبریا زدند

روح الامین نهاد به زانو سر حجاب

تاریک شد ز دیدن آن، چشم آفتاب

بند پنجم

چون خون ز حلق تشنه او بر زمین رسید
 جوش از زمین به ذروه عرش برین رسید
 نزدیک شد که خانه ایمان شود خراب
 از بس شکست ها که به ارکان دین رسید
 نخل بلند او چو خسان بر زمین زدند
 طوفان باسماں ز غبار زمین رسید
 باد آن غبار، چون به مزار نبی رساند
 گرد از مدینه بر فلک هفتمین رسید
 یکباره جامه در خم گردون به نیل زد
 چون این خبر به عیسی گردون نشین رسید
 پر شد فلک ز غلغله چون نوبت خروش
 از انبیا به حضرت روح الامین رسید
 کرد این خیال، وهم غلط کار، کان غبار
 تا دامن جلال جهان آفرین رسید
 هست از ملال گرچه بری ذات ذوالجلال
 او در دلست و هیچ دلی نیست بی ملال

بند ششم

ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند
 یکباره بر جریده رحمت قلم زنند
 ترسم کزین گناه، شفیعان روز حشر
 دارند شرم کز گنه خلق دم زنند

دست عتاب حق بدر آید ز آستین
 چون اهل بیت دست در اهل ستم زنند
 آه از دمی که با کفن خون چکان ز خاک
 آل علی چو شعله آتش علم زنند
 فریاد از آن زمان که جوانان اهل بیت
 گلگون کفن به عرصه محشر قدم زنند
 جمعی که زد به هم صفشان شور کربلا
 در حشر، صف زنان صف محشر به هم زنند
 از صاحب حرم چه توقع کنند باز
 آن ناکسان که تیغ به صید حرم زنند
 پس بر ستان کنند سری را که جبرئیل
 شوید غبار گیسویش از آب سلسبیل

بند هفتم

روزی که شد به نیزه سر آن بزرگوار
 خورشید سر برهنه برآمد ز کوهسار
 موجی به جنبش آمد و برخاست کوه کوه
 ابری به بارش آمد و بگریست زار زار
 گفתי تمام زلزله شد خاک مطمئن
 گفתי فتاد از حرکت چرخ بی قرار
 عرش آن زمان به لرزه درآمد که چرخ پیر
 افتاد در گمان که قیامت شد آشکار
 آن خیمه‌ای که گیسوی حورش طناب بود
 شد سرنگون ز باد مخالف حساب وار

جمعی که پای محملشان داشت جبرئیل
 گشتند بی عماری و محمل، شترسوار
 با آن که سر زد این عمل از امت نبی
 روح الامین ز روح نبی گشت شرمسار
 وانگه ز کوفه خیل الم رو بشام کرد
 نوعی که عقل گفت قیامت قیام کرد

بند هشتم

بر حربگاه چون ره آن کاروان فتاد
 شورِ نشور و واهمه را در گمان فتاد
 هم بانگ نوحه، غلغله در شش جهت فکند
 هم گریه بر ملایک هفت آسمان فتاد
 هر جا که بود آهوئی از دشت پا کشید
 هر جا که بود طایری از آشیان فتاد
 شد وحشتی که شور قیامت زیاد رفت
 چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد
 هر چند بر تن شهدا چشم کار کرد
 بر زخم‌های کاری تیغ و سنان فتاد
 ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان
 بر پیکر شریف امام زمان فتاد
 بی اختیار نعرهٔ هذا حسین از او
 سر زد چنان که آتش از او در جهان فتاد
 پس با زبان پُر گله آن بضعة الرسول
 رو در مدینه کرد که یا ایها الرسول

بند نهم

این کشته فتاده به هامون حسین تست
 وین صید دست و پا زده در خون حسین تست
 این نخل تر، کز آتش جان سوز تشنگی
 دود از زمین رساند به گردون حسین تست
 این ماهی فتاده به دریای خون که هست
 زخم از ستاره بر تنش افزون حسین تست
 این غرقه محیط شهادت که روی دشت
 از موج خون او شده گلگون حسین تست
 این خشک لب فتاده دور از لب فرات
 کز خون او زمین شده جیحون حسین تست
 این شاه کم سپاه که با خیل اشک و آه
 خرگاه زین جهان زده بیرون حسین تست
 این قالب طپان که چنین مانده بر زمین
 شاه شهید ناشده مدفون حسین تست
 چون روی در بقیع به زهرا خطاب کرد
 وحش زمین و مرغ هوا را کباب کرد

بند دهم

ای مونس شکسته دلان حال ما ببین
 ما را غریب و بی کس و بی آشنا ببین
 اولاد خویش را که شفیعان محشرند
 در ورطه عقوبت اهل جفا ببین

در خلد بر حجاب دو کون آستین فشان
و اندر جهان مصیبت ما بر ملا ببین
نی نی در او چو ابر خروشان به کربلا
طغیان سیل فتنه و موج بلا ببین
تن های تشنگان همه در خاک و خون نگر
سرهای سروران همه بر نیزه‌ها ببین
آن سر که بود بر سر دوش نبی مدام
بر نیزه‌اش به دوش مخالف جدا ببین
آن تن که بود پرورشش در کنار تو
غلطان بخاک معرکه کربلا ببین
يَا بَصْعَةَ الرَّسُولِ ز ابْنِ زِيَادِ دَادِ
کُو خَاکِ اَهْلِ بَيْتِ رِسَالَتِ بِه بَادِ دَادِ

بند یازدهم

خاموش محتشم که دل سنگ آب شد
پیمانه صبر و خانه طاق خراب شد
خاموش محتشم که ازین حرف سوزناک
مرغ هوا و ماهی دریا کباب شد
خاموش محتشم که ازین شعر خونچکان
در دیده اشک مستمعان خون ناب شد
خاموش محتشم که از این نظم گریه خیز
روی زمین به اشک جگرگون کباب شد
خاموش محتشم که فلک بس که خون گریست
دریا هزار مرتبه گلگون کباب شد

خاموش محتشم که به سوز تو آفتاب
 از آه سرد مـاتـمیان ماهتاب شد
 خاموش محتشم که ز ذکر غم حسین
 جـبـریـل را ز روی پیمبر حجاب شد
 تا چرخ سفله بود خطایی چنین نکرد
 بر هیچ آفریده جفا این چنین نکرد

بند دوازدهم

ای چرخ غافلی که چه بیداد کرده‌ای
 از کین چه‌ها درین ستم آباد کرده‌ای
 بر طعنت این بس است که بر عترت رسول
 بیداد کرد خصم و تو امداد کرده‌ای
 ای زاده زیـاد نکرد است هیچ‌گه
 نمرود این عمل که تو شداد کرده‌ای
 کام یزید داده‌ای از کشتن حسین
 بنگر کرا به قتل که دلشاد کرده‌ای
 بهر خسی که بار درخت شقاوت است
 در باغ دین چه با گل شمشاد کرده‌ای
 با دشمنان دین نتوان کرد آنچه تو
 با مصطفی و حیدر کرار کرده‌ای
 حلقی که سوده لعل لب خود نبی بر آن
 آزرده‌اش ز خـنجر پـولاد کرده‌ای
 ترسم ترا دمی که به محشر درآورند
 از آتش تو دود به محشر درآورند

«محتشم کاشانی»

اشعار عربی

عقبة بن عمر سهمی، نخستین مرثیه سرا^۱

إِذَا أَلْعَيْنُ قَرَّتْ فِي الْحَيَاةِ وَأَنْتُمْ تَحَاؤُونَ فِي الدُّنْيَا فَأَظْلَمَ نُورُهَا
مَرَرْتُ عَلَى قَبْرِ الْحُسَيْنِ بِكَرْبَلَا فَفَاضَ عَلَيْهِ مِنْ دُمُوعِي غَزِيرُهَا
فَمَازِلْتُ أَرْثِيهِ وَ أَبْكِي لِشَجْوِهِ وَ يُسَعِدُ عَيْنِي دَمْعُهَا وَ زَفِيرُهَا
وَ بَكَيْتُ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ عَصَائِبَ أَطَافُ بِهِ مِنْ جَانِبِيهِ قُبُورُهَا
سَلَامٌ عَلَى أَهْلِ الْقُبُورِ بِكَرْبَلَا وَ قَلَّ لَهَا مِنِّي سَلَامٌ يَزُورُهَا
سَلَامٌ بِأَصَالِ الْعَيْثِيِّ وَ بِالضُّحَى تُوَدِّيهِ نُكْبَاءُ الرِّيَاحِ وَ مَوْرُهَا
وَ لَا بَرَحَ الْوَفَادُ زُورَ قَبْرِهِ
يَفُوحُ عَلَيْهِمْ مِسْكُهَا وَ عَبِيرُهَا^۲

۱ . مطابق گفته شیخ طوسی وی نخستین کسی است که برای امام حسین علیه السلام مرثیه سروده است. (امالی طوسی، ص ۹۴). در ادب الطف (ج ۱، ص ۵۲) آمده است: عقبة بن عمر سهمی در اواخر قرن اول برای زیارت قبر امام حسین علیه السلام به کربلا آمد و کنار قبر آن حضرت، این مرثیه را سرود.
۲ . اعیان الشیعة، ج ۸، ص ۱۴۶ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۴۲ .

گزیده‌های از قصیده سیّد حمیری^۱

أَمْرُزُ عَلَىٰ جَدَّتِ الْحُسَيْنِ
 يَا أَعْظَمًا لِأَزَلَّتِ مِنْ
 مَا لَدَّ عَيْشُ بَعْدَ رَضٍّ
 قَبْرُ تَضَمَّنَ طَيِّبًا
 أَبَاؤُهُ أَهْلُ الرِّيَاسَةِ
 وَالْخَيْرِ وَالشِّيمِ الْمُهَذَّبَةِ
 فَإِذَا مَرَرْتَ بِقَبْرِهِ
 وَابْنِ الْمُطَهَّرِ لِمُطَهَّرِ
 جَعَلُوا ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّهِمْ
 لَمْ يَدْعُهُمْ لِقَاتِلِهِ إِلَّا
 لَمَّا دَعَاؤُهُ لِكَيْ تَحْكُمَ
 أَوْلَادُ أَحْبَبْتَ مَنْ مَشَى
 فَعَصَاهُمْ وَابْتُ لَهُ
 فَغَدَوْا لَهُ بِالسَّابِغَاتِ
 وَالْأَبْيَضِ وَالْأَيْلِبِ الْبَيَانِي
 وَهُمْ أَلُوفٌ وَهُوَ فِي
 فَلَقُوهُ فِي خَلْفٍ لِأَحْمَدَ
 مُسْتَيْقِنِينَ بِأَنَّهُمْ سَيُفُوقُوا

فَقُلْ لِأَعْظَمِهِ الزَّكِيَّةِ
 وَطُفَاءٍ سَاكِبَةِ رَوِيَّةِ
 كِبِ بِالْجِيَادِ الْأَعْوَجِيَّةِ
 أَبَاؤُهُ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ
 وَالْخِلَافَةِ وَالْوَصِيَّةِ
 الْمُطَيَّبَةِ الرَّضِيَّةِ
 فَاطِلُ بِهِ وَقِفِ الْمُطَيَّبَةِ
 وَ الْمُسْتَهْرَةِ النَّقِيَّةِ
 غَرَضًا كَمَا تُرْمَى الدَّرِيَّةِ
 الْجُوعَالَةَ وَالْعَطِيَّةِ
 فِيهِ أَوْلَادُ الْبَغِيَّةِ
 مَرَحًا وَ أَحْبَبْتُهُمْ سَجِيَّةِ
 نَفْسُ مُعَزَّزَةُ أَبِيَّةِ
 عَالِيَهُمْ وَالْمُشْرِفِيَّةِ
 وَالطَّوَالِ السَّمْهَرِيَّةِ
 سَبْعِينَ نَفْسَ الْهَاشِمِيَّةِ
 مُقْبِلِينَ مِنَ الشَّيْبَةِ
 لِأَسْبَابِ الْمُنِيَّةِ

۱ . اسماعیل بن محمد، شاعر اهل بیت، معروف به سیّد حمیری (متولد ۱۰۵ و متوفای ۱۷۳)، وی چنان از قریحه سرشاری برخوردار بود که اشعار وی زبانزد خاص و عام بوده است و در حضور امام صادق علیه السلام به مرثیه سرایی می پرداخت. اشعار فوق از جمله اشعاری است که توسط ایشان در حضور امام صادق علیه السلام خوانده شد. (مراجعه شود به: الغدير، ج ۲، ص ۲۷۲؛ اعيان الشيعه، ج ۳، ص ۴۰۶ و الذريعه، ج ۱، ص ۳۳۳).

يَا عَيْنُ فَاكِئِي مَا حَبِيبَتِ
عَلَى ذَوِي الذَّمِّ الْوَفِيَّةِ
لَا عُذْرَ فِي تَرْكِ الْبُكَاءِ
دَمًا وَأَنْتِ بِهِ حَرِيَّةٌ^۱

* * *

گزیده‌های از قصیدهٔ دعبل خزاعی^۲

أَفَاطِمُ لَوْ خَلَّتِ الْحُسَيْنَ مُجَدَّلًا
إِذَا لَطَمْتِ الْخَدَّ فَاطِمٌ عِنْدَهُ
أَفَاطِمُ قُومِي يَا ابْنَةَ الْخَيْرِ وَانْدُبِي
قُبُورُ بِكُوفَانَ وَ أُخْرَى بِطَبِيَّةِ
قُبُورُ بِبَطْنِ النَّهْرِ مِنْ جَنْبِ كَرْبَلَا
تُوقُوا عِطَاشًا بِالْعَرَاءِ فَلَيْتَنِي
إِلَى اللَّهِ أَشْكُو لَوْعَةً عِنْدَ ذِكْرِهِمْ
إِذَا فَخَرُوا يَوْمًا أَتَوْا بِمُحَمَّدٍ
وَعَدُّوا عَلِيًّا ذَا الْمَنَاقِبِ وَالْعُلَا
وَحَمْرَةَ وَالْعَبَّاسَ ذَا الدِّينِ وَالثَّقُفِ
أُولَئِكَ مَشُومُونَ هِنْدًا وَ حَرْبَهَا
هُمْ مَنَعُوا الْآبَاءَ مِنْ أَخْذِ حَقِّهِمْ

۱. اعیان الشیعة، ج ۳، ص ۴۲۹.

۲. دعبل بن علی خزاعی (متولد ۱۴۸ ق، متوفای ۲۴۶ ق) از شاعران زبردست و شجاعی که با اشعار بدیع و نغز خویش در اوج مظلومیت اهل بیت به دفاع از عترت طاهرین قیام کرد. و همواره مورد عنایت و ویژه ائمه اطهار علیهم السلام خصوصاً امام رضا علیه السلام قرار داشت. قصیدهٔ فوق معروف به قصیدهٔ «مدارس آیات» است که در حضور امام علی بن موسی الرضا علیه السلام توسط این شاعر بلند آوازهٔ اهل بیت قرائت شد و مورد تشویق و تحسین امام علیه السلام قرار گرفت. (مراجعه شود به: تاریخ ابن عساکر، حرف دال؛ الغدیر، ج ۲، ص ۳۴۹ و اعیان الشیعة، ج ۶، ص ۴۰۰).

سَأَبْكِيهِمْ مَا حَاجَّ لِلَّهِ رَاكِبٌ
 فَيَاعَيْنُ بَكِّيهِمْ وَجُودِي بِعَبْرَةٍ
 بَنَاتُ زِيَادٍ فِي الْقُصُورِ مَصُونَةٌ
 وَآلُ زِيَادٍ فِي الْحُصُونِ مَنِيْعَةٌ
 دِيَارُ رَسُولِ اللَّهِ أَصْبَحْنَ بَلَقَعًا
 وَآلُ رَسُولِ اللَّهِ تُخَفُّ جُسُومُهُمْ
 وَآلُ رَسُولِ اللَّهِ تُذْمَى مُحُورُهُمْ
 وَآلُ رَسُولِ اللَّهِ تُسَبَّى حَرِيْمُهُمْ
 إِذَا وَتَرُوا مَدُّوا إِلَى وَاتِرِيهِمْ
 سَأَبْكِيهِمْ مَا ذَرَّ فِي الْأَرْضِ شَارِقٌ
 وَ مَا نَاحَ قُرِّي عَلَى الشَّجَرَاتِ
 فَ قَدَّ أَنْ لِي لَتَشْكَابِ وَ الْمَمَلَاتِ
 وَ آلُ رَسُولِ اللَّهِ مِنْهُنَّ تَكَاتِ
 وَ آلُ رَسُولِ اللَّهِ فِي الْفَلَوَاتِ
 وَ آلُ زِيَادٍ تَسْكُنُ الْحُجَرَاتِ
 وَ آلُ زِيَادٍ غُلُظُ الْقَصَرَاتِ
 وَ آلُ زِيَادٍ رَبَّةُ الْحَجَلَاتِ
 وَ آلُ زِيَادٍ آمَنُوا السَّرَبَاتِ
 أَكْفًا مِنَ الْأَوْتَارِ مُنْقَبِضَاتِ
 وَ نَادِي مُنَادِي الْخَيْرِ لِلصَّلَوَاتِ

وَ مَا طَلَعَتْ شَمْسٌ وَ حَانَ غُرُوبُهَا

وَ بِاللَّيْلِ أَبْكِيهِمْ وَ بِالْغَدَوَاتِ^۱

* * *

گزیده‌ای از قصیده ابن حماد عبدی^۲

مُصَابُ شَهِيدِ الطَّفِّ جِسْمِي أَخْلَا

وَ كَدَّرَ مِنْ دَهْرِي وَ عَيْشِي مَاحَلَا

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۵۷-۲۵۸.

۲. ابوالحسن علی بن حماد از شاعران توانای قرن چهارم و از معاصران شیخ صدوق و شیخ مفید می‌باشد. تاریخ ولادتش به اوایل قرن چهارم و تاریخ رحلتش به اواخر آن قرن بر می‌گردد. نجاشی در کتاب رجال آورده است که او را دیده است. مجموع اشعار وی به بیش از ۲۲۰۰ بیت می‌رسد، از این شاعر توانا اشعار جانسوزی در رثای امام حسین علیه السلام به یادگار مانده است، و قصیده فوق و نیز قصیده بعدی از جمله قصاید این شاعر است. (مراجعه شود به: الغدیر، ج ۴، ص ۱۵۳-۱۷۱؛ رجال نجاشی، ص ۱۷۱؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۸۶ و زفرات الثقلین فی مآتم الحسین، شیخ محمد باقر محمودی، ج ۲، ص ۱۵۹-۱۶۰).

فَمَا هَلَّ شَهْرُ الْعَشْرِ إِلَّا تَجَدَّدَتْ
بِقَلْبِي أَحْزَانٌ تَوَسَّدَنِي الْبَلَى
وَ أَذْكَرُ مَوْلَايَ الْحُسَيْنِ وَ مَا جَرَى
عَلَيْهِ مِنْ الْأَرْجَاسِ فِي طَفِّ كَرْبَلَا
فَوَاللَّهِ لَا أَنْسَاهُ بِالطَّفِّ فَائِلًا
لِعِزَّتِهِ الْعُزَّ الْكِرَامِ وَ مَنْ تَلَا
أَلَا فَانزِلُوا فِي هَذِهِ الْأَرْضِ وَ اعْلَمُوا
بِأَنِّي بِهَا أُمْسِي صَرِيحًا مُجَدَّلًا
وَ أُسْقِي بِهَا كَأْسَ الْمُنُونِ عَلَى ظَمَا
وَ هَلْفِي لَهُ يَدْعُوا اللَّئِمَّ تَأَمَّلُوا
أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنِّي ابْنُ بَيْتِ مُحَمَّدٍ
فَهَلْ سُنَّةٌ غَيْرُهَا أَوْ شَرِيعَةٌ
أَحَلَّتْ مَا قَدْ حَرَّمَ الطُّهْرُ أَحْمَدُ
فَقَالُوا لَهُ : دَعْ مَا تَقُولُ فَاتِنَا
كَفِعِلِ أَبِيكَ الْمُرْتَضَى بِشُيُوخِنَا
فَأَثْنِي إِلَى نَحْوِ النَّسَاءِ جَوَادُهُ
وَ أَحْزَانُهُ مِنْهَا الْفُؤَادُ قَدْ امْتَلَا

وَ نَادَى أَلَا يَا أَهْلَ بَيْتِي تَصَبَّرُوا
 عَلَيَّ الصُّرَّ بَعْدِي وَ الشَّدَائِدِ وَ الْبَلَا
 عَلَيَّ الرَّغْمِ مِنِّي لَا مَالَ وَ لَا قَلَا
 أَوْدَعُكُمْ وَ الدَّمْعُ فِي الْخَدِّ مَسْبِلَا
 سَيُجْزِيكُمْ خَيْرَ الْجَزَاءِ وَ أَفْضَلَا
 يُحَامِي عَن دِينِ الْمُهَيَّمَنِ ذِي الْعُلَا
 كَفِعَلِ أَبِيهِ لَنْ يَزِلَّ وَ يَخْذَلَا
 قَالِقُوهُ عَن ظَهْرِ الْجَوَادِ مُعْجَلَا
 بِهَا أَصْبَحَ الدِّينُ الْقَوِيمُ مُعْطَلَا
 وَ نَاحَتْ عَلَيْهِ الْجِنَّ وَ الْوَحْشُ فِي الْقَلَا
 يَنْوُحُ وَ يَنْعَى الظَّمَى الْمُتَرَمَّلَا
 فَعَايَنَ مُهْرَ السَّبْطِ وَ السَّرْجِ قَدْ خَلَا
 وَ أَسْكَبَ دَمْعًا حَرُّهُ لَيْسَ يَصْطَلِي

وَ نَادَى أَلَا يَا أَهْلَ بَيْتِي تَصَبَّرُوا
 فَإِنِّي بِهَذَا الْيَوْمِ أَرْحَلُ عَنْكُمْ
 فَتَقُومُوا جَمِيعًا أَهْلَ بَيْتِي وَ أَسْرَعُوا
 فَصَبِّرُوا جَمِيلًا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّهُ
 فَاتِنِي عَلَى أَهْلِ الْعِنَادِ مُبَادِرًا
 وَ صَالَ عَلَيْهِمْ كَاهُزْبِرٍ مُجَاهِدًا
 فَسَالَ عَلَيْهِ الْقَوْمُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ
 وَ حَرَّكَ رِيمَ السَّبْطِ يَا لَكَ نَكْبَةً
 فَارْتَجَّتِ السَّيْبُ الشُّدَادُ وَ زَلْزَلَتْ
 وَ رَاحَ جَوَادُ السَّبْطِ نَحْوَ نِسَائِهِ
 حَارَجْنَ بَنِيَّاتِ الْبُتُولِ حَوَاسِرَا
 فَأَذَمَّيْنَ بِاللَّطْمِ الْخُدُودَ لِفَقْدِهِ

وَلَمْ أَنَسْ زَيْنَبَ تَسْتَعِيثُ سَكِينَةَ
 أَخِي كُنْتُ لِي حِصْنًا حَصِينًا وَمَوْلَا
 أَخِي يَا قَتِيلَ الْأَدْعِيَاءِ كَسَرْتَنِي
 وَأَوْرَثْتَنِي حُزْنَاً مُتَقِيماً مُطَوَّلاً
 أَخِي كُنْتُ أَرْجُو أَنْ أَكُونَ لَكَ الْفِدَا
 فَقَدْ خَبَيْتُ فَمَا كُنْتُ فِيهِ أَوْمَلَا
 أَخِي لَيْتَنِي أَصْبَحْتُ عُمِيًّا وَلَا أَرَى
 جَبِينَكَ وَالْوَجْهَ الْجَمِيلَ مُرَمَّلَا
 وَتَدْعُو إِلَى الزَّهْرَاءِ بِنْتِ مُحَمَّدٍ
 أَيَا أُمَّ رُكْنِي قَدْ وَهَيْتَ وَتَزَلْزَلَا
 أَيَا أُمَّ قَدْ أَمْسَى حَبِيبُكَ بِالْعَرَا
 طَرِيحًا ذَبِيحًا بِالدِّمَاءِ مُغَسَّلَا
 أَيَا أُمَّ نُوحِي فَالْكَرِيمِ عَلَى الْقَنَا
 يُلَوِّحُ كَالْبَدْرِ الْمُنِيرِ إِذَا انْجَلَى
 وَنُوحِي عَلَى النَّحْرِ الْخَضِيبِ وَاسْكَبِي
 دُمُوعاً عَلَى الْخَدِّ التَّرِيبِ الْمُرَمَّلَا
 وَنُوحِي عَلَى الْجِسْمِ التَّرِيبِ تَدْوُسُهُ
 حُيُولُ بَنِي سُقْيَانَ فِي أَرْضِ كَرْبَلَا
 وَنُوحِي عَلَى السَّجَادِ فِي الْأَسْرِ بَعْدَهُ
 يُسْقَادُ إِلَى الرَّجْسِ اللَّعِينِ مُعَلَّلَا
 فَيَا حَسْرَةً مَا تَنْقُضِي وَ مُصِيبَةً
 إِلَى أَنْ نَرَى الْمُهْدِيَّ بِالنَّصْرِ أَقْبَلَا
 إِمَامٌ يُقِيمُ الدِّينَ بَعْدَ خِفَائِهِ
 إِمَامٌ لَهُ رَبُّ السَّمَاوَاتِ فُضَّلَا

گزیده‌های از قصیده دیگر ابن حماد

مُلِقٌ طَرِيحاً بِالدِّمَاءِ رِمَالاً
 وَ الشُّمْرُ مِنْهُ يُقَطِّعُ الأَوْصَالَ
 فَعَسَاكَ تَمْنَعُ دُونَنَا الأَنْذَالَ
 صَدْرًا تُرَبِّي فِي تُنْقٍ وَ دَلَالاً
 ظُلْمًا وَ هُرْزَ بِرَأْسِهِ العَسَالَ
 لِلَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ وَ تَعَالَى
 وَ تَزَلَّزَلْتُ لِطَبَائِهِ زَلْزَالَ
 أَشْفَاءً لِمَصْرَعِهِ دَمًا قَدْ سَالَ
 قَتَلُوا بِهِ التَّكْبِيرَ وَ التَّهْلَالَ
 لِخَيْلٍ فِي جَسَدِ الحُسَيْنِ بِجَالاً
 فِي الحَالِ جَلَّ جَلَالُهُ وَ تَعَالَى
 فَعَلُوا وَ أَمَهَلَهُمْ بِهِ إِمَهَالاً
 يَنْعَى الحُسَيْنَ وَ قَدْ مَضَى إِجْفَالاً
 بِدَمِ الحُسَيْنِ وَ سَرَجُهُ قَدْ مَالَ
 فَرَسِ الحُسَيْنِ فَانظُرِي ذَا الحَالِ
 مُلِقِ العِنَانَ فَاعْوَلْتِ إِعْوَالَ
 قَتَلُوا الحُسَيْنَ وَ أَيَّمُوا الأَطْفَالَ
 بِدَمِ الشَّهِيدِ وَ دَمَعُهُ قَدْ سَالَ
 تَنْعَى الحُسَيْنَ وَ تَظْهَرُ الأِعْوَالَ
 يَنْدُبْنَ سَبْطَ مُحَمَّدٍ المِفضَالِ
 مِنْهَا الوُجُوهُ وَ أَعْلَتِ إِعْوَالَ
 نَادَى مُنَادٍ فِي السَّمَاءِ وَ قَالَا
 ظُلْمًا وَ قَاسَى مِنْهُمْ الأَهْوَالَ

لَمْ أَنَسْ مَوَلَايَ الحُسَيْنَ بِكَرْبَلَا
 وَ حَسْرَتَا كَمْ يَسْتَعِيثُ بِجَدِّهِ
 وَ يَقُولُ : يَا جَدَّاهُ لَيْتَكَ حَاضِرُ
 وَ يَقُولُ لِشُمْرِ اللِّعِينِ وَ قَدْ عَلَا
 وَ اجْتَزَّ بِالعَصَبِ المِهْتَدِ رَأْسَهُ
 وَ عَلَايِهِ فَوْقَ السَّنَانِ وَ كَبَّرُوا
 فَازْتَجَّتِ السَّبْعُ الطَّبَاقُ وَ أَظْلَمَتْ
 وَ بَكَينَ أَطْبَاقُ السَّمَاءِ وَ أَمْطَرَتْ
 يَا وَيْلَكُمْ أَتَكْبُرُونَ لِفَقْدِ مَنْ
 تَرَكَوهُ شَلْوًا فِي الفَلَاةِ وَ صَيَّرُوا
 وَ لَقَدْ عَجِبْتُ مِنَ الإِلهِ وَ حِلْمِهِ
 كَفَرُوا فَلَمْ يَخْشَفْ بِهِمْ أَرْضًا بِمَا
 وَ غَدَا الحِصَانِ مِنَ الوَقِيعةِ غَارِيًا
 مُتَوَجِّهًا نَحْوَ الحِجَابِ مُحْضَبًا
 وَ تَقُولُ زَيْنَبُ : يَا سَكِينَةَ قَدْ أَتَى
 قَامَتْ سَكِينَةُ غَايَتُهُ مُحْمَدًا
 فَبَكَتْ وَ قَالَتْ : وَ اِشْمَاتَةَ حَاسِدِي
 يَا عَمَّتَا جَاءَ الحِصَانُ مُحْضَبًا
 لَمَّا سَمِعْنَ الطَّاهِرَاتِ سَكِينَةَ
 أَبْرَزْنَ مِنْ وَسْطِ الخُدُودِ صَوَارِحَا
 فَلَطَمْنَ مِنْهُنَّ الخُدُودَ وَ كَشِفَتْ
 وَ حَمَّشْنَ مِنْهُنَّ الوُجُوهُ لِفَقْدِ مَنْ
 قَتَلَ الإِمَامَ ابْنَ الإِمَامِ بِكَرْبَلَا

وَتَقُولُ: يَا جَدَاهُ نَسَلُ أُمِّيَّةَ
 يَا جَدَّنَا فَعَلُوا عَلُوجُ أُمِّيَّةَ
 يَا جَدَّنَا هَذَا الْحَسَيْنُ بِكَرْبَلَا
 مُلَّقَى عَلَى شَاطِئِ الْفُرَاتِ مُجَدَّلًا
 قَتَلُوا الْحُسَيْنَ وَذَبَّحُوا الْأَطْفَالَ
 فِعْلًا شَنِيعًا يَدْهَشُ الْأَفْعَالَ
 قَدْ بَضَعُوهُ أَسِنَّةً وَنِصَالًا
 فِي الْغَاضِرِيَّةِ لِـلْوَرَى أَمْثَالًا
 ثُمَّ اسْتَبَاحُوا فِي الطُّفُوفِ حَرِيمَهُ
 نَهَبُوا السَّرَاةَ وَقَوَّضُوا الْأَهْمَالَ

* * *

قصیده‌های از شاعر دیگر :

إِذَا جَاءَ عَاشُورَا تَضَاعَفَ حَسْرَتِي
 هُوَ الْيَوْمُ فِيهِ اغْبَرَّتِ الْأَرْضُ كُلُّهَا
 مَصَائِبِ سَاءَتْ كُلٌّ مَنْ كَانَ مُسْلِمًا
 إِذَا ذَكَرْتَ نَفْسِي مُصِيبَةَ كَرْبَلَا
 أَضَاقَتْ فُؤَادِي، وَاسْتَبَاحَتْ تِجَارَتِي
 أُرِيَقَتْ دِمَاءُ الْفَاطِمِيِّينَ بِالْمَلَأُ
 الْأَبِي تِلْكَ الدِّمَاءِ الَّتِي جَرَّتْ
 تَوَابِيْتُ مِنْ نَارٍ عَلَيْهِمْ قَدْ أُطْبِقَتْ
 فَشَتَّانَ مَنْ فِي النَّارِ قَدْ كَانَ هَكَذَا
 بِنَفْسِي خُدُودٌ فِي التُّرَابِ تَعَفَّرَتْ
 بِنَفْسِي رُؤُوسٌ مُعْلِيَاتٌ عَلَى الْقَنَا
 بِنَفْسِي شَفَاهُ ذَابِلَاتٌ مِنَ الظَّهْمَا
 بِنَفْسِي عُيُونٌ غَائِرَاتٌ سَوَاهِرُ
 لِأَلِ رَسُولِ اللَّهِ، وَانْهَلَّ عَبْرَتِي
 وَجُومًا عَلَيْهِمْ، وَالسَّمَاءُ أَفْشَعَرَتْ
 وَلَكِنْ عُيُونُ الْفَاجِرِينَ أَقْرَّتِ
 وَأَشْلَاءُ سَادَاتٍ بَهَا قَدْ تَفَرَّتِ
 وَعُظْمٌ كَرْبِي، ثُمَّ عَيْشِي أَمَرَّتِ
 فَلَوْ عَقَلْتُ شَمْسُ النَّهَارِ لَحَرَّتِ
 بِأَيْدِي كِلَابٍ فِي الْمَحِيمِ اسْتَقَرَّتِ
 لَهُمْ زَفْرَةٌ فِي جَوْفِهَا بَعْدَ زَفْرَةٍ
 وَمَنْ هُوَ فِي الْفِرْدَوْسِ فَوْقَ الْأَسْرَةِ
 بِنَفْسِي جُسُومٌ بِالْعِزَاءِ تَعَرَّتِ
 إِلَى الشُّامِ تُهْدَى بِأَرْقَاتِ الْأَسِنَّةِ
 وَلَمْ تَحْظْ مِنْ مَاءِ الْفُرَاتِ بِقَطْرَةٍ
 إِلَى الْمَاءِ مِنْهَا نَظْرَةٌ بَعْدَ نَظْرَةٍ

حَوَاسِرٌ لَمْ تَفْزِفْ عَلَيْهِمْ بِسِتْرَةٍ
 كَقَطْرِ الْعَوَادِي مِنْ مَدَافِعِ سَرَّةِ
 مَصَالِيَتِ أَنْجَادٍ إِذَا الْخَيْلُ كَرَّتِ
 مَدَارِسُ لِقُرْآنٍ فِي كُلِّ سَحْرَةٍ
 وَأَصْحَابُ قُرْبَانٍ وَحَجٍّ وَعُمْرَةٍ
 تَرَاهُ عَلَيْنَا مِنْ أُمِّيَّةٍ مَرَّتِ
 وَكَانَتْ أُجَنَّتْ فِي الْحُشَا وَاسْرَّتِ
 وَفِيهَا مِنَ الْإِسْلَامِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ
 يَدَاهَا بِسَاقِ الْعَرْشِ، وَالْدَّمْعُ أَدْرَتِ
 وَعَنْهَا جَمِيعُ الْعَالَمِينَ بِحَسْرَةٍ
 تَعْدَى عَلَى ابْنِي بَعْدَ قَهْرٍ وَقَسْرَةٍ
 وَكَمْ جَالَ فِيهِمْ مِنْ سِنَانٍ وَشَفْرَةٍ
 لِمُنْسَلَخٍ مِنْ دِينَ أَحْمَدَ عُرَّةٍ
 بِسُوءِ عَذَابِ النَّارِ مِنْ غَيْرِ فِتْرَةٍ
 شَوَى الْوَجْهِ وَالْأَمْعَاءِ مِنْهُ تَهَدَّدَتِ
 وَقَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ: أَوْصِي بَعِثَتِي
 وَكَمْ غَدْرَةٍ قَدْ أَلْحَقُوهَا بِغَدْرَةٍ
 وَمَنْ سَارَ فِيهِمْ بِالْأَذَى وَالْمُضْرَّةِ

بِنَفْسِي مِنْ آلِ النَّبِيِّ خَرَائِدُ
 تُفِيضُ دُمُوعاً بِالدَّمَاءِ مَشُوبَةٌ
 عَلَى خَيْرِ قَتْلِي مِنْ كُهُولٍ وَفِثِيَّةِ
 رَبِيعِ الْيَتَامَى وَالْأَزَامِلِ فَابْكِيهَا
 وَأَعْلَامُ دِينَ الْمُصْطَفَى، وَوَلَاتُهُ
 يُنَادُونَ يَا جَدَّاهُ أَيَّةَ مِحْنَةٍ
 صَغَائِنَ بَدْرٍ بَعْدَ سِتِّينَ أَظْهَرَتْ
 شَهِدْتُ بِأَنْ لَمْ تَرْضَ نَفْسُ بِهِدِهِ
 كَأَنِّي بِبِنْتِ الْمُصْطَفَى قَدْ تَعَلَّقْتُ
 وَفِي حِجْرِهَا تَوْبُ الْحُسَيْنِ مُضَرَّجاً
 تَقُولُ أَيَا عَدْلٍ أَفْضِ بَيْتِي وَبَيْنَ مَنْ
 أَجَالُوا عَلَيْهِ بِالصَّوَارِمِ وَالْقَنَا
 عَلَى غَيْرِ جُرْمٍ، غَيْرِ إِنْكَارِ بَيْعَةٍ
 فَيُقْتَضَى عَلَى قَوْمٍ عَلَيْهِ تَأَلَّبُوا
 وَيُسْقَوْنَ مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ إِذَا دَنَا
 مَوَدَّةَ ذِي الْقُرْبَى رَعَوْهَا كَمَا تَرَى؟
 فَكَمْ عَجْرَةٍ قَدْ أَتْبَعُوهَا بِعَجْرَةٍ
 هُمْ أَوْلُ الْعَادِينَ ظُلماً عَلَى الْوَرَى

مَضَوْا وَانْقَضَتْ أَيَّامُهُمْ وَعُهُودُهُمْ

سَوَى لَعْنَةٍ بَاؤُوا بِهَا مُسْتَمِرَّةً

منتخبی از قصیده ابن عرندس^۱

أَيُقْتَلُ ظَمَانًا حَسِينٌ بِكَرْبَلَا
 وَ فِي كُلِّ عَضْوٍ مِنْ أُنَامِلِهِ بَجْرٌ؟
 وَ وَالِدُهُ السَّاقِي عَلَى الْحَوْضِ فِي عَدِ
 وَ فَاطِمَةُ مَاءِ الْفُرَاتِ لَهَا مَهْرٌ
 فَوَالْهَفَ نَفْسِي لِلْحُسَيْنِ وَ مَا جَنِي
 عَلَيْهِ غَدَاةُ الطَّفِّ فِي حَرَبِهِ الشُّمْرُ
 تَجَمَّعَ فِيهَا مِنْ طُغَاةِ أُمِّيَّةَ
 عِصَابَةٌ عَدْرٌ لَا يَقُومُ لَهَا عُدْرُ
 فَلَمَّا أَلْتَقَى الْجَمْعَانِ فِي أَرْضِ كَرْبَلَا
 تَبَاعَدَ فِعْلُ الْخَيْرِ وَ اقْتَرَبَ الشَّرُّ
 فَحَاطُوا بِهِ فِي عَشْرِ شَهْرٍ مُحَرَّمِ
 وَ بَيْضُ الْمَوَاضِي فِي الْأَكْفِ لَهَا شَمْرُ
 فَقَامَ الْقَتَى لَمَّا تَشَاجَرَتِ الْقَنَا
 وَ صَالَ، وَ قَدْ أُوْدِي بِمُهْجَتِهِ الْحُرُّ
 وَ جَالَ بِطَرْفِ فِي الْمَجَالِ كَأَنَّهُ
 دَجَى اللَّيْلِ فِي لَأَلَاءِ غَرَّتْهُ الْفَجْرُ
 لَهُ أَرْبَعُ لِرَبِيعٍ فِيهِنَّ أَرْبَعُ
 لَقَدْ زَانَهُ كَرُّ وَ مَا شَأْنُهُ الْقَرُّ

۱ . شیخ صالح بن عبدالوهاب بن عرندس حلّی، معروف به «ابن عرندس» از بزرگان شیعه است که در فقه و اصول دارای تألیفاتی است و برای ائمه اطهار (علیهم السلام) مرثی و مدایحی سروده است، وی حدود سال ۸۶۰ ق رحلت کرد و در حله به خاک سپرده شد. از جمله اشعار وی قصیده فوق، معروف به قصیده «رائیه» در میان بزرگان معروف است، در هیچ مجلسی این قصیده خوانده نمی‌شود، مگر آن که امام زمان (علیه السلام) عنایت خاصی به آن مجلس می‌نماید. (الغدیر، ج ۷، ص ۱۴).

فَفَرَّقَ جَمْعَ الْقَوْمِ حَتَّى كَانَتْهُمْ
طُيُورٌ بُغَاثٍ شَتَّ شَمَلَهُمُ الصَّخْرُ
فَأَذْكَرَهُمْ لَيْلَ الْهَرِيرِ فَأَجْمَعَ الْكِلَابُ
بُ عَلَى اللَّيْثِ الْهَزْبِرِ وَقَدْ هَرُّوا
هُنَاكَ فَادَّتْهُ الصَّالِحُونَ بِأَنْفُسِ
يُضَاعَفُ فِي يَوْمِ الْحِسَابِ لَهَا الْأَجْرُ
وَ حَادُوا عَنِ الْكُفَّارِ طَوْعًا لِنَصْرِهِ
وَجَادَلَهُ بِالنَّفْسِ مِنْ سَعْدِهِ الْحُرُّ
وَمَدُّوا إِلَيْهِ ذُبَابًا سَمَّهَرِيَّةً
لِطُولِ حَيَاةِ السَّبْطِ فِي مَدَّهَا جُزُرُ
فَعَادَرَهُ فِي مَارِقِ الْحَرْبِ مَارِقُ
بِسَمِهِمْ لِنَخْرِ السَّبْطِ مِنْ وَقْعِهِ نَحْرُ
فَقَالَ عَنِ الطَّرْفِ الْجَوَادِ أَخُو النَّدَى
الْجَوَادَ قَتِيلًا حَوْلَهُ يَضْهَلُ الْمُهْرُ
سَنَانُ سِنَانٍ خَارِقٍ مِنْهُ فِي الْحِشَا
وَ صَارِمٌ شِمْرٍ فِي الْوَرِيدِ لَهُ شَمْرُ
تَجُرُّ عَلَيْهِ الْأَعَاصِفَاتُ ذُيُوهَا
وَ مَنْ نَسَجَ أَيْدِي الصَّافِنَاتِ لَهُ طَمْرُ
فَرَجَّتْ لَهُ السَّبْعُ الطَّبَاقُ، وَ زَلَزَلَتْ
رَوَاسِي جِبَالِ الْأَرْضِ، وَ التَّطَمَّ الْبَحْرُ
فَقِيَا لَكَ مَقْتُولًا بِكَتْمِهِ السَّمَاءُ دَمًا
فَقُغْبَرُّ وَجْهِ الْأَرْضِ بِالْأَدَمِ مُحْمَرُّ
وَ هُنَّ عَدَاةُ الْحَشْرِ مِنْ سُنْدُسٍ حُضْرُ

وَهَنِي لِرِزِينِ الْعَابِدِينَ، وَقَدْ سَرَى
 أُسِيرًا عَالِيًا لَا يَمُتُكَ لَهُ أُسْرُ
 وَ آلَ رَسُولِ اللَّهِ تُسَبِّي نِسَاءَهُمْ
 وَمِنْ حَوْلِهِنَّ السَّتْرُ يَهْتِكُ وَالْحُدُرُ
 سَبَابًا بِأَكْوَارِ الْمُطَايَا حَوَايِرًا
 يُلَاحِظُهُنَّ الْعَبْدُ فِي النَّاسِ وَالْحُرُّ
 فَوَيْلُ يَزِيدَ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ
 إِذَا أَقْبَلْتَ فِي الْحَشْرِ فَاطِمَةُ الطُّهُرُ
 مَالِسِيهَا ثَوْبٌ مِنَ السَّمِّ أَسْوَدُ
 وَ آخِرُ قَانٍ مِنْ دَمِ السَّبِطِ مُحَمَّرُ
 تُنَادِي وَ أَبْصَارُ الْأَنْامِ شَوَاخِصُ
 وَ فِي كُلِّ قَلْبٍ مِنْ مَهَابَتِهَا دُعْرُ
 وَ تَشْكُرُو إِلَى اللَّهِ الْعَلِيِّ، وَ صَوْتُهَا
 عَلِيٌّ وَ مَوْلَانَا عَلِيٌّ هَا ظَهَرَا

* * *

منتخبی دیگر از قصیده ابن عرندس

وَ فَجَعَتْ قَلْبِي بِالتَّفَرُّقِ مِثْلَمَا
 سَبِطِ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى الْهَادِي الَّذِي
 وَ هُوَ ابْنُ مَوْلَانَا عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى
 أَسْمَا الْوَرَى نَسَبًا وَ أَشْرَفُهُمْ أَبَا
 بَحْرُ طَمَا، لَيْثُ حَمِي، غَيْثُ هَمِي
 فَجَعَتْ أَمِيَّةً بِالْحُسَيْنِ مُحَمَّداً
 أَهْدَى الْأَنْامِ مِنَ الضَّلَالِ وَ أَرْشِداً
 بَحْرُ النَّدَى، مَرْوَى الصِّدا، مُرْدِي الْعِدا
 وَ أَجَلَّهُمْ حَسَبًا وَ أَكْرَمُ مُحْتِداً
 صُبْحُ أضا، نَجْمُ هَدَى، بَدْرُ بَدَا

لِ الْخَافِقِينَ نَدَىٰ وَ أَسْمَحُهُمْ يَدَا
 فِي الْكَرْبِ لَا يَلْقَىٰ لِمَاءٍ مَّوْرِدَا
 النَّبَوِيِّ، قَدْ مَلَأَ الْفَدَا فِدَا، فُدُقْدَا
 الْعُقَيَانُ تَخْتَرُقُ الْعَجَاجُ الْأَرْبَدَا
 وَ عَدَا الْجَبَانُ مِنَ الرِّوَاعِدِ مُرْعِدَا
 لَا يَخْتَشَىٰ مِنْ شَرِّ كُاسَاتِ الرِّدَا
 فَتَكَاتُ «حَيْدَر» يَوْمَ أُحُدٍ فِي الْعَدَىٰ
 عَصَبَتْ فَأَعْضَبَتْ الْعَلِيَّ وَ أَمَّدَا
 الْهَادِي الْوَصِيَّ وَ لَمْ يَخَافُوا الْمَوْعِدَا
 تَسْرِي مُسْلَسَلَةً وَ لَنْ تَتَقَيَّدَا
 وَ أَبُوهُ يُسْقِي النَّاسَ سَلْسَلَةً عَدَا
 قَرَّ يُقَابِلُ فِي الظُّلَامِ الْفَرْقَدَا
 عَنْهُ اللَّبَاسُ وَ صَيَّرُوهُ جَحْرَدَا
 وَ الْمَاءُ تَنْهَلُهُ الذُّنَابُ مُبْرَدَا
 أَمْسَىٰ عَلَىٰ تَرَبِّ الصَّعِيدِ مُبَدَّدَا
 كُلُّ لَأْخَفَافِ الرِّمَالِ تَوَسَّدَا
 مِنْ رَبِّهِمْ فَمَنْ اِفْتَدَىٰ بِهِمْ اِهْتَدَىٰ
 حَيْرَانَ لَا يَلْقَىٰ نَصِيرًا مُسْعِدَا
 وَ حَيَاتُهُ مِنْهَا الْقَرِيبُ تَبَعْدَا
 مِنْ كُلِّ ذِي نَقْصٍ يَزِيدُ تَمْرُدَا
 مِنْ غَيْرِ مَا جُرْمَ جَنَاهُ وَ لَا اِعْتَدَا
 السَّبْعُ الشُّدَادُ وَ كَانَ يَوْمًا أَنْكَدَا
 أَمْسَىٰ لَهُ حِجْرُ التُّبُوَّةِ مَرْقَدَا
 وَ الدَّهْرُ بَاتَ عَلَيْهِ مَشْفُوقُ الرِّدَا

السَّيِّدُ السَّنْدُ الْحَسِينُ أَعْمُ أَهْ
 لَمْ أَنْسِهِ فِي كَرْبَلَا مُتَلَطِّيًا
 وَ الْمُقْتَبُ الْأَمْوِيُّ حَوْلُ خِبَابَةِ
 وَ الْخَيْلُ غَابِسَةُ الْوُجُوهِ كَانَتْهَا
 حَتَّىٰ إِذَا لَمَعَتْ بُرُوقُ صِفَاحِهَا
 ضَالَ الْحَسِينُ عَلَى الطُّغَاةِ بِعَزْمِهِ
 فَكَأَنَّمَا فَتَكَاتُهُ فِي جَيْشِهِمْ
 جَيْشُ يُرِيدُ رَضَىٰ يَزِيدَ، عِصَابَةُ
 جَحَدُوا الْعَلِيَّ مَعَ النَّبِيِّ وَ خَالَفُوا
 وَ مِنْ الْعَجَائِبِ أَنَّ عَذْبَ فُرَاتِهَا
 طَامَ وَ قَلْبُ السَّبْطِ طَامَ نَحْوَهُ
 شَمْسٌ عَلَىٰ فَلَكَ وَ طَوْعٌ يَمِينِهِ
 وَ السَّيِّدُ الْعَبَّاسُ قَدْ سَلَبَ الْعَدَا
 وَ ابْنُ الْحَسِينِ السَّبْطِ ظَمَانَ الْحُشَا
 كَالْبَدْرِ مَقْطُوعُ الْوَرِيدِ لَهُ دَمٌ
 وَ السَّادَةُ الشَّهْدَاءُ صَرَعَىٰ فِي الْفَلَا
 فَأَوْلَيْكَ الْقَوْمُ الَّذِينَ عَلَىٰ هُدَىٰ
 وَ السَّبْطُ حَرَانُ الْحُشَا لِمُصَابِهِمْ
 حَتَّىٰ إِذَا اِفْتَرَبَتْ أَبَاعِيدُ الرَّدَىٰ
 دَارَتْ عَلَيْهِ عُلُوجُ آلِ أُمِّيَّةِ
 فَرَمَوْهُ عَنْ صُفْرِ الْقَسِيِّ بِأَسْهُمِ
 فَهَوَىٰ الْجَوَادُ عَنِ الْجَوَادِ فَرَجَّتِ
 وَ احْتَزَمَ مِنْهُ الشُّمْرُ رَأْسًا طَالَمَا
 فَبَكَتُهُ أَمْلَاكُ السَّمَاوَاتِ الْعُلَىٰ

وَالْوَحْشُ ضَاخٍ لِمَا عَرَاهُ مِنَ الْأَسَى
وَسَرَوًا بِزَيْنِ الْعَابِدِينَ السَّاجِدِ
وَسُكُونِ سَكَنِ الْأَسَى فِي قَلْبِهَا
وَأَسَالَ قَتْلُ الطِّفْلِ مِذْمَعٌ زَيْتِبِ
فَلَا لُعْنَ بَنِي أُمَيَّةَ مَا حَادَا
وَلَأَلْعَنَّ يَزِيدَهَا وَزِيَادَهَا
وَ الطَّيْرُ نَاحٍ عَلَى عَزَاهُ وَ عَدْدَا
الْبَاكِي الْحَزِينِ، مُقَيِّدًا وَ مُصَفِّدَا
فَعَدَا بِضَامِرِهَا مُقِيمًا مُفْعَدَا
فَجَرَى، وَ وَسَطُ الحَدِّ مِنْهَا حُدُّدَا
حَادٍ، وَ مَا غَارَ الحَجِيجُ وَ أَنْجَدَا
وَ يَزِيدُهَا رَبِّي عَذَابًا سَرْمَدَا
وَ لِأَبْكِيَنَّ عَلَيْكَ يَا بَيْنَ مُحَمَّدٍ
حَتَّى أَوْسَدَ فِي التُّرَابِ مُلْحَدَا

* * *

گزیده‌ای از قصیده میمیه سید جعفر حلّی (ره)^۲

وَجْهَ الصَّبَاحِ عَلَى لَيْلٍ مُظْلِمٍ
وَ رَبِيعِ أَيَّامِي عَلَى مُحَرَّمٍ
وَ اللَّيْلُ يَشْمَهُدُ لِي بِأَنِّي سَاهِرٌ
إِنْ طَابَ لِلنَّاسِ الرُّقَادُ فَهَوِّمُوا
مِنْ قُرْحَةٍ لَوْ أَنَّهُمْ بِيَلْمَمِ
نُسِفَتْ جَوَانِبُهُ وَ سَاخَ بِيَلْمَمِ
مَا خِلْتُ أَنَّ الدَّهْرَ مِنْ عَادَاتِهِ
تَرَوَى الْكِلَابُ بِهِ وَ يَظْمَى الضَّيْعَمِ

۱. الغدير، ج ۷، ص ۲۰-۲۲.

۲. سید جعفر حلّی (متولد ۱۲۷۷ و متوفای ۱۳۱۵) مردی فاضل، ادیب و شاعر بود؛ وی دارای دیوان شعری است که اشعار گوناگونی در آن است. (رجوع کنید به: اعیان الشیعة، ج ۴، ص ۹۷).

وَيُقَدِّمُ الْأَمْوِيَّ وَهُوَ مُؤَخَّرٌ
 وَيُؤَخِّرُ الْعَلَوِيَّ وَهُوَ مُقَدَّمٌ
 مِثْلُ ابْنِ فَاطِمَةَ يَبِيْتُ مُشْرَدًا
 وَيَزِيدُ فِي لَدَاتِهِ مُتَتَعَمٌ
 حَتَّى تَقَادِفَهُ الْفَضَاءُ الْأَعْظَمُ
 كَخُرُوجِ مُوسَى خَائِفًا يَتَكَتَّمُ
 وَقَدِ انْجَلَى عَنِ مَكَّةِ وَهُوَ ابْنُهَا
 نَزَلُوا بِحَوْمَةَ كَرْبَلَا فَتَطَلَّبَتْ
 وَتَبَاشَرَ الْوَحْشُ الْمَثَارُ أَمَامَهُمْ
 أَنْ سَوَّفَ يَكْتُرُ شَرِبُهُ وَالْمَطْعَمُ
 لِيَطْلُبِقِهِمْ فِي الْفَتْحِ أَنْ يَسْتَسْلِمُوا
 مِنْ دُونَ ذَلِكَ أَنْ تَنَالَ الْأَنْجُمُ
 مِنْ بَاسِلٍ هُوَ فِي الْوَقَائِعِ مُعْلَمٌ
 وَالْعَبَّاسُ فِيهِمْ ضَاحِكٌ يَتَبَسَّمُ
 الْأَوْسَاطِ يَخْصِدُ لِلرُّؤْسِ وَيَخْطُمُ

وَ تَنَىٰ أَبْوَالِ فَضْلِ الْفَوَارِسِ نَكْصًا
 فَ رَأَوْا أَشَدَّ ثَبَاتِهِمْ أَنْ يَهْرَمُوا
 صَبَّغَ الْخَيْلَ بِرُمُحِهِ حَتَّىٰ غَدَا
 سِيَّانٍ أَشَقَرُّ لَوْنُهَا وَالْأَذْهَمُ
 بَطْلٌ تَوَرَّتْ مِنْ أَبِيهِ شَجَاعَةً
 حَامِي الظُّعِينَةَ أَيَّنَ مِنْهُ رَبِيعَةٌ
 أَمْ أَيَّنَ مِنْ عُلْيَا أَبِيهِ مُكَدَّمُ
 فِي كَفِّهِ الْيُسْرَى السَّقَاءُ يُقِلُّهُ
 وَ بِكَفِّهِ الْيُمْنَى الْحِسَامُ الْمُخْذَمُ
 مِثْلُ السَّحَابَةِ لِلْفَوَاطِمِ صَوْبُهُ
 فَ يُصِيبُ حَاصِبَهُ الْعَدُوَّ فَ يَرْجَمُ
 قَسَمًا بِضَارِمِهِ الصَّقِيلِ وَ إِنِّي
 فِي غَيْرِ صَاعِقَةِ السَّمَاءِ لَا أُفْسِمُ
 لَوْ لَا الْقِضَا لِحَيِّ الْوُجُودِ بِسَيْفِهِ
 وَاللَّهِ يَقْضِي مَا يَشَاءُ وَ يَحْكُمُ
 وَ هَوَىٰ بِجَنْبِ الْعَلْقَمَى فَلَيْتَهُ
 لِلسَّارِبِينَ بِهِ يُدَافُ الْعَلْقَمُ
 فَ شَىٰ لِمَ صَرَعِهِ الْحَسَيْنُ وَ طَرْفُهُ
 بَيْنَ الْخِيَامِ وَ بَيْنَهُ مُتَقَسِّمُ
 أَلْفَاهُ مَخْجُوبَ الْجَمَالِ كَأَنَّهُ
 بَدْرٌ بِمُنْحَطَمِ الْوَشِيحِ مُلْتَمِّمُ
 فَ أَكَبَّ مُنْحِيًّا عَلَيْهِ وَ دَمَعُهُ
 صَبَّغَ الْبَسِيطَ كَأَنَّمَا هُوَ عِنْدَمُ

قَدْ رَامَ يَلْتُمُهُ فَلَمْ يَرَ مَوْضِعاً
 لَمْ يُدْمِهِ عَضُّ السَّلَاحِ فَيَلْتَمُ
 نَادِيً وَ قَدْ مَلَأَ الْبَوَادِي صَيْحَةً
 صُمُّ الصُّخُورِ لَهَا تَتَأَلَّمُ
 إِذْ أَحْيَى مَنْ يَحْمِي بَنَاتِ مُحَمَّدٍ
 إِنْ صِرْنَ يَسْتَرْجَمْنَ مَنْ لَا يَرْحَمُ
 هَذَا حُسَامُكَ، مَنْ يُذِلُّ بِهِ الْعَدَى؟
 وَ لِيُؤَاكِ هَذَا مَنْ بِهِ يَتَقَدَّمُ

هَوَّتْ يَا ابْنَ أَبِي مَصَارِعَ فَنَيْتِي
 وَ الْجُرْحُ يُسْكِنُهُ الَّذِي هُوَ أَلَمٌ

قصیده‌ای از یکی از بزرگان

إِنْ كَانَ عِنْدَكَ عَبْرَةٌ تُجْرِيهَا
 فَعَسَى تَبُلُّ بِهَا مَضَاجِعَ صَفْوَةٍ
 وَ لَقَدْ مَرَرْتُ عَلَى مَنَازِلَ عِصْمَةٍ
 فَبَكَيتُ حَتَّى خِلْتَهَا سَتِجِيئِي
 وَ ذَكَرْتُ إِذْ وَقَفْتُ عَقِيلَةَ حَيْدِرٍ
 بِأَبِي أَلْتِي وَرَثَتِ مَصَائِبَ أُمَّهَا
 لَمْ أَنْسَ إِذْ هَتَكُوا جَاهَا فَانْتَنَتْ
 تَدْعُوا فَتَحْتَرِقُ الْقُلُوبَ كَأَنَّمَا
 هَذِي نِسْأُوكَ مَنْ يَكُونُ إِذْ أُسِرْتَ
 فَانزِلْ بِأَرْضِ الطَّفِّ كَيْ تَسْقِيهَا
 مَا بَلَّتِ الْأَكْبَادُ مِنْ جَارِيهَا
 ثِقْلُ الثُّبُوتِ كَانَ أَلْتِي فِيهَا
 بِبِكَايَتِهَا حَزَنًا عَلَى أَهْلِهَا
 مَذْهُوْلَةٌ تُصْغِي لِصَوْتِ أَخِيهَا
 فَعَدَّتْ تُثْقَلُ بِهَا بِصَبْرِ أَبِيهَا
 تَشْكُوا لَوَاعِجَهَا إِلَى حَامِيهَا
 يَرْمِي حَشَاهَا جَمْرَةً مِنْ فِيهَا
 فِي الْأَسْرِ سَائِقُهَا وَ مَنْ حَادِيهَا

آيسُوقُهَا رَحْرُ بِضَرْبِ مُتُونِهَا وَ الشَّمْرُ يُخَدُّوْهَا بِسَبِّ أَبِیْهَا
 عَجَبًا لَهَا بِالْأَمْسِ أَنْتَ تَصُونُهَا وَ الْيَوْمُ أَلْ أَمِيَّةٌ تُبْذِرُهَا
 حَسْرَى وَ عَزَّ عَلَيكَ أَنْ لَمْ يَتْرُكُوا لَكَ مِنْ ثِيَابِكَ سَاتِرًا يَكْفِيهَا
 وَ سَرَوْا بِرَأْسِكَ فِي الْقَنَا وَ قُلُوبِهَا تَسْمُو إِلَيْهِ وَ وَجَدُهَا يُضْنِيهَا
 إِنَّ أَخْرَوْهُ شَجَاهُ رُؤْيَةُ حَالِهَا
 أَوْ قَدَّمُوهُ فَحَالُهُ يُشْجِيهَا^۱

* * *

شعری از سید محمد حسین قزوینی (ره)^۲

وَ مُحَدَّرَاتٍ مِنْ عَقَائِلِ أَحْمَدَ هَجَمَتْ عَلَيْهَا الْخَيْلُ فِي أَبْيَاتِهَا
 مِنْ شَاكِلِ حَرِّي الْفُؤَادِ مَرُوعَةً أَضَحَّتْ تُجَاذِبُهَا الْعِدَى حِبْرَاتِهَا
 وَ يَتِيمَةً فَزَعَتْ لِحْسَمِ كَفِيلِهَا حَسْرَى الْقِنَاعِ تَعُجُّ فِي أَصْوَاتِهَا
 أَهْوَتْ عَلَى جِسْمِ الْحُسَيْنِ وَ قَلْبِهَا الْمَصْدُوعُ كَادَ يَذُوبُ مِنْ حَسْرَاتِهَا
 وَقَعَتْ عَلَيْهِ تَشْمُّ مَوْضِعَ نَحْرِهَا وَ عُيُونُهَا تَنْهَلُ فِي عَابِرَاتِهَا
 تَرْتَاعُ مِنْ ضَرْبِ السَّيَاطِ فَتَنْتَنِي تَدْعُو سَرَايَا قَوْمِهَا وَ حُمَاتِهَا
 أَيْنَ الْحِفَاطُ وَ فِي الطُّفُوفِ دِمَائِكُمْ سُفِكَتْ بِسَيْفِ أَمِيَّةٍ وَ قَنَاتِهَا
 أَيْنَ الْحِفَاطُ وَ هَذِهِ أَشْلَاؤُكُمْ بَقِيَّتْ ثَلَاثًا فِي هَجِيرِ فَلَاتِهَا
 أَيْنَ الْحِفَاطُ وَ هَذِهِ أَطْفَالِكُمْ ذُبِحَتْ عِطَاشًا فِي ثَرَى عَرَصَاتِهَا
 أَيْنَ الْحِفَاطُ وَ هَذِهِ فَتِيَاتِكُمْ
 حَمَلْتُ عَلَى الْأَقْتَابِ بَيْنَ عِدَاتِهَا^۳

۱. منتهی الآمال، ج ۱، ص ۸۵۰-۸۵۱. (نام این شاعر، ذکر نشده است)

۲. سید محمد حسین قزوینی در سال ۱۲۹۵ ق در نجف به دنیا آمد؛ وی به دانش و تحقیق و اندیشه استوار، شهرت داشت. وفات او در ۲۸ ذی الحجه سال ۱۳۶۵ ق واقع شد (ادب الطف، جواد شبر، ج ۹، ص ۱۶۲).

۳. منتهی الآمال، ج ۱، ص ۸۵۲.

گزیده‌های از قصیده شیخ خلیعی^۱

فَأَقْبَلُ النَّحْرَ الْخَضِيبَ وَ أَمْسَحُ
 وَ يَقُومُ سَيِّدُنَا النَّبِيُّ وَ رَهْطُهُ
 فَيرى العَرِيبَ الْمُسْتَضَامَ النَّارِحَ
 وَ تَقُومُ أَسِيئَةٌ وَ تَأْتِي مَرْيَمُ
 وَ يَطْفُنَ حَوْلِي نَادِيَاتِ الْجِنِّ إِشْفَا
 وَ تَضِيحُ أَمْلاكُ السَّمَاءِ لِعَبْرَتِي
 وَ أَرَى بَنَاتِي يَشْتَكِينَ حَوَاسِرَا
 وَ أَرَى إِمَامَ الْعَصْرِ بَعْدَ أَبِيهِ فِي
 وَ أَرَى كَرِيمَ مُؤَمِّلِي فِي ذَابِلِ
 يَهْدِي إِلَى الرَّجْسِ اللَّعِينِ فَيَشْتَقِي
 وَ يَظِلُّ يَفْرَعُ مِنْهُ ثَغْرًا طَالِمًا
 قَدِمًا تُرَشِّفُهُ النَّبِيُّ وَ قُبْلًا^۲

پایان

۱. شیخ حسن خلیعی، شاعر و ادیب زبردستی بود و شعر او از بهترین اشعار است. (اعیان الشیعة، ج ۵، ص ۶۳) خلیعی شعر فوق را به عنوان زبان حال حضرت زهرا علیها السلام درباره امام حسین علیه السلام سروده است.
 ۲. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۶۰.

فهرست

فهرست آیات

- ۴۱۹ اَعُوذُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ
- ۵۷۸ اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا
- ۵۸۵ أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا
- ۷۹ إِنَّ الصَّافَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ
- ۱۳۴ إِنَّ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا
- ۱۶۵ إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأْتْتَرُ
- ۴۱۶ إِنَّ وَلِيَّيَ اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ
- ۳۵۱، ۳۴۷ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ
- ۵۹۲، ۳۲۳ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا
- ۳۳۷ أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى
- ۴۲۳ إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا
- ۱۲۷ فَاسْتَلَوْهُنَّ مِنْ وَرَاءِ الْحِجَابِ
- ۴۱۵ فَاجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا
- ۳۳۴ فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الظَّالِمِينَ
- ۳۰۹ فَلَا تَخْشَوْا النَّاسَ وَاخْشَوْا
- ۲۳۷ فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةً يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ
- ۷۸ فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنظَرِينَ
- ۳۸۴، ۳۷۲ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ

- قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ
 ٥٩٥ قُلِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى
 ٥٩١ قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ
 ٤٢٨.٤٢٧ كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ
 ٢٣٧ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ
 ٣٤٧ كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ
 ٢٣٨ لَا يُعَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا
 ٢٨٦ لِعَنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُدَ ...
 ٣٠٩ لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَخْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ
 ٣٠٩.٢٤١ وَاتَّلَّ عَلَيْهِمْ، وَ أَذْكَرُ فِي الْكِتَابِ
 ٤٨ وَادْذُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَقَ وَ يَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَ الْأَبْصَارِ
 ٤٩ وَادْذُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا
 ٤٨ وَادْذُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ ضَاقِقَ الْوَعْدِ
 ٤٨ وَادْذُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا
 ٤٨ وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ
 ٥٩٢ وَاعُوذُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ
 ٤١٩ وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ
 ٣٠٩ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا
 ٢٣٠ وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَىٰ رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ
 ٣٣٥ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ
 ٣٩٦ وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ
 ١٨٢.١٧٥ وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ
 ١٨١ وَمَن يُعْظَمَ شَعَائِرِ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ
 ٧٩ وَبَلِّ لِكُلِّ هُمْزَةٍ لَّمْرَةً * الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ * يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ * كَلَّا
 ١٠٢ يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا * مُدْبِدِينَ بَيْنَ...
 ٣٣٧

فهرست روایات

- ۲۶۱ أَتَانِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ مَا فَارَقْتِكَ فَقَالَ: يَا حُسَيْنُ!...
- ۶۰۴ أَتَاذَنَ لِي أَنْ أَرْقِي هَذِهِ الْأَعْوَادَ فَأَتَكَلَّمَمُ
- ۲۵۸ أَتَنِي بِيَعَةَ أَرْبَعِينَ أَلْفًا يَخْلِفُونَ لِي بِالطَّلَاقِ وَالْعِتَاقِ
- ۱۷۴ إِتَقِيَ السُّلْطَانَ، إِتَقِيَ غَضَبَهُ وَ سَطْوَتَهُ
- ۴۱۳ إِتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ وَ لَا تَقْتُلُونِي، فَإِنَّهُ لَا يَجِلُّ...
- ۵۵۷ أَتَنُوحُونَ وَ تَبْكُونَ مِنْ أَجْلِنَا، فَمَنْ الَّذِي قَتَلَنَا؟
- ۳۹۱ أَتَنِي عَلَى اللَّهِ أَحْسَنَ الشَّنَاءِ، وَ أَحْمَدُهُ عَلَى السَّرَاءِ...
- ۴۰۷ إِجْلِسُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ وَ جَزَاكُمُ اللَّهُ خَيْرًا أَلَا وَ...
- ۲۴۲ إِذَا أَدَيْتَ وَ أَقِيمْتَ، إِسْتَقَامَتِ الْفَرَائِضُ كُلُّهَا هَيِّنُهَا وَ...
- ۶۵۸، ۲۳۵ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ مِنْ غَلَبَ وَ دَخَلَ وَقْتُ...
- ۱۹۶ إِذَا بَلَغَ بَنُو أَبِي الْعَاصِ ثَلَاثِينَ رَجُلًا جَعَلُوا مَالَ اللَّهِ دَوْلًا وَ عِبَادَةَ حَوْلًا
- ۳۱۳ إِذَا أَخْبَرَكَ أَبَا بَكْرٍ، إِنِّي أَظُنُّ بِأَنَّ مَعَاوِيَةَ قَدْ مَاتَ...
- ۱۳۱ إِذَا تَرَى مَا تَكْرَهُ
- ۲۴ إِذَنْ لَا تُبَالِي بِالْمَوْتِ
- ۳۹۰ إِزْجِعَ إِلَيْهِمْ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تُؤَخَّرَهُمْ إِلَى غُدْوَةٍ وَ...
- ۲۶۱ أَرْجُو أَنْ أَكُونَ أَنَا وَ أَنْتَ فِي دَرَجَةِ الشُّهَدَاءِ!...
- ۴۷۲ اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِ الشَّيْطَانُ
- ۳۰۰ اسْمَعُوا مَقَالَتِي وَ اكْتُبُوا قَوْلِي ثُمَّ ارْجِعُوا إِلَى أَمْضَارِكُمْ
- ۴۲۹ إِشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ إِذْ جَعَلُوا لَهُ وَ لِدَاءً...
- ۳۰۶ اِعْتَبِرُوا أَيُّهَا النَّاسُ بِمَا وَعَظَ اللَّهُ بِهِ أَوْلِيَاءَهُ...
- ۳۹۴ اِعْلَمُوا، أَنْكُمْ خَرَجْتُمْ مَعِيَ لِعِلْمِكُمْ أَنِّي أَقْدِمُ عَلَى قَوْمٍ

- ٦٦٩ أَلَا إِنَّهُضُوا، فَقَدْ سَخَطَ عَلَيْكُمْ رَبُّكُمْ، وَلَا تَوَجُّعُوا...
- ٢٣٤ أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ، وَإِلَى...
- ١٩٧ الْأَرْضِ لِلَّهِ وَأَنَا خَلِيفَةُ اللَّهِ فَمَا آخِذُ مِنْ مَالِ اللَّهِ فَهُوَ لِي وَ مَا تَرَكَتُهُ
- ٢٤ أَلَا وَإِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ تَرَكَنِي بَيْنَ السَّلَةِ وَالذَّلَّةِ، هُمَاهَاتَ مِنَّا الذَّلَّةَ
- ٤٢ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ
- ٢٧٢ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اخْتَارَنَا لِنَفْسِهِ، وَارْتَضَانَا لِدِينِهِ وَاصْطَفَانَا عَلَى خَلْقِهِ
- ٤١٢ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ الدُّنْيَا فَجَعَلَهَا دَارَ فَنَاءٍ وَ زَوَالٍ
- ٦٤٤ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ، بَارِئِ
- ٥٩٨ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَصَلَّى اللَّهُ
- ٤٥٤ الْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرًا وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ
- ٣٤٨ الْحَمْدُ لِلَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ، وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ
- ٣٢٥ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ فَاطِمَةَ...
- ٣٨٥ اللَّهُمَّ اجْعَلْ لَنَا لِشِبَعَتِنَا عِنْدَكَ مَنَزَلًا كَرِيمًا، وَ اجْمَعْ...
- ٢٤٩ اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا...
- ٣٢٥ اللَّهُمَّ! إِنَّ هَذَا قَبْرُ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ وَ أَنَا ابْنُ...
- ١٠٨ اللَّهُمَّ إِنِّي اسْتَعْدَيْكَ عَلَى قُرَيْشٍ؛ فَأَنْتَهُمْ أَضْمَرُوا لِرَسُولِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
- ٤١١ اللَّهُمَّ أَنْتَ ثِقَتِي فِي كُلِّ كَرْبٍ، وَأَنْتَ رَجَائِي...
- ١٩٤ اللَّهُمَّ مَتَّعْهُ بِشَبَابِهِ
- ٢٤٢ اللَّهُمَّ هَذَا قَبْرُ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ أَنَا ابْنُ بِنْتٍ...
- ٣٧٩ النَّاسُ عِبِيدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينِ لِعِقِّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ، يَحُوطُونَهُ
- ١٧٠ الْوَلَدُ لِلْفَرَاشِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ
- ٦١٤ إِلَى أَيِّنَ يَا نِعَمَ الْخَلْفِ؟
- ٣٢٣ إِلَيْكَ عَنِّي يَا عَدُوَّ اللَّهِ! فَإِنَّا أَهْلُ بَيْتِ رَسُولٍ...
- ٢٩٩ أَمَا بَعْدُ فَإِنَّ هَذَا الطَّاعِيَةَ قَدْ فَعَلَ بِنَا
- ١٣١ أَمَا بَعْدُ فَإِنِّي قَدْ اسْتَخَلَفْتُ عَلَيْكُمْ عَمْرَ بْنَ الْخَطَّابِ وَ لَمْ أَلْكُمْ خَيْرًا
- ٥٦١ أَمَا بَعْدُ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، يَا أَهْلَ الْخُتَلِ وَالْعَدْرِ

- ۱۳۶ أما رَضِيَتْ مِنْ مَرَّوَانَ وَ لَا رَضِيَ مِنْكَ إِلَّا بِتَحْرِفِكَ عَنْ دِينِكَ، وَ عَنْ
 ۶۰۹ أَنَا ابْنُ الْحُسَيْنِ الْقَتِيلِ بِكَرْبَلَاءَ
 ۲۵۳ إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ النَّبُوَّةِ، وَ مَعْدِنِ الرَّسَالَةِ، وَ مُخْتَلِفٍ...
 ۴۵۷ إِنَّ ابْنِي هَذَا يُقْتَلُ بِأَرْضٍ مِنْ أَرْضِ الْعِرَاقِ
 ۲۳۸ إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ
 ۱۲۱ إِنَّ الْخِلَافَةَ ضَارَتْ فِي تَيْمٍ وَ عَدِيٍّ حَتَّى طَمِعْتُ فِيهَا
 ۳۶۵ إِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينِ لَعَقٌ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ...
 ۳۷۷ إِنَّ امْرَأَةَ مَلِكِ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَبُرَتْ وَ أَرَادَتْ أَنْ...
 ۳۵۸، ۲۵۹ إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ كَتَبُوا إِلَيَّ يَسْأَلُونَنِي أَنْ أَقْدِمَ عَلَيْهِمْ
 ۶۳۰ أَنْتَ جَابِرٌ؟
 ۸۳، ۷۱ إِنَّ تِلْكَ الْمَجَالِسَ أَحْبَبْتُ فَأَحْيُوا أَمْرَنَا
 ۴۲۷ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لِي: «إِنَّكَ سَتَسْأَلُنِي إِلَى الْعِرَاقِ...
 ۴۲۶ أَنْشِدُكُمْ اللَّهَ! هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟
 ۲۷۶ أَنْشِدُكُمْ بِاللَّهِ إِلَّا صَدَقْتُمُونِي إِنْ صَدَقْتُ، أَتَعْلَمُونَ أَنَّ فِي
 ۳۱۵ إِنْطَلِقُ إِلَى أَمِيرِكَ لَا أَمَّ لَكَ! فَمَنْ أَحَبَّ أَنْ...
 ۱۹۹ أَنْظُرُوا إِلَيَّ مَنْ قَامَتْ عَلَيْهِ الْبَيْتَةُ أَنَّهُ يُحِبُّ عَلِيًّا وَ أَهْلَ بَيْتِهِ فَاْمُحُوهُ
 ۶۷۵ إِنَّكَ تَقُلْتَ وَ تَخْرُجُ ثَائِرًا بِدَمِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَتَقْتُلُ هَذَا...
 ۱۶۷ إِنَّكَ قَدْ جَعَلْتَ دِينَكَ تَبَعًا لِدُنْيَا امْرِئٍ ظَاهِرٍ عَلَيْهِ... فَادْهَبْتَ
 ۳۹۳ إِنَّكُمْ تُقْتَلُونَ غَدًا كَذَلِكَ، لَا يُقَلْتُ مِنْكُمْ رَجُلٌ
 ۳۵۳ إِنْ كُنْتَ أَرَدْتَ بِكِتَابِكَ إِلَيَّ بَرِي وَ صَلِّيْتِي فَجَزَيْتِ...
 ۴۰۶ إِنْ كُنْتُمْ كَذَلِكَ فَارْفَعُوا رُؤُوسَكُمْ وَ أَنْظُرُوا إِلَيَّ مِنْ مَنَازِلِكُمْ
 ۶۱ إِنْ لَقِيتُ الْحُسَيْنَ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا
 ۵۶۱ إِنَّمَا أَرِدُ عَلَى جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ وَ أَسْكُنُ
 ۴۹۰ إِنَّمَا سَمَّيْتُهُ بِاسْمِ أَخِي عُثْمَانَ بْنِ مَطْعُونٍ
 ۵۷۶ إِنَّمَا يَفْتَضِحُ الْفَاسِقُ، وَ يَكْذِبُ الْفَاجِرُ وَ هُوَ غَيْرُنَا
 ۲۶۰ إِنْ مَنْ لِحَقِّ بِي مِنْكُمْ اسْتَشْهَدَ، وَ مَنْ تَخَلَّفَ...

- ٢٦٤ إِنَّ نَزَلَ الْقَضَاءُ بِمَا نُحِبُّ فَنُحَمِّدُ اللَّهَ عَلَى نِعْمَانِهِ
- ٤٠٧ إِنَّ نِسَائِي تُسَبِّحُنِي بَعْدَ قَتْلِي وَ أَخَافُ عَلَى نِسَائِكُمْ...
- ٦٠٧ إِنَّهُ بَايَعَ الْبَيْعَتَيْنِ: بَيْعَةَ الْفَتْحِ، وَ بَيْعَةَ الرُّضْوَانِ
- ٤٦ إِنَّ هَذَيْنِ إِنَّمَا رَسُولُ اللَّهِ، أَوْ لَيْسَ مِنْ سَعَادَتِي أَنْ أَخَذَبِرَكَابَيْهِمَا
- ٣٦٤ إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ،
- ١٦٧ إِنَّهُ لَمْ يُبَايِعْ مُعَاوِيَةَ حَتَّى شَرَطَ أَنْ يُؤْتِيَهُ أَيْتَهُ وَ يَرْضَخَ لَهُ عَلَى
- ٣٩٢ إِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَصَحَّ مِنْكُمْ وَلَا أَعْدَلُ...
- ٥٠ إِنِّي مَا شَرِيتُ مَاءً بَارِدًا إِلَّا وَ ذَكَرْتُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
- ٣٤٣ إِنِّي مُوجِّهَكَ إِلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ وَ هَذِهِ كُتُبُهُمْ إِلَيَّ
- ١٦٢ إِنِّي وَاللَّهِ مَا قَاتَلْتُكُمْ لِتَصْلُوْا وَ لَا لِتَصُومُوا، وَ لَا لِتَحِجُّوْا وَ لَا لِتَزَكُّوْا
- ٣٩٩ إِي وَاللَّهِ فِدَاكَ عَمَّكَ إِنَّكَ لِأَحَدٍ مَنْ يُقْتَلُ مِنْ...
- ٥٩٠ أَبَادَ اللَّهُ كَثْرَتَكُمْ، وَ سَلَطَ عَلَيْكُمْ مَنْ يَقْتُلُكُمْ
- ٣٣٦ أَبَاعِبِدِ الرَّحْمَنِ! أَنَا أَبَايَعُ يَزِيدُ وَ أَدْخُلُ فِي صُلْحِهِ
- ٥٧٩ أَبِالْقَتْلِ تُهَدِّدُنِي يَا بَنَ زِيَادٍ، أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْقَتْلَ لَنَا عَادَةٌ وَ كَرَامَتَنَا الشَّهَادَةُ
- ٣٢٤ أَبَشِيرُ يَا بَنَ الرَّزْقَاءِ بِكُلِّ مَا تَكْرَهُ مِنَ الرَّسُولِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ...
- ٢٩١ أَنَانِي كِنَانُكَ، وَ أَنَا بَعِيرِ الَّذِي بَلَعَكَ عَنِّي جَدِيرُ
- ٣٤٨ أَتَنْتِي بَيْعَةُ أَرْبَعِينَ أَلْفًا يَخْلِفُونَ لِي بِالطَّلَاقِ وَ الْعِتَاقِ
- ٢٦٤ أَرْجُو أَنْ يَكُونَ خَيْرًا مَا أَرَادَ اللَّهُ بِنَا، قُتِلْنَا...
- ٢٤٥ أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتَ الزَّكَاةَ
- ٣٣٨ أَفْ لِهَذَا الْكَلَامِ أَبَدًا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ!...
- ٢٤٤ أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ، وَ أَنَّ...
- ٢٦٣ أَلَا قَدْ أَعْدَرْتُ وَ أَنْذَرْتُ، أَلَا إِنِّي زَاحِفٌ بِهِذِهِ...
- ١٥١ أَلَا وَ إِنِّي قَدْ دَعَوْتُكُمْ إِلَى قِتَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَيْلًا وَ نَهَارًا وَ سِرًّا وَ إِعْلَانًا
- ٥٦٦ أَلْحَمْدُ لِلَّهِ عَدَدَ الرَّمْلِ وَالْحَصَى، وَ زِنَةَ الْعَرْشِ
- ١٩٢ أَلَسْتُ قَاتِلَ حُجْرٍ، وَ أَصْحَابَهُ الْعَابِدِينَ الْمُحْسِنِينَ، الَّذِينَ كَانُوا يَسْتَفْطِعُونَ
- ٥٨٠ أَلَلَّهُمَّ إِنِّي أَسْتُوْدِعُكَ إِنَاهُمَا وَ ضَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ

- ۵۰۶ (اللَّهُمَّ) بِحَقِّ يَاسِينَ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ وَ بِحَقِّ
- ۴۷۰ اللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهَهُ، وَطَيِّبْ رِيحَهُ، وَاحْشُرْهُ مَعَ
- ۵۴۷ اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ هَذَا الْقُرْبَانَ
- ۴۶۸ اللَّهُمَّ سَدِّدْ رَمِيَّتَهُ وَاجْعَلْ ثَوَابَهُ الْجَنَّةَ
- ۲۰۲ الْوَلَدَ لِلْفَرَاشِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ
- ۴۲۳ أَمَا إِنَّهُ لَا تَلْبَثُونَ بَعْدَهَا إِلَّا كَرَيْتِ مَا يَرْكَبُ...
- ۲۰۲ أَمَا أَنَا فَلَا أَرَى بِذَلِكَ بَأْسًا
- ۳۴۴ أَمَا بَعْدُ: فَإِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى مُحَمَّدًا ﷺ عَلَى خَلْقِهِ
- ۴۱۶ أَمَا بَعْدُ، فَانْسِبُونِي فَانظُرُوا مَنْ أَنَا؟! ثُمَّ ارْجِعُوا إِلَيَّ...
- ۳۵۲ أَمَا بَعْدُ! فَإِنَّ كِتَابَكَ وَرَدَّ عَلَيَّ فَقَرَأْتَهُ وَ فَهَمْتُ...
- ۲۸۵ أَمَا بَعْدُ فَقَدْ بَلَّغَنِي كِتَابَكَ، تَذَكَّرْتُ أَنَّهُ قَدْ بَلَغَكَ...
- ۲۸۰ أَمَا بَعْدُ، فَقَدْ جَاءَنِي كِتَابُكَ تَذَكَّرْتُ فِيهِ أَنَّهُ انْتَهَتْ...
- ۳۷۴ أَمَا بَعْدُ، يَا بَيْنَ الْحُرِّ! فَإِنَّ مَضْرَكُمْ هَذِهِ كَتَبْتُمَا إِلَيَّ...
- ۲۹۳ أَمَا بَعْدُ: يَا مُعَاوِيَةَ! فَلَنْ يُؤَدِّيَ الْقَائِلُ وَ إِنْ...
- ۲۵۲ أَنَا وَاللَّهِ أَحَقُّ بِهَا مِنْهُ، فَإِنَّ أَبِي خَيْرٌ مِنْ...
- ۴۴۱ أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّيْتَكُ أُمَّكَ وَ أَنْتَ الْحُرُّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
- ۱۷۳ أَنْتَ الزَّانِي قَدْ وَجَبَ عَلَيْكَ الرَّجْمُ
- ۴۱۹ أَنْتَ أَخُو أَخِيكَ [محمد بن الأشعث] أَتْرِيدُ...
- ۱۷۲ أَنْتَ صَرَبْتَ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَتَّى أَدَمَيْتَهَا وَ أَلَقْتَ مَا فِي بَطْنِهَا
- ۴۶۹ أَنْتَ فِي إِذْنِ مَتِي، فَإِنَّمَا تَبِعْتُنَا طَلَبًا لِلْعَاقِبَةِ فَلَا تَبْتُلْ بِطَرِيقِنَا
- ۳۰۱ أَنْشِدْكُمْ اللَّهُ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ كَانَ...
- ۳۰۰ أَنْشِدْكُمْ اللَّهُ أَلَا حَدَّثْتُمْ بِهِ مَنْ تَتَّقُونَ بِهِ
- ۱۹۵ أَوَّلَ رَأْسٍ حُمِلَ فِي الْإِسْلَامِ رَأْسَ عَمْرٍو بْنِ الْحَمِقِ
- ۱۹۵ أَوْ لَسْتَ بِقَاتِلِ عَمْرٍو بْنِ الْحَمِقِ، الَّذِي أَخْلَقْتَ وَ أَنْبَلْتَ وَجْهَهُ الْعِبَادَةَ
- ۶۰ أَوْهُ أَوْهُ مَالِي وَ لَالِ أَبِي سُفْيَانَ؟ مَالِي وَ لَالِ حَزْبِ حِزْبِ الشَّيْطَانِ؟ وَ أَوْلِيَاءِ
- ۹۸ أَيْنَ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ دَوَّنَا كَذِبًا وَ بَغِيًّا عَلَيْنَا، أَنْ

- ٣٢٠ أَيُّهَا الْأَمِيرُ! إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ النَّبَوَّةِ وَ مَعْدِنِ الرَّسَالَةِ
- ٢٣٩ أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ، إِنَّهُ مَنْ رَأَى عُدُوَانًا يُعْمَلُ بِهِ
- ٤١٥ أَيُّهَا النَّاسُ! اسْمَعُوا قَوْلِي، وَ لَا تُعْجَلُونِي حَتَّى أَعْظُكُمْ...
- ٦٠٥ أَيُّهَا النَّاسُ! أُعْطِينَا سِتًّا وَفُضِّلْنَا بِسَبْعٍ: أُعْطِينَا
- ٣٧١ أَيُّهَا النَّاسُ؛ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ رَأَى سُلْطَانًا...
- ٣٦٤ أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّهَا مَعْدِرَةٌ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى مَنْ...
- ٣٦٦، ٢٥٤ أَيُّهَا النَّاسُ! أَنَا ابْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ نَحْنُ...
- ٣٦١، ٢٤٠ أَيُّهَا النَّاسُ! فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ يَصْبِرُ عَلَى حَدِّ السَّيْفِ...
- ٥٧٣ أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي، وَ مَنْ لَمْ
- ٢١٣ أَى يَوْمٍ لِأُمَّتِي مِنْكَ، وَ أَى يَوْمٍ سُوءٍ لِدُرِّيَّتِي مِنْكَ مِنْ جَرَوِ
- ٣٢٦ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ خَرَجْتُ...
- ٥٤٨ بِأَبِي مَنْ [أَضْحَى] عَسَكَرُهُ فِي يَوْمِ الْإِثْنَيْنِ
- ٣٦٨ بَرَزَ أَصْحَابِي وَ أَصْحَابُكَ وَ أَبْرَزَ إِلَيَّ، فَإِنْ قَتَلْتَنِي...
- ٣٦٠ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَمَّا بَعْدُ؛ فَقَدْ أَتَانَا خَبْرٌ...
- ٣٨٣، ٣٥٥، ٣٤١، ٣٣٣، ٢٥٦ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، إِلَى...
- ٣٢٩ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ الْحُسَيْنُ...
- ٥٥١ بَعْدَكَ الْعَفَا يَا قَمَرِ بَنِي هَاشِمٍ وَعَلَيْكَ مِنِّي السَّلَامُ مِنْ شَهِيدٍ مُحْتَسِبٍ وَ رَحْمَةِ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ
- ٢٤٧ بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ: عَلَى الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ...
- ٦٧٩ تُبَايَعُونِي عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ وَ الطَّلَبِ...
- ٤٢١ تَبَا لَكُمْ أَيُّهَا الْجَمَاعَةُ وَ تَرْحَا، أَفَحِينَ اسْتَصْرَخْتُمُونَا وَ الْهِنَ
- ٨٠ تَدْمَعُ الْعَيْنُ، وَ يَوْجَعُ الْقَلْبُ، وَ لَا نَقُولُ مَا يُسَخِّطُ الرَّبَّ
- ٥٩ تَقْتُلُهُ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ مِنْ بَعْدِي، لَا أَنَالَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي
- ١٩٠ ثُمَّ سَلَّطْتَهُ عَلَى أَهْلِ الْإِسْلَامِ، يَقْتُلُهُمْ وَ يَقَطِّعُ أَيْدِيَهُمْ وَ أَرْجُلَهُمْ مِنْ
- ٥٠ ...ثُمَّ لِيَنْدُبِ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ يَبْكِيهِ وَ يَأْمُرُ مَنْ فِي دَارِهِ مِمَّنْ لَا يَتَّقِيهِ
- ٢٩٢ ثُمَّ وَلَّيْتَ ابْنَكَ وَ هُوَ غُلَامٌ يَشْرَبُ الشَّرَابَ
- ٤٣٦ جُرَيْتُمْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي خَيْرًا، إِرْجِعِي

- ۶۹۰ حَتَّى يَنْظُرَ الظَّانُّ أَنَّ الدُّنْيَا مَعْقُولَةٌ عَلَى بَنِي أُمِيَّةَ
- ۳۳۱، ۲۶۱ حَدَّثَنِي أَبِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَخْبَرَهُ بِقَتْلِهِ وَ قَتْلِي
- ۴۳ حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ أَحَبَّ اللَّهُ مِنْ أَحَبِّ حُسَيْنًا
- ۷۸ خَالِطُوا النَّاسَ مُخَالَطَةً إِنْ مِثْمَ مَعَهَا بَكْرًا عَلَيْكُمْ وَ إِنْ عَشِثُمْ حَتُّوًا إِلَيْكُمْ
- ۲۷۹ حَضَمَكَ الْقَوْمُ يَا مُغَاوِيَةَ، لَكِنَّا لَوْ قَتَلْنَا شَيْعَتَكَ مَا...
- ۴۶ دَعْنِي! فَوَاللَّهِ لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مِنْكَ مَا أَعْلَمَ لَحَمَلُوكَ عَلَى رِقَابِهِمْ
- ۳۸۰ ذَاتُ كَرْبٍ وَ بِلَاءٍ، وَ لَقَدْ مَرَّ أَبِي بِهِدَاءَ...
- ۴۷۲ ذَكَرْتَ الصَّلَاةَ، جَعَلَكَ اللَّهُ مِنَ الْمُصَلِّينَ الذَّاكِرِينَ! نَعَمْ، هَذَا أَوَّلُ وَقْتِهَا
- ۳۹۶ ذَكَرْتُهُمْ فَلَمْ يُذَكِّرُوا، وَ وَعَظْتُهُمْ فَلَمْ يَتَّعِظُوا وَ لَمْ...
- ۴۰۹ رَأَيْتَ كَأَنَّ كِلَابًا قَدْ شَدَّتْ عَلَيَّ لِتَنْهَشَنِي، وَ فِيهَا
- ۴۶۵ رُوحٌ إِلَى خَيْرٍ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا وَ إِلَى مُلِكٍ لِأَيْتَلِي
- ۳۶۲ رَحِمَ اللَّهُ مُسْلِمًا فَلَقَدْ صَارَ إِلَى رُوحِ اللَّهِ
- ۴۶۵ رَحِمَكَ اللَّهُ إِنَّهُمْ قَدْ اسْتَوْجَبُوا الْعَذَابَ حِينِ
- ۴۴۴ رَحِمَكَ اللَّهُ يَا مُسْلِمُ!
- ۴۷۲ سَلُّوهُمْ أَنْ يَكْفُوا عَنَّا حَتَّى نُصَلِّيَ
- ۱۹۳ سَيُقْتَلُ بَعْدَ رَأْيِ نَاسٍ، يَغْضِبُ اللَّهُ لَهُمْ وَ أَهْلَ السَّمَاءِ
- ۶۰۹ شَهِدَ بِهَا شَعْرِي وَ بَشْرِي وَ لَحْمِي وَ دَمِي
- ۱۳۲ ضَارَتْ إِلَيْكَ بَعْدَ تَيْمٍ وَ عَدِيٍّ فَأَدْرِهَا كَالْكَرَةِ، وَ اجْعَلْ أَوْتَادَهَا بَيْنِي
- ۴۸۴ صَبْرًا آلَ عَقِيلٍ إِنْ مَوْعِدَكُمْ الْجَنَّةَ
- ۴۸۵ صَبْرًا عَلَى الْمَوْتِ يَا بَنِي عُمَوِّيَّةِ، صَبْرًا يَا أَهْلَ بَيْتِي وَ اللَّهِ
- ۱۰۷ صَغَائِنُ فِي صُدُورِ قَوْمٍ لَا يُبْدُونَهَا لَكَ حَتَّى يَفْقِدُونِي
- ۵۵۹ صَهْ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، تَقْتُلُنَا رِجَالَكُمْ، وَ تَبْكِينَا
- ۵۵۱ طُوبَى لِأَرْضٍ تَضَمَّتْ جَسَدَكَ الطَّاهِرَ، فَإِنَّ الدُّنْيَا بَعْدَكَ
- ۴۱۴ عِبَادَ اللَّهِ! اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مِنَ الدُّنْيَا عَلَى حَذَرٍ
- ۵۵۱، ۴۸۰ عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا
- ۷۸ عَلَى مِثْلِ جَعْفَرٍ فَلْتَبْكِي الْبُؤَاكِي

- عِنْدَ اللَّهِ اُخْتَسِبُ نَفْسِي وَحِمَاةَ اَصْحَابِي
عِنْدَ ذِكْرِ الصَّالِحِينَ تَنْزِلُ الرَّحْمَةُ
فَإِذَا نَزَلَتْ نَارِلُهُ فَاجْعَلُوا اَنْفُسَكُمْ دُونَ دِينِكُمْ
فَإِلَّا تَنْصُرْنَا فَاتَّقِ اللَّهَ اَنْ لَا تَكُونَ مِمَّنْ يُقَاتِلُنَا
فَأَلْصِقُوا بِالْأَرْضِ، وَ اَخْفُوا الشَّخْصَ، وَ اَكْتُمُوا الْهُوَى
فَإِنَّ الْأَمْرَ إِلَيَّ، اُحْكُمُ فِي هَذَا الْمَالِ بِمَا أَرَاهُ صَلاَحًا لِلْأُمَّةِ، وَ إِلَّا فَلِمَاذَا
فَإِنَّكَ إِنَّمَا نَصَرْتَ عَثْمَانَ حَيْثُ كَانَ النَّصْرُ لَكَ وَ خَذَلْتَهُ حَيْثُ كَانَ النَّصْرُ لَهُ
فَإِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ هَذَا الْقَوْلِ، اَفْتَشِكُونِ اَثْرًا...
فَإِنِّي اَخَافُ اَنْ يَنْدَرِسَ هَذَا الْحَقُّ وَ يَذْهَبَ
فَإِنِّي لَا اَعْلَمُ اَصْحَابًا اَوْلَى وَ لَا خَيْرًا مِنْ اَصْحَابِي، وَ لَا اَهْلَ بَيْتِ
فَأَبُكْتُ وَاللَّهِ كُلَّ عَدُوٍّ وَ صَدِيقِي
فَبَكَى اَدَمُ وَ جِبْرِئِيلُ بِكَاءِ الثَّكْلَى
فَجَزَاكُمُ اللَّهُ يَا اِبْنِي اُخِي بِوَجْدِكُمَا مِنْ ذَلِكَ وَهُوَ اسَاتِكُمَا
فِذَاكَ عَمَّكَ يُقْتَلُ عَبْدُ اللَّهِ اِذْ جَفَّتْ رُوحِي عَطْشًا
فَصَغَا رَجُلٌ مِنْهُمْ لِضِغْنِهِ وَ مَالَ الْاَخْرُ لِصِهْرِهِ، مَعَ هِنٍ وَ هِنٍ
فَعَلَى مِثْلِ الْحُسَيْنِ فَلْيَبْكِ الْبَاكُونَ
فَقَدْ عَلِمْتُمْ اَنْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ قَالَ فِي حَيَاتِهِ
فَكَانَ اِذَا حَضَرَتْهُ الصَّلَاةُ صَبَّ عَلَيْهِ عَلَى سَجَادَتِهِ وَ سَجَدَ عَلَيْهِ
فَلَعَمْرِي مَا تُؤْتِينَا مِمَّا فِي يَدَيْكَ مِنْ حَقِّنَا اِلَّا الْقَلِيلَ وَ اِنَّكَ لَتَحْسِبُ عَنَّا
فَلَقَدْ كَانَ يَقْرَعُ نَعْرَ اَبِي بِمِخْصَرَتِهِ وَ هُوَ
فَمَا مِنْ شَهِيدٍ فِي الْاَرْضِ تَهْتَرُ لَهُ الْجَوَانِحُ بِالْحُبِّ...
فَنَحْنُ الْقُرْبَى يَا شَيْخُ
فَنَحْنُ اَهْلُ الْبَيْتِ الَّذِينَ خَصَّصْنَا بِاَيَّةِ الطَّهَارَةِ يَا شَيْخُ
فَوَالَّذِي فَلقَ الْحَبَّةَ، وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ، مَا اَسْلَمُوا وَ لَكِنْ اسْتَسَلَمُوا، وَ اَسْرُوا
فَوَاللَّهِ لَوَدِدْتُ اَنْ اللَّهَ اَنْتَصَرَ لَنَا مِنْ عَدُوِّنَا بِمَنْ...
فَهَلْ عَرَفْتَ هَذِهِ الْاَيَّةَ

- ۷۶ قَالَ: قَالَ لِي أَبِي: يَا جَعْفَرُ أَوْقِفْ مِنْ مَالِي كَذَا وَ كَذَا التَّوَادِبَ يَنْدُبِي
- ۶۴۷ قَتَلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ جَائِعًا، قُتِلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ عَطْشَانًا
- ۴۸۰ قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُواكَ
- ۳۸۱ قَفُّوا وَ لَا تَوَحَّلُوا مِنْهَا، فَهَاهُنَا وَاللَّهِ مَنَاحُ رِكَابِنَا
- ۲۳۹ قَوَامُ الشَّرِيعَةِ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ
- ۴۱۰ قَوْمُوا فَاشْرَبُوا مِنْ الْمَاءِ يَكُنْ آخِرَ زَادِكُمْ، وَ تَوَضَّأُوا...
- ۳۸۶ كَتَبَ إِلَيَّ أَهْلُ أَهْلِ مِصْرِكُمْ هَذَا أَنْ أَقْدِمَ، فَأَمَّا إِذْ...
- ۴۳۸ كَذَبْتَ بَلْ أَقْدِمُ عَلَى رَبِّ غَفُورٍ كَرِيمٍ مُطَاعٍ
- ۳۱۷ كُونُوا بِنَابِ هَذَا الرَّجُلِ فَإِنِّي مَاضٍ إِلَيْهِ وَ مُكَلَّمُهُ
- ۳۸۷ لَا أُجِيبُ ابْنَ زِيَادٍ بِذَلِكَ أَبَدًا، فَهَلْ هُوَ إِلَّا
- ۳۸۲ لَا أَفْلَحَ قَوْمٌ آثَرُوا مَرَضَاةَ أَنْفُسِهِمْ عَلَى مَرَضَاةِ الْخَالِقِ
- ۵۴ لَا تَأْخُذُوا مِنْ تَرْبَتِي شَيْئًا لِتَبَرَّكُوا بِهِ، فَإِنَّ كُلَّ تَرْبَةٍ لَنَا مُحَرَّمَةٌ إِلَّا تَرْبَةَ جَدِّي
- ۱۹۲ لَا تَطْلُقُوا عَنِّي حَدِيدًا وَ لَا تَغْسِلُوا عَنِّي دَمًا وَ ادْفِنُونِي فِي ثِيَابِي، فَإِنِّي
- ۶۰۹ لَا شَيْءَ أَكْبَرَ مِنَ اللَّهِ
- ۱۷۵ لَا ضَرَرَ وَ لَا ضِرَارَ فِي الْإِسْلَامِ
- ۵۳ لَا، كَمَا تَنْشِدُونَ وَ كَمَا تَرْثِيهِ عِنْدَ قَبْرِهِ
- ۳۴۶ لِأَنَّ أَقْتَلَ وَاللَّهِ بِمَكَانٍ كَذَا أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ...
- ۶۱۸ لِأَنَّ فِيهِ مَعْزَلٌ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ، وَ مِقْنَعَتُهَا، وَ قِلَادَتُهَا، وَ قَمِيصُهَا
- ۶۶۸ لَا وَاللَّهِ لَا عُدْرَ دُونَ أَنْ تَقْتُلُوا قَاتِلَهُ
- ۳۳۴ لَا وَاللَّهِ يَابْنَ عَمِّي! لَا فَارَقْتُ هَذَا الطَّرِيقَ أَبَدًا...
- ۵۱ لَا، وَ لَكِنَّ لَمَّا أَخَذَتِ النَّارُ مَا فِي الدَّهْلِيَّيْنِ نَظَرْتُ إِلَى نِسَائِي وَ بَنَاتِي يَتَرَكَضْنَ
- ۱۸۶ لَا يَسْتَقِيمُ لَنَا الْأَمْرُ إِلَّا بِذَلِكَ
- ۷۷ لَكِنَّ حَمْرَةَ لِأَبِيكَ لَهَ الْيَوْمَ
- ۱۳۷ لَوْ أَنَّ يَدَيَّ مَفَاتِيحَ الْجَنَّةِ لَأَعْطَيْتُهَا بَنِي أُمِّيَّةٍ حَتَّى يَدْخُلُوهَا مِنْ عِنْدِ آخِرِهِمْ
- ۱۹۴ لَيْتَ أَنَّ فِي جُنْدِي مِائَةَ مِثْلِكَ
- ۳۷۰ لَيْسَ شَأْنِي شَأْنٌ مَنْ يَخَافُ الْمَوْتَ، مَا أَهْوَنَ الْمَوْتِ...

- ٦٨٠ مَا اكْتَحَلْتُ هَاشِمِيَّةً، وَلَا اخْتَضَبْتُ، وَلَا رَأَيْتُ...
 ٥٧٦، ٢٥ مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً
 ٤٠٠ مَا كَانَ اللَّهُ لِيَقْطَعَ نَسْلِي مِنَ الدُّنْيَا فَكَيْفَ يَصِلُونَ...
 ٢٦٠ مَا كُنَّا نَشْكُ أَهْلَ الْبَيْتِ وَهُمْ مُتَوَافِرُونَ أَنْ...
 ٣٨٨ مَا لَكَ، ذَبْحَكَ اللَّهُ عَلَى فِرَاشِكَ عَاجِلاً، وَلَا غَفَرَ...
 ٥٧٧ مَا لِلْمَرْأَةِ وَالسَّجَاعَةِ؟ إِنَّ لِي عَنِ السَّجَاعَةِ لَشُعْلاً، وَلَكِنْ صَدْرِي نَفَثَ بِمَا قُلْتُ
 ١٤٦ مَا لَنَا مِنْ هَذَا الْأَمْرِ إِلَّا كَلْحَسَةِ الْكَلْبِ أَنْفَهُ
 ٢٤٣ مَا لِهَذَا آتَيْتُ، وَ لِكَيْتُكُمْ أَظْهَرْتُمْ الْمُنْكَرَ، وَ دَفَنْتُمْ...
 ٣٨٢ مَا لَهُ عِنْدِي جَوَابٌ؛ لِأَنَّهُ قَدْ حَقَّتْ عَلَيْهِ كَلِمَةٌ...
 ٥٤٩ مَالِي أَرَاكَ تَجُودُ بِنَفْسِكَ يَا بَقِيَّةَ جَدِّي وَ أَبِي وَ اخْوَتِي
 ٥٥ مَا مِنْ أَحَدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا وَ هُوَ يَتَمَنَّى أَنَّهُ زَارَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِمَا يَرَى
 ١٩٩ مَا نَدْرِي مَا نَضَعُ بَعْلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، إِنْ أَحْبَبْنَاهُ إِفْتَقَرْنَا وَ إِنْ
 ٦١٤ مِثْلَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي آلِ فِرْعَوْنَ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَهُمْ
 ٦٠٩ مُحَمَّدٌ هَذَا جَدِّي أَمْ جَدُّكَ؟ يَا زَيْدُ
 ٢٧٨ مِنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ
 ٢٣٩ مَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ فَهُوَ...
 ٢٢١ مَنْ أَخَافَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ أَخَافَهُ اللَّهُ وَ عَلَيْهِ لَعْنُهُ
 ٥٢ مَنْ بَكَى وَ أَنْبَى وَاحِداً فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَ مَنْ تَبَاكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ
 ٨٦ مَنْ تَرَكَ السَّعْيَ فِي حَوَائِجِهِ يَوْمَ عَاشُورَا قَضَى اللَّهُ لَهُ حَوَائِجَ الدُّنْيَا
 ٥٦ مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ عَلَى مَوَاقِدِ نُورِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَلْيَكُنْ مِنْ زُورِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 ٥٦ مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ تَهَوَّنَ عَلَيْهِ سَكْرَةُ الْمَوْتِ
 ٢٤ مَنْ كَانَ فِينَا بِإِذْنِ مُهْجَتِهِ وَ مَوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسُهُ فَلْيَزْحَلْ مَعَنَا
 ٧٧ مَيِّتٌ لِأَبْوَاكِي عَلَيْهِ، لَا إِعْزَازَ لَهُ
 ٤١٣ نَادِ أَنْ لَا يُقْتَلَ مَعِيَ رَجُلٌ عَلَيْهِ دَيْنٌ
 ٤١٣ نَادِ فِي النَّاسِ أَنْ لَا يُفَاتِلَنَّ مَعِيَ رَجُلٌ عَلَيْهِ...
 ٥٥٧ نَحْنُ أَسَارَى آلِ مُحَمَّدٍ

- ۴۵۷.۴۵۶ نَعَمْ، أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ فَأَقْرَأْ رَسُولَ اللَّهِ
- ۴۶۶ نَعَمْ وَأَنَا أَلْقَاهُمَا عَلَى أَثْرِكَ
- ۴۴۰ نَعَمْ، يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْكَ وَيَعْفِرُ لَكَ
- ۲۵۷ وَادْعُ النَّاسَ إِلَى طَاعَتِي، وَاخْذُلْهُمْ عَنْ آلِ أَبِي سُفْيَانَ
- ۲۴۰ وَ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ كَلِمَةٌ عَدَلٍ عِنْدَ إِمَامٍ...
- ۳۳۲ وَاللَّهِ إِنِّي مَقْتُولٌ كَذَلِكَ، وَإِنْ لَمْ أَخْرُجْ إِلَيَّ...
- ۳۲ وَاللَّهُ لَا أُعْطِيكُمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الدَّلِيلِ، وَلَا أَفْرُقُ فِرَارَ الْعَبِيدِ
- ۵۷۸ وَاللَّهُ لَا أَفَارِقُهُ، فَإِنْ قَتَلْتَهُ فَأَقْتُلْنِي مَعَهُ
- ۱۴۵ وَاللَّهُ لَا أَسْتَعْمِلُ مُعَاوِيَةَ يَوْمَئِذٍ أَبَدًا
- ۲۵۱ وَاللَّهُ لَقَدْ تَرَكْتَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ أَبَا...
- ۱۴۶ وَاللَّهُ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِ النِّسَاءَ وَ مَلَكَ بِهِ الْإِمَاءَ لَرَدَدْتُهُ
- ۲۱۵ وَاللَّهُ مَا خَرَجْنَا عَلَيَّ يَزِيدَ حَتَّى خِفْنَا أَنْ نُؤْمَى بِالْحِجَارَةِ مِنَ السَّمَاءِ!
- ۵۴۷، ۶۱ وَأَمْحَمَّادًا! صَلَّى عَلَيْكَ مَلِيكَ السَّمَاءِ، هَذَا حُسَيْنٌ
- ۲۳۳ وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ ﷺ...
- ۲۴۳ وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي، أُرِيدُ...
- ۲۴۱ وَ إِنَّمَا غَابَ اللَّهُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ، لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَرَوْنَ...
- ۲۱۶ وَ أَخَذَكَ النَّاسَ بَيْعَةَ إِبْنِكَ، غُلَامٌ مِنَ الْعِلْمَانِ، يَشْرِبُ الشَّرَابَ
- ۹۹ وَ أَمَا قَوْلُكَ: «إِنَّا بَنُو عَبْدِ مَنْفٍ» فَكَذَلِكَ نَحْنُ وَ لَكِنْ لَيْسَ أُمِّيَّةٌ كَهَاشِمٍ
- ۱۰۱ وَ أَمَا نَحْنُ فَأَبْدَلُ لِمَا فِي أَيْدِينَا، وَ أَسْمَحُ عِنْدَ الْمَوْتِ بِنُفُوسِنَا، وَ هُمْ أَكْثَرُ
- ۴۵۱ وَ أَنَا أَلْقَاهُمْ عَلَى أَثْرِكَ
- ۵۶۴ وَ أَنْتِ بِحَمْدِ اللَّهِ عَالِمَةٌ غَيْرُ مُعَلِّمَةٍ، فَهَمَّةٌ غَيْرُ مُفَهِّمَةٍ
- ۲۳۴ وَ بَذَلَ مُهْجَتَهُ فِيكَ لِيَسْتَنْفِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ
- ۲۶۲ وَ خَيْرَ لِي مِضْرَعٍ أَنَا لِأَقِيهِ، كَأَنِّي بِأَوْضَالِي تَتَقَطَّعُهَا عَسَلَانُ
- ۲۵۳، ۲۳۲ وَ عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بَلِيَتْ الْأُمَّةُ بِزَاعٍ...
- ۱۳۹ وَ قَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ يَخْضُمُونَ مَالَ اللَّهِ خِضْمَةَ الْإِبِلِ نَيْتَةَ الرَّبِيعِ
- ۲۱۷ وَ قَدْ رَوِي أَنْ يَزِيدَ كَانَ قَدْ اشْتَهَرَ بِالْمَعَارِيفِ وَ شَرِبَ الْخَمْرَ وَ الْغِنَا

- ١٧٢ وَكَانَ إِسْلَامَ الْمُعِيرَةِ مِنْ غَيْرِ اعْتِقَادٍ صَاحِحٍ وَلَا إِنَانَةٍ وَنَبِيٍّ جَمِيلَةٍ
- ١٨٩ وَكَانَ عِظَمَ ذَلِكَ وَكِبْرَهُ زَمَنَ مُعَاوِيَةَ بَعْدَ مَوْتِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَتِلَتْ شِيعَتُنَا
- ١٧٣ وَكَانَ عَلَيٌّ بَعْدَ ذَلِكَ يَقُولُ: إِنْ ظَفَرْتُ بِالْمُعِيرَةِ لَاتَّبَعْتُهُ الْحِجَارَةَ
- ١١٤ وَكَانَمَا تَتَأَرَّ بِهَذَا لِقْتَالَهَا فِي بَدْرِ وَأُحُدٍ، وَحَسْبُنَا أَنْ نَذْكُرَ مَضْرَعٍ
- ١٥٧ وَكُنْتُمْ فِي مُتَدَبِّكُمْ إِلَى صَفِينٍ وَدِينُكُمْ أَمَامَ دُنْيَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ
- ١٠٦ وَكُنْتُمْ مِمَّنْ دَخَلَ فِي الدِّينِ: إِمَّا رَعْبَةً وَإِمَّا رَهْبَةً
- ١٠٠ وَلَا الصَّرِيحُ كَاللَّصِيقِ
- ٤٨١ وَلَا تَسْكُنْ عَلَيْكَ مِنْ أَبِيكَ زَفْرَةٌ
- ١٦٣ وَ لِكَيْتَنِي أَسَى أَنْ يَلِيَّ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ سَفَهَاؤُهَا وَفُجَارُهَا
- ٢٣٩ وَ مَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ ...
- ٣٧٧ وَ مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ أَنْ رَأْسَ يَحْيَى ...
- ١٥٨ وَ مِثْلَ الْجُمْهُورِ مِنْهُمْ إِلَى الْعَاجِلَةِ، وَ زُهِدُهُمْ فِي الْأَجَلَةِ
- ٢٥٨ وَ هَذِهِ كُتُبُ أَهْلِ الْكُوفَةِ وَ رُسُلُهُمْ، وَ قَدَ...
- ٣٢٢ وَ يَحْكُ! أَتَأْمُرُنِي بِبَيْعَةِ يَزِيدَ وَ هُوَ رَجُلٌ فَاسِقٌ! لَقَدْ...
- ١٩٣ وَ يَلَا لَهُ مِنْ حُجْرٍ وَ أَصْحَابِ حُجْرٍ
- ٦٠٤ وَ يَلِكُ أَيُّهَا الْخَاطِبُ! لَقَدْ اشْتَرَيْتَ مَرْضَاةَ الْمَخْلُوقِ
- ٣٨٧ وَ يَلِكُ يَا بَنَ سَعْدٍ أَمَا تَتَّقِي اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ مَعَادُكَ؟ ...
- ٣٢٣ وَ يَلِكُ يَا مَرْوَانَ! إِلَيْكَ عَنِّي فَإِنَّكَ رِجْسٌ، وَ إِنَّا...
- ٤٢٠ وَ يَلِكُمْ مَا عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْصِتُوا إِلَيَّ فَتَسْمَعُوا قَوْلِي
- ٢٧٦ وَ يَلِي عَلِيَّ ابْنَ الزَّرْقَاءِ دَبَاغَةَ الْأُدْمِ، لَوْ وُلِدَ لِي...
- ٣٩٣ هَذَا مَنْرُكَ يَا فُلَانُ، وَ هَذَا قَضْرُكَ يَا فُلَانُ
- ٣٧٩ هَذَا مَوْضِعُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ، هَهُنَا مَنَاخُ رِكَابِنَا
- ٢٦٢ هَذِهِ كُتُبُ أَهْلِ الْكُوفَةِ إِلَيَّ، وَ لَا أَرَاهُمْ إِلَّا...
- ٣١٨ هَلْ أَتَاكُمْ مِنْ مُعَاوِيَةَ كَأَنَّه خَبْرٌ فَإِنَّهُ كَانَ عَلِيلاً...
- ٥٧٤ هَيْهَاتَ! أَيُّهَا الْغَدْرَةُ الْمَكْرَةُ! حَيْلَ بَيْنَكُمْ
- ٦٦٥، ٤٢٣، ٣٢، ٢٤، ٢٣ هَيْهَاتَ مِمَّا الدَّلَّةُ

- ۳۴۶ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ إِنَّ الْقَوْمَ لَنْ يَتْرُكُونِي...
- ۳۳۹ هَيْهَاتَ يَا ابْنَ عَمْرٍ! إِنَّ الْقَوْمَ لَا يَتْرُكُونِي وَإِنْ...
- ۲۵ هُوَ لِأَنَّ قَوْمَ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْقَتْلَ، فَبَرَزُوا إِلَىٰ مَصَاحِبِهِمْ...
- ۶۶۶ يَا آلَ بَكْرِ بْنِ وَاثِلٍ، أَتَسَلَبُ بَنَاتُ رَسُولِ اللَّهِ؟
- ۳۶۳ يَا ابْنَتِي، أَنَا أَبُوكَ وَبَنَاتِي أَخَوَاتُكَ
- ۴۰۵ يَا أُخْتَاهُ عَلِمِي، إِنَّ هُوَ لِأَنَّ أَصْحَابِي مِنْ غَالِمِ الدَّرِّ
- ۴۰۵ يَا أُخْتَاهُ مُنْذُ رَحَلْنَا مِنَ الْمَدِينَةِ مَا رَأَيْتُكَ مُتَبَسِّمَةً
- ۳۵۰ يَا أَخِي قَدْ خِفْتُ أَنْ يَغْتَالِنِي يَزِيدُ بْنُ...
- ۳۲۸ يَا أَخِي جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا، لَقَدْ نَصَحْتَ وَ أَسْرَتَ...
- ۳۲۸.۲۵۴ يَا أَخِي! وَاللَّهِ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا مَلْجَأٌ...
- ۴۰۲ يَا أُخِيَّتَ اتَّقِي اللَّهَ وَ تَعَزِّي بِعِزِّ اللَّهِ،
- ۴۰۲ يَا أُخِيَّتَ! إِنِّي أَقْسِمُ عَلَيْكَ فَأَبْرِي قَسَمِي، لَا تَشْقِي...
- ۴۰۶ يَا أَصْحَابِي إِغْلَمُوا أَنَّ هُوَ لِأَنَّ الْقَوْمَ لَيْسَ لَهُمْ قُضْدٌ...
- ۳۳۲ يَا أُمَاهُ قَدْ شَاءَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ...
- ۳۳۱ يَا أُمَاهُ وَ أَنَا وَاللَّهِ أَعْلَمُ ذَلِكَ، وَ أَنِّي...
- ۵۳ يَا أَبَا هَارُونَ مَنْ أَنشَدَ فِي الْحُسَيْنِ فَأَبْكِي عَشْرَةَ فَلَهُ الْجَنَّةُ
- ۳۶۰ يَا أَبَا هُرَّةَ! إِنَّ بَنِي أُمِّيَةَ أَخَذُوا مَالِي فَصَبَرْتُ...
- ۵۹ يَا أَسْمَاءَ لَا تُخْبِرِي فَاطِمَةَ بِهَذَا فَإِنَّهَا قَرِيبَةٌ عَهْدٍ بَوْلادَتِهِ
- ۴۷۴ يَا أُمَّةَ الْقُرْآنِ! هَذِهِ الْجَنَّةُ فَاطْلُبُوهَا
- ۸۴ يَا أَنَسُ أَطَابَتْ أَنْفُسُكُمْ أَنْ تَحْتُوا التُّرَابَ عَلَىٰ رَسُولِ اللَّهِ
- ۵۵۹ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ! إِنَّ الصَّدَقَةَ عَلَيْنَا حَرَامٌ
- ۵۷۱ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، سُوءَ لَكُمْ! مَا لَكُمْ خَذَلْتُمْ حُسَيْنًا
- ۳۷۵ يَا بَنِي الْحُرَّةِ! مَا جِئْنَاكَ لِفَرَسِكَ وَ سَيْفِكَ، إِنَّمَا أَتَيْنَاكَ...
- ۱۱۹ يَا بَنِي الْخَطَّابِ! أَتُرَاكَ مُحْرِقًا عَلَىٰ بَابِي؟ قَالَ: نَعَمْ وَ ذَلِكَ أَقْوَىٰ فِيمَا جَاءَ بِهِ أَبُوكَ
- ۳۴۰ يَا بَنِي عَبَّاسِ! إِنَّكَ ابْنُ عَمِّ وَالِدِي، وَ لَمْ...
- ۳۳۷ يَا بَنِي عَبَّاسِ! فَمَا تَقُولُ فِي قَوْمِ أَخْرَجُوا ابْنَ بَنِي...

- ٣٥٨ يا بَنِيَّ إِنَّهَا سَاعَةٌ لَا تُكَذَّبُ فِيهَا الرُّؤْيَا، فَأَعْلَمُكَ...
- ٣٩٧ يا بَنِي عَقِيلٍ! حَسْبُكُمْ مِنَ الْقَتْلِ بِمُسْلِمٍ، اذْهَبُوا قَدْ...
- ٦٣٠ يا جَابِرُ هَيْهُنَا وَاللَّهِ قَتَلْتَ رِجَالَنَا، وَذُبِحَتْ أَطْفَالُنَا، وَسَيِّتَ نِسَاؤُنَا
- ٦٤٧ يا جَدَاهُ إِنِّي نَاعِيَةٌ إِلَيْكَ أَخِي الْحُسَيْنَ
- ٥٤٨ يا حُزْنَاهُ! يا كَرْبَاهُ! الْيَوْمَ مَاتَ جَدِّي
- ٥٩٧ يا حُسَيْنَاةُ! يا حَبِيبَ رَسُولِ اللَّهِ! يَابْنَ مَكَّةَ وَ مِني
- ٤١٨ يا شَبَثَ بْنَ رَبَّعِي، وَ يا حَجَّارَ بْنَ أَبِجْرِ
- ٥٩١ يا شَيْخُ! هَلْ قَرَأْتَ الْقُرْآنَ
- ٢٧٨ يا ظالِمًا لِنَفْسِهِ، غاصياً لِرَبِّهِ، عَلَامَ تَحُولُ بَيْنِي وَ...
- ٣٨٩ يا عَبَّاسُ! اِرْكَبْ بِنَفْسِي أَنْتَ - يا أَخِي - ...
- ٤٢٤ يا عُمَرُ أَنْتَ تَقْتُلُنِي؟ تَزَعَمُ أَنْ يُؤَلِّكَ الدَّعِيُّ ابْنَ...
- ٣٣ يا عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ! أَيْقَتُلُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَ أَنْتَ تَنْظُرُ إِلَيْهِ
- ٤٨١ يا فُتَيْانَ بَنِي هَاشِمٍ إِحْمِلُوا أَخَاكُمْ إِلَى الْفُسْطَاطِ
- ٣٥٤، ٢٣٣ يا فَرَزْدَقُ! إِنَّ هُوَ لَأَيُّ قَوْمٍ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ، وَ...
- ٣٧٨ يا وَلَدِي يا عَلِيُّ وَاللَّهِ لَا يَسْكُنُ دَمِي حَتَّى...
- ٤٧٢ يا وَيْلَكَ يا عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ أَنْسَبْتَ شَرَائِعَ الْإِسْلَامِ
- ٣٨٦ يا هَذَا بَلَّغَ ضَاحِكِكَ عَنِّي إِنِّي لَمْ أَرِدْ هَذَا...
- ٥٩٤ يا يَزِيدُ ما ظَنَّنَكَ بِرَسُولِ اللَّهِ لَوْ رَأانا عَلَيَّ هَذِهِ الْحَالَةَ

فهرست اشخاص و لقبها

«آ»

۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۶، ۱۸۴، ۱۸۶،	۳۵۳	آل امیه
۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸،		آمنه
۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱،		

«الف»

۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۹، ۴۴۳، ۴۴۷، ۴۶۵، ۴۷۶،	۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۶۵،	ائمه اطهار <small>علیهم السلام</small>
۴۸۹، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۳۶، ۵۴۰، ۵۴۳،	۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۶، ۷۸، ۷۲۱، ۷۲۹،	۶۸، ۶۶
۵۴۷، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۷، ۶۷۸،	۴۸، ۴۹، ۳۴۰، ۴۲۸، ۶۶۰، ۶۶۲،	ابراهيم <small>علیه السلام</small>
۱۱۶	۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۲،	ابراهيم اشتر <small>علیه السلام</small>
ابن اسحاق	۶۸۸، ۶۸۳	
۲۴۵، ۲۴۴، ۲۴۳، ۲۳۲، ۲۱۸، ۱۴۷،	۴۴۷	ابراهيم بن سعید
۳۲۳، ۳۲۱، ۳۲۰، ۳۱۹، ۲۵۸، ۲۵۴، ۲۵۳،	۶۵۸، ۲۳۴	ابراهيم بن طلحه
۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۴، ۳۳۵،	۶۷، ۸۰	ابراهيم پسر پیامبر
۳۴۱، ۳۴۴، ۳۵۳، ۳۶۴، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۳،	۴۴، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰،	ابن ابی الحدید
۳۷۶، ۳۸۳، ۳۸۵، ۳۸۸، ۳۹۲، ۳۹۳، ۴۰۹،	۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۲۲،	
۵۳۴، ۶۷۸، ۶۸۰	۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۳،	
۶۳۱، ۲۱۵	۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۵۵، ۱۵۶،	ابن جوزی
۷۲۲	۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۹،	ابن حماد عبدی
۱۹۳، ۱۷۵	۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶،	ابن سیرین
۴۳۱، ۴۳۰، ۳۱۴، ۱۵۶، ۴۱،	۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۲،	ابن شهر آشوب
۴۶۰، ۴۶۶، ۴۸۶، ۴۸۹، ۴۹۱، ۴۹۴، ۴۹۵،	۲۰، ۲۷۸، ۲۷۵، ۶۸۶،	
۵۰۶، ۵۱۳، ۵۱۷، ۵۲۰، ۵۲۴، ۶۳۱،	۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۳۱، ۱۳۲،	ابن اثیر
۱۸۵، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۳۱، ۵۹، ۴۶،		ابن عباس

۶۳۴، ۶۳۲، ۶۲۹، ۶۲۶	ابوریحان بیرونی	۳۴۰، ۳۳۸، ۳۳۷، ۳۳۶، ۲۹۳، ۲۵۸، ۲۰۲
۱۸۱	ابوزینب	۶۲۲، ۳۵۸، ۳۴۷، ۳۴۶، ۳۴۱
۴۱۷	ابوسعید خدری	۵۴۴، ۲۰۴، ۱۹۸، ۱۳۶، ۱۱۸
۱۰۵، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۰، ۹۷، ۶۰، ۳۵	ابوسفیان	۷۳۱، ۷۲۹
۱۳۳، ۱۳۲، ۱۲۵، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۰۶		۵۳۴، ۵۰۷، ۴۳۸
۱۹۱، ۱۷۸، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۵، ۱۴۲، ۱۳۸		۶۶۷، ۵۸۴، ۵۸۳، ۵۸۲
۳۲۱، ۳۱۲، ۲۸۸، ۲۸۷، ۲۸۲، ۲۵۸، ۲۵۳		۲۲۰، ۲۰۷، ۱۸۷، ۱۶۷، ۱۳۶
۶۸۵، ۶۸۴، ۶۵۵، ۵۹۹، ۵۹۵، ۵۹۳، ۳۲۳، ۳۲۲		۶۱۳، ۴۴۰
۱۷۶	ابوسوار عدوی	۴۵
۴۳۸	ابوشعشاء کندی	۱۸۲، ۱۷۵
۱۲۸	ابوظلحه انصاری	۶۳۰، ۶۲۷، ۶۲۶
۱۳۳، ۶۳	ابوعماره	۲۰۱
۵۳۴	ابوقبیل	۴۷۵
۲۱۷	ابوقیس	۴۸۸
۱۲۷	ابولؤلؤ	۲۱۲، ۱۸۷
۴۹۸، ۴۸۵، ۴۷۲، ۴۷۱	ابومخنف	۴۵۴، ۴۴۸، ۴۴۷، ۳۳۳
۶۸۶	ابومسلم خراسانی	۶۸۹، ۶۴۹، ۶۴۷، ۶۴۰، ۴۹۲
۱۵۰، ۱۳۸، ۱۳۴	ابوموسی اشعری	۴۸۸
۱۷۴، ۱۲۴، ۴۶	ابوهزیره	۵۹۷
۱۱۸	ابی بن کعب	۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۰۹، ۴۴
۱۷۰	احمد عباس صالح	۲۹۸، ۲۵۱، ۱۳۶، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۲۹، ۱۲۲، ۱۲۰
۶۸۲	احمر بن شمیط	۴۹۲
۳۴۴	احنف بن قیس	۳۲۳، ۱۸۴
۲۱۲	اخطل	۴۷۳، ۴۷۱
۱۸۲	اخنس بن شریق	۱۷۵
۵۴۲، ۵۳۶	احنس بن مرثد	۲۰۲
۴۳۰، ۴۶۱	ادهم بن امیه	۴۶۸، ۴۰۱، ۲۰۲، ۱۱۸، ۴۵، ۴۴

۸۲، ۸۱، ۷۹، ۷۸، ۷۵، ۷۴، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹	۳۶۲	اربلی
۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۱۰۸، ۱۱۰	۴۵۴	ازرق بن حرث
۱۸۴، ۱۸۳، ۱۶۱، ۱۲۶، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۱	۵۴۲، ۵۳۶، ۴۹	اسحاق بن حویته
۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۰، ۱۹۵، ۱۹۲، ۱۹۰	۴۵۸	أسلم بن عمرو
۲۲۹، ۲۲۸، ۲۲۳، ۲۱۸، ۲۱۶، ۲۱۳، ۲۱۲	۷۲۰، ۴۹	اسماعیل <small>علیه السلام</small>
۲۳۷، ۲۳۵، ۲۳۴، ۲۳۳، ۲۳۲، ۲۳۱، ۲۳۰	۵۹، ۵۸	اسماء
۲۵۲، ۲۵۱، ۲۵۰، ۲۴۹، ۲۴۲، ۲۴۱، ۲۴۰	۵۳۶	اسود بن حنظله
۲۶۱، ۲۶۰، ۲۵۹، ۲۵۸، ۲۵۶، ۲۵۵، ۲۵۴	۵۳۶	اسود بن خالد
۲۷۷، ۲۷۶، ۲۷۵، ۲۷۲، ۲۷۱، ۲۶۴، ۲۶۲	۵۴۲	أسید بن مالک
۲۹۱، ۲۹۰، ۲۸۹، ۲۸۵، ۲۸۰، ۲۷۹، ۲۷۸	۱۸۷	اشعث بن قیس
۳۰۵، ۳۰۱، ۲۹۹، ۲۹۷، ۲۹۶، ۲۹۳، ۲۹۲	۶۵۰، ۶۴۹، ۴۹۱، ۴۹۰، ۴۸۹	ام البنین
۳۲۰، ۳۱۸، ۳۱۷، ۳۱۶، ۳۱۵، ۳۱۴، ۳۰۶	۱۹۹، ۱۸۹، ۸۴، ۷۷، ۶۲، ۵۰	امام باقر <small>علیه السلام</small> ۵۰
۳۳۱، ۳۳۰، ۳۲۹، ۳۲۶، ۳۲۵، ۳۲۴، ۳۲۳	۵۳۵، ۴۹۸، ۴۲۷، ۲۴۷، ۲۳۸	
۳۴۱، ۳۳۸، ۳۳۷، ۳۳۶، ۳۳۵، ۳۳۴، ۳۳۳	۶۳۳	امام حسن عسگری <small>علیه السلام</small>
۳۵۲، ۳۵۱، ۳۵۰، ۳۴۸، ۳۴۶، ۳۴۴، ۳۴۲	۴۵، ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۴۱	امام حسن مجتبی <small>علیه السلام</small> ۴۱
۳۶۰، ۳۵۹، ۳۵۸، ۳۵۷، ۳۵۶، ۳۵۴، ۳۵۳	۱۵۵، ۱۱۰، ۱۰۸، ۱۰۰، ۶۷، ۵۷، ۴۸، ۴۷، ۴۶	
۳۷۹، ۳۷۸، ۳۷۷، ۳۷۶، ۳۷۴، ۳۷۲، ۳۶۲	۱۷۲، ۱۶۹، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۶	
۳۸۹، ۳۸۸، ۳۸۷، ۳۸۶، ۳۸۴، ۳۸۲، ۳۸۱	۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۷۴، ۱۷۳	
۴۰۲، ۴۰۱، ۴۰۰، ۳۹۶، ۳۹۵، ۳۹۴، ۳۹۰	۲۴۸، ۲۳۱، ۲۲۷، ۲۰۴، ۲۰۲، ۱۹۳، ۱۸۹	
۴۱۵، ۴۱۳، ۴۱۰، ۴۰۹، ۴۰۵، ۴۰۴، ۴۰۳	۳۰۴، ۲۹۳، ۲۸۲، ۲۷۷، ۲۶۰، ۲۵۳، ۲۵۱	
۴۳۶، ۴۳۵، ۴۳۴، ۴۳۰، ۴۲۸، ۴۲۰، ۴۱۹	۴۱۳، ۴۰۲، ۴۰۱، ۳۹۹، ۳۵۶، ۳۳۰، ۳۱۴	
۴۴۶، ۴۴۵، ۴۴۴، ۴۴۲، ۴۴۱، ۴۴۰، ۴۳۹	۴۷۱، ۴۶۸، ۴۶۵، ۴۵۱، ۴۳۴، ۴۳۳، ۴۳۱	
۴۵۴، ۴۵۳، ۴۵۱، ۴۵۰، ۴۴۹، ۴۴۸، ۴۴۷	۶۵۶، ۶۰۷، ۵۹۷، ۵۸۰، ۵۴۵، ۵۲۷	
۴۶۲، ۴۶۱، ۴۶۰، ۴۵۸، ۴۵۷، ۴۵۶، ۴۵۵	۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۷، ۲۴	امام حسین <small>علیه السلام</small> ۲۴
۴۷۲، ۴۷۱، ۴۷۰، ۴۶۸، ۴۶۷، ۴۶۵، ۴۶۴	۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۳۷، ۳۶، ۳۵	
۴۸۷، ۴۸۶، ۴۸۴، ۴۸۲، ۴۷۶، ۴۷۵، ۴۷۴	۵۷، ۵۶، ۵۵، ۵۴، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۴۸	
۴۹۶، ۴۹۵، ۴۹۴، ۴۹۳، ۴۹۲، ۴۹۱، ۴۸۸	۶۸، ۶۶، ۶۵، ۶۴، ۶۳، ۶۲، ۶۱، ۶۰، ۵۹، ۵۸	

۶۲۱ . ۶۲۰ . ۶۱۹ . ۶۱۸ . ۶۱۷ . ۶۱۴ . ۶۱۳	۵۰۸ . ۵۰۷ . ۵۰۴ . ۵۰۲ . ۵۰۰ . ۴۹۹ . ۴۹۸
۶۳۵ . ۶۳۴ . ۶۳۲ . ۶۳۱ . ۶۳۰ . ۶۲۹ . ۶۲۶	۵۳۱ . ۵۲۷ . ۵۲۲ . ۵۲۰ . ۵۱۸ . ۵۱۳ . ۵۱۱
۶۴۸ . ۶۴۷ . ۶۴۴ . ۶۴۳ . ۶۴۲ . ۶۴۰ . ۶۳۹	۵۴۳ . ۵۴۲ . ۵۴۱ . ۵۳۸ . ۵۳۷ . ۵۳۴ . ۵۳۲
۶۵۸ . ۶۷۶ . ۶۷۷ . ۶۸۰ . ۶۸۴ . ۶۹۲	۵۶۰ . ۵۵۸ . ۵۵۷ . ۵۵۳ . ۵۵۱ . ۵۵۰ . ۵۴۵
امام صادق <small>علیه السلام</small> . ۵۰ . ۵۱ . ۵۳ . ۵۵ . ۶۲ . ۶۳ . ۶۵	۵۷۶ . ۵۷۵ . ۵۷۱ . ۵۷۰ . ۵۶۸ . ۵۶۵ . ۵۶۲
۷۱ . ۷۶ . ۸۲ . ۸۴ . ۲۳۴ . ۳۳۳ . ۳۵۰ . ۴۸۱	۵۸۹ . ۵۸۷ . ۵۸۶ . ۵۸۵ . ۵۸۱ . ۵۸۰ . ۵۷۹
۵۴۱ . ۶۳۳ . ۶۳۴ . ۶۴۷ . ۶۴۸ . ۶۴۹ . ۶۵۸	۶۱۱ . ۶۰۴ . ۵۹۷ . ۵۹۶ . ۵۹۵ . ۵۹۴ . ۵۹۳
۶۸۰ . ۷۲۰	۶۱۲ . ۶۱۳ . ۶۱۴ . ۶۱۵ . ۶۱۶ . ۶۱۷ . ۶۱۸
امام موسی بن جعفر <small>علیه السلام</small> . ۵۴ . ۷۶ . ۵۵۲ . ۵۶۵	۶۲۱ . ۶۲۲ . ۶۲۴ . ۶۲۵ . ۶۲۶ . ۶۲۸ . ۶۲۹
امراء القیس کلبی	۶۳۰ . ۶۳۱ . ۶۳۲ . ۶۳۳ . ۶۳۴ . ۶۳۵ . ۶۳۶
ام سلمه	۶۳۷ . ۶۳۹ . ۶۴۲ . ۶۴۳ . ۶۴۷ . ۶۴۴ . ۶۴۶
ام کلثوم . ۱۲۹ . ۲۱۴ . ۲۷۲ . ۲۷۳ . ۲۷۴ . ۲۷۵	۶۴۸ . ۶۴۹ . ۶۵۰ . ۶۵۵ . ۶۵۷ . ۶۵۸ . ۶۵۹
۳۹۵ . ۴۹۸ . ۵۰۴ . ۵۰۷ . ۵۳۵ . ۵۳۷ . ۵۴۵	۶۶۰ . ۶۶۱ . ۶۶۲ . ۶۶۳ . ۶۶۴ . ۶۶۵ . ۶۶۷
۵۵۹ . ۵۷۱ . ۵۸۹ . ۵۹۰ . ۶۱۵ . ۶۱۸ . ۶۴۰	۶۶۸ . ۶۷۰ . ۶۷۱ . ۶۷۲ . ۶۷۳ . ۶۷۴ . ۶۷۵
ام وهب	۶۸۶ . ۶۸۷ . ۶۸۹ . ۶۹۰ . ۶۹۲ . ۶۹۸ . ۶۹۹
امیر مؤمنان علی <small>علیه السلام</small> . ۴۲ . ۴۵ . ۵۸ . ۶۳ . ۹۸	۷۰۲ . ۷۰۳ . ۷۰۷ . ۷۰۸ . ۷۰۹ . ۷۱۴ . ۷۱۵
۱۰۱ . ۱۰۳ . ۱۰۶ . ۱۰۷ . ۱۰۸ . ۱۱۳ . ۱۱۷	۷۱۷ . ۷۱۹ . ۷۲۲ . ۷۲۹ . ۷۳۷ . ۷۳۸
۱۱۸ . ۱۲۱ . ۱۲۲ . ۱۲۷ . ۱۲۸ . ۱۲۹ . ۱۳۰	۷۱ . ۲۳۰ . ۲۴۹
۱۳۱ . ۱۳۶ . ۱۳۹ . ۱۴۱ . ۱۴۴ . ۱۴۵ . ۱۴۶	امام رضا <small>علیه السلام</small> . ۵۲ . ۵۳ . ۵۴ . ۵۶ . ۶۴ . ۸۱ . ۵۵۲ . ۷۲۱
۱۴۷ . ۱۴۸ . ۱۴۹ . ۱۵۰ . ۱۵۲ . ۱۵۳ . ۱۵۵	امام سجاد <small>علیه السلام</small> . ۲۵ . ۵۱ . ۵۴ . ۶۸ . ۸۲ . ۲۲۰
۱۶۲ . ۱۶۳ . ۱۶۷ . ۱۶۸ . ۱۷۱ . ۱۷۳ . ۱۷۵	۲۳۴ . ۲۳۵ . ۲۷۵ . ۳۷۳ . ۳۷۸ . ۳۹۱ . ۳۹۳
۱۷۹ . ۱۸۰ . ۱۸۱ . ۱۸۲ . ۱۸۳ . ۱۸۴ . ۱۸۵	۳۹۸ . ۴۰۰ . ۴۰۱ . ۴۱۱ . ۴۴۱ . ۴۷۰ . ۴۷۷
۱۸۶ . ۱۸۷ . ۱۸۸ . ۱۸۹ . ۱۹۰ . ۱۹۱ . ۱۹۴	۴۷۸ . ۴۸۴ . ۴۹۷ . ۵۰۰ . ۵۰۱ . ۵۰۲ . ۵۰۳
۱۹۵ . ۱۹۹ . ۲۰۰ . ۲۰۲ . ۲۰۳ . ۲۳۰ . ۲۳۹	۵۰۵ . ۵۱۳ . ۵۳۶ . ۵۳۹ . ۵۴۰ . ۵۴۴ . ۵۴۹
۲۴۷ . ۲۴۸ . ۲۵۱ . ۲۶۰ . ۲۷۵ . ۲۷۶ . ۲۷۹	۵۵۱ . ۵۵۲ . ۵۵۷ . ۵۵۸ . ۵۶۴ . ۵۷۳ . ۵۷۴
۲۸۰ . ۲۸۳ . ۲۸۵ . ۲۸۷ . ۲۸۹ . ۲۹۹ . ۳۰۰	۵۷۵ . ۵۷۶ . ۵۷۸ . ۵۷۹ . ۵۹۱ . ۵۹۲ . ۵۹۳
۳۰۳ . ۳۰۴ . ۳۰۵ . ۳۰۶ . ۳۳۰ . ۳۵۶ . ۳۶۹	۵۹۴ . ۵۹۵ . ۵۹۶ . ۶۰۵ . ۶۰۹ . ۶۱۱ . ۶۱۲

۱۶۵، ۱۵۵، ۱۵۱، ۱۵۰	بسر بن ارطاة	۴۳۳، ۴۳۲، ۴۳۱، ۴۳۰، ۴۲۵، ۳۸۹، ۳۸۲
۴۸۶	بشر بن خوط همدانی	۴۵۶، ۴۵۳، ۴۵۲، ۴۵۱، ۴۴۴، ۴۴۲، ۴۳۴
۴۳۰	بشر بن عمرو	۴۷۷، ۴۷۱، ۴۷۰، ۴۶۸، ۴۶۶، ۴۶۲، ۴۶۰
۶۴۴، ۶۴۳، ۶۴۲، ۶۲۱	بشیر بن حذلم	۴۹۲، ۴۹۰، ۴۸۹، ۴۸۶، ۴۸۴، ۴۸۱، ۴۷۹
۶۶۶	بکر بن وائل	۵۴۶، ۵۳۸، ۵۳۲، ۵۲۰، ۵۱۲، ۵۱۱، ۵۱۰
۴۳۷، ۲۷۸، ۱۴۳، ۱۱۹	بلاذری	۵۶۸، ۵۶۷، ۵۶۶، ۵۶۵، ۵۶۱، ۵۵۱، ۵۵۰
	«پ»	۵۹۵، ۵۷۹، ۵۷۸، ۵۷۷، ۵۷۳، ۵۷۱، ۵۷۰
۴۳، ۴۲، ۴۱، ۳۳، ۳۰، ۲۵	پیامبر اسلام ﷺ	۶۰۸، ۶۰۶، ۶۰۵، ۶۰۴، ۶۰۳، ۵۹۸، ۵۹۶
۸۴، ۸۰، ۷۸، ۷۷، ۶۶، ۶۱، ۶۰، ۵۸، ۴۸، ۴۷		۶۴۹، ۶۴۷، ۶۳۹، ۶۲۲، ۶۱۹، ۶۱۱، ۶۰۹
۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۹۵، ۹۴، ۹۳		۶۸۷، ۶۷۵، ۶۶۷
۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۷، ۱۰۶	۱۲۴	امیمه
۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۱۴	۴۳۰	امیه بن سعد طائی
۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۲، ۱۲۹، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۳	۴۵۷	انس بن حرث کاهلی
۱۶۵، ۱۶۳، ۱۶۱، ۱۵۷، ۱۵۳، ۱۴۳، ۱۴۲	۴۱۷	انس بن مالک
۱۷۹، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۲، ۱۷۰، ۱۶۸، ۱۶۶	۵۶۸، ۵۴۷، ۵۴۴، ۵۴۱، ۲۵	اهل بیت علیهم السلام
۲۰۲، ۲۰۱، ۱۹۸، ۱۹۴، ۱۹۰، ۱۸۴، ۱۸۲	۶۱۱، ۵۹۳، ۵۹۲، ۵۹۰، ۵۸۷، ۵۸۱، ۵۷۶	
۲۳۹، ۲۳۰، ۲۲۱، ۲۱۳، ۲۰۷، ۲۰۴، ۲۰۳	۶۲۵، ۶۲۲، ۶۲۱، ۶۲۰، ۶۱۸، ۶۱۵، ۶۱۴	
۲۷۳، ۲۷۲، ۲۶۱، ۲۶۰، ۲۵۳، ۲۵۱، ۲۵۰	۶۳۲، ۶۳۱، ۶۳۰، ۶۲۹، ۶۲۸، ۶۲۷، ۶۲۶	
۲۹۵، ۲۹۴، ۲۸۵، ۲۸۳، ۲۸۲، ۲۸۱، ۲۷۷	۶۴۹، ۶۴۰، ۶۳۸، ۶۳۷، ۶۳۶، ۶۳۵	
۳۰۴، ۳۰۳، ۳۰۲، ۳۰۱، ۳۰۰، ۲۹۹، ۲۹۶		«ب»
۳۱۶، ۳۱۵، ۳۱۴، ۳۱۱، ۳۱۰، ۳۰۶، ۳۰۵	۵۳۶	بجدل بن سلیم کلبی
۳۲۶، ۳۲۵، ۳۲۴، ۳۲۳، ۳۲۲، ۳۲۱، ۳۱۷	۴۰۰، ۲۷۲	بحرانی
۳۳۸، ۳۳۷، ۳۳۶، ۳۳۲، ۳۳۱، ۳۳۰، ۳۲۸	۵۳۶	بحر بن کعب
۳۵۲، ۳۵۱، ۳۴۹، ۳۴۷، ۳۴۶، ۳۴۵، ۳۴۴	۴۶۰	بحرئیه
۳۸۰، ۳۷۵، ۳۷۲، ۳۶۷، ۳۶۶، ۳۵۷، ۳۵۴	۱۱۶، ۱۱۵، ۸۴	بخاری
۴۰۵، ۴۰۲، ۳۹۷، ۳۹۵، ۳۸۴، ۳۸۳، ۳۸۲	۱۱۸	براء بن عازب
۴۲۲، ۴۱۷، ۴۱۶، ۴۱۳، ۴۰۹، ۴۰۸، ۴۰۷	۴۴۲، ۴۳۵	بریر بن خضیر

۴۸۹، ۴۸۷، ۴۸۴، ۴۵۱، ۴۱۷، ۴۱۶، ۱۶۶، ۸۰	۴۵۰، ۴۴۹، ۴۳۶، ۴۳۵، ۴۳۴، ۴۳۳، ۴۳۲
۷۲۱، ۶۰۵	۴۷۴، ۴۶۹، ۴۶۷، ۴۶۲، ۴۵۷، ۴۵۶، ۴۵۱
۴۸۶، ۴۸۵	جعفر بن عقیل ۵۰۲، ۵۰۱، ۴۹۷، ۴۸۵، ۴۸۰، ۴۷۹، ۴۷۸
۴۹۱	جعفر بن علی ۵۱۶، ۵۱۴، ۵۱۳، ۵۱۲، ۵۱۱، ۵۰۵، ۵۰۴
۶۳۰	جعفر بن محمد بن جعفر ۵۳۲، ۵۳۱، ۵۲۵، ۵۲۳، ۵۲۱، ۵۱۸، ۵۱۷
۷۳۳	جعفر حللی ۵۴۴، ۵۴۳، ۵۴۲، ۵۴۱، ۵۴۰، ۵۳۸، ۵۳۷
۵۳۶	جمیع بن خلق ۵۶۳، ۵۶۰، ۵۵۹، ۵۵۱، ۵۴۸، ۵۴۶، ۵۴۵
۴۵۹، ۴۳۰	جنادة بن کعب انصاری ۵۸۱، ۵۸۰، ۵۷۹، ۵۷۵، ۵۷۴، ۵۷۲، ۵۶۹
۴۳۰	جندب بن حجر کندی ۵۹۴، ۵۹۲، ۵۹۰، ۵۸۷، ۵۸۶، ۵۸۵، ۵۸۲
۴۶۸، ۴۳۰	جوین بن مالک تمیمی ۶۰۳، ۶۰۱، ۶۰۰، ۵۹۹، ۵۹۷، ۵۹۶، ۵۹۵
	«ح» ۶۱۲، ۶۱۰، ۶۰۹، ۶۰۸، ۶۰۷، ۶۰۶، ۶۰۵
۶۳۸	حاج میرزا ارباب ۶۳۰، ۶۲۵، ۶۲۴، ۶۲۲، ۶۲۰، ۶۱۶، ۶۱۴
۴۳۱	حارث بن امرء القیس کندی ۶۵۵، ۶۴۸، ۶۴۷، ۶۴۶، ۶۴۳، ۶۴۲، ۶۴۱
۴۳۱	حارث بن نبهان ۶۸۵، ۶۸۴، ۶۶۹، ۶۶۸، ۶۵۹، ۶۵۸، ۶۵۷
۱۹۰، ۸۴	حاکم نیشابوری «فت»
۴۳۰	حباب بن عامر ۳۴
۴۰۶، ۴۰۴، ۴۰۰، ۳۸۹، ۲۵۵	حسب بن مظاهر ۲۵۵، ۲۵۴، ۲۵۳، ۲۵۲، ۲۵۱، ۲۵۰
۴۵۵، ۴۵۲، ۴۵۱، ۴۴۵، ۴۴۴، ۴۳۵، ۴۱۷	حجاج بن عبداللہ انصاری ۴۳۰، ۴۲۵، ۴۲۴، ۴۲۲، ۴۱۷
۴۳۱	حجاج بن بدر سعدی ۶۳۸، ۶۳۷، ۶۳۴، ۶۳۳، ۶۳۲، ۶۳۰، ۶۲۸، ۶۲۶
۴۷۲، ۴۶۶، ۳۷۴، ۳۶۴، ۳۶۳	حجاج بن مسروق ۲۰۰، ۱۸۵، ۱۸۳
۴۲۴، ۳۷۴، ۳۶۳، ۳۵۷، ۹۸	حجاج بن یوسف ۳۸۰، ۳۰۵، ۳۰۴، ۳۰۲، ۲۵۰، ۸۴
۶۸۵، ۵۹۵، ۵۵۷، ۴۴۴، ۴۳۴، ۴۳۰	حجر بن علی شیبانی ۷۱۴، ۷۱۳، ۶۰۸، ۶۰۶، ۶۰۱، ۵۰۵، ۳۸۲
۴۱۸	حجر بن عدی ۴۳۰
۱۹۲، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۷۴، ۱۱۰	حجر بن جرداق ۱۳۹
۴۴۹، ۲۸۴، ۲۸۲، ۲۷۹، ۲۰۱، ۱۹۳	جعده ۱۸۷
۵۷۴، ۵۷۳، ۵۶۴، ۵۶۱	جعفر بن ابی طالب (جعفر طیار) ۷۸

خوارزمی ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۳، ۲۵۸، ۲۶۰،	۳۸۳، ۳۶۶، ۳۶۵، ۳۶۳	حز بن یزید ریاحی
۲۶۱، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۲۱،	۴۴۱، ۴۳۹، ۴۳۲	
۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۴،	۲۲۱، ۲۰۸	حسن بصری
۳۴۱، ۳۴۴، ۳۵۳، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۵،	۵۶۵	حسن مثنوی
۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۹، ۳۸۳، ۳۸۵، ۳۸۶، ۴۱۳،	۴۷۲، ۴۵۵، ۳۵۶	حُصَین بن تمیم
۴۲۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۵۴، ۴۵۹،	۶۸۰، ۲۲۲	حصین بن نمیر
۴۶۰، ۴۶۵، ۴۷۰، ۴۸۴، ۴۸۶، ۴۹۷، ۵۱۸،	۴۸۷	حفصه بن ثقیف
۵۲۲، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۹۰،	۱۴۲، ۱۳۶، ۱۳۵	حکم بن ابی العاص
خوصاء ۴۸۷، ۴۸۹	۵۴۲، ۴۹۵	حکیم بن طفیل
۴۹۱، ۴۹۲، ۵۳۱، ۵۴۳، ۵۵۷،	۶۷۱	حکیم بن مُنْقَدِ کِنْدِی
«د»	۴۳۱	حُلاس بن عمرو راسبی
داود رقی ۵۰	۳۳۳، ۳۰۴، ۱۳۳، ۱۰۶، ۷۷، ۶۸، ۶۷	حمزه ۶۷، ۶۸، ۶۷
داودی ۲۷، ۳۷	۶۸۹، ۶۸۷، ۴۲۶، ۴۱۷، ۳۹۸، ۳۹۳	
دعبل ۲۵، ۵۳، ۶۳، ۶۴، ۵۴۷، ۷۲۱	۵۴۰، ۵۳۹، ۴۸۳، ۴۸۲، ۴۸۱	حمید بن مسلم ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۵۳۹، ۵۴۰
دقیانوس ۵۸۶	۶۶۶، ۵۵۷، ۵۴۳	
دینوری ۱۱۲، ۳۵۷، ۶۸۲	۴۶۵، ۴۶۴، ۲۱۹، ۲۱۵، ۲۱۴، ۱۰۵	حنظله
«ذ»	۱۹۴، ۵۸	حواریون
ذهبی ۱۰۷، ۱۱۸، ۱۳۶، ۲۲۲، ۵۳۴،	۴۸۵	حوصاء
«ر»	۴۶۸، ۴۰۱	حَوَیْ
ریاب دختر امرء القیس ۶۲، ۵۴۵، ۶۱۵، ۶۳۹،	۷۰۳	«خ»
۷۰۳	۵۹۳	خال المؤمنین
ربیع بن تمیم ۴۶۳	۶۷۰	خالد بن سعد بن ثقیف
رجاء بن مُنْقَدِ عَبْدِی ۵۴۲	۲۰۴، ۱۲۳	خالد بن ولید
رستم نژاد ۲۷، ۳۷	۸۲	خامس آل عبا
رُشَید هَجَرِی ۴۵۲	۴۸۶	خدایچه
رفاعة بن شداد ۲۵۵، ۳۸۳، ۳۸۴، ۶۶۸، ۶۶۹،	۴۴۳	خضیر
۶۷۲	۵۹۸، ۵۹۷، ۴۵۸، ۱۱۲	خندف

۴۸۱، ۴۰۸، ۴۰۶، ۴۰۵، ۴۰۴، ۴۰۳، ۳۵۲	۶۱۶، ۶۱۵، ۵۴۵	رقیه
۵۲۸، ۵۲۶، ۵۰۷، ۵۰۴، ۵۰۳، ۵۰۲، ۴۸۷	۴۸۴	رقیه دختر امیر مؤمنان <small>علیه السلام</small>
۵۴۹، ۵۴۸، ۵۴۶، ۵۴۵، ۵۳۹، ۵۳۸، ۵۳۷	۵۴۵	رمله
۵۷۰، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۷۰		«ز»
۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۹۴، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸	۴۳۱	زاهر بن عمرو
۶۰۱، ۶۰۳، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵	۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۳۰، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۱۸	زبیر ۱، ۱۱۸، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸
۶۲۰، ۶۲۱، ۶۳۵، ۶۳۹، ۶۴۷	۳۱۳، ۲۵۸، ۲۵۳، ۲۲۲، ۲۱۸، ۲۰۵، ۱۴۹	۱۴۹، ۲۰۵، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۵۳، ۲۵۸، ۳۱۳
«س»	۳۱۵، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۴۸، ۳۵۷، ۶۷۶	۳۱۵، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۴۸، ۳۵۷، ۶۷۶
۵۴۲		۶۸۲، ۶۷۹، ۶۷۸
۴۳۱		زحر بن بدر نخعی
۶۹۰، ۶۸۹، ۶۸۸، ۶۸۷	۴۹۲	زحر بن قیس
۲۱۲	۴۴۷	زُرعه بن شریک
۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷	۵۳۱	زرکلی
۲۰۴، ۱۸۸، ۱۸۴	۱۱۸	زکّار
۴۷۵	۱۱۸	زکریا
۶۷۰	۵۸، ۵۷	زُهَری
۱۹۹، ۱۶۵، ۱۳۸، ۱۳۴، ۱۱۳	۱۴۸	زهیر بن بشر خثعمی
۲۰۵	۴۳۱	زهیر بن سلیم اُزدی
۴۶۸، ۴۶۷، ۴۵۶، ۳۹۷، ۳۴۱	۴۳۱	زهیر بن قین ۳۸۹، ۳۹۸، ۴۰۰، ۴۰۶، ۴۴۰
۲۰۱	۵۰۳، ۵۰۱، ۴۵۱، ۴۴۸، ۴۴۷، ۴۴۶، ۴۴۵، ۴۴۴	۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۵۱، ۵۰۱، ۵۰۳
۵۷۹		زیاد بن ابیه ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۸۹، ۲۸۲
۲۱۳، ۱۵۱، ۱۵۰		۴۳۵
۶۴۸، ۶۳۹، ۵۶۵، ۵۴۹، ۵۴۸، ۵۴۵		زید بن ارقم ۱۳۸، ۴۱۷، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱
۴۴۷		۵۸۶، ۵۸۵
۱۱۸		زید بن حارثه ۸۰، ۳۰۲، ۳۰۴
۲۶		زید بن علی ۶۸۷، ۶۸۹، ۶۹۰
۶۷۰، ۶۶۹، ۶۶۸، ۳۸۴، ۲۵۵		زینب کبری <small>علیه السلام</small> ۲۴، ۳۲، ۳۴، ۶۱، ۶۲، ۸۲
۶۷۲، ۶۷۱		

۲۲۹، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۸، ۲۸۲	۶۱۹	سلیمان بن عبدالملک
۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۶، ۳۱۲، ۳۸۳، ۴۱۲، ۴۱۷	۱۸۱، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۴	سمرة بن جندب
۴۲۷، ۴۳۶، ۴۴۷، ۴۵۰، ۴۷۱، ۴۸۷، ۵۱۸	۲۸۷، ۲۸۲، ۲۰۶، ۱۷۰، ۱۶۸	سمیه
۵۲۱، ۵۲۲، ۵۳۲، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۹، ۵۴۲	۵۳۲، ۵۳۱	سنان بن انس
۵۴۴، ۵۵۷، ۵۶۲، ۵۷۲، ۵۹۰، ۶۰۳، ۶۲۲	۴۳۲	سَوَّار بن ابی حَمَّیر
۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۷	۴۷۵	سوید بن عمرو
۶۷۹، ۶۸۱، ۷۰۳، ۷۲۹، ۷۳۰	۴۱۷	سهل بن سعد ساعدی
۴۶۲	شوذب	سید بن طاووس ۴۸۰، ۵۳۳، ۵۳۶، ۵۵۷، ۵۶۴
۶۲۶، ۶۲۷، ۶۳۵	شیخ بهایی	۵۷۹، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۹۱، ۵۹۳
۷۳۸	شیخ خلیعی	۶۱۵، ۶۱۹، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹
۵۹	شیخ سلیمان قندوزی	۶۳۰، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸
۶۳۱، ۶۳۲	شیخ صدوق	۵۳، ۷۲۰
۶۲۲، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۸، ۶۲۹	شیخ طوسی	۶۶۴
۶۱۴، ۶۰۹، ۶۰۵، ۵۸۹، ۵۵۰	شیخ عباس قمی	۶۶۱، ۶۶۲
۶۱۹، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۳۵، ۶۴۹		۶۱۶، ۶۳۷
۴۱، ۶۲، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۸۸، ۲۵۵	شیخ مفید	۷۳۷
۳۱۹، ۳۵۷، ۴۰۱، ۴۸۵، ۵۶۵، ۵۷۷، ۵۸۵		۴۳۲، ۴۳۷
۵۸۷، ۶۲۱، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۶، ۷۲۲		۴۶۱
«ص»		سیوطی ۴۲، ۱۴۳، ۱۸۷، ۲۱۵، ۲۲۱، ۶۱۳
۲۵۰، ۵۳۴، ۶۰۵	صاحب الزمان <small>علیه السلام</small>	«ف»
۷۷	صاحب جواهر	۴۱۸، ۶۷۹، ۶۸۱
۵۴۲	صالح بن وهب	۶۳۲
۶۴۷	صعصعة بن صوحان	۴۳۲
۶۴۷	صوحان بن صعصعة	۱۶۴، ۱۹۵، ۱۹۹
«ض»		۶۲۷
۱۶۵	ضحاک بن قیس	۳۳، ۶۵، ۷۹، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۲۸
		۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۹، ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۱۶

۱۱۸	عباس بن عبدالمطلب	«ط»	
۶۹۱، ۶۸۱، ۳۵	عباس محمود عقّاد	۶۵۹، ۱۰۷	طبرانی
۹۶، ۹۵	عبدالدار	۱۲۹، ۱۱۸، ۱۱۲، ۱۰۵، ۹۶، ۶۲، ۳۱	طبری
۴۳۲	عبدالرحمان بن عبدالله یزنی	۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۳۱	
۴۸۶	عبدالرحمان بن عقیل	۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۰، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۶، ۱۴۵	
۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۸	عبدالرحمان بن عوف	۲۰۵، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۱، ۱۸۴، ۱۸۳	
۴۳۲	عبدالرحمان بن مسعود	۲۲۲، ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۱۹، ۲۱۸، ۲۱۲، ۲۰۶	
۴۴۲	عبدالرحمان عبد ربّه	۳۱۳، ۲۶۴، ۲۵۸، ۲۵۴، ۲۴۴، ۲۳۴، ۲۳۳	
۱۱۳	عبدالکریم خطیب	۳۶۱، ۳۵۷، ۳۴۵، ۳۴۲، ۳۲۵، ۳۲۰، ۳۱۶	
۶۶۱	عبدالکریم هاشمی نژاد	۳۹۲، ۳۹۰، ۳۸۶، ۳۷۶، ۳۷۳، ۳۶۷، ۳۶۵	
۱۳۸، ۱۳۵	عبدالله بن ابی سرح	۴۳۹، ۴۳۷، ۴۳۶، ۴۳۰، ۴۱۹، ۴۱۱، ۴۰۳	
۴۵۳، ۴۳۲	عبدالله بن بشر	۴۵۵، ۴۵۰، ۴۴۸، ۴۴۷، ۴۴۵، ۴۴۳، ۴۴۰	
۲۷۴، ۲۷۳، ۲۷۲، ۹۷، ۴۶	عبدالله بن جعفر	۴۸۱، ۴۷۶، ۴۷۳، ۴۷۲، ۴۷۱، ۴۶۲، ۴۵۷	
۴۸۸، ۴۸۷، ۳۹۶، ۳۵۳، ۳۵۲، ۲۹۹، ۲۷۵		۵۸۱، ۵۸۰، ۵۷۹، ۵۷۷، ۵۴۳، ۴۸۹، ۴۸۸	
۵۲۷، ۴۸۲	عبدالله بن حسن	۶۷۲، ۶۳۶، ۶۲۱، ۶۱۳، ۵۹۹، ۵۹۸، ۵۹۳	
۶۵	عبدالله بن حمّاد	۶۸۲، ۶۸۰، ۶۷۹، ۶۷۸، ۶۷۷، ۶۷۶، ۶۷۵، ۶۷۴	
۴۳۸، ۴۳۷	عبدالله بن حوزة تمیمی	۱۴۶، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۱۸	طلحه
۱۳۸	عبدالله بن خالد	۶۵۸، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷	
۵۹۷، ۱۱۱	عبدالله بن زبیری	«ع»	
۶۸۱، ۶۲۰	عبدالله بن زبیر	۴۳۲	عائذ بن مُجمّع
۶۷۲، ۶۶۸	عبدالله بن سعد بن نفیل ازدی	۴۶۴، ۴۶۳، ۴۶۲	عابس بن ابی شیبب شاکری
۱۴۸، ۱۴۵، ۱۳۸، ۱۳۴	عبدالله بن عامر	۱۶۵	عاص بن وائل
۶۶۷، ۵۸۵، ۵۸۴، ۵۸۳، ۵۸۲	عبدالله بن عقیف	۶۳۶، ۴۶۱	عامر
۵۰۱، ۴۸۷	عبدالله بن عقیل	۴۶۱، ۴۳۲، ۴۳۱	عامر بن مسلم
۴۹۰، ۴۸۹	عبدالله بن علی	۴۸۸	عامر بن نهشل
۳۳۹، ۲۰۵	عبدالله بن عمر	۱۷۹، ۱۷۰، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۳، ۱۲۹	عایشه
۶۲۲	عبدالله بن عمرو بن حرام انصاری	۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۳	

۴۶۴، ۴۳۶، ۴۳۵	عبدالله بن عمیر	۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴
۶۳	عبدالله بن غالب	۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲
۴۸۷	عبدالله بن قطیبه	۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۶۶
۱۵۰	عبدالله بن مسعده	۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۵، ۳۲۷، ۵۸۴، ۶۴۹
۴۸۵، ۴۸۴	عبدالله بن مسلم بن عقیل	عثمان بن علی
۶۷۹، ۶۷۸، ۳۵۸، ۳۵۷، ۲۵۸	عبدالله بن مطیع	عثمان بن محمد بن ابوسفیان
۶۶۸، ۳۸۴	عبدالله بن وال	عثمان بن مطعون
۴۳۳	عبدالله بن یزید عبدی	عزرة بن قیس
۳۶۱، ۳۶۰	عبدالله بن یقطر	عطیه
۶۸۶	عبدالله سفاح	عقبه ابن سمعان
۶۸۳، ۶۸۲، ۶۷۹، ۵۸۹، ۲۱۲	عبدالملک مروان	عقبه بن عمر سهمی
۹۶	عبدشمس	عقیل
۹۷، ۹۶، ۹۵	عبد مناف	علامه امینی
۴۶۶، ۳۷۵، ۳۷۴، ۳۷۳	عبیدالله بن حُرّ جعفی	۱۸۷، ۲۰۲
۳۶۸، ۳۶۷، ۳۵۶، ۲۱۲	عبیدالله بن زیاد	۴۱، ۱۰۰، ۱۸۵، ۵۷۹، ۶۱۹
۴۳۹، ۴۳۵، ۴۲۸، ۳۹۰، ۳۸۶، ۳۷۹، ۳۷۵		۶۲۰، ۶۲۱، ۶۳۱، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۸۱
۵۱۱، ۴۷۱، ۴۶۱، ۴۵۴، ۴۵۳، ۴۵۰، ۴۴۹		علقمه حضرمی
۵۷۶، ۵۵۸، ۵۵۷، ۵۴۴، ۵۴۳، ۵۴۲، ۵۱۵		علی اصغر
۵۸۳، ۵۸۲، ۵۸۱، ۵۸۰، ۵۷۹، ۵۷۸، ۵۷۷		علی اکبر <small>علیه السلام</small>
۶۲۰، ۶۱۲، ۵۸۸، ۵۸۷، ۵۸۶، ۵۸۵، ۵۸۴		۴۷۷، ۴۷۸، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۵، ۴۹۸
۶۷۹، ۶۷۴، ۶۷۲، ۶۶۷، ۶۴۸، ۶۲۸، ۶۲۶		۵۰۳، ۵۵۱، ۶۴۰، ۶۴۷
۶۸۹، ۶۸۰		علی بن حمزه
۱۵۵	عبیدالله بن عباس	علی بن عقیل
۴۸۹	عبیدالله بن عبدالله بن جعفر	علی بن قرظة
۴۳۳	عبیدالله بن یزید عبدی	علی بن مظاهر
۱۱۸	عتبه بن ابولهب	عمادالدین ابوالقاسم آملی
۱۲۷، ۱۲۶، ۱۰۹، ۴۵، ۴۴	عثمان بن عفان	عثمان بن حسان طائی

٤٣٣	عمرو بن ضبيعة	٤٣٣	عثمان بن سلامة
٣٤٤	عمرو بن عبدالله بن معمر	١١٨	عثمان بن ياسر
٤٧٠، ٤٥٦	عمرو بن قُرظَة	١٦٦	عمار ه
١٦٤، ١٥٠، ١٤٩، ١٤٦، ١٢٤	عمرو عاص	٥٥٧	عمر بن حجاج
١٦٨، ١٦٧، ١٦٦، ١٦٥		١١٩، ١١٨، ١١٦، ١٠٩، ٤٤	عمر بن خطاب
٤١٣	عمير انصاري	١٢٩، ١٢٨، ١٢٧، ١٢٥، ١٢٣، ١٢٢، ١٢٠	
٤٨٧	عون بن عبدالله بن جعفر	١٧٢، ١٧١، ١٦٦، ١٣٦، ١٣٢، ١٣١، ١٣٠	
٣٠٩، ٢١٢، ٥٨	عيسى بن مريم	٣٠٣، ٣٠١، ٢٩٨، ٢٥١، ٢٥٠	
	«غ»	١٩٨، ١٨٦	عمر بن عبدالعزيز
٦٤٢	غفور زاده كاشاني	٣٣٠	عمر بن علي بن ابي طالب
	«ف»	٣٥٧، ١٩٤، ١٦٥، ١٢٩، ٣٤، ٣٣	عمر سعد
٥٦٥، ٥٣٨، ٥٣٧	فاطمه بنت الحسين <small>عليه السلام</small>	٤١٢، ٣٩١، ٣٩٠، ٣٨٩، ٣٨٨، ٣٨٧، ٣٨٦	
٥٩٤، ٥٧٠، ٥٦٩، ٥٦٦		٤٣٢، ٤٣١، ٤٣٠، ٤٢٨، ٤٢٤، ٤٢١، ٤٢٠	
٥٤٥	فاطمه دختر امير المؤمنين <small>عليه السلام</small>	٤٤٤، ٤٤١، ٤٣٩، ٤٣٨، ٤٣٧، ٤٣٤، ٤٣٣	
٨٠، ٧٨، ٦٨، ٦٠، ٥٨، ٤٢، ٣٠	فاطمه زهرا <small>عليها السلام</small>	٤٦٤، ٤٦٣، ٤٦٠، ٤٥٦، ٤٥٤، ٤٤٩، ٤٤٨	
٢٧٦، ٢٠٧، ١٧٢، ١١٩، ١١٨، ١١٠، ٩٣، ٨٣		٤٨٢، ٤٧٨، ٤٧٦، ٤٧٥، ٤٧٢، ٤٧١، ٤٧٠	
٤٠٧، ٤٠٤، ٤٠٢، ٣٣١، ٣٠٤، ٣٠٠، ٢٧٧		٥٣٣، ٥٣١، ٥٢٦، ٥٢١، ٥١١، ٥٠٩، ٤٩٤	
٥٣٢، ٥١٦، ٥١٢، ٥٠٥، ٤٦٠، ٤٥٠، ٤٠٨		٥٤٢، ٥٤٠، ٥٣٩، ٥٣٨، ٥٣٧، ٥٣٦، ٥٣٥	
٥٩٥، ٥٦٥، ٥٦٠، ٥٥٩، ٥٥٨، ٥٤٧، ٥٤٥		٦٢٨، ٥٥٧، ٥٥٠، ٥٤٥، ٥٤٤، ٥٤٣	
٦٣٩، ٦١٩، ٦١٨، ٦١٥، ٦١٢، ٥٩٧، ٥٩٦		٤٦٤، ٤٥٩	عمرو بن جنادة
٧٣٨، ٦٥٩، ٦٤٩، ٦٤٧		٤٤٤، ٣٩٠	عمرو بن حجاج
٦٣٢، ٦٣١	قتال نيشابوري	٥٧٧، ٤٥٢	عمرو بن حريث
٣٦٢، ٣٥٥، ٣٥٤، ٢٣٣	فرزدق	٢٨١، ٢٠٣، ١٩٥، ١٩٤، ١٩٣	عمرو بن حمق
٦١٤، ٥٩٥، ٤٥٠	فرعون	٤٣١، ٢٨٧، ٢٨٥، ٢٨٤، ٢٨٢	
٦٢٧	فرهاد ميرزا	٦١٩	عمرو بن سعيد
٤٥٣، ٨٣، ٨٢	فضيل	٥٧٩	عمرو بن سهل
٧٦	فيض كاشاني	٥٤٢، ٤٨٥	عمرو بن ضبيح

«ق»

۶۴۰، ۵۴۵	قاسم بن الحسن <small>عنه السلام</small>	۶۴۰، ۵۴۵	مارین
۴۳۳	قاسم بن حبیب آزدی	۴۳۳	ماریه
۴۳۳	قاسم بن زهیر	۴۳۳	مالک اشتر
۴۸۹	قاسم بن محمد بن جعفر	۴۸۹	مالک بن بشیر کندی
۶۳۷، ۶۳۵	قاضی طباطبایی	۶۳۷، ۶۳۵	مالک بن عبدالله
۲۹۲، ۲۱۳	قاضی نعمان مصری	۲۹۲، ۲۱۳	مالک بن عقرب حضرمی
۱۵۲، ۹۶	قُصَیْ	۱۵۲، ۹۶	مالک بن مسمع بکری
۳۶۱، ۵۹	قندوزی	۳۶۱، ۵۹	مالک بن نمیر
۵۳۶، ۵۴۴، ۵۵۷	قیس بن اشعث	۵۳۶، ۵۴۴، ۵۵۷	مایکل برانت
۴۷۳	قیس بن عبدالله صائدی	۴۷۳	مثنی بن مخزبه عبیدی
۳۸۵، ۳۵۶، ۳۵۵	قیس بن مسهر صیداوی	۳۸۵، ۳۵۶، ۳۵۵	مجموع بن عبدالله
۳۴۴	قیس بن هیشم	۳۴۴	محتشم

«ک»

۵۹۳	کاتب وحی	۵۹۳	محدث کاشانی
۴۳۳	گردوس بن زهیر	۴۳۳	محسن ابوالحب
۴۵۲، ۴۷۲، ۵۳۲، ۵۳۹، ۵۸۲	کشی	۴۳۳	محسن بن الحسین <small>عنه السلام</small>
۵۴۹، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۵	کنعمی	۵۸۲	محفّر بن ثعلبه عائدی
۳۸۱، ۶۲	کلبی	۶۳۵، ۶۲۹، ۶۲۸، ۵۴۹	محقق اصفهانی
۵۳۴	کلینی	۴۸۷	محمد بن ابی سعید بن عقیل
۵۳	کُفَیْت اسدی	۶۸۱، ۵۸۳، ۴۱۹	محمد بن اشعث
۴۳۳	کنانه بن عتیق	۱۷۵	محمد بن سلیم

«گ»

۶۶۳، ۸۹	گانندی	۴۸۷	محمد بن عقیل
---------	--------	-----	--------------

«ل»

۴۹۲	لیلی	۴۸۷	محمد بن مسلم بن عقیل
		۱۲۴	محمد بن مسلمه

۴۷۱، ۴۷۰	نافع بن هلال	۶۱۱، ۶۰۸، ۶۰۴، ۵۹۹، ۵۹۵، ۵۹۳، ۵۸۲
۷۲۲، ۶۴۷، ۴۳۴، ۱۶۶	نجاشی	۶۸۷، ۶۷۰، ۶۶۵، ۶۵۹، ۶۲۰، ۶۱۳
۴۳۴	نصر بن ابی‌نیزر	۱۶۹، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۴۵، ۱۰۹
۵۸۸	نظری منفرد	۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۴، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۷۱
۴۳۴	نعمان عجلان انصاری	۲۰۵، ۱۹۸
۶۳۶، ۶۲۱، ۶۲۰، ۲۵۵، ۱۵۰	نعمان بن بشیر	۳۷۳
۴۳۴	نعمان بن عمرو الراسبی	۴۶۵، ۴۶۴، ۴۶۲، ۴۵۹، ۴۵۷، ۴۴۸، ۴۳۲
۳۶۳	نعمان بن منذر	۵۳۱، ۵۳۰، ۴۷۶، ۴۷۵، ۴۶۹، ۴۶۷، ۴۶۶
۴۳۴	نعیم بن عجلان انصاری	۵۴۹، ۵۴۷، ۵۴۶، ۵۴۲، ۵۳۹، ۵۳۶، ۵۳۵
۵۹۵	نمرود	۵۹۴، ۵۹۱، ۵۹۰، ۵۸۹، ۵۵۲، ۵۵۱، ۵۵۰
۵۴۳	نوار	۶۳۷، ۶۲۹، ۶۲۶، ۶۲۰، ۶۱۴، ۶۰۹، ۶۰۲
۴۹۵، ۴۹۴	نوفل ارزق	۶۴۸، ۶۴۷، ۶۴۰
	«و»	۴۳۴
۵۴۲	واحد بن ناعم	۱۷۵، ۳۶، ۲۸
۶۸۹	وحشی	۳۴۴
۳۲۱، ۳۲۰، ۲۷۸، ۲۱۸، ۱۰۵	ولید بن عتبه	۶۱۹
۶۷۱	ولید بن عصیر	۵۴۱، ۵۱
	«ه»	۴۶۱
۶۳، ۵۳	هارون مکفوف	۶۱۴
۵۴۲، ۴۹۰	هانی بن ثبیت حضرمی	۳۰۳، ۳۰۱، ۱۸۵، ۷۸، ۵۷، ۴۸
۵۰۱، ۵۰۰، ۴۷۱، ۴۴۹، ۳۶۰	هانی بن عروه	۷۳۴، ۶۶۹، ۶۶۰، ۳۳۵، ۳۳۴
۳۴۱	هانی بن هانی	۴۱۳
۵۳۰، ۵۰۱، ۵۰۰، ۴۰۶	هلال بن نافع	۴۳۹
۶۸۹، ۶۱۲، ۵۹۵	هند - دختر عبدالله بن عامر	۴۵۲
۵۹۵	هیتلر	۲۱۱
	«ی»	
	«ن»	
۳۷۸، ۳۷۷، ۳۳۹	یحیی بن زکریا <small>علیه السلام</small>	۱۳۷
	نائله	

۶۶۷، ۶۶۶، ۶۶۵، ۶۶۱، ۶۶۰، ۶۵۹، ۶۵۸	۱۴۳	یزید بن اسد قسری
۷۱۷، ۷۰۰، ۶۹۱، ۶۷۶، ۶۷۵، ۶۷۱، ۶۷۰	۴۶۱، ۴۳۳، ۴۳۲، ۴۳۱، ۴۳۰	یزید بن قُبَیْط
۷۳۴، ۷۳۳، ۷۳۲، ۷۳۱	۴۱۸	یزید بن حارث
۳۲۴	۴۳۸	یزید بن زیاد
۳۴۹، ۶۷، ۴۹	۸۰، ۶۲، ۶۰، ۴۷، ۳۵، ۳۲، ۲۵	یزید بن معاویه
۱۷۰، ۱۶۸، ۱۵۸، ۱۵۶، ۱۴۷، ۱۳۸	۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۴، ۹۷، ۸۴، ۸۲	یعقوب <small>عليه السلام</small>
۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۱، ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۷۹	۱۸۸، ۱۸۷، ۱۷۹، ۱۷۳، ۱۶۱، ۱۲۲، ۱۲۰	یعقوبی
۶۸۰، ۶۷۸، ۲۱۴، ۲۰۹، ۲۰۸	۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۲، ۱۹۷، ۱۹۶	
۱۴۸	۲۱۵، ۲۱۴، ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۰۹، ۲۰۸	یعلی بن امّیه
	۲۳۲، ۲۲۲، ۲۲۰، ۲۱۹، ۲۱۸، ۲۱۷، ۲۱۶	
	۲۵۳، ۲۵۲، ۲۵۱، ۲۴۲، ۲۳۷، ۲۳۵، ۲۳۳	
	۲۷۵، ۲۷۴، ۲۷۳، ۲۷۲، ۲۵۹، ۲۵۵، ۲۵۴	
	۲۹۶، ۲۹۵، ۲۹۳، ۲۹۲، ۲۹۰، ۲۸۹، ۲۸۴	
	۳۱۶، ۳۱۴، ۳۱۳، ۳۱۲، ۲۹۹، ۲۹۸، ۲۹۷	
	۳۲۵، ۳۲۴، ۳۲۳، ۳۲۲، ۳۲۱، ۳۱۹، ۳۱۸	
	۳۳۵، ۳۳۴، ۳۳۳، ۳۳۰، ۳۲۸، ۳۲۷، ۳۲۶	
	۳۵۰، ۳۴۷، ۳۴۶، ۳۴۱، ۳۳۹، ۳۳۸، ۳۳۶	
	۳۸۶، ۳۸۲، ۳۷۵، ۳۶۳، ۳۵۷، ۳۵۳، ۳۵۲	
	۴۳۹، ۴۳۳، ۴۳۲، ۴۲۷، ۴۲۳، ۴۱۹، ۴۱۸	
	۴۹۲، ۴۹۱، ۴۷۲، ۴۴۹، ۴۴۷، ۴۴۲، ۴۴۱	
	۵۵۳، ۵۴۳، ۵۳۱، ۵۲۰، ۵۰۵، ۵۰۱، ۵۰۰	
	۵۹۰، ۵۸۸، ۵۸۷، ۵۸۴، ۵۸۲، ۵۵۸، ۵۵۷	
	۵۹۸، ۵۹۷، ۵۹۶، ۵۹۵، ۵۹۴، ۵۹۳، ۵۹۱	
	۶۰۵، ۶۰۴، ۶۰۳، ۶۰۲، ۶۰۱، ۶۰۰، ۵۹۹	
	۶۱۵، ۶۱۴، ۶۱۳، ۶۱۲، ۶۱۱، ۶۱۰، ۶۰۹	
	۶۲۶، ۶۲۱، ۶۲۰، ۶۱۹، ۶۱۸، ۶۱۷، ۶۱۶	
	۶۵۷، ۶۵۰، ۶۴۸، ۶۴۳، ۶۳۶، ۶۳۵، ۶۲۸	

فهرست قبایل و گروه‌ها

۶۶۶، ۶۵۸، ۶۵۵، ۶۳۵، ۶۱۸، ۶۱۶، ۵۹۱	۵۹۷، ۵۷۹	آل امیه
۶۸۸، ۶۸۷، ۶۸۶، ۶۸۵، ۶۸۴، ۶۸۰، ۶۷۹	۵۸۶، ۵۸۵	اصحاب کهف
۷۳۳، ۶۹۱، ۶۹۰، ۶۸۹	۶۲۰	اموی
۴۶۲	بنی شاکر ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۱۵، ۱۱۳، ۹۷، ۷۰	امویان
۷۷	بنی ظفر ۶۷۵، ۶۷۳، ۶۱۶، ۶۱۰، ۱۸۹، ۱۶۱	
۶۸۸، ۶۸۶، ۵۴	بنی عباس ۵۳۲، ۵۲۶، ۴۸۶، ۴۸۲، ۴۴۸، ۴۳۳، ۴۳۱	أزد
۴۳۶	بنی عُلَیم ۶۳۶، ۶۱۳، ۶۰۳، ۵۹۴، ۵۸۲، ۵۵۷، ۵۴۴	
۴۴۶	بنی فزاره ۴۴۶	بجیلَه
۱۰۰، ۹۸، ۹۷، ۹۶، ۹۵، ۸۵، ۸۲	بنی هاشم ۵۳۸	بکر بن وائل
۱۲۵، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۰۹، ۱۰۷، ۱۰۴، ۱۰۱	۴۵۸	بنوقیس
۲۷۹، ۲۷۵، ۲۷۴، ۲۷۲، ۲۶۰، ۱۸۱، ۱۲۶	بنی اسد ۵۵۰، ۵۴۴، ۴۵۴، ۴۵۳، ۴۴۴، ۴۰۷	
۴۰۵، ۴۰۴، ۳۸۹، ۳۳۳، ۳۱۷، ۲۹۹، ۲۸۰	۵۵۲، ۵۵۱	
۴۸۶، ۴۸۵، ۴۸۱، ۴۵۴، ۴۴۷، ۴۱۹، ۴۰۶	۷۷	بنی اشهل
۶۴۸، ۵۵۲، ۵۵۱، ۴۹۴، ۴۸۹، ۴۸۸، ۴۸۷	۹۹، ۹۸، ۹۷، ۹۶، ۹۵، ۸۳، ۶۳، ۵۴	بنی امیّه
۶۹۰، ۶۸۹، ۶۸۸، ۶۸۷، ۶۸۶، ۶۸۵، ۶۸۴، ۶۸۰	۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰	
۵۴۴	تمیم ۱۲۵، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۱۹، ۱۱۵، ۱۱۳	
۳۲۳، ۱۳۲، ۱۲۹، ۱۲۲، ۱۲۱	تیم ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۶	
۶۶۴، ۲۳	حزب الله لبنان ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۵، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۳۹	
۴۵۸	خندف ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۶، ۱۷۲، ۱۷۰، ۱۶۳، ۱۵۳	
۶۰۸، ۴۷۵، ۱۵۰	خوارج ۲۱۹، ۲۱۲، ۲۰۴، ۲۰۱، ۱۹۶، ۱۸۶، ۱۸۵	
۴۵۸	دودان ۲۷۲، ۲۴۹، ۲۴۵، ۲۴۱، ۲۳۴، ۲۳۲، ۲۳۰	
۵۸۶، ۵۸۵	رقیم ۵۵۰، ۵۴۵، ۵۴۳، ۵۳۳، ۵۳۲، ۳۰۶، ۲۹۰	
۶۸۶، ۶۸۵، ۷۰	عباسیان ۵۸۱، ۵۷۶، ۵۷۳، ۵۷۱، ۵۶۵، ۵۶۰، ۵۵۹	

٤٣٦	کلب	١٩٢، ١٩١، ١٩٠، ١٧٤، ١٣٢، ١٢٢، ١٢١	عدی
٥٤٤	کنده	٤١٧، ٢٨٤، ٢٨٢، ٢٧٩، ٢٧٧، ٢٠٢، ٢٠١، ١٩٣	
٥٥٩، ٥٥٧، ٥٤٤، ٥١٥، ٤٨٣، ٤٦٧	کوفیان	٩٦	عُسفان
٥٨٨، ٥٧٦، ٥٧٥، ٥٧٣، ٥٧١، ٥٦٩، ٥٦٨، ٥٦٢		٤٥	قاسطین
٤٥	مارقین	١٠٢، ١٠١، ١٠٠، ٩٩، ٩٨، ٩٦، ٩٥	قریش
٥٤٤	مذحج	١١٥، ١١٤، ١٠٨، ١٠٧، ١٠٦، ١٠٥، ١٠٣	
٦٤٣، ٥٨٢	مُضَر	١٣٤، ١٢٨، ١٢٢، ١٢١، ١٢٠، ١١٧، ١١٦	
٤٥	ناکشین	٦٠٦، ٥٩٩، ٢٩٧، ٢٨٣، ٢٧٦، ٢٧٥، ١٦٩، ١٦٦	
٦٢٢	هَمَدان	١٣٦	قضاعه
٥٤٤	هوازن	٤٥٨	کاهل

فهرست اماکن

۳۷۱	بیضه	۱۳۸	آفریقا
۱۹۸	بین النهرین	۴۸۶، ۴۶۱	أبطح
۳۶۰، ۳۵۹، ۳۵۸	ثعلبیه	۶۸۷، ۱۱۴، ۱۱۱، ۱۰۶، ۷۷	أحد
۵۹۱، ۵۹۰، ۱۱۱، ۱۱۰	جیرون	۳۹۷، ۱۲۵	اردن
۳۵۶، ۳۵۵	حاجز بطن الرّمه	۲۱۹	اقم
۱۶۶	حبشه	۶۷۴	القفا
۲۰۷، ۱۶۶، ۱۶۴، ۱۵۰، ۱۱۷، ۱۰۳	حجاز ۱۰۳	۱۵۱	انبار
۶۷۷، ۶۳۶، ۶۰۸، ۲۹۳، ۲۷۹، ۲۷۲		۶۱۹	باب الفردیس
۷۲۴، ۳۵۷، ۲۲۳، ۲۲۱، ۲۱۹	حزّه	۲۱۳، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۵	بدره ۱۰۵
۵۸۹	حلب	۷۳۱، ۷۲۸، ۷۱۳، ۲۲۰	
۶۲۰	حمص	۱۶۸، ۱۴۸، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۳۸، ۱۳۴	بصره ۱۳۴
۶۸۶، ۱۸۹	خراسان	۱۹۷، ۱۹۱، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۲، ۱۷۱	
۵۵۸، ۵۴۳، ۴۷۱، ۳۵۷، ۳۵۶، ۲۵۵	دارالاماره ۲۵۵	۳۴۵، ۳۴۴، ۲۸۷، ۲۳۳، ۲۱۲، ۲۰۵، ۱۹۸	
	۶۸۳، ۶۸۰	۴۶۱، ۴۳۳، ۴۳۲، ۴۳۱، ۴۳۰، ۳۵۷، ۳۵۵	
۴۵۲	دارالرزق	۶۸۲، ۶۸۱، ۶۷۹، ۶۷۰	
۹۸	دارالندوه	۳۵۷، ۳۵۵	بطن الرّمه
۵۹۰	دروازه ساعات	۵۸۹	بعلبک
۱۶۲، ۱۳۵، ۱۳۳، ۱۲۵، ۱۱۰، ۸۲، ۴۶	دمشق ۴۶	۳۴	بغداد
۱۷۹، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۴		۶۴۹، ۶۱۹	بقیع
۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۷		۴۴۷	بلنجر

٢٠٦، ٢٠٨، ٢١٢، ٢١٤، ٢١٦، ٢٤٢، ٢٧٨،	٢٠، ٢١، ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٢٩،		
٢٩١، ٥٣٤، ٥٩٠، ٥٩٣، ٦١٥، ٦١٦، ٦١٩،	٣٠، ٣٣٤، ٣٣٥، ٣٣٧، ٣٣٨، ٣٣٩،		
٦٣١، ٦٥٧،	٦٥٠، ٦٥٩، ٦٧١، ٦٧٢، ٦٧٦، ٦٧٩، ٦٨٥،		
دير مُتران	٢١٤	صفا	٦٠٦
ديلم	٣٩٠	صفين ٤٥، ٥٩، ١٤٩، ١٥٠، ١٥٧، ١٦٧، ١٩٤،	
ذات السلاسل	١٦٨	٣٨٠، ٦٦٧	
ذاخشب	١٤٣	عذيب	٣٧١
ذو حسم	٣٦٣	عراق ٢٣، ٢٤، ٨٩، ١٣٨، ١٤٢، ١٥٠، ١٥١،	
ربذه	٤٦٨، ٤٤	١٥٣، ١٦٤، ١٨٩، ١٩٨، ٢٦١، ٢٦٢، ٢٧٨،	
زباله	٣٦٠، ٣٦١	٣٣١، ٣٣٢، ٣٤٥، ٣٤٦، ٣٤٨، ٣٥٠، ٣٥١،	
زرود	٤٤٦	٣٥٢، ٣٥٧، ٣٨٨، ٤٢٧، ٤٣٤، ٤٥٧، ٦٠٨،	
سبخه	٥٨٤	٦٢٥، ٦٢٦، ٦٣٧، ٦٦٤، ٦٦٨، ٦٦٩، ٦٧٣،	
ستقيفه ٤٧، ١١٥، ١١٦، ١١٧، ١١٨، ١١٩، ١٢٠،	٦٧٩، ٦٨٢، ٦٨٣، ٦٨٥، ٦٨٨، ٧٠٨،		
١٢١، ١٢٢، ١٢٦، ٢١١، ٢٣٠، ٢٩٥،	عرفات		١٠١، ٦٠٩
سوريه	٥٨٩، ١٢٥	عقبه	٦٢٢
شاطى الفرات	٧٢٧، ٣٨١	عين التمر	٣٧٣
شام ٢٥، ٤٥، ٦٢، ٨٥، ٩٦، ٩٧، ١٠٩، ١٢١،	غاضرته		٣٨١، ٥٥٠
١٢٣، ١٢٥، ١٣٣، ١٤٢، ١٤٣، ١٤٥، ١٤٦،	غسان		٩٦
١٤٩، ١٥٠، ١٥١، ١٥٢، ١٥٧، ١٦٤، ١٦٧،	فارس		١٦٩، ٦٧٤
١٧٨، ١٨٣، ١٨٨، ١٩١، ١٩٥، ١٩٧، ١٩٨،	فدك		١٤٢، ١٩٨
٢٠٥، ٢٠٨، ٢١٢، ٢١٤، ٢١٦، ٢١٩، ٢٢٠،	فرات ٤٥٤، ٤٩٣، ٥٠٣، ٥٢٢، ٥٦٧، ٥٧٣، ٦٢٢،		
٢٢٢، ٢٣٣، ٢٥٦، ٢٥٧، ٢٨٣، ٤٠١، ٤٩٤،	فلسطين		١٢٥، ١٦٦
٥٥٣، ٥٦٥، ٥٨٧، ٥٨٨، ٥٩٠، ٥٩٣، ٥٩٦،	قصر بنى مقاتل		٣٧٣، ٤٦٦
٦٠١، ٦١١، ٦١٣، ٦١٤، ٦١٥، ٦١٦، ٦١٨،	قُطَطَانِيه		٣٧٣

۷۲۳. ۷۲۵. ۷۲۷. ۷۲۹. ۷۳۲. ۷۳۴. ۷۳۸	کربلا	۲۳. ۲۴. ۲۵. ۲۶. ۲۸. ۲۹. ۳۰. ۳۱. ۳۳
۳۴	کمبریج	۳۴. ۳۵. ۳۷. ۳۸. ۳۹. ۴۰. ۴۱. ۴۲. ۴۳
۵۸۴. ۵۵۸	کناسه	۴۵. ۴۶. ۴۷. ۴۸. ۴۹. ۵۰. ۵۱. ۵۲. ۵۳. ۵۴. ۵۵. ۵۶. ۵۷. ۵۸. ۵۹. ۶۰. ۶۱. ۶۲. ۶۳. ۶۴. ۶۵. ۶۶. ۶۷. ۶۸. ۶۹. ۷۰. ۷۱. ۷۲. ۷۳. ۷۴. ۷۵. ۷۶. ۷۷. ۷۸. ۷۹. ۸۰. ۸۱. ۸۲. ۸۳. ۸۴. ۸۵. ۸۶. ۸۷. ۸۸. ۸۹. ۹۰. ۹۱. ۹۲. ۹۳. ۹۴. ۹۵. ۹۶. ۹۷. ۹۸. ۹۹. ۱۰۰. ۱۰۱. ۱۰۲. ۱۰۳. ۱۰۴. ۱۰۵.
۱۵۱. ۱۴۶. ۱۳۴. ۱۳۳. ۶۵. ۶۲. ۲۵	کوفه	۱۱۰. ۱۱۱. ۱۱۳. ۱۱۴. ۱۱۶. ۱۲۷. ۱۲۹. ۱۴۱
۱۷۴. ۱۷۳. ۱۷۱. ۱۶۸. ۱۶۵. ۱۶۲. ۱۵۲		۱۵۵. ۱۶۱. ۱۷۱. ۲۱۱. ۲۱۸. ۲۱۹. ۲۲۰
۲۰۵. ۱۹۸. ۱۹۷. ۱۹۱. ۱۹۰. ۱۸۹. ۱۸۴		۲۲۹. ۲۳۳. ۲۳۴. ۲۶۰. ۲۶۲. ۲۷۱. ۳۰۶
۲۴۵. ۲۴۴. ۲۴۳. ۲۳۲. ۲۳۱. ۲۱۸. ۲۱۲		۳۳۱. ۳۳۲. ۳۴۹. ۳۶۵. ۳۶۶. ۳۷۷. ۳۷۸
۲۶۲. ۲۶۱. ۲۵۹. ۲۵۸. ۲۵۷. ۲۵۶. ۲۵۵		۳۷۹. ۳۸۰. ۳۸۱. ۳۸۲. ۳۸۶. ۳۸۹. ۳۹۱
۳۴۲. ۳۴۱. ۳۲۷. ۳۲۶. ۲۹۰. ۲۸۷. ۲۸۳		۳۹۵. ۴۳۰. ۴۳۱. ۴۳۲. ۴۳۳. ۴۳۴. ۴۳۵
۳۵۵. ۳۵۴. ۳۴۸. ۳۴۷. ۳۴۵. ۳۴۴. ۳۴۳		۴۳۶. ۴۴۵. ۴۴۷. ۴۴۸. ۴۵۱. ۴۵۳. ۴۵۴
۳۶۳. ۳۶۲. ۳۶۱. ۳۶۰. ۳۵۸. ۳۵۷. ۳۵۶		۴۵۶. ۴۵۷. ۴۶۰. ۴۶۲. ۴۶۶. ۴۶۹. ۴۷۰
۳۷۶. ۳۷۵. ۳۷۴. ۳۷۳. ۳۶۸. ۳۶۷. ۳۶۵		۴۷۵. ۴۷۶. ۴۷۷. ۴۹۲. ۵۰۱. ۵۰۵. ۵۰۷
۴۳۰. ۴۲۵. ۴۲۰. ۴۱۹. ۴۱۲. ۳۸۵. ۳۸۳		۵۱۹. ۵۲۷. ۵۳۳. ۵۳۵. ۵۳۸. ۵۴۴. ۵۴۵
۴۴۲. ۴۳۹. ۴۳۵. ۴۳۴. ۴۳۳. ۴۳۲. ۴۳۱		۵۴۶. ۵۴۸. ۵۵۰. ۵۵۱. ۵۵۲. ۵۵۷. ۵۵۹
۴۵۳. ۴۵۲. ۴۵۰. ۴۴۹. ۴۴۶. ۴۴۴. ۴۴۳		۵۶۰. ۵۶۵. ۵۶۶. ۵۷۱. ۵۷۶. ۵۷۸. ۵۸۱
۴۷۹. ۴۷۵. ۴۷۱. ۴۶۷. ۴۶۶. ۴۶۲. ۴۵۷		۵۸۷. ۵۸۸. ۵۹۶. ۵۹۷. ۶۰۳. ۶۰۹. ۶۱۱
۵۴۵. ۵۴۴. ۵۴۳. ۵۳۷. ۴۸۷. ۴۸۶. ۴۸۵		۶۱۳. ۶۱۹. ۶۲۰. ۶۲۱. ۶۲۲. ۶۲۴. ۶۲۵
۵۶۶. ۵۶۵. ۵۶۱. ۵۶۰. ۵۵۹. ۵۵۸. ۵۵۷		۶۲۶. ۶۲۷. ۶۲۸. ۶۲۹. ۶۳۰. ۶۳۱. ۶۳۲
۵۸۴. ۵۸۱. ۵۷۹. ۵۷۴. ۵۷۳. ۵۷۱. ۵۶۸		۶۳۳. ۶۳۴. ۶۳۵. ۶۳۶. ۶۳۷. ۶۳۸. ۶۳۹
۶۲۸. ۶۲۷. ۶۲۶. ۶۲۰. ۵۸۸. ۵۸۷. ۵۸۵		۶۴۰. ۶۴۱. ۶۴۲. ۶۴۳. ۶۴۹. ۶۵۵. ۶۵۷
۶۶۷. ۶۵۷. ۶۴۲. ۶۳۹. ۶۳۷. ۶۳۶. ۶۳۵		۶۶۱. ۶۶۳. ۶۶۴. ۶۶۵. ۶۶۶. ۶۶۷. ۶۶۸
۶۷۶. ۶۷۵. ۶۷۴. ۶۷۳. ۶۷۲. ۶۷۰. ۶۶۸		۶۷۱. ۶۷۳. ۶۷۵. ۶۸۰. ۶۸۱. ۶۸۳. ۶۸۴
۷۱۴. ۶۸۹. ۶۸۴. ۶۸۲. ۶۸۱. ۶۸۰. ۶۷۹. ۶۷۸		۶۸۶. ۶۸۸. ۶۹۱. ۶۹۵. ۷۰۰. ۷۰۷. ۷۰۸
۶۶۴. ۱۲۵. ۲۳	لبنان	۷۰۹. ۷۱۰. ۷۱۱. ۷۱۳. ۷۱۶. ۷۱۹. ۷۲۱

فهرست منابع

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- نهج البلاغه (با تحقیق دکتر صبحی صالح).
- ۳- ابصارالعین فی انصارالحسین، شیخ محمد طاهر سماوی، منشورات مکتبه بصیرتی، قم.
- ۴- ابوالشهداء، عباس محمود عقاد، ترجمه محمد کاظم معزی، انتشارات کتابفروشی علمیه اسلامیة، تهران، ۱۳۴۱ ش.
- ۵- اثبات الهداة، محمد بن حسن حرّ عاملی، مطبعه علمیّه، قم.
- ۶- الاحتجاج، احمد بن علی طبرسی، انتشارات اسوه، قم، چاپ سوم، ۱۴۲۲ ق.
- ۷- احقاق الحق، سیّد نورالله حسینی، انتشارات مکتبه اسلامیة، تهران، چاپ اول، ۱۳۹۸ ق.
- ۸- اخبار الطوال دینوری، احمد بن داود دینوری، احیاء الکتب العربیة، چاپ اول، قاهره، ۱۹۶۰ م.
- ۹- ادب الطف، جواد شبّر، دارالمرتضی، بیروت، ۱۴۰۹ ق.
- ۱۰- اربعین حسینیة، آیت الله حاج میرزا محمد ارباب، انتشارات اسوه، قم، چاپ اول، ۱۳۷۲ ش.
- ۱۱- الارشاد، شیخ مفید، انتشارات اسلامیة، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۰ ش.
- ۱۲- الاستیعاب، ابن عبدالبر، دارالفکر، بیروت، چاپ اول، ۱۴۳۳ ق.

- ١٣- اسد الغابة، ابن اثير، دار احياء التراث، بيروت، چاپ اول.
- ١٤- اشك شفق، رضا معصومی، انتشارات رشیدی، تهران، چاپ ششم.
- ١٥- الاصابة فی تمييز الصحابة، ابن حجر عسقلانی، دار احياء التراث، بيروت، چاپ اول، ١٣٢٨ ق.
- ١٦- الأعلام، خيرالدين زرکلی، دارالعلم، بيروت، چاپ هشتم، ١٩٨٩ م.
- ١٧- اعيان الشيعه، سيد محسن امين، دارالتعارف، بيروت، چاپ اول.
- ١٨- اقبال الاعمال، سيد بن طاووس، انتشارات دفتر تبليغات، چاپ دوم، ١٤١٨ ق.
- ١٩- الامالی، محمد بن علی بن بابويه قمی (شيخ صدوق)، انتشارات کتابخانه اسلاميه، ١٣٦٢ ش.
- ٢٠- الامالی، شيخ مفيد، نشر جامعه مدرسین، قم.
- ٢١- الامالی، محمد بن حسن طوسی، دارالثقافة، چاپ اول، ١٤١٤ ق.
- ٢٢- الامام علی صوت العدالة الانسانية، منشورات ذوی القربى، قم، چاپ اول، ١٣٨١ ش.
- ٢٣- الامامة والسياسة، ابن قتيبه دينوري، منشورات شريف رضى.
- ٢٤- انساب الاشراف، بلاذري، با تحقيق دكتور زكار و دكتور زرکلی، دارالفکر بيروت، چاپ دوم، ١٤٢٤ ق.
- ٢٥- بحار الانوار، علامه مجلسی، مؤسسه الوفاء، بيروت، چاپ دوم، ١٤٠٣ ق.
- ٢٦- البداية والنهاية، دارالکتب العلميه، بيروت، چاپ اول.
- ٢٧- پیام امام اميرالمؤمنين عليه السلام، آية الله ناصر مكارم شيرازي، دارالکتب الاسلاميه، تهران، چاپ اول.
- ٢٨- تاريخ ابن عساکر، دارالفکر، بيروت، ١٤١٥ ق.
- ٢٩- تاريخ يعقوبی، دار صادر، بيروت، چاپ اول.
- ٣٠- تاريخ الخلفاء، جلال الدين سيوطی، دارالقلم، بيروت، چاپ اول، ١٤٠٦ ق.
- ٣١- تاريخ تمدن، ويل دورانت، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامي، چاپ دوم.

- ۳۲- تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، مؤسسهٔ اعلمی، بیروت، چاپ چهارم، ۱۴۰۳ق.
- ۳۳- تتمه المنتهی، شیخ عباس قمی، انتشارات داوری، قم، چاپ چهارم، ۱۴۱۷ق.
- ۳۴- تحف العقول، ابن شعبه حرّانی، مکتبه بصیرتی، قم، چاپ پنجم، ۱۳۹۴ق.
- ۳۵- تحقیق دربارهٔ اربعین حضرت سیدالشهداء، آیت الله سید محمدعلی قاضی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۳ش.
- ۳۶- تجارب الامم، ابوعلی مسکویه رازی، تحقیق دکتر ابوالقاسم امامی، انتشارات سروش، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۹ش.
- ۳۷- تذکرة الخواص، منشورات الشریف الرضی، قم، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
- ۳۸- تراث كربلا، سلمان هادی الطعمه، منشورات مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.
- ۳۹- تفسیر ابن کثیر، دارالمعرفة، بیروت، ۱۴۱۲ق.
- ۴۰- تفسیر فخر رازی، دارالکتب الاسلامیة، تهران، چاپ دوم.
- ۴۱- تفسیر نمونه، آیه الله ناصر مکارم شیرازی، دارالکتب الاسلامیة، تهران، چاپ ۲۹.
- ۴۲- تنقیح المقال، مامقانی، چاپ سنگی.
- ۴۳- تهذیب الاحکام، محمد بن حسن طوسی، نشر صدوق، تهران، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
- ۴۴- تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، دارالکتب العلمیة، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
- ۴۵- جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ هفتم، ۱۹۸۱م.
- ۴۶- حماسهٔ حسینی، استاد شهید مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، چاپ دهم، ۱۳۶۶ش.
- ۴۷- حیاة الامام الحسین بن علی، شیخ باقر شریف القرشی، دارالبلاغه، بیروت، چاپ

اول، ١٤١٣ ق.

٤٨- الخرائج والجرائح، قطب الدين راوندى، مؤسسه امام مهدي عليه السلام، قم، ١٤٠٩ ق.

٤٩- دائرة المعارف الاسلامية الشيعية، حسن الامين، دارالتعارف، بيروت، چاپ ششم، ١٤٢٢ ق.

٥٠- درسى كه حسين به انسان ها آموخت، سيد عبدالكريم هاشمى نژاد، انتشارات آستان قدس رضوى، چاپ دوم، ١٣٨٣ ش.

٥١- الدر المنثور، جلال الدين سيوطى، كتابخانه آية الله مرعشى نجفى، قم، ١٤٠٤ ق.

٥٢- دلائل الإمامة، محمد بن جرير طبرى (شيعى)، مؤسسه بعثت، قم، ١٤١٣ ق.

٥٣- الدمعة الساكبة، ملا محمد باقر بهبهانى، مؤسسه اعلمى، بيروت، ١٤٠٤ ق.

٥٤- ديوان خوشدل تهرانى، چاپ اول، ١٣٤٨ ش.

٥٥- ربيع الابرار، زمخشرى، مؤسسه الاعلمى، بيروت، چاپ اول، ١٤١٢ ق.

٥٦- رجال كشى، مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، قم، ١٤٠٤ ق.

٥٧- روح المعانى، سيد محمود آلوسى، داراحياء التراث، بيروت، چاپ چهارم، ١٤٠٥ ق.

٥٨- روضة الواعظين، فتال نيشابورى، منشورات شريف رضى، قم.

٥٩- زفرات الثقلين فى ماتم الحسين، شيخ محمد باقر محمودى، نشر مجمع احياء الثقافة الاسلامية، قم، چاپ اول.

٦٠- سفينة البحار، شيخ عباس قمى، انتشارات اسوه، قم، چاپ اول، ١٤١٤ ق.

٦١- سنن ابن ماجه، محمد بن يزيد قزوينى، دارالفكر، بيروت.

٦٢- سنن ترمذى، محمد بن عيسى ترمذى، دارالفكر، بيروت، ١٤٠٣ ق.

٦٣- سير اعلام النبلاء، ذهبى، دارالفكر، بيروت، چاپ اول، ١٤١٧ ق.

٦٤- سيرة ابن هشام، دار احياء التراث، بيروت، چاپ اول.

٦٥- سيرة پيشوايان، مهدي پيشوايى، مؤسسه تحقيقاتى و تعليماتى امام صادق عليه السلام،

چاپ دوم، ١٣٧٤ ش.

- ۶۶- سیری در نهج البلاغه، شهید مرتضی مطهری، انتشارات صدرا.
- ۶۷- شرح نهج البلاغه، شیخ محمد عبده، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق.
- ۶۸- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، دارالکتب العلمیه، قم، چاپ اول، ۱۳۷۸ ق.
- ۶۹- صحیح بخاری، محمد بن اسماعیل بخاری، درالجیل، بیروت، چاپ اول.
- ۷۰- صحیح مسلم، دار احیاء التراث، بیروت، چاپ اول، ۱۳۷۴ ق.
- ۷۱- صحیفه امام، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۸ ش.
- ۷۲- طبقات ابن سعد، دار بیروت للطباعة و النشر، چاپ اول، ۱۴۰۵ ق.
- ۷۳- عقد الفرید، ابن عبد ربّه، دارالکتب العربی، بیروت، ۱۴۰۶ ق.
- ۷۴- عقیل بن ابی طالب، احمدی میانجی، دارالحديث، ۱۳۸۳ ش.
- ۷۵- العوالم، شیخ عبدالله بحرانی، تحقیق و نشر مدرسه امام مهدی علیه السلام، چاپ اول، ۱۳۶۵ ش.
- ۷۶- الغدير، علامه امینی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۶ ش.
- ۷۷- فتوح ابن اعثم، دارالندوة الجديدة، بیروت، چاپ اول.
- ۷۸- فرهنگ فارسی معین، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۰ ش.
- ۷۹- فروغ ابدیت، آیت الله جعفر سبحانی، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ دهم، ۱۳۷۴ ش.
- ۸۰- فلسفه شهادت و عزاداری حسین بن علی، علامه سید عبدالحسین شرف الدین، ترجمه علی صحت.
- ۸۱- فی ظلال القرآن، سید قطب، داراحیاء التراث، بیروت، چاپ پنجم، ۱۳۸۶ ق.
- ۸۲- فی ظلال نهج البلاغه، محمد جواد مغنیه، دارالعلم للملایین، بیروت، چاپ اول، ۱۹۷۲ م.
- ۸۳- قصه کربلا، علی نظری منفرد، انتشارات سرور، چاپ سوم، ۱۳۷۷ ش.
- ۸۴- قهقام زحار، فرهاد میرزا، انتشارات اسلامی، تهران.

- ٨٥- القواعد الفقهيّة، آية الله ناصر مكارم شيرازي، مدرسة الامام امير المؤمنين عليه السلام، چاپ دوم، ١٤١٠ ق.
- ٨٦- الكافي، محمد بن يعقوب كليني، دار صعب و دارالتعارف، بيروت، چاپ چهارم، ١٤٠١ ق.
- ٨٧- كامل ابن اثير، دارالصادر، بيروت، چاپ اول، ١٣٨٥ ق.
- ٨٨- كامل الزيارات، ابن قولويه، نشر صدوق، چاپ اول، ١٣٧٥ ش.
- ٨٩- كشف الغمّة، على بن عيسى اربلي، مكتبة بنى هاشم، تبريز، ١٣٨١ ق.
- ٩٠- كنز العمال، متقى هندی، مؤسسة الرسالة، بيروت، ١٤٠٩ ق.
- ٩١- لؤلؤ ومرجان، حاج ميرزا حسين نوري، مطبوعات ديني، قم، چاپ اول، ١٣٨٣ ش.
- ٩٢- لسان الميزان، ابن حجر عسقلاني، مؤسسة الاعلمي، بيروت، چاپ سوم، ١٤٠٦ ق.
- ٩٣- مأساة الحسين بين السائل والمجيب، الشيخ عبدالوهاب الكايشي، دارالزهراء، بيروت، چاپ اول، ١٩٧٣ م.
- ٩٤- مشير الاحزان، ابن نما حلي، مؤسسة امام مهدي عليه السلام، قم، ١٤٠٦ ق.
- ٩٥- مجمع البيان، ابو على طبرسي، مؤسسة اعلمي، بيروت، چاپ اول، ١٤١٥ ق.
- ٩٦- محبّة البيضا، ملا محسن فيض كاشاني، دفتر انتشارات اسلامي جامعه مدرّسين، چاپ دوم.
- ٩٧- مختصر تاريخ دمشق، ابن منظور، دارالفكر، دمشق، چاپ اول، ١٤٠٥ ق.
- ٩٨- مدينة المعاجز، سيد هاشم بحراني، مؤسسة معارف اسلاميه، قم، ١٤١٤ ق.
- ٩٩- مرد ما فوق انسان ها، سيد على اكبر قرشي، مركز انتشارات دارالتبليغ اسلامي.
- ١٠٠- مروج الذهب، مسعودي، دارالهجرة، قم، چاپ دوم، ١٤٠٤ ق.
- ١٠١- مسأله الشيعة، شيخ مفيد، كنگره شيخ مفيد، چاپ اول، ١٤١٣ ق.
- ١٠٢- مستدرک الوسائل، حاجي نوري طبرسي، مؤسسه آل البيت، قم، چاپ اول، ١٤٠٧ ق.
- ١٠٣- مستدرک حاكم، دارالمعرفة، بيروت.

- ۱۰۴- مسند احمد، دارالصادر، بیروت.
- ۱۰۵- مصباح، کفعمی، مؤسسه اعلمی، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۰۳ق.
- ۱۰۶- مصنف ابن ابی شیبہ، دارالفکر، بیروت، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
- ۱۰۷- معالی السبطين، محمد مهدی الحائری، منشورات شریف رضی، قم، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.
- ۱۰۸- معانی الاخبار، صدوق، دارالتعارف، بیروت، ۱۳۹۹ق.
- ۱۰۹- معجم البلدان، ابو عبدالله یاقوت حموی، داراحیاء التراث، بیروت، چاپ اول، ۱۹۷۹ق.
- ۱۱۰- معجم رجال الحديث، آیت الله خوئی، چاپ پنجم، ۱۴۱۳ق.
- ۱۱۱- معجم الكبير، طبرانی، داراحیاء التراث، بیروت، ۱۴۰۴ق.
- ۱۱۲- مفاتیح نوین، آیت الله العظمی مکارم شیرازی، مدرسه الامام علی بن ابی طالب، قم، چاپ ششم، ۱۳۸۶ش.
- ۱۱۳- مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، منشورات رضی، قم، چاپ دوم، ۱۴۰۵ق.
- ۱۱۴- مقتل الحسين، ابو مخنف، المطبعة العلمية، قم، ۱۳۹۸ق.
- ۱۱۵- مقتل الحسين، خوارزمی، مكتبة المفيد، قم، چاپ اول.
- ۱۱۶- مقتل الحسين، مقرر، منشورات دارالثقافة و النشر، قم، چاپ دوم، ۱۴۱۱ق.
- ۱۱۷- ملهوف (لهوف)، سیّد ابن طاووس، دارالاسوة، قم، چاپ سوم، ۱۳۸۰ش.
- ۱۱۸- مناقب ابن شهر آشوب، انتشارات ذوی القربی، چاپ اول، ۱۴۲۱ق.
- ۱۱۹- المنتظم، ابن جوزی، دارالفکر، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۲۴ق.
- ۱۲۰- منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، مؤسسه انتشارات هجرت، قم، چاپ سیزدهم، ۱۳۷۸ش.
- ۱۲۱- منهاج البراعه، علامه خویی، مكتبة الاسلاميه، تهران، چاپ سوم، ۱۳۸۶ق.
- ۱۲۲- موسوعة كلمات الحسين عليه السلام، دارالمعروف، قم، چاپ اول، ۱۳۷۳ش.

- ۱۲۳- میزان الاعتدال، محمد بن احمد ذهبی، دارالمعرفة، بیروت.
- ۱۲۴- ناسخ التواریخ، محمد تقی سپهر، کتابخانه اسلامیة، تهران، ۱۳۶۳ ش.
- ۱۲۵- نفس المهموم، شیخ عباس قمی، کتابفروشی علمیة اسلامیة، چاپ اول، ۱۳۷۴ ق.
- ۱۲۶- نقش عایشه در تاریخ اسلام، علامه عسکری، مجمع علمی اسلامی، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۶۸ ش.
- ۱۲۷- نورالابصار فی مناقب آل النبی المختار، شیخ مؤمن بن حسین شبلنجی، انتشارات ذوی القربی، قم، چاپ اول، ۱۳۸۴ ش.
- ۱۲۸- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، دار احیاء التراث، بیروت، چاپ چهارم، ۱۳۹۱ ق.
- ۱۲۹- وصیت نامه الهی - سیاسی امام خمینی، صحیفه نور.
- ۱۳۰- ینایع المودة، قندوزی، دارالاسوه، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق.